

# تاریخ طهورالحق

جلد ہفتم

« قسمت اول »

تألیف :

جناب اسد اللہ فاضل ماہرند رانی

### بخش هشتم

از بخش‌های نه گانه کتاب ظهورالحق •

در شرح احوال مشاهیر مؤمنین و شهداء و مهمین از مخالفین  
و اعداء و تفصیل اوضاع این طایفه در قطعات دنیا و بیان  
انگنه تاریخیه و آثار و غیرها که متعلق بایام اشراق السوار  
حضرت عبدالبهاء بیاشد و آغاز این بخش تیمناً نبذّه از  
بیاناتشان افتتاح میشود •

مؤلف: سید طاهر صاحبوبات امری

۱۳۱ هجری

پس از انتشار بخش سوم از بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق محققان و علاقمندان به این تاریخ نفیس عموماً منتظر بودند که بقیه بخشهای کتاب نیز هر چه زود تر منتشر شود و به مطالعه آن توفیق یابند تا اینکه چندی قبل اطلاع حاصل شد که دو بخش دیگر از "ظهور الحق" یعنی بخشهای هشتم و نهم آن در ایران و در دسترس میباشد لذا با کسب اجازه از ساحت محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران مقدمات انتشار بخش هشتم فراهم شد و چون حجم کتاب که متعلق به ایام اشراق السوار حضرت عبدالباها<sup>۱</sup> میباشد برای انتشار در یک جلد زیاد بود کتاب را بدو قسمت تقسیم کرده و بنا بهای قسمت اول از بخش هشتم "و" قسمت دوم از بخش هشتم "ظهور الحق منتشر می نماید \*

ضمناً همانطور که در مقدمه سایر تالیفات تاریخیه<sup>۲</sup> "فاضل مازندرانی" متذکر شده است چون بین بیست تا سی سال از تاریخ تالیف آثار آن بزرگوار میگذرد، بعضی اطلاعات آماری و اسامی و اصطلاحات جغرافیائی که در ضمن مطالب بکار رفته است مربوط به همان ایام تالیف کتاب است که این لجنه برای حفظ اصالت کتاب همچگونه تغییری در آنها نداده و توضیحی نیز در متن کتاب اضافه نکرده است و نیز با وجود وفور کثرت اسامی

اشخاص و امکانه در متن کتاب بجهت سرعت در انتشار آن فیساً  
و در نشر اول از تنظیم و افزودن فهرست تفصیلی اسامی و مکنه  
خود داری نموده و بدرج فهرست کلی فصول و مطالب اکتفاء  
کرده انشاء الله در نشرهای آتی فهرست ها و تعلیقات لازم  
اضافه خواهد گردید و مقدمات انتشار جلد بهم نیز فراهم خواهد  
شد \*

لجنة ملی مطالعات و انتشارات



## هو الاله

اللهم يا طجائى و ملاذى و مهدئى و معادى و ماضى  
 و معادى و انيس قلبى و وحشتى و سكون فؤادى و رهشتى  
 و سلوتى و وحدتى و راحتى وى بلائى ترانى مكبا على  
 وجهى فى تراب العمودية متذلا لربوبيتك و مترابيا على  
 عتبة حضرتك الرحمانية تخضعا تخشعا لسلطان الوهيتك  
 و معقرا جبينى على الفجرا ابتهاالا و تضرعا و انكسارا على  
 ملكوت فردانيتك لك الحمد يا الهى بما آتيتنى على المبرور<sup>ية</sup>  
 المحضة و الرقية الخالصة و الفناء الصرف و المحوية البحتة  
 فى فناء مظاهر نفسك و طالع امرك و مشارق آياتك و مجالى  
 بيناتك فكيف عند اشراق شمس حقيقتك النور و ظهور  
 ملك الالى كينونتك اللاهوتية و ذاتيتك الطكوتية و حقيقة  
 الرحمانية تعاليت يا الهى عن ادراكى و ادراك الممكنات  
 و تقدست يا محبوبى عن ذكرى و ذكر الموجودات و حسدك  
 لا شريك لك و حدك لا نظير لك و حدك لا مثل لسلك  
 و حدك لا شبيه لك تفردت بوحدانيتك و تنزهت بفردانيتك

( ٤ )

اللهم اقبل ذلّي وانكساري بباب احديتك وزد في فقرى  
ومسكنتى وجزهى وابتهالى وضراعتى ببقا ربيتك وثبتنى  
على عبودية احبائك والخضوع والخشوع لدى اصفيائك  
والبسنى هذا القصص الذى هو حياة روحى ونجاة نفسى  
وعزة ذاتى وشرف كينونتى وعلو هويتى وسلطنة حقيقتى  
وفخرى ومباهاتى وهو درعى الاوقى وحظى الاوفى  
وسدرتى المنتهى ومسجدى الاقصى وجنتى المأوى  
وفردوسى الاعلى واستغفرك عن كل صفة غير هذه  
الصفة العليا واتوب اليك عن كل سمة دون هذه  
السمة النورا فانها مثلى الاعلى وطريقتى العلى  
واستغفرك استغفرك يا ربى الابهى .

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*

## آسیای ایران

## آذربایجان

\*\*\*\*\*

آذربایجان بنوعی که در بخشهای سابقه بیان کردیم ،  
 و خاندانهای متکین و متوطنین و شهدا<sup>ین</sup> و رجال و مهاجرین  
 از بهائیان آن قسمت نگاشتیم ، هنگام غروب شمس جمال  
 ایسی در صف اولین از ایالات ایران از حیث عدت و عدت  
 مؤمنین محبوب بود و مراکز پرجمعیت فعال نیرو مانندی  
 سیستان و میلان و قریه باهاکندی و طنه و غیرها داشت  
 و گروهی از آنان مجاور درگیا و تقرب و انتساب بساحت  
 عظمت ایسی یافته مددودی بخدمت سرافراز گشتند و بی  
 دربی بذهاب و ایاب زاعربین و نزول الواح مبارکه در نشاط  
 و انبساط زیستند و بدون بنوعی که در بخش سابق آورده  
 تحت حکمرانی مظفرالدین میرزا ولیعهد که سلیم النفس  
 و هری از نظر مخالفت و معاندت بود ، بعده ای از رجال  
 دائرة اش امثال حاجی میرزا عبدالله خان نوری فراشباش  
 و میرزا عنایت علی آبادی مازندرانی که مأموریت حکمرانی و  
 بازرسی نواحی مییافت غایت اشتها و اقتدار و کمال ایمان  
 و تعلق شدید بامر بدیع داشته بحمايت و نصرت میکوشیدند ،

و نیز در آیاتی که امیر نظام گروسی با قدرت و عدالت حکمرانی  
میکرد تزیینات و تشریفات مانند دیگر اقسام در آن حدود  
رخ نداد .

و میرزا علی محمد ورقا در تبریز و برادرش حاجی میرزا  
حسین در میاندوآب بودند (۱) و شرح احوال سابقه آن  
خانواده را در بخش ششم آوردیم و ورقا هنگامی که خبر  
صعود حضرت بهاء الله را شنید در خارج از تبریز بود  
و در نامه‌ای که برای یکی از نزدیکترین دوستانش نوشت ناله  
و شکوی از فرقت پر حرقت نمود و هم جلالت مقام حضرت فصیح  
اکبر الاعظم را با بشارات کتب مقدسه استوار ساخت و در همین <sup>حال</sup>  
که با قوت عرفان و ایمان و فصاحت و بلاغت منطق و بیان  
بیشتر و نظم در نشر آئین ابدغ میکوشید اجازت شرف اندوزی  
و زیارت محضر آنحضرت را خواست و اجازت دادند بشرط  
آنکه چندی در بلاد قفقازیه سیر و سفر کرده بنشر این امر  
پردازد و ورقا نیز چنین کرده و باز عزم عکا و زیارت فصیح

(۱) ورقا با دو فرزند مذکور آیاتی در سال ۱۳۱۰ نبرد  
برادرش حاجی میرزا حسین بسرمیبرد و خطی بحاجی میرزا  
حیدر علی اصفهانی نوشت و شرحی موثر از بیانات وارده بر  
احیاب قصبه مذکور را جهت هجوم اگراد بتحریر آورد و در  
ضمن اشاره بمظمت مقام حضرت فصیح اعظم چنین نگاشت  
در اینجا از احیاب از بقية السیف هجوم اگراد بمقدار عدد

اعظم نمود و سال ۱۳۱۰ با ابوالزوجه و دوپسرش عزیزالله و روح الله بشتافت و چندی در جوار پیرانوارفین سرشمار یافت و اشراقات ابهی را از مشرق عبودیت عظامی درخشان و تابان دید و با علو عرفان و شور عشقی که مخصوص باربود رتبه منجذبانه برکشید و باقصائد غرا و غزلیات شیواندای انسی آنست نارا مرتفع ساخت و نیران حسد و بغضها حسودان و ناقصین عگا بر افروخت و چون عودت به تبریز نمود و رایت عشق و عرفان برافراخت بملکت شدت عنساد و

واحد موجود ..... الحمد لله این ایام مبارک را که در اصحا رابع از صحیفه اشعیا علیه بهاء الله الایهی اخبار و ابشار نموده درک نمودیم فی ذلك اليوم یکون غصن الرب بهاء ومجدا و ثمر الارض فخرها وزینة للناجسین . زوجه میرزا عبد الله خان ایمان باین امر داشت و دختران بمسافر تاسی کردند و سرزا عزیزالله برای شبانی شوهرخواهرم زوجه خود چنین حکایت کرد که ورقا بدو پسرشود عزیزالله مذکور و روح الله کتابت قدس و صلوة کبیر تعلیم کرد و آنان از حفظ میخواندند یکنروز مادرگویا عزیزالله را نزد ثقة الاسلام برده و شکایت و سمایت کرد که شوهرم بهائش است و یکودکان نماز خود شانرا تعلیم داد و عزیزالله را واداشت تا نزد مجتهد بایستاد و نماز از حفظ خواند لکن مجتهد شدت نکرد و گفت برو اطاعت شوهر خود نما من چگونه در حق نسی که خرد سالی را چنین تعلیم دینداری نمود سخن ناروا گویم و موجب حرکت ورقا از تبریز همین شد که دانست زن مهبیای ایجاد خطر جانی وی است و روزیکه زن از خانه بمزم حمام

تعرض معاندان ، خصوصا حاجی میرزا موسی ثقة الاسلام  
 ولا سیما مخالفت و معاندت زوجه غیر مومنہ اش بنت حاجی  
 میرزا عبد اللہ خان مذکور ، از جانب حضرت غصن اعظم  
 مأوریت رسید کہ گہی در طهران و آیامی در زنجان بتلیغ  
 و نشر نجات الہیہ پردازد و خصوصا تشویق و تکمیل  
 محبتین زنجان و توسیع دائرہ امر را در آنجا مورد وجہست  
 مدعت سازد و تعامت کتب و آثار نفیستہ اش را از بیانات  
 رب اعلی و جمال ابہی و برخی اصحاب معظم و از رسم  
 و تصاویر بمانند کہ در طول مدت تعدادیہ بدست آورد و با  
 خط و کاغذ و جلد ثمن و زیبا مدون و مذہب و مجلد کردہ  
 داشت و بجهات مذکورہ احتمال خطر صرفت بطهران برد و  
 نزد ابوالزوجه اش حاجی خان مذکور کہ مقیم گردید بسیار  
 ولذا در سال ۱۳۱۲ از طریق قفقاز و گیلان با پسران  
 مذکورش بہ زنجان درآمدہ در خانہ ابوالزوجه اش حاجی ایمان  
 نزول نمودہ چندی بماند و بہت تاہ بتلیغ پرداخت و نار  
 حسد و عداوت ملایان شملہ کشید و حکمران علاء الدولہ  
 ویرا گرفته در دار الحکومہ محبوس ساخت و ماتفصیل حبسش با  
 پسرش روح اللہ و برخی از بہائیان زنجان و اہمادشان  
 بہرین آمد اشیا خصوصی و آثار امری را بحمال داد از  
 خانہ خود کہ خانہ میرزا عبد اللہ خان بود تفسیر مکان نمود  
 تا منتہی پیرویش در زنجان گردید . ( میرزا احمد علی صنہعی )  
 اسکونسی

بطهران و حبسشان در انبار و بالاخره شهادت پدر و پسر را  
 در بخش سابق ضمن واقعات سنه ۱۳۱۳ آوردیم و ایمن  
 واقعه در لیلۀ هجدهم ذی قعدة سال مذکور واقع شد و جسد<sup>شان</sup>  
 را چند تن از عطفانبار در همان شب بقبرستان معروف سرقهر  
 آقا ( باغ فردوس - حالیه ) بردند و در جنب غسلخانه بخاک  
 سپردند و پس از چندی میرزا مؤمن کاشانی بهورت قبر ساخته  
 علامت نهاد و پس از چندین سال میرزا عزیزالله بن ورقا  
 باغی محصور در بیرون شمالی شهر بنا کرد و بنام جسد پدر و  
 برادر و هم جسد ملا علیجان مازندرانی شهید مذکور در بخش  
 ششم که در آنجا قرار انتقال و استقرار داده، بقعه و بارگاه  
 ساخته بنام ورقا بن معروف نمود. ورقارا سه پسر بجای ماند  
 که همگی از دختر حاجی میرزا عبد الله نوری بیترصه آمدند  
 و به ترتیب سن، میرزا عزیزالله و میرزا روح الله و میرزا ولی الله  
 نسام یافتند. و میرزا روح الله حین شهادت داخل سن  
 چهارده بود (۱) و حالت لطیفه روحانی و قریحه شمسیه و  
 معلومات دینی و ادبیه و قوت بیان و نور عشق ایمانی و  
 ذوق تبلیغ داشت و خط نیکو مینوشت و برادرش میرزا عزیزالله  
 حکایت کرد که در ایام تشریفشان در عگا و حضور محضرابی  
 (۱) کیفیت شهادت ورقا و روح الله را بعضی چنین نقل کردند که  
 سر ورقارا در کنده گذاشته با غده ریز ریز کردند و سر  
 روح الله را بریدند.

نوش بنوع طبیعت و ملاطفت از او رسیدند که هرگاه مهدی  
منتظر بنوعی که مردم شیمه‌آثنی عشریه میخواستند خروج  
نمایند و با تو مقابل شود چه خواهی کرد ؟ و او بید رنگ  
عرض نمود بتأییدات ایمنی او را تبلیغ میکنم .

و از فاجعه شهادت ورقای جلیل و روح الله بی ضل  
و مساوتی که جمفر قلیخان معین السلطان حاجب الدوله  
در قتلشان بروز داد قلوب جامعه بهائی تأثر و لرزش شد  
یافت و از جبهه مرثی که شعرا در آن موقع سرودند مرثیه  
توزده بیتی نیز و سینا ست و چندان مورد قبول حضرت  
عبدالبها شد که امر فرمودند مشکین قلم بخط زیبا نوشت  
و در بیت مبارک نصب کرد . و هسی هده :

آه آه ای ارض طبا و رقاچه شد ؟

فرغ باغ طلعت ایمنی چه شد ؟

آن تذرو گلشن توحید کسو ؟

وان غزال قدس این صحراچه شد ؟

ای صبا فرزند دلیندش کجا ! ؟

آن خوش الحان بلبل گویاچه شد ؟

آن نهال نورس نوخیز کسو ؟

وان گل نشکفته رعنا چه شد ؟



- قمری موزون و خوش آهنگ کسو ؟
- طوطی شهرین شکرخا چه شد ؟
- جوجه سمرغ غاف قرب کسو ؟
- بره آهوی بر با چه شد ؟
- صوت روح افزای روح الله کسو ؟
- نغمه جان پرور ورقا چه شد ؟
- بی حضورش انجمن رانورنیست
- ای دروغ آن انجمن آراچه شد ؟
- قتل او را حاجب ار واجب شمرد
- آن سجل قتل و آن فتوی چه شد ؟
- کس نداند جسم زارش در کجا <sup>ست</sup>
- وان غنور هیکل روحاچه شد ؟
- گرد آتش رفت ابراهیم وار
- آن گل و آن لاله حمر اچه شد ؟
- هرچو یونس در دهان حوت رفت
- آن خروج بعد از دریاچه شد ؟
- هرچو یوسف گرگش از هم بردرید
- آن قمیص کذب خون پالا چه شد ؟
- هرنه گرگش خورد و در جاه اوفتاد
- شرح داد و قال یا بشری چه شد ؟

( ۱۲ )

ورجو پھمی خون او در طشت ریخت

آن سر و آن پیکر زیبا چه شد ؟

ورجو پھمی بر فراز دار رفست

آن هجوم قوم و آن غوغا چه شد ؟

گر سرش از تن جدا شد چون حسین

آن تن پاکیزه نورا چه شد ؟

ورشد از شمشیر و خنجر ریز ریز

کس نمیگوید که آن اعضا چه شد ؟

نیسرو سینا چونی نالید زار

کان رفیق یا وفای ما چه شد ؟

و این ابیات مثنوی منسوب بروح الله میباشد :

جام می راساقیا سرشار کن

با هر دل را از صفت پر نار کن

سافری در ده ز صہای الست

تابہوش آیم من مخمور و صبت

بر درم استارو ہم و ہم گمان

بر ہرم ہراوج ہفتم آسمان

بگذرم زین تیرہ دام و آب و خاک

رہ سیر گردم براہستان پاک

وا رهم زين ملك یر رنج و محسن  
 رونمایم سوی روحانی وطن  
 بشنوم از گلشن جان بوی دوست  
 باز گردم چون نسیم از گوی دوست  
 بامطر نغمه های جانفزا  
 باصبارك مزده های غم زدا  
 بر ملا گویم با احباب دیار  
 بیوم میثاق است یاران الیهدار  
 الیهدار ای عاشقان روی دوست  
 رو کنید از جان بسوی گوی دوست  
 ای رفیقان دم غنیمت بشمرید  
 امر حق را نصرت و یاری کنید  
 نصتی یاران که این امر همین  
 منتشر گردد در اقطار زمین  
 کوششی یاران که گردد منتشر  
 در جهان آیات رب مقتدر  
 همت ای یاران که وقت غنیمت است  
 گاه کسب فیض و بیوم نصرت است  
 رونمائید ای احبای بهسا  
 سوی عالم با علمهای همدی

تابهوش آیند این اقوام سنت  
 ازظنون و وهم بردارند دست  
 چشمشان از نور حق روشن شود<sup>و</sup>  
 خار زار از قلبشان گلشن شود  
 اینچنین فرمود سلطان قدم  
 در کتاب اقدس خود بر اسم  
 هر که جان در راه حق سازد فدا  
 سوی او ناظر بود وجه خدا  
 ساقیا جامی کرم کن از صفا  
 تاشوم طاهر زهر جرم و خطا  
 گرچه عصیانم فزون است از شمار  
 لیک از فضل حقم امیدوار  
 مریبا ای ساقی بزم قسدم  
 رشحه‌ای افشان بر اینخاک از کرم  
 تاز جودت زره‌ها تابان شود  
 نزد جانان قابل قربان شود  
 کی شود یارا که اندر کسوی تو  
 جان فداسازم به نقش روی تو  
 ای خدا آنروز کی خواهد شدن  
 که شوم فارغ از این بزمده تن

رو تمام سوی فردوس بقا

سبز و خرم گدوم از فیضی لقا

اندرین بیدای حرمان سوختم

وز شرارهجر نار افروختمسم

برقع از رخ برفکن ای شاه جان

تا شود روشن ز تورت آسمان

ای شه میثاق ای سلطان عهد

ای زنارت مشتمل فاران عهد

ای که خود را خوانده ای <sup>لیها</sup> عبدا

مرتفع ز امر تو رایات <sup>تندی</sup>

مطلع اسرار سبحانی تویی

منبع آثار یزدانی تویی

چون الف قائم بامر کردگار

دستی ای شاهنشاه ذوالاقتدار

لیک خاضع در عبودیت چو با

نزد باب روضه رب الیها

ای توسدره امر را غصن عظیم

وی توفرح منشمب زاصل قدیم

ای توهستی مشرق وحی خدا

از توروشن دیده اهل بها

( ۱۶ )

قطره ای از لطف بر این طبر زار  
که ز هجرت گشته بی صبر و قرار  
رآتش بعد تو سوزان دل شد  
زد شر هم از تو بر آب و گلیم  
این زمان ای شهر پارطک دل  
از فراق گشته قلبم مشتعل  
سوختم شاهان من از نار فراق  
اندر این بیدای صبر و اشتیاق  
کن خلاص این طبر را از دام غم  
ای طیک فضل سلطان کرم  
در لیاقت منگر و در قدرها  
بنگر اندر فضل خود ای ذوالعظما

~~~~~

وما شئتمه ای از اشعار آبدار و قافیه رادربخش ششم ثبت  
کردیم و در این مقام نیز لختی را مینگاریم منها قصیده ای که  
در تهنیت عید صیحت حضرت اعلی درینجم جمادی الاولی  
و تطبیق با ولادت حضرت عبدالنبا سرود و مشهور  
متداول میباشد و هسی همزه :

ابهائیان بشارت کا شنب و عید اعظم  
 از فضل ربّ الهی توام شده با هم<sup>ست</sup>  
 عید سعید بعثت اشب بمنز و شادی  
 با جشن قدس مولود گشته اهرد و مضم<sup>ست</sup>  
 اصل مظاهر امر با فرع جسته پیوندد  
 بدو مشارق و وحی با ختم کشته توام  
 نوری که بود فاتح در فجر عزرا جمال  
 در عرش قدس تفصیل گردید بازخاتم  
 شد کاف کنز مکنون بانون وصل مقرون  
 در این شب مبارک وین لیلہ مکرم  
 ای مطرب الهی آمد نشان شادی  
 اسباب جشن شد جمع گشتند عیدن<sup>یا جم</sup>  
 اشب شب وصال است به از هزار سال<sup>است</sup>  
 الحان ابدعی را بر خوان بنفشه ہم  
 بر کو براهب مهر درد بر چرخ گردون  
 ناقوس نه فلک را اشب بکوب محکم  
 شد منتهی علامات قد قامت القيامات  
 اشراط کلّ ساعات قد انتهی و ماتم  
 ای شاهد بهائی وقت است کاند رآئی  
 تاد رهت فشانیم جانها بخاک مقدّم

در این شبی که ارواح از شوق پای کویند

ای دوستان بشادی دستی زیند بر قدم

ای داده عاشقانرا نوشین لبان لعلت

هر دم بیک تبسم صد جان ز فیض <sup>صمیم</sup>

و هوه چه نورپاش است این لیل سرملکاتام

به به چه روحبخش است این فجر دم <sup>ایزی</sup>

ای نوپهارجاتها به خرام اندرین بزم

تا گلشن دل ما گردد ز وصل خرم

دارد عظیم تدیری این لیلۀ مبارک

زاید ضمیر بدری این ساعت مفخم

ساقی مه جمادی است شب نیست روز <sup>شادی است</sup>

حورلقا عنادی است مارا جشن افخم

تا بند هشد در این لیل شمس الشمس <sup>علی</sup>

زاینده شد در این فجر رب لنفوا <sup>این</sup> قدم

ای عاشقان دلخوا و یما رفان تعالوا

گامشب خدای مارا دریای فضل ططم <sup>ست</sup>

ساقی بشادی عید امشب تراست تأیید

باید ز کاس توحید نوشید صدمادم

در پاس اول شب شد نقطه مشیت

لامع چه مهرتابان از امر رب اکرم



رطلی گران کرم کن کا مشب تبارک اللہ

شد حضرت مشر صہوت زامر صرم

در انتهای این لیل عبد البہا الف و ا ب

از نقطہ یافت تفصیل در مہد عہد اقوم

سرشار ساغری نیز در دہ بنام یزدان

کا مشب بود شادی مولود غصن اعظم

شد یاد و کسوں شادی طالع ز فجر تدر

یک دہر روز روشن زین تیرہ لیل مظلم

ساقی توشمس فضلی در ریای جود و بذلی

بفشان ز فیض جامت رشمعی براہیل عالم

زین بعمت و ولادت زین نعمت و سعادت

شمشاع بحت گردید ظلمات صرف <sup>صیلم</sup>

مینای آسمانرا پرکن زباده نساب

وانکہ بما کرم کن جامی چہ بشر تلزم

از فیض این بہی عید شد یافتون الحان

در جوہر معانی ناطق لسان اہل علم

یاران بجان بکوشید زین پاک می بنوشید

حالی کہ پاک یزدان با ما بود مسلم

زین نعمۃ الہی کا مشب وزید بر کسوں

بس کودکان آئی گشتند خبر اعلم

( ۲۰ )

با این عطا و احسان دیگر چه حزن و اندوه  
با این سرور و شادی دیگر چه غصه و غم  
شد از فواد خاصان انوار علم مشرق  
گردید قلب پاکان از روح وحی ملهم  
ای ساقی عنایت زان بحر بینهایت  
جامی به عاشقان ده تهره ای بمنهم  
از بس بحور الطاف موج شد در امکان  
شد هر خسی گلستان گردید هر نعی یم  
من خاکم ای خداوند برینده نیز جوری  
ای کمترین گدایت شه بر هزار حاتم  
در افنده احباً جنات شد مهتبا  
و ندر صدور اعدا شد مشتمل جهنم  
بر ما بگوشه چشم ای شاه جان نگاه  
تا بهر جانفشانی جانها شود مصم  
گشت اهل جنت قرب بس جاهل نکلا  
راجع بنار گردید بس عالم مصم  
هان ای مغنی روح بر کو بیانک ناقور  
کامد زمان بهجت بگذشت نوبت هم  
ظاهر شد اندر این لیل ای بس شئون عظمی  
جاری شد اندر این فجر ای بس امور معظم

امشب شب نشور است هنگام نفع صورت  
 ای گوش کون اسمع وی قلب دهرافهم  
 دارم بوصف این لیل در دل بحسور معنی  
 لیکن نمیتوانم رشنی برآرم ازغم  
 تنگ است ظرف افهام <sup>بست</sup> لنگ آ پای ادراک  
 چون صد هزاریم علم گنجد درون یکم  
 اسرار صد فلک کیف زانوار شمس معنی  
 چون میشود که گنجد در قلب ذره کم  
 چون صد هزار عالم سر آله بیچون  
 مکنون توان نمودن در سراپین آدم  
 من چون کشم خدا را با جطه ناتوانی  
 حطی که گاه عرض شد پشت فلک <sup>خم</sup>  
 رازی که منصق شد زان عقل پور عمران  
 سری که منظر گشت زان روح این عریب  
 واحسرتا از این رازیک ذره دل چه فهمد؟  
 واحسرتا از این سر با مشت گل چه <sup>گویم</sup>  
 ورقا خموش کز لب گردید سر دل فاش  
 شد عظمها مشوش زین نکته های مکتوم  
 از بار من مهر نام در کوی وی مژگن گسام  
 از روی حق نما شرم و از سر دل مژگن د

ستی مکن چه هستی از خمروح سرشار

مجرم مشوجه گشتی در بیت قدس محرم

نسوز

زین نغمه های مرموز وین رازهای جا

خاصش مشو که در دل موج شد بیم د

ست

ها لیلۃ السرور است هنگام وجد و شور

اسباً عیش و شادی است درشش جهت فرا هم

در ساغر الهی بحر نشاط مسواج

در نغمه مغانی است کنز سرور مدغم

زین نغمه الهی وین نشأه معانی

چون بحر میزند جوش آهسته گوی و زمزم

از وی مکن تغافل اما نما نجاهل

تا آن غزال روحی آرام گردد از رم

چون نام وی شنیدی آهی برآر جانموز

چون جام می گشیدی شمیری بگوی صمیم

از رمزیار غیبی زین نغمه اندک اندک

از وجه حور معنی بردار پرده کم کم

تکرار کن سخن را ورقاً بمطالع نسو

ترجمه کن بیان را ای طیرجان ز صختم

نقشی که گشته مسطور بر لوح اسم اعظم

باشد سه حرف پرنور از کنز سر اکتف

در قطب وی همگن ها\* هویت بحت  
چون ذات رب ایمن بر عرش اسم اعظم  
در رکن ایمن ها\* گردیده نقطه با\*  
بر باب عز اجمال ساجد بنحاک مقدم  
بر رکن ایسر ها\* گشته الف چه خدام  
در ارض قدس تفصیل قائم با صر جرم  
شمس شهود بالغ از این دو فجر ایمنی  
عرش ظهور قائم بر این دو رکن اقدام  
رمز کنون بانی در ها\* بود کماکان  
سر کتاب هائی گرد حالف از اتسم  
ای اهل عیوش و بینش در صدر آفرینش  
در کنز این اشارات رمزی بود منضم  
ها ذات بحت بات است با مظهر صفات<sup>ست</sup>  
و اندرالف شده جمع اسما\* رب اکرم  
در ظل سدره ها اصلی بود متین با\*  
بروی الف چه غصنی روئیده زامل اقدام  
اصل مقدس ها\* ثابت در ارض قدسان  
فرع مبارک وی اندر سما\* ا و م  
اسرار نقطه با\* در ها\* شد هویدا  
اشاره سدره ها\* اندرالف فراصم

باشد ز اری ایوانت بنا سدرهٔ ظمیر است  
 باشد الد برای اصل برقی شیخ را نام  
 کرد و طهورت جبین آمد الف مؤخر  
 لکن بسمت نکوبن بریا، سرد معتمد  
 یا عدد ایمنر .۱۰ چون عددیان زهدا  
 روزها الف برآمد بدون کرد روز بهشتیم  
 را رالد در جرفند در لریج اندس .۱۰  
 چون نیرین ابهی اندر سما، بالسم  
 ای عارف المی تاکی در اشتناسی ؟  
 نابید شمس تزجید شد بحر شریک <sup>ظلم</sup>  
 یا برد عددی از سما در ظل امر ثابت  
 باشد الف عیدی بررکن عهد محکم  
 ها سدرهٔ قدیم است با اصل وی الف فرع  
 پس شأن کبریائی شد سدرهٔ مسلم  
 درکن بشمس توشید در فجر عهد ابهی  
 بگذار شریک تثلیث بر حزب این بریم  
 گریا حق آشنائی غیر از بها مکن بساد  
 و ربندهٔ بهائی جز از بها صزد م  
 زین فصل و وصل بگذر بر فرع و اصل منگر  
 حق سدرهٔ قدیم است هم شاخه زوست <sup>بن هم</sup>

اسرار سدرهٔ روح در دوحه بود مکنون  
 اشار آن بهی دار برشاخه شد مجسم  
 ورقا سخنسرای تا چند لب فروهنگ  
 می خورشادی عید بادستان <sup>دم</sup> و ما  
 گرمی هزار دریا از فضل حق بنوشی  
 باید که بر نیاری آثار اندوه از نسیم  
 ای ساقی معانی زان شعر آسمانی  
 جاسی دگر گرم کن در این شب <sup>م</sup> مکریم  
 ای مطرب خوش آهنگ بر خوان یاد <sup>چنگ</sup> و  
 گاهی بنغمهٔ زهر گاهی بنغمهٔ <sup>بسم</sup>  
 ای شاهد حقیقی در بد و آفرینش  
 نقش شوش تو گردید بر لوح جان مرسم  
 درد درون ما را زهر بلات تریاق  
 زخم قلوب ما را تیغ . . . تو مرسم  
 ای کرده مردگانوا احیا بیک <sup>بسم</sup>  
 جان هزار ورقا یادت فدای جسم  
 هر دم دوصد جهان دل آری <sup>بسم</sup> بدم و بند  
 باخم چین پرچین وز چین زلف برخم  
 شاهها در این شب عید از جلوهٔ جمالت  
 بزم وصال ما را فرخنده ساز و <sup>بسم</sup> مرسم

( ۲۶ )

یارِ رَبِّ بِحَقِّ آنانِ کاشب ز وصل شانند  
مہجور طیر خود را بخشا رهائی از غم  
بادا همیشه صیون جشن ولادت شاه  
باعید صحت رب بر کل اهل عالم

أم القسریں اعصار باد این سمید ساع<sup>ت</sup>  
ربّ الدّشور اد وار باد این شب فخم

~~~~~

وقوله تشهد انه لا یوصف بوصف ماسواه ولا ینعت بنعت ذو  
ولا یدکر بذکر غیره ولا اله سواه بسم ربنا الاعظم الابهی

برافکن ای شاه جان ز وجه ابهی نقاب  
بر آی ای شمس وجه زخلف نیلی سحاب  
بیار ساقی روح کاس صہبای نساب  
بکو مغنّ روح بیانگ چنگ و ریاب  
گذشت دور قشور رسید فصل لباب  
چه منتہی شد زمان بدورہ سردی  
دید از فجر امر ستارہ احمدی  
عیان شد اندر فلق شعاع علم و ہدی  
بنجم نورا شدند جہانیاں مہدی



بفضل ربّ الوری بخلق شد فتح با

بدست تا شد حقّ باب سماء باز شد

ظلام وهم و ظنون ز علم ممتاز شد

بنور علم و یقین جهان سرافراز شد

قلوب اهل تقی بعلم دساز شد

گشوده شد بر نفوس طریق صدق و صواب

پس از وی از فجر امر بشیر ثانی رسید

دو باره از پیش صبح فجر معانی آمد

چه از فروغ افق روی فلق شد سفید

ستاره کاظمی ز اوج فلك شد پدید

منادی صبح زد صلا بیوم المآب

نسیم صبح وصال ز نو وزیدن گرفت

شعاع علم از قلوب باز دیدن گرفت

نوید رجوع و معاد چه جان شنیدن گرفت

ز شوق طیر فواد بجان پریدن گرفت

پرید دلها نمود بسوی مقصد شتآ

سحر بر آورد چرخ چون بد بیضا ز جیب

دید آثار روز ز مطلع الفجر غیب

ز نور فجر یقین شکافت ظلمات ریب

گشت شئون شباب بدل بآثار شب

دوهاره بعد از هرم رسید عهد شباً

سپس تجلای مهر جیب افق را شکافت

شماع رخسار شمس بر اوج افلاک تا

صبا رضو سپهر چه مزده وصل یافت

ز خاور آن روح بخش به اخترروشتا

که ای جهان مزده باد که برد مید آفتا

چه صبح حق شد پدید پس از لیلال ضلال

نمود مهرضیر ز فجر اعلی جمال

ز جلوه اش منکشف گشت سعاب جلال

شمع آورد بو زیوستان وصال

نسیم بیدار کرد خفته دلان راز خواب

که برجهید ای گروه که صبح طالع شده

ضمر آفتاب ز فجر لاصع شده

جمال حق قدیم دوهاره راجع شده

شماع شمس ظهور زغیب ساطع شده

که سازد آفاق را بنور خود فیض یاب

برآمده نیری ز فجر امر الاله

شماع رخسار وی بشمس ابهی گواه

ستارگان را بمهر دلیل و غادی راه

سفرشده حشمتی شده فلاں وز شاه

لوا بر افراخته بر اوج نیلی قباب  
 ز فجر قدس قدم مشّری شد پدید  
 جلال عرش بدیع شئون قدسش جدید  
 ابا ندائی عظیم بسان رعد شنید  
 گهی بهاتک بلند داد جهانرا نوید  
 گهی بصوت رفیع کرد بحالم خطاب  
 که ای جهان مزده باد که کردگار آید  
 دصد هزاران هزار بهی بهار آید  
 درخت ها زان بهار ببرگ و بار آید  
 پدید نکهای تر ز خشک و غار آید  
 سبزه دمد بی شمر گل شکفت بی حساب  
 شود ز فجر ظهور لمیع انوار قســدس  
 گردد کنز صدر مخزن اسرار قدس  
 ساخت گیتی شود گلشن و گلزار قســدس  
 بر آید از باغ روح انجم و اشجار قدس  
 بجوشد از ارنی قلب عیون و انهار طاب  
 شود سموات قبل بدست حقیق منطوی  
 کهنه جهان را رسد باز زمان نسوی  
 شمس حقیقی دمد ز مشرق منسوی  
 زگل شئی این ندا بگوش جان بشنوی

( ۳۰ )

که آمد اندر جهان ربّ طيبك الرقاب  
پدید گردد شهری که من دلیل و یوم  
بشری رهنما سوی سبیل و یوم  
ربّ عزیزم ولی عبد ذلیل و یوم  
اوهمه نور است و من ظل ظلیل و یوم  
من زویم آیتی او بود امّ الكتاب  
ماهنگی بنده ایم اوست خداوند کمال  
ضممت از امر اوست روح جمیع رسل  
شود شدید القوی بهر که گوید که قل  
بسوی او منتهی شود تمام سبیل  
جمیع منلوق را باوست رجوع و ایاب  
شود هویدا شهری بطک عمّا قریب  
که جذبه عشق وی کشد مرا بر صلیب  
ز شوق او داده جان در این سبیل رحیب  
بسی خلیل و کلیم بسی مسیح و حبیب  
ولی جمال و را ندیده کم بی حجاب  
شود عیان جنتی که باب عزّش منم  
بحضرت اقدسش اول من آمنم  
ز روح تائید اوست حیات جان و تنم  
بود بگاہ عروج ظلال وی موطنم

در آن افق می‌شوم ز وصل وی کامیاب  
 خوش آن زمان که عذار برافکنند سر نسور  
 شود چه شمس آشکار ز فجر قدس ظهور  
 کند سرافیل روح با عروى نغز صبور  
 دهد کدّش زندگی بمریدگان قیسور  
 شود چه خرم بهشت کهنه جنبه خراب  
 چه گویم از عهد وی که آن زمان چون بود؟  
 فضائل عهد وی ز حصر بیرون بسود  
 ز صد هزاران قرون دیش افزون بسود  
 نموت بیوش بیرون ز وصف مادون بسود  
 به بحر ماند کجا ترشحات سحاب  
 شورشی آشکار که من شوم والهش  
 بر آسمان بر شود چتر بهی بر کنش  
 د و صد هزاران چو صحن شود فدای رهش  
 درخشد آنگاه مهر که پیش میرد مهش  
 مجئی روز آنکه است که شب <sup>ز شب</sup> نماید  
 چه مشرق ان بشیر بامر نوارش شد  
 ز جلوه اش نیروی ز نو نمود ارش شد  
 ظهور قدّوسیش بحق پدید ارش شد  
 از آن د و نور لمیع جهان پر انوارش شد

زهر فلک نیری دمید برضو و تاب  
 چه بحر پر موج و جوش چه شمس بازغ همه  
 براج فضل و کمال بعلم بالغ همه  
 بنفس طاهر تمام بقلب فارغ همه  
 بمصرفت بیهمال بجود سابع همه  
 بروح قدسی خصال بعقل کامل نصاب  
 رسیده هر یک زحمت بذروه افتناع  
 شده درخشان چه مهر ز مشرق انقطاع  
 نموده در عشق حق ز طک هستی وداع  
 بنزدشان طک کون ز ذره احقر مشاع  
 بچشمشان نه سپهر عدل قانی حیات  
 گذشته در راه دوست ز ثروت و ملک و مال  
 بسته بحق جان و دل رسته ز اهل و عیال  
 نهاده پای غنا بفرق جاه و جلال  
 گشوده بال طلب باوج عرش وصال  
 نموده زی شهر قرب بیای همت شتاء  
 بمشوق حق جملگی لوا بر افراختنه  
 خانه دل را تمام ز غیر برداختنه  
 افسر فخر و شرف کل ز سر انداختنه  
 همه بدشت فنا رخس وفا ناختنه

بمرگ خود شوقمند چه تشنه گامان بآب

بمدت هفت سال در این سبیل سمیید

بتیغ ظلم وستم بدست قوم عنیید

شدند چندین هزار نفس تقدس شهیید

بسا بدور وفا بسی نجوم امیید

در این سماه جدید تدظهرتم غاب

بدین صفت دادم زروح بزم النشور

دیده شد نفع صمق با مرصوم بصور

زسگرخسیت نفوس منصمق اندر قبور

مشارق علم و دین زوشلحق در حبور

مظاهر جهل و شرک زوجه رب در قور

چه زین ندای رفیع جهان پر آوازه شد

وفا زکهنگیش گسسته شیرازه شد

هیاکل از فیهی روح بفرغی تازه شد

سرور و جذب و وله بیرون زاندازه شد

فتاد در بوم و بر همه و انقلاب

سپس بدست قوی صحیفه ای برگشاد

وز آن بقدر و سیان بشارتی تازه داد

که شد علامت تمام رسید بوم المعسار

در آسمان و زمین از این بشارت فتاد

زلزله و ارتعاش و لوله واضطراب  
 مضمی روح باز زمزمه آغاز کرد  
 در ریچه وصل را جور لقا باز کرد  
 طائر فردوس قدس ساز سفر ساز کرد  
 باوج ابهی الجنان ز ملک پرواز کرد  
 در آتش فرقتش سوخت دل شیخ و شاب  
 چه کرد قصد عروج طبعك عرش و فضا  
 ز تختگاه ظهور به بارگاه خفصا  
 دهر کهن بر فروخت آتش جور و جفا  
 سوخت ز تف سموم گلشن صدق و صفا  
 ز چار سوشد بلند عواض ضاری دیاب  
 جنود و کفر و ضلال بهم در آمیختند  
 بفتوی اهل شرك فتنه برانگیختند  
 بر سر من فی الوجود خاک فنا بیختند  
 هیکل معبود را بدار آویختند  
 مشیکش ساختن ز رمی سوزان شهاب  
 چه سر زد این اجتراح زدست قوم عنود  
 گشت رخ مهر و ماه تار از این تیره دود  
 نمود روح البقا بغیب ابهی صمود  
 بلند شد از زمین فغان بجرخ کبود



جهان شد اصل جحیم از نجات عذاب

چه روز اهل بیان شد از قضا تیره شسب

برآمد افغان و آه هم از عجم از عرب

بعرش اعلی رسید جنین اصحاب ربّ

از این ضحیح عظیم و زین صریح عجب

گد اخت قلب کثیب ز نارغم در هضاب

پس از افول جمال ز مشرق تا بنساک

محیط شد بر قطوب سیاهی سپهناک

شدند آواره قوم به پهن دشت هلاک

بدان خطا مرتکب شدند بی بیم و با

که قوم موسی بپتیه نموده اند ارتکاب

در فلووات جنون رخس ظنون تا ختنند

پرستش عجل را پیشه خود ساختند

بمشق مرآت وهم نقد یقین با ختنند

بخود پرستی تمام علم بر افراختند

برآمد از هر طرف نعیب بوم و غراب

ز شورش اهل وهم جهان پر آشوب شد

جمال دین مبین زلفی محبوب شد

زمین ز اعمال سو خبیث و مغضوب شد

گلشن قدس بیان خوار و لگد کوب شد

زفرط وحشت شدند قوم اشر الدّواب  
 گرفته بکسر زجهل طریق شرک و ضلال  
 زشیمه اشنع بفعل زصوفی اقبح بحال  
 محرّمات کتب بنزد ایشان حلال

نکرد از هیچ رجس زناکسی اجتناب  
 دریده از فرط تنگ برده ناموشان  
 جسته بنکبت افول اختر منکوشان  
 زده بلامذهبی در همه جا کوشان  
 بزین پرستی اسیر رئیس منحوشان  
 عیب فسق و فجور مرید بنک و شراب  
 زخوف جان چون زنان نهفته در پرده او  
 زبیم وهمی دوان چو کودکان کو بکو  
 زحق نبرده نصیب ز صدق نشنیده سو  
 گروهی از اهل وهم اسیر اوهام او  
 چه تشنگان درعرا دوان بسوی سرآب  
 پیوسته میقات تسع بامر حق منتهمی  
 ز ذلت امر یافت آله حق آگه منسی  
 چه لجه آمد بجوش غیرت ربّ اللهمسی  
 نشست سلطان امر بفرش شاهنشهی

بدست حق بر فکند زوجه ایهی نقاب  
 گشت ز شمعشاع وجه کون و مکان هر زنجیر  
 کرد سرافیل روح با مرحق نفع صور  
 حشر من فی الوجود بعشر من فی القبور  
 نشر ما فی الصدور حصل ما فی الصدور  
 نزل ما فی السماء برز ما فی التراب  
 بمرش شد مستوی من هو یحیی العظام  
 بصور اعلی قلم دیده روح القیام  
 برآمد از انصحاق قلوب موتی تمام  
 مهلاً ناطقا بحمد رب الانام  
 صیحا ناظرا بمن الیه اناب  
 چه کرد سلطان غیب قصد دیار شه بود  
 نمود رب الاله بنحاک را دش سجد  
 بجا کریش کمر بسته اله الوجیه بود  
 غاشیه بندگیش فکند رب الجنود  
 بر کشف و شد روان در آن مبارک کاف  
 زخر من جود وی بهر کران خوشه چیس  
 گروهی از انبیا قبل از مرسلین  
 بحق کمن خادش خدای روح الامین  
 چه ذره در ساحتش شمس بنق الیقین

دیوک عرش برش حقیرتر از ذهاب  
 از قلمش ضهر بحر بیان موج موج  
 جنود الهام و وحی در کتفش فوج فوج  
 اهل خصائص ز وجد پریده بر اوج اوج  
 بسوی کویش روان منجد بهمن زوج زوج  
 ز شوق پراضطرام ز وجد پیران جذاب  
 چه سدرهٔ عیقلش بحب شرر بار شد  
 ز جذبۀ عشق وی جهان پراز نار شد  
 چه آذرین طلعتش بجلوه نوار شد  
 ز نو بهار جمال زمانه گلزار شد  
 فتاد اندر غلوب ز نار عشق الشهاب  
 شد دل هر قطره ای ز وجد بحر حبور  
 ز وجه هر ذره ای تافته شمس ظهور  
 لجه ظلمت بدل گشته به دریای نور  
 شد زغوی و بدن پدید شور و نشور  
 روان قوم کفور فتاده در پیچ و تاب  
 خلق زبون با خدای بجننگ برخاستند  
 جنود کفر و شقاق صفوف آراسـتند  
 عجزه شرع را بحیله پیرا سـتند  
 هر آنچه افزود جهل ز علم و دین کاستند

بضد حق شد بلند نباح قوم کلاب  
 روس بفسی و عناد اصول کفر و شقاق  
 نموده برضد حق بفرکین اتفاق  
 زکین برافراشتند لوا جهل و نفاق  
 بلند شد بفرک زقوم باطل نفاق  
 برآمد اسیاف ظلم بدست قهر از فراب  
 شدند قوم عزیز بیدشتم عدوان ذلیل  
 زبیشان شد بلند صوت نحیب و عویل  
 دما اهل بها بتیغ کین شد سمیل  
 شدند بیش از شمار روح مکرم قتیل  
 شد ارض هر صر زخون پاکان غناب  
 شود بحورار مداد و گرشجرها ظلم  
 و گرزند دست خلق بدتر سردر  
 نیاید اندر شمار یک از مزاران ستم  
 ز ظلمهای عباد ز جورهای اسم  
 که دست این خلق کرد بیوم حق اکتساب  
 هر آنچه شد بیشتر بفسی و عناد عباد  
 عنایت و فضل حق گشت دمام زیار  
 چه بر شد اقطار ملک ز ظلم اهل فساد  
 رحمت حق شد محیط بگل من فواد لیل

بکیفر هرگناه داده هزاران صواب  
بصرف مظلومی آن ملک زوال اقتدار  
نموده بر ظلم خلق صبر و سکوت اختیار  
داد به سلطان حلم قلوب را اصطبار  
گلشن و گلزار شد آتش و دود و شرار  
عذب شد اندر مذاق زهر عذاب و عقاب  
بعسن اخلاق کرد عباد را تربیت  
ز روح الطاف داد قلوب را تسلیت  
بجوهر حب نمود افشده را تنویست  
بدل شد از فضل وی به شهینت تعزیت  
ز دهر بلا شد چه شهید به کام ماستطاب  
ز بس زغیم قلم چه غیث هاطل مدام  
بحربیان رشح شد بر افشده خاص و عام  
شدند اهل بها جوهر تقوی تمام  
شهبیر شد نامشان چه شمس بین الانام  
چنین کند فضل حق زمین خلق انتخاب  
شه سریر قدم غریب پنجاه سال  
که بود فی کلّ حین تحت عذاب و نکال  
نمود بر تنصر امر قیام فی کلّ حال  
چه در زمان ظهور چه در لیل جمال

چه روز وصل و حضور چه گاه <sup>غیاب</sup> منجرو

نشد رمی منقطع بیان سلطان عصر  
چه در سلاسل بسجن چه بر اراک <sup>بقصر</sup>

بحور آیات وی غزون شد از حد و حصر  
ز اوج افلاک گشت مرتفع اعلام نصر

شدند ساجد شمس بر آن معلی جناب  
از آن سپس کامر حق بخلق اثبات شد

تمام عالم غریق به بحر آیات شد  
عیان زهر مشرقی اشعه ذات شد

در لمن الطک حق داد قضایش جواب

ز بهر فصل الخطاب پس از کتاب کریم  
ز فجر میثاق حق بیوم عهد عظیم

د صد شمس ضیئش با مرحق قدیم  
ز سدره غصن ذات بدست غصن <sup>پیم</sup> قوی

بجست فرعی رفیع ز اصل قدیم انشعاب

چون ثمر سدره گشت ز غصن اعظم عیان  
رینت از آن اصل روح یافت از آن فرع <sup>جان</sup>

بحور الهام وحی شمس علم و بیسمان  
یافت بر او رنگ وصل کاف بنون اقتران

جست در افلاك نور مهر به مه اقترب  
چو غصن اعلاى حق مظهر آثار شد  
جمالش از نور وجه لامع و نوار شد  
فوادش از روح وحى قلم زخار شد  
غصونش از فیض امر حامل آثار شد  
شد بجمع شئون ز سدره نایب مناب  
بامر رب القضا رسید حین الزوال \*  
کتاب مید \* نهاد چه شمس رو در مال  
فتاب روز الظهور و غیض بحر الوصال  
واسترت بالسحاب طلعة شمس الجمال  
و غش وجه النهار ظلام حزن عجاب  
چه از سما \* قضا بامر رب العباد  
د مید صبح فراق رسید سال شداد  
بر آمد آفاق را دود سموم از نهاد  
شمس سما \* وفا \* طیک عرش و داد  
جست ز فجر ظهور بغمیب ذات اغتراب  
چه کرد شمس قدیم ز فجر ابهی صمود  
برق فنا زد شرر بقلب من فی الوجود  
بلند شد از زمین بر آسمان آه و دود  
شد ز دخان قضا تیره فضای شهود



طیور دلها شدند بر آتش غم کباب

ز سدره المنتهی چه منقطع شد حقیف

بر آل ابهی گریست چشم وضع و شر

بدر بقا چون هلال ز فرط غم شد نحیف

چهره اوراق گشت بر تنک برگ خریف

زعین اغصاب نمود بحور دم انصاب

فتاد در طور قدس ز نار حزن اندکاک

هیکل روح القدس جاهه جان کرد چا

حضرت روح الامین ریخت بسرنیره خاک

کشتی خورشید گشت فرقه به بحر هلاک

شد فلک کهکشان چاک بنیلی شهاب

در این فزع کاسمان گریست خون بر زمین

بر آمد از بر و بحر فغان بچرخ برین

تباه شد حال علم سیاه شد روز دین

چه قلب اهل بها صجر مهر صین

زنار هجران شه پراز شرار و لهباب

در این بلای شدید که محترق شد نهی

شموس علیا شدند ز غصه عصیان سهی

یا ربّ القدم حضرت عبد البهیه

اعتسی فرع رفیع ز سدره المنتهی

( ۴۴ )

که مشرق عهد را بود بین آفتاب  
نمود از فجر عهد طلوع چون بدر تسام  
بنصرت امرحق نمود از جان قیام  
رحیق مختوم را گشود مشکین خشام  
دید روحی جدید ز فضل برخاست و تمام  
شام جانها شنید شمم گل از گلاب  
چه مشرق شمس عهد گرفت تابندگی  
ظلام آفاق شد بدل به رخسندگی  
مردم جهان باز یافت ز روح حق زندگی  
دید بدر شهود ز مطلع بندگی  
بگردش آمد ز نوک آوس صهبای ناب  
نشست چون ربّ عهد بکرسی عهد بر  
صیت جلالش چه شمس شد بجهان مشتهر  
ساحل آفاق گشت پر از تلال گهر  
ز قمر بحر بیان بموج فضل و هنر  
ریخت ز بس هر کنار لوله و درّ خوشاب  
ای شده آفاق جان روشن از اشراق تو  
شمس امکان خجل ز فیض انفاق تو  
بحر حباب موج زن بقلب عشاق تو  
جز به ثبوت و رسوخ بمهد و میثاق تو

نیست کسی در دو کون ز قهر بیزد ان مضاً

غیر تو ای شاه عهد شاهد معبود کیست

جز که بسود ای تو ای شه جان سود نیست

مظهر حق لا یزال در همه عالم یکی است

در بر احباب تو عدوی نا چیز چیست

بجزد وضت استخوان درون چو کین جبراً

خدای ما را سزا است سپاس بیحد و مرّ

که بسته بر بند کیش چون تو خدای کبر

شکر که گشت آشکار مجد پدر در همسر

بحقّ که بی بهره است ز قلب و سمع و بصر

کسی که در حقّ تو زندم از ارباب

ای آنکه محبوب شد دلت ز انوار حقّ

بحیرتی کز فروغ چون دما اشار حقّ

کی عجب است از زغنص سرزند آثار حقّ

نیافت جانت نصیب زهر اسرار حقّ

چون مگس نحل راست شهید مضع لماً

ای متعالی بذات ز مدح و وصف و ثنا

توئی طیبك بقا عباد عباد فنا

در کف افضال تو است کنوز عزم و غنا

نعمیم بالذو وجد اگر کنی اعتنا

(۴۶)

جهیم لرزد ز ~~صوف~~ اگر نمائی عقاب  
ای د جهان شرزه شیر در این مهین مصاف  
بمخلب تو اسیر هزار عنقای قاف  
دهی بکنائیت کون و مکانرا کف اف  
کعبه قدست بود موحدین را مطاف  
باب عطایت بود مجتربین را عتاب  
ای رخ دلجوی تو نور بصر روح سمع  
وی بفروزندگی چو شمع مابین جمع  
ز نار حبّ بها مدام لرزان چو شمع  
با احتراق فواد ز دیده ات رشح دمع  
همی چکد برکنار بسان لعل مذاب  
ایکه گر از بحر جود قطره احسان کنی  
شبنم نابود را لجه عمام کنی  
ز جلوه ات ذره را چه مهر تابان کنی  
بدست تائید خویش اگر تو سران کنی  
شگفت نی گر حمام تیره شود بر عقاب  
شها نم ذره ای تو پر بها شمس عهد  
رسد بظلت کجا طائر ورقاء بجهد؟  
گر نظری از عطا کنی برین طفل مهسد  
چه ضج نحل از ثنا فشانم از کا شهسد

( ٤٧ )

برپشم آرم بطبع چه گرم قز ازضاب  
پس است ورفا ثنا خض که جف القلم  
برآر دست دعا بر آسمان کرم  
بظل عبد البهاء زفضل رب القدم  
طلب کن از بهر خلق برای خود نیز هم  
فضل برون از شمار فیض برون از حساب  
مهیضا مالکا بذات سبحانیست  
بمظهر اسم رب که شد بجان فانیت  
بمشرق شمس عهد بفضن قدمانیست  
بفرع قدس رفیع به بدر نورانیست  
که خلق را ده نجات وظلمت اجتناب

ورقا شهر رجب ۱۳۱۲

اینکه می بینید یاران سدره نارا است نار  
این نوای روح بخشا نغمه یار است یار  
عیسی کوتا شود زین روح قدسی فیض یار  
موسی کوتا بر آرد نغمه آنست نسا  
شتمل گشت از شمع روی جانان طک جان  
پوشد از مشکین شمیم جمده دلبر هر د

عاشقان وجه درهر گو گروه اندرگروه

اشقران مست درنرسوقطار اندرقطار

سینه های عارفان چون بحر اعظم موج زن

قلبهای عاشقان چون جمد جانان بیقرار

خلوت انس است وندروی وصال اندروصال

گلشن وصل است وندروی بهارانند ز بهار

صد هزاران نغمه شنیزد ازین هرموی من

چون کنم با یک جهان صوت و صدا <sup>اختیار</sup> دست

چون کنم مستورسری را که یزدان کرد فاش؟

چون نمایم مخفی امری را که حق کرد آشدار؟

کرده در شمشاع معنی شمس اعظم رخ نهان

گشته انوارعبان وجه خدا را پرده دار

قلزمی بینم با سرار و تیقت موج زن

شرقی بینم با آثار هویت نورسار

گشت ظاهر پادشاهی در لباس بندگی

کرد معشوقی طریق عاشقی را اختیار

با رعایا گشته سلطان حقیقی هم نشین

کرده خورشید الهی قصص ماهی مستعار

جذبهای روح بینم در موج انوار شموس

جلوههای قدس بینم در موج امواج بهار

آید از هر جلوه بیضاهاى معنی در ظهور  
 ریزد از هر موجه دریاهاى لؤلؤ برکنار  
 چیست یا رب این تشمش طلعت ابهی ظهور  
 کیست یا رب این مهیمن حضرت زوالاقتدار  
 و افسوسا عالم معنی بیرون است از خیال  
 اید ریخا پرده غفلت قزون است از شمار  
 گوشگوشا در نبوشد زمره یزدان پاک  
 چشم کوشا باز بیند چهره پروردگار  
 دیده میگوید که لم اعبد الهالما را  
 دلبر از غیرت گزد لب نوزیمالم شرم دار  
 چند گویم بس کن ای عارفانو از اسرار دوست  
 چند گویم لؤلؤ جان پیش این کهران صیار  
 هیچ بینی عارفی بر عهد حق ثابت قدم  
 همین بینی عاشقی در طک حباب استوار  
 با چنان شرطی که مقصود است در مصیاق رب  
 همین می بینی کسی بر عهد و پیمان پایدار  
 در میادین یقین ای عارفان کو مرد صدق  
 بهراشبات وفا ای مردمان کو مرد کار  
 این بود راه نجات ای عارفان امر حقیق  
 این بود شرط وفا ای عاشقان روی یار

فرقهٔ مخمور و کسلان از خمار بی‌هوش

جوگهٔ مخمور و سکران از شراب افتخار

محتجب قومی باخبار از که از رب الجنود

معرض جمعی بنحوی بر که بر پروردگار

وای بر این قوم غافل وین نفوس محتجب

اف بر این افهام ناقص وین عقول <sup>صستمار</sup>

با کتاب عهد و اقدس وین نصوص واضحات

مسزد آبا روایت میرازد اختیار

بر کتاب عهد حق ثابت شوید ای دوستان

تا شوید از فتنی ایسی کامیاب و کامکار

با توکل نزد حق تفرین باید گشت و رفت

از جلال و جاه طک و مال و عز و اعتبار

هر که زمین دنیای دانی رست باشد اهل دنیا

و آنکه او از خویش فانی گشت باشد <sup>مرد کار</sup>

در امور اندیشه کن ایجان که باشی راست رو

راستکاری پیشه کن ای دل که بانشی <sup>راستگار</sup>

جامهٔ تن را بکن با آب تقوی شستشوسو

آینهٔ دل را نما پاکیزه از زنگ و غبار

عرضهٔ ما و منی جائی است پر خوف و خطر

نار کن و نه شوی نار و نه است بر او <sup>شیر</sup>



از منیت کار خاصان سر بر سر گردد تباه  
 وز عداوت روز عالم سر بر سر گردید هتار  
 قوتی شاید که زائل گردد این ما و منی  
 همتی باید که خامش گردد این دود و شرار  
 جز بذر خیر مگشائید ای باران زمان  
 تا نماند غیر بذر خیر از ما بادگار  
 چونکه بحر فضل حق فرمود عفو از ما سلف  
 زین سپس باید ز ما لا ینبغی جست احقر  
 ای گروه بوستان وصف در صیف و شتاء  
 وی گروه طائفین حول در لیل و نهار  
 در ریاض عهد حق بر غصن میثاق اله  
 بشنوید این نغمه جانسوز از این برزخ زار  
 قرب دریائی است موج افتتانش بی حساب  
 وصل گلزار است خار اعتدانش بی شمار  
 قرب وجه ربّ شمارا شد حجابی بس عظیم  
 فیض وصل حق شمارا گشت سد ی <sup>کیار</sup>  
 بردرید این پرده را با قوت ربّ القنات  
 بشکستید این سدّ بتائید اله الاقتدار  
 مقصد از عهد الهی چیست ای اهل خرد  
 معنی میثاق چیست ای گروه بنوشمار

از پس چهل سال در ظل الهی تربیت

آدمی کز حق شو دغافل بود ادنی از <sup>لجا</sup>

در دل و در دیدة اهل حقیقت ای ضریح

حق بود مشهود و مید اهمجو مهر نورب

چیمست حق ذاتی بنفس اقدس خود مستوی

کیست ربّ نفسی بذات قائم خود برقرار

بحر علم حکمتش بر اوج فطرت موج زن

فارس فرمان او بر مرکب قدرت سوار

نور او نبود زضوء دلیج شخص مقتبس

علم او نبود زرشح هیچ بحری مستع

فجر امکانرا زانوار رخس روشن غیب

گلشن جانرا زانوار خوشش خرم بهار

ای عجب در فجر ایقان ما گرفتاران وهم

در میان روز روشن ما در چار شام شمار

روز دید اراست چند این آه و افسوس و دریغ ؟

فصل گلزار است تاکی غفلت و خواب و <sup>خمار</sup>

دو حة تقدیس ربّ را موسم حاصل رسید

سدره توحید حق را آمد آیام شمار

مژده باد اهل حقیقت را که از تائید روح

در بهی مینو درخت ایزدی آمد بک

سدرهٔ ایبهی نهان گشت از نظر مارا ولی  
 با هزاران جلوه شد از غصن اعظم آشکار  
 فضل این عصر است در هر دم الوفا اندر الوفا  
 فیض این عهد است در هر آن هزاران در  
 موسم صیف آمد و بگذشت هنگام ربیع  
 پر شد از انمار گوناگون جمیع شاخسار  
 باد و صد لطف و صفا از تابش خورشید صیف  
 گشت ادن از درختان میوه‌های آبدار  
 ذوق جان کو ای رفیقان مشرور و جدان چه شدم  
 تا چشید طعم بقا زین میوه‌های خوشگوار  
 بهر درک این عطایا کو قودی مستحق  
 بهر شکر این مواهب کوشنوری حق‌گذار  
 مقصدی در پیش داریم ای عزیزان بس عظیم  
 همتی شایان آن باید تنون بردن بنگار  
 مقصد و مقصود ما اصلاح اهل عالم است  
 واتحاد و اتفاق کل اهل روزگار  
 همتی باید معادل با قوای همکساران  
 غیرتی شاید مقاوم با جنود بی شمار  
 کوششی باید فراوان چون رباح عاصفات  
 جوششی باید نمایان همچو امواج بحار

با سلاح علم و حکمت در میدان بیان  
کرد می باید تقابل هر تنی با صدهزار  
کاش میبودیم واقف بر تواریخ قدیم  
کاش میگشتم عارف بر امور کردگار  
ایدریفا غافلیم از موج بحرا صحنان  
بی خبرینشسته ایم از روز رزم و گیروا  
از خیالی بی حقیقت نوگروهی بوالهوس  
یوسف مصر جلالیت راهمی خواهند خوا  
این بود ای دستان شرط وفا و مرد می  
این بود ای عارفان رسم و ره آموزگار  
عهد ستوار الهی را چرا گیریم پست ؟  
فجر نورای معانی را چرا خواهیم تا ر ؟  
غفلت ما بین که در دریای پرموج و فتن  
مینمائیم از کف ملاح سلب اختیار  
بنده چون از سایه یزدان تواند شد بیدر  
کی فقیر از ظل سلطان غنا جوید فرار  
جز بتائیدات این ملاح علام قدیر  
کی رسد این گشتی از بحر حوادث بر کنای  
ناشر آثار عزت کیست جز این ذوالجلال  
رافع اعلام قدرت کیست جز این شهزاد

جلوه توحید حق زین مشرق آید در ظمیر  
 شحہ تقدیس رب زین روضہ جوید انشا  
 حافظ دین خدا کیوں بغیر از این وجود  
 ناصر امرالہی کیست جز این نامدار  
 کشوری ہی شاہ کی در طک گرد منتظم  
 ہیکل ہی قلب چون در کون یابد یابد ار  
 لایزال انوار را ہودہ است از مطلع طلوع  
 لم یزل افلاک را ہودہ است بر مرکز مدار  
 ہی وجود قائمی کی امرحق گیرد قوام  
 ہی قیام شاخصی چون سایہ ماند ہر قرأ  
 کیست جز عبد الہیہا روحی فدای بندگان  
 قائم اندر بندگی امرحق لیل ونہار  
 این چنین شاہی کہ اورا خواند حق رب الوجود  
 گشت ہر باب عبودیت عبیدی خاکسار  
 چند ورقا بشری نماء حق را بہر خلستق  
 موج این درہای ہی پایان نہاید انحصار  
 قتلور کہ احصا نہاید وسعت بحر نہایت

بندہ چون گوید شنای حضرت پروردگار

در ہر از آفاق و انفاقی اگر خواہی بکن  
 بندہ از گفتار و کرداری اگر داری بیار

ایضا ترجمیع بندی است حاوی نه بند و هر بند ی مشتعل  
ده بیت و اولش اینست :

ز ناقوس حرم برخاست آواز \*\*\* که باب مشرق الانکار شد باز  
جهانی تازه دیدم کز خوایش \*\*\* در آمد طایر روح به پرواز

گروهی دیدم از اهل حقیقت \*\*\* بمنهاج طریقت گشته انبیا  
عجب را است این وادی که <sup>آسیرا</sup> \*\*\* نه انجاسی بود پدید آنه آغاز

رسیدم در مقام قدس محمود \*\*\* شنید منخه ای از گلشن راز  
سرم از عشق جانان گشت <sup>شیر</sup> \*\*\* دلم بایار دلبر گشت ساز

سحر در مطلع الفجر حقایق \*\*\* تجلی کرد آن محبوب غماز  
بارک طلعتی در کسوت <sup>طک</sup> \*\*\* ولکن از شئون طک متا ز

من اندر حکمتش حیران که <sup>ناگه</sup> \*\*\* ز ناقوس حرم برخاست آواز  
بهاشد مستقر بر عرش اعلی \*\*\* تبارک شأنه تم تمالی

و نیز ترجمعی دیگر بنوع مذکور اولش اینست :

سر نهادیم در بهایانش  
گرچه ره نیست سوی پایانش

عشق  
هوالمجرب عالمی است عالم  
که به جانپازی است بتیانش

ترك سر گوی دست از جان شوی  
وانگهی پاینده بپیدانش  
بارب این نامه را چه مضمون است

که بخون در نوشته عنوانش  
برده ام بی باین معنی لمیک

نتوانم تصور تیانش  
قاصدی کو که آید از بردوست

تادل و جان کنم بقرابتش  
جمع شد خاطر من که می شنوم

هوشی از طره پریشانیش  
از وصال رخسار ندیده نصیب

متلاگشته ام بهجرانیش  
سرحق تابکی نهان ماند \*\*\*\*\* به که ظاهر کنم بر اعیانش  
قداتی امری المختار \*\*\*\*\* وید \* شمس وجه التوار

ایضا ترجیع مفضل دیگر که بند ی از آن چنین است :

ه‌اشق روی دوست جان چکند  
زن و فرزند و خانمان چکند  
مرد میدان عشق و طالب وصل  
زبور و غازه چون زنان چکند  
آنکه رخسار هم ز بجوی جهانند  
باششونات این جهان چکند  
جان چه از قوت روح قوت یافت  
درد رون حرص آب و نان چکند  
بپون عیان شد جمال شمس ظهور  
نفس دل مرده با بیان چکند  
در چمن چون بهار عهد رسید  
طیر پرموده با خزان چکند  
هر که را کوی دوست مأوی گشت  
کوش و طوی و جنان چکند  
ثمر سدره شد ز غصن پدید آمد  
هر که این رانیافت آن چکند  
در شگفتی که برق غیرت حقیق  
اندر این عهد با خسان چکند



( ۵۹ )

پرده غفلت و ضلالت بین

که بافهام ناتوان چه کند

گیرم ای دون شدی شرارینار

جدوه با بحر بیگران چه کند

درگذر زین سخن که کرطک خا<sup>ک</sup>

با خداوند آسمان چه کند

ساقیا روز فضل و احسان است

تا عطایت بدوستان چه کند

دست جودت بما چه نوشانند

ابر فیضت به تشنگان چه کند

ای بهیرو نگار من بی تو

طبرورقا بیوستان چه کند

د انم آخر ز تیر غمزه بحسن

پشمت ای فتنه زمان چه کند

همه تن حیرتم که چون شنود

این سخن گوش رازدان چه کنند

که بر آمد ز اصل قدس قدیم

غصن اعظم بیوم عهد عظیم

و ما بهمین مقدار از اشعار ورقا که برای نمونه ثبت کردیم

اکتفا مینمائیم و از ثبت رساله های اثباتیه و اجوبه رد و رد

معرضین و مکاتبات سفیده اش با فضلی بهائی که بخط  
زیبایش موجود است و از آنجمله رساله مرقوم در سال  
۱۳۱۰ برای یکی از علمای شیخیه آذربایجان که بخط  
زیبای نسخ روح الله و باضای آن کودک روحانی بدین طریق  
و کتبه احتراماً روح الله ابن ورقا فی ارض السزاه  
۱۲ شعبان ۱۳۱۱ در دست است محض مراعات اختصاً  
احتراز میکنیم .

وحاجی میرزا حسین نیز ثابت و قائم بر عهد و میثاق  
ایمی در میاند و آب بود و سفر در نقاط آذربایجان نمود  
در تحکیم مبادی پیمان کوشید و آنگاه سفر به عکا کرد ایامی  
در کف فضل و عطا بسر برده عودت نمود و برای تبلیغ  
قریب پنج ماه در تبریز بماند و این در سال ۱۳۳۱ هـ. ق. بود  
و باز به میاند و آب رفته بزیت تا در سال ۱۳۳۴ هـ. ق. درگذشت .  
و از مشاهیر مؤمنین ثابتین مخلصین آقا سید مهدی  
یزدی که در بخش ششم ضمن اوضاع یزد و هم آذربایجان  
نام بردیم و در تبریز باغنا<sup>۱</sup> و اعتبار اقامت داشته مرجع امور  
روحانی و مساعدت اخبار بود و کیفیت شهادتش را بسال  
۱۳۱۴ در بخش سابق نگاشتیم و از او خاندانی برجاست  
دیگر برادرش آقا سید سلیمان که نیز مخلصانه موفق بر  
خدمت این امر بود و بالاخره به عشق آباد رفته در آنجا

درگذشت .

و از فضلا و رجال دولت در تبریز حاجی ممین السلطنه

که در بخش ششم شرح احوال او را آوردیم و سالها در آن بلد  
میدرخشید و اخیرا تاریخی بتفصیل برای امر بدیع شروع  
نمود که باتمام و طبع نرسید و مادر مواضع کثیره از بخشهای  
سابق برخی اقوال از او آوردیم و آیام اخیره اش در تزوین  
و طهران صرف شده و بالاخره در طهران بخانه حاجسی  
مشیرالسلطنه در حدود سال ۱۳۴۴ درگذشت و نیکو  
برادرش میرزا علی بنکدار .

دیگر میرزا حیدرعلی صمیمی اسکونی که شرح حال  
در بخش ششم آوردیم و قبلا مقیم عشق آباد بود و پس از  
غروب شمس جمال ابهی به عکا شتافته آیامی در ربوار عنایت  
حضرت غصن اعظم بسر برد آنگاه به تبریز عودت و اقامت  
جست و بتجارت پرداخت چندی مستقلا بتجارت پرداخت  
و آیامی در تجارتخانه برادران احمد اف موظف شد و  
هنگامی در شرکت امید که با بعضی از مؤسین تأسیس کردند  
مشغول بتجارت گردید و در موفقیت بتبلیغ مشهور و معروف  
گشت و در بلاد آذربایجان و دیگر اقسام ایران سفرهای  
متداویه نمود و کثیری را هدایت کرد و بدین خدمت  
دساز و سرافراز میباشد .

و جمعی دیگر مانند پسران حاجی احمد میلانی کسه شرح احوالش را در بخش ششم آوردیم و عنقریب شرح حال آنان را که تجارتخانه در تبریز و میلان و تفلیس داشته انواع خدمت در این امر میبرد اختند میردازیم و مانند حاجی حسن حقایق و استاد شیر محمد تفنگ ساز متوفی در عشق آباد و استاد آقا تفنگ ساز و استاد صادق سماور ساز کسه در مجلس و محفل آرائی احباً و پذیرائی غریبا سعی بلیغ همی نمودند و در انتشار و ارتفاع امر ایهمی و معاونت مآلفین و مسافرین و تشکیل مجالس و محافل همت وافیه میذول داشتند . و میرزا محمد علیخان ضیا و مرتضی خان بدیع الکتاب و میرزا علیخان سرتیب تلگرافخانه و حاجی فضل علیخان و غیرهم مانند شهید علی و اخوانش شهیدی ابوالقاسم و محمد علی و میرزا عبد العلی و پسران شهید علی احمد و محمود کاشف و رحمت الله و امثالهم .

و دیگر میرزا اسماعیل کتابفروش شاعر شکوة تخلص که اشعار بسیار در این امر گفت و خواهرزاده اش میرجمفر و عده کثیری امثالهم بودند و شکوة چندی حسب الامر حضرت عبد البها<sup>۱</sup> مقیم از میر بوده تبلیغ نمود تا آنکه ایرانیان مقیم آنجا بمقاومت برخاستند و او مأمور سیر و تبلیغ در قفقاز گشت و سالها در آن حد و د خصوصاً در بادکوبه و تفلیس مقیم بود .

تبلیغ نمود تا عاقبت در سال ۱۳۳۶ در تقییس وفات یافت .  
و نیده ای از اشعارش چنین است :

ساقی ای دلنواز روحانی \* \* \* گرم شد از توجش بزدانی  
 لطف کن از گرم بهشتاقان \* \* \* جرعه ای از رحیق وجدانی  
 تا از آن روحبخش و جان پرور \* \* \* بگف آرام روح و روحانی  
 قطره را بحر بیکران سازد \* \* \* ذره را آفتاب نورانی  
 نشسته کاملش همی بخشد \* \* \* مور را حشمت سلیمانی  
 در لب جو بیار غیب دهد \* \* \* سرو در مانده را غرامانی  
 ای طبیب مریضخانه عشق \* \* \* درد دل جوید از تودرمانی  
 یاد تو مایه صرّت جان \* \* \* گشته چون یادگار جانانی  
 مشمب فرع ریشه قدسی \* \* \* منفرد بار دار انسانی  
 شتمل نارسدره طسوری \* \* \* منجلی نور شمس غارانی  
 گوهر شاهانوار بحر علوم \* \* \* در بکتای گنج عرفانی  
 کل من فی الوجود را محکمی \* \* \* بر همه کائنات میزانی  
 ای بنانت کلید باب فتوح \* \* \* صدر پاکت طلسم ربّانی  
 پیشوای عموم احبابی \* \* \* مرکز عهد و قطب پیمانی  
 کرمل جود را تویی وارث \* \* \* همیکل ربّ را تویی بانسی  
 خدمت از خدمت تو یافت شرف \* \* \* بندگی کسب کرد سلطانی  
 شکر آن ظلمت مبارک را \* \* \* که بماند داشت وصلت ارزانی

ورنه بر گردد امنت نرسد \* \* دست ادراك عقل امكانسى  
 بسراشيد آنها الا حساب \* \* با نواهاى بدع ايسرانى  
 از فوضات نير مشتاق \* \* زنده شد روح انفس و آفاق  
 اى بدستت سيرد جام <sup>طهر</sup> \* \* اى قسم مزاجها كافور  
 از گرم جرهه اى فشان برخاك \* \* تا كمالات گردد عين قصور  
 موجى از حرا عظم مشتاق \* \* نعره اى اى نوای تو ناقور  
 پرتوى اى ستاره اثبات \* \* نغمه اى اى ترانه ات سا<sup>م</sup>  
 رشحه اى اى سخا فضل كرا \* \* جذبه اى اى نهال سدره طو  
 لطفى اى منشمب اصل قدس \* \* نظرى اى باهل دل منظور  
 جلوه اى اى يگانه گوهر مريد \* \* ليمه اى اى شعاع نير نور  
 رمزى اى محرم سرا دق راز \* \* كشفى اى پرده دار سر ظاهر  
 سهى اى خازن خزان جود \* \* فمى اى هوشمار بزم حضور  
 نکته اى اى علم كَل علوم \* \* خدش اى امير كَل امور  
 بهره اى اى امين كَل فيوض \* \* تسنى اى طيك كَل اجور  
 رافتى اى بصير كَل طوب \* \* پرده اى اى خبير كَل صدور  
 اى عبوديت تو مايه وجد \* \* ذكر و صف جملت اصل سرور  
 حرکات ز لطف مآ ر \* \* نفعات وصال را به سرور  
 همه اهل نبوت و اهل تسوخ \* \* در پناهت مظفر و منصور  
 ناظر وجه تست كَل اناث \* \* ثابت عهد تست كَل زكور  
 مرحتهاى روح پرور تسو \* \* همه را کرده بندگان شكور

از فرح چشم ثابتین روشن \* \* \* دیده ناقصین ز حسرت کور  
 وقت آن است با تمام طرب \* \* \* صیحه آرند ثابتین با صور  
 از فیوضات نهر میثاق \* \* \* زنده شد روح انفس و آفاق  
 ای رخت آفتاب مشرق جود \* \* \* ذکر خیرت طراز لوح وجود  
 از تو صادر سوازیج مطلوب \* \* \* وز تو حاصل جواهر مقصود  
 از تو محکم روابط مألوف \* \* \* وز تو واصل عواطف معبود  
 از تو کامل لوازم خدمت \* \* \* وز تو بالغ تدارکات سجود  
 از تو طائر لطائف مستور \* \* \* وز تو متن شرائط معبود  
 از تو روشن چراغ بزم وصال \* \* \* وز تو گلشن فضای غیب و شهبود  
 از ثبوت و رسوخ میثاقیت \* \* \* شد مقامات ثابتین محمود  
 هر که خوش نیست با محبت <sup>تو</sup> \* \* \* از حضور خدا بود مرادود  
 رخ بگرد اند از تو هر منعموس \* \* \* ناظر وجه تو است هر صمود  
 حمد سلطان لا یزالسی را \* \* \* که چنین باب رحمتی بگشود  
 لوح عهدی بخط خویش <sup>شیت</sup> تو \* \* \* همه را امر بر وفا فرمود  
 بعد از او هر که بیوفائی کرد \* \* \* ظلم بر نفس شوم خویش نمود  
 هر که نشناخت قدر نعمت را \* \* \* گشت مصداق آنها لکنود  
 همچو عهدی ندیده دیده <sup>شیر</sup> \* \* \* همچو شرطی نیست <sup>عهد</sup> دست  
 باید این عهد امر اعظم را \* \* \* با هزاران لسان شکر ستود  
 نازم آن دست دلربائی را \* \* \* که دل جمع را زسینه رسود  
 بقلم شرق و غرب را بگرفت \* \* \* خیمه در قاف زد بدون عمود

وقت آنست ثابتین گردند \* \* \* جمع در بارگاه ربّ جنود  
 همه بایک ترانه ساز کنند \* \* \* این نوارا بنغمه د اود  
 از فیوضات نیر میساقی \* \* \* زنده شد روح انفس و آفتاق  
 ای جمال تو شمع بزم وصال \* \* \* قامت سرو بوستان کمال  
 نخل شد از توشا خبای <sup>مید</sup> آ \* \* \* شاخه گردید دانه آسمال  
 ماه شد از رخت ستاره <sup>بخت</sup> \* \* \* شمس گردید کوکب اقمال  
 مهر خاور شد آنکه بود اختر \* \* \* بدر انور شد آنکه بود هلال  
 بحر شد از تونهرهای حواس \* \* \* نهر شد از توطوره های خیال  
 گل شده از توغنجبه آ داب \* \* \* میوه گشته شکوفه اعمال  
 متولد شده جنین عقول \* \* \* گشته بالغ مدارک اطفال  
 شد مرتب مجالس احباب \* \* \* یافت ترتیب بیت عدل رجال  
 طین اوها م خود نشسته فرو \* \* \* ما \* توحید گشته صاف وز لال  
 آنکه منکر شد این مدایح را \* \* \* کور شد چشم او ز بان لال  
 آنکه میخواست آشیان ملند \* \* \* سوخت از نار حسرتش پر بال  
 بسته شد گردنش بحبل شرو <sup>ط</sup> \* \* \* خواست شرکت کند با استقلال  
 شر از نقض خود نخواهد چید \* \* \* در نهایت بغیر اضملال  
 نسبت معنوی بقا دارد \* \* \* صوری عاقبت شود باصال  
 از این جهل مکه منعمل است \* \* \* شرفی یافته حبش زسلال  
 نور رخسار بار جلوه گراست \* \* \* از درای سرادقات جلال  
 وجه بهناگشوده زلف سیاه \* \* \* حسن ذاتی گرفته نقطه خال



فیلسوفان غرب حیرانش \* \* \* شده در عالم جواب و سئوال  
فضلای زمانه بگشودند \* \* \* جمله در فضل او زبان مقال  
از فیوضات نیر میثاق \* \* \* زنده شد روح و انفس و آفاق

در اجماع بهائیه و ازلیه منوعی که در بخش ششم شرح داده  
در سنین اشراق ابهی متدرجا انوار نجم بابت در برتو  
اشراق شمس بهائیت ناپدید گردید تا بالاخره در سنین  
اوائل طلوع نیر میثاق یعنی در سال ۱۳۱۰ حاجی ملاعلی  
شهبیر مسافرت بارش عکا نمود و با آنکه در ضمیر داشت مسافر  
بقبرس کند پس از درک محضر حضرت غصن اعظم از عزیزتش  
منصرف گشت و باثبات قدم و انجذاب و اشتغال در ایمان  
بهائش بوطن عودت نمود .

و در سنین اوائل طلوع نیر عهد و میثاق ابهی مخالفین و  
ناقضین بسوی آذربایجان توجه و سعی کرده خواستند با تکا  
بر مناسبات سابقه خود بذر خود سری در آن سرزمین افشانند  
و چندی جولان نمودند ولی دچار مقاومت ثابتین مخلصین  
و مقابلت و مناظرت مشاعر مبالغین و غیر هم گشته خائب و  
خاسر گردیدند . نخست آقا جمال بسروجردی در سال  
۱۳۱۳ وارد شد و در تبریز و میلان کار مهمی از پیش نبرد  
ولی میرزا جلیل مسگر خوشی را که در بخش ششم نام بردیم و

لسانی در تبلیغ کربلا داشت و در سال ۱۳۱۲-۱۳۱۱ در نقاط  
 آذربایجان تبلیغ کنان سیر و گردش کرده نشر این امر نمود .  
 با خود ساخته بمراغه شتافته جولان کرد و جلیل را برای  
 نیات فاسده برقرار داشته برگشت و جلیل به خوی رفتسه  
 بشغل مسکری پرداخت و بدستوری در پرده و بحیله بسز  
 نقض پاشیدن گرفت و برخی از بهائیان غیر ملتفت شده  
 تشدید و تهدید کردند چنانکه بمترسید و محفل روحانی  
 تبریز تخلم نوشته اظهار خوف و بیم نمود و هم بحضرت  
 عبدالبهاء عریضه ملتمساً مساعدت مالی خواست تا وقت  
 خود را مصروف در تبلیغ این امر نماید و آن حضرت لطفاً  
 و حکماً اجازه فرمودند که هرکس از مؤمنین بوی مساعدت کند  
 و مبلغ مصروف را از بابت حقوق الله محسوب دارد و محفل  
 روحانی تبریز برای اجراء دستور آقا علی محمد جوان رشید  
 منجذب از اهل قریه ایلخچی را که موجب هدایت اهالی  
 قریه مذکورگشت و هم کربلائی باقر معانی را مأمور نمود تا  
 در آن سورت برودت زمستان سوار بر چهار فرسنگ  
 راه نوردیده بخوی رسیدند جلیل را به تبریز آوردند  
 و در حجره میرزا حمید علی اسکوشی سکنی دادند و شبها در  
 خانه مؤمنین پذیرائی کردند و او در جماع و محافل همرا  
 آقا جمال شد و لوح فتنه تلاوت میگشت و برخی از مخلصین

منجد بین میگریستند تا آقا جمال سوی طهران برگشت  
وینای مراسله برخی از مخلصین احباً خصوصاً ابن‌الدخیل  
گذاشت و همت بر اخلاصشان گذاشت و اقداماتش تأثیری  
ننمود ولی جلیل در تبریز برجای مانده بنشر ضوابط فاسد  
پرداخت و در خلال همان احوال اوراق نقضیه از ناقضین  
عگا بسال ۱۳۱۴ بنام برخی از احباً خصوصاً بنام میرزا  
خلیل که در دایره مخلصین امریکائی مستخدم بوده رسیده  
و در طبعمش مؤثرگشت و موافقتش برای عطیات جلیل حاصل  
گردید چنانکه مکاتیب با اطراف فرستادند از آن جطه برای  
میرزا علیخان تلگرافچی بدین مضمون نوشت که احبای  
تبریز همه در اطراف جلیل و موحدند فقط چهارتن  
شرك مانند تا اینکه حاجی میرزا محمدتقی ابهری  
حسب دستور حضرت عبدالبها از عشق آباد عازم بلاد  
آذربایجان شد و پس از اقامت قریب چهل شبانه روز  
در تفلیس برای معالجه درد پا با میرزا علی اکبر میسلانسی  
(محب السلطان روحانی) که مناجات و الواح بلعنی بسیار  
طبیح میخواند بهتریز رسید و در حجره احمداف ها منزل  
کرد و در آنحال که احباً بملاقاتش همرفتند آقا میرزا محمدعلی  
بن محسن بیک از وجوه احباً نزدشان رفته بمکالمه پرداخت  
و تا سه روز مصاحبه را دوام دادند و احدی از از کسارو

اسرار چاره خبر نیافت تا پس از سه روز ابن ابهر میرزا حیدرعلی اسکوئی را از حیل و دسائس جلیل آگهی داد که بذرنقض و مخالفت فیما بین احبّا پاشیده نام چهارتن از وجوه را که حاجی ممین السلطنه و آقاسید مهدی و استاد شیرمحمد تفتنگ ساز و آقامیرزا حیدرعلی مذکور بودند برده سپرد که راز را با آنان در میان نگذارد چنانکه آقامیرزا محمد علی نیز متزلزل گشت ولی اینک شہوت و اطمینان حاصل کرد و حسب مشاوره فیما بین ابن ابهر و آقاسید مهدی و احمد اف آقاسید مهدی ابن ابهر را بخانه خود برد و حاجی محمد علی احمد اف نوشته تا در میلان آمد و جلیل را بحجره تجارت خود نگهداشت و میرزا حیدرعلی و میرزا محمد علی آحاد احبّا را بنام آقاسید مهدی بردند و ابن ابهر برفع شبہات کوشید چنانکه همه آگهی یافتند جلیل بعزت کمال مراقبت احمد اف نتوانست اغتلاقی نماید و معذلت وی را طرد نکردند و بالاخره روزی در خانه شیرزاد خان سرتیب کل احبّا دعوت شده محفل پرجمعیتی منعقد گشت و ابن ابهر خواست شبہات جلیل را بدوین اشاره باسم وی رفع کند و در ضمن تقریرات خود چنین گفت بلاشک و ریب بموجب نص کتاب اقدس باید بحضرت غصن اعظم توجه کنیم اگر بعضی چنین تصوّر و تفوّه میکنند که مقصود از توجه نظر

باداره امور است نه مقام روحانی معاشات کرده میگوئیم چون  
 هیچ يك نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و نه در  
 اصل توجه اختلاف نداریم اولی آنکه از تفاوت مراتب عرفان  
 افراد مؤمنین صرف نظر کنیم و حساب وجدانها را با خدا  
 واگذاریم و خود را مکلف و مسئول شماریم که اختلاف و نفاق  
 در امر الله نشود و تمامت آحاد اهل بها بمرکز واحد و در کلمه  
 واحد متوجه و مجتمع شوند و جلیل از استماع سخنان مذکور  
 بجنبش آمده بعضی کلمات از لسانش بیرون جست از آن جمله  
 اینکه آقا جمال شققت و تمب بسیار در امر الله تحمل کرد  
 چرا احبای طهران احترامش را منظور نداشتند صورت  
 فتوحرافیه اش را پاره کرده در ریختند ولی تحمل کرده  
 و پرا نراندند تا آنکه دوشنبی دیگر حاجی مهدی دلال ده  
 نفر از وجوه اعیان با این ابهر و اخوند ملا ولی الله مراغه ای  
 و حاجی محمد علی احمد اف و نیز جلیل مذکور دعوت نمود  
 و این ابهر در اثنا مکالمات از کتاب اقدس و کتاب عهدی  
 در خصوص حضرت غصن اعظم خواند و بیان و تفسیر نموده از  
 آخوند پرسید که آیا شما جز این تفسیر و تبیین احتمال مقصد  
 دیگر از این کلمات میدهید و او سوگند یاد نمود که جز این  
 معنی و محطی ندارد و جلیل در این هنگام با آخوند تغییر  
 کرده مکرراً بسوی وی دست انداخته چندین دست تیرشیم

بجمال قدم مشرك شدی و حاجی احمد اف برآشفته بسوی  
 خطاب نمود گفت تو را چه حق است که با آخوند بنوع عدم  
 احترام تکلم کنی و بالجمله تمامت مدعوتین در آن شب  
 بخانه میزبان میآسودند و جلیل علی الصباح بدر رفت  
 و دیگر بحجره برنگشت و از معاشرت با احببا محروم گردید  
 و حاجی محمد علی فراغت بال حاصل کرده به میلان و خانه  
 خود رفت و این ابهریس از آیامی چند به ارومیه و خوی  
 و مراغه و سایر مصمورات حتی در دهات مانند مظنه و سیستان  
 سفر کرد آنگاه بهادکویه و عشق آباد و طهران عودت نمود  
 و بعد از او حسب امر حضرت عبدالبهاء آفاسید مهدی  
 دهجی با پسر دوازده ساله اش سید حسین برای تثبیت  
 عهد و میثاق ابهی از عکا بآذربایجان آمد و سعی و کوشش  
 نمود و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و نوبت با میرزا  
 محمود زرقانی بدین حدود آمد و نوبتی که در میلان بود  
 میرزا حیدر علی اسکوشی بدانجا شتافته وی را از احوال و  
 اعمال میرزا خلیل مذکور خبر داد و او بی اهمال به تبریز  
 آمد احبارا مجتمع ساخته در تبیین و تثبیت عهد و میثاق  
 بکوشید و همه را مجددا راسخ و استوار نمود چنانکه میرزا  
 خلیل نیز متنبه و ثابت گردید و نوبتی دیگر میرزا محمود  
 بسال ۱۳۱۶ تنها به تبریز و سایر مراکز این ولایت سفر نمود

و میرزا حیدرعلی اسکوتی و حاجی میرزا حسین یسزوی و حاجی میرزا مجید مراغه‌ای و ابن الدخیل نیز بنقاط کثیره سفر کرده همت بقلع و قمع ریشه نقض نهادند و بدین طریق بسفر و همت مآلفین خصوصاً ابن ابهر ارمیناق در آذربایجان مستحکم گشت و فقط تنی چند در اطراف جلیل ماندند و آبامی مخصوصاً در مراغه و تبریز محسوس بودند و لیس متدرجاً بحدوث توبه و ندامت و با عوارض و حوادث طایفه خود او از میان رفتند و یکی از آنان میرزا اسمعیل ترکانی بعلمت حصول مضیقه در امور زندگانی بازمیر شقاقت و از آنجا به عکا درآمده بمحضر حضرت عبدالبهاء تشریف یافته توبه و انابه کرد آنگاه بآذربایجان مودت نموده و بالاخره در ترکا<sup>ن</sup> درگذشت .

و میرزا غلامحسین و ملا محمد رضا و میرزا باقر مراغه‌ای ثابت شدند و میرزا فتاح مراغه‌ای غایت ثبوت داشت و حاجی محمد حسین تبریزی معروف بشبهستری که در بیخوش ششم احوال او را آورد بموسال ۱۳۱۳ حسب اجازه حضرت عبدالبهاء در اسلامبول براهنمائی و کارگردانی و پذیرائی زائرین عکا پرداخت و بسالی دیگر که قتل ناصرالدین شاه در طهران رخ داد مورد حمله ایرانیان مقیم آنجا گردیدند و بدستاری نظامیان عثمانی و برا بسفارت ایران کشیدند<sup>ند</sup>

و سفیر استنطاق و تحقیق در باب ملاقات با سید جمال الدین افغانی نمود و چون دانستند که بهائی است و خصوصاً الواحی از بغلش از حضرت عبدالبهاء یافتند که نهی و منع شدید اکید از ملاقات با سید مذکور را حاوی بود سفیر ویرا بآئنی چند از بهائیان محض تحفظ از تضرع ایرانیان اسلامبول بمصر روانه داشت و الواح مذکور را برای کشف حقیقت و رفع سوء ظن از عامه بهائیان بایران فرستاد و بالجمله از حاجی شبستری خاندانی برجاست . و ماچون شمه از کیفیت حکمرانی بامهریانی ولیعهدی مظفرالدین میرزا را در آذربایجان و هم حکومت با قدرت و عدالت امیرنظام گروسی را در ده بخش سابق آوردیم در این مقام احتیاجی بتکرار و بسط کلام در امور مذکوره نمی بینیم .

و در سنین حکمرانی محمد علی میرزا ولیعهد مظفرالدین شاه اهل بها بینهایت دل خوش شدند چه در اوائل حکمرانی از امر الهی آگهی یافته از مطالعه کتب و آیات بهره گرفته و ارکان و اعضاء دایره حکومتش از مؤمنین و محبین این امر بودند و بدیانت و صداقت و لیاقتشان اطمینان داشت و حسن ظن حاصل نموده متدرجا برتمسک و طرفداریش بیفزود و پی در پی در مواقع متعدد که در آن حدود از ناحیه ملاحا و حکام پرجفا حوادث شدید رخ داد رعایت



و حمایت کرد و سپرد که هر وقت برایشان سختی حادث شود  
 خبر دهند تا بحمايت برخیزد و هنگامی که اخبار قتل  
 و غارت یزد بمسال ۱۳۲۱<sup>ق</sup> به تبریز رسید مکرراً اظهار  
 اندوه و اسف کرده چنین گفت ای کاش در این موقع بمزد بودم  
 و انتقام میکشیدم و نیز بکرات نزد محترمین چنین اظهار  
 نمود که نسبت بمذاهب و عقیدت نباید تعرض کرد بلکه  
 تمامت اقوام و مذاهب مختلفه باید در رعایت و حمایت  
 دولت آسوده و راحت باشند و بهائیان را باو حسن ظن  
 و عقیدت حاصل شده امیدوار بر این گشتند که از مابین  
 سلاطین آل قاجار مانند عمر بن عبدالعزیز از بین مسو<sup>ک</sup>  
 امویه باحقوق حقوق مظلومین قیام نماید .

چنانکه در سال ۱۳۲۳ ولیمسهد بطهران رفت و در راه  
 محرم در مرافقه ملاها بفساد پرداختند و استشهادهای بدین  
 مضمون ساختند که دوشن بایی مست شده جلوی دسته  
 سینه زن را با کتاره گرفته لعن کردند و به حکمران ابلاغ  
 نمودند که مجازات دهد و گرنه خود دست بنار زنند  
 و حکمران جوانی باغبان حاجی میرزا مجید بدرالحکما<sup>ه</sup>  
 رئیس محفل روحانی را اخذ نموده تهدید بقتل کرد و چون  
 استقامت دید سقط گفته ره داده بیرون نمود و جوان  
 پس از بیست روز از شدت بیم درگذشت و سپس میرزا حسین<sup>د خلی</sup>

و کریمانی محسن خورده فروش را با مر ملاها در حبس خود  
 زستان در حوض آب بیخ کرده انداخته همی زدند و محاسن  
 کریمانی محسن و موی سر میرزا حسین را کتند و هر دو را  
 بقرب هلاک رسانده در حبس انداختند و حاجی میرزا مجید  
 از آن اندیشه کرد که حاجی صدخان شجاع الدوله حاکم  
 مقتدر و خود سر بلند شروع به جور و جفای عموم احباً نماید  
 واقعه را بولیمهد در طهران تلگراف نمود و خود از بیم  
 حکمران به شیشوان گریخته پناه به امامقلی میرزا مالک  
 آن قره برد و حاجی صدخان خبر یافت بر تشدید و تقیید  
 بهائیان بیفزود و مظلومان بولیمهد توسط آیدارش سید  
 رضاخان از بهائیان فارس که محرم و رابط بین او و این فئه  
 بود تلگراف رمز نمودند و ولیمهد حکم عزل شجاع الدوله  
 صادر کرد و چون به تبریز برگشت از اعمالش مکرر و سخت  
 متعجب بود و اوناچار شده محبوسین را رهائی داده از ملاها  
 بازخواست کرد و از حاجی میرزا مجید معذرت خواست و  
 حاکم مراغه را حبس کرده جریمه گرفت و بطریق تطلق و ضراعت  
 از غضب ولیمهد مأمون گشت .

و نیز حکمران خوی دو تن از وجوه مؤمنین را بنام  
 عقیدت و ایمان بازخواست و سب و شتم کرده بحبس انداخت  
 و مبلغ پانصد تومان طلبید تا مستخلص سازد و مظلومان خیر

ولیمعهد دادند و حاکم را معزول کرد .

و نیز نوهی مالك قریه سیسان بمناد دین سعایت و شکایت از بهائیان قریه نمود و فرمایشی را بر آن داشت که عده ای را به تهریز آورده حبس کرده زنجیر بر گردنشان نهاد و ولیمعهد آن ایام حسینقلی خان نظام السلطنه مافی از طائفه علی اللهی را که شخص مسموم و محترم و مستدر و مدبر و متصف برأفت و عدالت بود و هر چند خود را بهائی نمیخواند ولی غایت اعتماد و اعتقاد باین فکده داشته خواصی معرمانش را از ایشان گرفته پیوسته رعایت و حمایت میکرد ، بهائیس را دانسته حکمرانی تهریز داد و سرکماشته گان حکومتی بواسطه زندانیان خبر یافت که طبّاخ و خیاط مخصوص ولیمهدی ( هر دو بهائی بودند ) مطبوخ مکمل با نقد و بجای از دستگاه ولیمهدی برای محبوسین فرستاده پذیرائیس و نوازش کردند و از طبّاخ بازخواست نمود و طبّاخ بسخنش اعتنا نکرد و نظام السلطنه بشنیده وی را طلبیده چنین گفت : اولی این بود که بقول مالك قریه سیسان اعتماد نکرده در خصوص احوال رعایا تحقیق حق میکردی و لاجرم فرمایشی تجسس نمود و دانست که مالك غریب و عنباد ورزیده لذا محبوسین را مستخلص ساخت و همینکه ماجری بعرض ولیمعهد رسید حکم داد که مالك مذکور در امور

سیسان مداخله نکند و فقط صلفی معین در سال از رعایا بگیرد .

و نیز در موقعی که مسیو هیپولیت در نفوس از وجوه بهائیان فرانسه با مسیس بارنی امریکائی برای ملاقات اهل بها و نشر امر ابهی با ایران آمدند چون به تبریز رسیدند بهائیان ولیمهد خبر دادند و او از هر دو دعوت و ملاقات و مذاکرات نمود و مخصوصاً از قطعه فتوغرافی جمعیتش بهائیان عشق آباد که با ایشان بود بسی سرور گردید و در مجامع پر جمعیت احبای تبریز که برای ملاقات مسافرین منعقد گشت اعضا<sup>۱</sup> محترم د اثره حکومت از جانب ولیمهد و نظام السلطنه حضور یافتند و علی هذا لوحی از حضرت عبدالبها<sup>۲</sup> برای سید رضاخان مذکور صادر شد و در حق ولیمهد ذکر آیه مخصوص در کتاب اقدس نمودند و تاج سلطنت و افتخار دو جهان را باو نصب عین فرمودند تا چون انقلاب ایران شروع شد و مشروطیت و مجلس شمولی ملی تأسیس گشت و انقلابیون که در آن میان بابی ازلس نیز بودند همه بنام بابی مشهور شدند ولیمهد را سو<sup>۳</sup> ظن غلبه کرد و با اینکه معلم کودکان و مؤانس محرم و ترجمان<sup>۴</sup>ش مولف ذل و له پیوسته خیر و صلاح را برایش بیان نمود در احوالش استقامت حاصل نشد و بیم و اندیشه واضطراب

از وی زائل نگشت و معدنك در شبی که از تبریز به سوی  
تصرف تاج و تخت سلطنت و انتصاب برجای پدرتوفسایش  
بعزم طهران معرفت محفل روحانی تبریز مکتوبی مفصل شامل  
اظہار تشکر از رعایتهايش در سنين حکمرانی در آذربایجان  
نسبت به اهل بهاء فرستاد و اوصی در اثناء طریق  
بظهران هم اظهار حمایت کرد ولی پس از جلوس بر اثر کینه  
سلطنت تغییر حال یافته عاقبت مخدول و غاسر گردید .

و از شاه میرمؤمنین و ملتفین تبریزی در این دوره  
عهد و میثاق میرزا محمدخان پرتوی با آغاز جوانی در طهران  
میربست اطلاع از امر ابهی و ایمان یافت و تحصیل  
معلومات امریه و کمالات علمیه نمود و در دائره تبلیغ  
وارد گشت و با اخلاق طیبه و بیان فصیح و ظلیق و سیمای  
بشاش و مزاج بهدایت غافلین و تشویق مؤمنین پرداخت  
سالها در طهران و قزوین و گرگان و گیلان و خراسان و  
همدان و دیگر بلاد ایران و چند سال در بغداد و در قفقاز و  
روسیه تبلیغ نموده مورد تهاجم و تمزق حسودان و مفرضاً  
و معرضان گشت بالاخره با کریمه آقاسید احمد باتراف خمس  
ابن آقاسید محمود باتراف که شرح احوالشان در بخش ششم  
و هفتم بخش مسطور است در رشت ازدواج کرد چندی  
ساکن رشت و آیامی در طهران شد و بشغل تجارت

(۱) لوحی با اسم این فانی نازل میفرمایند که اهل سیستان مشتاق روی توهستند البته شاهم مشتاق ایشان هستند توقف شما در آنجا سبب بقای الفت است فانی اسباب هارا با حباب فروخته از عشق آباد قطع علاقه نموده با اهل و عیال بسپسان رفتن و با احبای آن سامان یکمال سرور و حبسور یکدیگر را ملاقات نمودیم و احباب همت نموده محلّ و سیمی جهت اوقات اجتماع بنا نمودند و حاجی حسن تبریزی قدری اسباب برای آن محلّ فرستاد و خورده خورده اسباب اتحاد احباب فراهم شد و اغیار هم آمد و رفت مینمودند بعضی مهبل و برخی مصرع میرفتند . جناب میرزا اسدالله قمی هم بسپسان آمده اشتغال احباب زیاد شد و جهی جهت تمسیر مقام مقدس حیفاً جمع نمودند و پنج نفر هم در همان ایام زمستان ساغر بارش مقصود شدند احبای از کوچک و بزرگ بمشایعت ایشان رفتند اغیار از ملاحظه این رفتار نارغی و بغضا در قلوبشان مشتعل .... بعضی از خستیدین مسرک عوام شده اهل قراة اطراف را بحرکت آوردند اقتسرا و تهمت هر چه بزبانشان آمد با حباب نسبت داده قلسوب آنها را مطو از بغض و عناد نموده خون آنها را بجوش آورده و آنها نزد علمارفته وایشانرا مطد خود قرار دادند حاجی ملا محمد علی و شیخ الاسلام فتوی جهاد دادند و دستسور دادند که با اهل قراة اطراف متفق شده هجوم آورند و احبای سیستان را هلاک نمایند ولی برخی از احباب اطلاع یافته تفنگهای خود را اصلاح نموده و بعضی تفنگ خریدند و تدارک آلات نمودند و چون اغیار مطلع شدند خوف کرده

از سیسان کوچ نموده بمحلات اخری رفتند و گفتند چون اهل قرای اطراف هجوم میکنند باید درسیسان جزیبایی نهاشد و احباب سنگریسته تهیه دفاع نمودند و آنشب را اطفال و نسوان مضطرب و احدی خواب نکرد صبح استیفا مشورت کرده چهل نفر از ایشان مع حقیر و دو طفل جلال و جمال از سیسان بتبریز شتافتیم و مطلب را گماهی بسکونت عربی نمودند و چند سوار مأمور بقریه حاجی آقا که سبب عمده عناد و فساد بود روانه نمود از آنها التزام گرفته تحذیر کرده آرام نمودند چندی طرفین آرام بوده تا آنکه اغیار بهانه دیگر بدست آوردند و چند نفر از ضعیفان احباب را با خود بدست کردند و در آیام محرم بنای بهانه گرفتن با احباب را گذاردند و بسر چند نفر از احباب که در محله آنها منزل داشتند هجوم برده ایشانرا بردند و چون احباب اطلاع یافتند فوراً با چماق و چوب و حربه و براق عزم تلافی نموده بمحل آنها رفتند و آنها مطلع شده هتگی فرار نمودند فانی بالای بام آمده ملاحظه نمایم که چه میشود دیدم صدای های وهوی بلند است و هفده تیر تفنگ هم خالی شد بسیار مخوف بودم که قتل واقع شود بعد از ساعتی احباب مراجعت نمودند دیدم چیزی واقع نشد بهمین های وهوی حضرات را فراری کردند و چند تیر تفنگ بهوا خالی کرده اند و بعد آن مستضعفین احباب آمدند و مذکور نمودند که ماهمه وقت باشما بوده ایم اغیار چون مغلوب و شکوب شدند مجدداً نسبت با احباب ابواب کذب و افترا و تهمت گشودند و جمعی بخواه اطراف رفته و بعد بتبریز رفته در تمام مجالس و محافل که روضه خوانی

وازعلمای متنفذ تبریز حاجی میرزا اسمعیل حجة الاسلام

بود این دروغها و این تهمت هارا ز کرمینمودند که ما در آیام  
 محرم روزه خوانی داشتیم بایها مانع شده نمودیم بالسه  
 بائمه خدا ناسزا گفتند آخوند روزه خوان رایش بریدند  
 منبر ما را آتش زدند بعضی از زنهای ما را برده اند چند  
 نفر از مردها را برده اند بعد انیم چه بسر آنها آمده است  
 یا ایشانرا کشته اند از این قبیل بیانات در جمیع دهات  
 و تنگایا و مقامات که تخریه خوانی بوده ذکر مینمایند دیگر  
 معلوم است که از این صحبتها چگونه خون این مردم  
 بجوش میآید بخصوص عوام لکن اکثر علما و عقلا دانستند که  
 این مطالب دروغ است حکومت تبریز جمعی را از طرفین  
 میطلبید مع کدخدای طرفین حضرت ولیعهد از کدخدای  
 احباب حاجی زین العابدین میبرد اینها برای چه نزاع  
 کرده اند ؟ عرض مینماید بنده در تبریز بوده لکن از قراریکه  
 بر من معلوم شده بر سر زراعت و درخت نشانده بوده .  
 کدخدای اغیار ذکر مینماید که سر دین و مذهب بود  
 شاهزاده باو نهیب مینماید که در سر طک نزاع مینمائید  
 و میگوئید دین و مذهب بوده و اینها بای هستند بشما  
 چه مدخلیت دارد بای باشند و بعد از حاجی زین العابدین  
 میبرد که بابیها چه میگویند ؟ میگوید خداوند را لا شریک  
 له میدانند و جمیع انبیاء و مرسلین را از آدم الی خاتم  
 همه را برحق و من عند الله میدانند و ائمه اثنی عشر  
 علیهم السلام را محب و مطیع و منقادند و جمیع اوامر الهی را  
 عامل اند و نواهی و مکاره را تارک حضرت ولیعهد مینماید  
 آتای ثقة الدوله حاجی خوب جواب داد و بعد حاجی



خلف ملامحمد مقانی صحب شده اظهارایمان میگرد

به ولیمهد عرض مینماید که این حضرات مطالبی را باایمن  
 طایفه در همه جاز کرده اند و بسریحکومت هم عرض نمود ما  
 که باینها چنین و چنان کرده اند عرض ما اینست که چند  
 نفر نفوس امین را بفرستید تحقیق نمایند اگر يك فقره از این  
 تهمت ها که نسبت بماداده اند راست باشد تمام عرضهای  
 ایشان صدق است و ما مقصر دولت و ملت هستیم و اگر تمام  
 کذب و تهمت باشد حکم آن با شما ست ولیمهد فرمود  
 حرف از این حسابی تر و بهتر نمیشود توجه باغیار فرموده  
 شما چه میگوئید ؟ کل ساکت و صامت گویا کلمات حاجسی  
 زین الصابدين خاصیت ثعبان کلیم بخشید که تمام الات  
 سحره را بلمید و بطلان آنها را آشکار ساخت . حضرت  
 ولیمهد چهار نفر از نوکرهای خود راجهت تعذیق ایمن  
 مطلب بسیمان فرستاده ایشان بنای تحقیق گذاردند گفتند  
 آن روزه خوان که ریش او را بریده اند کدام است ؟ کسی  
 پیدا نشد پرسیدند آن منبر شمارا که سوزانیدند در کجا  
 وجه محل بود ؟ از جواب عاجز ماندند . پرسیدند  
 زنهای شمارا که برده اند شوهرهای آنان کیان اند و  
 اسامی آنها چیست ؟ معلوم نشد گفتند آن بردهای شما  
 چند نفر که مفقود شده اند کیانند ؟ معلوم شد کذب برده  
 و چند نفر اسبابهای خانه خود را در محلی مخفی نمودند که  
 اسبابهای ما را غارت کرده اند آن اغیار که آمده بوده با  
 احباب مع شده بود میدانستند اسبابها را در کجا مخفی  
 نمودند با احباب اطلاع دادند آن اسبابها را نیز آورده  
 بیرون آوردند رسوائی ایشان بر هر کس آشکار شد خلاصه  
 آن نفوس بمد از تحقیق از آنها و وجه تلق و جریمه گرفته

وحاجی میرزا موسی ثقه الاسلام مخالف بود و با وجود امور  
مفصله مذکوره در تبریز و سایر بلاد و قزاقی آذربایجان فتن  
و شهادتی نیز واقع شد که در بخش سابق نگاشتیم و از آنجمله  
حاجی ملا علی مقانی پس از عود از زیارت حضرت عبدالبهاء  
در عکا در وطن هدف گلوله احمد نامی شده درگذشت .

و نیز از آنجمله در حدود سال ۱۳۱۵ اهالی اطراف

شکایت و سعایت از بهائیان قریه سیسان نزد والی امیر  
نظام کروی کردند و او ده سوار برای گرفتاری آنان مأمور  
سیسان نمود ولی سید عبدالرحیم خان قائم مقام مالک قریه  
بواسطه ابن عم خود نظام الملما شفاعت کرده مأمورین را  
برداشتند و تقریباً پانزده تن از بهائیان مصر قریه را که  
از آنجمله حاجی زینل بود با شیخ احمد معلم اسکوئی که  
بی حفظ از شرور اهالی اسکو طتجی به سیسان بود بشهر  
کشیدند و علیقلیخان پیشکار والی آنان را با معارضینشان

و چند نفر را تنبیه نموده در آخر اصلاح داده بتمبریز مراجعت نمودند  
چون اغیار من جميع الجهات مایوس شدند لابد تسلیم شدند  
لکن (قلوبهم یکان) متمسک من الغیظ) احبای تبریز بحقیق  
مقوم نمودند که از سیسان حرکت نموده بروم تبریز شاید عداوت  
ایشان کمتر شود ... احبای سیسان راضی نمیشدند زمانی  
نگذشت امر حضرت من اراده الله نازل و میفرمایند از سیسان  
با طرف حرکت نما اگرگاه گاهی سیسان تردد نمائی جائیزی  
و جناب میرزا اسد الله قی هم از تبریز آمده . (میرزا حسین زنجانی)

روبرو استنطاق کرد و بالاخره مبلغ سیصد تومان نقود گرفته  
 مستخلص نمود که بقریه برگشتند و در آخرین دوره جمعیت  
 بهائیان سیسان از صغیر و کبیر بالغ بر هزارودویست نفر  
 میشد و محفل روحانی و تمامت مؤسسات دیگر داشتند .

و درقریه معقان که شمار بهائیان قریب پنجاه تن بود  
 و میرزا اسماعیل بن محمد معقانی معروف در تبریز چنانکه  
 نوشتیم پس از وفات برادر مهترش میرزا محمد تقی حجة الاسلام  
 شده محبت و حمایت نسبت بمظلومان داشت و ملاحظای  
 قریه از قبیل ملا محمد نام و پسرش میرزا علی و آقا سید محمد  
 و گروه معاریف و مقتدرین سال ۱۳۱۱ بنای مسجد  
 گذاشتند و علی المناهر سب و لمن گفتند تا در رمضان  
 سال ۱۳۱۴ خواستند هجوم عمومی آورده بزنند و ببرند  
 و مظلومان خبر یافته شبانه بشهریز شتافتند و در محلی نیمه شب  
 با برودت هوا مجتمع شده مشورت کردند و بعضی بقریه  
 باز آمدند و تنی چند برای تظلم باولیا دولت بشهر رفتند  
 و با آقا میرزا اسمعیل حجة الاسلام و آقا حاجی نظام  
 الملما واقعه را گفتند و حجة الاسلام گماشته خود شهدی  
 صادق نام را برای رفع فائله بقریه فرستاد و علاجی نشد  
 بلکه فتنه شدیدتر گردید و ستکاران عرکه را از دکو  
 انات و صفار و کبار مؤمنین دیدند سقط گفته دشنام دادند

و قریب صد تن از ملاها و معارفشان بشهر درآمده بواسطه  
 حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر متنفذین بحسنعلی خان  
 امیر نظام حکمران آذربایجان توسل جسته شش تن از مؤمنین  
 را بدین اسامی : شهیدی محمد حسین، کریم‌الاسی باق‌سرو  
 و آقاعلی پوی و سلیمان بیک و آقامحمد و کریم‌الاسی رحمان  
 بنام بهائی و طاغی وصف کرده مجازات خواستند و حکم  
 شدید بمسئد حسنیان اسکونی صادر شد که با اطلاع  
 موفق الطک حکمران دهخوارقان هر شش نفر را دست بسته  
 تحت المراقبه بشهر آرند و از آن سو حجة الاسلام بآسان  
 پیام کرد که بشهر آیند تا بتدبیر و حکمت آتش فساد را  
 خاموش نماید و سه تن بیدرنگ آمدند و کریم‌الاسی باق‌سرو  
 شهیدی حسین و سلیمان بیک گرم تهیه مرکب و مایلمزم  
 بودند که ناگهان مأمورین ایالتی رسیده هر سه را گرفتار  
 کرده در خانه سلیمان بیک بچوب بسته بازار برداختند  
 و در آن حال انبوه تماشاگران از مشاهده آن احوال لاسدّت  
 برده و معاندین در خانه‌ها برقص و نشاط شدند و سه تن  
 را در محکومت دهخوارقان حاضر کرده بشهر بردند و چون  
 حجة الاسلام و حاجی نظام العلما از والی حکم ترک مأموریت  
 صادر کردند پیشکار ایالت فی الحال مظلومان را مرخص کرده  
 و حاجی نظام العلما بواسطه پسرش حاجی سعید السلطنه

از ولیمهد که حکم فرمائی ایالت داشت حکم گرفت و مظلومین  
 بقریه عودت کردند و تمرّضات اهالی شدید بود بینانکه  
 در ب خانه های بهائیان را طوّث کردند و بتشہیر افترا  
 که جنازه یکی از پیشروایان درگذشته ایشان بعلمت عدم  
 اقتدار بدفن قبرستان درخانه کربلای باقر ماند افواج  
 مردم بمنوان تماشا بر آنجا رو آوردند و درمقتان فتنه نشن  
 عهد الهی نیز اندک تأثیر کرده تنی چند بافتتان افتادند  
 که بعضی تائب شدند و برخی از میان رفتند و از شاشیسیر  
 مؤمنین آنقریه میرزا عبدالوہاب توام العلماء اہسن  
 ملا رجعلی سابق الذکر کہ سمت قضاوت شرعی و ملائسی  
 داشت و برادرش ملا ستّار و میرزا رفیع و فضل اللہ و دیگر  
 آقا عزیز و آقا احمد علی و برادرش آقا عبداللہ و آقا زین العا<sup>بدین</sup>  
 شیخ رحیم و نیز چنانکہ مذکور شد حاجی ملا علی مقتانسی  
 پس از عودت از زیارت حضرت عبدالبہاء در عکا در وطن  
 هدف گلولہ احمد نامی شدہ درگذشت .

و در قریہ میلان بنوعی کہ در بخش سابق شرح دادیم  
 جمعیتی کثیر از مؤمنین در اثر ستمهای متداولہ  
 روائع حریت و سلامت از جانب معالک روسیہ استشمام کرده  
 ہی در ہی بمشق آباد و غیرما مهاجرت کردند و معدک  
 جمعی از بہائی زادگان و آنانکہ خود فائز بایمان گردیدند

میزبستند .

و در ارومیه «رضائیه» نیز جمعی برقرار بودند و چنانکه در بخش سابق شرحی از احوال میرزا حسین هدی نگاشتیم شمع جمع بود تا در سال ۱۳۳۳ بنوعی که در بخش سابق آوردیم بشهادت رسید و پسرش نیز اندکی بعد از آن وفات کرد و میرزا یوسف خان لسان حضور و حمید کشفی خواهرزاده آغاسیدیحیی و حمید اربابی که شرح احوالش را در ضمن اوضاع نیریز میآوریم در آنجا اقامت گرفته موجب توجه مردم و نشر امر گردید .

و در قریه شیشوان نیز مرکزیت و اجتماعی از مؤمنان تحقق داشت و در میان آب مرکز قوی بهائی <sup>بود</sup> موجود و چنانکه در بخش ششم و نیز قبلاً نگاشتیم حاجی میرزا حسین یزدی در جمع میدرخشید و در واقعاً جنگ بین الملل بنوعی که در بخش سابق آوردیم بقتل و غارت اکراد و قتل آقاعلی اکبر نراقی تفرقه در جمعیت رخ داد .

و در بناب و خوی اجتماعی بود که غالب مشاهیر را در بخش ششم اسم بردیم و در آنمیان خلیل مذکور که در دوره سابق در آن حدود و در بلاد قفقاز خدمات تبلیغیه انجام داد بنوع مذکور باضلال آقا جمال پروچردی نقض عهد و میشساق ابهی کرد سراز طاعت فرمان حضرت غصن اعظم عبدالبها

برکشید و بدانحال خسران مانی درگذشت .  
 و درمرافه جز ابن الدخیل و حاجی عبدالمجید و  
 برادرانش و غیرهم از شاهمیر که درفصل ششم تفصیلاً  
 داده و قبلاً نیز نام بردیم عده ای کثیر میزیستند و حاجی  
 میرزا مجید درتثبیت مانی عهد رب مجید رکنی شدید  
 گشت و رساله اثباتیه نوشته منتشر کرد و درافهام  
 و ارجاع متزلزلین و ناقضین همت جدول نمود .  
 و از آن جطه از معاریف بهائیان مراغه میرزا محمّد  
 ثابت پسر ملا عبد الصمد ملا و مدرّس معروف بلد بود کسبه  
 بافاضل قاضی و درقا ملاقات متعدّد کرد و از سخنسان  
 معروفش اینکه اگر این آیام حضرت قائم ظهور کند ناصرالدین  
 شاه درعمر رهگذر قراول گمارد و مستحفظ گذارد که کس  
 بملاقات و زیارت او نرود و تولد ثابت درسال ۱۲۹۲ در  
 قریه زوارق در دوفرسنگی جنوب غربی مراغه در دامنه جبال  
 قره قشون که ملا عبد الصمد نخست در آنجا زندگانی میکرد  
 واقع شد و تحصیلات علوم دینی در فارسی و عربی در مدرسه  
 بنمود و در سن هفده سالگی که پدر مرد بجایش با امامت  
 منصوب گشت ولی ادامه نداد و با اقارب قراولگدار و  
 بقصد مشهد رضا از طریق اردبیل براه افتاد و در چمدان  
 دزدان شد که اموال گرفته قصد قتلش داشتند و پس

مأمورین حکومتی که برای دستگیری آن سارقین قاتلین در  
 تگابو بودند رسیده آنان را محاصره و دستگیر کردند و سپس  
 و اموال بثابت رسید و همراه سواران بار دبیل وارد ویاگشتی  
 بسال ۱۳۱۷ بهاد کوه رفت و بعلمت انقلاب دریا بهمارشد  
 و اهالی مراغه از جهت آشنائی با والد مرحومش کسی را  
 بیروستاریش گماشتند که همه اموال حتی البسه اش را بتدریج  
 رهود و بالاخره بجانب ایران فرار کرد و ثابت پس از صحت  
 نامچار در میدان قبه بناقد نویسی پرداخت و وجوهی اندوخت  
 و بکنجه و تغلیس رفت و در تغلیس میرزا غلامحسین بن ملا  
 علی واعظ بنایی که نیز جوانی تحصیلات کرده مهدب بود  
 وبعد از فوت پدر نتوانست بآن طریق زندگی کند و لذا  
 بتغلیس آمده بود ، با ثابت دم منزل و مانوس شد ولی میرزا  
 غلامحسین پس از چندی بهاد کوه رفت و با میرزا محمد حسن  
 بن ملا باقر خوئی که مرتبای میرزا جلیل معروف خوئی بود  
 دم منزل و مصاحب گشت و مدت سه سال با بهائیان آنجا  
 معاشرت نمود و سعی میکرد بنوع احتیاط که میرزا غلامحسین  
 را مانند خود بهائی سازد و نتوانست تا چون میرزا غلامحسین  
 پس از یکسال برای زیارت بخراسان رفت و از طریق عشق آباد  
 مراجعت نمود و این هنگام با میرزا محمد حسن مذاکره  
 بابهایان عشق آباد را بجهان آورد بطریق نقل قول شروع



به تبلیغ نمود تا آنکه او را راضی ساخت که برای تجسس و تحقیق بمعبد بهائیان بروند و لذا چند شب مراوده نمودند و در شب اخیر بدیدار کتاب هیکل منقلب و مؤمن گردیدند. آنگاه ملامحمد رضا و میرزا باقر مراغه ای را نیز تبلیغ کردند سپس در فکر رفیق قدیم خود ثابت افتاد و او بعد از حرکت میرزا غلامحسین از تفلیس بیاد کوبه رفت و بقریه سستان زیر نزدیک بالاخانی قرار گرفته مدرس اطفال و عالم و واعظ قریه شد و میرزا غلامحسین با میرزا باقر قرار دادند که قریه بملاقات ثابت رفته و او را بمنوان گردش بشهر بیاد کوبه همراه آورده و در بین طریق تبلیغ کنند و بصحفل بهائیان بپرند که تحقیق کامل کند و بدانگونه کردند و سه شب و روز در بیاد کوبه بمجمع بهائیان رفته بصحبت آقا میرزا اسماعیل مشکوة و آقا ملامحمد علی که آنوقت در صافرخانه بودند نشستند گوش دادند و بالاخره چند صفحه از کتاب هیکل را آقا محمد علی بصوت احلی بخواند و تأثیر شدید در ثابت کرد که تا چند روز سرصحت بود و چون بمستان زیر رفت تنها یکماه خود داری کرد و عاقبت عنان اختیار از کفش رفت و اهلان دانستند و زدند و قصد هلاکش کردند که خدا مانع شد و او را با اشباحش بعبراه گذارند بشهر آورد که با میرزا غلامحسین و دیگر رفقا مشتملانه تبلیغ کرد نشست

ومیرزا محمد حسن مذکور بیان افتاده و از هان رامشوب  
 کرده و مابین این دسته تازه تصدیق و بیہائیان دیگر  
 جدائی و افتراق افتاد چنانکہ آقا غلامحسین و ثابت  
 بحضور حضرت عبدالبہاء عریضہ نوشتہ اجازہ خواستند کہ  
 بحضور رفتہ فحمن تظییہ کنند و مکتوبی ہم بمیرزا محمد علی  
 نوشتہ ومیرزا جلیل شوئی نگاشته و در عین حال پی تبلیغ  
 با باراف و نواحی میرفتند ولی برفتن در منزل احمد اف های  
 تفلیس و قرائت الواح مربوطہ و نیز قرائت رسالہ ای از سمنہ  
 رفع شبہاتشان گشتہ داخل در ثابتین شدند و با رجوع  
 ناقضین پرداختند بسنی را توانستند ثابت نمودند  
 بعضی از آنان بہمان حال ماندند از آنجہ میرزا محمد  
 حسن مذکور علم نقی و مخالفت بلند کرد و بگلی جدا بود  
 و اغلال میکرد ولی بسائمان عقیش را گرفتند و در کارخانہ  
 نساجی تقی اف ثابت و میرزا غلامحسین درآمدند کہ جلو  
 کارهای او را بگیرند و بالاخرہ بیلاہ و قرای روسیہ رشتہ کم  
 وفوت شد و ملا محمد نیز کہ در رشت بود برنگشت ولی میرزا  
 باقر در رشت و دیگران رجوع کردند و میرزا محمد مکرر با  
 علما در تقاضیہ مباحثہ کرد و در حبسها و خطرہاشد و  
 تبلیغهای مستمر و موثر انجام ہی میداد و خطبای  
 مہربانانہ حضرت عبدالبہاء باورسید و دعا برای ارجاعش

فرمودند و امر بگردش برای تبلیغ کردند و جواب هسای  
 میرزا محمدعلی و جلیل که رسید برای میرزا محمد حسن مذکور  
 فرستادند و آقا میرزا محمد ثابت بمدا بمشوق آباد رفقیه  
 معلّمی میکرد و مصدر خدعات بود و بغیرت نطق و تبلیغ  
 همی نمود و اشعار ترکی و فارسی میگفت و تخلص بثابت  
 در همان ایام مرافقه داشت و اخیرا در اثر انقلاب بلشویکی  
 بایران آمده از طرف محفل روحانی مأموریت تبلیغی یافت و  
 در اثنا خدمات تبلیغیه در طهران درگذشت .

و در اردبیل چند نفری از مؤمنین مجتمع بودند و  
 میرزا عباس در ایام ولیمهدی و حکمرانی مظفرالدین شاه  
 گرفتار شد مدتی در تبریز حبس بود و محمود کاشف سابق  
 الذکر بزندان بی دیدنش همی رفت تا آنکه چون از حبس  
 مرخص شد و میخواست شب در مسجدی بخوابد حاجی  
 ابوالحسن امین تصادف کرد و او را بخانه کاشف آورد و  
 نگهداری کردند تا بهبودی حاصل شود و واقعه مهمه آنجا  
 قضیه شهادت امین العلماء بود که در بخش سابق آوردیم  
 و از علماء و وقایح درجه اولی در اردبیل بود و سال ۱۳۳۹  
 قمری مطابق سال ۱۲۹۹ شمسی در قزوین بواسطه آقا میرزا  
 موسی خان حکیم الهی ایمان آورد و در وطن با شتمسال و  
 انجذاب برافروخته نزد اهالی بسمت ایمان بدیع معروف

گردید لاجرم بفتوی و تحریک حاجی میرزا علی اکبر مجتهد  
مصروف اردبیلی در هفتم فروردین ۱۳۴۶ قمری مطابق  
سال ۱۳۰۶ شمسی بدست آقاهاالاخان بیقال اردبیلی با  
قه جروج و مقتول گردید و در قبرستان اردبیل ( طسوا )  
مدفون گشت و عاقله اش بواسطه محفل روحانی آذربایجان  
نگهداری شدند .

وهم بر اثر تبلیغ متدرجا در این دوره برخی از اقسام  
و مصورات دیگر آذربایجان که قلابهای نداشت از مراکز  
ایرانی گردید .

از آنجمله طبعه خلخال است که ملا صادق بادکوبه ای بعزم  
تبلیغ درزی سیاحی وارد شده چندی در خانه میرزا محمد  
حسن سراج دفتر اقامت کرد و او را با برادرش ستارخان  
سراج الاباله تبلیغ نمود و خواست بتبلیغ سایر متنفذین  
پردازد و همینکه شروع بمقصود کرد نهران جهالت و عصیان  
ایمانی برافروخت و بصدور تعرض برآمدند و او را سید اویس  
صدرالعلماء و عبدالله خان مسعود الممالک زدند و بصدور  
سلاکت شدند و آن مظلوم بگریخت و جان بسلامت بدر برد  
تا در سال ۱۳۱۸ که صدر و مسعود مذکور و غیرهما از روسا  
حکمران محل را برای آنکه از ایشان مخالفت کرد زده بیرون  
نمودند و والی صدر و مسعود و سراج دفتر را بتبریز کشیده

چندی در توقیف داشت مابین آنان و احبای تبریز ملاقات  
 شده مؤمن گشتند و چون بوطن برگشتند برای ریاست  
 و نفوذی که داشتند و برخی از مبلغان را نیز بدانجا  
 جلب نمودند جمعی از اهالی ایمان آوردند و لاسیما  
 از خویشان و بستگان شان در این امر وارد گشتند و اندک  
 اندک قصبه شرو آباد مرکزی از مراکز امرایی گردید و  
 جمعی از احبای در آنجا پدیدار شده محفل روحانی تأسیس  
 کردند و از اشهرشان سید اویس صدرالعلما، مذکور بسین  
 حاجی سید مهدی صدرالعلما مجتهد متنفذ در آن حدود  
 بود که شیخ امری شرعی و دینی و یا کشوری و دولتی  
 بی مداخلتش صورت نمی بست و خانه اش محل ورود و اقامت  
 مسافرین و واردین از هر قوم و ملت بود و پشتیبان و دستگیر  
 غربا و ضعفا شناخته شد و مبلغان بهائی در آنجا اقامت  
 و تبلیغ نمودند و بالاخره در سن تجاوز از پنجاه سال  
 بسال ۱۳۳۹ درگذشت و خلف صالح برجای گذاشت .  
 دیگر عبد الله خان سعود الممالک مذکور سردار  
 سعود بن رستم خان سرتیپ که بسال ۱۳۴۲ درگذشت  
 و دیگر سراج الایاله که بسال ۱۳۴۸ درگذشت  
 و دیگر از مراکز جدید التاسیس آذربایجان هانج  
 است و از وجوه احبای آنجا ملا محمد افتخارالعلما بسین

ملا احمد از علما و ائمه جماعت بود که در ایام تحصیلش در عراق عرب فائز به عرفان و ایمان بدیع گردید و چون بوطن برگشت در مسجد پدر امامت جماعت بر پا داشت و بعد از چندی مسجد و منبر را امامت جماعت را رها کرد بنشرو و ترویج امر الهی پرداخت و از اینرو در خارجه و دست تنگی افتاد و در حدود سال ۱۳۳۰ درگذشت و اخلاف زکسور برجای گذاشت .

دیگر میرزا آقا بالا و نیز آقا احمد از تجار بود که بسال

۱۳۳۵ درگذشت و اخلاقی برجای گذاشت .

دیگر از مرتزجید التأسیس قریه قره شیران از قسرا<sup>۱</sup> یورتچی واقع بقرب اردبیل است و نخستین کسی که در آنجا بشرف ایمان بدیع فائز گردید بهمن طهماسبی از بیسک زادگان طایفه یورتچی بود و مجمل واقعه این است که اقوام مختلفه معروف بشاهسون چنان غوطه بر موجه تعصب و جهالت و دور از علم و مدنیت بودند که هر که در حد و دشان خارج از حدود و قیود عتیقه سخن گفت مورد خطر و خوتش مها و هدر شد در چنین احوال بسال ۱۳۲۴ اسکندر ناصی از آحاد عثمان عشیرت در خاک روسیه مؤمن بامر الهی گردید و وارد قریه قره شیران شد و خبر بسمع بهمن مذکور که در بیست و یکسالگی و در نهایت درجه عصیت دینیه بود رسید

و با هلاکش مصمم گشت و بنای رابطه و مراوده گذاشت  
 ولی سخنان اسکندر در روی تأثیر کرده فائز بایمان گردیده  
 اهالی قریه مطلع شده بی هلاک اسکندر شتافتند او گریخته  
 عزیمت روسیه کرد و بالاخره درمازندران بغایت حسرت و  
 ضيقه جان سپرد و بهمن مذکور باکمال اشتغال وجدیت  
 بنشر این امر پرداخت و نخست برادران خود حسن خان  
 و قره خان و شفیع خان و تنی چند از بیک زادگانرا تبلیغ  
 کرد و تقریباً شصت تن بهمت و جدیتش در این آئین قرار  
 گرفتند و اهالی جاهل متمصب شروع بمقاومت و مدافعت  
 شده نمودند و باهذا و زجر و تعدیب پرداخته و صد تا  
 گوناگون وارد آوردند نوبتی جمعی از آن نداع و رعایا را  
 در صورت سرمای زمستان لخت و عریان روی برف نگهداشتند  
 و اثر و ثمری نبردند .

و از وجوه مؤمنین مخلصین اینها حاجی احمد میلانی  
 معروف برادران احمد اف خصوصاً حاجی محمد علی، اکبر  
 اخوان که در تبریز خانه خریده اقامت نمود و میرزا عنایت  
 اصغر اخوان که سالها در تبریز و طهران عضو صفی روحانی  
 و صفی ملی بهائی و رأیت مرتفعه امرایی است نیز در بخش  
 سابق مسطور داشتیم و تجارتخانه برادران احمد اف مخصوصاً  
 در تغلیس مرکز این فته و محل پذیرائی از مسافرین و واسطه

ارسال مراسلات بارش مقصود بود و این خانواده وسیع  
 جمعیتی از ذکور و اناث فراهم آورد که احادشان با تملق  
 و حمت دینی ارثیه و اکتسابیه در آذربایجان طهران و غیرهما  
 بنصرت و خدمت پرداختند و در اثر انقلاب بلشویکی در خاک  
 روسیه تجارتشان پراکنده شد از میان رفت .

و دیگران رجوع مؤمنین و مآلین این دوره میرزا ابراهیم  
 خان آذرشیر نامبرده ( منیردیوان ) ولادتش در سال  
 ۱۲۸۱ در تبریز و اقبالش بامر الهی در سال ۱۳۰۹ توسط  
 حاجی علی بیلاتی مقیم بنهای از مؤمنین متقدمین شد  
 و بنای تبلیغ و نشر این امر گذاشت و در سال ۱۳۱۲ بارش  
 مقصود رفته آیاتی عدیده در کف فضل و الطاف حضرت  
 عبدالیهما<sup>بین</sup> بیارمید آنگاه مأمور از میرشد بخدمت در طریقی  
 امر و تبلیغ پرداخت و بسال ۱۳۱۳ که واقعه قتل ناصرالدین<sup>بین</sup>  
 شاه رخ داد شیعیان ایرانی در همه جا بصد آحاد  
 اینطایفه شدند شیعیان از میر در صد هلاکش برآمدند  
 و ناچار بمهاجرت و مسافرت سائر بلاد عثمانیه شده زبان  
 تبلیغ گشود و بار دیگر بمگا<sup>بین</sup> حضر حضرت عبدالیهما<sup>بین</sup>  
 تشریف حاصل کرد و پس از چندی مأموریت قیصریه بسرای  
 ابلاغ تلطفات آنحضرت بخالد افندی از خاندان صلاح الدین<sup>بین</sup>  
 آجوبی و والی سابق بیروت که بعلمت رقابت صدراعظم سعید



افندی در آنجا توقیف بود شد و بعداً برگشته مدت هفت  
 ماه در جوار حضرت عبدالملک مأمور انجام بعضی خدمات  
 بود آنگاه مأمور برای تبلیغ در آذربایجان شده غالب اوقات  
 را مصروف در آن خدمت نمود و حسب دستور محفل روحانی  
 تبریز پیوسته سفر بیلاذ و قصبات و قراء آن ایالت کرد و  
 در خلخال نیک موفق گشت و در سایر اقسام مملکت نیز رفته  
 بتبلیغ پرداخت و در تمامت ایام حیات بر آن خدمت موصوف  
 و مصروف گشت و در حقیق الواح متمدن صدور یافت و در لغت  
 فارسی و ترکی شیرین تکلم کرده اشعاری دارد و چند غزل  
 و قطعه و رباعی معنی نمونه ثبت میداریم :

طلوع شمس حقیقت شد از جبین محبت

جهان جوان شد از آئین نازنین محبت

زوجه فیب برافکنده پرده شاعر و حدت

که در زمانه دهد انتشار دین محبت

برفع ظلمت نادانی و عداوت و بغضها

پدید شد بد بیضا از آستین محبت

زمان خراب چه شد ز اختلاف و کهنه پرستی

بها نمود بنا از نو این زمین محبت

ز کنز فضل و عطا داد بهر زینت انسان

بدست مکرمت خود در شمیم محبت

برای نظم جهان و حفظ جملہ جهانی  
 نهاد قاعدہ محکم و متین محبت  
 جمال اقدس ایمی صمی زعالم بسا لا  
 صلازند که ضم یارد لنتشین محبت  
 گر آدمی بگذر از شمال تیره کینه  
 بیا و جایگزین باش دریمین محبت  
 کنار گیر دمی از قیود و هم و تمبند  
 قدم فرا نه بر عالم یقیسن محبت  
 دمی رهاکن خوی درندگی و پلنگی  
 بباش آهوی مشکین دشت <sup>چین</sup> محبت  
 کنی زمزمع دل گر گیاه عرزه عدوان  
 برویدت گل نسوین و یاسمین <sup>محبت</sup>  
 شراب باقی عرفان کورت بباید بستان  
 زدست ساقی رضوان زساتکین محبت  
 اگر بخواهی بیون بحر پر خروش بجوش  
 بنوش قطره ای از آب آتشین محبت  
 اگر ترا هوس دیو بندی است چو آصف  
 بساز زینت انگشتر از نگین محبت  
 زذرہ بین حقیقت بذره ذره نظر کن  
 که هست عالم امکان عمه رهین <sup>محبت</sup>

(۱۰۱)

ببین بروز ازل کردگار جل جلاله  
سرشت هیکل آدم ز ما\* وطن محبت  
کسی که زنده بروح محبت است بیاید  
هر آنقدر که دوام آورد سنین محبت  
همیشه مرد خرد مند از خدا ای بخواند  
که در حیات و معاش شود عزیز محبت  
هر آنکه بنده خاص خداست فطرت پاکش  
بود ز دست عطای بهاء عین محبت  
بنات باکره فکر چون هواری جنست  
بپرورند در آفوش جان بنین محبت

بشمرگفتن آذر منیر خیل ملایک  
از آسمان بفرستند آفرین محبت

و ایضا از اوست :

قدم بمرصه محنت نهاد ابراهیم  
پس از تقار ز هجرت دو در ربیع از ماه  
ز صلب پاک محمد علی بن مهدی  
ز بنطن شاه بگم از نژاد لطف الکره  
بشهر معظم تبریز کشور ایران  
ببخش لیلی آباد خوش هوا و میاه

( ۱۰۲ )

چو نوزده سنه طی کرد عمر در غفلت  
بسال غش شده از دین صاف حق آگاه  
بحیرت اندر میبود تا بسال شداد  
نبود اهل یقین هم نداشت استگراه  
بامر گشت صدق ز روی صدق و یقین  
پس از صمود جمال قدم بحسرت و آه  
بامر طلعت میثاق جل احسانه  
گاهی مسافرو گاهی مقیم در درگاه  
بسال حیفش روز فراق آمد و گشت  
ز وصل دلبر محبوب دست وی کوتاه  
سفر بموطن مألوف کرد با حسرت  
برای راه نمائی مردم گمراه  
کنون گذشت چهل سال در ایران  
همیشه با غم هجران دلبرش عمر آه  
هزار و سیصد و پنجاه و هشت شد کامل  
که قائم است بخد متبعون و فضل اله  
بحسن خاتمه یارب موفقتش گردان  
که نیست غیر تو برینده ضعیف پناه  
بحق حضرت عبد البها و شوقی پاک  
ببخش از کرمت ای غفور جطه گناه

(۱۰۳)

نبرده و نبرد سجده جز بپاک درت  
نکرده و نکند جز بظلمت تو نگاه  
اگرچه نیست سزاوار حضرتت عطسی  
ولی امید بهخشایشت بود ای شاه  
به پیشگاه تو آذر ضمیر منفعل است  
خجالتش را میسند ای بهاء الله

وایضا کلام آذر ضمیر:

تادل بخم طره آن زلف دوتا شد  
سرمایه سودای پریشانی ماشد  
برهمنج و خم گیسوی برهمنج و خم او  
برهای دل و گردن جان بند و پلاشد  
تنها نه من افتاده این بند بلایم  
افتاده این سلسله سرسلسله ماشد  
هرچند در این حلقه عشاق پریشان  
جممیم ولی کو که چه من بی سرو ماشد  
آذر دلت ارچند بدام سر زلفش  
افتاد ولی بود سزاوار و بجاشد

ایضا :

( ۱۰۴ )

از بسکه زفرقت بسر خاک کنم

خاک از همه روی زمین پاک کنم

خاک کف پایت بسر از آن باشم

تا فخر از این شرف بر افلاک کنم

دیگر آقامیرزا موسی ادیب مذکور که فاضل و ادیب  
خوش نویس بوده در فارسی و عربی اشعاری نیکو و در انعام  
موسیقی مهارتی بسزا داشته امور معاش بمعلنی گذرانند  
منبتی در مدرسه تائید حمدان و بالاخره در مدرسه شاه آباد  
عراق تعلیم داد و بسال ۱۳۴۷ در آنجا درگذشت و مدت  
العمر از دواج نکرد و ادیب مجرد شهرت یافت .

و دیگر از معارف بهائیان پسران ملا رضای شیخی میلانی  
بودند که خود معاندت با امر بدیع داشت ولی اینها اربعه  
هنگی مهتدی شده خاندان وسیعی برجای گذاشت و نخست  
آقامیرزا حسین اقبال کرده بعلمت تعرضات شدید بخواک  
عثمانی و عکا در محضر ابهی شرف حضور حاصل نمود و مدتی  
در سوریه و اطراف سیاحت کرده و آنگاه بوطن برگشتند  
معدودی را مهتدی ساخته با برادرش ملا احمد که نیز  
ایمان آورده بمشق آباد مهاجرت نمودند و دو برادر دیگر  
میرزا علی اکبر سابق الذکر و میرزا محمد نیز ایمان آورده

بعشق آباد رفتند و شرح احوال میرزا علی اکبر روحانی را  
در ضمن اوضاع طهران مینگارم .

و از معارف بهائیان مرافقه ملا ولی الله مردی طویل  
القامه کبیر المعاصه غریز اللحمیه ملای بلد بود و در سال  
۱۳۱۷ بواسطه ابن الدخیل و حاجی میرزا مجید عرفان و  
ایمان بامر ابهی یافت و بید رنگ روزی برای ادا<sup>ی</sup> وظایف<sup>ش</sup>  
هدایت عباد بنهر در آمد و خطاب بجمعیّت بنین گفت:  
ای مردم قریب سی سال است برای شما اقامه صلوة  
جماعت و ادا<sup>ی</sup> و عظ کردم و اکنون بخوف و احتیاط از اینکه  
در محضر کبریا مقصر نشده موجب ضلالت شما نگردم آنگاه  
باشید که تقریبا دو ماه است با بهائیان مواجه شده مناظره<sup>ها</sup>  
کردم و بالاخره بر من ثابت و مدلل کردند که قائم آل محمد  
ظهور نموده و امر جدید حق و من جانب الله است و من  
نمیگویم بمن تأسس جسته بهائی شوید بلکه قصدم این بود  
بشما آگهی دهم تا بموجب تکلیف خود عمل نمائید این  
بگفت و پایه ضمیر را بوسید و باین عمل تلویح نمود که ضمیر  
را وداع گفته دیگر برای این قبیل مسائل و حاجت ارتفاح  
بر آن نکنند و پائین آمد و حاضرین چون دانستند که صلا  
ولی الله بهائی شد بفکر حال خود و اعمال گذشته برآمده  
از یکدیگر پرسیدند که آیا صلوات سابقه اقتدا شده بوی صحیح

ومنجز است و با آنکه باطل و محتاج باعاده میباشیم و چون  
 زیست وی در وطن ممکن نبود بتبریز رفت و در جماع و محافل  
 احباب حضور یافت و امرا در خانه منزل داده چندی من  
 مصلحت دیدند خویش را معروف بدین نام نکرده با علما  
 مراوده و معاشرت نمایند و بدین رو چون شهر محرم رسید  
 و اهالی در مسجد فرش گسترده بساط روضه خوانی نهادند  
 منبری در مسجدی برایش مهیا ساختند که تا هفت روز مرتباً  
 وعظ نموده و روضه خواند و طلاق لسان و مباحث جذابش  
 مؤثر گردید و بر سامعین گوارا گشت ولی یکی از ملاحسای  
 مراغه ساکن تبریز احوال و اسرارش را فاش ساخته ملاها را  
 تحذیر کرد که بالاخره مقاصد و افکارش آشکار شده در عقول  
 و قلوب جایگزین گردد و او خبر یافت و قبل از آنکه از منبر  
 بهائین گشتند در یوم هشتم در حالیکه بر منبر سخن میگفت  
 عذر اقامه کرده عفو خواست و از آن پس حاضر نشد و لا جریم  
 احباب مشورت کردند و برایش تدارک سفر دیدند و برای  
 تبلیغ بصفحات قفقاز حرکت دادند و بایروان و دهاتش آرتوز  
 که سکنه اش از طائفه علی اللهبیند رفته تبلیغ کرد و بالاخره  
 به کوك جای از توابع بادکوبه و خاک شیروان شتافته بتبلیغ  
 پرداخت و مسلمانان تمصب کرده شکایت بحکومت نمودند  
 و آن مظلوم دستگیر و چند روزی توقیف گردید و حکم تبعید



صادر شد و دوتن قزاق سواره وی را با عمامه کبیرو محاسن  
 طویل پیاده در جلو اسبان در مدت چهار پنج روز بهاد کوبه  
 رساندند و در کشتی گذاشته با بران فرستادند و در آستارا  
 پیاده شد بتبریز آمد و مدتی بماند و با حاجی ملا اسکندر  
 سرایی که در طریقش بحج مکه وارد تبریز شد شبی تا صبح  
 پیوسته در باب این امر سخن گفته او را مهتدی نمود . و  
 بالجمله ملا ولی الله اخیرا بمراغه عودت کرده در سال  
 ۱۳۲۸ درگذشت .

دیگر آقا میرزا حسین طوطی از طلاب فاضل بصحافی  
 اشتغال داشت و چون ایمانش شهرت گرفت رئیس طلاب  
 ناظم الشریعه بواسطه دوتن از آنان وی را حاضر کرده بفلکه  
 بسته چوب بسیار زدند و با اطلاع حکومت تبمید کردند  
 لاجرم بروسیه رفته در تجارت داخل شده سالیانی بتعلیم  
 و ترقیم در ممالک روسیه و چین و خاوه خدمت نمی نمود  
 و دیگر میرزا باقر ناشری و آقا میرزا غلامحسین (۱) از

(۱) در تاریخ ۱۳۱۸ قمری سه تن بنام آقا میرزا غلامحسین  
 و محمد باقر ناشری و میرزا محمد ثابت از طلاب و اهل مراغه  
 متفقا عازم خراسان شدند چند روز در بهاد کوبه توقف نمودند  
 آقا میرزا غلامحسین عجله کرده در رفیق را بجا گذاشت سوی  
 خراسان حرکت نمود در عشق آباد بمضی از هموطنان با او  
 در باب این امر صحبت کردند قبول نکرده رفت و پس در

طلاب علوم دینیّه که بعداً فائز بایمان بدیع و خدمت

خراسان تصدیق باین امر نمود و مراجعت بیاد کوبه کسرد محمد باقر ناشری را تبلیغ کرده و ناشری بعد از چند روز میرزا محمد ثابت را تبلیغ نمود و هر سه نفر متحد و هممهوس شدند که هر قدر هستیم عمرمان را در راه امر صرف نمائیم ایشان فوراً مشغول شدند و هر روز پروانه و ارضحیت امری در کوچه و بازار مینمودند با آن درجه رسید که محفل روحانی محل هر چه نصیحت فرموده مشتعل تر شدند و بالاخره محفل احضار نموده فرمود که حکم محفل حکم جمال قدم است خواه قبول کنید خواه ترمّو کنید ایشان تسلیم شدند محفل روحانی امر فرمود که شما از قره باغ تا تغلیس گردش نمائید تا دو ماه دیگر بعد مراجعت بیاد کوبه کرده ایامی راحت و آسوده باشید و آن سه پیاده بشهر قره باغ رفتند چند روز مشغول تبلیغ شدند شهیدی عدل نام بهائی ایشان را مهمان کرده بخانه برد بعد از نهار خودش را معرفی نمود و بعد از دو روز عصابه خبردار شد به آقا محمد آقا یکی از علماء آن شهر راپورت داد فردا یکنفر فرستاد شهید عدل را طلبیده و چون بعد از دو ساعت مراجعت کرد گفت خیال فتنه دارند گفت صلاح اینست من باشما مسافرت کنم و لذا باهم از شهر خارج شدند در بین راه شهیدی عدل سه باد کوبه رفته آن سه نفر بشهر کتجه رسیدند چهار روز تبلیغ کردند و قرار گذاشتند در هیچ جا با احباب ملاقات نکنند و در شب آخر احباب آنجا مهمان کردند فرمودند شما تخم افشانی کردید کفایت نمود آبیاری با ما ست ایشان خدا حافظ کرده بتغلیس رفتند و یک هفته در آنجا مشغول تبلیغ شدند یکروز وقت ظهر دو نفر پولیس آمدند ایشانرا

تبلغیه شدند و خصوصا میرزا باقر مذکور بمأموریت محافل

گرفته بدیوانخانه بردند و چون مجتهد آنجا شکایت کرد ایشانرا حبس نمودند آن زمان حاجی علی اکبر احمد اف تجارت میکرد خیردار شده بدیوانخانه التزام داده آورده پذیرائی نمود گفت محفل روحانی امر فرموده که بیاد کوهه مراجعت نمائید ایشان بیاد کوه رسیدند و محفل روحانی آقای میرزا غلامحسین و میرزا محمد ثابت را همراه و محمد باقر ناشری را برشت فرستادند ناشری بانزلی رفته ده روز آنجا مانده یکنفر ملاحسین نام معلم را تبلیغ کرد و او د نفر دیگر تبلیغ نمود و لذا صد اهلند شده عالم آنجا بنایب حکومت عارض شده ناشری را دست بسته برشت فرستاد آن زمان حکومت رشت ولیخان تنکابنی سپهدار بود دو روز حبس مانده روز سوم وقت عصر در محضر سپهدار یکی از آقایان رشت مذاکره کرد که در انزلی يك بابی را نایب حکومت آنجا حبس نموده سپهدار فرمود آن بابی را اینجا فرستاد و بفراش امر نمود که آن بابی را بیمار و ناشری را حاضر نموده سپهدار فرمود يك سؤال میکنم سرگاه درست گفتی فیهما والا کار مشکل میشود بگوه بنیم مردم راجه طور بابی میکنی؟ ناشری گفت قربان اول سلمان میکنم بعد بابی حکومت خندیده با آقایان فرمود حالا معلوم شد اول ما نایب قسول سلمان بشویم بعدا بدانیم تکلیف بابی چیست یکی از آقایان گفت اینها خیلی فضول و جسور شده اند و لذا سپهدار حکومت فرمود ببرید نگهدارید فردا تکلیف معلوم میشود دو روز دیگر فراش باشی بامر حکومت سه روز التزام گرفته بخانه میرزا ابراهیم سرهنگ فرستاد ایشان بهاشی بودند و محفل روحانی ناشری را به لاهیجان فرستاد

روحانیه در همدان و غیرها مشغول بخدمت تبلیغیه

وقدغن کرد که ده روز آنجا صحبت امری نکند لا جرم ناشری بعد از ده روز بمرافه رفته بهمیش از ورودش میرزا محمد ثابت ندای الهی را بملعا<sup>۱</sup> و اهل شهر رسانیده بالاخره ناظم الشریعه رئیس طلاب ملاحظه نمود اگر ثابت اینجا بماند اهل شهر را از راه میبرد و نفر طلاب فرستاد و او را در مدرسه حبس نموده فردا رفته با حکومت همدست شده بازار دکان را بزور طلاب بسته وقت عصر با سب سیاه سوار وارد مدرسه شد چوب و نلک حاضر نموده با چهارنفر طلاب چوب کاری کرد که ثابت بیپوش شده بعد از یکساعت رو بناظم الشریعه نموده گفت حضرت آقا امروز همان روز است که ابن سعد سوار اسب سیاه ایستاده دارد حکم میکند بعد آقا امر فرمود ثابت را بدم اسب بسته از مدرسه وسط بازار کشیدند. حاجی صدرالحکما<sup>۲</sup> و میرمهردادین آقا بهائی از اعیان شهر مراغه بودند ایشان پیش حکومت سختگیری کردند حکومت چهارنفر تفنگدار فرستاده از دست طلاب گرفته بدارالحکومه رسانیده دو روز نگهداشته شبانه بخانه حاجی صدرالحکما<sup>۳</sup> فرستاد و مشارالیه با دونفر احباب باکفایت به تبریز روانه نمود و یکماه آنجا راحت شده بروسیه مسافرت کرد و چندین سال در بادکوبه و عشق آباد تاسمرقند قیام بتبلیغ نمود و قتیکه روسیه بالشویکی شد ایشانرا با چند نفر احباب گرفته حبس نمودند چند وقت در حبس ایذا و ازبیت بی اندازه نمودند بالاخره عازم ایران بطهران آمده محفل مقدس روحانی مرکزی بولایات ایران فرستاد خیلی ایشان صلح و عالم بود و همیشه شب و روز مشغول تبلیغ و خدمت بود تا اینکه آخر در طهران صعود

نمود و يك دختر بزرگ اشراقیه نام میلهه و مملعه مدرسیه  
 نجف آباد است دوره سوم حضرت ولی امرالله وائمه درمرا<sup>عه</sup>  
 سنه ۱۳۴۱ شهیدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشوری از  
 محفل مقدس روحانی درخواست نمودند که احباب عقب مانده  
 دعوت کنیم تحریض و تشویق شوند و روزهای جمعه نفوس زیاد  
 باشد محفل روحانی قبول فرموده اما بحکمت تا وقت پائیز  
 احباب گرم شدند کم کم شهرت یافت مردم در جستجو  
 افتاده تا یکماه بعید مانده تقریباً عیجده و بیست نفر با  
 مبارک فائز شدند آقای شریعتمدار و آقای میرفرج اللہ  
 مدرس چند نفر از طلاب را تحریک مینمودند هر روز میآمدند  
 دکان احباب تازه تصدیق چیزی بخرند بهانه میکردند  
 باسم بابی از بیت مینموده و پول هم میدادند و احبائی که  
 تردد میکردند کتک کاری و سب و لعن مینمودند و احباب  
 عوض آنها تطییغ میکردند بالاخره آقایان دیدند توی بازار  
 دکان غیر از صحبت بابی داد و ستد ندارد پاره از دست  
 رفته چه کنیم چه نکنیم ؟ یکی از نیسره شهید نصیر شاطر  
 ثناء الله نام بود فشنگ و طرّقا میفروخت آن زمان رسوم  
 بود چهار هفته بعید مانده آتش بازی میکردند در آخر  
 چهارشنبه با تحریک آقایان یک نفر از طلاب يك فشنگ و طرّقا  
 درست کرده و آبه و لا صلیتکم بجزوع التخل را بروی  
 طرّقا نوشته آورده به طرّقاهاى ثناء الله انداخته دوباره  
 طلاب آمده پیدا کرده مردم را صد کرده که نوه شهیدی  
 نصیر از قرآن طرّقا درست کرده میفروشد مردم جمع شده  
 قدری ثناء الله را زده کتک کاری کرده بحکومت بردند  
 فردا آقایان دکان بازار را بسته و دسته سینه رضاطیل و علم

دیگر آقا سید عبدالله میانجی از ائمه جماعت و فضلا

بحکومت رفته ستوال وجواب نمودند حکومت فرمود آقایان این کار چه دوازده ساله نسبت بالاخره آقایان گفتند این کار را مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری ساخته برای خیانت قرآن و توهین اسلام بالاخره چند نفر فراش باشی شاطروناشر را گرفته حبس کردند این هشتم شهریالاعلا بود هر روز دو دفعه استنطاق نموده تا دوازده روز آخر استنطاق آقایان گفتند شما چرا آبه ولا صلبنکم را روی طرقا نوشتید؟ باید شمارا بدار بزیم ایشان در جواب گفتند این حکم فرعون است خدا در قرآن نقل قول میکند که به ضحیین گفت مرگه جواب موسی را ندیدید از شاخه درخت خرما می آویزید شما درخت خرما را حاضر کنید و ما حاضریم . حکومت خندید فریب شد آقایان تشریف بردند فردا آقایان و ملت حاضر شدند بالاخره در میدان آرد و گندم فروش را حاضر نموده بودند حکومت دید این کار بالا گرفته با آقایان تغییر نمود که شما بحکم خودتان کار کنید فراش و تفنگدار خواسته که آقایان و ملت را بیرون نمود و حکومت برادرزاده حاجی صدخان شجاع الدوله بود و الان در طهران وکیل آذربایجان است . این قضیه در سال قونسول کشی امریکا واقع شد که در تمام ایالات ایران احباب را قتل و غارت نمودند حتی در طهران بالاخره حکومت دکان و خانه های احباب را با تفنگدار و فراش حفظ نمود بعد از دو روز حکومت در درشکه خودش با چند مأمور از مرافه بتبریز فرستاد مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری در ماه در نظمی مانده محفل مقدس روحانی تبریز نجات داده بمراغه ارسال نمود و از محافل

پس از فوز بایمان در میانهج تبلیغ ونشر نفحات پرداخت  
ومعروف بدین نام شد و خدمت تبلیغ همیشه کرده در همدان  
وگیلان و بلاد آذربایجان و غیرها تبلیغ ونشر امر ایهی  
پرداخت و بالاخره در تبریز با تغییر وضع استخدام دوائر  
دولتی گرفته مقیم شد .

ونیز جمعی کثیر از بهائیان آذربایجان در اینمسده  
مهاجرت بمشوق آباد نمودند وعده ای از آذربایجانیمان  
مقیم آن بلد متدرجا بملاقات اهل بها فائز بایمان گردیدند  
ودر آخر این دورگروهی از آنان بایران مخصوصآذربایجان  
عودت کرده بخدمات روحانیه پرداختند که از آنجمله آقا  
علی اکبر و برادرش آقا محمد حسین عباسوف باخانواده  
وسیمه شان میباشد وشمکه ای از احوالشان در بخشش  
ششم مسطور گردید .

دیگر آقا میرعلی اکبر اسکوشی در عشق آباد رفته با  
عائله اش بماند آقامیرعلی اصغر در مشهد خراسان اقامت

---

آذربایجان برای سردار ناصر که شصین حکومت بود رضامندی  
ومضونیت ارسال نمودند حتی آن زمان جناب امین مرحوم و  
آقا اسدالله قمی در طهران بحضور مبارک حضرت ولی امرالله  
ارواحنا فداء عریضه نموده بودند در جواب عریضه ایشان  
فضل لانهایه عنایت میفرمایند لوح عنایت در خصوص ایشان  
ومراغه در نزد ناشری مانده است . ( میرزا محمد باقر ناشری )

جست و دیگر آقا شیخ احمد معلم اسکونی مذکور از شدت  
 تعرضات اهل وطن بمشق آباد رفته فائز بانواع خدمات  
 گردید و پس از عودت بآذربایجان پسران اربعه اش کسه  
 مانند پدر موصوف بتملق و تقدس اند در تبریز شرکت و حجره  
 بنام سلیمی تأسیس کرده با همت تمام بخدمات پرداختند  
 و در آذربایجان عائله وسیع سلیمی معروفیت در امر الله  
 یافته و اخیراً در طهران سکونت کرده و نیز شهرت گرفتند .  
 و از جمله مهاجرین آذربایجان استاد اسد الله و سلمان  
 از اهل قریه ایلیختی تبریز که قبلاً اسم بردیم و مشتمل بر  
 خانواده های بسیار علی اللهیه <sup>است</sup> با چند تنی دیگر بمسال  
 ۱۳۱۴ وارد مساکن عشق آباد شدند اسد الله و سلمان  
 چند شتر نرغنه از برای فخاران عیزم میبردند و سه تنی  
 دیگر از احباً بهمین شغل اشتغال جستند و جماعت  
 فخاران بدیشان عداوت نموده و شکایت و سعایت با داره  
 پلیس برده گفتند این عده بایی اند و با کارگران صحبت  
 مذهبی کرده بایی میکنند و افترا و بهتان زدند و پلیس  
 همه را طلبیده و تنی از ایشان را که شهدی ستاره پیر بود  
 برخص کردند و دیگران را که اسد الله و سلمان مذکور  
 و غلام علی گرمسودی و عباس صفائی بودند در حبس <sup>شدند</sup> برد  
 و شهدی ستار از مفارقت رفقا بی تاب شد و آنان پس از سه



روز مستخلص شده در عشق آباد اشتغال بکار نمودند و نهی اسدالله با سلمان از دهات اطراف گاه خریدار شده بشهر آورده میفروختند در یکی از قرا<sup>۱</sup> سمت غربی بلد بجائی در شب میتوته کردند و شترهایشان هم نزدشان بسود و مقداری نقود پنهان کرده داشتند قریب بطلوع صبح چند تن بیالای سرایشان رفته ضربتی با کارد و شمشیر بقصد قتل وارد ساختند چنانکه آنان مد هوش بیفتاده در آنحال شخصی تصادفاً بیالیشان رسید و خبر بدائسره<sup>۲</sup> پلیس رساند آنان را بیمارخانه برده درمان کردند تا بهبودی یافتند . دیگر از آزربایجانیهای ساکن عشق آباد برادران شهدی فتح الله وقائم بابا بنایی و شهدی عید الشفار خرازی فروش اردوبادی<sup>۳</sup> شهدی . دبار نملینند تبریزی بودند و نیز شهدی علی بن زین العابدین ارومیه عاقله در این امر تأسیس نمود .

و مهدیقلی بنایی صراف در عشق آباد فائز بایمان گردید و در سال ۱۳۰۹ به ملت آشفتنگی از غروب شمس جمال ابهیی و انتشار و باعزم ملاقات برادر سوی شهد شتافت و در آنجا مسلمانان فراری از عشق آباد شروع بتمرضوی کردند و به ملت بغض و عنادی که از واقعات سال ۱۳۰۸ در امر شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی و انتقام حکومت روسیه<sup>۴</sup>

از سلمین در دل داشتند و پرا نزد حکومت کشیده قصد  
هلاک نمودند و بالاخره باخذ مالفی جریمه خانه یافته  
رعاشد و خواست از شهر بگریزد چون دروازه ها بسته بود  
کار مشکل گشت و بر فنی باوی مساعدت کردند تا از شهر  
بدرآمده از راه قهقهه بقصد عشق آباد تماست روز پیمانه  
بدوید و راه گم کرده ببا جگیران رسید برخی از مأمورین که  
از حالش خبر داشتند منتظر و مترصد بودند و پرا دستگیر  
کردند و پس از ضرب بسیار کت بسته جلوی اسب سواری  
روانه مشهد کردند و درین طریق در دهی برخی را دل  
بر اوسوخت و نتودی از او گرفته تسلیم سوار مأمور نمودند و  
استشهادی بر فرار کردن وی ساختند ارا رعاشی دادند  
راه فرار را تسلیم کردند و پیاده بمشوق آباد بگریخت ولی  
دچار ترکمانان تاجاق بگيرشد و بعضی اورا شناخته طریق  
قوچان نشان دادند ولی راه گم نمود و شی را گرسنه و تشنه  
بسر برد و بعد از چند روز مشقت و تعب شدید بقوچان رسید  
و در آنجا باز دچار برخی از مأمورین دولت گشت و مساعدت  
بعضی مالفی داده از چنگ آنان مستخلص گشت و بسوی  
با جگیران بقصد عشق آباد گریخت و در شیها صدوید و راه  
صبرید و روزها مختلفی میگردد تا رسید و هنگامیکه بسوی  
خاک روس میرفت سواری از عقبش شتافته اورا گرفته بسمت ایران

باز آوردند و صالحی نقود گرفته برهنه نموده رها ساختند  
 و در آن حال بعضی بطرف روسیه رفته واقعه گفتند و تذکره  
 قرنطینه برایش گرفتند و او را بخاک روسیه رساندند دیگر  
 هرچه معاندین ایرانی کوشیدند و دست تأسف سودند  
 سودی نداد و او بمشق آباد رفته سکونت نمود .

وازمبهاشیمان آذربایجان آقا سید علی حاجی فرحان  
 از شترداران راه مگسه که وکالت حج نیز میکرد و شبی با قافله  
 از راه بهجی میگذشت وزیر اشجار صنوبر بیتوته کردند  
 و امر جمال ابهی جای برای دهه بردند و صبح در حین  
 عبور بهربک ابراز ملاحظت فرموده نقل دادند و پنین فرمودند  
 ما در حق شما و شما هم در حق من دعا کنید و در بغداد  
 بواسطه محمد حسین وکیل اطلاع یافته و بملاقات با اصل  
 بها در معمورات ایران ایمان حاصل کرد . و بالاخره  
 مجاور حیفاشده بجای فروش اشتغال گرفت .

دیگر مشهدی حسین تبریزی عارف مسلک شیفته حضرت  
 عبدالبها در ارض مقدس شده مدتی در باغ جنبینی باغبانی  
 نمود و بالاخره با اسکندرونه رفته و در آن حدود درگذشت .  
 و از شهداء آذربایجان آقا میرزا محمد علی شیرالتجار  
 در بخش سابق ضمن واقعات ۱۳۳۰ واقعه شهادتش را  
 در بساری و مازندران نوشتیم و او ابن ملا محمد نقابفروش

بن محمد باقر نیشابوری الاصل بود و محمد باقر مذکور عسم  
 شیخ احمد شهید مسموم نیشابوری در ضمن قدماء مؤمنین  
 مسمومه بواسطه برادرزاده مذکور در زمره مؤمنین بامر بدیع  
 در آمد و پسرش ملا محمد باقر کتابفروش بمدا مقیم تبریز  
 گردید . آورده اند که شیخ احمد در تبریز بخانه وی بسا  
 سه تن مهمان بود و صادقی خان داروغه بیگلربیگی شبانه  
 بامر حکومت با جمعیت بسیاری از سرباز و گماشتگان حکومتخانه  
 بمخانه ریخته خانه را تاراج نمودند و هر چهار را کت بسته  
 بدارالحکومه کشیدند و محبوس ساختند تا پس از چندری  
 ملا محمد را باتنی از محبوسین که سید بود مستخلص ساخته  
 و شیخ احمد را باتنی دیگر بقتل آوردند و ما در بخش پنجم  
 کیفیت واقعه ۱۲۸۲ را مفصلاً نگاشتیم و ملا محمد از آن  
 پس با عائله مقیم طهران گردید تا در سال ۱۲۹۸ درگذشت  
 و خلفش میرزا محمد علی مذکور را ولادت در شب یکشنبه ۱۴  
 شوال سال ۱۲۸۱ در تبریز واقع شد و بعد از وفات پدر  
 در طهران و سالها در همدان و تبریز ورشت و استر آباد  
 بتجارت مشغول بود تا سال ۱۳۳۰ مذکور در ساری بشهادت  
 رسید و جسدش در قبرستان ملا مجدالدین مدفون گردید  
 و محمد اسمعیل امین التجار امفهبانی شهید در همانوقت  
 نیز در قبرستان مذکور مدفون شد و میرزا محمود در امام زاده

عبدالله دفن گردید .

و ما در بخش ششم معدودی از بهائیان آذربایجان  
 مهاجر باراضی مقدسه و بعشق آباد و غیره ما را شمردیم  
 که از شاهامیرشان حاجی علی عسکر تبریزی و برادرش شهیدی  
 فتاح بودند و آقا حسین آقا معروف بقهوه چی پسر حاجی  
 علی عسکر را نام بردیم که بدستور حضرت بهاء الله قهوه چی  
 حضرت عبدالبهاء بود و کمال رضا از اخلاص و خد متگزاری  
 داشتند تا تقریباً سال ۱۳۲۵ از اینجهان درگذشت و در  
 حیفاً مدفون گردید . و از وی خانواده ای برقرار است و دو  
 دختر حاجی علی عسکر یکی زوجه میرزا محمد علی ناقص اکبر  
 و دیگری زوجه جوان قزوینی مانند شوهرشان از حـ  
 ناقصین بودند . و از آقا محمد ابراهیم پسر شهیدی فتاح  
 نیز در عکا دو دمانی بجای ماند و نیز حاجی خلیل گلشن  
 میلانی مهاجر بعشق آباد را نام بردیم که پسرش آقا علی اکبر  
 معروف بخلیل اف و خلیل اف در عشق آباد شهرت داشت  
 و کرملائی قاسم در عشق آباد سال ۱۳۲۲ وفات نمود  
 و میرزا عبدالکریم اردبیلی ساکن عشق آباد در صف اول اهل  
 بها در شهادت حاجی محمد رضا شهید زحمتهای فوق العاده  
 کشیده و بخدمت موفق شده در آنجا بود و سال ۱۳۱۵  
 وفات نمود و خواهرزاده اش آقا محمد فتح الله اف بعد از

( ۱۲۰ )

وی همان رتبه و مقام داشت و شهیدی علی اکبر عباسیان  
مشهور عباسوف میلانی و برادرش آقا محمد حسین و خاندانش  
در عشق آباد مشهور بنام این امر بود . شهیدی علی اکبر  
در عشق آباد و ایران سالها از جانب حاجی ابوالحسن امین  
اردکانی ، امین حقوقی بود و شهرت و نام نیک و ایمان  
و اخلاق قوی و پسندیده داشت تا چنانکه در بخش مذکور  
یاد کردیم بسال ۱۳۴۹ در تبریز وفات نمود و بدینگونه  
نماندانی بند از بهائیان سیستان و میلانی و غیرهمسا  
در بخش ششم شرح میم .

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*

## اصفهان و توابع

چنانکه در بخش ششم نگاشتیم هنگام غروب شمس جمال  
 ایبهی در اصفهان و توابع جمعی کثیر از بهائیان میزیستند  
 و مخصوصاً در نجف آباد و اردستان مرکزی بزرگ دائر بود  
 و در فتنه حا لکه نقض اثری از انحراف و اختلاف در آنحد و د  
 حاصل نگشت و بمسافرت ملغین که بی دربی گذشتند  
 جمعی دیگر در این امر طلوع نمودند و علاوه سابقین که  
 در بخش مذکور شمریم و نیز اخلاف طیبه شان اجتماعسی  
 حاصل آمد و بعملت غلظت حکمران ظل السلطان و شیخ  
 محمد تقی نجفی ابن الذئب و غیرهما قتل و غارت و لایائی  
 بر آحاد این فتنه رخ داد که در بخش سابق نگاشتیم و میرزا  
 محمد صادق بن محبوب الشهدا و آقا سید مهدی و آقا  
 سید هادی پسران آقا سید عبدالرحیم و نیز میرزا علی محمد  
 سیف الذاکرین و میرزا عبدالحسین محرر پسران حاجی  
 سید جواد و از خاندانشان و نیز از خاندان گندم پال<sup>کن</sup>  
 و غیرهم را در بخش مذکور نام بردیم و خاندان سلطانی  
 الشهدا\* بنوعی که بهمان کردیم در اراضی مقدسه قرار  
 یافتند و در ایران نمائندند و از پسران محبوب الشهدا\*

جز میرزا محمد صادق در امر ابهی نامدار نشدند و از او و  
 زوجه اش که دختر بزرگ سلطان الشهدا<sup>ه</sup> بود خاندان  
 محبوبی در این امر برجا شدند .

آقاسید مهدی و آقاسید هادی علاقه بند پسران مذکور  
 آقاسید عبدالرحیم موصوف در بخش سوم و ششم قرب دروازه  
 اشرف دکه علاقه بندی و ابریشم فروشی داشته غالبا واسطه  
 ارسال مراسلات و الواج بوده شهرت تامه بنام این امر نزد  
 اهالی یافتند و در فتنه شهره قونسلخانه همینکه بنا<sup>ه</sup> بیرون  
 آمدن متحصنین شد و آقاسید ابوالقاسم شهید گردید پسند  
 نیمه شب در آمده روز دیگر بر دکه خود نشستند و مردم آگاه  
 شده هجوم آوردند امر در برابر را توهین و ضرب کنان  
 و آب دهن زنان بمیدان شاه کشیدند که بکشند ولی بعضی  
 از گماشتگان حکومتی که سابقه اطلاع باین امر نیز داشتند  
 رسیده آن دورا گرفته و در حجره داروغه نگهداری کردند  
 ری آقانجفی ابن الذئب غیر رسید و نزدیک بود که جمعی  
 ریخته خون دوستید مظلوم را ریزند ولی آن دو نرسید  
 رکن الطک نائب الحکومه رفتند و چندی در توقیف بسر بردند  
 و هنگامیکه آزاد شدند بملّت شدت تعرض و تعدی مردم  
 اقامت در وطن نتوانستند لاجرم توطن در آباده اختیار  
 کرده بکسب خود و هم تبلیغ پرداختند و آقاسید مهدی



در حد و در سال ۱۳۴۳ بحال مرض باصفهان آمده درگذشت  
و آقا سید هادی بعد از فوت برادر باصفهان آمده بمانسد  
و مورد تطاول و تعدی اهالی خصوصا طلابان بود تا تقریبا  
در سال ۱۳۵۲ درگذشت و خاندان رحیم پور از ایشان  
برجای ماند .

دیگر از اقدم بابیان بهائی ساکن در آن بلد حاجی  
سید جواد سابق الوصف در بخش سوم و ششم چون در سال  
۱۳۱۲ درگذشت خاندانش چنانکه در بخش ششم شرحی  
دادیم برجای بود و حاجی میرزا علی محمد سیف الذاکرین  
پسر صہترش که بصحبت حاجی میرزا عمید رعلی تکمیل یافته بر  
ضایر و مجامع بنوع حکمت و عدم تصریح نشر امر بدیعی  
همی نمود و در فتنه قونسولخانه که در بخش هشتم نگاشتم  
مماندین تشنه خونش بودند و او باطاعت مضمونی کسه در  
لوحش مسطور است حکمت تاج شہادت است پندی در  
مریضخانه جلفا صدفی و طشبی شده و با غایت تواضع و  
تحمل و فضل و شمر و ادب و بیان و وقار و لباس علمی که در  
برداشت ناچار بجلا وطن گردید آنگاه زن و فرزند و اثاث  
را گذاشته شبانه بطهران هجرت کرد و دیگر بوطن برنگشت  
و عمر را بروضه خوانی و مکتب داری و تبلیغ گذراند و در الواح  
که از قلم میثاق در حقش صادر شد طبق بضیف الذاکرین

وضیف المقربین گردید و در سال در مریضخانه وزیر طهران  
سمت مطبوعات داشت و در شبی سرد زمستان بمساجد  
همیشگی برای خدمت بنوع بحجره مرضی برای دلجوئی رفت  
و دچار لرز و تب گشته مریض شد و پس از مدتی که بستری بود  
بعلت مخالفت اجزاء مریضخانه بمدازعمل جراحی در شعبه  
۱۳۴۴ درگذشت و در گلستان جاوید مدفون گشت و ناتی  
از وی برقرار مانده .

برادر کهنترش میرزا عبدالحسین در وطن از ارکان  
جامعه محسوب بوده در انواع مساعدت و مشارکت خدمات  
دینیّه سعادت و مسابقت صیبت تا در سال ۱۳۴۵ درگذشت  
و از او پسران و خاندان رأفت برقرار گشت و ایشان سراد و  
خواهر بی ایمان بود که از یکی میرزا جعفر ثابت لاحق الوصف  
بمرصه وجود آمده و از دیگری سید احمد نامی که پدر خواست  
ویرا هلاک کند و میرزا جعفر مذکور تصادفا رسیده او را  
ستخلص ساخت و سید مظلوم بمدا فقود گشت .

و از دختر عبد الحمید بن ملا جعفر گندم پاك كهن  
موصوف در بخش سوم و ششم که زوجه آقا سید هاشم از  
بہائیان معروف اصفهان بود خاندان گندم پاك كهن  
و گندمی بمرصه وجود آمده اعضاء جامعه این امر  
شدند و شرح احوال مشکین ظم و میرزا حمید رعلی و میرزا

اسد الله از مهمترین بهائیان اصفهان و عاقله فلاح و دیگر  
مهاجرین ارض مقصود در بخش ششم و در این بخش در قسمت  
فلسطین مسطور است .

و از اعظام رجال بهائی میرزا اسد الله خان وزیر کسبه  
سابقه احوالش را در بخش ششم آورده ایم و نسب ویرا متصل  
بفتحملیخان اعتماد الدوله وزیر باکفایت شاه سلطان حسین  
صفوی نوشته اند که عاقبت چشم در آورده و خانه نشین  
گردید و وزارت مالی اصفهان در دوره حکمرانی ظل السلطان  
با او شد که قریب سی سال تصدی نمود و مالک ضیاع و عقار  
و صاحب جاه و ثروت و اعتبار گشت و خانه را در محله  
شهبهان که متعلق بمیرزا محمد علی نهری شهسپور بود  
بخرید و نزد خاص و عام اهالی بانسب با مرید معروف  
گردید و خانه اش مرکز اجتماعات و توجهات بهائیان واقفانگاه  
ملغین و مسافرین شد و در نهایت اخلاص از همه بگونه خد  
دریغ نمود و علماء و مجتهدین با همه ضدیت که نسبت باین  
حزب داشتند بملیت احترام و اکرام و انعام که از او میدیدند  
کلمه سوء نگفته مدح و ستایش همی کردند تا سال ۱۳۲۶  
تخمیری که در وضع مملکت رخ داد کسانی در اصفهان  
حکروا شدند و اعمال شدت و زور نمودند و وزیر را تحت  
فشار گرفته و درهم و دینار طلبیدند و برای اخذ مبالغی که

ویرا مدیون دولت خواندند توقیف و حبس کردند و اوناچا  
 از مردم وام کرده بجا برین داده خود را اخلاص ساخت  
 لاجرم تمامت اموال و اثاثیه بفروخت و دیون ادا کرد و کماکان  
 پانهایت استقامت و تحمل بخدمات در راه این امر همت  
 گذاشت و عاقبت بسال ۱۳۳۶ از اینجهان حزن و غم درگذشت  
 و زوجه میرزا اسدالله خان وزیر نیز با کمال ایمان و اخلاص  
 در امر همی خدمت نمود و خاندان وزیر از دویسرود و دختر  
 در این امر برقرار ماند .

و در اینجا صورت طلب مغفرت صادر از حضرت عبدالبهاء  
 در حق وزیر و زوجه اش و در حق میرزا مهدی یزدی اخوان  
 الصفا مسطور در ضمن واقعات یزد که نیز در اصفهان مدفون  
 است ثبت میگردد . قوله الجلیل :

" اصفهان . طلب مغفرت بجهت فرد احد حضرت  
 اسدالذی ادرك لقاء ربّه و رفعه الله مقعد صدق علیها  
 هو الله

أتی اتبتل الیک یا نور الارض و السموات و اتضرع الیک  
 یا فاطر الوری تری تحلب ادمی و تلهب زفرائی و شدّة  
 سكراتی عن هذه المصیبة الّتی و همّتی و الرّزیه التّسی  
 اصابتی و سمعت صوت النّامی ینعی عیدک الثّابت الرّاسخ  
 القدم فی حبّک و وافق القلب بذکرک و مسجم الدّم مع

ومضطرم الفؤاد و منصرم الصبر شوقاً للقائك ربّ آتة كسان  
 اسد الله زهير في غياضك و ورقاً لها هدير في رياضك  
 وروحاً منجذباً بنفحاتك ولساناً ناطقاً بذكرك و كبداً زائغاً  
 في حبك و شرباناً نابضاً في جسد الامكان و كأساً طاقحسة  
 بصهباء الايمان ربّ آتة خدم عتبة قدسك واعتكف في فناء  
 باب احديتك و حفظ حصنك الحصين و نشر نورك المبين  
 ولم يفتّر آناً و حيناً في عبودية سدة رحمانيتك و سرير  
 سلطنة ربّانيتك كم من ليال يا الهى ساهر النجوم و سحر  
 ستفرق في غمار الهموم بما قام عليه قوم غشوم و صوّوا  
 اليه سهام الظنون و اشرعوا عليه اسنة الظلم المشعور و ليس  
 له جرم الا الايمان بك و بآياتك و التصديق بكلماتك و التصريح  
 بمشاراتك و الترويج لتعاليمك بين عبادك و كم يا الهى  
 هديت به النفوس و شرعت به الصدور و طيبت به الطسوب  
 و نورت به الابصار و اسمعت به الآذان و احببت به الاموات  
 و نفخت فيهم روح الحيات ربّ آتة كان نجماً باهراً فسى  
 افق الايمان و سيفاً شاهراً بين ملاء الامكان و سراجاً ساطعاً  
 في محفل المرفان و نوراً بازغاً في فجر الوجود و كاشفاً  
 للسر المكنون في حيز الشهود و مرفراً باجنحة الاشواق الى  
 المقام المحمود ربّ لم تأخذه في الثبوت على عهدك لوصة  
 لائم و لا شبهة غاشم و لم تنزل قدماه بوسوسة و سواس و لا بهمز

خَنَاسٌ وَلَا يَلْمِزُ نَسْنَسًا بَلْ ثَبَّتَتْ فِدَاهُ ثُبُوتَ الْجِبَالِ  
الرَّوَاسِخِ وَسَكُونِ الْأَطْوَادِ الشَّمَاخِ وَفَدَى رُوحَهُ مَرَارًا فِى  
سَبِيلِكَ وَتَمَّتْ الْعَنَاءُ شَوْقًا لِلْمَقَائِكِ الِى أَنْ قَضَى نَحْبَهُ  
وَهُوَ مَهْتَمِلٌ إِلَيْكَ مَضْرُوعٌ بَيْنَ يَدَيْكَ يَتَمَتَّى الْوَفُودِ عَلَيْكَ  
وَيَشْتَاقُ الصُّمُودِ الِى عَتَبَةِ قَدْسِكَ رَبِّ أَكْرَمِ مَتَوَاهٍ وَأَسْمَحِ  
بِحَنَاهِ وَانْفِرَقَهُ فِى بَحَارِ السُّفُوفِ وَالغُفْرَانِ وَادْخَلَهُ فِى جَوَارِ  
رَحْمَتِكَ الْكُبْرَى فِى بَحْبُوحَةِ الْجَنَانِ حَتَّى يَخُوضَ فِى بَحَارِ  
الْأَنْوَارِ وَيُنَالِ الْمَوْجِبَةَ الْكُمْرَى فِى طَلُوكِ الْأَسْرَارِ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْمَقُودُ الرَّحِيمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْفَقَّارُ عَبْدُ الْبِهَاءِ عَبَّاسُ

٢٢ ج ٢ / ١٣٣٧

وقوله الكريم :

بواسطة جناب ميرزا عنایت اللہ علیہ بہاء اللہ الایہی  
اصفہان جناب آقا میرزا صادق جناب میرزا فتح اللہ خان  
جناب میرزا فرج اللہ خان جناب میرزا عبد الحسین خان  
جناب میرزا حسین خان جناب غلامرضا خان جناب  
نصرت اللہ خان جناب ارباب فرمز جناب اسفندیار  
جناب مصطفی خان جناب میرزا علی اکبر خان جناب محرز  
جناب حسینقلی خان جناب اللہ ظلیخان جناب سید اسد اللہ  
جناب میرزا حسن معلم جناب سید نور اللہ جناب سید محمد  
جناب آعلی جناب آنصرا اللہ جناب غلامحسین جناب حکیم

(۱۲۹)

رجب علی جناب استاد بدآله علیهم بهاء الله الایمی :

هوآله

ای یاران روحانی جناب مرزامهدی اخوان صفا  
مدت حیات را وقف اعلاء کلمه الله نمود دی آرام نگرفت  
همیشه درسفر بود از شهری بشهری و از قریه ای بقریه ای  
نفس منقطعی بود روح منجذبی داشت با قلبی طیب  
وطاهر ولسانی ناطق و دریلایا صابر بهدایت نفس  
پرداخت لهذا آن روح مجرد در نزد عبدالبهاء بلکه در  
ملاء اعلی عزیز و محترم بود ولکن قدر و منزلتش حال مجهول  
ولی عنقریب ظاهر و آشکار گردد لهذا آن یاران مهربان  
در وفات او آنچه مجری داشتند بسیار محبوب و مقبول واقع  
هرچند عبدالبهاء از وفات آن مقتدای اهل سجود ووجود  
محمود محزون شد ولی از همت آن یاران روحانی که در  
تشییع و تکفین و تدفین جنازه آن بزرگوار مجری داشتند  
تسلوی خاطر یافت و بدرگاه جمال مبارک تضرع و شبتل نمود  
و شمارا عون و عنایت نامتناهی خواست و امیدم پنااست که  
از صمود آن جان پاک در آن خاک اسباب تنبه و تذکر  
از برای ناس حاصل گردد بقول ملای رومی :

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سر آن سر سبزی بیستان شود

بسیار بمحل واقع شد که در تخته پولاد خوابگاه در شمع  
ملا<sup>۱</sup> اعلی حضرت سلطان الشهدا<sup>۱</sup> و محبوب الشهدا<sup>۱</sup>  
و حضرت وزیر جلیل امیر بی نظیر واقع شد و این نیز دلیل  
بر استعداد و لیاقت او که او نیز مجاور آن بقعه مطهره  
گردد و از زمره مقربین درگاه معدود شود .

الهی الهی آن التَّجْمِینَ الْبَارِغِینَ مِنْ اَفْقِ رَحْمَانِیَّتِكَ تَسْمِ  
السَّرَاجِ الْاَلَامِیَّةِ فِی زِجَاجَةِ مَحَبَّتِكَ وَالنَّفْسَ الرَّکِیَّةَ التَّنَسِی  
فَدَتْ رَوْحَهَا فِی کُلِّ اَنْ فِی سَبِیْلِکَ وَ مَا اسْتَقَرَّتْ فِی مَکَانَ  
مَدَّةَ حَیَاتِهَا بَلْ کَانَتْ تَمْرُّ عَلَی الدِّیَارِ مَرُورَ نَفْحَاتِ الْاَزْهَارِ  
وَنَسَمَاتِ الْاَسْحَارِ وَ تَهْدِی النَّاسَ اِلَی سَبِیْلِ رِضَاکَ وَ تَبِیِّن  
حُجَّتَکَ بِرِشَاکَ وَ تَنْشُرُ عِزَّتَکَ وَ سُلْطَانَکَ قَدْ اجْتَمَعُوا فِی  
بِئْتَةٍ وَاحِدَةٍ تَحْتَ ظِلَالِ سِدْرَةِ رَحْمَانِیَّتِکَ رَبِّ اَنْ هُوَ لَا  
عِبَادَ جَمَلَتْهُمْ اَیَاتُکَ الْبَاسِرَةِ وَ رَايَاتُکَ الْخَافِقَةِ وَ نَجُومَکَ  
السَّاطِیَةِ وَ سُرْبِیْکَ الْاَلَامَةِ رَبِّ نَهَّرَ ذَلِکَ الْاَقْلِمَ بِضِیَائِهِم  
الضَّمِیرَ حَتَّى یَهْتَدِی الْخَلْقُ اِلَی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ وَ الْمَضْجَعِ  
التَّقْوِیْمِ رَبِّ اَنْزَلَ اِلْمَقَاتِ التَّوْرِ عَلَی تِلْکَ الْقُبُورِ حَتَّى یَتَمَطَّرَ  
شَامَ الْجَمْهُورِ بِنَفْحَاتِ قَدْسِکَ الَّتِی عِبَقَتْ یَوْمَ الظُّهْرِ وَ تَقَرَّ  
اَعْیُنَ الزَّائِرِیْنَ بِمَشَارِدَةِ اَیَاتِکَ الْکُبْرَى فِی تِلْکَ الْبِقْعَةِ النُّورِ  
وَ تَنْشُرُ صُدُورَ الْحَاقِقِیْنَ حَوْلَ تِلْکَ الْخَطَّةِ الْبِیضَاءِ اِنَّکَ اَنْتَ  
الْکَرِیْمُ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَظِیْمُ وَ اِنَّکَ اَنْتَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ .



اى ياران از قبل عبد البها\* روزى مخصوص بهزارت آن بقعة  
 نورا\* مشرف گرديد و قولوا البها\* المشرق من اوج العلى  
 والنور الساطع من الملاء الاعلى ينزل ويحف تلك البقعة  
 النورا\* التى دفن فيها تلك النجوم الساطعة الضياء\*  
 النيران اللامعان فى طكوت الابهى والسراج الوهاج  
 فى زجاج الثقى والروح المجرى الهادى الى ضهاج الهدى  
 اشهد بانكم آيات الهدى بين الهوى ورايات طكوت الابهى  
 وطلوك سرير الموهبة الكبرى طوى لكم بما نلتهم هذا المقام  
 الاسنى والذروة العليا ورفعكم الله مقام صدق عليا وآنسى  
 اتبرك بهذا التراب المعطر والمسك الاذفر لانه مراقب  
 لتلك النفوس المطمئنة الراضية المرضية المقرّبة الى رب البر  
 واسئل الله ان يجعل اجداشكم شاكى النور فى هذا العصر  
 المشهود والقرن المحمود ان ربي يختص برحمته من يشاء  
 حتى يستمد المخلصون منها الانوار ويستنشق منها الزائرون  
 نفحات الازهار وعلّكم البها\* الابهى ٢ اب ١٩١٩  
 عبد البها\* عباس

وقوله الجليل :

ضاجات طلب مغفرت لامة الله الثورا\* والده ميرزا فتح اللما  
 عليها بها\* الله الابهى . اصفهان جناب خان عليه  
 بها\* الله الابهى :

## هوالله

الهى وربى ورجائى واطى ومائى قد تقطعت الاكباد  
 وارتمدت الاركان وذابت القلوب وهمت الميون وتذرفت  
 الدموع فى هذه المصيبة التى تفرغرت بها النفوس  
 وحشرجت بها الصدور وهى صمود امك الطيبة الباهرة  
 الصاعدة البارعة التى انتحشت من نفحات القدس وارتمشت  
 من المصائب التى تقابعت عليها وحطت وصبرت حبسا  
 بجمالك وما صاحت وما ناحت وما انسجمت فيها الدموع  
 شوتا على ميثاك فىا لها من خدمات فائقة فى امرك  
 عبرات دافقة فى حبك وزفرا صاعدة شغفا بجمالك رب  
 انى اطمئنت بذكرك ورضيت بقضائك ورجعت اليك مرضية  
 فى عتبتك العالیه وساحة رحمتك السامیه رب اكرم شواها  
 ويسر مياها ونور وجهها واوقد سراجها فى زجاج طكوتك  
 وافتح لها ابواب موسيتك وادخلها فى جوار رحمتك و  
 اخلدها فى جنّة رحمانيتك وافرقها فى بحور الانوار طكوت  
 الاسرار يا عزيز يا غفار وافرق الصبر على قرينها قدوة الابرار  
 وصفوة الاخيار وعلى اولادها الامجاد رب ايدهم بملائكة  
 من السماء وشيد ازورهم بجنود طكوتك الابهى وقو ظهورهم  
 بتوفيقاتك التى لا تتناهى واجملهم خلائف لها فى شغف  
 حبها بجمالك وفنائها فى ساحة احديتك انك انت الكريم

وانك انت العظيم انك انت الرحمن الرحيم

عبد البهاء عباس

وقوله الجزيل :

اصفهان طلب مغفرت بجهت امة الله المهيمم القيوم

الورقة الطيبة آمنه بكم عليها بهاء الله الابهي :

هو الله

اللهم يا غافر الذنوب وكاشف الكرب و سائر الصيوب  
 اتى بسط اليك اكف الضراعة والابتهاال و ادعوك بكل  
 ذل وانكسار و استغفر لامتك الطيبة الطاهرة و اناجيك  
 بقلب طهوف و دمع سكوب ان تغفر لهذه الاصة التسي  
 آمنت بك و بآياتك و انجذبت بنفحاتك و ثبتت على عهدك  
 و ميثاقك رب انما ماقرت في خدمة احبائك و اراحة ارقائك  
 و كانت تبذل الاموال على الضعفاء و الفقراء ابتغاء لمرضاتك  
 و ليس لها امل الا وجهك الكريم و لا عمل الا بذل الجهد  
 الجهد طلبا لراحة اودائك رب انما كانت كنزا لكل فقير  
 و طحا لكل اسير و ملاذا لكل غريب و كرمها عينا جارية لكل  
 ظمآن و خادمة لكل و ارد و شارر رب انما قضت ايامها  
 في بذل الخيرات و الصبرات و كانت خاتمة حياتها فاتحة  
 الالطاف رب ادرك هذه النفس المطمئنة بمفوك و غفرانك  
 واجعلها راضية مرضية بجودك واحسانك و نور وجهها

بنور الالطاف فی الفردوس الاعلی والجنة العلیا جوار  
رحمتك الكبرى اترك انت الغفور اترك انت العفو اترك انت  
الكافي الماضي الوافي لكل عبد شكور لا اله الا انت  
الفقر التواب لكل امة استغفرت لذنبها بطلب طافح  
بذكرك في جنة العبود ۲۳ جمادی الثاني ۱۳۲۷  
عبد البها عباس

واز مراکز جدیده که در توابع اصفهان در جهان امر  
بهائی نمایان شد قریه گز و قریه خورزوق بود که بهائیان  
مخلص بمرصه ظهور آوردند از آنجمله حاجی نایب گزی  
مناعب و مصائب بسیار در راه ایمان تحمل نمود و چندین بار  
ملاها و متنفذین ویرا گرفته بسختی زدند و نهتی در محل  
تصزیه خوانی و شبیه گردانی که انبوه انام حاضر بودند  
بر زمین خوابانده چوب و تازیانه و زنجیر همی نواختند  
ویاری دیگر چوب وافر زدند و نقود کثیر گرفتند و بالاخره  
چندین بار ضعی از وطن داشتند .

دیگر سید محمد جواد و صباغهای معروف تحمل مشقات  
شدیده نمودند و در قریه خورزوق ملا رمضان و غیره بلیات  
کثیره دیدند .

واز شناختگان بهائیان در شهر حاجی محمد اسمعیل

صراف و حاجی میرزا محمد علی صنیع الشریعه و میرزا  
 علیخان و آقا محمد جواد و آقا میرزا حسن معلم ( نادری )  
 و آقا میرزا علی کاتب و میرزا علی محمد روضه خوان معروف  
 به حاجی صدر و دیگر میرزا محمد خان معروف بصرف کسه  
 حساب کل افواج اصفهان را بعهده داشت و نهیتی پاپسر  
 بحیفا رفته درك محضر حضرت عبدالبهاء نمود و از طائفه  
 اهل حق معروف بپاپارچیها که از ایام حضرت نقطه اولی  
 و جمال ابهی مؤمن بودند خصوصاً غلامرضا توفیق و میرزا  
 محمد خان که در فتنه واقعه سال ۱۳۲۱ ضرب و آزار بسیار  
 دیدند و مصطفی خان برترین . میرزا محمد ان راقزاقها  
 که با وی دوست بودند از چنگ اشرا نجات دادند و نزد  
 قونسول انگلیس و در جلفا نزد انگلیسیها و اراضه سختی بود  
 و بالاخره ویرا در گاری پستی زیر اشیا پنهان کرده بطهران  
 رساندند که مقیم گشتند و بقیه اخلاف حاجی محمد کاظم  
 اصفهانی و اخوان و خاندانشان را در بخش ششم شرح  
 دادیم که بالاخره ساکن عشق آباد گردیدند .

و میرزا محمد حسن قناد اصفهانی را شرح احوال در  
 بخش ششم آوردیم که عاقبت الامر در وطن پناه نیغمده  
 سال ۱۳۲۵ وفات یافت و خلفش حاجی نطف الله طیفوری  
 از مؤمنین مخلصین طهران قرار گرفته سالها در جمع

بهای بی‌انواع خدمات موفق بود. و مانند آن طبعوری از اوست و شرح  
حیات استاد محمد علی اصفهانی و نیز ه ای از غزلیاتش را در بخش  
ششم آورده ایم و متمم آن در این بخش در قسمت عشق آباد مسطور  
است .

دیگر از بهائیان صمیم و اخلاف قدیم اصفهان آقا میرزا عبدالحسین  
عکاس رحمانی بن محمد حسن بن آقا محمد علی تهریزی الاصل که  
نسب ابوینش را در بخش سوم و ششم مذکور داشتیم صاحب نسام و  
مقام گشته سالها در جمع مؤمنین میدرخشید و مانند آن رحمانی از  
اوپر جا ماند .

دیگر دکتر حبیب الله خان بن آقا عبد الله سابق الوصف در بخش  
ششم که با اخلاص در ایمان و خدمت بین ثابتین معروف است .  
دیگر میرزا محمود خان فرهنگ و پسرش میرزا محمد خان که شرح  
احوالشان را در بخش ششم آورده ایم و پدر در هفتاد سالگی در اصفهان  
بسال ۱۳۱۳ وفات نمود . و در ترکیه میر مدفون گردید و پسر سن  
۶۰ سالگی در طهران بسال ۱۳۳۹ وفات نمود و در مقبره

آشوخ هادی نجم آبادی مدفون شد .  
دیگر از وجوه بهائیان اصفهان حاجی میر سعید علی تولدش در شهر  
اصفهان بسال ۱۲۷۷ واقع شد و تحصیل علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه  
در آنجا نمود و در مد رسه معروف کاسه گران اقامت و تدریس و تدریس  
داشت و چون بنام بابی شهرت یافت ملاها و اطالاب معاندت و رزی  
و بالاخره حاجی شیخ محمد تقی نجفی ( ابن الذئب ) شکایت و  
سعیات

( ۱۳۲ )

نزد ظلّ السلطان حکمران (ظلّ زائل) نمود و اریس توانی  
 امر باخراج وی از اصفهان داد و لاجرم حاجی سیدعلی  
 بطهران آمد نخست در مدرسه امام زاده زید و سپس در  
 مدرسه سه سالار حیره و اقامت گرفته بتدریس و تدریس  
 پرداخت و لغت فرانسه و انگلیسی و علوم عصریه نیز با موهبت  
 و در محضر درس آقا سیدعلی اکبر تفریسی و آقا سید عبداللّه  
 بهبهانی از مجتهدین حضور یافت و متدرجا طلاب گردوی  
 مجتمع شدند و میرزا علی نقی صنیع الممالک که در امسیر  
 مدرسه دخالت داشت بوی ارادت ورزیده ملاطفت و مساعدت  
 کرد و طولی نکشید که ویرا بنام این طایفه شناخته بمناصحت  
 برخاست و تشهیر کرد و از مجتهدین طلبیده که توهه دهند  
 را و ناچار شده از طهران مهاجرت نمود و بصوب خراسان  
 شتافت و چندی در مشهد بماند و از آنجا بمشوق آباد  
 رفته عزیمت اریس عکا کرد و ایامی در جوار فضل و عطیای  
 حضرت عبدالبهاء بزیست و او را مأمور عودت بایران نموده  
 دستور دادند که به آذربایجان وارد شده در تبریز اقامت  
 و با ملاها معاشرت کند و بتلیغ آنان پردازد لذا بسال  
 ۱۳۱۲ اقامت تبریز کرده بتدریس پرداخت و چون لغت  
 ترکی نیک میدانست طلاب بسیار پیرامونش مجتمع گشتند  
 و مراتب علم و فضلش شهرت گرفت و قریب دو سال بدین طریق

بسر برد و اندك اندك پرده از اسرارش كشیده شد و ملاها و طلاب فهمیدند ولی اقامتش در آن دو سال تأثیر خود را نموده برخی از علماء و فضلا متنبّه و متذکر گشتند و میرزا اسمعیل ابن ملا محمد صفائی معروف هدایت با مراهبیه شد و عریضه ایمان و اخلاص بحضرت عبدالبهاء فرستاده لوحی برایش صدور یافت ولی عمری وفانکرده پس از اتمام قلیل درگذشت و حاجی میرسیدعلی بواسطه شهرت در تبریز بطهران آمد و چون برخی از خویشانش از اصفهان بیرون نوشتند که اوضاع نفوذ مماندان و تعرض جاهلان در آن بلد تغیر یافته و اینك اقامت امثال وی در آنجا آسان است بوطن رفته قریب دو سال بماند و بنوع احتیاط و پاس حکمت تبلیغ کرد و موجب تشویق و اشتغال احیا گردید سپس بطهران باز آمد و مدت العمر با عائله اقامت جست و سنواتی در مدرسه تربیت تدریس عربی کرد و بتبلیغ نیز میپرداخت و اخیراً در دایره مصارف داخل شده مأموریت بلاد همی یافت تابسال ۱۳۵۰ درگذشت .

واز جمله خاندان بهائی اصفهان در این دور اخوان ثلاث بترتیب سن میرزا آقا مهاجر صحاف و میرزا عبدالحسین و میرزا حسن فرزانه برادر اکبر در اواخر ایام اشراق جمال ابهی با بابی و بهائی مباشر و صدق گردید و وجهیات



تصدیق برادر اوسط را فراهم نمود و با همه احتیاط که از  
 ملایان منتقد خصوصا از والدشان میرزا محمد تقی مجتهد  
 داشتند با برادر اصغر نیز درحدود سال ۱۳۱۲ در بیرون  
 شهر بنوع حکمت و نقل قول مکالمه عرفانی کرده مطلع و مهتدی  
 ساختند و اقدام بتبلیغ و اجتماعات کردند و تقریباً در سال  
 ۱۳۱۶ والد درگذشت و فرزانه بی پروا بخدمات روحانیه  
 پرداخت و در فتنه قونسلخانه که در بخش سابق شرح  
 دادیم در جمع متحصنین بود و بعد از تفرق شبانه پنهانی  
 بخانه خود رفت ولی بتحریر میرزا عبد الرحیم کلیاسی امام  
 جماعت محله بخانه اش ریخته غارت کرده ویرا بارتع و آزار  
 بخانه شیخ محمد تقی مجتهد معروف بآقا نجفی ابن الذئب  
 بردند و او ویرا بدین شرط که در اصفهان نماند رها کرد  
 و لاجرم فرزانه چندی بخانه ابوالزوجه خود آقا سید هاشم  
 ماند و سنینی در وطن اقامت کرده بهمان شغل تعلیم و  
 تدریس اشتغال مینمود و بالاخره همه برادران مقیم  
 طهران گردیدند و خاندان نادری برقرار ماند . دیگر  
 محمدرضا میرزا که پس از فوتش حضرت ولی امرالله چندی  
 تلگراف فرمودند طهران دواچی ۷ اکتبر ۱۹۲۴ بمائله  
 محمدرضا تسلیمت قلبی ابلاغ دارید . شوقی  
 دیگر میرزا جعفر ثابت که بالاخره مقیم طهران شده

بشرف ل دلالی بی بی و اجاره

املاک پرداخت و خاندان ثابت برجای گذاشت .  
 دیگر میرزا حسنخان عهدیه که بالاخره مقیم طهران  
 شده بسال ۱۳۵۷ درگذشت و خاندان عهدیه برجسای  
 گذاشت . دیگر میرزا اسد الله طبیب بالاخره درکردستان  
 مقیم شد و عائله تأسیس کرده و خلفش آقا حسن حقیقی  
 مقیم سنندج کردستان و میرزا نورالله حقیقی بالاخره  
 مقیم طهران گردید . دیگر میرزا ابوتراب جراح که بالاخر  
 در طهران درمریضخانه دولتی وظیفه داشت و برادرش  
 سید زین العابدین سابق الوصف دربخش ششم کوه  
 خاندان سهراب ازوی برجای ماند و از معاریف این  
 خانواده میرزا احمد سهراب پسرخواهر میرزا زین العابدین  
 و آقاسید ابوتراب مذکور بود بواسطه اخوان منتسب باین  
 امرگشته و پس از نشو و تحصیلات قبله دروطن بسال ۱۳۱۲  
 باتفاق آقاسید اسد الله قی ازاصفهان روانه شد تا درطی  
 طریق باو خدمت نموده بالاخره بشرف حضور محضر حضرت  
 عهد البهاء نائل گردد و با آقاسید اسد الله در سفر تابهتی  
 همراه بود و تکمیل خط و فارسی و اطلاعات از این امر نمود  
 و آقاسید اسد الله ویرا در پورت سمید مدتی تعلیم و تربیت  
 کرد و درحجره تجارت آقا میرزا احمد یزدی بخد مت گذاشت

تادرسال ۱۳۲۲ برای ترجمی مبلغمین ایرانی در آمریکا  
 خصوصا آقا سیرزا اسدالله اصفهانی حسب اجازه آنحضرت  
 بامریکا شتافت و در ایالات متحده شمالی بصاعدت  
 بهائیان اشتغال بخدمت در این امر جست و بحکامه و  
 مطالعه متدرجا در ترجمه انگلیزی و در تألیف و کتابست  
 پیشرفت و طولی نکشید با بعضی بهائیان آنجا نشیمن  
 ماهیانه بهائی اولاً بنام پیامبر باختر و بعداً نجم باختر  
 بد و لغت انگلیزی و فارسی نشر نمود که خود سالها مشر  
 تحریر قسمت فارسی آن بود و بعین خطش انتشار سیافت  
 هم برای تشویق بهائیان شرق نامه های فصلی مشتمل  
 احوال و اعمال بهائیان امریکا همی فرستاد و در تبلیغ  
 واجتماعات و انواع امور امریه مشارکت و مساعدت جست  
 تادریهنگام مسافرت آنحضرت بامریکا ویرا در ارها خواستند  
 و باخود بامریکا بردند و در طول آنسافرت اغلب با ایشان  
 بوده باجرا او امر و دستور اقدام مینمود و گهگاهانی نیز  
 مباشر ترجمه بیانات مبارکه میشد و بعد از مراجعت  
 آنحضرت از امریکا بانگلستان که دکتر امین فرید از افتخار  
 بترجمی محروم و مطرود گشت او مباشر خدمت ترجمه  
 حضوری شد و چون مراجعت بمصر و فلسطین فرمودند  
 باز در ایالات متحده شمالی کماکان بخدمات امریه مشغول

گردید و نجم باختر را بشرح مسافرت‌های آنحضرت و خطبات  
 مبارکه و عکسهای متنوعه‌ی جلوه داد و او را در آنصددت  
 از دواجی میسر نشد و برخی از بهائیان هم از افکار و اعمال  
 وی عدم رضایت اظهار میداشتند و آنحضرت ویرا بحیفا  
 خواسته مدتی در جوار فضل و حکمت خود نگهداشتند و بنام  
 تکمیل انگلیسی در مدرسه ای گذاشتند و در آنصددت جنبه‌ی  
 اول بین الطلی که ابواب حیفا بروی بهائیان دنیا فتوح  
 نمود با جوانان ثلاثه در مدرسه امریکائیه بیروت معاشر  
 بود و شب و روز از محضر مبارک استفاده میکردند و هر روز  
 در وصف احوال آنحضرت کارتی مفصل برای بهائیان امریکا  
 میفرستاد و رساله نوزده نطق را در تاریخ اوائل این امر  
 نوشت و با مساعی خود مقداری کثیر از بیانات تاریخیه و  
 علمیه و اخلاقیه و مواعظ آن بزرگوار را جمع آوری کرد که  
 جطه از آن بعدا بنام تذکره الوفاء مطبوع و منتشر گردید  
 تا بعد از خاتمه جنگ ابرا باز با الواحی بسیار و مهم و مفصل  
 و دستورهایی بنحایت مهم با ایالات متحده فرستادند و او <sup>ماتی</sup> بعد  
 بیشتر اقدامات بعمل آورد ولی اختلاف نظر و سوء عقیدت  
 نسبت با و باقی بود و چندی بعد که فاضل مازندرانی <sup>را</sup>  
 بآن کشور فرستادند تلگرافا ویرا مأمور ترجمه فرمودند و در  
 طول مدت مسافرت فاضل در ایالات متحده موافقت و مساعدت

همی کرد وفاضل او و مخالفینش را بکمال صالمت و حسن ظاهر نگه داشت و هر دو دسته موافقت و مرافقت کردند و بهمسد از عودت فاضل باز بهمان اوضاع و احوال بصره میرد و بایسک خانواده بهائی در آن کشور ازدواج کرد طی سالی نگذشته طلاق واقع گشت تا آنکه غروب کوکب درخشان صفاق ابهسی از اینجهان رخ داد و شرح باقی احوالش در مطاوی بخش لاحق میباشد .

و دیگر عطفا گلپایگانی شاعر امش حاجی میرزا حسن بن حاجی ابوطالب در ایام صباوت با پدر ساکن شهر سمر اصفهان شد و در اوائل شیخی حاجی محمد کریمخانی بود بعداً ایمان با امر ابهسی آورد .

دیگر از بهائیان شهر خازن شاعر بختیاری که اشعارش در این امر مطبوع و منتشر و معروف میباشد نامش میرزا اصغر بن میرزاهاشم در سال ۱۲۹۶ ه. ق. در کوهکلیویه فارس بختیاری متولد شد و تحصیلات مختصر خواندن و نوشتن فارسی نمود و چون حاجی توانگر قزوینی بآنجا رفت و اسکنده خان و دوسه نفر دیگر را تبلیغ نمود کوهکلیویه در آن ایام دارای بهائی شد و پدر خازن و جوانی ملاحسین نسام بواسطه خازن بهائی شدند و او را اشعار بسیار عاشقانه در این امر است از آنجمله در تأثرات از غروب نیمه صفاق سرود:

( ۱۴۴ )

افسوس که سلطان جهان میرام  
خورشید سماء علم غصن الاعظم  
آن درّ که ز دریای قدم شد حادث  
راه شد بار دگر نهان بدریای قدم  
آن جوهر روح و ضجی اهل جهان  
آن اصل بقا فرع بها بحر بیان  
چون عالم ناسوت ضویر فرمود  
در کشور لاهوت بهاشد پنهان

ایضا :

در ششم شهر قول و در سال عزا  
در باب غروب کوکب عهد بهما  
سال قمری حرف غرض تاریخ است  
افسوس که بسته گشت ابواب لقا

ایضا :

پیچید بهم بساط جسمانی را  
تا جلوه دهد سریر روحانی را  
بر جای گذاشت بهر مشتاقانش  
میثاق بها شوقی رستگاری را

و در سرودی گفته :

جان خسته از تیر نگاهش بینم  
 دل بسته در زلف سیاهش بینم  
 بر فرقدان پر کلاهش بینم  
 هر هست و بودی را گوازش بینم  
 پاینده شد عزّ و جلال ابیسی  
 عالم سراسر دریناهش بینم  
 آن شمس آفاق فرموده اشراق محبوب عشاق  
 سره ای مشتاقان همه در خاک <sup>راهش</sup> بینم  
 گنج الهی شد پدید از ایران  
 افزونتر از انجم سیاهش بینم  
 هر خسته دل شد از قیامش دلشاد  
 گیتی شد از فقر ظهورش آزاد  
 ایران ویران از جلالش آباد  
 افزون ز سابق عزّ و جاهش بینم  
 با صلح اعظم با فرع اقدم افراخت پرچم  
 سجود شاهان زمین سپس آن یار کائناتش <sup>بینم</sup>  
 بشری که آن سلطان جان باز آمد  
 جان یافت آن عاشق که جان باز آمد  
 اصل بنا آن غصن مستاز آمد  
 دلها اسیر روی ماهش بینم

و اساساً کوه کیلویه که در بخش پنجم سال ۱۲۹۳ نام  
 برده شد محالی است کوهستانی و تابع حکومت بهبهانی  
 و بخش قسمت بزجان محلی باین اسم معروف است:  
 بویراحمد، باشت بادی، جرام و شمن زبیری اطمین بهبهانی  
 و مجموع ساکنین این محال را ایلات کهگیلویه میخوانند و تا  
 ماکولشان از بلوط سیاه جنگل ارچن مطبوع بر ساح میباشند  
 و آن جنگل تقریباً بطول ۱۸ فرسخ از اول قریه کتا تا اردکان  
 جزو حکومت فارس است و کتا واقع در تقرباً چهل فرسنگی  
 اصفهان بر قله کوهی میباشد و متدرجا بنوع مذکور جمعیتی  
 کثیر در مابین آن قوم بظلمت رایت هدایت و سلامت در آمدند  
 چنانکه جمعیت بهائیان کتا عموماً ۱۳۱ نفرند ولی عده از  
 آنان از بیم اشرار مهاجم مهاجرت به بعضی از قرا دیگر کردند  
 و در قریه دیگر بنام تلخ آب واقع در یک فرسخی کتا ۲۵ نفر  
 و در قریه وره شور حدود ۶۰ و در قریه مرغ چار در حدود ۷۰  
 و در کتک تقریباً ۴۰ و در سنین انتظام آئین اخیر این قرن که  
 ایام پر احتشام حضرت ولی امرالله است و محفل روحانی  
 اصفهان فعالیت گرفته مرکز قسمت بر قرار کرد از اطلاع  
 بر آن جمع کثیر سرور و غیر یافتند و محفل روحانی مراکز امری  
 در محال مذکور فیما بینشان تأسیس کردند و تاکنون در حدود  
 چهارصد نفر عموم جمعیتشان بشمار آمد و بهائیان قریه کتا



از خویشان سید محمد روانبخش رئیس محفل روحانی آنجا است و همه از مرد و زن بگله داری و فلاحات در نهایت تنگدستی امرار زندگانی میکنند و از برنج و روغن و کره و ما<sup>ست</sup> و نان بلوط و جاجم منسوج خود که همه را برنج دست خویش فراهم میسازند ماکول و طبوس مینمایند و بمقت عقیقه ایمانی که از مهاجرت و مداریه و حتی حمل اسلحه ممنوعند غالباً خصوصاً در لیالی دچار حملات اعدا<sup>ه</sup> هستند چنانکه چند سالی قبل میرید الله نام صاحب غیرت و متنفذ و ابن عم سید روانبخش با هجوم ریخته بهائیان را در جنگل متفرق و غارت کرده صندوق محفل روحانی را هم بردند و متالرومان بمركز حکومت بهبهان شنایت کردند ولی نتیجه حاصل نشد و نیز در قصبه بروجن در بیست فرسخی جنوب اصفهان در خا<sup>ن</sup> بختیاری که دارای چهارده هزار سکنه است جمعیت بهائی به سصد تن رسید و در قریه مال خلیفه ده و در قریه امرا<sup>ه</sup> سی و پنج نفر و در قریه گرداب سفلی ۳۶ .

و از معارف بهائیان در حدود اصفهان میرزا محمد ناطق اهل قریه نیستان از قرای اردستان در شهر اصفهان تحصیل علوم عربیه نقلیه و عقلیه نمود و بوعظ بر شهر و ذکر مصیبت اشتغال جست و در آغاز ربیعان شهاب اشمار سرده ثمر تخلص کرد و بعد از چندی ناطق تخلص نمود و با بر خسی از

بهایان مصارف شده در خصوص این امر مکالمه و بعضی  
 کلمات و آیات بدیمه مطالعه کرد و در سن ۲۸ سال ۱۳۲۶  
 فائز باهمان گشت و بسال دیگر سفر بکاشان نمود و مدرسه  
 وحدت بشر را بدست گرفته مدت ده سال با اداره تعلیم و  
 تربیت نونیهالان و هم حضور در مجالس و انجام خدمت  
 تبلیغ پرداخت و با خاندان بهائی وصلت و ازدواج کرده  
 عاقله تأسیس داشت و بسال ۱۳۲۸ بواسطه محفل تهذیب  
 همدان که مبلغین باطراف ارسال مینمودند شروع بسبیز  
 وسفر تبلیغی کرد و مدت یکسال ونیم امتداد یافت و بعد از  
 آن چند سالی دیگر باز در مدرسه کاشان و هم در مدرسه  
 تأیید همدان بتدریس و تعلیم پرداخته و بسال ۱۳۴۴ از  
 همدان سفر بحیفا نموده بمحضر حضرت ولی امرالله حضور  
 یافته چندی در جوار پیر انوار زیست آنگاه مراجعت کرد  
 و از آن پس در سنین متوالیه بدستور محفل روحانی مآسی  
 باقسام ایران بی تبلیغ رفت و بالاخره ناتوان و بیمار شده در  
 طهران بنامد و متدرجا بعلت شدت علت قلب از کار افتاد  
 تا در سال ۱۳۵۴ درگذشت و در گلستان جاوید مدفون  
 گشت و کتاب مناظرات الدینیّه از تألیفاتش بطبع رسیده و  
 تألیفاتی دیگر در نثر و نظم و اشعار بسیار از وی مظهر  
 آمد و محض نمونه چند بیتی ثبت مینمائیم :

(۱۴۹)

مگر بزلف تو افتاده پیچ و تاب ای دوست  
که هست جان جهانی در انقلاب اید<sup>ست</sup>  
چه روی داد که ظلمت فرا گرفت جهان  
مگر پدوموی تو بر روی شد حجاب اید دوست  
مگر جهان چو دل ما اسیر هجر تو شد  
که اینچنین شد آشفته و خراب اید دوست  
تو کز د و نرگس فتان بیک اشاره چشم  
فکنده ای همه گیتی در اضطراب اید دوست  
بیا و چشم نهوشان ز خیره چشمی خلسق  
که چشم راحت عالم رود به خواب اید دوست  
بقین بسملک تو اشتراک نیست که من  
همیشه دور و رقیب است کامیاب اید دوست  
زیا فتاده ام اید دوست دست گیر که هست  
نوازش دل بیچارگان ثواب اید دوست  
چه جای سرزنش ما که زلفت از دل خلق  
به نیم تاب برد هوش و صبر و تاب اید دوست  
دلی که بی طمع دانه خود بسد ام آید  
چه حاجت است بزلف تو باش تا نا اید دوست  
بروی خلق ز رحمت گشوده شد در خلد  
از آن زمان که فکندی ز رخ نقاب اید دوست

هزار عقده زيك طره تو یافته حل  
 هزار نکته زرمز لبت جواب اید و ست  
 بود دفاتر خویان اینجهان بتمام  
 ز شرح حسن تو دیباچه کتاب اید و ست  
 عجب که روز وصال تو عاشقان بنشاط  
 نمی کنند بخون دست و پا خضا اید و ست  
 بسوی شهر علوم و مدینه آیات  
 بروی خلق شد از نقطه فتح باب اید و ست  
 شد از جواهر معنی ز بحر عرفانست  
 خزائن دل پر لؤلؤ خوشاب اید و ست  
 کشانده ای ز چرگاه طبع حیوانی  
 بشهر علم و عمل خلق کالدواب اید و ست  
 بهیچ دور شب عاشقان نگر در روز  
 مگر دغدغه ز گریبان آفتاب اید و ست  
 بحر فضل تو اندر تلاطم است ولی  
 ز تشنگی همه خلق اندر التهاب اید و ست  
 بعالم امری صاحب اختیاری ای یار  
 بکشور خلقی مالک الرقاب اید و ست  
 اگر نه مالک ملکی چسان بجمع ملوک  
 تو مالکانه نمودی چنین عتاب اید و ست

اگر نه مطلق نورت نبود عالم خـاک  
کجا نمود طک سجده برتراب اید و<sup>ست</sup>  
چو تاب آتش آنشخص را نداشت جهان  
بصد حجاب شدی راکب السحاب<sup>ید و</sup>  
ز غیب قدس مشیت بگاہ کشف و شهسود  
بانبیا ز تود ریخت شد خطاب اید و<sup>ست</sup>  
ببحر جهل غریق است هر که غیر از تو  
تصویری کند از جسد و مآب اید و<sup>ست</sup>  
بجز ولای تو هر کس که جنتس طلبد  
به بشر وهم بود طالب سراب اید و<sup>ست</sup>  
روایت است که اندر غیامت موعود  
ولقی عهد ز کوشرد شد شراب اید و<sup>ست</sup>  
اماره غصن قدم بر صفای یستی الا رض  
دهد ز هر هدایت بخلق آب اید و<sup>ست</sup>  
هم او پناه جهان است بدون بتّ صریح  
برای حرز جهان گشت انتخاب اید و<sup>ست</sup>  
برغم طحد و ناقص محبّ ثابت او  
برای مسترق السمع شد شهاب اید و<sup>ست</sup>  
بشرق و غرب چنان شد مهیمن و نافسد  
که بر عقاب رود حمله زباب اید و<sup>ست</sup>

( ۱۵۲ )

همه معاندات خلق بوده در بسراو  
که بر عقاب صدای پرنه باب ایدوست  
یگانه حرز جهان حفظ اهل ارض و سما\*  
حصین پناه محبان ز شیخ و شایسته  
خجسته مخزن رزق و غنا و طهم غیب  
سقایه بخش ام ذات مستطاب ایدوست  
مهر ز دامن اودست حاجت ای ناطق  
که هر خطا ز عطایش شود صواب ایدوست  
ایضا :

اضب ایسانی گلچهره چه جام آوردی  
که مرا آرزوی عمر بکام آوردی  
تا کشاندیم تو از مدرسه درد پرمغان  
ننگ از دفتر ما بردی و نام آوردی  
روزی ای چشم که افتادی از آنرو برموی  
یاد باد اچه عجب صبح بشام آوردی  
آخر ای مرغ دل زیرک آزاد مرا  
بچه تدبیرتویی دانه بدام آوردی  
کرد در روی زمین روز قیامت برپا  
جلوه خاص که در محشر عام آوردی

(۱۵۳)

بمدبرم زدن مژه نگاهت گوید  
کزین جنگد مل صلح و سلام آوردی  
گشت در روشنی روز عیان آب حیات  
تا توخوش نوش دهانرا بکلام آوردی  
ای صبا دست تو در باغ بهشتی آراست  
مگر از حسن رخ دوست پیام آوردی

شعربا شهید روان بخش و با سحر حلال  
ناطق از این سه در این صفحه کدام آوردی؟

و بالجمله از اخلافش نسلش برقرار گردید و بهرادرش  
شائق نیز در این امر شروقی نموده اشعاری دارد .  
و در این دور بر اماکن محترمه بهائی در امفهان علاؤ  
بر آنچه در بخششهای بنشتگانه مذکور آمد مقبره آنا میرزا  
مهدی اخوان الصفا یزدی است که نزد مقبره سلطان  
الشهدا<sup>۱</sup> و محبوب الشهدا<sup>۲</sup> استقرار یافت و شرح احوالش  
در ضمن بخش ضمن اوضاع یزد مسطور میباشد و صورت  
خطابات و بیانات حضرت عبدالبها<sup>۳</sup> که در حقش صادر فرمود  
ثبت گردید .

و اما در نجف آباد که اوضاع و مشاعیر دوره اشراق

انوار ایبی را در بخش ششم آوردیم . در آن ضمن سابقه  
احوال جمعی را که مصدر خدمات شدند نگاشتیم .

از آنجمله ملا قاسم در خانه ملا احمد مجتهد از استماع  
صحبت میرزا سلیمانخان ایمان بحضرت نقطه آورد و روزی دیگر  
حاجی باقر جانم را که عزم کشتنش داشت هدایت نمود  
و دو سالی دیگر زوجه اش که درس خوانده و با معلومات  
دینیّه بود مهتدی گردید و بتطبیخ برخاست و لا جرم مورد  
تعرض معاندین قرار گرفتند و شبی ملا قاسم را از خانه  
بیرون آورده زنجیر کرده پیاده باصفهان کشیدند و خانه اش  
را غارت کردند تا بعد از دو ماه پس از تحویل زجر بسیار  
مستخلص گردید  
باتفاق زمین المقربین

که در بخش مذکور آوردیم بیفداد رفت و بعد از چند سالی  
مراجعت نمود و سالها بود و زوجه مذکوره اش حتی با  
ملاعای محل مانند ملا محمد نغمه صحبت امری مینمود و ملا  
محمد مذکور سخت بضدیت و معاندت قیام کرد و بالجمعه  
خانده ان و سیمی از ملا قاسم برترار گردید و یک دخترش بنام  
فاطمه بیگم زوجه ملا باقر پسر زمین المقربین گردید و دختر  
دیگرش بنام زهرا بیگم متجاوز از صد سال عمر کرد و در حدود  
سال ۱۳۲۸ درگذشت و خانده ان مذکور در این دوره بکثرت  
عدد رسیدند .



و نیز در بخش مذکور سابقه احوال میرزا باقر بهائی را نگاشتیم و او بعد از غروب شمس ابهی با تعلق و اخلاص نسبت به آنحضرت همی خدمت نمود و در سال ۱۳۱۶ به تحریک این ذئب و حکم ظلّ السلطان محمد حسین خان سرتیب مدعی باسی سر باز بنجف آباد درآمده خانه اش را بیفک کرده در سوزاندند و نواده ها و بستگانش را حبس و مکرر ضرب کردند و بالاخره مبلغی جرم گرفته رها نمودند و بهائی را مفلولا بطهران آورده بانهار انداختند که مدت یکسال و دوازده روز در سن هشتاد سالگی محبوس ماند و بتظلمات بهائیان نجف آباد و کوشش بهائیان طهران مستغلی گردید و ابن الذئب باز در صدش بود و بالاخره خفیه باصفهان درآمده ظلّ السلطان وی را بدین شرط امانت داد که در وطن با بهائیان نجوشد و در تبلیغ نکوشد ولی صندوق کتب والواج و آثارش را که رهوند دیگر بار بدستش نیامد و عاقبت در صفر سال ۱۳۳۵ درگذشت و حسب الوصیه با آداب تجهیز بهائی در خانه اش مدفون گردید و خاندانی از او بریناست. و ما اشاره با قدامت عنودانه حاجی یاور نجف آباری که واقعه مذکوره نیز بدسایس او برپا گردید در بخش سابق نمودیم و شهادت بی دربی غلامرضا و حسن زین العابدین و رحیملی بن ملا محمد و حاجی کبعلی و حاجی عیسی در

و محمد جعفر صباغ را ذکر نمودیم و رجوعی مذکور مردی  
دانا و خوش تقریر و تحریر بود و حکومت و دولت را بسا  
مکاتیب خود از تجاوزات و تعدیات آگهی میداد و دفاع  
مینمود و اغلب حیاتش بکتابت گذشت .

وحاجی کلعلی ابن مشهدی حسن درسن ۲۰ سالگی  
بشرف ایمان فائز و حضرت عبدالبهاء را اسدعلی  
فرمودند بسیار شجاع و قوی القلب و معارف پرور بود و در  
اعلاء امر الله حرارتی فوق العاده داشت و در مقابل اعدا  
چون جبل ثابت و راسخ و از انقلابات جاهلانۀ عوام ابداً  
مضطرب نیگشت چنانچه روزی در اصفهان قریب بظهر  
از چهارحوض معروف اصفهان که حالیه خیابان شده عبور  
میکرد یک سرباز نجف آبادی بتحریرک غلامحسین خان پسر  
یاور نجف آبادی کاری برشکم وی فرو کرد و خود از ترس  
فرار کرد و حاجی مزبور بدون اضطراب با دست در بزخم  
شکم خود را گرفته و با درشکه بمریضخانه رفت و پس از چندی  
معالجه شد و نجف آباد آمد و چون اعدا از صحت وی  
اطلاع یافتند در لباس تزویر و خدعه با زبان چابلقی نزد  
او آمده قسم خوردند و قرآن مهر کردند که بدون حربه و  
سلاح حرکت کنند و غدّیتی با او نمایند و آسبی بساو  
نرسانند تا آنکه مدتی از اینقرار داد گذشت و حاجی عمی

بدون سلاح و باکمال اطمینان حرکت نمود چنانکه برای دفاع از خود حتی يك چاقو در جیب نمیگذاشت و او بدرجهای قوی بود که اگر مختصر سلاحی را برای دفاع از خویش در بغل داشت احدی جرأت نمیکرد با او مقاومت نماید تا آنگاه روزی برای سرکشی و بازیسی با مور زراعت بمزم یکی از باغات خویش رفت و چون وارد باغ شد همان عده که قرآن مہسر کرده و سوگند یاد نموده بودند اطراف دیوارهای باغ را محاصره کرده باصابت گلوله او را شهید نمودند و ایسین شہادت در روز دہم برج حوت سنہ ۱۲۸۷ شمسی واقع گشته و در موقع شہادت سن حاجی کلبعلی ۳۵ سال بود .  
 و حاجی حیدر از اعیان نجف آباد و متقی و متدین و دارای شخصیت و مقام بود و در آسایش و رفاه ادنیالی بذل سعی مینمود و از تعدیات حکام ایام استبداد جلوگیری میکرد و در سن سی سالگی بشرف ایمان فائزگشت و چون با فتحعلی خان مذکور باور نجف آبادی قومیت و قرمیت نزدیک داشت از جهت ایمان بدیع مورد صدمه و اندیش واقع شد و همینکه نزاع طکی مابین آن دو رخ داد که باور نام دیانت را بہانہ خود قرار داده باب خصومت را با وی مفتوح ساخت و مسلمانان کہ با حاجی حیدر دوستی و آشنائی داشتند رفتہ رفتہ روابطشان را با حاجی قطع

نمودند و با یاور مساعد گشتند حاجی بر عقیده خویش قائم  
 و مجالست با احرار قوی و دائم ساخت و صدر جا خصوصت  
 بین حاجی و یاور ریشه اش محکم گشت و عموم اعالی خیر  
 یافتند و یاور برای اجراء نیات خویش با صفهان رفته نزد  
 شیخ محمد تقی نجفی اظهار داشت که حاجی حیدر از <sup>بین</sup>  
 اسلام خارج و شبانروز با بهائیان معاشر و مجالس است  
 و شیخ حکم قتل حاجی را نوشته و برای اجراء نزد ظل السلطان  
 فرستاد ظل السلطان بشیخ پیام فرستاد که چون حاجی  
 حیدر متنفذ و از اعیان و ملا کین نجف آباد است اگر  
 فی الفور کشته شود اغتشاش عظیمی بر پا خواهد شد بهتر  
 آنست که چندی حبس شود لذا اهوریتی از طرف ظل السلطان  
 به نجف آباد رفته حاجی حیدر را گرفته بحبس بردند احباب  
 نیز جمعیت کسانی که با حاجی حیدر دوستی و خصوصیت  
 داشتند در صدد برآمدند و انواع وسائل و عرض حالهای  
 زیاد حاجی حیدر را پس از چندی از حبس خارج ساختند  
 و چون یاور از نظریه خود نتیجه ندید عده ای را تحریر کرد  
 تطبیح نمود که حاجی حیدر را بقتل رسانند و لاجرم حاجی  
 حیدر مدتی در خانه عزلت نموده بیرون نیامد و هر وقت  
 بیرون آمدنش ضرورت صیافت با چند نفر که همه مسلح بودند  
 از خانه خارج میشد تا آنکه روزی با پسرش برای رفتن بحمام

از خانه خارج شد و همینکه بدهلیز حمام رسید چهارگلوله  
 بطرف او انداختند ولی هیچکدام اصابت نکرد و اصدا  
 تصور کردند که کار خود را تمام و او را مقتول ساخته اند و با  
 کمال سرور و شادی باصفهان نزد شیخ نجفی شتافتند  
 و خبر قتل حاجی را داده تا انعام گیرند و شیخ نیز  
 وعده انعام داد ولی بقلیل مدتی معلوم شد که حاجی بمقتل  
 نرسیده و در کمال صحت است و بعد از آن اشرار برجسارت  
 خود افزودند و بیش از پیش مصمم شدند که بهرنحوی میسر  
 شود وی را بقتل رسانند و بنوعی مراقب بودند که اغلب  
 شبها در اطراف منزلش بکمین می نشستند تا آنکه با اقدام  
 شیخ نجفی و ضدیت یاور و حکم ظل السلطان حاجی را  
 دستگیر کرده بحبس ( قماشلو ) که شکارگاه ظل السلطان  
 و در چهارفرسخی نجف آباد بود برده حبس نمودند و بهائیان  
 چند ان عرایض بدربار مظفرالدین شاه نوشتند که ظل السلطان  
 ناچار شده حاجی را پس از نه ماه از حبس خارج ساخت  
 حاجی حیدر همینکه از حبس بیرون آمد بایکصد نفر از  
 بهائیان نجف آباد برای تظلم و دادخواهی بطهران  
 رفت و بدربار مظفرالدین شاه عرض حال داد و در نتیجه آن  
 پافشاریها و دادخواهی دولت آنروز ظل السلطان  
 و یاور را بطهران احضار کرد در آنموقع عرض ویا در طهران

ظهور و شیوع یافت و اولیای امور از طهران بیرون رفتند  
و تظلم بهائیان نتیجه مظلومه را در بر گرفت و از شدت  
مشقات و بی بضاعتی و هم مرض و ناچار از طهران بنجف<sup>آباد</sup>  
مراجعت نمودند و اغلب از آن بیچاره ها در راه تلف شدند  
و بوطن نرسیدند و حاجی حیدر برای ضدیتی که از بسا  
ملاحظه مینمود نتوانست در نجف آباد اقامت کند و اصفهان  
رفته خانه ای اجاره کرد و مدتی ساکن شد تا آنکه روزی  
حاجی حیدر از منزل مصمص السلطنه بختیاری که حکومت  
اصفهان بود بمنزل خود مراجعت مینمود وقتی که به بازارچه  
قصر شمس آباد رسید معاندین که خود را در محلی مخفی  
کرده بودند یکدفعه با او شلیک نمودند و او را در حالی که  
سوار اسب بود شهید نمودند و شیخ نجفی از قتل خبر  
یافت و اعلان کرد که شیچکس جسد حاجی را تفسیل و تدفین  
ننماید ولی مصمص السلطنه مردی با کفایت و لیاقت و  
قدرت بود و با حاجی حیدر دوستی داشت و چند نفر صالح  
فرستاد که احدی نتواند از تدفین حاجی مخالفت کند و  
مأمورین با احترام زیاد آن جسد را بغسالخانه برده  
و من از تفسیل در حالیکه جسمیت زیادی با مأمورین  
مصمص ایستاده اند عکس برداشته شد و من از آن تخته فولاد  
مدفون ساختند . حاجی حیدر شهید در موقع شهیدان

تقریباً پنجاه سال از عمرش گذشته بود و شهادت او در سوم  
 ۲۴ شبر شوال ۱۳۲۷ هجری در اصفهان رخ داد و  
 خطابه‌های متعدد از مرکز میثاق بنام این خانواده صدور  
 یافت و چون بعد از شهادت حاجی خانواده او مورد لعن  
 و طعن و شماتت واقع بودند لهذا بطهران رفتند و بدربار  
 شهرداری پادشاه ایران عارض شدند و مدتی در طهران  
 اقامت نموده تا هنگامی که شیخ نجفی در اصفهان فوت کرد  
 و دخان ظلم اندکی تخفیف یافت بنجف آباد مراجعت  
 نمودند .

و محمد جعفر صباغ سلیم النفس و باحرارت و بسا  
 موقر و متین و باتقوی و رزین و صحیح العمل بود و اقوامش  
 عموماً با وی مخالفت و اغلب از آنان نیز باوی خصوصاً  
 داشتند و صدک بدوین خوف بمجالس و محافل حاضر میشد  
 و با تقریر دلنشین خود انجمن احباً را حیات جدیدی  
 میبخشید و صاحب‌جیبینی جداب و قدی رشیق و درخسوع  
 و خشوع بین یار و اغیار مصروف و شار بالبنان بود تا آنکه  
 شبی حسب معمول بمحفل عمومی که در منزل بکنفران اجباب  
 تشکیل شده بود حضور یافت و در آن شب حالت عجیبی از او  
 مشاهده گشت و در موقع تلاوت الواح گریه بسیار کرده و از احباً  
 طلب ادعیه نمود و با حرارتی شدید درخاتمه محفل از همه

خدا حافظی کرده بمنزل مراجعت نمود و معاندین در نزد يك  
 منزل خودش که در خیابان کوچه شاه بوده او را با گلوله  
 بقتل رساندند و فرار کردند و همان وقت خبر با حباب  
 رسید چند نفر جمع شده جسد آن مظلوم را برداشته تفسیل  
 و تدفین نمودند و بعداً صورت زیارت در حقش از مرکز  
 ششاق صادر این شهادت در شهر رمضان ۱۳۲۸ هجری  
 واقع شد .

و نیز در دو قریه طک آباد و علی آباد از توابع نجف آباد  
 که هر کدام تا نجف آباد قریب یک فرسخ مسافت دارد و در  
 ایام قبل در هر یک از این دو جمعی از احباب ساکن و مالک  
 بودند و در طک آباد قائد احباً نورالله و اسدالله و در علی  
 آباد کریم و رضاییک بودند یا در نجف آبادی مذکور در  
 همان اوقات که با احباً مخصوصاً با حاجی حیدر خصوصت و  
 معاندت صورت پذیرد سبب شد که احبای این دو قریه نیز صدقاتی  
 دچار شدند . بنابراین با شیخ نجفی هم دست شد و بطول  
 السلطان که مالک آن دو قریه بود اطلاع دادند که بایست  
 بهائیان این دو قریه کشته شوند و املاک آنان مال ظل  
 السلطان و دیگر اشیاء آنان مال اهالی و مسلمانان همان  
 دو قریه باشد و این خبر بگوش بهائیان رسید و ناچار خانه  
 و باغهای خود را ترك کرده برای اینکه علاج واقعه را قبل از



وقوع بنمایند هر يك بدیاری برای داد خواهی شتافتند  
 و اعدا نیز وقت را غنیمت دانسته و بعضی آنکه بهائیان دو  
 قریه برای تظلم بیرون رفتند بحکم شیخ نجفی ضوضا و هیاهو  
 بلند نموده و از نجف آباد جمعیت زیادی با آنان شمدست  
 شدند و بخانه های احبّا ریخته بنای غارت گذاشتند و اهل  
 و عیال مظلومان از ترس فرار کرده هر کدام در يك گوشه ای خود  
 را مخفی نمودند و در آن روز قریب پنجاه هزار تومان اموال  
 مظلومان را غارت کرده صاحب شدند و نمونه ای از آن وقایع  
 آنکه روزی که معاندین در این دو قریه مشغول بیابول غارت  
 بودند و نسوان و اطفال در فرار شدند یکی از اطفال احبّا  
 در موقع فرار يك دانه خیار از استان خودشان پید که گلوئی  
 تر نماید و یکی از اشرار و غارت گرها سیلی و طیانچه شدیدی  
 بر صورت آن طفل معصوم زده خیار را پس گرفت و مادر آن  
 طفل با دیده های پر از اشک بوی گفت ای بی انصاف پس چرا  
 آیا برای خیاری که این طفل در دم آخر از استان خود مان  
 چیده مستحقّ چنین طیانچه گردید و آن شرور جسور  
 بقوت سنگی بر پهلوی آن زن نواخت که چون بنجف آبسار  
 رسید با شدت درد پهلوفوت شد و رجال بهائیان این دو  
 قریه مدت دو سال در طهران و اصفهان هر چه ناله و فریاد  
 کردند و داد خواهی نمودند احدی بآنها گوش نداد و

دیناری از آن اموال و عقار و اراضی را بصاحبانش ندادند  
و این ضعیفای ناتوان اغلب از ناتوانی و بی بضاعتی تلف  
شدند و یاره ای از آنان جان سلامت برده هرکدام در یک  
قریه و محلی ساکن و مزارعت مشغول شدند و در نهایت  
قناعت آیام را گذراندند و صدقاتی را که احبای و قریبه  
تحمل نمودند خارج از تحریر و توصیف است .

و نیز حاجی طبعلی کفاش پسر کره لائی حسن از بهائیان  
نجف آباد در آیام جوانی بشرف ایمان فائز و پاکمال و بسیار  
موقر و متین و در خدمات این امرجاهد و ساعی و عموم اصناف  
و کسبه بازار از اراضی و در صحت عمل و امانت معروف و  
مشهور و عموم ناس بنظر احترام با و ناظر بودند و هر تضاروتی  
را که در بین اصناف میزد اطاعت مینمودند و در سنه ۱۲۹۵  
هجری با اتفاق برادرش محمد کاظم در ظاهر باسم مگسه و  
در باطن بقصد تشرف بحضور حضرت بهاء الله از نجف آباد  
خارج شد و پس از زحمات بسیار در عگا بشرف لقا فائز و مورد  
الطاف و عنایت بی منتهی گردید و لسان عظمت خطاب بایشان  
چنین فرمودند که زیارت مکه شما مقبول و بعزّ رضا فائز  
شد و پس از بیست ماه که مسافرت آنان طول کشید بوطن  
مراجعت نمودند و در بین تمام مسلمین شهرت یافت که حضرات  
بمگه نرفته اند بلکه بمگه رفته اند ولی از آنجائی که بسیار

قطعه طبرسی بود که شرح احوالش را در پیششهای سابق  
 نگاشتیم و بالاخره در سال ۱۳۲۳ در آنجا وفات یافت و  
 پسران فتحعلیمخان فتح اعظم خصوصا میرزا شهباب  
 خاندان شهر برجای گذاشت که بنام فتح اعظم معروفند  
 دیگر پسران میرزا رفیعا موصوف در بخش سابق بنام  
 میرزا آقا مجد السادات و میرزا عبدالحسین و میرزا مهدی از  
 ملاکین و اشراف آنجا که خاندان رفیعی در اردستان و  
 طهران برقرار کردند و میرزا عبدالحسین در هاربعگا و مصر  
 ایامی فیض زیارت حضرت عبدالصبا یافت و بهشتیان  
 در باب الریح بنام مشرق الاذکار برقرار گردید و مکتبی  
 تأسیس یافت که شیخ عبدالحسین آواره تفتی را بمعلمی  
 گماشت و در وطن و طهران در تبلیغ و تشویق و مساعدت  
 همی کوشید و مکرر از هجوم صلح معاندین و ملائین و عشایر  
 همجوار دفاع صلح کردند و گاهی بحبس و تضییق افتادند  
 و نجات یافتند و باتفاق فاضل مازندرانی سفر تبلیغی بمصر  
 عرب نموده در چهارحبس و تبصید و مشقت از قبل ملائین  
 نجف بنوعیکه در بخش سابق آوردیم گردید باهم سفر  
 مصر و هندوستان و بلاد ایران نمودند و آقابیکوم معروف  
 بشهرت ارباب بنت حاجی محمدرضا شهید سابق الوصف  
 در بخش سوم با آنکه اسن بود پس از وفات زوجش آقا میرزا

موسی کاشی مذکور در بخش ۶ و ۷ بحواله نکاحش بدون  
فرزند بود تا درگذشت ولی نسلش از بنت الاخ ارباب برقرار  
گردید و خاندان رفیعی از آن برادران برجای ماند .

و قمشه ( شهرضا ) واقع در ۱ فرسنگی جنوب شرقی  
اصفهان مشتمل بر سی مزارسکنه و عده مؤمنین و محبتین  
در آنجا ظلیل و ضعیف بود و دولت آباد را اوضاع در بخش  
ششم بتفصیل نگاشته آمد .

و در زواره از خاندان مؤمنین که در بخش ششم نام برد  
و از معدودی که صدر جافائز بایمان گشتند جمعیتی تأسیس  
یافته جامع برقرار گردید که بعداً صحن روحانی انعقاد  
یافت و در آنصیان ملازمه عبا باف . چنانکه در بخش مذکور  
نگاشتیم علمدار اندامات تبلیغیه و غیره گشت و گروهی را از  
برادران و خواهران و اقربای خود و غیرهم هدایت نمود  
و مجمع روحانیان رونق گرفت تا در سال ۱۳۲۱ فتنه مذکوره  
در بخش سابق از اصفهان و یزد بدانجا سرایت و مردم شورشی  
کرده بقیادت امام جمعه عزم هجوم بر آنان کردند و حسب شد  
قرار برد که تسلیم تقدیر گشته مانند بهائیان یزد قربانی  
سمیل الهی شوند ولی عربعلی نام از بهائیان بی پروا  
با بستگانش بر بام خانه خود که مقدم محله مؤمنین بود  
برآمد همینکه شورشیان بهشوائی امام رسیدند تفنگ

برافراخته نصیحت و اندرز گفت که دست از تمدی مظلومین بکشید و گرنه ما دفاع کرده شما را مجازات دهیم و آنان متنبه شدند و عربعلی ساچه روان کرد که به هدف نشست و امام باهای خونین بفرار برگشت و دیگران بافغان و عویل متفرق گردیدند و بعد از آن از ساحت مقدسه حضرت عبدالبهاء بجزای محافظه از مظلومین و مظلومات خطاب تشجیع و تشویقی بوی رسید و ماتفصیل واقعه براسد الله بن ملارضا را در بخش سابق آوردیم و اکنون محفل روحانی وعده ای از مؤمنین و مؤنات در آنجا برقرار است و در اجتماعات روحانیه و تعلیم و تربیت نواوگان باید آرند و از مشاییر مؤمنین آنجا آقا سید حسن ناهست مهاجرت بطهران کرده اقامت جسته خانواده ناهت برقرار داشت .

دیگر از توابع بهائی نشین اصفهان فریدن که جمعیتی در آنجا برقرار شد و از خوانین و ملاکین ایمان آورده مساعدت مینمودند و از معاریف مؤمنین و مصلحین نخست حاجسی شیخ محمدعلی قرین عرفان و اشتمال بود و صدرا الاحرار و الاهرار که سالها در وطن و اصفهان صحبت منبری و وکالت میکرد و در تبلیغ قیام داشت و از مصمورات سه گانه باهی نشین توابع کتسه و طرق و طار که غالباً از ملا محمد باقر باهی معروف

یادگار بود و پسرانش در آن حدود فعالیت میکردند اکثریتشان  
در کتسه موفق بایمان بهائی شدند و برادران ملاحیب<sup>الله</sup>  
وملا ولی الله با خانواده شان از بابیت متحول بهبائیت  
گشتند و هدایت نمودند .

و اما بابیان اصفهان که به خوی اعراض و اعتراض  
فیما بین بهائیان شهرت داشتند جمعی از متقدمینشان  
و از نسل آنان و برخی جدید البابیت بودند و چراغ آنان  
حاجی میرزا عادی دولت آبادی و خاندانش شمرده میشدند  
که برخی در اصفهان و اغلب در طهران قرار داشتند و در بخش  
ششم تفصیلی ذکر گردید و داعیه موصوفه در بخش مذکور که  
با بازماندگان برادران از عراق عودت بوطن نموده بنیستند  
و بالاخره تقریباً در سال ۱۳۲۲ بطهران رفته اقامت گرفتند  
و پس از چندی در گذشت و از بابیان جدید الشهره میرزا  
نصرالله بهشتی، طک المتکلمین واعظ که چندی با بهائیان  
محترم اصفهان نیز جوشید و عاقبت ناطق انقلابی مشروطیت  
بوده و گشته گشت و شرعی از او وسید جمال واعظ و ناطق  
انقلابی مقتول دیگر در بخش سابق ذکر شد .

و از شاهیر اعداء این امر در اصفهان شیخ محمد تقی  
ابن الدّیب که سابق احوالش را در بخش ششم آوردیم و پیوسته  
بمد از غروب شمس جمال ابهی بحال غضب و اسف گفت

ما بدین خیال سرور و امید وار بودیم که نفوذ و آثار از آن پس  
 محو و زائل شود و حال پسرش عباس افندی پدر را بر عرش  
 الوهیت نشانده خود را عبدالبها میخواند و در تعاضت  
 مراتب نقصانی ندارد لاجرم بهر وسیله باید تشبث نمود و این  
 فتنه را از میان برد و چندان از این سخنان بر فراز شیرکفت  
 و حکم بقتل و نهب داد که نزدیک شد شورش عظیم برپا شود  
 و عاقبت اهالی با اعدام اعلیٰ بها قیام کنند ولی رئیس تلگرافخانه  
 اصفهان ماجری بشاه خبر داد و شاه تلگراف نمود که اگر بنام  
 دین و آئین فساد و افسادی بشود فسادین را بیهلاکت  
 خواهد رساند و بالجمله آقا نجفی با آنکه چندان مقامی  
 در علوم اسلامیّه نیافت بزر و زور و حیل و سالوس روی اهالی  
 بخود کرده همیشه جمعیتی کثیر از طلاب و غیرینم برای اجرا  
 عمر فرمانی حاضر داشت و گاهی مفضوب دولت و منفی  
 بطهران گشت و مانند دیواری غلیظ در مقابل شرنسوع  
 تجدیدی بها بود تا در سال ۱۳۳۲ درگذشت .

و اما سلطان مسعود میرزا ظلّ السلطان را در بخش  
 ششم شرح احوال آوردیم که تا آخر ایام حکمرانی اصفهان  
 در قبضه داشت و بعد از پدر سفری با اروپا کرده مراجعت  
 نمود و بیود تا آن موقع که انقلاب مشروطیت در ایران شروع  
 شد و نوبتی بچنگ انقلابیون اسیر گشته نقود نامحدود از او

گرفتند و جاه و جلالش مه‌دل بجاه و وصال گشت تا چون  
ظلمی زائل شد .

و اما پسرش سلطان محمود میرزا جلال الدوله رانیز  
سابقه در بخش ششم آوردیم و دو سال پس از نوبت اول <sup>مجلس</sup> حکوم  
در یزد که چنان هنگامه و مذبحه اهل بها برقرار کرد  
در سال ۱۳۱۰ باز بحکومت آنجا منصوب شد و با اهل بها  
معاظه بعکس کرده کمال محافظت و رعایت بنمود و معاندین  
ترسیدند و دست از تعزیر و بدگوئی باین امر کشیدند و بار  
سوم در سال ۱۳۲۰ بحکومت یزد رفت و چون در طهران  
با حاجی محمد تقی ابن ابهر چنانکه ضمن بیان احوالش  
آوردیم دوستی یافته اظهار ایمان کرده او را بیزد برای  
تبلیغ اهالی همراه برد و احترام تام بجای آورد و با احوال  
اهل بها ملاطفت و مساعدت نمود ولی پس از چندی بها  
مشیرالسا<sup>لک</sup> مستوفی یزدی متفق شد که بتحریرک طلاها فتنه  
برانگیزند و اموال و نقود گرد آورند و مشیر در قلمه حکومتی  
بحاجی میرزا محمود افغان گفت چرا اینهمه اصرار بدعوت  
و تبلیغ اهالی دارید و شورش و انقلاب فراهم میآورید  
افغان جواب داد که شروع این امر از خاندان ما شد و عقیدت  
میراثی و ثابت ما است چگونه ممکن است بکنجی نشسته لب  
ببندیم ؟ مشیر برآشفته و سخنانی چند بجلال الدوله



گفت و فتنه شروع گردید و بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم  
 قریب چهار ماه نیران فساد مشتعل بود و هشتاد تن باشند  
 عذاب مقتول و چهل تن متواری و هلاک گردیدند و با  
 بدست ظالمان افتاده مقتول گشتند و تقریباً یکصد و بیست  
 خانمان تاراج شدند و جلال الدوله بحکم مظفرالدین  
 شاه معزول شده بطهران رفت و مظلمان و ظالمیکاران  
 بر وی جوشیدند و صدارت با شاهزاده عین الدوله بود  
 و حسینقلی خان نظام السلطنه مساعدت در اقدامات کرد  
 و حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی از بهائیان معروف ساکن  
 طهران روزی در خیابان پیشکاران ظل السلطان و جلال الدوله  
 را تهدید کرده پیام فرستاد که عرگاه شهادت شهسود او  
 فارت یکصد و بیست خانواده یزد را انکار میکنید آیا دارای  
 ملا بهرام پارسى را که از میان برد و عین الدوله روزی را برای  
 تحقیقات و کشف قضایا معین نمود و بعد که دوره سلطنت  
 محمدعلی شاه رسید و جلال الدوله مورد نفرت و استکراه  
 خاطر شاه شد و امیر بهادر باره با جمشید پارسى دستور  
 داد که اموال از دست رفته را از جلال الدوله بسختی  
 مطالبه کند و او با سرباز مسلح با ندرون خانه اش رفت  
 و در خلال احوال مذکوره جلال الدوله عرایض تهیه و انابه  
 بمحضرت عبدالبها فرستاده بواسطه مسافرت زائرین

التجا و اصرار کرده درخواست عفو و مغفرت نموده و نوبتی بسال ۱۳۳۰ چون املاکش در مقابل استقراض مالغ کثیره نرسد میرزا عزیزالله خان بن ورقا بیع شرطی رفت و بهیچ نوعی از اقدام نتوانست املاک بازستاند و بالاخره برهنمائوسی حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر عریضه فرستاد و لوجسی رسید که آقا میرزا عزیزالله خان املاک را مسترد کرد و بالجمله جلال الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در ممالک اروپا تشریف حاصل یافتند و انابه کرده مورد عفو و ملاحظت گردید بخلاف پدری که چون بسمی و جد تشریف حضور حاصل نمود مورد ملاحظت و قبول نشد .

#### بسر و جرد

\*\*\*\*\*

تفصیل اوضاع این امر در بر وجود ضمن شرح احوال آقا جمال معروف متعلق بدوره حضرت بهاء الله در بخش ششم آورده ایم ولی امر در آنجا نمود و از دیار بلکه ظهور و شهودی نداشت تا آنکه در این دوره در سال ۱۳۲۸ جریان و تبعانی نمود و عده ای فائز با ایمان شدند از آنجمله برادران حاجی سید حسن و حاجی سید علی اکبر آوارگان و

حاجی میرزا حسن نیکو و مقدم برگل حاجی عبدالرحیم که از  
 بروجرد نظر بامور تجارتش بهمدان ورشت رفت و در آنجا  
 فاضل از ندرانی ملاقات کرده در یک جلسه مفیق باهمان  
 داشتند گردید و مراجعت ببروجرد نمود زفی الحقیقه  
 موجب بیاداری و قیام آنجمیع گردید و تفصیل واقعه را از  
 روی تیر خط شرح حال که حاجی سیدعلی اکبر آوارگان  
 مذکور است در اینجا ثبت میداریم و شی متذکر :

نگارنده حاج سیدعلی اکبر آوارگان این مرحوم  
 سید حسن یزدی متولد ۱۳۰۳ هجری در بروجرد متولد  
 در سنه ۱۳۲۲ برای کارهای تجارتی لازم بود مسافرتی  
 پرشت انجام بر حسب معمول موقع ورود بهمدان در منزل  
 سادات زفولی که از نجیبی تمدان بودند و طبعی  
 تجارتی نم داشتیم ورود نمودم موقع حرکت پرشت ایشان  
 در چنان زمانه مرا ضایعت نموده همراه بودند در آن سال  
 بواسطه غنایان سالارالدوله که بایک مدّه مهتی از الحوار  
 و اگراد خیال حرکت بظهران داشتند تمام وسائل مسافرت  
 را ازین برده بودند فقط منحصر بود مسافرت با گاری که  
 حامل پست بود بنابراین بلیط گرفته خواستم حرکت نمایم  
 آنسته آقایان زفولی ببندده اظهار کردند که در پی راه  
 مراقب باشید معاشرت ننمائید زیرا که این غلام پست که

التجا واصرار کرده درخواست عفو و مغفرت نموده و نوبتی به سال ۱۳۳۰ چون املاکش در مقابل استغراض صالح کثیره نرسد میرزا عزیزالله خان بن عرقا بیع شرطی رفت و بهیچ نوعی از اقدام نتوانست املاک بازستاند و بالاخره بر عنقنامه‌ی حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر عریضه فرستاد و لوحی رسید که آقا میرزا عزیزالله خان املاک را مسترد کرد و بالجمله جلال الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در آیام مسافرت حضرت عبدالبهاء در ممالک اروپا تشریف حاصل یافتند و توبه و انابه کرده مورد عفو و ملاطفت گردید بخلاف پدرش که چون بسمی و جدت تشریف حضور حاصل نمود مورد ملاطفت و قبول نشد.

#### بـ ر و جـ ر د

\*\*\*\*\*

تفصیل اوضاع این امر در بروجرود ضمن شرح احوال آقا جمال معروف متعلق بدوره حضرت بهاء الله در بخش ششم آمدیم ولی امر در آنجا نمو و ازدیاد بلکه ظهور و شهودی نداشت تا آنکه در این دوره در سال ۱۳۲۸ هجری و نهجانی نمود و عده ای فائز با ایمان شدند از آنجمله برادران حاجی سید حسن و حاجی سید علی اکبر آوارگان و

حاجی میرزا حسن نیکو و مقدم بر گل حاجی عبد الرحیم که از  
 بیروجرد نظر بامور تجارتش بمهدان ورشت رفت و در آنجا  
 فاضل از تدرانی ملاقات کرده در یک جلسه معین بایمان  
 داشتند گردید و مراجعت بیروجرد نمود و فی الحقیقه  
 موجب بداری و قیام آنجمنع گردید و تحصیل واقعه را از  
 روی تشریح خط شرح حال که حاجی سید علی اکبر آوارگان  
 مذکور است در اینجا ثبت میداریم و همی بنده :

نگارنده حاج سید علی اکبر آوارگان این مرسوم  
 سید حسن یزدی متولد ۱۳۰۳ هجری در بیروجرد تقریباً  
 در سن ۱۳۲۰ برای کارهای تجارتی لازم بود مسافرتی  
 برشت انجام بر حسب معمول موقع ورود بمهدان در منزل  
 سادات زفولی که از نجای مهدان بودند و طبری  
 تجارتی هم داشتیم ورود نمودم موقع حرکت برشت ایشان  
 در چنانجا مرا مشایعت نموده همراه بودند در آن سال  
 بواسطه جنبان سالارالدوله که بایک عده مهمی از السوار  
 و اکراد خیال حرکت بطهران داشتند تمام وسائل مسافرت  
 را ازین برده بودند فقط منحصر بود مسافرت با گاری که  
 حامل پست بود بنابراین بلیط گرفته خواستم حرکت نماید  
 آنگاه آقایان زفولی بکننده اظهار کردند که در این راه  
 مراقب باشید مباشرت ننمائید زیرا که این غلام پست که

همراه شما می باشد بایستی است بنده نیز در آن موقع خیلی  
 مایل بودم که یکنفر بایستی را ببینم چه نیولائی است چسبون  
 در آن موقع راه لرستان بواسطه شرارت الوار سدود بود و ایاً  
 و ذریاب در بر وجود نمیشد که دارای اطلاعاتی باشند  
 بملاوه اهالی بروجرود سه قسم مردمان بودند يك قسمت  
 آقایان طباطبائی که خیلی از اشراف بودند بطوریکه  
 اغلب در موقع حرکت بجائی متجاوز از ده نفر نوکر مسلح  
 با آنها حرکت میکرد قسمت دیگر از آقایان علماء و طلاب  
 بعدی یا نفوذ بودند که اهالی بروجرود آنها را مهتر از  
 حوزه علمی اصفهان میدانستند قسمتی دیگر از تجار  
 و مفرقه بودند که آنها نیز دارای رفتار و اخلاق بخواخت  
 بوده ابدای بیوشی از تجدد نشنیده بودند موقمی شخصی را  
 گفتند شراب خورده است آقایان در مدرسه حضور یافتند  
 که حدود الهی را مجری نمایند شخصی که بایستی مجری  
 این حد باشد دستبر میدادند که دستها را بعدی بلند  
 نما که سفیدی زیر بغل نمایان شود و همچنین در آن موقع  
 یکنفر از تاجرزاده تا خواست موی سر خود را تراشد بلکه  
 بنحو کنونی ماشین نماید آقایان علماء اینقدر قضیه را  
 تمقیب و پافشاری کردند که بالاخره حکومت وقت را مجبور  
 نمودند که اقدام بر تراشیدن سر آن شخص نمود : مطالبات

بهائی ابد شنیده نشده بود فقط بابی شنیده میشد که در تمدان شست بکنفر پهر مرد که بگلی منزوی و خانه نشین بود باسم میرزا باقرخان که بعد از ذکر او میشود درباره ایشان بعضی زمزمه میکردند که بابی است دیگر کسی نبود بنده در آن موقع اطلاعاتیکه از این طایفه داشتم فقط این بود که در قصص الملطا بعد از ذکر حالات حضرت شیخ احساسی و سید رشتی بنام شرح فتنه باب مینویسد و نیز در ناسخ التواریخ جلد قاجار به شرح واقعات قلعه طبرسی و قضیه نیریز و موضوع شهادت را بنحوی که منظور خودش باشد مینویسد چون در سابق بضاسیاتی مراجعه باین سمت بنا کرده بودم تا این اندازه دارای اطلاع بودم و نیز در آن موقع بمعمیت يك عده از طلاب و تجار صمه هفته روزهای جمعه جلسه صاحب الزمان برپا و دعای ندبه و دعای توسل برای تمجیل ظهور حضرت حجّت میخواندیم خلاصه بعد از حرکت پست از تمدان غلام پست که سیف الله بیک نام داشت روی سخن را بجانب من نموده سؤال کرد که آیا دیانت تحقیقی است یا تقلیدی؟ ج - تحقیقی است . س - حضرتعالی تحقیق فرموده ایند؟

ج - بلی

س - چه دینی را انتخاب کرده ایند؟

ج - عجباً این چه سئوالاتی است میکنی که چه دیسن  
اختیار کرده ای بلی دیانت من اسلام است .

س - دیانت اسلام شعباتی داراست در چه شعبه و  
مذہبی هستی ؟

ج - در طریقهٔ جمفوی و اثنی عشری .

س - يك دیانتی در عالم ظاهر شده بنام بهائی که طلل  
مختلفه نیز بآن اقبال کرده اند ، آنها چه میگویند ؟

ج - سیف الله بیک من از اصطلاحات آنها مربوط نیستم  
و تا حال اسبی از بهائیت نشنیده ام گویا مقصد شما بابس  
است ؟

س - چنین تصور نمائید ، آنها چه میگویند ؟

ج - برای اینکه مباشر نبوده ام آشنا بافکار و عقیده آنها  
نیستم .

س - پس معلوم میشود که تحقیقات شما ناتمام است چه کسه  
صافی تحقیق بر این است که انسان ماقبل و مابعد در چیزی  
را رسیدگی نماید که تواند قضیه را قضاوت کند جنابعالی  
بهگونه ادیان را رسیدگی کردید که دیانت حضرت بهاء الله  
را تحرّی نفرموده اید ؟ پس معلوم میشود تحقیقات شما  
ناتمام بوده ؟

ج - موظف هستیم که دیانتی که در عالم رسمی است رسیدگی



نمائیم به بنیم نفوسی که در مراتب قبل متوقف شده اند علت توقف چیست در صورتیکه دیانت حضرت رسول اکرم بر ما ثابت و یقینیت ائمه اطهار بر ما محقق گردید دیگر موظف نیستیم اظهارات شمارا تمقیب نمایم چه که این اظهارات برخلاف انتظار است .

س - بعد از حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار هیچگونه انتظاری ندارید ؟

ج - را ظهور حضرت حجّت .

س - آنها میگویند که حضرت حجّت ظاهر شده است . از استماع این کلام چون تا حال نشنیده بودم باین صراحت خیلی احوال بنده تخییر و مدتی ساکت بودم از این تفسیر احوال سیف الله بیک احساس کرد که من خیلی عصبانی شده ام گفت عزیز من اگر بعقیده ما با حضرت حجّت ظاهر شده دیگر ظهور نخواهد کرد و اگر بعقیده شما ظهور نکرده الهیه ظاهر خواهند شد ما و شما هیچیک حافظ و حارس حضرت نیستیم حضرت حجّت مستقل الاراده است چنانچه جنابمالی بخوانید موضوعی را بفهمید پس برای چه اینقدر گرفته و عصبانی شدید ؟

ج - آخر سیف الله بیک شما موضوعی را اظهار مینمائید که کسی تاب استماع آن را ندارد چگونه حضرت حجّت

ظهور کرده ؟ شما که همیشه بیابان گرد هستید و سواد هم  
ندارید اطلاع حاصل کردید و بنده که در شهر و اغلب  
با اشخاص با اطلاع معاشر هستم نفهمیدم !

من - این اول ظهوری نیست که در پیشگاه يك عده معلوم  
ويك عده مجهول باشد از دیانت حضرت موسی متجاوز  
از ۲۰۰۰ سال و دیانت حضرت سبوح متجاوز از ۱۸۰۰ سال  
شریعت اسلام تجاوز از ۱۳۰۰ سال میگذرد و هنوز  
در پیشگاه عده ای معلوم و عده ای مجهول است چه  
مانعی دارد که از ظهوری که هنوز يك قرن نمیگذرد در نزد شما  
غیر معلوم باشد ؟ اگر هزاران سال نیز بگذرد و تحقیق  
نمائید البته در نزد امثال شما مجهول است .

ج - یعنی سیف الله بیک تمام اخبارات و احادیث و  
انتظارات را دور بیاندازیم و بگوئیم تمام وهم و خیال بوده ؟  
من - خیر نه چنین است ما منتظر ظهوراتی هستیم که با  
اخبارات صحیحه تمام انبیا مطابق باشد چه که موعود تمام  
موسلمین است و تمام پیشتر این ظهور بوده اند منتها  
چون من سواد ندارم شمارا رهنمائی مینمایم در قزوین  
به میرزا موسی حکیم باشی که معروف است و در رشت به آقا  
علی ارباب که تاجر است . گفتم سیف الله بیک آیا شما هم  
کتاب دارید ؟ گفت بلی کتابهای متعدد از جمله ایقان

ومفاوضات . در اینجا سخن مذهبی خاتمه پیدا کرد  
 در حال من گرچه مختصر تفسیری حاصل گردید ولی در بین  
 راه کاملاً از آقایان اجتناب از معاشرت مینمایم و در اینجا  
 در بعضی قسمتها اگر عین عبارت سیف الله بیک فراموش و ذکر  
 نشده باشد ولی مفهوم سخن بطور تحقیق همان است  
 در قزوین توقف نکردیم و در رشت هم حاضر برای فهم  
 قضیه نشده چه که یقین دانستم که بی اصل است . در رشت  
 کار خود را انجام و مراجعت بروجرد نموده سه سال از این  
 موضوع گذشت میرزا احمد خان نراقی بریاست تحدید تریاک  
 مأمور بروجرد شد پس از ورود اشخاصی زمزمه شای میگردند  
 که رئیس تحدید با بی است ولی از جانب خودش در آن موقع  
 هیچگونه اظهاراتی نبود مقارن این احوال پشفر از دوستان  
 که خیلی سابقه رفاقت داشتیم با هم چند سالی ایشان در  
 رشت بودند وارد بروجرد شد روز جمعه با اتفاق هم رفتیم  
 منزل رئیس تحدید در بین راه سوال نمود از من میدانید  
 مذنب این شخص چیست گفتم در چه هست تا حال اظهار  
 نکرده ایشان گفتند امروز معلوم مینمایم . پس از ورود در  
 منزل آقای نراقی رفیق من روی سخن را بطرف بنده نمود  
 گفت از عجایبات این است که در یکروز در رشت مرا بنقطه ای  
 دعوت نامار کردند عده کثیری نیز بودند معلوم شد که آن

منزل متعلق بیک نفر بهائی است شخص جلیل القدری نیز  
 حضور داشت که بآن میگفتند فاضل مازندرانی گرچه اهل  
 عماده نبودند ولی خیلی نطق و متکلم عنوان سخن در  
 اثرات دین ، دیانت جدید با اسم بهائی ، ولی تمام  
 بیاناتش حقیقه معقول و دارای فلسفه و من بقدری شیفته  
 کلام و گفتار آن شخص گردیدم که تشبیه را تعقیب و بالاخره  
 تصدیق کردم اینک شخص شما برای یک نفر بهائی بدانیست  
 از آنجائیکه همیشه میبایستی فیما بین متکلم و مستمع يك قوه  
 جاذبه مفناطیس ایجاد شود که کلام مؤثر شود و اگرچنین  
 ارتباط اخوت و یگانگی رخ ندهد فصل است و اتصال قلبی  
 نیست و نتایج منظوره حاصل نگردد اینست که اظهار این  
 آدم خیلی مؤثر شد در مقام نصیحت گفتم عزیز من اینجا  
 لرستان است بمن گفתי دیگر بکسی نگو زیرا که تو را  
 قطعه قطعه مینمایند اشک از حلقه های چشمش سراشیب  
 شد گفتم چکنم موضوع باین مهمی در عالم رخ داده اگر شما  
 نگویم پس بکه بگویم ؟ من چون تازه تصدیق کرده ام احاطه  
 که بشما صحبت نمایم ندارم و کتاب نیز در اینجا نیست  
 میفرستم از سلطان آباد اراک نزد آقا میرزا آقاخان قائم مقام  
 يك جلد کتاب ایقان میطلبیم که شما نیز مراجعه نمائید  
 جلسه خاتمه پیدا کرد متفرق شده رفتم منزل موضوع را با

اخوی حاجی سید حسن که چند سالی از من بزرگتر بود  
 در آن زمان اگرچه بتجارت مشغول بودند ولی روزانه نیز  
 مشغول تحصیل عربیت بملاوه در جلسه صاحب الزمانی  
 روزهای جمعه نیز عضویت داشتند مذاکره نمودم ایشان  
 نیز حاضر شدند که کتاب مستطاب که برسد برای استماع  
 حضور یابند زیرا عقیده داشتند که هر چیزی علم آن بهتر از  
 جهل اوست قریب پانزده روز گذشت که کتاب وارد شد  
 رئیس تحدید و اخوی و شخص رشتی بایکنفر دیگر از اول شب  
 منزل بنده حضور یافتند شروع کردیم بتلاوت کتاب چند  
 صفحه که تلاوت گردید از آن لحن عبارت و فصاحت کلام  
 بنده تا اندازه ای منقلب شد م که تهوّر حالم ساکت و  
 دانستم که قابل تعمق است قسم بخدا اگر این ظهور اعظم  
 هیچگونه معجزاتی دارا نبود فقط نزول کتاب مستطاب  
 ایقان برای عالم کافی بود چه که بیانات این کتاب بمشابه  
 طفلی که از مقام شیرخوارگی تدریجا استعداد بداند تا  
 بسنّ رشد رسد بیانات این کتاب مستطاب نیز بشخص  
 مجاهد بهمن نحو تدریجا از خرافات آن کاهیده و بر  
 معلومات آن می افزاید اگر صدها مرتبه تلاوت شود باز  
 نکاتی تازه دریافت و استنباط مینماید . آنشب تقریبا  
 نصفه کتاب تلاوت شد شب بعد نیز بقیه تلاوت گردید

بعدا چون احتیاج بدلائل نقلی داشتیم کتاب فرائد را هم قرائت پس از قرائت و مطابقت نمودن اخبارات آن با مجلدات بحار الانوار یا اصول کافی مجدداً مراجعه بکتاب ایقان نموده باز مراجعه بکتاب فرائد البقیه در این مورد موقوفات هم زیاد و شخص مبلغ که خیلی احاطه داشته باشد نیست که بتواند مشکلات آنرا حلّ نماید قضیه را بچند نفر از علماء و طلاب جلسه صاحب الزمان اظهار و از ایشان نیز دعوت شد که شبها حاضر شده آنها نیز استماع نمایند آنها نیز کتاب ایقان و فرائد را استماع پس از خاتمه بنده رانصیحت کردند که مراجعه باینگونه کتاب ذمّین شما را پریشان مینماید خوب است شما نیز موقوف نمائید آنها نیز دیگر حاضر نشوند و قرار دادند که موضوع این جلسه را نه ایشان بکسی اظهار نمایند و نه بنده . بعداً برای آگاهی و فهم قضیه ناچار شدیم يك عده دیگر از رفقا جلسه صاحب الزمان را دعوت کردیم آنها نیز شبهای ضوالی حضور یافتند پس از تلاوت کتاب ایقان و فرائد و مطابقت نمودن با کتابهای بحار و اصول کافی آنها نیز دیگر حاضر نشدند چون از این راه نتوانستیم مشکلات خود را حلّ نمائیم ناچاراً بهمدان نوشتم چند جلد کتاب ردیه که یکی احقاق الحق بود وارد کردند ردیهها نیز مراجعه کرده کنار انداختیم قضیه مجامعت ما تقریباً

شش ماه با وجود جدیت های تمام انجام گرفت چه قسدر نیمه شب اوقات سحر متوسط بحق شده که پروچردگارا تو مقلب القلوب هستی ما را بصراط حقه تعلیم بفرم ما تا اینکه بالاخره مراتب یقین برای ما حاصل - کتابهای متفرق و آثار مبارکه زیاد وارد بروچرد شبها مراجعه و مشتمل شدیم بهمان اشتعالی که برای شریعتی در او<sup>پل</sup> تصدیق رخ میدهند در غلال این احوال با ممیت آقای نراقی و جناب اخوی و میرزا باقرخان و چند نفر دیگر که تصدیق نموده تشکیل معقل روحانی گردید ( در پروچرد ) .  
 پروچرد در آن موقع تازه تشکیلات زاندارمری برای افتتاح راه لرستان شده و ماژور دو ال و ماژور دوماره و شلد برن بریاست آنها منصوب آنها سرسه سوئدی بودند و حکومت پروچرد نیز نظام السلطنه بود که از قرار اظهارات خودش دارای اطلاعات و خیلی نیز همراه بودند يك عده از نفرات زاندارمری که دارای تصدیق بودند آنها نیز خود را مصرفی نموده شبها را جلساتی را اثر بود چه که مصدقین پروچرد اغلب اشخاص با عنوانی بودند شبها عده عده مردم برای استماع و فحس کلام حضور مییافتند همچگونه مانعی نیز قبال نبود علما پروچرد نیز متحیر بودند که چه واقعه است چه که اطلاعات کافی نداشتند لهذا از عراق و اردلان چند

جلد کتاب ردیسه وارد آنها نیز جلساتی دائر و مذاکره در اطراف آن کتاب بنمایند منظره تماشایی است احیاً بی اختیار هستند در اقامه برهان ثبوتیه . آقایان علما نیز بهین نحو کوشش دارند برای فراگرفتن دلائل ردیسه . چندی بهین منوال گذشت آقایان علما یکنفر نماینده سرستانند نزد روسای ژاندارمری تقاضای تبعید چند نفر نمودند آنها ستم‌خوار شده که ما دخالتی در امورات مذهبی نداریم هرکسی مخالف انتظامات رفتار نماید البته جلوگیری خواهیم نمود بحد فستادند نزد نظام السلطنه ایشان هم نیز نواب دادند مملکت مشروطه نمیتوان اشخاص را از وطن خارج کرد شما ممکن است با مرکز مذاکره نمائید هرمنوع دستور دهند اجراء خواهد نمود لهذا تلگرافی توسط نمایندگان رسالت مجلس و هیئت وزراء نموده تبعید یک تنده اشخاص را تقاضا کردند در اینجا نیز نتیجه نگرفتند از طرفی اشخاص که تنده حضور در مجالس مینمودند میدیدند که تمام مذاکرات از اخبارات نبوی است یا استدلال از آیات قرآنیه است آنها نیز بعلما اعلام سخت میگرفتند که آقا اگر حضرت حجّت ظاهر شده شما چرا خاموش هستید ؟ و اگر ظاهر نشده چرا مدعیان ظهور را قانع نمینمائید ؟ در آنوقت یکی از اعظم علما بروجره آقای شیخ حسین نجفی پرسود



گرچه اهل بروجرده بود ولی معروف بنجفی تدبیری اندیشید  
 باین طریق که شخص محترم موثری در بروجرده با تمام  
 نظام العلماء داشتیم یک روز فرستادند بنده رفتم منزل  
 ایشان اظهار کردند که دیروز آقای شیخ حسین از شما  
 گله مند بودند که مدتی است از ایشان ملاقات نکردید  
 فردا صبح انتظار دارم که شما بیایید باتفاق از آقا دیدن  
 نعائم فردا صبح که باتفاق نظام العلماء وارد منزل آقا  
 شدیم ملاحظه شد که هنگامه میباشد یک جلسه مهمی تشکیل  
 داده اند که مرکب است عده ای از آقایان طباطبائی و عده ای  
 از طلاب و تجار و نمایندگان حکومت و نظمی و بعضی دواثر  
 ملازمان آقایان نیز در محوطه حیاط مسلح ایستاده اند (۱)

(۱) حاجی اسد الله تاجر اصفهانی که شخص محترم پیره مردی  
 بودند از حیث ثروت و قدرت نیز در تجارتخانه بروجرده شخص  
 اول بودند به سببیکه حکومت ایشان را در خیلی امور طرف  
 مشاوره خود قرار میدادند بر حسب اتفاق ایشان همسایه  
 حجره واقع و خیلی با بنده و اخوی نیز اظهار ملاحظت  
 میکردند حتی کرارا اظهار مینمودند که من در سیادت شما  
 شکی ندارم زیرا که در سابق شجره نامه شما را دیده و انتساب  
 شما را بخانواده عصمت و طهارت میدانم در این قضایا  
 خیلی ما را نصیحت میداد برای اینکه معاشرت کامل داشتیم  
 با ایشان بخوبی مذاکره و همه گونه کتابهای امری نیز در  
 دسترس ایشان نهاده و تلاوت میکردید تا آنکه بخوبی

جلسه با این هیئت این بود که بنده مرعوب شده قسمی

از مقصد و مقصود اطلاع حاصل نمودند. موقعی در محضر آقای  
آقا شیخ حسین مجتهد اظهار مینمایند که حضرت آقا در  
دیانت اسلام مذاهب هائی هستند که به يك یا چند بلکه  
بسیه ائمه اعتقاد ندارند با اینها بخواهی مصاحبت و معاشرت  
بنمایند این طائفه جدیده تا یازده امام که با ما موافقت  
دارند در امام دوازدهم اختلاف دارند آنها در شخص  
والا منکر نیستند شبهه را قوی مینماییم که اینها یازده امامی  
هستند چه واقع شده که برای اختلاف بکنفر اینهمه تضحیقات  
برای آنها قائل میشوند ... آقا جواب میدهند که اینها منکر  
ضروریات اسلام شده اند جواب میدهد که حضرت آقا چه  
شهریاتی از وجود مبارک امام بهتر که اصول و ارکان دیانت  
هستند باز منکرین و مخالفین آنها را از جامعه اسلام خارج  
نمیدانید آقا جواب میدهند که خیر اصلا این طائفه قائل  
بتوحید و نبوت انبیا و ائمه هدی نیستند بلکه اشاعه  
منکرات را نیز جائز میدانند گرچه ایشان ساکت میگرددند  
ولی بواسطه اطلاعاتی که دارا شده بودند خیلی اسباب حیرت  
و استعجابشان میشود که تا این درجه هم ممکن است موضوعی  
را افاض و یا سوء تفاهم نمود حتی این قسمت را در خیلی  
مواقع با تجار و اشخاص متفرقه نیز مذاکره میکردند ولی برای شی  
اینکه پیر مرد و متمول بودند بالاخره در کلیه اجتماعات و موضوا  
که رخ داد ایشان نیز حاضر و مداخله کردند آقای آقا  
شیخ حسین که بیداری اشخاص را تا این درجه مشاهده نمودند  
و از طرفی اصرار مردم را برای فهم قضیه ملاحظه کردند چنان  
جلسه را که قبلا ذکر شد تشکیل دادند . ۲۰/۱۰/۹ ن  
سید علی اکبر آوارگان

صحبت نماید که آقایان قانع و خوشحال گردیده در ضمن  
باشخاص بگویند که فلانی دارای این عقیده ها نیست بلکه  
اتهام است ورود بمجلس اعتراض کرده جا برای بنسده  
بالا معین کردند بالاخره آقای آقا شیخ حسین روی سخن  
را بطرف من نمود چه هنگامه در بروجرد راه انداخته اید؟

ج - آقا راجع بچیست ؟

س - شنیده ام از اشخاص بعضی سئوالات مینمایند ؟

ج - حضرت آقا سئوال بر دو قسم است عقیده ای و استفسار

در حالات حضرت خلیل الرحمن داریم که عرضه میدارد ؟

ربّ ارنی کیف نحیی الموت ؟ خطاب میرسد : اولم توؤمن

عرضه میدارد بلی ولکن لیطمئن قلبی . نه مقام من از

حضرت ابراعیم مهتر است و نه سئوال من مشکل تر .

خداوند رحمن او را تکفیر و تنقید مینماید بلکه موضوع

برای ایشان حلّ میشود بنده سائل صائلی هستم و عنوزعم

هستم میگویم که ندائی در عالم ظاهر شده که ظل مختلفه

اقبال کرده اند و تنبیّه مراجع عینما ئیم . مشایخ عینما ئیم که

دلائل آنها را نقل است و هم نقلی موضوع را به اشخاص عبیر

و بصیر سائل عینما ئیم . من بهمینم که اسباب رنجبری آقا <sup>در پند</sup> <sup>میباشد</sup> <sup>توانند</sup>

س - آقا آخر در تسبیحی سئوال مینمایند که با آن آیه

من الشمس است .

ج - برای چه ؟

س - آقا زهرا که بدلائل عقلیه و هم نقلیه زمین از حجّت خالی نخواهد بود چه اگر وجود حجّت نباشد قطع برکات خواهد گردید .

ج - آقا بنده همین جواب را باین طایفه دادم میگویند مراد از حجّت چیزی است که خداوند عالم بواسطه آن احتجاج با زرسی با اشخاص مینماید و آن مراد در هر دوری مظهر ظهور و صیّن آیات هستند بعدا کتاب و آیات که قواعد و قوانین و حجج و برادین است که دستور اخلاقی و نظامنامه بشر است که بایستی عموماً بآن عمل نمایند و آن کتاب در دور حضرت محمدی قرآن است .

س - آقا بلی غیر از کتاب که حجّت ظاهره است يك حجّتس دیگر لازم است که از انظار مخفی و بیضایه آفتاب که در پشت ابراست اگر چه مرئی نیست ولی تأثیر و اثراتش مشهود است و آن وجود مبارک امام زمان است .

ج - آیا این زمان که ما هستیم دارای دو حجّت هست یا همیشه بوده است ؟

س - خیر همیشه دارای دو حجّت بوده است .

ج - اگر سؤال شود که حجّت فیما بین حضرت مسیح تسماً حضرت رسول غیر از انجیل در عالم ظاهر که بوده ؟ چه جواب دهیم ؟

در اینجا رخساره آقا تیرگی پیدا کرد و سکوت طولی بتمام حاضرین رخ داد چه که تصور نمیکردند که در چنین جلسه اینگونه مذاکرات بشود و از طرفی خدا را گواه میگیرم که مقصد بنده در هیچ موقع عوالم خود نمائی نبوده بلکه همیشه مایل بودم بلکه طرف استماع نماید و نتیجه گرفته شود پس از تفکر زیاد آقا گفتند بلی بعضی خواسته بگویند که حجت فیما بین دوره مسیح تا حضرت محمد غیر از انجیل سلمان فارسی بوده گفتم حضرت آقا سلمان بکنفر زردشتی بوده و متدین به دیانت مسیح نبوده است بملاوه در آخر الزمان متولد شده بر حسب بشارات و مجاهدات بمقامی رسید چه ربطی دارد که حجت ظاهر شده باشد .

در اینجا آقا دست برد گریبان پیراهن را چسباند زده فریاد و اشریعتا بلند گردید مونسوع که با اینجا کشیده شد بنده حرکت کردم از مجلس خارج کسی جرأت اینکه حرفی بزند نداشت بعد از حرکت بنده آقایان فرمودند که دیگر بهمه ثابت گردید که این شخص هم خیال است و هم فصل سجلی نوشته همگی امضاء نموده بعضی را عقیده بود که در صدد بالای شهر بمعموم مردم گفته شود بملاحظات صلاح ندهند بلکه چون چند روزی بمید نوروز داشتیم قرار گذاشته بودند که آیام نوروز که عموماً از آقایان دیدن مینمایند در جلسات

عمومی بهمه اشخاص مراتب گفته شود بالاخره در اول  
 عهد نوز این حکم را منتشر کردند قریب ششماه بسرای  
 این حکم چندان اشخاص جرئت نداشتند که علناً با بنده  
 معاشرت نمایند شبها نیز از ساعت سه ببعد حاضر میشدند  
 حتی حمام جداگانه تهیه گردید . بر اثر استقامت تأثیر  
 کلام آقایان نیز تمام شد مردم کفای السابق در حجره و منزل  
 ملاقات مینمودند آقای آقا شیخ حسین که مراتب را باین نحو  
 دید دیگر ساکت گردید و متعرض نشد اغلب شبها جلسات  
 در منزل آقای نراقی و بنده منزل دائر بود و اشخاص نیز برای  
 اجتماع حاضر میشدند و عدهٔ اهلها نیز بقدری شده که موقمی  
 که خواستیم ذخیرهٔ صندوق خیریه تهیه نمائیم قریب بیستزار  
 تومان موجود گردید بهمین نحو بود تا ایام محاربه سابق  
 رخ داد روسای ژاندارمری نیز با افواج جزء مهاجرین  
 حرکت بکرمانشاه نمودند همچنین نظام السلطنه مرحوم  
 نیز حرکت کردند موقع حرکت بنده اصرار کردند که شما نیز  
 بیایید والا اهلالی بروجرد خیلی بشما فشار خواهند داد  
 بنده برای اینکه مطالبات زیاد داشتم نتوانستم مهاجرت  
 نماید آنها حرکت نموده بغاصلهٔ چند روز شاهزاده رکن الدوله  
 بحکومت بروجرد منصوب و ورود نمودند چندی امورات بهمین  
 ضوال گذشت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی که تازگی

از نجف مراجعت کرده بود و دارای ورقه اجتهاد بودند  
ایشان را و طلب شدند که خدمت بحال اسلامی بصفتی  
خود نموده باشند باین طریق که فرستادند لرستان یک عده  
صغیر از پنجاه نفر سادات حرّوشی که تیره ای از لرستان  
وارد شدند تمام مسلّح بامهای بازار و ضارهای مساجد را  
سنگریند نمودند بعداً دستور دادند که تمام شهر  
دکانها را بسته تعطیل عمومی نمایند و نیز اهل  
سادات و علماء و اهل عالی در مسجد سلطانی حضور یافته  
برای شاعرزاده رکن الدوله پیغام دادند و علاج ایمن  
اجتماعات تبصیر بنده با رئیس تحدید و بآقا میرزا باقر  
خان اظهار نمودند و از طرفی نیز الوار را محرک شده که  
مراقب باشند بمحض اینکه ما را از شهر خارج کردند الوار  
را دستگیر نمایند نظر باینکه دوره جنگ بین الطلّسی و  
انقلاب بود الوار نیز بدون ترس و واهمه در شهر ایستاد  
ذهاب مینمود بازارها تعطیل اهل عالی در مسجد سلطانی  
مجتمع یک عده نیز مسلّح قسمتهای شهر را سنگریندی کرده  
بایستی وقت کرد که دارای چه منظری ای بوده است  
بالاخره مرحوم غلامحسین خان نصرت السلطان که از خوانین  
گودرز بودند باتفاق مرحوم جواد خان بیگلربیگی که باینده  
طرف معاطه بودند را و طلب شده که ما را سالم از شهر

خارج و پنهانند برسانند فرستادند از دهات گودرز چند نفر تفنگچی آمده کوهها را قبالا سنگر کرده بعد بنده باتفاق آقای نراقی و میرزا باقرخان در وسط ظهر سوار شده از شهر خارج شدیم شب را مهستان حاجی امیرتومان در امیرآباد بودیم بعد وارد نهاوند شدیم چند روزی در نهاوند بودیم سردار محیی رشتی از کرمانشاه از قسمت مهاجرین منصوب بحکومت بیروجرد بودند در نهاوند ایشان را ملاقات کردیم اظهار کردند که شاهزاده رکن الدوله اگر دارای اقتدار بودند این پیش آمد رخ نصیحت الهیه بایستی همگی مراجعت بیروجرد نماید در عثمان موقع آقای نراقی و میرزا باقرخان باتفاق سردار محیی حرکت کردند بنده نیز فرار شد که چند روز دیگر پس از انجام کارها باتفاق سوارها تیکه از کرمانشاه میآیند حرکت بیروجرد نمائیم ایشان وارد بیروجرد شدند نظر باینکه مستخدم دولت و رئیس تحدید بودند کسی متعرض آنها نگردید بنده که وارد بیروجرد شدم دو ساعت از شب گذشته سردار محیی فرستاد بنده رفتم اظهار نمودند که امشب تمام علماء مسجد را تعطیل و در نماز جماعت حاضر نشده و قسم یاد نموده اند که عموماً حرکت بمقتبات نمایند چون روسها همدان و عراق را اشغال کرده اند میخواهم در اینموقع اینگونه قنایا بعلایمت انجام بگیرد بنابراین شما



نیز موافقت نمائید که مدت سه روز در يك عمارتی که در خارج  
 شهر است سکونت اختیار نمائید تا موضوع را اصلاح نمایم  
 بر حسب دستور ایشان بنده از شهر خارج و مدت پنج روز  
 در يك عمارتی که در خارج شهر واقع است سکونت یافتیم  
 چند نفری نیز مستحفظ جهت بنده معین گردید پس از  
 پنج روز سردار محبی فرستادند بنده رفتم بروجرده اظهار  
 کردند که آقایان را راضی نموده ام باین شرایط که شما بعد  
 با اشخاص متفرق معاشرت نمائید و مطالب مذکور نیز  
 مذاکره نکنید چند روزی باین منوال گذشت سردار محبی  
 حرکت بعراق نمودند برای محاربه با روسها باز بروجرده  
 خالی از حکومت گردید بملاوه مصادف گردید با آیتام  
 عاشورا که آیتام عزرا ست . غلامعلی خان یکی از رؤسای  
 بیرانون که خیلی غارتگر بود بقسمیکه اغنام واحشام ساکنین  
 دعوات اطراف نهبانند و دزدان حتی نزدیک تم غالباً  
 مورد چپاول خود و عوانان این شخص واقع میکردید همین  
 شخص را لقب سیف الاسلام داده از لرستان دعوت بشهر  
 با عده ای سوار نمودند منزل بنده محل سکونت ایشان  
 قرار دادند شهر بسدون حکومت و باز پرس: چنین غارتگری را  
 ما همونمایند برای غارت خانواده ای که آنها را نسبت خسرو<sup>ج</sup>  
 از دین جنیب اسلام دارند دیگر معلوم است که چه نوع

رفتار مینمایند شاید هنوز اشخاصی هستند که منزل و وضعیت بنده را مشاهده نموده باشند برحسب اتفاق در همان سال متجاوز از بیست هزار تومان خرج تعمیر و تزیین عمارت شده بود. خرجه از اثاثیه بود و مالهای سواری حتی در بهای اطاق همرا نیز کرده با فراغت بال حمل بلرستان کردند. اخیراً نیز صلیبی دریافت نمودند که عمارت که مخروبه شده بود تخلیه نمایند در اینجا نه اینست که خواسته باشم از اینگونه امور اظهار تألم نمایم بلکه اینگونه قضایا و وضعیت بیچارگی و آوارگی را خود و عائله بایک جنبه بشاش استقبال و حمد مینمائیم خدا را که ما را باین موهبت عظمی مفتخر فرمود که برای استماع کلمه مبارکه الهیه خود را بطرود و مهجور و منخور مشاهده نمودیم و شاید دو سال طول نکشید در موقع افتتاح لرستان همین سرکرده نامی نیز دستگیر و اورا اعدام و تمام وضعیت اورا غارت نمودند حتی عثمان اثاثیه و در بهای اطاق عمارت بنده را نیز که منسوب نموده بود کرده و بردند از موضوع خارج نشویم آقای حاجی آقا حسین مجتهد نیز حرکت بقریه اشتریان که دوفرسخی بر وجود است نموده که میخواهم مسافرت بجهتبات نمایم قسمتی از علماء طلاب و تجار و کسبه سواره بایک عده سینه زن لخت و برهنه پیاده رهسپار قریه مذکور شدند برای معاودت آقا از طرفی نیز خوانین بیار

احمدی که رئیس آنها امیرامع است بایک عده سوار و جمعیت حرکت و آقا را با تجلیل و احترامات وارد بروجرده نمودند در اینجا قدری دقت نمائیم خواهیم دید که کلمات الهیه بقدری دارای صیغه است که بفاصله قلیل مدتی پره های گوش ساکنین بروجرده و توابع آن را مرتشم و افکار اهالی را متوجّه خود نمود بالاخره بنده شب را بابتکفر شخص بهائی از بروجرده خارج و پیاده از جاده غیر معروف شرفر سنگ راه طی نموده تا صبح بقریه ای که مصروف است بجزواب رسیده چند روز را نزد نائب مدد ایت الله که خود وعائله خیلی مؤمن و راسخ بامر بودند توقف بعد از بسیار طهران شدیم چند روز بعد آقای نراقی نیز از بروجرده خود را نجات داده بوساطی رهسپار ملایر و نراق شدند چندی بعد نیز اخوی حاجی سید حسن بر اثر شدائستد ایشان نیز بروجرده را وداع و حرکت بطهران کردند .

میرزا باقرخان نیز در منزل منزوی شدند تا اینکه زندگی را وداع نمودند حالیه متجاوز از بیست و پنج سال میگذرد که از بروجرده آواره شده ایم قسمتهای مهمی را به بلا تکلیفی طی کرده ایم ولکن این انقلاب در زندگی را که در سبیل الهی است فوزی عظیم دانسته و از آنجا که فضل اعطای بدون استحقاق است حقیقتا این پیش آمد ما را یک نوع

( ۱۹۸ )

فضل و موهبت از جانب حضرت باری تعالی جلّت عظمتش  
مشاهده نمائیم و خیلی متأسف هستیم که کسالت حال و  
مزاج مانع از این است که در این آخر عمر توفیق بمسافرت  
خد مائی شوم .

فارشین محترم دقت فرمایند ملاحظه خواهند نمود که  
قسمتهائی که ذکر شده اولاً خیلی رعایت اختصار گردیده و  
در ثانی وقعاتی است که تا اندازه ای جنبه اخلاقی و معنوی  
را داراست راجع بضررهای مادی از حیث خسارت‌های  
تجارتی و ضررهای مطالباتی بنگی از اظهارش خود داری  
گردیده زیرا که شخص هر قدر مشهور در کلام و یا دارای شجاعت  
قلمی باشد کمتر قادر است خسارت آنگونه قضایائی که نسبت  
بسرگذشت خودش باشد شرح دهد و از طرفی این واقعات  
گرچه خیلی مهم است ولی نسبت بحوادثائی که در عالم امر  
رخ داده است قابل مذاکره نیست .

بتاریخ ۲۰/۱۰/۱۹

سید علی اکبر آوارگان

دیگر آقا سید ابراهیم خیابان در سال ۱۳۳۴ فاشیز  
بایمان گشت و بازوجه اش که نیز ایمان حاصل کرد شهرت  
یافتند و در سال ۱۳۳۶ نصرت السلطان حکمران و سیرا

احضار کرده تهدید بقتل و امر به تیری نمود و ملا و متنفذین  
 بلد مصمم بقتل مظلوم شدند و برخی او را اخبار کردند که  
 طفتت و مراقب احوال خود باشد و او اظهار صبر از قریب  
 وقوع شهادت کرد و بزوجه اش تأکید نمود که کتب امریه اش  
 را پنهان و محفوظ از دست برد معاندین بدارد و روزی <sup>دیگر</sup>  
 بعد از غروب اسد نامی که معروف به اسد حسین کهنه  
 بود مسلح بدکانش وارد شد و از او نان طلبید و گرفت  
 و دوتن دیگر هم بدکان آمده معلوم بود که مطلع از جریان  
 واقعه میباشند و اسد مذکور گلوله تفنگ به پهلوی مظلوم  
 رها کرد که از پهلوی دیگر بدر رفت و او بیفتاده جان سپرد  
 و نقود حاضر بدکان را بردند و جسد را بخانه رساندند  
 و صبح روز دیگر جسد را دفن کردند و اموال را ضبط نمودند  
 و عائله اش بهرجا منتقل و طمس شدند شری تدید نسیب  
 حاجی آقا بمقرب اعتنا نکرد و اطرافیان آقا حسین مجتهد  
 بدو مصراحت گفتند که مال و جان شما بر مسلمانان صباح  
 است و خانواده آقا حسین نجفی ابرامع از ورود کرده گفتند  
 خانه ما نجس میشود آن مظلوم جدید الایمان باشم  
 مصائب مذکوره ثابت و مستقیم عقیدت مانده شوهر کرد او را  
 تبلیغ نمود و به شریعت روحانیه و معرفتیه اولاد برداخت .

## خراسان

بنوعی که در بخش ششم آوردم هنگام غروب شمس جمال قدم در بلاد و قرای خراسان جمعیتی کثیر از اهل بها میزیستند و در آغاز فتنه نقض تنی چند در خوسف هدف سهام شبهات گشته با ناقض اکبر مکاتبه کردند و از قلم مرکز عهد و میثاق الواح متوالی صدوریافت و برخی از مصلحین و مخلصین حسب الامر برای اخمد نیران اختلاف و فساد بدانجا رفتند و معدودی از آنان را منصرف و نائب ساخته و بر محیط اختلاف و افساد دیگران سدی آهنین کشیدند که موجب سرایت و غوایت احدی نگردید ولی بهائیان خراسان را در این دور تضییقات و بلیاتی شدید نصیب گردیدند و عده ای در ره ایمان جان نثار کردند و کثیری فراری و ضواری گشتند و ما واقعه شهادت حاجی محمد ترک را در مشهد مشروحا در بخش سابق و بیان احوالش را مفصلا در بخش ششم آوردم و واقعه شهدا<sup>۱</sup> خسته تربت را در بخش سابق آوردم از آنجمله واقعات حصار و نامق شروع از آغاز انقلاب و مشروطیت تا سال ۱۳۳۲ بود و پس از تمامست واقعات که هر يك را در بخش خود و بمحلش آوردم قاسم نام

کوه سرخی، ملاحسین بن ملا ابوالقاسم را هدف گلوله و مجروح نمود و چنانکه در بخش ششم بیان کردیم .

و شرح شهادت آقا میرزا یوسف قاضی در نشریه محفل روحانی مشهد مورخ صفر ۱۳۳۳ چنین صطور است که او مدت چهل سال در مشهد بکارقالی باقی مشغول بود و در حسن اعمال و اخلاق و صداقت و امانت شهرت تامه داشت و حضرت عبدالبهاء و پسران ایشان یوسف عبدالبهاء نام بردند تا آنکه علی اکبر نجار بسزد که بحیله اظهار ایمان کرد و بمحافل بهائی رفت و آمد نمود و از آقا میرزا یوسف مبلغ دویست تومان بضمانت سیدندایت خباز قرض گرفته و بعد از سه چهار ماه که میرزا یوسف مطالبه وجوه نمود او را بخانه میرزا هدایت مذکور دعوت کرد که سند را آورده و وجه را بگیرد و میرزا یوسف با عصبه دققی که داشت متوجه این دایمی که برایش گذاردند نشد و روز جمعه ۶ تپقصده بود که بنوع مذکور بان خانه رفت و او را شهید کردند و در کیفیت شهادتش باختلاف گفته اند و حکایت شد که با عصبه نوعی گردنش را زدند که پوست باقی ماند و فوراً با حمان لباس در چاه انداختند و دوسه نفر عطف آورده با آهک و آجر پر کردند و روی چاه را با آهک و آجر و ساروج گرفتند و پس از شش روز پشه‌شندی بعضی از بهائیان و قوه نظمیه پیدا کردند

وجسد آن مظلوم را در بابا قدرت محل مرقد ابا بدیع دفن نمودند و علی اکبر وسید هدایت وشاطر که هر سه در قتل آن شهید شریک بودند گرفتار و حبس شدند ولی بعد از چندی مرخص گشتند و نیز در آن وقت است که درخوسف بتحریر ملای آنجا رفتی چند از ناقضین اسباب چینی نزد حکومت کردند و از عده صد و پنجاه نفر مؤمنین آنجا چهار هزار تومان گرفتند و حاجی ملا یوسف بیک را دست و پنجاه تومان جریمه کردند و میرزا جعفر را در نه بنسدادان چوب فراوان زدند و شصت تومان جزیه کردند .

در اوایل این دوره جمعی از متقدمین برجای بودند و متدرجا اخلافتان رشد روحانی حاصل کرده رایت اصغر ابهی را بردوش گرفتند و میرزا علی محمد بن اصدق و میرزا محمود فروغی و غیره ستاره درخشان آسمان تبلیغ شدند . و از متقدمین علماء مؤمنین سابق الوصف در مشهد ملا علی بهستانی که منزوی بوده صلحین و مسافرین نزد وی ذهاب و ایاب مینمودند تا از شدت تعریض اعداء عرصه بر او تنگ گردید و حسب اصرار نجلیش میرزا حسین در سال ۱۳۱۱ به عشق آباد مهاجرت نموده اقامت گزیدند و پس از چند سالی سمرقند را بهر اقامت گزیدند و عاقبت در سال ۱۳۱۶ در آن بلد بسن متجاوز از هفتاد که تقریباً پنجاه سال را در خدمت



( ۲۰۳ )

این امر مصروف داشت وفات نمود و در قبرستان بالای تپه  
جنب بقعه شاه زنده مدفون گردید و آقا سید مهسبی  
گلهایکانی این قطعه در ماده تاریخ بستود :

بود باقی د و روز از شعبان

ز اتفاق قضا و اسبابا

جو عرضدق و صفوت مودوب

گشت راجع بسوی روتابا

سوخست زین ماجری و گریان گشت

دل اغیار و چشم اجبابا

فستلت التهی عن التاریخ

قال لی نیر الهسبی فدابا

و خطاب بوی الواحی بسیار نیز از ظلم حضرت عبد الجبار موجو  
میباشد و در صورت زیارت صادر در حقش از ظلم آنحضرت  
چنین مسطور است :

" تالله الحق ان القلوب تحبک والصدور مشرخصه  
بذکرک والتنفوس مهتره بالثناء علیک رحم الله امرأ زار رسک  
وايد الله رجلا ترحل فی جوار مرقدک وتذلک وخصع و خضع  
عند جدتک لله ربک ورب آبائک الاولین " .

و مجلس میرزا حسین سالیانی در عشق آباد و سمرقند

مشغول به قنادی و خدمت این امر بود تا در سال ۱۳۳۶ -

وفات کرد و خلفش عبدالحسین در عشق آباد اقامت یافت  
 و پس در ۱۳۱۵ هجری که  
 از بندر جزعازم عودت بسمرقند بود در همین طریق نزدیک  
 ایستگاه تجسن واقع بین عشق آباد و مرو در حالیکه با  
 بعضی از مسافریں مکالمه و مصاحبه در خصوص این امر میکرد  
 سه تن از مسافریں با آتش تمصب و عداوت برافروختند و در  
 اثناش که ماشین راه آهن بغایت سرعت میگذشت و پیرا  
 ناگهان بیرون انداختند و بستگان و بهائیان از واقعه  
 اطلاع یافته جسد را در تنج دفن نمودند و قاتلین که در  
 مشهد شناخته شدند بین اهالی افتخار بمطل مذکور  
 میکردند. خویش را مستوجب اجر جزیل میشمردند و از ملا علی  
 بواسطه انجالتش خصوصا پسرش میرزا کوچک قدیمی  
 عاقله و اسعه قدیمی در این امر باقی ماند .

و از اعظام مؤمنین شهید میرزا علی محمد خان مؤتمن  
 السلطنه که بعد از وفات والدش میرزا محمد رضا خان  
 مؤتمن السلطنه در سال ۱۳۱۰ چنانکه در بخش ششم مفصلا  
 آوریم برجای پدر برقرار گشت و مدت الحیات ثابت الایمان  
 و مساعد بود تا در سال ۱۳۲۵ درگذشت و خاندانی در این  
 امر برقرار داشت و نیز میرزا کاظم و میرزا موسی پسران  
 میرزا علی رضا مؤتمن الطک مستوفی که نیز در سابق شرح احوال

آوردیم پس از پدر مأمور گردیدند و نیز میرزا ابوالقاسم  
 مستوفی و پسرش میرزا بزرگ خان گرایلی مستوفی اعصاب  
 میرزا محمدظی مستوفی سابق الذکر فیما بین مؤمنین  
 درخشیدند و میرزا بزرگخان گرایلی مستوفی سالها عضو  
 محفل روحانی مشهد و موظف در دائره حکومت و مستغرق  
 در خدمت و نصرت این امر بود و بالاخره با عائله اش ساکن  
 طهران گشته رایت قیام در امر تبلیغ برانراخت و در تالیفات  
 عدد ابجدی حروف ایات قرآنی و غیرها با استدلال در حق  
 امر ابهی استمداد و ذوق مخصوص بارز و شاعر آشکار  
 میسازد و نیز میرزا ابوالحسن مستشار دفتر که نیز سابقه  
 احوال در بخش ششم نگاشتیم و در او اثر آیام رئیس دائره  
 حواله مالیه ایالتی گردید و در دو سال اخیر از حیثیات  
 بملت ضعف پیری تقاعد از خدمت اداری نمود و سال ۱۳۴۱  
 در عشتاد سالگی وفات نمود و خاندانی وسیع در این امر  
 برجای گذاشت . دیگر میرزا محمد حسین اعتضاد الاطباء  
 یزدی سال ۱۳۲۴ درگذشت و از مخلصین مؤمنین  
 سابق الذکر کربلائی اسماعیل چاروق دوز که بملت شدت  
 اخلاص و کثرت شهرت بین الانام چون در سال ۱۳۲۲ وفات  
 یافت و جسدش را خواستند در قبرستان خوض لقمان دفن  
 کنند اعدا و اشرار جمع شده معانیت نمودند و لاجرم در خارج

دروازه بالا خیابان در مجلسی که گوزه پزی بود و اکنون در عصر  
پهلوی فلکه شد مدفون گردید .

دیگراز معاریف مؤمنین شهید حاجی محمدترك شهید  
سابق الذکر در بخش ششم که پسران و برادران مخالف  
و معاندین همی باوی ستمزه کردند و از مجتهدین فتاوی  
در باب کفر و لزوم قتلش گرفتند .

و رالن خراسان محمدتقی میرزا رکن الدوله که در حکومت  
نخستش در خراسان بنوعی که نگاشتم واقعاً شهادت حاجی  
عبدالمجید ابا بدیع اتفاق افتاد و در ایام حکمرانیش در  
فارس شهادت میرزا مرتضی سررستانی واقع شد بمجلس  
بلیات گوناگون که بر او رسید و ملاقات و کمالات حاجی  
شیخ الرئیس تغییر در افکارش حاصل شد در این بار با آحاد  
اهل بها ملاطفت و شفقت نمود و حاجی باوی جلس و ندیم  
شد و اوضاع و احوال خود بیان کرد و حکمران از حاجی  
میرزا محمود خان بیگلریکی کلانتر شهید مراقبت امنیت و سر  
تعهد و التزام گرفت و مصداق پسران برادران و معاندان  
حاجی با تمامت سعی و جد همت بر قتلش نهادند و حاجی آقا  
نام در بان بکس آستانه رضویه را تطمیع بتصرف قسمتی  
از املاک وی کرده بانمودند و بدست نمودند و بگروهی از سادات  
و طلاب علوم دینیّه متوسل گشته مبالغی نفوذ بهر اقدام

بقتلش داده اطمینان بقیام برقتل یافتند تا آنکه واقعه  
شهادت جانگداز آن پیر مظلوم در سال ۱۳۱۵ بنوعی که در  
بخش سابق نگاشتیم واقع شد .

دیگر از معارف خراسان مؤمن بشروه که در بخش  
ششم ذکر نام و مقام کردیم و خودشان و نیز اخلاقیان در  
جامعه بهائی میدرخشیدند و میرزا ابوالحسن خواهرزاده  
جناب باب‌الهاب که در بخش مذکور وصف کردیم بالاخره در  
سرخس درگذشت . دیگر خواهرزاده اش میرزا محمد حسین  
ضریح سابق الذکر در عشق آباد وفات نمود و پسرش میرزا  
عبد الوهاب و میرزا عبدالبهاء بغایت منجذب و شتمسل و  
خادم امر الهی بود بلیات بسیار از اعدا کشید و اشرار شرور  
در هنگام عروسیش چند ان خاک و پلیدها در ظروف طعام  
و شراب نیافت که خدام از طریق کوچه میآوردند ریختند که  
اغذیه و اشربه از صلاحیت تناول خارج شده عیش و شادمانی  
درهم شکست و در همان شب کودک ملا محمد حسین را در حوض  
سرکوچه غرق کردند و مادر و غوییشان تا صبح بهر سو در  
طلب شناختند و علی الصباح نمش را یافتند .

دیگر از معارف مشهد شاهزاده ابوالحسن میرزا  
شیخ رئیس که سابقه احوال در بخش ششم آورده و نگاشتیم  
که در سال ۱۳۱۰ با جلال و احترام سلطانی ساکن اسلامبول

بود و پس از مدت زیاد از سالی بنام زیارت اعقاب مقدسه  
 عازم عکا شد ۱۳۱۱ و بموجب تلگرافات سلطانی حاکم  
 ولما و ارکان دولت احترامات شایسته بعمل آوردند و  
 حضرت غصن اعظم عبدالبها<sup>۱</sup> بعضی از اصحاب دستور  
 دارند خانه مخصوص برای اقامت تهیه کردند و موجبات  
 جلال برپا داشتند تا در آن خانه وارد شده ارکان بلند  
 بملاقاتش رفته افادتش را شنیدند و آنحضرت خود نیز  
 بملاقاتش رفته بعد از لمح ای برخاسته قرار دید ارفصل  
 را بشب سوکول کردند و چون پاسی از شب گذشت در حالیکه  
 جز شیخ و بهائی مذکور احدی حضور نداشت وارد شده  
 جلوس نمودند و شروع بمیان و افاده نهادند و شیخ ساکت  
 و خاضع بود تا پایان مجلس سخنی نگفت و آنحضرت ملاطفاً  
 فرموده بیرون آمدند و شخص مذکور از شیخ جویا شد که چگونه  
 در مجلس علما و ارکان دولت متکلم و حده است ولی در محضر  
 آنحضرت جز صمت و خضوع ندارد ؟ در جواب گفت در این  
 محضر باید گوش شد و اسرار حقایق را با تمام هوش نویسد  
 و نادیدنیها را بمصنوعان دید و جای حلّ لسان و ارخا<sup>۲</sup>  
 عنان بیان مجالس دیگران میباشد . و چند بیوم در عکا  
 مهمان آنحضرت بوده ابواب سعادت و هدایت کبری بر وی  
 مفتوح گردید و لاسیما در اطراف مسائل و مقاصد سیاسیّه

که در آن ایام بدست سید جمال الدین افغانی و سنگساران  
 یابی و ازلیش در اسلاصول و ایران متداول بود و باعاجی  
 میرزا حسن شیرازی و محض دیگر از ملاحی ایرانی ساکن  
 عراق مخابره و مراسله میکردند و او را نیز میخواستند وارد در  
 آن مسائل کنند نصایح و اندازات اکیده یافت و مأمور شد  
 که لوحی صادر از قلم مبارک را به میرزا برساند آنگاه از طریق  
 دریا روانه عراق و ایران گشت و شهری پند در جمعی اقامت  
 کرده پذیرائی مجللی از طرف تجار و اعظم دید و او خود  
 در کتاب منتخب نفیس که در شرح حالات و منتخب آثار و  
 ابیاتش تنظیم کرده در جمعی بطبع رساند با رعایت احتیاط  
 بیان ایام افاتش را در عگا بتلویح و ایما که اسلوب بیان  
 بود چنین نوشت : \* بعد از ورود به پورت سعید مجدداً  
 بزیمارت بیت المقدس تصمیم عزم کردم از اتم القی بین عینه  
 عزه بحمد الله منهاج ارادت تحصیل شد و مصراع سمادت  
 تکمیل از مسجد الحرام بمسجد الاقصی آمدم بهت لحسم و  
 قدس خلیل و جمیع مقامات مقدسه که در آن خاک نبوت خیز  
 و حی انگیز بود زیارت کردم و انکشافات قلبیه و فتوحات  
 غیبیه دست داد \*

و الجمله سالی در عراق عرب زیسته رسالت بانجسام  
 رساند آنگاه از طریق بصره با ایران آمد و شهری چند رحل

اقامت در شیراز انداخت پس بطهران شتافت و چون عوای  
 شیراز و صفای اهالی را پسند کرد مراجعت نموده توسط  
 جست و در عمارت مغازی سکونت گرفت ملاها مقدّم شد اگر اصرار  
 نموده طلاب بتلقظ و استفاده از محضرش گرد آمدند و در  
 آستانه شاه صبر و عظ و افادت فراهم آوردند و طلاب و فضلا  
 بهرامون صبر مجتمع شده تقریراتش را مینوشتند و مدّت  
 سخنرانیش بر عرشه صبر در هر بار غالباً سه الی چهار ساعت  
 اقدار داشت و این بسال ۱۳۱۲ و آیام حکمرانی معتمد  
 تقی میرزا رکن الدوله مذکور بود که برخلاف آیام خراسان  
 درودش را محترم و مکرم و وجودش را معزز و معظم شمرد  
 و در مابین اهل علم و فضل ملا عبد الله فاضل رفیع بدیع از  
 معارف این حزب که شرح احوالش را ضمن اوضاع فارس  
 می آوریم با شیخ تقوی و محرمیت یافته اشعاری چند بسرود  
 و با قند و گلاب ارسال جنابش نمود و شیخ ابیاتش بفرستاد  
 و منظور ملا عبد الله فاضل کشف قناع از چهره باطن عقیدتش  
 بود و او کتمان و ستر نمی کرد و نهنده ای از آن ابیات  
 چنین است . فاضل گفت :

ای فصل اخیر و شمع روشن \*\*\* شیراز ز مقدم تو گلشن  
 دیربست که مرده جان و سر \*\*\* جوهای یکی یگانه مردم  
 بوسنی نشنیدم از کسی من \*\*\* جز گنده دلان مرده در تن



چون بوی خوش از شما شنیدم \* \* \* ز آن روی سوی من دويد م  
ای صاحب خرمن و زراعت \* \* \* يك خوشه كه ميكنم قناعت

شيخ الرئيس گفت :

ای فاضل هوشمند نحسری \* \* \* تقرير تو نيك و نيك تحریر  
قند تو بتن حلاوت آرد \* \* \* پند تو جهان طراوت آرد  
هر جا كه بتافت حضرت هم \* \* \* دلگرم شوند روشن و كور  
از هم نصیب كور این است \* \* \* تقدیر خداي ما چنین است  
آویخته ای بدامن من \* \* \* تاخوشه ببری ز خرمن من  
افسوس كه نفس آتش افروخت \* \* \* وین خرمن فطرت مراسوخت  
نه صاحب خرمن و نه گاهم \* \* \* از تنگ دلی نه جای آهم  
آنان كه نخورده اند با ده \* \* \* خوش باور هي تمیز و ساده  
بينند چه عای و هوای ما را \* \* \* از میكده گفتگوی ما را  
گویند كه می کشیده است این \* \* \* لذات طرب چشیده است این  
وانان كه همیشه در حضورند \* \* \* سرمست زاده طهورند  
دانند كه سكر می دروخی است \* \* \* در عریده ایم و كاسه دروخی است  
بانفس دنی فقد تدنسی \* \* \* حیرت زده ایم رب زدنا

فاضل گفت :

ای تحت قباب بار خفته \* \* \* از ما رخ خوب خود نهفته

ای تو سر زلف موی جانان \* \* دست از تونمیکشیم آسمان  
 حیرت زدگان که رستگانند \* \* در فلک بقا نشستگانند  
 مغمور دلند اگر خرابند \* \* آب اند اگر چه چون سرابند  
 حیرت زده ای مرا چنان کن \* \* هر شعبده‌های که دانی آن کن  
 سمدی که سخن بر جهان بود \* \* این مسئله را چه خوب فرمود  
 زهر از قبل تو نوش دارو <sup>ست</sup> \* \* فحش از دهن تو طبیات <sup>ست</sup>

دیباچه صورت بدیمت  
 عنوان جمال و حسن ذات <sup>ست</sup>

والجمله شیخ در شیراز بنیت کبرای خود را بنکاح میرزا  
 ابوالقاسم فخرالاشراف نجل جلیل میرزا علی فخر داد و بنیت  
 دیگر را بفرزند حاجی احمد خان کرانی از ملاکین و اشراف  
 ازدواج نمود و بگانه طجاء و محل توجه اهالی گردید  
 بحدی که غالباً امور ایالتی در حضورش رتی و فتق میشد و  
 تمامت طبقات انام اعتماد باو حاصل کردند و در حقیقت <sup>جسد</sup>  
 بعضی از ملاها بر افروخت و بعد در وساوس و دسائیس  
 برآمدند و شیخ معاشات نموده رشته معاشرت از کف نبرد  
 و در خلال احوال بنانکه عنقریب مینگاریم میرزا محمود فروزی  
 از شناختگان فضلا و مآلفین اهل بها در خراسان از ارض  
 عکا وارد شیراز شده شور و انجذاب موفور در جمعیت این

حزب برانگیخت و ملاها نیران فتنه برافروختند و حکمران  
 ویرا در دارالحکومه توقیف محترمانه کرده بمکالمه و مصاحبه  
 پرداخت و سخنی از حاجی شیخ رئیس بمیان آورده خوا<sup>ست</sup>  
 از باطن حالش مستحضر گردد و فروغی از آن حبله غفلت  
 داشت قرب آن رسید که پرده از اسرارش بردارد و حکمران  
 برای نیل باین منظور شیخ را بدارالحکومه طلبیده با وی  
 ملاقات داد ولی شیخ با ایما و تلویح و لطافت کلام  
 اسلوب کتمان خویش را فهماند و فروغی نیز پرده بر کار کشید  
 و حکمران بمنظور خود نرسید . و مدت اقامت شیخ در شیراز  
 هفت سال شد و در حدود سال ۱۳۱۶ که شاهزاده طنگ  
 منصور میرزا شماع السلطنه حکمرانی فارس را بقبضه گرفت  
 و آرامش و امنیت برقرار گشت شیخ در محافل منصفه بخانه  
 بشیر السلطان و میرزا علی رضاخان حضور یافته جمع اهل را  
 بهره مند ساخت و شاهزاده حکمران غالباً با وی مصاحبت  
 و معاشرت داشت و لاجرم بمقتل احترامات حکومت مزید بسر  
 مقامات شامخه علم و عرفان و نطق و بیان در درجه نخست  
 از علماء قرار گرفته حکمش نافذ بر کل گردید و آتش حسد و  
 حسد در قلوبشان خصوصاً امام جمعه و شیخ الاسلام شعله  
 برکشید و چون حسب دستورش فاضل جهرمی از مصاریف  
 مؤمنین بمقام تدریس قرار یافت و آقا سید علی اکبر فالحصیری

از مجتهدین نفی بمراق عرب شد و مساعدت و مرافقتش با این حزب مشهور گشت اورا بیش از پیش بنام بهائی مشهور کردند و صفا برآشفته بدستیاری بمضی از متنفذین فتنه برانگیختند و دکانین و بازارها را بستند و حکمران و شیخ را بنام بابی طمن و لمن کردند و درآبای چند در شهر از هم رسو آثار انقلاب و آشفتگی پدیدار گشت و در آن اثنا شماع السلطنه معزول و حاجی آصف الدوله شاهسون منسوب گردید و معاندین را فرصت بدست آمده از شمشیر شکایت و سمایات نزد حکمران جدید بردند که بابی و سبب ضلالت امالی و حاضی شماع السلطنه است و سمس در بازگشت وی بحکومت مینماید و اورا براین داشته که بدین مضمون بطهران تلگراف نمود که باوجود شیخ الرئیس حصول امنیت کامله در شیراز میسر نشود و در آن ایام شاه در پایتخت نبود و وزرا جواب تلگراف کردند که شیخ باید عازم عتبات عراق عرب گردد و او از رفتن بمراق استنکاف کرده راضی بخراسان شد مشروط بر اینکه دولت تمام دیونش را ادا کند و مصارف سفرش را کاملا بپردازد و چون چنین کردند حرکت نمود و قبل از ورودش باصفهان تلگراف و مکاتیب از مجتهدین شیراز بعلمای اصفهان بدین مضمون رسید که از نطق شیخ الرئیس بر منبر چون موجب هدم اسلام است بر حذر

باشید و او محققا بایی و گمراه است و سبب ضلالتست  
 عامه میگردد و در آن ایام شاهزاده محمد حسین میرزا  
 مؤید السلطنه از فضلا و مخلصین این حزب در اصفهان  
 رئیس تلگرافخانه بود و برای سکونت شیخ عمارت مجلّسی در  
 بیرون شهر تهیه کرد و بعد از ورودش ماجری را شرح داد  
 و او سخت متغیر شده اصرار نمود تا میرزا علیخان و آقا محمد  
 جواد صراف از بهائیان دولت مند که آرزوی چنین واقعه را  
 داشتند در جوارخانه خویش علی رغم حسودان خانسه  
 باشکوهی برایش مهیا کردند و در صبح یوم جمعه در آن <sup>خانه</sup>  
 هنگامی که انبوهی حاضر بودند بر کرسی آمده بلطاشسف  
 الفاظ و دقائق معانی دل از حاضرین بر بود و بهر کسه  
 رسیدند ستایش کردند و در آن محل پر جمعیت شهرت <sup>پیدا</sup>  
 و مرد و زن از هر سو بجوشیدند و خانه در هنگام خطابه  
 هزار جمعیت مستمعین شد و شیخ محمد تقی معروف با آقا  
 نجفی ( ابن الذّئب ) بدستاری ظلّ السلطان اقداماتی  
 بعمل آورده و برا مجبور بحزیت سوی طهران نمود و از  
 آنگاه شیخ در طهران زیست تا هنگامیکه انقلاب مشروطیت  
 طلبی رخ داد و برخلاف دستور حضرت عبدالبهمن  
 و روش این حزب در شعار ناطقین آزادی خواهان در آمد  
 و بالاخره با همکاری اش دستگیر و در چارحبس و زنجیر کشست

ولی حسب تأثیرات جلّه خفیه این امر محطد علی شاه اورا  
بخشیده رها کرد و از آن پس باری دیگر با سلا حول رفت  
چندی بماند و حرم محترمه اش بحیفا رفته ایامی چند بزیارت  
حضرت عبدالبهاء و عائله مکرّمه و مقامات علیها تشرّف حاصل  
نموده عودت کرد و متّفقا مراجعت بایران نمودند و از طریق  
قفقاز و ترکستان گذشتند و حاکم عشق آباد قطاری مخصوص  
در خط راه آهن برای مسافرتش تخصیص داد و علیخان حاکم  
سرو و نیز تراکه استقبال و پذیرائی نمودند و علماء سنّت  
و جماعت در عشق آباد و مرو تجلیل بسیار بجا آوردند که  
نسبت باحدی از ملّاشای ایران سابقه نداشت و چسبون  
بمشهد ورود و اقامت کرد و رایب و عطف و خطابه برافراشت  
بازرقبا و حسودان از علماء بمضادت و مقاومت برخاستند  
و دو ورقه ترتیب و تنظیم نموده خطابهات که برضرب ادا گمرد  
شاهد آورده منتشر ساختند که شیخ بهائی است و از ورود  
بزیارت حرم رضا جلوگیری کردند و بالاخره نهرالدوله والی  
خراسان را واداشتند که اورا از مشهد خارج نمود و این واقعه  
بسال ۱۳۳۲ واقع شد و بطهران آتده اقامت و باجمعی  
محترمین این حزب معاشرت نمود و حضرت عبدالبهاء خواستند  
که اورا برای تبلیغ این امر بممالک اروپا و امریک ارسال نمایند  
و کثرت دیون متعدد شد بسلّت آلودگی موفّق نگشت و در

طهران وفات یافته در مقبره عبدالمظیم مدفون گردید —  
 و از تألیفاتش منتخب نفیس از اشعار شیخ الرئیس است که  
 نام بردیم و نمونه آوردیم و در بیعتی بسال ۱۳۱۲ مطبوع  
 و منتشر گشت . و دیگر رساله ای نه درباره اتحاد عالم  
 اسلامی و مقام اصحاب حضرت الرسول گذاشته در بیعتی  
 بطبع رساند و دیگر کتاب نافع الافهام و رافع الایهام که  
 در سال ۱۳۳۵ مطبوع گردید و نیز کتاب الابرار در رد بر  
 میرزا غلام احمد قادیانی است و چون تا آخر الحیات ملازمه  
 احتیاط و پاس مقام نمود تألیفاتش در نشر و نظم صریح رایج  
 با مریدان انتشار نداد و طبرای نمونه شمه ای از ابیاتی را  
 که تعلق باین امر دارد ثبت مینماییم از آنجمله در منتخب  
 نفیس است که در اقامت نوچه آن روزی در حضور شجاع الدوله  
 ایلدانی عظیم الشان خراسان اشعاری عاشقانه و ابیاتی  
 مجذبهانه بسیار آمد . عمانا از اثر بعضی از حضار آن انجمن  
 عالی تمدنی بلکه تحدی شد که باین روش بدیع و امروز بدید  
 سخن نمیتوان گفت : ( اشعار از نبیل زرندی و مهالمسش  
 چنین بود :

جمال یار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

رخ دلد ارنا اهر شد بزن بشکن بزن بشکن

عمان دلد ارلا موتی عثمان رخسار یاقوتی

ز شرق نار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

حضرت شیخ قلم برداشته و بدون رویه این چهار پاره را  
نگاشتند موافق اصطلاح قوم فلاشاحه ولا لوم :

سواری آمد از بیدا	زرویش نور حق پیدا
جهان برحسن او شهیدا	تمشی کن تماشا کن
پیغمبر آمد از یثرب	طلوع خورشید از مغرب
زوجه آله مشو یثرب	تمشی کن تماشا کن
بیامد عیسی از گردون	برست از بطن تو ذوالنور
چو یوسف شد ز چمبرون	تمشی کن تماشا کن
شمیعی پاک از عیسی	کلیمی ماه در جیبی
رسید از مکن عیسی	تمشی کن تماشا کن
چو صبح جان تنفس زد	دم از روح تقدس زد
بآفاق و بانفس زد	تمشی کن تماشا کن
به می منگر بساقی بین	بوجه آله باقی بین
حجازی را عراقی بین	تمشی کن تماشا کن
گهی پشت حمار آید	گهی اشتر سوار آید
گهی توسن بیمار آید	تمشی کن تماشا کن
جهان مست مدام او	روان هست از کلام او
قیامت در قیام او	تمشی کن تماشا کن
یکی خورشید پنهانی	دمید از صقع ربانی
بیا انوار یزدانی	تمشی کن تماشا کن



شب قدر فتوح آمد	تنزل کرده روح آمد
دم فجر و صبح آمد	تمشی کن تماشا کن
بکوب آن طبل آزادی	که آمد نوبت شادی
جهان را از نو آبادی	تمشی کن تماشا کن
همان یاس شدید آمد	همان خلق جدید آمد
همان رجع بعید آمد	تمشی کن تماشا کن
قصص یوسف ثانی	و چشم پیر ثمانی
دوباره کرد نیرانی	تمشی کن تماشا کن
جمال عالم بهالا	نمود از آن رخ والا
تعالی ربنا الاعلی	تمشی کن تماشا کن
ز شطر وادی ایمین	گرفته آتشی در من
درخت سبز شد روشن	تمشی کن تماشا کن
برون جست از حجر ناقه	غنا رست از بن ناقه
یکی شد صدر با ساقه	تمشی کن تماشا کن
چو شد دریای جان زاخر	در آمد گودری فاخر
یکی دان اول و آخر	تمشی کن تماشا کن
شده آئینه خاکسی	جمال غیب را خاکسی
که میگوید به بی باکسی	تمشی کن تماشا کن
خلیل بت شکن آمد	کلیم کور کن آمد
حسب اندر سخن آمد	تمشی کن تماشا کن

ضمیرش غیب مطلق شد	حجاب ملك چون شق شد
تشی کن تماشا کن	انا الیهش هو الحق شد
همان احسان شاط را	همان سلطان عادل را
تشی کن تماشا کن	همان انسان کامل را
ببین حق را بهر دوری	بوحدت کن ز دل غوری
تشی کن تماشا کن	بهردوری بیک طوری
بوحش و طیور دیوود	بجن و انس و نیک و بد
تشی کن تماشا کن	سلیانی بنام ایسزد
بمیر آخر برای خود	چه میجویی سوای خود
تشی کن تماشا کن	ندارا در فنای خود
شفای ابرص و اکمه	نشینی ای عاجز اندر ره
تشی کن تماشا کن	زدست پاک روح الله
نظر کن در بطون خود	مخوان نفس طون خود
تشی کن تماشا کن	بس آندر الفنون خود
چه تنزیلی چه تأویلی	چه تشبیهی چه تعطیلی
تشی کن تماشا کن	تو خود اجمال و تفصیلی
که گویم نکته بکسری	بصاف صدق کن فکری
تشی کن تماشا کن	تو والقرآن زی الذکری
خراباتی و مغموری	تو ز اقلیم بقا دوری
تشی کن تماشا کن	زدل جو بیت مغموری

خدا را دید نتوانی	بجز در نقش انسانی
تشی کن تماشا کن	در این عرآت سبحانی
چه داری کبر فرعونی	به بی عزیزی و بی عونی
تشی کن تماشا کن	به موسی رنڈ بی لونی
در این طالوت ناموسی	رهاکن جنڈ جالوتی
تشی کن تماشا کن	همه اطوار لاعتوسی
زدست او زهم پاشی	بسختی آهن ارباشی
تشی کن تماشا کن	بنه رندی و تلاشسی
بمستی رو در دل شما	در کاسا ونا ولہا
تشی کن تماشا کن	خدا در بنده منزلہا
بغیب خود بجوراشی	بہشت عدن اگر خواهی
تشی کن تماشا کن	اگر از خویش آگاہی
پیر از روح و پیر از بہمان	گشودہ روضہ رضوان
تشی کن تماشا کن	عمہ مرغان خوش العان
بقدر شقیسہ سوزن	حجاب تن بیکسو زن
تشی کن تماشا کن	به ملک جان گشا روزن
رسید از کشور جانان	مرا یک جذبہ در قوجان
تشی کن تماشا کن	کہ بر زد این سخن از جا
نیمی از چمن آمد	شمعی از چمن آمد
تشی کن تماشا کن	خبر از من بمن آمد

بنه کلا و حاشا را      بین شاعر کما شأ را  
اگر خواهی تماشا را      تمش کن تماشا کن  
رها کن این ستورانرا      چه میگوئی تو دورانرا  
زمین گیران و کورانرا      تمش کن تماشا کن

—————

و در سال ۱۳۱۸ چون خیر استقرار جسد مطهر  
حضرت رب اعلی در صفح جبل کرمل در حیفای بنوعی که در  
بخش سابق نگاشتیم بشیر از رسید شیخ قطعه تاریخ بنظم  
آورده با عریضه بمحضر حضرت عبدالبها فرستاد که مورد  
قبول واقع گردید و قطعه مذکوره این است :

کرم الله کرمل القدس      نزلت فيه آية الكرسي  
ستوی عرش ربنا الاعلی      نقطه الامر سید الانس  
مظهر العدل مصدر الال<sup>حسان</sup>      جوهر العقل طاهر النفس  
فی جوار البها قدرفت      قصة الكبريا بذی الرص  
طهم الروح صاحف روحی      قال أرخ حظيرة القدس

ش . ۰ س . ۱۳۱۸۰

و نیز چون مخالفت و نقض عهد میرزا محمد علی غصن اکبر  
و عدم ستانش بنوعیکه در بخش سابق آوردم طغیان نمود  
شیخ قطعه منشور عربی و هم غزلی بفارسی در اثبات تعلق

بمهد و میثاق و تبری از اهل نقض و شقاق بمحضرت حضرت  
عبدالبها فرستاد که مقبول واقع شد و مشکین قلم  
حسب الاشارة بخط زیبا بنوشت و صورت قطعه و غزل  
اینست :

المهد مخلص و ولی الامر منصوص  
و بنیان من اراده الله مرصوص  
وجناح الوهم مقصود  
ویدفع الله شر اللصوص  
الذینهم لخوانیم الشقاوه نصوص  
قاتلهم الله اتی یوفکون رسا اراده الله <sup>سیدون</sup>  
حینئذ اهل الباطن یکنون  
ولا اهل الحق شمار الطمانینه والسکون  
سحرها معجزه پهلو نزد دل خویش دار  
سامری کیست که دست ازید بیه راهبرد

~~~~~

شبهی که تاج وی از من اراده الله است  
پس از جمال قدم برهنه جهان شاه است  
نصوص صفوت او بيشمار از آن خطبه  
خصوص آیه اتنا قد اصطفیناه است

این است :

در دعوت باطل چه بری رنج کند

الباطل یذنب جفلاً کز بسد

لسنت ز خدا باد بهر مرتد بسد

از صبح ازل گرفته تا شام بسد

انسان همه جا و با همه کس نباید عجول و جهول باشد و

خاطر دانشمندان را بطوم و طول خواهد .

و از شاه میر اهل بها در بشرویه و خراسان بی بی روحاً

روحانی تخلص شاعره ملّغه بنت ملاسلطان حسین از متقدّمین

مؤسّسین که سابقه احوال در بخش ششم آورده ام شوهرش بسال

۱۳۱۸ درگذشت و او بسال ۱۳۱۹ بمگما شتافته چند ی

در جوار فضل و عنایت حضرت عبدالبها\* ماند آنگاه مراجعت

کرد و بهرودش شور و نهضتی در جمع احباب بشرویه رخ داد

و استمرار بهیجان آمدند و بسبب ولعن پیراختند و از آقا

سید فضائل معتمد خواستند تا او را از بشرویه خارج نمود

و او به عزم یزد حرکت کرد و خانه و اثاثش را برای اجتماع و

احتفال احباب تفویض نمود و بسال ۱۳۲۱ در هنگام فتنه

عظیم یزد که در بخش سابق نگاشتیم وارد شد تقریباً پانزده

سال در خانه حاجی میرزا محمود افغان اقامت و بتعلیم و تربیت

نونهالان احباب خصوصاً خانواده کای افغان اشتغال

ورزید و در مجامع بهائیان ناطقه وحیده بود تا سال ۱۳۴۵  
در آن بلد وفات یافت و او را در مدح و ثنای ایمنی ابیات بسیار  
است که بحدی نمونه لختی را ثبت میداریم و هی هذ ه :

بیمار ساقی به عشق صولا      شراب همراه بکأس بیضیا  
که جسم و جان ترا کند صفتی      بهائیان را هدیه تلمیسی  
زیب تر ب ماساف اسماء

بیامغنی بزن ربایی      به عشق جانان بکن شتابی  
زوجه سبغان بد رجایی      که داده ساقی به شرابی  
باسم اعظم بیاد ایمنی

هله البشارة للعالمیة      به شقایق ازان شد ایس اشاره  
که موسیان راز هر کناره      بروی جانان بود نلساره  
بقلب دانا پیشم بینا

بتویاران به بیقراران      که نا اهر آمد گل به ساران  
مه نگاران بوجه فاران      فروخت فاران بنار هجران  
بزد شررها بجان اشیاء

شرریمالم فکند ه رویش      شده براهوان منیر هویش  
مصار آمد جهان زویش      دوعالم احیاء خلق و نویش  
بود مکانش دل مصفی

عجب نگاری بجلوه آمد      چه کرد نگاری به عشوه آمد  
عیای لقای هوته آمد      بعد شمس غمیره آمد  
زیب برد فح با یور المصاء

ز نقض ناقص جهان ملول است      ز گونه اورا بحق و ممول است  
بدشت وهم جنون چو غول است      بری ز احقاق هر اصول است  
نیاشد اورانه دین و دنیا

چه خوش بهاری شگفته گلها      عجب نثاری ببرد ه دلها  
گشوده ساقی ختام بلها      ز زینل یاران گشوده قلمها

که تا در آیند بشهر جانها  
 هلا عزیزادم سروش است  
 ببحرها بین چسان شروثرا  
 صلاى وصل بها گوش است  
 زمان عیش و نشاط و جوش است  
 بها سرورن هـ لا والـ

هر آنکه در ارم زمانه  
 کجا شود او بحق یگانه  
 بطک جانها کن آشیانه  
 که ظا هر آمد بصد ترانه  
 خدای موسی اله عیسی

شراب روحا برو عیان ده  
 بمشق جانان جهان جان ده  
 بشارت گل به بلبلان ده  
 زبهر وصلش هم این وان ده  
 بیار خواهد شد آشیانها

دگر شراری بروج و جان زن  
 صلاى وصلی بها شقان زن  
 غیام ناری بلا نکسان زن  
 شرح بجان جهانیان زن  
 که در نشاط است حیات جانها

بیا ز نفس غیور بگذر  
 ز جام سمرطه سوره بگذر  
 ز تن لباس غرور بگذر  
 سوی سنا ظاهر بر بگذر  
 کن از تجلی جهان میسی

وله ایضاً

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| ایها الناطقون بذکر الله  | ایها اللواتی مواقع التعمیر |
| ایها القائمون فی امره    | کبروا فی عوالم التجرید     |
| ایها الثابتون فی حبه     | فکروا فی مظا هر التقلید    |
| ایها الجاذبون فی جذبه    | فاعملوا فی عایع التجدد     |
| ایها الراسخون فی علمه    | عمدوا فی عوالم التمحید     |
| ایها الماثرون فی قربه    | سیروا فی معان التفرید      |
| موسم جشن و جوش یاران است | چون نوشند باد ه توحید      |
| شهرت و حمید عشق منفی بود | حال ظا هر شد ارملیک و حید  |

الی قولها



گرنشینی بحفل یساران      جان ودل کنی فدای صحبت دوست  
جان روحانیان عالم عشق      بفدای وقا و رات دوست

و احببای قریه کویک زبرک واقع در قریب بشرویه  
را که خود شان و اخلافشان در این دوره برقرار  
ماندند درین ششم نگاشتیم و نیز اوضاع و احوال  
فاران ( تون ) و شرح سابقه احوال ناندان  
میرزا آوردیم .

و میر محمد بیک بسال ۱۳۱۷ در سن شصت و هفت  
سالگی وفات نمود و خلف او ارجمندش حاجی شاه  
خلیل اللسه بیک بعد از وفات پدرش اشرافه امین  
مشی نمود و با روح حکمت و متانت پیوسته جلوسیری از  
تعمیرات معرضین مفسدین کرد و خانه اش مانند ایام  
والد مجمع بهائیان و محل نزول مبلغان و مسافران  
شد و بواسطه او حاجی میرزا محمود شریعتدار با میرزا  
محمود زرقانی ملاقات و مذاکره در باره اسرایهی کرده  
دوست شد و از زرقانی تجلیل و از این امر همی حمایت نمود.  
و حاجی شاه در سال ۱۳۲۴ با سلطنت آقا جلال اللسه  
متخلم بمفتون و با حاجی نصرالله بیک و حاجی مرتضی قلی  
بیک و ملا حسین با جلال و عزت از طریق عشق آباد رهسپار

بارش عکاشده بمحض حضرت عبدالصبا مشول یافتند آنگاه  
 عودت بوطن نمود و سپس بار دیگر در سال ۱۳۶۰ با فرزند  
 کهترش بحیفا رفته بمحض حضرت ولی امر الله تشریف یافتند  
 ومقام حجر الزاویه امین امر و علمد انصرت در وطن  
 میدرخشید .

و نیز اوضاع واحبای جذباء ( طبس ) خصوصاً عماد الملك  
 را در بخش سابق آوردیم و پسرد و پیش علی اکبر خراسان  
 برجای پدر عماد الملك و حکمران گشت و در ایام پدر چنانکه  
 مفصلاً در بخش ششم نگاشتم با فلاص و سمن در خدمات این  
 امر شناخته گردید و ملاها و مفسدین از اوشکایت کردند  
 چند آنکه پدرنا چارشد و ویرانها رود و محروم از ارت نمود  
 و این هنگام که بعد از فوت پدر حکمرانی نشست سلا  
 منصوصاً میرزای مجتهد بقا و متش برخواستند اصف الدوله  
 والی خراسان او را محزول ساخت و چندی بعد از آن چون  
 شوکت الملك امیر قاشن خلف میر علم خان بحکومت طبس  
 برقرار شد وی را بمنصبش برقرار نمود و ملاها با زحمانسبت  
 قیام کردند چند آنکه برای تصفیه امور و عیاشی رفته اقامت  
 گزید و ملاهای مشهد بنیادشورش نهادند و لذایط پهران  
 شتافت و این مصارف جلوس مظالمین شاه بود و بمقتصد  
 خود نائل گشته بموجب میل انالی طبس با اینکه ملاها

مخالفت و معارضت میکردند بطبع برگشته بمقر حکمرانسی  
نشست و عاقبت در سال ۱۳۱۱ درگذشت و جسدش را بما  
اجلال و موزیک بصحن رضوی برده در آن آستان دفن  
کردند و در حقیق الواح بسیار از حضرت عبدالبهاء موجود  
است و نجل وی محمد باقرخان حشمت الممالک از شناختگان  
این طایفه بود و برادران محمد رضاخان نیز محبت داشت.  
و در قرمه دوغ آباد از تربت که جمال ابهی فسروغ  
خواندند میرزا محمود فروغی بن میرزا محمد فروغی سابق  
الوصف در بخش ششم همینکه بعد از صعود حضرت بهاء الله  
سال ۱۳۱۲ پس از آنکه سیر و سفر تبلیغی در ایران و ترکستان  
نمود از طریق عشق آباد بمکا بمحضر شوق پرور حضرت  
عبدالبهاء رسیده آبای بند در جوار فضل و عنایت بسر  
برد و باده پرنشأه عهد و میثاق ابهی چشیده مطو از روح  
شور و عشق گردید و مأمور به سیر و سفر تبلیغی در هندوستان  
و سپس بلاد ایران برای نشر انوار عهد و میمان گشت لذا  
به بعضی رفته چندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت آنگاه از  
طریق دریا عازم فارس شد ( ۱۳۱۳ ) و درین طریق بوشهر  
و شیراز باسید محمد علم الهدی بوشهری و ثقة الاسلام  
اصفهانی تصادف نموده چون بشیراز رسیدند ویرا بنام  
پیغمبر بهائی تشهیر کردند و هنوز چند بومی پیش نگذشت

که اخبار اجتماعات و جوس و خروش بهائیان به ملاها رسید  
 وشکایت برکن الدوله والی ایالت نمودند و روزیکه درخانه  
 آقا محمد حسن خیاط محفل عمومی بود خبر رسید که حکمران  
 بمصر دستگیر کردن وی است و حسب المشوره مشهدی  
 عباس از بهائیان مخلص فعال را با وی همراه کردند و شبانه  
 بمصر آباده بیرون راند و حکمران مطلع شده مأمور در  
 عقب بفرستاد و از راه درین راه نورغان گرفته بیخ ایالتی  
 شیراز وارد ساختند و شخصیتش حین الملاقات درحاکم اثر  
 کرد و تفنگدارباشی رامهاندارش قرار داده که بسخنان  
 فروغی منجذب گشت و حکمران آگاه شده هنگام ملاقات  
 کلمات ناشایست بر زبان راند و فروغی با قدرت تآه و چهره  
 افروخته بنضب گفت ای شاهزاده هنوز فروغی را شناختی ؟  
 اینک شعبان عظیم رعایمکنم تا ببینی چگونه تو را با زکات  
 می بلعد و والی را بهم فرا گرفته پوزش خواسته سوگند یاد کرد  
 که از ادای کلمات مذکوره قصد توهمین نداشت و فروغی  
 پندارن آیات قرآنی و اخبار نبویه خواند که او غریق حیرت  
 و شگفت مانده بر عقیدت و اخلاص اغزود و فروغی چندی  
 بدین طریق در خانه تفنگدارباشی مهمان بود و شاهزاده  
 حاجی شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا چنانکه اشاره کردیم  
 از او و والد مرحومش توصیف و تجلیل گفت و ملاحظه روزی والی

بوی گفت بهر سو بخواهید روید مانعی نیست و او اظهار  
 کرد که قصد آبادیه و طهران دارم و مبلغ پنجاه تومان که  
 والی بوی داد بخدایم و اطرافیان حکومتی ببخشید و سوار  
 بر مرکبی که معین کردند با دوشن سرباز که يك تفنگ داشتند  
 روانه شد و در بین راه تا زرقان چون سربازان قصد وی کردند  
 اغفال نموده تفنگ از ایشان گرفت و در زرقان خطه را ایست  
 بایشان داد که بشیراز برگشتند و خود پس از شبی اقامت و  
 ملاقات با بهائیان از زرقان رهسپار شد و همینکه بآبادیه  
 رسید در آقامی عدید مجامع و تجمیعات و تلاوت آیات و مضامین  
 برقرار گردید و شیر و نشانای در جامه بر افروخت و در  
 مجلس سور و عقد فیما بین آقاسید آقابین ارشد میرزا آقا  
 نورالدین افغان و بنت کربلائی محمد حسین ممروری بدائسی  
 حسین انصاری یافت که فروغی با خطبه و آئین بدیع انجام  
 داد و ملاها خبر یافته برآشفتند خصوصاً امام جمعه که  
 اخ الزوجه دانی حسین بود کمر بمقاومت برست و این امور  
 مصادف با واقعه هدف شدن ناصرالدین شاه بخرنی که  
 در بخش لاق حق میاوریم واقع شد و رکن الدوله رتق و فتق امور  
 آبادیه را با آقاسید یحیی خان عیاشیت نظام تفریش سرینج  
 فوج همدان که با فوجش بمأموریت برای شیراز از طهران رسید  
 واگذاشت و او با ملاها خصوصاً ملا محمد حسین امام جمعه

موافق و همدست شد و چون ورود فروغی باده محبت  
عهد و میثاق امپری بدو آمد و اشتغال و شسفت مالامال در  
قلوب جامعه پدیدگشت و در منزلت که خانه حاجی علیخان  
به اجتماعات احباب و احتفالات تبلیغیه دایر گردید  
ملاها حاکم مذکور را افوا کردند و بازالخان شیرازی  
رئیس تلگرافخانه ساخته بتلگراف اخبار کاذبه برکن الدوله  
دادند و مقتریات بسیار در باب جمعیت و استعداد حرب  
بهائیان وعقد و شورش و طغیان گفتند و جواب موافق  
رسید لذا فروغی بعضی دیگر را در مشهد و مرآی عموم  
دستگیر کردند انبوه اهل اسرار بطریق و معا بر مجتمع شده  
بر روی هجوم بردند و لیس گفتند و خیمو بر چهره اش افکندند  
و سنک و چوب نواختند چنانکه بیهوش شد و گماشتگان حکومت  
ویرا بدار الحکومه کشیدند و انبوه جفاکاران بفرمان امام  
جمعه بخانه میرزا قابل ریخته اثاث بیضا بردند . آحاد  
بهائیان برخی دستگیر و گروهی بجمال در رفته متسواران  
گشتند و فروغی را بدون توصیه از رکن الدوله همراه داشت  
که حکام فارس احترام و مساعدت نمایند با عده ای سوار  
بیرون فرستادند ولی سواران مذکور در مسافتی نزدیک خارج  
قصه ویرا پیاده کرده زاد و راحله گرفتند پیاده و برهنه  
جلوی اسبان راندند و تا منزل ایزدخواست رسانده رهسار

کرده خود عودت نمودند و او سمن و سنگین بود پیاده روی  
 با عدم زاد و استعداد نتوانست و یازده فرسخ راه مذکور  
 را با کمال سختی طی نمود و نیمه راه را گم کرد ولی بالاخره  
 بآباد رسید و از راه مجرای قنات بخانه حاجی علیخان  
 درآمد که با سایر بهائیان ستواری در کوفستان بردند و او را  
 نیز برای حفظ از شرور حاکم و ملاها بکوه بردند تا چون  
 تلگراف از میرزا علی اصفرخان صدراعظم چنانکه در بخشش  
 لاحق آوردیم بحکمران در باب منع از فتنه و فساد رسید  
 ویرا با زاد و راهله روانه داشتند و در طریق یزد چون  
 بد هشمیر رسید و جمعی پیرامونش گرد آمدند وی پیرو  
 تبلیغ کرد و اشرار و اراذل بمصدش شدند ولی برخی از  
 خیرخواهان او را برآن داشتند که بیرون رفت تا در مابین  
 علی آباد و تفت جمعی از اشرار در شب ویرا از اسب  
 پیاده کرده چندان ضرب و حرج وارد کردند که بدن و لباس  
 و اشیا و زمین گلگون از خون شد و بیفتاد و از هوش رفته  
 اشرار ویرا مرده انگاشتند رفتند ولی نیمه شب بحال آمده  
 خویش را پیاده بیفت در پخانه یکی از مومنین رساننده  
 اسب سواری گرفته قبل از طلوع روشنی صبح بدرخانه حاجی  
 میرزا محمد تقی افغان رسیده در آنجا چندی تحت معالجه  
 جراح بود تا بهبودی یافت و ایامی بتلیغ و تشویق پرداخته

بار و اغیار را روشن و مشتعل ساخت و مابین مآلها همه  
 و غلبه افتاد و شیخ جعفر سبزواری مقیم بلد مکتوبی بحاجی  
 میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله باین مضمون نوشت  
 شنیدم شخصی خراسانی در مهدی آباد متعلق بشما مشغول  
 بدعوت مردم است البته ضعیف نماید و الا باز دحام اهالی و  
 مأمورین حکومت تمام آن آبادی و انجمن خراب و هلاک میشوند  
 لا جرم مدافع و مدافع متفرق شد و مقرر نمودند که فروغی را  
 بالباس مدلل از بهائیان به یک منزلی خراسان رسانند و بسا  
 زاد و راحله که بهائیان برایش فراهم کردند بمزم تبلیغ  
 بخراسان در مسپار گشت و همینکه بطیس رسید شور و انجذاب  
 مخصوص بین جامعه احدث نمود پس به بشرویه رفته ظوب را  
 بشور محبت مشتعل ساخت و از اینرو شعله بفض و حسد در  
 دلهای ارباب عناد و فساد برافروخت و بموجب سعایتشان  
 میر علم خان شوکت الطک حکمران طبس امر باحضار فروغی  
 و جمعی از بهائیان از بشرویه بطیس داد و چون صحبت  
 بزرگواری فروغی شنیده داشت امر نمود ویرا سواره محترمانه  
 وارد طبس کردند ولی اثاثش بسفارت رفت ولدی السورود  
 جمع همراهانش را غرب شدید نمودند و آنگاه ویرا در محضر  
 حکمران حاضر ساختند و حکم داد که نسبت بمشتر و مؤسس و  
 مروج امر اعظم بنام و شخص تبری نماید و او فی الحال



بنفس حکمران و میرزای مجتهد باشخص ثالث که حضوری  
داشتند با دست اشاره کرده گفت برعمر سه لمنت و میرزای  
مجتهد خطاب با میر کرده گفت به بینید ما را لعن میکند  
ولی امیر را از رشادت و شهورش شگفت آمده گفت نه چنین  
است آنچه گفتم عمل نمود و فروغی بایشان گفت شما نصیحتوا  
موشی از سرم کم کنید و امیر ماجری بطهران نوشت و فروغی  
تا وصول جواب قریب یکماه توقیف بود ولی با آزادی حرکت  
منمود و چون حکم استخلاصش با اقدامات بهائیان بامیران  
ومساعدت صدراعظم رسید محترماً از طبعش خارج شده بفروغ  
رفت و پس از چندی بمشهد شتافت و چند بار بتدا از قریب  
در مسجد گوهرشاد بمنظر برآمده مواعظ و مناجات گفته بنوع  
احتیاط مقاصد این امر را ابلاغ داشت و بالاخره اهالی  
دانستند و امیر را با او که جنب شبستان نشسته سرگرم  
سخنی بود سرنگون انداخته فریاد و فغان برکشیدند و  
او بجلدی و چابکی در میان انبوه آنان داخل شده خود را  
بشبهستان که تاریک بود رسانده بمنزل شتافت و مردم در  
طلبش هرسو دویدند و حاجی ملاهاشم صدر نشابری از  
ملاهای معروف که شیاعت پیروی داشت اشتباهها گرفتار  
کرده همی بتصد هلاک زدند چندانکه ناله و غشایان  
صدر از ساقه تا صدر درگذشت و بالاخره خدام حرم رضوی

او را با سر و صوت مجروح خونین از چنگ عوام بی تکلیف  
 خلاص کردند و این واقعه بسال ۱۳۱۷ رخ داد و فروغی  
 به یزد عودت نمود و بهائیان بهرش تدارک سفره بسده از  
 طریق قم و کاشان بطهران آمده چندی بماند و با عده‌ای  
 از رجال دولت ملاقات و تبلیغ نمود و اجازت هکا از حضرت  
 عبدالبهاء برایش رسید و با اشتیاق لایطاق روانه شد و با  
 درجوار فضل و عنایت (سنه ۱۳۱۸) بسربرد آنگاه ویرا  
 مأمور بطهران فرمودند تا در واقعه اختلاف در کیفیت اداء  
 تعبیت که در پیش سابق آوردیم مداخله کرده رفع نماید  
 و بطهران رسیده مدتی اقامت نموده در انجام خدمت مذکوره  
 سعی و همت کرد و در آن اثنا رکن الدوله مأمور حکمرانی  
 خراسان شده ابرا با خود برد تا بتلافی سوء سلوکی که در  
 شمران نمود پردازد و فروغی بعلت تحلیل حکومت در خراسان  
 بخدمت تبلیغیه کثیره‌ای موقت گشت و در سال ۱۳۲۰ باز  
 ایامی در یزد بسربرد آنگاه بصوب عشق آباد و بخارا رفته  
 در آنحدود جولان نمود پس عازم زیارت ارباب عکاشه و  
 مدتی در آنجا و نیز در مصر زیست و باز مأمور طهران شده  
 عودت نمود و ایامی در طهران بتلیغ و تشویق پرداخت  
 آنگاه بخراسان عودت کرد چندی در فروغ بزیست و در سال  
 ۱۳۲۰ بمشهد رفته در کویچه باغ نمبر خانه میرزا احمد قاضی

منزل نمود و از مراوده بهائیان و غیرهم و شور و اشتعال و  
انجذاب آتش فساد شعله کشید و چند نفس شیرین بمنسوان  
مجاهدت و تحری حقیقت بنای مراوده با فروغی گذاشتند  
و اظهار تعایل کردند تا روزی که سوای سه نفر از این نفوس  
دیگری از بهائیان و غیره وجود نداشت در ختم مجلس اظهار  
مضونیت و بشاشت نموده بحزم رفتن برخاستند و فروغی تا  
بیرون اطاق مضایعت کرد ناگاه روی خود برگردانده سه تیر  
شملول بجانب وی رها کردند فروغی از اصابت تیر دوم خود  
را بجانب خاک افکند و آنان گمان بردند که کارش ساخته  
شده و فرار نمودند پس از اثر صدای تیر و شپاه  
بهائیان و غیرهم جمع شدند و فروغی را بجراح خانه بردند  
و معلوم شد که همان گلوله اول اصابت کرد و بیرون آورده زخم  
را مرهم و مداوا کردند و بهبودی حاصل گردید و پس از آن  
بمشق آباد رفته با بهائیان معاشرت و مصاحبت و صحبت  
همی جست و باز در سال ۱۳۳۱ بارش حیفاً رفته بحضور در  
محضر عبدالبهاء شرف یافته عودت بایران کرد و آیامی  
چند در طهران مقیم شد و بمشهد عودت نموده اقامت جست  
و در آن آیام اعدا بصدور قتلش برآمدند و دو خونخوار  
سر و روی بسته که شناخته نشدند بمحل اقاقتش منزل میرزا  
احمد بن میرزا محمد علی نبیل قاضی وارد شده و پیرا حسد ف

گلوله و مجروح ساختند و بهائیان ویرا به بیمارخانه برده  
و معالجه برداشتند و بعد از آیامی چند بهبودی یافت  
و از آنگاه بفروغ رفته اقامت جست تا چون غروب نیر میثاق  
از آفاق شد و انوار شمعش غصن ممتاز شروع بدرخشیدن  
نمود در سال ۱۳۴۱ بارش حیفاً رفته تشریف حضور یافت  
و در اوائل سال ۱۳۴۲ بفروغ برگشت و در همان آیام شیخ  
عبدالمجید صدیق الملما\* خواهرزاده و دامادش در تشریح  
به تیر اعدا\* شریعت شهادت نوشتید و تلگرافی از حضرت ولی  
امرالله بدین طریق رسید :

طهران توسط دو اچی فروغی محزون میاشید دم مطهر  
صدیق الملما\* بدر نصیرود . شوقی\*  
و از آن حادثه تأثر شدید در فروغی حاصل شد و در  
حالیکه قوای جسمیه اش تحلیل رفت مدت چهار سال در فروغ  
منزوی گشته از مراد و هم مکاتبه با اطراف دست کشید  
و در همان سال ۱۳۴۶ از اینجهان درگذشت و در حقیقتش  
الواح متعدده از نظم ابهی و بسیاری از نظم حضرت عبدالبها\*  
موجود است و بسیاری ناموافق از وی برقرار میباشد. و ما در  
بخش ششم دیگر بهائیان فروغ و بلیات وارده بر ایشان  
و مهاجرتهایشان را نگاشتیم و اهل گناباد را نیز نام بردیم  
و خاندان میرزا احمد از غندی را نیز آوردیم و نهمه اش میرزا

بدیع الله با والده که طقّب بهمدن بود در سال ۱۳۱۸  
مهاجرت بعشق آباد کرد .

وازیهایان قائن سابقه احوال خاندان آقامحمد علی  
نبیل قائن را در بخش ششم آوردیم و آقا غلامحسین در اسکندریه  
مصر اقامت و تأسیس عائله کرده درگذشت .

و آقاعلی اکبر عائله فراهم کرد و در ناصره و نابلس و  
طرابلس مدتها اقامت کرد و عاقبت در بیروت درگذشت و  
خاندان برجای گذاشت و میرزا احمد در مشهد مقیم گشته  
حصر امور در خدمت امریه نمود و غالباً مراسلات این امر در  
خراسان بوسیله او میشد و سفری در سال ۱۳۱۷ نیز به عکا  
شتافته شرف بزیارت حضور حضرت عبدالهیا یافته مراجعت  
کرد آنگاه در سال ۱۳۲۲ بمگا رفت و یازده ماه در جوار  
افضال بسر برده مراجعت کرد و در حدود خراسان بصافرت  
و تبلیغ و خدمت این امر پرداخت و عاقبت در سال ۱۳۳۴ به  
حیف شتافت و حسب الاجازه بخدمات روضه ابهی و باغچه  
مشغول شد و چند سالی مانده درگذشت و ماسرع احوال  
بسیاری از مؤمنین قائین و سرچاه و قریه محمودی را در بخش  
ششم نگاشتیم که بعضی از ایشان و بسیاری از اخوانشان در  
این دور برقرار بودند و بدین طریق احبای رضوان (نیشابور)  
و خضراء ( سبزوار ) را نام بردیم .

و نیز کیفیت ایمان و احوال مؤمنین اسرائیلی تربیت را ذکر نمودیم و بسیاری از آنان و اخلافشان ترقیات مالمی کرده در این دور سربرافراختند مانند شاهپردی و خصوصاً برادرش آقا عزیزالله جدّ اب که در مشهد و ترکستان بروسیه و قفقاز و غیرها در تبلیغ جدّ و کوشش نمود و شصت و سه سروده<sup>کله</sup> خاندانی برجای گذاشتند . و برادر دیگرشان آقا رحمت<sup>کله</sup> آقا بعداً بزیارت رفته و بالاخره با احترام در مرو زیسته ریاست محفل روحانی داشت تا درگذشت و اخلافش بخدمتگزاری در راه این امر قیام کردند .

دیگر آقا اسدالله نامدار بالاخره در مرو اقامت داشته بعضی ها درگذشت و بعضی گفته اند که صوم شد و پسرانش در این امر خاندان نامدار تأسیس نمودند و پسر کهنش آقا فیض الله را در سال ۱۳۴۰ در بین راه بخارا و تخته بازار کشتند و از آقا محمد تقی سابق الذکر در بخش ششم نیز عائله در این امر برقرار گردید و عائله آقا رحیم بن محمد صادق سابق الذکر در بخش ششم نیز برجای ماند .

دیگر از رجال خراسان آقا شیخ علی اکبر قوجانی بود که در خراسان و نجف سنواتی مدید تحصیل علوم معقول و منقول نمود و مورد اعتماد خاص آخوند ملا کاظم خراسانی گشت و حوزه درس فراهم داشت و میرزا محمد بن آخوند

ممرروف به آیه الله زاده و آقازاده نزدش تلمذ کرد و چون  
 بوطن عودت نمود صاحب محراب و منبر و افتاء و محضرگشت  
 و هنگامیکه ابوالحسن میرزا شاهزاده حاجی شیخ رئیس  
 از مشهد بعشق آباد و روسیه میرفت روزی چند در قوجان  
 مانده ویرا مهتدی باصر ایهی نمود و ملاها متدرجاً از  
 عقیدتش آگهی یافتند و بضاعت و مقاومت برداختند و  
 بالاخره محمد ناصر خان شجاع الدوله حکمران رابرآن <sup>داشتند</sup>  
 که ویرا بمشهد تبعید کرد و خویشان و بستگانش را مسرور  
 بازخواست قرار داده مالفی نقود گرفت و نزد آصف الدوله  
 والی بروی افترا زد که با مستخدمین بلژیکی در کمرک مرآوده  
 داشت و والی از شیخ تحقیقات نموده دانست که افترا ست  
 ولی بازخواستی از حاکم قوجان نکرد و شیخ بهرکه طعنبسی  
 شد حتی بر رئیس کل کمرکات خراسان عریضه داد شمری نیافت  
 و چنان قیام بتبلیغ در مشهد کرد که در ایامی تللیل مشهور  
 و ممرروف گردید و ملاها حکم باخراجش دادند لذا بسوی  
 عشق آباد ( ۱۳۲۴ ) و مرو و روسیه توجه کرد و در آن حدو  
 موجب تبلیغ و تشویق گردید پس حسب الاجازه از حضرت  
 عبدالبهاء محض تبلیغ سفرید دیگر ولایات نمود و سالی دیگر  
 مراجعت بعشق آباد کرد و چند ماهی ماند و مساوت  
 بایران نمود و در همان ایام حاجی قلندر مشهور کربلا کوه

درگذشت و شیخ را حضرت عبدالبهاء مأمور اقامت و خدمت امریه در بادکوبه فرمودند که سنینی در آنجا مصدر خدمات گردید و مدت سه سال باره جمع احباب و تبلیغ و تشویق پرداخت و در آنجا واقعاتی کدورت انگیز داخلی روی نمود که ناچار بنگارش و عرض بمحضرمولی گردید و برای وی چنین صدور یافت :

" بادکوبه جناب شیخ علی اکبر علیه بهاء الله الابهسی ای ثابت برپیمان نامه ای که بجناب آقا میرزا حیدر علی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و از مضامین نهایت تأثر حاصل گشت زیرا ما را مقصود بنان بود که اسباب راحتی فراهم آید حال صحت مشقت شده بسیار بر شما زحمت است ولی ایس زحمات چون در سبیل الهی است عین مواهب است و نتایج عظیمه دارد حال چون بر این منوال است بهتر آن است که در نهایت روح و ریجان با یاران و داع نمائید که من عزم سفر دارم تا بتبلیغ پردازم بلکه موفق بشودیتی گردم و در این سبیل بجانفشانی مؤید شوم و شاید کأس شهادت کسری سرشار گردد چون در این دیار نثار جان در مشهد فساد میترنست لهذا به سائر جهات شتاب لازم پس بعشق آباد روید و نامه بحضرت افغان مرقوم میگردد که در آنجا قراری بدهند و شماره بتبلیغ بفرستند علی المحاله چاره چنین



بنظر می‌رسد بحضرت محمود مرقوم میگردد که شمارا تهییجه  
 وتدارك سفر نمایند تا باصفهان ارسال دارند زهرادر  
 اصفهان فریاد واصلتفا بلنداست و امیدوارم دراین سفر  
 موفق برخدشی نمایان بشوید و از اصفهان به آباده وشیراز  
 شتابید و از آنجا بسواحل خلیج گذرکنید و نهایت سفر  
 منتهی بروضه مبارکه گردد و عليك البهاه الابهی ع ع \*  
 پس حرکت کرده بمشوق آباد رفت و پس از توقف ظلیس  
 بایران شتافت و تخمینا سه سال درنقاط مذکوره درلوح  
 به تبلیغ پرداخت و اخیرا ازطریق خلیج فارس بارش مقدس  
 ومحضر مبارک شتافت و پس از مرخصی از طریق اسلاصول  
 صادکوه بمشوق آباد آمد سپس برای دیدار عاقله سعادت  
 بقوچان نمود و درحالیکه آرزوی شهادت درسبیل امرابهی  
 داشت مدتی اقامت کرد و بهمت کثرت شهرت بدین اسم  
 وضیق میدان جولان اداعت میسر نگشت و بمشهد حسب  
 صوابدید احببا عزیزت نمود و چون اقامتش درشانه دمای  
 آحاد این طایفه برای شهرت مصلحت وقت نبود خانسه  
 مخصوصی برایش اجاره کردند که درآن مسکن گرفت و شبها  
 بخانه های احببا مروده کرد و دراندک زمانی ملاها آگاهی  
 یافتند و شروع بفساد نمودند و مخصوصا میرزا محمد آقازاده  
 مذکور که ثروت و ریاست و نفوذ تام حزبی (طنی) سیاسی

بدست آورد عده ای از اشرار را بشورانند که پیوسته  
 بکمین شیخ نشسته تا در یوم ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳  
 ویرا در بازار کفشدوزیا در پشت کاروانسرای وزیر نظام  
 یافتند و کربلائی علی اکبر خیاط پیش رفته چنین گفت  
 مگر نه آقا بشما پیغام کرد که در اینجا نیاید بی محابا  
 باطمانچه بر دهان زید و نوکر شیخ که همراه بود بگریخت  
 پس دیگری از اشرار حسین سوسونام از خلف شکمش شلیک  
 کرد و بالجهله شش کمره بر روی رسید و از پا بیفتاد و بر پشت  
 خوابید و عمایش بر روکشیده جان تسلیم نمود و دیگری از اشرار  
 ملا ماید نام که از روزنه بام بازار مراقب بود چون دانست که  
 کارش تمام شد فخرش بیاسود بی کار خود گرفت و اخلاط  
 انام در جسد مقتول انبوه شدند و بایکدیگر چنین گفتند  
 که بحکم آقا زاده جسد را بصبح رضوی برده میسوزانند  
 و داعیه نظمیه بلد در چند خبریافت ولی کثرت ازدحام انعام  
 مانع گشت و جسد تا هنگام عصر بدانحال باقی ماند و بالاخره  
 در میان باشی نعش را بکاروانسرا انتقال داد و انگشتر از  
 انگشت آن شهید ربود آنگاه مأمورین نظمیه جسد را بسد  
 غسالخانه قتلگاه رضوی برده درهارا بر روی مردم بستند  
 و روزی بعد معلوم شد که جسد را شبانه غسل داده در قبرستان  
 حوض لقمان دفن نمودند و با همه اقدامات بهائیان و تلگرافات

از ممالک اخیری برای قونسولات که بالاخره دوتن جنایتکار  
 و مقدم گرفتار شدند با اهتمام و تحذیرات ملایان دولت  
 کاری نکرد و هر دو مرخص و آزاد گشتند و زوجه آن شهید  
 که بکمال عرفان و ایمان و معلومات دینیه آراسته بود در  
 طهران بسال ۱۳۴۹ وفات یافت و پسر ارشد نیز که در صغر  
 سن از هول و غراس شهرشهادت پدر و مشاهده اضطراب  
 مادر در آتش افتاد چهره بسوخت و از نور دیدگان محروم  
 گردید بعداً در طهران با اصطدام اتومبیلی در راه شکسته  
 از جهان درگذشت و جنب مادر در گلستان جاوید بهائیان  
 مدفون گشت و نام آنان ببقا دوتن شهیدزاده آزاده باقی  
 و برقرار میباشد .

و از رجال خراسان میر محمد حسینخان از مقدّمین و  
 وجوه بهائیان و اشراف طبیب و بشرویه مردی فاضل و سندنور  
 و زیجاه و عطاگستر بود و مالاً و قدرتاً و فکرأ و لساناً  
 پیوسته در نشر امر ابهی همت نمود و ارسال مراسلات ارض  
 مقصود را در عهده داشت و عده ای از علما و اشراف را  
 تبلیغ کرد و حتی حاجی ملا سلطانعلی گنابادی مرکز  
 فرقه طاووسیه از متصوفه را با امر ابهی آگاه ساخت و بواسطه  
 وی لوحی از حضرت عبدالبها برای حاجی مذکور صادر  
 یافت و در همین حال فسدین و اشرار بشرویه گرچه در ظاهر

ناچار از اطاعت و انقیاد نسبت باو بودند ولی سرآ همیشه  
برایش نائره فتنه و فساد روشن میکردند و عاقبت بسال  
۱۳۱۷ گواهی نامه ای پراز مهر و دست نوشت مردم تنظیم  
کرده افترا و بهتان بر وی زدند و گواهی به ستم و آزار او  
نسبت باعالی دادند و شهادت بر بهائیت او نوشتند و  
بحرکز ایالت فرستادند و زالی رکن الدوله اورا برای تحقیقات  
به طبرستان خراسان و بعد از چندی به مراقبت مأمورین عودت  
داد و توفیق کرد و او در آنحال بیمار بود و بستگانش عرفقدر  
اصرار کردند که دست از وی بردارند تا چندی در خانه اش  
ببایساد نیز میرفتند تا چون بیماریش سخت شد اورا بخانه  
آوردند و شبانه روزی بیش نگذشت و درود زندگانی گشت  
و اشرار مانع از دفن بپسد شدند و پسرانش میر ولی آقا  
( مؤید غیاسی ) و میر کلیم خان ( عماد دیوان ) از بیم جور و  
ستم مأمورین بهانه آقا سید فضائل مجتهد پناهنده گشتند  
و اقدامات مجتهد مذکور جسد مدفون گشت ولی کسانی که  
مدیون بودند از ادا وام سر باز زدند و خانواده اش ضرر  
و خسارت بردند و پسران مذکور و هم دخترانش بعد از او  
جای پدر گرفتند و در امر ابهی چون ستاره درخشان شدند  
و عائله وسیعه تشکیل دادند .

و از معارف خدام این امر شیخ محمد علی هدایت

نخستین مدرسه عصریه را در شهر مشهد تأسیس کردند و  
 طلاب مدارس دینیّه بتمصب و غضب بر افروختند و هجوم  
 برده قریب صد نفر از کودکان را که در آن مدرسه تلمّذ  
 میکردند زدند و از حجرات فوقانی بیابین افکندند و دم  
 در ترمیز مدرسه عدلیه و در دره جز مدرسه مسعودیه  
 و در قوچان مدرسه احمدیه برپا کرد آنگاه بمشرف آباد رفته  
 اقامت جست و در مدرسه مظفری ایرانیان بتعلیم و تدریس  
 پرداخت و طولی نکشید که او را بنام انتصاب بامر ابهسی  
 خارج کردند پس به مرو رفته برای تأسیس مدرسه با اشرفیه  
 کوشید و عم در اواخر دوره مظفرالدین شاه جریدت‌بشارت  
 دائر کرد و در ایام قیام مشروطیت جریده طوس تأسیس نمود  
 با مساعدت دو تن از اعیان مطبعه سربس را که اساس  
 مطبعه خراسان گردید وارد کرد و با این عمه سعی و کوشش  
 در نشر صراف بالاخره از جهت موانعیکه برایش پی در پی  
 پیش آوردند مجبور شده به تجارت پرداخت گهی در سرو  
 و ایامی در تخته بازار و بالاخره در مشهد بتجارت مشغول  
 گشت .

و از بهائیان معروف خوسف محمد قلیخان و ملا یوسف  
 بیک نخعی بودند و نیز ملا عزیزالله که از تفرّعات و تمدّیات  
 شیخ محمد حسن مجتهد بیروچند مهاجرت کرد و در آنجا نیز

د چار تسمب و مشقت کرید چندانکه خود را مسموم ساخته  
 از شرور اعدا<sup>۱</sup> نجات یافت و نیز از شناختگان احباب در مشهد  
 آقا میرزا عزیز الله جدّ اب که در بخش ششم تفصیلی در احوالش  
 آوردیم و سه بار بارش عگا رفته حضور حضرت عبد البهیا<sup>۲</sup>  
 تشرف یافت دیگر برادر جدّ اب مذکور آقا شاهپوری و نیز  
 آقا میرزا کوچک علی اف ( قدیمی ) بن ملا علی بیستانی که  
 بمشوق آباد رفته سالیانی به تجارت و خدمات امریه اشتغال  
 جست و خاندان واسمه قدیمی تأسیس کرد و بالاخره  
 پس از نهضت بلشویکیه به مشهد برگشته اقامت جسته در خدمت  
 امریه داخل شد . و دیگر آقا میرزا احمد قاضی خلف آقا  
 میرزا محمد علی نبیل اهل اهل قاضی که شرح احوالشان را در بخش  
 ششم آوردیم غالباً مراسلات این امر در خراسان بوسیله او  
 میشد و سفری در سال ۱۳۱۷ بمگا شتافت و بحضور حضرت  
 عبد البهیا<sup>۳</sup> مشرف گردیده عودت نمود آنگاه در سال ۱۳۲۲  
 مجدداً بمگا رفت و یازده ماه در جوار افضال بسر برد  
 مراجعت کرد و در خراسان بمسافرت و تبلیغ و خدمت این امر  
 مشغول گردید و عاقبت در سال ۱۳۲۴ بحیفا شتافت و  
 حسب الاجازه بخدمات روضه ابهی و آنچه مشغول شد  
 و چند سالی مانده درگذشت .

و حاجی میرزا علی اکبر عگاک متخلص به بقارا در بخش

سابق وصف کردیم که خلفش میرزا محمد تقی اشراقی با طبع  
شمر سالها در بندر جز اقامت داشته عضو محفل روحانی  
بود بتخلص ناظم شهرت داشت و آقا میرزا محمود خان  
ضنی باشی ایالتی و آقا میرزا محمد نقاش و حاجی موسی  
صرافی با انجالش آقا شاهوردی و جدید آقا و آقا سید آقا  
طیب سلاله ابا بدیع شهید و آقا میرزا محمد نجفیات و  
قوام الدیوان که اولاً در کرمانشاه و اخیراً در مشهد میزیست  
و اعضا محفل شور ضیا الاطباء و قوام الاطباء و مؤتمن  
السلطنه علی محمد خان و میرزا احمد قائینی و میرزا بزرگ خان  
ستوفی و برخی دیگر بودند و مجالس ملاقاتی رجال و  
مخصوصاً نساء غالباً در خانه مستشارالدوله میرزا ابوالحسن  
خان گرکانی ستوفی منعقد میگشت .

و در اوائل این دوره قریب شصت نفر از رجال بهائیان  
آل اسرائیل در مجالس مجتمع میشدند و از آحاد احبب آقا  
غلامرضا و آقا اسحق و برادرزاده هایشان آقا اسمعیل  
و عائله آنان و آقا عبدالرحمن و آخوند ملا ذبیح الله و ملا  
اسمعیل و آقا محمد رفیع و کریمانی خدا داد دوم و آقا  
حبیب الله بن خدا داد اول و آقا رضا بن حاجی آقا شمس  
و آقا اسمعیل ملا یعقوب و آقا حاجی بن مهدی و ملا آقائی  
عارف و آقا حسینقلی بن دوست محمد و ملا اسمعیل بزرگ

و سرش آقا رحیم و آقا یعقوب بن اسمعیل و آقا الیاس  
 یعقوب زاده و حاجی یعقوب اسمعیل زاده و آقا نیا زین عزیز  
 و برادران اسمعیل و آقا اسحق نسیم که در تربیت تجارت  
 داشتند و آقا صادق که بمحضربهی شرف حاصل کرد  
 و برادرشان آقا یحیی بعداً خود را کناری گرفت و برادران  
 آقا محمد و یعقوب و نیز آقا رضای عزیز و آقا اسحق و غیرهم  
 که همگی در خانه عزیزالله جدّ اب و یا خانه حاجی موسی  
 صراف و غیرهم در اسحار مجتمع شده تلاوت آیات و حاجات  
 مینمودند و برخی از مذکورین با اینکه در سنین اشراقات  
 انوار ابهی مؤمن بوده شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم  
 چون از ارکان جامعه در این دور نیز بودند تکرار نمودیم .  
 و نیز از معارف در شهید آقا میرزا علیخان گرکانسی  
 ( گلکانی ) که در سنوات متالیه ریاست محفل روحانسی  
 شهید را داشته با رشادت و همت و استغراق اوقات ظمناً  
 قدماً عالی لساناً بخدمت و تقویت این امر پرداخت و عسده  
 کثیری از احبّای خراسان بعلت شدت تعرضات معاندین  
 از محل خود بمحال اخری و جمعی کثیر بمشق آبسار  
 مهاجرت کردند از آن جطه که بلائیس حاجی آهن فروش  
 عائله اش با وی مخاصمت کردند و لذا بمشهد مقیم گشته  
 به عطشگی پرداخت .



واز جمله مهاجرین بمشوق آباد آقا محمد قاضی از اجبای  
 مشتمل و منجذب بود . و از جمله مهاجرین بارش مقصود  
 آقا ابوالقاسم که خلفش عنایت الله قهوه چی در بیسروت  
 ساکن و دختر آقا فرج سلطان آبادی بحیاله نکاح داشته  
 معروف در امر بود .

واز معارف شهدا\* میرزا غلامرضا شاعر شهید اثنائیس  
 اهل قصبه رشخوار تابع و واقع هشت فرسنگی شرق تربست  
 حیدریه متولد سال ۱۳۵۰ که دروس ابتدائی را در مکتب  
 محل و مختصر عربی نزد پدرش میرزا محمود از ملایسسان  
 بنمود و شغل دکانداری عطاری پیشه کرد و عرفان سلیک  
 و مجالس با درویش و اولیا گردید تا در حدود سال ۱۳۸۳  
 تنی از صلفین سیاحین بهائی در کسوت درویش بنام  
 حاجی مولی بقصبه رسید و در فصل بهار بهرون شهر آنتار  
 سمره زار از وجهه آقا غلامرضا و بعضی از اهل ذوق که با او  
 جالس بودند استنباط استعداد کرد در حوزه داخل شده  
 مشغول صحبت گشت و میرزا غلامرضا با وی معاشر شده  
 در خانه خود پذیرائی کرد و بواسطه او هدایت باین امر  
 واشتغال در ایمان و محبت یافت و بانجذاب در ایمان راه  
 ترقیات می پیمود نورانیت ضمیر حاصل کرد و بمدد قدر جا  
 نفوس تصدیق نموده انجمنی تشکیل یافت و صلفین شروع

بذهاب و ایاب نمودند و بنام ایمان باین امر آوازه پیچیدند  
 و حاجی ملاحسن نام پیشوای دینی قصه بنای تمرّض  
 گذاشته اهالی را بتمرّض و آزار وی تحریک نمود و نژاد  
 حکمران محل پیوسته شکایت و سماعت کرده اخراج ویرا از  
 وطن خواست ولی حکمران به ملت خویشاوندی که باوالدش  
 داشت موافقت نکرد و آتش فتنه را خاموش همیخواست ولی  
 روز بروز کینه آخوند و ملا و تمرّض اشرار از پیر و برنا مزید  
 گردید و روزگار بر والدش میرزا محمود مذکور دشوار میگذاشت  
 و او ناچار خود را بترك وطن و مهاجرت میدید و در خلیل  
 همان احوال متدرّجاً بواسطه او و صلّین صافرین جمعی  
 از اهالی بهائی شدند تا در سال ۱۳۰۴ ملا و مردم فتنه  
 کرده حکومت را باخراج بهائیان واداشتند و ناچار آقا  
 غلامرضا و تنی چند از مزاریها را امر بخروج داد و او باعاطفه  
 بترت توطن جست و در امور زندگانی ترقی یافته معروف نزد  
 خاص و عام شدند و حسب میل حکمران شاهزاده حاجی  
 محمد میرزا حفید حسینعلی میرزا شجاع السلطنه ابن فتحعلی  
 شاه که حکومت ترهت را بارث داشت متقبل اداره مالیات  
 دولتی گردید و بانهایت امانت و کفایت انجام وظیفه داد و  
 بعد از چند سالی باز بهمان عطاری و دوافروشی اشتغال  
 با فراغت با امور روحانی مشغول گشت و شهرت تامه حاصل

گردید و چندین ماه در مسجد جامع با حاجی شیخ علی اکبر  
 مجتهد با حضور جمعی از خواص در مسائل متنوعه دین بحث  
 و مناظره نمود و جمعی را بدین الهی رهبری کرد و آیام را  
 بخدمات عرفانیه ایمانیه روحانیه صرف نمود تا در صورت سال  
 ۱۳۱۳ شیخ علی اکبر مجتهد یزدی بعزم زیارت شهید  
 رضا وارد تربت شده و با حاجی شیخ علی اکبر مجتهد وارد  
 درمشاوره و عمل شدند و در نیمه ماه بحالی که ابالی عضو  
 در مراسم عزاداری برای حضرت حسین بن علی علیه السلام بودند انبوه  
 اعالی با حربه ها بسوی دکان میرزا غلامرضا واقع در بازار  
 سرپوشیده جنب سرای امین حطه بردند و اورا غرق در خون  
 کرده لاشه اش را بسمت منزل حاجی شیخ علی اکبر واقع در  
 خیابان حسینی شمی کشیدند در اینحال نائب تنقیسی  
 فراشاهی و داروغه شهر که قبلا از الواطهای مشهور بسود  
 و خواهش حکمران ترك اعطال شود کرده بخدمت حاکم وقت وارد  
 شد و ارادتی بسزا نسبت بمیرزا غلامرضا داشت و بالاخره  
 موفق بایمان این امر نیز گردید خبر یافته با اسلحه و جمعی  
 از فراشان و عسس ها رسیدند و جمعیت ترسیده متفرق  
 شدند و آنان بجهت را بفل کرده بدار الحکومه بردند  
 و در حجره خود خواباند و جراح آورده زخم هارا بستند  
 و اورا بحال آوردند ولی یمشوق علی علیه السلام پسر حاجی

یوسفعلی رنگرز بهبهانه تسلیم وجه صد تومان که پدرش نسیل از حاجی محمد صادق بهائی خرید بیخانه حاجی یاگتساره در آمد و در تالارخانه برفرق حاجی فرود آورد و اورا بکشت و از سوشی دیگر انبوه اشرا را آقا محمدعلی صباغ و آقا محمد حسن کفّاش با برادرش آقا غلام را از خانه هایشان بیرون آورده نیمه جان سوی خانه مجتهد مذکور میکشیدند که فراشباشی مذکور بهمان طریق رسیده از جنگشان بگرفت و بدار الحکومه برد و زخمها را بستند و پس از دوسه روزشورش بلد آرام شد ولی خانه ها تاراج و خراب گردید و عائله مظلومان مخفی گشتند و چند روز همان چهارتن در محبس حکومتی توقیف ماندند و خبر بود که از مرکز طهران میآیند و مستخلص میکنند و تا روز ۲۰م صفر طول کشید فراشباشی عائله میرزا غلامرضا را حسب خواهش بمحبس حاضر کرده ساعتهای ملاقات و صحبت و وداع کردند تا در شب سیزدهم صفر

---

(۱) مربوط به صفحه قبل  
 به قویعلی صباغ مذکور در ایام انقلاب مشهور مشروطیت طقّب بسیف الاسلام شد ولی بالاخره در سال ۱۳۲۷ بتدبیر پسر او لطفعلی خان که سرکرده و فرمانده مجاهدین بود بجرم جاسوسی بضرط گلوله همراهانش از مجاهدین مغزش پریشان و هلاک گشت و پسر مذکور از بهائیان مشهور است .

شیخ علی اکبر یزدی از مشهد مراجعت کرده یزد صرفت و تنویری  
 قتل داده تحریک کرد و در روز ۱۳ صفر سال ۱۳۱۴ بنوعی که  
 در مبحث سابق آوردیم هر چهار بشهادت رسیدند و میرزا  
 غلامرضا را سه پسر بدین اسمی بود : میرزا اسدالله و  
 میرزا نصرت الله و میرزا عبدالحسین و پسرش میرزا عبدالحسین  
 محمود زاده که سال ۱۳۰۰ در رشت خوار متولد شد . فعلاً  
 با پدر بود و در چهار سالگی با پدر و خانواده بترمت تیسیداً  
 رفت و در چهارده سالگی در همین بلوی و شهادت پدر را دید  
 چنین بیان کرد که در وسط روز در بازار جلو دکان پدر  
 نشسته بودم ناگهان غلغله و هیاهو برخاست و مباشرین  
 مالیات دولتی که در پستوی دکان مشغول تحویل مالیات  
 به پدرم بودند بیم کرده با نگوید بگریختند و همینکه انبوه  
 مردم رسیدند دانستم که اشرار آقا محمد حسن را قتل کرده  
 از هرسو باشت و لنگد و چوب عمی زدند و بسوی خانه  
 شیخ علی اکبر مشهد کشیدند و لقمه ای دینار دسته دینار  
 از پی رسیده آقا محمد علی را با هممان حال کتک زنان بردند  
 و چون گذشتند انبوه مردم نیز از عقب رفتند و بازار خلوت  
 شد و من به پستو درآمده به والد گفتم آقا محمد علی را  
 بردند و بازار خلوت است زود بخانه درآمده منتفی شوید  
 و ایشان برافروخته فرمودند آقا محمد علی را بردند ؟

بی صحابا بجلو دکان آمده در کمال بهاشفت بایستاد و هر  
 قدر اصرار کردم خانه نزدیک است خود را برسانید جواب  
 نداده اعتنا نکردند در آن اثنا جماعت اشراک که برای اخذ  
 دیگر مظلومان از خانه مجتهد باز آمدند نزدیک دکان  
 رسیدند و سردسته شان علی اکبر تفتی باخشم و تهنیب  
 و برا از بالای دکان پائین کشیده بر زمین انداخت و چوسی  
 بشدت بر کمرش فرود آورد که استخوانها درهم شکست و ایشان  
 را حرکت داده مانند سایرین باصدمات و لطحات لا تحصی  
 بسوی خانه شیخ روان شدند و من در آن میان ناله کنان  
 بخانه فرار نموده مخفی گشتم و در دیوار کوچه منفذی بود  
 که از دحام و غوغای خلق را مشاهده میکردم و والد را غرقه  
 خون افتاده در وسط کوچه دیدم که کودکان خاک بر سرش  
 ریخته بیوب بدن مینواختند و چون نفس میکشید خاک و خون  
 از دهن و بینی فواره میزد و با میرزا قدرت بن آقا میرزا علی  
 رشخواری در عقب دیوار بجزجه و ناله در آمدیم و اطفال و  
 اشراک ملتفت شده بقصد گرفتن و ازیت ما از در و دیوار  
 خانه بیالا آمدند و از سوی دیگر والده ام که سمت قومیت  
 باخانواده حکومت داشت و در ساعت نخست خود را به ارك  
 رسانیده عارض شده برگشت بدرب حیاط رسید و پدرم را غلطاً  
 در خاک و خون دید بی اختیار خود را بالای جسد انداخت

بقسمی که چادر از سرش افتاد و خطاب با شرار نموده گفت: شما سخت تر از صحرای کربلا کردید و از این بیان ناراضب در صدور اعدا<sup>۱</sup> زیانه کشید و گفتند این زن بما میگریسد سید الشهداء را شهید نمودید و از دمسو بتاختنسد ولی میرزا تقیخان که مردی رشید و از متلینین بود با بنحیح فراشان رسیده مردم را با بیچوب و تازیانه زده متفرق کردند و والد را که توه حرکت نداشت به پشت اخویم آتاتصرت الله داده بمجلس بردند و جراحی و مرعم کاری نمودند تا بهبودی حاصل گردید و زون ایام حبس مسجونین امتداد یافت عمر روز خبری در شهر شهرت گرفت و نرساعت بحضر ضمیمه مساندین موجی زد و قلوب عائله های متحد رسیده میگذاخت تا در یوم ۱۳ ربیع الاول سال ۱۳۱۴ باز تاشها غوغای عظیم آشکار شد و صداهای یا علی یا علی از طباعت بلند شد و من بمجرد شنیدن غوغا افتاده خیمت نمودم و از مدتی که بهوش آمدم معلوم شد که بحکم و سردسته کسی شیخ علی اکبر تریقی و ملا علی اکبر یزدی جمسیت انعام به مجلس حکومتی هجوم نموده والد و دیگر مسجونین را شهید نمودند و حاجی محمد صادق را که از حبس خلاص یافته بود در خانه اش مقابل عیال و اولادش مقتول ساختند آنکس راه اجساد را بکوچه و بازار کشیده در یکجا جمع کرده آتش زدند

تا درجه ای که استخوانها نیز خاکسترگشت و از قضا  
پس از قلیل مدتی بارانی شدید بهارید و آبهای که جاری  
شد رصاد را نیز ببرد :  
آنچنان مردم که عزرائیل عم آگه نشد

عشق

عشق بازان اینچنین بازند جان در راه

و بازماندگان شهدا مطرود و فلولک و از هر حیث مقهور  
دست ناس شدیم اغوانم میرزا نصرت الله و میرزا اسد الله  
فرار نموده مدت شش ماه در کوههای مزرعه در حوالی رشخوار  
مختفی شدند و گاهی شبها خانه داماد ما محمد  
خان آمده باز صرفتند و خواهر بزرگم بواسطه جوانی خوراک  
میفرستاد و نهی هنگام عودت بکوه چون بعضی لطفت شده  
تماقب کردند چندان در کوهها دویده فرار نمودند که پاها  
مجروح شد و مدتی غفلاً در خانه یکی از خویشان معالجه  
کردند و من با والده و دو خواهر در تربت بسر بردیم و از  
سب و لعن و تعزیری الهالی دمی نیاسودیم و روزی نبود که  
در بازار برای خرید ما بهتاج دستفروش آزار اراذل نباشیم  
و از کودکان شریر قوی لطمه و ضرب زنجیر نه بینیم .

از آنجمله روزی برای خرید زردآلو بازار رفتم بمینکسه  
دست به زردآلو بردم طباق که استاد ابراهیم نام داشت طباق  
را بلند کرده در وسط بازار بر زمین زد و چنان مشتکی بسر



گردنم کوبید که در میان بازار غلطیده بگریه درآدم و آب آورد  
 طبق را واشیانش که بدستم نجس شد بشست و من از بیم  
 گریان و دل دونیم بودم تا حاجی نیروزخان نوکر حکومت  
 رسیده مرا نجات داد پس از دو سال بدین کیفیت بدسبب  
 اقدام آقا میرزا احمد بن آقا میرزا محمد علی نبیل فاضل محفل  
 روحانی مشهد مرا بمشرف آباد فرستاد و پس از چند روز محفل  
 روحانی آن مدینه مرا از طریق بندرانزلی روست روانه لهران  
 نمود و بالحمطه محمود زاده نزد آقا میرزا علی محمد ابن احمد  
 بیجانده و نشوونمای روحانی تود و در ضمن الواسی که در آن  
 ایام خطاب باین اصدن رسید چنین مسطور است :

و در خصوص رعایت و مساوتی که در حق آقا عبدالحسین بن  
 شهید مجری داشتید بینهایت از این عمل صبر و سرور شدیم  
 زیرا آن مظلوم نور دیده این مہجور است انشاء اللہ شما  
 پدر مہربانید بلکه از پدر مہربانتر از جمیع جہات عفا و  
 صیانت او را بنمائید و از قول من به نجل صنم علیہ بہا اللہ  
 ابلاغ دارید کہ این نورسیدہ نور دیده عبدالبہا ست و  
 این مظلوم محبوب درگاہ خداوند یکتا و آنچه زحمت کشید  
 حالب رحمت شود در مقابل این خدمات مظهر عنایت گردید  
 و مشکوٰۃ نور اهدیت الی آخر.....

و بالحمطه محمود زاده پس از چندی عکاسی و تجویجات طبیب

بیا موخت و سفر کرد و سپس داخل در خدمات گمرک و بعد ا  
داخل اداره پست شد و در شاهرود و مشهد و غیره مصدر  
خدمات امریه گردید و سنین متعدده در عشق آباد منشی  
و محاسب محفل روحانی و مورد خدمات متنوعه امریه گشت  
و بالجمله از سه پسر و چهار دختر میرزا غلامرضا شهید  
خاندان و اسعه صمیمی برقرار است که در جامعه درخشان  
میباشند .

دیگر از معارف آقا سید عباس علوی از اهل بیارجمند  
تابع شاعر بود که گویند اصل نام بیار ارجمند بود که  
خوانندش اکنون بیار ارجمند . از فضلا و مشاهیر طلاب که  
بمشهد در مدرسه اقامت و تدریس و تدریس داشت و بسال  
۱۳۴۱ بواسطه آقا میرزا حسن نوش آبادی که رایت تبلیغ  
برافراخته ولوله در مابین طلاب و غیرهم انداخت با آقا سید  
رضابن حاجی میرزا بابا مجتهد بجنوردی منجذب شده  
در هیئت علمیه مشهد همچنان افکندند و فتنه برپا شده  
ملاها اسامی ده تن بهائیان مشهور را نوشته در ب صحن  
رضوی چسباندند و نسبت بد و نفر مذکور بیش از همه آشفته  
گشتند و آقا سید عباس را از مدرسه بیرون کرده کتب و اثاثش  
را ربودند و بعد قتلشان برآمدند و محفل روحانی  
عشق آباد بمحفل روحانی مشهد نوشته تا هر دورا مخفیانه

از مشهد بیرون آورده بندینه عشق آباد فرستادند آقا سید  
رضا در ترکستان بکسب و تجارت مشغول شد و آقا سید عباس  
چند ماهی در مدرسه بهائیان تعلیم و تدریس کرد آنگاه  
با عزیزالله سلیمانی اردکانی بعزم تبلیغ به سیر افتاد و  
بعدا بی درسی از جانب محفل ملی بهائیان ایران در اقسام  
ایران تبلیغ و تشویق به گانه و یگانه اشتغال جست .

### خسوزستان

~~~~~

سابقه اوضاع و احوال مرکزیت قریه من بوجی و سوانج  
ایمانی ملاحسن خزائی را در بخش ششم نگاهشتم و در سال  
۱۳۱۴ همانندین و مأمورین ویرا بنصیبه کشیده محبوس  
نمودند و اموالش را بردند و بالاخره بواسطه دامادش که  
شیخ عربی بود مستخلص ورها گشت و بعد از وفاتش نجاش  
در این امر ناطق ازگرددید .

### زنجبان

~~~~~

بنوهی که در بخش ششم نگاهشتم در اخلاف و احفاد شهداء  
صقیة السیف اصحاب حجت جمعی برجای بوده برخس باهی

و غالباً مرتد بدقیقت سابقه و یا فاطر و عاقل ماند نمود  
 و با همه سعی که از هرسو بهر نشر امر ابهی شد جمعی قلیل  
 پدیدار گشتند و ما شرح ورود میرزا علی محمد ورقا و ازدواجش  
 در آنجا و قیام بر تبلیغ بیگانگان و تکمیل و تشویق مؤمنان و  
 بالاخره گرفتاری و شهادتشر را آوردیم و وفات ام اشرف  
 را در سال ۱۳۱۱ نیز شرح دادیم و از مشاهیر مؤمنین  
 مخلصین حاجی ایمان سابق الوصف در بخش ششم بود که  
 اندکی بعد از حضرت بهاء الله برای زیارت بمکا رفته آیامی  
 بلقاء و افاضه حضرت عبدالبهاء مستغیث و مستشرق گردید  
 و وطن برگشت و دخترش لقائیه را بنوع مذکور در سال ۱۳۱۱  
 بازدواج میرزا علی محمد در آورد و بالاخره در سال ۱۳۱۳  
 چنانکه آوردیم با ورقا و همسرش روح الله و میرزا حسین گرفتار  
 و گسیل بطهران گشتند و گماشتگان حکومت و ملایان خانه  
 و اموالشان را خراب و یغما کردند و عائله شان بی سامان  
 بی مکان گردیدند و چون در محبس طهران خهرشیدند  
 پیام کردند که بازماندگان شان را از زنجان به عشق آباد  
 ببرند و لذا پسرش آقا محمد حسن از عشق آباد بزنجان آمده  
 خدیجه زوجه میرزا حسین و لقائیه زوجه ورقا را بمشق آباد  
 برد و چندی بعد از شهادت ورقا لقائیه بزنی آقا محمد رضا  
 بن حاجی محمد کاظم اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم

در آمد و اولادش خصوصاً آقا کاظم درصکو و ایران بخد مت  
 در راه این امر موفق نفست و حاجی ایمان و میرزا حسین پس  
 از شهادت هرقا تقریباً کتر از دو سال در حبس مانده آنگاه  
 خلاص شدند و حاجی ایمان بزنجان برگشته اشیا هرقا را  
 برده تسلیم پسرش میرزا عزیزالله نمود و در ایران بود تا سال  
 ۱۳۳۰ بمکا و زیارت حضرت عبدالبها شتافت و بمشوق  
 آباد برگشته متوطن شده بعمل باغداری پرداخت و از شرور  
 اعدا مستخلص و مستریح گردید و سفری نیز بوطن رفته  
 از دیدار خویشان و دوستان بهره برد و عاقبت در سال  
 ۱۳۴۶ در عشق آباد وفات کرده مدفون شد و سلسله  
 خاندان ام اشرف از او برجای مانده و خواهر آقا سید  
 اشرف زوجه با بصیر نیز در فتنه مذکوره و غارت خانه ها و  
 قبض احباً با دختر سابق الوصفش ناچار بمشوق آباد  
 مهاجرت کرد و دختر در آنجا درگذشت و مادر در سن  
 پیری و ناتوانی و اندوه با حاجی ایمان ماند تا بسن نود  
 سالگی وفات نمود و از معارف اهل بها آقا حسن فدائی  
 علمدار امر ابهی و با هرکس و همه جا بنشر نفعات اقدام  
 و اهتمام نمود . دیگر حاجی یوسف علاقه بند دیگر  
 میرزا حسین هویدائی این اقاداش این حاجی دین محمد  
 و اقاداش از اصحاب جناب حجت بوده و با پسر نوزده ساله اش

عبد العظیم بعد از شهادت آنجنابها جمع اصحاب  
 نیزه پیچ شد به شهادت رسیدند و پسر که بسن دوازده ساله  
 بود نزد خالوی مسلم خود پرورش یافته از عرفان و ایمان  
 بدیع محروم ماند و نواده که میرزا حسین مذکور متولد در  
 سنه ۱۲۹۲ بود هنگام شهادت حاجی محمد ترک در روز  
 ۱۸ رمضان چنانکه در بخش سابق آورده ایم در مشهد بود و  
 حاجی راکه اول با چوب ضرب بسیار زده آنگاه شکم را  
 هدف گلوله ششلول کردند سپس نفت ریخته آتش زدند و  
 مظلوم بد و زانو روی بارش مقصود نشسته مناجات تلاوت نمود  
 مشهور داشت و کلمه اشهد از لسانش شنید و این موجب  
 طلب و جستجو گردید بالاخره در زنجان هدایت یافت  
 و سالها در وطن و سپس در عشق آباد و بالاخره در تبریز  
 اقامت نموده به تجاری و دکانداری پرداخت و به نهایت ایمان  
 و اخلاص در این امر نمایان و هویدا بود و خاندان هویدا اسی  
 برجای گذاشت . دیگر ملا عبد الوهاب زاهد الزمان  
 زاهدی از طبقه ملاها که در سال ۱۳۲۴ فائز بایمان  
 گشت .

—————

—————

—————

## سلطان آباد

در بخش ششم مذکور داشتیم که جمعی از اهل بهارا در سلطان آباد وطن و جایگاه بود و نیز فتن و شهادت واقع در این دور را در بخش سابق نگاشتیم و از مؤنسیسن سابق الذکر در بخش ششم حاجی میرزا حسن کاشانی الاصل که در سال ۱۳۵۴ در سن ۱۲۴ سالگی درگذشت و مانند آنش خصوصاً میرزا حاجی آقا روشن ضمیر و عاقله اش در آن بلاد معروف بود و نیز عده معروف و شناخته باین عقیده و ایمان در آن حدود سکونت داشتند .

و از مؤنسین معروف میرزا آقاخان قائم مقامی بنوعی که خود حکایت کرد جدّ اعلایش میرزا ابوالقاسم قائم مقام شهر مذکور در بخشهای سابق را قبل از شهادت بعلت سابقه معرفت و خفایات خبر از جانب والد ماجد ابهی رسید که تمهید قتلش میکنند و او اظهار علم کرده گفت من میدانم و باوجود همه اقتدار برای عهدهی که نایب السلطنه عباس میرزا از من گرفت که بایسرش محمد میرزا مخالفت ننمدم براه بی وفائی نخواهم برداشت و چون کارش را ساختند تمام مایطک را ضبط کردند و عیال و فرزندانش بخیسر و مساعدت

سربه امام جمعه طهران شکی بهیچمه قم متحصن گشته  
 بفروش مقداری اشیا و اثاث که همراه گرفتند معاش نمودند  
 و عاقبت پسر بزرگش میرزا محمد وزیر بفرهنگان عراق گریخته  
 سر بطغیان برکشیده مقدار پانزده قریه و مزارع مخصوصه  
 خودشان را از هزاوه تا ساروق و غیره تصرف نمود و سپاهیان  
 که بکرات رفته محاصره کردند نتیجه نگرفتند و الاغسره  
 نصیرخان چکینی که باوی لاف دوستی میزد غفله با  
 هزار تن چریک ویرا محاصره و دستگیر نموده به ارك سلطان  
 آباد که حصارى متین و دروازه آهنین داشت محبوس ساختند  
 ولی بعد از چندى که خدا و رعایا<sup>ن</sup> هزاوه باجماع هجوم  
 برده قلعه شهر و ارك را شکافته ویرا استخلص ساختند  
 و این واقعه مصادف با فوت محمد شاه واقع شد و چون  
 ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست از امور مذکوره تعقیب  
 نکرد و فقط برادران و خواهران میرزا محمد وزیر را بر آن<sup>ست</sup>  
 که مطالبه ارث پدر و املاک متفرقه نمودند و غالب شده  
 نصیب موروثه برده بخت نمودند و میرزا محمد وزیر قلاع و عمارات  
 متینه ساخته و حشم و خدم فراهم کرده دارای اخلاف بسیار  
 گشت و ناصرالدین شاه ویرا بمنوان اعطاء<sup>مقام</sup> بطهران  
 برد و او امتناع ورزیده در آنجا درگذشت و بی درنگ سعید  
 میرزا ظل السلطان پسر شاه از دارالحکومه اش اصفهان



به عراق آمده ورثه را احضار و توقیف و تهدید بتقتل گسوده  
 اموال و املاك لايقه را ضبط و آنان را مرخص نمود و از  
 اخلاف ميرزا محمد وزير فقط بهلول خان شهرتی و بزرگی  
 یافته در طریق فضل و تصوف قدم زد و شیخ محمد عرب  
 بغدادی دهار بر روی وارد شده تبلیغ اسلام امر ابهی کرد  
 و او تمایل حاصل نمود و الواحی نیز از ساحت قدس برایش  
 رسید و خلفش میرزا آقاخان مذکور در دوره میثاق ابهی  
 در صف شاهبر ثابتین قرار گرفت و رایت تبلیغ و نصرت  
 در سلطان آباد برافراخت و چند بار معاندین از علمای  
 مجتهدین برقتلش قیام کردند و او را بحبس حکومت انداختند  
 و او بانهایت شهامت و باصراحت بایستاد و مصون ماند  
 و آقا میرزاخان خود چنین آورده که : " در آن موقع بهائی نشی  
 رواج عظیم داشت و قریه درمن سر راه ملایر و دمسدان  
 و کرمانشاهان واقع و ما جوانان شهری را ندیده بودیم و  
 جز اسلام و قرآن و بهشت و دوزخ و مسلمانان مسئولی را  
 معتقد نبودیم و دشمن اسلام شب و روز بهائی بنظر میآمد  
 و آرزوی قتال و وصول بصواب را از این راه میدانستیم  
 در این بین شیخی بنام شیخ عرب مستی به شیخ محمد  
 وارد معلوم شد بغدادی است و با پدرم بهلول خلوت کرد  
 چند روزی بماند و برفت و آنچه طفره نمود چیزی نفهمیدم

و در سابق هم کشتار سید محمد باقر مجتهد جمعی از بهائیان را در سلطان آباد شنیده بودیم و مخصوص در سر و جا ده گدوک این قریه برای صید و شکار این طایفه صرفتیم و بعضی یهودی و خارج مذهب اسلام را اذیت کرده موقت بمطالبی نمیشدیم تا در سنوات بعد باز شیخ محمد عرب آمد و باز باید رم چندین بوم خلوت و صحبت کرد و هر چه خواستیم بفهمیم بده میکند و چه میگوید نشد و رفت تا روزی غفلت کرده اسناد و اوراق پدر را رفته دیدم مکتوبی است از طرف بهاء الله خطاب به پدرم که اولش چنین مرقوم بود: " یا بهلول علیک بهاء الله الفرد الاحد اولیاً طراً نزد حسیق معلوم و مذکور بوده بد اند " . انتهى .

چون به مضمون واقف شدم از قرائت و مطالعه مایقی صرف نظر کرده اوراق را پاره پاره در آب ریخته قصد مخالفت پدر نمودم عاقبت معلوم شد پدرم بهیچوجه تصدیق نکرده و حال اعراض باقی و چون صوفی شرب بوده و خود را امرد رند میگفت آزار و اذیت را بکسی روا نمیداشت و در خلال این گزارشات مسافرت به سلطان آباد عراق کرد و از آنجا کاغذی به بنده نوشت که دونفر بهائی که یکی سید اسد الله قمی است مردم خیال کشتن داشتند و من آنها را راهنمایی کرده از طریق همدان که قریه مسکونه ما اول منزلش میباشد

مهمان شده عبور نمایند البته نهایت توجه را از آنها  
 بنمائید لیکن زنبار زنبار ما را کلمه ای باحضر  
 داخل صحبت شوید زیرا چنان نفوذی خرج میدهند که  
 هر عالم متقی را ضحرف میسازند از جمله همین شخصی که  
 همراه سید اسدالله است کرمانی و واقوری بوده و یکسری از  
 کارهای سید بهائی و عواقریبی او اینکه بمجرد گفتن  
 بشخص کرمانی که افیون در مذنب بهائیان حرام است و  
 شربش مضر است این شخص ابداً دیگر نکشیده صحیح و سالم  
 خدمت شما میرسد بنده از مطالعه خط پدر بهانه بهتری  
 بدست آورده حبیب الله خان عموزاده را از قضیه واقف و  
 عزم خود را جزم برای کشتن مهمانان سابق الذکر در کدوک  
 قریه نمودم آلات و ادوات را برداشته متفقاً عازم کدوک شده  
 ناگاه مسافرین مهمان ورود کرده سلام و تحیت گفتند و نام  
 و نشان میزبان را پرسیدند هرچه انسانیّت بخرج داده ما  
 فدائی و ناسزا گفتیم شاید در جواب کلمه سوئی از دهان  
 آنها بروز کرده همانرا بهانه قتلشان قرار دهیم حتی گفتند  
 اکرم الضیف ولوکان کافراً جد شما فرمود جواب دادیم  
 صحیح است پدر سوخته ما اکرم الضیف ولوکان بابها فرموده  
 قتل شما واجب است مختصر جمیع اطوار و اعمال شقاوت  
 شماری و خلاف کاری از ما ظهور یافت و از آن در نفر جز

تواضع و تکریم و رضا و تسلیم بروز نیافت نوعی صحبت نمودند که فشنگ در تفنگ و دست در قبضه آن منعمل و خشکیبند اجازه عبور خواستند دادیم حضرات رفتند و ساعتی بعد پشیمان شدم بموزاده گفتم چرا از ما چنین وحشیگری بروز کرد ؟ بدون اخذ نتیجه در نزد پدر مقصر و در نزد گفتار شرمسار و باطائفه بابی و بهائی معروف بخونخواری باشیم بهتر آن است بهر نحوی شده حضرات را جسته منزل آورده رضایت بگیریم فوری حرکت نموده در یکی از سراهای قریه سید اسد الله و رفیقش جسته سلام دادیم و اصرار به بردن منزل نمودیم تعاشی کرد و گفت شما تحصیل علم کرده ایسند . جواب دادم بلی صرفاً نحو منطق . جواب داد اینها زبان عرب و قواعد آن بود که هر عرب بدوی بهتر از شما میدانند و من سؤال از علم نمودم . جواب گفتم اگر این علوم که قرآن مانازل از آن است مفتاح بهشت جاودان نباشد پس چه علمی علم است ؟ گفت :

علم نبود غیر علم عاشقی      مابقی تلخیص ابلیس شقی  
چون کلمه عشق و عاشقی در کله جوانا ما بطور علم مطلق سمو  
افتاد گفتم آقا را کشان کشان بمنزل آوردند و در برجیس  
سکن داده از روی نهایت زرنگی در خورجین که همراه <sup>شدند</sup> <sup>دا</sup>  
رسائل و تعلیمات بهائی را بیرون کشیده چند صفحه را کسه

قرائت نمودیم حقیقت بهائیان کاملاً مشهود و از انفصال  
و رعب اعمال سابقه خویش جمیع ارکان وجودم مرتعش گشته  
مضطربانه در بستر بیخودی افتادم که آنها اگر ساعتی قبل  
مرتکب قتل بهیچارگان میشدیم چه میشد و تا صبح بی خبر از  
خود بودم همینکه هنگام طلوع آفتاب شد هوشیار گشته  
دیدم حضرات با عموزاده هنوز نشسته و مشغول اقامه دلیل  
بهرمان هستند صبح بچای میل نموده هر قدر خواستیم  
مهمانان را نگاه داریم صلاح ندانسته آدرس اشخاصی را  
که در شهر عراق میشناختند گرفتم و تشریف بردند ریسز  
مطابق ذیل است :

حاجی سید مسی به سید ابوالفضل که پنی از انیس و  
جلسه های معروف حاجی آقا محسن مجتهد است ، دیگر  
حکیم رحیم اسرائیلی ، دیگر حاجی میرزا پیشخدمت محترم  
مخصوص حاجی آقا محسن مجتهد ، دیگر آقا محمد بوجبار ،  
آقا محمد حسن دعدشتی مباشر امور حاجی آقا محسن مجتهد ،  
دیگر ، حاجی میرزا حسن تاجر کاشانی ، دیگر ملا مهدی تاجر  
اسرائیلی ، <sup>دین</sup> آقا میرزا محمد حکیم احتشام الاطباء ، دیگر حاجی  
موسی سردانی ، دیگر آقا میرزا محمد باقر خان خلیج آبادی و آقا  
میرزا حسین شاه آبادی این دونفر را از خودمان و اسامی  
بعدها بنام بابیه های کناره گیری معرفی کردند :

لکریم  
 حاجی رضاخان ، آقا اسمعیل ، علی سلطان ، استاد عبد  
 کلاهدوز ، حاجی حسینخان محمّد .

پس از چندی که حضرات رفتند و کتاب ایقان را به بنده  
 دادند بهوای ملاقات و شناسائی اسامی بهائیان سابق  
 الذکر سلطان آباد عراق آمده موفق بملاقات متوسطین آنها  
 کشته دیگر نتوانستم نموداری و با محافظه کاری یا حکمت  
 نمایم مگر در مکرر متعول و فقیر گشته علنی می‌فین را  
 بی‌آزار برده و بهمدستی حبیب الله احتشام نظام و اقوام  
 شهری تجار و اغنیا و اصناف را تصقیب بتبلیغ نموده و از تمد  
 و قتل و غارت مجتهدین و ملاها و حاجی سید محمّد باقر که  
 چند نفر از بهائیان را بدست خود برادرانش قطعه قطعه  
 کرده تحقیقات بممل می‌آورد م و کم کم سکن را بمراق برده  
 تاجری ممتبر و پرنفوذ و پهلوانی جسور گردیده عامه اهل  
 شهر را دلالت می‌کردم حتی برای کسر حدود درماه رمضان  
 باجمعی از جوانان تازه تصدیق دیکهای خوراک پزی را  
 در میان مصبر عام بار نهاده غذا طبخ و برفقا میدادیم  
 یا درسرای تجارتی همین کارها را مینمودیم تا مردم باتجار  
 و منافقین با مجتهدین حکومت را همراه کرده حکم قتل بنده  
 و چهار نفر دیگر را گرفته و در محبس ارك اسیر و ذلیل و دچار  
 کند و زنجیر نمودند و سائرین رفا مخرجی شدند در محبس

ملا میرزا آقا طالبانی و آقا سید تقی خلیج آباری و بنده باقی  
 و استاد علی اکبر زرگر مضاف شد . در شب اول نائیب  
 محبس را تبلیغ کرده همراه نمودیم و تلگرافی محرمانه بشاه  
 بندر همدان نوشته صابره شد که " چون رستم مکاری سارق  
 صد بار جوهر تبعه عثمانی را من نشان کرده خواهش شد  
 دستگیر و تحویل حکومت داده رشوه گرفته رها نموده  
 مطالبه نموده ام همانندین طهیبی با تجاری که ذینفع در  
 خرید مال التجاره رستم همدست و بتوسط علما حکم اعدام  
 من و رفقا را بنام بهائیت صادر و فعلا در محبس و بزودی اعدام  
 خواهیم شد " فردا دوشنبه رفیق را حسب الامر حکومت که  
 پسر شاه بود و ناسخ ابوالفضل طقب بعضد السلطان در زیر  
 چوب صرغضب ها و عاقله نزدیک بهلاکت رسیدند و آخرین  
 دفعه بنده را پای بفلک کرده بنای فحاشی را نهادم و آشنا  
 یکی از مأمورین سبب شد که جوراب پشمی از پامپا کتده نشد  
 و چون شاهزاده امیدوار بود وجه معتنا به از ما و بهائیان  
 بگیرد و هم از سابقه جوهر مفقوده و دستگیری و رشاقی  
 رستم مکاری سارق مخوف بود امر به باز کردن بنده از فلک  
 صادر و با رفقای زخمی و مجروح نیم مرده محبوس شدیم  
 و واسطه های گوناگون از داخل و خارج شروع بقطع و فصل  
 جریه میکردند و اقوام بنده سعی بودند شاید از مجتهد

آقا نور که حکم قتل را صادر نموده بود عفونامه بگیرند و قبول  
 نیکرد و خوشبختانه عصری جواب تلگراف همدان که بشاه  
 بندر عثمانی مخابره کرده بودم از اتابک رسید : " قائم مقامی  
 حسب الامر ملوکانه امر به تهیه مرتکبین اغتشاش صادر و شما  
 مأمورید از شاهزاده حکومت چند صندوق جوهر را بگیرد  
 یا عین رستم مکاری را که مرخص نموده بشاه بندر عثمانی  
 تحویل دهی " .

خلاصه شاهزاده حاضر گردید تمام تقاضاهای بنده  
 بپذیرد مشروط بر اینکه در شهر نعام و یا در خانه ای از خانه  
 مخفی شوم قبول ننمودم عاقبت رستم مکاری را با رفتن  
 نیمه جان تسلیم بنده نمود از اربک حکومتی خارج شدیم  
 و از بازار عبور نموده جشن و غلبه مسلمانان تبدیل بازحام  
 و فتنه و بهانه جوشی جدیدی شد همینکه وارد منزل عمومی  
 آقا سلیمان گردیدیم دیدم از تمام اعیان و رفقا خود دعوت  
 کرده و عریضه با آقا نور مجتهد نوشته خواهش کرده از قتل یکنفر  
 بنده صرف نظر فرماید و قبول نشده مجددا فرستاده اند  
 و آقا نوکر مخصوص خود را حامل پیغام باین مضمون فرستاده  
 اولاً بر جمیع شما فرض و واجب است در قتل این طایفه  
 بشخصه قیام و اقدام کنید ثانیاً از قتل فلانی منوط بانجام  
 چند شرط صرف نظر میکنم : اول لمن بر طائفه جدید



دوّم طلاق گفتن عیالش و دو مرتبه عقد بستن سوّم آمدن  
 در محضر و باسلام رونمودن بعد از تهیه به بازار رفتن .  
 فرستاده مجتهد چون پیام آقا را به پایان رسانده و مسرا  
 نشناخت پاسخ دادم آقا خیلی غلط خورد و این شرایط  
 باید درباره خودش مجری شود زیرا دجال شده و مردم  
 را بضلالت انداخته فحش بسیار دادم نادانی و جوانسی  
 نموده غافل از اینکه آقا دکان و بازار را حکم بر بستن میکند  
 نوکر مجتهد رفت و تمام بازار را بسته و علما و تجار جمع در  
 مسجد گشته جدا از حکومت اشخاصی را که مرخص شده اند  
 با بنده خواستگار شدند این روزه چندین شبانه روز باید  
 بود و پسر شاه در محاصره و تلگرافات بطهران مینمودند  
 تا آنکه امر اکید صادر شد که اگر متفرّق نشوند مجتهد را  
 گرفته تحت الحفظ بمركز فرستند و جمعیت و ازدحام  
 مسلمین را حکومت بتوسط تفنگدار باشی خویش که بتفـ  
 بهائی سری مستی به غلامعلی خان جمپور بود و مهترها<sup>ی</sup>  
 طویله متفرّق ساخت این وقایع موجب بیداری نفوس و اشتما<sup>ل</sup>  
 بهائیان گردید بنده که متدی و بی اطلاع از اوضاع گذشته  
 امر بودم در صد تحقیق و تفتیش برآمده عریضه بحضـ  
 حضرت عبدالبهاء معروض و در جواب تائید و توفیق وعده  
 دادند ولی امر بحکمت فرمودند چه حکمتی که هر روز<sup>دری</sup> زنده

میشود و این اختیاراته حکمت را از دست میدهم و باز فریاد  
 علما<sup>۱</sup> غرور بلند میگردد و نیای ایران خیلی تنگ و تاریک  
 است هرچندی مجزی میسازند و کوری در مسجد سید محمد  
 باقر توسل بسته از برکت منبر آقا<sup>۲</sup> در چشم شهلا گشته و مردم  
 از بهائیان اینطور کرامات میخواهند تا مجبور بشویم خلافت  
 را اثبات و شت آنها را باز نمائیم<sup>۳</sup> و بالجمله میرزا آقاخان  
 مودی شهم و شریف و منجذب در ایام سالها در ایران<sup>۴</sup>  
 نصرت این امر نمود بنام میرزا ابوالقاسم قائم مقام مورد عنایت<sup>۵</sup>  
 حضرت هید البهاء بود و سفری هم در ایام مسافرت آنحضرت  
 بارها رفته چندی تشریف بحضور داشت و گهی طهران بوده  
 در آثار عتیقه ایرانی کاسیابی داشت و خاندانی برقرار  
 گذاشت .

و از بهائیان سلطان آباد آقاغلامرضا قصاب و از شهدا<sup>۶</sup>  
 این دور اسفندیار مصروف بحاجی عرب که کیفیت شهادتش  
 را در بخش سابق آوردهیم اهل قریه چقاسیاه واقعه در قریب  
 شهر که در آن بلد ساکن و منادی اشاعات دولتی و ملتی در  
 کوی و برزن بوده بشغل دلالتی اشتغال میجست و در حدود  
 سال ۱۳۲۹ فائز بایمان بدیع گردید و کاروانسرای پیشه  
 کرد و در واقعه مد هشت شهادت آقا میرزا علی اکبر بسرا<sup>۷</sup>  
 باعائله اش که در بخش سابق آوردهیم با یکدست فداقه طفل

رضیع و بادستی دیگر رأس مقطوع را گرفته در کوی و بازار  
 بهالی که برای ارائه حکمران میبردند نمی فریاد نمسود  
 ای مسلمانان اگر میرزا علی اکبر از دین بزعم شما خسار ج  
 شد این طفل صغیر را که گناهی نبود ای بی انصافان  
 این چگونه مسلمانان است و به آخوند ها که سبب اصلی  
 اینگونه وقایع اند سفت گفت و بالجمله از تأثیر امرای بی  
 بکلی منقلب شده بخلاف سابق ایام متقی و سالم و متبکمل  
 گشته آیات و الواح را برد زبان داشت و درند ایست  
 غافلان بدون رعایت نیکی یا بدی فطرتشان <sup>بیش</sup> بدون مال اند  
 همت گماشته پیوسته کسانی را برای مکالمه عقیده ای در <sup>مع</sup> مجامع  
 آورده بنصیحت احدی معتنع نگردید و این امور موجب ایقاف  
 حسن حقد و مقاومت اهالی خصوصاً ملاها شد تا چون مورد  
 دکاند ارتزقیشی مجاور محلش ویرا بسوزانند ن قرآن <sup>شهم</sup>  
 کرد و آقا نور مجتهد تشهیر نمود با پسرش به الله به خلیج آباد  
 رفت و شب در مسافر خانه که ضیافت بود بین اعیان مذکره  
 شد که تنی چند از ژاندارم بتعقیب او میآیند و صلاح دیدند  
 شبانه بطهران یا همدان بشتابند ولی او علی الطلوع  
 بشاه آباد رفته بخانه آقا نور از مؤمنین بعاند و به الله را در  
 آنجا گذاشته خود بحسین آباد رفت . از آنسو ماوریسین  
 بهدایت تنی که همراه گرفتند بمسافر خانه خلیج آباد رسیدند

و سواره درآمدند و حسین سروری را که بمکتب داری مشغول بود حاضر کرده با چوب درختی که از باغچه شکستند همی زدند و حاجی عرب را خواستند و هر قدر فریاد زد که اینجا بود ولی رفت نشنیده بیشتر زدند تا آنکه جمعیتی گسرد آمد و مأمورین نا امید شدند و بسوی شاه آباد رفتند و اسکند نامی از احباب را زده بر اهنمائی خانه آقانور گرفتند ویدانجا رفته مطلوب را نیافتند و آقانور ویرادرش میرزا عنایت الله را بخانه که خدا علی اکبر بردند و دانستند که حاجی عرب در آنجا نیست و از احمالی قریه شنیدند که علی الصبح بحسین آباد رفت لذا سه تن مذکور را با امین الله برادر آقانور با خود تانیمه راه حسین آباد برد و آنان را مرخص کرده خود بدان قریه شتافتند و پرویز خان خسروانی مالک قریه بخانه غلامحسین بن کربلائی رضوان را اهنمائی کرد که حاجی عرب را گرفتند و پسران کربلائی رضوان عزم نمودند که مبلغی نقود بمأمورین داده مظلوم را رها کنند ولی دانستند که ایشان نقود را گرفته مظلوم را خواهند برد لذا چیزی ندادند و بروزی دیگر مأمورین مظلوم را از راهی دیگر بسطغان آباد کشیدند و تفصیل شهادتش در بخش سابق ثبت گردید . دیگر یحیی حزقیل سابق الوصف در بخش ششم در حدود سال ۱۳۵۱ درگذشت و عائله برجای گذاشت .

و در قریه شاه آباد بنوعینکه در بخش ششم وصف کردیم  
 و اسم بردیم جمعیتی کثیر متجاوز از چهارصد نفر عده  
 بهائیان شده اقتدار یافته غالباً کدخدا از آنان برقرار  
 میگردد و محفل روحانی و دیگر مؤسسات امریه تأسیس  
 کردند و در حسین آباد کربلائی رضان و پسرانش غلامحسین  
 و غیره و دیگر سید حسین و پسرش سید حسنخان بودند  
 و در خلج آباد حاجی آقا صادق محمود سروری و حسین  
 سروری و دیگر میرزا ریحان اسرافیلی در حدود سال  
 ۱۳۱۸ فائز بایمان شد و در وطن و کاشان در امور روحانیه  
 مشارک و سهمیم بهائیان گردید تا درگذشت و پسرانش  
 مخصوصاً آقا شعبان میثاقیان در طهران متقیم شده دکان  
 فروش منسوجات گرفته در جلسات تبلیغ و غیره شرکت کردند و  
 بسال ۱۳۵۲ بحیفا رفته آقامی در جوار حضرت ولی امر الهی  
 زیسته مأمور بمودت شد و دستور فرمودند که در کربلا بزیارت  
 مقامات شبرکه نیز مبادرت کند و در طهران بسال ۱۳۵۴ ویر  
 چند روزی بدین عنوان که در خانه جلسه مستمر تبلیغی داشت  
 در نظمیہ توقیف کرده التزام بتسک آن گرفتند و در سال  
 ۱۳۵۷ درگذشت .

واز توابع اراک ( عراق ) ادریس آباد ( شاه زند )  
 ملا یار محمد سیروسیان بن بیک محمد ایمان آورد ۱۳۱۳ و

در سال ۱۳۱۹ محفل روحانی تأسیس گردید و در ورقه‌ها  
چهارفوسنگی عراق مراد علی بختیاری بن کربلانی درویش  
ایمان آورد و در مدتی ظلیل جمعی هدایت شدند  
و در سال ۱۳۴۵ محفل روحانی تأسیس گردید .

### مـ لـ ا

~~~~~

در بخش ششم شرح سائنات دوره حیات شاهزاده  
حسینقلی میرزا و برخی از مؤلفین و اوضاع تمدنیات معاندین  
رانگاشتم و باز در سال ۱۳۱۰ ملایان بلد بر ضد بهائیان  
بمدستان شده روسا تلگراف و پست را با خود موافق  
و معاهد ساختند تا کسی نتواند بظهران خبر دهد و تلگراف  
شکایت آمیز مطو از هفتربات بدربار طهران فرستادند  
ولی موزون بسلطان آباد شتافت و تلگرافاتی را اثر بر اخبار  
سوء قصد ملایان و تمرضات شیخ ضیا الدین مجتهد و  
برادرش آقامهدی بشاه کرد و بی درنگ از جانب میرزا  
علی اصغر خان امین السلطان بواسطه موزون توصیه دربار  
عمرامی با مظلومین به سیف الدوله واصل شد مضمون اینکه  
عسب الامر همایونی احدی را حق تمرض با این گروه نیست  
و اگر شیخ ضیا الدین و آقامهدی برتمدی تجرّی کنند  
فورا از ملا بر تبعید شوند لاجرم معاندین برجای خویش

نشستند و موزون بملایر برگشت و بخدمات روحانیه مشغول  
شد و چون نخستین لوح حضرت عبدالبهاء پس از غروب  
شمس جمال ابهی خطاب بوی رسید بی درنگ قلم برداشته  
و ابیاتی بسیار سروده بمحضرمبارک فرستاد که بعضی از آن  
ابیات چنین است :

ای خاک آستان تو کحل بصر مرا

وی نعل دوستان تو افسر بسر مرا

زین پس بخسروان جهانم نظر کجاست

آورده حضرت تو چو راندر نثار مرا

جز آتش محبتت ای مظهر اله

در دل اگر فرزندم آتش بسر مرا

و بدینگونه در اخلاص و ایمان نامدار بود تا در مجادله الاخری

از سال ۱۳۱۳ بحیثان باقی انتقال نمود و در شهرستان

کاظم آباد واقع در سبزه راه پارک که از بناهای سیف الدوله

و تفرجگاه عمومی اهالی است مدفون گردید و مناقباتی

در حقیقت از حضرت عبدالبهاء صدور یافت و تالیفات سید یحیی

میرزا و رضاقلی میرزا و عبد الحمید میرزا در مقامات ایمانیه جای

بدر گرفتند و خانواده واسمه از آن خلف و پسران دیگر نیز بنام

مرتضی قلی میرزا و بدیع الزمان میرزا بنام موزون برقرار گشت

و مانده کرکریلاکی محمد صادی و خلفش

استاد امان الله شيرزاد معمار مقيم طهران كه خاندانسی  
بنام شيرزاد برجای گذاشتند و نیز كریلاشی محمد هادی  
و خلفش میرزا باقر جلیل ساکن طهران كه نیز در آن بلد  
عائله تأسیس نمود ضمن بیان احوال بهائیان در آن بخش  
نمودیم .

ویکی از مزاریف اهل بها كه در او اخر عثمان دوره فائز  
بایمان شد و در این دوره رایت ایمان بود آقاعلی اکبر  
زرگر نوه حسن خان سردار شیرازی با وجوه و اشراف بلد  
معاشرت و مؤانست داشت و بواسطه شاهزاده موزون مذکور  
ایمان آورد و با تمام ثوی در نشر این امر سعی نمود و خانه اش  
را محل واردین بهائی و احتفالات روحانیه قرار داد و مانند  
زمانی بالسن و افواه انام افتاد و بنای تمرین و ایذا گذاشتند  
وی درین بدربخانه و حجره اش هجوم برده سنگسار  
کردند و عمر كه را نزد وی میدیدند از بیت مینمودند تا  
بنوعی كه در بخش سابق نگاشتیم فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست  
و منتهی بقتل و غارت گردید و او بالاخره نیمه جان بهمدان  
رسید و مدتی بحالت بیماری و ناتوانی افتاده در گذشت  
دیگر میرزا اسمعیل خیاط سراج الشهداء از سلطان آباد  
بملازم مهاجرت و اقامت كرد و زوجه شاهزاده حسینقلی میرزا  
موزون را ازدواج کرده كودكانش را پرستاری نمود و بتبلیغ امر



ابهی برداخته در آن حدود مشهور شد و ملاها و اعدا<sup>۱</sup>  
 بضارت و مقاومت برخاستند و اهالی را بایذا<sup>۱</sup> و املاکش  
 برانگیختند تا در دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۱ آقامهدی  
 برادر شیخ ضیاء الدین دوتن را کفن پوشانده با انبوهی  
 در قایشان بکوی و برزن افتادند و او عرض حال بنیر الممالک  
 حکمران داد و حاکم مذکور بعلمت عدم اقتدار و فقد کفایت  
 چاره ای نتوانست و بالاخره میرزا اسمعیل مبلغ سه تومان  
 باطافه عبا بدو کفن پوش داد تا فتنه اندکی تسکین یافت  
 ولی ملاها از عزیمت خود منصرف نشدند و بالاخره بنوعیکه در  
 بخش سابق آوردیم آن مظلوم را شهادت رساندند و در حق  
 وی از بنان حضرت عبدالمبیا<sup>۱</sup> چنین صدور یافت :

هو الله

النور الساطع من النیر الاعظم یغشی مرقدنا الضور  
 وجد شك الطهر یامن تفتی كأس الغدا<sup>۱</sup> عباً بالجمال الابهی  
 وشرب رحیق الوفاء من كأس المطا و صعد روحه الی حدیقة  
 البقا<sup>۱</sup> محفل اللقا<sup>۱</sup> المركز الاعلی و ادرك الثول بین یدی  
 ربّه الغفور و تشرف بمشاهدة الجمال بعد كشف سجدات الجلا<sup>۱</sup>  
 اشهد انك امنت بربك الکریم و اقبلت الی النبا<sup>۱</sup> المظلم  
 و سممت ندا<sup>۱</sup> مولاك الجلیل و احببت الدعوة و ادركت النعمة  
 و سا بقمت الی الرحمة و اقامت الحجة النورا<sup>۱</sup> و سللت المحجة

البيضاء\* وحزت القدر المعلى و ناديت باسم اللسه  
 وهديت الى الله ونسيت ماسوى الله حتى اشتبهت  
 بين الخلق باسم الحق و اسهدفت السهام المصوبسة  
 من اللثام فى سبيل ربك العزيز العلام و تحنيت كأس الغنا\*  
 فى محبة محبوبك الابهى طوى لرأسك الطويح و دمك  
 المرشوش و جسدك المقطوع روحى لك الفدا\* أيها المنجد  
 الى الملا\* الاعلى والرأية الخافقة فى ميدان الفدا\* والسراج  
 الساطع بانوار الوفا\* والنجم البارغ فى مطلع العلى والطير  
 المتطائر الى رياض الهقا\* والحمامة المتفردة فى غياض  
 السناء\* والسفكة السابحة فى حياض الثناء\* فديتك بروحى  
 وذاتى و كينونتى يا مظهر الولا\* والنار الموقدة فى شجرة  
 الفدا\* طوى لنفس تبركت بترايك الطاهر واستضات من  
 نورك الباهر و قبلت مرقدك الزاهر وتمطر شاه بطيب  
 مسك العاطر روحى لك الفدا\* يا من استشهد فى سبيل الله  
 وتوجه الى طكوت الابهى وشرب رحيق الاصفى فى محضر  
 تجلى ربه الاعلى و عليك التحية والثناء\* ع ع اى ثابت  
 برهبان ابن زيارت حضرت ميرزا اسمعيل خياط است بايد  
 احباً هريك در نهايت انقطاع و انجذاب و التهاب بنهار  
 محبت الله از قبل عبد الهيا\* تلاوت و عليك التحية والثناء\*

و در قریه جوراب ملازم سدايت الله خان فتح الله بيست  
 و عبدالمعظم بيست ، آقا فضل الله ، آقا لطف الله و غيرهم بودند  
 و در قریه بيغش ، آقا نوروز علي و مدمود بيست و پسرانشان  
 و فرز علي شناخته شدند و قریه آرزو مال و اچه در چه پيار  
 فرسنگی دولت آباد در ايندور مرکزی شده جمعی از مصاریف  
 مانند استاد آقا کوچک ، استاد جهانگیر ، حسینقلی بيست ،  
 عادلخان ، شيرعليخان ، اسمعیلخان ، غلامحسین ، کربلائی  
 رحيم ، استاد علي بابا ، مشهدي عباس ، آقا جمشيد ، و آقا ميرزا  
 مهربان ، و آقا ميرزا جان و آقا محمد امين ، نجات الله بيست ،  
 حاجی محمد ، ابراهيم پاشا ، مشهدي مهدی ، کربلائی الله  
 داد ، حاجی محمد محمد علي ، کربلائی غلامرضا ، استاد يوسف  
 حجار ، کربلائی خليل ، محمد حسين ميرزا ، مشهدي ، شحبان  
 کربلائی فضل الله ، علي اصغر ، علي مراد امامقلي ، فتح الله  
 خان ، آقا محمد رضا ، کربلائی محمد آقا ، نريمان ، آقا محمد  
 جعفر ، آقا حسن ، آقا حسين ، آقا محمد باقر ، محمد رنجيد ، آقا  
 ابوالقاسم ، آقا سليمان ، محمد تقی ، استاد شيرزاد ، غلامحسین  
 متخلص ، بنگچين ، علي آقا ، سدايت خان ، محمد رضا ، کربلائی  
 فرخ ، کریم ، سينقرخان و غيرهم بودند .

### سمنان و سنگسر و شهیرزاد

قریه سنگسر و هم شهیرزاد تابع و واقع در سه فرسنگی  
 سمنان بنوعی که از بخش اول پیوسته شرح دادیم از آغاز  
 امر مرکزی از مراکز پرجمعیت و شهرات و شایسته عقیدت و معرفت  
 برای پیروان امر بدیع بود و ماسخ احوال آقا میرابوطالب  
 و آقا سید محمد رضا و خاندانشان را آوردیم و آقا میرابوطالب  
 در حدود سال ۱۳۱۰ پس غایت بهی و ضعف در سنگسر  
 درگذشت و پسر و دختری برجای گذاشت و جسدش در بقعه  
 امامزاده قاسم واقع در قرب آن قصبه مدفون گردید که آقا  
 سید محمد رضا در شأن آن بقعه چنین نوشت در بقعه امام  
 زاده قاسم واقعه در سنگسر سه تن از اصحاب حضرت قدوس  
 روح فداه دفن شدند اول اخویم آقا میرابوطالب در و م  
 محمد مهدی سوم ولی الله مازندرانی و والده داغیده  
 دو سر شهید که از اصحاب قلمه بودند و نیز همشیره اسیر  
 شده شجاعت و ملامت کشیده و از احب الله رجالا و نساء  
 در دالان و صحن معصوم زاده مدفونند و او که صاحب قلم  
 و قلب مطهر و سخن مؤثر و رایت هدایت گیری و تأییدات غیبیه  
 در مازندران و سنگسر و شهیرزاد و چراغ درخشان امیر

اقدس ابهی در آن حدود بود و دوستان غایت تجلیل و تکریم  
 و صفا، عقیدت و ارادت بدو داشتند چند ماهی بمسجد از  
 وفات برادرها دامادش آقا شیخ رمضان در همان سال ۱۳۱۱  
 باری عگا شتافته ایام مدید درك محضر حضرت عبدالبها  
 نمود و مراجعت بمازندران کرد و باری دیگر در سال ۱۳۱۵  
 با برادرزاده اش آقا سید محمد باقر در سن پیری و هـ سال  
 ناتوانی بآن ارض مقدس رفته چندی از زیارت کام دل گرفت  
 و عودت بمازندران نمود و خاتمة الحیات بمسال ۱۳۱۷ در  
 بارفروش وفات یافت و تنگام دفنش متمصبین و جهت سال  
 شهرش کرده خواستند مانع از دفنش شوند ولی بهمت  
 و شجاعت اعیای الوار ساکن آن بلد خصوصا بقیه سرت و  
 مردانگی کاکا حسین شیرازی بمحل الواریه که مجتمع احباب  
 بود منتقل و مدفون گردید و در بقعه درهش تاج الدین  
 واقمه در آن شهر قرار گرفت و سالها مزار محترم نزد دوستان  
 بود تا بمسال ۱۳۴۹ از محل مزبور نقل بمقبره طبسرسی  
 نمودند و در خلف بقعه بخاک سپردند و از او دو سر و سه  
 دختر برجای ماند و صورت زیارت مفصل که حاوی بیان  
 حالات و مقاماتش میباشد از ظم حضرت عبدالبها صدر  
 یافت و برادر مقام بقیة السیف ذکر فرمودند و از آنجمله  
 این کلمات است :

" وما وجد يا الهى من اذن واعية الا اسمعها ونفسا  
 مستعمدة الا احبها وروحا منتظرة الا ابشرها وحقيقة  
 زكية الا انمضها ولم يأل جهدا يا الهى فى خدمة  
 امرك و اعلاء كلمتك ونشر آيتك ...."

و پس از او آقا سید محمد باقر سابق الذکر ابن آقا سید  
 احمد شهید که تحصیلات مدرسه ای نیز داشت و از آثار پدر  
 و اعمام مذکور نصیب گرفت و نزد احباب مازندران گل عمو جان  
 معروف بود در حدود مازندران و سنگسر و شهیر زاد علمدار  
 هدایت کبری شد و عاقبت الامر در سنگسر درگذشت .

و اما بنات آقا میر مستعد علی سه تن بودند نخست معصومه  
 زوجه میر ابراهیم شهید در ایمان و استقامت شهیره گشت  
 و مانند بن دفعات عدیده خانه اش تاراج کردند و نوتی  
 بحکم علماء سنگسر ویرا گرفتند و خواستند بجرم عقیده ایمانیه  
 رجم نمایند و انبوه نام او و دخترش را سنگ زنان بخانسه  
 مجتهد<sup>۱</sup> و اندند که سنگسار کرده هلاک نمایند و چون بمحضر  
 مجتهد وارد شد نوحی تکلم نمود و شجاعت و تأثیرات بیانیه  
 از او ظهور یافت که مجتهد متأثر و خاضع گردید و جمعی از  
 حاضرین با تنبیه و ایمان برخاسته ویرا مستخلص نمودند  
 و بیود تا در حدود سال ۱۲۹۵ درگذشت . و پسرش  
 آقا سید زین العابدین سابق الذکر در امر ابداع شهیر در

ایمان گشته بلاها و مصائب بسیار از اعداء تحمل کسود  
 بسال ۱۳۲۵ وفات نمود و از او چهار درش عاقله در این امر  
 برقرار ماند .

دیگر حلیمه زوجه حاجی صالح و ابنانش حاجی ابراهیم  
 و علی اکبر و الله و پردی و آقا محمد علی از مشاهیر مؤمنین  
 اینی محسوب گشتند و دخترانش یکی زوجه آقا محمد علی سی  
 متخلص بخموشی دیگر زوجه آقا سید زین العابدین مذکور  
 بود و دختر سوم آقا میر محمد علی فاطمه زوجه ملا میرزا جان  
 شهرزادی و پسرانش کر بلائی حسین و میرزا بلبل و میرزا احمد  
 بودند و از این خاندان قدیم الايمان اعقاب و اشکلاف  
 کثیره رحمانیان ، عدالتیان ، ممتازیان مشهور در این امر  
 برقرار میباشند و مادر کراسامی شهید<sup>۱</sup> و بقية السیف  
 سنگسره شهرزاد را در قلمه طبرسی مازندران و اسامی  
 جمعی از مؤمنین و نیز مصرعین و منحرفین در قصه راد بخش  
 دو م نمودیم و جمعی کثیر از بهائیان را که خود و اخلافشان  
 در این دوره میزیستند در بخش ششم شرح احوال دادیم  
 و در اوائل این دوره با اینکه آقا جمال بروجردی بهر القاء  
 نقض دهار از طهران بآن حدود آمد شری نگرفت و غائباً  
 و خاسراً برگشت .

و تأسیس محفل روحانی در شهرزاد بسال ۱۳۲۷ واقع

شد و در سنگسر اجتماع در صباح بنام مشرق الازکار  
 حسب دستور حضرت عبدالبهاء بسال ۱۳۱۷ و بنسب  
 مشرق الازکار بسال ۱۳۴۰ و تأسیس مدرسه بهائی کسه  
 آنحضرت حسینیه نامیدند بسال ۱۳۳۵ شد و مادر بخش  
 ششم عده ای از بهائیان آنجا را که تا ایندور حیات داشتند  
 نام بردیم چنانکه کربلائی خانلر در حد و دسسال ۱۳۱۲  
 وفات کرد و ملا محمد حسن و ملا جانعلی در حد و دسسال  
 ۱۳۲۲ و آقا محمدعلی در سال ۱۳۲۱ درگذشتند و استاد  
 محمد جان در مصر بشرف زیارت حضرت عبدالبهاء رسید  
 بسال ۱۳۲۴ وفات نمود و استاد محمد عسکری با خدمات  
 ایمانی بود تا در سال ۱۳۲۰ وفات یافت و ملا محمد علی  
 از ملاها در سال ۱۳۲۵ بدرود جهان گفت و ملا یوسف  
 از ملاهای معروف تا سال ۱۳۲۹ حیات داشت و از بسیاری  
 از مذکورین و غیرهم اخلاف ثابت و مستقیم الایمان برجای  
 ماندند ولی معارضات و تعدیاتی از معاندین بر جمیع  
 مؤمنین وارد گردید از آنجمله امین حرم که شهسوار راتیل  
 داشت در آنجا با عصبیت و عناد و تحریک طغیان و افساد  
 همی نمود و در اجتماعات این فتنه و ورود مبلغین جلو گرفت  
 زمینه فساد فراهم ساخت و در سال ۱۳۱۹ استاد حاجی  
 گفایش را دستگیر کرده و آزار داده بر درختی بسته همی زد



و چون مادر مظلوم شنید خود را به پسر رساند در بخل تنگ  
گرفت امر داد که مادر و پسر را بر پیمان پیچیده چوب  
وتازبانه بر هر دو زدند آنگاه مادر را رها کرده پسر را  
حبس نمود و محمد اسمعیل که برای این عیش زندانی مذکور  
خوراک برد نیز حبس و به غل و زنجیر کرد و مدت سه  
شبهانه نگه داشت پاهایشان را در شبها در کند محکم بسته  
و دوش از دوسو چوب بختان زدند که خود خسته شده  
دستها از کار وامی ماند و همه شب بمد از اعمال مذکور  
پاهایشان از راست بچپ و از چپ بر راست بسته زنجیر  
گردن را کشیده بقرب کنده می بستند تا آنکه عائله شان  
با دانه سی تومان و التزام اینکه سه تن در یکجا مجتمع نشده  
الواح و آیات نخوانند آنان را مستخلص ساختند و بالاخره  
مظلومان تلگراف تظلم به میرزا علی اصغر صدراعظم زدند  
و اندکی آسوده شدند تا در سال ۱۳۲۴ در سنگسروش همیرا  
تو اما شورش بصد این فتنه برخاست .

مجملاً اینکه بهری از اشالی سنگسرازمیدان صفی  
وصفا علی شاه حاکم و بمشی روسای دیگر را پیروی با رقیقت  
شبهه خود دیده اجراء عصبیت و عدا خواسته معدودی  
از بهائیان که در عوای گرم تابستان برجامانده بمقاومت  
برخاستند و چنین طرح نمرنگ ریختند که با مظلومان در آویزند

و اصلاح ذات البین را با کثرت مشرعین معاندین واگذارند  
و همینکه مظلومان حاضر شوند متفقاً برایشان بتازند و کارشما  
را بسازند ولی بهائیان آگهی از نیرنگ یافته و در اثناء  
صستیزه و جنگ سوی کوه شناختند و همینکه جمعیت کثیره  
آنان را تعاقب کردند غفله برگشته رزمی سخت دادند  
چنانکه مهاجمین سرویای شکسته ناچار بگریختند و طولی  
نکشید که بهائیان دلیر سنگسری ساکن بیلاقات باخبر شده  
برگشتند و معاندین آشفته و پربشان گشتند و از واقعات  
مذکور از یکسو اتحاد و انجذاب مؤمنین و از سوی دیگر  
حسد و بغض معاندین بیشتر شد و منتهی باین گردید که  
در ماه رمضان تنی چند از مظلومان در سنگسروشهرزاد بکلوله  
معاندین مقتول و مجروح شدند و اموالشان بغارت رفت  
چنانکه در بخش سابق ضمن واقعات سال ۱۳۲۴ آورده ایم و  
در شهرزاد نخست چنین شد که بتحریرک امین الرعایما  
شهید مهدی و چندتن دیگر از اهل بهار که در بازار دکان  
داشتند از کسب و شغل منع نمودند و بعضی را زدند و  
اشیا دکان را بیرون ریختند و استاد محمد رضی را بیل  
بر فرق نواختند که خون جاری شد و انبوه کثیر در مسجدی  
اجتماع کردند و خروج میرزا علی محمد سررشته دار را که  
بمأموریتی دولتی از طهران رسیده و در خانه شهید مهدی

وارد شده بهانه نمودند و مصمم شدند که بخانه و محل اجتماع روحانی اهل بها بپروند ولی سررشته دار بسنگسار رفت و امین الرعایا جمعیت را مانع شد و برخی از مؤمنین به سخنان رفته و عریضه ای تلگرافی بمجلس شورای ملی و دیگر بوزارت داخله و سوّم بحکمران جدید سخنان که هنوز وارد نشده بود دادند و تلگرافا جواب با اقدام برفع غائله رسید و باندک زمانی حکمران سخنان برود نمود و مأمورین به شهرزاد آمدند که گفتگوی طرفین را شنیده حکومت نمایند ولی مفید بین محل ملاقات را در مسجد مبین داشته و اهالی را شوراندند و جمعیتی را در آنجا فراهم آوردند و سه تن از مظلومان نیز حاضر شدند و در آن میان آقای عبدالمعلی شهاب بن مهدی طرف صحبت جمعیت واقع شد و چون اندکی مکالمه واقع گردید همه يك صدا یا علی گفته بر سر مظلومان ریختند و با ریسمان کتفهایشان را بستند آنگاه جمعیت را از مسجد خارج کرده و حاجسی سید صالح از ملاها و غیره معروضه ای مطوّ از فقریات نگاشته و مطهران فرستادند و فرآشان هر پنج مظلوم را بیک ریسمان بسته مهدی را در جلو قرار دادند و اراذل را دور کردند و آنان را از مسجد بیرون کشیدند و در آنحال تنی از همانندین رسیده خیو بر چهره مظلومین افکندند

و محمد حسین از مؤمنین رسیده بغراشان گفت منم بهائیس  
 هستم و باید با برادرانم باشم و ابرا خواستند بریسمان  
 ببنند وافی نبود و مظلوم شال کمر خود را باز کرده بریسمان  
 محکم نموده بر بازوی خود بیست و با آنان روانه گردیدند  
 و همه را بخانه امین الرعایا برده مقید ساختند و هر قدر  
 تهدید کردند ثبات و استقامت بیشتر دیدند و امین الرعایا  
 از توقف محبوبین در خانه خود معانعت کرد لاجرم آنان را  
 بمحل خرابه واقعه در جنب دارالحکوه مقرر کردند و  
 در شبانه روز پای درکنند و گردن بزنجیر نگه داشتند آنگاه  
 بسوی سمنان بردند و همینکه بقرب سنگسر رسیدند حکم  
 واصل از طهران بایشان نشان دادند بازویشان را گشودند  
 و خواهش کردند که نزد حکمران ایشانرا بستانند چه اگر چنین  
 نمیشد از شرور ظالمان نمیرستند و بهائیان سنگسرخواستند  
 مظلومین را از چنگ ظالمین بریابند و آنان اظهار داشتند  
 که ما بعنوان مقصر و محبوس نیستیم بلکه برای دادستانی  
 سمنان میرویم و همینکه از سنگسر گذشتند و بیک فرسخی  
 سمنان رسیدند با عباسقلی خان نام از معارف شهرو و تن  
 از قراقران تصادف کردند و خبر یافتند که حاجی ملاعلی  
 مجتهد پس از وصول خیرشهرزاد بمجلس ایالتی بلد حاضر  
 شد و حکمران را خواسته درباره مظلومان حمایت و تشدد کرد

و حاکم را بهم گرفته مکرر سوگند یاد نموده چنین گفت ای آقای  
 حاجی بروح رسول الله این مأمور آدم با کفایتی بود نمیدانم  
 چه واقع شده؟ جناب حاجی فرمودند ما مأمور را نمیشناسیم  
 اینقدر میدانیم که این گروه از اشخاص نیک آنجا محسوبند  
 هرگاه خدا نخواست موثی از ایشان کم شود از شما در طهران  
 شکایت خواهیم کرد و چون حکمران معذرت خواست و حضورا  
 بمأمورین تأکید نوشت آقای حاجی بخانه خود رفتند و ساکت  
 نمانده برای مأمورین و حاجی امین الرعایا و رؤسای  
 شهسیرزاد نوشت و از اعمال واقعه نکوهش و تهدید کرد  
 و علاوه مهر و امضای خود باضاً پنج نفر از وکلای مجلس  
 ایالتی رساند و عباسقلی خان مذکور را برای اینکار فرستاد  
 بالخطه محبوسین مذکور خصوصاً مشهد مهدی در دارالحکومه  
 سمنان با امین الرعایا مکالمه کرده از اعمال نکوهیده اش  
 برشمرد و حکمران از او تعهد گرفت که در شهسیرزاد فساد  
 و شورش رخ ندهد و مجلس دارالشوری طی قصبه را از  
 تیولش خارج نمود و لاجرم امین الرعایا و برادرش حاجی  
 عبد الله بطهران رفتند و دست فتنه گران از دستبند سازی  
 کوتاه گشت ولی عناد و فساد اعداء برقرار بود. بنابراین  
 نوشتی میرزا حاجی آقامتازی صهر آقاسید محمدرضا که سالها  
 در بادکوبه و مشهد سر تجارت داشت نهی بیوطن باز آمد

وروزی در مکانی موسوم به سرچشمه با آخوندی مکالمه  
 تبلیغی کرد و محمود نام شریرا که یکی از چهارقاتلمس  
 ملا نصرالله گردید در آنجا تصادف عبور دست داده بایشان  
 خیره نگاه کرد و گذشت و سه روزی دیگر از آنجا عبور کرده  
 نظرش بچندتن از اهل بها افتاد بیکی از آنان که علی بن  
 غلامعلی بود چنین گفت آیا این بقوت تو بود که روزی دیگر  
 فلانی در همین جا چنین و چنان میگفت و الآن از خانه  
 تفنگ آورده ترا بجزا میسانم و فی الحال بخانه رفته با  
 تفنگ برگشت و علی مذکور بگریخت ولی ملا عبد الله فرخسی  
 بنوع وساطت پیش رفت و محمود و پیراهد ف کرده گلوله بسر  
 دستش رسیده بگذشت و از کف مسلمان عبور کرده و هر دو  
 مجروح بخانه میرزا بدیع الله طبیب بدیع الحکما خواهرزاده  
 حاجی ملا علی اکبر ایادی رفت و بهائی مجروح را بی اخذ  
 درهمی معالجه کرده مسلم را معالجه نموده اجرت بگرفت  
 و محمود ضارب خهرشند و میرزا بدیع الله را بعنوان معالجه  
 مریض بخانه برده مال الاجرة مذکور را پس گرفت و قصد  
 قتلش نمود ولی اهل خانه اش طبیب را گریزانند .

و از علماء و اولیاء و مبلغین و شهداء بهائیان شهیر زاد

ملا نصرالله ابن ملا مؤمن بن ملازین العابدین ملا و ملازاده

و امام جماعت و مرجع احکام شرعیه بود و بسال ۱۳۱۰ بواسطه

تیسرو سینا هدایت یافت و بستگان خود و عده ای را تبلیغ کرد و بحالت انجذاب علی‌روش الاشهاد تعالیم و آیات بدیعہ بسمع اہالی رساند و شہرت گرفت و مہتممین و تابعین و غیرہم بخصمیت و تعرض و توهین برخاستند و او بمسالمت و نصیحت استقامت کرد و ناچار ترک مسجد و منبر گفت و جمعی از بستگان و ارادتمندان اصرار نمودند بساز با امامت مسجد و منبر نشست و چندی باین منوال گذشت و صد رجا دچار توهین و سب و لعن عموم گردید لاجرم مسجد را رها کرد و بشغل باغداری و فلاحت مشغول شد و به معاشرت با احباب و تبلیغ امر ایہی اہتمام نمود و روز بروز بغض و عداوت معاندین مزدار گشت و اجتماع کرده خواستند بخانہ اش پی قتل بریزند و بتدابیری نیران فتنہ خاموش شد و او بہ بارفروش و ساری و غیرہ بساری ملاقات احباب و تبلیغ رفتہ عودت کرد و باری دیگر معاندین و مفسدین تحریک کردند و حکمران سمنان موقر السلطنہ اورا با آقا سید حسین حاجی مقدس از احباب معروف ساری دستگیر و مقید نمود و چون غرض و عداوت مذہبیہ معاندین را بدانت نام شدہ ہر دو رامستخلص ساخت و احترام و مہربانی نمود و ملا نصراللہ باز بساری و بافروش و سایر مجال مازندران رفت و بخدا مانی در امر ایہی موفق گشت

و در رفتن ساری و بار فروش که تنی چند از احباب بنوعی که در  
 بخش سابق آوردیم کشته شدند جمعی از ملاها و اعا دی  
 بصدد قتل وی نیز بودند و بدست نیفتاد و پسرش محمد آقا  
 را دستگیر و محبوس کردند و بعضی از احبای بار فروش  
 سعی نموده او را مستخلص ساختند تا آتش فتنه خاموش شد  
 و ملا نصرالله به شهسواران برگشت و کماکان علم هدایت و  
 آگاهی و نمونه دیانت و اخلاق و هم عضو محفل روحانی بود  
 تا آنکه در سال ۱۳۳۶ فتنه سنگسار چنانکه نوشتیم برخاست  
 و معاندین به هجوم و قتل و غارت احبای برخاستند و احببسا  
 بمقاومت و مدافعه ایستادگی کردند و سه تن بقتل رسیدند  
 و هیجان و شورش عمومی در شهسواران و سنگسار پیاشید  
 و ملا نصرالله و آقا سید محمد باقر بقصد اصلاح ذات البین  
 به سنگسار رفتند و چون اشرار سنگسار و شهسواران متفق شده  
 پس از مشورت بایکدیگر برخی را بی قتل ملا نصرالله و آقا  
 سید محمد باقر برانگیختند و عده ای را مالغی نفوذ دادند  
 و شهادت در شب جمعه ۲۷ رمضان در خانه اش واقع شد  
 و از او پسران و عائله و اسمع در این امر برجای ماند و در صورت  
 زیارت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء مؤرخه رجب ۱۳۳۸  
 در حق وی چنین مسطور است :

" فیهجم علیهم ضوادی الففلاہ فی لیلۃ لیلۃ و رمی



( ۳۰۱ )

برصاص الخارق للقلوب والاحشاء \* .  
و نیز : \* رب انه كان آية من آياتك و كلمة ناطقة  
من كلماتك \* .

و اخلافش محمد آقا و محمد هادی و محمد مهدی  
برقرار ماندند که معاندین نسبت بآنان ایذا و جفا بسیار  
روا داشتند و شهید مذکور را برادری مهتر موسوم به  
ملا زین العابدین معروف به آقا بود که قبل از وی ایمان  
داشت ولی با احتیاط از او اظهار نکرد و بعد از ایمانش  
مسرور شده عقیدت خود را آشکار ساخت و پس از شهادت  
برادر در قره چاشم واقعه درسه فرسنگی شهبیرزاد در راه  
عقیدت چوب بسیار باو زدند و چندی نکشیده در وطن  
درگذشت .

و کسانی که غیر از منتسبین بواسطه شهید مذکور هدایت  
یافتند از معاریفشان شیخ حسین اجرستافی معروف  
بقدمس و ملا علی اکبر سوادکوهی و ملا محمد که بالاخره  
در یکی از قرا<sup>۱</sup> دودانگه هزار جریب بدست معاندین مسموم  
و مدفون گشت . دیگر ملا عبد الله شهبیرزادی بن آقا عسکری  
که بغایت مشتعل و منجذب بود و در سال ۱۳۲۰ مسافرت  
کرده مفقود الاثر گردید و ما چون در بخش ششم کثیری از مؤمنین  
شهبیرزاد و سنگم را که در این دور برجای ماندند و بی

اخلاقی فعال برجای گذاشتند شرح احوال دادیم در اینجا تکرار نکردیم و از آنجا که خصوصاً میرزا حاجی آقا رحمانیان خلف آقا محمد علی خموشی سالها در سنگسر بخدمت و نصرت این امر و مساعدت دوستان و تبلیغ بهیگانگان اشتغال ورزیده در بلاد ایران مسافرت‌های تبلیغیه نموده در ارض مقدّس بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید . دیگر الله قلسی سبحانی در بلاد ایران سفرهای تبلیغیه کرده با آهنگ و آواز خوشش آیات و اشعار بسع حاضرین رساند . دیگر میرزا عبد العلی شهاب در شهیرزاد منشی محفل روحانی بوده با انواع خدمات در این امر کامیاب گردید .

و در سنگسر بسال ۱۳۴۰ ملاحظا و معاندین باهم روشنان خود از شهیرزاد و سمنان متفق شدند که با مساعدت علمائ دیگر بلاد نگذارند مشرق الاذکار جدید التاسیس مرتفع گردد و شکایت بدولت کرده از جانب وزارت جنگ بحکومت نظامی در سمنان حکم رسید و رئیس نظمیه با اعضا و جمعیت اهالی بلاد و اطراف وعده ای آزان وسی تن قزاق به سنگسر در آوردند و پانزده تن از بهائیان را گرفته بقریه طالب آبا واقع در قریب قصبه که حاکم در آنجا بود برده توقیف کردند و جمعیت مسلمین به مشرق الاذکار ریخته بناله و ششویون زنان بهائی اعتنان کرده بسقف بنا نفت ریخته آتش زدند

آنگاه آب بسته بنا را خراب و نابود کردند و عسکده‌های  
 رجال بهائی که در قصبه بودند شبانه و مخفیانه بسوی  
 فیروز کوه شتافتند و آنانکه در بلاق بودند خبر یافته عازم  
 شدند و در بین راه بهم رسیدند و متجاوز از هشتاد نفر  
 به تلگرافخانه فیروز کوه درآمدند و بدولت تظلم نمودند  
 و اهالی فیروز کوه حسب اشاره اعدا سنان و سنگر در یوم  
 پنجم محرم هنگام ظهر که در تعزیه خوانی اجتماع داشتند  
 و در تلگرافخانه را گرفته مظلومان را سنگسار کردند لاجرم  
 تنی چند از ایشان بر پشت بام برآمده دفاع نموده جمعیت را  
 متفرق ساختند و حاکم نظامی بلد رسیده مردم را در بر نمودند  
 و بهائیان حسب اظهار حکمران از تلگرافخانه بیرون آمدند  
 بدامن کوه در قرب بلد مانده تلگراف بدولت کردند و تنی چند  
 بطهران فرستادند تا حکم رسید که محبوسین مستخلص اند  
 و بهائیان به سنگسار بروند و لذا اعدا مذکور از قصبه و محبوسین  
 سنگسار همگی بمحلی وارد شدند ولی در فتنه مذکوره بنسب  
 مشرق الانکار و هم مدرسه بهائیان خراب شده و اثاثیه  
 و کتب موجوده سوخته گردید .

ص سال ۱۳۴۱ هنگامیکه معاندین شهسواران صورت  
 فتوغرافی منسوب حضرت عبدالبهاء را با هلبله و ولولسه  
 در کوی و برزن میگردد اندند کُلعلی خُر سنگساری با پسرش

حَسَن که از بلاق به سنگسر میآمدند در شهسپرزاد دجار  
 اعداء گشتند و چندان ضربت برایشان رسید که يك انگشت  
 کلملی خورد شد و فتنه سال ۱۳۴۳ و سال ۱۳۴۸ و سال  
 ۱۳۵۷ را در بخش لاحق میآوریم .

و با آنهمه اوضاع و احوال مربوطه باین امر که در سنگسر  
 و شهسپرزاد رخ داد در نفس سمنان در حدود سال ۱۳۰۸ م  
 محمد علی هراتی از سکنه بلد با حالت تمصب و استهزاء نسبت  
 باین امر طرح دوستی با برخی از مؤمنین سنگسر برای آن ریخت  
 که کتب و آثار بدیعه بدست آرد و بر اثر مناظره و مباحثه فائز  
 بایمان گردیده مشتعلاً منجداً بتطبیخ پرداخت و در اندک  
 زمانی شهرت یافته از شدت تعرض متعصبین و معاندین ناچار  
 به هجرت شده در سنگسر رحل اقامت انداخت و بعداً بقری  
 و بلاد اخری نیز رفت و جمعی را مهتدی ساخت و خصوصاً در  
 قریه کوهستان و بهشهر اقامت گزید و جمعی را مهتدی کرد  
 و در آنجا درگذشت و عاقله از او برجای ماند و در آن ایام  
 که در سمنان راهت هدایت برافراخت میرزا ابوالقاسم خیاط  
 نوری الاصل و طهرانی المسکنی نیز بسمنان آمده مشغول به  
 کسب گشت و سپس در بهداری و آگاهی اهالی نمود و در نتیجه  
 اقداماتشان آقا سید مصطفی دلهاطبائی از خاندان محترم

واز وجها وفضلا واریاب عمام که از طب و دواسازی و غیره هم  
 بهره مند بود در مجلس درس مجتهدین حضور یافته پیوسته  
 با آنان مؤانست داشت و شعر نیز میگفت و در سیر و سلوک  
 و طریق تحرّی حقیقت قدم نهاد آگاه و بیدار و مؤمن  
 و سرشار گردید و عمام نیلگون بدل بدستار اخضر کرده  
 گیسوان پریشان افکنده با عشق و انجذاب و شجاعت  
 التهاب بمیدان خدمت و جانفشانی وارد شد و بی پیرو  
 از تمامت طبقات تبلیغ و دعوت نمود حتی در مجامع و نزهتگاه  
 عمومی به نطق و بیان و اقامه بینه و برهان پرداخت و در  
 زمانی قلیل عده کثیر را مهتدی و محب ساخت چنانکه  
 با حاجی ملا علی مجتهد حکیم مشهور حقیقت امر ابهت را  
 مدلل نمود و آقا سیدعلینقی مشیرالاطباء و حاجی میرزا  
 رحیم و آقا میرزا خلیل جراحباشی و آقا سید احمد هاشمی  
 و آقا بابا و امثالهم اقبال و تصدیق نمودند و در خانهاش  
 که مانند مسافرخانه برای مسافرین و واردین از اهل بها  
 شد مجالس بی دریغ انعقاد یافت و کرا را برای تبلیغ و هم  
 ملاقات و استفاضه از متقدّمین و کاملین احتیاً سفر بطهران  
 و مازندران و قزوین و همدان کرد و عده کثیر از متفهمین  
 بسمنان ورود نموده چندی در خانهاش بسر بردند و از این  
 رو پیوسته مورد سب و لعن و تمزّض و هجوم اعداء گشت و

مجتهدین چندین بار حکم کفر و قتل و نیز تخریب خانه اش را دادند و گروه اشقیاء هم حمله نموده سنگ باریدند و نهی حاجی مهدی مجتهد ویرا طلبیده و در خصوص این امر گفتگو نمود و چون چاره جز تصدیق ندید بوی چنین گفت دین و عقیده امری است وجدانی و احدی را حق تعرض بوجدان دیگران نیست ولی تبلیغات و اقدامات جدی شما موجب هیجان و شورش اهالی شد چنانکه همه روزه بمساجد مراجعه و کسب تکلیف میکنند و حال نزدیک باین است که رشته از دست خارج و جلوگیری مشکل شود و آقا سید مصطفی باینگونه اظهارات از قبل علماء پیوسته چنین پاسخ میداد که من باشما هم کیش و همقدم بودم و بیش از همه در طریق دین مجاهده کردم تا اینکه بفشار الذین جاهدوا فینا لنهتدینهم سبلنا بمقصود رسیدم حال با شما مرا بادلیل و برهان قانع کنید و یا امر بدیع الهی را تصدیق نمائید و برای بهشتراز آنان رسائل استدلالیه فرستاد و نوشت که از کشته شدن در راه خدا بیم و مضایقه ندارم بلکه ایثار مال و جان را شائقم و آمالی جز تبلیغ و نشر این امر در قلبم نیست و او خود پیوسته آرزوی شهادت داشت و بمحضر حضرت عبدالبهاء نیز عرض نمود و امر بمراعات حکمت برای وی رسید و اطاعت نمود ولی قوه عشق و انجذاب عنان اختیار از کفش میربود و غالباً

باشوق و انبساط به جمعیت اعدا رفته تبلیغ میکرد و سبب  
 ظاهری که موجب حفظ وی گردید رعایت و حمایت حاجی ملا  
 علی بود و پیوسته متعصبین شکایت کردند و بهیچمان  
 و جوش و خروش آمدند و مجتهد متنفذ مذکور آتش فتنه  
 را خاموش نمود نوبتی جمعی بمحضرش ناله و فغان نمودند  
 که این سید جوان های ما را از میان برده دین را از دستشان  
 ربود حاجی بنوع تجاهل گفت من سید مصطفی را میشناسم  
 و میدانم چنین نوتی ندارد که بخانه ها درآمده و جوانها را  
 ببرد گفتند جوانها بخانه اش رفته مکالمه میکنند و فریب  
 خورده بهائی میشوند گفت شما از قول من بجوانها امر  
 دهید که دیگر بخانه سید نروند و بملاوه دین در طلب  
 است نه در کف که کسی بریاید و از این هم گذشته من  
 سالیانی دراز اهالی سمنان را بدین میراثیشان که اسلام  
 است خواندم و هنوز از من نپذیرفتند چگونه دینی جدید  
 را قبول مینمایند بیقین بدانید و آسوده باشید که احدی  
 از پیر یا جوان سمنان بدین اقبال نمینماید و نیز نوبتی نزد  
 حاجی رفته شکایت کردند که آقا سید مصطفی مشرق الانکار  
 بنا کرده و در بلاد اسلام علنا جمعی بآنجا مرادند مینمایند  
 حاجی بنوع تجاهل چند بار لفظ مشرق الانکار بتأنی و ترتیل  
 ادا کرده اظهار داشت بمعنی این کلمه بی نبردیم شکفت

و حیرت از لطف لفظ و حسن معنی کلمه نموده آنگاه چنین گفت شما بعلم معنی این کلمه پی نبردید من میدانم که چقدر دقیق و عمیق است پس پرسید که زمین مشرق الا زکاء غصبی است یا ملک آقا سید مصطفی می باشد ؟ همه گفتند ملک اوست پس سؤال و استفسار کرد که در آن زمین چه میکنند ؟ جواب دادند که نماز و دعا میخوانند پس بنوع تعجب گفت چه میگوئید آیا در زمین ملکی شرعی خود حقیق ندارند نماز بخوانند ؟ معاندین گفتند که نماز اسلامی نیست بلکه صورت خود در آورده ایشان می باشد حاجی گفت ضرر ندارد بگذارید مردم خدا را عبادت کنند بهرنوعی باشد خوب است و شما اگر دیندار و خیرخواه و هشیار باشید قهوه خانه ها که محل استعمال تریاک و بغایت کثیف و سبب مافی و فساد می باشد بسیار است ببندید روزی یکی از آخوندها که برادرزاده اش بهائی بود و در حضورش صلوة بدیمه خواند در حالیکه از شدت تعصب و غضب میلرزید نزد حاجی رفته معروف داشت که برادرزاده خود م و در خانه او و در محضر و مشهد نماز بهائی خواند آیا تکلیف من با او چیست ؟ حاجی گفت هر تو با کسی نیست هر کس در نماز حمد نخواند نمازش باطل است و بالجمله حاجی ملا علی در تمام سنین متادیه ریاست دینی خود در مسلمان



نهایت رعایت و حمایت کرده بنوعی که آسیبی به اهل بهائرسد  
 و در اواخر عمر که تقریباً صدسال داشت با وجود ناتوانی  
 همه روزه بمسجد حاضر شده و در میان ظهر قائم موعود و رجعت  
 درس میداد و آقاسید مصطفی نیز حضور داشت و نیز نهی  
 در سال ۱۳۲۹ مکرّم الدوله حاکم سمنان و دامغان هم عرض  
 احمای سنگسار شده به دارالحکومه احضار کرد و جمعی از  
 ایشان زکورا و اناثا بخانه آقاسید مصطفی وارد شده اظهار  
 داشتند که گماشتگان حکومتی بی احضار و اذیت و آزار به  
 سنگسار آمدند و در همان حال مأورین نیز در ب در رسیده  
 مطالبه مظلومان نمودند و آقاسید مصطفی مهمانان را در خانه  
 محفوظ داشته متقبل شد که بجای ایشان در دارالحکومه  
 حاضر شود و با آنان و عائله خود وداع کرده بسوی دیوانخانه  
 رفت و هنگامی بخیا بان ارك رسید که حکمران با کثیری از اهالی  
 بحالت خشم و شدت مستعد و مترصد ورود مظلومین بسود  
 و مأورین جلو رفته بوی گفتند که اهل سنگسار بخانه آقاسید  
 مصطفی پناهنده شده و او خود بجای ایشان حاضر شد و حکمران  
 پس از مراعات آداب ظاهره بوی خطاب نموده چنین گفت  
 جناب آقا مگر خدای نخواست بهائی هستند که این جماعت  
 را بخانه خود راه داده حمایت میکنند؟ آقا سید مصطفی  
 چنین جواب گفت من شایسته و قابل این نیستم که بهائی

و نیرنگ برای قتل آن مظلوم میریختند تا آنکه درینجاه وینج سالگی در صبح یوم ششم شهر ذیقعدہ ۱۳۳۹ عجزه میوه فرو بخانه وی آمد و دانه ای چند انجیر از آن عجزه بر مگر و تزویر خورد و پس از ساعتی انقلاب حال یافته بمعالجیه پرداختند سودی نیافت و در آنحال دستور داد تا تصادفی که در مدیحه حضرت عبدالبها سروده آورده خواندند و هم مناجاتی تلاوت کردند پس اخبار از قرب اجل نمود و دستور داد تا اہرا از طبقہ فوقانیہ بہ تحتانیہ آورند کہہ در تجهیز و تشییع تکلف و مشقتی برای ماشرین روی نہ ہند و وصیت کرد کہ از محضر حضرت عبدالبها طلب مغفرت بہت او نمایند و طبیب نیز حاضر بودہ گمان سکتہ بردودستور پاشوبہ داد و ثمری نبخشید و قبل از طلوع آفتاب از قوم ہفتم ذی قعدہ درگذشت و چون مشیرالاطبا حاضر شدہ معاینہ کرد تشخیص داد کہ سموم گردیدہ رجال و اشرف محترمین طبقات مختلف حاضر شدند و جنازہ را بقبرستان بردند و پس از حفر قبر چون مہتای دفن شدند حسب تحریک حاجی ملا عبدالملی و حاجی میرزا آقای مذکور عدہ کثیر از اراذل و اخلاط ناس با سنگ و چوب هجوم آوردند نحس را سنگباران کردہ گفتند نمیکذاریم کہ سید کافر را در قبرستان مسلمین دفن کنید و متدرجا چند ہزار نفر از دحام

نمودند و تا غروب آنروز در هفت نقطه از شهر پس از حفر قبر  
مانعت گردید و در مواقع حرکت جنازه سنگساران نمودند  
و بالاخره آقا سید مسیح طباطبائی و آقا سید رضا طباطبائی  
و آقا سید جعفر طباطبائی و آقا سید محسن سیف هاشمی بسا  
عده دیگر از همراهان جنازه را گذاشته بحکمران نظامی  
امیر تومان تظلم نمودند و مهدودی سوار و پلیس مأمور شدند  
و چند تن از سران اراذل گرفتند و جنازه را با احتمال بنقطه  
دور از شهر مجاور قهوه خانه نوابیه که همیشه محل تبلیغ  
اصول و بیگرات چنین گفت: چهست مرا در این محل مدفون  
نمایند چه که محل اعلای کلمة الله است برده دفن کردند  
و خاندانی از وی در امر ابی مصطفی نژاد برقرار ماند پس  
از او هر چند مهدودی از احباب درسمان ماندند ولی عانند  
آقام او اجتماع و انجذاب حاصل نگردید و بخوف و کتمان  
عقیدت بزیستند. و از جمله الواح صادره در حق آقا سید  
مصطفی لوحی است که پس از وفاتش صدر یافت و صورتش  
چنین است:

بواسطه جناب حکیم الهی شهیر زاد بازماندگان  
حضرت آقا سید مصطفی من ادرك لقاء ربه في الملا الاعلى  
هو الله

ای بازماندگان آن سرور آزادگان حضرت سید مصطفی .

شهر تقدیس گشود و با شیام الهی، جوار رحمت کبری پرواز فرمود و در آغوش الطاف جد بزرگوار حضرت محمد مصطفی روحی له الفداء آرمید این جوهر وجود با نهایت عزت صعود فرمود دیگر منع از دفن بین مقابر رسید به چه حکمی دارد البته در محلی تنها دور از قبور منفر قرارگاه بهتراست زیرا قبر محفوظ و مصون و آثار پدیدار و ملاحظا هر مندرس باری شکر کنید خدا را که چنین واقع شد .....\*

ناجات - الہی الہی ہذا عبدک منسوب الی سید المرسلین  
المحبوب لمعتہ قدسک بین العالمین ربّ انہ کان آیۃ الہدی  
وشعلۃ النور و مصباح الصباح مؤیداً بالمسرة والافراح  
قدوة الارواح منقطعاً عن الاشباح قد انجذبت الی جمالك  
الضیر و ادرك الارج الاثیر فی عرفانک فی یوم الموعود و ظہر  
نفسک فی یوم المشہود ربّ انہ انقطع عن سواک و استغرق  
فی حبک و ہواک و توقد من النار الموقدة فی سدرۃ السسینا  
و وجد علی النار ہدی ربّ بعد صعودہ الی الطکوت الاعلی  
ضعوا اهل الہوی عن دفنہ بین القبور حتی توی فی محلّ  
مہجر و ما هذا الا من فضلک الموفور حتی لا یندرس معالم  
جدتہ و رسمہ بین المقابر و ینفرد فی ارض مبارکة بعیدۃ  
عن الاجداث یحفّ حولہا الاحیاء و ینزل علیہ طبقات النور  
من السماء ربّ ایدہ بتائید ائک و انعش روحہ بنفحاتک و اعرج

به الی ملکوت آیاتک و ادخله فی ریاض عفوک و غفرانک واجعل  
له لسان صدق فی الاخرین انک انت الکریم الرحمن  
الرحیم . حیفاً عبدالبهاء عبّاس .

### شاهرود و بسطام

اوضاع آن قسمت و تفصیل بهائیان آتجارا که غالباً در  
سنین اولیه این دور باقی بودند در بخش ششم آورده ایم  
و از آنجمله عباسعلی بن میرزا بابا مستوفی سابق الوصف  
در بخش ششم بود و برادران میرزا بابا، میرزا ابوالقاسم که  
در شاهرود بسال ۱۳۲۰ درگذشت و میرزا حبیب که در  
شاهرود بسال ۱۳۱۲ وفات یافت و آقا سید رضارضا رضهخوان  
در شاهرود بسال ۱۳۱۱ متوفی گشت و آقا علی اکبر  
در سال ۱۳۱۶ در شاهرود از اینمالم رحلت نمود و غلام  
خان طبیب نیز همانسال بجهان دیگر خرامید و بی بی زهر  
در سال ۱۳۳۱ وفات نمود دیگر ملا رضا و ملاحسین که  
بسال ۱۳۲۶ از اینجهان انتقال کرد و دیگر ملا غلامرضا  
و سرانش میرزا مهدی و میرزا صبح و خانواده قوی الایمانشان  
دیگر حاجی محمد باقر بیرجندی و برادرش حاجی محمد رضا  
مقوالیا در سال ۱۳۲۷ درگذشتند و آقا محمد جعفر و

آقا علیمحمد در فتنه انقلاب مشروطیت مورد تعرض اهالی شدند و هردو متدرجا پس از مرگ پدر انتقال یافتند و آقا نجف میرجندی با پسرانش آقا محمد حسین و آقا حبیب الله و آقا عبد الله که پدر مذکور بسال ۱۳۳۲ درگذشت و ملا نجف میرجندی با پسرانش آقا محمد و آقا رضا و غیرهم که در بخش ششم تفصیل داریم و میرزا احمد و میرزا عبد الله (شهید) و میرزا محمد و میرزا علی اکبر یزدی که شرح احوال شوگی در بخش ششم بنوع اختصار نگاشتیم مزاریف بهائیان این دوره کرلائی میرزا محمد اصفهانی و برادر آبی و پسر عمش آقا محمد اسمعیل دیگر آقا محمد باقر از اهل نعت یزد دیگر آقا نجفعلی بدشتی دیگر آقا محمد اسمعیل بن حاجی تقی شاهرودی و معدودی از مؤمنین اول انارک یزد از آنجمله حاجی باقر و پسرانش دیگر استاد اسد الله کاسه ساز همدانی ، آقا عبد الله شمالی بن بنت ملاغلامرضا مذکور دیگر آقا غلامحسین توگلی یزدی و پسر بزرگش احمد آقا دیگر عباسعلی بسطامی مذکور و میرزا آقا قبادی و آقا محمد تقی میرجندی و آقا محمد و آقا رضا میرجندی مذکور و آقا میرزا صبیح و آقا سعید حسن و میرزا مهدی و غیرهم از اینها بهائیان مذکور در بخش ششم و بالاوه جمعی از قبیل خاندان کاظم اف و میرزا عبدالحسین روحانی یزدی و عاقله میرزا

غلامحسین راسخ رئیس پست نیز در آنجا متمرکز شد  
 محفل و مجمعی برقرار بود تا چون فتنه بسال ۱۳۴۱ چنانکه  
 در بخش لاحق میآوریم رخ داده کثیری از مظلومین متفرق  
 بهلاد دیگر شدند و جمعی برجای مانده بمداز چندی  
 محفل و مجلس آراستند و بعضی اماکن متبرکه بدشت و محالی  
 در شاهروند خریدند .

### طهران

بنوهی که در بخش ششم شرح دادیم طهران در هنگام  
 غروب شمس جمال ابهی مرکزی خطیر از هیئت جمعیت و نفوذ  
 و اشتغال بر ارکان و علما و رجال این طایفه بود .  
 حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی  
 ابهری هنوز در محبس شاهی به نعل و کفش میزیستند تسام  
 مستخلص شدند و طولی نکشید که ناصرالدین شاه از میان  
 رفت و هرقا شهید گشت و میرزا علی اصغر خان صدراعظم  
 اتابک مملکت را از هر آشوب و از تمرض اجمالی باین طایفه  
 نگهداری کرد و مظفرالدین شاه بسلطنت نشست که از ۱۷  
 ذی قعدة ۱۳۱۳ تا چهارم ذیحجه ۱۳۲۳ سلطنت نمود  
 و او سلیم و ضعیف و رحیم القلم بود و میرزا علی اصغر خان

بنامه های مختلف و میرزا علیخان امین الدوله تقریباً و سال  
 و سپس امین الدوله و مشیرالدوله صدارت کردند و هرچند  
 در ایام سلطنت مظفرالدین شاه قتل و غارت طاقت سوزی  
 باحباباً در اکناف مملکت رخ داد ولی تا بوم وفاتش در پنجماه  
 و پنج سالگی در ۱۳۲۳ بغایت جدیت و تأکید در رفع  
 ظلم میکوشید و توانائی بیش از آن نداشت و در اول سلطنتش  
 چون میرزا علیخان امین الدوله که مرافقت و ملاطفت با امین  
 طایفه داشت بصدارت دولت و زمامداری مملکت برقرار گردید  
 این طایفه امیدوار شدند و دیگر در مرکز سختی روی نداد  
 و کسی از آحاد احباباً محبوس نگشت ولی از جهت بروز فتنه  
 نقض و مخالفتهای آقا جمال بروجردی و همدستانش که هر  
 دم نیرنگی مریخت و نفوسی تحریف مینمود و اختلاف  
 فیما بین احباباً رخ میداد خاطر حضرت عبدالیهها را مکدر  
 داشت تا آنکه مطرود گشت و جریان امور بر است و مستقیم  
 واقع شد و خاندان مشاهیر رجال و نساء این طایفه را که  
 از سابق برجای ماندند برخی متوطن بودند و جمعی از بلاد  
 اخیری مهاجرت نمودند امثال ایادی اربعه امرا الله حاجی  
 آخوند شهمرزادی و ابن ابهر و ابن اصدق و ادیب و دیگر  
 نیر و سبنا و نعمیم و دیگر محمدخان منجم و دکتر  
 عطاء الله خان بخشایش و عطاء الله صنیع السلطان و غیرهم



در بخش ششم بیان احوال نمودیم و تأسیس محفل شور ایادی  
 و انتظام محفل بطریق انتخاب برای مخفی ازین افشاد  
 احباب و شروع نشریات بطریق طبع ژلاتین و عکس <sup>که</sup> بسال  
 ۱۳۱۶ شروع شد و غالباً بخط حاجی آخوند خونساری<sup>۳</sup>  
 میرزا آقا نیریزی و میرزا علی اکبرخان میلانی بود و تأسیس  
 شرکت خیریه و مدرسه تربیت ۱۳۱۷ برای مذکور و نیز برای  
 اناث و نیز تأسیس قبرستان بهائی و تأسیس مجامع برای  
 نطق و خطابه برخطی را در بخش سابق تاریخ نمودیم .  
 و از مشاهیر و اعظام بهائیان ساکن طهران حاجی میرزا  
 عبد الله نوری که سابقه احوالش را ضمن اوضاع آذربایجان در  
 بخش ششم آوردیم و بالاخره در طهران اقامت گرفت و سفری  
 دیگر با دامادش میرزا علی محمد ورفا و دو سلیلهش میرزا عزیز الله  
 و روح الله به عکا رفته بزیارت حضرت عبدالبهاء نائل گشت  
 و عودت نمود تا در حدود سال ۱۳۱۷ وفات یافت . دیگر  
 میرزا عنایت الله علی آبادی مازندرانی که مختصراً بحسوال  
 سابقه اش را در بخش مذکور نگاشتیم و بالاخره در طهران  
 اقامت گرفت و با حاجی خان مذکور که رفاقت و یگانگی قدیمی  
 صمیمی داشته بخانه آقا محمد کریم عطار میماندند و حسب  
 معاهدهای که با هم کردند در سال مذکور بانداک فاصله  
 موالیا درگذشتند . دیگر میرزا نصیر خان بن ملاحسن عراقی

( ۲۲۰ )

سابق الوصف در بخش ششم بالاخره ساکن طهران شده در سال ۱۳۵۱ درگذشت .

دیگر میرزا علیخان و دکتر محمد خان پسران میرزا محمد حسین منجم تفریسی سابق الوصف در بخش ششم که اولیسی خاندان واسمه منجم برج گذاشت و مخصوصا خلقت میرزا عبد الله منجم با کمال ایمان و رشادت و قدرت تافته در ایسن امر همی خدمت نمود و دوّم از قسمت طب مدرسه دارالفنون طهران فارغ التحصیل شده از شاهیر و محترمین اطباء گردید و در حسن اخلاق و حلاوت گفتار بهریشان و فقیران و وسعت نظر و کوشش در طریق معارف و صرف صاعی جمله در راه این امر معروف گشت و سالها عضو کمیته مدرسه تربیت و مدیر آن و از مؤسّسین مدرسه بود و نیز در محفل روحانی طهران و از اعزّه مشار بالینان این امر بود و عاقبت بسال ۱۳۳۹ درگذشت و در ضمن اثری از حضرت عبدالبها خطاب بوی چنین مسطور است :

" پدر بزرگوار در ایام عراق بحضور نیر آفاق شتافت و مدّتی در ظلّ مبارک بود و با اینعبد شب و روز انیس و مجالس فی الحقیقه از حیث اخلاق شهیر آفاق بود در نهایت لطافت و حلاوت آنی مرا بی بشاشت نمیگذاشت دم بدم بهر وسیله بود همدم و همنشین را مذاق شیرین و شکر مینمود

تا آنکه حکمت اقتضای مراجعه نمود و رجوع بوطن کرد و  
 از آنجا بطهران و از طهران بجهان بی پایان الخ .  
 و سران و دخترانش در جامه امر مشهورند . دیگر اخلاف  
 میرزا اشرف کندی که در بخش ششم وصف کردیم . خصوصاً میرزا  
 فضل الله که خاندانی جلیل و شریف بیادگار گذاشت . دیگر  
 خاندان حاجی میرزا محمد عطار خصوصاً آقا محمد کریم عطار  
 سابق الوصف در بخش ششم و خلف آقا محمد کریم دکتر عنایتا  
 و خاندان فرزاد برجاست .

و از شاه میر بهائیان مذکور ساکن طهران میرزا محمد تقی  
 ابهری - ابن ابهر - ایادی امر الله سابق الوصف در بخش  
 ششم که چون از حبس انبار مستخلص گشت تقریباً چهار ماه  
 در طهران ماند و حسب الامر بمکاتفت سال ۱۳۱۳ و  
 ایامی چند در جوار فضل و عنایت زیست و با انجذاب تمام  
 بانوار عهد و میثاق عودت کرده حسب الامر به قفقاز وارد شده  
 بر شہوت بمسجد جمال ابهری دعوت همی نمود و بمسجد آبار  
 رفته بعد از توقف ایامی به آذربایجان ۱۳۱۳ وارد شد  
 و در میان آب جشنی بنام جلوس غصن اعظم بر مرکز عهد  
 و پیمان ابهری برپا کرد و اسفار بی دریغ نموده به بیست  
 شتافت و با حکمران جلال الدوله ملاقات و مذاکرات راجع  
 باین امر داشته و پرا منجذب ساخت و سپس بمسال ۱۳۱۵

نیز تعامت آذربایجان را گشته تبلیغ و تشویق نمود و حسب الامر حضرت عبدالبهاء باز سفر بعکا کرده بعد از ایامی چند سال ۱۳۱۶ عودت یافته دستوری صادر شد که حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی بنت خود را بازدواج وی درآورد لذا در سال ۱۳۱۶ با محترمه منیره خانم قرین شد و بمنسوان ایادی امرالله مفتخرگشت و بنام این امر نزد خاص و عام مشتهر و در طهران توقف و ساکن و عضو عامل محفل روحانی و مرجع امور احباب گردید و گاهگاهی مسافرت با اطراف نیز مینمود و میرزا عبدالمطوف چنانکه نگاشتیم مستقر بر مسند ریاست در ابهر بود و بنام این امر چندان شهرت نداشت تا آنکه نوبتی آثاری چند صادر از قلم حضرت عبدالبهاء در شان وی و در حق عده ای از رجال و نسوان این خانواده رسید و در حالیکه به میرزا فخرالدین بن ارشد میرزا عبدالمطوف بابه برای پدر و خویشان میرد اعدا خبر یافته در بیسن طریق سرقت کردند و از وجد و طرب کف زدند که برای ضربه بمیرزا عبدالمطوف و خانواده اش وسیله قویه بدست آوردند و الواح اصل و عکس حضرت عبدالبهاء را بر منبر بدست گرفته مردم نشان دادند و برخی از آنها را بطهران و زنجان فرستادند ولی حاجی میرزا محمدتقی کرارا در زنجان و طهران کوشید و فرمائی از دولت راجع باختصاص مقام شیخ الاسلامی

کل نواحی خمسہ بخود گرفت و املاک موقوفہ را تصرف کرده  
 بررقبا غالب آمدند و در طهران قائم در خدمات این امرشد  
 و آقا میرزا عبد العطوف همچنان بمقام ظاہری و ایمان باطنی  
 خود قرار داشت تا بسال ۱۳۲۰ بجهان باقی شستافت  
 و خاندان وسیمی در این امر برجای گذاشت و خصوصا خلف  
 ارشدش میرزا فخرالدین طکی در علم و فضل و خدمت با مسر  
 ابھی مکین گشت و پسر دیگر دختر کبیر حاجی ملا علی اکبر  
 را بازواج آورده منادی این امر گردید و خاندانی برجای  
 گذاشت و حاجی میرزا محمد تقی ایاری در همین سال ۱۳۲۰  
 بموجب میل و دعوت جلال الدولہ حکمران یزد کہ حتمی  
 مصاریف سفر و کالسکہ را بذل نمود با تصویب محفل روحانی  
 طهران به یزد شتافت و میرزا حاجی آقا سنگمیری نیز ملازش  
 شد کہ الواح و آیات را بصوتی رفیع و لحنی طبع بنواند  
 و در آنجا بتبلیغ بیخبران و تشویق محبتان و مؤمنان و تأسیس  
 مشرق الانکار و اجتماع احیاب در اسحار و توالی مجامع  
 پرانجذاب برای تلاوت الواح و آثار و نیز تأسیس محفل روحانی  
 پرداخت و با جلال الدولہ در قلمه ارنک حکومتی بی درہی  
 ملاقات کرده اطلاعات از این امر داد و شاهزادہ از وی تجلیل  
 و توقیر نمود و بالاخرہ کالسکہ مخصوص خود و پیشخدمتش را  
 همراه کرده تا بہ رفسنجان رفتہ ایامی چند اقامت نمود و

و احباب بغیض ملاقاتش رسیدند پس بشهر کرمان رفت و بمسجد  
 از توقف ایامی چند به رفسنجان برگشت و در خانه آقا محمد  
 رضا توقف و مجلس عمومی احباب منعقد شد و چون آقا محمد  
 رضای مذکور محل توجه و تعرض اعدا بود و چند بار برای  
 وی شورش عمومی برانگیخت و این ابهر در آن ایام  
 مشرق الاذکار برپا کرده احباً در اسحار مجتمع شده مناجات  
 و از کار همی خواندند حاجی محمد تقی مجتهد بقرا اطراف  
 امر را تا انبوه مردم قوی پنجه با بیل و کلنگ صباح روز بعد  
 بشهر آمده مجتمع شدند و قصد تخریب مشرق الاذکار و بعضی  
 خانه ها و قتل و غارت احباب را نمودند ولی بدستور این ابهر  
 جمعی از معاریف مظلومین در همان شب بسوئی متفرق  
 شدند و اعدا علی الصبح خانه آقا محمد رضا را احاطه  
 کرده بشبه آتش زدن برآمدند لاجرم بعضی از احباً برای  
 مدافعه مسلح شدند و اشرار اطلاع یافته متفرق گشتند  
 و حاکم بلد با جمعیت نزد این ابهر رفته معذرت پیش آورد  
 و عذرا بعنوان رفع آشوب خواهش کرد که از توقف در رفسنجان  
 منصرف شود و او نیز پذیرفت و در حالیکه حاکم و همرها  
 بنوع تجلیل با وی بودند به کالسکه جلال الدوله سوار شد  
 و بعضی اشرار سنگ انداختند ولی بملاحظه حاکم و همرها  
 خاضع شده شرط ادب بجای آوردند و این ابهر به یزد

رسید و تقریباً چهارماه مدت اقامتش در یزد شد و موجب  
 هدایت جمعی گردید و اشتیاق و اشتعالی عجیب در جمع  
 اهل بها ایجاد گشت و در نهم ربیع الاول سال ۱۳۲۱ -  
 بطهران عودت نمود سپس در سال ۱۳۲۴ حسب الامر  
 سفر به هند کرد و چندی در آن مملکت به تبلیغ بیگانگان و تشویق  
 یاران بپیردخت آنگاه مراجعت به حیفا کرده بعد از آیامی  
 چند که در جوار عطوفت و عنایت مولای مهربان بسربرد  
 سنه ۱۳۲۶ از طریق اسلامبول و باطوم و باکو وارد ایران  
 گردید و کماکان محلّ توجه و اخلاص اهل بها و مرجع امور  
 و عضو محفل روحانی در طهران بود و با زوجه محترمه اش را<sup>جمع</sup>  
 به حریت نسوان و کشف حجاب و اختلاط رجال و نسوان  
 اقدامات مؤثره بعمل آوردند و در سال ۱۳۳۱ چون حضرت  
 عبدالمبها از سفر اروپا و امریک عودت بحیفا فرمودند بنا  
 عائله اش از طریق باکو و اسلامبول بمحضر انورشتافت و آیامی  
 چند در جوار الطاف بسر بردند و از همان طریق بطهران  
 بازگشت و در اواخر آیام یک چشمش از اثر صدمات و مشقات  
 که در طول مدت حبس در انبار طهران متحمل شد مأذوف  
 گردید و برجای آن چشم مصنوع نهاد و عینک بکار میبرد  
 و با حساس سفید و چهره نورانی و اخلاق روحانی و عمامه و عبا  
 در مجامع احباً جلوه‌ای نمایان داشت و متدرجاً نقاهت و

ضعف استیلا یافت تا در سال ۱۳۳۶ در طهران بجهان  
جاودان شتافت و بجانب مدفن حاجی ملا علی اکبر در امامزاده  
معصوم مدفون گشت و الواح کثیره صادره از قلم اعز ابهسی  
و نیز از حضرت غصن اعظم عبد البهاء خطاب بوی موجود و <sup>ختر</sup>  
همسرانی از او برجای مانده ایادی رامروف و شهسور  
دارند و در ضاحاتی که از قلم غصن اعظم عبد البهاء در حقش  
صدور یافت چنین مسطور است :

" وبهذا الاثنا طرق سامعی نمی من کان ایادی امرک  
فی ارض الطاء الرجل الجلیل والخبیر النہیل السآلک فی  
سواء السبیل الہادی الی الصراط المستقیم التآشیر  
لنفحاتک بین المخلصین و الصآبر علی بلائک بین المضطہدین  
ربآ آتہ قضی آتآہ ثابت القلب جازم العزم مطمئن النفس  
مستبشر الروح طلیق اللسان بدیع البیان قوی البرہان بالروح  
والریحان و کم من لیال یا الہی قضاہا تحت السآسآل  
والآغلآل و کم من آتآہ تکبید الاحزان والآلام فی بطسوں  
السجون الشدیدہ الظلام و هو شاکر لطفآک و صآبر علی  
بلائک و مطمئن بذکرک و ناشر لنفحاتک ربآ آتہ لم یفتسر  
فی تہلیخ کلامک الہلیخ ولم تأخذہ لومہ لآثم لثیم و هو تحت  
وثآق شدید و کبول من حدید و ینآجیک و هو تحت السیف  
السنان و یقول یا ربسی الرحممن فدیتک بروحی و نفسی



والجنان ان هذا لبلاء اعده موهبة كبرى لا تسفه في  
 سبيل محبتك الي آخر البيان ..... ۲۷ رجب ۱۳۲۷  
 دیگر از متقدمین ثابتین طهران حاجی ملا علی اکبر  
 حاجی آخوند - ایادی امرالله شهیرزادی سابق الوصف  
 در بخش ششم چنانکه آوردیم در سال ۱۳۰۹ در حبس انبار  
 طهران بود و همینکه مستخلص شد چندی در طهران زیست  
 آنگاه عزیمت عکا نمود و زیارت حضرت غصن اعظم در سنه ۱۳۱۲  
 رسیده اطلاع مخالفت و نقض میرزا محمد علی غصن اکبر و  
 همراهانش یافته از آن حضرت اجازت گرفته با وی ملاقات  
 کرده نصیحت گفت و مواعظ مخلصانه اش سودمند نگردید  
 پس از ایام حسب اجازه بایران برگشته در طهران کماکان  
 قرار گرفته رایت عهد و میثاق ابهی مرتفع ساخت و بر مخالفین  
 و معارضین همی بتاخت و صمیمانه نصرت و حمایت نمود و مورد  
 حقد و حسد آقا جمال پروچردی و همرازانش گشت و الی  
 الآخر الحیات با استقامت تا آنکه در انواع خدمات روحانی  
 کوشید و حیات خود را در تبلیغ دوران و تعلیم و تشویق باران  
 از رجال و نسوان بی پایان برد و از روز فوز بایمان بدیع تا یوم  
 وفاتش تقریباً پنجاه سال شد و شش بار دچار حطه و تمرض  
 اغیار گردید که سه نوبت از آن چنانکه شرح دادیم بحبس  
 شدید طولانی افتاده و بالاخره در سال ۱۳۲۸ در روز جمعه

( ۳۲۸ )

چون از حمام بخانه برگشت ضعف مستولی گشته چنان  
به جانان تسلیم نمود و جنازه اش را پس از چند روز احتفال  
سوگواری مجللاً معرّزا با اجتماع کثیر به امامزاده معصوم  
برده مدفون ساختند و از وی پسر و دخترانی برقرار ماند و  
الواح بسیار در شاتش صدر یافت منها از بیانات حضرت  
عبدالبها بعد از وفاتش :

۷ ربيع الثانی ۱۳۲۸ طهران حضرت ادیب دستا

الهی علیه بها، الله الایهی

هو الله

ای ضادی بهمان نامه اخیر رسید خبر مصود من ادرك  
لقاء ربّه فی الرفیق الاعلی حضرت علی قیل اکبر سبب حزن  
شدید گردید زیرا در عبودیت آستان مقدّس سیم و شریک  
عبدالبها بود و در مدت حیات در سیل الهی معرض آفات  
آنی از خطر ایمن نبود و هر دم در تحت تهدید تیغ و شمشیر  
بود ولی ترس و بیمی نداشت و از بلاهای عظیم حذر نمی نمود  
رشید بود و بی باک ضعیف بود و تابناک، بکرات و مسرات  
گرفتار شد و در تحت سلاسل و اغلال افتاد ابداء فتوری نیافر  
و مانند جبل عظیم در نهایت وقار و تکین بود مدت پنجاه  
سال مفتون ملکوت جمال بود و جانفشان در سیل ذوالجلال  
بکرات و مرّات خود را فدا نمود و آرزوی شهید فدا کرد.

طوبی له و حسن مآب عبدالبهاء را در این مصیبت تسلی  
 آنست که یاران جدید بآن ثبوت و استقامت و قوت و صانت  
 صموت گردند تا با ایادی امرالله در نشر نفعات اللسه  
 بکوشند متعلقین آن فائز بمحفل لقا را باید جمیع احبسا  
 تسلی دهند و نوازش نمایند و رعایت و خدمت کنند زیرا  
 بازماندگان آن شخص بزرگوارند .... \*

دیگراز سابقین بهائیان ساکن طهران که سابقه احوال  
 در بخش ششم آوردیم نیر و سینا و عائله شان در محله  
 معروف سرخرا تا ( باغ فردوس ) سکنی داشتند یار و اغیار  
 بآنجا زهاب و ایاب میکردند و آن دو برادر چنانکه  
 نوشتیم در سده اصفهان سال ۱۲۹۲ اهلانی بقیاد عملاها  
 برضه عقیده و رفتارشان هیجان و شورش کرده هر دو را محبوس  
 نمودند و مدتی در حبس ظل السلطان بودند لکن رکن الدوله  
 وسیله استخلاص فراهم کرد و پس از خروج از حبس از بلاد  
 سرگون کردند و چندی متواری و فراری بودند پس از مدتی  
 چون خواستند در وطن توقف نمایند اشرار شورش نموده  
 ریختند خانه ایشان را آتش زدند و اموال را غارت کردند  
 و بعد از این واقعه نیر و سینا لا علاج ترك وطن مألوف  
 کرده بمطهران هجرت نمودند و متوطن شدند ولی خانواده  
 در سده بودند و چندین سال تحمل صدمات کردند و مدتی

به حتام راهشان ندادند و اخيراً نفت ریخته درب حیاطشان  
را آتش زدند لاجلاج تدارك دیده نیمه شب از محل خارج  
شده بطهران رهسپار گردیدند در محله معروف سر قهر آقا  
(باغ فردوس) مسکن داشتند یار و اغیار بدانجا ذهب  
و ایاب میکردند و آن دو برادر برای تبلیغ همی سفر کردند  
و در سال ۱۳۱۱ با میرزا محرم در بلاد خراسان اسفندار  
بی دربی برای تبلیغ نمودند و میرزا محرم بی پروا زمام  
زبان از دست داده مهر از گنجینه مقصود برداشت و مردم  
بانك شورش کشیده شکایت به مجتهد نموده هر دو را دستگیر  
کردند و پیاده اسیرا در جلو سواران راندند و در محبوسه  
سرمای زمستان و شدت برف و بهران افتان و خیزان به  
تهمت حیدریه رساندند و سینا از جهت ضعف بنیه اش مشتاق  
شدیده دید و چون از حبس و خطر مذکور رهائی یافت  
قصیده ای سرود که مطلعش این است :

زهر هنر غم آن سیمبریس است مرا

بروزگار همین يك هنر بس است مرا

بس بتون و طمس و آن نواحی سیر و سفر کرده مراجعت  
بطهران نمود و بعد از توقف قلیل باز هر دو برادر متقفا  
سفر تبلیغی دیگری را شروع نمودند و در سال ۱۳۱۲ با  
میرزا محمود زرقانی مدتی در رفسنجان تبلیغ کردند آنگاه

بکرمان شتافتند و چندی به تبلیغ پرداختند و مراجعت  
 برفسنجان کرده از آنجا به یزد رفتند و در سال ۱۳۱۳ نیز  
 با زرقانی در بلاد فارس بتبلیغ اشتغال نمودند و نیز  
 قصیده ای را که مطلعش این است : "نگشود عقده غم مرا  
 ز دل از تفرج دلگشیا" در آنجا سرود و در مراجعت از شیراز  
 چندی در اصفهان توقف کرده بطهران عودت نمودند و نیز  
 باز سفری باتفاق میرزا محمود زرقانی به قزوین و حدود اخی  
 کرد و باری دیگر هر دو برادر با زرقانی و میرزا معزم از طهران  
 بیرون آمدند نیز بکرمان ورفسنجان و سینا بخراسان  
 رفت و مدت اسفار متعاقب آن دو برادر دررفسنجان و کرمان  
 و بلاد خراسان تقریباً سه سال شد و نوبتی دیگر سه سال  
 ۱۳۱۷ سینا در کرمانشاه برای تبلیغ بود و میرزا محمد رضا  
 همدانی واعظ معروف و معاند امر بدیع از سفر کربلا عودت  
 بکرمانشاه نمود و شمله فساد و طغیان اهالی را بسوی  
 این طایفه برافروخت و پیوسته برضرب مذمت و بدگویی از این  
 امر نمود و سینا و میرزا یوسفخان قزوینی ( وجدانی ) مکتوبی  
 بحکمران نوشته از عواقب و فاسد اعمال واعظ مذکور تذکر  
 دادند و حاکم بتدبیر واعظ را ساکت و آرام کرد و او ناچار  
 عزیمت طهران نمود و بمردم چنین گفت در اینجا نگذاشتند  
 که بآمال و مقاصد خود برسم ولی خواهید شنید که در طهران

چه فتنه برای این طایفه برپاکنم . در آن هنگام سسینا  
 معروضه ای متظلمانه بمحضر حضرت غصن اعظم عبدالبها  
 فرستاد و دفع شرور واعظ را از احباً استدعا کرد و در اثری  
 که برایش رسید مسطور بود : " واعظ را عنقریب عزیزمقدر  
 اخذ فرماید " و واعظ پس از ورود بطهران و ضی ایامی  
 ظلیل بیمار شد و مرض خوره دهان و گلویش را گرفت لسانش  
 بیفتاد و جانش برفت و همینکه خبر واقعه از طهران به  
 کرمانشاه رسید سینا ابیاتی انشاء نمود و احباً جشن گرفته  
 و خواندند و ابیات مذکور این است :

مفسد شش اصبعی بمرد علی

رخت بهفتم جحیم برود علی

بر سر منبر گشود لب بلامست

پنجه قهرش گلو فشرد علی

خواست زنده صد های بامراهی

لطمه ای از دست غیب خورد علی

ساغر عمرش بخاک تیره فرو ریخت

سائی اوشد بدل بدرد علی

گفت خبر میدهم بمرگ بهائسی

خود بعز از زینل جان سپرد علی

( ۳۳۳ )

مرد بزودی زود حمد خدا را

سخره هر ترك گشت و کرد علی

خواست کشیدن رقم بخون احباً

در رگ او خون چو بیخ فسرده علی

مردن شش اصمعی چو باد بیفش

زنگ غم از لوح دل بیسرد علی

جانبری رفت باشتاب ولیکن

گندم اقلیم ری نخورد علی

خواست ز اسلام دم زند بجهنم

مالکش از طحدین شمسرد علی

گویا حباً صبا ز جانب سینا

فسد شش اصمعی بسرد علی

آنگاه خطایی از حضرت غصن اعظم عبدالبها رسید و امر فرمودند که در طهران مانده بتلیغ مشغول گردند و خانه خود را که مشهور بحیاط باغ بود و آنحضرت بدیشان عنایت فرمودند محلّ تلیغ قرار دادند و در آیام ولیالی مجالس تلیغیه داشتند در تابستان وسط منزل را حصر و فرش گسترده دوسندلی منهدند یکی در بالا و دیگری در پائین جالس میشدند و با انجذاب و بلاغت و شجاعت تاّه تلیغ همی کردند و هر چند در عالم ظاهر وصل لقا محبوب خود

نیافتند ولی در عالم روح و دل بملقا<sup>۱</sup> فائز بودند چنانکه  
از اثر صادر از قلم حضرت عبد البها<sup>۲</sup> در جواب خواهش  
حضورشان مستفاد است و این رباعی را در این معنی  
گفته اند :

دل برده ز ما دلبر نادیده ما

باشد عجب این قصه نشنیده ما

او برده بصد هزار مکر از ما دل

با آنکه ندیده روی او دیده ما

و اعدا<sup>۳</sup> پیوسته بصد رفتنه و شورش و طع و قمع ایشان  
برآمدند و نوبتی گروهی که سر دسته آنان چندتن از قاطر  
داران شاهی بودند بکوچه بابی مذکور هجوم نمودند و  
اتفاقاً عده ای از قزاق های بهائی اشتیاردی در آن هنگام  
بخانه دو برادر مذکور حضور داشتند و بمجرد شنیدن های و  
عوی از خانه بیرون دویدند و با کتاره آخته بر مهاجمین  
حمله ور شدند یکی از قاطر داران زخمدار شده و همه ضحیم  
گشتند و یکی از ایشان دستگیر شد آخرالامر رئیسشان  
بصراعت و شفاعت پیش آمد و پوزشش مقبول گردید و دستگیر  
را گرفته رفتند و غبار فتنه فرونشست و تیر و سینه شمشیر  
ماوقع را بحضرت عبد البها<sup>۲</sup> نوشتند و از مردانگی هفت نفر  
قزاق مذکور که رئیسشان ابوالقاسم بیک اشتیاردی بود



توصیف نمودند و خطابی رسید که ملاطفت و عنایت بسیار  
 در حقشان آورد و آن دو برادر بنوع مذکور قیام بتبلیغ  
 داشتند و بعد ایاسیان صلح در ب خانه شان مراقب سو  
 که کسی خیال فتنه و فساد ننماید و در محله کلیمیان نیز  
 مجلس تبلیغ داشته نشر نفعات رحمانیه سعی نمودند و سینا  
 در اواخر ایامش بموجب امر کتبی حضرت عبدالبهاء سفری  
 برای تبلیغ بهمازندران نمود و در ایام سیر و سفر در آن حدود  
 این قطعه را در ماده تاریخ بنا عمارت سمیدیه که سمید  
 حضور از احباب بنا کرد بسرود :

سمید حضور آن سپهر سعادت

که فرخنده اخلاق و فرخ سرشت است

سرای سمیدیه از اهتمامش

بناشد که دولت در او سرنوشت است

مطر شود هر شام از شمیمش

مگر نافه چین در این خاک و خشت است

بداراد پاینده این خوش بنارا

خدائی که خلاق هر خوب و زشت است

چو تاریخ او از خرد خواست سینا

بگفتا سمیدیه باب بهشت است ۱۳۳۲

و الجمله آن دو برادر بنوع مذکور از وقتی که قدم در صراط

صتقیم ابهی گذشتند تمامت عمر را در نهایت تسلیم و رضای  
 بما قدرالله صرف خدمات امر ابدع ابهی نمودند و تیسر  
 متدرجا چشمش آب آورده دچار فقر و تنگدستی شدید شده  
 خانه نشین گشت و سینا با اداره خدمات تبلیغیه و رسیدگی  
 باحوال برادر پرداخت و پس از مدتی دو چشم نیز را عمل  
 کردند يك چشمش روشن گشت ولی طولی نکشید که دوبایش  
 تا زانو خشک شد و بستری گردید و قوی تحلیل یافت و با  
 غایت فاقه و عدم پرستار و مستخدم از احباب واردین بهکمال  
 مهربانی پذیرائی میکردند و از خدمات امریه دست نکشیدند  
 و کیفیت وفات نیز چنین است که جمعی از احباب نزدش  
 بودند و در حال ضعف صحبت امری میکرد و امتداد سخنش  
 بنام ابهی رسید و گفت حضرت سها<sup>۱</sup> الله و کلمه میفرماید را  
 ن گفته جان بجایان خویش تسلیم کرد و مقبره اش در قبرستان  
 بیرون دروازه عبد العظیم طهران موسوم به چهارده ممصوم  
 میباشد . و سینا در بیان ماده تاریخ وفاتش این قطعه  
 گفت :

سیصد و بیست و هفت از پس الف

شنبه چارم و هشت شمبسان

سال مرغ و دوم سنبله مه

رفت نیر بسوی باغ جنسان

(۳۲۷)

و عند لیب شهر لاهیجانی در مصیبت و فاتش قطعه ای گفت که

دویت آخر و ماده تاریخ چنین است :

تاریخ سال رحلت او عند لیب زار

پوشش ز پیشگاه خدای و دود کرد

ناگاه شد برون (ملکی) پس بناله گفت

۱۳۲۷ = ۱۰۰ - ۱۴۴۷  
نمبر با آسمان حقیقت صعود کرد

و از ظم حضرت غصن اعظم عبد البها زیارتنامه در حقیق وی

صد دریافت که از آن جمله چنین مضمون است :

" ولم یفتخر لسانك عن ذکر الله بل واصلت اللیسلس

یا النهار و بینت لهم الاسرار و اظهرت لهم الآثار و اطلعت

لهم الانوار ولم یزل کان بهشطك الالطاف و تنزل لك الآیات

من بدیع الاوصاف و یخاطبك رب الطکوت خطایا یجذب

به قلوب اهل اللاهوت حتی تسواری نیر الآفاق فی سحاب

الجلال مرکز انوار الجمال فثبتت علی الميثاق و کرهت اهل

التفاق الخ ..... "

وسینا بعد از برادر با وجود ضعف پیری و بیماری و با

شدت فاقه و دست تنگی بنوع مذکور مستغرق خدمات امریه

و تبلیغ بود تا در سال ۱۳۳۶ پسر ارشدش آقاسید محمدرضا

که عهده دار مصارفشان بود وفات نمود و در حالیکه فریب

بستر ناتوانی بود گریه و بیتهای کرد و ایامی چند طول نکشید

که از اینجهان برعنا بعالم راحت و رخا شتافت و در ایسن هنگام هفتادسال داشت .

وخواه مرشان که لختی از منظوماتش ثبت کردیم و اخت نیر و سینا رقم میکرد تولدش در سده درحدود سال ۱۲۶۷ شد و ایمانش باین امر مانند والده شان بواسطه اخسوان برقرار گردید و باتفاق برادر بسال ۱۳۱۳ که از شسیر از عودت میکرد رهسپار طهران گشته ساکن شد و اشعارش مشهور است و مرثیه مؤثره ای که در غیبت جمال ابهی سرود شد اول بین اعیان بود و بالاخره در شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۳۱ که اول عید رضوان بود در سن شصت و پنج سالگی درگذشت و قرب مقبره نیر مدفنش گردید و تاریخ وفاتش را سینا چنین گفت :

هزار و سیصد و سی و یک از سنه هجری

دوشنبه چهاردهم از جمادی الاولی

بلیل اول رضوان مطابق اوت نیل

بشد ز دار فنا اخت نیر و سینا

و حرم نیز دختر عموش بود و چنانچه آوردیم از آغاز اقبال آن دو برادر بدین امر در کمال رشادت و قوت قلب مساعدت و خدمت نمود تا در طهران بجهان باقی رفت و حرم سینا دختریکی از متولین با حکم و اقتدار قریه بود و بواسطه

شوهرش فائز بایمان گردید و پدر و برادرانش هر قدر کوشیدند دست از شوهر نکشید و بطهران نزد شوهسرش شتافت و تا آخر العمر با وی بود و چهل و چهار روز قبل از وفات وی از این عالم درگذشت و پسر ارشد سینا چنانکه نگاشتم آقاسید محمد رضا نام داشت و با تجارت و صناعت احترام زندگانی کرد و با پدر و عائله مساعدت نمود تا بتبلیغ و خدمت امرایی پردازند و چنانکه نوشتیم در سنه وفات سینا بچند بوی قبل از آن درگذشت .

و پسر دوم سینا آقاسید جلال در هنگام بلایسا و مهاجرت پدر و عمو و عائله شان بطهران شش ساله بسود تحصیل قرائت و کتابت فارسی در طهران نزد آقا میرزا نعیم کرد و ادله و براهین و مقدرت برتبلیغ را در حوزة درس حاجی صدر محمدانی چنانکه مینگاریم حاصل نمود و چندسال به تجارت کوشید و معدک در اجتماعات احببا و اقدامات تبلیغیه خدمت کرد آنوقت با آقاسید حسن هاشمی زاده سیر و سفر تبلیغی پیش گرفت و باذربایجان و کردستان رفته تحمل متاعب نموده موفق بانجام خدمات روحانیه گشتند و سفر بحیفا کرده ایامی چند بشرف حضور حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فائز گردید و مراجعت بایران نموده حسب الامر باصفهان بخدمت تبلیغیه رفت و دو سال تقریبا در آنجا

اقامت کرد. آنگاه بطهران عودت نمود و بقزوین و رشست  
 شتافت و بعد از انجام خدمات بطهران برگشت و با آقا  
 میرزا حاجی آقارحمانیان سنگسری به کاشان و عراق و  
 اصفهان شتافت و دو سال در آن حدود قیام بنشر نفعات  
 روحانیه نمودند پس عودت بطهران کرد و باری دیگر  
 بآذربایجان رفت و در چهار تهریز و شورش منحصراً بین گردید  
 و حکومت امر بخروج داد پس از آنجا به قفقازیه شتافت و  
 پندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت و باری دیگر بسارض  
 سیفا رفته بحضور در محضر حضرت عبدالسها مشرف گشت  
 و مأمور بمسودت و سیر و سفر در ترکستان و قفقازیه و روسیه  
 گردید و لذا در سال ۱۳۳۳ به عشق آباد برگشته بخدما  
 مذکوره پرداخت و در سال ۱۳۳۶ در عشق آباد با کریمه  
 حاجی احمد راستانی یزدی متزوج و مقیم گشت و بعد از  
 دو سال بنای سیر و سفر در خراسان و گیلان و مازندران  
 نهاد و بالاخره در قریه علی آباد قرب مقبره طبرسی در یوم  
 پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۱۳۴۴ حادثه ناگهانی برایشان  
 رخ داد و با تب خفیف و رفتن حنّام و تناول قرص دوائی ناگهان  
 وفات نموده مدفون گردید و در حین وفات هنوز چهل و چهار  
 سال بیش از مراحل عمر راطی نگزیده بود .

پسر سوم سینا آقاسید حبیب الله سینا معروف و دخترش

بکیمه خانم مشهوره بمعلمه خانم متولد سال ۱۲۹۶ در  
 سده در هنگام مهاجرت پدر و عم و عائله شان بطهران  
 هشت سال داشت و تحصیلات فارسیه نزد آقا میرزا نعیم کرد  
 و چون بهائیان در طهران بسال ۱۳۲۴ مکتب بسرای  
 دوشیزگان تأسیس نمودند در مکتب مذکور بتدریس و معلمی  
 پرداخت و ضمناً نزد حاجی شیخ زین العابدین یزدی نیز  
 مشغول گردید و مدتی خدمت شیخ عبدالمجید فروغی  
 صدیق العلماء عربی خواند و چون خطابی از حضرت  
 عبدالبها در تشویق بتعلیم و تدریس رسید بهائیان  
 مکتب بجا گذاشته مدرسه ای در سمت دروازه شاه عبدالمظیم  
 تأسیس کردند و مدرسه تربیت تأسیس شد که در التعلیم  
 اول را شعبه ای از آن قرار دادند و معلمه خانم در مدرسه  
 تربیت سه سال و نیم مشغول تعلیم و تدریس گردید پس  
 کلیسه نه سال در طهران بشغل تدریس پرداخت و چون  
 در سال ۱۳۳۰ مدرسه انائیه در عشق آباد تأسیس گشت و  
 اندک اندک وسعت حاصل نمود در آنوقت معلمه بهائیمه  
 در روسیه وجود نداشت بمعرفی آقا شیخ محمدعلی دعوت  
 و در سال ۱۳۳۴ بمشوق آباد هجرت کرد و بتدریس  
 دوشیزگان مشغول گردید و بخدمات امریه دیگر هم <sup>میردا</sup> پرداخت  
 و از آن برادر و خواهر خاندان سینا در این امر تأسیس

گردید و اخلاف نیر و سینا نام آن دو مبلغ صبور و ستمکش  
 امر ابهی و ناشرین انوار عهد و میثاق را محفوظ داشتند  
 وی ایشانرا در خدمات روحانیّه گرفتند و معلم خانم مذکور  
 نیز ابیاتی بسیار در مدح و ثناء این امر بسرود و پسر  
 ناکامش که در آغاز جوانی دچار مرضی سخت و بستری گشت  
 و جام اجل را بسرکشید اشعاری دال بر غایت شوق و انجذاب  
 بسرود .

وازن نیر و سینا قصائد و غزلیات و رباعیات و غیرها  
 بسیار برجای مانده که برخی از آنها را بشرکت و کثیری را به  
 انفراد و اختصاص سرودند . و از قصائد نیر این قصیده  
 میباشد :

خوش بشنو از طیور سدرهٔ اعلیٰ	نوحه بسم الله البهی الی
قد ظهر النظر الکبیر الاکبر	قد برز المظهر الملی الی
ها متصک مشو با اسم که گردید	جلوه گرا ز شرق اسم شمس
خامهٔ فطرت بلوغ سازج قدرت	شد متحرک با زن مالک انشا
وجه خدا منجلی بساحت اقد	شمس لقا جلوه گرز شرق عکا
برشجر اخضر بقا مترتسم	طائر روحا بلحن ابد عا حلی
وجهه غیبیه بین بارض مقدس	جلوه نوریه بین ببقعهٔ نورا
از فم اسرار گلشنی برآمد	رته انت البهی بالسن فصیحی
یا ملاء الارض هللوا و تفتتوا	سوف تروا کل الارض جنت الی



( ۳۴۳ )

طیر بقا میکشد صغیر هو الهمهو

مرغ وفا میزند صدای انا الهسا

ها که شرف نمود عرصه عالم

ها که مزین نمود ساحات غیرا

محبی روح آخرین معلم عیسی

صلی نار یقین مگم موسی

از فرات فنا نجات کجا یافت

هر که نشد راکب سفینه حمرا

زد چو سراقیل عشق صور محبت

شد بمقابر نفوس میتها احیاء

مرتفع از صوت جانفزای الستش

صوت بلی از همه جوارح واعضا

از جلوات جمال شمس مجلی

شده همه ذرات کائنات مجلی

وز شجر نار و نور کوکب درّی

انفس و آفاق شد زجاج مصقّی

ناظر حق شو بزمین حق که به بینی

صرف خدا را بمرش جسم خود آرا

انت محیط علی الرفارف الامنع

انت طیک علی ممالک الاسماء

( ۳۴۴ )

ذات تو از غیب و شهود مقدس

وجه تو از سر و از ظهور میرا

در همه دوری شمس غیب بقا را

فیض لقای تو بود غایت قصوی

وجه تو از کسرت ظهور صتر

ذات تو از غایت بروز مخفی

ها بهها تو شد در اول توحید

منفی لائیکه بود بر سر آلا

ذات تو چون وجه بیمثال تو واحد

وجه تو چون ذات بیزوال تو یکتا

طوطی ظہم بوصف شده ابکم

بل شود از مدح این ناطق و گویا

آنکه بود حجت و حقیقت اعظم

و آنکه بود آیت و هویت کبری

جذب احد طایر هوای هویت

سر صمد سایر دنی فتدلسی

مطلع انوار را تشمشع اول

لجه اسرار را تلجلج اولسی

جوهر احبیت کنز معنی کنت

ابن اب روح غصن اعظم ابہی

( ۳۴۵ )

جلوه ای از وجه اوست لاله‌احمر

نقحه از شعر اوست سنبل بویا

شهد و شکر بی لقای اوست روانسوز

حنظل و سم باولای اوست گوا را

واله و حیران و محو و مات و فنایش

آدم و نوح و خلیل و عیسی و موسی

ای یداللهی تو رازق عالم

وی فم ربّانی تو خالق اشیا

جذبه شوقت بقلب کلّ قیسائل

آتش عشقت بجان کلّ برایا

قول تو از یاد برده مصحف و تورات

فعل تو بر بار داده زند و اوستا

اسم تو از هم گسسته هیکل و زنار

رسم تو بر هم شکسته دیر و کلیسا

ازن تنزل ز مالک قدرش نیست

گر ننماید قضا رضای تو امضا

ابن الها بجز تو غصن معظّم

کیست شفیعم در این قیامت عظمی

هست کمین بنده را رجای عنایت

از شه ابهی زدست خطّ مهتبی

( ۳۴۶ )

کن توشفاعت بنزد طلعت محبوب  
بلکه ز رحمت کند ضجیح من اصفا  
چونکه بعالم در این دو روزه حیاتم  
نیست مرا غیر از این مرام تمنا  
گر نمائی قبول خاک سسیه باد  
بر سر دنیا و زندگانی دنیا  
حرمت انوار آفتاب جمالت  
نیربی نور را تو نور بیخشا

ایضا :

گر جسم ناتوان باشد هزاران جان مرا  
تنگ باشد گر نباشد قابل جانان مرا  
جان من زمینده باشد گر بود ایشاریار  
بی نثار دوست در تن من نزدیک جان مرا  
طره آشفته و موی پریشانش مدام  
که زغم دارد پریشان گاه سرگردان مرا  
موی او چو گان و دل چون گوست در میدان عشق  
در چنین میدان خوش است اینگوی و این  
ناشدم در کشور جان آشنای کوی دوست  
صحبت بیگانگان بردل بود سوهان مرا  
چونکه میل آن کمان ابروست بر آزار من  
خوش بود بردیده از تیر قضا مزگان مرا

( ۲۴۷ )

ایکه گفتی جای درویرانه باشد گنج را  
کنز مهراوست مخفی در دل ویران مرا  
در رهش افتاده ام چون در دهان ازدها  
کی دگر باشد هراس از شیر شا دروان مرا  
اینقدر بگذشته از سراب در دریای عشق  
که بود از قطره کمتر لجه عمسمان مرا  
سجن عکا تا مقر عرش رحمانی شسته  
گردش دوران در افکند است در ایران مرا  
یوسف ما عرکجا باشد بود مصر عزیز  
هست یکسان کنج زندان و چه کنعان مرا  
نیست در دل خوف و بیم از بیم شیطان <sup>چشم</sup>  
زانکه بر اهریمنان بخشد ظفریزدان مرا  
دوره دیگر رسید و صبح محشر شد پدید  
لیل شام هجر آن دلبر نشد پایان مرا  
جوهر آیات ربانی کتاب عهد اوست  
جان گروگان است بر آن عهد و آن پیمان مرا  
بعد سلطان قدم ممبرود غصن اعظم است  
بیرضای اوعبادت نیست جز عصیان مرا  
گر بمالم مالک ملک جهان گردم چه سود؟  
بی عنایات بدیع او بود خسران مرا

( ۳۴۸ )

حَبّ او آرد نمیم دلگشایم در جحیم

مهر او سازد بهشتستان در آن نیران مرا

بی حضور انورش گلشن مرا چون گلخن<sup>ست</sup>

بی حریم اقدسش دوزخ بود رضوان مرا

خواستم بر پایگاه بندگانش بی برم

تا ابد انگشت حیرت هست بردندان مرا

یافتم از دفتر توحیدش آثار احمد

گشت این برهان قاطع برهان مرا

قبله ابروی او میزان کفر و دین بود

کز توجّسه گشته روز از کفر بر ایمان مرا

تا ابد دیگر نرانم نام جنت بر زبان

گر دهد بر دوزخ آن سلطان جان فرمان مرا

ایخدنک عشق شو هم درد وهم دروی<sup>من</sup>

وی سرشک شجر شو هم زخم وهم درمان مرا

خسروا شاهها خدیوا زوالجلا از کرم

گاهگاهی بکنظر کن از ره احسان مرا

توسلیمانی که در یایت بود در آستین

من همان مورم که باشد شبنمی طوفان مرا

توشهنشامی که خورشیدت بود در آستان<sup>ن</sup>

من کمین هدم که باشد درّه کیوان مرا

(۳۴۹)

تابسر از بندگیت هست تاج افتخار  
بارد شواریش بر سرافسرخاقبان مرا  
نیرا تا دستم از دامان قریش کوتاه است  
ز آب دیده حسرت دریا بود دامان مرا

ایضا :

تا که دست بندگی بردامن دلبرزدیم  
پای آزادی بفرق کفرودین یکسرزدیم  
تا زحاک در گهش جستیم آب زندگی  
طعنه ها از این شرف بر آب اسکندرزدیم  
تا شدیم آشفته زلف پریشان نگار  
دل بدریا سر بر صحرا یا بخشک وترزدیم  
بر خیال تیر مزگان و خم ابروی دوست  
سینه بر تبر بلا و بوسه بر خنجر زدیم  
راکب فلك وفا بودیم در دریای عشق  
در میان موج غرقاب بلا لنگسزدیم  
از شرار نار عشق آتشین رخساره ای  
چون سیاوش خویش را بر شعله آذرزدیم  
کام ما چون گشت حاصل از لب شیرین او  
تیشه بیحاصلی بر ریشه شگسزدیم

( ۳۵۰ )

طرب ما از عراقی کرد آهنگ حجاز  
ما هم از شور مخالف نغمه دیگر زدیم  
عقرب زلف کجش ما را چنان افسون نمود  
کز تو گل دست قدرت در قم از در زدیم  
طایر پرستهای بودیم دور از آشیان  
بال بگشودیم و براج صحبت پر زدیم  
دفتر توحید را خواندیم درد یمن عشق  
پس ظلم برد و هر د یمن و هر دفتر زدیم  
می گرفتیم از کف ساقی بزم لا مکیان  
سنگ عسرت بر صراحی و خم ساغر زدیم  
با وجود گنج وصل و کیمیای قه — راو  
سکه محو و فراموشی به نسیم و زر زدیم  
بود بر روی زمین از لشکر نفس و هموی  
ما زفر دست بر قلب چنین لشکر زدیم  
از تماشای گل رویش بهر طرف چمن  
چشم بر هم از تماشای گل احمر زدیم  
تاری آوردیم از چنین سر زلفش بدست  
نکبت مشک تتار و نغمه عنبر زدیم  
سالها نگشود بر ما کس در بیت الحرام  
در حریم کعبه دل حلقه برد زدیم



قطره ها بودیم لیک از فیض بحر کبریا  
 موج هابر اوج این نه طارم اخضرزاد  
 ذره ها بودیم لیک از یرتو سلطان نور  
 در فلک پهلوی بخورشید وه انور زدیم  
 مورها بودیم و از فرّ سلیمان زمان  
 پنجه اندر پنجه صدبیشه شیر نرزدیم  
 چون ندای و حکم در داد سلطان الست  
 نغمه قالوا یلی از چرخ بالاتر زدیم  
 تا غلام در گه شاهنشاه ابهی شدیم  
 عریک اندر ملک آزادی بسرافسر زدیم  
 سر بخاکپای او سودیم چون از روی مهر  
 پا از این گردن فرازی بر سر اخترزاد  
 ز آن رخ جنت فروز و لعل گوهر آفرین  
 پای استغنا بفرق جنت و کوشر زدیم  
 زابر رحمت غرقه در دانه ایمان شدیم  
 وز تبسم برق حیرت بردل کافر زدیم  
 نیرا تابندگی غصن اعظم کرده ایم  
 خنده از تابندگی بر رخسار و خاور زدیم

ایضا :

( ۳۵۲ )

اگر چه در نظر مردم جهان خوارم  
هزارشکر که آن گلرخ است غمخوارم  
از آن بهر دو جهانم ز نار و نور آزاد  
که در سلاسل گیسوی او گرفتارم  
ربوده‌است ز من چشم نیم مستش خوا<sup>ب</sup>  
بدین قضیه گواه است چشم بیدارم  
من آن زمان که بآن دلنواز دل بستم  
بجان دوست که از غیر دوست بیزارم  
نسیم نکستی از تار گیسویش آورد  
شام آبیده ناخوش ز مشک تا تارم  
گل من آمده باطلمت جهان افروز  
مخوان بفصل بهاران اسیر گلزارم  
ز راه عشق دل آزوده چون شوم هیبات  
اگر گذارد مریخ پا به پیکارم  
من آن نیم که سر از تیر فتنه بر تابم  
اگر جهان همه یکدل شود بر آزارم  
بشهر عشقم سود اگر محبت یار  
که نیست غیر متاع و فساد بازارم  
عجب تر آنکه بقطب مدار و مرکز عشق  
مدام ثابت و سیار همچو پرگارم

(۳۵۲)

گدای کوی نشینم ولی زهمت دست  
کجا خیال زر وسیم و فکر دینارم  
فقیر فانی باب جناب محبهم  
گدای دانی درگاه حضرت یارم  
من آنزمان که بکنج سلوک بنشینم  
زفخر پای بفرق طوک بگذارم  
بگو به شیخ سلمان و راهب ترسا  
الابدیر و حرم کی بود سر و کارم  
نه بند و حیرستم نه خادم ناقوس  
نه بند سحبه و نه پای بند زینارم  
کتاب عهد بهارا بمهد و میثاقش  
بصد هزار زبان در مقام اقرارم  
جو بندگی مهین غصن اعظم امر است  
بروزگار چه حاجت دگر بدینارم  
اگر بچرخ زمین گوید و زمین را چرخ  
مطیع حضرت یارم نه بنده افکارم  
سرم است چو بر آستان سر اللّٰه  
در آستین همه بنهفته گنج اسرارم  
شهنشاهی که بدورش شهیر دورانم  
مهین مهی که ز نورش غریق اند

( ۳۵۴ )

ز حکمتش نکند حکمت روان خالی  
درافکند اگر چون خلیل در نام  
مراسم نام اب و زکرا بن ورد زبان  
اگر چو عیسی مریم ز تنبید بر دارم  
ز نام روح فزایش همیشه خرسندم  
ز جام مهر و وفایش همواره سرشارم  
بخاکپایش جان دادیم بود آسان  
ولی ز فرقت او زندگی است دشوارم  
کهی چو باد به خمخانه غمش مستور  
کهی چو گل شده رسوای کوی و بازارم  
اسیر بند نگارم ولی جهانگردم  
فقیر در گه یارم ولی جهانسازم  
بیش شمش وجودش چو زره نابودم  
ولی ز یرتو او آفتاب نوارم  
بنزد قلم وجودش چو قطره مفقودم  
ولی ز موهبت او چو بحر زخارم  
شها ز جلوه خورشید رحمت عامست  
چو عید رضوان روشن بود شب تارم  
دل شکسته تراز موی دلیر است اما  
بی بنای قلوب شکسته معمورم

بملک جان چو امیری چه غم زشضمیرم؟  
 بشهر دل چو تو یاری چه غم ز اغیارم؟  
 ز شرق جود تو هر ذره است خورشیدم  
 ز کجا س فضل تو هر دانه است خروارم  
 ز قرب و بعد تو گاهی جوان گهی پیرم  
 ز جام عشق گهی صفت و گاه هشیارم  
 ز اشتیاق جمالت یسان شطرنجیم  
 در انتظار لقاییت چو نقش دیوارم  
 اگر برانیم از در ذلیل و درویشیم  
 اگر بخوانیم از نو ستوده سالارم  
 امیدوار از آن خامه درر بخشیم  
 در انتظار از آن نامه گهبرارم  
 نمود تابش مهر تو جلوه ای بوجود  
 ز روی آینه دل زدود افکارم  
 روا بود که ز گفتار لب فرو بندم  
 سخن ز قول نرانم که اهل کردارم  
 چگونه دم ز ثنایت زخم که در این سر  
 فکنده بی زتکاپ و براق افکارم  
 کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست  
 که ترکم سر انگشت و صفحه بشمارم

( ۲۵۶ )

در این مقام شها چون سبیل سد و <sup>ست</sup> آ

چه سود اینهمه بیهوده نظم و اشعار؟

به پیشگاه تو نیر اگر عزیز افتد

چه غم که در نظر مردم جهان خوارم

ایضا :

از فراق روی مویش در تب و تابم هنوز

ز زاشک چشم و آب دل در آتش و آبم هنوز

حلقه ها بر در زدم در آرزوی روی <sup>ست</sup> تو

ز شاهد مقصود نگشوده برخ بایم هنوز

ناگهان دیدم شبی روی دلارایش بخوا

روز و شب از این طمع پیوسته در خوابم <sup>هنوز</sup>

روز اول قطره ای نوشیدم از دریای عشق

روزگار آخر شد و از قطره سیرابم هنوز

سالها گذشت و من سرگشته در بحر طلب

دری غواصی آن در نایابم هنوز

ز اشتیاق عارض چون آفتاب آن صنم

کنج غم با چهره زرد <sup>که</sup> چو صفتایم هنوز

خاک پای غصن اعظم هست اکسیر مراد

من بحسرت گرد عالم کیمیا یابم هنوز

( ۳۵۷ )

نیر ابروی او با آنکه محراب دعا است

هنوز  
ای عجب ناکام از این پیوسته محرابم

ایضا :

بچین زلف سیاهش سر سفر دارم

عجب رهی کج هاریک در نظر دارم

به پیش ناوک ابروی آن کمان ابرو

ز شوق مردمک دیده را سپردارم

مراکه روی تو فورشید عالم افریزاست

شبان تیره کجا حاجت قسم کردارم

بخاک راه گذشتی و سالها بگذشت

هنوز چهره بر آن خاک ریگذر دارم

رخ تو چون گل و شمیم بود بشام و سحر

ز درد بلبل و پروانه من خبر دارم

بین بچشم خود ای آسمان که من بزمین

بتی بجلوه ز ماه تو خویتر دارم

بکیش اهل نظر ننگ عاشقانم اگر

بغیر روی تو بر دیگری نظر دارم

لب تو چشمه حیوان بود ولیک چه سود؟

که من زغصه لب خشک و چشم تر دارم

( ۳۵۸ )

براه حضرت عبدالبهاء به ملك وجود

برهنه پایم و تاج شرف بپسر دارم

و از رباعیات سیناست :

سلطان بقا شهنشه غیب و شهود

این مزده طراز لوح اقدس فرمود

دریای وصال چون فروشد بایست

روحانیت من اراده الله نمود

ایضا :

دل ناله و فریاد کنان گشت بسی

شاید رسدش دست بدامان کسی

جز حضرت من اراده الله بجهان

نه دار رسی دید و نه فریاد رسی

واز قصائد نیراست : هو الاعظم

طرب میثاق زد در پرده نای بندگی

آید از هر بند بند نی نوای بندگی

ساقی بزم عبودیت ز مینای قدم

ریخت در ساغر شراب غم زد ای بندگی

شد بهار قدس روحانی به عالم جلوه گر

سبز و خرم گشت باغ دلگشای بندگی



( ۳۵۹ )

صحیح که از ابر روحانی بطرف بوستان  
زاله های بندگی بر لاله های بندگی  
مخ در هر گلستان ناله بلحن چاکری  
سرو در هر بوستان بالذبای بندگی  
میرسد از موج دریا صوت رقیت بگوش  
آید از سر پشت و هر بالا صدای بندگی  
مدهد کوی سلیمانی د مادم میرسد  
با پیام آشنائی از صبای بندگی  
باشکوه فریزدانی نهنگ بحر عشق  
میکنند در قلمز و عدت شنای بندگی  
آن طایب جطه علتها کنون بخشد شفا  
جسم معلول جهان را از د وای بندگی  
در حقیقت بهر تقلیب نحاس قلب ناس  
نیست اکسیری بفریزد کیمیای بندگی  
میرد از خلق عالم قلب چون فولاد  
حبذا بر جذبه آهن ربای بندگی  
مید شد از ساغر پیمان بظلمات جهان  
خضر جان بر تشنگان آب بقای بندگی  
عیکل بی روح عالم را ز نو بخشید روح  
جان فدای این ندای جانفزای بندگی

( ۳۶۰ )

با ید بیضای موسی رهبر طور تقی  
آمد از فاران قدرت با عصای بندگی  
شد از آن اصل قدم فرع عبودیت علم  
سود چون شمس ضحی بر سمای بندگی  
کنز مخزون چون که رخ در پرده غیبت  
سّر مکنون سر بر آورد از ردای بندگی  
شد بقاف عزّ جو عنقای ربوبیت نهان  
سایه گسترگشت بر سرها همای بندگی  
از مقامات عبودیت کسی آگاه نیست  
حضرت عبد البهاء داند بهای بندگی  
بندگی بندگانش را نموده اختیار  
الله الله تا کجا باشد وفای بندگی  
مرکز میثاق ابهائی بدل کی کند  
بر سریر کبریائی بوریای بندگی  
تا که دم از بندگی زد حضرت عبد البهاء  
جوهر ذات قدم دارد هوای بندگی  
گشت از این بندگی حصن الوهیت متین  
آفرین برینجه مصجز نمای بندگی  
طلعت ابهی بر اورنگ الوهیت متین  
متکی عبد البهاء بر متگای بندگی

( ۳۶۱ )

بندگی بگزیده بهر خود که آموزیم ما  
راه و رسم بندگی زان پیشوای بندگی  
معرضین را در الوهیت بود چون و چرا  
لب ببند ای غافل از چون و چرای بندگی  
چشم پاک شه شناس بازکن تا بنگری  
شاه اقلیم بقا را در قبالای بندگی  
اینچنین رقیبتی نادیده چشم روزگار  
ابتدای بندگی تا انتهای بندگی  
با چنین رقیبتی از حضرت مولی السوری  
کی سزد دیگر کسی را ادعای بندگی  
ها بین در آسمان عهد سلطان بهما  
جلوه بر خورشید میخشد بهای بندگی  
در طریق بندگی از خویش میاید گذشت  
از خودی بیگانه باید آشنای بندگی

تیرا غیر از عبودیت مگو اوصاف دوست  
زانکه مقبولش نیفتد جز ثنای بندگی

و از اشعار اخت نیروسینا در وصف میرزا محمود فروغی محض  
نمونه آنست : هوالمحمود فی فعله :

از خراسان ز فیض رب و دود	جلوه گر گشت طلعت محمود
چشم احباب جمله روشن شد	کز فروغ این فروغ جلوه نمود
حضرت من اراده الهی	محدث تبلیغ خلقتش فرمود
از حیوانات روح افزایش	زنگ غفلت زسینه ها بزدود
از دم روح بخش چون عیسی	مردگان را تمام زنده نمود
نغمه جانفزای او باشد	در حقیقت چو نغمه د او د
تن تنها لیر و صف شکن <sup>است</sup>	زانکه با اوست دست رب جنود
رهنمای تمام خلق بود	از نصارا و از مجوس و یهود
مثل او نیست در شجاعت و <sup>فضل</sup>	ثانیش کیست در سمات و وجود
جمله احباب ارض طا بودند	طائف و سرد و تیره و مخمود
عنه گشتند شعله شرار	از دم او که هست نار و قود
قبل بودند دود بی آتش	حال هستند آتش بی دود
ایکه بهر رضای سر الله	بگذشتی ز هر چه بود و نبود
چون تو از بد و امرت ایکنون	یک مبلغ نیامده بوجسمود
هیچکس از لب تو نشنیده <sup>است</sup>	غیر اوصاف حضرت موجود
فانیه اخت نیر و سینا	از ره صدق این سخن بسرود

در زمانه اگر مبلغ هست

هست محمود عاقبت محمود

دیگر نمیم که نیز از اصفهان با مہمقات بسیار چنانکه  
در بخش ششم آوردیم مهاجرت کرده بنوع مذکور وارد طهران

گشت و در کوجه باغ معروف که محله جمعی از احباب و محل اجتماع احتفال بود بحجره محقری اقامت جست و بکتابت واستنساخ الواح و آثار و تدریس و تعلیم عربی و فارسی برخی از نهادگان احباب اشتغال نمود و بدانچه از نقود بدست آورد قناعت کرده در عین حال در حجره خود محفل تلاوت کلمات و آیات و ذکر حجج و بیئات مرتب داشت و با چهره بسام و لسان و خلق شیرین با اطلاعاتی کسه از کتب مقدسه و اخبار مأثوره ویرا بود بتبلیغ بیگانگان و تعلیم آشنایان پرداخت و زنی از خاندان بهائی اختیار نمود و مقدر جاً امور معاشش مرتب گشت و در سفارت انگلیس بتدریس فارسی مشغول گردید و اعضاء سفارت علاقه با اخلاق و اخوا<sup>ش</sup> حامل کرده مجدوب اخلاق دلنشین و کلمات شیرینش شده و او را بدینوسیله خانه های متعدد و نقود کافیه بدست آمد و تا آخر الحیات بخدمات در این امر قیام داشت اشعار میسرود و رسالات تألیف مینمود و نونهالان را علم تبلیغ میآموخت تا در نهم جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ درگذشت و در بقعه امامزاده معصوم مدفون شد و از او خاندان محترم نصیمی در این امر برقرار گشت و الواحی متعدد در حق وی از قلم ابهی و حضرت عبدالبهاء صدرور یافت و از آثار مشهور نصیم رساله استدلالیه در جواب حاجی میرزا حسن صفیعلی<sup>شاه</sup>

و رساله ای در جواب مباحث ادوارد برون انگلیسی و رساله  
نتیجه البیان در اثبات امر من يظهره الله الیهی و رد  
میرزا یحیی از طریق بیان و نیز رساله استدلالیه اخری که  
بنام بهائیه معروف است و در اشعارار نعیم تخلص نموده  
بدین نام مشهور شد و قریحه سیاله و سلامت و عذوبت  
کلامش منکری ندارد و در بخش از استدلالیه منظومش و قصیده  
صیقیه و اشعار آبدارش که مانند لغالی شهسوار می درخشد  
زیب قلب و لسان و دامن بهائیان میباشد و استدلالیه  
منظومه مذکوره در بار بطابع رسید و از غایت اشتهار احتیاج  
بذکر ندارد ولی محض آنکه ترجمه حالش از آن خالی نماند  
بند و بیعتی بزند را ثبت مینمائیم قوله :

عاشقان مزده دلستان آمد	روح بخش جهانیان آمد
مالك يوم الدين امام مبین	صاحب المصير والزمان آمد
بانك جاء الرب از زمین برخاست	صیحة الحق از آسمان آمد
باكتاب جدید و شرع جدید	ظاهر آن هاشمی جوان آمد
اصل انسان مبین قرآن	صاحب حجّت و بیان آمد
صهروه چون محمد و علی است	جمع شمس و قمر عیان آمد
المجل المجل برای که بود	عجلوا عجلوا همان آمد
برجهان نفخه حیات میدهد	برتن مردگان روان آمد

اسمعوا هیبنا نداء الحق

زهق الباطل وجاء الحق

( ۳۶۵ )

عاشقان را بزاهدان شمار

کاین غم خویش دارد آن غم یسار

آن بخون چهره شوید این از آب

سر دهد آن و این برد دستار

آن ره جان سپرد این ره نان

آن در دین زد این در دینسار

میسرایند هر دو نکته عشق

این ببالای متبر آن سردار

زاهد از بهر زر کند زاری

عاشق از مال و جان بود بیسزار

ازین سیم آن ینغمه زیر

وازم یار این بنالسد زار

این شهیدی است صادق الاقوال

و آن حماری است یحمل الاسفار

این و بی یسمع و بی بیصـر

آن و تمنى القلوب و الابصار

آن کسان اولیاء لله اند

که شهادت بآرزو خواهند

~~~~~

(۳۶۶)

مطلع ذات کبریاست بهیا

مظهر آیت لقاست بهیا

نیک اگر بنگری بگل کتب

مقصد گل انبیاست بهیا

آنچه ذکر لقاست در قرآن

ابتدا تا بانتهاست بهیا

معنی آیت و اشرفیت الارض

من نور ربهم است بهیا

سرّ طه حقیقت یس

نور والشمس الضحی است بهیا

وعلی ربهم یقوم الناس

مرجع گل ماسواست بهیا

کاولش اسم طلعت ابهاست

وآخرش نام حضرت اعلی است

تاعیان شد جمال وحدت گل

رو بوحدت نهاد کثرت گل

عشق منسوخ کرد مذهب عقل

عقل مأمور شد بخدمت گل

دور دور محبت است شود

شرعها جزو این شریعت گل



(۳۶۷)

آیت صلح کل بود منسوخ

از چه از آیت محبت کل

آیت عاشروا مع الادیان

متحد ساخته طریقت کل

شرح طسبه بار یکدارید

متفق داشته حقیقت کل

باید اصل بها کمر بندند

بی اصلاح کل بهمت کل

هله ای عاشقان دوست کنید

خویشتن را فدای هیئت کل

هو فوق رووس ینظر کم

انتم ان تنصروه ینصرکم

گشت حق ظاهر از تو ای ایران

کنز مخفی عیان شد از ویران

نازکن ناز بر همه عالم

فخر کن فخر بر همه کیهان

شاد شو شاد کز تو شد پیدا

مالك الطک عالم اکسان

وجد کن وجد کز تو ظاهر شد

شجر طور موسی عمران

(۳۶۸)

نازکن فخرکن که ازتوشده‌است

ظاهر و فاش و آشکار و عیان

سرّ توّرات و مضمرات زبور

رمز انجیل و معنی قرآن

دوست میدارمت که بیفهمر

گفت حبّ الوطن من الایمان

حیف از ایرانیان که نشنیدند

این حدیث از امام متقیان

ان اطعمتم لطالع المشرق

لسلکتکم بمنهج الصادق

آنکه عالم ای دودیده من

دست و پای تواند و چشم و بدن

دست را پای چون شود بدخواه؟

گوش را چشم چون شود دشمن؟

غم عالم بخور نه غصه خویش

راحت خلق جو نه راحت تن

زجر حیوان مگو چه جای بشر

خیر عالم طلب نه جای وطن

نیت خیرکن بخاص و به عام

بدل پاک بین بمسرد و بسزن

(۲۶۹)

همه اطفال را چو گودك خویش

تربیت کن بفضل و دانش و فن

شخصت ارشد فدای نوع چه با<sup>ك</sup>؟

دانه ای کاشتی و شد خرمن

ملك امروزه از تو شد مـــــــــــــــور

تو و اعقاب را بود مشرن

بیدالله بسطة و سمة

بیدل حبة بســــــــــــج مائة

کاش اعضای ما سریشم بسود

همه رگهای ما بریشم بود

بخیه اتصــــــــــــال عالمیان

سبب التصلــــــــــــاق سرد م بود

کاش این اختلاف و جنگ و جدال

نامش از صفحهٔ جهان گم بود

کاش قومی که زجر ما چونــــــــــــد

بر دگر قومشان ترحم بود

کاش بر خلق سر دین بها

آنچه صغیر است درتجسم بود

کاش بر فرق ما و نفع عمــــــــــــوم

این یم فیستی در تلاطم بود

( ۲۷۰ )

کاش امروز شخص احکامش

روشنی بخش چشم انجم بود

کاش آنانکه میکنند انکار

فکرشان خالی از توهم بود

ليبرون الطريفة المليا

صارت الارض جنة الابهي

چشم از هر بهانه بردارید

گوش از هر فسانه بردارید

همه يك دين و يك زبان گردید

اختلاف از میانسه بردارید

دين سراپرده یدانگی است

این دوی از کرانه بردارید

رسم بیگانگی ز روی زمین

بهر حق یگانسه بردارید

متصك بصلح كل گسردید

اسم جنگ از زمانسه بردارید

تیغ و تیر و کمان بینسد ازید

نای و چنگ و چغانسه بردارید

در ره عشق نیر میثاق

قدم عاشقانه بردارید

(۳۷۱)

ماضی هست در زمانه اگر

سر از این آستانه بردارید

وجّهوا وجهکم لباب الحقیق

فاستمینوا الی جناب الحقیق

ای رخ و گیسوی تو نور و ظلم

وی قد و ابروی تو نون و تلم

هم دم صافی تو آب حیات

عم کف کافی تو کان کرم

نیزه ای از قد تو سرو سبزی

خادمی از خد تو باغ ارم

مرکز عهد و ردّ اهل نفاق

مهدی وقت و سدّ سیل ستم

نامه نامی تو عهد قدیم

حضرت ساسی تو غصن تدم

منصب عالی تو عید مهیا

رتبه دانی تو میرامم

یکسره در حق تو بوده گسواه

یک دله در حق تو داده رقم

خطه چین و خط و روم و عرب

کشور هند و حدّ ترک و عجم

(۳۷۲)

منبت نامی تو اصل تویم

منبع صافی تو بحر قدیم

تو دریعی و تو بحری و کان

تویم دری و تو عقلی و جان

یم در تویم صافی عز

دریم تو در دری شان

تو حقی و ربی و عهدی و ورق

تو دری و ربی و بحری و کان

توسر حقی و تو کشتی نوح

تو حق سری و تو محیی جان

کف من تو کف موسی و تیه

خط ید تو دم عیسی و خو ان

ید و خط تو مثل خطمی گل

قد و خد تو صفا خیری و بان

(۱) جد و کد تو جد بانسی دین

ضد و ند تو ضد و ماحسی آن

(۱) مربوط بصفحه قبل - این بند ترکیب در چهار بحر خوانده میشود  
فعلاتن مفاعلن فعلات فاعلاتن فعلاتن فمالات  
مفتملن مفعملتن فاعلن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات  
(۱) این بند ترکیب در نعت بحر خوانده میشود در چهار بحر  
مذکور و علاوه سه بحر دیگر مفاعیلن مفاعیلن فمویلن فمویلن  
فمویلن فمویل مفعول مفاعیل فاعلاتن .

حد حبّ تو حدّ قافیسه سنج

حقّ عزّ تو حقّ قافیسه دان

خطّ عزّ تو خطّ ساسی حقّ

نصّ حقّ تو نصّ نامسی حقّ

وقصیده صیقلیه مخمس مشهورش در مدیحه حضرت عبدالبهاء  
بدین ابیات آغاز یافت :

قرّ جوانی گرفت طفل رضیع بهمار

لب زلبن شست باز شکوفه شیرخوار

جمله درختان شدند یارور و یاردار

سرّ نهان عربیه داشت کرد عیان

چنانکه امروز گشت سرّ خدا آشکار

و بند چهل و یکم که مقطع قصیده میاشد چنین است :

نعیم وصف حبیب برای احباب گفت

چو بین احباب بود تسقط الّاداب گفت

لیک بتوصیف حقّ هرچه زهریاب گفت

بمعجز مالّتراب وربّ الارباب گفت

بنده کجا پی برد بذات پروردگار ؟

و دیگر قصیده ای در مدیحه حضرت عبدالبهاء با تجدید

مطلع حاوی یکصد و سی و سه بیت که چند بیت اولش چنین است :

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون  
یکی چو دجله آب و یکی چه لجه خون  
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار ؟  
که از ضیق جهان ره نمیرم بیرون  
درون دایره مقصود خود نمی یابم  
مرا نه پای بیرون باشد و نه جای درون  
مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارن ؟  
مرا چه عائده از مال اگر شوم قسا رون ؟  
تا آنکه گوید :

زیای بختی بختم عقال عقل گسیخت  
کجاست لیلی من ای خدا شدم مجنون  
بجز اراده رحمانی از در قدرت  
که میتواند از این ورطه ام برد بیرون  
هلا اراده حق من اراده الله است  
که شد اراده حق با اراده اش مقرون  
یگانه عبد بها آنکه از اراد محقق  
اذا اراد بشئ یقول کن فیکون  
السخ



دیگر مهاجرین دولت آباد اصفهان که شرح احوالشان را در بخش ششم آورده ایم و بنام مهاجرین که در لوحی فرمودند برقرار گشتند و خاندان واسعه از اعقابشان تأسیس گردید که بانواع خدمات این امر سرافراز میباشند .

دیگر از متقدمین مهاجر ساکن طهران حاجی ملا محمد خوانساری خوانسالار که در بخش ششم شرح احوال آورده ایم و در محله معروف سر قهر آقا ( باغ فردوس ) بکوچه مشهور بابیان اقامت گرفته در تبلیغ و خدمات امریه اقدام داشت بالاخره در یوم پنجشنبه ششم شهر شعبان ۱۳۲۷ درگذشته مدفون گشت و خاندانش از پسرش آقا نورحقیقی که سالها در مدارس بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال یافته باقی ماند و خطاب بوی آثاری از مرکز میثاق موجود است .

دیگر از مشاهیر بهائیان که در طهران ساکن شدند میرزا علی محمد بن اصدق که نیز سابقه احوالشان را در بخش ششم آورده ایم و در آغاز این دوره یعنی سال ۱۳۱۰ مسافرت تبلیغیه بخراسان نموده مدتی در آن حدود رایت جلال در تبلیغ امر ذوالجلال برافراخت و چون مراجعت بطهران کرد طولی نکشید که از ظم میثاق از ایادی امریه خوانده شد و از ایادی امریه معدود گشت چنانکه در بخش سابق نگاشتیم محفل ایادی برقرار داشتند و مرجع رتیق و فتیق

امور امریه گردید و افراد بهائیان خصوصاً از محترمیــــن  
 عالی شأن از هرسو مسائل امریه و حلّ مضلات امور خود را  
 از او میخواستند و او باجلال و عزّت و اعتبار با اعظم دولت  
 و ملت همی ملاقات و معاشرت و تبلیغ کرد و اسفارتبلیغیه  
 در اغلب بلاد ایران و قفقازیه و عشق آباد و نیز در هندوستان  
 و بالاخره در هلند از اروپا کرد و عده کثیر را با امر ابهسی  
 وارد ساخت و مادرش در سال ۱۳۱۷ از مشهد بی زیارت  
 بعکا رفته چندی در جوار عنایت بسر برد و در طریق عبودت  
 قریب بمشوق آباد درگذشت و در قبرستان مدینه عشق آباد  
 مدفون گشت و بالجمله ابن اصدق که خود را حسب خطاب  
 مذکور در الواح بلقب شهید بن الشهید میخواند یکس از  
 محترمین و مقتدرترین مبلغین و بزرگان اهل بها بوده  
 به نسب جلیل و الواح کثیر و اطلاع وسیع خویش در امر اعلی  
 و ابهسی مییالید و باعدم تحصیلات مذهبیّه بعلمت و سمعت  
 معارف و محفوظات امریه احترام داشت و باحکمت و سلاست  
 بیان و قدرت در فن تبلیغ خدماتی رفیر انجام داد و تا  
 بمد از افول نیر درخشان عهد ویمان و طلوع انوار شمشع  
 ولی امر رحمان حیاتش امتداد یافت و عنایات سابقه در حقش  
 بالطف لاحق پیوست و بالاخره در سال ۱۳۴۷ در طهران  
 درگذشت و جمعیت کثیره از اهل بها تشییع جنازه نمود

در گلستان جدید دفن نمودند و خطابات و الواح بسیار از قلم ابهی و باضاً خادم و نیز از حضرت عبد البیهق موجود است از آنجمله در لوحی چنین خطاب فرمودند :

« فطوبی لك بما فزت بلفاق الله و كنت صغيراً فلما صرت كبيراً اخذتك نفحات الرحمن من هذا الرضوان الذي كان من كلمة الله في بدع الزمان عن يمين العرش مشهوداً »

وچنانکه گفتیم ویرا در بعضی الواح بلقب ابن اصدق و شهید بن شهید خواندند و تاج افتخار و مقام عظیم شهادت بر تارک پدر و پسرکه تحمل بلیات و تمدیات وارده از اعداء در طریق خدمت بامر ابهی مکرراً تا بمقام وصول شهادت کردند نهادند و او را از نخستین زوجه اش دخترخواهر جناب باب الباب که بریمان جوانی در مشهد ازدواج نمود خلفی نشد و محترمه مذکوره بی فرزند درگذشت و از ضیاء الحاجیه که شرح دادیم بنات متعدده بمرصه وجود آمدند و از آنان عاقله ها تأسیس گردید .

دیگر از اعزه و مشاهیر مؤمنین طهران دکتر عطاء الله خان بخشایش سابق الوصف در بخش ششم سالها عضو محفل روحانی و از مؤسسين مدرسه تربیت بود همیشه با اولیا امری در انواع خدمات سهم و شرکت داشت و خاندان واسعه بخشایش تأسیس کرد و خواهرش رقیسه

چنانکه در ضمن شرح احوال فاضل قاشنی آوریم از فاضل  
 جدا شده به میرزا علی اکبر زد روز دولتی اتصال نموده میرزا  
 عبد الله تولد یافت و میرزا علی اکبر پس از چندی درگذشت  
 و دکتر عطاء الله خان پسرخواهر خود را در آغوش تربیت  
 گرفته پرورش عقلی و روحی داد و میرزا عبد الله خرسند  
 از اعضا تعیین امور دولتی و جامعه بهائی گردیده عاقله  
 تأسیس نمود . دیگر میرزا فضل الله بن میرزا نصر الله  
 تفریسی سابق الوصف در بخش ششم عضو د اثره پست تأسیس  
 خاندان فضل و د و خواهرش کرد .

دیگر حاجی ابوالقاسم د باغ سابق الوصف در بخش  
 ششم یا برادران مذکور و خانواده شان بودند و حاجی در  
 سال ۱۳۱۰ بعکا شتافته چندی بدرك فیوضات محضر  
 حضرت عبد البها فائز گشته عودت کرد و یکی از رجال غیر  
 فداکار این امر معدود شد و در خانه اش که واقع بسمت  
 جنوبی شهر و محله معروف سرقیرآقا (باغ فردوس) بود و اشرا  
 مشهور محله د می از تعرض مظلومان غفلت نداشتند بی پروا  
 با برادران پیوسته مجلسی تبلیغ منعقد کرده ضیافتها داده  
 مآلفین و مسافرین شهر را مدتها پذیرائی نموده نومی  
 انبوه اشرا در در خانه اش احاطه کرده غلغله انداختند و  
 کلمات ناسزا گفتند و نزدیک بآن شد که متدرجا گروه غیر

تجمع کرده بخانه ریزند و در آن حال برادر غیر و دلیر کسه پیراهن سفید کفن آسا پوشیده کناره عریان بادیست آخته داشت در خانه را باز کرده بیرون جست و با انبوه مردم اخلاط متقابل شده باشجاعت و صولتی تکلم کرد که جمعیت را بیم گرفته چون کله رویاه گریختند متفرق شدند .

وحاجی ابوالقاسم در سال ۱۳۵۱ درگذشت و جنازه اش را با اجتماع و احترام بقبرستان ( گلستان جاوید ) برده دفن نمودند و از ایشان عائله واسمه بنام ناظریان برقرار است .

دیگر آقا علیحیدر شیروانی سابق الوصف در بخش ششم رانوشتم که با زن و فرزند چگونه درگذشتند و از حضرت عبدالیهاء صورت زیارتی در حقیقت صدور یافت و برادران زنش آقا علی بیك و آقا شهدی عباد و آقاغضنفر و اشرف خان برجای ماندند و از وی قریب یکصد هزار تومان برجای ماند و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی چون در عکا برای زیارت حضرت عبدالیهاء بود عرش کرد اجازت گرفته بطهران آمد و ابلاغ دستور نمود لذا حاجی میرزا محمد افغان و آقا میرزا حسن ادیب طالقانی و آقا حسین علی بن آقا علی نور اصفهانی همريك صلفی سرمایه گذاشته حجره تجارت بنام شهدی عباد قوام التجار شیروانی برادر زن آقا علی حیدر

برقرار داشتند که مانند ایام گذشته معروف گردید .  
دیگر حاجی میرزا عبد الله سقط فروش سابق الذکر در بخش  
ششم پسر حبیب الله بیك همدانی الاصل از طایفه معروف  
باجمانلو و از اهل حقه بود که در طهران در محله باجمانلو  
سکونت و عضویت پستخانه را داشت و ولادت حاجی میرزا  
عبد الله در طهران حدود سال ۱۲۷۲ شد و در ایام جوانی  
باقتراف سقط فروشی اشتغال کرد و در همان اثناء بواسطه  
شیخ کتابفروش معروف از بهائیان شد و چنانچه در بخش ششم  
ذکر گردید در دوره حضرت بهاء الله با همان قریحه عرفانی  
اهل حق و اشتغال و انجذاب موفق بخدمت باین امر تبلیغ  
گشت و در این دوره عهد و میثاق شهرت و رقا در خدمات  
حاصل کرد و عضو محفل روحانی طهران شد و در همان  
اوائل تأسیس بنام محفل شور عضویت و بایادی امر غالباً  
مصاحبت داشت و در آثار حضرت عبد البهاء بنام صحیح فروش  
لقب یافت و با وجود شهرت بدین نام و تنفر نام معاندین  
بین العموم بامانت و صداقت معروف و مشهور بود و در حدود  
سال ۱۳۲۱ هـ. ق. شرکتی با بعضی از بهائیان در بازار  
برقرار داشت که جمعی از بهائیان در آن کار میکردند و هم  
آنجا مرکز رفت و آمد و اخبار و استخبار ارکان این امر گردید  
و بسیاری از مسافریین و واردین بهائی را نیز در آنجا

پذیرائی و اداره میکرد و نوبتی در امر تجارتش اختلال راه  
 یافت و تمامت املاك و مافی ملکه را فروخته به طلبکاران  
 داد و نیز شغل و مرکزیت ارسال و مرسول یا محضر حضرت  
 عبدالبها<sup>۱</sup> و بهائیان که قبلاً با مشهدی عباد قوام التجا<sup>۲</sup>  
 بود قبول کرده عهده دارگشت و نوبتی در سال ۱۳۲۲ که  
 فاضل شیرازی جدید الورود از شیراز را در همان سرا پذیرائی<sup>۳</sup>  
 میکرد انبوه معاندین خواستند هجوم کنند ولی مختار السلطنه  
 رئیس انتظام طهران و دیگران مانع شدند و الواح بسیار  
 در حقیقت موجود است و عاقبت در ۵۶ سالگی بسال ۱۳۲۶ در  
 طهران درگذشت و از حضرت عبدالبها<sup>۴</sup> صورت زیارتی  
 در حقیقت صدور یافت و از او رساله ای در اثبات این امر و  
 استدلال از طریق اهل حق موجود میباشد که در این طریق  
 قبل از او کسی ننوشت و نیز خاندان وسیع صحیحی از او برقرار  
 است و مادر بخش مذکور اسامی معدودی از طائفه اهل حق  
 که بواسطه او در جمع اهل حق درآمدند نام بردیم .  
 از آن جمله میرزا غلامحسین که با حاجی صحیح فروش شرکت  
 داشته سفری با اتفاق عزیمت تشریف ارنی مقصود نمود و چون  
 به بغداد رسید بملت استماع اخبار انقلاب و هیجان اعدا<sup>۵</sup>  
 در آنجا موفق بمقصود نشده عودت بطهران کردند و میرزا  
 غلامحسین سرشار از ایمان بود تا بسال ۱۳۲۴ درگذشت

و خلفش میرزا غلامعلی دواجی صهر صحیح فروش سالها  
 دواخانه و تجارت و املاک و عمارت داشته واسطه مراسلات  
 ارض مقصود و طرف خطابات تلگرافیه و عنایات حضرت عبد<sup>لها</sup>  
 بود و در محفل روحانی و شعب دیگر از خدمات روحانیه  
 صدارت میجست و خاندان دواجی در این امر برجا گذاشت  
 و نیز از آنجمله حاجی میرزا حسین دواجی داماد دیگر حاجی  
 صحیح فروش سابق الذکر خاندان اجزاجی برقرار کرد .  
 دیگر از بهائیان متقدمین طهران آقا سید نصرالله  
 باقراف سابق الوصف چون از گیلان ببادکوبه رفته اقامت  
 و تجارت کرد حجره اش را محل ملاقات واردین بهائی قرار  
 داد و محترمه ای از اهل بادکوبه از تیمه دولت روس بازو  
 آورد و مالک ثروت و نفوذ و شهرت گشت و بایران باز آمده  
 مقیم طهران گردید و در آن سنین تمرّضات و تمّذیبات  
 بر اهل بها احدی تمرّض بر عمارت عالییه و قرای متعدّده و ثرو  
 وافره اش نتوانست و حمایت و سرپرستی از مظلومان نمود  
 و سالها عضو محفل روحانی و مصدر رجوعات بهائیان و طرف  
 توجهات و مراجعات مهمه حضرت عبدالبها شد و در مواقع  
 لازمه مساعدت و بذل مال و غیر کرد و رایت مرتفعه امر ابهی  
 بود تاب سال ۱۳۴۰ درگذشت و در مقبره گلستان جاوید  
 بهائی مدفون گشت و حضرت ولی امرالله چنین تلگراف فرمود:



\* ۱۳۴۳ طهران عاظمه باقراف سکوت اجباری  
اظهار تسلیمت مرا نسبت بفقدان جبران ناپذیر وارده بر شما  
بتأخیر انداخت آن متصاعد الی اللہ الی الابد در آغوش  
محبوب لایزال آرمیده است شوقی \*

دیگر بشیر السلطان سابق الوصف و حضرت ولی امر الله  
چنین تلگراف فرمودند :

" طهران توسط دواجی عاظمه بشیر السلطان بمنهایت  
محزونم امر از فقدان اولاد قابل و باوفای خود متألم  
است شوقی " .

دیگر پسران آقا محمد علی مخمل باف ، پشتی باف کاشی  
بنام میرزا مهدی و میرزا عبد الباقی که با عاظمه با تفاق پدرشان  
از کاشان بطهران آمده و ماندند و میرزا مهدی بسال ۱۳۱۶  
و پدر در سال ۱۳۱۵ در سن نود سالگی و میرزا عبد الباقی  
بسال ۱۳۳۷ در گذشت و عاظمه واسعه مجیدی بیادگار  
گذاشتند که در انواع خدمات در این امر کوشا هستند و حضرت  
عبد البها در صورت مناجاتی در حق آقا محمد علی مذکور  
چنین فرموده :

\* الهی الهی ان النبیل قبل علی الذی فاز فی  
محفل التجلی و حظی بمشامدة نور الاشراف و آنس  
هذ العبد بحب و وفاق و اجتنب حینئذ من جرثوم النفاق

طاغوت نراق (۱) و ثبت علی الميثاق ثم حکمت عليه بالفراق  
فقامت الآماق و ارتفع منه نحيب البكاء بضجيج و احتسراق  
فلما وصل الي عدوة الكاف قاوم اهل الاعتساف و دعاهم  
الي مركز الالطاف و ثبت اقدامه على الصراط و وفى بالعهد  
والميثاق حتى عرج اليك الخ .

وميرزا ياجى خانم بنت بيگوم کوچک خانم سابق الوصف  
بنوع مذکور همدی تبلیغ کرد و مورد صدور افضال و عنایات  
و آثار حضرت عبد البها گردید .

و نیز پسران میرزا محمود نراقی موصوف در بخش ششم  
عطاء الله خان عذائی ( صنیع السلطان ) دیگر محقق  
الدوله عطاى و مادر بخش ششم شرح احوال آقا میرزا مؤمن  
کاشی و زوجه محترمه اش آغا بیگوم ارباب و برادرزنش آقا  
محمد جواد را آوردیم و نیز ذکر آقا میرزا محمد ایمن نمودیم  
و اخلاش در این دور صوت و صیت در مشارکت خدمات امریه  
بدست آوردند و نیز ذکر سید عبد الحسین اصفهانى  
و خلقش سیحون که در این دور بایمان و ثبوت برقرار نمود  
گسردیم .

دیگر آقا جمال بروجردى که شرح سابقه احوال در بخش  
ششم آوردیم و او همینکه غروب شمس جمال ابهى واقع شد

و کتاب عهدی و آثار صادره از نظم مرکز میثاق طالع گشت  
و زمره مخالفت اغصان بشنید و میدان را برای جولان افکار  
و اغراض مهیادید بی درنگ و خود سرانه بمگا شتافت ۱۳۱۰  
و با حضرت غصن اعظم افکار خویش را که یگانه مصلحت و  
حسن سیاست امر ایبهی مینداشت و مأمول و مسئول متکبرانه  
ریاست خواهانه خویش را عرض کرد آرزویش انجام نیافت  
پس با اغصان و منتسبین و اعوانشان ملاقات و مذاکرات  
نموده با او مجارات و اظهار توافق کردند و با عزم و تصمیمی  
مخالف مأمول حضرت غصن اعظم در ۱۵ شوال ۱۳۱۰ عودت  
بایران و طهران کرد و راجع بکفایت آثار و آیات جمالی  
ایبهی سخن گفته بطوریکه مقتضی میدانست احباب را  
از توجه تام بآنحضرت منصرف خواست و برای تقدیر حاجی  
ملاعلی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر  
و میرزا علی محمد ورقا که بی دربی از عکا و زیارت حضرت غصن  
اعظم مراجعت کرده در نصرت و حمایت میکوشیدند مجالس  
سری نمود و سعی در اخراج ابن ابهر از طهران و جدیت  
در عدم ورود ورقا همی کرد و در تفرقه و اضمحلالشان مشقت  
برد و مهترین اتباعش پسرش حبّ الله و برادرانش و حاجی  
حسین کاشی و جلیل خوئی و خلیل تبریزی شدند و در قزوین  
و مازندران نیز ارادتمندان بسیار داشت ولی بزرگان احباب

و علما و مجتهدین چندان با وی مواجهه و مناظره کردند که ناچار شد اوراق استدلالیه چندی در شیوه برعهده و مذاق جمال ابهری بخط خویش نوشته ببلاد ایران منقشر ساخت و لاجرم ارکان احباب با وی اظهار صلح و موافقت کردند و حاجی ملا علی اکبر و ابن اصدق و خصوصاً ابن ابهری با او مجلس بنام مجلس ایادی برقرار نموده برای اسکات واقعات<sup>عش</sup> ریاست انجمن را بوی تفویض کردند. حق دورای مقدر داشتند و به پسر مذکورش و نیز حاجی حسین کاشی عضویت انجمن دادند و قرار مذکور را همگی مهر و امضاء کردند و مقرر گشت که مبالغ کثیره از احیاء اخذ شود و بتجارت مصروف گردد و مجتهدین از ربح وجوه مذکوره در اطراف بتبلیغ پردازند و او بایسرس مشغول بتنظیم قانون تجارت و گرد آوردن مبالغ مذکوره شد و از اینرو فراغت و آسودگی بال حاصل گردید و طولی نکشید روزی مجلسی کرد و حاجی ملا علی اکبر را حاضر ساخت و جمعی از اراکین و دانش نیز حضور یافتند و شکایت از ابن ابهری نمودند و مقتریاتی چند گفت و آن عده از مورد وزن حاضر شده شهادت دادند و آقا جمال در همان مجلس حکم بمنع از معاشرت با ابن ابهری داد و خبر بسمع وی رسید از حاجی ملا علی اکبر باز پرس نمود حاجی گفت که مرا از مقدمات واقعه خبر نبود و حسب دعوت آقا جمال در مجلس

مذکور حاضر شدم و ابن ابهر بجدیت تا مه قیام کرد که آقا جمال باید از مجلس شور خارج شود و با دوشن ایادی دیگر یعنی حاجی مذکور و ابن اصدق در اینخصوص متحد شدند و عهد نمودند که با آقا جمال مراوده نکنند لا جریم او منکوب و منزوی شد و تقریباً سه ماه بر اینمنوال گذشت که اخلاص کیشان آقا جمال او را مقبول میدانستند و اکثر احباب بحکم ایادی از او دست کشیدند و عده ای از اشرف<sup>ف</sup> در خلوت با او مراوده مینمودند تا آنکه دکتر محمد خسان تفریسی آستین برای اصلاح بالا زد و در خانه حاجی میرزا محمد افغان از آقا جمال و ایادی و وجوه احیاب دعوت کرد و مصالحه و آشتی برقرار گردید بدین شرط که از آنچه گذشت غمض عین شود آقا جمال در روز عید نوروز که سه یوم بعد از جلسه مذکوره بود در خانه آقا میرزا نعیم برای نشست و فوج فوج از احباب بیدیدنش رفتند و مع کل ذلک دست از مقاصد مکنونه نکشید و سیب فتور و ضعف قوت عهد و میثاق را فراهم میساخت و حاجی میرزا حیدر علی با اتباع و اعوانش مناظره ها نمود و در مجلس حکیم نور محمد از آل اسرائیل را حکم متفق علیه خود قرار دادند و او حکم داد که کتاب عهد منصوص جمال ابهی حضرت غصن اعظم را مطاع مطلق و متبوع مستقل معین نمسود

وبالجملة چهار سال بعد از غروب شمس جمال ابهی بدینحا  
 ل با آقا جمال گذشت و در سال ۱۳۱۳ عزیمت عکا نمود و  
 چون در آن ایام اخبار مخالفت اغصان و مرافقین ایشان  
 با حضرت غصن اعظم شیوع یافت بین احباب چنین میگفتست  
 من میروم تا اصلاح ذات البین نمایم و همینکه به قزوین  
 رسید لوحی از حضرت عبدالبهاء بیامد و او را منع از سفر  
 و امر باقامت طهران فرمودند و ناچار عودت کرد و لوسی  
 اقدامات مخالفتش واضح تر شد و او را غی بخط حبّ الله  
 بمنوان اعظم احباب در بلاد بیراکنند و یدی فعال برای  
 نقض عهد و میثاق گشت که عده ای از احباب را متزلزل نمود  
 و جمعیت مؤمنین از او منجزر و متنفر شدند و پس سرش  
 حبّ الله خود را با صرزا علی اصغر خان صدراعظم ارتباط  
 داده ضدیت با غصن اعظم نمود و از افساد بین یاران و  
 اخلال از زبان آنچه در قدرت داشت بجای آورده آشوبی  
 بزرگ ایجاد کردند و بگوش اعدای این امر رسیده از اختلاف  
 رجال و اختلال احوال سرور و شادمان گشتند و حضرت  
 غصن اعظم برای تسکین اخلال و تمذیل احوالشان  
 ملاطفت و اغضاء و نصیحت و مدارا همی فرمودند تأثیری  
 ندید و عاقبت در سال ۱۳۱۵ سلیمانخان جمال افندی  
 را از عکا مأمور ایران کرد تا حسب الامر با احدی از احباب

ملاقات نکرده با همان لباس کسوت درویشی قبای سفید  
 طویل دربر و تاج بر سر مجللا با نوکر بطهران وارد شد  
 و پیامها که داشت با آقا جمال رساند و نصائح و مواعظ  
 اکیده ابلاغ کرد و میرزا علی اصفرخان صدراعظم را که  
 مقضوب درگاه مظفرالدین شاهی شده معتکف مقبره قم بود  
 مرقومه و پیام حضرت غصن اعظم ایصال و ابلاغ داشت و  
 عودت بعگا کرد و آقا جمال در اقدامات و اعمال مخالفانه اش  
 شدیدتر شد لذا طرد او منصوص و صرح گشت و بلقصب  
 پسر گفتار نزد این جامعه معروف و مشهور گردید و بانهایت  
 بغضا، اوراقی ردیه نسبت بحضرت غصن اعظم منتشر ساخت  
 و برای نشر مقصود خود سفرها بقزوین و مازندران و آذربایجان  
 وغیرها نمود و ایادی امر خصوصا حاجی ملاعلی اکبر  
 در مقابلش بقوت ایمانیه ایستادگی کردند و جامعه احبا را  
 از شرور القاء آتش محفوظ نمودند و سفری بعگا کرده با اغصان  
 و همرازانشان قرارها در تخریب عهد و میثاق گذاشتند و او را  
 با سلامبول فرستادند تا بوسیله ابوالهدی ندیم سلطان عبدا  
 لرحمید  
 زهن سلطانی را مشوب ساخته او را بصدور حضرت غصن اعظم  
 وادارند ولی تمام ساعی وی در هدم بنیان میثاق همدرد  
 رفت و خود بخسران صین افتاد و آخر الامر در گوشه خمسول  
 و انزوا از طهران بفقر و خواری بزیست و احدی از احباب

و غیر هم با او مراوده نکردند تا در سال ۱۳۲۵ درگذشت  
 و عائله اش از زوجهٔ اولی که بر وجودیه بود چنانکه گفتیم  
 در سلمانی گم شد و از زن دوش که طهرانیه بود در خان  
 تیره نقض و مخالفت پنهان گشت و فقط از زوجهٔ قزوینی  
 پسری آورد میرزا لطف الله موهبت که حضرت عین اعظم  
 آثار عنایت در حقش صادر فرموده رشته نسبش را مقطوع  
 کرده و پسر خود خواند و در اینجا بثبت یکی از آثار  
 صادره از قلم حضرت عبدالسیاه که خطاب بیکی از احبب  
 اعمال و پرامین کرده او را مطرود فرمودند محض نمونه اکتفا  
 مینمائیم و هو هذا :

### عوالله

ای طبیب روحانی امراض جسمانی هر چند شدید است  
 ولی صعوبت در مصالجات امراض و امراض روحانی است که  
 ابداً درمان و علاج ندارد ملاحظه کن که علت مزمن جیم (۱)  
 را علاجی هست ؟ لا والله جمیع اطبای آفاق اجتمعا  
 نمایند درمان نتوانند و چاره نکنند قسم باسم اعظم روحی  
 لا حباه الفداء که صد هزار اسم اعظم بر این حجر مظلم القا  
 شد ابداً تأثیر نمود عاقبت چون صیحا او را ترك نموده و  
 بغضای ملکوت ابهی شتافتیم فذرهم فی خوضهم یلعبون

(۱) آقا جمال



خواندیم حال آن تشنه خون عبدالبها\* بتحریر مرکز فتور  
در طهران در سفارت کبری سرا میرود و نسبت باین عسر  
مفترباتی سرا زده که وصف نتوانم و از زبان جاری نگردد  
و از قلم تحریر نیاید بگمان او و سرش و مرکز نقیض و  
عونه شان که عبدالبها\* را چون مظلوم طف در آشد بلا\*  
کریلا گرفتار نمایند و از برای خود میدان وسیعی مهیسا  
نمایند هیئات هیئات و حال در اینجا و در آنجا شب  
روز بلکه آنآ فآنآ منتظرند که بفتنه این بلا بر عبدالبها\*  
وارد گردد و این عید را نهایت آمال این است ربّ وفق  
عبدك على النشوة من كأس الشهادة الكبرى في سبيل  
احبائك و از این گذشته اظهار کرامت نیز مینمایند که  
عنقریب چنین و چنان خواهد شد مثل این است که کسی  
زیرخانه را باروت گذارد و بگوید ملاحظه نمائید که عنقریب  
این بنیان بر باد خواهد رفت و من خیر غیب میدهم  
و آتش بدهد ع ع \*

دیگر از بهائیان شهیر طهران میرزا محمد علیخان بن  
ملاحسن تفریشی سابق الوصف در بخش ششم که بسال ۱۳۳۵  
درگذشت و در بقعه امام زاده مصوم مدفون گشت و پسر  
ارجمندش که وصف مینمائیم برسنگ قبر چنین رقم کرد :

\* مستوفی ستوده محمد علی که او  
از روی صدق خاک کف پای اولیا\* ست

\* بشنود بانك رحلت و تسليم دست کرد

جان راجه حکم درکف مستوفی قضا<sup>ست</sup> \*

و زوجه اش بنت میرزا محمد حسین منجم تفریسی سابق النوصف  
 سماءه بشاه جهان بود و بسال ۱۲۹۱ وصلت کردند  
 و پسرار چند ارشدشان میرزا عزیزالله صباح بسال ۱۲۹۳  
 تولد یافت و تحصیلاتش در دارالفنون طهران شد و در خارج  
 مدرسه نیز تکمیل تحصیل علوم ادبیه و عربیه نمود و بسال  
 ۱۳۱۳ که فراغت از تحصیلات یافت با شاهزاده عبدالحسین  
 میرزا فرمانفرما بسمت منشی بحکومت کرمان رفت و مدت دوسال<sup>ل</sup>  
 باسمت مذکور در آنجا بسربرد آنگاه مراجعت نمود و تا سال  
 ۱۳۱۷ با وی بهمان سمت در طهران بود و سال مذکور  
 با وی بحکمرانی فارس رفت و چون شاهزاده مذکور بحال  
 مفضوهی از دولت ایران بمشایب عراق مجاور گشت مصباح  
 نیز با وی بود و مدت سه سال در رعیتات بسر بردند و چون  
 شاهزاده مذکور بسال ۱۳۲۱ با خانواده عزیمت حج مکه  
 نمود پسران خود فیروز میرزا نصرت الدوله و عباس میسرزا  
 سالار لشگر را برای تحصیل به بیروت فرستاد و مصباح را با  
 آنان برای سرپرستی گسیل داشت و مدت چهارسال  
 اقامتشان در بیروت گذشت و در آن مدت دهار بزیسارت  
 حضرت عبدالیهام درمگا رفته فیض گرفت و در مدرسه یسوعیین

و غیرها و نیز در بیرون از مدرسه تحصیل علوم ادبیسه و فلسفه کرد آنگاه شاهزادگان مذکور بمزم تحصیل علم حقوق عزیمت اروپا کردند و مصباح بطهران برگشته متأهل گردید و در همانسال با فرمانفرما که بحکمرانی میرفت با عائله بکرمانشاه کرائید و پس از سالی که سال ۱۳۲۶ بود بطهران برگشته اقامت نمود و از این سال دست از خدمت کشوری کشیده بخدمات امریه منحصر نمود و برای مدرسه تربیت که بدست خانش دکتر محمدخان اداره میشد و برابست مدیریت معین نمودند و مدرسه مذکوره را بنظم و ترتیب مرتب ساخت و دو سال دیگر ۱۳۲۸ بهنگا شناخته درک فیض محضر حضرت عبدالجبار نمود و از آنجا یاروپا سفر کرد ولی آنحضرت احضار فرموده دستور برای مدرسه تربیت داده با عنایات و تأییدات بطهران فرستادند و لذا تقریباً مدت سی و چهارسال با اداره امور مدرسه مذکوره پرداخت و جنیه ادبیات آن مدرسه مشارالینان گردید و بنده ای از درر اشعارش در اینجا درج میگردد :

دیر و حرم زنده دلان روی تو باشد

محراب دعا قبله ابروی تو باشد

فرخنده دلی کا بنه روی تو باشد

خوش پرده فکندی ز رخ خویش از ما

( ۲۹۴ )

تا زلف برخ حلقه زدی صد دل هفتون  
آویخته در سلسله موی تو باشد  
تسبیح سموات و زمین طرفه هتافسی  
از نغمه شور افکن یا هموی تو باشد  
خویان جهان یکسره گر چهره گشایند  
روی همه صاحب نظران سوی تو باشد  
چون خاطر دل باختگان عود در آتش  
سودا زده غالیه بوی تو باشد  
باغ ارم و جنت فردوس شمیمی  
از بوی تو و موی تو و خوی تو باشد  
انفاس روان پر اسحار نشانی  
از خاک گهر بیز سر کوی تو باشد  
آشفتگی خاطر عشاق سراسر  
رمزی زیر پشانی گیسوی تو باشد  
سوز سخن در دل شیدا قیسی از  
نار شجر طور سخن گوی تو باشد  
با گام طلب انجم تابنده شب و روز  
در گردش دائم بتکاپوی تو باشد  
ایوان فلک با همه تمظیم و جلالست  
گردی ز فرودین صف مینوی تو باشد

(۳۹۵)

خود زره ناپیزی از آن چشمه فیاض  
دریای درافشان نص ازجوی توها شد  
ایمن زید از فتنه ایام ولسی کسو  
در معرض چوگان بلا کوی تو باشد  
سرمایه مصباح نه جز عجزو زهر سوی  
چشمش همه بر قوت نیروی تو باشد

\*\*\*\*\*

بشری لکم بشری لکم یا اهل فردوس البقا  
قد لاج وجه حبیبکم کالبد رفی وسطا  
ظلم الجباله قد محالما صبح القدم  
سحب الضلال تبددت لمایدت شمس  
اتی لنا عرفانه هیبات من بعد الندی  
فی وصف ادنی صنعه زملت عقول اولی  
هیت روایح قدسه عبقت نسائم انسه  
طوبی لنفس قد زکت واستنشقت ذاک  
ان الذین یذکره کانت جلاء قلوبهم  
وردوا شریعة قریه مذکان غیبا  
ما فارقت ارواحهم یوما لقا حبیبهم  
فالقلب متصل به والجسم منهم فی القنا  
قد آمنوا صدقا وهم موفون بالمهد الندی  
عقدوا بحضرة عزه فی ذر لا هوت البقا

( ٢٩٦ )

شهدوا بديع جماله من قبل ما يبدون لهم  
سمعوا جليل خطابه من قبل ما يملون التدا  
فازا سقيهم ربهم كأساً زلالاً صافياً  
لطفت مرايا أنفسهم لطفاً رقيقاً من الصبا  
وتوقدت أحشائهم بلهب لوعة حبِّه  
وتأججت في قلوبهم جذوات نيران<sup>لهوى</sup>  
كادت تطير تشوقاً ارواحهم وجسومهم  
استلشدة وجدهم وزنا الخف من<sup>لهوا</sup>  
ما سكنت زفرائهم إلا الدَّموع ولم يكن  
غير المدامع حيله لماغلى نار الجوى  
صبروا على ما كذبوا حتى أتيتهم نصره  
وكذاك وافى حقهم رب السموات الملى  
كانت بقايا حياتهم ذنباً عظيماً عندهم  
فقدوا بانفسهم له وتجرعوا كأس الغنا  
بدمائهم قد اثبتوا شرع الآله ولا عجب  
فالشرع حقاً روحة تنمو وتيسق بالد<sup>ماء</sup>  
قد صار في أذواقهم مرّ الرزايما حلوة  
فالدّل عزّ عندهم وشدايد الدهر رخا  
يا من تربيتهم مريراً ففدأً استكشف ما بهم  
شعر الصباح إذا ابتسم يثنى القوافل<sup>لسرى</sup>

( ٢٩٢ )

طلع الصّباح بنسمة فاحت فوائح طيبها  
ها فاهجدوا وتمرضوا هذا الرّقود التي  
اين الطوك الجابرة وسيوفهم و صفوفهم  
حلوا وما حظوا سوى اذرارهم اوما ترى  
ظنّوا عشياً انهم في عيشة ابدية  
فاذا غدوا ما ادركوا تلك المسرة والهناء  
واليوم فاشهدهم ترى لا ينظرون باصمهم  
الا بنظرة حسرة من تحت اطباق الثرى  
ثلّت صروحهم التي كانت علائم مجدهم  
سقطت حصونهم التي رفعت وطاولت لسماء  
تأله هل من ناصر غير الذي قد انشاك  
فامسك بذيل رآه وهو المجيب لمن دعا  
يا عازلا بهي فانصرف عني ودعني ظاعنا  
في بيد شوق مانعاً فيها سوى شوك العنا  
ان العنا في وده اضحى سرور سريرتي  
تأله كل سعادة جويت حتى اخترت زاً  
يا ايها المصباح كم تبقى خملاً خاصداً  
من فضل ربك فاستمد وافتح لسانك يا  
ها قد ختمت قصيدتي والصك صارختاً  
فاقبل ثنائى بالكرم مولاى يا عبد البهاء

( ۲۹۸ )

در سایه صاحب‌دلی با جورانجم ساختن

خوشتر که باد و ناپایگان سر بر سما افراختن

زین سقف مینا قسمتی آزادگان رانیست <sup>جز</sup>

در آتش غم سوختن با بینه‌وائی ساختن

در قطع بیدای طلب دانی ره تحقیق چیست؟

پشم از علائق در وختن جز در وست کس <sup>نشنا</sup> ختن

روزی گذاری گرفت م در ساحت گلزار جانان

دیگر کجاری روا از جان بتن پرداختن

تا خانه هستی ما نزهتگه جانان شود

باید هم از هستی خود صحن سرپرداختن

ز آغاز گیتی رسم و ره مه طلعتا نرانیست جز

خیل مزه آراستن بر فرقها تیغ آختن

واز روی تکین پیشه عشاق را نبود مگر

سریش پای گلرخان با صد نیازانداختن

آئین معشوقان همه دل بردن است <sup>جان</sup> و قصد

د آب و شمار عاشقان دل در ادن <sup>ختن</sup> و جانبا

جور دلا رام ارکشد و در مهرا و بنواز م

هر دم دهد صد جان مراد رکشتن و بنوا <sup>ختن</sup>

در پوته نار تمب با سوز سازو م مزن

تا گوهرت رخشان شو چونان زرازنگد <sup>ختن</sup> ا



( ۳۹۹ )

گر گوی عنقای بقا مصباح جوئی بایدت

در ملك فقرونیستی رخس شہامت ناختن

و در خطابی از حضرت عبدالبہاء باوست :

" جناب آقا عزیزاللہ خان حفید من ادرك الرفیق الاعلیٰ

علیہ بہاء اللہ الابہی :

ہواللہ

ای منجذب بنفحات الہی مثنوی روحانی قرائت شد  
و غزل ہی بدل تلاوت گردید آن تبتل و تضرع و مناجسات  
بہ ملکوت آیات بود و این بیان انجذاب و اشتغال بنسار  
محبت اللہ سرور فصیح بود و بلیغ و بدیع بود و طبع  
بیان معانی کلیہ بود و شرح اسرار موصیت رحمانیہ ذکر  
جفال قدم بود و نعمت و ستایش اسم اعظم بقول شاعر:  
این مطرب از کجاست کہ برگفت نام دوست ، محامد و نموت  
حضرت احدیتش بجامع ستایش جمیع آفرینش و مدح و ستایش  
مدح عموم مظاهر بخشایش چون شمس را ستائی ستایش کل  
نجوم نمائی حتی در سراج و حاجی رامحامد و نموت بحر  
شامل در چشمہ و نہراست فرخندہ زبانی کہ بستایش و  
نیایش او پرداخت و مبارک دیدہ ای کہ پردہ بر انداخت  
وای خنک جانی کہ در این میدان بتاخت شکر کن خدا را کہ  
از جام میثاق سرمستی و در این ہزم الہی ساغر رحمانی

بدست نشأه روحانی یافتی و فرح ربّانی جستی و سرمست  
 کوثر الهی شدی از عین تسلیم نوشیدی و از ماء ممین  
 سیراب گشتی قریحه ات همدم هاتف الهام شد و در اسرار  
 معانی بسفت باید شب و روز همت نمائی که این ممین  
 نابع عین فواره گردد و این نهر صغیر بحر عظیم شود تا  
 در این گلشن الهی چون بلبل معنوی بگلبانگ ملکوت بیان  
 مقامات معنوی نمائی و اسرار توحید درس و سبق دهی  
 و در دبستان عرفان حقیقت تبیان بیان کنی هر تلمیذ را  
 استاد عزیز نمائی و هر رضیع را از لبن لذید بیروزی ،  
 طفلان ناسوتی را جوانان لاهوتی کنی و کودکان پاری را  
 نورسیدگان ملکوتی فرمائی و زبان بفیض رحمانی چنان  
 بگشائی که از بدایع الحان اهل ملاء اعلیٰ را بخروشانسی  
 هذا هو الفضل المظیم هذا هو الفوز الصین و علیک  
 التّحیة و الثّناء ع ع \*

و نیز طهران جناب آقا میرزا عزیزالله خان مشق باشی  
 سلیم آقا میرزا محمدعلی خان مستوفی علیه بهاء الله الابهی:

هو الله

ربّ و رجائی و مقدری و مصوری و ملازی ان عبدك  
 عزیز قد تذلل الی جبروت الجلال و تهتل الی طکسوت  
 الجمال متمنیاً الحصول علی الآمال و الوصول الی ساحسة

الفضل والجلود والاحسان رب قدر له الوقود على الرحاب  
 الشاسع الحدود والورود على الورود المورود والتمتع  
 بالرفد المرفود والتوسل الى الوعد الموعود رب اجعله عزيزا  
 في مصر الصرفان و ذهاب ابريزا في كنز الايقان و اهدده بجنود  
 طكوت قدسك في السر والاعلان وانصره بجيوش ملائكتك  
 في حيز الاكوان انك انت المقتدر العزيز الرحمن و انتك انت  
 الحق القيوم المستعان ع ع \*

ونيز ميرزا يحيى خان سرخوش بن ملا عبد الفتى گرگانی

سابق الوصف در بخش ششم .

دیگر از بهائیان شهیر مقیم طهران مشهیدی حسین  
 قزوینی سابق الوصف در بخش ششم بعد از صعود ابهی سفر  
 به عکا کرده ایامی در جوار عنایت حضرت غصن اعظم حضرت  
 عبد البهاء بسر برد آنگاه مأمور اقامت اسلامبول گردید که  
 حاضرین زائرین ارض مقصود را مساعدت نماید و بالاخره  
 بطهران آمده در سال ۱۳۲۴ درگذشت و چون معاندین  
 در صدور شدند که از دحام کرده جنازه را بسوزانند عاقله اش  
 جسد را در خانه مسکونه دفن نمودند و بعد از مدتی  
 چون خانه را خواستند بفروشند جسد را بقبرستان نقل  
 دادند و پس از سالیانی جسد را بگلستان جاوید بهائیی  
 برده مدفون کردند و بنام اولوحی از حضرت عبد البهاء \*

موجود است و خلفش یکی از اعراف شاهیر بهائیان طهران  
 دکتر یونس خان افروخته در حدود سال ۱۲۸۸ در قزوین  
 متولد شد و در دوسالگی اش پدر عاشقانه زیارت محضر  
 ابهی در عکاشتافته در تبریز و اسلامبول و غیره ما زهاباً  
 و ایاباً بقصد تبلیغ و بعلمت فقدان مایحتاج سفرچندی ماند  
 و بالاخره بعد سه سال عودت کرد و عائله در آن طول مدت  
 بسرپرستی برخی از خویشان امور گذراندند آنگاه باعائله  
 با بهر رفته بشرکت بعضی از خویشان حجره تجارت باز کرده  
 با مراعات حکمت تبلیغ نمود و عاقبت چون اهالی ملتفت شده  
 احتمال هجوم میرفت بساط کار برچیده حساب فروغ کرده  
 بطهران اقامت و سکونت گزید و با آقا سید علی کفشدوزکاش  
 و آقا اسد الله سرچپق ساز در یک خانه ماند و بدکان عطاری  
 نشست و از جهت قرب جوار با مانکچی صاحب پارسی هندی  
 پسر را برای تحصیل فارسی نزد آقا میرزا ابوالفضل گلیایگانی  
 که بزودی سمت استاد ادبیات فارسی و عربی و مشغله  
 تألیف و انشاء گرفت گماشت و دکتر افروخته خود چنین آورده  
 \* دوسالی دیگر با مشورت ایشان و مانکچی برای تحصیل زبان  
 فرانسه بمدرسه خواهران تارک دنیا داخل شد م چندی هم  
 نزد میرزا حسینخان ثریا صاحب قصیده ای که بك فرزند این<sup>ست</sup>  
 \* ما و موسی دممعان بودیم در سینای طور  
 قسمت اولن ترانی سهم ما دیدار شد

زبان فرانسه تحصیل کردم و در همان ایام صغر طالسب  
 مبتدی دینی چند تا صبح با والد می نشستند و خدمت طبخ  
 بمهده<sup>۱</sup> والده و مباشرت جای و قلبان پیاپی بمهده<sup>۲</sup> من  
 میان و تبلیغ وظیفه والد بود و چون الواحی که در آن ایام  
 میرسید اهل بهارا بقرب ظهور ضوفا بشارت میداد مرحوم  
 والد صند و قچه الواح<sup>۳</sup> به مانگی سیرده منتظر گرفتاری گردید  
 و امور زندگانی ما تازه رونق و انتظام یافت که ناگاه گرفتاری  
 پیش آمد والد و عم با حضرت ابوالفضائل و جمعی دیگر  
 در يك روز دستگیر شدند اوضاع طهران باندازه ای منقلب  
 گردید که هیچیک از احباب امید بکروز زندگانی نداشتند  
 و چند روز معلوم نبود که محبوسین را کجا برده اند و اخبار  
 و حشتهار و اراجیف بسیار منتشر گشته و بعد که معلوم شمسد  
 در منزل کامران میرزانايب السلطنه تحت الحفظ هستند بنده  
 با پسر کوچک آقاسید علی سابق الذکرین دیدار پدران  
 رفتیم و اطفال بزرگتر از ما راه نمیدادند صادا اخباری  
 از خارج بداخل یا از داخل بخارج برسانند و ما دونفسر  
 آزاد بودیم و آقایان چنین گفتند که ما مهمان حضرت و الا  
 هستیم بعضی تحقیقات میکنند و مرخص میشویم ولی گویا  
 سی . چهل روز باین منوال گذشت از جمله وقایع حیرت انگیز  
 که يك روز مشاهده گشت این بود که لدی الورد باطساق

محبوسین والد از بالای اطاق بصوت بلند فریاد زد نسند  
پیش میا ، همانجا دم درب اطاق بنشین بنده باکمال  
دلتنگی فورا نشستم والد پرسید در شهر چه خبرها بود  
عرض کردم بازارها بسته است مسجد شاه مجلس ختم است  
میگویند حسام السلطنه مرده است خلاصه از این خبر  
تغییر حالی باهل محبس دست داد که من نفهمیدم در این  
ضمن نگاهی باطراف کرده دیدم عده سرباز هر یک يك پارچه  
هیزم نجاری بدست گرفته مستعد و آماده حمله هستند  
سر این منظره هولناک را نفهمیدم تا وقتی که والد از انبار  
بیرون آمده بودند برای احیای حکایت کردند که وقتی  
قضایای از قبیل مرگ ناگهانی حسام السلطنه و سید صادق  
و غیره و غیره رخ داده بود دولت ایران را خوف و وحشت  
چنان فرا گرفته بود که نائب السلطنه سربازهای در این  
اطاق گماشته بود که اگر کسی نجوی نماید هیزم بفرقش  
بکشند خوشبختانه من این خبر را از دور صدای بلند  
اعلان کردم و نجوایی واقع نشد تا مستوجب ضربه و شتم  
باشد و در آن ایام ولوله و آشوب عجیبی در شهر بود اسامی  
محبوسین در دهان مردم بود و بهر کس لقی میدادند مثلا  
آقا اسد الله آهنگر اسد الله الغالب آقا محمد رضا  
جبرئیل و ابوی امام حسین بابی ها خلاصه یکروز مطلع شد

که جماعتی توطئه چیده اند هجوم نموده مارا هلاک کنند  
 ودکان و خانه را غارت کنند کم کم این خبر قوت گرفت  
 صاحب منزل قهوه چی شخص ناصرالدین شاه بود فشار  
 آورد که مارا از خانه بیرون کند یکروز صبح تا عصر رامهلت  
 داد شبانه بنا بود اسباب مارا بیرون بریزد همان روز رفتم  
 خدمت والد قضیه را نقل کردم بمن فرمود برو در همین  
 حیاط آقای وزیرنظام حاکم طهران که نشسته رسیدگی بامور  
 حکومتی مینماید تفصیل را عرض کن وزیرنظام چه کسی بود  
 والی نائب السلطنه و از حکمرانی پیزی که بلد بود کشتن  
 و شقه کردن ، نانواها را بتنور انداختن ، بنانه را از بالای  
 عمارت پرتاب کردن ، معمارها را لای جرز دیوار گذاشتن  
 گاهی هم صحنی تفریح گوش بریدن دماغ بریدن یا مهار  
 کردن در کوچه و بازار عبرة للتأظرین گرداندن ، این  
 آقای وزیرنظام در جلو تالاری که متمدنانه فرهاد میرزا  
 و نایب السلطنه با جمعی دیگر مشغول استنطاق احباب  
 بود نشسته بودینده در حیاط ایستاده تفصیل قضایسا را  
 عرض کردم سائزین هم که مشغول استنطاق بودند قدری  
 متوجه بنده شدند وزیرنظام سئوالی از بنده نمود چون  
 جوابش را دادم بسائزین بالهجه ترکی گفت عجب بچه  
 آگاهی است سائزین در جواب کلمه گفتند مثل اینکه اینهم

يك نشانه بایی بودن است وزیر نظام فراشباشی را طلبید  
 با غیظ و غضب شدید امر کرد و نفر فراشی بفرست بایسن  
 که خدای نایب محلّه و کسبه این حدودها چنین و چنان  
 گفته از هر يك التزام بگیرند بصاحبخانه بگوئید فلان فلان  
 بمرحضرت والا قسم اگر باین آقا پسر از گل بالاتر حرفی  
 زدی ترا شقه میکنم و بدروازه طهران میآویزم پدر آن پسر  
 مهمان حضرت والا ست و اگر فراشها از این حق گرفتند  
 آنها را هم شکم پاره میکنم . خلاصه از این قبیل تهدیدات  
 شدید آمیخته با فحشهای بسیار داد سپس د و نفر فراش  
 ز صحت آمده تمطیم کردند بهمراهی بنده راه افتادیم  
 مرحوم والد که این صحبتها را در اطاق مقابل میدیدند  
 وقت خروج از خانه بنده را صدا کردند یکی د و قران بمن  
 دادند که بعد از انجام وظیفه انعام بدیم آقای وزیر گویا  
 مطلب را طتفت شد یا چیزی احساس کرد بنده را صدا کرد  
 گفت آهوی آقا پسر اگر باین فراشها چیزی دادی گوشت  
 را میخ میکنم خلاصه آنروز فراشها با بنده آمدند در ظرف  
 د وساعت کدخدای محل نایب و کاسبهای اطراف منزل بشد  
 ترسانیده التزام کتبی از هر يك گرفته مخصوصاً صاحب خانه  
 را با اینکه قهوه چی مخصوص ناصرالدین شاه بود طسوری  
 ترسانیدند که مثل بید میرزید میگفت حاضرم قبالة خانه ام



تقدیم کنم تا مطمئن باشید که خود را صاحب خانه نمیدانم  
خلاصه ما از آن روز آسوده شدیم در کوچه و بازار همه جا  
را میشناختند تواضع میکردند اوضاع قرین آرامش بود  
تا اینکه چند روز بعد از مردن حسام السلطنه و سید صادق  
یکبار میشنیدیم بابی‌ها را بردند همه را پای قاپوق ( میدان  
اعدام ) روز بعد شنیدیم در انبار خفه کردند با والده  
بدرب انبار رفتیم راه ندادند فقط قند و چای برای والد  
خواستند تقریباً معلوم شد حیات دارند چند روز بعد  
بنده را اجازه دخول بانبار دادند محبوسین هفت نفر  
هفت نفر در یک زنجیر کلفت معروف بسلاسل در دالانسی  
تاریک روی سکو بودند در وسط دالان خیلی درازی بود که  
شبها پاها را خیلی کتند چند ماه باینمضوال گذشت باز  
شنیدیم که همه را اعدام کردند و در چاه ریختند هر چه  
بدرب انبار رفتیم پرسیدیم جوابهای مختلف میدادند  
بالاخره بعد از دو هفته بنده را اجازه دخول دادند  
محبوسین در حیاط دیگر با زنجیری بسیار کلفت تراز سابق  
در آفتاب نشسته بودند این زنجیر نامش قره کهر بود  
یک دخمه تاریکی در حیاط پیدا بود ابوی فرمودند مسا  
چندی در این سیاه چال بودیم امروز اجازه آفتاب دادند  
چند روز دیگر باز آقایان را بهمان انبار سابق انتقال

دادند در آنوقت برحسب دستور ابوالفضائل عریضه دادیم  
 یک نفر که در غرفه های دالان مسجد شاه منزل داشت و سراً  
 مؤمن بود نوشت در همین راه عشرت آباد شاه در کالسکه  
 میرفت پشاه دادم فردای آنروز ابوی مرخص شدند در آن ایام  
 اوضاع زندگانی بگلی مختل شده بود اما بازار تبلیغ برای  
 والد رونق گرفت در آنخانه و در آن دکان عطاری زندگانی  
 مشکل شد ناچار یک قطعه زمین کوچک دارای یک اطاق  
 خشتی در از شهر در بیابان بطور نقد و نسیه خریداری  
 نموده منزل اختیار کردیم بازار تبلیغ در آنجا خیلی رواج گرفت  
 چون دور از شهر و خالی از اغیار بود چند نفر اشخاص  
 معروف مثل مرحوم حاجی میرزا عبداللّه صحیحی و آقامیرزا  
 غلامحسین و غیره ما در آنجا تصدیق کردند کم کم آبادی شهر  
 بحدود منزل ما رسید دکان عطاری برهم پیچیده مفتوح  
 شد شدتها تخفیف یافت کم کم خیال صافرت باطراف  
 پیش آمد گاهی ما زندران گاهی عشق آباد و ضمناً کسب  
 جزئی هم در این صافرتها شد و در خلال احوال تحصیل  
 مدرسه لا زاریست ها با ما ناصرالدین شاه بسته شد و تمامت  
 شاگردان ارامنه بودند بغیر سه نفر که پدر یکی از آنان  
 میرزا علیخان مترجم الممالک معلم زبان فرانسه برای شاه  
 مردی نیک نفس بود و توسط میرزا ابوالفضل مطلع این امر

گردید و تعلیم سه شاگرد را قبول کرد و با همه مانعیت  
 بستگان و دوستانش از ملاطفت در حق بچه بابی مضایقه  
 نکرد و بدون مضایقه چند سال مجانی زبان فرانسه و  
 انگلیسی بیاموخت طولی نکشید که بزبان دانی معروف  
 شدم و معرفه مملکتی تحصیل معاش و شمرین زبان و ضمناً  
 تبلیغ پرداختم تا در قضیه جمهوری طلبان که دولت  
 میخواست بنام بابی کسی با طرفداران جمهوری طلبان  
 رغبت ننماید در آن قضیه چند نفر اشخاص معروف را گرفته  
 در دالان خانه نایب السلطنه اطاق کوچکی بود شش و شفت  
 نفر را حبس کردند که واردین و عابریین تماشا کنند مرحوم  
 والد را دو هفته یا بیشتر با مرحوم حاجی ملا علی اکبر  
 و غیره حبس کردند در این اطاق که جای خواب نبود تا صبح  
 می نشستند بصوت بلند مناجات میخواندند مردم تماشا  
 میکردند صلوة کبیر را همه حفظ کردند بعد از آن دم زدند  
 مرتبه ابوی را گرفتند اما گرفتاری طولانی نشد نایب السلطنه  
 سئوالاتی بطریق استنطاق نمود و والد میل مفروطی بمصافرت  
 داشت هرجا میرفت کسب مختصری پیش میگرفت بنده و اخوی  
 در طهران امور زندگانی بخوشی میگذراندیم اخلاقاً  
 بسیار خیر و بی باک بود در هنگام گرفتاری صحبتهایشان  
 بانائب السلطنه خیلی عجیب بود مثلاً يك مرتبه فراموشها

در بین راه سرداری ایشان را که نبود میکنند و جیب و بقل را خالی میکنند صورتی از آن اشیاء نوشته در هنگام استنطاق بدست نائب السلطنه میدهد يك يك میخواند سرداری يك ثوب قلمتراش چهار تیغه عدد جام و دستمال و پول سفید و پول سیاه و غیره نائب السلطنه همه را میخواند بعد میپرسد مقصود چیست ؟ ابوی میگوید اینها را از من روده آورند من بای بودم اینها را برای چه گرفتند نائب السلطنه متفکر میشود فحش بسیار به فراش هامیدهد و اشیاء را امر میکند بدهند و قبض دریافت دارند روز بعد از والد میپرسد که باز هم سخن داری و بالجمله والد در طهران بود تا بعد از غیاب شمس ابهی بارض مقصود رفته ایامی چند مشرف بود و مأمور گردید که برای مراعات حال زائرین در اسلاصول اقامت جوید و از احوال والد آنکه بعضی اشعار در دهان ایشان بود مثلا هر کس را تبلیغ میکردند او را بشهامت و جرئت دلالت میکردند و میگفتند :

من نمیگویم سمندر یاش یا پروانه باش

باش  
چون بفکر عاشقی افتاده ای مردانه

هر وقت در سفر بودند ضوضائی در طهران اتفاق میافتاد مَجَلَّاً بطهران آمده در کوجه و بازار گردش میکرد و خود را بهمه نشان میداد تا نگویند حسین فرار کرده است هرگز

نمیخواست ماها مستخدم دولت باشیم میگفت :

بدست آهن تفته کردن خمیر

به از دست برسینه پیش امیر

همیگاه نمیخواست یکی از ماها رهین منت باشیم ایمن

شعر را میخواند :

گر بخارد پشت من انگشت من

خم نگرد پشت من ز انگشت من

و خیلی مایل بودند بنده و اخوی خادم امر باشیم مخصوصاً  
میخواست بنده طیب باشم و برای من شغل منظمی مذکور  
که در خانه خود و یاد در خانه شای بعضی اشراف بسیار مفید  
و مؤثر در نشر امر واقع شد و از طریق شمرگونی هم با بسیاری  
از شمرا رابطه یافتیم و همه خاص و معتب بودند و با وجود  
شدت بلیات برای من شیپگونه گرفتاری پیش نیامد تا آنکه  
در دوسالی قبل از صعود اقدس ابهی لومنی غرا برایم  
رسید و پس از چندی در دایره انحصار دستانیات مشغول  
شدم آنگاه قریب دوسال در بانک بین الطلی مسکو عنوان  
مترجمی گرفتم سپس در عثمانجا وظیفه منشی خارجه بعهد  
شناختم و برای عزت رتبه و مقام مورد احتیاج و توجه مردم  
واقع شده بی پروا به تبلیغ نام و ترویج احکام پرداختم  
تا آنکه در سال سوم غیاب شمس ابهی شدت اشتیاق زیارت

حضرت غصن اعظم عنان اختیار از کفم ربود عریضه عرض  
کردم و دوتن از جوانانی که تازه تبلیغ نمودم با خود تا  
بفداد بردم که چون اجازت برسد رهسپار کوی مقصود شوم  
و چهارماه در آنحدود بسر بردیم و حلاوت صحبت آقا میرزا موسی  
حرف بقا را چشیدم زمزمه بعضی را در آنجا شنیدم کسه  
حاجی شمس طرفداری از غصن اکبر میکرد چون بطهران  
برگشتم اجازت رسید ولی دو سال دیگر در مشغله بانك  
بین الطلی بسر بردم آنگاه باتفاق میرزا فضل الله ابن اشرف  
رهسپار شده بفرق رسیدم \* و طمخس شرح و رقم دکتر افروخته  
چنین است که پس از استعفای از مشغله در بانك روسی و  
عزیمت بمکا که بمحضر حضرت مولی الوری عبد البهاء هنگامی  
که در مقام خضر واقع در حیفای بحال انزوا و استخلاص از مفاسد  
اریاب نقض و جفا میزیستند رسید و پس از شبانه روزی حسب  
الامر بمکا رفت و آنحضرت نیز پس از ایامی چند بمکا آمدند  
وزائرین احباب از هر کرانه مجتمع شدند و ناقضین نیز  
بلباس ثابتین در آنمیان حضور داشتند و در خلال احوال  
بی دربی مرقومات مؤمنین تازه وارد در امر از امریکاهستی رسید  
و او را مأمور ترجمه مکاتیب وارده و الواح صادره و هم تعلیم  
لفت فرانسه بتنی چند از جوانان فرمودند و لاجرم از تمامت  
مخالفات نقضیه کاملاً مطلع شد و از مصائب وارده بر مرکز

پیمان نهایت حزن و اندوه یافت و میدید که ناقضین پیوسته  
 سعی میکنند تا فیما بین ثابتین از مجاورین و زائرین شبها  
 باطله وارد سازند و از آنسو چون در تمامت اعیان و در لیلۀ  
 صعود کلا حسب الامر گلدانهای مطو از گل بر سر گرفته  
 از بیت مبارک تا روضه ابھی با تلاوت آیات و مناجات و تهلیل  
 و تمجید در موکب آنحضرت میرفتند و اعلاء و افشاء بدیسع  
 بدین طریق موجب حقد و حسد آنان گشته نزد حکومت  
 شکایت بردند که پدر ما شیخ کبیر و قطبی بود ولی اینسان  
 بتعلیم عباس افندی ویرا برهمنیت و الوهیت میستایند و مطا<sup>لب</sup>  
 ارث اظهار کرده کتاب عهد را در دارالحکوه خواستار  
 گشتند ولی به اجوبه عنقه آنحضرت ملزم و محکم شد نسد  
 و بالاخره در سال پنجم غیاب شمس ابھی میرزا آقاخان خادم  
 دعوی دار مقام الوهیت و جای نشین حق گردید و قضیه اش  
 متدرجاً اوج گرفت و حکومت با مخالفین همراه شد و تزییقات  
 شدید به پیش آمد لذا همه مسافرین را روانه اوطان نشان نمودند  
 و مکاتبات شرق و غرب منقطع گشت و صمت و سکوت فرا گرفت  
 و شملۀ انجذاب فرونشست و از عدم وصول اخبار برغموم  
 و هموم طائفین مزید گردید و اوراق شبها ناقضین موجب  
 خمودت و جمودت برخی از مؤمنین بلا د شد در اینحال  
 میرزا یونس خان اجازت صاقرت برای خدمت طلبید و جواب

قبول فرمود تعیین محل را بعهده اش گذاشتند و بالاخره هنگامی که هنوز بیش از چهارماه در ارضی مقصود نزیست بدین مضمون عریضه ای تقدیم داشت چون تفکر مینمایم در ضمیر عقل میگوید برو معروض دار افوض امری الی الله ان الله بصیر بالمعابد و فی الحین با حضور جمعی از بیگانگان ظلم برداشته بر تمامت حواشی و اطراف عریضه چنین نوشتند :

هو الله - ای مشتمل بنار موقده در سدره میثاق برخیز  
 و چون نار موقده در قطب آفاق شعله زن و قصد اطراف کن  
 در ربصری و نهری غوص نما و از هر مصین صافی لطیفی  
 بنوش و کأس میثاق را بدست گیر و بازار منزلزلان را شکست ده  
 و در هر انجمنی زبان بگشا و از بلایای عبد البهائم خبر ده  
 منادی عهد باش و طک ایقاظ شو و نمره بر آور که ای قوم  
 هنگام نبوشیاری است و وقت بیداری از خواب سر بر آرید  
 و اشعه ساطعه آفتاب عهد مشاهده نمائید و نفحات طکسوت  
 ابهی از حدائق ثبوت و رسوخ استشمام نمائید قسم بجمال  
 قدم روحی لاحیاء الفدا که الیوم پشه در ظل میثاق  
 عقاب اعظم آفاق گردد و سر طائر غلک اشراق شود ع  
 ای رب آید عبدک هذا علی نشر نفحات عهدک و میثاقک  
 و آیده علی ذکرک و نور وجهه باشراق کوکب تائیدک و اشدر  
 از ره علی خدمتک و آنسه فی سفره و رافقه فی سیره و سیاحته



وكن له في الامور عونا وعن همسات الشياطين صونا وافتح  
 عليه ابواب النجاح وظلل عليه غمام الفلاح واجمله راحة  
 للارواح روحاً للقلوب التي انتمشت بنسيم الافراح في عالم  
 الاشباح ع ع \* .

و اورا امر عودت بطهران دادند و بحالیکه در بیرون  
 بیت مبارک منتظر و داع آخرین بود آه و ناله ایشان راشنید  
 که بعلت بعضی سخنان ناقضه از دل برکشیدند و باچنان  
 تأثر و اشتغال باکشتی باسلامول رسیده مأهویت ملاقات  
 بایکی از رجال مهم دولت عثمانی را بانجام رساند و بطهران  
 شتافت و در آن ایام که آشفتگی داخلی بتأثیر سوء نفسی  
 موجب سرور بیگانگان و دشمنان بود و اختلاف در تحیت  
 بهائی مزید بر آن گردیده بود و در خدمت سابقه بانگی  
 مورد توجّه و ملاحظه گشته خدمتی در تثبیت عهد و رسم در  
 تبلیغ انجام داد و شهرت جلسه تبلیغی در خانه اش پیچید  
 طلاب علوم دینی و برخی از متمسّحین مکرراً بمعارضه آمدند  
 و تنی چند از فسادین ممرکه جو در در محله مصروف بنام  
 باهی که یکی محله سرقرآقا و دیگر محله دروازه قزوین  
 بود بتهمیج و تعرض پرداختند از آنجمله شیخ ابوالقاسم  
 مسئله گو گروهی گرد آورده شبها با چراغ و شمعل پیرامون  
 خانه اش سینه زنان سب و لمن همیکردند و ضمناً چنین

میگفتند : بمیرزای بانك روس بابیها لعنت و ملا محمد رضا واعظ همدانی در مجلس روضه خوانی بازار بجائیکه محل دفترش بود با اینکه صرافان بازار بعلمت شدت احتیاج بانك ممانعت کردند سب و تعرض شدید نمود و عاقبت تجار مذکور مبالغی نقود باو داده روضه خوانی رابجاشی دیگر منتقل ساختند و میرزایونس خان در تاریخ وفات وی که همانسال بود چنین سرود :

دوش نیر بگوش بیونس گفت

کای مرا یار مهربان و ندیم

بی تاریخ او بگو که بسرو

بی ادب واعظا درون جحیم

وحضرت عبدالبهاء پس از کتراز سه سال پدر را از اسلامبول مأمور اقامت طهران کردند و پسر را تلگرافا بمکاخواستند و با همه اصرار رئیس بانك که بعنوان مرخص یکساله کسر استعفا داد و بانك نهایت مساعدت باوی نمود تا از طریق روسیه رهسپار گردید (۱۳۱۷ مطابق سنه ۱۹۰۰) و پس از تشریف آیی چند درگا مأمور اقامت در حیفه گشت و حضرت عبدالبهاء برای اقامت مؤمنین وارد از مالک غرب در آنجا مسافرخانه مخصوص تأسیس کرده خود نیز میماندند و او ترجمه مکاتیب غربیان مأمور گردید و طولی نکشید که بعلمت افساد

ناقصین و معرضین، مسافرخانه و محل اقامت آن حضرت از حیفاً به عکا منتقل گشت و در آنجا مانده او نیز دفتر ترجمه را بدانجا برد تا آنکه مقرر شد هیئت تفتیشیه از جانب سلطان عبد الحمید بیایند و لاجرم مانند فتنه سابقه مذکوره حسب الامر اجتماع مؤمنین متفرق گردید و او را با سفارشنامه بیاریس فرستادند و در ماریس مقاله مفصل در سبب نهضت امر الهی در جریده منتشر کرد و مدت دو ماه با اتفاق مسیو ریفسوس بحضور و نطق در مجالس بهائی و تبلیغ مبتدیان مأنوس گردید و چون فتنه عکا ظاهراً خفیف شد برگشت و او را امر بتحصول طبّ در بیروت فرمودند و لذا در مدرسه طبّ فرانسوی داخل شده و دوره آن را بمدت پنجسال باتمام رساند و چون پدر در طهران بنوع مذکور در بخش پیش در سال ویائی درگذشت و اشرار میخواستند جنازه اش را آتش زنند و عائله ناچار در خانه دفن نمودند و در این هنگام که برای تحصیل مدرسه پسر مصاریف لازم شد و بایستی خانه بفروشند و نقود بفرستند پسر کهتر میرزا فضل الله شیانه با جمعی از مؤمنین جنازه را بقبرستان خارج شهر برده دفن کردند و خانه را فروخته مخارج فرستادند و دکتر یونس خان در اینمدت پنجسال روابط نزدیک با عکا داشته سالی چهار ماه تعطیل در آنجا و حیفاً پسر برد با مساعدت اینها زمین

میرزا نورالدین و میرزا ضیاء مکاتب و مقالات وارده از غرب  
 را ترجمه نمود و دارای اجازه رسمی طبابت از دولت فرانسه  
 و عثمانی گشت و تمام مدت اقامتش در عکا و حیفا نه سال  
 انجامید و خروجش از ایران بسال ۱۹۰۰ و ورودش بسال  
 ۱۹۱۰ واقع شد و در طهران با وجود معاندت برخی از معارضین  
 محکمه طبیبی تاسیس کرده عضویت محفل روحانی یافت  
 و متدرجاً بریاست صحیسه تویخانه دولتی و سپس صحیسه  
 مدارس نظام با درجات سلطانی ، سرهنگی و یابوری نائل  
 گردید و مدت شانزده سال با وجود معارضت اعضاء معارف  
 در مدرسه طب معلم شد و طبابت افتخاری سفارت ترکیه را  
 وزارت امور خارجه تصویب نمود و سه سال طبابت سفارت  
 افغان داشت و مساعی دشمنان برای از میان بردن وی نتیجه  
 نداد و مصداق کلامی که حضرت عبدالبهاء در آخرین هنگام  
 وداع بوی فرمودند که تو میروی بطهران کارت خوب میشود  
 چون نیت خوب است تحقق پذیرفت و با همه شهسرت  
 در داخل مؤمنین و خارج در طهران باشغل طبابت محترم  
 و با مکنث زیسته بعضویت محفل روحانی و محفل ملی  
 بهائیان ایران و سفر و نطق در جماع این فتنه و انواع  
 خدمات دیگر سرافراز گردید و با حالت طبیعت مزاج که  
 سحیسه فطریه اش بود قلوب را سرور ساخت و جز سفر

دو ماه مذکور پاریس سفری دیگر تقریباً بهفت ماه به اروپا و امریک کرده نشر نمود و بار سوم مدت یکسال در شمال و جنوب و مرکز اروپا مسافرت نمود و از آثارش رساله ای بنام ارتباط شرق و غرب در شرح سفرش با اروپا طبع شد و کتابی بنام خاطرات نه ساله که حاوی اطلاعات و احساسات در طول مدت اقامت نه ساله عکاست نوشت و بطبع نرسید<sup>۱</sup> و مقاله در بیان دستور صوم بهائی و فوائد صحی و روحی آن و بعضی مقالات دیگر در طب و غیره منتشر ساخت و از اشعارش آنچه که در ترجمه اشعار و سرود مؤمنین اروپا و امریکادر سنین اقامت در عکا بنظم آورد همان ایام در طهران منتشر گشت و از جمله اشعارش در ترجیع بند این است :

|                                           |                            |
|-------------------------------------------|----------------------------|
| از شراب عشق مستم یللی                     | هست از عهد الستم یللی      |
| عشق جامی داد کاز تأثیر آن                 | تا ابد مخمور و مستم یللی   |
| نیستی آورده عشقم در وجود                  | با وجود عشق شستم یللی      |
| من پیاده عشقم ای فرزند <sup>عقل</sup>     | برخ پیلت نشستم یللی        |
| تن قفس نبود در گرجان مرا                  | این قفس را من شکستم یللی   |
| هر حجابی را که گرد و نم بسا <sup>فت</sup> | تار و پودش را گسستم یللی   |
| هر پریشانی که برد لداشتم                  | بر سر زلف تو بستم یللی     |
| لاف هستی چون زخم از نیستی                 | من که از این قید رستم یللی |
| چون تصمق کردم اندر بحر طبع                | این گهر آمد بشستم یللی     |

( ١ ) اخیراً طبع و نشر شده است

( ۴۲۰ )

پیشه خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

باز در دل شعله زد نیران عشق

مشتمل شد شعله سوزان عشق

آنچه موسی دید در سینای طور

جلوه گر شد در دل مردان عشق

دیده ام بسیار در میدان شوق

مشق جانبازی سربازان عشق

کاش میدیدم وجود خویش را

کشته و افتاده در میدان عشق

تا چه سازد قوت بازوی دوست

با سر من در خم چوگان عشق

کی بساحل میرسد ای ناخدا؟

کشتی عزم در این طوفان عشق

تا چه خواهد کرد باز والنون عقل

این نهنگ لجه عیسان عشق

دوست بامن گفت ای افروخته

ای گدای در گه سلطان عشق

هر زمان دیدی که در آفاق دل

گشت طالع نیر تابان عشق

( ۴۲۱ )

پیشه خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

مژده ایجان کار دل بالا گرفت

درد دل ویرانه جانان جا گرفت

آنکه دور از دیده مشتاق ماست

منزل اندر مکن دلها گرفت

خانه تاریک جان پر نور شمس

کعبه دل جلوه سینا گرفت

مرغ دل در جنت علیا پرید

آشیان در شاخه طهی گرفت

باغبانان بلبل گویا کجا ؟

درس عشق از سنبل بویا گرفت

هر کجا گل بود مرغان آمدند

گوی سبقت بلبل گویا گرفت

دیده از دل خواست دیدار تو را

جان سراغ رویت از دیا گرفت

یونس اندر ظل یقطین خانه داشت

جا بزیر شهپر عنقا گرفت

دوش رندی سرگوش من نهاد

گفت هر گه کار دل بالا گرفت

( ۴۲۲ )

پیشه خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

تاتوانی بال جان را باز کن

مرغ دل شو سوی او پرواز کن

روح را از قید تن آزاد بیسن

بند جسم از پای جانت باز کن

من نمیگویم تقص را در شکون

در تقص باش و نفس را ساز کن

دفتر توحید گل را پیش گیر

عمقه بلبل در عشق آغاز کن

نغمه جانسوز را ستانه زن

لحن شورا نگیز را شهناز کن

نکته هارا مو بهو تشریح کن

کفه ها از یکدیگر ممتاز کن

ساحران ماهر را مار افکنند

باعضای موسوی اعجاز کن

بشنو از پیرمغان اسرار عشق

گوش بر گفتار اهل راز کن

چونکه اصل هستی اندر نیستی است

هستی خود همچو ما ابراز کن



( ۴۲۳ )

پیشه خود کن وفا ونیستی  
نیستی کن تابدانی کیستی

وله ایضا :

دل اندر سینه جا دارد تو در دل

دل اهل دل از بهر تو منزل

بما وابسته ای چون دل بسینه

بما پیوسته ای چون سینه با دل

فرو نشستنت در دل چه آسان

فرا بگرفتنت از دل چه مشکل

مطاف انجمنی ای شمس آفاق

عزیز انفسی ای شمع محفل

شود آئینه دل طور سینه

چو با رویت شود آنی مقابسل

تورا دیدن اگر امری محال است

تورا جستن بود تحصیل حاصل

خوشا مهر تو و رفع مسوائع

خوشا عشق تو و حل مسائل

هد  
در این طوفان عشق ایدل نخوا

رسیدن کشتی عظم به ساحل

( ۴۲۴ )

نه بنشانند سرشگم آتش عشق  
نیوشد پیشه خورشید را گل  
الا ای آتش دل‌های مشتاق  
بسوزان پرده اوهام باطل  
بزن آتش که این پیرایش تن  
میان جان و جانان گشته حائل  
زهی افروخته کوبا تو دمساز  
زهی افسرده کز ذکر تو غافل

—————

ودر خاتمه احوال خود این قطعه نوشت :  
بسال خمس وعشیرین بهائسی  
نهادم پا در این دنیای مهمل  
چهاردیگر از من زنده مانم  
بپایان میرسانم قرن اول  
چه سود از عمر بی حاصل در این امر  
که کل مشغول خدمت من معطل  
یکی در محفل تبلیغ چون شمع  
یکی راه هدایت را چو مشعل  
خوشایر حال جانبازان چالاک  
بدا بر حال من بیکار و تنبسل

( ۴۲۵ )

خوش آن سر کوفتد دریای جانان  
خوش آن جان کوشتابد پای مقتل  
کجا من لایق آنم که نامم ؟  
شود در دفتر نیکان مسجـل ؟  
بلی گریفیض لطف غصن ممتاز  
که درگاهش ملائک راست مقبل  
شود شامل یقین هر جسم ناسوت  
شود برجان لاهوتی مسـدل

تاریخ شهرالجمال ۹۷ بهائی مطابق اردیبهشت  
خورشیدی ۱۳۱۹ - آوریل ۱۹۴۰ میلادی و او را خلف  
دو دختر پیش نیستند و برادرش میرزا فضل الله بامریکسا  
رفته اقامت و ازدواج کرد عائله تأسیس نمود .  
دیگر خاندان علایی که از آقاسید محمد ناظم الاطباء  
لاهیجی مذکور در بخش ششم برجاماند و مشارالیه سالها  
در طهران بخدمت امر ابهی قائم و مشارالینان بود وعضو  
محل روحانی طهران افتخار داشت و از حضرت عبدالبهاء  
خطابههای بسیار در حقش صدور یافت و عاقبت سال ۱۳۲۲  
درگذشت و عائلات بسیار از پسر و دختر و منتسبین در این  
امر برقرار و پرافتخار گردید که همگی بنام علایی مشهورند

وخصوصاً شماع الله خان که در خدمات جلیله کشوری  
ولشکری و خدمات روحانیه در این امر نامدار است و بر همین  
قیاس نعمت الله خان علائی و رحمت الله خان علائی و عطا<sup>الله</sup>  
خان و عزت الله که غیر نامدار در این امر اند .

دیگر شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه  
مؤید الدوله سابق الوصف با بزرگان اهل بهار شاهزادگان  
وعلماء و غیرهم مؤانس بود و با همگنان بنوع مراعات حکمت در  
مسائل الهیه و معارف بدیعه مناظره کرده تنویر افکار و  
تشهیر از عیان همی نمود و پیوسته مأموریت دولتی یافت  
سالها بحکومت اصفهان و قم و غیرهما منصوب گردید و  
چندی در اصفهان و طهران ریاست تلگرافخانه داشت و در  
ایام سلطنت محمد علی شاه چنانکه در بخش سابق آوردم  
ریاست شورای سلطنت بد و تفویض گردید و بهمین جهت  
منفور انقلابیون حریت گشت و بصدورش برآمدند و چندی در  
عراق معتکف شد و از طریق بر شام بحیفا رفته ایامی  
در جوار فضل و عنایت حضرت عبد البها<sup>ب</sup> بسر برد و چگونگی  
بایران برگشت در مجالس اعظام احباب سئوالات خود واجوبه<sup>ای</sup>  
که فرمودند روایت و حکایت همیکرد و در حقیق الواحی غرا  
از قلم آنحضرت بمرسی و فارسی صدور یافت که غالباً در حفظ  
داشته در مجامع فضلا واعظام اهل بها با مراعات قواعد

ادبیه و نهایت وقار و ترتیب تللاوت می نمود  
 و او از افاضل شهزادگان بوده در علوم ادبیه  
 عربیه براعت و قبل از ورود در این امر مانع  
 پدر بطریق شیعیه میرفت و سپس با همه مراعات  
 احتیاط که مینمود بدین نام مشهور گشت و کتابی در  
 اثبات امر ابهیی جمیع و تالیف نمود و عاقبت  
 در ایام حکومتش به خموزستان در سال ۱۳۳۹  
 در ناصریه درگذشت .

و از شاهپریهائی طهران از خانواده حاجی  
 محمد اسمعیل ذبیح : میرزا غلامعلی و حاجی میرزا  
 حبیب الله ابن الذبیح سابق الوصف که در سال ۱۳۲۶  
 درگذشت و میرزا جلال نان بن میرزا غلامعلی بن الذبیح  
 سابق الوصف سالها در طهران بمقامی بزرگ در دائره  
 گمرک بود و از معارف محترم مخلص در این امر زیستند  
 و اخلاف یکی از دخواهرش سالها در تشکیلات و دیگر  
 خدمات مسابقت می ورزند و این خانواده واسعه ذبیح

(۴۲۷) مکرر ۱

بغایت شهرت در این امر میباشند .

دیگر خاندان واسعه مهتدی سابق الذکر  
در بخش ششم وغالباً معروف بحسن صوت و تفصیلات در  
تلاوت آیات و مناجات بودند آقا محمد علی شهیر به  
سگرواریاب سابق الذکر که سردار مهترش چندی با  
ناقضین بود ولی بالاخره در حقیق او و والده طلب  
عفو و غفران صادر گردید و بسال ۱۳۲۲ در گذشت  
و آقا محمد علی الی آخر الامر در تمامت ششسون  
خدمات و اقدامات مجدانه کرده می صرف سال  
و تبلیغ نمود تا بسال ۱۳۵۳ در سن در حدود  
صد دریا بهران وفات یافت و خاندان واسعه جاوید  
از وی برجای ماند و عموعالی سگرو آقا سید علی  
کاشی سابق الوصف و آقا علی سگرو در سن متجاوز  
از هفتاد بسال ۱۳۶۶ در طهران در گذشت .

و دیگر میرزا نصرالله کاشی سابق الذکر

معروف به خادم که بعد از سالها خدمت

( ۲۷ ) مکرر ۲

در مسافرت، رخصانه عکاسی و تباطه‌ها را کرده‌اند  
تداوفاً یافت و برادر رکبه‌ش میرزا روح‌الله  
سالها به تبلیغ و هم بتدریس در مدارس  
بهاییه‌ها گاشان و از تدریس اشتغال  
کرد و آخر الامر فقود الاشراف و از ایشان  
خاندان وسیع خادم برقرار است خصوصاً جناب  
ارشاد میرزا نصرالله بنام زکریا الله خان خادم قد  
برافراخته در انواع خدمات در این امر معروف  
و مفتخر می‌باشد .

دیگر از خاندان بهائیان حاجی لطف‌الله  
طیغوری بن میرزا محمد حسن قناد اصفهانی  
سابق الوصف در بخش ششم سالها در طهران در  
جامعه بهائی و خدمات باین امر معروف بود و سمت  
دلالی معاش میکرد و عائله تاسیس نمود .

دیگر از خاندان بهائیان خانواده نورپسران  
و دختران عدیده آقا زین‌العابدین  
و آقا حسین علی پسران آقا علی

سابق الوصف دربخش ششم و در آن میان میرزا علی بتلاوت  
الواح و مناجات بلعن طیب معروف بود و بنت آقا حسینعلی  
مدرسه ابتدائیه را سالها اداره میکرد و خانه آقا حسینعلی  
که چندی مستقر عرش اعلی گردید از اماکن متبرکه شهیره  
طهران هست و خاندان ثابت و سهراب در اصفهان نگاشتیم  
دیگر سید عزیزالله قدس بن آقا سیدعلی سابق الوصف کاشی  
سالها پس از پدر در مابین اهل بها درخشیده و خاندان  
قدس برجای گذاشت و خلفش سید حبیب الله قدس مقسم  
وشهرت و خدمت در راه این امر حاصل نمود و ما دربخش  
سابق سابقه احوال و کیفیت مهاجرت استاد مهدی مصاربا  
پسرش استادعلی محمد معمار و عائله از اصفهان بطهران و  
تأسیس مرکزیت امریه در محله سرفرازان را نوشتیم و استاد  
مهدی در سال ۱۳۱۲ و استادعلی محمد در سال ۱۳۱۸ -  
درگذشتند و خانواده واسعه مودت برجای گذاشتند  
و خلف استادعلی محمد، میرزا حسن مودت، سالها در جامعه  
بود تا در حدود سال ۱۳۵۰ درگذشت و از خلف دیگرش  
آقا میرزا حسین مودت اعقابی باقی است .

و آقا میرزا حسین قسمت کاشی کاری مشرق الاذکار  
عشق آباد بدستور محفل طهران رفته انجام داد . و آقا  
محمد مصار قزوینی ابن کربلای احمد پیله فروش پس از فوت



پدر همچنان در طهران باعائله اش اقامت داشت تا سال  
۱۳۳۵ درگذشت .

دیگر خانواده شیخ محمد بن شیخ ابوتراب اشتهساری  
سابق الوصف دربخش ششم مقیم طهران بودند .  
دیگر خانواده فاضل شیرازی موصوف در قسمت شیراز .  
دیگر خانواده آزدگان موصوف در قسمت کاشان . دیگر  
حاجی ابوالحسن امین اردکانی بنوعی که در قسمت یسزد  
نگاشته شده است مقیم طهران بود .

دیگر حاجی میرزا محمد افغان که شرح حال دربخش  
ششم آوردیم او چهارمین پسر حاجی میرزا محمد تقی وکیل  
الدوله و وکیل الحق مشروح دربخش ششم بود که در یسزد  
سال ۱۲۷۹ تولد یافت و مادرش بی بی زهرا بیگم بنسبت  
حاجی میرزا حسنعلی خال اصغر حضرت نقطه بود و بعد از  
رشد نزد والد بخدمت تجارت اشتغال یافت و بسال  
۱۲۹۷ بسن ۱۸ سالگی همراه حاجی میرزا بزرگ شسیراز  
و حاجی سید حسن یزدی که عمو و خالش بودند و قصد مکه  
داشتند از طریق بمبئی رهسپار گردیده به مکه پس در عکا  
به محضر جمال ابهی شرف گردید و بعد از عودت کما  
فی السابق در یسزد بخدمت تجارت پدر مشغول گشت و پس از  
چندی در حدود سال ۱۳۰۸ بمبئی رفته بشرکت برادرش

حاجی میرزا محمود و با حاجی سید میرزا و حاجی سید محمد به تجارت با چین و ایران پرداخت و چون آقا علی حیدر شیروانی در طهران با اقدام حاجی ابوالحسن امین اردکانی بهائی شد و بمراسله امین با حاجی میرزا محمد تقی و حاجی سید میرزا طرف تجارتشان قرار میگیرد و با اقدام و درخواست آقا علی حیدر از اعضاء دولت روسیه حاجی میرزا محمد تقی وکیل التجاره گردید لذا حاجی میرزا محمد تقی حاجی میرزا محمد را برای تصفیه امور تجارتی خود با آقا علی حیدر بطهران فرستاد و بدین موجب حاجی میرزا محمد بسال ۱۳۱۱ وارد طهران گردید و با ایادی امر و حاجی امین مذکور مصاحب و معاشر گشت و در مشورتهای سری امری با آنان بود چنانچه در واقعه ابلاغ حضرت عبدالبهاء بواسطه ادیب که با اعضاء دولت خصوصا صدراعظم برسانند که حضرات سید جمال الدین و ازلیها در اسلامبول گرد آمده قصد اقدام بر علیه شاه دارند و دولت بدانند که بهائیان از این امر برگنارند و حسب مشورت قرار دادند که ادیب طالقانی بصدراعظم که در بیلاقی حدیقه بیرون طهران میزیست وقت خواست و خط مبارک را رساند و در موقع حبس ورقه‌ها در طهران بعنوان دادن نان و حلوی نذری بآنجا رفته دیدار کرد و تصویر او با اعضاء شور سال ۱۳۱۵ طهران موجود است

تا چون مقدمات رفتن حاجی میرزا محمد تقی از یزد به سسه عشق آباد برای مشرق الاذکار فراهم شد او نزد پدر رفته با اتفاق از طریق طبس و مشهد رهسپار گشتند و حاجی میرزا محمد گویا در ایام حضرت بهاء الله در بار به عگا تشریف یافت و یکبار هم در سال ۱۳۲۷ در ایام حضرت عبدالبهاء تشریف جست و از اعمال بریه اش خرید و وقف صالحه فی اراضی در حول یوسف آباد طهران برای صرف در اعمال بریه برای بیت حضرت نقطه اولی است .

و دیگر از بهائیان مشهور این دور میرزا مصطفی خان نوری ابن محمود خان مفتاح الملک از خاندان مصروف در مقام کثیر الجمعیت در ایام جوانی با اتفاق برادر مهترش محمود خان مفتاح الدوله رئیس اداره رمز وزارت خارجه در وزارت مذکوره و دربار سلطنتی و پارك اتابك میرزا علی اصغر خان مشغول خدمت بدولت شد و رضاخان سر تیپ توپخانه و قورخانه او را بمنزل خود که جنب خانه شمع الدوله بود دعوت نموده صحبت از این امر کرد و بمشاهده و زیارت شمایل حضرت عبدالبهاء که بالای سر نصب بود و هم بصحبت عصمت خانم طاهره مادر زن رضاخان که در بخش ششم شرح احوال آوردیم فائز بایمان گردید و بعضی از بستگان متعصب بی باحوال برده درصند و قچه اش را باز

کرده لوحی را که تازه برایش رسید باشمایل مبارک ریودمبه  
 تمامت بستگان خیر داد و لذا برادر مهتر ویرا از دائره  
 مذکوره خارج و مادر نیز ویرا از اقامت درخانه منع کرد  
 و لا جرم ناچار شد بخانه رضاخان سرتیپ رفته بماند و درمقابل  
 شدائد سلامت و شفقت ملاحظه کرده برادرش موسی خان  
 مفتاح الطک و برادر کهنترش منصورخان و نیز برادر کوچک  
 دیگرش مرتضی خان را که بدستور مفتاح الدوله مذکور بمصدد  
 قتلش برآمد تبلیغ و هدایت نمود و باعصمت خانم مذکوره در  
 حالیکه مریضه استسقاء بود ازدواج نموده با اتفاق در انواع  
 خدمات این امرکوشیدند و مقاله و اشعار بنام عصمت خانم  
 راجع به تربیت و ترقی نسوان نوشته بچریده ایران نورو  
 همچنین به میرزا غفارخان زنوزی از مجاهدین ملی دادند  
 که نزدیک مجلس دارالشورای همی خواند و حسن ترقی و  
 تعالی نسوان را بیدار کردند که مطالبه حقوقی بیشتر از  
 دولت نمودند و چون مستر ریعی و مستر اسپرک بطهران  
 وارد شدند باوجود اندیشه و ملاحظه احتیاط از جانب  
 بهائیان صورت فتوغرافی از طائره و جمعی از نسوان آزاد یخوه  
 یا برخی از مردان و دو مسافر مذکور گرفتند و آنان بسیار  
 مسرور شده بدین عبارت گفتند که ما چنین گمان داشتیم  
 که بهائیان ایرانی زن ندارند چه که در آن ایام آمیزش

مردان و زنان بسیار سخت و دشوار بود و تعهد کردند  
 فتوغراف را با مروضه ای بحضور حضرت عبدالبهاء تقدیم  
 دارند و هرگاه اجازت فرمایند بامریکا بروند و در آنجسای  
 اقدامات فوری برای ترقی خواهران ایرانی بنمایند و طائره  
 خانم سنگام وداع رشته گردن بند صدفی را درآورده تقدیم  
 کرد که از جانب خواهران ایرانی بیکی از خانمهای امریکائی  
 که گوی سبقت در خدمت ره بود بدشند ولی اوضاع در آن ایام  
 بنوعی بود که گفتگوها در مابین جامعه راجع بچنین عمل  
 مرتفع شد و شیشه را شکستند و مدت در ماه در خانه  
 ایشان بسته بود مراد نه نتوانستند و طولی نکشید که نامه  
 صترریعی رسیده شرح داد که در مجمع نمایندگان ۲۴ شهر  
 در واشنگتن محض اطلاع از اوضاع ایران واقعات بیان کردم  
 و گردن بند را که با استجازه از حضرت عبدالبهاء آوردم  
 بتصویب عموم نصیب ایزابلابری تینک اسم شد و از آنوقت  
 قرار دادند که باخواهران ایرانی مکاتبه کنند و لوحی نیز  
 رسید و باب مراسلات بامریکا مفتوح گشت و انجمن ارتباط  
 شرق و غرب تشکیل شد و جمعی د اوطلب سفر بایران برای  
 ترقی زنان شدند که از آنان دکترمودی امة الاعلی و میس  
 کپس و دکتر کلاک و الیزابت بتدریج آمدند و طولی نکشید  
 که طائره خانم در اثر عمل استسقا بحالیکه در همان سنگام

مشغول تبلیغ بود درگذشت و مصطفی تجدید فرارش کرده در  
 دائره تنظيمه موظف گردید و سپس بسمت ریاست صندوق  
 مالیّه مازندران بهار فروش رفت و در آنجا در اتحاد بیسن  
 اهل بها و مقاومت با اعداء و هم در خدمت بمعارف بلند  
 و تأسیس مدرسه همت نهاد بدرجه ای که آصف السلطان  
 پیشکار مالیّه و حاکم بلند با آصف همایون رئیس نظمیّه انجمن  
 قتالی تأسیس کرده اسلحه دادند که ابرا یا جمعی از تجّار  
 بهائی بکشند و سقّائی را به کشتنش برانگیختند ولی انجمن  
 بیورود سواران سردار جلیل از ساری موقوف شد و سقّاك  
 نیز بجزای عطش هلاک گردید . و نیز شیخ غلامعلی  
 برادرزاده شیخ کبیر برای قلع و قمع او و بهائیان انجمنی  
 بیارست ولی در اینحال سالدات روس برای تفتیش بمحلّ  
 انجمن درآمده اعضا و شیخ مذکور را گرفتند و قزاقهای  
 ایرانی شیخ را از آنان گرفتند و مفتخرالمالک حکمران شیخ  
 را از رئیس قزاقان خواست که در خانه خود نگهدارد و شیخ  
 را قزاقان در آنحال که بخانه حکمران میردند هدف گلوله  
 ساخته کشتند و خود بدر رفتند و جسد شیخ نافر<sup>چه</sup> را در گور  
 برجا مانده تا حکمران کس فرستاده بردند و طولی نکشید  
 که حکمران مذکور را نیز چون در انقلاب و تشکیل انجمن  
 دخالت داشت روزی چند تن سرور و بسته در خانه اش<sup>فته</sup> رفتند

شلیک نموده بقتل آوردند و در عین تمامت اضطرابات مذکور  
 بهائیان آسوده در بندگانها مشغول بکسب بوده نیز  
 تبلیغ میکردند و مصطفی خان بایگی دوتن تحصیلداران مسلح  
 مالیه در بندگانهایشان می نشست و موجب تقویت می گشت  
 و پس از نه سال اقامت در بارفروش بساری رفت و در آنجا  
 نیز موفق با اتحاد و الفت فیما بین مؤمنین و تشکیل منغل  
 روحانی گشت و دسیسه ملاها که خواستند دسته قه زنها  
 در یوم عاشورا در بغانه های مثلرمان رنگاه بریاکنند  
 اهل بها دلیرانه در کوی و برزن ظاهر شده و سردار  
 جلیل باجمعی سواران مسلح بیرون آمد و از جانب  
 حکومت رئیس سیاحیان چند دسته سواره و پیاده راه انداخت  
 و چون قه زنان بدرب نظمیّه رسیده بپندتن حبسی سیاسی  
 راخواستند و حمله بردند هادی خان بهزادی معاون  
 نظمیّه قه بلندی از دست یکی از آنان گرفته حمله برد لذا  
 همه گریختند متواری شدند و بالجمله مصطفی خسرمان  
 در نوزده سال اقامت در مازندران خدماتی بسیار در امر  
 ابهی نمود و بالاخره بطهران باز آمده اقامت کرد .  
 و از آثار مبارکه خطاب باو است : **هو اللّٰه**  
 \* ای هموطن محبوب آفاق نامه بدیع المعانی از آن  
 حبیب روحانی در اقلیم یوسف کنعانی وصول یافت

نظماً ترجمه اشعار امة الله لوثیرویت ملاحظه گردید  
این آهنگ جانفزا و گلبانگ بلبل وفا بود که بلسان شرق  
ترجمه شده بود قرائتش سبب سرور گردید زیرا در ستایش  
جمال مبارک بود و ترجمه از برای امة الله لوثیرویت  
بآمریک ارسال گردید و اما ترجمه چون تطبیق بمقائد  
عبدالبهاء شد مطابق نیامد از جهت فصاحت و بلاغت  
و معانی بکر شما را بستیم و اما از جهت تجاوز از عقیده  
عبدالبهاء بزاریم و بنالیم تا ترجمه در بندگی و عبودیت  
و صحویت و فنای عبدالبهاء برشته نظم درآید آنوقت  
سبب سرور بی منتهی گردد و در انجمن یاران بالحن بدیع  
ترتیل شود و سبب تائید و توفیق گردد و عقده مشکله در کار  
گشوده شود از گرفتاری بطلبکار و کیسه تهی مبارک و ضیق  
مصیبت نگاشته بودند آهنگ طبل و دهل افلاس است که از  
جمیع آفاق بلند است ولی میسوزند و میسازند لکن امید  
پشانست که صوت ناقور افلاس مسموع نشود و مسموع به مسموع  
مبدل گردد اگرچه در حالت افلاس و اخلاص سهیم و شریک  
عبدالبهائیس و تاب و توانی مینمائی الفقیر الصبور خیر  
من الفنی الشکور از خدا خواهم که از برای حضرت خان  
ومیرزا اسبابی فراهم آید که راحت جان و سرور وجدان یابند  
سرودی جدید با نوت امة الله لوثیرویت ارسال نموده بود



بجهت شما ارسال میشود و عليك البهاء الابهي ع ع \*  
ايضا :

\* طهران جناب آقا ميرزا مصطفی نوری علمه بهاء الله  
هو الله

ای ثابت برپیمان نامه ای که به محفل روحانی طهران  
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و همچنین شریطه خانه  
مازندران، از ملاحظه اش بسیار حزن و اندوه حاصل شد  
که بیوفایان سابق آن بنای عظیم را چگونه محو نمودند  
و در وینجره و چوبهای سقف را بردند از برای شویش  
خانه ساختند چقدر سبب تأسف است چندی پیش بجهت  
بنای سد در مقابل رودخانه پانصد تومان بر جناب امین  
بنام جناب ابن عم حواله داده شد و بقدر امکان قصور  
نخواهد گشت و اما مسئله مدرسه / این مدرسه اهمیت دارد  
بنظارت معارف مراجعه نمائید که تخصیصات معین شده  
بجهت آن مدرسه مقرر گردد ضمناً به محفل روحانی خواهم  
نگاشت که يك معلم کاطی از برای آن مدرسه بفرستند  
چندی پیش مناجاتها و زیارتهای فصیح و بلیغی در نهایت  
تبذل و تضرع بجهت مظلومان آن قسریه مرقوم شد و ارسال  
گردید و از طهران نوشته اند که آن مناجاتها و زیارت نامه  
بشما ارسال شد . شما نذکری از آنها ننموده بودید و

حال آنکه نهایت اهمیت را دارد حال را ملاحظه نکنید  
 در استقبال این زیارت نامه ها نهایت اهمیت را خواهد  
 یافت عبدالبهّا از شدت وفا بدگر آن بزرگواران بعد از  
 شصت و هشت سال پرداخت تا فراموش نگردند البتّه آن  
 اوراق را نسخ متعدّد نمائید هر نسخه را درجائی محفوظ  
 بگذارید تا از دست نرود و بجمع یاران فردا فرد تحیت  
 ابدع ابهی ابلاغ دارید و عليك التّحيّة والتّناء ۹ صفر  
 ۳۴۰ عبدالبهّا عباس انشاء الله عنقرب پانصد تومان  
 دیگر حواله خواهد شد ولی از قراریکه مرقوم نموده بودید  
 مشکل است . و عليك البهائی ع ع \*

دیگر فتح الله خان مشیر که خانواده ابهی برجای  
 گذاشت . دیگر مصطفی خان زمانیان بن محمدعلی بن آقا  
 خان امین الصّحّه ناصرالدین شاه و میرزا محمدعلی خان نیز  
 پیشخدمت شاه مذکور شد و مصطفی خان در طهران بسال  
 ۱۳۰۰ تولّد یافت و آغاز ایمانش بسال ۱۳۲۶ بواسطه  
 دکترید الله خان درخانه استادعلی نجارکاشانی با حضور  
 میرزا قربانعلی علاقه بند و سید درویش اعلی شد و بالاخره  
 در گمرک مستخدم گشته تأسیس عائله در امر ابهی کرده در  
 تبلیغ همی کوشید .

دیگر از شناخته گان بهائیان طهران میرزا علی محمد

خان سر رشته دار ، نصیر لشکر این میرزا حسن سر رشته دار  
سواران عشیرت اصانلو اهل سادات آباد نور و در طهران  
پسال ۱۲۷۹ متولد شد و پس از نمو و رشد بمقام و منصب  
پدري برقرار گردید با کفایت و شجاعت و صراحت گفتارش  
ملاحظه و مورد توجه گشت و سال ۱۳۱۲ توسط نیر  
که بقراب خانه پدرش سکونت داشته و دارالتبلیغ مفتوح کرد  
ایمان آورد و پس از دو سال لسان تبلیغ گشوده بی پروا  
همت به نشر این امر نهاد و بادبینه و تسلسل در اقامه  
ادله عقلیه و نقلیه و ادایه جواب بدیع برای سرسئوالی  
غریب مقررانرا در دم شکست و الواحی کثیر از کلک عنبرین  
میثاق در حقیقت صدور یافت از آنجمله خطاب بوی در لوحی  
فرمودند : " ای بنده الهی من از تورا ضی خدا از تو  
راضی عموم یاران از تورا ضی زیرا در تبلیغ فی الحقیقه  
همتی بلیغ داری " . و در لوحی دیگر : " همان  
است که نوشتم از پیش بفضل و موهبت جمال مبارک روحی  
لا حیاه الفدا مؤیدی و موفق و منصور و مطلق سر  
و سفری چند بقسمت سفنان و هم محدود د ماوند و نیز  
به قزوین و همدان نموده در تبلیغ همت نهاد و با بسیاری  
از ملاها در طهران و غیره صحبت داشت و در فتنه راجعه  
به مقبره آقا میرزا علینقی باقراف که بنوع مذکور در بخش سابق

منتسبین آن متصاعد و برخی از احباب خواستند چهارطاقی بر آن قبر بنا کنند و مردم اخلاط و اراذل بهیجان و مقاومت برخاستند و آخوندها دامن برآتش زدند سعادت‌ی دلیرانه بنمود و هنگام صعود نیز در تشییع جنازه احترام و اعزاز بپا کرده و بر مقبره در چهارده مصوم غیمه برافراشته اهل بهارا مجتمع ساخته محفل تذکر گرفتند و به فتنه انگیزی سید پیشنماز وقعی گذاشت و بالجمله بعد از واقعه انقلاب و استقرار مشروطیت ایران عشیرت امانلو و مقام او از میان رفت و چندی نایب الحکومه خوارشد و بعدا معاون ریاست امنیه قزوین و اطراف طهران و زنجان و مازندران گردید و چندبار نیز بموجب معارضت برخی مصادر امور در کارش اشکال تراشی کرده زندانش انداختند و در محبس نیز دست از تبلیغ نکشید و کسیکه زبان به هرزه گشود تأدیب نمود و بالاخره در سال ۱۳۳۶ در قزوین درگذشت و کتابی حاوی ادلّه بر اثبات این امر و عاقله برجای گذاشت و خواهر<sup>هر</sup> منجذبه اش نسوا<sup>۱</sup> و برادر مؤمنش میرزا ابوالقاسم کوه خاندان مؤمنی تأسیس کرد از آثار ایمانیّه اش در این امر بودند .

ومیرزا حسین خان اصفهانی سابق الذکر در بخش ششم  
الواح بسیاری از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب بوی موجود

است و عاقبت بسال ۱۳۵۸ درگذشته و خاندان عهدیه  
 برجای گذاشت . و از معاریف مؤلفات خواهرش خانم  
 سلطان زوجه آتاسید مهدی برادر فائزه خانم که بواسطه  
 برادر مذکور فائز بایمان گردید و باخلاص و انجذاب اشعاً  
 در مدیحه حضرت عبدالبهمناء و غصن مفضال الهی سرود  
 و سالها در غراسان و طهران باشتعال در ایمان زیست  
 تا بسال ۱۳۵۷ در طهران درگذشت و از پسر مهترش میرزا  
 خلیل خان مهربان که در دایره مالیه و کمرک مستخدم  
 بود و مضامین عقیده بسیار از مردم دید عاقله مهربان  
 برقرار گردید و پسر کهترش سید ابراهیم افتخارالدین اکرین  
 است و غزلی از اشعارش در مدح حضرت عبدالبهمناء :

از يك نگاه غارت دل کردی ای نگار

در يك نظر بنظر من دلهازدی شرور

بیغمای عقل و دین بنمودی زترك چشم

شکار  
 باغمزه های دلکش و بزندان جان

دلهای مرده زنده شد از يك نگاه تو

جانهای تشنه سیر شد از تیغ آبدار

محراب ابروان تو شد سجده گاه دل

عشاق را بقبله دیگر بود چه کار؟

( ۴۴۲ )

هر دل بدام چنبر زلفت اسیر شد  
گردید او بسان سمندر قرین نار  
تا شد صبای امرتو بازلف نفعه سا  
در پرده شد ز غجالت خود نافه <sup>تیار</sup>  
آب حیات یافت حیات از دهان تو  
از فیض تست هستی او ماند برقرار  
از بهر تو جمال و تجلی حسن تو  
اسرار نور و نار بدوران شد آشکار

دارد بسر هوای وصال تو مومنه  
از هجر روز و شب دل او گشته بیقرار

—————

و خواهر دیگر عهدیه خانم امیر زوجه عبد الله میرزا  
منتصر الدوله شد که بواسطه وی فائز بایمان گشت و سالها  
مأموریت حکمرانی داشت و بالاخره در مشهد خراسان  
درگذشت و از ایشان عائله در این امر برجاست و خواهر  
دیگرشان زوجه نظام السلطنه و برادر دیگرشان میرزا  
عبد الباقی که در اروپا صنمت تصویر فتوغرافی بیاموخت و از  
آنجا به عکا رفته تشریف حضور یافت و سالها در طهران  
بنام عکاس و بهائی معروف و بخدمات این امر مألوف بود.

دیگر حاجی میرزا علی بدیمی سابق الذکر و خاندانش  
 خصوصاً نجل برومندش میرزا محمود خان بدیمی که سالها  
 مقاصی ارجمند در تأمینات داشت و با جمال زیبا و قامت  
 رعنا و شوق و شور ایمانی مخصوص در جامعه اهل بهما  
 میدرخشید و به عضویت محفل روحانی طهران و محفل ملی  
 بهائیان ایران و انواع خدمات روحانیه خدمت باین امر کرد  
 و سفری به محضر حضرت ولی امرالله رفته به فیض دیدار  
 و عنایت بسیار فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۵۴ بمرض  
 بادسرخ فجائیا درگذشت و جنازه اش با کمال تبلیل  
 بگلستان حمل و در آنجا مدفون گردید و از او ویرا درانش  
 خاندان بدیمی برقرار است .

دیگر آقا سید نصرالله ریخته گر سابق الذکر و خاندانش  
 خصوصاً فرزند ارجمندش آقا سید محسن اساسی با حجره  
 تجارت آبرومند و با روح عاطفت و شفقت و مساعدت بدوستان  
 و اخلاص و بزرگواری مخصوصی در جامعه اهل بهما تأیید و به  
 عضویت محفل روحانی طهران و محفل ملی بهائیان ایران  
 و انواع مساعدت و خدمات مالی در نصرت این امر کوشید و  
 بخد متهای نمایان از قبیل بنا و تعمیر بیت مبارک در تاکر و  
 امثالها افتخار یافت .

دیگر نور محمد خان نیرهمایون سابق الوصف از

علاقه مندان و اعظام مؤمنین به مأموریت اداری دولتی در بلاد سایر بوده و همه جا بمشارکت در خدمات امریه و مخصوصاً در امر تبلیغ میپرداخت و رساله در اثبات این امر نوشت .

دیگر حاجی میرزا آقا سابق الوصف تمامت ثروت موروث پدری را صرف کرد و در خانه اش جلسات تبلیغیه مرتب داشت و در موقع گرفتن رسم فتوغرافی اماکن مهمه طهران با سومی محفل روحانی وقت که در رأسش ایادی امراللسه قرار داشتند بملت احتیاط از مالکین و مجاورین و متولیان محلها کتر کسی میتوانست مبادرت نماید و او مباشرت کرده عمل را بانجام رساند و در تمامت صور مذکوره صورت خودش نیز نمایان میباشد .

دیگر شاهزاده جلال السلطان معروف به شاهزاده رکنی پسر محمد تقی میرزا رکن الدوله که نیز اطلاع و محبت داشت .

و از بهائیان اسرائیلی موصوف در بخش سابق میرزا آقا جان مجذوب که در حقیقت خطا بهائی از حضرت عبدالبهاء صدر و یافت تا بسال ۱۳۳۹ درگذشت و اخلافش از سیران و دختران جای پدر گرفته عائله و اسم مجذوب را نامدار نمودند و پسر ارشدش میرزا عنایت الله بقوت ایمان و شوق و ذوق در تبلیغ بجای پدر برخوردار و عاقبت در سن ۳۴



سالگی بمرض سرطان در برلین رحلت نموده مدفون گشت  
دیگر میرزا خلیل بن حکیم ابراهیم بن حکیم شارون کاشی  
راوصف کردیم . دیگر از بهائیان خدم و خلیق و شهپسر  
طهران از اینها اسرائیل پسران حکیم سلیمان بن حکیم  
مسیح سابق الوصف در بخش ششم دکتر ارسلو غسان  
حکیم و دکتر لطف الله حکیم برادر مهتر در شفقت و  
مساعدت بیماران بینوا خصلتی حمیده فطریه داشت و  
سالها در خانه جلسات مرتب برای ندایت باین امر  
برقرار کرد و در انواع خدمت روحانیه سرافراز بود و برادر  
کهنتر سالها که در لندن بوده تحصیل میکرد بتشویب  
و راهنمایی بهائیان آنجا پرداخته طرف صدوردستورنا  
مستقیم از محضر مبارک حضرت عبدالبهاء گردید و برای  
مبلّغین و مسافرین ناطقین ایرانی خمی ترجمه از فارسی  
به عربی نمود و مدتی مدید در حیف اقامت داشته خدا  
مرجوعه از آن حضرت را انجام میداد و این خانواده حکیم  
خصوصاً خلف دکتر ارسلو غسان دکتر غلامحسین حکیم شیم  
عظوفت و شفقت و مساعدت و خدمت در این امر باهمیراث دار  
دیگر از بهائیان اسرائیل طهران میرزا خلیل سابق  
الوصف بایمان و اعتماد در خدمات در جامعه اهل بهائیان  
بود و رساله‌ای به عبری در اثبات حقیقت این امر از طریق  
عقیدت آل اسرائیل نوشت تا درگذشت و عائله ارجمند از وی

برقرار ماند و پسرانش مقامی ارجضند یافتند و در خدمات پادشاه  
امر موفّقند و سالها در تشکیلات محافل روحانی عضویت  
مهمه دارند .

دیگر حاجی فرج و عائله سابق الوصفش در بخش ششم  
موقمی که حاجی میرزا محمد تقی ابهری دور از اقریب  
خویشان بحسب در انبار طهران افتاد و بحسب بانان دلست  
در غذا و شستشوی لباس و غیره مراقبت و مراعات نکردند  
و چند هفته باین منوال گذشت جمعی از نسوان و رجال  
را دل بسوخت و تنی چند برای سرپرستی آماده گشتند  
و حاجی فرج قبول کرد که نهار و شام از خانه فرستد و فاطمه  
خانم که عرفان و ایمان از او گرفته نهایت تعلق روحانی بدو  
داشت خود را عنوان خواهری داده برای خدمات مهیا  
گشت و آغابیکم معروف به ارباب زوجه میرزا مؤمن کاشی وهم  
زوجه آقا محمد حسین خزینه و نیز زوجه کرلائی ابراهیم  
بانگی و زوجه منشی باشی خدمت مذکور را باین طریق  
بمسئله گرفتند که همه روزه در تن از ایشان به انبار رفته  
خوراک و مایلزم برده سرپرستی کنند و هر چند روزی یکبار  
ناهار از خانه حاجی فرج به انبار برده بخانه برگشته جای  
را در آنجا متفقاً میآشامیدند و چون احباب خواستند برای  
استخلاص ابن ابهر عریضه به شاه یا نایب السلطنه بدهند

فاطمه سلطان قبول کرد که عریضه را برساند و چند هفته  
 بی دربی بشاه و نایب السلطنه و صدراعظم رساند و نایب  
 السلطنه بنوعی وعده قریب استخلاص داد که او اطمینان  
 یافت و پس از چند روز که آثاری از مواعید کذب ندید  
 مجدداً شروع با اقدامات نمود و در هوای سرد طوفان پربرف  
 هنگام عصر روزی ستم پدگان با دوجه بجلو عمارت نایب  
 السلطنه رفته مابین متظلمین دیگر که عدّه کثیری مجتمع  
 بودند با انتظار خروج شاهزاده بودند ناگهان خبر رسید  
 که موکب والا از جانبی دیگر بیرون رفت و فاطمه سلطان  
 ناچار بخانه برگشت و خسته شد و عمل را مکرر نمود و بسا  
 چادر روند و لهجه ترکی ابهری جلو کالسکه نایب السلطنه  
 گرفت چنانکه ناچار نگهداشتند و او با شاهزاده صحبت  
 کرده چنین گفت برادرم را از تو میخواهم چهار بچه از  
 ابهر بظهران آوردم بی سروسامانیم و برادرند آه و نفر  
 بچه هانیم تو را ممدّب مینماید و نایب السلطنه بترکی گفت  
 هزار تومان باید بدهی تا برادرت را بدهم و احیاب  
 شنیدند و آقا محمد حسن خزینه و کربلائی ابراهیم بانک  
 و آقا محمد کریم عطار و حاجی فرج مهبّای اقدام شده نقیود  
 حاضر کردند و عریضه ای بمحضر حضرت غصن اعظم عبدالیها  
 فرستادند و جواب باین مضمون رسید زنهار زنهار دندان

گرگ هارا خونین نکنید و برطیل ندهید که احبای مظلوم را حبس و اذیت خواهند کرد تا نفوذ ناممدود بکف آرنسسد و آنان اطاعت کردند ولی حبس بانان و فراشان درهریک ماه یکبار ابن ابهر را بقرب چاه واقع در زندان برده سرش را سرازیر بچاه کرده با چوبهای خاردار چندان به پساو بدنش نواختند که پیراهن و شلوارش غرق خون و پاره پاره شد و اصرار کردند که بدین خود لمن کن و دشنام ده و زروسیم بیمار که عروسی کنیم و دو میرغضب که یکی کریم و دیگری محمود نام داشت پیراهن خون آلود را بخانه حاجی فرج آوردند و حاجی کف بکف سائید افسوس خورد که تسلطی برکریم ندارد تا او را بسزای عمل رساند و از میوه باغ شاهی مذکور مقداری برای ابن ابهر ارسال نمود و نوبتی چنین اتفاق افتاد که چند روز و شب مانع از وصول شام و نهار بزندگان شدند و موجب نگرانی احباب گشت و شبی فاطمه سلطان با دختر دوازده ساله اش زیننده تقریبا دو ساعت از شب گذشته شام بزندان بردند و مادر در زیرنقاره خانه مخفی شده دخترک جلورفته به قراول اظهار کرد که خالویم حاجی میرزا محمد تقی را میخواهم و او کریم میرغضب را ندا و امر داد تا ابن ابهر را با زنجیر مصروف به سلاسل قره کهر کسه حلقه های بزرگ آهنین داشت و باکلاه و شولا تیکه بدزدان

میپوشانند حاضر کردند و دخترک گریه و زاری کنان  
 در دالان زندان که چراغی نفتی با فتیله و روشنائی کم  
 مخلوط بدوده و سیاهی میساخت و کریم حضور داشتند  
 میدید و می شنید بمنوان خالودمی چند باوی صحبت کرد  
 و چون بر میگشت عریضه ای را ابن ابهر در کف دستش نهانی  
 گذاشت که بحضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستادند و با  
 توجه حاجی فرج و عائله اش مدتی طولانی بخدمت  
 مذکوره قیام کردند و عاقبت فاطمه سلطان چون فراشان  
 و شاطران سلطنتی رادع و مانع امر ایصال عریضه به شاه  
 بودند کفشها را از پا در آورده با وجود نهیب مهیب فراشان  
 دیده خود را بموکب شاهی رسانده بزیرکالسکه رفت شاه  
 پرسید چه بر تو رسید جواب داد که برادر مظلوم زندانیم  
 حاجی میرزا محمدتقی را از نایب السلطنه میخواهم شاهها  
 رحم بحال ستمدیدگان بی گناه کن و شاه بالاخره گفت  
 بسیار خوب به نایب السلطنه میسپارم رها کند بیرون بیا  
 آنگاه او از زیرکالسکه بیرون آمد و در طول مدت مذکوره  
 پسر و دختری از حاجی فرج الله چندان با مادر اینسو و آنسو  
 دیدند که بهلاکت رسیدند تا آنکه صاعی ایشان وسائر  
 مؤمنین و مؤمنات نتیجه بخشیده ابن ابهر مرخص گردید  
 و نیز ملا محمد رضای یزدی مدت سه سال در خانه حاجی فرج

مهمان شده کتب عربی و فارسی بدخترها درس داد و تمام  
 امور حتی لباس شوئی و پینه دوزی رختهایش را اداره نمودند  
 و بعد از بیرون آمدن از آنخانه گرفتار دولتیان گشت و بسه  
 فاطمه سلطان خبر رسید لذا با بدخترش زینده باتفاق یک  
 تن از احباب بزندان رفته تجسس کردند تا ویرا پیدا کردند  
 که با ورقا وغیره در حبس بسر میبرد و در آنروز اتفاقا کریسم  
 میرغضب حاضر میشود و فرّاش آنان را شناخت ورقا اظهار  
 داشت که حال خوب نیست مقداری آتش گشنیز پخته بیاورید  
 و اظهار متنان از خدمتشان نمود و ایشان شتابان بخانه  
 رفته آتش پخته بزندان بردند و به ورقا رساندند و آنگاه پس  
 از چند روز باز نهار بردند ولی زندانبانان معامت کردند  
 و بیاضان نرسانده جواب نیاوردند و چون بهفته دیگر  
 برای باز پرس احوال رفتند زندانبانان گفتند که میرزا محمد  
 رضای یزدی سخت بیمار است و نهار را گرفته بزندان بردند  
 و برگشتند. چنین اظهار داشتند که حاجب الدوله اینجاست  
 و ملاقات با محبوسین ممکن نیست فردا بیاید تا بمقصود  
 برسید و با اینکه بفرّاشها مافی نقود دادند اجازه رفتن  
 بدلان انبار نیافتند و باز چند روزی دیگر رفتند و فرّاش را  
 طلبیده احوال پرسیدند فرّاش آهسته گفت پیر مرد مرد  
 و دیروز جسدش را بردند لذا دانستند که میرزا محمد رضا

وفات نمود و هرچه جستجو کردند که مدفن آن مظلوم را بداند  
 ممکن نشد و باز پس از چند روزی دیگر رفتند و کاسه پراز آتش  
 و دستمالی پیر از پرتقال با خود بردند و بفراشان گفتند که  
 ما از خوبشان پدر و پسر محبوس هستیم ( مظلوران ورقا  
 روح الله بود ) که ناخوشند و از ما آتش خواستند همانست  
 نکند تا آتش یا ایشان برسانیم و در اینموقع نیز کریم صرغضب  
 حاضر نبود و فراش مذکور باین عبارت گفت " ای باجسی  
 چه میگردی بردند کشتند و تمام شد و گذشت " و فاطمه  
 خانم بحال گریه التماس کرد که بگذارم بروم شوهر خواهرم  
 را به بینم باز فراش گفت ای باجی کشتند و الله کشتند  
 و فاطمه خانم گریه کنان مراجعت بمنزل نمود و احباب از شها  
 ورقا و روح الله باخبر شدند گریه و بیتابی بسیار داشتند  
 و بالجمله حاجی فرج و زوجه اش پیوسته دلیاخته امر  
 ابهی و خدمت به احببا بودند و الواح عدیده از جمال ابهی  
 و غصن اعظم عبدالبها یافتند و دخترشان زیننده ملقبه  
 به جلالیه در ایمان و خدمات امریه نامدار گردید .  
 دیگر طائره سابق الوصف در بخش ششم همینکه اندکی  
 از موانع و مشکلات مذکوره آسودگی و فراغت یافت سمس  
 به خدمت و تبلیغ امر ابهی کرد مقالاتی شیرین نوشت  
 و بیاتی نیکو گفت و طائره تخلص ساخت و اولسانی طلیق

ومعاشرتی جذّاب داشت و حرّة الفکر و ساعی در حریت  
 نسوان بود و در اینخصوص لساناً و قلماً ساعی جمیله  
 بذول کرد و نسوان اعظم و اشراف معاشرت ویرا طالب  
 شدند و از او دعوت همیکردند و در ضمن ایراد قصص و  
 حکایات دلریا خرق حجب اوهام از ایشان کرده بصراط  
 مستقیم هدایت نزدیک ساخت و چون ذوق و شوقی مفرط  
 باصلاحات و تجدد و تعمیم تعلیم و تربیت داشت بسرای  
 نشر این افکار و ایجاد اموری بدیمه همی کوشید و در محیط  
 تقید و تجدد نسوان و سختگیری از مجالستان با مردان  
 آزادانه با زن و مرد معاشرت کرد و لباس بلند و زیبا برای  
 خود ساخته پوشید و زنان را دعوت بپوشیدن آن نوع لباس  
 نمود و چون رؤسا و متعصبین جاهل مملکت مانع از مدارس  
 دختران بودند ساعی جمیله برای تشویق و تربیت بنسوات  
 بکار برد و اندک اندک برخی از آنان را با خویش متفق  
 ساخته بتأسیس مدرسه پرداخت و در عین حال مساعدت و  
 نوع پرستی منظور بوده بفقرا\* و درماندگان هر طقت و آئین  
 بقدر الوسع معاونت کرد و یاز باری دیگر دچار تمسّرض  
 و تمدّی بمضی از منتسبین گردید چه دختر بزرگش توران  
 خانم ملقبه بخانم شاهزاده مذکور را به رضاخان سرتیب پسر  
 مدبر نظام ازدواج داد و او مردی متعصب و غلیظ بوده



بتمصب و تمرّض مذهبی پرداخت و هنگامی که طاهره خانم  
 بی ملاقات و مصاحبه دختران شاه و نسوان اشراف میرفت  
 بدخترانش بنام عقیدت و ایمان تمرّض و تمدّی و زجسـ  
 و تعذیب همی نمود چنانکه بدنشان را بضرب چوب شورّم  
 سیاه کرد و او ملایمت و نصیحت و مدارا کرد تا او را باین  
 امر مؤمن نمود آنگاه دختر دوش مولود خانم ، پروین خانم  
 را به میرزا علی اکبرخان میلانی محبّ السلطان روحانی که  
 ترجمه حیاتش علیحدّه است بازواج داد و دخترکهنترش که  
 تربیت و تحلیم عصری یافته بود و در فن موسیقی مهارت و  
 اقتدار داشت و باکمال شوق و عشق در رغدعات امرابیس  
 جانفشانی عینمود و مکاتبات احبّای امریکارا که در بخش سابق  
 آوردیم از انگلیسی بفارسی ترجمه میکرد بمرض حبسیه  
 درگذشت و بالجمله طاهره خانم در نزد مردان و زنان بزرگان  
 شهره گشته از مطالب و سخنانش سرور و منجذب و مطلق  
 از این امر شدند و مقالاتی مؤسّر و مهیج برای ترّقی عالم  
 نسوان ایران در جرائد منتشر ساخت و در سال ۱۳۲۸-  
 اردشیرجی صاحب نماینده زردشتیان مایل بحطالیش شده  
 تحریر رساله ای بمنظور ترّقی و تمالی نسوان از او خواست  
 تا بطبع رساند و بواسطه حدوث موامسی چند موفق بر اجرای  
 مقصود نشدند و طاهره خانم اول کسی بود از نسوان بهائی

ایرانی که ابواب مراسله و مذاوضه را با بهائیان آمریکا بساز نمود و نخست در سال ۱۳۲۵ با سترریمی و ستراسپراک که با ایران آمدند داخل در مذاکره شد آنگاه عنان کمیت ظم را بصوب غرب ارخاء کرد و همینکه دکتر مودی خانسم شهره آمریکائی در سال ۱۳۲۶ بخاهران استقرار جست بمشارکت یکندیگه ورود در این خدمت نمودند و در همین سال عیسی خسان مذکور برادرش در پاریس درگذشت وبالجملة طاهره خانم تا خاتمة الحیات علم خدمت با امر ایبهی را در عالم نسوان بر دست گرفته به بیان و بنان نشرتعالیم بدیمه نمود و یأس و خستگی بوی رخ نداد و حتی در مجالس عزاء از صاحبین و واردین با کمال مسرت و نوازش تشویق و تحریص بر تبلیغ و خدمت باین امر دمی نمود و شوهرش که شرح احوالش علیحده است با وی کمال مساعدت نمود و در خاتمة الحیات دچار ورمی اندرونی شده اندک اندک از کسار افتاده بستری گشت و در همانحال نیز لسانش از ذکر این امر و بیان مسائل استدلال فارغ نبود و در آخرین اوقات حیات در حالیکه جمعی از دوستان و اطباء ببالینش حاضر بودند و برای کشیدن آب از داخل میل بکار بردند بکمال قوت قلب و مشانت نشستند باستدلال بر عظمت ایبهی سخن گفت و چندین بار آب کشیدند و باز تولید و جمع شد و مـ

شکست نمود تا در یوم جمعه بیست و دویم شهر ذی الحجّه  
از سال ۱۳۲۹ کسان خود را پیش خوانده و با صوتی ضعیف  
اظهار تشکر و قدر دانی از معیّت و رعایتشان نموده گفتست  
اشب زحمات و مشقّات شما را بیایان میرسانم و تمثال  
حضرت عبدالبهاء غصن اعظم را که دو روزی قبل برایش  
ارسال عنایت داشتند خواسته بوسیده گفت مرا دراز کنید  
و دیگر با من سخن نگوئید و در ساعت چهار گذشته از شب  
مذکور درگذشت و چندی بعد از آن لوحی از قلم عبدالبهاء  
در طلب غفران و بیان مقامات وی صدور یافت و نمونه ای  
چند از آثار منظومش را در اینجا ثبت میداریم و هی شده :

دیدم بسی جفا بامید وفای دوست

نخل وفا نداشت بری جز جفای دوست

با آنکه رانده از در خویشم بکام غیر

بیگانه ام ز خویش همچان آشنای دوست

خلقی بمدعا و مراد خودند شاد

ما را مراد نیست بجز مدعای دوست

پا بر سریر دولت سرمد نهاده ام

تا سر نهاده ام بارادت بیای دوست

ناموس و نام و دانش و تقوی و علم و فضل

گر شد زکف چه شد همه عالم فدای دوست

مارا رقیب خواست جدا از حبیب ما

راضی شدیم از او با امید رضای دوست

هر کس بکوی عشق هوائیش در سراسر است

طاثر بسر ندارد الا هوای دوست

در ره عشقت ای صنم شیفته بلا منم

چند مفایرت کنی با غمت آشنا منم

پرده بروی بسته ای زلف بهم شکسته<sup>ای</sup> منم

خاطر خلق خسته ای کز همگان جدا

شیر توئی شکر توئی شاخه توئی نمر توئی

شمس توئی قمر توئی ذره منم هب<sup>ا</sup> منم

نور توئی شفق توئی ماه توئی افق توئی

خوان مراقب توئی شاخه هندی با منم

نخل توئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی

خواجه با ادب توئی بند هب<sup>ا</sup> حیا منم

قهله توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی

دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم

من زیم تو نیم نم نی نه کم و هیچ هم

تاب تو متصل شد م بیحد و انتها<sup>منم</sup>

شاهد شوخ دلربا گفت بسوی من بیا

رسته ز کبر و از ریا مظهر کبریا منم

( ٤٥٧ )

ماه عذار دلبراً طهر تجلی تو را

بی ارنی ولن تری مست می لقانم

طائره خاک پای تو مست می ولای تو

منتظر عطای تو معترف خطا منم

—————

عید است و بقریان تو من جان کنم امروز

دشواری مردن بخود آسان کنم امروز

پیش تو کنم جامه جان پاره و خود را

یکباره خلاص از غم هجران کنم امروز

تا چند کشم محنت دوری و صبوری

خود را از پی قرب تو قربان کنم امروز

جان را که بصد آه و فغان خلق سیارند

ایثار تو من غرم و خند ان کنم امروز

چون میشم بپشم خود از این پیش چه <sup>خسبم</sup>

از جلد برون آیم و جولان کنم امروز

لبیک زنان بر سر کوی تو نهم روی

پس در حرمت شکوه زحرمان کنم امروز

اول بدل سرمه بدان گونه که رسم است

خاک قدمت پاک بمرگان کنم امروز

( ٤٥٨ )

از مرده مهرت بصفا با قدم سستی  
رقصی بسزا بر سر میدان کنم امروز  
دل دلو صفت در رسن زلف تو بندم  
در زمزم آن چاه زنخدا ان کنم امروز  
ای ترک بکش تیغ و بیاتات بی‌الا  
آخر نگهی بر زده دامان کنم امروز  
تیغ تو بخون تشنه و من تشنه بآبش  
سیراب تو آب است که عطشاً کنم امروز  
خونم چو صراحی زگوریز که تا من  
صتان تو را شیر بیستان کنم امروز  
بر دست و بیا تا بشیم پیش تو در خون  
زنجیری از آن زلف پریشان کنم امروز  
خواهی چو زخم بگسلی اعضای وجود  
دل را بهل از بهر تو بریان کنم امروز  
گر قابل قربان تو نی این تن لاغر  
آن بس که سنگکوی تو مهمانم کنم امروز  
ناصح چه از این کار کند منع بطائیر  
نیز یرم و صد لعن بشیطان کنم امروز

~~~~~

~~~~~

ترجیع بنشد :

|                                      |                               |
|--------------------------------------|-------------------------------|
| ما که محو جمال جانانیم               | فارغ از یار حور و غلمانیم     |
| روزدشب در هوای طلعت <sup>ست</sup> ند | بتماشای باغ و رضوانیم         |
| رهبری غیر از او نمی جوئیم            | دلبری غیر از او نمیدانیم      |
| مور زاریم لیک باغم عشق               | فارغ از حشمت سلیمانیم         |
| گاه در مصر غربتیم عزیز               | گاه محزون بیتالا حزانیم       |
| گاه دیگر بیوی پیرهنسی                | دیده روشن چوپیرکنمانیم        |
| گاه با قرب فضل او چه هلال            | گاه در هجر بدر تابانیم        |
| گاه کمتر ز خاک رهگذریم               | گاه برتر ز چرخ کیوانیم        |
| گاه نوریم و گاه ظلماتیم              | گاه درویش و گاه سلطانیم       |
| از خم موی و پرتو رویش                | گاه کافر گهی مسلمانیم         |
| تا نهادیم دل بدام غمش                | گاه در دریم گاه درمانیم       |
| از تجلی و پرتو رویش                  | بزیان دگر غزل خوانیم          |
| بلبل از سحر گل فغان دارد             | ما بوصل توجان بیفشانیم        |
| همچه پروانه پیش شمع <sup>رخش</sup>   | تن رها کرده ایم و سوزانیم     |
| از بی طوف کعبه گویش                  | همچه طائر همیشه پرانیم        |
| در حجابیم و مستقیم از حق             | سر انجام او نمیدانیم          |
| جاه جان اگر ز جان بدریم              | طحق آتشه جهانانیم             |
| از دستان عشق روز ازل                 | این سخن خوانده ایم و میخوانیم |
| که همین است آن جماعین                | چشم حق بین گشا و جلوه بین     |

( ٤٦٠ )

دانی که روحانب دیگر نمیکنم جز قصه توقصه دیگر نمیکنم  
شور است در سرم که زسر نمیکنم من ترك عشق بازی و ساغر نمیکنم  
صد بار توه کردم و دیگر نمیکنم

عشق است و نیست در غم جانان مراقصو

نوشیده ام ز جام الستش می طهور

در دیده ام غبار ره دوست گشته طور

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور

با خاک کوی دوست برابر نمیکنم

هر روز میکشند بهر رهگذر مرا

از جرم عشق دوست بهر بوم و بر مرا

از دیدن توهیج نباشد حذر مرا

هرگز نمیشود زسر خود خیر مرا

تا در میان میکده سر بر نمیکنم

گفتند زاهدان که بسجاده دل سپر

در دام زهد دانه تزویر را شمر

هرگز فریب عشق چو دیوانگان مخور

شیخم بطعنه گفت حرام است گام مخور

گفتم بچشم گوش بهر خر نمیکنم

شوخی نگر که یار چه مقبول میکند

قاتل نگر که ناز به مقبول میکند



( ۴۶۱ )

زاهد نگر که دعوی مجهول میکند

پیرمغان حکایت معقول میکند

مذموم از محال تو باور نمیکنم

مارا دلی است غرقه بخون از جفای <sup>دگر</sup>

کس را نبوده هیچ رهائی ز موج بحر

حالی بنوش یاده چو باشد فلک بقهر

این تقویم بس است که چون زاهدان <sup>شهر</sup>

ناز و کرشمه بر سر منبر نمیکنم

راهی است راه عشق که گامش <sup>ست</sup> د و صد بلا

در دست درد هجر که مرگش <sup>ست</sup> صمی و

طایر بدام طره این شوخ مبتلاست

حافظ جناب پیرمغان با منش <sup>ست</sup> وفا

من ترك خاك بوسی این در نمیکنم

هر که شد دیوانه عشقش دگر گمراه نیست

جان به پیش عاشقان همچو پرگاه <sup>نیست</sup>

خرقه پوشان را بیزم جرعه نوشان راه نیست

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه <sup>نیست</sup>

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

( ۴۶۲ )

نیکبخت آنکس که اندر راه او رجستجو است

عاقبت با دلبر دیرینه خود روپرواست

دیگر زهر دوعالم فارغ از هر گفتگو ست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیرا و <sup>ست</sup>

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست

رباعی :

پیمانه عشق را چو سرشار نمود

دیوانه خویش را گرفتار نمود

چون دید که عالمی خریدار شد ند

رخساره خویش را پدیدار نمود

در حال شهری در این دوره مابین اهل بهادر طهران

بمرصه آمدند که برخی از اعاضشان بدین تفصیل است :

میرزا حسن ادیب بنوعی که در شرح احوال خود نوشت

در قریه گرگبود طالقان در شهرشوال سال ۱۲۶۴ هـ ق . متو <sup>لد</sup>

شد و پدرش ملا محمد ثقی چون مدتی در عمارت سلطنتی

معلم یکی از بنات فتحعلیشاه طلقه به زینت الدوله بود

صاحب اعتبار و نام و مکتب گشته گهی در طهران و اوقاتی

در طالقان بسربرد و در سال ۱۲۷۵ درگذشت و میرزا حسن

در این هنگام یازده ساله بود و متدرجا مقداری از تحصیلات

ادبیه فارسیه و عربیسه و ریاضیه و علوم عقلیه و فقه و اصول  
 در طهران و نیز در اصفهان نمود و در طهران در مدرسه  
 میرزا صالح و نیز در مدرسه خان مروی اقامت و تحصیل کرد  
 و در آغاز جوانی ازدواج اختیار نمود و از سال ۱۲۹۱ السی  
 مدتی ندیم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر  
 علوم شد و شاهزاده کتابخانه خود را بدست وی سپرد چون  
 کتاب نامه دانشوران تألیف مییافت ویرا در انجام آن دخالت  
 نامه حاصل شد چنانکه نامش در دیباچه کتاب مذکور است  
 و پس از وفات شاهزاده چند سال در دارالفنون طهران معلم  
 ادبیات گردید در آن ایام در حدود سال ۱۳۰۴ نزد  
 شاهزاده متمدن الدوله فرهاد میرزا برای تألیف کتاب  
 مقام زخار که مجلسی منعقد بود شی رنت تا آنکسار  
 انجام شد و بدینرو میرزا حسن مردی معروف و محترم شد  
 و از دولت لقب ادیب العلماء یافت و با اینکه بمشرب  
 تصوف انس و الفت داشته از عقیدت بابیه محترز بود اعتنا  
 نداشت و با آقا شیخ هادی نجم آبادی معاشرت و محروقت  
 گرفت و چون در ضمن مکالمه و مصاحبه های عقیدتی و علمی  
 مکرراً شیخ هومی بنین گفت که این عقیدت شما موافق عقیدت  
 بایمان است تنبّه و التفات حاصل کرده بصد تحقیق از  
 عقائد این طایفه برآمد و بواسطه سید محمد نای که سمت

دوستی و حرمت با او و شیخ هردو داشت کتاب ایقان را بدست آورده مطالعه نمود و این تقریباً در سال ۱۳۰۷ بود و در اوائل بحکمت رفتار کرده زمام احتیاط از دست نداد و آقا محمد فاضل شهرقائسی چندی در حجره ای از خانه وی مختفياً مستوراً بزیست و بدین طریق چندی بنام ایمن طایفه معروف نشد تا اینکه متدرجاً ترقیات و شهرت حاصل کرد و چون مدرسه تربیت طهران را بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم تأسیس نمود برخی از اولیای معارف با وی مخالفت کرده مدرسه را بین الانام بنام مدرسه بهائیان شهرت دادند .

و بالجمله میرزا حسن ادیب که در سنین اخیره اشراق<sup>شخص</sup> جمال ابهی در این طایفه درآمد و لوحی در مدتش نیوز صدور یافت در دوره بعد که سنین سطوع انوار حضرت عبدالبهاء بود ترقیات روحانیّه نمود و با علما و ارکان احباب و اغیار معاشرت داشته مرجع رتق و فتق امور ایمن طایفه شد و از ایادی امر ابهی ممدود گردید و بتجلیسغ اشراف و ادبا صادرت ورزید و با اعضا<sup>م</sup> سفارت روسیه و فرانسه و غیرهما مراود و معاشر بود و حسب میل باطوشقوف صاحب قونسول سفارت روس در سال ۱۳۱۳ رساله ای در تار<sup>بخ</sup> حیات حضرت اعلی و جمال ابهی نگاشته تسلیم وی نمود که

در آخر رساله و در هاشم نسخه چنین مسطور است : هذا  
 آخر ما اردنا اختصاره لحضور صديقنا الامجد و حبيبتنا  
 الاسعد جناب جلالتمآب فخامت نصاب باطوشقوف صاحب  
 زيد افضاله العالی و بلفظه الله تعالى بما يتّناه نگاشسته  
 و بخط خود محض یادگار خدمت ایشان ارسال نمود اميد  
 است که بمعرض قبول فائز گردد . تاریخ شب پانزدهم شهر  
 ذی قعدة الحرام ١٣١٣ هجری صبح ششمین شب ایمن  
 رساله به قنسول داده شد و روز هیجدهم ذی قعدة قضیه  
 تیر خوردن ناصرالدین شاه و فوت او بود و در اینموقع بسیار  
 مفید واقع شد و بسیاری از مردم بمیپاره بی گناه از سخط  
 و سیاست محفوظ ماندند و باطوشقوف مذکور الفت تامه  
 با ادیب داشت و صورت لوحی که از قلم حضرت عبدالبهاء در  
 حق وی صد دریافت چنین است :

#### هوآلله

سرکار باطوشقوف صاحب علیه بپاء الله الایهی ملاحظه  
 نمایند . هوآلله سرکار باطوشقوف صاحب درصون حمایت  
 پروردگار محفوظ و مصون باشند و بالطاف کردگار خوشنود  
 و مأمون خدمات آنحضرت در این انجمن الهی واضح و مشهور  
 و نور ساطعش در افق عالم چون ستاره صبحگاهی و درآشد  
 وضوح بیقین بدان که هر نقش و صورتی که در صحائف

صفحات مشاهده میفرمائی عنقریب زائل و چون سایه بس پایه  
و چون نجم حادث آفل و لکن این نثر خدمات سرکار از فجر  
وجود متالی و باهر صد هزار شکرانه لازم که باین موهبت  
فائز گردید و البها علیک ع ع

و نیز ادیب را در تأسیس و تنظیم محافل روحانی  
طهران و سایر بلدان و نیز دریمتی چنانکه بشرح آوردیم  
مدخلیت تامه بود و در آغاز تنظیمات محفلیه طهران  
عرائضی بمعرض حضرت عید البها نگاشت و بالاخره بآن  
موفق گردید و قبل از اقدامات وی محفلی بنام محفصل  
ایادی بود و بعداً بدستور حضرت عید البها کسانی چند را  
که ایادی مصلحت میدانستند باخود توأم میکردند و محفصل  
مذکور در رفته یکبار انعقاد مییافت و اعضا اولیه آن بجز  
ایادی اربعه حاجی عبد الکریم ثوأم دیوان، دکتر عطاء الله  
بخشایش، صنیع السلطان و بعداً دکتر آصف الحکماء  
دکتر محمد خان و حاجی صدر همدانی که شرح احوال هریک  
را آورده و میآوریم نیز بودند و در یکی از آثار بقلم حضرت  
عید البها در خصوص محفل روحانی خطاب بادیب چنین  
صطور است : در باب مجلس مرقوم نموده بودید اینگونه  
محافل بسیار مرغوب و محبوب و مطلوب و از اساس دین الله  
ولی باید که بکلی کلام سیاسی و امور حکومت در این مجالس

تلفظ نشود صرف دینی باشد یعنی بجهت تنظیم و تمشیت امور ملت از تعلیم اطفال و ترویج اشغال و توحید افکسار و توسیع آثار و ترفیه احوال و محافظه ضمناً و اعاشه عجزاً و منع فساد و حفظ عباد و سد ابواب خلاف و تحصیل وفاق .  
 و الجمله ادیب بدستور حضرت عبدالبهاء در اوائل شهر صفر ۱۳۲۱ برای تبلیغ از طهران بسمت اصفهان رفت و پسرش میرزا علی و نیز یکی از بستگانش و هم آقا شیخ محمد علی قائمی با او بودند و در ایام اقامتش در اصفهان بنوعی که در بخش سابق آوردیم فتنه واقع شد و ادیب خود در ضمن شرح واقعه شدت غرض معاندین و حیرت و اضطراب محبتین را بدین مضمون بیان کرد که چون در آن شب اهل خانه ای که در آنجا اقامت داشت بغایت مضطرب بوده دیدگان بنواب نرفت محض مراعات احوال آنان علی الصبح با پسرش میرزا علی از خانه بیرون رفته سر بکوبیده ها گذاشت و راهها و خانه ها را نمیشناخت و تا وقت عصر بدون توجه به مقصدی معین این سو و آن سو گذشتند و از مابین انبوه انام که پر ولوله و غوغا و مسلح و مهیا بودند و بسوی ایشان مینگریستند و از مبلغ جدید ورود طهرانی نکودش کرده بد میگفتند و آنان را نمیشناختند عبور نمودند و چندان راه طی کردند که پاهایشان آبله آورده و باز ناچار بخانسه

مسکونه مذکوره برگشتند و پس از اندک استراحت مکتوبی  
 به میرزا اسد الله وزیر نوشته مراتب خوف و اضطراب اهل  
 خانه را مهین داشته عدم صلاحیت اقامت در آنجا را روشن  
 کرد و وزیر فی الحال با فحجه متملقه به سلطان الشهدا را  
 که در دست سرپرستی او بود خلوت کرد حتی باغبان را خارج  
 نمود و خود با اهل و بیتش در آنجا وارد شدند و تنی را  
 بگماشت تا ادیب و پسرش را بفاییت مراعات احتیاط از پیراهه  
 بآنجا برد و مملومشان گشت که وزیر خود دو روز بسرای  
 مراعات احتیاط از خانه بیرون نرفت و در اندرون مختفی  
 گردید و صغار و کبار همه در کمال خوف و احتیاط میزیستند  
 چه که روزی اطفال بلد کالسکه اش را در حال عبور پی کرده  
 سنگباران نمودند و علیهذا شش شبانه روز ادیب در آنجا  
 بسربرده با پسرش باتفاق یکنفر راهنما با مال پاپاری عازم  
 آباده شدند و از عود بسوی طهران مایوس گشت چه  
 گماشتگان حکومت و مأمورین شیخ محمد تقی نجفی مجتهد  
 متفرق و مترصد بوده از عابرین نجس میکردند تا او را یافته  
 دستگیر نمایند و بدان صدد شد که خود را از محیط حکمرانی  
 ظلّ السلطان خارج کرده بواسطه تلگراف یا پست اخبار  
 واقعات را بطهران ابلاغ دارد و کیفیت خروج از اصفهان  
 و اوضاع آباده و شیراز را بدین مضمون آورد که " بالبسیاس



تغییر داده روانه شدیم و همه جا با احتیاط گذشتیم تا  
 بدروازه رسیدیم دروازه بان خوابیده بود و در بسته آمد  
 و زهر او را بیدار کرد گفت پاشو در را باز کن خان میخواهد  
 برود بسرا ملاکش دیگری که در پهلوی او بود گفت زود بساش  
 خان انعام تو را میدهد دروازه بان لخت و خواب آلود  
 برخاست بمن تعظیمی کرد و در را باز کرد و ما هم دو هزار  
 با و انعام دادیم آن نوکر برگشت و ما سه سوار در آن شب  
 تاریک تا ختیم تا رسیدیم بمرغ در آنجا پیاده شدیم کسه  
 مالهارا عوض کنند و انتظار رسیدن دو نفر را هم داشتیم  
 یکی شاهزاده غلامحسین میرزا دیگری میرزا باقرخان  
 ساعتی مکث کردیم و بالجمله چون صبح نزدیک شد و آنان  
 رسیدند به بیابان راندند و با اینکه در مواضعی از طریق  
 جمعی از گماشتگان حکومت و ملاها مترصد و در کمین بودند  
 تا شب باقی بود از مواضع خطر گذشته و بالجمله شب و روز  
 راه طی کردند و رئیس پناپارخانه قصه از احباب بودند  
 برایشان بدی پیش نیامد و در عباسیه که ملک یکفر از این  
 طایفه بود شب را با احباب بتلاوت الواح و مناجسات  
 مشغول گشتند و بالاخره نیمه شب پناپارخانه آباده  
 رسیدند و دانی حسین از مزاریف بهائیان آنجا که مراقبت  
 داشت تا فتنه اصفهان و افساد مجتهدان سرایت در قصبه

ننماید به چاپارخانه وارد شده ادیب راشناخت او را بسا  
 همراهاش بخانه خویش برد ولی در همان شب و روزی بمد  
 جمعی از احباب و اغیار خبر یافته بملاقات ادیب رفتند  
 ومدحت الطک حکمران نیز که از این امر آگاه بود و محبت به  
 احباب داشت باجمعی از تنگجیان نزد وی رفت و اطلاع  
 بیشتری از امر ابهی حاصل نمود و ملاقات و مکالمه را تکرار  
 داده در عرفان و ایمان بدیع تمامیت و کمالیت یافت و ادیب  
 در آن روزها پیوسته اخبار واقعه اصفهان را کتباً و تلگرافاً  
 بدربار طهران رساند و عدم وفاء قونسول روس مقیم اصفهان  
 را بین داشت و بالجهت فتنه آباره چنانکه در بخش سابق  
 ضمن واقعات سال ۱۳۲۱ نگاشتیم واقع شد تا آنکه حسب  
 حکم علاء الدوله والی فارس حکمران آباره ملاهای مفسد  
 قصبه را تحت المراقبه به شیراز گسیل داشت و مجتهد نجفی  
 اصفهانی خبر یافت و تنی از ملاهای اصفهان را به آباره  
 فرستاد تا بمدحت الطک در باب حقیقت اسلام و بطلان امر  
 ابهی نصیحت و موعظت نماید و ملاها به آباره رسیده با  
 حکمران لختی از بزرگی اسلام و علماء و توهین این امر  
 صحبت کردند و حکمران باو چنین گفت که مطالب بهائیان  
 از اصول معارف و عقاید دینیست و تقلید از علماء را در آن  
 راهی نه بلکه هر نفسی باید تحرری کند و تکلیف و اجبار

باحدی نتوان نمود و آحاد بهائیان بطریق تحرّی و تحقیق  
 معتقد شدند حال اگر شما سر نصرت اسلام و حاجّه با  
 بهائیان دارید محضری تنظیم میکنیم و باتنی از بزرگانشان که  
 در اینجاست حاجّه کن و بطلان این امر جدید را ثابت نما  
 تا این گروه از عقیده خود منصرف شوند و باسلام رو آرند  
 و او مهلتی خواست و پس از چند روز قبول نمود و حکمران  
 روساء بلوک آباده را دعوت کرد و در شب مقرر همه حاضر  
 شدند و حکمران با قدرت و قوتش تنظیم مجلس و عدم وقوع  
 امری مکروه را بعهده گرفت و ادیب حضوریافت و ملای مذکور  
 در نظر گرفت که باخبار و روایات معروفه راجع به علامتات  
 مشهوره و عجائب مسطوره تمسک و تشبّث کند و بظواهر  
 غیر معقوله آنها که مخالف با عقل قطعی و مبانی علمیّه و  
 مباین نصوص قرآنیّه و اخبار صحیحه المصانی است مستند  
 گردد و عدم ظهور رجال و حمار و سفیانی نایکار و صحیح از  
 آفتاب فی وسط النهار و امثالها را دلیل بر بطلان امر  
 اعظم ابهی شمرد و برای این منظور مجلد ثالث عشر کتاب  
 بحار الانوار مجلسی را زیر بغل مستخدمش داده در محضر  
 آورد ولی ادیب قبل از ورود در کتاب مذکور و روایات مأثور  
 صبیّ و مدلل کرد که ظنّ در اصول دینیّه و مصارف و عقائد  
 ایمانیّه کافی و منجی نیست بلکه یقین و اطمینان باید و علم

وایمان شاید و اخبار مجهولة الاسناد و غیر مسلمة از طریق اسانید اثنی عشریه که در امثال این کتاب مذکور است در افاده ظنّ و گمان تمام نیست تا چه رسد به علم و یقین واحدی را بر صحت اسناد آنها و ترجیحشان بر روایات مخالف راه و طریق نه و ساعتی چند بطول انجامید تا مقاصد مذکوره را ادیب بر اساسی صحیح ثابت و استوار کرد و بر ملا واضح و عیان گشت که آنچه بیان شد صحیح می باشد لذا کتاب را در گذاشت آنگاه ادیب برای وی از دلایل منطوقه عقلیه و نقلیه قطعیّه کتابیه اثبات حقیقت امرایی نمود و او همه را اصفاء کرده اعتراض ننمود و اعتراف بصحّت مطالب کرد و پس از صرف شام پرسشی چند برای روشن ساختن آنچه درباره این گروه مردم گفته اند نمود نخست پرسید که آیا شما جهانی دیگر را پس از مرگ باور دارید ؟ ادیب بروی روشن ساختن که رفتار این گروه خود گواه صادق بر اعتقاد بجهان دیگر است و چنانکه در اصفهان دیده شد که آنچه از ستم برایشان کردند بردباری نموده بجهان پذیرفتند و در یزد و غیره کشتند و سوختند از هم دریدند و مظلومان تمامت بلایای وارده را قبول کردند و از نذل مال و عیال و اولاد چیزی را دریغ ننمودند و از عقیدت و آئین خود دست نکشیدند و با همه این امور آیا دلیلی دیگر

برای اعتقادشان بحیات اخری لازم است و ملا کاملاً متنبه شد آنگاه درباره زناشویی و اختصاص زوجیت پرسید و ادیب قوانین ادیان را در این باب شمرده مدلل داشت کسسه حدود مقرر در امر ابهی بنفایت محکم و متین و موافق عدل و انصاف میباشد و ملا از سئوالات خود اظهار تجلت و از برای ابراز امتنان و سرت نموده خارج شد و ادیب خود در بیان کیفیت سفرش از آباده به شیراز چنین نوشت که در شمان ایام مکاتیبی از طهران مشتمل بر دو مکتوب از جناب آقا میرزا اسدالله اصفهانی و جناب آقا سید محمد تقی مشفادی که تاریخ هردو در ۲۸ صفر مطابق با وقتی که در روز قبل جمیع دکانین اصفهان بسته شد و هجوم و بلوای عمومی کرده بودند رسید و هردو نوشته بودند نمیدانیم چه واقعه در اصفهان و یزد اتفاق افتاده که در روز است حضرت مولی الوری مکرر دعا در حق اهل یزد و اصفهان مینمایند و لوح مبارک اول آن این است که ملاحظه مینمائید :

« الهی الهی ائی اسیء اکف الضراعة والابتهاال  
 الی ملکوت المزة والجلال و ادعوك ان تفتح علی و جسد  
 عبدك الادیب باهک الرحیب و تلهم آیات توحیدك و اسرار  
 تغریدك و شعون تقدیسك و تویده بجنود ملکوت غیبك  
 و جیوش جبروت عظمتك رب رب انجده بقوة ملکوتیه و تسدره

ربانیة حتمی یقاوم بهما هجوم الاعداء ورجوم اهل البغضاء  
 وینتصر علی اهل الجفا و تظهر قدرتك القاهرة علی کل  
 الاشیا انتك انت القوی المقتدر القدير ای ادیب دیستان  
 الهی سفر اصفهان انشاء الله روح وریحان است و سبب  
 سرور قلب یاران اگر ممکن است از اصفهان تابشیراز کسبه  
 خلوتگه راز جمال اعلی روحی له الفداء برسید در اصفهان  
 هرنوع که یاران صلاح و مصلحت دانند مجری دارید زیرا  
 در نشر نفعات الهی قصوری ندارند بلکه شب و روز بجان  
 و دل کوشند لذا هرنوع که مناسب دانند بآن قسم مجری  
 دارند اما در شیراز باید در یدایت حکمت امر را ملحوظ  
 دارید اول با بزرگان اغیار معاشر و مجالس گردید و توجه  
 بفضیلت الهی نمائید و بکمال تضرع طلب عون و عنایت فرمائید  
 تافهض روح القدس مدد فرماید و چون به روش و سلسلہ  
 الهی و حرکت شوقیه و بیان فصیح با هر کس الفت نمائید  
 ابواب هدی گشوده گردد و جام عطا بدور آید و نفوس از  
 باده حقایق و معانی سرمست شوند و در سر با احببای  
 الهی نیز ملاقات فرمائید و تشویق و تحریص کنید که موطن  
 حضرت اعلی جنت ابهی شود و اشراق بر آفاق نمایسد  
 وعلیک التّحیّة والثّناء ع ع .

خلاصه پس از چندی لوح مقدّس رسید و دستور العمل

رفتن به شیراز ( و توقف ادیب در آباده قریب به شش ماه شد ) پس بکمال سرور بجانب شیراز حرکت کردم عجب آنکه در هر قریه و دهی که میرسیدیم خلق را آماده و مهیای هنگامه میدیدم و هر مسافری که وارد میشد از حالش تجسس میکردند و بد میگفتند چنانکه احمابی که در آنجاها بودند بانهایت اشتیاق ملاقات را داشتند و ما هم مسافر بودیم و کسی ما را نمی شناخت با آنحال جرأت نداشتند با آزادی پیش ما بیایند و از دور و خفیه اظهار محبتی میکردند حتی در زرقان که يك منزلی شیراز است چهار روز توقف کردم قاصدی به شیراز رفته محل و منزل ورود مرا تمیین کند در آن چهار روز حتی آدمهای مرا نگذاشتند از ترس بیرون بیایند که مباد آنها شناخته شوند و بجز ساعت چهار و پنج از شب گذشته احدی از احماب جرأت نداشت در آن منزلی که من بودم وارد شود حتی مالهای ما را پنهان کرده بودند که احدی مطلع نشود که در آن محل کسی است تا شب چهار که بعد از نصف شب مالهای ما را آهسته بیرون بردند و ما خود پیاده بیرون رفتیم و سوار شدیم . مختصر اینکه وقتی به شیراز رسیدیم که مبروفین از احبباً الله را بجهت غوغای علما و هجوم عوام حکومت از شهر خارج کرده بود و دیگران هم در کمال ترس و خوف بودند و حتی بنحوی سخت بود که

دو نفر احباب که در کوچه مصادفاً مواجه میشدند روی خود را از ترس از یکدیگر برمیگردانیدند و باهم اظهار آشنائسی نمیکردند .

و بالجمله ادیب پس از چندی توقف در شیراز صدر رجاء با بار و اغیار ملاقات نمود و شهرنیز آرام شد و مجالس احباً تشکیل گشت و سپس بموجب لوحی واصل از محضر حضرت عبدالبهاء عازم بمبئی گردید و در ۱۵ یوم قبل از عید نوروز در یوم غدیر با پسرش میرزا علی و میرزا محمود زرقانی بسمت هند حرکت کرد و به بمبئی وارد شده چندی بماند آنگاه به عگا رفته چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برد و مأمور سیر و سفر تبلیغی در بلاد هندوستان گردید و با مستر اسپراک امریکائی در بمبئی و کلکته و رنگون و مندلی سفر نمود پس از طریق فارس عودت بایران کرده در طهران قسار گرفت و به حلّ و عقد امور راجعه باین طائفه و عضویت محفل شور و معاشرت و تبلیغ ارکان و اشراف پرداخت تا در ششم ذیقعدہ ۱۳۲۷ درگذشت و در بقعه اما مزاده معصوم مدفون گشت و از او رسائل و مقالاتی در دلائل اثبات امر ابهیی و بعضی از امور تاریخیه راجعه باین امر موجود است و گاهی شمر نیز میگفت که چند بیتى از آن را محض نمونه ثبت میدارم :



( ۷۷ )

گذشتم از جهان از فیض ابهسی  
گرفتم ملك جان از فیض ابهسی  
مکان را در نور دیدم ز فضلش  
شدم پر لا مکان از فیض ابهسی  
سراز عالم برون کردم نهادم  
قدم بر آسمان از فیض ابهسی

ایضا :

ای ساقی روحانی وی جوهر انسانی  
لطفی کن و جامی ده زان باده روحانی  
زان باده لاهوتی زان حقه یاقوتی  
کاین بسته ناسوتی آزاد شود آنی  
نی شاعرم و ماهر نی کاذبم و ساحر  
عذا شطح وجدانی هذا جذب رو

فی شهر رجب ۱۳۱۹

ایضا در ایام اقامت در کلکته سرود :

تشمشعات جمیلانه از رخ منظور  
بتافت بر دل و از سر بود عقل و شعور  
لهیب نار رخس آنچنان زیانه کشید  
که ذوب گشته جسد همچو شمعی از کافور

( ٤٧٨ )

از آن حرارت مفرط علیل گشتم وزار

حلیف بستر و کاشانه گشته ومهجور

ادیب درس حقیقت بگوید ت نه مجاز

بگیر راه حقیقت که تاشوی منصور

ایضا :

|                |                                |
|----------------|--------------------------------|
| کردند تکاپوسو  | این مدعیان در طلب یار بهرسو    |
| کردند هیاهو    | وزیش و بس ازوهم نهادند دیارو   |
| زاستار گذرکن   | گر مرد رهی ازعهه اوها محذرکن   |
| باطلمت نیکو    | اینک به وثاق آمده آن یارپری رو |
| در مفرط زاتش   | از اول ابداع نهان بود جمالش    |
| رخ کرده چولیمو | آن جوهر زاتی که کلیمش ارنی گو  |

دیگر از بزرگان بهائیان طهران در این دورخوش بین  
الشهیر به حاجی ندیم باشی بسال ۱۲۸۸ در تبریز است  
حیدر به خراسان متولد گردید و والدش حاجی سید محمد  
از علما\* مردی نیک طبیعت و متفقد بوده و با میرزا احمد  
از غندی سابق الذکر در بخشهای اول نسبت سببی داشته  
معاشرت و مصاحبت میکرد و اکتلاع از این امر یافت ولی  
پای بند معجزات و کرامات منقوله بود نظائر آن امور عجیبه  
میخواست و ایمان نیارود و در عین حال فیما بین از غندی

و مستوفی سابق الوصف خراسان واسطهٔ مراسله و مرابطه بود  
 و تائسی از مرافقت و مداخلت در امور امر بدیع نکرد و سرش  
 خوش بین مذکور پس از فراغت از تحصیلات مقدّماتی در  
 تربت و مشهد بطهران آمد و بسال ۱۳۰۶ به نجف رفته  
 نزد آخوند ملاکاظم مجتهد شهیر خراسان تحصیل فقهیه  
 و اصول کرده مراجعت نمود و بعد از چندی باز بنجف  
 برگشته مشغول بتحصیل گردید و مدت تحصیلاتش در آنجا  
 مجموعاً پنج سنه شد و پس از عودت بطهران نزد اصنام  
 جمعه زیسته اداره شرعیات کرد و بعداً وارد دودائره  
 خدمات دولتی گردید و نوبتی باتفاق نظام الطک کسه  
 بحکمرانی خراسان رفت بزیست و باشخصیت و سیمای محترم  
 و زئی سیادت و علم و فضل و نطق و بیان که امر او شهرت  
 یافت و بعنوان حاجی ندیم باشی معروف گردید و اطلاع  
 و ایمانش در این امر بسال ۱۳۱۱ در طهران وقوع یافت  
 و سالها در ظلّ این امر بوده با محترمین و اعزّه اهل بها  
 معاشرت داشت و نزد معاشرینش از علماء و امرآ و شهزادگان  
 و غیرهم بنام این امر معروف نگردید و محرمانه خدماتی که  
 ممکن بود نسبت باین امر انجام داد و در سال ۱۳۲۴ در  
 دائرهٔ عدلیّه وارد شد ولی بالاخره پرده از کار برداشت و در  
 سال ۱۳۵۷ سفری به ارض مقصود کرد ایامی در محضر

مبارک حضرت ولی امرالله بسر برد مأمور سفر بارویا گردید  
چندی در انگلستان به نطق و بیان پرداخت و بعد هـا  
سفرهائی در اقسام ایران بمنظور تبلیغ و تشویق بنمود  
و او را ذوق شعری و طبع سلیم مییاشد و در انجمن ادبی  
طهران سالها عضویت نمود .

دیگر حاجی سید احمد صدرالعلماء ابن حاجی سید  
ابوالقاسم صدرالعلماء همدانی بود و حاجی سید ابوالقاسم<sup>سم</sup>  
باشرت امور کتابت شرعیّه حاجی میرزاهاادی مجتهد همدانی<sup>ها</sup>  
را داشته باشخصیت و محبوبیت و اخلاق کریمه میزیست  
و پسرش آقا سید احمد مذکور در صفر سن یابدر سفر حج کرد و  
بسیار خوش قیافه و هوشمند و متواضع و مائل بتحقیق در امور  
بود و تحصیلات اولیه در همدان نزد والد و سایر علمائ<sup>ا</sup>  
و مدرّسین نمود و در اصفهان و عراق عرب تکمیل کرد و در فنون  
و علوم دینیّه و حکمت و کلام و تصوّف احاطه یافت پس  
بظهران اقامت جست در مدرسه معروف خان مروی اقامت  
یافت و بعد از فوت پدر بهمدان رفته بماند و بسال ۱۳۱۶  
هـ.ق. بیمار شده معالجه را بطیب بهائی اسرائیلی رجوع  
کرد و در خلال دفعات ملاقات با طبیب مذکور سخن از  
حقیقت اسلام بمیان آورد و طبیب بحث در امر بهائی کرد  
بوی چنین گفت هرگاه از تحقیق صحت و بطلان این امر

جدید فراغت یابید بایکدیگر درباره امر اسلام و موسسیت  
 مباحثه میکنیم و اوطالب تحقیق امر ابهی شد و بواسطه  
 طبیب مذکور ملاقات و مکالمه در اینخصوص کرد و در همان  
 ایام عازم طهران شده در مدرسه خان مروی بتدریس و  
 تدریس مشغول گشت و لقب صدرالعلماء و رتبه دولتی را که  
 پدرش داشت بدست آورد و نیز بملاقات مبلّغین بهائی  
 رسیده از زیارت الواح و آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء  
 فائز بیامان بدیع گردید و قیام بتبلیغ و نشر این امر نمود  
 با کثیری از معارف علماء اقامت حجّت و بیان داشت و  
 بعضی از آنان مانند میرزا محمد رضا واعظ محمد انسی  
 غرض ورزیده بر ضایع و در جماع تلویحاً تصریح بوی نمودند و  
 نیز درس تبلیغ تأسیس کرده عده ای نزد وی بتملیم اقامه  
 دلائل و حجج بر اثبات امر ابهی پرداختند و صورت دروس  
 تنظیم گشته کتابی حجیم گردید و تلامذه قوت بیان و جنان  
 حاصل کرده از مبلّغین معروف گردیدند و برای حاجسی  
 صدر الواح بسیار حاوی الطاف بی شمار از حضرت عبدالبهاء  
 رسید و او را بلقب صدر الصدور خواندند و بالاخره در سال  
 ۱۳۲۵ بطهران درگذشت و در مقبره امام زاده معصوم  
 مدفون گشت و عاقله از وی برقرار گردید .

دیگر میرزا علی اکبرخان روحانی میلانی (محب السلطان)

پس از فوت پدر متعصب با وجود تعصب و مانعت مادر بواسطه اخوان بزرگ که اخلاف کربلائی عباس میلانی از مؤمنین دوره حضرت نقطه اولی بودند و بواسطه خویشان مادر در سن نوزده سالگی ۱۲۰۸ ه. ق. مؤمن و مومن با مراهبی شد و با خط زیبای نسخ و نستعلیق خود در تبریکات باستنساخ الواح و آثار بدیمه پرداخت و بسال ۱۳۱۰ از جهت شدت تعرض معاندین مهاجرت کرده در بخارا و سمرقند مقیم و مشغول شده نیز کتابت آیات و بیانات مینمود و بسال ۱۳۱۳ با همجده تن دیگر از احباب که از آنجمله آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و حاجی میرزا محمود افغان بودند بحکا شتافته شش ماه در جوار فضل و عطا مانده کتابت الواح و آیات کرد آنگاه مراجعت به عشق آباد نمود و کما فی السابق بزیست و باتفاق ابن ابهر مدت دو سال در آذربایجان به سیر و سفر تبلیغی پرداخت باز در سال ۱۳۱۵ به عکا شتافت و مدت سالی بدستور حضرت عبدالبهاء استنساخ الواح و آیات کرد پس در سال ۱۳۱۶ باتفاق ابن ابهر مراجعت بطهران نموده سکونت گرفت و در مطبوعه شاهلی مظفرالدین شاه توسط میرزا احمد خان صنیع السلطنه و سرش میرزا ابراهیم عکاسباشی از احبای مخلص و مقرب دربار سلطنتی تأسیس یافته داخل شده مدیر و مصحح گشت

و شروع به کتابت و طبع عکس و نشر الواح نمود و در سال ۱۳۲۰ که اوائل تأسیس منتظم محفل روحانی طهران بود به عضویت و منشی منتخب گردید و تا سال ۱۳۳۸ بی دردی بخدمت مذکور منصوب شد کتب و الواح و آثار که بخیاط زیبایش بطبع عکس و رنگ آبی انتشار یافت احببای بلاد را غریق سرور و نشاط کرد و بعد از فوت مظفرالدین شاه و تخیر اسلوب دولت و تأسیس نظمیّه جدید داخل اداره مذکوره شد چهار سالی بمدبسمت ریاست محکمه اداری معین گشت و در سال ۱۳۳۱ حسب اقدامات جمعی از ملاها و معاندین حکم انفصالش از نظمیّه از جانب قوام السلطنه رئیس الوزرا<sup>۱</sup> صدور یافت و دست اهل سوئدی رئیس گل نظمیّه مجری ساخت و مدت نه سال دست از شغل کشیده تمامت اوقات را بنوع مذکور صرف در خدمات امر کرد و در اوائل سلطنت پهلوی ماشین طبع سنگی او باغراف تهیه نموده بدانوسیله الواح و آثار و نشریات امریه را طبع و نشر کرد و سفری نیز با عائله بزیارت حضرت ولی امرالله شتافت مراجعت کرد و در بعضی از اجنات عضو بوده خدمت استنساخ الواح و آیات را نیز انجام داد و از وی عائله روحانی برقرار ماند .

دیگر حاجی غلامرضا امین امین ابن حاجی محمد حسن

که اصلاً از اهل کلاردشت (نور) مازندران و ساکن طهران و تاجری با ثروت و املاک و مباشر با مجتهدین و اعظام وارثان بود چندی در اصفهان اقامت جسته ازدواج نمود و پسر ارشدش آقا غلامرضا در صفر سن با پدر به مکه رفتند حاجی شد و چون بعد بلوغ ورشد رسید امور تجارته و محاسبات پدر را بدست گرفت و با ثروت و جلال و معاشرت با عرفا و ادبا و ظرفا و غیرهم زیست و مردی قوی الارکان حسن المنظر حلوا لاخلق کریم و بزرگ منش و بری از تعصبات و آزموده در شئون زندگانی و جلیل و با احتشام گشت و در حدود سال ۱۳۲۱ قمری مؤمن با مراهبهی گردید و برادر که پیشترش حاجی غلامحسین نیز مقبل و صدق شمس و حاجی غلامرضا بنوعی که در ضمن احوال حاجی ابوالحسن امین اردکانی نگاشتیم با او ارتباط و حسن عقیدت حاصل نمود و بمقتضای سعی و کوشش حاجی امین که اورا نایب خویش در امور حقوق الله نماید و بمقاد دستور حضرت عبدالبهاء که بوی فرمودند با حاجی امین در کلیه امور مشورت دارد و پیروی نماید تماماً با وی متحد شده براهنماییش در مقامات عرفان تکمیل یافت و در اواخر سنین حیات حاجی امین نایب وی شده و پس از وفاتش امین حقوق گردید و بمقامی عالی از اعتبار مرکز ابهی و توجه و محبت آحاد این



طاقفه رسید و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در طهران درگذشت  
و با کمال تجلیل و احترام در گلستان جدید بهائی مدفون  
گشت و نمونه ای از بیانات حضرت عبدالبهاء در حق وی چنین  
است :

" طهران جناب حاجی غلامرضا علیه بهاء الله الإبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان جناب امین چنان ستایش از آن شخص  
ثابت مستقیم نموده که هر سامعی مفتون اخلاق تو گمراه  
ستایش امین دلنشین است زیرا مقصدی جز بیان حقیقت  
ندارد و مرادی جز خدمت باستان مقدس نجوید بیغرض  
است و بی مرض آنچه گوید مسلم است و مقرر در موارده ستایش  
و نیایش از جمیع احبباء رجال و نساء کند که الله لیس  
ثابت اند و راسخ و قائم اند و خادم جناب امین را مقصد  
چنان که تو را مثل خویش مجلس و آزاد از کم و بیش نماید  
با وجود این با او خدمت و همراه گرد تا بی توشه و زاد نشوی  
ولی او غنی است و توانگر و بی قید در اینجهان بی نتیجه  
و نصر اگر زحمتی کشد با امید خدمت است و اگر تجارتی  
نماید مقصد عبودیت است لهذا یار و ندیم باش و لوبی  
بستر و کلیم گردی و در غیبت او محل او تعیین شدی که  
بخدمت پردازی زیرا امین امین عبدالبهائی الخ "

و صورت تلگراف مبارک حضرت ولی امر الله راجع بصمود  
 حضرت امین امین الهی حاجی غلامرضا توسط محفل روحانی  
 بغداد مورخه ۳ دیماه ۱۳۱۸ هجری شمسی این است:  
 " بَلِّغُوا طَهْرَانَ الْقُلُوبِ تَأْسُفَةً مَحْسُورَةً لِفَقْدَانِ آيَةِ  
 الثَّبُوتِ وَالرَّسُوخِ الرَّجُلِ الرَّشِيدِ وَالرَّكْنِ الشَّدِيدِ لِحَامَةِ  
 أَهْلِ الْبَيْتِ وَخَادِمِيهَا وَآمِنِيهَا وَالْحَافِظِ لِكَيَانِهَا  
 وَالنَّاشِرِ لِلْوَأْتِهَا قَدْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَى مَقَامٍ تَتَوَقَّعُ إِلَيْهِ افْتِسَادَةُ  
 الصَّافِيَيْنِ فِي الْفُرُوسِ الْإِبْهِي الْهَمَّ اللَّهُ كَافَةً مُنْتَسِبِيهِ  
 وَأَعْوَانِهِ وَمُحِبِّيهِ فِي ذَلِكَ الْإَقْلِيمِ الْجَلِيلِ الصَّبْرِ الْجَمِيلِ  
 وَأَيْدِيهِمْ عَلَى الْإِقْتِفَاءِ أَثَرِهِ وَالسَّلُوكِ فِي مَنَاجِيهِ أَتَى إِشْرَاكِهِمْ  
 فِي أَحْزَانِهِمْ وَادْعَاؤِ الْفَقِيدِ كُلِّ خَيْرٍ فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِهِ  
 شَوْقِي رَبَّانِي "

دیگر فائزه خانم نام اصلیش غاظه سلطان بگوم  
 ( گل سرخ بگوم ) معروف به آقا زاده خانم از سادات امامی  
 اصفهان بنت میرزا محمد حسین نقاش از علماء که مکرراً بملاقات  
 حضرت نقطه در بیت امام جمعه رسید و باملاها در معارفت  
 با آنحضرت موافقت نکرد و بعداً سالها حیات داشته از این  
 فئه حمایت مینمود و در یکصد و بیست سالگی درگذشت  
 و دختر مذکورش که بجمال صورت و زکات متصف بود و در ربیع  
 جوانی از خرافات و عادات قدیمه نسوان وطن محترز و متنفر

گردید و با چنان احوال به پسرعم خود آقاسید صادق نقاش  
 قلمدان ساز که باوهام و تقالید علاقه مفراط داشت وصلت  
 و ازدواج نمود و بعد چندی متفقاً بطهران آمده مقیم  
 گشتند و فائزه بایمان بدیع فائز گردید و متدرجاً بمراوده  
 و مخالطه با نسوان و رجال این طائفه ترقی در عرفان یافته  
 زبان بتبلیغ گشود و مشتهر گردید و شوهر مخالفست در  
 عقیدت و اسلوب معاشرتش نمود و سالهای بسیار مابینشان  
 باختلاف و مفارقت گذشت چنانچه آقاسید صادق بنماز  
 و افراد اسلامی و مجلس روضه خوانی در خانه میپرداخت  
 و فائزه خانم در خانه مجالس بهائی برقرار کرده و محض  
 هدایت شوهر همی از صلفین بخانه آورد و بالاخره  
 باصالت و حسن سلوک متدرجاً موفق بتبلیغ وی گردید  
 و از این رهگذر بنگلی آسوده خاطر شد و در سال ۱۳۱۶ هـ  
 باتفاق سفری به عکا کردند و ایامی چند در بنوار افضال  
 حضرت عبدالبهاء بسر بردند و چون تازه معارضات  
 صریحه ظاهره ناقص اکبر آشکار شده بود ایشانرا مأمو  
 نشر انوار عهد و میثاق فرموده دستور دادند که هر جا از  
 آثار نقض یابند برچینند و بدین طریق عودت بایران  
 کردند و فائزه کملغه ثابته فائزه گردید و در تبلیغ امر و نصرت  
 پیمان الهی ید بیضا میکرد و فیما بین اهل بها خصوصاً

نسوان شهرت و مقامی ارجمنند یافت و همت خود را حصر در تبلیغ و آگاهی زدگور و اناث کرد و باصفهان رفته نشر امر نمود .

و از آنجمله حاجی میرزا صادق بن محبوب الشهدا<sup>۱</sup> را مشتمل و منجذب ساخت و باخود متفق با هر دو دخترانش بشوق عزم عگا نمود و باینوجه کرة ثانیه بزیارت حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> فائز گردید و عودت بایران کردند و میرزا جلال بن سلطان الشهدا<sup>۱</sup> را باخود آورده متفقاً باصفهان رفتند و املاک مشترکه بین میرزا جلال و میرزا محمد صادق مذکور که پس از شهادت سلطان الشهدا<sup>۱</sup> و محبوب الشهدا<sup>۱</sup> تا آنوقت تقسیم نیافته بود تفکیک کردند و سهم میرزا جلال را مفروز داشتند و فائزه بتبلیغ نسوان و اد<sup>۱</sup> نطق در مجامع اناث سرافراز شد و برای تبلیغ مسافرتها ببلاد کشور کرد تا در اواخر دچار بیماریها و ضعف پیری گردید و در طهران بسال ۱۳۴۶ درگذشت و با اجلال و اعزاز در گلستان جاوید مدفون گشت و در حقیقت يك لوح ابهی و آثاری بسیار از كلك میثاق میباشد از آنجمله این اثر منبر از حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> :

هو الله

امة الله المنجذبه فائزة عليها بها<sup>۱</sup> الابهیسی :

## هو الله

\* ای فائزۃ ای راضیة از قرار معلوم محقق و مشهور است  
 گردید که در نزول بلا\* و شدت و ازیت و جفا و ضرب  
 چماق اعداء\* و تازیانه اهل بغضا\* صبوری و حمل و غیوری  
 و شکور پس حال در سبیل الهی از هر جهت امتحان دیدی  
 و ثابت و راسخ ماندی و این مشقت و محنت سبب تربیت  
 درگاه الهی گردید لهذا بخط خود بنونامه نگارم شکر کن  
 خدا را که چنین ضربی شدید یافتی و بچنین بلائی جدید  
 افتادی و در کمال استقامت بچوب و چماق و گرز و دکنسک  
 را مقاومت نمودی این چوب نبود تموب نبود آشوب نبود  
 رحمت بود عنایت بود موهبت بود زیرا در سبیل حضرت  
 احدیت بود راه حق را از این جام سرشار بسیار بایستد  
 سرصفت شد قدح بدست گشت می پرست شد از زبانه  
 انگوری هر گورخری نشأه یابد ولی اگر نفسی از این  
 صهبای وفا خوشی و شادمانی یابد کاری کرده است.  
 جناب آقا سید صادق را تحیت این مشتاق ابلاغ دار اگر  
 وقتی از این جام نصیب یابد از حالا نوش جان بدار  
 والبهاء\* علمک ع ع\*

وفائزه را فرزندی نشد و نسلی نیست و برادرش سید مهدی روضه خوان از علماء زرگر از بهائیان که شوهر سلطان خانم سابق الذکر بود دیگر سید علی محمد که چندی در یاد کویه نزد آقا سید نصرالله باقراف در مسافرخانه خدمت نمود و برادر دیگر بنام آقا سید یحیی و نیز خواهری داشت که دخترش الفتیّه خانم زوجه خلیل مهربان سابق الذکر بود .

دیگر حسینقلی خان و علیقلی خان نهبیل الدوله پسران کلانتر کاشانی الاصل که در طهران رشد یافتند و علیقلی خان بکفالت برادر مهتر تربیت مدرسه یافته تحصیل انگلیزی کرد و در ایام اقامت حاجی مونس سابق الوصف در طهران در زمره منجذبین با و درآمده به سلك طریقت درویشی داخل شد و خواست بزوی درویشان قدم بجاده سیر و سفر نهاد برادر مذکور جمعی از احباب را باخسود همدست کرده ویرا از آن خیال منصرف ساختند تا هنگامی که حضرت عبدالبهاء آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را مأمور امریکا مینمود ویرا به عکا طلبیدند ( ۱۳۱۸ هـ . ق . ) ویرا میرزا بمنوان مترجم فرستادند و در ایام اقامت در بلاد امریکا بجز خدمت ترجمه خطابات و درس و مکالمات میرزا در ترجمه کتاب ایقان با انگلیزی مساعدت کرد و بعد از عودت بایران

باری دیگر در سال ۱۳۲۸ شارژ دافر سفارت ایران به واشنگتن شد و محصلی چند ایرانی بامریکا برد و در آنجا باخانمی بهائیه امریکائیه وصلت نمود و متدرجاً ظاهر او معناً ترقیات کرد و در ارتباط ایران و امریکا خدماتی نمود و سپس نوهی شارژ دافر ایران در سفارت اسلامبول گشت ایامی پیشکار مختار ولیمهدی احمدشاه در ایران گردید و بالاخره با عائله مراجعت بامریکا کرده بتجارت قالی و دیگر صنایع ایرانی پرداخت و هم در بلاد آنکشور سفر نموده در انواع موضوعات ادبیه و صنعتیه خدایابه های فصیح و بلیغ بانگلیزی ادا کرد و ترویج معارف بهائی نمود و از او عائله برجای ماند و دخترش مرضیه خانم که تحصیلات ادبیه انگلیزی بیایان رساند با دکتر کارینتر از جوانان بهائیه امریکائی وصلت نموده با هم بطهران آمدند و دکتر مزبور در طهران مریض و بستری شد با هم بامریکا مراجعت کردند و دکتر در آنجا بسال ۱۳۵۴ ه. ق. درگذشت .

و از اعظام بهائیان طهران در این دور میرزا عزیزالله خان ورقا\* پسر ارشد ورقا\* شهید که در ضمن اوضاع واحوال آذربایجان مذکور میباشد بعد از ورود پدر و برادر و سایر اسرای زنجان بطهران بخانه جهانشاه خان رفته آنان را ملاقات نمود و تأسف از مفارقت خورد و ورقا ویرانهی ازدها

وایاب با ایشان و امر بمحافظت از خود و اقدامات دربارهٔ اسراء کرد تا چون شهادت پدر و برادر واقع شد و سالی بعد ( ۱۳۱۴ هجری ) باتفاق حاجی میرزا عبد الله خان جد مادری به عگا رفته ایامی در جوار فضل و عنایت حضرت عبد البهاء زیست و پس از عودت و اقامت بمحلت فداکاری عظیم پدر والا گهر و برادر پرجوهرش و انتساب آن خاندان عالیشان در عرفان و ایمان و مخصوصاً بمحلت شفقت بیکران حضرت عبد البهاء که ویرا بسرپرستی آقا میرزا حسن ادیب طالقانی سپردند و در خانه آقا محمد کریم عطار معروف ماجد مذکور اقامت و پذیرائی میشد و هم بملاوه زیبائی و فضائل اخلاقی و تربیت پدری بمفایت محلّ توجه و احترام عموم و عزیز و دردانه بین بهائیان بود و بتکمیل تحصیلات فارسی و فرانسه پرداخت و با سرمایه ای که حضرت عبد البهاء دارند و با سرمایه و دستورات ادیب مذکور مفازه و شرکتی بنام شرکت میثاقیه تأسیس گشت که بآنوسیله با عده ای از نونهالان و جوانان شریف نوایمان بخدمات روحانیّه این امر پرداخت و باشور عشقی که میراثاً و بعداً حاصل داشت با عده ای از آنسان هموسته در تلاش و تکاپوی شرف اندوزی زیارت عگا میشدند و چنان نمود داشت که از نزدیکان و بستگان عزیز آنحضرت میباشد و همواره جذبه مخصوص ویرا



بدان سو میکشید و نهتی مفازه را گذاشته بدان سو دوید  
و چون اجازت نشد مراجعت بطهران کرد و تقریباً دو سال  
بیش نگذشت و مفازه و شرکت منحل گشت و او همان حال  
غالباً ستایش جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء و ذکر پدر و  
برادر شهید کرده جوانان صالح را تبلیغ مینمود تا آنکه وارد  
خدمت بانك استقراض روس گردید و مسیو گرده به حاکم مقتدر  
متنفذ بانك غایت اعتماد و محبت و احترام با او حاصل نمود  
و او یگانه واسطه فیما بین رجال و اولیای امور و محترمین  
متنفذین کشور با آن بانك برفوت قرار گرفت و خانه و اثاثیحه  
در قسمت علیای شهر و درشکه با اسب زیبا و سرطوبیل  
مخصوص فراهم گردید و غالباً سوار بر آن درشکه خسود و  
باسواران قوی عیقل با لباسها و نشانهای مخصوص بانك  
بی رتی و فتق امور میگذشت و فلان الملك و بسمان الدوله  
ناچار از احترامش بودند و بینندگان را شهادت پدر و برادر<sup>ش</sup>  
بخاطر میگذشت و بهائیان را اشک شادمانی در دور چشم  
حلقه داشت و ذکر میرزا عزیزالله خان ورقا<sup>ه</sup> ورد زبان بود  
و پیامها و خطابههای مصدر بای عزیز عبدالبهاء پیوسته  
برایش میرسید و خبرها معروض میداشت و دستورها میگرفت  
و رتی و فتق مشکلات این امر بدست او میگذشت و بزرگان  
بهائی با او معاشر و مشاور و درحل و عقد امور امریه و

خدمات مهّمه و هدایت محترمین و متنفّذین مشهور و متجاهر بود و بالجمله در صف اول رجال بهائی قرار گرفت و بهمین احوال بعد از انفصال بانک نیز تا آخر ایّامش قرار داشت و خانه اش همیشه محلّ پذیرائی از محترمین ایرانی و غیر ایرانی نظر باین امر میشد و از سوانح ایّام حیاتش آنکه در ایّام مسافرت حضرت عبدالبهاء در کشورهای اروپا از ملتزمین رکاب قرار گرفته مأموریت انجام خدمات مییافت و سرگذشتها<sup>عی</sup> که از حالات و واقعات و بیانات آنحضرت حکایت میکرد در خور رساله جد اگانه است و آثار صادره از آنحضرت خطّ بوی بیه نشر یافته و چه محرمانه حاوی مسائل مهّمه میباشد و او تا آخر ایّامش انتظار قربیت نستیه و وصلتی در خاندان آنحضرت داشت و محض علاقه و وفا اراده هم فرمود نمود چنانچه در آخرین ایّامش بحیفا که غریب صعود آنحضرت بود ماهها اقامت و تشرّف حضور داشت آن آمال در ظاهر بقرب تحول بود ولی بالاخره چون دانست که تقدیرات غیبیه موافقت ندارد حسب اجازت با حالت تأثر شدید از مفارقت عودت نمود و وصلت روحانیه در طهران فراهم کرد و پس از صعود حضرت عبدالبهاء بحال حسرت از فرقت ایّامی قلیل در خانی آباد قریه ملکی خود زیست و دوسالی بیش نگذشته بسن شصت و اند سالگی بدون عقب و اولاد از اینجهان

درگذشت . ( ۴۹۵ )

وامدا میرزا ولی الله خان سومین پسر ورقا که سنّا  
اصغر از روح الله شهید و روح الله اصغر از میرزا عزیزالله  
خان مذکور بود و چنانچه قبلاً مرقوم و مفہوم گردید در تبریز  
با اہوین و اخوان و درخانہ جدّ مادری خود حاجی میرزا  
عبدالله خان نوری عضو دستگاہ ولیمہدی مظفرالدین شاہ  
زندگانی و نشوونما داشت و در آن عائلہ بہمان نوع کہ خان  
مذکور معظم علاقہ ایمانی باین امر داشت و سعی کافی  
در تربیت روحانی اولاد خود نمود زوجہ خان مخالفت و معاند  
داشته از ضدیت و معارضت چیزی فرو نمیگذاشت ولی از خا  
ملاحظہ داشت و چون حاجی خان در اواخر آیام بسمایت  
و افترا و فتنہ انگیزی دشمنان ناچار از فرار بطہران گردید  
زوجہ اش بیمارزہ با ورقا قیام نمود کہ آن مظلوم با دو فرزند  
اکبر دست پرورده خود ناچار از تبریز بیرون آمدہ نزد  
برادرش حاجی بہ میانہ آب رفت و بعد بمسافر تہہسای  
تبلیغیہ و ارض مقصود رفتہ تا بایک پسرش بشہادت رسید  
و میرزا ولی الله با برادر کوچکترش بدیع الله با مادر وجدہ  
در تبریز باقی و پرورده بودند و چون بدیع الله در خمرسن  
درگذشت و میرزا ولی الله بنوع مذکور ناشانزده سالگی رسید  
حاجی میرزا حسین اخ الشہید سعی بلیغ و تدبیری صواب  
نمود کہ برادرزادہ را بہ میانہ آب نزد خود برده مانسند

فرزند جسماً و روحاً بهروراند و از آنسو میرزا عزیزالله خان  
 بنوع مذکور صاحب رشد و مقامی در طهران گردید و برادر  
 یگانه یعنی میرزا اولی الله خان را برای اقامت نزد خود خواست  
 گردید و او در حالیکه شوق تشرف به محضر حضرت عبدالبهاء  
 به مصفوی آقاسید اسد الله قلی را داشت بتأکید بهائیان  
 نزد برادر بطهران رفت و برادر مانند پدر بسرپرستی وی  
 قیام کرد و بتحصیل دروس رایجه بگماشت و چندی در  
 مدرسه امریکائی واداشت آنگاه بتحصیل مدرسه امریکائی  
 بیروت فرستاد که تا سال ۱۳۲۶ تحصیل میکرد و در ایام  
 تحصیل به عگا مشرف میگردد و در آنسال با امریه از حضور  
 حضرت عبدالبهاء بطهران عودت کرد و در همان سال بسا  
 بنت محترمه صنیع السلطان شهیر ازدواج نمود پس چندی  
 در سفارت روس شغل نویسندگی گرفت و در ایام مسافرت حضر  
 عبدالبهاء بکشورهای غرب عازم امریکاشده مدتی ملتزم رکاب  
 مبارک بود که در دید ایع الآثار مذکور مییاشد و بعد از مراجعت  
 بسمت منشی اول در سفارت ترکیه اشتغال جست و در تمام  
 احوال و ایام بعضویت محفل روحانی و قیام در انواع واقسام  
 خدمات امری امتیاز داشت و در اقامه و اداره تشکیلات بهائی  
 و مجلسهای مشورتی و غیرها تأثیرهای بسزائی نمود و در  
 ایمان و حسن اخلاق از آثار باقیه همان خانواده جلیله است

و اخلاف روحانیه از خود برقرار گذاشت .

و از شناختگان بهائیان طهران در این دور میرزا  
 مسیح رستگار و میرزا نصرالله رستگار پسران میرزا حسین  
 از اهل قریه نوبیزک طالقان که میرزا حسین مذکور ساکن  
 طهران شده درخاندان شهزادگان و اشراف بتعلیم و تدریس  
 اشتغال کرد و از اینرو بمصاحرت با اعلام بهائیان فائز  
 بایمان گردید تا در سال ۱۳۲۲ هـ. ق . در حواله  
 شصت سالگی چون از طهران با بستگان و برادرزاده اش  
 عبدالرحیم که نیز مقبل با امر ابهی بود بسوی وطن میرفت  
 هر دو در قلعه سنگی قرب کرج بمری و با درگذشتند و در همان  
 نزدیکی مدفون شدند و او بمقت ملاحظه و رعایت احتیاط  
 وقت با پسرانش در خصوص عقیدت خود صحبتی نکرد ولی در  
 سال اخیر حیاتش در اوقاتی که پسران با مبلغین بهائیس  
 گفتگوی مذهبی میکردند خود با برادرش میرزا محمد طاهر  
 و سه پسر برادر حضور می یافتند تا همگی فائز بایمان گشتند  
 و میرزا محمد طاهر در آن هنگام شصت و پنج سال داشت  
 و بالجمله میرزا مسیح و میرزا نصرالله با سری پرشور و قلبی  
 پیران جذاب بخدمت امر بدیع پرداختند و میرزا مسیح بدست  
 و خدمات دوائر دولتی اشتغال گرفت و میرزا نصرالله چون  
 در حوزه درس تبلیغ حاجی صدر همدانی استفاده نمود قیام

به تبلیغ کرد و سفر بیلاذ ایران برای نشر امرایه نمود  
در عضویت خدمات تشکیلاتی و تلاوت الواح و مناجات در  
مجالس و محافل نیز مفتخر گشت و از او و هم برادر مذکورش  
خاندان رستگار در این امر برقرار گردید .

دیگر از خادمین و ناشرین امریهائی در طهران میرزا  
تقی خان قاجار بهمین آئین بن حسینعلی خان صاحب منصب  
قشونی خوش خط ، خوش انشاء و خوش بیان و خوش معاشرت  
و صاحب اطلاعات عقیده شیعه بود و تحصیلتش در همان  
مسقط الرأس بقزوین واقع شد و در سنین جوانی غریب سق  
خوش گذرانی و آلودگی و هوس رانی گشته مال و ثروت موروثی  
را از دست داد و ممتاز مشروب و تریاک گردید ولی عقیدت  
ایمانی در قلبش ندامیکرد و در طهران هم قرار یافته بود و در  
سال ۱۳۲۰ با بهائیان ملاقات و مصاحبه دینی و معاشرت  
حاصل کرد و عقده های مشکلاتش باز شد و مطالعه کتاب  
ایقان او را منقلب ساخت و بحضور در درس تبلیغیه حاجی  
صدر عمدهائی استفاده عرفانی کامل نمود و صدور خطابی از  
حضرت عبدالبهاء در حقش او را به پرواز آورد و خود را بمیدان  
خدمت نشر نجات امریه انداخته در طهران و بلاد دیگر  
عمی تبلیغ نمود و دلائل عقلیه و نقلیه بسیار مسـساخته  
بنوع موثر صحبت میکرد و عادات سابقه را بکلی جدل بیباکی

ویرهیزکاری نمود و با خانوادہ بہائی ہم وصلت کرد و در  
 صرف آنچه توانائی داشت برای این امر آیت از خود گذشتگی  
 قرار گرفت و سالہا منشی و دبیر دستگاہ مالی آقا سید  
 نصر اللہ باقراف بود و نام خانوادگی خود را بہین آئین  
 گذاشت و خاندانی بہدین نام برقرار نمود تا در سال ۱۳۱۴  
 ہجری شمسی بسن ۷۲ از اینجہاں درگذشت .

دیگر میرزا عبد اللہ مطلق کہ نام پدرش استاد حسن  
 کاشی ساز اصفہانی در بخش ششم آوردم در سال ۱۲۹۹  
 بطہران متولد گردید و در صفر سن یکسب در بازار مشغول  
 شد و تحصیل فارسی بشبہا در خارج مدرسہ نمود و بعلمت  
 شوق بغداد مت امرابہی در حدود نوزدہ سالگی نزد حاجی  
 صدر ہمدانی و آقا میرزا نعیم درس تبلیغ خواند . بپورود در  
 مجالس مؤمنین و ہدایت غافلین ہمت گماشت و در سال  
 ۱۳۳۵ در تحت ادارہ محفل روحانی ملی و محلی طہران  
 بی دربی مسافرت تبلیغیہ در بلاد ایران کرد و سفری  
 بحیفا رفتہ ایامی بتشریف محضر حضرت ولی امر اللہ فائز  
 گشت و ابلاغیہ های متعدد شامل عنایات و الطاف کثیرہ  
 در حقش صدور یافت و در مدت الحیات ازدواج نکرده  
 مجرد زیست و بالاخرہ در سال ۱۳۵۲ در طہران درگذشت .

واز بهائیان اسرائیلی محترم در طهران میرزا عزیزالله  
 خان عزیز خیاط بود و لا دتش در طهران در خانواده  
 متعصب و بی بضاعت یهود بسال ۱۲۵۶ شمسی وقوع یافت  
 و در ضمن تحصیلات مختصری و بیشتر دینی بنوع معمول  
 نزد اسرائیلیان نمود و در حدود ۱۶ سالگی به کسب و کار  
 و شغل خیاطی اشتغال کرد و در جوانی بواسطه ملتزمین  
 بهائی فرقائی و کلیمی مانند ورقا و حاجی الیاهو بهائیس  
 شد و این بر پدر و خانواده اش گران بود و بضایات شدیدی  
 قیام کردند و عاقبت مجلس برای مناظره دینی مرکب از علمای  
 یهود و ملتزمین فرقائی و اسرائیلی بهائی برقرار کردند که  
 حقیقت امر بهائی روشن گردید و پدر دست از خصامت  
 کشید و لساناً و کتباً تعهد نمود و میرزا عزیزالله بتدریج  
 ایام صاحب مکننت و ثروت و خانواده با سمارت گردید و  
 همیشه در خدمات مالی و غیره نسبت باین امر مساعدت  
 داشت و چندین بار بزیارت حضرت عبدالبهاء رفت و در ایام  
 صافرت مبارکه بارویا او نیز ایامی در حضور بود و دوخت  
 لباس و خیاطی برای آنحضرت نمود در خانه اش بطهران  
 غالباً مجالس بهائی برقرار میشد و برادر کهنترش میرزا مرتضی



خان عزیزی خیاط هم پیوسته در خدمات باین امر موفق بود  
 و خانواده وسیعاً عزیزی از برادر بیادگار است .  
 دیگر میرزاهدی لاله زاری از بهائیان اسرائیل همدانی  
 ساکن طهران و از او خانواده لاله زاری برقرار است .  
 دیگر میرزا سلیمان معنوی مذکور در بخش ششم که در ایما  
 و خدمات بامر بهائی از وجوه بود ساکن طهران و خانواده  
 معنوی از او برجاست .

واژ بهائیان فرقانی مصروف ساکن طهران جهانگیر  
 مصور رحمانی اصلاً اشل نور و پسر میرزا احمد ایاصلطان  
 مذهب ابن میرزا محمد قلی بن میرزا مرتضی قلی که پسر عم  
 میرزا آقا جان صدر اعظم نوری بود و تولد مصور رحمانی بسال  
 ۱۳۰۲ هـ . ق . واقع شد و چون پدرش در جوانی بایام  
 اقامت حضرت بهاء الله در افجه حسب امر پدر روزی دو بار  
 برای انجام فرمان بحضور میرسید و مورد ملائفت گردید  
 و در ایام اقامت در عراق هم باتفاق پدر و برادر در بغداد  
 تشرّف حضور جست و بمنایات مبارکه فائز گشت لذا از جوانی  
 حبیبی در ضمیر خفی داشت و طالب تحقیق بود تا آنکه چون  
 در مدرسه رشدیّه تحصیل میکرد روزی حاجی میرزا حسن  
 رئیس مدرسه تمام معلّمین و متعلّمین را در تالار مدرسه  
 احضار کرد و بیک نفر معلّم و نیز محصلی را بنام علی محمد خان

ت  
 پسر حاجی ملا علی اکبر در گوشه سالون واداشته پس از اظهار  
 فضل و راجع بهایی و بهائی امر نمود عده ای از شاگردان  
 بروی آند و نرفت انداختند و جهانگیر از مشاهده این عمل  
 بیشتر طالب تحقیق گردید و قلباً از عمل رئیس مدرسه  
 منزعج گشت بجانب این عقیدت منصرف گردید و بعد از فراغ  
 از تحصیلات مدرسه در وقت بسوی عمل تصویر و عکاسی رفت  
 و آنرا بیاموخت و در صنعت عکاسی ترقی و شهرت یافت و در  
 سنه ۱۳۱۹ هـ. ق. وارد عکاسخانه شاهنشاهی و مطبوعه  
 شده بر اثر معاشرت با بهائیان که با عکاسی معروف رفت  
 و آمد میکردند و اقدامات میرزا تقیخان صنیع السلطان برادر  
 وی ایمان آورد و چون حضرت عبدالبهاء به ممالک اروپا و امریک  
 رفتند و از آنحضرت تصاویر فتوغرافی بسیار منتشر گردید  
 بمشاهده آن صور روحانی زیبا منجذب گردید و در صنف  
 اهل ایمان درآمد سالها بانواع خدمات این امر موفق بسوز  
 دیگر از بهائیان طهران میرزا عبد الله معلم شهید  
 موسیقی و تار بود که خطابات عدیده از حضرت عبدالبهاء  
 شامل اشارات دلربای موسیقی نسبت با و صادر گردید .  
 دیگر میرزا عبدالحسین خان خادم یا خادمباشی  
 که پدرش لطف الله خادمباشی مدرسه خان مروی متوسط  
 حاجی ملا علی اکبر کنی بود که اولاً قشریت و تعبد سطحی

داشت و بعد از در اویش کتاً باری شد و باشوئرخاله اش  
 آقا محمد مهدی برادر مشکین قلم معاشرت با در اویش مینمود  
 و بالاخره سرّاً با بهائیان همدم و محرم شد تا آنکه در  
 شیراز درگذشت و میرزا عبدالحسین با بهائیان محسوس  
 و در سر ایمان و شوری پیدا کرد و در ایام عمر با امور مختلفه  
 زندگانی وارد شد و سر و سامانی نیک حاصل کرد بخدمات  
 امریه موفق گردید و درخوی نیک و سرشت پاک مشهور شد .  
 دیگر میرزا علی ناظم الطک اصفهانی الاصل کسه  
 سالها گمرک طهران و اردبیل و غیره را بمزایده از دولت  
 گرفته بود و مخصوصاً پسرش سرهنگ روح الله خان که در  
 مدرسه امریکائی طهران تحصیل کرده انگلیزی میدانست  
 و در دایره نظام وارد شد چندی درجه یابری و بعد سرهنگی  
 داشت و در خدمات تأمینات و ژاندارمری و گاهی بحکومت  
 نظامی بعضی بلاد و غیره بود و خواهرش حرم میرزا عبدالحسین  
 خان خادمی مذکور بود .

دیگر میرزا احمدخان یزدانی که تحصیلات مدرسه  
 را در دارالقنون طهران بانجام رساند و در دایره مالیه  
 دولتی موظف و مشغول شد و هنوز در سنین شباب بود که  
 فائز بقبول این امر گردید و با قوت بیان و بیان لسانی  
 و قلماً بخدمت در نشر نفعات و ممارف بدیعه پرداخت

وسالها در تشکیلات و در اداء نطق و خطابه مساعی بذول داشت و برای امور مربوطه بمقیدت بعضیقه افتاد و نویسی حسب امر حضرت عبدالبهاء با اتفاق میرزا علیمحمد ابن اصدق برای نشر این امر سفری به هولند کرد و بالجمله سالها سفر او حضراً و قلماً و قدماً و لساناً همی خدمت این امر نمود و از او عائله یزدانی برقرار است .

دیگر میرزا غلامحسین خان کیوان که در دائره پست و تلگراف ایران موظف بود و در اوائل تجدید مشروطیت از سر دسته های آن محسوب میشد چون فائز بایمان بدیع گردید از همه آن امور خلاص گردیده و بحال انقطاع برای جولان در میدان روحانیت بخدمات پرداخت .

دیگر میرزا علی محمد خان موافق و برادرش میرزاتقیخان که از ایشان خاندان موافق برقرار است . و نیز دکتر <sup>هم</sup>ابرا خان شفیع زاده و نیز استاد حسنعلی معمار که در اوائل دوره میثاق ایمان آورده خاندان بهائی برجای گذاشت و جز مذکورین و مذکورات خاندانهای نفوس بسیاری از بهائیان این دور در طهران بودند چون میرزاتقیخان مرشد زاده و پسران و خاندانش و میرزا نصرالله کاشی و برادرش کسمسه استقصاء و کتابت احوال میسور و منظور نبود .

و از بابیان ازلی شهیر ساکن طهران داهیة حرم منقطعه

اصفهانیه حضرت نقطه که دربخش سوم و ششم شرح دادیم بالاخره ساکن طهران شد و درحدود سال ۱۳۲۳ درگذشت و از اعقاب برادرانش عاقله ای در آنجا برقرار گردیدند .

دیگر سید آقا جان تالخونجه اصفهان که دربخش ششم ضمن بیان کیفیت شهادت ملا کاظم نام بردیم مقیم طهران بوده با لباس آخوندی و شهرت ملا مصطفی گوش بریده نزد ازلیان محترم و بشغل کتابت بیان فارسی و دیگر آثار حضرت اعلی و میرزا یحیی و آقاخان کرمانی و شیخ احمد و غیرها معاش میکرد و نسبت بریدگی گوشش بهمان فتنه و واقعه ملا کاظم شهید مستند است از او نیز خاندانی است . دیگر حاجی میرزاهادی دولت آبادی که شرح حال دربخش ششم آوردیم و در سنین اولیه اقامتش در طهران که در مسجد معروف سراج الطلک امامت جماعت و در شانسه خودش درس و اداره شریعت برقرار کرده بقوت ثروت و مکنث که او را در دولت آباد بود ریاست شرعیه اسلامی برقرار کرد . ولی ظل السلطان از اصفهان بحاجی میرزا حسن آشتیانی نوشت که حاجی میرزاهادی دولت آبادی بابی ازلی بطهران اقامت گزید و بدستیاری هم مسلکانش اغوا و اضلال مسلمین مینماید و مجتهد مذکور پی قتلش کمربست

وخواست مجتهدین پایتخت را با خود متفق و مصمم سازد  
 صدرالعلماء که با حاجی میرزاهادی هم عقیدت بود مخالفت  
 کرد معذک مجتهد آشتیانی بمقصد خود رسید و مجتهدین  
 با او متفق شده بر دولت آبادی بتاختند و او را تکلیف  
 کردند که به مسجد شاه در مجمع خاص و عام برضبر آمده  
 نسبت بحضرت اعلی و جمال ایهی و حضرت عبدالبها لمن  
 و سب گفته تبری کرد و نسبت به میرزایحیی کلمات رکبکه و  
 قبیحه ادا نمود و لذا جان از مهلکه بدربرد و مکاتیبی از  
 میرزایحیی در حقش موجود است و او را بتطبیق عدد حروف  
 ابجدی بلقب و دود خواند و در کتاب اقصی در حقش چنین  
 نوشت : فقلیل ما یوجد مثل ذلك المبد المتقی المنقطع  
 الخالص رفع الی الله و اعماله و کان من الرّاقیین و ینفسی  
 لکل عباد و لذریته ان یتبعوا سبیله و یقتفوا بما قد اقتفى  
 و یقتدوا به ان یکونوا اصلحین ذلك ما یوصیکم الله و یمسّن  
 امره اتسه ولیّ المحسنین و ما در بخش سابق نگاشتیم که میرزا  
 یحیی او را وصی خود مسمّن کرد ولی قبل از موصی در طهران  
 بشب ۲۴ شوال سال ۱۳۲۶ هـ ق . مطابق ۱۷ نوامبر  
 ۱۹۰۸ میلادی درگذشت و دختر و پسران متعدّد بصلک  
 و هنجارش برجا گذاشت و چنانکه آوردیم بعد از وفاتش میرزا  
 یحیی پسر وی حاجی میرزایحیی را وصی خود برقرار نمود

و خاندان دولت آبادی جمعیت کثیره میباشند و ما در بخش  
ششم ذکری از حال مخالفت اشتمال صدرالعلماء و میسرزا  
محسن نمودیم و بیان احوال حاجی شیخ هادی نجم آبادی  
کردیم و از ظلم حضرت عبدالبهاء لوحی خطاب به شخص اخیر  
صدوریافت :

عنوان پاکت: هوالله ط. حضرت فاضل عامل جناب آقا شیخ  
هادی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند  
هو حضرت آقا شیخ هادی ملاحظه فرمایند :  
هوالله

سبحان من اشرق عن افق التّوحيّد سبحان من لاح  
من مطلع التّفريد سبحان من نطق بالحقّ الرّكن الشّديد  
سبحان من ايّظ اهل الشّرق بنداء المرتفع من الملكسوت  
المجيد سبحان من احبى الغرب بنفحات قدسه فى هذا  
العصر الجديد سبحان من اقام نفوسا مقدّسة على ترويح  
امرّه البديع سبحان من منّ على المستضعفين و جعلهم  
اثمة و جعلهم الوارثين سبحان من موج القطره بامواج  
البحر العظيم سبحان من نور النّذرة ككوكب منير انه لهو  
المقتدر القدير واصلّى و اسلم على مطلع الهدى صبّسج  
البقا الآية الكبرى والرّنة العظيمى الحقيقة النّورانيّة  
والمهوية الرّحمانيّة و الجذبة الفردانيّة الرّحمة السّابقة

والنَّعْمَةُ السَّابِقَةُ والكَلِمَةُ التَّائِمَةُ التُّورَابِيُّنَ والمَاءُ المَمِيصُ  
النَّيْرُ النُّورَانِي والرُّوحُ الصَّمْدَانِي صلوة ونسليما عظيما  
أيها النحرير الشهير والفاضل التَّيْبِلُ قد هبَّت ارياح  
لواح من مهبَّ عناية ربِّك الرَّحِيمِ وفاضت غيوم مدرارة بغيوث  
الحقِّ اليقين وتنمَّ نسيم الربيع الرَّحْمَانِي في هذا القرن  
البديع و اشرفت شمس الحقيقة بحرارة و اشراق يحيى العظم  
الرَّمِيمِ فاهتزَّت اراضى الحقائق النُّورَانِيَّة و ربَّت و انبتت  
رياحين الهدى من كلِّ زوج بهيج و انتشت الشجرة المباركة  
في قطب الفردوس الاعلى و افرعت و اورقت و ازهرت و اثمرت  
بثمار المواهب الكبرى في جنة التَّمِيمِ وخيم الربيع الرَّحْمَانِي  
في هذا الفضاء الفسيح و تفرَّدت الطيور الشكور بالحنان  
حبَّرت العثول في هذا الروض الانيق و مع ذلك ترى الناس  
في سكرتهم يعمهون يلتهون و يلعبون و هم عن همزة  
المواهب معرضون و انك انت أيها الفاضل الجليل هلِّم  
تنزع هذا الثوب الرثيث و تلبس قميص التقديس و تنزِّين بحلل  
مسسواهب ربِّك الرَّحْمَنِ في هذا اليوم السعيد والمصر  
الجديد قد مضت الايام و قضت الليال فما النتيجة من  
هذه المعالي لاتها وهمزة الوجود عديمة الثبوت كسراب  
بقية يحسبه الظمان ماء ممين الى متى تنقع بالسراب  
عن الشراب و بالمجاز عن الحقيقة وبالخيال عن ربِّ الجمال



هـالا وهام عن النور المشرق على الظلام هل يقاس الصباح  
 بالمساء ام الوفاء بالجفاء ام النور بالدجى الديجور  
 لا هريك الففور ان الرق المشور في آفاق الظهور ينطق  
 بالحق ويفصح عن السر المكنون والرمز المنصون طوي  
 لمن قرء هذا اللوح المحفوظ و ادرك هذا السر المرموز  
 وتتبع الاسرار المستورة عن اهل القشور الى متى الرق سود  
 في ضجيع الخمول الى متى السكون في زاوية الهيموم  
 الى متى السكوت عن الذكر المحمود تم على امر يوئيدك فيه  
 ملائكة الغيب والشهود و افتح جناح الاشواق ثم اعرج  
 الى فضاء الاشراق و رفرف بابا هـ المرفان و خوافى الايقان  
 في هذا الوجود الرفيع والفضاء الواسع ثم اصح على افنان  
 شجرة الطوى وترتم بايدع الانعام و فنون الاحسان حتى  
 يهترز منها قلوب الاصفيا و ينشرح بها صدور الاتقياء  
 ويلتذ بها سامع الملا الاعلى هذا خير لك عن سجود كل  
 الوجود والعمرة الفانية التي تذهب هيا منبشا من بعد  
 يوم الموعود اين الحسن واجتهاده و اين المرتضى  
 واشتهاره و اين الحسن الثاني و اعتلائه هيهات  
 جاؤوا الرغام و دخلوا تحت اطباق التراب قد احاطتهم  
 ظلمات الفناء و اظلم عليهم يوم الحيات بليال دهما و اتك  
 انت فادرك الحال قبل الارتحال و افكر في المال صادام

المجال سيسزول هذه الحيات التي عبارة عن الاحلام والظلال  
هل يجوز لاهل المرفان ان يقتنعوا بالطح الاجاج عن  
العذب الفرات لا ورب الآيات البيئات واتي لفرط حسي  
وشفى بجنابك اغاطبك بهذ الخطاب واخن اليك  
حنين الطيور الى السرب في رياض الزهور واحب لك ما  
احبته لنفسى واخترت لك ما اخترته لذاتى قم بقوة ربك  
على نشر نفحات القدس فى تلك الاقاليم الشاسمة الارجاء  
ان ربك يويدك بجنود من الملاء الاعلى وجيوش عرمرمة  
من ملكوت الابهى وندنا من اعظم مواهب ربك فى هذا  
الايام التي ظهرت الآثار واشرقت الانوار وانكشفت الاسرار  
وهبت نسائم الاسحار ونفخت روائح الازهار وماجت بحار  
الافكار وتشمشت نجوم الهدى من افق التقديس على مر  
القرون والاعصار و عليك التحية والثناء الهى الهى هذا  
عبد علمته فنونا شتى وعلوما اشتهر بها بين الورى حتى  
اصبح تحرير الآفاق وشاع وزاع صيته فى اعلى المسراتى  
والقيت عليه كلمة التقوى واغنيته عما سوى فاجعله نجم  
الهدى وسراجا يوقد ويضئ فى زجاج التقى وانطقه  
بالثناء و اشرح صدره بالانجذاب الى الطلعة النوراء  
وانعش روحه بانفاس طيبة شميق من رياض ملكوتك الابهى  
ونور وجهه بالنور الساطع من الملاء الاعلى رب رب ايسده

بشديد القوى و اطفح له كأس العطاء و اسكره صهباء الوفاء  
 و ادخله في صون حمايتك يا ربّي الاعلى و اجعله آية  
 توحيدك بين ملاء الانشاء و راية تمجيدك على الملا حتى  
 يدلع لسانه بذكر جمالك و يشتاق الي وصالك و ينال جزيل  
 عثائك و يدخل في جنة لقاءك و يخدم احبائك و يشتد ازه  
 على خدمتك و يتقوى ظهره في عبادتك و وقفه على عبوديتك  
 عتبة قدسك انك انت الكريم الممطي العزيز الوهاب ع ع

و حاجی شیخ مهدی مذکور ابن حاجی ملا مهدی بن  
 باقر نام حدار از اهل قریه نجم آباد از محال ساوجبلاغ  
 واقع بین طهران و قزوین بود و حاجی ملا مهدی ناصرد  
 با برادر بزرگترش حاجی ملا ابراهیم در قزوین و اصفهان  
 تحصیلات علمیّه عصر را انجام دادند و برادر مهتر مسور  
 تفقد فتحملی شاه قرار گرفت و بعد از اقامت سنینی در قزوین  
 چندین سال در نجم آباد مرجع انام و بالاخره بطهران  
 آمده از ائمه جماعت و مدرّسین علوم عقلیه بشمار آمد تا در  
 سال ۱۲۴۰ بسن ۴۵ سالگی درگذشت و پسرانش بنام حاجی  
 آقا محمد و آقا حسن که اکمال تحصیلات در عراق و عرب  
 کردند کهتر در همانجا وفات نمود و مهتر را مینگاریم  
 و بعد از درگذشت حاجی ملا ابراهیم برادر کهترش حاجی  
 ملا مهدی مذکور که در عراق باکمال تحصیلات اقامت داشت

بطهران آمده برجای برادر نشست و از او نیز دوسر بنام  
 حاجی شیخ هادی متولد در سال ۱۲۵۰ و حاجی شیخ  
 باقر متولد در سال ۱۲۶۰ نیز تحصیلات عقلیّه کرده ازائمه  
 جماعت و مرجع افراد و جماعت شدند چنانچه بمد از وفات  
 حاجی ملا مهدی مذکور در سال ۱۲۷۱ حاجی شیخ باقر  
 مذکور برجایش برقرار گردید تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت  
 بمد از فوت او حاجی آقا محمد مذکور برجایش قرار گرفت  
 که وارد در علوم معقول و منقول بود و در سال ۱۳۰۳ وفات  
 نمود و جایگزینش در پیشوائی خلفش آقا حسین از تلامذ ه  
 آقا محمد رضا قمشهای شد که بسال ۱۳۴۷ فوت یافت و در  
 این خانواده علمیه حاجی شیخ هادی بن ملا مهدی مذکور  
 اعراف از کل میباشد و او بسال ۱۲۶۲ در سن ۱۲ سالگی  
 با مادر به نجف رفته ساکن گشت و بتحصیل مقدمات علمیه  
 مشغول بود تا در سن ۲۰ سالگی بسال ۱۲۷۰ با مر پدر  
 بطهران آمد و ازدواج کرده به نجف رفت اتمام تحصیل نمود  
 و باز نه سال بمد از فوت والد در سال ۱۲۸۰ بطهران آمد  
 و با اتفاق ابن عم اکبر یعنی حاجی آقا محمد امور شرعیّه را  
 اداره میکرد و در سال ۱۲۹۰ بحج رفت و چند سفر برای  
 زیارت بقاع متبرکه بمراق و مشهد و خراسان کرد و با اسلوب  
 بی اعتنائی با امور غانیه دنیا و بریاست روسا و توجه بحقائق

و معارف اصلیه انبیا و اولیا و خرق حجب خرافات و تقالید  
 دائره اهل ریا دوست بسیاری با و اعتقاد و دوستی یافتند  
 و مسجد و مدرسه و بیمارستان و خانه و غیرهها برایش و  
 تشویقش تأسیس کردند که الی کنون اماکنی بنام وی اشتهار  
 دارد و تحریراتی و اوراقی نیز از وی باقی است ولی با وجود  
 صدور خطاب مذکور در مباحثه و معاشرتش با برخی از  
 علمای مؤمنین این امر علاقه نیافت و بحضرت نقطه اعتقادی  
 داشت و ارتباطش با بایبان بیشتر بود تا در سال ۱۳۲۰  
 درگذشت و مقبره اش در محیطی که محل زندگانی او و خانواد<sup>اش</sup>  
 بود در طهران مصروف میباشد و اخلاف و بستگانش بر اساس  
 وی برقرارند .

و نیز ذکری از امام جمعه طهران میرزا زین العابدین  
 گذشت که تا سال ۱۳۲۱ حیات داشت که وفاتش در آن سال  
 شش روز بعد از عودتش از سفر مکه واقع شد و از او عطفاً  
 زبانی باین امر نرسید و در بعضی مواقع شدیداً برای این  
 طائفه سخن حق گفت و مساعدت و مراعات نمود و از سیرانش  
 مخصوصاً حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه موافقت و محبت  
 بروز یافت و شرح احوال دیگر بایبان ساکن طهران از نواقیان  
 و طاریان و غیرهم لزومی نیست .

و از عرفاء زمان حاجی میرزا حسن صفی علیشاه را سابقه

حال آوردیم و همینکه کتاب ایقان بنظرش رسید و در قسمت  
 اخیر حدیث ماثور منقول از کتاب بحار الانوار را بد کسه  
 لفظ آن چنین است : ان فی قاضیا اربع علامات من اربعة  
 نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی  
 الخوف والانتظار واما العلامة من عیسی فما قالوا فی حقه  
 واما العلامة من یوسف السجن والتقیه و اما العلامة من  
 محمد فیاتی بآثار مثل القرآن چنین گمان برد که شرح و بیان  
 مذکور را جمع بعلامات را جمال ابهی فرمودند و رساله ای  
 بدین مضمون در ردّ بنگاشت که تبیین علامات از قبیل تقیه  
 برای و مخالف ظاهر و حقیقت است و احتمالات دیگری هست  
 که بانضمام قرائن و شواهد اقرب بمراد امام میاشد و معانی  
 عرفانیّه طبق افکار خود نوشت و ضمناً در مقام تضعیف و تزییف  
 این عبارت آورد که این توجیه عجیبی است در این حدیث  
 کسیکه میخواهد کلمات خود را بر مردم حجت کند و آیه است  
 ادعا قرار دهد اینطور مضمی حدیث نمیکند و رساله مذکوره  
 در همان سال که دوازدهم و سیصد و یازده هجری قمری بود به عگا  
 در محضر حضرت عبدالبها رسید و حاجی میرزا احسن شیرازی  
 معروف بخرطومی رساله ای بنام نجم الصرفان فی رجم من  
 اعترض علی الایقان در بیسی طبع و نشر ساخت که بدین  
 عبارت افتتاح گردید :

## هوالمعززالصمتان

الحمد لله الذي كشف اسرار التوحيد بطلوع نير الجمال  
واظهر آيات التفريد بقدرته على اوج المظنة والجلال  
والقناة و البهاء على مطالع امره بهد ابع الذكر والكمال وعلى  
اوليائه و حروفات كتابه في المجد والمآل و بمد برض ميرضير  
سالكان سبيل عرفان و خاطر خطير ساكان فلك ايقان  
و واقفين باسرار حقيقت و توحيد و سائرین در رياض معرفت  
و تجريد صرهن و معلوم بوده که در این اوان از مرکز سلطنت  
علیه ایران درقه از سرسلسله عارفان، مرشد مریدان ، پیسر  
طریقت ، داعی حقیقت جناب حاجی میرزا حسن صفی علیشاه  
بواسطه یکی از دوستان بوادی ایمن بقعه مبارکه بریه سینا  
وارد در محفل روحانیان قرائت شد الی قوله مختصر این  
است که حدیث مأثور با معانی مذکور کُل از حضرت معصوم  
است لکن این معارف حقیقت طلتفت این نگشته گمان نمود که  
توجه و معانی مذکوره از قلم ابهی صادر خواسته که اعتراض  
بر آن قلم اعلی وارد آورد خالی الذهن که این اعتراض بر  
نفس امام علیه السلام که قائل و شارح حدیث مأثور است  
وارد میگردد سبحان الله طلتفت نشدند که این شرح نیز  
از امام است و بکتاب بحار الانوار نیز مراجعت نمود \* و مسا

وقع در لوحی صادر از قلم حضرت عبدالبها\* چنین صورت  
است :

" در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد  
واقفند که با طایفه‌ای ونفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه  
سقیم خواه عارف خواه غلرف خواه منصرف خواه متصوف  
نه بی رحم مفتی هستیم که بخون آزادگان رقم زنیم نه بیشرم  
قاضی که حکم شرع الهی را بنیان براندازیم و نه بی مروت  
مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه معجب و متکبر حکیم  
که با هر ناطقی درستیزیم و نه مدعی سلوکیم که علم شکوک  
برافرازیم و نه شیخی با یال و کویالیم که دوهزار حدیث  
سلسل روایت کنیم بلکه اسیریم و غریبیم و ساده و فقیریم  
و حقیر و ذلیل درگاه ربّ قدیریم از هر سری سرّ او جوئیم  
و از هر افقی نور او المیم با جمیع بکمال روح و ریحانیم  
و با کمال بتماهی الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر محبت و رحمتیم  
نه زحمت ما مورد دوستی و انسیم نه نفرت و وحشت اگر  
ایشان در ایمان ما شبهه ای دارند ما بکمال عرفان ایشان  
مقرّ و معترف چه کنیم قسمت چنین بود و نصیب چنان  
عند لیب حزین را ناله و زاری آموختند و مرغ رنگین را ناز  
و طنازی فاخته جان سوخته را با آه و حنین قرین نمودند  
و طاوس باغ برین را جلوه نازنین شمع را افروختن آموختند



و پروانه را سوختن مقصود این است که مادر ایشان نظر  
حقارت ننمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب  
عرفان و ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متضم  
حدیث مستور و پنهان ماند ؟ باز ملاحظه میکنیم کسبه  
احوال مختلف است و مقامات بشمار عارفان و اتقانرا حالا  
مختلف چنانچه شیخ سعدی گوید :

گهی بر طارم اعلی نشینم

گهی ناپشت پای خود نه بینم

باری بهیچوجه پایی ایشان نشوید آن انسان علی نفسه  
بصیرة وان القی معاذیره . این رساله رایگی از احبباً الله  
مرقوم نموده بود تا توانی سبب روح و ریحان باش و مظهر  
رحمت از برای نفوس مراتبی است امید داریم گل از معین  
انصاف بنوشند ابد اجدال جائز نه والیها\* علیک ع ع\*

~~~~~

~~~~~

~~~~~

و اما شرح مواقع و امکنه تبرکه و تاریخیه طهران آنچه متعلق بدوره اولی است و نیز بیان عمارات جمال ابهی و اقامتگاهشان در قریه افجه مازندران و متعلق بمنتهیمن میباشد خصوصاً مدفن جناب اخت و مریم و صبیح و مدفن حضرت شیخ ابوتراب اشتیاردی و غیرهم در بخشهای سابقه آوردیم و در خصوص اقامتگاه ابهی در مرغ محله شمیران بقلم غصن اعظم عبدالبهاء چنین صدور یافت :

" آن مکان محله مرغان نیست آشیانه عنقا مشرق است  
 ولانه سیمرغ کوه قاف زیرا جمال مبارک روحی لاجبانه الفدا  
 در آن مزرعه پاک مطهر یکسال در تابستان منزل و مأوی فرمودند  
 در باغ حاجی محمد باقر که سه طبقه بود و صلط بدریاچه  
 محل سریر طیک ملکوت بود و در بدایت امر بود در وسط  
 دریاچه تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت  
 سراپرده و اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احباب  
 مجتمع شب آهنگ تقدیس بود که بملاء اعلی میر رسید  
 بسیار خوش گذشت همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را  
 میفرمودند الخ "

و محبس انبار شاهی که محل حبس جمال ابهی و جمعیست  
 کتیری از مشاهیر این طایفه بود و عده ای در آنجا تحسنت

شکنجه و عذاب گوناگون زیسته بالاخره مقتول گشتند.  
 در این عصر تغییر و تبدیل یافته مزین به انبیه و عمارات  
 رفیعہ دولتی گردید. و خانہ محمود خان نوری کلانتر که  
 محلّ محبس قرّة العین و کثیری از این طایفه بود معروف  
 و معین است. و میدان اعدام مشهور بیای قاپوق که اکنون  
 مزین ببوستان و ریاحین و منور بانوار چراغ برق شمس  
 محلّ شهادت ملا علیجان مازندرانی و جمعی کثیر گردید  
 و قبرستان معروف به سرقرآقا که مدفن ملا علیجان شهید  
 وعدّه ای دیگر از این طایفه بود و پیوسته اشراک و اراذل  
 هجوم برده تصدّی و تصرّضی به مقابر نمودند اکنون باشجار  
 و ازهار و انوار مزین و منور شده صمّی بیباغ فردوس میباشد  
 و جسد ملا علیجان شهید را میرزا عزیزالله خان ابن ورقا  
 در قرب شمال غربی بلد انین ابتیاعی خود نقل نموده  
 باجسد والد شهید مقرّ داده بقعه و بوستان ساخته بنام  
 ورقائیه صمّی کرد و صدها شهداء دیگر که از زنجاران  
 و نیریز و کاشان و نور و غیره بطهران اسیر آورده گشتند  
 و با درخود طهران دستگیر و مقتول کردند چنانکه در  
 بخشهای سابقه اشاره نمودیم مقتل و مدفشان بمآست  
 اوضاع ظلمانیّه، شدیدّه آن دوره شناخته نگردید.  
 و اما در خصوص محلّهاییکه جسد حضرت نقطه اولسی

تایوم نقل برای حیفا استقرار داشت درخاتمه بخش دوم  
 کیفیت انتقال آن جسد مطهر بطهران واستقرار در قبرستان  
 ابن بابویه قرب عبدالمظیم را نوشتیم و جطه از صورت زیارت  
 برای عبدالمظیم که چون غلامان دولتی آنحضرت را از مقابل  
 بقعه مذکوره برای آذربایجان میگذرانند صادر فرمود  
 ثبت نمودیم . و منها قوله الاحلی :

" فوالذی روحی بیده لوطکنی الله ما علی الارض کلها  
 لرضیت بان اعطی و ادخل حرکم لانه قلعة من روضات  
 الجنان و یجری فی حکمها حکم وادی المقدس فی البقعة  
 المبارکة لمن نظر بالصیان الی حکم البیان الی آخر "

وینوع مذکور در آن محل مکتون و مستور بود و احدی  
 جز آقا میرزا موسی کلیم و آقا میرزا عبدالکریم قزوینی شهید  
 در مذبحه طهران بسال ۱۲۶۸ از آن اطلاع نداشت  
 و در سنین سبطوع انوار ایهی در ارض ادرنه بسال ۱۲۸۳ -  
 میرزا آقا منیرکاشی که حسب الامر از آن ارض بایران آمد  
 مأمور شد که جسد مطهر را واری کند و اقدام و نجس کرد  
 و نتوانست محل استقرار را معلوم نماید آنگاه آقا جمسال  
 بروجردی از ادرنه مأمور شده بطهران آمده با حاجی ملا  
 علی اکبر شهیرزادی اقدام کرده جسد مطهر را بیرون  
 آورده به محل دیگر در قرب امامزاده معصوم امانت سپردند

سپس از آنجا به مسجد ماشاء الله معروف منتقل ساختند  
 و بعد از چندی برای اندیشه از آگهی یافتن یار و اغیار  
 و اشتهار نزد اشرار جسد مطهر را نقل بشهر کرده در خانه  
 آقا میرزا حسن تفریشی معروف بخانه صدرالاشراف امانت  
 و مخزون ساختند و چون متدرجاً بسمع دوستان رسیده  
 مورد توجه و زیارت واقع شد و خوف آن صورت که انتشار  
 و اشتهار یابد تا در سال ۱۳۰۰ میرزا اسدالله اصفهانی  
 حسب الامر جمال ابهی رسید و جسد اعلی تحویل و  
 تسلیم گرفته و نقل بخانه میرزا علینقی شوهرخواهر خود نمود  
 و پس از چندی از آن خانه بخانه متعلقه باقا حسینعلی نسور  
 اصفهانی برده مستور و پنهان داشتند و پس از چند سال  
 محل مذکور معروف احباب گردید و مورد زهات و ایاب  
 شد لذا بالاخره بخانه متعلقه باقا محمد کریم عمال برده (۱)

(۱) آنچه درباره جسد مطهر حضرت نقطه اولی روح من فی  
 الطک لرمه الاطهر فدا<sup>۱</sup> این ذره فانی تحقیق نموده  
 این است که پس از شهادت جسد مطهر مبارک را با جسد  
 شریف میرزا محمد علی در همان میدان انداختند که هر کس  
 برود به بیند و توهین کند و از اول سپرده بودند کسی  
 دفن نکند آقا سید ابراهیم خلیل و ذبیح که از اصحاب و کتاب  
 آنحضرت بودند در آنوقت با چند نفر در کارخانه شمیرافسی  
 حاجی احمد میلانی پنهان بودند در فکر آنکه تدبیری کنند

امانت سپردند و مخزون و مکتوم داشتند و از یوم استتار  
و استقرار جسد مطهر در این بابویه تا یوم حرکت برای

در استخلاص آن جسد مطهر که اگر نشد محل مضجع را اقلا  
بدانند عاقبت در نفر میلانی را بلباس گدائی و هیئت  
دیوانگی فرستاده در همان میدان مواظبت نمایند تا ببینند  
چه باید کرد و بآنها سپردند که چون کسی تعرض این هیئت  
اشخاص ندارد شب هم بآنجا بخوابند و حتی برای آب و  
نان هم بجائی نروند و یکنفر معین گردند که بعنوان رعایت  
فقرا گاهی غذائی بآنها برسانند روز اول و دوم بهمان  
حال بودند خلق از مرد و زن دسته دسته بتماشای میرفتند  
بعضی عبرت میگرفتند و برخی انواع توهین بجامی آوردند تا  
روز سوم که امر شد آن دو جسد را در خندق انداختند همان  
روز قونسول روس اظهار کرده بود بحکومت که رسم این است  
که هرگاه مقصری بیک دفعه شلیک گشته نشد آزاد است  
شلیک دوباره باین شخص خلاف بوده است من میخواهم  
بروم جسد او را تماشا کنم عصر همان روز باتفاق نقاشی بکنار  
خندق آمده صورت و هیئت ایشانرا برداشت و بقراولهای  
آنجا انعامی داد که این دو نفس را زیر خاک کنید آنها  
قدری خاک کنار خندق را کنار کرده هر دو را زیر خاک پنهان  
کرده رفتند . حاجی سلیمانخان همان شب رفت کلانتر  
حاجی اللهبیار را با چند نفر دیگر همراه روانه کرد و اللهبیار  
در سرخاک مراقب شد که اگر کسی بیاید جواب گوید و حاجی  
سلیمانخان با آنان رفته خاک را کنار کرده آن دو نفس را در  
آورده در کیسه گذاشته زود حرکت کردند و کسی هم بسرشان  
نیامد پس حاجی اللهبیار را مرخص کردند و رفتند بکارخانه

حیفا چهل و پنج سال گذشت و مدت استقرار درخانه عطار  
تقریباً پنجاه سال شد تا چنانکه دربخش سابق نگاشتیم میرزا

حاجی احمد میلانی که آقا سید ابراهیم در آنجا منتظر بود سید  
گفت صبح نزدیک است عن طاقت ندارم که ملاحظه کنم باید  
زود پنهان کرد جمیع ای را که بقدر یک زرع تقریباً طول  
داشت حاضر بود حاجی سلیمان خان با دست خود نعمان قسم  
آن کیسه را در پارچه دیگر پیچیده در آن جمیع جای داد و  
از فرار معلوم یک دست میرزا محمد علی ازین جدا شده بود  
قدری علف جاروب که در خانه های تبریز میروید در پهلوی  
سر مطهر حضرت گذاشته بود فوراً سر جمیع را بسته در یکی  
از پای پالهای کارخانه گذاشته روی آنرا پوشید گل مالیدند  
پس از چند روزی لوحی از حضرت جمال قدم بجناب آقا سید  
ابراهیم رسید که صورتش ضبط خواهد شد که جسد مطهر  
و عرش اعظم را بطهران حمل نمائید صندوق را آورده متغالی  
باو پیچیده مثل یک عدل تجارتنی حرکت دادند حاجی  
سلیمان خان هم با نمش همراه با طهران آمد و هر کس میدید  
تصویر میکرد یک عدل جنس فرنگ است همینکه وارد طهران  
شدند جمال قدم در شمعان تشریف داشته شرف شدند  
عرض کردند و آنحضرت میرزا حسین امفهاننی را دستور الصل  
داده با ایشان فرستادند و فرمودند جسد را باو تسلیم کنید  
بهمین قسم عمل کرد میرزا بر حسب امر آن صندوق را برد در  
امام زاده معصوم که در بیابان بود و بقعه مخروبه داشت در  
درگاهی گذاشته جلو آنرا متخیر کرده و روی آنرا طاقچه و  
گچ مالی و تمصیری در آنجا کرده احدی دیگر از مرد و زن مخبر  
نمود الا بجناب مریم فرموده بودند و چند سال بهمین حال

اسدالله اصفهانی حسب الامر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء  
جسد را از آنخانه بیرون آورده بنوعی که احباب ندانستند

بود و از جناب مریم بداهیمه اظهار شد و از او کم کم  
دیگران رسید پیوسته بمنوان زیارت امام زاده معصوم  
بزیارت مشرف میشدند و کار امامزاده رونقی گرفته محل آمد  
رفت دوست و بیگانه شد رفته رفته مذاکره درگرفت و قریب  
باین بود که سر پنهانی آشکار شود . پس لوحی از جمال قدم  
رسید که هرنوع است صندوق مطهر را از آنجا پنهانی بجای  
دیگر نقل نمائید و بسپارید پس از مشاورت چنان رای دادند  
که ببرند بطرف حضرت عبدالمظیم در اطراف بقاع و خرابه‌ها  
بسیار دارد درجائی پنهان نمایند حسن آقا و دوسرانش  
شبانہ رفتند آن محل را شکافته صندوق را برداشته از پیراهن  
حضرت عبدالمظیم درخانه ایکه سابقاً زینهای خود را آنجا  
فرستاده بودند بمنوان زیارت وارد کردند جمال و جناب  
علی قبل اکبر صبح بزیارت مشرف شده تا پنج روز همه را در  
فکر بودند عاقبت رأیها بر آن مقرر شد که صندوق مبارک را  
ببرند در یکی از اطاقهای مسجد ماشاء الله که در بیابان  
وکنار راه است بگذارند تا چه امر شود . روی صندوق را باز  
کردند و پارچه حریری بر آن کیسه پوشانیده چون آن صندوق  
خیلی نازک بود صندوقی از چوب چنار محکم بهمان اندازه  
ساخته آن صندوق اول را در این صندوق گذارده شبانہ  
بردند در مسجد ماشاء الله در یکی طاق نماها گذاشته  
و از آجرهایی که ریخته شده بود در آنجا جلو آنرا چیده که  
از طهران بتا ببرند و آن محل را درست نمایند مراجعت  
بحضرت عبدالمظیم کرده عصر از همان طرف روانه طهران



در جوف صندوق مشوجات تجارتي گنجانده محقرما حرکت دادند و در طول مدت استقرار جسد مطهر در اماکن مختلفه

شدند چون مقابل مسجد رسیدند يك نفر رفت که زیارت کند دید که بعضی از آجر و سقظهای چیده ریخته شده وحشت کردند که ما را از زارعین و رعایای اطراف کسی دیده و مآلح شده باشد ناچار شدند صندوق را برداشته بسمت شهر طهران حرکت کردند و تشویش داشتند که ما را گمرکچی های سر دروازه مانع شوند و تجسس کنند و آگاه شوند میخواستند کنار خندق و یا سرکوره ها بگذارند تا شب بتدبیری وارد نمایند در این بین رعد و برق شدیدی شد که سواره و پیاده یکدفعه رو بدروازه کردند جناب علی قلی اکبر هم که صندوق در جلوی خود گذاشته بود بهمان تندی حضرات دیگر اطراف آنرا گرفتند یکدفعه وارد شده کسی مانع نشد بردند بخانه آقا میرزا سید حسن مرحوم که بالنسبه امین ترمیند داشتند بعنوان اینکه امانتی است در صندوقخانه گذاشته در باب آنرا بسته رفتند پس از چندی باز این خبر در میان احباب شهرت گرفت و هر قدر درخواستند خیال مردم را منصرف کنند نشد در این بین حاجی امین مرحوم وارد ولوحی اظهار کرد که جسد مطهر را باو تسلیم نموده و ابدا از او پرسش نکنند که کجا میرود باو تسلیم کرده خبر مستور ماند تا پس از فوت او جناب میرزا اسد الله اصفهانی مأمور شد که کسی آگاه نبود چندی در طهران توقف داشت و صندوق را از آنجا حرکت داده در خانه آقا حسینعلی اصفهانی در سر قهراقا برده بعنوان امانت در درگاهی گذاشته جلو آنرا سد کرد و رفتند تا در سنه ۱۳۱۴ آمده چندی در این حدود بوده

داخل و خارج طهران و نیز در مواقعی که هنگام خروج از  
ایران در قم و کاشان و اصفهان و کرمانشاهان مقریافت  
حسب اشارات و تلویحات نهایت تمظیم و احترام مجری شد  
صفار و کبار این طایفه حین ورود به اماکن مذکوره باوجوه  
ناضرة و قلوب متوجهه و ارکان خاشعه استقبال نمودند  
و کیفیت بردن جسد مطهر را به حیفا در بخش سابق آوردیم.



---

بامر مبارک حضرت عبدالبها " صندوق رابحیفا برده اینک در  
آنجا مضجعی بنا کرده که عنقریب تمام میشود و در آنجا  
انشاء الله بزودی استقرار خواهد یافت و مطاف اهل عالم  
خواهد شد اجمالا صحفی یادداشت نوشته فی شهر محرم  
۱۳۱۶ الفانی ادیب . (سواد از روی خط میرزا حسن ادیب  
طالقانی از ایادی امرالله است)

و اما ناصرالدین شاه تولدش در طهران بشعب  
 سه شنبه ۶ شهر صفر سال ۱۲۴۷ و جلوس بعد از وفات  
 پدرش محمد شاه در هفده سالگی اولاً در تبریز بیوم یکشنبه  
 هیجدهم شوال سال ۱۲۶۴ و ثانیاً در طهران شب شنبه  
 بیست و دوم شهر ذی قعدة از سال مذکور و قتلش پانزده  
 دربخش لاحق آوردیم به بقعه شاهزاده عبدالمظیسم در  
 بیست و دوم ذی قعدة سال ۱۳۱۳ واقع شد تصمیمات  
 رسمیه در فارسی و عربی و ذوق شعری و اطلاع از اوضاع  
 عمومی زمین داشت و شش بار در ایالات و ولایات ایسرا<sup>ن</sup>  
 و سه بار در ممالک اروپا و هم بمصر عرب سفر نموده دیدنی<sup>ها</sup>  
 دیده اخبار و احوال بشنید و امور مملکت را طرّاً ببید مقتدر  
 مستقل شود محل و عقد کرد و تنظیماتی در امور کشوری و لشکری  
 و تأسیساتی در ابنیه و طرق و علوم و صنایع جدید و اصلاح<sup>اتی</sup>  
 در ظواهر و آداب اهالی انجام داد ولی از تیغظ طبت  
 و توجه بمال<sup>خطر</sup> استقلال خود اندیشه کرده قدم فراتر  
 گذاشت و رعایت احتیاط و مراقبت در این خصوص نمود و  
 خود را در لباس تملق تام بتقالید شیمه ظاهر ساخت و  
 قسّ و جبار و عیاش و خود خواه و مستبد الاراده بسود و  
 سران و ثروتمند ان و بلغا<sup>ء</sup> و تنفا<sup>ء</sup> را سلب قدرت و جلب

ثروت و منع نفوذ دانش و درایت کرد و عقاید و اقوام ضعیفه را مورد تطاول متمصبین و مغرضین نهاد و صورت ظاهر قدرت و جباریت خویش را محفوظ داشت و با منتقدین فقها و مجتهدین امامیه مصیبت و موافقت کرده بخوشگذرانسی و شهوت رانی روز و شب پرداخت و با وجود تماس با اوضاع تجدد و ترقی ملل و ممالک در صنایع و علوم بملت بیم از زوال استقلال و سلب هوس پرستیش اهالی را بفعلت وجهالست گذاشت و در وقت آخر ایام حضرت اعلی و تمامت دوره اشراق جمال ایهی و چند سالی بعد از آن در دوره سلطنت او گذشت و موافقت با علما و قتل و غارت و تکفیر و تدمیر این فتنه از او شد و شهادت حضرت اعلی و نفی جمال ایهی از ایران و بغداد و اسلامبول و ادرنه و سختیهای سجن عکا بدخالت او وقوع یافت و تمامت شهید<sup>۱</sup> تا سال ۱۳۱۳ در عصر او بشهادت رسیدند و در لوح خطاب بوی چنین مسطور است : " ما من ارض الا صیفت من دماشهم " و صاحب ناسخ التواریخ چنین نوشت که تاکنون بیست هزار کس از این طایفه کشته شدند چه پیروان ادیان و مذاهب قلیل الاتباع هر یک بدولتی اتکا<sup>۲</sup> نموده از شرور ملأها و اتباعشان تاحدی مصون ماندند زردشتیان بدولت انگلیس و ارامنه و آشوریها و کلدانیها بدولت روس و یهود بفرانسه و سنیان

بدولت عثمانی پناهندند و دیگران در آتش تمصب و غرض  
 سوختند. خصوصاً این طائفه طجاء و ملازی بوجه من الوجوه  
 نداشتند و شاه باندیشه از مال استقلال در دفع و  
 استیصالشان همی کوشید و پس از وصول لوح معظم و شهادت  
 رسول مکرم یعنی آقا بزرگ بدیع سابق الذکر نیز بحسب  
 اندیشه و اضطراب باقی بوده آنچه خواست کرد و بعدی  
 از ایشان خوف داشت که چون بسال ۱۲۸۷ عازم زیارت  
 مشاهد متبرکه عراق عرب گشت حکومت عثمانیه محض موافقت  
 حال و راحت خیال بیسپانیان بغداد ابلاغ کرد که  
 با اطراف متفرق شدند و همینکه شاه عودت به مملکت نمود  
 به محال خود برگشته مشغول باشغال شدند ولی در اواخر  
 سلطنتش چنین دانست که اهل بها متعرض سلطنت و  
 استقلالش نیستند و لذا خود متعرض نشد و سرکه را که  
 مآها فتوی دادند دخالت در تعرض کردند ناچار  
 موافقت نموده حسب خواهششان مجری داشت حتی در یوم  
 هلاکتش نیز عده ای از مظلومان در انبار ظلمت محبوس بودند  
 و ورقاً با پسرش روح الله در همان روز بشهادت رسید  
 و در سال ۱۳۱۳ مذکور که سنوات ثلاث از غروب شمس جمال  
 ابهی و نیم قرن از سلطنتش گذشت شروع به تهیه جشنی  
 بزرگ نمود که سکه ذوالقرنینی بر زر و سیم زدند باغی

جدید تأسیس کردند و لباس مگلل به مروارید گران بهما  
برایش دوختند و تدارك خلصتهای گوناگون برای صدراعظم  
تا سرباز دیدند و چوپهای آتشبازی نصب کرده از مالک  
ارویا عطله موسیقی و طرب آوردند و هدایا از دول خارجه  
توسط سفرایشان رسید و میرزاعلی اصفرخان صدراعظم و  
کامران میرزا نائب السلطنه و وزیر جنگ مصاریف باهظسه  
برای چراغانی نمودند و چون در یوم بیست و دوم ذیقعد  
دوره پنجاه ساله سلطنت تمام و کمال یافته جشن و سرور  
مذکور برقرار میگشت در روز جمعه هفدهم که دوازدهم  
عید رنحوان بود امین الملک از شاه وعده خواهی کسند و  
جشنی خطیر با مصارف وفیر و هدایائی کثیر بیاراست  
وشاه در بامداد بحالی که غرق در جواهر باکمال غرور و  
شهوت عیاشی و سرسخت عشق دختر باغبانباشی بود و بنظر  
جوانی سی ساله میآمد ( گفته اند چون دختر نوری مذکور  
مایل بمردشخت و هفت ساله نبود شاه چادر ریشه مروارید  
و جمبه جواهر هفتاد هزار تومان تقدیم نمود ) بقصد زیارت  
مرقد عبد العظیم از شهر بیرون راند و در موقع زوال ظهر  
وارد حرم گردید و میرزا رضا کرمانی از اتباع سید جمال الدین  
افغانی که قبلاً خود را در آنجا حاضر و مخفی داشت ویرا  
هدف گلوله طیانچه ساخته چنان بر قلبش نواخت که گویا

هنوز حرف خا\* از کلمه آخ را تمام نکرده مایه حیاتش تمام شد و آرزوهایش ناسر انجام ماند و تقریباً یکهزار و سی تن زن که در حرص را داشت آزاد گشتند و ما در این مقام از همه الواج و آثار که در شأن وی صدور یافت و اهل بهیبا نشر دادند به درج لوحی اکتفا مینمائیم قوله الاهی :

" بنام خداوند یکتا ندا\* الله از شهر عکا مرتفع و میفرماید الی قوله الکریم " لم یزل صاحبان حکم ظاهره ناس را از توجه به شمار احدیه منع نموده اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته اند چه که این اجتماع را سبب و علت تفریق اسباب سلطنت دانسته و عید انفسد و حال آنکه فوالذی زمام کلشعی فی قبضة قدرته که نظیر احبای حق لا زال مقدس از توجه باین امور بوده و خواهد بود این امور را هم فسدین انتشار داده اند و حال اکثری را توهم پنهان که این عید اراده حکومت کلیه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواج عباد را از قبول این رتبه منع نموده ایم بجه که جز زحمت و ابتلا حاصلی نداشته مگر آنکه نفسی لله قبول امر کند که نصرت امر الله نماید ملوک مظاهر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است عدالت ایشان است اگر بآن ناظر باشند بحق منسوبند زود است که حجبات خرق شود تجلی اسما\* وصفات اکثری از عباد

را اخذ نماید و کُلّ بنفقدیس و تنزیه مقرّبان درگاه حسیق  
 شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تمالی نسل الله بان  
 یوفق عباده و یؤیدهم علی حبه و رضائه و یفتح عیونهم  
 لبروه و یمرقوه و لا یضمهم عن هذه الشمس التي اشرقت  
 و عن هذه السماء التي ارتفعت و عن هذه النعمة التي  
 نزلت و عن هذا السراج الذي اشرقت الارض بنوره و انه  
 علی كلشئ قدير و اما ما رأيت في النوم انه حق لا ريب فيه  
 و الامر كما رأيت سوف يظهر الله من هذا الارض نورا و قدرة  
 و به تظلم الشمس و تمحو آثار من استكبر علی الله و تستضيئ  
 به وجوه المخلصين و سوف تحيط انوار وجه ربك من علی الارض  
 انه علی كل شئ قدير \*

و اما کامران میرزا و ظل السلطان و غیرهما از امرا  
 بیون شرح احوال هر یک در محلّش مذکور گردید در اینجا  
 تکرار نمینمائیم و کامران میرزا پس از فوت پدر متدرّجاً از جاه  
 و مقام افتاده در عمارت خود بسربرد و در سالهای آخرین  
 بضعف جسمی و پستی مقام رسیده بالاخره دچار فلج اعضا  
 سفلی گشت و با نمو و اقتدار اهل بها تصادف کرده  
 بگداخت و در چنان حال ( ۱۳۳۲ ) درگذشت و ظل  
 السلطان در سال انقلاب مشروطیت به اروپا گریخت و بعد از  
 چندی که بمعزم اصفهان برگشت در کیلان دچار انقلابیون



گردید و چندی محبوس شد و بفضاحت و وقاحتی که بر او وارد  
آوردند - جالفی هنگفت از ثروتش را که عزیز تر از جان  
میداشت از کفش ریودند .

واز مجتهدین بغایت متفقدین طهران که عداوت با  
این امر مینمود حاجی شیخ فضل الله نوری بود و در ایاص  
که به مقابلهت با مشروطیت و حریت در بقعه شاهسزاده  
عبدالمظیم بودند در نشریاتی که منتشر میکردند سخست  
متمرض این طایفه گشت و بالاخره بمنوان استبداد خواهی  
سلطنت تکفیر و تعذیب آزادان خواهان در طهران  
مصلوب و مقتول گردید .

و اما میرزا علی اصغر خان بن میرزا ابراهیم خان  
آبدارباشی امین السلطان چون پدر درحدود سال ۱۳۰۰  
درگذشت شاه ویرا لقب امین السلطانی داد صدراعظم نمو  
ومتدرجاً حسب درایت و لیاقت خلقی ترقی کرده رتی وفتی  
تمامت امور مملکت را بدست گرفت و نسبت باهل بها حسب  
عواطف و تنزه از تمصب خیرخواه بود و در فتنه سال ۱۳۰۰  
برای اخمدان نیران فساد اقدام کرد و بعلمت اینکه مستبین  
حارثه امثال آقاسید صادق طباطبائی و حاجی ملا علی کنی  
و کامران میرزا نبایب السلطنه بودند کاری از پیش نبرد  
گویند چون ملا رضا واعظ همدانی بتحریرك آقاسید صادق

علی الضمیر نشر مفتربات و اکاذیب کرده نسبت باین امر  
 سب و لعن نمود ناصرالدین شاه را هیجان و آشوبشان  
 ناگوار شده به صدراعظم گفت ملا رضا را بطلب و چنین بگو  
 ای ریاست خواه فتنه جوی حیلہ گر و ایفلان و فلان و همان  
 تورا بعقیدت بهائیان چه کار! مسلمین را باسلام و ایمان  
 المسلم من سلم المسلمون من یدہ ولسانہ رهبری کن  
 و موعظت نما و صدراعظم موقع را غنیمت شمرده آخوند را  
 طلبیده پذیرائی کرده برخود مقدم نشاند و پس از دقایقی  
 چند امر نمود او را بسر پا نگهداشتند و تمامت کلمات  
 سقط و دشنام که شاه بر زبان راند بکمال شدت و غلظت  
 گفت و برای احترامش از جای برخاسته و پیرا بر صدر نشاند  
 الأمر معذور امشاهی را بجای آوردم و گرنه شما  
 پیشوایان اسلامید و احترام شما واجب و فرض میباشد و در  
 موقع هدف شدن ناصرالدین شاه بنوعی که در بخش سابق  
 نگاشتیم مردم شیعه ایران و غیره برای سوء تصور چند ان از  
 اهل بها غضبناک شدند که احتمال شورش عمومی رفست  
 و صدراعظم بهمہ جا تلگراف کرد کہ میرزا رضا قاتل شاه ازاتباع  
 سید جمال الدین افغانی است و تعلق بدیگران ندارد  
 و کسی را حق اندک تعرض باحدی نمیباشد و ممدلك  
 شیعیان در یاد کوبه تعرض به برخی از این فتنه نموده نزدیک

شد که فتنه عظیمی بپا گردد و نیز به حاجب الدوله کسه  
 مبادرت به قتل ورقا و پسرش کرد چنانکه در بخش سابق  
 آوردیم ملامت و شدت و غلظت نمود و با تدابیر صائبه  
 جلوی هر طغیانی که در پنهان موقع محتمل بود و خط مسری  
 عظیم برای اهل بها پیش میآمد بگرفت و مظفرالدین میرزا  
 با وجود شهزادگان و امراء گردنکشی مانند ظل السلطان و  
 غیره بتخت سلطنت و استقلال نشاند و کما فی السابق  
 صدارت کرده از این فتنه حمایت نمود و چندی نگذشت که  
 شاه جدید ویرا معزول و میرزا علیخان امین الدوله را بمصدر  
 منصوب داشت و در طول مدت دو سال انحصال از سال ۱۳۱۴  
 تا سال ۱۳۱۶ در قم معتکف گشت و سلیمان خان جمال افندی  
 حسب امر حضرت عبدالبهاء از عگا با نوعی بیامد و بشارت  
 تجدید صدارت آورد و تنی چند از مشاهیر اهل بها از  
 افغان و حاجی امین و میرزا محمود فروغی و غیره هم از قسـم  
 گذشتند و با رعایت احتیاط ویرا دیدار کرده مواعید  
 بشارت دادند و فروغی سواد لوح "جلوالتبیان" خطاب  
 بخود را که حاوی اشارات و بشارت در حق صدر اعظم بود  
 رسانده وعده های نزدیک داد بطولی نکشید که صدر اعظم  
 محبوب القلب شاه شده اتابک اعظم گردید و چندی پس از  
 آن چون فتنه یزد برخاست و ملاها بصدیت با فروغی قیام

کردند و شیخ جعفر سبزواری مجتهد مسبب قتل آقا غلامحسین بنا تکلی بنای شورش گذارد و خبر واقعات بسمع صدر اعظم رسید و فی الحال تلگرافاً از عدل الملك حاکم یزد استیضاح نموده فرمان داد شیخ را شبانه براسترنشاننده از شهر خارج کرد و با سواران دولتی به مشهد فرستادند آنگاه در سال ۱۳۱۲ شاه را با خود به اروپا برده عسودت داد و بالاخره در سال ۱۳۲۱ از صدارت معزول گشته خارج به اروپا شد و شاهزاده عین الدوله بر جاییش نشست و چند آن در اروپا بود تا مظفرالدین شاه درگذشت و محمد علی میرزا شاه گشت (۱۳۲۵) پس عازم مراجعت شد و در شام از جانب دولت عثمانیه پذیرائی و تجلیل آزا و کردند و حضرت عبدالبهائم لوحی برایش فرستاده دستور قیام بر نصرت احبسا دادند و چون بطهران رسید بازم صدارت برقرار گردید و در ۲۱ رجب سال مذکور در بیمارامون مجلس دارالشوری هدف گلوله عباس آقا تبریزی از انقلابیون مجاهدین گردیده درگذشت \* و با جمله میرزا علی اصغر خان صدر اعظم در تمام مدت ریاست و صدارتش نسبت با هل به عملی مخالف نکرد بلکه مساعدت و حمایت نمود و فقط فتنه سال ۱۳۲۱ چنانکه در بخش سابق نگاشتیم رعایت احتیاط و ملاحظات نموده مرتکبین جنایات فجیعه را چنانکه با و شاید به مجازات و کیفر نرساند و طولی نکشید که معزول گشت و این

نقل از بیانات شفاهی حضرت غصن اعظم عبد البهاء در حق  
اوست :

جمال مبارك قبل از صمود فرمودند " اگر نفسی بایران  
رود و از عهده برآید به امین السلطان این پیام برساند که  
همتی در حق اسیران نمودی و معاونت شایان و رایگان  
کردی این خدمت فراموش نشود و یقین بدان سبب عزت  
و حرکت در جمیع شیون گردد ای امین السلطان هر بنیانی  
بپایان ویران گردد مگر بنیان الهی که روز بروز بر متانت و  
محکمگی بیفزاید پس تا توانی خدمت بدیوان الهی نما تا  
بایوان رحمانی راه یابی و بنیانی بنهی که پایان ندارد "  
بعد از صمود این پیام به امین السلطان رسید و در  
آذربایجان جناب آقاسید اسد الله را آغوندهای ترك در  
اردبیل ذلیل نمودند جفا روا داشتند و بقتل برخاستند  
حکومت بلطائف الحیل از ضرب و قتل نجات داد مفلولا  
به تبریز فرستاد و از تبریز بظهران ارسال داشتند  
امین السلطان رعایت نمود و جناب آقاسید اسد الله را در  
دیوانخانه خویش منزل و مأوی داد و چون مشارالیه بیمار  
گردید ناصرالدین شاه بعیادت آمد مشارالیه کیفیت را بیان  
نمود و مدح و ستایش کرد بنوعی که شاه حسین خروج نها  
بیت  
داداری و مهربانی به آقاسید اسد الله مذکور نمود و حال آنکه

اگر سابق بود فوراً زینت دار میگشت و هدف تیر آتشبار  
 میشد . باری مشارالیه امین السلطان بعد از چندی  
 مقضوب شهریار گردید و مفوض و منکوب و سرگون به مدینه  
 قم شد این عبد سلیمانخان مذکور را روانه یایران کرد  
 و مناجات و مکتوبی مصحوب داشت که اثر قلم خویش بود  
 در مناجات طلب عون و عنایت الهی گردید و رجای صون  
 و حمایت شد که مشارالیه از زاویه خمبول باوج قبول رسسد  
 و در نامه صراحتاً نگاشته کرد که حاضر الرجوع بطهران باش  
 عنقریب تائید الهی رسد و پرتو عنایت بدرخشد و برصند  
 صدارت در نهایت استقلال قرار خواهی یافت این مکافات  
 خدمت است و پاس همت که در حق مظلومی مجری داشتی  
 آن نامه و مناجات الآن درخاندان امین السلطان موجود  
 است . جناب سلیمانخان از طهران به قم رفت و بموجب  
 دستور العمل در دایره مضمومه در غرفه ای منزل کرد  
 متملقان امین السلطان بدیدن آمدند پرسش احوال  
 نمود و اظهار اشتیاق ملاقات کرد چون این خبر بمشارا  
 رسید احضار فرمود متوللاً علی الله بخانه امین السلطان  
 شتافت در خلوت ملاقات نمود و نامه این عبد را تقدیم کرد  
 مشارالیه برخاست و نامه را در نهایت احترام تلقی نمسود  
 سخنان مشارالیه گفت که من نا امید بودم اگر چنین امید میسر

گردد دامن خدمت برکمر زخم و حمایت و صیانت یاران الهی  
 نمایم اظهار منونیت کرد و بیان خوشنودی نمود و گفت  
 الحمد لله امید وار گشتم و یقین است بعمون و عنایت الهی  
 کامکار گردم . باری تمسک خدمت نمود و سلیمانخان وداع  
 کرد مشارالیه بذل و بخشش بمنوان خرجی راه خواست  
 به خان دهد خان مشارالیه ابا از قبول کرد آنچه اصرار  
 و ابرام کرد امتناع فرمود هنوز خان مذکور در بین راه بود که  
 مشارالیه "امین السلطان" از سرگونی رهائی یافته و رأساً برای  
 مستند صدارت احضار گردید در کمال استقلال به وزارت پرداخت  
 و در بدایت فی الحقیقه حمایت میکرد ولی در اواخر در مسئله  
 شهدای یزد کوتاهی کرد ابداً حمایت و صیانت ننمود و آنچه  
 شکایت کردند از ن صاغیه نداشت عاقبت جمیع شهیدان  
 شدند لهذا او نیز ممزول و منکوب علم افراخته منکوس شد  
 و دل و جان امیدوار مایوس گردید .

اشتهارد تفصیل احوال بهائیان آنجا و امور زارده  
 و غیرها در بخش ششم مفصلاً نوشته شد و از بقیه اخصلاف  
 پیشینیان که مهاجرت بظهران نکردند و فیرهم جمعی  
 در آنجا بودند و محفل و مجسمی برقرار بود .  
 طالقان که مشتمل هفتاد قریه کوهستانی واقع در  
 مسافت اقلای بیست و سه فرسخی غربی شمالی ظهران است

چنانچه در بخش ششم آورده‌یم در سنین اشراق انوار ابهسی در بسیاری از قراة جمعی از بهائیان مخلص داشت و مراکزى در آن قراة برقرار گردید و اکنون خلاصه اوضاع آن حدود بدینصورت میباشد که در قریه فشندك عدّه مؤمنین از صغیر و کبیر یکصد و سی نفر است و محفل روحانی دارد دیگر سر سفنجان مشتمل بر بیست و شش نفر و در آن میان آفاسید علینقی حیدری معروف میباشد . دیگر قریه کهر کب—ود مشتمل بر یازده نفر . دیگر قریه نویزك محدود است . دیگر سکزان چال نیز محدود است دیگر جوستان عدّه نه نفرند و جمفر عتیقی در اینجا مشهور است دیگر قریه نس—اعده هشت نفرند دیگر کته ده مشتمل بر چهل و نه نفر و خاندان ملانقی بـگان از مؤمنین دوره جمال ابهسی خصوصاً پسرش جلال بگان شهرت دارند .

### ف ا ر س

~~~~~

بنوعی که در بخش ششم نگاشتیم در هنگام غروب شمس جمال ابهسی در بلاد وقصبات و قرای فارس جمعیت کثیر از بهائیان میزیستند و رجال خطیری مانند کواکب منیره از افق امرالهی میدرخشیدند و در بخشهای سابقه بیان داشتیم که خانواده قوام الطك از آغاز ظهور این امر همراهی



کردند و بدینرو مورد توجهات و عنایات همیشه بودند و در بخش سابق نیز اضطهادات وارده بر اعیان و شهسادات شهدای باوفای این دوره را شرح دادیم و موافقتهای شیخ ابوتراب امام جمعه و معارضت شیخ حسین ظالم را در دور اول و نیز موافقتهای شیخ یحیی امام جمعه پسر امام جمعه مذکور و معاندت های سیدعلی اکبر قال حصیری مجتهد را نوشتیم و لذا تکرار نمیکنیم .

بیت مقدّس حضرت نقطهٔ اولی که در تعمیر اول تفسیر شکل یافت حسب دستور حضرت عبدالبهاء از نو بشکل اصلی بنا شد و آقامیرزا حسن ادیب باالقانی که پس از فتنهٔ اصفهان و آبادیه به شیراز رفت ( ۱۳۳۱ هـ . ق . ) و در حالی که بهائیان برای احتیاط از تعرض اهالی که در اثر فتن مذکوره آثارش نمایان بود مراعات حکمت میکردند آیامی بماند و در ضمن شرح واقعات آن آیام چنین نگاشت : " و در همین وقت لوحی از سماهٔ ارادهٔ مرکز میثاق رسید مع تنخواهی که باید فوراً بیت مبارک را که سالها در دست اغیار بود و تعمیرات زیاد در آن پیدا شده بنگلی باید خراب نمود و از ریشه برداشت و از روی همان اساس اصلیهٔ بدون يك نقطهٔ زیاد و کم بصورت اولیه در کمال استحکام بنا نمود در چنین وقتی نزول این لوح خیلی محلّ حیرت و تمجّب جمیع شده که

هرگاه شخصی غریبی در غیر اینوقت از آن کوچه عبور میکرد محل  
 نظر میشد که شاید اینهم از این طایفه باشد و در این بیت  
 همیشه بسته بود و در خانه کوچکی با مر جلال قدم در د و طرف  
 بیت در کمال تدبیر خریداری شده بود که حفاظ و خدام بیت  
 مقدس در آنجا منزل داشته و اگر کسی قصد زیارت میکرد باید  
 در شب وارد آن خانه شمسود که کسی نفهمد و از آنخانه  
 به بیت مبارک وارد شود و باز در شب خارج شود بملاوه  
 کوچه بسیار تنگ و در مقابلش در ب خانه یکی از مجتهدین  
 موسوم بحاجی سید محمد کازرونی و محل رجوع مردم . <sup>بیت</sup>  
 گفته شد تاخیر جایز نیست زیرا که منی بر مصالح و حکمی  
 است که خارج است از احاطه علمیه ما در اینوقت بعضی  
 از دوستان هم کمک مالی کردند در کمال سرعت بعد از تهیه  
 اسباب بتوسید. جناب معمار باشی که از دوستان بود شروع در خراب  
 شد و خاک و آوار را ناچار در آن کوچه تنگ میریزند و مصالح کار  
 میآوردند آن کوچه سراسر بر آذخاک شده بود که باید بالای  
 آن رفت و بزیر آمد خاصه نفوس و جمعیتی که بدانها آن عالم  
 میرفتند در رحمت بودند تا آنکه جمیع آوار برداشته شد  
 بنای اصلیه آن نمایان گردید از روی همان اساس اصلیه

بدون تغییر و تبدیل سرموئی بنا نهاده مشغول ساختن شدند و کسی تعرض نکرد و پس از مدتی بپایان رسید و مقدری رعایت از هر جهت شد که بعضی مردمان معترکه صورت اولیه آنها دیده بودند می گفتند که گویا ابداتغییری در آن حاصل نشد حتی در گچ بری و غیره در همان ایام جناب آقامیرزا آقای نورالدین حسن که از جانب جمال قدم حافظ و خادم بیت مبارک بود بمالم باقی شتافت و ختم او در همان بیت مبارک گذاشته شد و از هر طبقه مردم وارد و خارج میشدند تا آنکه از میل و چراغ مزین گردید . . . . .

آنگاه روزی آقا سید محمد کازرونی مذکور باجمعی از مریدان بدر ب بیت افتاده امر داد که در را باز کردند و نگاه خشم آورد کرد و بعضی تهدیدات نمود که بشما معلوم خواهد شد و همه را خدام بیت بصجز و انکسار جواب داد ولی او در نهایت غضب و تفسیر رفت و آن شب حضرات خدام از شدت اضطراب نخوابیدند و همه را درتوسل به رب البیت بودند و مناجات و تضرع کردند تا اوائل صبح که یکدفعه صدای غوغا و شیون سختی از خانه آن سید بلند شد چون برای تحقیق بیرون رفتند معلوم شد آقا سر مشب به مرض قولنج شدیدی مبتلا شد و آغاز طلیمسه صبح از دنیا رفت و خدام در کمال اهنیت و راحت شدند. <sup>نقش</sup>

ومیدان که مقلد آقامرتضی سروستانی بود در این عصر  
تغییر و تبدیل جدل به باغ ملی شده بانواع اشجار و ازهار  
آراسته گردید .

و از رجال شهر بهائیان در این دور میرزا علی اشرف  
عندلیب سابق الوصف گیلان مبلغ ادیب و خطاط هنرمند  
و شاعر توانا لاهیجانی که چنانچه در بخش ششم شرح  
دادیم در سنین قبل به شیراز آمده مقیم گشت و تزوج اختیار  
نمود و به تبلیغ و تشویق پرداخت و مرکز مراسله به ارض مقصود  
شد و در تمامت ایام حیات اقامت در شیراز داشت و گاهگاهی  
مسافرت تبلیغی باطراف نمود و در سال ۱۳۳۲ از طریق  
بوشهر و دریا به حیفاستافتہ چندی به زیارت و استفاضه  
حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برخوردار گشت و بموجب سبب  
دستور از طریق اسلاصول و قفقاز وارد گیلان شد و چندی  
در آنحدود به تبلیغ پرداخت سپس به قزوین و طبرستان  
و بالاخره به شیراز رفته بزیست و وفاتش در شیراز بسال  
۱۳۳۸ واقع شد و خاندانی عندلیبی برجای گذاشت  
و خدایاب باو آثاری بسیار نیز از حضرت عبدالبهاء موجود  
است و خط نستعلیق و نسخ را نیکو مینوشت و در صنعت  
تذهیب و مرقع کاری یدی طولی داشت و بخط تذهیب  
او الواح و آثار بسیار برقرار میباشد و دیوان اشعارش

( ۵۴۵ )

جمع و انتظام یافت و آثار نظم و نثر و مکاتبه و رساله های اثباتیه که نوشت خصوصاً مکاتیباتی که با قاضی لاهیجی نمود در ترجیح بند :

تاشریعتمدارشد محمود

مصطفی واشریعتسافرمود

که درحقّ ملا محمود شریعتمدار لاهیجی بسرود معروف و مشهور است و او را قصائد مفصّله بلیغه متمارجه در مدح و ثنای جمال ابهی و با غایت شور عشقی در اوصاف مرکز میثاق و عهد اوفی و نیز غزلیات و غیرها بسیار است و یکی از قصائد مفصّله اش را در مدیحه حضرت غمض اعظم عبدالبهاء بایمن ابیات آغاز کرد :

آفتابی شد پدید از آسمان بندگی

کاز شمعش گشت نورانی جهان بندگی

قلزم قدس الوهیت چوساکن شد ز موج

موج زن گردید بحر بیکران بندگی

و ما قصیده و غزلیات و ابیات چندی را محض نمونه در اینجا

ثبت مینمائیم :

بسمه الا قدس الاعظم العلیّ الابهی

یوسف گل گشت باز عزیز مصرچمن

همچوزلیخا جوان شده جهان کهن

( ۵۴۶ )

برده بشیر صبا مژده به هرانجمن

یافته یساقوب د هر بوی خوش پیرهن

چشمش بگرفت نور ز دیدن روی یار

کلیهی سان زد بهار بمصر امکان قدم

ازید بیضا دمید جان بخد بیووخدم

خزان چو فرعون شد غرق بنیل عدم

زشاخ هر سدره زد آتش سینا علم

وادی ایمن شده عالم از این نوبهار

باد صیحا نفس بکوه و صحرا وزید

روح بهر کوه داد جان بد رختان زد

مردۀ یکساله را ز خاک بیرون کشید

پیرا ز او شد جوان جهان از او شد جدید

حکایت رستخیز شد بجهان آشکار

بسیط غیرا دگر غیرت خضرا شده

ز سبزه سطح ثری رشک ثریا شده

لاله احمر دمید سنبل تر وا شده

یاسمن و ارغوان پدید و پدید آمده

شکوفه سرزد ز شاخ بنفشه از کوهسار

نرگس از تکهش رونق عنبر شکست

وست

چهرش روشن چو شیر چشمش مخمور

( ۵۴۷ )

ز شگر و زعفران دارد جامی بدست

زینت بزم طوک گشت چو گرد بدست

گلشن از او باشکوه محفل از او مشکبار

به بین که نقاش صنع چه طرحی انگيخته

سیاه و زرد و سبید بهم در آمیخته

بنفش و سرخ و کبود بیکدیگر پیخته

هزار نقش بدیع بروی هم ریخته

با قلم صنع کرد این همه نقش و نگار

اگر چه اردیبهشت داد بکیهان طراز

گرفت اردیبهشت زعید رضوان طراز

زعید رضوان گرفت عالم امکان طراز

جهان ایجاد یافت ز نام یزدان طراز

باسم اعظم نمود جلوه در او کردگار

طلعت ابهی ز رخ پرده بر انداخته

مالك اسماء علم بعالم افراخته

نقطه اولی روان در قدش باخته

بآتش عشق او سوخته و ساخته

احب اشیا نمود در ره حبش نثار

جا جمال القدم بالملکوت القدیم

من السماء الرفیع اتی بمجد عظیم

( ٥٤٨ )

اظهر للمخلصين صراطه المستقيم  
اشرق للممكّنات بشمس اسم الكرم  
لاحت شمس الكرم من افق الاقنذار  
دور نبوت گذشت کور ولايت رسيد  
صور الهی نواخت صبح قیامت دميد  
قبر ازهم شکافت قلوب ازهم دريد  
صراط و ميزان عيان بهشت ودوزخ پيد  
یکی روان سوی نور یکی روان سوی نار  
ياملاء الفافلین جاء يوم النّشور  
فصاغت الصّاخة و قام من فی القبور  
فماج بحر الحیوة وهاج عرف السرور  
قد اخذ المقلون لهم قصور الحبور  
واتخذ الممرضون لهم مقرّ البوار  
به بین یمنین الیقین جمال موعود را  
جلوه گر از یک قمیص عابد و معبود را  
مجلی از یک افق شاهد و شهسود را  
طائف حولش نگر مقام محمود را  
خوش آنکه در ظل او آمد و شد رستگار  
قد ظهرت فی الوجود حقیقة جامعه  
بقوه قاهره بحجة قاطمه



( ۵۴۹ )

احاطت الممكنات رحمته الواسمه

فخر كل الوجوه لوجهه السلامه

بنور شمس البهاه ضاقت شمس النهار

از افق اقتدار شمس هویت ن صمد

ظلمت اوهام را نور حقیقت درید

جد اشد از یکدیگر رنگ سیاه و سپید

آمده روز حساب رسید يوم الوعيد

وفا نمود از کرم بوعده پروردگار

یا ملا الممرضین غشتکم غاشیه

اما کم حافره ورائکم عاویسه

عقولکم زاهله قلوبکم قاسیه

نفوسکم خاسره بیوتکم خاویسه

لیس مقر لکم الا بش القرار

گشت پدید آنچه کرد بیان رسول عرب

شمس حقیقت نمود طلوع از ما غرب

ز قرص شمس وجود پدید شد وجه رب

ولیک شد چشم خلق ز دیدنش محتجب

سوی چشمی که حق زدود از وی غبار

فقد ینادی الرسول یا ملا المسلمین

هذا يوم القیام هذا فوز بیسن

( ۵۵۰ )

هذا ربّ كريم اعبده واستميين  
قوموا يا أمّتي لمالك يوم دين  
آن اليه المصير أنّ له الاختيار  
نقطه اولی ندا زعرش اعلى زند  
اهل بيان را صلا بخوان ابهي زند  
که گريبان را قبول کند ويا وا زند  
سدره اثبات را برآتش لا زند  
چون و چرا کی سزاست بکار آن شهريار  
يا ملاء الروح قد اتى اله الصبح  
يحيى المظم الرميم بالنفحات الطيح  
ينطق كلّ الكليل بالنشمات الفصبح  
الى طريق النجات يسرع كلّ السطح  
کرده ز عشقش مسيح هيکل خود زيب دار  
کشيد ربّ الجنود پرده ز وجه جميل  
بگو بقوم يهود کای پسران خليل  
گشت ز صهيون بلندند ای ربّ جليل  
خدای يعقوب و آل آمده با صد قبيل  
چند کنید احتجاج چند کشيد انتظار  
شمس جمال بها جهان چه روشن نمود  
خطه ايجاد را غبطه گلشن نمود

بہیکل امرخوش زعہد جوشن نمود  
کتاب عہدی نوشت بیان متقن نمود  
کرد پس آنکہ صمود ز ملک نا پایدار  
قلوب مجروح را بفضل مرہم گذاشت  
امور ملک و ممالک بفرع اقدام گذاشت  
نظام امر و عباد ہر اتوم گذاشت  
رجوع من فی البلاد بغضن اعظم گذاشت  
کہ تانجوید خلاف بوالہوس نابکار  
ولیک اہل ہوی نرد ہوس باختند  
بضد سلطان عہد انجمنی ساختند  
بس علم اختلاف بمالم افراختند  
در دل مستضعفین وسوسہ انداختند  
کہ بلکہ باطل کنند عہد خداوندگار  
زمن بگو ای صبا بمصدر نقض عہد  
کہ خوار و رسوا شدی چند کنی جد و عہد  
اہل بہا میدہند تمیز حنظل ز شہد  
بلکہ دہند این دورا تمیز صبیان عہد  
ز حکم حق سر صبیح ز روی حق شرم دار  
چشم گشا بین بلند رایت سباق را  
در ہمہ آفاق بین جلوہ واشسراق را

( ۵۵۲ )

بشرق و غرب جهان جذبه عشاق را

بریز اوهام را بسوز اوراق را

زسگرخمر غرور برآی و شو هوشیار

نوح بها کرده صنع سفینه عهد را

بدست تدبیر ساخت مدینه عهد را

بر از ثالی نمود خزینه عهد را

هرآنکه گیرد بدل ضفینه عهد را

بسوی یغس المصیر کند شتابان فرار

یا ملاء الناقضین توبوا ثم اسرعوا

بحبل عهد القدیم تمسکوا و اخصموا

بذیل عهد البها تشبثوا و اخصموا

صقوا آذانکم لملکم تسمعوا

هدیر ورقا عهد من شجر الا صطبار

یا ملاء الناقضین هذا عهد الالست

لواء این عهد را پنجه قیوم بست

شکسته گردد کسی که عهد حق را شکست

اگر بود چرخ هست پست تراز خاک<sup>بست</sup>

درد و جهان میشود روسیه و شرمسار

یا ملاء الناقضین هذا عهد قدیم

هذا نور مبین هذا امر عظیم

( ۵۵۲ )

هذا حصن متين هذا غصن كريم  
توجهوا بالخضوع الى المليم الحكيم  
لملكم تفلحوا بكثرة الاعتذار  
غن يا عندليب على رياض الثبوت  
يبقى المهد القديم وكل نقض يفوت  
زنت عبد البها سخن مگوکن سکوت  
که مرکز عهد حق دوست ندارد نموت  
جز صفت بندگی ستایش از وی صبار  
آرزوی جان او نزدیها بندگی است  
بیشش جز بندگی مایه شرمندگی است  
بندگی آستان درد و جهان زندگی است  
سلطنت بیزوال بندگی و بندگی است  
حضرت اورا بود ببندگی افتخار  
ولیک دارم امید بفضل عبد البها  
که بارد یگر چشم ز غم پاک لقا  
چشم روشن شود بروی آن دلریسا  
گوشم امضا کند لحن خوش جان فزا  
باش تو ای عندلیب بفضلش امید وار

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

( ۵۵۴ )

هرآنکه ناظر رخسار گلرخى چومن است  
بگلستان جهان فارغ از گل چمن است  
عزیز من که زکنمان حسن کرد طلوع  
هزار یوسف مصریش ارچه نطق است  
بترخ یوسف عشق اردهی کلافه جان  
عزیز دارک سلطان مصر جان و تن<sup>ست</sup>  
مرا بسوی خود ای زاهد ارچه میخوانی  
خلیل مابشکست آنچه در جهان و تن<sup>است</sup>  
گل وجود من از خاک پاک میکند است  
چه باک از اینکه غریبی روان سوی وطن<sup>ست</sup>  
کشیده صف بجهان هر طرف جنود ظنون  
نگار من بنگاهی هزار صف شکن است  
اگر غم از بی غم میرسد ترا هر دم  
غمین باش که این رسم حاکم کهن<sup>ست</sup>  
عجبترا ز همه شد عندلیب در زندان  
اسیر و باغ و گلستان نشیمن زغن است  
ایضا :

واعظ افتاده دیگر باره بفکر من مست

میزند قدم از خشم همی دست بگست

( ۵۵۵ )

من اگر رندم اگر مستم اگر باده گسار  
مذهب و ملت و آئین من این است که هست  
زاهد امروز سوی میکده گردید روان  
پای در میکده بنهاد و صد خم بشکست  
شد روان جوی شراب از دل هر خمگفتی  
لاله و سرخ گل از خاک ره میکده جست  
باده نوشان همه گشتند پیریشان و طول  
زین عمل زاهد ما خاطر جمعی را خست  
بمد از این روی من و خاک در پیرمغان  
بمد از این دست من و دامن هر باگوست  
بلبل روح پوشد نغمه زن از گلشن عشق  
عند لیب از تقس زهد وریا بیرون جست  
ایضا :

روزگار است که دل یاده تمنّا دارد  
لیکن از دست بتی سساره تمنّا دارد  
دل دیوانه چه پروا بودش از زنجهر  
وصل آنشوخ پر یزاده تمنّا دارد  
دلم افتاده بصد سلسله و دام مگر  
طره پر خم افتاده تمنّا دارد

( ۵۵۶ )

ناصرم گفت که پندم همه در دل ره جای  
چه دلی از من دل داده تمنا دارد  
قرب یزدان که میسر نشود جز بخلوص  
زاهد از سیحه و سجاده تمنا دارد  
بسته دل در طمع حور و قصور فردوس  
فیض عام از در نگشاده تمنا دارد  
عندلیب ارشود از سلسله وسجن خلاص  
وصل آن گلین آزاده تمنا دارد  
بهر عشاق مهیا است بلا گو که بیبا  
هر که خود روزی آماده تمنا دارد  
ایضا :

ز بند باک ندارم چه او بود دلیند  
مرا بیند به بندید و کم دهیدم بند  
طریق عقل نگیرد به بند هیچ حکیم  
دلی که گشت بزنجیر زلف او دریند  
بسویش آهوی دل میدود بشوق تمام  
چه احتیاج که گیرد کمان و تیر و کند  
بباغ نه قدم ای سرو بوستان بهشت  
که پیش تو افتد بسجده سرو بلند



( ۵۵۲ )

بروی روشنت افکن ز زلف تیره نقاب  
مباد آنکه بچهرت رسد ز دیده گزند  
مرا زروی کرم ده بکوی خویش مقام  
تورا بروی نکوی تو میدهم سوگند  
بباغ عشق تو تا عندلیب یافتسه راه  
نمود غنچه دل را بشاخ گل پیوند

ایضا :

ظالمان را همین که خود هرگونه عصیان میکنند  
لیک برهر بینوائی حکم زندان میکنند  
همچه موشان رخنه ها درخاته دین کرده اند  
خبث ذات خویش را چون گربه پنهان میکنند  
خرمنی را از بی یک خوشه آتش میزنند  
خوان و خانه سرنگون از سهریک خوان میکنند  
روز و شب دست برای مال مردم میکشند  
هرزمان سجده به دونان از بی نان میکنند  
طعنه ها هر لحظه بر دین یهودی میزنند  
حیله ها با گبر و ترسا و سلمان میکنند  
با چنین اعمال هم دم از شریعت میزنند  
با چنین اعمال هم دعوی ایمان میکنند

( ۵۵۸ )

معتقد هستند اگر بر مردن وحش و حساب  
پس چرا در زندگی اینگونه طغیان میکنند  
از بی هر فلس نفسی را به کشتن میدهند  
از بی یک شمع جمعی را پریشان میکنند  
عند لیب روح را منزل بزنند ان میدهند  
آشیان زاغ را در باغ و بیستان میکنند  
خلوت دل گشته جای شاهد مستور  
آنکه بود از دود دیده غائب و مستور  
آتش رخسار او چه کرد تجلی سی  
دل شد از آن جلوه چون جبل طور  
در دل و جان از تجلیات جمالش  
شمه کشد نار عشق جلوه کند نور  
باده صافی نداد تا نشدم پاک  
خلعت باقی ندوخت تا نشدم عبور  
کافر ماری با وجود پیشه لعنیش  
چشم گشایم بسوی کوثر و کافور  
حور و قصورم چه احتیاج از این پس  
قاصر ماردیده افکنم بسوی حور  
دل زشکر خنده لب نمکینش  
یافت چه خوش مرهم جراححت ناسو

( ۵۵۹ )

چشمه حیوان نوشخند لبش داد

روح بقا چون مسیح بر دل رنجور

تلخ نگشتی مذاق خسرو اگر بود

از لب شیرین ماه من بدلتش شو

در قفس سجن عند لیب سخن گوی

با گل رخسار اوست خوشدل <sup>و سرور</sup>

ایضا :

ثابت اندر صهر جانان باش از جان غم مخور

گر دمی جان میرسی بر وصل جانان غم <sup>مخور</sup>

پیش آید گر هزاران مشکل اندر عشق دوست

هم ز عشق او شود هر مشکل آسان غم مخور

ای عزیز ارشاهی مصر بقا داری طمع

پس چو یوسف صبر کن و ز پناه وزند <sup>مخور</sup> ان غم

گوی با یاقوب دل کار مصر جان آمد بشیر

بوی پیراهن وزان شد سوی کنعان غم <sup>مخور</sup>

چون بود خاطر تو را از بارشکین طره جمع

گر کند گیتی تو را خاطر پیریشان غم مخور

چون شدی اندر طریق عشق او سالک اگر

کافرت خوانند ترسا و سلمان غم مخور

( ۵۶۰ )

در ساطع عشق اگر محبوب جانان آمدی  
چند گاهی گرشوی محبوس سلطان غم<sup>مخور</sup>  
چون ز معشوق بقا کنج لقا خواهی گرفت  
گر کشی در عشق اورنج فروان غم<sup>مخور</sup>  
عند لیب خوش سخن در سخن اگر گردید خور<sup>ا</sup>  
یابد از این خار زینت هر گلستان غم<sup>مخور</sup>  
نرود دیده از این پس ز بی یار دگر  
ندود دل پس از این از بی دلدار دگر  
تاشکفت آن گل رعنا بگلستان جمال  
نزند بلبل جان نغمه بگلزار دگر  
ساقی سلسله مو داده بما باده روح  
نقوان جست ز صد سلسله هشیار دگر  
طعنه بر ما مزین ایشیخ که از روز ازل  
جز غم یار ندادند بما کار دگر  
نوشدارو که لیت کرد بمالم ایشار  
نتوان یافت بجز چشم تو بیمار دگر  
از کرم یوسف دل را بخر ای جان عزیز  
چه که راضی نبود دل بخریدار دگر  
نکشیدیم هنوز از دل خود خار فراق  
که فرو رفت ز هر گوشه بدل خار دگر

( ۵۶۱ )

گر از این دست دهد ساغری ساقی روح

نرود باده کشی بر در خمار دگر

عندلیب است که تاگشته مقیم اندر سجن

هر دم از شوق زند نغمه با طوار دگر

—————

واز آنجمله عریضه منظومه ایست که بایسرش میرزا عبدالحسین

بمحضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستاد و هی هذیه :

از معاصی روسیاهم وز خجالت چهره زدم

از گرم رحمی نما بر اشک گرم و آه سردم

نامه اعمال من یکسر سیاه است از معاصی

رحمتی آور بر این موی سپید و روی زدم

لنگ و گنگ و کور و کرمز کوم و صبر و صم ز عصیان

ای صیحای زمان از فضل کن دربان دردم

در گلستان حقیقت کمتر از خاشاک و خارم

گر بخواهی مینمائی بهتر از شمشاد و وردم

فضل محض است اردهی در بارگاه قدس راهم

عدل صرف است ارکنی از پیشگاه قرب طردم

گر نیاریدی سحاب رحمت بر من پیایمی

گر دیاد فتنه دادی تاکنون بر یاد گردم

مرد این میدان کمی باشد که دست از جان بشوید  
منکه اندر قید جانم کی توانم گفت مـــــردم  
منقطع از غیر حق کی گشته ام با اینکه دانم  
در خیال نفع و ضرر و نوش و نیش و حر و سرد  
بهر تقدیم حضور اقدسست چیزی نیست م  
لاجرم این طفل را تقدیم و قربان تو کردم  
ای اب روحانیان ای رب ارواح حقایق  
جسم و جانم مستفیض از فیض عام تست  
هر دم

عندلیب بینوا گوید که میخواهم به زودی  
روی نیکوی تو بینم و در اقدام تو گسردم

—————

دیگر از رجال شهر بهائیان ثابت و راسخ در این دوره  
اخلاف حاجی ابوالحسن بزاز سابق الوصف در بخش ششم  
میرزا محمد علیخان و میرزا محمد باقرخان خصوصاً میرزا محمد  
باقرخان که با ثروت و مکتب و جاه و جلال و پیشکاری امور  
قوام و ملک و جاه و نام و مقام فرمان بر مخلص و جانفشان  
در راه عهد و میثاق بود و بانواع خدمت در طریق این امر  
گردن برافراخت و دفعات عدیده شرف اندوز حضور حضرت  
عبدالبهاء در فلسطین و اروپا گردید و خاندان دهقان از او

و برادرش برقرار شد و حاجی خود بسال ۱۳۲۰ وفات یافت.  
 دیگر از رجال شهیر ثابت این امر میرزا آقاخان بشیر  
 السلطان سابق الوصف در هر بلد که بریاست پست مقبر  
 داشت محل اعتماد و توجه حضرت عبدالبهاء و طرف ارسال  
 و مراسلات ایران و عکا و حیفا شده خود نیز مراسله مستمر  
 داشت و موفق بانواع خدمات در این امر گردید و موجب  
 هدایت جمعی غفیر گشت و الواحی کثیر خطاب با و بواسطه  
 او رسیده بمنوان بشیر الهی افتخار یافت و در سنین اقامت  
 شیراز اقدام و اهتمام کرده مدرسه مخصوص تحصیل و تربیت  
 نونهالان تأسیس نمود و نیز محفل شور روحانی منعقد  
 ساخت و مع کُلّ ذلك محبوب و مؤتمن نزد ملایان و محترمین  
 و مورد سوء قصد و تعرض معاندین بود ولی بانهایت حسن  
 اخلاق و روح مساعدت و حلاوت معاشرت و مصاحبت همه را  
 مجذوب و ممنون کرد و نیز شوق و ذوقی ممتاز در جمع  
 و تزئین آثار بدیعہ بظهور آورد و مجلّات بسمار با اوراق  
 پرینها و خط زیبا و تذهیب و تطریر اعلی مرتب ساخت و در  
 اواخر العمر به ملت قلب افتاده بستری گردید و در غروب نیر  
 میثاق نهایت قلق و بی تابی یافت تا بالاخره در سال  
 ۱۳۴۲ در طهران درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان  
 جاوید مدفون گشت و خاندان بشیر الهی بر جای گذاشت

و آثاری کثیر از حضرت عبدالبها\* خطاب باوست .  
دیگر میرزا محمود زرقانی متولد درحدود سال ۱۲۹۲ که  
با برادرش میرزا احمد ایمان بدیع را بصیرات داشتند و در  
ریحان جوانی مشتمل و منجذب شده همراه مبلغین بسیر  
سفر تبلیغ رفت درسال ۱۳۱۰ با نیر هصفر گشته در  
خراسان و یزد و کرمان مسافرت کرد آنگاه با حاجی میرزا  
حیدرعلی همراه گردید و درسال ۱۳۱۴/۱۵ دو بار  
بآذربایجان سفر کردند سپس خود مستقلاً بتبلیغ پرداخت  
و درسال ۱۳۱۵ بهمدان و یزد و کرمان مسافرت نمود  
و درسال ۱۳۱۶ بآذربایجان سفر کرد و درسال ۱۳۱۸ -  
مسافرت یزد نمود و مثنوی که درواقع شهادت<sup>۱</sup> اسفندآباد  
و ابرقو در آن هنگام سرود ضمن بخش سابق مندرج ساختیم و  
شهادت در آن موقع نصیب وی نگشت و درسال ۱۳۱۸ در خراسان  
سفر کرده به بشرویه وارد شد و اساس محفل روحانی نهاد  
و اشتمال و خروش در احباب حاصل شد که فتنه برخاست  
و آقاسید فضل ملای قصبه جلوگیری کرد و از او خواست تا  
خارج شده بخیرالقری رفت و احباب برای ملاقاتش بدانجا  
همی رفتند و درسال ۱۳۱۹ با برادرش از طریق کرمان به  
خراسان و بشرویه رفت و نزدیک بود شورش عامه شود ولی  
آقاسید فضل از او خواست از بشرویه خارج شد و درسال



۱۳۲۱ در یوم پنجشنبه ۲۸ ربیع الاول وارد یزد شد و  
 بخانه میرزا محمود افغان درآمد و تا دو ساعت از شب جمعه  
 همانجا بسر برد و آن هنگام ویرا با اتفاق آقا محمد حسین  
 عطار الفت با صد تفنگچی مروستی و با قافله معتبر روانه <sup>ست</sup> مرو  
 و بواسطه کردند و در اینجا نیز از قتل نجات حاصل کرد  
 و بالجمله پس از اسفار عدیده در ایران مأمور تبلیغ در <sup>ستا</sup> هند و ن  
 ( ۱۳۲۱ ) شد و سنین عدیده در آن مملکت واسمه سفر  
 نمود و لسان اردو و بیاموخت و رسالات و مقالاتی بلفست  
 مذکوره طبع و نشر و با شاهیر فرق و ادیان معاجسه کرد  
 و نفوسی بسیار را آگاه ساخت و در خلال این احوال نیز  
 به حیفا رفته ایامی در جوار حضرت عبد البهاء زیست و در سفر  
 آنحضرت با روها و امریکا ملازم رکاب بود و اقامت ایام بتیید  
 تحریر آورد و دو مجلد بنام سفرنامه حضرت عبد البهاء  
 بطبع رساند و اخیرا سفری به هندوستان کرده عودت بحیفا  
 نمود و وی را دختری از خادما ت بیت مبارک بزنی دادند  
 و با زوجه عزیزت هند کرد و زوجه اش در حال مخاض درگذشت  
 و او بخدمت تبلیغ پرداخت و بمدتی از چندی باز بحیفا برگشت  
 و پس از غروب نیز میثاق ایامی وارد هند شده سفر تبلیغی  
 در داخله مملکت نمود آنگاه به حیفا رفته در جوار پیرانوار  
 حضرت ولی امرالله مدتی بزیت و در تمام مدت اقامتش در

حیفا سنین متفاوته چه در آیام حضرت عبدالبهاء و چه بعد آن مأموریت کتابت الواح و ابلاغیه صادره یافت و از اینرو الواح صادره در آیام اخیره باخط او بسیار و هم ابلاغیهها<sup>ها</sup> بانشاء او موجود میباشد و اشعار نیز میگفت و قصائد و مثنویاتی در مدیحه و مرثیه از وی منتشر است و اخیرا سال ۱۳۴۰ بایران آمده ازدواج نمود و مریض گشته در رشت درگذشت و مدفون گردید .

دیگر میرزا جلال بن ملا عبد الله بکا<sup>ک</sup> که پیدراز بهائیان پیشین و زرقانی و اهل علم و ضمیر بود و گفته اند که در واقعه شهادت میرزا آقای رکاب ساز از ظلم و عدوان شیخ حسین مظلوم ناچار به ضمیر رفته کلماتی گفت و دست از او کشیدند و ماسخ احوالش را در بخش ششم آوردیم و پسرعالی<sup>م</sup> وفاضل بود و حسن صوت و علم موسیقی بحد کمال داشت و حاجی محمد الطلک زرقانی چون حکومت یزد یافت و پیرا همراه بندامت برد و در آنجا مدتی که با حکمران بود با احبب<sup>ب</sup> معاشرت و مساعدت نمود سپس بطهران رفته تحصیل طب کرد عودت به زرقان نموده مطب پر رونقی برقرار داشت و در عین حال برجای پدر به ضمیر رفته به وعظ پرداخت و صیت شهرتش در آن حدود پیچید و با اینهمه تبلیغ نیز میکرد و گفتنی هارا بی پروا همیگفت و از اینرو احبب<sup>ب</sup> سرور

شده اعدا بنا رخصد و بفضا گذاختند و کیفیت گرفتاریهای  
ویرا در بخش سابق آوردیم و او را گفتند نوبتی به پیشنهاد  
عند لیب بجهرم رفت و باعمال ناقصین آنجا راه یافت و صور و  
عکسهای ارکان نقض را آتش زد .

دیگر میرزا یوسفخان لسان حضور وحید کشفی بن  
حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری ساکن قصبه اصطهبانات  
چنانچه در بخش سوم نگاشتیم مادرش خواهر آقاسید یحیی  
وحید شهید بود و لا دتش در قصبه مذکور بعد و دو سال  
۱۲۸۱ واقع شد و والد با پسر دیگرش میرزا ابوطالب  
مجاورت شهید رضا گرفت و والده در قصبه اصطهبانات وفات  
کرد و او در صفر سن بهمراه خالش آقاسید مصطفی سفیری  
به مشهد رفته پدر و برادر را نیز زیارت کرده برگشت و شیراز  
بتحصول پرداخت پس دوسالی در یزد و چندی در اصفهان  
و ایامی در هرجرد بملاقات خالش آقاسید ریحان مجتهد  
صبر خالش آقاسید یعقوب بسر برد آنگاه دوسالی در عراق  
بملاقات پسر خالش آقاسید صیفه الله و بتحصیلات برخوردار  
گشت و بفارس عودت نمود و پس از دیدار بنی اعمام در لارو  
ملاقات خالش آقاسید مصطفی و خویشاوندان دیگر در داراب  
و دیدار آقاسید محمد خالوزاده در کرمان به مشهد شتافته  
اقامت نمود بتحصیلات پرداخت و سفری بطهران آمده

خالش آقاسیدریحان الله وابن خالش آقاسید محسن وخاله اش  
 زوجه میرزا نصرالله را دیدار نمود و عودت بحضرت کسبرده  
 با پدر و برادر بماند و بالاخره آنان را وداع گفته بطهران  
 آمد و در مدرسه جدید التاسیس مبلّغین امریکائی  
 بسمت معلّمی داخل شد و ضمناً لسان انگلیسی بیاموخت  
 آنگاه بسمت معلّمی کالج امریکائی ارومیه ( رضائیه ) رفت و  
 بسال ۱۳۱۳ بگردستان سالی در تکیه سید طه نقشبندی  
 تدریس نمود و بسال ۱۳۲۲ به ارض عکا رفته ایامی در جوار  
 الطاف حضرت عبدالبهاء بسر برد و مأموریت سیر تبلیغ  
 یافت و پس از سالی عودت بایران و ارومیه نمود و اقامت  
 گرفت و در سال ۱۳۴۰ در اثر حادثه هجوم اکراد و آشوریها  
 اندوخته و اثاثیه اش بیاد غارت رفت و بطهران مهاجرت  
 کرد آنگاه به قزوین رفته مقیم شد و در خدمات متنوعه امریه  
 از تعلیم در مدرسه و تبلیغ و ترجمه برای مسافریین احببای  
 امریکائی همیبرد اخت و حضرت عبدالبهاء در اثری بدو  
 چنین خطاب فرمودند : " یامن آیده علی اتباع اثر خالسه  
 المجید .... الحمد لله توگوی سبقت ربودی و سمنده همت  
 را در این میدان جولان دادی و یادگار آن بزرگواری و بر  
 آن سرور ابرار بخد مت امر قائمی و بهدایت خلق اهتمام  
 میفرمائی یقین است که موفق و موید گردی لهذا آن عزیزا

و حید گوئیم تا ذکر آن بزرگوار را تجدید نحائیم .

و در مقامی دیگر خطاب بوی چنین مسطور است :

« تو یادگار آن بزرگواری و از منتسبین آن سید ابرار  
اصد وارم که فضائل موروث آشکار فرمائی و بجدب و وله  
و سرور مانوس گردی چه که ساعر منتسبان خاموش بودند بلکه  
انشاء الله تو جوش و خروش زنی و فرهنگ و هوش بنمائی  
صد هزار اسف و حیف که دیگران چنانچه باید و شاید ره  
آنشخص نورانی نه پیمودند و از باده رحمانی پیمانہ سرشار  
نه پیمودند مقبل بافق اعلی شدند و مقرر و معترف بنقطه  
اولی ولی افسرده بودند و پژمرده و فی الحقیقه قصوری  
نداشتند و لکن شدت بلایا و کثرت رزایا و حمل ثقیل امتحان  
سبب شد که بر منابر نمره نزدند و بیان حقیقت نتوانستند .  
دیگر آقا شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی ابن حاجی

شیخ نجفعلی در قصه بر از جان فارس تقریباً سال ۱۲۸۰  
تولد یافت و نشو و نما گرفته اندک تحصیلات مقدماتی نمود  
و پدر ویرا معتم ساخت پس در سن یازده سالگی بسرای  
تکمیل علوم به شیراز رفته در مدرسه مشیر مانده به تحصیل علوم  
نقلیه و عقلیه پرداخت و صرف همت بیشتر در تحصیل فلسفه  
و عرفان نزد میرزا آقا جهرمی و حکیم عباس نمود آنگاه چندی  
کناره از درس و بحث گرفته قدم در طریق ریاضت نفسانی

نهاد ویس از سنینی چند به برازجان برگشت و پدرخواست  
 برایش ازدواج نماید نهذیرفته ببوشهر رفت و بتجسس محل  
 اقامتش یافتند و بنویسد ارسالش بعراق عرب برای تکمیل  
 تحصیل ویرا برگردانند و پدر اسباب سفر فراهم کرده  
 روانه داشت و سنینی چند نزد آخوند ملا کاظم خراسانی  
 بتحصیل فقه و اصول اشتغال ورزید و ناگهان بدون اطلاع  
 آشنایان واقربا پیاده به مشهد شتافته بماند و ایامی  
 بریاضت گذراند آنگاه پیاده بوطن باز آمد و مدتی با عشیر  
 بسربرد در آن ایام ( طبق مواعیدی که درمکاشفه و رویا  
 بدو دادند ) جوانی از شیراز در طریق عبور به بوشهر ید و  
 وارد شد و شب را باهم مصاحبه کرده و نه جوان را شناخت  
 و نه کتاب را از او توانست گرفت ولی دانست که مقصود در  
 حدود فلسطین و عگا است لاجرم بنام تکمیل تحصیل علوم  
 از پدر اجازه گرفته بنجف و بیش از سفر سابق سعی وجد کرد  
 ولی بعد از چندی برادر کهنتر را که نیز در آنجا بسرپرستیش  
 اشتغال بتحصیل داشت مطلع از سفر خود کرده از اوخواست  
 که بکسی ابراز ندارد آنگاه پیاده با قافله از طریق بر شام  
 روان شد تا به بیروت رسید و بهدایت آقا مصطفی بغدادی  
 به عگا رفته در محضر حضرت عبدالبهاء تشرف یافت و آرزوی  
 دل و جان حاصل کرده آنچه را جويا بود بدست آورد ویس

از دو ماه ویرا مأمور به تبلیغ در ایران از طریق قفقازیه فرمودند  
 و مسافرتها برای تبلیغ در داخله ایران نمود و بالاخره  
 معلم عربی مدرسه تربیت بهائیان شد و سالها باین خدمت  
 و امر تبلیغ و تدریس این امر مشغول بود تا بسال ۱۳۰۰ و  
 در طهران وفات کرد و خاندانی از او بنام فاضل شیرازی  
 برجای ماند و از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب باو است:  
 طهران حضرت فاضل شیرازی علیه بهاء الله :

هو الله

ایها الضجذب بنفحات الله قد اطلمت بضمون  
 الكتاب و عرفت فحوى انحطاب و حمدت الله على ما الهنم  
 القلوب الصافية بالهامات رحمانيه و عطر مشام اهل الاشراق  
 برائحة بايية عبقت على الآفاق و اتضرع اليه ان يويدك بروح  
 تحيي به القلوب و الافئدة و الارواح انه سمع الدعاء و مجيب  
 لمن ناجاه در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بود پس  
 این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت  
 امام ثانی عشر در حیز غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی  
 نداشت بلکه بمضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض  
 محافظه ضممای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص  
 موجود در حیز غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حیز  
 جسم است لآن عالم الوجود عالم واحد ماکان غیباً الا بکم

وما كان شهودا الا بكم جلین تفکری و تصویری و تدبری نمودند  
 ابن حجر در صواعق يك بيتی میگوید :

طان للسرداب آن یلدا الذی — سمیتوه بزعکم انسانا  
 فعلی عقولکم التفاء لانکم — ثلاثم العناء والخیلانسا

باری اگر رجوع بروایات شود و دقت تام گردد واضح  
 و مشهود شود که این امام همام علیه السلام از اصل در حیز  
 جسم نبوده و اما بقاء نفوس مهبطه بعد از خلع جسد عنصری  
 بقائست که عین فناست چه که محروم از حیات طیبه اند  
 مانند جماد مرچند در حیز جمادی بقائی دارد و لیس  
 بالنسبه بوجود انسانی فناء محض است عوالم دیگر محال  
 تبدیل حقائق و تغییر ماهیات و تجدید خلق نه ولی ترفیع  
 درجات و شمول عفو و غفران امریست واضح از عدم فرصت  
 مختصر جواب داده شد آنجناب به ضمن و تفکر تفصیل  
 خواهید داد و تشریح خواهید نمود الآن نفس طهران را  
 مرکز قرار دهید گاهگاهی بسائر ولایات يك گشت و گذاری  
 نموده مراجعت کنید حضرت فتح الله خان مشیر را تحیات  
 مشتاقانه برسانید حال حضور مقتضی نیست انشاء الله  
 بوقتش اجازه داده میشود ع ع \*



و از بهائیان معروف شیرازی میرزا ابوالقاسم تندر  
بن حاجی محمد حسین بن حاجی میرزا عبد الکریم صرّاف  
که پدرش نیز در نهانی اظهار ایمان میکرد و با محترمیسن  
محبشور بود و فرزند مذکورش را در صفر سنش حشر با اهل  
بها میداد ولی تقریباً در سال ۱۳۱۸ تندر در جمیع  
مؤمنین این امر در آمد پیوسته خدمت همی کرد .

و از بهائیان معروف شیرازی حضرات افغان حاجی  
میرزا بزرگ و حاجی میرزا ضیا و حاجی میرزا حبیب پسران  
آقا میرزا نورالدین سالها در خدمات این امر و مخصوصاً در  
خدمت بیت حضرت نقده کوشیدند و بانساب بخواهر حرم  
آنحضرت که جدّه پدریشان بود میالیدند .

و از مشاهیر بهائیان شیرازی میرزا جعفر هادی اف  
سابق الذکر که بسال ۱۳۰۹ بمزم تشرّف بمحضر ابهی رسپار  
عگاشد و دو یوم بمداز صعود وارد شد و مدت هفتاد و پنج  
روز در جوار عنایت حضرت غصن اعظم زیسته آنگاه سوی  
ترکستان رفته در خوقند اقامت نموده بتجارت پرداخت  
وسفری دیگر در سال ۱۳۱۷ به عگاش رفته مدت ۵۵ روز ماند  
و برگشت و باز در سال ۱۳۲۲ بزیارت رفته بقصد بنا<sup>نه</sup> مسافرخا  
بهائی قطعه زمینی بالای کوه کرمل بخرید و سپس در سال  
۱۳۲۷ به حیفا رفته مباشرت به بنا نمود آب انبار ساخت

مدتی ماند تا صافرخانه با تمام رسید و آنرا تقدیم حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> کرد و در دفتر دیوانی بنام مبارک ثبت نمود و آنحضرت امر فرمود که بر قطعه سنگی بیالای صافرخانه این عبارت نقر و نصب نمودند :

" این بنیان مهمانخانه روحانی وانی آقامیرزا جمفر رحمانی<sup>۲</sup> و باز در سال ۱۳۳۲ همینکه آن حضرت از سفر قرب مراجعت به حیفا کردند بهزم تشرف حضور رفته در پیورتسمید بحقصد رسید و پس از عودت در عشق آباد مقیم بود و بالاخره در اثر انقلاب روسیه و تأسیس حکومت ساویت بضیق مالی افتاد و عاقبت با عائله بایران آمد در سال ۱۳۵۲ در جهرم فارس وفات نمود و عائله<sup>۳</sup> رحمانی در امر ابهی برجای گذاشت .

و از معروفین باین نام میرزا محمد حسین خان متمد دیوان کواری و نیز میرزا علی محمد خان مؤخرالدوله بسن حاجی محمد علی که عموی حاجی میرزا عبدالله کارگزار محب بود و او در صفر سن تحصیلات کرده فرانسه و انگلیسی میدانست و مدتی نائب دوم سفارت در فرانسه شد و چندی حکومت بنادر فارس گرفت و از افغان دختر گرفت و اظهسار ایمان و اخلاص مینمود و خانه متملکه بخال اعظم رادر شیراز خریده مشرق الانکار کرد و آقامیرزا بزرگ کواری مدرس مدرسه هاشمیه و حاجی میرزا حسن مهدب الدوله فسائی

مدرسه منصوریه شیراز و صهرش میرزا احمد علی خان  
حشمة الممالك پسر حکیمباشی و شیخ محمدتقی امین  
الشریعه که محض حسن خدمت سوار الاغ شده خانسدان  
شیخ الرئیس را بطهران آورد و شیخ از غایت امتنان  
ایمانی در مدحش سرود .

دیگر شیخ محمد فاضل جهرمی که از ملازمین و محارم  
شیخ الرئیس در شیراز شد و چون گفتگوی نسبت این عقیده را  
در باره شیخ پیشید روزی در حالیکه ویرا پیاده همراه بود  
پرسید و او در جواب بدین بیت تمثیل جست :

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را \*

و چون تصدیق کرده معروف شد . وقتی جمعی ویرا گرفته  
آزار نمودند ولی او تغییرات و تحولات و اختلال در عقیدت  
حاصل کرد و بالاخره با برخی از اعدا لباس شهرت ایمان  
از برکنند .

و از بهائیان مخلص فارس حاجی علی اکبر لاری ، میرزا  
شکرالله جهرمی ، حاجی میرزا محمد صادق خباز ، میرزا  
اسدالله تره دوز ، میرزا علیرضاخان ، میرزا لطف الله خان  
خادمباشی ، میرزا آقامعمارباشی ، محب علی ، میرزا آقاسا  
علی اکبر خادم ، میرزا عبدالحسین ثابت نقاش ، میرزا

یوسف نقاش ، میرزا ابوالقاسم ساعت ساز ، میرزا محمد  
 جعفرخان منشی حضور حبیب الله خان قوام و ناظم الطک  
 و غیرهم ، میرزا حیدرعلی جهرمی ، و نیز حاجی محمد آقا  
 آزادگان وکیل عدلیه که در حدود سال ۱۳۵۸ و مسدود  
 بطهران درگذشت .

و در نیریز اجتماع و مرکزی مهم از مؤمنین و مؤمنات  
 شده در حمیت و تعلق ایمانی که از اسلاف میراث بردند  
 شهرت یافتند و نام و احوال بسیاری از مزاریف رادریخش  
 ششم و تعرضات و قتل و غارات وارده بر ایشان رادریخش  
 سابق نگذشتیم و تعرض و هجوم مسلمانان که نیز از متقدمین  
 خود میراث داشتند مستمر بود بحدی که عبدالرضا نام با  
 مادر خود هاجر که بهائیه مخلصه بود پیوسته در سبب  
 عقیدت تعرضی کرد و عاقبت در سال ۱۳۲۵ هنگام صبح که  
 هاجر به خمیر کردن پرداخت پسر با وی مشاجره اعتقادی  
 کرده نسبت باین امر سخنی ناروا گفت و بی درنگ مادر را  
 هدف گلوله تفنگ نموده بشهادت رساند و نوبتی زنی از  
 اکابر اهالی قصبه را با زنی از مؤمنات در گرمابه راجع بامور  
 دین و عقیدت مشاجره شد و زن شوهرش را سراغ لاند  
 و منجر بآن شد که اهالی هجوم بسوی مسکن مؤمنین آوردند

ولی جوانان رشید بحال اجتماع مقابلت کردند و مهاجمین ترسیدند و بجای خود نشستند و ما واقعه هجوم و قتل وغارت شیخ زکریا را بسال ۱۳۲۷ که هیجده تن از مؤمنین بشهادت رسیدند در بخش سابق مفصلاً نگاشتیم و نوشتی دولتیان اهالی را برای هجوم و حمله مهیا ساختند و بساز با اجتماع و مقابلت مؤمنین فتنه خاموش گشت و باری دیگر اعراب طاغی بصدور هجوم و استیصال مظلومان شدند ولی با حکومت وقت در افتاده مغلوب و مهزوم گردیدند و در سال ۱۳۳۹ بماه محرم بعنوان اینکه منصور السلطنه حکمران حامی بهائیان است قصد شورش و مقاومت با حاکم و اهل بهاء کردند و حکمران عراذه توب و عده ای قزاق در دارالحکومه فراهم ساخته و مسلح گشت و بهائیان نیز در دوخانه مستحکم خود اسلحه گرد آورده مهیای مدافعه شدند و لاجرم مفسدین حذر کرده از عزیمت خود دست کشیدند و سال ۱۳۴۲ محله بهائیان در چارحطه سیل شدید گشته خانه ها ویران گردید و حسب امر تلگرافی حضرت ولیسّی ام‌الله اعانت و مساعدت از بهائیان روی زمین رسید و سد و بازار و ابنیه و حمام خاص و خیابان ویران ساخته شد .  
 و در محرم سال ۱۳۴۵ شیخ محمد نام واعظ یزدی بتحریر نصیر الشریعه و مؤید الاسلام بر ضرب اعداء را هوس قتل و

غارت اهل بها بر سرانداخت و سیدعلی بن سید داود و  
 حشمت الاسلام و برادرش سید ابوتراب که جدشان سیدعلی  
 در ایام جناب وحید شهید و خودشان در فتنه شهیسه  
 شیخ زکریا آنچه خواستند کردند و بردند با تمام همت  
 و قوت برخاستند و کاریجائی رسید که طوق زهاب و ایاب  
 و وسائل اطلاع و استطلاع را بر مؤمنین سد نمودند و اهل  
 بها لا علاج و بی طجاء ماندند و میرزا محمد حسین یسن  
 حاجی محمد ابراهیم قد فداکاری برافراخت و عریضه محفل  
 را برای محفل روحانی شیراز حاصل شده بالباس بدل خود  
 را به شیراز رساند و تلکراف تظلم با میرلشکر نمود و عده  
 نظامی با صاحب منصب مأمور شدند و در حالیکه اعدا عزم  
 حرق و نهب و قتل داشتند رسیدند و نار فتنه را خاموش  
 کردند و شیخ محمد و برخی از مفسدین راقبض و حبس  
 کردند و بهائیان شفیع شده آنان را رها نمودند .

و از بهائیان شهیر نیریز جمعی را در بخش ششم نام  
 بردیم ملا محمد شفیع که فتحعلیخان حکمران نیریز  
 میرزا زین العابدین خان بواسطه او عریضه بحضرت  
 عبدالبها فرستاد و بصدور خطابی مفتخر گشت و در حقیقت  
 آثاری از آنحضرت صادر شد و بالاخره سال ۱۳۱۵ وفات  
 یافت و صورت زیارتی از آنحضرت برایش رسید و از وی خواند<sup>نی</sup>

در این امر تأسیس گردید .

دیگر ملا احمد علی واعظ که در سال ۱۳۱۷ حسب امر حضرت عبدالبهاء در رفسنجان و کرمان و جهرم و سرستان و غیرها سفر تبلیغی کرد و آثار کثیره در حقیقت مدور یافت و بالاخره بسال ۱۳۲۰ درگذشت و خاندانی برجسای گذاشت .

دیگر حاجی محمد حسن سقط فروش سفر به عکا کرده به محضر حضرت عبدالبهاء تشریف یافت و بالاخره به مشرف آباد رفته بسال ۱۳۳۰ درگذشت و از او خاندان صالح برقرار شد و کریلانی مسیحین اصحابانانی نیز در آنسال وفات کرد و خاندانی برجسای گذاشت .

و از جمله بهائیان معروف نیریزی که در ضمن شهرداء واقعه سال ۱۳۲۷ ضمن بخش سابق نام بردیم ملا محمد علی ویرا در زاده اش ملا حسن بن عبد السمیع مشهور به ملا آقا بابا بود ند که والدشان ملا حسن معروف به لب شکری از شناختگان قصه غالباً بحکمرانی نصیبات و قرای فارس انتصاب داشت گویند هنگامیکه حضرت نقطه اولی از شیراز عازم اصفهان شدند حسب اقتضای افنان عالی الشان بالتزام رکاب مبارک عازم گردید و حضرت او را در نیمه راه اجازه عودت داده به اعطای انگشتر دست خود مفتخر نمودند و او در واقعات

نیریز نسبت با صاحب جناب وحید و با زماندگان شهیدان<sup>۱</sup> و اسرا<sup>۲</sup> مساعدت و دلجوئی همیکرد و خلف ارشدش ملا محمد علی بشرف ایمان امر ابهیی فائزگشته عاقله<sup>۳</sup> بهائی تأسیس کرد و پسر دویض ملا آقا بابا بحال سکوت ماند ولی پسرش ملاحسن که جوانی جمیل و خلیق بود بمزایان<sup>۴</sup> ایمان بدیع آراسته گردید و به شغل فلاحت و سوداگری اشتغال جست در سن ۲۴ سالگی بنت عمش پری جان بنت ملا محمد علی مذکور را بازدواج آورده و با مدد و حیثیت نزد اهالی بشغل خویش و خدمت امر ابهیی زیست تا در فتنه مذکوره سال ۱۳۲۷ شیخ زکریا با جمعیتش بمنوان تأسیس حکومت طائی سرشورش برافراشت و وارد نیریز شده بفرات اهالی واستیما<sup>۵</sup> بهائی پرداخت و گروهی از مظلومان به سروستان و برخی بجبال پناه بردند و عده ای از همراهان شیخ بدستیاری معاندین بدانجبال شتافتند و ملا علی<sup>محمد</sup> و ملاحسن باتنسی چند از بستگانشان را در نیم فرسنگی قصبه و دامنه کوه بیساغ معروف بید لنگ یافتند با ضرب و آزار سوی شیخ کشیدند و شیخ از جوانی ملاحسن در بیخ خورد و او را امر به تبری از عقیدت نمود و او نوعی سخن گفت که خشم شیخ برافروخت و امر به قتل داد پس شمشیر بر فرق نوجوان نواختند و تیرباران نمودند آنگاه شیخ به ملا محمد علی گفت اگر تبری



نکنی بدینگونه خواهی شد و چون استقامت ورزید نیسز  
مقتول گردید و بند برپایش بسته از محله بازار به محله  
چنار سوخته آورده بر درخت توت در مقابل جامع کبیسر  
آویختند و جسد را آتش زدند و چندان سنگ و چوب  
نواختند که مستور و پنهان گشت و جسد ملا حسن را که نیز  
بر درخت توت و مقابل جامع محله بازار بسته تیرباران کردند  
سه شبانه روز بد آنحال بماند و مردی نیک فطرت محافظه  
کرده در شب چهارم تحت خاک مستور کرد و به کسان  
شهید اطلاع داد نیمه شب جسد را به قبرستان عمومی  
دفن کردند . و اما جسد ملا محمدعلی و دیگر اجساد  
مداروحه را تنی از باغبانانشان پس از سه روز با مشکلات  
بسیار بقبرستان عمومی برده دفن کرد و پری بیان ستمیده  
مذکور از شرارت و ملامت اهالی بهرخانه پناه برده طجاء  
نیافت و ناچار به باغی بیرون قصبه بدون مأکول و مشروب  
بزیست و همسایه ای رحم آورده نگهداری کرد تا چون  
شیخ و همرها از قصبه رفتند بخانه ویرانه عربان خود  
آمدند و اندک اندک رفاهی حاصل گردید و فرزندش  
عبد السميع شهید پور خلف صالح و برومند گشت .  
و نیز شاهیر اهل بها و اوضاع سرستانرا در بخشش  
ششم نوشتم و شرح احوال آقا مرتضی و شهادتش در آن بخش

—————

ودر بندرعبّاس مرکزی و جمعی از این فئه میزیستند  
از معاریفشان سلطان محمدخان ابوالوردی شیـرازی  
حکمران بندر که از خدمت دولت خارج شده چندی در شیراز  
ماند و بعداً در اهواز مقرب شیخ خزعل گردید و الاخره  
بحزم زیارت بیت مبارک بغداد رفت و مریض شده درگذشت  
دیگر میرزا عبد الله خان مدحت الوزاره کارگزار امور  
خارجه در بندر که عمارتی عالی و کاروانسرا و حمامی در خلف  
کاروانسرا ساخت که بنام کارگزاری معروف گردید و در جنب  
حمام زمینی بقصد مدفن بهائی و عبادتگاه گرفته و حجره  
برای مدفن خود ساخت و خود در سال ۱۳۲۶ و پسرش  
میرزا عباس خان امین الوزاره بسالی دیگر درگذشتند و هر دو  
در همان حجره مدفون شدند .

دیگر محمد علیخان سدید السلطنه بندری کبابی  
دیگر از بهائیان بندر حاجی محمود آذری و حاجی محمد  
تقی لاری و معصومعلی فرهت ثابت عضو دائره پست .  
دیگر میرزا حسنعلی خان بن ملا محمد علی واحدالمین  
شیرازی که حسن ترسل و طبع شعر داشت و با وجود شهرت

بدین عقیدت بعلمت محاسن اخلاق و لطف معاشرت محبوب  
 و محمود نزد مآلها و ارکان شد و سال ۱۳۱۸ در لاروسپس  
 در بندر لنگه و بالاخره در بندر عباس رئیس پست بوده در  
 تنظیم و تأسیس پستهای مذکوره مشاقت کثیره کشید و سالی  
 چند در بندر اخیر با سمت ریاست پست عضو عامل محفل  
 روحانی و مرکز رجوعات این امر و خانه اش را محل ورود و  
 اقامت مبلّغین و مسافرین و انمقاد محافل و مجامع قرار  
 داد و الواحی در حقیقت صدور یافت و منقساتی ترکیب از  
 اشعار حافظ و سعدی و صحبت لاری در ثناء و عیفات  
 حضرت عبدالبهاء هنگام مسافرت در امرینا سرود و عاقبت  
 نظر بجد و فعالیتی که در واقعه سرعت پست بین راه کرگان  
 و بندر عباس واقع شد بعمل آورد حاجی علی کرخان شجاع  
 نظام ابوالوردی حکمران بندر که عداوت دینه با او داشت  
 مصمم بر اهلکش گشت و شیخ علی دشتی ملای بندر محرک  
 و مهیج گردید تا در لیله ۲۹ ذیحجه سال ۱۳۳۴ بنوعیکه  
 در بخش سابق آوردیم هنگامیکه در سه ساعت گذشته از غروب  
 فارغ از کارهای پستی شده سواره بخانه بر میگشت در میدان  
 بارانداز مکاریها واقع در قرب خانه اش و در جلو خانه آقا  
 غلامرضا سمیع لاری بشهادت رسید و علیالصباح جسدر را با  
 حضور حکمران مذکور و جمعی از قبیل سدید السلطنه و میرزا

اسمعيل خان وصال و آقاغلامحسين لاری و ملا احمد قاسمی  
راننده کشتی دولتی به حجره ای که مدحت الوزاره ساخت  
دفن کردند و کتب و الواح و آثارشہید مذکور را سدیدالسلطنه  
خرید و با کتب مدحت الوزاره که نیز خرید و دیگر کتب  
کتابخانه شخصی تاسیس کرد و زوجہ شہید بسال دیگر  
درگذشت و پسر عیاس نام برجای ماند .

دیگر از بہائیان ساکن بندر عیاس آقا سید حسن نظری  
مقوم دائره گمرک در صافرت از بندر درگذشت و دو پسر  
و عمارتی بیاد کار گذاشت و میرزا عیاس خان افغان و میرزا محمد  
جذبه و میرزا محمد صالح رفسنجانی و آقاغلامعلی خراسانی  
یزدی برای امور اداری و تجاری چندی مقیم بندر بودند و  
شجاع نظام حکمران مذکور در سال ۱۳۳۶ آقا محمد ثابت  
شرقی و محمود سامانی و احمد و برخی دیگر را بنام  
عقیده و ایمان بدارالحکومه طلبیده اقرار بشنید و برای  
اظهار میل آقا محمد ثابت که با ملاها مقابلہ و مکالمہ کرده  
صواب یا خطارا واضح دارد آقا شیخ علی دشتی و آقا میرزا  
حسن نجفی تبریزی را دعوت کرده حاضر شدند و آقا محمد  
را با در فلک کرده چوب بسیار زد و دکان خرازش را غارت  
خواستند و محمود سلمانی و غلام عیاس را چوب شدید زده  
رها کردند و حاجی مسلم بوشہری رئیس بلدیہ به اہالی

سپرد کسی باستاد محمود مراجعه نکند لا جرم به حیفا شتافت و چندی در جوار پرنوار بماند آنگاه بوطن برگشت و باز در سال ۱۳۳۹ آقامیرزا سیاوش و برخی دیگر از مؤمنین از بمبئی رسیدند و حاجی مسلم تشهیر و تحریسک کردت اهل بازار هجوم آورده ضرب شدید به سیاوش وارد کردند و حکمران میرزا عبدالحسین ابن میرزا احمد خان برادر میرزا علیمحمد خان موقرالذوله افغان جلوگیری کرد و شبانه سیاوش و برخی دیگر از مؤمنین را با جمعی تنگدار برای محافظت از بندر خارج کرد ولی پس از فوت موقرالذوله آقای مشارالذوله حکمت در اثر تنگلمات بهائیان بمین الممالک معاون حکومت بنادر را بتفتیش فرستاد و تقاص کامل بعمل آورد .

و در آباده چنانکه در بخش ششم آوردیم مرکزی قسوی از این فئه انصاف یافت و عده ای کثیر دیگر نیز از اولاد متنفذین و از مؤمنین جدید بمرصه ایمان قدم گذاشتند و شهرت در خدمت یافتند و واقعات مهمه که رخ داد در بخش سابق نگاشتیم و اولین محفل روحانی مؤلف از سراج الحکماء و سرش میرزا حسینخان ضیاء الحکما و داعی حسین و حاجی علیخان و عبدالکریم خان و دیگر میرزا علیخان کوشکلی (شهید) و آقارضاقلی بابا محمدی و آقا علی اکبر همت آبادی ، عباسخان

دیرغوی و میرزا قابل بود و سه بنیان حدیقه الرحمن،  
مدفن روس الشهداء، سال ۱۳۲۶ شد و در سال ۱۳۲۸  
عمارتی با اراضی وسیع بنام حظیره القدس برای دفن  
مؤمنین و مدرسه در جنب حدیقه الرحمن بهمت حاجی  
علیخان تأسیس یافت و در سال ۱۳۲۹ حمام با آب دست  
نخورده بهمت دکتر حسین خان ضیاء الحکماء بناگشت  
و در سال ۱۳۳۷ دو مدرسه ذکور و اناث بنام تربیت درآباد  
تأسیس گردید و در قریه کوشک بهمت میرزا علیخان مسافر خا<sup>نه</sup>  
و محفل روحانی تأسیس گشت و در قریه همت آباد بهمت  
آقا حسین بن آقا محمد باقر و آقا میرزا نصرالله روش<sup>من</sup>  
مسافرنشانه تأسیس گردید که اجتماع مؤمنین در آنجا انعقاد  
صیافت و از همانندین شهر آباده حاجی قاضی و ملا محمد  
حسین امام جمعه و شیخ الاسلام را نام بردیم و میرزا احمد  
خان سالار نظام از اهل ابرقوه را که چندی حکومت آباده  
نمود نیز شتهای از ستمها که بر اهل بها آورد ذکر کردیم.  
و از آنجمله نوبتی آقا رضا علی پیر از مظلومین را بموجب سب  
تحریک امام جمعه و پسرش شیخ الاسلام ببهانه اینکه حین  
عبور کالسکه اش سلام و احترام نگفت در دار الحکومه بدن  
بضرب چوب و زنجیر سیاه کرده حبس نمود و حاجی علیخان  
و دانشی بسائی بمحبس رفته مظلوم را رها کردند و تیسز

کیفیت اقداس در قتل بهائیان ابرقوه و در قتل میرزا علیخان کوشکگی را در بخش سابق نگاشتیم و نیز شرح احوال مشاهیر مسطور گردید و میرزا عدل<sup>۱</sup> الله سراج الحکما<sup>۲</sup> و بعد از او پسرانش میرزا حسینخان ضیا<sup>۳</sup> الحکما<sup>۴</sup> و میرزا بدیع الله بدیع الحکما<sup>۵</sup> عضو محفل روحانی و مشهور در جامعه و در بلد و خدمتگذار این امر بودند و خاندان وسیع سراج برقرار گشت . و میرزا محمد حسین (دائی حسین) خانه ای در یاز داشته از واردین شهر بهائی ضیافت پیوست کرده در شجاعت و غیرت و حمایت از این ائمه مصروف بود و حاجی علیخان زوج بنت ذبیح دارای املاک و دهات و خانه بزرگ و عضو محفل روحانی و مصدر خدمات مالی و غیره بود خاندانی از او ماند .

و ما سابقه احوال میرزا قابل شاعر و مبلغ امرالله را در بخش ششم نگاشتیم و در سال ۱۳۱۳ چنانکه در بخش سابق نگاشتیم در آبادیه انقلابی شدید برای این ائمه رخ داد و چند تن را حکومت گرفتار کرد و میرزا قابل دستگیر شد . قریب هزار چوبی بر او نواختند و سرتاپایش را مجروح ساختند و اثاث البیتش را بیغما بردند و نه یوم در حبس و غل و زنجیر بود تا خلاصی یافت و چون مجدداً بحکم امام جمعه بصره وی برآمدند ناچار با پای پیاده سر به بیابان نهاد بهیزد

شتافت و بخانه حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله  
سکن گرفت و افغان مذکور واقعه آباده را بمدر اعظم تلگراف  
کرد تا حکم شدید تلگرافی بایالت فارس صادر شد و حاکم  
آباده معزول و محبوسین مستخلص و احیای همه آسوده شدند  
و قابل نیز مراجعت بوطن نمود در سال ۱۳۱۴ حسب امر  
حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برای تبلیغ سیار در اطراف  
واکناف و قری و جبال گشت و انوار اشراق و آثار مرکز میثاق  
را منتشر ساخت و در سال ۱۳۱۵ نیز چنانچه در بخش سابق  
نگاشتیم حکمران آباده وی را با دوشن دیگران بهائیان  
بموجب فتوی شیخ محمد تقی نجفی ابن الدّعب اصفهانی  
و حسب اقدامات امام جمعه دستگیر کرده به غل و زنجیر  
کشید و قصد تعذیب شدید داشت ولی با اقدام شجیمانه  
دائی حسین مستخلص نمود و در سال ۱۳۱۷ حسب اجازه  
حضرت غصن اعظم عبدالبهاء با صهرش میرزا نصرالله روشن  
بنای سیر و سفر تبلیغی نهادند تا بالمآل به عکا مشرف  
شوند و بعد از سیر تبلیغ در کوهستان و قری و بلاد به آوه  
رسیدند و حسب خواهش آیامی چند توقف کردند و تنی چند  
را بخلع ایمان ابهی مخلص ساختند و آخوند ملا حبیب  
پیشنماز محل بجوش و خروش آمد جمعی از اشرار را با چو  
همراه کرده بمنزل قابل ریختند خواستند برایشان هجوم



آرند و قابل بغایت دلیری و بی باکی نمره برکشید و چنان  
مقابل شد که مهاجمین جز انصراف و تفرق راهی نیافتند  
و این واقعه موجب تنبه و تدبیر اهالی گشت و ایشان از آوه  
به سلطان آباد و ملایر و همدان و کرمانشاهان سیروسفر  
و تبلیغ همی کردند و از کرمانشاه بصد حرکت به بغداد  
بودند که خبر انقلاب ارض مقصود بنوعی که در پیش سابق  
آوردیم به سمشان رسید و از تلگراف واصله بدین مضمون  
که مسافرین مجازیه ارض اقدس در هر نقطه هستند مراجعت  
نمایند آگهی یافتند و باکمال تأثر مراجعت کردند و شرح  
حال را معروض داشتند و بعد از پندی خطابی رسید که  
در آخر آن چنین مرقوم بود : " مادر مخصوص مراجعت شما  
بوطن چیزی ننکاشتیم ولی چون شما بمجرد استماع امر  
عمومی مراجعت فرمودید این غمزه بسیار مقبول افتاد لذا  
در وقتش شمارا احضار خواهیم نمود در کمال خوشی " و در  
سال ۱۳۲۰ میرزا قابل برای تبلیغ و نشر این امر بحد و بیزد  
شتافت و بعد از سیر و سفر در رضشاد و کوهستان به یزد وار  
وارد شد و در خانه آقا حسین بابا خباز منزل کزید در آن اثناء  
مذبحه عمومی سال ۱۳۲۱ بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم  
شروع شد و یکنفر از این طایفه را در شهر و دوفرد در تفت  
و دوفرد در اردکان شهید نمودند و بعضی از اشرار بقصد

تعرض و قتل او برآمدند لذا منزل را تغییر داد و خیر  
 بسمع اولیا حکومت رسید و در یومی حسب اشاره حکمران  
 شاهزاده جلال الدوله جمعی از فراشان حکومتی ریختند  
 و با های وهوی اشرار او را بدار الحکومه بردند و چون شب  
 شد نایب کاظم خان داروغه نزد وی آمده مذکور داشت که  
 حضرت والا میفرمایند شهر یزد منقلب است شما البتّه  
 بفوریت از شهر حرکت نمائید و او را مرخص نمود و در فردای  
 آن شب در تدارک حرکت بود که فتنه شدید شد و شش نفر  
 از اخبارا شهید کردند و قابل تماصت آثار این امر که همراه  
 داشت بتنی از نسوان بهائیه سپرد و حین زوال ظهر در رژی  
 الوار حرکت نمود و از بین اعدا شورشیان متوکلّاً علی اللّٰه  
 گذشته از شهر خارج شد و عازم آباده گردید و معاندین  
 خبر یافته و از طریق تفت تا دوفر سنگ در عقب شتافتند و او را  
 نیافتند و او سالمّاً تا حوالی ندوش رسید و در بیابان  
 گرفتار ساربانان گردید و محمد مهدی پسر کلانتر قریه  
 بصدور قتلش برآمد و ضرب بسیار رسانده چهار دندانش  
 را بشکستند و سرتاپایش را با سنگ و چوب مجروح و سسپاه  
 کردند و در صحرا بی کس و تنها گذاشته اسب سواری و لوازم  
 سفر را ربودند و او را برهنه و سرتاپا مجروح بیابان انداختند  
 و یقین بر هلاک او کردند و او دو ساعت دیگر بهوش آمده

ناچار روانه راه شد و بعد از چهار یوم بنفایت سختی خود  
 را بآباده رساند و بالجمله میرزا قابل بنوع مذکور در ولسن  
 و در سفر پیوسته عمر را به نشرفحات ابهی و تفتنی السواح  
 و آیات و قرائت قصائد و غزلیات و تبلیغ بیگانگان و تذکر  
 و موعظت دوستان بسر برد و در سال ۱۳۳۶ با جمعی از رجائ  
 و نساء احباب از آباده عازم ارض حیفا و زیارت محضر حضرت  
 عبدالبهاء شد و در شیراز مدت دو ماه ماندند شهر را در  
 ایام عید رضوان پیر از نغمه و آواز کردند و از طریق دریا  
 وارد بستی شده قریب دو ماه اقامت نمودند و احبب از ورودشان  
 فرح و انبساط کامل حاصل کردند سپس حرکت کرده وارد حیفا  
 و محضر حضرت عبدالبهاء شدند و مدت هفتاد یوم نصیب  
 کامل روحانی بردند و بستی از غزلی که در آن ایام انشاء کرد  
 این است :

\* کسی که موسی از اولن تری شنید ندیدش

هزار مرتبه او را باین دو دیده بدیدم

و نیز از قصیده بنوع ترجیع که در آن ایام بسرود این ابیات

است :

بشارت که بر گوی جانان رسیدم

غبار رهش را بپشمان کشیدم

( ۵۹۲ )

دو پیمانہ از خمر پیمان چشیدم  
بس اسرار نشنیده از وی شنیدم  
بہزم ارم نظم ربّ المعالی  
بود جای یاران و احباب خالی  
چہ گویم ز رمزی کہ حیفا بدیدم  
مکن منع من کنز اخفی بدیدم  
ملائک صفوفنا صفوفاً بدیدم  
منادی الوفاً الوفاً بدیدم  
بہزم ارم نظم ربّ المعالی  
نہمہ جای یاران و احباب خالی

—————

بعد از عودت ببولن ہرچند سفری برای تبلیغ حسب امر  
صادر از حضرت ولیّ امر اللہ شوقی ربّانی بنہود ولیّ بواسطہ  
ضمف قوا ملتزم خانہ شد تا در سال ۱۳۵۵ درگذشت و او  
را آثار نظم و نثر بسیار در امر ابہا ست و رسالہ استدلالیہ  
در اثبات عظمت امر ابہی و مقام حضرت عبد البہاء نوشت و  
دیوان اشعار خود را مستحق بنظر از المرفان و درسہ مجلّد  
تخلیم کرد . اول اشعاری است کہ در دورہ اشراق انسوار  
جمال ابہی گفت دوّم متعلّق بدورہ حضرت عبد البہاء  
وسوم متعلّق بدورہ حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر اللہ و

سفرنامه در شرح مسافرتش بمحضر حضرت عبدالبهاء و آنچه  
شنیده و دید تألیف نمود و در ضمن اشعارش قطعات  
تاریخیه موجود است مانند مثنوی در کیفیت شهادت میرزا  
اشرف در اصفهان و نیز در شرح مذبحه شهدای سبعه یزد  
و نیز در واقعه فتنه مذکوره آبان سال ۱۳۱۳ و از غزلیاتش  
در مدح و ثنای ابهی چنین است :

ای دل بدوستی بها پایدار باش

در امر مهرش چو جبل برقرار باش

پیمانه ای زیاده پیمان او بنوش

سرمست از این شراب وصی خوشگوار <sup>باش</sup>

زین راح روح بخش که در دست لهر است

جای بنوش و بنا باید هوشیار باش

این نشاء نشاءتی است که همواره <sup>ست</sup> در سر

از وی جدا نشو بجهان پر غماریا <sup>ش</sup>

امروز اگر بوصل بها ره نیافتی

پانصد هزار سال دگر انتظار باش

راه وصال دوست اطاعت با مر اوست

این ره بیوی و خسرو گردون مداریا <sup>ش</sup>

خواهی ره نجات بدنیا و آخرت

از آنچه غیراوست زجان در کناریا <sup>ش</sup>

( ۵۹۴ )

از بغض و بخل و حقد و عناد و غرض گذر  
وز کین و ظلم و جور و جفا در فرار باش  
هنگام جود و بخشش و احسان و فضل و بذل  
بارنده تر ز ریزش ابر بهار باش  
در خلق و شوی و یاکسی و تنگدیس و بندگی  
ما بین مردمان بینان المشار باش  
چون همه محاق شو تو در این قرن و در قرون  
بدر منور فلک اقتصداری باش  
امروز شو بندگانیش زیب دوش گس  
فردا بروزگار تو دایر مدار باش  
بیدانه‌ای شو بر تو رسد آشنا بشو  
غیر و خودی صین تو باغیاری باش  
بر دشمن ابرسی تو ز جان دوستی نما  
در نزد دوستان ز وفا خاکساری باش  
زیر قدم اهل بها خاک پست شو  
و ندر ممر و ممبر باران غبار باش  
در گلشن اطاعت امر عند لیب شو  
در مرغزار حبّ بها مرغ زار باش  
خواهی اگر شهینشه کون و مکان شوی  
در بندگی حضرت حق جان نثار باش

( ۵۹۵ )

عبدالبها<sup>۱</sup> است قافله سالار بندگی

چون گرد کاروان زبیش رهسپار باش

ای قابل از نجات دنیایم طلب کنی

محو رضای حضرت پروردگار باش

و از میرزا قابل پسران و دختر و عاتله برقرار است و الواح  
عدیده از جمال ابهی و آثار کثیره از قلم حضرت عبدالبها<sup>۱</sup>  
در حقیق صدر یافت . .

و مامور سابق سابقه احوال بینش عماد آبادی زادر دوره  
سابق نگاهشیم تا برای تبلیغ سفر به سروستان و نیریز  
رفسنجان و کرمان و یزد و کاشان و طهران کرد و در تأسیس  
مدرسه تربیت آباده بسال ۱۳۱۸ کوشید و در سال ۱۳۱۹  
مأمور تبلیغ در بنادر فارس و هندوستان گردید و بسال ۱۳۲۰  
به عکا رفته ایامی بزیارت حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> فائز و برخوردار  
گشت و سالها به تبلیغ و خدمات این امر پرداخت و از سال  
۱۳۲۴ تا قریب ده سال در دایره حکومت به نویسندگی  
مشغول گردید و ملاها با دستگیری سردار عشایر قشقایی  
بصدورش برآمدند و خانه اش را در عمادآباد غارت کرده  
اموالش را بردند و بواسطه حکمران ویرا از سفارش معزول  
ساختند لاجرم بتبلیغ پرداخت و بالاخره ابراهیم خان

قوام الطلک ویرابا عائله اش مدنی تعلیم و تربیت اولاد خود  
 ویرای نسل امت و مؤانست نگهداشت و بسال ۱۳۴۶ حسب  
 امر قوام عائله اش به بیروت برد و باحرفش بحضور حضرت  
 ولی امرالله رسید و بسرپرستی اولادش در بیروت بماند  
 و باز سفر دیگر بسال ۱۳۴۸ و بار دیگر بسال ۱۳۵۰ اشرف  
 بحضور یافت و او را آثار و اشعاری است از آنجمله مجموعه  
 در کیفیت صنعت بلور و شیشه سازی و دواها و کاغذ و شیشه  
 و دقایق عکاسی نوشت و رساله دیگر در صنعت رنگ ریزی  
 قدیم ایرانی و جدید اریهائی که از گیاهها و درختها و  
 اشیا ممدنی توان گرفت تألیف نمود و هیچکدام بطبع نرسید  
 و از جمله کتاب هزار رباعی است که در بیروت تابع و نشر شد  
 و چند رباعی برسبیل نمونه چنین است :

دیری است بدیوانه سری مشهورم

از امر شه جنون کنون مأمورم

دیوانه ام و صور حیاتم در دم

پیچیده بهر کجا غوش پیورم

ایضا :  
 با اینکه تو دانی که از اینجا گذری

از بیست که از شهر بقا بی خبری

دیری نرود که از تو هستی تو

نه نام بماند نه نشان و اثری



(۵۹۲)

ایضا :

با جمله مردمان بروج و ریحان  
میوی توره نه برسبیل عدوان  
تا هر که تو را برادر خود داند  
از تو نگریزد و نماید احسان

ایضا :

در دهر چنان باش که همواره دری  
مردی تو اگر بروز آخر نگسری  
امروز تو زاد روز فردا بر دار  
آخر نه چو کاروان اسیر سفری

ایضا :

دان مرگ و حیات همعنان روز و شبان  
نه غره باین باش و نه غافل از آن  
در خواب معان که روز شب بادندان  
موشت ببرد آنچه تو را در انمان  
آندم که شتر بگذرد از یک سوزن  
فرزند رود گوشه ای و یک سو زن  
حالا چو توان و مهلتی هست ترا  
از هر پنه تو برکنار و بر یک سوزن

ایضا :

( ۵۹۸ )

دانی که ادب چه شایستگی باشد

این جامه نکوتر افتخاری باشد

میپوش تو این جامه نپوشید هرآنک

ایضاً مایوس ز فضل کردگاری باشد

تاخانه دل از غم تو ویران شد

بس گنج که در هر طرفش پنهان شد

هرگوهر از آن بشکل اشک از ره چشم

ایضاً در هر صدفی چو مهر و مه تابان شد

من بنده آن کسم که شعوری دارد

از نشاء عشق خوش سروری دارد

سربادل و دین سپارش زیرا او

ایضاً از تابش شمس عشق روشی دارد

ای فتنه جان و دل عالم رویست

برهم زن آسایش دلها مویست

آهسته بران مرکب خود بهر خدا

که دل سرهم ریخته اندر کویست

و در ضمن رباعیات مذکور بسیاری از اصول و مبادی و هم

تمالیم اخلاقیه این امر و دستوره‌های مسطوره در لوح طیب

را بنظم آورد و دیگر مثنوی که در تبیین کتاب عهدی و

واقعات ارض مقصود است که بلا تصریح مقصود منظوم ساخت و

و جهنم در ایندور با آنکه جمعیتی از بهائیان  
 مؤثر قدیم در آنجا میزیستند مرکزی برای نقض عهد و میثاق  
 شد و حاجی حسینعلی علمدار آن بود چنانکه در ضمن  
 بیان احوال بمبئی و غیرها ثبت است بنوعی که توجه مرکز  
 عهد و میثاق و بهائیان بدانجا جلب گردید و ملتغین  
 و رهبران بسیار مانند عندلیب از شیراز و غیره بآنجا گسیل  
 شدند و کوشیدند تا آنکه ظلمات هالکه نقض از تأثیر افتاد  
 و ماعدّه ای از معاریف احمّای جهنم امثال آقا سید حسین  
 روحانی و آقا محمد حسن بن آقا کریم <sup>علی</sup> و استاد محمد حسن  
 زغیر هم که بمقام شهادت رسیدند در ضمن واقعات سال  
 ۱۳۴۴ در بخش لاحق بیان مینمائیم و از مراکز این فتنه  
 در قسمت فارس قراء هندیان معروف به هندجان که شرح  
 اوضاع آنجا و احوال متقدّمین را در بخش ششم آوردیم و  
 میرزایحیی سابق الوصف بسال ۱۳۴۱ در آنجا درگذشت  
 و او آنجا را مرکزی از مراکز امر ابهی ساخت و خاندانی برج  
 گذاشت و از اخلاف مؤمنین متقدّمین جمعی کثیر در طسّل  
 ایمان ابهی مستقر گشتند ولی بعلمت اوضاع محید کسه  
 دور از مراکز اطلاعات و تکمیل میباشد و محل عبور و مرور

( ٦٠٠ )

سافریں و مہلّغین نیست غالباً از بسیاری از معارف و واقعات  
جاریہ ہی خبر مانند ند و ممذکک فیما بینشان نفوس شہیر  
برخاستند و آثار بسیار از حضرت عبدالبہا در حقیقتان صادر  
گردید .

### قزوین

قزوین چنانکہ در بخش ششم نگاشتیم و در هنگام  
غروب شمس جمال ابہی مرکزی مہم برای این دہائیفہ بود  
و عدہ ای از معارفہ امر در آنجا شہرت داشتند و اعضا  
خانوادہ ہای قدیمہ در عرفان و ایمان میدرخشیدند و چون  
فتنہ نقض برخواست احتمال آن بود کہ ارکان فتنہ مذکورہ  
در این بلد بمقصدشان برسند و مخصوصاً آقا جمال بروجرڈ  
کہ عائلہ اش قزوینی بود و آقا محمد جواد قزوینی معروف کہ  
عائلہ برادر مہتر مرحومش حاجی محمد باقر و صہرشان حاجی  
یوسف عطار در آن بلد میزیستند و میرزا عبد اللہ قزوینی ساکن  
عگا کہ دہائیفہ زرگرہا بستہ باو بودند و خصوصاً ثریا بنت  
سمندر در قصر بہجی میزیست و غیر ہم بسی گوشیدند و حاصلی  
اندک نجیدند و عبور و مرور ناشرین لواء عہد و میثاق امثال  
حاجی میرزا محمد تقی ابہری و حاجی میرزا حیدر علی اصفہانی  
و غیر ہما در آنجا اثری عظیم بخشید و عاقبت سمندر با عائلہ  
بسال ۱۳۱۷ بہ عگا مشرف شد و چنانکہ در ضمن شرح احوال

در بخش ششم آورده ایم و قریباً هم تفصیل میدهم احسوال و اقوال روسا نقض را دید و شنید و کاملاً مطلع گردیدند و رساله ای در بیان احوال خسران مآلشان نگاشته در مصر بطابع رساند لذا رأیت نقض در آن بلد سرنگون گشت و امر مینائی بکمال اشراق بدرخشید و شاه میراجباً مانند سمندر و میرزا موسی حکیم و آقا محمد جواد و حاجی عبد الکریم و غیرهم ستمی بلیغ بذول نمودند و در اثر اقداماتشان تقریباً هفتاد نفر جدیداً در ظل امر ابهی درآمدند و اتحاد و انجذاب بدیع درجامه جلوه نمود و اختلافات و ضیافات با رونق و مشهور در آن بلد برقرار گشت و حتی برای برخی از اصلاحات لازمه داخلیه بلاد اخیری حسب امر حضرت عبد البهاء نفوسی از آنجا حرکت نمودند و برای تبلیغ مکرراً ببلاد اخیری مسافرت کردند و آثاری کثیر معلو از الطاف و عنایات در حقشان صدور یافت منها در ضمن خطابی چنین مسطور است : " از احبای آن دیار نهایت سرور و رضا حاصل زیرا الحمد لله متفق و متحدند و متذکر و منجد نفعه خوش از آن بهشت برین میوزد زیرا در قزوین وحدت حال و یگانگی و مردانگی و فرزانی احباً محقق و صلیم است ... الخ " .

وقریه قدیم آهار متدرجاً مرکزی از مراکز امریه گشت

و دیگر از نواحی از قبیل ککین، محمدآباد، کله دره،  
 اشتهارد از مراکز بود و خانه فرهادی بنام مشرق الانکاء  
 محل اجتماعات و تلاوت الواح و آیات مقرر و وقف امر گردید  
 و در مدرسه بنین و بنات تأسیس گشت که عده ای از دکمپرو  
 انانک نونهالان احباب بمعلم و معلمه گی رجال و نسائه  
 این طایفه برقرار شد و مافتنه سال ۱۳۲۱ را در بخش سابق  
 آوردیم و چون شرح واقعات و نیز احوال ارکان احباب  
 قزوین را در بخشهای قبل آوردیم در این مقام تکرار نمیکنیم.  
 و از رجال مهم ایندور میرزا موسی خان حکیم الهیسی  
 پدرش محمد جعفر مافی ساکن شهر قزوین بوده به  
 چرم فروشی اشتغال داشت و میرزا موسی در قزوین تولد و نشو  
 و نما یافته پس از فراغت از تحصیل در مکتب بشغل پدر  
 اشتغال جست و تجارت چرم در قزوین و گیلان نمود و پس از  
 چندی به کرمانشاه رفته اقامت گرفت و بشغل مذکور پرداخت  
 ولی خاطرش بعلم طب متعلق حاصل کرد و چون قرب و منزلت  
 و نفوذ و عزت اطبّار را نزد حکام و بزرگان نگریست دم بدم  
 اشتیاقش مزید گشت و بدلهران رفته مدت چهار سال رنج برد  
 و تحصیل بیایان رساند و عودت بکرمانشاه کرده به طبابت  
 پرداخت و مشهور بحذاقت شد و عزت و احترام نزد عامه  
 یافت و با طبقات و فرق معاشرت گرفت و در انضمام با برخی

از این طایفه معاشر گشت و از امر ابهی اطلاع حاصل نمود و بسال ١٣٠٧ حسب میل حکمران قزوین از کرمانشاه بموطن اصلی آمده اقامت جست و صیت خداقتش در معالجات منتشر گردید و با احببای بلد معاشرت یافت و بسال ١٣١٠ به عگا شتافته ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء بسر برد و بانوار احوال و خصال الهیه مستنیر گردید و از طریق عشق آباد و ترکستان بخراسان رفته حسب الامر بتحکیم مبانی عهد و میثاق ابهی پرداخت آنگاه به قزوین برگشت و به طبابت مشغول گردید و در واخانه اش محل رجوعات عامه شد سپس بسال ١٣١٦ حسب امر حضرت عبدالبهاء بسوی آذربایجان شتافت و حاجی ایمان زنجانی بملازمت همراه برد و چندی در زنجان بماند آنگاه وارد تبریز شد و با بزرگان و ارکان حکومت و با محمّد علی میسرزا ولیعهد و حکمران ملاقات و معاشرت گرفت و فتوغراف که تازه بایران رسیده همراه داشته ز هاب و ایاب محترمین بمنزلش متواتر شد و نشر امر ابهی کرد و برخی حسادت و تعصب ظاهر نموده بنزد ولیعهد باغلاق و اغراق سخن گفتند که اگر براین طریق ایامی بگذرد تمامت ارکان حکومت مجذوب او شوند لاجرم قبل از اینکه ویرا خارج کنند با حاجی ایمان بسوی باکورفت و در اثنا طریق میرزا یوسف خسان

وجدانی را که در ایروان برای تبلیغ متوقف بود به باکسو آورد و مکتوبی مفصل در تبیین مقاصد امرایی بولیمهسد نگاشته با مجلدی از رساله مقاله سیاح و نیز رساله سیاسیّه برایش فرستاد که در او تأثیری شدید نمود پس بسسال ۱۳۱۶ با استاد علی اشرف یادکوه و حاجی ایمان زنجانی به عکاشافته آتایی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء، بزیست و از عشق آباد ، تازه شهر ، بندر جز ، ساری ، بافروش ، بندرانزلی و رشت در سال ۱۳۱۷ به قزوین برگشت و حسب الامر بطهران و قم و سلطان آباد و ملایر و الاخره به کرمانشاه برای تبلیغ و نشر عهد و میثاق سفر کرد و در این مقصد خدمتی بانجام رساند و در کرمانشاه بسسال ۱۳۱۸ ملاها هیجان کردند و حکمران خروج ویراخواستار شد و او بقزوین آمده بخدمات امریه مشغول گردید و موجب شوق و اجتماع احمای قزوین و اطراف بود و در مساعدت و دستگیری فقرا مشار بالینان شد چندانکه محتاجین بسویش میشتافتند و خانه اش محلّ اقامت مسافرین و صلفین گشت و غالباً برسفره اش گروهی بضیافت حاضر بودند و برای انجام سهام امریه محرمانه از طرف حضرت عبدالبهاء مراجعات بسوی میشد تا در سال ۱۳۲۹ از طریق روسیه بمزم زیارت آنحضرت شتافت و چندی در جوار فضل و افضال در حیفسا



زیست و روزی درکروسه چون برای زیارت روضه ابهی ازحیفا  
میرفت بیفتاد و پایش انکسار شدید یافت و او را برگرداندند  
در بستر خوابید و حضرت عبد البها<sup>ه</sup> برسم عیادت حاضر  
شدند او فی الحال این بیت خواند :

\* گر طبیبانه بیائی بسر بالینم

بد و عالم ند هم لذت بیماری را\*

و آنحضرت پس از تفقدات و تلطقات با عباراتی آمیخته  
به مزاح که شیه شان بود با او چنین فرمودند : " مرد محترم  
انسان در بستر میخوابد برخیز و بیاشو " و او بلا تأمل  
ادباعت کرد و همان موجب رفع تکسروی گردید و بالجمله  
پس از انقضا<sup>ه</sup> ایام اقامت مراجعت کرد و حسب الامر چندی  
در عشق آباد بسر برد و در مرو ترکستان گردش کسرد و از  
طریق انزلی و رشت به قزوین برگشت و علم نمایان و شایان  
امر ابهی و مصدر خدمات عظیمه بوده و از جهت اخلاق  
لطیف معاشرت و شدت محبت و خیرخواهی نسبت بعموم  
وضیافت و مهمان نوازی و دستگیری بهمه طوائف مسرمد  
کثرت بذل و بخشش که داشت صغیر و کبیر و دوست و دشمن  
بد و رایگان و از دل و جان مهربان بودند و عاقبت بسال  
۱۳۴۲ از اینجهان بگذشت و در تشییع جنازه اش همه  
طبقات قزوین حاضر و اندوهگین و متأثر بودند و اعتفالی

عظیم شد و قبرش در قبرستان بهائی قزوین است .  
 و از خاندان مهتّم مشهوره خاندان سابق الوصف  
 فرهادی و آقا محمد مهدی بسال ۱۳۲۳ درگذشت برادر  
 کهنترش و آقا محمد جواد عموجان بسال ۱۳۲۹ در سن ۸۵  
 سالگی درگذشت .

دیگر خاندان آقا شیخ کاظم سمندر مذکور بودند که شرح  
 احوال او و برادر و پدر و خویشانش را آنچه متعلّق  
 بدوره های پیش بود در بخشهای سابق آوردیم و خود  
 در این دور از اهمّ رجال نامی این امر بشمار میآید و در  
 بحبوحه جنبش و مخالفت ناقضین در ایران بسال ۱۳۱۲ مقیم  
 طهران بود و رساله ای در دفع شبهات حاجی میرزا حسین  
 جهرمی مشهور به خرطومی اشاعه داد و در سال ۱۳۱۷ با  
 پسرش میرزا غلامعلی و زوجه او با زوجه برادرش حاجی شیخ  
 محمدعلی سابق الوصف به عکا رفت و ایامی چند در جوار  
 عنایت حضرت عبدالبها زیست و روزی بقصد زیارت روضه  
 مبارکه به بهجی رفتند و سضر دختر خود را از قصر بروضه  
 بهر ملاقات خواست و هر قدر اصرار کردند دختر نهی برفت  
 و عاقبت میرزا غلامعلی دست خواهر را گرفته بمهر و وفای  
 با ابویین و توجه بمركز عهد جمال اقدس ایلی پند میداد  
 ناگهان ناقضین هجوم آوردند و هر چهار را ضروب نمودند

سمندر و میرزاغلامملی را در محلی حبس کردند و روز و جسسه  
 سمندر و شریفه بیگم زوجه برادرش را زنان در حجب—  
 نگهداشتند و فی الحال بحکومت عارض شدند که جمعی از  
 تبعه عباس افندی بدینجا آمدند که زوجه میرزا ضیاء اللہرا  
 بزرور و اجبار ببرند و حکومت رسیدگی کرده بر غ—  
 وفسادشان آگهی یافت و پس از نه ساعت آنان را از چنگال  
 مفسدین خلاص نموده در کروسه نشانده با دسته ای از  
 مستحفظین سوار دولتی در نیمه شب از بهجی به عکا آورده  
 تسلیم آنحضرت نمودند و سمندر کیفیت ماوقع را در مکتومی  
 بحاجی میرزا حسن خراسانی مقیم قاهره مصر نگاشته اشاعه  
 داد و مکتوب مذکور مطبوع و منتشر گشت و بعد از بیست و  
 سه روز توقف عکا عودت بتزویین نمودند و بدستور آنحضرت  
 سفر به زنجان و آذربایجان و گیلان و طاهران برای تبلیغ  
 بیخبران و تألیف و تشویق دوستان کرد و بیان استدلال  
 از طریق بیان برای امر اقدس ابھی درس داد و بسال  
 ۱۳۳۲ حسب الامر باتفاق آقاسید مهدی گلپایگانی و آقا  
 شیخ محمدعلی قائمی و آقامیرزا محمد نمیم و ایادی امرالله  
 آقامیرزا علیمحمد ابن اصدق و حاجی میرزا محمد تقی ابن  
 ابهر و آقامیرزا حسن ادیب در تألیف و تنظیم کتاب کشف  
 القضا مساعدت نمود و رساله در دفع شبهات ادوارد پرون

باتفاق ابن ابهر و نعیم نگاشت و نیز رساله اثباتیه از طریق بیان در اثبات امر ابدع ابهی نشر داد و تا آخر الحیات بنوع مذکور رایت مرتفعه این امر بود بایان و بنان و تحمّل اسفار و مساعدت ابرار بانواع خدمات قیام داشت و عاقبت به سال ۱۳۳۶ در قزوین درگذشت و در قبرستان آن بلد مدفون گشت و خلف ارجمندش میرزا باقر ازلله در ماده تاریخ وفاتش این بیت سرود :

\* همینکه کرد سمند رصمود بر ملکوت

تدا شنید ز سلطان غیب مفقوری\*

و او را بجز مکاتیب و نشریات مذکور رسالتی دیگر است که ما از بسیاری از آنها استفاده تاریخیه نمودیم از آنجمله رساله در بیان کیفیت احوال امر ابهی در قزوین و نیز رساله در ترجمه حیات مشاهیر مؤمنین و در شرح حیات جناب قرّة العین طاهره و غیرها که همه را محققانه و صادقانه و با ظم ساده نگاشت و الواحی بسیار در حقیقت صدور یافت و صورت تلگراف حضرت عبدالبها\* چنین است :

\* تاریخ ۲۹ ج ۱ - ۱۳۳۷ مطابق سوم مارچ ۱۹۱۹ -

غلامعلی دوافروش - ناصریه - طهران - از خبر رصمود سمندر محزون منتسبین ایشانرا تسلیت بگوئید و رقا در اول بهار بیایند حالیه زمستان و سرد است همگی سالم عباس\* .

( ٦٠٩ )

از سران و دختران متعددش <sup>عائلة</sup> واسعه سمندری تأسیس گردید و جز یکی از دخترانش ثریا نام که زوجه میرزا ضیاء اللسه بود و محرومه و مهجوره گشت و بعداً <sup>بنام</sup> وصلت میرزا شماع الله بن میرزا محمد علی ناقض او را در قصر بهجی بازداشتند ، همگی نامدار و با اشتهارند .

نخست پسر ارشدش میرزا عبدالحسین در قزوین بسال ١٢٨٢ تولد و نشو و نمایافت و تحصیل فارسی و مقداری عربی نمود و خطاً خصوصاً نستعلیق نیکو نوشت و در ایام عمش حاجی شیخ محمد علی در اسلامبول با وی بود تا چون واقعه انتحارش واقع شد بقزوین عودت و با بنت عم ازدواج نمود و اخیراً ( بسال ١٣٢٢ ) چندی در عشق آباد بسربرد و بنفع تبلیغ سفر کرد و سنین اخیره اش در قزوین میزیست و گهی در مدرسه بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال جست و ایامی بکتابت الواح و آثار و تحریرات سائره پرداخت و <sup>وقت</sup> بسال ١٣٤٢ در قزوین وفات کرد و مدفون شد . و بنقطه <sup>ی</sup> الواح و آثار بسیار برقرار است و اخلافی ایمان شمسار بیادگار گذاشت .

پسر دیگر آقا میرزا طراز الله بسال ١٢٩٣ نیز در قزوین متولد شده نشو و نما یافت و تحصیل فارسی و مقداری عربی کرده خط خصوصاً نستعلیق را زیبا نوشت و تا سال ١٣٠٧

بتحصيل مشغول بود و در آن سال چون واقعه عتمش حاجی شیخ محمدعلی واقع شد و برادر مهترش آقا میرزا عبدالحسین مذکور از اسلامبول عودت کرد سمندر حجره تجارت را بمسئول فرزند اکبر واگذاشت فرزند اصغر را نیز در حجره بمسئولیت و خدمت وی گماشته خود با فاریابی معلم معروف بزیارت ارض مقصود شتافت و چون مراجعت کردند ویرا باتفاق خواهرش ثریا با همراهی خاله اش ها و گروهی از ذکور و انات به عکا فرستاد که شش ماه درجوار ابهی بسربرد و حادثه غروب شمس حقیقت پیش آمد و پس از اقامت ماهی دیگر بامر حضرت عبدالبها عودت بوطن نمود ( ۲۹ صفر سال ۱۳۱۰ ) و بتجارت مشغول گشت و تقریباً سال بعد تهیه عروسی دید و او را بانسوه عمویش طرازیه خانم ازدواج داد و در سال ۱۳۱۵ بسا میرزا اسدالله صباغ یزدی ( شهید ) و شاهزاده غلامحسین میرزا بعزم زیارت ارض مقصود رفت و مدت چهارماه و ده روز درجوار عنایت حضرت عبدالبها بسربرده حسب الامر عودت بوطن نمود و کماکان بتجارت پرداخت و باز در سال ۱۳۲۳ و ایامی که در حجره تجارت پدر در رشت بسود و عملت وقوع حریق و خسارت وارده اختلال حصول یافت حسب امر حضرت عبدالبها مهیای سفر گشت و بسدر

برادر دیگرش آقاغلام الله آقاغلامعلی را باعائله به رشت در جای وی بتجارت منصوب داشت و او تنها از طریق قفقاز روانه شد و مدت چهل روز در جوار مبارک بسربرد و مأمور عودت بایران و مسافرت تبلیغی ( ١٣٢٤ ) باتفاق میرزا علی اکبر رفسنجانی گردید که مدت دو سال حسب الامر مقیم طهران شده نزد حاجی صدر همدانی درس تبلیغ فراگرفت و تقریباً پنج سال باتفاق سفر کرده در بلاد و قری ایران تبلیغ نموده باتفاق و اتحاد احباب کوشیده اواصر مطاعه را بانجام رساندند پس باتفاق به بمبئی و پونه و هندوستان و بهیچر تسمید مصر عبور کرده وارد عکا شدند و مدت دو ماه در جوار عنایت بسر بردند آنگاه عودت کردند و او باز در قزوین بتجارت مشغول شده و بتبلیغ در قزوین و مسافرت تبلیغی و استنساخ الواح و نشر آثار و اخبار پرداخت و تا سال ١٣٤٦ بدین طریق در قزوین زیست و از آن پس بدستور محفل روحانی مرکزی وطنی ایران به سیر و تبلیغ در اقطار ایران پرداخت و عائله اش مقیم طهران گردید و پسر دیگر سمندر آقا غلامعلی مذکور در رشت با دختر آقا علی ارباب ابن حاجی نصیر شهید قزوینی ازدواج کرده با ابوالزوجه شریک تجارت شده بزینست و سالها عضویت محفل روحانی و انواع خدمات در این امر توفیق یافت .

دیگر میرزا عنایت الله و میرزا عبدالله که ازکل خاندان  
واسعه سمندری تأسیس یافت .

وشرح احوال برادر سمندر حاجی شیخ محمدعلی  
نبیل ابن نبیل را نیز دربخش ششم نگاشتیم و پسر مهترش  
آقا شیخ احمد متولد بسال ۱۲۸۷ بوده بسن ۱۲ سالگی  
هنگامیکه پدرمقیم اسلامبول شد بدانجا رفت و بمحضر ابهی  
تشرف و حضور و زیارت یافت و عودت بقزوین نمود و از آن پس  
در وطن ورشت و زنجان و تبریز و عشق آباد و بالاخره  
طهران سفر و اقامت نموده پیوسته داخل در انواع خدمات  
و مخصوصاً مجد در امر تبلیغ شد و عائله اش مخصوصاً پسر  
ارشدش میرزا علی محمد خان در جامعه بهائی معروفند و پسر  
کهنتر حاجی شیخ محمد علی آقا میرزا منیر متولد بسال ۱۲۸۹  
از آغاز با برادر مهتر مذکور بکار تجارت در قزوین و لاهیجان  
اشتغال جست و بسال ۱۳۱۴ با پسر عمش میرزا غلام علی <sup>کور</sup> مذ  
بن سمندر دو دختر آقا علی ارباب بن حاجی نصیر شهید  
را ازدواج کردند و چند سالی به رشت مقیم بود در آنجا  
ولاهیجان و لنگرود تبلیغ نمود و در سال ۱۳۲۱ با عائله  
به عشق آباد رفته مقیم گشت و در بلاد ترکستان تبلیغ نمود  
و در دایره تجارت اشتغال جست و بعضی رسائل نشر و طبع  
داشت و بانواع خدمات در این امر پرداخت و سفر تبلیغ



در بلاد ایران کرد و بسال ۱۳۴۰ با عائله به رشت رفته  
در حجره تجارت ابوالزوجه اشتغال گرفته بخدمات تبلیغیه  
و غیرها نیز مبادرت نموده در نشر این امر جدّ بلیغ صدول  
داشت . در سال ۱۳۴۳ به بمبئی رفته و در داخله هند  
وممالک برما سفر و تبلیغ و رسائلی نیز نشر داد و در بسیاری  
از بلاد عضو محفل روحانی و در مجمع شور بهائیان ایران  
سمت نمایندگی و عضویت یافت و دو دختر حاجی شیخ محمد  
علی یکی زوجه آقامیرزا عبدالحسین مذکور این سمنسدر و  
دیگری زوجه آقا فرج الله قزوینی بودند از ایشان عائله  
واسعه نبیلی برقرار است .

دیگر میرزا باقر اسمدی اسعد الحکما بن آقا محمد علی

الموتی که در بخش ششم ناصر دیم درحد و در سال ۱۳۲۲  
بقرزوبین نزد آقامیرزا موسی خان حکیمباشی سابق الدکسبر  
مانده بتحصول علم طب پرداخت و تقریباً بیست سال در مطب  
و درواخانه حکیم مذکور هرورده شده بخلق و خوی و ایمان و  
اخلاقتش تأسی نمود و پس از وی بجایش مرجع مراجعات و  
معالجات و مصدر خدمات امریه گشته عضویت محفل روحانی  
یافته علمدار رأیت امر ابهی در قزوین گردید و سفری بسال  
۱۳۲۸ بارض عکا رفته چندی تشرّف حضور یافت و مکرراً مسافر  
تشریفی و تبلیغی با مصاریف خود باقسام ایران نمود و پیوسته

نمایندهٔ قسمت قزوین در مجمع سنوی نمایندگان بهائیان  
شد و عائله اسمعی در قزوین تأسیس کرد .

دیگراز معارف بهائیان قزوین حاجی عبد الکریم  
سابق الوصف در تبلیغ این امر خدمت مهمی کرد و بسیاری  
در مصر بمحض حضرت عبد البهاء رسید و برادرش آقا حسین  
نیز بایمان و اخلاصی موصوف بود و جمعیت واسعه در امر  
ابهی از این خاندان تأسیس گردید و نجش هوشمیدر  
در جامعه امر در قزوین و طهران میدرخشید و عم سابق  
الوصف حاجی خلیل در سال ۱۳۱۶ درینجاه وهشت  
سالگی درگذشت و تا دم واپسین بذکر حق در ساز بسود  
از وی عائله در این امر برقرار ماند و فرزند ارشدش حاجی  
محمد اسمعیل سابق الذکر در ایام حضرت عبد البهاء نیز  
عگا تشریف حضور کرد و از معارف مؤمنین است .

دیگر ابراهیم خان احیاء السلطنه طبیبی عالم و حاذق  
در ماده تاریخ ولا درتش گفته شد خامه ام زد رقم که او  
( بنیاد خرمی از محمد ابراهیم ) ۱۲۸۳ هـ قی در حدود  
سال ۱۳۱۵ در طهران فائز بایمان گردید در اروپا و ایران  
بوده بالاخره در سال ۱۳۵۲ درگذشت و اخلاقی از او هر جا  
و برادرش رستمی سالها در طهران و هر جا که مأموریت  
اداری یافت در جامعه بهائی خدمات نمود و عائله رستمی

از او بر قرار است .

دیگر از رجال معروف قزوین میرزا حسن سابق الوصف چون برشت رفت سالی اقامت کرده بعضی را تبلیغ نمود و مقالاتش چنان شهرت و حسن قبول عامه یافت که از کثرت اجتماع مرد و زن گنجایش واردین و سامعین در محلّ وعظش نمیشد و واعظین و زاکرین مصائب بممانندت و مدافعتش همت گماشتند و برای شوهینش حیلہ ها انگیزتند گهی سوداگران دوره گرد را که در کوچہ ها برای فروش اتمه خویش ندا میدادند بر آن داشتند که در محوطه محضر نطقش درحینی که وعظش گرم شده درآمده بانسنگ اعلان فروش اتمه خود دادند و گهی درحین توجّه وی بارتفاع بر منبر اعلان ختم مجلس را داده حاضرین را منتشر کردند ولی هیچیک از تدابیر مذکوره سودی نبخشید و جمع طالبین وی متفرّق نشدند و او با قوت روحیه و تنوع کلام منتشرین انام را متوجّه و مستغرق در استماع سخنان خود نموده مردم همی با او مایلتر شدند و بالاخره رقبا و حسودان ویرا بنام بابی تشهیر کردند و ملاها را بمضامات بشورانند تا کار بجائی کشید که محضرمهیی از فقها و ارکان بلاد آراسته ویرا برای تبری طلبیدند و او حاضر شده بر منبر برآمد و نطقی فصیح و بلیغ داد و تمامت نسبتهای بفرق مختلفه را

از خود دور ساخت و نظیر کلامی که عقیل بن ابیطالسب  
 چون معاویه ویرا برای لمن بر علی امیرالمؤمنین بر فراز منبر  
 بداشت ، ادا نمود و الا یا معشر الخلائق ان معاویة  
 امرنی ان المن علیاً و انا العنه فالمنوه گفت و ضمیر  
 الفائب العنه والمنوه را راجع بمعاویه کرد و غافلین  
 گمان بردند که مقصودش علی میباشد . میرزا حسن بر همین  
 طریق عبارات لمنی در غایت ملاحظت و لطافت بحر بیست  
 فصیحی تلفیق نمود و ضمائر جمع غائب را ..... راجع به مَلاَها  
 حاضرین کرد و حتی یادستش بایشان اشارت نمود غافلین  
 تصور کردند که مقصودش لمن برای طایفه میباشد و از او  
 راضی شدند و برخی از رقباء بمَلاَها گفتند که میرزا حسن  
 بابی لمن و سب بر شما نمود و شما از شدت غفلت و بیخبری  
 گمان کردید که بر بهائیان دشنام گفت ولی سخنانشان مورد  
 قبول واقع نشد و در اواخر اقامتش در رشت از جهت شدت  
 اشتهازش باین نام برخی از مَلاَهای شمعصب که در محضر  
 وعظش حاضر بوده استماع مینمودند ثلوب خود را نگه میدا  
 شتند  
 که کلمات میرزا در ایشان اثر نکند و بواسطه مقالاتش بر  
 ائمه اطهار نگریند ولی تأثیر کلمات زمام اختیار از دستها  
 ربود و در حال گریه با خدا مناجات کرده چنین گفتند خدا یا  
 تو میدانی و ما میدانیم که میرزا حسن بابی است اما چه کنیم

کلماتش عنان اختیار میریاید و بالاخره میرزا حسن از رشت خارج شد و سفری بسمنان کرد و نظیر واقعات مذکوره در آنجا رخ داد و ناچار بسوی خراسان گریخت و چندی در مشهد اقامت گزید و شهرتی عظیمه حاصل کرد و مواعظش را عام و خاص طالب گشتند ولی چندی نگذشت که مکانیسی در عقائد و احوالش از معاندین سمنان رسید و رقیب او حسودان بعد اقامت برخاستند و میرزا غالباً برقرار از ضمیر خطب عربیه فصیحی از بیانات حضرت غصن اعظم عبد البهاء سلسلا خوانده میگفت از کلمات مرجع المعارضین مولی العالمین ملجاء المتقین امیر المؤمنین است و ستممین تصور میکردند که از کلمات حضرت این ابیطالب میباشد و قضا که چنین مقالات نشنیده در کتابی نخواندند نهتی مجلس مهم تاسیس کردند که میرزا را حاضر ساخته پرسیدند که این خطب و ادعیه و غیره را که شما نسبت به امیر المؤمنین میدهید در کدام کتاب ثبت و ضبط میباشد؟ او در جواب گفت در کتب مطبوعه ندیدم ولی در سفرم بقطر مصر و نواحی اخری کتابی خطی که ابتدا و انتها نداشت بدستم آمد امثال این خدلب و ادعیه بسیار یافتم و مصداق کلام مأثور مشهورش که لا تنظر الی من قال بل انظر الی ما قال ، نیک عیان میباشد که کلمات اوست در آن اثنا رقیب و

حسودان مکاتیب معاندین سمنان را ارائه دادند مرقوم بود که از میرزا حسن واعظ بابی بهره‌یزند زیرا عالم‌سی را بابی خواهد نمود و ملاها بهیجان آمده کمر برقتلش بستند و جمعی از اشرار خونخوار را بر آن داشتند که در حال وعظ زیر ضرب رفته هنگامیکه مقالاتش شوری در قلوب مستمعین افکند ویرا با ضرب از جا بلند کرده به محوطه واسعه برده انداختند و چندان زدند که گمان کردند از اینجهان درگذشت ولی بعضی از سبائیان ویرا در بردند اندام پر از جراحتش را همراه کرد ندرستاری نمودند تا بهبودی یافت و رخت از آنشهر نیز بیرون کشید و ایام زندگانش تا آخرین ساعت بدینگونه بسود .

دیگر میرزا یوسف خان ثابت وجدانی سابق الوصف چون خبر غروب شمس جمال ابهی رسید نار فراق و اشتیاق و جنون عشق در وی شعله زد و همینکه از استقرار حضرت فصیح اعظم در مستقر اکرم خبر یافت ساکن و مستبشر گردیده سفر به ملایر و قرای اطراف همدان و غیرها نموده به تبلیغ پرداخت و موجب هدایت کثیری گشت و در سال ۱۳۱۱ از طریق باطوم و اسلامبول به عکا رفته ایامی در جوار عنایت میزیست و اورا حسب استدعای حاجی سیدعلی افغان امر باقامت و اشتغال بتدریس و تعلیم خط بفرزندانش فرمودند

لذا مدت سه سال در جوار روضه مقدسه ابهی با آقامهدی خادم هم منزل شده بتدریس و تعلیم پرداخت آنگاه مأموریت به بمبئی یافت تا خطابی صادر از کلک میثاق بعنوان آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که در باب ثبوت بر عهد و میثاق ابهی مرقوم شد در انجمن احبای آنجا بخواند و ناقضین و متزلزلین را بساحل ثبوت و رسوخ بر پیمان کشاند و لذا بسال ۱۳۱۵ با میرزا اسدالله اصفهانی بمصر رفت و سواد لوح مذکور را گرفته سوی بمبئی که در آن ایام باقامت حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بخرطومی و ملا حسینعلی جهری مرکزی برای ناقضین و مخالفین حضرت غصن اعظم شد رفتند و بکمک میرزا احمد یزدی رایست عبدالبهاء را مرتفع کرده احبای فارس و غیرهم را از تسویلات مخالفین مذکور باخبر نمودند و پس از اقامت چهارماه عازم فارس شد و در ره ریک از بلاد بوشهر و شیراز و اصفهان و دولت آباد ملایر و سلطان آباد عراق و همدان چندی مانده تبلیغ و تشویق نمود و در ملایر فتنه برخواست و اشرار بسا کتاره ها هجوم بردند و تنی چند از احباب را مجروح ساختند و او مصون ماند و روز دیگر شورش عظیم شد و اهالی رفع او را از حکومت طلبیدند و حسب الحکم او را از قصبه خارج کردند که پناه بده بینش و ملاقات احباب برد اهالی

آن قریه نیز شورش کردند و ناچار سلطان آباد و سپس  
 بهمدان گریخت و مأموریت باذربایجان یافت و صورت خطا  
 که از قلم حضرت عبدالبها صادر شده او را مأمور باذربایجان  
 فرمودند چنین است :

### هوالبهسی

ای سیاح آفاق در سبیل میثاق بهر بوم و بر که مرور  
 نمودی عموم ستایش نمودند و مضمون گردیدند  
 و خوشنود شدند این نیست مگر از آثار الطاف  
 جمال مبارک روحی لاجبائمه الفداء جمال  
 قصد بلاد آذربایجان نما تا آذری بجان افسردن  
 زنی و آتشی بدل منجمدان ولی در جمیع  
 محافل و مجالس باید عنوان کلام از عهودت  
 و فنای این عبد در آستان مبارک باشد لعمرالله  
 انسى بسرى من كل لقب الا لقب عبدالبهاء  
 و اتى بعید عن كل اسم الا هذا الاسم الکریم  
 فان عبودية عبته السامة هي نور وجهی و جلاء  
 بصری و فرح قلبی و سرور ذاتی ولا ابادل عبودیت  
 بشئى فی الوجوه ع ع .

پس از قزوین و زنجان گذشته به تبریز رفت و قریب چهار  
 ماه ماند و مأمور تققازیه گشت بدانحدود شتافت و در ایروان



روزی چند با میرزا آقاخان اسرائیلی همدانی زیست آنگاه  
 بیاکو رفت بعد از انجام مأموریت و نشر آثار حضرت عبدالبها  
 عزیمت ارض عگا نمود و بسال ۱۳۱۷ پس از دسسال حرمان  
 از محضر محبوب میثاق باز بوصول نائل گشت و ایامی چند  
 در جوار فضل و عنایت بسر برده مراجعت بایران کرد .  
 وبالجمله میرزایوسفخان پیوسته بخدمات تبلیغیه  
 اهتمام ورزید و عده ای را در بلاد متنوعه تبلیغ کرد و  
 آیات و مناجات بدیمه را باحال رقت و گریه بلحن مؤثر  
 وجداب خواند و قلوب یار و اغیار را بسوی حق میکشید  
 و مسافرتهای کثیره در بلاد ایران برای انجام مقصود مذکور  
 کرد و در همان ایام که نزد شاهزاده عین السلطنه موظف  
 و یادر بعضی دوائر دولتی مستخدم و یادر مدرسه تربیت  
 طهران محاسب و صندوق دار بود بتبلیغ و غیره از خدمات  
 امر ابهی پرداخت و از طرف محفل روحانی بهائی طهران  
 مکررا مأموریت برای برخی خدمات داخلیه احباب در بلاد  
 یافت و بتبلیغ رفت و جمع حقوق الله نمود و اخیرا در سال  
 ۱۳۴۰ سفری به حیفه کرده چندی در جوار عنایت حضرت  
 عبدالبها زیست و هنوز در آنجا بود که چنانکه در بخشش  
 سابق نگاشتیم مرکز میثاق از این عالم غروب فرمودند و بعد  
 از چندی عودت بایران کرد و کما فی السابق سرگرم اقدامات

وخدمات در این امر بود تا در سال ١٣٥٤ در طهران درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید مدفون گشت و از او خاندانی برجای ماند .

دیگر از مؤمنین آن حدود آقا محمدعلی بن ملا باقر الموتی بواسطه فاضل قاضینی ایمان یافت و در فتنه قزوین که در بخش پنجم آوردیم فاضل به الموت رفته ماهی باوی بسود و دو ماه نیز در قز قلعه طکیش بماند بعد از حصول امنیت عودت کرد و آقا محمدعلی سفری بسال ١٣١٩ به ارض عگا رفته چندی در محضر حضرت غصن اعظم تشرّف یافت و بوطن برگشت و عاقبت در سال ١٣٣٤ درگذشت .

دیگر حاجی یوسف عطار و آقا عبدالملی و غیره مسا و از وجهای احمای این دور حاجی نظرعلی ( حاجی آقا بزرگ ) خواهرزاده حاجی ابراهیم خلیل تاجری معتبر و صدیق و مشهور بامانت بود و دو بار یکی بسال ١٣١٦ و دیگر بسال ١٣٢٩ به ارض مقدسه رفته چندی در محضر حضرت عبدالیهبها استفاضه کرد و عودت نمود .

و فیما بین این طایفه در قزوین میدرخشید و خدمات عالیه میکرد تا بسال ١٣٣٧ درگذشت .

و حاجی محمد جواد تاجری معروف بود و سال ١٣١١ بشرف زیارت ارض مقدسه و حضرت عبدالیهبها رسید و بعد از

( ۶۲۳ )

در قزوین مورد تعرض اعدا خصوصا ملاها گردید چند آنکه  
نخواستند اقامت کنند و ناچار امور خود را به برادرش حاجی  
محمد رحیم واگذار کرده مهاجرت بتهران کرد و املاک سی  
بخرید و ازدواج نمود و باغ وی در ایام احتفالات عمومی و  
اعیاد محل اجتماع میشد و در حدود سال ۱۳۳۴ درگذشت  
وملا حیدرقلی قدیم آبادی که نوبتی بحکم حاجی سید  
جمال مجتهد ویرا چند ان زدند که مجروح و مد هوش گردید  
و مدتی قرین بستر و ممالجه شد و عاقبت از قدیم آباد  
مهاجرت بشهرستان نموده در سال ۱۳۳۵ درگذشت .

وصیرزا باقر ( درویش مسعود ) قزوینی الاصل که بلیاس  
در ریشی در بلاد اخری نیز ساکن بود و اواخر ایامش را در  
تهران زیسته و درگذشت و قریحه شعریه داشت در مدح  
وهجاء و غیره اشعار بسیار سرود و محض نمونه ابیاتی را  
مندرج میداریم منها تضمینی از غزل خواجه حافظ  
شیرازی است :

بلبل امروز صلا زد بچمنستان را

که سحرگاه گشودند در رضوان را

باید اندر سر پیمانہ نهم پیمان را

رونق عهد شباب است دگرستان را

میرسد مژده گل بلبل خوش الحان را

( ٦٢٤ )

باید امروز اگر عاشق اگر بوالهوسی  
با حریفان بچمن تازه نمائی نفسی  
چون مرانیست بهر انجمنی دسترسی  
ای صبا گر بجوانان چمن بازرسی  
خداست از ما برسان سرو و گل و بوخانرا  
مه اردیست بتا رشك بهشت استا جها  
خوش بود ساخت گلگشت لب آب روان  
خیز و ده جام میم بار غم از دل بستان  
ای که برهه کشی از عنبر سارا چوگان  
مضطرب حال گردان من سرگردانرا  
باز دریاغ چو گل غنچه لبان میخندند  
در خرابات مغان مغ بچگان میخندند  
زاهدان نیز بیاطمنه زنان میخندند  
ترسم آن قوم که بر درد کشان میخندند  
در سرکار خرابات نهند ایمان سرا  
شکر لاله بر خم باب لقا شد مفتوح  
دل از نغمه جانبخش بهایافتد روح  
نیست غم گردلم از تیر ستم شد مجروح  
یار سرد ان خدا باش که در کشتی نو  
هست بادی که بآبی نخرود طوفان سرا

( ٦٢٥ )

دوش از دیرمغان مغیبه داد سروش  
که زیمانۀ پیمان بها باده بنوش  
آمدندی زشعف یکسره ستان بخروش  
گرچنین جلوه کند مغیبه باده فروش  
خاک روپ درمیخانه کنم مزگان را  
ساقی اینک یقیام است و صراحی بسجود  
بلبل آمد بغغان شاه گل پرده گشود  
تا از این باده ننوشی ترسی بر مقصود  
نشوی واقف یک نقطه ز اسرار وجود  
گرتو سرگشته شوی دائره دوران را  
ای بهائی که لقب بنده ابهی داری  
این شنیدم سرامریک وارویا داری  
و بهر جا که روی در دل من جا داری  
در سر زلف ندانم توجه سودا داری  
که بهم برزده ای کاکل مشک افشانرا  
نازم آن خاطر جمعی که پریشان توشد  
بود آباد هر آنخانه که ویران توشد  
شه بود هر که زجان بنده فرمان توشد  
ماه کنمانی من مسند مصر آن توشد  
وقت آنست که بدرود کنی زندان را

( ۶۲۶ )

ساقی امروز بمسمود زخم ازلسی  
دوسه پیمانہ بدہ تاکہ باآواز جلسی  
سرکنند مدح بہا درعوض نادعلسی  
حافظا صی خور ورندی کن و خوش باش <sup>ولی</sup>  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و دیگر میرزا رضاخان و خاندان تسلیمی کہ از او برقرار  
گردید خصوصاً میرزا محمدخان کہ ستارہ روشنی است و  
خانوادہ روحانی و میرزا عبد العلی و غیرہم کہ تفصیل در این  
مختصر نکتہجد .

و دیگر مشہدی تقی سلمانی کہ عائلہ در این امر برجسای  
گذاشت . دیگر حاجی میرزا ابراہیم دوافروش کہ در جوانی  
سافرت با اسلامبول کردہ مدتی زیست معلومات فارسی و خط  
نیکو و تحصیلات در لغت فرانسه داشت و ساز قانون ترکی  
نیکو مینواخت و در همان حدود فائز بایمان بدیع شدہ  
عودت کرد و بہ بلور فروش اشتغال جست و سفری بسارض  
مقدسہ نمودہ چندی در جوار عنایت حضرت عبد البہاء بسر  
برد مراجعت کرد و دواخانہ تأسیس نمود و عاقبت بسال  
۱۳۲۵ درگذشت و هنگام دفن جسدش برخی از ملاءہا  
وانبوه جہتال و اشرار فتنہ کردند و احباب ناچار شدہ جسد

را بخانه آقا محمد جواد فرهادی ( وعموجان ) دفن نمودند  
دیگر میرزا غلامحسین راسخ از نجار تقریباً در سنین ۱۳۰۷  
فائز بایمان گردید و برادر کبوترش میرزا احمد راسخ بنام  
سالی بمد ایمان آورد و عضو نباض و ذی اثر در جامعه  
شدند و برادر مهتر در حدود سال ۱۳۵۲ با اتومبیل  
بمزم زیارت ارض مقدس و عتبه حضرت ولی امرالله رفت  
در قرب عکا بسقوط اتومبیل اینجهان را بدرود گفت و از آن  
دو برادر خانواده واسعه راسخ برقرار است .

دیگر حاجی مونس سابق الوصف مدت چهار سال با  
کسوت طریقت در بلاد و قری قدم زد و بطریق درویشان  
و مصطلحات ایشان اشعار جذیبه خواند و ناس را بشاطی  
بحرا عظم کشاند و کم کم درویشانی چند دور خود گرد آورده  
همراز و هم پرواز خویش ساخت . بنانچه در ایام سیر و سفر  
در کربلا و بغداد و دیگر بلاد عراق بحاجی توانگر برخورد  
که نیز مولداً و منشأً قزوینی بود و مجاورت کاظمین داشته  
بکتابت اشغال میورزید و چند ماهی شد که به کسوت  
درویشی در آمده طریق سیر و سلوک پیموده بریاضیات  
نفسانیسه پرداخت ولی در عالم حیرت و ظلمات غفلت و  
بی خبری قرار گرفته ره بجائی نبرده و در رویاهائی متوالیه  
نوید طلوع انوار هدایت یافت و در خلال آن احوال هملاقات

و کلمات درویش مونس و اصفاء کلمات و مناجات بدیعه که حاجی طایف در بلخن جداب خواند و مشاهده احوال چهار تن دیگر نیز از درویشان که با ایشان بودند ایمان آورد و حاجی مونس با حاجی بوقده همدانی و موصده اصفهانی نوبتی در قریه امزاجرد همدان رایت تبلیغ برافراشتند و اهالی برآشفتنند و امیرتومان مالک قریه ایشانرا اخراج کرد و حاجی بالاخره در وطنش قزوین درگذشت و حاجی توانگر بسال ۱۳۶۱ در طهران وفات نمود .

و بالجمله شهر قزوین و اشتهارد و لکین و کسسه دره و قدیم آباد و محمدآباد ، امین آباد ، بایه مشتمل بر محافل روحانیّه و جمعیت بهائی بودند و مرکز کل محفل قزوین قرار داشت و از جمله خدایابهای کثیره صادره از حضرت عبدالبهاء برای قزوین قوله العزیز :

" قزوین حضرت سمندر نار موقده و حضرت حکیم کریم و حضرت حاجی آقا بزرگ و حضرت حاجی عبدالکریم و حضرت آقا محمد جواد علیهم بسها الله الایهی .

هو الله

ای یاران عزیز عبدالبهاء از یاران آن کشور بینهایت راضی و مسرورم و خوشنود و ممنون زیرا در نهایت وحدت اند و در منتهای یگانگی و الفت و محبت هر یک دیگری را جانفشانه



است و هرنفس پاکی سائیرین را موهبتی تابناک ، ای کاش  
 جمیع مدن و دیار چنین رفتار مینمودند و للکّل فیکم اسوة  
 حسنة طوبی لمن تأسی بکم و اتبع اثرکم و سلك فی منهاجکم  
 و تهافت کالفراش علی سراجکم باری آنچه بخواهم بیان  
 صرت از احبّای تزیوین نمایم تحریر نتوانم پس بهتر آنست  
 که توبّه بملکوت اعلیٰ نمایم و طلب موهبت بی منتهی کنم  
 تا در هر دم عنایتی بینید و در شرفسی موهبتی مشاهده  
 کنید . ای یاران عزیز عبد البها شب و روز بفرح و شادمانی  
 و سرور و کامرانی بگذرانید زیرا جمال ابهی از شما راضی و  
 این عبد مبتلا ممنون وقت سرور است هنگام جبراسست  
 ایام شادمانی است و موسم کامرانی . الهمی الهمی  
 هولاً عبادک المخلصون و عن غیرک معرضون و علی عهدک  
 ثابتون قدرلهم کلّ خیر فی ملکوتک الابهی و ایدهم  
 بجنود لم تروها و انصرهم یملائکک المقربین و اشدد  
 ازورهم علی اموک النبین و اجعلهم آیاتک الکبری بیسن  
 الوری و کلماتک الثابتة فی الصّحف الاولی انک انت الکریم  
 انک انت الرّحیم انک انت المزیز الوهاب ع ع "

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

### قسم

تفصیل اوضاع و اعداد بهائیان شهر قم و حومه  
 آنرا در بخشهای سابق آوردیم و در این دور جمعیتی بسیار  
 از تقدّمین داشت و محض مقبره متمدن الدوله منوچهر  
 خان که از اماکن متبرکه بهائیه است محلّ توجه این طایفه  
 بود که از قلم حضرت عبدالبها صورت زیارتی در حقیقت بدست  
 است و بهائیان حسب مرضی مرقوم آنحضرت همه ساله سه  
 در ۲۸ شعبان بدانجا زیارت میرفتند .

و از مشاعیر بهائیان قی آقاسید اسدالله سابق الوصف  
 بدانکه نگاشتیم در ارض مقصود بود تا غروب شمس جمال ابهی  
 واقع شد و آثار مخالفت اغصان و اعوانشان نسبت به غصن  
 اعظم نمایان گشت پس از آنحضرت اجازت سیر در ایـرـان  
 حاصل کرد و لذا در سال ۱۳۱۰ قریب نه ماه بعد از صعود  
 عازم ایران شد و تقریباً دو سال بلاد و قصبات و قره را گشته  
 اعلام تبلیغ برافراخت و از طریق اصفهان و یزد و شـیـرـاز  
 همیشه عودت به عکا نموده در جوار حضرت عبدالبها قرار  
 گرفت و باز هنگامیکه مخالفت مخالفین مشتبه و از مطرودین  
 عامه احباب باخبر شدند اذن رجوع بایران گرفت و چون  
 لسان ترکی میدانست او را مأمور تبلیغ در آذربایجان فرمودند  
 و در آن سال ۱۳۱۸ با تپا می که بیلا در قزاق آذربایجان سفر

میکرد در مراغه نزد میرزا حسینخان بن میرزا حاجی آقابن  
 الدخیل رسم قلعی از حضرت نقطه اولی یافته از روی آن  
 صورت فتوگرافی برداشته اصل رسم را بمحضر حضرت  
 عبدالبهاء فرستاد و در اردبیل چندی اقامت جست و با  
 کثیری از اهالی مناظره و مداوره نمود و نزد خاص و عام  
 مشهور شد و روزی جمعی از آخوندهای مدرسه بر وی هجوم  
 بردند و چندان با چوب زدند و گمان نمودند سید مظلوم  
 هلاک شد و دست از او کشیدند و حکمران علی اکبرخان  
 بن قاسم خان والی باخبر شده مأمورین بفرستاد و اورا که  
 نیم جانی داشت بدارالحکومه بردند و طلاب خبر یافتند  
 نزد حاکم مجتمع شده طلب کردند که یا وی را تسلیم نماید  
 تا سنگسار نموده بسزا رسانند و یا حکمران خود بآن عمل  
 مبادرت کند ولی جهانبخش خان و تن دیگر از اعضاء  
 دائره حکومت که بهائی بودند اصرار و التماس نمودند که  
 سید مظلوم را بدست خونخواران تسلیم نکرد و جواب داد که  
 ویرا به تبریز نزد ولیعهد و والی آذربایجان میفرستم تا  
 آنچه صلاح داند مجری دارد و آخوندها ناچار ساکت  
 شدند و باخوندهای تبریز خبر داده تحریض و تأکید  
 کردند که اهتمام نمایند تا سید را بقتل آرند و حکمران ویرا  
 با رفیقش میرزا عباس صراف اردبیلی تحت الحفظ به تبریز

فرستاد و محمدعلی میرزا ولیمهد و والی آذربایجان از  
مشاهده احوال سید مظلوم بفایت متأثر و برحاکم اردبیل  
متغیر گردید و فرمانداد سید را محترماً مستریحاً در محلی  
نگهدارند و آخوند های تبریز نزد ولیمهد مجتمع شده  
مطالبه نمودند که این سید بایی و بحکم علما واجب القتل  
و مهد برالدّم است ولیمهد جواب داد که تلگرافاً تکلیف  
اورا از شاه خواستم و چون مریض است بحبس و غل نتوان  
انداخت و آخوندها همه روزه تجسس و تحقیق کردند  
و ولیمهد پس از چند روز سواران چندی را مأمور نمود که سید را  
براحت و آسودگی بطهران رسانند و بغلامان سیرده که اگر  
سید در اثناء طریق خواست فرار کند متمرّض نکردند و ازیت  
و مشقتی نرسانند و بدین رو غلامان در اثناء طریق راجسی  
وساغی شدند که بگریزد و بی زحمتی مراجعت نمایند و فهماند  
که تنها بفرار نجات و خلاص تواند یافت و گرنه خطر قتل  
و هلاکت در پیش است ولی نگرینخت تا با غلامان بطهران  
رسید و بموجب مأموریت که داشتند ویرا بدرج خانه میرزا  
علی اصفرخان صدراعظم بردند و همینکه سید مظلوم را با  
کند و زنجیر نگریست به مأمورین تفصیح از ولیمهد گله نمود  
که چرا سید را در تبریزرها نکرد و بدین حال بطهران  
آوردند و فی الحال بفراشباشی خود که معین حضور لقسب

داشت دستور داد او را ببازار برده از عمامه تاج و راب  
دو دست لباس مرغوب خریده طبس و محترم داشته درخانه  
خود بحجره قابچی باشی منزل داد و شام و نهار مکمل و  
مرتب رساندند و لاجرم مستخدمین و اعضاء دایره صدا رت  
درغایت احترام و مهربانی سلوک کردند و همه روز خود  
صدراعظم حین عبور تفقد و دلجوئی نمود و بفراشباشسی  
سپرد که از خروج و دخولش ممانعت نکند و علیهذا اسماً  
محبوس بود و آزادانه درغالب مجالس و محافل احبباً نیز  
حاضر میشد تا روزی که مقرر بود شاه بدیدار صدر اعظم آید  
بوی سپردند که متجاهلاً در باغ عمارت قدم زند بنوعی که شاه  
او را ببیند و او نیز چنان کرد و شاه را درحین مراجعت  
نظر بر او افتاد و از صدر اعظم حال وی پرسید صدر گفت  
این همان سید مظلومی است که ولیعهدتکه گرفته از تبریز  
فرستاده شاه گفت نه در تبریز بلکه در اردبیل گرفتند مرخص  
نمائید بیرون و شاه را دعا کند و صبح روز بعد صدر اعظم  
لباده برك تن خود را با پنجاه تومان و چند گله قند روسی و  
يك کروانکه جای در مجسمه گذارده بواسطه یکی از خواجه‌ها  
نزد وی فرستاد و خود نیز بیپانه بیرون رفتن از خانه  
به کریاس آمده چنین گفت آقا سید اینها مخارج سفرمگه  
شما ست بردارید بروید و ما را از دعا فراموش نکنید و

ایستاد که قرآشان از وی چیزی نخواهند و بعد از استخلاص آقاسید اسد الله بنوع مذکور خطابی در نهایت بلاغت و حلاوت آمیخته بمزاج و اظهار صبر و عنایت در حق صدر اعظم از نظم حضرت عبدالبهاء صادر و واصل شد که حبس وی را در منزل صدر اعظم از باب حمل متقابلین مقایسه با حبس حاجی میرزا محمد تقی این ابهر در دست کامران میرزا فرمودند و او چند روزی در طهران ماند تا غلاب مذکور را بنظر صدر اعظم رساند و چند قطعه از قطعات خط میرزا محمد علی راهدیه داد و صدر صد تومان باو عطا کرده گفت بروید و دیگر سردر طهران نمایند و التماس دعا دارم . لاجرم سفر به جنوب ایران کرده به بند رفت و بهنگا شتافته مشرف بحضور حضرت عبدالبهاء شد و پس از چندی عودت نموده مدت یکسال سفر به خراسان و عشق آباد و غیره نمود و مجللاً سواره و با نوکر بداهران برگشت و مجدداً بهنگا رفت و محضر عبدالبهاء تشریف حضور یافت و سپس تقریباً در سال ۱۳۲۴ ازنگا بایکی از پسران میرزایحیی ازل که محمد نام داشت و برای سخافت مشاعر و اعمالش ترکان دلی محمد میخواندند مراجعت با پیران کرد چه دلی محمد بی دربی از قبریس بهنگا رفته از حضرت عبدالبهاء و از مجاورین و مسافرین بدرخواست و اصرار تقوی بدست آورده در میخانه ها صرف مشروب و اعمال

ضمیمه مینمود و این برای نام مقدس امر ابهی در مرکز عگیا  
 پسندیده نبود و حضرت عبد البها<sup>۱</sup> بموجب عطوفت و کسرم  
 که شیخ کریمه اش بود او را راندن نخواستند و بایران  
 و طهران گسیل داشتند و آقاسید اسد الله بوعده و نویدهای  
 دلریا که راجع بمریدان پدرش در ایران برای وی حکایت کرد  
 او را با خود تا طهران رساند و بنزد ازلیان راه نمود و خود  
 در ایران بی دربی سفر و تبلیغ کرد و بالاخره در موقع  
 انقلاب خاک عثمانی و تغییر اوضاع سلطنت و استخلاص  
 عبد البها<sup>۲</sup> از حبس چهل ساله سفر بمحضر مبارک در مصر  
 نمود و آنحضرت وی را بجای حاجی سید تقی منشاری که  
 چندی عتصدی ارسال مراسلات با احببا و واسطه و وصول  
 و ایصال عرایض احباب و الواح مبارک بود و اخیراً فوت نمود  
 نصب فرمودند و در پورت سمید متوقف و مباشر انجام وظیفه  
 مذکور گردید پس در اسفار اروپا و امریکا و برا همراه بردند  
 که غالباً مباشر طبیح خوراک و چای شد و بعد از مراجعت از  
 اسفار مذکور به پورت سمید وی را بایران عودت دادند که  
 مسافرتهای بی دربی در قفقاز و ترکستان روسیه و در بلاد  
 ایران خصوصاً آذربایجان نمود و موجب بیداری اغیار و  
 تکمیل احباب گشت تا در اثنا<sup>۳</sup> سفر در قفقاز با دچار استرخا  
 شده خود را سریمماً بطهران کشاند و در خانه آقامیرزا آقا

خان قائم مقامی رحل اقامت انداخت تقریباً دو سال بدان  
 منوال زیست و میزبان محترم از او و واردين پذیرائی نمود  
 و بمعالجه پرداخت و بالاخره در سال ١٣٤٠ در حالیکه  
 از شدت پیری و زحمات و مشقات متنوعه اعصاب و قوی فرسوده  
 و خسته شده نهایت ضعف یافت و مصدك کمال محبت و  
 شوق و ذوق ایمانی نمایان بود بدرود حیات جسمانی  
 گفت و جنازه اش را بانهایت احترام و اجلال و جمعیت  
 بهائیان بقرستان و گلستان جاوید برده دفن نمودند  
 و او زن نگرفته نسل و دودمانی برجای نگذاشت ولی الواحی  
 کثیرکه در شأنش صدور یافت پدید آراست و هم اشعار متنوعه  
 بسیار از او که حیرت تخلص میگیرد بدست مییابد .

دیگر شهیدی حسین و شهیدی رضا برادران نداد  
 سابق الوصف که بحال مذکور بودند تا در سال ١٣١٢<sup>ی</sup> شهید  
 رمضان نام فرزند صحن مقبره معصومه که همسایه ایشان بود  
 و قسمتی از خانه خود را بایشان فروخت بشدت تمام بنسای  
 تعرض گذاشت و باتفاق زنش شبها در بام خانه بندای بلند  
 شتم و لمن و سب همی گفت و با اینکه برخی از همسایه ها  
 او را نصیحت کردند ممنوع نشد و بنام اینکه از گماشتگان میرزا  
 علی اصغر خان صدراعظم است قیام بر اخراجشان کردند  
 و بالاخره مظلومین معروضه تظلم بصدراعظم فرستادند و



جواب باین عبارت رسید \* جناب سلاله السادات حاجی امین التولیه سلمه الله و مقرب الحضرة میرزا سید علی، امین رضان نام اگر نوکر من و فرّاش صحن است ویرا بخواهیسد و تنبیه سخت کنید که بعدها مزاحم کسی نشود چه کار دارد که مردم چه کاره اند انگشت بخانه زنبور میکند البته تنبیه سخت کنید که بعدها اسباب زحمت نشود و اگر مرد فضول مرزه و جزیره عموی است نوکر من نیست جناب امیر الامراء المظالم محمد حسنخان امیرتومان حکمران قم زید عمره آنها را بیاورد و تنبیه سخت کند که دیگر مردم زحمت ندهند ۲۵ شهر صفر ۱۳۱۲ \* . و لاجرم شهدی رضان ترسیده با مظلومان موافقت نموده عذرخواهی بجای آورد و آنسان مدتی آسوده غنودند تا اینکه باز حاجی سید صادق مجتهد خبر یافت که ندانان مذکور وجوه حقوق بطهران میفرستند و حرص جمع مال و غضب ویرا تحریک کرد و برادران را بمحضر خود طلبید بازخواست نموده سقط گفت و حکم شد بـ بتکفیر و تعرض و تبعیدشان داد و پیروانش بایدان و قصد جانشان حطه بردند لاجرم برادران عریضه بطهران نزد صدراعظم فرستادند و جواب باین عبارت رسید \* جناب امیر الامراء المظالم معظّم الدوله امیرتومان حکمران قم زید عمره این عریضه را ملاحظه نمایند و قدغن کنید کسی

(۶۳۸)

متعرض عارضین نشود بمیزان شرع مطاع کسی نمیتواند  
تجسس باطن نماید ظاهرانقسم میگویند در اینصورت بجهت  
حق در صدور ازیت این اشخاص هستند البته آنها را  
آسوده نمائید شهر ذیحجه ۱۳۱۳ \*

ولی حکمران با ملاها همدست بود و اقدامی ننمود  
و تعرض اعدا شدیدتر شد و آن مظلومان ناچار شده با آقا  
سید عبد الله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد نزد اخلاص  
و ارادت باختند و آن دو بحماییشان پرداختند و حاجسی  
سید صادق بیش از پیش به خصمیت همت نهاد و بر منبر  
مردم را بتعرض واداشت و برادران باز عریضه تظلم بطهران  
فرستادند جواب چنین رسید: " امیرالامراء العظام معظم  
الدوله امیرتومان حکمران قم زید عمره بیجهت اشخاص  
مسلم را که نمیشود عنفاً متهم و مرتد کرد چه کار دارند  
مردمان کاسب فقیر را ازیت نمود و حال اینکه جنابان  
صتظایبان آقا سید عبد الله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد  
سلمها الله برصحت عقائد آنها واقف اند البته اشخاص را  
که اسباب زحمت عارضین میشوند منع شدید نمائید که بمدها  
بهیچوجه مزاحم حال عارضین نباشند ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۳ "  
و حکمران فرائش فرستاده مانعیت از تعرض کرد ولی حاجسی  
سید صادق کار را سخت تر نمود و حکم داد که بسرا دران

باید از شهر خارج شوند مظلومان چون دیدند که تظالم و ارسال عرایض ثمری ندارد سکوت و صبر پیشه کرده بماندند تا آنکه شبی در حالیکه به بستر خواب بودند جمعی از طلاب مدرس دینیه بامر میرزا ابوالحسن پیشینم از بدرب خانه شان هجوم برده خواستند بمنف ایشانرا نزد وی کشند و سخی کردند در خانه را بشکنند ولی بواسطه گریه و زاری زنان و صفار و همه و قیل و قال برگشتند و علی الصباح مظلومان با قاسم عبد الله مجتهد متظلم شدند و او کس بنزد حاجی سید صادق فرستاد نصیحت گفته تهدید کرد ولی سودی نبخشید و روز بروز احوال بیشتر و شرارت بر مزید گشت و لا جرم مظلومان عریضه تظالم بدربار سلطان جدید مظفرالدین شاه فرستادند و چند ماه جواب نرسید و امور بسختی گذشت تا جواب آمد جناب امیرالاعظم امیرتومان حکمران قم زید عمره البتسه بر حسب امرجهان مطاع مبارک ارواحنا فداه در این باب رسیدگی نموده بمیزان شرع قدغن نمائید کسی متعرض عارضین نشود و آسوده باشند شهر ربیع الثانی ۱۳۱۴ .

و چون ذکر میزان شرع بوده و دست آویز معاندین از ملامها شد صورت تلگراف را بحکومت نشان نداد و سکوت و صبر زیستند تا در شهر شعبان ابوالقاسم نام بنا را

که خانه اش مقابل خانه استاد محمد حسن نجار داماد  
استاد محمد رضا نداف بود تحریک کردند که همه شب  
بر پشت بام خانه برآمده اذان گفت و آحاد عائله ندافان  
را نام برده سب و لعن راند و احدی از ایشان متعرض نشد  
هرآشفته شبی بدرخانه رفته با سب و شتم اظهار داشت که  
قاتل شما ضم و تهدید نمود و مظلومان علی الصبح نسزد  
سید مرتضی نام بسته شیخ محمد حسن مجتهد رفته مآوقع  
را گفته تظلم نمودند و سید مذکور بدر خانه ابوالقاسم رفته  
کلمات شدید گفته تهدید نمود که اگر بعد از این شرارتی  
از وی بریزد کند او را بسزا رساند و بتأ مذکور باحوال  
شیخان گروهی را با خود همصد کرده نزد حاجی سید صادق  
رفتند چنین شهادت دادند که ندافان از اجتماع اذان  
مستکرمند و مانع از اذان گفتن شده کفر و ناسزا بر زبان  
راندند و حاجی سید صادق پس از لعن مکرر روی بحاضرین  
نموده گفت حال دیدید که اینان کافرند ؟ فی الفور بروید  
و صورت استشهاد تمام کرده بیاورید تا کارشان را خاتمه  
دهم و ابوالقاسم بتأ مذکور و ملا عبد الله عطار و آقا سید  
عبد الله از طلاب علوم دینی و ملا اصغر مکتب دار و سید  
حسین شاگرد بتا و حاجی علی اکبر بقال و حاجی بقال  
دست بدست داده بمدرسه رفته شهادت نامه تمام کردند

وطلاب مدرسه مهر کردند و کوچه و بازار شتافته باهالی دادند و مهر و اعضاء گرفتند هرکه شهادت نوشت سلطان وهرکه ابا کرد بی ایمان محسوب شد و حاجی سید جمفر تاجر از پیروان حاجی سید صادق مجتهد مقدم برگل تجار مهر و اعضاء کرد و برخی از تجار دیگر هم مهر نمودند و نوشته را نزد آقا سید زکریا پیشنماز و آقا میرزا ابراهیم حسن بردند و آنان نیز مهر و اعضاء کردند آنگاه حاجی سید صادق مهر نمود و گفت صورت شهادت را نزد ملاهای دیگر ببرید تا تکلیف معلوم شود و با آقا سید اسحق پیشنماز در شب بمشورت پرداختند و مظلومان دانستند که کار بفایت شدت رسید و جمعی تلگراف تظلم بشاه نمودند و آقا محمد ابراهیم بن مهدی حسین نداف صورت واقعه را چنین نوشت : " روز دیگر شد پدرم آقا مهدی حسین نداف گفت امروز روز سختی بنظرم میآید و از قضا دو عدل پنبه مال خواجه هارتون تاجر صیخی بود که از جان نشاران خریده بود حامل فرستاده ببرند پدرم سفارش زیاد کرد پنبه را صبری قیام کرده زود میآشی حال پدرم در دکان و استاد محمد حسن تجار هم در دکانش و عمویم در بازار و این غلام بن نداف بهمراه پنبه در کاروانسرا زفتم پنبه قیسان کرده تمجیل داشتم بروم خواجه نگذاشت مرا برد در اطاق

بی خبر بودم که یکدفعه صدای قیل و قال بلند شد دیدم  
 جمعیت زیاد در توی کاروانسرا ریختند محمد نام حلاج  
 که از مرده آقاسید اسحق بود با چوبی در دست آمد نزدیک  
 اطاق خواجه و گفت آقا ترا خواسته خواستم بروم خواجه  
 گذاشت جمعیت با چوب و چماق خواستند بیرون کشند  
 خواجه دست به تفنگ کرده رو جمعیت رفت همگی فسرار  
 کردند و دو مرتبه توی کاروانسرا ریختند باز هم خواجه  
 نهیب داد و گفت نزدیک بیایید همه را از گلوله برمچینم  
 بنا کرد دنبال سرشان دویدن همه را بیرون کرد دید کار  
 خیلی سخت شده نوکرش را فرستاد در تلگرافخانه مبارکسه  
 انگلیس نزد سیماساحب که با این غلام دوست بود که فلانی  
 را میخواهند بحکم ملاها از اطاق من بیرون کشند و ببرند  
 زود آدم بفرست تلگرافخانه بیاورند فراش فرستاد بیك  
 تدبیری این غلام را بردند تلگرافخانه معلوم شد پسر  
 و عم و امان را صدمه زیاد زده اند خانه آقاسید اسحق  
 در طویله حبس کردند خبر بیمارم داده بودند که محمد  
 ابراهیم را بردند و کشتند بخيال اینکه این غلام کشتند  
 داد فریاد کنان رفته بود خانه جناب مستطاب آقاسید  
 عبد الله مجتهد سلمه الله تعالى در وقتیکه مجلس درس <sup>داشت</sup>  
 از سادات و طلاب زیاد بودند بی اختیار گریه و شیون کرد

در توی مجلس و عرض کرده شوهرم و برادرش و دامادش را  
 بحکم حاجی سید صادق و آقاسید اسحق صدمه زیاد زدند  
 و خانه اسحق بردند و پسر را کشتند امروز روز است  
 روز پنجاه هزار سال اینهارا از تو میخوام آقای سید  
 عبد الله بسیار شخص رجم دلی است دلش میسوزد از جفا  
 بر میخیزد و عمامه را بر زمین میزند پای بر چنه از خانه  
 بیرون میآید جمعیت سادات و طلاب بدنالش بیشتر  
 سادات خدعه وابسته هستند و اخلاص و ارادت دارند  
 خبردار میشوند میآیند نصف تجار و کسبه بازار مرده هستند  
 و اطاقها و دگانهها بسته میآیند جمیع بدنبال میافتند  
 جناب آقاسید عبد الله زید عمره الهالی فریادکنان  
 ای مردم اسلام پایمال شد دین از دست رفت شمارا بخدا  
 به بینید که دوسه نفر مسلم غریب را میخوانند بزور از اسلام  
 بیرون کنند با جمعیت زیاد از شهر بیرون رفته که طهران  
 برود جمعیت ملاحظه کردند که راه بیابان گرفته و میسرود  
 ریخته بودند بدست و پایش که آقا حکم بفرمائید که ایسن  
 چهار نفر را از دست بگیریم میفرماید ای سادات امسروز  
 روز جهاد است میروید توی خانه آقاسید اسحق میریزید  
 عمامه اش را بگردنش میاندازید بخاک کشیده آنقدر بنزید  
 که نمشش را نزد من بیاورید و این مسلم هارا خلاص کنید

جميع سادات با چوب و چماق ريخته بودند در توي شهر <sup>جميع</sup>  
 خلق بدنبالشان اين خبر به متولي باشي ميرسد ملاحظه  
 کرده که کار بسيار سخت ميشود بتمام نوکرها حکم ميکنند  
 برويد جلوگيري از سادات کرده دلالت دهيد و بگوئيد آنچه  
 ميل آقا باشد رفتار ميکنيم آمدند جلو سادات بيک تدبيری  
 برگردانند در فتنه خانه آقا سيد اسحق ضريت زياد زده  
 و گفته بودند اين چه فتنه است بلند کرديد پدر و عم و داماد  
 را برداشته ببرند خانه جناب مستطاب متولي باشي حال  
 اين غلام تلگرافخانه هستم از اين كيفيت ها خبر ندارم <sup>حاج</sup>  
 نوکرش را فرستاد که برود به بيند چه خبر است و سفارش زياد  
 کرده زود بيا رفت و آمد گفت بقدر چند هزار خلق روي قبرستان  
 ريختند چند نفر نوکرهای متولي باشي جلو افتادند مردم را  
 پس ميزنند و چند نفر دور اين دوسه نفر را گرفته که از بيت  
 نکنند مثل آنروزي که حضرت صبيح را ميبردند بدار زنند  
 اينهارا ميبردند خلق بود که سنگ ميانداخت اينهارا  
 بردند توي خانه متولي باشي و در را بستند صاحب  
 تلگرافخانه فرمودند مصلحت است خانه حکومت بروي تايبينيم  
 چه ميشود اسب حاضر کرد نوکرش سوار شد و اينفلام را در  
 ترك نشاند و سفارش زياد بنوکرش کرد ميري خانه حکومت  
 و ميگوشي موشي از سرش کم شد مواخذ هستي ميري و من آئي



از راه بیراهه این غلام را برد که مادر او خلق از دست بگیرند  
 رسانید خانه حکومت و سپرد و رفت آنروز را بسپردم تسلی  
 شب شد حکم از حکومت شد که این غلام را ببرند خانه متولی  
 باشی هرگاه صلاح دانست بخانه خود مان برسانند همراه  
 فراش رفتم خانه متولی باشی تفصیل عرض کردند فرمودند  
 عیال و اطفالشان تنها هستند ببرید خانه ایشان برسانید  
 و یکفره هم در توی خانه بخوابد کسی شب هرزه گی نکند  
 مختصر خانه آمدیم صبح شد رفتم خانه حکومت جمیع علما  
 متفق شدند نوشتند به متولی باشی که اینهارا بیرون کن که  
 اسباب درد سر از برای شما میشود از جمله علماء حاجی  
 ملا غلامرضا و آقاسید اسحق بود که جناب مستطاب مرحوم  
 ملا محمد رضا یزدی در قم بود سپردند بمحمد حسینیان <sup>معظم</sup>  
 الدوله حکمران و او هم بهمراه غلام کرد در اهران بردند  
 بانهار انداخته و در انبار بودند تا وفات فرمودند و حاجی  
 سید صادق و آقاسید زکریا و میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا  
 محمد بودند خلاصه سه شبانه روز خانه متولی باشی  
 بودند بمذاکره آن والد و عم و داماد را بیرون کرده بحکومت  
 سپرد باز هم علما نوشتند بحکومت باید از شهر بیرون کنی  
 والا حکم میکنیم بریزند دیوانخانه حکومت هم دیدگار  
 سخت است و شبانه روز نگاه داشت حکم کرد مال از ایشان

کرایه کردند به همراه غلامان بیرون کند در وقت زمستان  
 هوا بسیار سرد مختصر حکومت پدر و عم و داماد را خوا<sup>ست</sup>  
 و گفت اگر میخواهید آسوده بروید تعارف مرا باید بدهید  
 والا از برای شما سخت میشود و انبار می اندازند ، باهرا  
 التماس پنج تومان گرفت و سفارش زیاد کرد بفلامها در  
 نظریه میرسانید بر میگردد کاغذ رضامندی میآورد  
 از نزد حکومت مرخص شدند نایبها و فراشها درویشانرا  
 گرفتند گفتند پنج تومان کرایه مالتان میشود اگر ندهید  
 جلو اسب انداخته شمارا میبرند و سه تومان رسوم ماد و نفر  
 نایب است باید بدهید سه تومان هم باین سه نفر غلام و  
 دو تومان بصندوق دار باشی و یک تومان بلبله باشی  
 مختصر هرچه التماس التجا کردیم بخرج نرفت ملاحظه  
 کردیم خیلی صده در راه میخورند رفتیم پول آوردیم به یک  
 دادم همگی راضی شدند پنج شش از شب گذشت مال  
 حاضر کرده سوار شدند ( سوار حمار کردند ) و غلامها  
 به همراهشان رفتند چند فرسخ از قم دور شده باز هم غلامها  
 پیله کرده قدری خرجی برداشته بودند از شان گرفتند  
 غلامها برگشته آمدند والد و عم و داماد طهران رفتند  
 عریضه به اهل حضرت همایونی عرض کرده بودیم جواب آمد  
 از اینقرار است : قم نهاره ۹۲ مشهدی حسین و جمعی متظلم<sup>اند</sup>

که جماعتی از اشرار نسبت باین گری بمرضین دادند  
شب و روز نسبت بمرضین شرارت و هرزه گی مینمایند  
وقصد جانشانرا کرده اند جناب امیرالامرا المعظم معظم  
الدوله دایم عمره حسب الامر قدرقدر رسیدگی نموده  
نگذارید بمرضین تمدی و بی اعتدالی واقع شود  
و مراتب را بمراقبت رئیس پستخانه اطلاع بدهید بمسئول  
برساند . ( شهر رمضان ۱۳۱۴ ) این دستخط آمد  
بر دیم بحکومت دادیم چون که با ملاها یکی بود متحمل  
نشد اینهمه حکم آمد فائده نداشت آن بآن شورش خلست  
زیاد میشد دقیقه ای این غلام آسوده نبود مدت هفت  
ماه والد و عم و داماد در طهران درخانه آقا میرزا مؤمن  
کاشی بودند معظم الدوله حکمران معزول شد اعضا  
الدوله آمد تا اینکه ۱۹ صفر ۱۳۱۵ با اقدامات آقا علی  
حیدر شیروانی حکم از جناب مستطاب حضرت اجل اکرم  
آقای امین الدوله روحانفداه گرفتند و سمت قم آمدند  
حکم از اینقرار : " نواب مستطاب والا اعتضاد الدوله  
حکمران قم ، هیچ تصور نمیشود که حاکمی بتواند ببیند که  
رعیتش متواری و فراری شود این چند نفر نداف قمی که  
در دربار همایون متظلم و از افترا و تهمت برخی شاکسی  
واز کار خود بیگار شده اند و تا اینجا آمده اند هیچ

شایسته و سزاوار نیست که بیش از این اولیای دولت و مردم از موهومات و عقائد صحیح یا ناصحیح آنها مشغول داشتند این مسئله عدم اطلاع و استحضارات حکومت و فتور امر آنها ارائه میکند لزوماً بموجب این توصیه اینها را روانه کرده مقرر میشود که رعایت لازمه را منظور و آسایش آنها و تمام مردم را وظیفه حکمرانی خود بشمارید در غیر این صورت امر تغییر خواهد یافت . خلاصه مطلب این است که بیپایانگی متمرّضی مردم کاسب میشوند و برای حکومت و اجزاء حکمرانی عیب بزرگ است البته قدغن کنید در امنیت خاطرهما اهتمام شود مردم را از هر طبقه آسوده بگذارند تکلیف اجزاء حکومت نیست تا از کسی خلاف نظم بروز نکرده است بیپایانگی بیپایانگی نشوند بیشتر زحمت نمیدهم ۱۹ صفر ۱۳۱۵ . خلاصه والد و عم و داماد شب وارد قم شدند در وقتی بود که علماء با حکومت بیک مطلب جزوی نزاعشان بود یکی از سیدها که سید مجتهد شهرت دارد نوکر حکومت را زد حکومت سید را گرفت و چوب زد و سید بلند شده چوب برفرق حکومت زده بسیار بسیار مفسوس شد بود تمام علماء در صحن مبارکه رفتند و آقا سید اسحق بدگوش زباده کرده حکم از طهران آمد که آقا سید اسحق را از شهر بیرون کرده روانه طهران کنید بیرون کردند این چند

نفر علما که مدعی ضعف بودند بهمراهش طهران رفتند  
حکومت هم دید هوا پس است رفت در دهات بچند فرسخی  
قم ملاها هم سپرده بودند هرگاه حضرات آمدند به قم  
سنگسارکنید والد وعم و داماد متفکر شدند شورا کردند  
صلحت شد بروند در دیوانخانه رفتند در دیوانخانه  
مبارکه نایب حسین که اهل درخانه حکومت است گفت  
صلحت نیست شما در اینجا بمانید چرا که حکومت بواسطه  
ملاها خشم کرده دهات رفته حال شلوغ است بهتر آن است  
هم بروید خانه محمد رضاییک دستاویز مخفی باشید و من  
سفارش میکنم بمانید تا به بینم بده میشود . این غلام رفتیم  
خانه آقا محمد رضاییک تفصیل را گفتم قبول کرد والد وعم  
و داماد رفتند در توی خانه مدت پانزده الی بیست روز  
در آنجا بودند بقدری خودش و عیالش و سه پسرهایش  
و دخترهایش خدمت و محبت کردند که همه ماها شرمند  
شدیم . مختصر این غلام حکم را برداشته در دهات نزد  
حکومت بردم نشان دادم خواند پس داد و گفت زود برو  
شهر و بگو بروید خانه آقای آقاسید عبدالله بمانید تا من  
بیایم " انتهى . در این بار نیز حسب اقدام حکومت  
در خانه خود چند ماه مخفیاً زیستند بنوعی که جز اعضا  
عائله شان احدی خبر نیافت و متدرجاً نزد آقاسید عبدالله

و حاجی ملا آقا حسین تردد کرده و اندک اندک ملاها آگاه شدند و جمعی خصوصاً حاجی سید صادق بصدد ایشان بودند و تمرّضات تخفیف نیافت و بالاخره موقعی که حکمران مهمان وی بود جمع ملاها نیز حضور داشتند در خصوص مظلومان گفتگو کردند و حکمران تصهّد نمود که آنان را آخراً بلد کند و روزی چهارتن فراش یا نایب فراشخانه فرستاد ایشان را بدارالحکومه حاضر نمود و از اسم و رسمشان سئوال کرده مورد استنطاق قرار داد و ایشان نام خود را مهدی حسین و شهدی رضا اظهار کردند . حکمران پرسید که امام رضا را با امامت قبول دارید ؟ ایشان در جواب گفتند که تمامت انبیا و رسول اکرم و امیرالمؤمنین و فرزندان گرامیش را کلاً و طراً بحقیقت و عظمت ایمان داریم . و حکماً اصرار کرد که نسبت با امر ابهی تبیی کنند و لعن گویند و حاکم به تشدد گفت باید بگوئید و یا خانه و آنچه دارید از کف بپسید و ایشان تعاشی از ذکر سو کردند و چنین گفتند که يك خشت از خانه خود را هم نخواهیم داد و آنکه مدعی و خصم ما ست هرچه خواهد بجا آرد حکمران سئوال کرد که مدعی شما کیست ؟ در جواب حاجی سید صادق را نام بردند و حکمران برآشفته و امر داد فلکسه حاضر کردند و شهدی حسین برادر اکبر را که جواب

میداد چهارتن فراش تازیانه زدند و آن پیر مظلوم پسا در فلکه زیر تازیانه ظالمان همی فریاد یا حسین برکشید و شهیدی رضا برادر اصغر خویش را بر مظلوم بیفتند و ضراعت کرد تا حکمران اجازه داد پاهای مظلوم را از فلکه بیرون کشیدند و آنان را بزندان برده به کند و زنجیر نهادند و در آنحال میرزا یدالله پسر شهیدی حسین بتجسس احوال مظلومین آمد ویرا نیز بزندان بردند و آیامی چند در زندان نگه داشتند تا روزی مکتوبی بواسطه رئیس پست برای حکومت رسید و بعد از مطالعه مکتوب مظلومین را فی الحال مرخص نمود و آنان بخانه خود رفته کماکان بکسب و خدمات روحانیه قیام نمودند و بعد از چندی کمپانی پنبه وارد قم شد و هشت تن قزاق همراه داشت و از طهران سفارش اخوان نداف بکمپانی شد و میرزا محمد ابراهیم پسر شهیدی حسین در اداره مذکوره موظف گردید و این سبب شد که اندکی از شرور انام مستریح شده بخدا ما امر ابهی پرداختند و الی آخر الحیات بانهایت صبرت و استقامت زهر شربلائی چشیدند و در میدان عشق و ایمان دو اسبه دویدند و شهیدی حسین بسال ۱۳۲۰ درگذشت و قبل از وفاتش حرم مؤمنه ستم دیده و میرزا محمد ابراهیم پسر مهترش وفات یافتند و کیفیت وفات شهید حسین چنین

شد که در اواخر ایام چندی مریض و ناتوان گشت و روزی بیک تن از کارگران خود دستور داده گفت در جنب باغچه خانه با بیل و کلنگ گودالی حفر کن که چون شستشو میشود آبها در آنجا مجتمع گردد و این اشاره بقرب اجل و غسل بدنش بود ولی دختر بزرگش کارگر را منصرف نمود و چون چند ساعت گذشت و شهدی حسین متوجه شد که کارگر ببادرت بمعمل نکرده مجدداً امر داد تا انجام شود و همینکه شب رسید دوپسر خود میرزا یدالله و حبیب الله و نیز دو دختر خود را طلبید بایشان چنین گفت : من امشب عازم سفر بدار آخرتم و وصیت من این است که صلح معین از اموال را تقدیم محضر حضرت عبدالبها بفرستید و چنانچه من با برادرم شهدی رضا یکدل و متحد بودیم شما هم بمدد از من چنین باشید و چون همگی در سستی خوابیدند و شب نیمه رسید میرزا یدالله را از خواب بیدار کرد و جام آب خواسته نوشید و باز جامی آب طلبیده بیاشامید و امر نمود تا ویرا روی بقله خوابانند و در آنحال گل عائله بیدار و متأثر شدند و شهدی رضانی از خانه خود شبانان رسیده گفت در خواب بودم ندانی مرا بیدار نمود و بیالین برادر آمد و سخنانی چند باهم گفتند و شهدی حسین با غایت ایمان و اطیفاً بمعالم دیگر شرافت



وعلی الصّباح غسّال خواستند کسی نیامد و بالاخره حاجی  
 ملا آقا حسین مجتهد غسّال فرستاد و درخانه غسل و کفن  
 کرده جنازه را برای دفن حرکت دادند و مردم مانع از دفن  
 شدند و حاجی ملا آقا حسین با تنی چند از خدّام معصومه  
 رسید جنازه را دور مقام معصومه طواف دادند و اقامه  
 صلوة کردند و هنگامیکه زمین را برای قبر میکاویدند  
 سردابی سفید کرده زیر خاک نمایان شد جسد را در آنجا  
 که واقع بخلف دیوار صحن بقعه معصومه و قرب حمام معروف  
 صدراعظم است گذاشته قبر را پوشاندند و ملاها بساز  
 دست از تمرین و آزار نکشیدند تا بالاخره در سال ۱۳۳۳  
 امر بخروج از بلد نمودند و سه روز مهلت دادند تا وسائل  
 مهاجرت مهیا گشت و شهدی رضا و خاندان نداف بطهران  
 کوچیده اقامت گرفتند و شهدی رضا درگذشت و در مقبره  
 امام زاده معصوم مدفون گشت و بعد از نوزده ماه بامر  
 محفل طهران خاندان مذکور به قم عودت کرده اقامت  
 نمودند و بشغل ندافی پرداختند و فتنه و فساد باز رخا  
 و حکمران میرزا یدالله بن شهدی حسین را امر بخروج داد  
 و لاجرم آن مظلوم عاجلاً راجلاً به سلطان آباد و بیروجرد  
 شتافت و مدت پنج سال دور و مهجور و متواری گردید  
 و میرزا حبیب الله برادرش و نیز میرزا علی محمد بن شهدی رضا

در قم برجای ماندند و حاجی میرزا محمد مجتهد هر دو را احضار کرد اصرار نمود که تبری از عقیدت و ایمان خو کنند و در امان باشند و آنان اظهار نمودند که *بمهیچیک از چهار فرقه که شیمیان ایران سب و لعن میکنند نکر موئی نصی کنیم نه باهل سنت و جماعت و نه متصوفه و ارباب طریقت و نه بشیخیین و نه ببابیین و عاقبت سیدی پیسش جست و آستین بالا زده حبیب را بر زمین انداخت و کارد برافراخت که سر ببرد و خواهر حبیب که حاضر بود چادر از سرافکنده فریاد و شیون برکشید و خویش را به حوض افکند و جمعی ریخته مظلومه را از غرق نجات دادند و قیل و قال باشد احوال رسید و نداد زاده هارا بدستور مجتهد در حجره برده در بستند و سیدی بدرب حجره رفته بمظلومان گفت گمان نکنید که راحت شدید امشب رشته حیات شمارا میبریم و سرمایه و ثروتشانرا ربودند و مجتهد حکم داد که مظلومان از قم خارج شوند و لا جریم و جوان مذکور با دوا زده تن از نسوان و صغار عائله بسوی طهران ره سپردند و این واقعه در روز سیزدهم بعد از نوروز از سال ۱۳۴۰ واقع شد و از آن پس خاندان مؤمن و مظلوم نداد با عدم بضاعت در پایتخت مانده از شر و مردم قم مصون گشتند و آثار بسیار خطاب بآل نداد صادر*

ازیراعه حضرت عبد البهاء موجود است .

دیگر از معارف اهل بها آقا عبد الرزاق مشهور به آقا عبد الرضا تاجر تبریزی سابق الوصف که چندین بار بهیجان متعصبین گردید و فتنه برخاست ولی بعلمت حسن سلوک و حلاوت اخلاق و درستکاری و از جهت دوستان مقتدر که او را بود غبار بنشست و برادر و خاندانش درخندست این امر جانفشان شدند و رونقی بدیع درصیت و نشمر نجات روحانیسه حاصل گردید و عاقبت در سال ۱۳۲۶ - درگذشت و مدفنش در جنوب غربی مقبره معصومه است و از دو برادرش عائله وسیمه محبوبی برقرار ماند و بالجمله جمعیتی از اهل بها در آن بلد گرد آمدند ولی پیوسته مورد تمرین و تطاول بودند تا منفرق شدند .

و در قریه نجاسب که در بخش ششم نوشتیم در دور سابق عبد الوهاب کد خدا و محمد رضا سیف الشریعه بتهییج ملاها نسبت به برادرشان محمد تقی و شوهر خواهرش ملا غلامرضا نهایت تمرین و تعدی بعمل آوردند و نوبتی کتب و آیات بدیمه را بقم نزد حاجی سید جواد مجتهد بردند و موجب مشقات و بلیات اهل بها شدند و حسب حکم کابران میرزا نائب السلطنه ملا غلامرضا را قرب سه سال

در قم بزند ان انداختند و فاطمه زوجه مؤمنه ملا غلامرضا  
بعائدات رشتن پنبه با چرخ معاش بشوهر رساند تا از  
زند ان خلاص شد بطهران رفت و بمکتب داری پرداخت  
و مدد از پندی حسب الامر بوطن برگشته مشغول تبلیغ کرد  
و عده ای مانند آقا میرو آقا سید مهدی و آقا سید علی و آقا  
سید محمود و ملا مهدی و آقا سید حبیب الله و شهسودی  
حسنعلی و آقا زین العابدین مؤمن شدند در این دور  
باز عبد الوهاب و محمد رضا بتقویت ملاها بازیت برخاستند  
تا آنکه با پندتن سواران دولتی شبانه بدان ملا غلامرضا  
ریخته با چوب و تهِ تَفَنَك پندان بزدند و مجروح کردند که  
گمان هلاک برده جسد را بقریه وار ان برای دفن نقل  
دادند و چون رمقی در او دیده پاهایش را به کتسند  
نهادند و آقا میرزا نیز که همت تبلیغ نهاد مورد عنان  
گردید و سفری نیز بزیارت حضرت عبد البهاء در عکا رسید  
از قلعه خودش بدانجا کشیده کند و زنجیر نمودند و  
ملا غلامرضا که بفایت ناتوانی افتاد با اخذ مصلحتی جریمه  
رها ساختند و آقا میرزا با پای کند و سوار استر بطهران  
بردند و بخراسان فرستادند و او در آنجا خیر اشتغال  
مؤمنین ساکن عشق آباد به بنا مشرق الا زکار بشنید  
بشتافت و ایامی در آن مدینه مانده خشت و گل برای بنا

همی کشید آنگاه به جاسب عودت نمود ولی معاندین اهالی خواستند ویرا با بیل و کلوخ هلاک کنند ناچار ره فرار پیش گرفت و بقریه کردگان که مرکز مؤمنین و صغفل روحانی بود رفته حسب مشورت بطهران شتافته متوطن گردیدند و پس از این واقعه نائب الحکومه جاسب مقرر شد مؤمنین سرگردان شده صالغی جریمه خواست و ناچار بر حسب مشورت در صغفل بشمار نوزده تن روی بطهران نهادند و باتفاق آقامیر بوزارت عدلیه و وزارت داخله تشلّم نمودند و حکم تلگرافی بعدم تعرضشان برای حکومت قم رسید سرور بمقام رفتند و در کاروانسرای بخارج بلد اقامت کردند و آقا میر و شهدی حسنعلی و محمدتقی با پسرش بقصد دارالحکومه گرد آمده عریده کشیدند و حاکم آقامیر را از بیم آنکه در جاسب گشته شود با تنی چند از گماشتگان حکومتی تسامفتی بمید از بلد رسانده مأمور طهران ساخت و آقا میر بعد چندی در طهران درگذشت و بمقبره امام زاده مصوم مدفون گشت و عائله بر قرار داشت و حکومت قم سه تن دیگر را بمعاونت گماشتگان از چنگ معارضین بدر برده روانه جاسب نمود . و اهالی جاسب باز نسبت بمظلومین قیام بمد اوکین نمودند و حسب حکم حاجی میرزا فخرالدین مجتهد کاشی و حاجی سید عبداللّه و حاجی

سید صادق مجتهد قمی از دخول در گرمابه عمومی بساز  
داشتند و چون مؤمنین برای استحمام و شستشو در مشقت  
افتادند عاقبت بسال ۱۳۲۱ با اختصاص خود حمامی ساختند  
و شیخ حسنعلی همانند چندتن از مستضعفین را اغسال  
کرده با جمعی بخانه مظلومین هجوم بردند که حمام جدید  
را براندازند و محمدتقی و پسرش ضیاء الله چوب زده بر  
درختی بیاویختند و اثاث و اموال بینما کردند و دویسر  
محمدتقی بنام ذبیح الله و سیف الله با محمدعلی بن حاجی  
حسنعلی پیاده از بیابان بطهران گریختند و تظالم نموده  
حکم از دولت گرفتند و ذبیح الله و محمدعلی به قم شتافتند  
و با وجود اقدامات شیخ حسنعلی با جماعتی از همراهانش  
با مساعدت حکومت قم بوطن رفتند و مأون گشتند و طولی  
نکشید که فتنه طغیان نایب حسین کاشی و مقابله و مقاتله  
با مؤمرین دولت پیش آمد و مظلومین با تهبیح متعصبین  
مورد تعرض و غارت گرد و گروه واقع شدند و برخی دستگیر  
تجاوزین و مورد تیر و تفنگ صهاجمین گشتند و تقریب هفت  
سال را بدینمضوال گذراندند و میرزا غلامرضا در سال ۱۳۳۲  
درگذشت و درعین حال ملاها نیز تمدی و تجاوز مینمودند  
ونویتی شیخ الاسلام و فخرالسادات و اسمعیل آقا به آقا  
ذبیح الله چوب زدند و حکومت ویرا جریده نمود و سبب

ولمن عمومی شروع شد و بالاخره اعضا\* محفل روحانی به قم رفتند و معاندین نیز از عقب یسی سپردند ولی بمساعدت برخی از سران سپاهی دفع ظلم کردند تا درسال ۱۳۴۵ حسب تحریک سیدعباس فخرالسادات عتده سوارانیه بامر اعتمادالدوله حکمران قم بحساب ریخته جمعی از زن و مرد مظلوم را تحت توقیف و آزار گرفتند و لاجرم برخی شکایت به قم بردند و فخرالسادات و شیخ الاسلام، ذبیح الله و ضیاءالله پسران محمدتقی و نعمت الله صهرش و الیاس نام صهر نعمت الله تحت المراقبه به قم کشیدند و درحالیکه انبوهی گرد آمده سب و لعن میکردند تسلیم نظمیہ دادند و مصمام نام رئیس نظمیہ چون اعتنا بتوقعات متحدیانہ ظالمین نکرد امانتی قم دست از کداز کشیده درصحن معصومه مجتمع شده فریاد برکشیدند که حاکم قم بابی است و بالاخره برای تخفیف غوغای امانتی ذبیح الله و ضیاءالله و نعمت الله مغلول کردند تا روز عاشورا رسید و مقرر بود که تیغ زن و سینه زنہا به نظمیہ بریزند و مظلومان را بکشند ولی مصمام دانسته آنان را بمحلی مخفی جای داد تا چون روز مذکورگذشت باز به نظمیہ وارد گردند و چندی دچار غل بودند چنانکه دو شاخه زیرغل برای دفع سنگینی گذاشتند

وازشدّت مشقّت گردن ذبیح اللّٰه مجروح و خونین گشت  
 و بعضی از نسوان مؤمنین با وجود معانعت مأمورین بزندان  
 رفته لباس شستشو کردند و لطف اللّٰه بن ذبیح اللّٰه که  
 بهدر مصاریف میرساند در گردنّه پسته ها دچار چوهران  
 قعی شده خواستند ویرا سر ببرند و مردی دل نسررم  
 همراه بود و منع نمود تا آنکه سه تن از محبوسین مذکور  
 بمد ازشه ماه مستخلص شدند و ذبیح اللّٰه را مأمورین  
 امنیسه بطهران کشاندند و قریب یازده ماه بحبس ماند  
 تا در عدلیّه محاکمه کرده مظلومیتش ثابت و مستخلص گشت  
 و در عنوان آثار کثیره حضرت عبد البها خطاب بجاسب  
 اسامی عدّه ای بسیار از بهائیان آنجا مذکور است از آنجمله :

#### هو اللّٰه

جاسب جناب میرزا غلامرضا و نجله السعید جناب  
 آقا جواد و ضلعه و جناب آقاسید مهدی و ابنه آقاسید  
 حسین جناب ملامهدی و ابنه ملا میرزا ، جناب میسر  
 ابوالقاسم و آقاسید علی و آسید مسعود و جناب آقامیرزا  
 هادی ، جناب آ میرزا حبیب اللّٰه و ابنه آقاسید آقا جان  
 جناب حسنعلی و ابنیه آقا محمدعلی و آقامهدی ،  
 جناب شهیدی حسنعلی و ابناؤه فرج اللّٰه ، جناب



جناب محمد خليل ابراهيم غلامعلي اسمعيل ، جناب  
 آزين العابدين و ابنه محمد نصير ، جناب محمد تقى  
 جناب محمد حسين جناب اعلى اكبر ، جنابان آفلامهين  
 وآحسن جناب اعلى اولاد مرحوم ابوالقاسم كاشانسى  
 جناب مشهدى حسن سلمانى ، جنابان مير ابوطالسب  
 وآسيد عبد الله ، جنابان آقا مير و اخيه آقا سيد على  
 عليهم بهاء الله الابهى :

و در خلدجستان حكيم باجان و نيز سيد على  
 بفانيت معروف بود و بسال ١٣١٢ در عكا مشرف  
 شد و در قاهان سيد ميرزا آقا وكيل الرعايا معروفيت  
 تامه داشت و در امره ربيع الله و در قهستان  
 و آوه و قصرود نيز جمعى بودند .

واز حضرت عبد البهاء است قوله العزيز :  
 ط مناجات در شهادت جناب ميرزا كمال آوه عليه  
 بهاء الله الابهى :

هو الابهى

الهى و محبوى تشاهد وترى ..... و من  
 تلك النفوس القدسيّة والوجوه الانسيّة عبدك الكمال  
 الذى انجذب بنسيم رخيم هائب من رياض احديتك  
 واشتمل بالنار الموقدة نسي سدره رحمانيتك و نطق

( ٦٦٢ )

بمثنائك و قام بنشر آثارك و غاظ بذلك الذين كسروا  
بك و آياتك و ظمموها فيما اعطيتهم بجودك و فضلـك  
من حطام الدنيا و دعوه الى محل البغضا و قاموا  
عليه بالجفا و قتلوه بسيوف الطفيلان و اهانونه و قطعوه  
اريسا اريسا ....

ع ع

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*  
ش

\*

فهرست روس مطالب و اهم اسامى مندرجه  
 در كتاب ظهور الحق ( قسمت اول از جلد هشتم )

| موضوع                                        | صفحه  |
|----------------------------------------------|-------|
| مناجات اقتنا حبه از آثار مبارکه مرکز میناق   | ۳     |
| <u>آذربایجان</u>                             |       |
| مقدمه                                        | ۵     |
| میرزا علی محمد ورقا و اخلاف واقربا           | ۶     |
| حاجی میرزا حسین و برادر شهید                 | ۶۰    |
| آقا سید مهدی یزدی                            | ۶۰    |
| حاجی مسین السلطنه                            | ۶۱    |
| میرزا حمید رعلی صنیمی اسکوش                  | ۶۱    |
| میرزا اسمعیل مشکوة                           | ۶۲    |
| حاجی ملا علی                                 | ۶۷    |
| میرزا جلیل خوئی ( ناقص )                     | ۶۷    |
| حاج محمد حسین تبریزی                         | ۷۲    |
| محمد علی میرزا ولیعهد در اوایل و اواخر احوال | ۷۴    |
| ضوضای مراغه                                  | ۷۵    |
| واقعه سیسان                                  | ۷۷-۸۴ |
| میرزا محمد خان پرتوی                         | ۷۹    |

| صفحه | موضوع                                  |
|------|----------------------------------------|
| ۸۵   | مقان                                   |
| ۸۷   | میلان                                  |
| ۸۸   | ارومیه و بعضی از نقاط دیگر             |
| ۸۹   | مراغه                                  |
| ۸۹   | میرزا محمد ثابت                        |
| ۹۲   | اردبیل                                 |
| ۹۳   | امین العلماء*                          |
| ۹۴   | خلخال                                  |
| ۹۴   | سراج دفتر، صدر العلماء*، مسعود الممالک |
| ۹۵   | میاج                                   |
| ۹۵   | افتخار العلماء*                        |
| ۹۶   | قره شیران                              |
| ۹۷   | برادران احمد اف                        |
| ۹۸   | میرزا ابراهیم خان آذرمنیر              |
| ۱۰۴  | میرزا موسی ادیب                        |
| ۱۰۴  | برادران میلانی                         |
| ۱۰۵  | ملا ولی الله مراغی                     |
| ۱۰۷  | آقا میرزا حسین طوطی                    |

| صفحه       | موضوع                          |
|------------|--------------------------------|
| ۱۱۲        | سید عبدالله میانجی             |
| ۱۱۳ تا ۱۱۹ | مهاجرین آذربایجان در عشق آباد  |
| ۱۱۴        | اسدالله و سلمان                |
| ۱۱۵        | مهدی قلی بنابن صراف            |
| ۱۱۷        | میرزا محمد علی مشیرالتحار      |
|            | <u>اصفهان</u>                  |
| ۱۲۱        | مقدمه                          |
| ۱۲۲        | آقا سید مهدی و آقا سید هادی    |
| ۱۲۳        | حاج میرزا علی محمد سیف‌الذکرین |
| ۱۲۴        | میرزا عبدالحسین                |
| ۱۲۵        | میرزا اسدالله خان وزیر         |
| ۱۲۴        | قریه گزوقریه خورزوق            |
| ۱۲۴        | اسماء بعضی از احباب            |
| ۱۲۶        | حاج میرسید علی                 |
| ۱۲۸        | میرزا حسن فرزانه و برادران     |
| ۱۲۹        | میرزا جعفر ثابِت               |
| ۱۴۳        | خازن بختیاری                   |
| ۱۴۶        | کوه کیلویه                     |

| موضوع                    | صفحه |
|--------------------------|------|
| میرزا محمد نایب          | ۱۴۷  |
| نجف آباد                 | ۱۵۳  |
| ملاقاسم                  | ۱۵۴  |
| میرزا باقر هائی          | ۱۵۵  |
| حاج کلعلی (اسد علی)      | ۱۵۶  |
| حاج حیدر                 | ۱۵۷  |
| محمد جعفر صباغ           | ۱۶۱  |
| ملك آباد و علی آباد      | ۱۶۲  |
| حاج کلعلی کفاش           | ۱۶۴  |
| تراب خان                 | ۱۶۵  |
| اردستان                  | ۱۶۶  |
| خاندان رفیعی             | ۱۶۷  |
| قمشه                     | ۱۶۸  |
| زواره                    | ۱۶۸  |
| فریدن                    | ۱۶۸  |
| شیخ محمد تقی (آقا نجفی)  | ۱۷۰  |
| ظل السلطان و جلال الدوله | ۱۷۱  |
| <u>بـرـوـجـرد</u>        |      |
| مقدمه                    | ۱۷۴  |

| صـ  | موضوع                            |
|-----|----------------------------------|
| ۱۷۴ | برادران آوارگان                  |
| ۱۹۸ | سید ابراهیم خباز                 |
|     | <u>خراسان</u>                    |
| ۲۰۰ | مقدمه                            |
| ۲۰۱ | میرزا یوسف قائم                  |
| ۲۰۲ | ملاعلی بجمستانی وعائله قدیمی     |
| ۲۰۴ | میرزا علی محمد خان مؤتمن السلطنه |
| ۲۰۴ | خاندان مستوفی                    |
| ۲۰۶ | حاج محمد ترک                     |
| ۲۰۷ | بشریبه                           |
| ۲۰۷ | شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ رئیس  |
| ۲۲۶ | بی بی روحانیه                    |
| ۲۲۹ | میر محمد بیگ وحاج شاه خلیل الله  |
| ۲۳۰ | عماد الملک                       |
| ۲۳۱ | میرزا محمود فروغی                |
| ۲۴۱ | قائم                             |
| ۲۴۲ | تربت                             |
| ۲۴۲ | شیخ علی اکبر قوجانی              |

| صفحه | موضوع                                          |
|------|------------------------------------------------|
| ٢٤٧  | میرمحمد حسین خان بشرویه ای                     |
| ٢٤٨  | شیخ محمد علی هدایت                             |
| ٢٤٩  | بعض دیگر از احباب خراسان                       |
| ٢٥٢  | میرزا غلامرضا شید او میرزا عبدالحسین محمودزاده |
| ٢٦٢  | آقا سید عباس علوی                              |
| ٢٦٣  | <u>خوزستان</u>                                 |
| ...  | <u>زنجان</u>                                   |
| ٢٦٣  | مقدمه                                          |
| ٢٦٤  | حاج ایطان و خاندان او                          |
| ٢٦٥  | میرزا حسین بمبیدائی                            |
| ...  | <u>سلطان آباد</u>                              |
| ٢٦٧  | مقدمه                                          |
| ٢٦٧  | میرزا آقاخان قائم مقامی                        |
| ٢٧٨  | حاجی عرب                                       |
| ٢٨١  | شاه آباد و حسین آباد                           |
| ٢٨١  | ادریس آباد و ورقا                              |
| ...  | <u>ملایر</u>                                   |
| ٢٨٢  | حسین قلی میرزا موزون                           |



| صفحه  | موضوع                                  |
|-------|----------------------------------------|
| ۲۸۴   | میرزا علی اکبرزرگر                     |
| ۲۸۷   | بعض دیگر از احباء                      |
|       | <u>سمنان و سنگسروش بیرزاد</u>          |
| ۲۸۸   | آقا سید محمد رضا و عائله               |
| ۲۹۱   | استاد حاجی کفاش و بعض دیگر از احباء    |
| ۲۹۳   | ضوضا * سنگسروش شه بیرزاد               |
| ۲۹۸   | ملانصرالله شه بیرزاد                   |
| ۳۰۲   | وقایع سال ۱۳۴۰                         |
| ۳۰۴   | ملا محمد علی هراتی                     |
| ۳۰۴   | آقا سید مصطفی طباطبائی                 |
| ۳۱۵   | <u>شاهرود و بسطام</u>                  |
|       | <u>طهران</u>                           |
| ۳۱۷   | مقدمه                                  |
| ۳۱۹   | حاج میرزا عبدالله نوری و بعض دیگر      |
| ۳۲۰   | خاندان ملجم                            |
| ( ۳۲۱ | میرزا محمد تقی ابن ابهره ایادی امرالله |
| ۳۲۷   | حاج ملاعلی اکبره ایادی امرالله         |
| ۳۲۹   | نیروسیفا                               |

|          |                               |
|----------|-------------------------------|
| ۲۶۲      | نصیم                          |
| ۳۷۵      | ابن اصدق، ایدی امرالله        |
| ۳۷۷      | دکتر عطاء الله خان بخشایش     |
| ۳۷۸      | حاج ابوالقاسم باغ             |
| ۳۷۹      | آقا علی حیدر شیروانی          |
| ۳۸۰      | حاج میرزا محمد الله سقط فروش  |
| ۳۸۱      | میرزا غلامحسین و خاندان دواجی |
| ۳۸۲      | سید نصرالله باقراف            |
| ۳۸۳      | بعض دیگر از احباء طهران       |
| ۳۸۴      | جمال بروجردی                  |
| ۳۹۲      | میرزا عزیزالله مصباح          |
| ۴۰۱      | مشهدی حسین قزوینی             |
| ۴۰۲      | دکتر یونس خان افروخته         |
| ۴۲۵      | خاندان علائی                  |
| ۴۲۶      | محمد حسین میرزا مویده السلطنه |
| ۴۲۷      | خاندان ذبیح                   |
| ۴۲۷ مکرر | خاندان مهتدی                  |
| ۴۲۷ مکرر | خاندان نور                    |
| ۴۲۸      | خاندان قدس                    |

| صفحه | موضوع                          |
|------|--------------------------------|
| ۴۲۸  | خاندان مودت                    |
| ۴۲۹  | حاج میرزا محمد افغان           |
| ۴۳۱  | میرزا مصطفی خان نوری           |
| ۴۲۸  | میرزا علی محمد خان سررشته دار  |
| ۴۴۰  | خاندان عهد به و خاندان مهربان  |
| ۴۴۳  | میرزا محمود خان بدیعی          |
| ۴۴۳  | آقا سید نصرالله ریخته گر       |
| ۴۴۴  | بعضی از بهائیان اسرائیلی طهران |
| ۴۴۶  | حاج فرج                        |
| ۴۵۱  | طائره                          |
| ۴۶۳  | میرزا حسن ادیب و ایادی امرالله |
| ۴۷۸  | حاج ندیم باشی                  |
| ۴۸۰  | صدر الصدور                     |
| ۴۸۱  | محب السلطان                    |
| ۴۸۲  | حاج غلامرضا امین امین          |
| ۴۸۶  | فائزه خانم                     |
| ۴۹۰  | نبیل الدوله                    |
| ۴۹۱  | میرزا عزیزالله خان ورقا*       |
| ۴۹۵  | میرزا ولی الله خان ورقا*       |

| موضوع                                | صفحه |
|--------------------------------------|------|
| میرزا مسیح و میرزا نصرالله رستگار    | ۴۹۷  |
| میرزا تقی خان بهین آئین              | ۴۹۸  |
| میرزا عبدالله مطلق                   | ۴۹۹  |
| میرزا عزیزالله خان عزیزی             | ۵۰۰  |
| مصور رحمانی                          | ۵۰۱  |
| میرزا عبدالحسین خان خادم             | ۵۰۲  |
| ناظم الملک                           | ۵۰۳  |
| میرزا احمدخان یزدانی                 | ۵۰۴  |
| میرزا غلام حسین خان کیوان            | ۵۰۴  |
| میرزا محمد علی خان موافق و بعضی دیگر | ۵۰۴  |
| حاج میرزا هادی دولت آبادی            | ۵۰۵  |
| حاج شیخ هادی نجم آبادی               | ۵۰۷  |
| امام جمعه                            | ۵۱۳  |
| صفی علی شاه                          | ۵۱۳  |
| اماکن تاریخیه                        | ۵۱۸  |
| ناصرالدین شاه                        | ۵۲۷  |
| امین السلطان                         | ۵۳۳  |
| اشتهارد                              | ۵۳۹  |
| خالقان                               | ۵۳۹  |

## فارس

|     |                              |
|-----|------------------------------|
| ۵۴۰ | مقدمه                        |
| ۵۴۱ | بیت مبارک                    |
| ۵۴۴ | عند لیب                      |
| ۵۶۲ | اخلاف حاج ابوالحسن بزاز      |
| ۵۶۳ | بشیرا السلطان                |
| ۵۶۴ | میرزا محمود زرقانی           |
| ۵۶۶ | میرزا جلال زرقانی            |
| ۵۶۷ | لسان حضور                    |
| ۵۶۹ | فاضل شیرازی                  |
| ۵۷۳ | میرزا ابوالقاسم تندر         |
| ۵۷۳ | حضرات افتنان                 |
| ۵۷۳ | میرزا جعفرها دی اف           |
| ۵۷۴ | بعضی دیگر از احبای فارس      |
| ۵۷۶ | نی ریزه احبای و وقایح آن بلد |
| ۵۸۲ | بندرعباس                     |
| ۵۸۵ | آباده                        |
| ۵۸۶ | قابل                         |
| ۵۹۵ | بیلش                         |

۵۹۹ جهرم

قزوین

۶۰۰ مقدمه  
 ۶۰۲ حکیم الهی  
 ۶۰۶ خاندان سمندر  
 ۶۱۲ اسعد الحکما  
 ۶۱۴ حاج عبدالکریم و عائله  
 ۶۱۴ احیاء السلطنه  
 ۶۱۵ میرزا حسن واعظ  
 ۶۱۸ میرزا یوسف خان وجدانی  
 ۶۲۲ آقا محمد علی الموتی  
 ۶۲۲ حاج نظر علی  
 ۶۲۲ حاج محمد جواد  
 ۶۲۳ علاء الحیدرقلی  
 ۶۲۳ درویش مسعود  
 ۶۲۶ خاندان تسلیمی  
 ۶۲۶ حاج میرزا ابراهیم دوافروش  
 ۶۲۷ خاندان راسخ  
 ۶۲۷ حاج مونس  
 ۶۲۷ لوجی از قلم میثاق

ق

۶۳۰ مقدمه  
 ۶۳۰ آقا سید اسد الله قمی  
 ۶۳۶ آل نداف  
 ۶۵۵ آقا عبدالرزاق تبریزی  
 ۶۵۵ جاسب

# تاریخ ظہور الحق

جلد ہشتم

قسم دوم

تالیف :

جناب اساتذہ فضل ماہند رانی

مؤسسه ملی مطبوعات امری  
۱۳۲۲ بی.ع



کاشان

بنوعی که در بخش ششم آورده ایم شهرکاشان و توابعش در هنگام غروب شمس جمال ابهی مرکز جمعیتی از بهائیان بود و حوادث واقعات مهمه ایندوره را در طبق مندرجات بخش سابق نگاشتیم و بعلاوه بهائیان سابقین و اخلافشان متدرجاً ایمان آورده دایره جمعیت اتساع یافت و گروهی از آل اسرائیل فائزبایمان گشته در مقابل بلیات استقامت بنمودند و بنشرو قوت امر ابهی کوشیدند و تأسیس مدرسه وحدت بشر بسال ۱۳۲۷ هـ. ق و تعرضات اعداء حسود از مسلم و یهود را نیز در بخش سابق ذکر کردیم و مجتهدی — معروف آنجا که پیوسته تعرض میکردند حاجی میرزا فخرالدین و ملا حبیب الله بودند . و از خاندان متقدمین دودمان حاجی میرزا جانی خصوصاً پسرش میرزا مهدی طبیب را در بخش ششم ستودیم و او بالاخره در سال ۱۳۲۲ در ورامین وفات یافت و از دودمان حاجی محمد رضا شهید پسرش آقا محمد جواد و دخترش آغابگم معروف به عنوان ارباب رانام بردیم که بالاخره در طهران درگذشتند و آقا محمدعلی قمصری سابق الذکر در سال ۱۳۴۰ درگذشت دیگر خاندان شیخ شهید مازکانی سابق الوصف دیگر خاندان

عندلیب سابق الوصف میرزا مهدی و پسر دیگرش میرزا شکرالله  
 روضه خوان که الواح و آیات و اشعار بنغمات ملیح تفریحی  
 میکرد و عاقبت در طهران درگذشت دیگر خانواده واسمه  
 حاجی محمد اسمعیل ذبیح که اجمالی در بخش ششم  
 نگاشته گردید . و از مشاهیر بهائیان میرزا علی اکبر نطقسی  
 سابق الوصف که سفر متعدد پیاده از طریق بر بارض عکا  
 نموده حضور حضرت عبدالبهاء تشرف حاصل کرده چندی  
 در جوار بمانده و عاقبت بسال ۱۳۴۸ در سن هشتاد سالگی  
 در قریه شاه آباد اراک درگذشت و خاندانی بر جا گذاشت  
 و دیگر محمد هاشم بن آقا شیخ حسین بن عبد الهادی نساج  
 از متقدمین که روزی در عنگام عبور از کوچه سادات معروف  
 بنیزه بازویرا احاطه کرده چندان که توانستند با چوب و مشت  
 و لکد و سنگ زدند و او تحمل و استقامت کرده بالاخره از دستش  
 رهائی یافت .

دیگر آقامیر محمد علی منزوی معروف باریاب آقامیرزا  
 از متقدمین اهل قریه نوش آباد سالها بعلت شرارت معاندین  
 قریه در مرزعه کویر واقع در مسافت سه فرسنگی بسربرد و در  
 زمستانها بقریه خود اقامت داشت و زوجه اش نیز مانند شوهر  
 در خدمات امرابهی مسارعت میجست تا در ایام طفیلیان  
 واستیلاء نائب حسین معروف یکی از اشرار اتباع ماشاء الله  
 خان

پسر نایب مذکور بتحریرك برخی از معاندین بعنوان سرقت  
 بخانه ارباب آقامیرزا درآمد و او خود در مرز ه مذکور بود و زوجه اش  
 صدای پاشنیده از حجره بیرون دید و شریر طاعی بلاد رنگ  
 آنمظلومه را هدف گلوله ساخته بخاک هلاک انداخت و ارباب  
 آقامیرزا از مرز ه بخانه آمد و بمشاهده ماقع تحسرت تأثر شد و  
 حاصل کرده پس از چند روز رحلت نمود پسر بزرگش سید محمود  
 بسال ۱۳۳۳ وفات یافت اهالی مانع از دفن در قبرستان  
 شدند و چون احباب در محلی دیگر دفن کردند اهالی قبر را  
 نیش نمودند .

دیگر از بهائیان معروف کاشان حاجی غلام علی بن  
 آقازین العابدین سابق الوصف بسن تقریب صد سالگی  
 در طهران بحدود سال ۱۳۵۵ درگذشت .  
 دیگر آقا نصر الله پارچه باف که بسال ۱۳۳۶ انبوه اش سرار  
 در بکانش را در بازار بضر بچوب شکستند . دیگر از مؤمنین  
 قدیم کاشانی حسین عموزینل که در بغداد بحضور ابهسی  
 تشرف یافت دیگر آقا علی مسکر دیگر میرزا محمد باقر معلم  
 بن آقا محمد علی دیگر میر عبد الباقی صباغ .

دیگر محمد ابراهیم تجارت ابریشم داشت و بهدایت  
 آقامیرزا ابوالفضل گنپایگانی فائز بایمان گشت و حاخام مراد  
 اسرائیل در خانه اش بمناظره آقامیرزا ابوالفضل ملزم گردید

و پسر ارشدش آقامهدی مرشد بود که تقریباً در سال ۱۳۵۳  
در کاشان درگذشت و پسر دیگر آقا عبد الوهاب و دیگر  
آقا جعفر.

دیگر از بهائیان کاشان نورعلی شیبانی شاعر متخلص  
بآذربین فتح الله شیبانی شاعر شهیر سال ۱۳۰۱ هـ. ق در  
کاشان متولد شد پس از تربیت و رشد بمقامی ارجمند در ادب  
و شعر رسید دیوان اشعارش منظم است و غزلیات و قصائد  
بسیار در ستایش این امر سرود و تاریخ این امر را ببحر تقارب  
مانند شاهنامه فردوسی برشته نظم آورد که مختصراتاً همیشه  
را خلفش فتح الله شیبانی بسد شد که تمام نماید و در ایام  
اقامت در تربت حیدریه در چار تعرضات و بلیات بسیار از اعدا  
گردید که با خسارات و مشقات بسیار بپراجه بمشهد بگریخت  
و بالاخره در سال ۱۳۳۶ در کاشان وفات نمود و نمونه ای از  
ابیاتش در مدیحه رامینگاریم . در تهنیت عید مولود حضرت  
عبدالبهاء و بیعت حضرت اعلی روح ماسواه فداه عرض نموده  
ای بتا خیز و بما باده گلرنگ بیبار

باد ف و بریط و آواز نس و چنگ بیبار

بی تکلف بر هر عاشق یکرنگ بیبار

به نشاط و طرب صاحب اورنگ بیبار

جره ای بهر من خسته دلتنگ بیبار

تا که بد هم بتومن مسزده عیش و طرب بی

نه از آن باده که از عقل کند و ورهمه

نه از آن باده که می سازد مخمور همه

نه از آن باده که باشد شب دیجور همه

نه از آن باده که تا سازد مهجور همه

نه از آن باده که از خویش کند کور همه

نه از آن باده که دورش کند از هر ادبی

باده عشق فروریزیه پیمانۀ عشق

صفت سازم ز یکی ساغر جانانۀ عشق

بطلب آمده ام بردر میخانه عشق

تا که بوسم ز شرف خاک در خانه عشق

عاقلی را بهلم گردم دیوانۀ عشق

نه بیک ساعت و یکدم که بهر روز شبی

از کرم زنده جاوید زیک جام کنیید

نام من در قبل مردم خوشنام کنیید

کار من نیک باغ ازوبانجام کنیید

بفقیران ز کرم باید انعام کنیید

شهنشقی ز وفادر گوی و کام کنیید

تا کنم در روز دل هر غم ورنج و تعبسی

پیش از این بوده رهسی یاران دیوانه دو<sup>ست</sup>

خویش و بیگانه نموده است زیبگانه دوست

جای خود را در بیک جای بگاشانه دوست

مست اگر هست کشیده است ز پیمانۀ دوست  
 بیخود از خود شده از جرعه مستانۀ دوست  
 کار دیوانه چنین است چو را در عجبی  
 روز مولود شهنشاه جهانست امروز  
 آشکارا همه اسرار نهانست امروز  
 شادمانی بزمین و بزمان است امروز  
 تن احباب بصدامن و امان است امروز  
 دشمن بد سیراند رخفقانست امروز  
 که عیان شد بجهان خسرو عالی نسبی  
 من در امروز بپاسازم صد عیش و نشاط  
 پهن سازم همه جا از طرب و عیش بساط  
 بهمه خلق عیان سازم زان راه صراط  
 تا بدانند محیط اوست دگر خلق محاط  
 چند باشند گرفتار در این کهنه رباط  
 پاره شد پرده اوهام چو را محتجبی  
 ما از این عید بشادی دل خود شاد کنیم  
 از غم ورنج تعب خاطر آزاد کنیم  
 ساز سازیم بشادی همه فریاد کنیم  
 گاه از شور سخن گاه زبیداد کنیم

يك بنائى زمحبت ز نو ايجاد كنيم  
 كه در اورخنه نسا ز المى و عتبى  
 وانگه از شوق و شمعف روسوى درگاه كنيم  
 بند گانيم همه روى سوى شاه كنيم  
 عرض تبريك به تقديم شهنشاه كنيم  
 سخن از مهر درخشان به برماه كنيم  
 دل و جان راست در اين راه سوى راه كنيم  
 كه بهر سو بود از عشق رخسار صدف شبنمى  
 حضرت شوقى ربانى آن صاحب جاه  
 كه بود زنده پيردان ولى امرالله  
 كمترين بنده اونه فلك و نه خمرگاه  
 همه چون بنده و او باشد چون شاهنشاه  
 نى عجب گرفتلكش بنده بود در درگاه  
 عجب اين است كه از جهل تواند رعبى  
 ايكه برجسته تراز خلق جهانى امروز  
 خلق چون جسمى بى روح و توجانى امروز  
 نه كه جان تنهابل روح روانى امروز  
 صاحب خلق خداوند زمانى امروز  
 هر چه خوانندت والا ترازانى امروز  
 كه هم عالى نسبى وهم عالى حسبى

هر که اندازه فهمش ز تو تمجید کند  
 نزد خود صحبتی از عصمت و توحید کند  
 باز از ناقصی عقلش تر دید کند  
 خویش از اینکار همی لرزان چون بید کند  
 فکر خود را بمقامات توتائیید کند  
 که مبادا که بر آن خاطر آید کریسی  
 ماهمه بنده درگاه و فقیران توایم  
 بند گانیم همه دست بد امان توایم  
 صاحب خوان تویی ماهمه مهمان توایم  
 سرنهاده همه اندر سر فرمان توایم  
 جان و دل باخته زان در سر پیمان توایم  
 که تو خود منتخب وزیده آن منتخبی  
 پیش درگاه تو رو کرده بصد عجز و نیاز  
 پر خطا کار یکی بنده بامیید دراز  
 به نیاز آمده در درگاه آن بنده نواز  
 بلکه از مرحمت شاه شود کارش ساز  
 چاره سازی تو بر این بنده یکی چاره بساز  
 که بهر چاره بی چاره تودانسی سببی  
 از راجه‌ل کسی زیره بکرمان ببرد  
 قطره خویش به بین کوسوی عمان ببرد



پیش دانا سخن و قصه نادان بهررد

یا که نانی بسرسفره سلطان بهررد

هیچکس ران طخ نزد سلیمان بهررد؟

چونکه دیوانه عشقی توندارد عجبی

دیگر میرزا محمد آزرگان در سال ۱۲۸۲ ولادت یافت

و بعد از رشد بصنعت شعر با فی مشغول و با تعصب در تشیع

اسلامی زیست و بسال ۱۳۰۴ بزیارت بقاع متبرکه عراق

شتافت و چون برگشت طولی نکشید که بواسطه یکی از کارگران

کارخانه شعر با فیش آقا محمد ابراهیم نام شبی تا صبح

بمذاکره در خصوص این امر پرداخته موفق با پیمان گشت

و بشغل مذکور مشغول بود و بانهایت انجذاب

تبلیغ و پذیرائی مبلغین و واردین مؤمنین همی کرد تا آنکه

نیرو سینا بکاشان و بخانه اش وارد شده چندی ماندند و برادر

مہتر که متعصب و نامهربان بود بدانست و بتمرض برخواست

و پس از چندی ملا رضازواره ابر او وارد شد و سه ماه متوالی

درنگ کرد و چون واقعه قتل ناصرالدین شاه فیما بین اهالی

باین فتنه اشتہاریافت بمراعات احتیاط از خانه بیرون

نیامدند و شبی برادر مہترش آقا محمود و هم برادر کہترش

آقا میرزا را بخانه دعوت نمود و بمذاکرات اعتقادی با وی

پرداخت و علی الصبح که آقا محمود از خانه رفت کینه در دل

گرفته بصدد تعرض و تعدی برآمد و مخصوصاً چون در آن ایام  
 رمضان همه روزه در خانه طبخ غذا و صرف طعام میشد عدا  
 و بغضایش از حدّ فزون گشت و ملا رضا از کاشان رفت و د و برادر  
 گرد آمده همرازش شدند که برادر ما میرزا محمد بهائی است  
 و قتلش واجب میباشد و روزی قرآن بدست گرفته بخانه میر  
 محمد علی مجتهد شتافته از حکمران طلب کیفر نمودند  
 و گماشتگان حکومت میرزا محمد را از خانه اش گرفته بدار الحکومه  
 کشیدند و گروهی از اهالی بعقب شتافتند و خیو بر چهرش همی  
 ریختند و برخی از آخوندها چوب برفرقش بسی نواختند و حکمران  
 امر داد ویرا بزند ان افکنده پاها در کند گذاشتند و آقامیر  
 محمد علی مجتهد امر بضر ب کرد و او را د و بار بسته چوب بسیار  
 زدند و بالاخره برادران خصوصاً برادر مهتر حکم قتل از مجتهد  
 گرفتند که ویرا د و نیمه نموده بدروازه بیا و بزند و مجتهد بیسن  
 فرمان دادند که کسی زن و کودکان آنمظلوم را بخانه خسود  
 پناه ندهد ولی نمود مالی که نزد مردم نام نیک نداشت آنانرا  
 در سرداب خانه خویش جای داد و حکمران چون بیم روزی  
 دیگر ویرا احاطه کرد شبانه ویرا رها نموده امر بمهاجرت طهران  
 داد و میرزا محمد از آنگاه بطهران شتافته بشغل خود در آن  
 جا برقرار گشت و بعداً عاقله را نیز بطهران آورد همانند نسود  
 و چون در لوحی از کک میثاق ویرا آرزوگان فرمودند ایسن

لقب رانام قرار داد و خاندان آزدگان از اخلاف و منتسبینش  
در طهران برجای ماند و میرزا محمد آزدگان عاقبت در سال  
۱۳۲۱ درگذشت .

لله  
واز جمله احبای معروف ایندوره درکاشان میرزا ماشاء  
لقائی بن آقاعلی اکبرولادش در شهرکاشان شده و در صفر  
تحصیل قرائت و کتابت فارسی مختصر نمود و قریحه شعری  
داشته خود را در آغاز صامت تخلص داد و بدگه عطاری محقری  
نشسته معاش کرد و چون فائز عرفان و ایمان بدیع گشت  
مشتعل و منجذب گردید و با وجهی دائم البشاشه و اخلاقی  
عام الحلاوة و لسان و بیانی گرم و نرم بتبلیغ سرگرم شد و اشعار  
بسیار در خصوص مدایح این امر سرود و لقای تخلص کرد  
و در چار تعرضات و بلیات کثیره از ملاها و متعصبین گشت  
چنانکه شمه را در ضمن واقعات سال ۱۳۲۰ در بخش سابق  
آوردیم و پدرش که مردی متعصب بود در بلیات و مشقات وی  
اظهار مسرت همی کرد و بالاخره تمامت مایملک خویش را بسید  
روضه خوانی هبه کرد و پسر را از ارت محروم ساخت و روزی در  
مقام معارضه و بازخواست بپسر گفت شنیدم بابیان خدا  
و پیغمبر و جبرئیل و امام و غیرهم دارند حال راست گویسه  
مقامی و ناصی بتو دادند و او بید رنگ جواب داد هنگامیکه من  
رسیدم تمامت مقامها و نامها تقسیم شده چیزی بر جانمانند

الا آنکه نام و مقام محمد ابن ابی بکر را بمن بخشیدند و بالجمله  
 میرز القائی پس از واقعه مذکوره بقم مهاجرت کرد و در آنجا  
 نیز اهالی ویراشناخته ضرب واذیت وارد ساختند و او از جنگ  
 مردم پر آزار باز ایستاد و انسراخی گریخت و دراز درون بیست  
 وانبوه اشرا سینگ بدره می زدند تا اعضا<sup>ء</sup> نظمی رسیدند  
 وبنام اینکه او را حبس نمایند خلاصی داده از قم گریزاندند  
 پس بطهران شتافت و ایامی چند بسربرد و با حاجی غلامعلی  
 و آقا محمد هاشم و سه تن دیگر از احباب عازم ارض مقدسه شد  
 وچندی در جوار پیر الطاف حضرت عبدالبهاء بسربرده عودت  
 کردند و بکاشان رفته کماکان بشغل عطاری پرداخت و دو  
 باب خانه خویش را بمحفل کاشان داد که حظیره القدس  
 در آنجا برقرار گشت و در سال ۱۳۴۴ بعزم تبلیغ بسمت  
 اصفهان و شیراز رفت و در آنجا و در بصری برد و از اینجهان  
 درگذشت و از وی خاندانی برجای ماند و دیوان اشعارش  
 جمع و تنظیم شد . . . وچند بیتی برای بر نمونه در  
 اینمقام ثبت میداریم از آنجمله در ایام حبسش بسال ۱۳۲۰  
 حکمران حسام لشکر را که گمانداشت بی اطفاء<sup>سی</sup> نیران و داد  
 مظلومان میکوشد بقصیده مطولی مدح نمود که مطلع و بعضی  
 ابیات آن چنین است .

دوش از افق نهاد چو خورشید روی رزوال

شد چون جبین یارعیان از افق هلال

من تلخ کام ممتکف گوشه خمبول

گاهی قرین محنت وگه همدم ملال

ازمن چه دیده اند که این فرقه جهول

دارند بهرگشتم این گونه قیل و قال

گوید یکی بغمزه فلان زید کرده حکم

کاین کافراست و نیست چو این شوم بد

و آن دیگرم بخنده اشارت کند که عمرو

کرده است خون اوهد رومال او حلال

باری نشسته ام متحیر که چون کنم

نه پای استقامت و نه قوه جدال

نه رشوه که تا بر آقا فلان بــــم

گویم که از برای خدا چاره سگال

نه توشه که تا بتوانم سفر کنم

نه سیم و زر که تا بنهم خرجی عیال

زین سرگذشت یافت لقائی چو آگهی

خندید و گفت از این درد و غم منسال

کن شرح حال عرضه بر صاحب اختیار

کافراط ظلم یافته از باسش اعتدال

قصیده

شد عید گل ایدلستان گل در گلستان زد قدم

از خرمی شد بوستان چون روضه باغ ارم

خاک چمن گخیز شد ابر عطا در ریز شد  
 گیتی عبیر آمیز شد از بوی باد صبح دم  
 باد بهاری شد وزان در سطح باغ و بوستان  
 از هر طرف چون منعمان از برگ گل ریزد دگر  
 شاخ گل از شاخ سرزده نرگس بسرافسرزده  
 صد طعنه بر قیصرزده از لشکر و خیل و حشم  
 روی زمین چون آسمان ز اشکوفه شد اختر<sup>نشان</sup>  
 بالاله زاله توأمان بین آب و آتش گشته ضم<sup>حسن</sup>  
 چون مطربان خوش سخن بانفمه و صوت  
 گلبانک مرغان چمن از عشق شاه محتشم  
 شد عید رضوان الصلا ایساقی جان مرحبا  
 برخیز و از خم بهالبریز کن کاس کرم  
 پرنور شد بزم لقاطوبی لکم بشوری لنا  
 کان شاهد غیب بقا بیرون خرامید از حرم  
 از بی نشان خواهی نشان گورب ارنی اینرما<sup>نشان</sup>  
 انظر ترانی گوش کن از آن لبان مبتسم  
 کوب سنا شد ممتلی قبل از بیی آمد ولی  
 سر صمد بین منجلی از نور روی آن صنم ؟  
 صور سرافیل بقا براهل امکان زد صلا  
 از این ندای جان فزاد لها چرا باشد اصم ؟

ظلم دول جور ملل برمهراينك شد بدل  
 منسوخ شد جنگ وجدل زين جمع اضداد<sup>ام</sup>  
 جست آب و آتش اقتران از امرابهی اين زمان  
 خوابيد در مهديان شير و فرس كرك و غنم  
 غيب منيع لا يري ذات بسيط كبريا  
 بر عرش رحمت استوى جاء الذى يحيى الامم  
 فوج ملك از هر طرف اندر حضورش بسته صف  
 سرگت ب رمز صحف ظاهر نگرى پيش و كم  
 حيران رويش انبيا شيد اى مويش اوليا  
 لا حت به شمس الضحى فاحت به مسك القدم  
 اى معتكف در زاويه بيرون شوازاين هاويه  
 من خلد عين جاريه فيض لقا جود مبدم  
 آمد مسيح از آسمان لطف و عطايش را يگان  
 اى گشته از غم ناتوان تا چند در رنج و سقم  
 همچون كليم ايد و فنون كن خلع نعلين ظنو<sup>ن</sup>  
 نار اللّٰهت شد رهنمون برگواستش رانم  
 شوپاى كويان از ضعف درياب اينقدر و شرف  
 تاكى زنى دم از سلف امروزه ان مفتنم  
 موعود قرآن و بيان گرد ظاهر در جهان  
 از خاها عهدش عيان اسرار نون والقلم

از پرتو اشراق خود روشن نمود آفاق خود  
 و قدرت میثاق خود بر قطب عالم زد علم  
 تا کشور ایران زمین شد مطلع نور میبشین  
 شاه عرب ساید جبین بردر گه ماه عجم  
 بشری لك ای ایران که آن شاهنشاه اقلیم جان  
 با فرّ یزدان شد عیان گردید اهریمن دژم  
 طوبی لکم ای ماء و طین کز تو عیان شد آبتین  
 ضحاک ظلم و جور و کین پیمود خود راه عدم  
 از رگش سبت زنده شد و آن نارت افروزنده شد  
 مرا ایرجت را بنده شد ملک و ملک همچون سلیم  
 سر بر زد آنسرو سهی شد تازه آئین بهی  
 آمد زمان فرهی بگذشت دوران ستم  
 بر مهتران کن سروری ای بهتر از هر بهتری  
 کائینه اسکندری شد مقتدرن با جام جم  
 هوشیدرت آمد عیان کی خسرو آمد بیگمان  
 وز فراین و ز قدر آن شد پایکا هست محترم  
 افسوس ای مینونشان کز ظلم و جور ناگسان  
 رفت از توانسرو روان سری است در این لاجرم  
 همچون لقائی جور ضاغمگین مشوا ز ماضی  
 کز حکم سلطان قضا زد کک قسمت این رقم



ای بندهٔ باب بهاء عبدالبهاء

لطفی نما کاین بینوا خون گیرد از غم چون بقم  
تن گشته بی تاب و توان جان خسته و دل  
ناتوان

از هجرت ای شیرین زبان تاکی چشم زهرالم  
هر چند پیرو خسته ام چون طیر پریشکسته ام  
در گوشهٔ بنشسته ام از کثرت ضعف و هـرم  
ای جان و دل شیدای تووی در سرم سودای  
لیکن گراز صهای تونوشم بجوشم همچویم

ای بت آذری ایمه دلستان — وی رخ زلف تو آمده این و آن  
غارت دین و دل فتنه عقل و — معجزه مسیح ای زلیبت عیان  
جان  
خیز سبک ز جای شوبه چمن چمان  
چند به کنج غم باید مان خزید

موسم دی گذشت فصل بهار شد — تازه وتر چمن چون رخ یار  
گونه نارگل غیرت نار شد — از گل و لاله پرزنگار شد  
بر بفلک زباغ بانگ هزار شد  
تا که صبا نقاب از رخ گل کشید

ما شطه بهار چون رخ دلبران — داده بصد قلم زینت بوستان  
کامده بوستان طعنه زن جنا — باد بهار شد تا بچمن وزان  
زیب فزود بر سنبل و ارغسوان  
طره آن کشور پرده این درید

خیبه چوزد سحاب بر سر کوهسار — باد بهار کرد تابچمن گذار  
گشت زان واین گلشن و مرغزار — طعنه زن ارم رشك ده تثار

گفتی پیرنجوم آمده شاخسار

بسکه شگوفه گشت از بر او پدید

شگفت

ساحت باغ را باد صبا برفت — تا که قدم نهد غنچه نو  
بهر نثارش ابر گوهر ناب سفت — جلوه نمود از دیده وی چو

خفت

لاله زنا ر عشق داغ بدن نهفت

نرگس شوخ چشم تابچمن چمید

گرفت

سروسهی مکان در لب جو گرفت — خاک چمن ز گل نزهت و بو  
خیری و یاسمن پرده زرو گرفت — نرگس و لاله باز جام و سیوگر

فت

عاشق اگر نشد پس زچه رو گرفت

گونه زعفران عارغ شنبلیلی —

کن

از بر هر شجر آمده نغمه زن — قمری و عندلیب صلصل و خار  
ورد زبان نشان حمد شه ه زمن — حضرت ذوالجلال طلعت

ذوالمنن

طلعت

خالق نور و نار معطی جان و تن

کز بی سجده اش قد فلک خمید

سجود

آتشه غیب کرد چو رود رشود — ملک و ملک شد ندیکسره در  
برخ ممکنات باب عطا کشود — ز آینه قلوب زنگ دوشی زدود

هاهله مژده بادگان احدودود

برده زوجه ذات بارد گر گشید

طیربنازدل نغمه کشید باز

در ملکوت جان داد نوید باز

کان مه مستتر پرده درید باز

کوس طرب ز نید شاه رسید باز

طلعت لایری گشته پدید باز

شام عناگذشت صبح بقاد مید

تا که بتخت عهد عبد بهانشست

هر که رخس بدید گشته بهاپرست

جان عنود سوخت جسم حسود خست

من چه سرایمی در حق آن که هست

بر همه ممکنات تا ابد از السوت

یفعل مایشاء یحکم مایرید

ایشه طک جان جان بفدای تو

سوخت لقائی از هجر لقای تو

راضیم اربدین هست رضای تو

لیک بعید هست این زعطای تو

موج زنان همی بحر سخای تو

من بهوای توتشنه شوم شهید

بر روی مهم زلف پریشان هـزه دارد

پیراهن گل سنبل پیچان هـزه دارد

جان آمده بر لب چه شود یار در آید

جان بر لب و لب بر لب جانان مزه دارد

هی هی چه خیال و چه تمنای محال است

درویش و پندیرائی سلطان مزه دارد

نیود غم از گشته شدن زانکه بکویش

قربانی این طایر بیجان مزه دارد

از سرزنش خلق چه باکست مرا زانک

سر بر سر این بی سروسامان مزه دارد

دیوانه صفت در سر هر راه گزاری

با هلهله سنگ از کوه طقلان مزه دارد

ضوضای عوام از بی و طهل و دهل از پیش

من رقص کنان جانب میدان مزه دارد

تن خسته و مجروح بزیر غل و زنجیر

نالیدن در گوشه زندان مزه دارد

ایشیخ زمن بگذر منعم مکن از عشق

کاین دل شده راطمن رقیبان مزه دارد

بیهوده مکش رنج و مکن وعظ و مده پند

در جان من این آتش سوزان مزه دارد

ما غرقه در میان فنا قییم لقاء سی

باماسخن از شدت باران مزه دارد

این طفل دبستان بها خاصه که اہکم  
 اینگونه سخندان و فزل خوان مزہ دارد  
 ای آفتاب تابان برق زرخ برانند از  
 ہرجان عشق بازان از حسن آذرانند از  
 دلہای مستمندان تاریزوت بمقدم  
 بادست نازبردوش زلف معنبرانند از  
 زاہروشارتی کن ہرجان ہشارتی رہ  
 بزم وفا بیمارام رسم جفا برانند از  
 قداحرقت فوادی نارالفراق فارفق  
 ہر این نحاس ناچیزاکسیرا حمرانند از  
 ای مطرب معانی زان نغمہ ای کہ دانی  
 اندر سر حریفان یکشورد یگرانند از  
 ساقی فسردہ عالم ازگردش زمانسہ  
 زان بادہ چو خورشید در جام اخگرانند از  
 تردامنان لب خشک برماستم نمودند  
 زان آتش جہان سوزد رخسک و در ترانند از  
 ای دلہر بہائی از ما مجبوجدائی  
 برگردن لقاءئی از زلف چنبرانند از  
 دارم ز درد ہجرت ہر دم چونسی نوائی  
 گہ سوزم ازغم عشق گہ نالم از جدائی

از جور چرخ باشد بس عقد ه بردل تنگ  
 زان طره مسلسل بنماگره گشائسی  
 براین دل شکسته وین زار جسم خسته  
 نبود بنفیر لطفت اید وست مومئیائسی  
 هستی تو خویش آگه ایواقف سرائر  
 ما را بنفیر عشقت نبود بس رهوائسی  
 از ماندانم اید وست ایند وستان چه دید  
 مهر تو را گرفت از دشمن بما خطائسی  
 در خاک پاک طهران بر ایندل بلاکش  
 هر شام بود شامی هر صبح کربلائی  
 افتاده ایم از جوش بس گشته ایم خاموش  
 ای مطرب معانی یک ره بزن صلائی  
 میسند خواری ما در نزد خلق هر چند  
 بیگانه ایم داریم دعوی آشنائسی  
 زابرواشارتی کن کت جان کنیم قربان  
 تا مدعی نگوید نبود تو را فدائسی  
 چشم نیاز داریم بر آستان عفتوت  
 اغفر لنا بفضلک یا ذا العطاءئی  
 بایارای لقائی بالله نکسر د اغیار  
 ما آنچه را نمودیم از راه بیوفائسی

ایضاً

رشته دهریچ در ریچ است  
 عقل سرگشته اندرین زیچ است  
 جستم از عشق سرّ او گفتم  
 اولش هیچ و آخرش هیچ است

ایضاً

مرا با یثرب و بطحا چه کار است  
 مرا با مکه و عکا چه کار است  
 دیار انجانبود کان یار باشد

ایضاً

مرا با منزل و صاوی چه کار است  
 از سرزنش مفتی و از بیم عسس  
 ما را ز درون خود نگفتیم بکسس  
 چون پنجه عشق پرده مابد ریس

ایضاً

دیدیم که این هرد و هوی بود و هموس  
 از غیب هوپه ماه من کرد ظهور  
 لیس لجماله حجاب الانسور

دیگریکدام قرن مبعوث شسوی

گرزنده نگرند تو درین نفخه صور  
 دیگریسران حاجی میر عبدالوهاب بن حاجی میرعبد  
 الواسع منزوی که در سن جوانی انزواجسته بعبادت عکوف  
 نمود و در او اخرایامش اعی شد و مردم نسبت کرامات و مقامات  
 معنویه بد و دادند و مزارش در مقبره سادات منزوی در بقعه

فیض کاشانی است و حاجی میر عبد الوهاب را هفت پسر بود که  
 بسادات سبده شهرت داشتند و چهارتن که در قریه فتح  
 آباد از قراء جوشقان میزیستند مشهور با خوان منزوی و سادات  
 فتح آبادی شدند و طایفه مذکور عموماً زکوراً و اناثاً با استعداد  
 شعر و حسن قریحه شناخته گشتند و آقا سید حسین اصغر  
 اخوان زیبایی خط را بر قریحه شعریه افزود و سال ۱۳۳۵ در  
 سن جوانی در گذشت و ادیب بیضائی در تاریخ فوتش چنین سرو  
 سید حسین منزوی انشاعر بلیغ

ناگاه همچو ماه نهران شد بزیر میبغ

از حاج میر عبد الوهاب منزوی

بالمشترین پسر چه عالم بود برستیغ

تاریخ سال رحلت او جستم از خرد

با آه و ناله گفت که از منزوی دریغ

و این چند بیت نمونه از اشعار منزوی است .

اگر از جمال فرخ مه من نقاب گیرد

همه روزه پرد ه شب رخ آفتاب گیرد

بهل از جمال پرد ه بشکسته بال پرد ه

که چه بلبل بیستان سمت شتاب گیرد

دیگر میرزا علی محمد ادیب بیضائی بن میرزا محمد رضا

بن محمد روح الامین در قصبه آران بسال ۱۲۹۹ متولد



شد و نزد پدر و هم پسر خاله اش ملا محمد باقر تحصیلات خود را انجام داده و در صفر سن بواسطه قریحه شعریه که از پدر وجد نیز میراث داشت مبادرت بشعر گوئی کرده بیضائی تخلص نمود و در شانزده سالگی ازدواج کرد و طبعاً مایل بتحقیق مذاهب و تجسس از عقائد بود و تا حدیکه در آران میسر شد تفحص و جستجو نمود و ملا باقر <sup>محمد</sup> سال ۱۳۲۲ در گذشت و بیضائی این قطعه در تاریخ وفاتش گفت:

زین اسلام محمد باقر ز جهان آه که ناکام برفت  
عالم فاضل نحریر و فقیه به جهان ناشده هنگام برفت  
خلق رایکسره در ماتم او از دل غم زده آرام برفت  
هرچه در قلب ارامل خون <sup>بود</sup> همه از دیده ایتام برفت  
سنه فوتش اگر می طلبی ز جهان حجة الاسلام برفت  
و بیضائی در سال مذکور مؤمن بامرید پیع شد و اشعار بسیار در این امر سرود و خود را روح الامین تخلص داد و چون با اهالی کشف سرو نشر امر کرد و عده ایمان آوردند و در خانه اش اجتماع مینمودند بزودی شهرت یافت و ملاها خصوصاً ملا محمد مجتهد شیخ العلماء با وجود مجاورت و قرابت بعد اوت برخاست و خواست بموعظت و نصیحت حرارتش را بفسرد و نتوانست پس آغاز دشمنی و آزار نمود و حکم بکفر و قتلش داد لاجرم بیضائی باعائله بکاشان مهاجرت کرده ساکن شد چنانکه در کتاب

هدية الاصحابش که در بیان محیط آران و احوال زندگانی  
خود بنظم آورد راجع بایام اولیه نشر امرایه در آنجا چنین  
سرود .

اتفاقاً شد اندر آن ایام

فتنه ای بهرنیک و بداعلام

اندر آران وزید پنهانی

نغمه ای از ریاض روحانی

هر که را بود اندکی غم دین

گشت مجبور در محبت و کهن

آن یکی گشت دشمن غمخوار

این یکی کرد جان خویش نثار . . .

یاد دارم که اندر آن تذکار

نکته ای چند شده من دشوار

جمله را برنوشته با تسوییر

بردم اندر حضور شیخ کبیر

گای جناب تو مقتدای انعام

هادی شرع و حجة الاسلام

این مسائل مرا نموده دژم

که ندانم مشابیه از محکم

معنی این حدیث و این آیت

می بفرماید و تا غایت

شیخ بگرفت نسخه را به فسوس  
 دیده بروی نکند و کرد عبوس  
 يك دو ساعت سراو فکنده بهه زیر  
 باسکوتی برادر تکفیر  
 بعد از آن گفت از توحیف و در پیغ  
 کافتابست نهان شده است بمیغ  
 حیف از آن دانش و دهسا و کمال  
 که تو را داده ای زدمت مال  
 خورم افسوس از آنکه خوردی زود  
 آن فریبی که در خورت و نوبود  
 هر چه گفتم قسم بحق قریب  
 که مرا کس نداده است فریب  
 آنکه چیزی بر او نشد حاجب  
 کرد بر من مجاهدت واجب  
 داده دیان بنقدم این توفیق  
 که کنم در اصول دین تحقیق  
 هیچ افسوس من مخور ز نهار  
 که بود مفزوم از خرد سرشار  
 دیوبامن بکشد نستیزد  
 غولم از حول و حوش بگریزد

آنچه دارم زفهم آن تقصیر

مرحمت گن بمعنی وتفسیر

نیست گراین چنین که گفت فلان

توبگوتاکنم عقیده چنان

شیخ شد از بیان من بخروش

آستین برفشاند وگفت خموش

پیش از اینت بدین نبود بسیج

که بمسجد توراندیدم هیچ

اینک از بابیان گرفته سخن

میکنی ریشخند پیرکهن

مشکل من نکرده حل بکرم

جست از جاوشد بسوی حرم

کرازان بیفش میزدم فریاد

پاسخ من بای لعین میداد

وبالجمله بیضائی درکاشان هم آرام ننشست وملاعلی اکبر

آرانی را تبلیغ نمود که خط زیبا داشت والواح وآثاری بسیار

بخط خود نوشت واخیراً در مدرسه معرفت آران معلم گشت

ونیز ملا محمد حسن شاعر آرانی ضیائی تخلص را تبلیغ کرد

واوقصیداً بسرود <sup>ی</sup> و محضر حضرت عبدالبهاء فرستاد کسه

مطلع و برخی از ابیاتش چنین است .

ربوده دل زکفم تازه مهوشی امسال  
 که در بیان صفاتش زبان ناطقه لال  
 هرآنکه بعد توجسبید بعین گمراهی است  
 که نیست بعد خداوند گار غیرضلال  
 بفریخسران دیگرچه صرفه یافت زرشک  
 هرآنچه کرد بجان تو بد سگال سگال  
 بکین موسی فرعون هرچه کردستیـــــ  
 بهرد وکون دگر خود چه یافت غیر نکال  
 زهی کریم که برخوان فضل و دانش تو  
 جهانیان ز فقیر و غنی هماره عیال  
 اگر بارش مقدس نمیشد تـــــماوی  
 نمیرسید بشارت انبیا بکمال  
 اگر نه شمس بیانت بدین ضیاء دادی  
 جهان ز تیرگی کفر بود مالا مال  
 اگر نبود باغ نام دین شبان ذاتت  
 ز آب کفرش آلوده بد بخون چنگال  
 مسلم است که صندوق علم ربانی است  
 ضمیر پاک توجز این بود بعقل محال  
 و عاقبت در قتنه طفیان ماشاء الله خان ولد حسین گاشی صد ماتی از اتباع  
 وی در سال ۱۳۳۷ یافت و بیمار و بستری شده در گذشت و بالجمله

ادیب بیضائی درکاشان اولاً بدائره عدلیه موظف شد  
 وثانیاً دردائره مالیه داخل گردید والی آخر الحیات در آن  
 اداره باقی ماند تا بسال ۱۳۵۲ درگذشت و اورا غزلیات  
 وقصائد و مثنویات و رسالات و مقالات منظومه مستقله مانند  
 رساله اخوند و سقا و غیرها و نیز قطعات و مسطبات و مراثی  
 و رباعیات بسیار است و ما محض نمونه ابیاتی چند ثبت میداریم  
 منها قصیده ایست که در آغاز ایماش با مرید عی سروده بمحضر  
 حضرت عبدالبهاء ارسال داشت و صورت آن چنین است  
 ایران پس از این سخره کند باغ ارم را

کافکنده در او دست قضا طرح حرم را

در پارس ظهوری شد و پیداست کزین پس

تاریخ سرور است عرب را و عجم را

امروز زرخ پرده فروهشت جمالی

کاشی نه زاتست شه طک قدم را

و چون قصیده بمحضر مقدس رسید جوابی عواطف خطاب

فرستادند و بیضائی غزلی سروده و فرستاد که صورتش

چنین است .

تا برگذشت بر لب محبوب نام ما

بگذشت از سپهر سراج احترام ما

و از قصائد معروفش اینست .

و یحک ای ایران این حشمت و تمکین زکجا<sup>ست</sup>  
 دیده بدزتود و رایین چه بزرگی است و علا<sup>ست</sup>  
 علم الله تونه آنی که ازین پیش بدی  
 یارب این طنطنه و حشمت و تمکین زکجا<sup>ست</sup>  
 میشناسم منت از دوره گلشه که نبود  
 هرگز این طنطنه و همینه کامروزتورا<sup>ست</sup>  
 هیچت این فخر نبوده است که از عهد قدیم  
 همه اسباب مباحات تو بر من پیدا<sup>ست</sup>  
 من زهوشنگ تو آگاهم و کیخسرو تو<sup>ست</sup>  
 که هنوز از غم غیبت شان در کوه صدا<sup>ست</sup>  
 فر فرهنگ تو میدانم و آئین بهی<sup>ست</sup>  
 زند زردشت تووان مجمره کایدون بضیا<sup>ست</sup>  
 همه میدانم و این فخر و فراز دیرت نبود  
 چه شد ایدون که بکونین ننگی و روا<sup>ست</sup>  
 الف نام تو بر عرش برافراخته شد<sup>ست</sup>  
 گوئی از مرتبه در نامه تمکین طفر<sup>ست</sup>  
 د و الف چون دوستون قائمه عرش و سپس  
 نیرچرخ بزرگی و شرف روشن و روا<sup>ست</sup>  
 بر شوای ایران بر چرخ ببال د و الف  
 زانکه فرتوجهانگیرتر از فرهما<sup>ست</sup>

گزبرد خاک تورضوان زین گیسوی حور  
 بصواب است که فرخنده ترازمشک خطاست  
 الله الله چه برزکی است که ازبهرتون نیست  
 لوحش الله چه جلالست و شرف کز توجداست  
 آذرآباد مکنوناصره و مصریه  
 کش مباحثات بزرگشت و مسیح و موسی است  
 آذرآبادی وزرگشت توربزرگشت  
 مصری و موسی توخالق موسی و عصا ست  
 کوه حرّائی کاندرتونبی کرده وطن  
 طورسینائی کاندرتو خدا جلوه نما ست  
 درتوهربرگی درنعره العزّة لی  
 درتوهرسنگی درصیحه الملك لنا سیبت  
 مگه ای لیکن مبعوث تورب العزّه است  
 جودیعی اما فک تو سفینه حمراس است  
 درتوای ایران این نوروبها بیده نیست  
 فک نیری ازانت این نوروبها ست  
 عرش اعلائی و درعرصه جان پرورتو  
 مستوی رحمن برکسی خیرالاسما ست  
 وادی طورودرنورتورب الملكوت  
 بانالله الذی انجزعه ده گویاست



قدس رحمانی و درخپه گه مجمع تو  
 بانك انى هوپرگوش رسد از چپ و راست  
 هر طرف مینگری طنطنه رب غنی است  
 هر کجا میگذری زمزمه ان اناس است  
 نوك هر خاری در سطح تو با قول فصیح  
 شارح یا ملاء العالم انتم فقر است  
 جامه یوسف مقصودی و یعقوب صفت  
 دیده گیتی بر بوی قمیصت بینا است  
 آسمانی تونه عرشی تونه خورشیدی نه  
 عرش و خورشید و فلک نزد تونا چیز و هبا است  
 بگشایند گراید و دل هر زره تو  
 اندر و مهر و مه عرش و فلک چهره گشا است  
 به به ای ایران سطح حرمت بسا د بهی  
 که بشارتگ با و فلک نیرها است  
 در تواز چهره فرخنده بر افکند حجیب  
 شاهد غیب که در قرآن موعود لقبا است  
 آن قیامت ز تو بر خاست که تا شام نشور  
 هر دم از شور وی آشوب قیامت بر پا است  
 فخر کن فخر که یوم الرب شد در تو پدید  
 نازکن ناز که القارة در خاک تو خاست

وقعت الواقعة کرد ایدر اندرت و وقوع  
 اتت الساعة بناگه ز تو گیتی آراست  
 نخل لا شرقی ولا غربی در مرز تو رسست  
 که زمباحش پر نور و بهی ارض و سماست  
 چار بالش بنه ای خرگه عزت که سپس  
 پنج نوبت زن خرگه تو سلطان بقااست  
 باش تابینی از قدرت خیا ا ط ازل  
 جامه عز ابد گشته بر اندام تو راست  
 باش تابینی سلطان سلاطین جهان  
 در زمین تو بی کسب شرف ناصیه ساست  
 باش تابینی از ملک جهان مرکز تو  
 قبله پادشهان است و مطاف امر است  
 باش تابینی بالعین که باهایاهوی  
 قاف تا قاف رخ خلق سوی ارض الطاست  
 مهلا ای طهران ای مرکز اجلال عجم  
 این چه مجد و شرف و وطن ننه واستغنا<sup>ست</sup>  
 در بار از تو بد ای مشرق خورشید ظهور  
 که بر نور تو خورشید درخشان حرماست  
 نیست ایوادی زیر ز<sup>په</sup> نزهت گه تو  
 سنگلاخی که توان گفت بحرمت بطحا است

قلمی شد متحرک ز تو کز بهر اصم  
 سرنوشت در جهان کرد عیان بی کم و کاست  
 دستها بر تو دراز است ولی بیم مکن  
 دست سلطان قدم جلّ جلاله بالا ست  
 زمین مبارک بوم ای باد بحسرت بگذر  
 که فضایش همه گلرنگ بخون شهید است  
 زیر هر سنگی افتاده شهیدی سرمست  
 نزد هر خاری جان داده غریبی تنها ست  
 فدیه هائی هزار افزون خندان داده است  
 که ز هفتاد و دو شان واقعه خوان کرب بلا ست  
 زیر شمشیر شهیدانی خواندند سرود  
 که جهان تا ابد از ماتمشان نوحه سراسر است  
 نوجوانانی قاتل رالبیک زدند  
 که حریم حرم حرمتشان رشک مناسبت  
 لاله رویانی ازین باغ زغم پژمردند  
 که هنوز از غمشان پیرهن لاله قیاس است  
 ای گلستان جهان خرم و شاداب بمان  
 کاندراغصان تو چون روح الامین صد ورق است  
 سپس ای خانه بایران مفروش این عظمت  
 که مبارک وطن ما وطن خانه خداست

این بدان وزن وقوافیست که گفتند از پیش  
دوش در واقعه با چرخ نزاعم شد راست

\*\*\*\*\*

خوشبخت آنکه روز و شب اندر جوارتست  
خوشبختی که لایق بوس و کنارتست  
مقبل کسیکه دیده بروی تو باز کرد  
شاد آن دل شکست که امیدوارتست  
فرخنده خاطری که بیاد تو خرم است  
خرم دلی که لاله صفت دافدارتست  
هرگز نگشت بی سپهر خیل حادثات  
آنکشور وجود که در اختیارتست  
افسانه من و سخن من بروزگار  
افسانه من است ولی یادگارتست  
ناریکه انطفا<sup>۱</sup> نپذیرد ضمیر من  
باغی که برگ ریزند ارد و عذارتست  
هشدار کز وجود عزیزان عالم است  
گردیکه منتشر شده در رهگدارتست  
خلقی بخنده میکشی وزنده میکنی  
داری چه غم که دیده من اشکبارتست  
بیضائیا چه خاک شوی نیز غم مدار  
آنچ آن بدامنش ننشیند غبارتست

رباعی

چون صد به زمانه میرسد نور از تو

افسوس بر آنکه گشت مهجور از تو

آن چهره خوب را خدا حفظ کند

ما شاء الله چشم بد دور از تو

و برادر بیضائی مذکور میرزا نعمت الله بیضائی کسه چندی

در مدرسه تربیت طهران معلم بود نیز شمر میگوید .

و دیگر از احبای کاشان ضیائی بیدگلی شاعر غاوری

شاعر دیگر شگوهی که در سال ۱۳۱۶ به زیارت حضرت

عبدالیهاء رفته از طریق بمبئی برگشت دیگر از مؤمنین میرزا

هاشم تنها کوفروش میرزا آقا بابا ارباب حاجی محمد حسین

آقاتقی آقا محمود آقا طفعلی و شهادت محمد بیگ

سن سنی در بخش سابق گذشت و تفصیل احوالش را در بخش

ششم نوشتیم و همسرش غلامحسین بیگ و خواهرزاده اش مشهد

علی در این امر معروف بودند و از معارف و مبلغان میرزا حسن

نوشابادی بن لطف علی نام زارع از اهل قریه نوشاباد تابعه

کاشان که خود بازوجه اش ایمان داشتند و میرزا حسن در محیط

امر بیضائی ایماناً و معرفتاً نشوونما کرد در سال ۱۳۲۹ در سن

نوزده سالگی بمرافقت میرزا مهدی اخوان الصفا یزدی رهسپر

اسفار تبلیغی گردید و سه سال بدین طریق در پرتو تربیت

روحانی مبلغ مذکور پرورش یافت و در بین اسفار از مدارس بیضائی

بلاد مانند مدرسه وحدت بشر در کاشان و مدرسه سعادت

عمومیه دربارفروش و مدرسه بهنمیر و شه میرزا و مدرسه تائید  
 همدان استفاده نمود تا در سال ۱۳۳۲ در همدان از آقا  
 میرزا مهدی جدا شد و بگاشان باز آمد و پسیر و سفر تبلیغی  
 در بلاد ایران پرداخت و میرزا آقاخان قائم مقامی مخارج  
 وی را متحمل گردید در سال ۱۳۴۳ بعکس گرفته تشریف حضور  
 محضر حضرت ولی امرالله یافت و در زهاب و ایاب بغداد  
 و اسکندریه و بیروت و نیز بهائیان مصر را ملاقات کرد و پیوسته  
 مأموریت از محفل ملی ایران برای خدمات تبلیغیه و غیرها  
 دارد .

و از بهائیان شهیر اسرائیلی آقا یهود اموصوف در بخش  
 ششم که تمامت واقعات ایامش را آوردم و بالاخره در طهران  
 بسال ۱۳۲۵ وفات نمود و خاندان میثاقیه از وی بیادگار  
 است نخست میرزا الیاس متولد بسال ۱۳۱۰ در پانزده  
 سالگی بهمدان برای تجارت رفت و بموجب تشویق آقا میرزا  
 مهدی اخوان الصفا چندی همسفر تبلیغی شده اطلاعاتی  
 درین امر حاصل کرد خلق و خوئی شیرین گرفت و لحن بدیع  
 تلاوت الواح و مناجات آموخت و تحصیلات اندک مدرسه ئی  
 بنمود و طولی نکشید بعلمت بیماری پدر بوطن آمد که بسرای  
 اداره معاش عاقله خود بتجارتخانه در شرکت متحدہ اجیر  
 گردید و سفر برشت کرده سه سال برای تجارت ماند و بخدا ما

روحانیه و عضویت محفل روحانی و سمت منشی فائز شد آنگاه  
 بکرمانشاه رفته نیز بد آن طریق همانند مردم بنای مضاد<sup>دند</sup>ت نها  
 و حکمران امر بتبعیدش نمود ناچار شهنشقر رفته چندی همانست  
 و عودت کرد و مردم باز مخالفت کردند و حکمران اقامت<sup>ش</sup>  
 را اصلاح ندانست لذا امیرزایمقوب متحده بجایش آمد که  
 بالاخره فائز بشهادت گشت میرزا الیاس بهمدان رفت و در  
 اواخر ایام محاربه بین الطل بی زیارت حضرت عبدالبهاء  
 بحیفا و فلسطین شتافت و چون ویرا بخطاب عبدالمیثاق میثاقیه  
 مخاطب فرمودند از آن هنگام نام خود را تغییر داده بنام  
 میرزا عبدالمیثاق میثاقیه مشهور گشت و پس از اقامت مدت چهل  
 و پنج روز و فوز زیارت عودت بکاشان کرد عضو محفل روحانی  
 و منشی آن و مصدر خدما<sup>ت</sup> گردید و پس از وصول خبر جانگداز  
 فرقت بر حرقت مرکز میثاق و در پی آن خبر بشارت اثر استقرار  
 حضرت غصن ممتاز بظهران آمده بتجارت پرداخت و در امور  
 ثروت و هم اشتغال بخدما<sup>ت</sup> امری ترقیات بسیار حاصل کرد  
 در شعب تشکیلات و بالاخره بعضویت محفل روحانی برقرار  
 شد و در موقع خریداری اراضی بنام مشرق الانکار بسعی  
 وجدّیتش آن منظور بعمل آمد و قسمی مهم از جیب فتوت  
 خود صرف کرد و در سال ۱۳۵۶ با حاجی امین امین بمزم  
 زیارت ارض مقصود رفته بزیمارت محضر حضرت ولی امرالله

نائل گردیده مراجعت کرد و خود و برادرش نورالله میثاقیه در جمع اهل ایمان همی درخشیدند و مادرشان جهان خانم مانند پدرشان نیز از مؤمنات ایام اشراق انوار جمال اقدس ابهی بود و از آنان اخلاف و خاندان میثاقیه درین امر برقرارگشت ..

و از مؤمنین اسرائیلی ملاریبع عالم معلوم دینیه تورات با پدرش ملا روبین در ضرابخانه متصدی شغل بودند در حد و سال ۱۳۱۶ فائزبایمان شد در عقیدت استوارگشت و متحمل بلایائی گردید چنانچه در سال ۱۳۲۱ که پنج سالی بعد از فوزبایمانش بود بنوعیکه عنقریب مینگاریم حکومت کاشان جمعی را دستگیر کرده بحبس انداخت و چون روزی دیگر ملاریبع در خارج بود بشهر درآمد موسی گد خدای یهود سعایت نمود و نایب ابراهیم سرگماشتگان حکومتی کسه عند الناس معروف با ابراهیم نخودی بود مأمور شده در حال مستی بوی رسیده شال کمرش را گرفت و با ضرب مشت سوی دارالحکومه کشید و در معبر ویرا چوبکاری کردند و محاط به جمعیت نزد حکمران بردند و با وجود همه اصرار حاکم بتبیری از عقیدت با استقامت تا مه اقرار بایمان بهائی کرد و چون مستخلف شد مدت شهر متعده در خانه اش بستری شد و علیل و ناتوان گشت و پس از چند سال بطهران مهاجرت



نموده بماند و فیما بین یهود بتبلیغ پرداخت و باوی مخاصمت کردند چنانکه میرزا نورالله یهودی رئیس مدرسه مسیحیان کتابی در رد این امر نوشت و با تمثال حضرت عبدالبهاء و صورت فتوغرافی ملاربیع و حاجی ملاعلی اکبرایادی بلندن فرستاده طبع نمود در طهران منتشر کردند و بالجمله ملاربیع در طهران بسال ۱۳۲۸ درگذشت .

دیگر حکیم یعقوب که در طهران بخانه و محکمه جید مادری و خال خود یعنی حکیم نور محمود پسر حکیم هسارون طبیب معروف کاشان و پسرش حکیم ایوب سابق الوصف در بخش ششم طبیب و صدق این امر و معاشر با بهائیان شد و سالها در کاشان طبیب پر خیر و برکت بود و بسال ۱۳۴۳ در گذشت و از او خانواده برجیس درین امر برقرار است پسر ارشدش سلیمان برجیس متولد در کاشان سال ۱۳۱۶ در صفر سن خصوصاً در مدرسه " وحدت بشر " بهائیان تحصیل فارسی و عربی و عبری و معلومات این امر کرد و در حدود سال ۱۳۳۵ بطهران آمده نزد اطباء در مریضخانه دولتی و مریضخانه صحت بهائیان خدمت و تحصیل و عمل نمود پس بکاشان برگشته در محکمه پدر بمعاونت وی و معالجات پرداخت و مشهور بتأثیر معالجات و ملاحظه حال مرضی و فقر احتی در نیمه شبها گردید و در حال بعضویت و فعالیت خدمات این امر

از حیث خانه و مال و تشکیلات و تبلیغ و عشق و پیرورد گسی  
و جرئت و اطلاع در این امر کم نظیر میباشد .

و نیز میرزا عاشور میرزاهاشم سابق الوصف در سال  
۱۴۱۴ از نراق بکاشان برگشت خواست عاقله را ببرد و در  
هنگامیکه عزم نراق داشت یهود حکمران را اخبار و تحریک  
کردند که میرزاهاشم عده را همراه کرده بسوی نراق گریخت  
و عودتش را دست بسته توسط گماشتگان خواستند و حاکم  
نراق مسمی بمیرزا عبدالکریم خان بی اطلاع از حقیقت  
ماوقع او را از محل نزولش در کاروانسرا بزند ان کشیده مقید  
ساخت ولی چون نامه آقا سید محمد کاروانسرا داران مومنین  
معروف کاشان باقا محمد مهدی از بهائیان شهر نراق  
رسید بحکمران مذکور که از احبا و خویشانش بود خبر داد لذا  
او را آزاد با عاقله در خانه آقا مهدی <sup>محمد</sup> منزل دادند و حسب  
شور در محفل روحانی و پیرانان توصیه از جانب حکمران  
آزادانه همراه مامور نزد حکومت کاشان فرستادند و در محضر  
بحالیکه بعضی از گماشتگان نهانی نواقه به پشتش  
میزدند جواب پرسشهای عقیده را استدلال بآیات مقدسه  
داد و حاکم اخوند معلم در خانه خود را با او بصحبت واداشت  
که چون عاجز ماند بسبب و شتم و ضرب بانعلین پرداخت  
و حکمران او را هرگز ولی گماشتگان که همراه شدند آزار

رساندند و او نزد حکمران برگشته شکایت کرد تا با مساعدت پسر حاکم رفت ولی کدخدای موسی گلیعی ویرادر راه هشتم گرفته تهدید کرد که حکم میدهم شکمت را پاره کنند و اعصابانی شد چند آن کدخدای را زد که ریشهای کنده در مشتش ماند و کدخدای حکمران شکایت آورد و او را طلبیدند ماوقع بی پرده پوشی و بتمام راستی گفت و حکمران امر داد تا مصالحه کردند و با لجمه میرزاهاشم غیور در عقیدت بود و در اواخر عمر بطنهران اقامت گرفت و در سال ۱۳۵۲ درگذشت و در گستان جاوید مدفون گشت و خطاب با والواحدی از جمال ابهی و از حضرت عبدالبهاء است که در یکی بعنوان "ای مبتلای در سبیل الهی" ای ملا عاشور غیور" خطاب فرمودند و از او و برادران و خواهرش خاندان ساجد و ماهر و وحدت و غیرها بعد از ویست تن بهائی رسیدند.

و از شناخته گان بهائیان اسرائیلی آقا حکیم فرج الله از خانواده ملاها و خالویش ملا یهود از ملاهای صف اول بود مجلس درس علوم دینییه داشت و در مجلس مناظره آقامیرزا ابوالفضل نمایندگی ملاها بعهده گرفته از اجتماع ادله متأثر گشت و چون پس از فراغ از تحصیلات لازمه مقداری تحصیل عربیه کرد کتب اسلامییه مطالعه نمود و با همه خطری که در مبادرت بچنین عمل برای شخص یهودی از جانب یهود

و مسلمین هر دو احتمال میرفت بمقصود خویش رسید و بحقانیت  
 حضرت مسیح و حضرت محمد ره برد و با والدش در آن خصوص  
 اشاره کرد و بتحصیل علم طب پرداخته در شهر ونوا حسی  
 مشغول بطبابت گردید و چون عارف بود با صوفیه و شیخیه  
 معاشرت یافت و بحقانیت حضرت محمد کاملاً ایمان آورد خود  
 را مسلمان خواند و مثنوی ملای رومی را که نهایت علاقه داشت  
 بخط عبری نوشت و معانی را در هاشم تصریح کرد تا موجب  
 هدایت یهود باشد و تقریباً در حد و سال ۱۳۰۷ بنام بابی  
 شهرت گرفت و بتبلیغ یهود و مسلم پرداخت تا سال ۱۳۱۶  
 در اثر تبلیغ بین یهود توسعه یافت و تنی چند از جوانان نشان  
 ایمان آوردند و بزرگان نشان از قبیل ملا اسحق و کدخد موسی  
 و حکیم الیاس مضطرب و مصمم شدند که وسائل دستگیری و حبس  
 صدقین جدید را فراهم نمایند و نزد جعفرخان حکمران  
 سعایت کرده مبلغی رشوه گذارنده هشت تن را بر شمرده  
 که اسامیشان چنین است: خواجه ربیع، آقا اسمعیل بغدادی<sup>ی</sup>  
 آقا الیاس عاشور، آقا موسی، که عنقریب شهادت را مینگاریم  
 آقا ملا ابراهیم، آقا یهودا، آقا یوسف وحدت، آقا الیاهو ماشی  
 و حکمران آنان را دستگیر کرده بحبس انداخت و آقا حکیم  
 فرج الله با وجود ضعف مزاج بمعیت آقا میرزا ریحان بدار  
 الحکومه رفته و در بین گفتگو چنین گفتند اگر بناست بهائی ها

را حبس کنید ماهم بهائی هستیم پس حکمران آنند و رانیه نیز  
 بید رنگ بمحبس فرستاد و در زندان نیز مذاکرات تبلیغی  
 شروع شد اشتعال محبوسین و تنبه دیگران را موجب گشتند  
 و برای استخلاص محبوسین بوسیله آقا میرزا خلیل ارجمند  
 از طهران و حضرات ایادی امرالله تلگرافات شد و آنان حکم  
 خلاصی گرفتند و مخایره کردند و سواد تلگراف چنین بسود  
 "جعفرخان زید مجده هشت نفر کلیمی موسوم به بهائیه  
 تلگرافاً متظلم شده اند که گماشتگان حکومتی بی جهت  
 آنها را گرفته حبس کرده اند مراتب بعرض رسید مقرر فرمودند  
 تفصیل این فقره و جهت حبس آنها چیست اطلاع دهید  
 و قرار لازم در آسوده کی آنها بدید صدراعظم پس باتادیه  
 مبلغی جریمه بحکمران از حبس مستخلص شدند و چون خطاب  
 بنام ستمدیدگان از محضر حضرت عبدالبهاء رسید زائد  
 علی ماکان اشتعال در حکیم فرج الله حاصل شد و بنصیحت  
 بهائیان راجع بتقیه و حکمت ممتنع نگشت و از وی استدلال  
 بخط عبری و ناتمام برجاست و عاقبت بسال ۱۳۲۴ در سن  
 پنجاه سالگی در کاشان در گذشت و از حضرت عبدالبهاء  
 صورت زیارت در حق وی و برخی دیگر از متصاعدین آن سنه  
 واصل گردید و خاندان توفیق از وی برقرار است .  
 و از بهائیان اسرائیلی معروف کاشانی مهرزاریحسان

ریحانی متولد در آنجا بسال ۱۲۷۸ هـ. ق پدرش آشورین  
 هارون و مادرش یو خود در آئین نژادی خود بسیار مومنان  
 و مقدّس و حتی متعصب بودند و میرزا ریحان بد انطریق پرورش  
 یافت و در عبری و تورات مطلع شد و در سن پنج سالگی اش پدرش  
 که در رشت بتجارت ابریشم اشتغال داشت از بروز مرض و وبا  
 بوطن فرار کرد ولی در قریه فین بهمین مرض دچار وفوت شد  
 و از اموالش چیزی بدست نبود لذا میرزا ریحان را یکی از منسو<sup>بینش</sup>  
 با خود بطهران برد که زنی بی اولاد او را بسمت فرزندى قبول  
 و کفالت کرد و بعد از چندى حکیم نور محمود سابق الوصف  
 در بخش ششم او را در خانه خود سکنى داد و او شاگرد شخص  
 بزازى شد و در اطراف طهران و شهریار گردش میکرد تا آنکه  
 خود مستقلاً در عود لجان دکان خرازی فروش باز کرد و در سن  
 نوزده سالگی در مجلس صحبت تبلیغی حکیم آقا جان همدانی  
 با حکیم نور محمود و بیان اعمال ناستوده ملاءهای یهود که  
 حکیم نور محمود مجادله و مدافعه مینمود حضور داشت و  
 صحبت بشنید و گرچه در اول کار سخت متعصب شده و قصد  
 سوئی نسبت بحکیم آقا جان در دل گرفت و حکیم نیز مطلقاً  
 گردید ولی حکیم با او بکمال ملاطفت ادامه صحبت داد تا  
 او موفق بتصدیق و ایمان گردید و این در اوائل نفوذ امر  
 بدیع فیما بین اسرائیل طهران در ایام ابهی بود باری از

روزی که ایمان بامر مبارك حاصل نمود مورد رنج و زحمت و  
 در بدرن و مخالفت عوانان مخصوصاً قوم یهود واقع شد  
 من جمله در مهرآباد اراك بعنوان اینکه یهودی بابی شده  
 مورد زحمت و صدمه شدید واقع گردید و تیرن هم بقصد وی  
 انداختند ولی بههدف اصابت ننمود بالاخره باسیاست و حسن  
 کفایت خانمی عاقله از اهل اراك و تبیین حقیقت امرالله بسا  
 رئیس آن قوم نجات حاصل کرد . مگر در رکاشان چه در هنگام  
 ضوضاء و چه در موارد دیگر محل توهین و لعن و طعن و شکنجه  
 و آزار اغیار واقع شد اسم اصلیش در بین یهود رثوبن ولی در عرف  
 فارسی ریحان بود و بطور کلی در بین یهود گاهی بنام ریحمان  
 عاشور شیرازی و غالباً بنام ریون بابی معروف و موصوف گردید و  
 نظریه مخالفت شدید یهود ناچار شد پس از ازدواج و استقرار  
 مجدداً در رکاشان در نوشآباد و آران که از قرآن نزدیکه کاشان  
 است مشغول بزازی گردد و چون در نوشآباد جناب ارباب آقا  
 میرزا بشرف ایمان فائز شد کثرت معاشرت با ارباب در نوشآباد  
 باعث این شد که بعضی ویرا ریحان نوشآبادی میخواندند  
 ولی در مابین بهائیان بمیرزا ریحان شاعر معروف گشت باری  
 حضرات یهود در آران نیز بمخالفت و معاندت پرداختند  
 بعضی از علما و عوام را بر علیه آن مرحوم اغوا نمودند من جمله  
 يك روز افتخار الشریعه آرانی باو چنین گفت اگر تا من زنده ام

گذاشتم در آران بهائی پیدا شود از تو کمترم بگروزد یگر آقا  
 رمضانعلی (آقای لامع آرائی مصروف) که تا آن ایام فائز  
 بایمان بدیع نشده ثروتی راهم داران بود باتفاق چند نفر  
 از تعدیگران سر راه را برایشان گرفته خنجر بدست بانگ زد  
 به بهاء لعنت کن میرزا ریحان گفت بهار چه عیبی دارد  
 بهار فصل گل و نسرين است فصل گل باقلاست (چون  
 در آن ایام فصل گل باقلا<sup>۱</sup> آران بود) بهرزبانی بسوده  
 آنها را ساکت و بارئیسشان بمنزل ارباب آقا میرزا در نوش آباد  
 رفتند و بیایمی قلیل چند نفر از آنان مؤمن و مصدق میشوند  
 و آقای رمضانعلی که بعد چندی طالع و لامع در افاق ایمان  
 شد خانه و کاشانه همان آقای افتخار الشریعه را که بسیار  
 عالی و اعیانی بود و بیرونی و اندرونی و اصطبل مجلل داشت  
 همه را خرید محافل و مجالس پر جمعیت امری در آن خانه  
 تشکیل شد و افتخار الشریعه بچشم خود دید آنچه را که از  
 بیم آن میهراسید و ریحانی زمانی در گاشان چون بعلت  
 تصدیق چند نفر از جوانان یهود کد خدا و روسای بنی  
 اسرائیل مخالفت شدید آغاز نمود با حکومت که داماد  
 ناصرالدین شاه بود همداستان شده جمعی از حضرات  
 بهائیان را برای تخویف حبس مینمایند همینکه کسه  
 بشهر می آید و از واقعه خبردار میشود بیای خود بمحبس



می‌رود و در دیوانخانه از حکومت می‌پرسد که جرم اینها چیست  
 می‌گوید بابی شده اند آن مرحوم اظهار میکند اگر جرم ایشان  
 اینست پس من هم مجرمم و لذا اویرا بمحبس می‌فرستند و مقصودش  
 این بود که جوانهای تازه تصدیق از خوفشان کاسته شود  
 و پلسانی حکیمانه و سائل تسکین قلبشان را فراهم نمایند  
 سپس محرمانه در موقع استرداد سفره طعام که از منزل می‌آورد  
 شرحی بجناب میرزا خلیل نوشت تا فعالیت زیادی در مرکز  
 نموده تلگرافی از مظفرالدین شاه برای حکومت کاشان تقریباً  
 باین عبارت مخابره کرد که حکومت کاشان چند نفر پیهودی  
 را بنام بهائی محبوس نموده اید جهت ندادن اگر علت دیگر  
 است اطلاع دهید ولی با وجود وصول تلگراف ریحانسی  
 و خواجه ربیع را که حامل تلگراف بودند بچوب بسته شلاق  
 مفصل زدند و دستور دادند تا بادت‌ها روی پیشانی  
 و سرشان لطمه‌های شدید در ملاء عام و حضور علمای ذمه‌دارند و امر  
 بلمن کردند پس ریحانی گفت موضوع مذاکره با علمای پیهود  
 بر سر پنیرو شیره بود ربطی باین حرفها ندارد و حکومت با  
 حالت عصبانیت و فریاد گفت (بکشیدش نخواهد گفت) ضمناً  
 آدم میرینجه رئیس تلگرافخانه پیام آورد که جواب تلگراف  
 شاه را چه بد هم آیا بگویم چوب کاری شدند . حکومت گفت  
 آنها را رها کنید ایشانرا بمیرینج بخشیدم و خلاصه باین طریق

میرزایحان زحمات ولطامات صدماتی بسیار در سبیل الهی تحمل نمود و مسافرت‌های متعدد در ولایات ایران از اراک سمنان دامغان همدان طهران حتی در بغداد و بصره و غیره نمود چنانکه در سمنان میرزا ابراهیم مغازه از احبای معروف کلیمی را به امر الله هدایت نمود و در طول زندگانی همیشه بفکر روزگرایین امروز هدایت نفوس دلخوش بود در ضمن یکی از الواح ابهی خطاب باوست " یاریحان بعد میرزا حمد کن مقصود عالم را که ترا تائید فرمود برزگروشنا و آگاهی نائمین و غافلین طوبی لید اخذت کتابی المبین و للسان قرء ما نزل من لدی الله رب العالمین " در یکی از آثار حضرت عبدالبهاء میفرمایند: " ای جوهر روح وریحان یاران " لوح دیگر " ای ناطق بشنای رحمن در محافل پر روح وریحان " و از او خاندان ریحانی فرزندان پسرود ختر روحانی برقرارند .

میرزا موسی  
 و از عرف بهائیان آل اسرائیل در کاشان ملا سلیمان و  
 و میرزا اسحق خان متحدّه پسران ملا ریحان شیرازی از اعظم  
 و اغنیای ملاهای یهود بودند و نخست بسال ۱۳۰۳ ملا  
 سلیمان در مجلس مناظره ملاهای بنی اسرائیل با آقا میرزا  
 ابوالفضل قانع و صدق گردید ولی بملاحظه ریاست  
 و ملائی ظهور و بروزی ازونشد و بسال ۱۳۵۱ در طهران

درگذشت ولی برادر کهنترش میرزا اسحق متحده ترقیات  
روحانی حاصل نمود و سالها در کاشان و گیلان و طهران  
مصدر خدمات ایمانیه و عضویت محفل روحانی یافت و سفری  
بارض مقدس شتافته فائز بیارت محضر حضرت عبدالبهمن<sup>۱</sup>  
گردید و آثاری متعدد در شأنش صادر گشت تا در طهران  
سال ۱۳۵۳ درگذشت و در قبرستان اهل بهامد فون شد  
و خانمان متحده از ویرجای ماند و میرزا موسی بواسطه برادر  
کهنتر میرزا اسحق خان فائز بایمان بدیع و مشتعل و منجذب  
گردید و بی پروا لسان بتبلیغ گشود چند آنکه برخی از احبا  
ویرا نصیحت بلزوم مراعات احتیاط و حکمت میدادند قبول نکرد  
و چون یهود در ایام سبت بر با مہا و امکان مرتفعه با خدادعا  
والتجامیکردند که مباد ایوم موعود در رسد و غافل و زاهل  
مانند بند<sup>۱</sup> رفیع همی گفت که ربّ جلیل ظاهر و هوید اشد  
و گوش و هوش لازم است تا ندایش بشنوید و مطالبش را بفهمید  
و قلب صافی در خواست تا اشعه اش تجلی فرماید و بالا خسر  
ملاها بریاست ملا شموئیل در کنیسه گرد آمده فریاد و اشریعتا  
برکشیدند و بحکومت تظلم کردند که میرزا موسی «پی» را شکست  
و از بین خارج شد و حکمران دوتن فراش بسرپرستی نائب  
ابراهیم سنوزی برای دستگیریش فرستاد و او برای اینک  
اطاعت حکومت فرض است حاضر شد و فراشان رسیده و پیرا

دیدند تعجب کردند و علت پرسیدند جواب داد که شاید  
 بمقصودم برسیم و همینکه فراشان خواستند ویرا بنوع مأخوذین  
 ببرند نهیبی داده چنین گفت من رستم زال نیستم بلکه  
 حسب عقیده دینی مطیع حکومت میباشم و با افتخار خودم  
 میآیم و چون بمحضر حکومت حاضر گردند فراش مذکور بمنوان  
 شهادتش خنجر از غلاف برکشید و آقاموسی بوی چنین خطاب  
 نمود که اگر توفی الواقع قاتل منی اجازه ده تا دستت را ببوسم  
 و احوال و اقوالش در حاضرین تاثیر کرد و غلیان حاضر شد پس  
 بمادر و زوجه اش متشبث گشتند که اظهار ایمان نکند اعتنا  
 ننمود چنین گفت که من لایق آن نیستم که بدین اسم خوانده  
 شوم ولی تصدیق و اقبال دارم و برای کشته شدن در سبیل  
 آن حاضرم و خواستار شد که در محضر حکومت با ملا شموئیل  
 و سایر ملاهای یهود محاجه کرده با بشارات و مواعید انبیا  
 حقیقت امر اعظم ابهی را ثابت نماید و اقدام نکردند و اعتراض  
 همی گفتند که سبب رашکست و حکومت نقودی خواست تا ویرا  
 مستخلص دارد قبول نکرد و این بدان فتنه منتهی شد که  
 بهائیان خواستند بتلگرافخانه متحصن شوند و اوبتلگرافخانه  
 نرفت و مورد تعرض و تعدی گشت شرکا\* تجارت اموالش  
 را حلال دانسته فسخ معاملات نمودند و مستخدم حاجی  
 میرزا فخرالدین مجتهد بضر بزدانندانش راشکست و او

ناچار مهاجرت کرده بگیلان شتافت و تجارت پرداخت  
 و ضمناً تبلیغ نمود تا آنکه سال ۱۳۲۳ روزی چنین اتفاق  
 افتاد که اهل بهاء در لاهیجان صبحی تجارتخانه اش  
 را مفتوح و خود را غائب دیدند و جستجو کردند و اورا نیافتند  
 پس ببرادرش آقا میرزا اسحق متحده تلگراف کردند و او بسه  
 حکومت متظلم گشت و هر اقدام شد نتیجه بدست نیامد و پس  
 از یکسال خبری یافتند که شخصی در شبی بکنار نهروی و پیرا  
 کشته جسد را زیر خاک پنهان کرد و خود به کربلا شتافت  
 و در بین راه درگذشت و از آقا موسی اخلاقی برجای ماند .

دیگر میرزا یحیی شایان بن آقا اسمعیل در ایام اقامت  
 همدان با احباً معاشر شد و بالاخره در ایام اقامتش بکردستان  
 فائزبایمان گردید و در طهران مقیم شده سالها با تجارت  
 و اوضاع زندگانی مرتب و با اخلاص و عرفان و محبت در جمیع  
 مؤمنین بود تا در سال ۱۳۴۸ درگذشت و برادر مهترش در  
 تبریز فوت شد و برادر که ترش سلیمان جاوید ساکن همدان  
 است .

دیگر میرزا یوسف بن آقا ابراهیم بسال ۱۳۱۹ همدان  
 بوده فائزبایمان گردید و بعد از چندی بکاشان عودت کرد  
 بخدمات امریه با اخلاص و تقوی و امانت پرداخت و عضو محفل  
 روحانی گردید تا در سال ۱۳۴۴ درگذشت و خاندان بسا

ایمان یوسفیان برجاذاشت و برادر کهنترش میرزا داود یوسفیان  
 پس از او تصدیق باین امر کرد عاقله بهائی تاسیس نمود و سالها  
 در کاشان و همدان بود بالاخره در طهران مقیم گشته  
 در انواع خدمات امریه موفق میبشد و مآشرح اوضاع و احوال  
 نراق را در بخش ششم بتمام و کمال آوردیم و آقا فضل اللّٰه  
 معاون التجار را ذکر نمودیم و عدّه از بهائیان نراق بی‌لاد  
 اخری چون همدان و طهران و آذربایجان و غیرها ساکن  
 شدند و از نراقیان ساکن همدان آقا محمد جواد بالاخره در  
 سال ۱۳۱۸ برای واریسی املاکش از همدان بنراق رفته  
 و در آنجا درگذشت در ایوان شاه اسمعیل مدفون گردید  
 و آقا محمد باقر سال ۱۳۳۶ در همدان وفات نمود و حاجی  
 آقا جان در فتنه همدان با آذربایجان رفت و با پسرانش  
 حاجی نصرالله و آقا اسدالله و برخی دیگر از تجار همدانی  
 و نراقی در ساوجبلاغ اقامت جست و بتجارت پرداختند و آقا  
 سید نصرالله کاشی ریاست پست داشت و در آن اثناء در چار  
 فتنه شیخ عبیدالله کرد شدند و حاجی آقا جان جان سلامت  
 بدر برده بهمدان مراجعت نمود و تا سال ۱۳۳۹ بخدمات  
 مخلصانه پرداخت و در آنسال درگذشت و در خطابی از  
 حضرت عبدالبها " بهائیان نراق عنوان این اسامی است :  
 جناب آقا محمد باقر ، جناب آقا محمد علی ابن آقا ملا ابوالقاسم :

جناب آقا جیبب الله ونجل سمید شان آقا علی ، جناب  
 آقا محمد کاظم وسلیل مجید شان آقا علی ، جناب آقا نعمت  
 ابن من فاز بالرفیق الاعلی : آقا محمد جواد علیهم بہاء اللہ  
 الالبہی ونیزاوضاع وافراد قراء اطراف کاشان اوجوشقان  
 ووادکان ونوش آباد وغیرہارانشتیم وازمشاہیرآنان آقا  
 میرمحمد علی سابق الوصف اهل فتح آباد جوشقان کہ عدہ  
 ازخویشان خود رادروطن وجمعی رادرجوشقان ونوش آباد  
 ودیگر قراء تبلیغ کرد وبالاخرہ ناچاررہسپارطہران شد  
 ودرقریہ ضیاء آباد توطن جست و بساط تبلیغ بگسترد و بسا  
 اخلاق کریمہ درسخاوت ومہمان نوازی وگشادگی جبین  
 وبی اعتنائی بدنیاشغقت ومہربانی باہمہ کس آمیزش داشت  
 وازرفتار وگفتار سو معاندین جاہلین دلتنگ وافرودہ نگشت  
 واهالی قراء مجاورہ ویرابصد اقت و دیانت وعدالت و بزرگواری  
 شناختند وبنام آقا میرضیاء آبادی معروف شد ودرسال <sup>گاہ درہلاد</sup> وہائی  
 وقصبات وقراء کثیری طعمہ ہلاک شدند مقداری ازنبسات  
 تبرک یافته بدست جمال البہی رابچشمہ قریہ ضیاء آباد  
 ریختہ اعلان کرد کہ ہرکہ ازین آب بیاشامد وبانگیرد وچنین  
 واقع شد کہ درطول مدت طفیان وباحدی ازاهالی قریہ  
 مذکورہ دچارنشدند واهالی اطراف حمل برسیات و <sup>نتش</sup> دیدا  
 کردند و تا آخر ایام حیاتش درایام جشن وسوگواری اجتماعات

عظیمه آراسته غالباً الواحی کثیره از بیانات ابهی خطاب  
 بوی صدور یافت از حفظ میخواند و در شبهای سوگواری با  
 کمال کبر سن نخوابیده استراحت نمینمود و بالاخره در سال  
 ۱۳۴۹ درگذشت و قبرش در همانقریه ضیاء آباد است  
 و خانواره از وی برجای ماند و در قصر از بهائیان شهید  
 حاجی سید ابراهیم و آقا میر عبد الرحیم و آقا محمد علی و آقا  
 سید صادق و غیرهم جمعی باشند و انجذاب بودند و ما  
 ذکر میرزا علی رضا خان اعضاء الوزاره محلاتی را در بخش  
 ششم نمودیم و در سال ۱۳۱۷ از رشت بعکرافته بزیارت  
 حضرت عبدالبهاء فائز گردید و خاندانی از او برقرار است  
 و از توابع پر جمعیت بهائیان اطراف کاشان یزد لو مخصوصاً  
 آران است که در ایندور بعرضه آمدند .

و از بهائیان مهم آرانی آقا میرزا محمود فروغی پس از آنکه  
 امرالله در آران رخنه نمود و عدّه معدودی بشرف ایمان  
 فائز شدند با ایشان هم بصحبت امری پرداختند و جلساتی  
 چند در کاشان و نوش آباد با احباب مذاکره و بالاخره در مسافرتی  
 که بقزوین نموده بود در آنجا بشرف ایمان فائز و پس از مراجعت  
 از قزوین در آران به تشکیل محفل روحانی موفق و در صدر  
 هدایت خال خویش مرحوم ملا علی اکبر که از اجلّه علمای  
 آران و زهد و تقوی معروف و مقبول عام بود پرداخت و او



نیز پس از چندین ماه تصدیق این امر نمود و سپس بکمک  
 خال بهدایت فامیل خود مشغول وزن و براندازن و برادرانش  
 هم مصدق و مؤمن شدند و بعلاوه سبب ایمان نفوسی دیگر  
 در آران ویزدل نیز شد و در تاسیس مدرسه معرفت آران نیز  
 جدیت فوق العاده نمود و خانه مسکونی خویش را نیز تحت  
 اختیار محفل روحانی آن محل گذارد و تا زمانی که محل  
 مخصوص جهت مدرسه آران خریداری شد خانه ایشان <sup>سه</sup>  
 بود و بعد هم برای حظیره القدس آران تقدیم نمود و او چند  
 سال پس از ایمان با مر مبارک در اثر تعصب و اذیت اشرار  
 مجبور بمهاجرت کاشان شد و در کاشان بتجارت مشغول  
 و در اجتماعات و تشکیلات امری وارد و تا خاتمه حیات عضو  
 محفل روحانی و اکثر اوقات نیز بریاست محفل روحانی آنمینه  
 منتخب بود و از زمانیکه بر حسب امر مبارک انجمن شور و روحانی  
 در طهران تشکیل شد تا سال ۱۳۱۱ شمسی باستثنای  
 یکسال در کلیه جلسات سالیانه بسمت نمایندگی از طرف  
 محفل روحانی کاشان انتخاب و حضور بهم رسانیده علاوه  
 بر اینکه در جامعه بهائی معروف و محترم بود در نزد دیگران  
 بصحت عمل و امانت و اعتبار معروف و مشار با لبنان شمرده  
 میشد و در اواخر ایام نیز در تاسیس مدرسه بنات آران اقدام  
 نمود و بالاخره در ۱۹ دیماه سنه ۱۳۱۱ شمسی بطکوت

ابھی صعود کرد و تشییع جنازه و کفن و دفن و محافل تذکری  
 کہ برای ایشان منعقد شد تا آن تاریخ درکاشان بی سابقه  
 وہی نظیر بود و چون درکاشان گلستان جاوید ہنوز خریدہ  
 شدہ بود بر حسب وصیت خویش جسد اورا بآرا<sup>ن</sup> نقل و در باغ  
 خودش دفن کردند و آثار متعددی در زمان حیوة و بعد از  
 صعودش از کَلک اطہر مرکز میثاق و حضرت غصن ممتاز یافتار<sup>ش</sup>  
 صادر و اظہار عنایاتی در حقش فرمودہ اند و چہا رسال پس  
 از صعودش معاندین مدفنش را شکافند و صندوق محتوی  
 جسد را شکستہ و انگشتر مخصوص را ربودند بودند و او دارای  
 شش پسر و سہ دختر بود کہ کلیہ مومن بامر جمال مبارک  
 و خانم ایشان ہم تا کنون در قید حیوة و مؤمنہ است .

\*\*\*\*\*

## گردستان

ســــــــــــــــــــــــــــــــــــــــس

چنانچه در بخش چهارم ضمن مهاجرت جمال اقدس  
 ابهی از بغداد بسلیمانیه شرح داده شد فی الحقیقه  
 ارتباط و انعشار این امر در آن قسمت بواسطه شیوخ و اولیاء  
 محترم نقش بند و قادرین از جهت ارتباط دقیق آنها با  
 مرکز امر صورت گرفت و قصه شهادت آقا ابوالقاسم همدانی را  
 آوردیم که مقبره و مزار آن در آن قسمت بنام او تصویب  
 میکنند و از خاندان اولیاء مذکور بحالت ارتباط عرفانی  
 باقی هستند و سپس در بخش ششم شمه از احوال میرزا  
 اسدالله اصفهانی و مهاجرتش بسندج و هدایت  
 شدگان او را آوردیم که از پسران میرزا عباس و میرزا حسن  
 و میرزا محمد علی و میرزا نورالله و نیز دختران و خاندان  
 محترم حقیقی برجای ماند و در آن ظروف و احوال  
 عدّه بسیاری در آن حدود مرتبط و محب نسبت باین امر  
 شدند و در دوره عهد میثاق مبلغین متمدن بداندجانجا  
 رفتند و بهائیان دیگر از طریق همدان و کرمانشاه بآن  
 حدود راه و ایاب و نشرفحات نمودند و برخاسته سی از  
 مؤمنین و مبلغین در آنجا اقامت نیز گردیدند و از مسافرتها  
 تبلیغی بسندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت

آقاسید جلال ابن سینا و آقاسید حسن معسومجیه  
 " هاشمی زاده " بود که در چارتمرض و خطر از طرف  
 ملاها شدند و اگر معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل  
 فضل و وسعت فکر نبود در چارشدت و بدین رود رسند در  
 و نقاط دیگر افراد مانند ذوالفقار خان و حکیم ابراهیم  
 و غیره با حال ایمان و محبت زیستند و قریه قروه در قسرب  
 سنندج کم کم مرکز جمعی از مومنین گردید و فقط مشاهیر  
 از مومنین آنجا که قیام نمودند همان شیوخ طلاب و محصلین  
 در جامع الازهر مصر بودند که بواسطه آقا میرزا ابوالفضل  
 گلپایگانی در قاهره مصر عرفان و ایمان رسیدند و مصددر  
 خدمات بسیار شدند و در دوره عهد و میثاق مبلغین متعدد  
 بدانجا رفتند و بهائیان دیگر از طریق همدان و کرمانشاه  
 بآن حدود ایاب و نهاب و نشر نفحات نمودند و برخی از  
 مومنین و مبلغین در آنجا نیز اقامت گزیدند و از مسافرت های  
 تبلیغی بسندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت  
 آقاسید جلال بن سینا و آقاسید حسین متوجه " هاشمی زاده "  
 بود که در چارتمرض و خطر از طرف ملاها شدند و دیگر  
 معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل فضل و وسعت  
 فکر نبود در چارشدت و قتل می گشتند ولی شبانه از آنجا  
 گریخته مستخلص گشتند و بدین رود رسند در نقاط دیگر

## ۷۲۱ مکرر

افرادى مانند زوالفقارخان وحکيم ابراهيم وغيرهما  
بحال محبت و ايمان زيستند و قريه قروه در قرب سنندج  
کم کم مرکز جمعی از مومنين گردید و فقط مشاهير از مومنين  
آنجا که قيسام نمودند همان شيوخ طلاب و محصلين در  
مجامع الاهرمصر بودند که بواسطه آقا ميرزا ابوالفضل در  
قاهره مصر به عرفان و ايمان رسيدند و مصدر خدمات بسيار  
شدند که از شهرشان شيخ فرج الله زکی کردی و شيخ  
محي الدين بودند و تفصيل احوال ضمن اوضاع آنجا  
بيان است .

\*\*\*\*\*

## گسرگان

شرح احوال و اوضاع آنجا ضمن حوادث و واقعات امریه عمومی در بخش سابق بیان گردید و بند رجس از توابع گرگان در ایندور میثاق بملت اقامت و سکونت جمعی از بهائیان سنگسرو یزد و خراسان و غیرها مرکز مهم پرآثاری شد که غالباً در بخش پیش بیان گشت .

و از مشاهیر سکنه اینجا میرزا محمد تقی ناظم خراسانی بن حاجی میرزا علی اکبر حگاک مشهیدی سابق الذکر که مصدر خدمات امریه و عضو محفل روحانی بود و شعر می گفت و مقالات و مسائل تاریخی امری و غیرها مینوشت و با امرای و اولیاء امر مکاتبه مستمره داشت دیگر اعتمادالتجاریسزدی و برادرش که بالاخره در آن بند رشهادت رسید و این یک صورت عریضه ناظم بحضور مبارک مرکز عهد است که شمه از اوضاع و احوال را روشن میدارد .

” هو الحق المبین تصدق آستان مبارکت شوم .

چگونه عرض کنم شرح حال مختصری

که بیم دارم از اندک عروض در دست

مدتی بود که بواسطه مکافحهٔ دول و محاربهٔ بین الطللس  
 در اروپا طریق تراسلات و معاملات مفلق و محکم و ايسواب  
 تجارات و مكاسب منسد و مبهم پنج سال است که این غریب  
 بینوا و عموم احمای در این ساحل بیحاصل از اخبارات  
 سارهٔ انشطر مقدس و بشارات صحت و سلامتی وجود اقدس  
 مبارك و طائفین حول كعبه مقصود امنیت آن نواجی اطلاعی  
 نداریم شب و روز در حیرت و حسرت و ملالت گذشت گرچه  
 معلوم بود در صورتیکه اهل عالم از این واقعه مضجعہ عظمی  
 مهموم و محزون بودند البته مرکز عبودیت کبری که غمخسوار  
 جملهٔ جهان و کلیه نوع انسان و مروج و موسس صلح و سلیم  
 در بین عموم و ادیان <sup>مطلی</sup> است <sup>معلوم است</sup> که این حیص و بیص تاجه اندازه  
 قلب مبارك مغموم و محزون بود در طول مدت این ليله ظلمانی  
 جنگ و جدال و مهجوری از فیض اخبار و آثار از هرجهٔ برای  
 احمای بند رجز سخن گذشت صدمات و لطمات بیحد دیدند  
 و امتحانات شدید رخ گشود مفسدین و اشرار چند سال بسود  
 قصد فتنهٔ جویی داشتند وقت را مقتضی دیده با سامسی  
 مختلف تشکیل انجمن ها نمودند و کاکین غرض و مفاسد  
 و منافع شخصی گشودند شیخ رحیم لیوانی مجتهد تازه وارد  
 از عتبات را با خود همراه کرد و حکومت ظالم بند را احمد علی  
 خان را با خود یار کرده حکم قتل جمعی از دوستان را صادر

نموده و بدست اشرار دادند در لیله ۲۳ حوت ۱۳۳۶ حضرت  
 آقامیرزا جواد اعتماد التجار را که از متقدمین اعیان و مقدّمین  
 بهائیان بودند به تیرجفا شهید نمودند و برای انگشتر قیمتی  
 بعد از قتل انگشت آن مظلوم را مجروح نمودند بعد از شهادت  
 آن مرحوم آتش فتنه و فساد در کانون سینه محرکین و اشرار شعله  
 گردیده قصد هجوم بخانه ولایت احباب داشتند هر یک از دست  
 بطرفی فراری و متواری در صورتیکه فانی را شخص ارضی  
 بمنزل خود برده بود باز هم بمنزل فانی ریخته و هر چه از  
 دستشان برآمد نسبت به عیال و اطفال ازیت و آزار کردند  
 و آنچه نظرشان آمد بتاراج بردند لیکه دیگر بمنزل اشرف  
 الحکماء اخوی مرحوم اعتماد ریختند و آن پیر مرد و عیال و اطفال  
 را بدرجه تهدید نمودند و باالات حربیه خود زدند که صبیحه  
 ۱۴ ساله حکیم دل باخته در همان لیله فوت کرد این خبر  
 بدعات و قراء اطراف منتشر و رجاله و عوام الناس از هرسو  
 هجوم به بندر جزا آوردند و با اشرار طحّی گردیدند مقصدشان  
 این بود که باشد قوا بر احباب تا زند و از خانه ارامنه هم احباب  
 را کشیده بهلاک و ما را آنها پیر ازند این خبر بسیاری رسید  
 عدّه سوار حضرت آقای سردار جلیل و عدّه سوار حضرت آقای  
 هژیرالدوله فرستادند که اشرار را بمجازات رسانند چون امر  
 بمظلومیت است راضی نشدیم که سواران به بندر جزا ورود



نمایندگان و فرسخی پیغام دادم که مراجعت کنند و فد و بیهم  
 شبانه بالتکای مخصوص گمرک از طرف دریاهجرت بمازندران  
 نمودم و از مازندران توسط حضرت آقای باقراف بد ولست  
 تظلم نمودیم با جدیت اقدامات حضرت باقراف احکام مؤکد  
 بردستگیری اشرار و مجازات آنان از هیئت دولت برای حکومت  
 استرآباد صادر شد ولی چون ایام هج و مرج بود حضرات  
 اشرار خود را بحزب و مکرات و اتحاد اسسسالام و  
 اتحاد جنگل بسته بودند کاری از پیش نرفت برعکس برتجری  
 آنان افزود مدت یکسال ونیم بود که باعیال و اطفال متواری  
 بودم این ایام از حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء مجدداً  
 امر بدستگیری قاتلین و اشرار شد و جمعی را حکومت حاضره  
 بدستگیر و از هریک وجهی گرفته رهانمود و تا اندازه بندرجز  
 امن است و کسی حق تعرض ندارد ولی احبباً متفرق در اطراف  
 هستند این ایام بواسطه افتتاح طرق و صد و راخبار صحت  
 مبارك و زیارت الواح و آثار مقدسه جدید قلوب افسرده پریشان  
 عموم نهرانی و روشن و رشك گلزار و گلشن گردید امیدوار از  
 آستان مبارك چنان هستیم از نظر عنایت و ورنشده مجدداً  
 این جمع پریشان را سروسامان عنایت فرمایند که در این یوم  
 اعظم موفق و مؤید بخدمات شایسته گردیم . . .  
 جمع کن ز احسانت این دل پریشانرا  
 ای شکنج کیسویت مجمع پریشانسی

اهل بیت اعتماد شهید رجای زیارت نامه برای آن شهید  
 از ساحت اقدس دارند يك عریضه که حاوی نوشتجات مهمه  
 است بعد از شروع محاربه بین الملی از خطه مبارکه نور رسید  
 تا کنون امکان ارسال و ایفاد حضور نبود اینک لفاً تقدیم  
 آستان مقدس میدارد آقا میرزا عزیز الله ولد مرحوم حکیم فرج الله  
 کاشی که از دوستان روحانی و مقدس کلیعی هستند الساعه  
 در حینی که این عریضه به آستان مقدس میشد رسید و  
 رجای ایشان چند سطر دستخط مبارک است که بافتخار  
 ایشان نازل گردید زیرا با اینکه از احباب متقدمین والدشان  
 بوده اند خط مبارک در فامیل ندارند و آرزوی اوفقط اینست که  
 دستخط مبارک را محض ذخیره و افتخار فامیلی داشته باشد  
 گرچه باشدت مشاغل مبارک این عرض ز نبی عظیم است ولی از  
 آن گناه که نفمش رسد بدوست چه باک مزیداً علی ما ذکر معروض  
 میدارد که مدت یکسال بود جمعی بفرض شخصی در صدر  
 فتنه و فساد در بند رجز بودند و قصد کشتن این بنده و جمعی  
 را داشتند که منجمله مرحوم اعتماد التجار و آقای امین و آقای  
 بزرگ خان و شیخ علیخان بودند و یکماه قبل خیال آنها قوت  
 گرفته شیی که در محلی میهمان بودم سه نفر در سر راه بسا  
 تفنگ نشینند و چونکه قبلاً اطلاع داشتم آنشب را در محفل  
 دعوت ماندم و آدم خود را فرستادم منزل که بخانه خبر بد هد  
 در موقعیکه آدم بنده عبور میکرد او را تنها دیده باقصد اذ

تفنگ زده بودند در پشت دیوار تخته که محل پستوی آنها بود و اورا تهدید نمودند که ناظم کجا ست اوزبانش بند میشود اورا گذارده فرار میکنند ولی در و نفر آنها را شناخت صبحی شرح حال را اظهار نمود بنده بمرحوم اعتماد اطلاع داده بحکومت که آقا احمد علیخان بود تظلم نمودیم قنبر را خواسته آدم بنده را خواسته ثابت شد ولی چون حکومت با آنها باطناً همراه بود تعقیب ننمود اظهار نمود گذشت کنید بنده که نمیگذشتم مرحوم اعتماد گفتند حال که خدا نخواست و آنها بقصد خود نرسیدند بگذر و تعقیب نمابند که متنبه شوند بنده مجبوراً گذشتم ولی بعد باز هم دیدم که در صد وسیله هستند و همه روزه تهدید میکنند ناچاراً بهر بهانه شد بسیاری رفتم و بمرحوم اعتماد عرض نمودم که خود را حفظ فرمائید و ملاحظه داشته باشید بعد از رفتن بنده همان دشمنان اظهار دوستی نمودند و مجلسی صبحی در منزل مرحوم اعتماد منعقد نمودند تا نمک خوردند در ظاهر اظهار آشتی در باطن خیال کشتن آن بیچاره بعد از چند شب در صورتیکه او قبل از غروب بخانه خود می آمد به بهانه کمسیون ارزاق اورا دعوت نموده بکمسیون می رود آنچه قبل از غروب قصد حرکت میکند همان اشخاص اورا نگه میدارند تا یک از شب میگذرد از کمسیون بیرون آمده همه متفرق میشوند در صورتیکه حکومت را منزلش

در قرب خانه اعتماد مرحوم است آنها به بهانه کنار میکشید  
 خود را آن مرحوم تنها بطرف منزل می آید در بین راه شیخ  
 علیخان بایشان برخورد کرده همراه میشود که از پشت در و نفر در  
 تیر بطرف ایشان خالی میکند یک تیر اعتماد مرحوم را میگیرد  
 فوری بزمین میفلتد و شیخ علی هم فرار میکند بصدای ناله  
 مردم بیطرف قصد میکنند بیایند سر نعش پارسی قاتلین به  
 تهدید مانع میشوند همان اشخاص سر نعش آمده انگشتر  
 قیمتی آن مرحوم را از دستش بیرون می آورند وقتی که خاطر  
 جمع میشوند که تمام است میروند مردم آمده نعش را بخانه  
 میبرند بنده دوسه روز بعد از قتل آن مرحوم به بندر آمدیم دیدم  
 حضرات قاتلین باکمال جرئت میگردند از طرف حکومت  
 اقدام نشده تلگرافات تظلم بطهران نمودیم بعد دیدند  
 اگر بنده را بکشند دیگر کسی نیست که اینکار را تعقیب نماید  
 محرك واقعی دسیسه دیگر ریخته بدوستان خود اطلاع  
 داده که من میروم محرمانه صحرا به بهانه اینکه محمد علی  
 رانظم بدوستان او گرفتند مخفی نموده اند از دهات ارازل  
 و او باش خبر کنید بریزند منزل او او را هم بقتل برسانند آنوقت  
 راحت میشویم او مخفی، و مفسد معروف قنبر در کاغذ و پاکت  
 مزین با درس صبح شده مضمون ذیل "فرقه مقدس و موکرات  
 استرآباد بندر جزیه مجله جزبعلی اکبر قاتل به گلوگاه به

اسماعیل خان سرهنگ به لیوان به یعقوب علی سلطان کاغذ نوشته سوارخواست که بیایند بریزند بند رو همان کاغذها خواست خدا بدست آمد و نقداً موجود است بعد کسی از گویاکه ولیوان نیامد ولی از محله علی اکبر و رفقای اش سرارش آمدند که خبر محمد علی صحرانتشار یافت بعد شبانه بخيال آنکه بنده را بزنند علی اکبر و علی محمد ریختند منزل آقاسی حکیم باشی اخوی مرحوم اعتماد دختر ۱ ساله حکیم باشی دل باخته بعد از شش ساعت فوت کرد و همه روزه بنده راتهدید مینمودند شبها با تفنگ و ویراق در منزل بنده را گرفته بودند ناچار شبانه فراراً بطرف مازندران از راه دریارتم مدتی در آنجا بودم که حکمرانی تفویض بحضرت مستطاب اجلی آقای ساعد السلطه شد اطلاع دادند که حاضرم احقاق نمایم در رکاب حضرت آقای حجة الاسلام آقای شریف التلمساء و حضرت اجل آقای آقامیرزا حسین خان امید واریاسترآباد آمدم که بدبختانه نایب الحکومه جدید رسید و ایشان از کار کناره گرفتند کراراً با اداره ژاندرم عرض شد که اشرار را دستگیر کنید و باسترآباد بیاورید عذرم آوردند تا آنکه آخر تلگراف طهران اراعه شد و مجبوراً چند نفر آنها را آوردند و محترمانه در اداره دوسه شب نگه داشتند در این بین از طرف حضرات تهدید شدند و حال بسه روز است که چنین اشخاصی را

مرخص نمودند حال که واسطه بوده و چرا مرخص کردند بر خدا معلوم است نمیگویم اداره محترم ژاندارمری طرفدار آنهاست ولی پارتی آنها را سترآباد هستند یقین خواهش کردند و الا خیلی بعید است با این تلگرافات طهران و معلومیت سابقه آن اشخاص انتهى " و از مشاهیر بهائیان گرگان میرزا علی اکبرخان منبع السلطان بود که مدتی ریاست گمرک داشت و در آنجا بسال ۱۳۳۵ درگذشت و خلفی بنام میرزا حاجی آقا برجای گذاشت و در این ایام محافل قسمت گرگان بدینصورت میباشد: محفل گرگان و از توابعش محفل بندر جز، محفل بندر شاه، محفل گنبد قابوس.

\*\*\*\*\*

### کرمان

در ایالت کرمان بنوعیکه در بخشهای سابق بتفصیل بیان شد کرسی جمعیت و قدرت شیخیه مستقر بود و در هنگام غروب شمس هیکل ابهی حاجی محمدخان خلف حاجی محمد کریم خان ریاست مینمود که وصف الحال آنان در بخشش مسطور گردید و او در معارضت با این امر کئی از پدران<sup>است</sup> داشت و رساله تقویم العوج و دکتایی دیگر در رد و ابطال این امر نوشت تا در سال ۱۳۲۳ درگذشت و حاجی زین العابدین خان پسر چهارم حاجی محمد کریم خان بر ریاست بر شیخیه

قرار گرفت و او نیز بطریق مذکور حسب منهایشان سلوک کرد  
 و در آنحد و غالباً علّت مقاومت و معارضت اینخاندان قوی  
 البنیان و سائر جمعیّت پیروانشان تزئید عده مؤمنین امر بدیع  
 راستی بزرگ بود و بالطبع ملاحظات و احتیاطاتی میشد .  
 و بالعلاوه در آن محیط<sup>۱</sup> و مرکز شاه نعمت الله ولی و فضای  
 عرفانی مانع دومی هم برای امریهائی برقرار گشت که مرکزیت  
 جمعی از بابیان و ازلیان بود و ما شرح آنرا و مخصوصاً تفصیل  
 احوال ملا محمد جعفر و اخلافش را که بنام روحی مشهور  
 گردیدند و تمام احوال میرزا آقاخان را در آن بخش و هم  
 گرفتاری او و شیخ احمد روحی و غیرهما را بدست دولت  
 سلطان عبدالحمید خان عثمانی و قتلشان در تبریز بعد از  
 واقعه قتل ناصرالدین شاه با مردولت ایران در بخش سابق  
 آوردم و بیانات ذیل در خطابی از حضرت عبدالبها<sup>۲</sup> راجع  
 بهمان واقعه میباشد : " در مدینه کبیره (اسلامبول) درین  
 ایام صنادید شیطانرا (ارکان میرزایحیی ازل) اسیر خذلان  
 کرد و فسادشانرا واضح و عیان بکلی آن آتش را خاموش نمود و  
 بتمام آند استانرا از اذهان فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم  
 مفسدین عالم و معتترین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمه  
 و شب و روز با انواع و سائط و وسائل در هدم امر الله ساعی و  
 مجتهد و با انواع و ساوس و سائس متشبهت و خط عظیمی بر

امراللّه واسباب فساد شدیدی درحقّ احبّاء اللّه جمع یمین  
 مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و بواسطه  
 جمال الدّین افغانی در جمیع محافل و زرا<sup>ه</sup> راه یافتند حتی  
 در خلوت پادشاهی که ما بین گفته میشود بواسطه آن شخص  
 بارجسته بودند و امام دیحیی کاتب مخصوص جمال الدّین  
 شده بود و شیخ احمد از اعضا<sup>ه</sup> دائمی مجلس او و سیلسه  
 نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و ازیت این آوارگان  
 تشبّث نجستند و افترائی نمایند که نزد و ما متوکلاً علی اللّه  
 بحبل تسلیم تشبّث نمودیم و بقلب سلیم و توسل<sup>صبر</sup> عاقبت دستی  
 از غیب درآمد و پرده<sup>ه</sup> تزویر و خداع آن قوم پرلوم را بدید و فساد ش<sup>ن</sup>  
 آشکار شد و فتنه<sup>ه</sup> شان پدیدار و اوراق فساد شان نمودار شد  
 و بجزای اعمال خویش گرفتار شدند بپنجه عدالت در افتادند  
 و بایران ارسال گشتند شاملاً لحظه فرمائید که در نزد عوام کار  
 مشتبه نشود انتهى " و معذک چنانچه در بخششش آوردیم  
 در شهر گرمان و رفسنجان و بعضی توابع در هنگام غروب ابهی  
 جمعی از بهائیان بودند .

و چون فتنه نقض برخاست در سال ۱۳۱۳ حاجی  
 میرزا حسن خرطومی از بمبئی اوراق فاسد و مفسد چند برای  
 معاریف احبّاء فرستاد در برخی تاثیر نمود چنانکه استاد محمد  
 حداد که عازم ارض عکا بود چون بمبئی رسید افکار تاریک



حاجی مذکور ویرا چنان ظلمانی نمود که از سفر بمقصود  
بازمانده عودت بوطن کرد و سفری دیگر بهگاندز میرزا محمد  
علی رفته مراجعت کرد و مراسله فیما بینشان مستمر شده محل  
امید ناقضین گردید ولی طولی نکشید استاد جهانرا بدورد  
گفت و میرزا احمد علی نیریزی بسال ۱۳۱۴ حسب امر حضرت  
غصن اعظم اکرم برفسنجان آمد و مندرجاً ریشه نقش برکنده  
شد و کم کم جمعی دیگر نیز در آنجا قبول این امر نمودند و حاجی  
میرزا حیدر علی اصفهانی باری دیگر بکرمان آمد و در رفسنجان  
درحدود چهارماه بخانه آقا محمد علی یزدی سابق الوصف  
اقامت گزید و تبلیغ و تشویق همی کرد و مبلغین دیگر امسال  
آقا شیخ محمد عرب و شکوهی شاعر کاشی و غیرهما آنجا رفتند  
مدتی مانده نشر نفعات کردند و مخصوصاً در ایام حکومت  
عبد الحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما در کرمان که اسرار  
بیطرفی نسبت بادیان میکرد تفتین شیخیه و ازلیه و غیرهم  
را اعتباری نماند و حاجی شیخ محمد تقی مجتهد را باهمسه  
عنادش کاری از پیش نرفت و میدان تبلیغ مفتوح گشت و جمعی  
کثیر وارد وقائم شدند و نفوس کافی پدیدار گشتند و لذا رفسنجان  
مرکزی برای امریهائی در خاک کرمان شمرده شد و ماستمهای  
وارده بر ملا حسین ارباب شریف را که عاقبت بسال ۱۳۱۲  
بعشق آباد مهاجرت کرد و اخلاقی باثبات برجای گذاشت

نیز در بخش ششم آوردیم .

و از معارف بهائیان ایالت کرمان آقا محمد علی یزدی  
 مذکور بود یگر محمد <sup>حاجی</sup> رحیم سابق الذکر که در سال ۱۳۳۳ وفات  
 نمود و خانواده درین امر بر جای گذاشت و نیز برادرش آقا  
 محمد رفیع و حرمش هاجر و غیر هم بودند دیگر حاجی محمد طاهر  
 اشراق قندهاری که اخلاف ستوده از خود بیادگار گذاشت  
 دیگر آقا محمد علی و برادرش آقا محمد حسن و غیر هم بودند و از  
 بهائیان ستم دیده آنحد و عدّه بمشوق آباد گریخته اقامت  
 جستند از آنجمله استاد علی اکبر نجار رفسنجانى بود و او بسال  
 ۱۳۰۷ بواسطه حاجی ملا ابراهیم مسئله گوی یزدی که  
 چندی بعد آن بشهادت رسید بهائی شد و از زوجه خود  
 ام کلثوم کتمان و تقیه همی کرد و آنزمان پس از چندی حال  
 بد انست و بشدت بر افروخت و زشت گوئی و اجتناب نمود و دختر  
 بی بی سکینه که صورت نماز بهائی را از صند و قچه بدست  
 آورد با مادر هم دست گردید ولی بالاخره بمطالعه کتاب ایقان  
 منجذب و مؤمن گشت و مادر هم بواسطه او ایمان آورد و بنوع  
 آزاد بخدمات روحانیه برخاستند و لاجرم اهالی بهیجان  
 آمدند و بنای سقط گوئی و استهزاء و شتم و ضرب گذاشتند  
 تا آنکه حاکم رفسنجان محمد تقیخان برادر حاجی محمد کریم  
 خان استاد علی اکبر را گرفته چوب وافرزد و امر بتبری و لعن

کرد و چون استقامتش را دید مزید نمود و استاد علی اکبر پسر  
از استخلاف طبق اجازه سابق حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> باعاطفه  
خود بعشق آباد مهاجرت نمود و در آنجا بی سکینه را باقا  
سید مهدی گلپانگانی در سال ۱۳۱۷ ترویج داد و خود  
بشغل نجاری اشتغال ورزید و نوبتی با پسر خود آقاغلامحسین  
بزیارت حضرت عبدالبها<sup>۲</sup> در رطه اسکندریه مصر تشریف جستند  
و بالاخره در سال ۱۳۳۱ درگذشت و ام کلثوم مذکور باد و پسر  
و دودختر برقرار بود و در سال ۱۳۳۶ در شب ۱۸ رمضان  
چند نفر بعنوان دزدی وارد خانه شده اموال را ربودند و  
زخمی مهلك با منظر لوه زدند و فرار نمودند و چون صبح شد  
و بستگان خواستند معالجه نمایند چاره نشد و پس از ساعتی  
چند درگذشت .

دیگر کربلائی یوسف که با زوجه اش بی بی سکینه بسال  
۱۳۲۲ بملت شدت تعرض و تعدی اهالی بعشق آباد  
مهاجرت و توطن نمود و بی بی سکینه بنت میرزا حسین یزدی  
بسن چهارده سالگی توسط خالوی خود آقا عبد الرحیم  
بن آقا حسین یزدی که از مستخدمین حاجی محمد کریم خان  
و بهائی بود در رفسنجان بهائی شد و مادرش از شدت تعصب  
و غیظ موهای ویراهمی کند و ضرب و شتم نمود ولی بالاخره  
از جهت ثبات و استقامت او موفق بایمان بدیع گردید تا آنکه

بی بی سکینه بزنی کربلائی یوسف مذکور از بهائیان ممتاز  
 رفسنجان در آمد و سنین مدیده با کمال اشتغال بخدمات  
 امریه مشغول و مألوف بودند و بالاخره بعلمت تعصبات و  
 تعدیات اشرازیسال مذکور با تفاق شوهرود و دخترش  
 گوهر تاج و بلقیس بعشق آباد هجرت نمودند و دخترش  
 گوهر تاج خانم بزنی آقامیرزا محمد ثابت مراغه سابق الوصف  
 در قسمت آذربایجان در آمده در روسیه و بعد از ایران بتر  
 نوپا و گان و هدایت بی خیران همت گماشتند .

واز جمله بهائیان مداوم در خدمات روحانیه علی آذری  
 ابن ابوالحسن متولد در کرمان بسال ۱۲۷۴ شمسی و در  
 حدود سال ۱۳۳۲ هـ . ق بواسطه اقدامات عمومیش استاد  
 عبدالحسین فائزایمان بهائی شد و باینست عم ازدواج نمود  
 و مدتی در مرو و تاشکند و غیره مابنائی میکرد و بالاخره  
 با اشتغال و انجذاب بایران عودت کرد و سالیانی دراز در  
 خدمات امریه و ماموریتها از طرف محفل ملی ایران مانوس  
 و مستفید گردید و از معارف بهائیان و شهدای این دور آقا  
 سیدیحیی سیرجانی یزدی بود و والدش آقاسید مهدی یزدی  
 که جنبه ملائی داشت بسال ۱۲۶۰ هـ . ق بسیرجان کرمان  
 در آمد و زوجه اش سماء<sup>۴</sup> ثورجان بیگم بود و فرزندشان آقا  
 سیدیحیی مذکور عالم و تاجر و در سن ۴۸ در سال ۱۳۲۶ به

تحريك بعضی از خوانین و متنفذین چند تن از اشرار و پیرا  
بضرب کار و آزار شهید کردند .

دیگر از شهید<sup>۱۰</sup> کربلائی اسد الله سقط فروش سردی  
قالی باف و عامی متدین از شیخیه بود و بعد ابعثت فروششی  
پر داخته متدرجاً صاحب ثروت و محل اعتبار تجار گردید و  
با مانیت و دیات مشهور گشت و اسفار متعدده به زیارت اعیان  
مقدسه عراق و مشهد رضارفت و در خانه خود مجالس تمزیه  
و ذکر مصائب پیامیداشت و در بندل و بخشش بفقرا و رماندگان  
شهره بود تا در سال ۱۳۱۰ بمشاهده کثرت تعرض و سبب  
ولعن اهالی نسبت باین امر متنبه و متذکر گردیده تفحص  
و تجسس نموده فائز عرفان و ایمان شد و کتب و آثار بدیعیه در  
خانه گرد آورد و خدمات مالی و تبلیغی همی نمود و بسسال  
۱۳۲۵ با برخی از احباب معزم زیارت حضرت عبدالمهتدی<sup>۱۱</sup>  
شتافته به پورتسمید وارد شد و خبر شنید و ابلاغ رسید که نظر  
بانقلاب ارض مقصود<sup>۱۲</sup> تعرضات مامورین عثمانی ورود جائسز  
نیست لا جرم مراجعت کردند آنگاه در سال ۱۳۲۷ با جمعی  
بزیارت رفت چندی در جوار فضل و عطا بسر برده عودت به  
کرمان کردند و اهالی پیش از پیش بتعرض و آزارش برخاستند  
و معاندین بصدربهانه بودند که بروی بتازند تا بنوعی که  
در بخش سابق آوردیم به ورود حاجی واعظ لا هجی و قیامش

برتبلیغ فتنه برخاست و منجر بشهادت وی گردید .

و در رفسنجان حاجی شیخ محمد تقی مجتهد معاندت و معارضت با احباً میکرد و اهالی بموجب تحریک و تهییج وی از یت و آزار نمودند چنانکه آقا محمد رضایزدی روضه خوان چون ایمان آورد و بعلمت شدت اشتعال و انجذاب بدین امر مشهور گشت مورد تعرض و حمله اهالی واقع شد و کانش را آتش زده اموالش را یغما کردند و میرزا مهدی خان مستوفی شیخی حکمران بلد ویرا بدار الحکومه برده پاهایش را بفلکه گذارده چوب بسیار زدند و او را بکند و زنجیر و حبس کردند سپس مبالغی جرم عقیدت گرفته رها نمود باری دیگر مردم در بده گد گرد آمده خواستند ویرا بکشند و تنی نیکو خواه بپند و اندرز جلو گرفت و ستمکش را از چنگال درندگان ستمگرهائی داد ولی مردم دست نکشیده تظلم بوالی کرمان بردند و حکم بحکمران رفسنجان رسید که آقا محمد رضا را بآباد و تن دیگر از معاریف بهائیان آقا حسن و آقا اسد الله دستگیر کرد تحت المواجهه بشهر کرمان کشند و آقا محمد رضا گریخت و دیگران برده حبس کرده مبالغی ماخوذ داشتند تا آنکه حکومت تغییر کرد و نیز توصیه از میرزا علی خان صدراعظم رسید و در کرمان امنیت شد .

و از مشاهیر بهائیان رفسنجان درین دوره میرزا علی

اکبر مبلغ شیرین گفتار و رفتار و خوانندهٔ بدیع اللحن مناجات  
 و آثار بود که خاندان و خویشانش در رفسنجان در عقیدت اصل  
 و فرع ظاهری اثناعشری تعصبی شدید داشتند و تولد وی در  
 آنجا بسال ۱۲۹۷ واقع شد و در صفر جزانک سواد قرائت  
 و کتابت فارسی نداشت و در اوائل رشد و جوانی شاگسرد  
 قناری بود و بسال ۱۳۱۵ که هیجده سال داشت بواسطه  
 برخی از بهائیان محل اطلاع و ایمان و انجذاب حاصل نمود  
 و با همان احوال بتبلیغ افرادی از اهالی پرداخت و لحسن  
 طلیحش و انجذاب و قوت حفظ آثار و بر مساعدت میکرد و طولی  
 نکشید که خود صاحب دگه قناری و شیرینی فروشی گردید  
 و در خلوتی از دکانش و نیز در محافل بهائیان همی بالحسن  
 شیرینش بحال انجذاب کلمات بدیعه خواند و تبلیغ کرد و با  
 اینکه چند بار مردم بصدش اجتماع کردند و نوبتی ویرانسرد  
 آخوند ملا علی ملای بلد کشانند که مورد سؤال و تحقیقات  
 عقیده گشت خوف و فتور نیارود و قبل از واقعه فتنهٔ عمومیّه  
 شهیره برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ خطابی از حضرت  
 عبدالبهاء باقامهٔ حسن آقا علینقی از بهائیان مطلع  
 و مشهور در خدمات امریه انجام رسید که صورت آن چنین  
 است .

”رفسنجان جناب آقا حسن آقا علینقی علیه بهاء الله الابهی

ای ثابت مستقیم محرری که بجناب سید تقی مرقوم  
 نموده بودی ملاحظه گردید این سنه قدری امتحان بمیان  
 میآید و فی کل عام یفتنون مرّة او مرتین ولی ثابتان برپیمان  
 چنان استقامتی بنمایند که عقل اهل ایران بل عموم  
 جهانیان حیران گردد یاران الهی را لداری ده و نوازش  
 فرما که آزمایش سبب آرایش جمال عاشقان است و از یسیت  
 و جفا سبب روحانیت و وفای مشتاقان ابرکثیف عنقریب منکشف  
 گردد و شعاع لطیف شمس حقیقت ساطع شود لهد اباید در  
 موارد بلا ثبوت و استقامت نمود تا مانند جناب آقا محمد تاجی  
 از خار بسرنهاد و در معا برو طرق تشهیر گردید تا تأسیسی  
 بحضرت مقصود نمود و اقتدا بحضرت اعلی کرد و در زمره مقربین  
 درگاه کبریاء رآمد مکتوب جوف اختصاص بجناب آقا محمد  
 دارد . ع ع

و چنانکه در بخش سابق شرح دادیم بعد از چندی که فتنه  
 عمریه بر افروخت در رفسنجان نیز تعدیات رخ داد ولی  
 شیخ محمد تقی آقا میرزا علی اکبر را بسبب وجوه نقودی که  
 دریافت کرد در خانه خود محافظه نمود و میرزا علی اکبر پس  
 از آرامش فتنه ناچار تمامت دکان و اثاث و سرمایه مبلغ هزار  
 تومان خود را بدست برادر مسلم خود سپرده مهاجرت  
 از وطن بخراسان کرده و از آنجا بمشوق آباد و از آنجا بمگگا



محضر زیارت حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> رفت و پس از چندی تشرف  
 و تقویت عرفان و ایمان حسب الامر بطهران آمد و بحوزه درس  
 تبلیغ حاجی صدر همدانی علم و اسناد تبلیغیه بیاموخت  
 و مدت دو سال با استفاده از آن دروس و در خارج نیز بتحصیل  
 علم طب<sup>۲</sup> و غیره پرداخت و ضمناً در فارسی و اندکی در عربیت  
 و انشاء<sup>۳</sup> و شعر ترقی کرد پس حسب الامر باتفاق آقا میرزا طراز  
 صفدری در اقسام کشور ایران و عشق آباد بتبلیغ و تشویق  
 همت نهاد و ابتدای این سفر در اوائل ۱۳۲۳ صورت گرفت  
 آنگاه هر دو حسب الامر اجازه عازم عکاشدند و پس از چندی عودت  
 کرد و باز در طهران مقیم شده بخدمات تبلیغیه و تسلاوت  
 آیات و مناجات و بتحصیل طب و فرانسه مشغول گردید تا در  
 سال ۱۳۳۰ او را در ایام سفر اروپا به پاریس طلبیدند و امر  
 بسفر تبلیغی در آلمان و انگلستان دادند و او در آنجا بود  
 بترجمی آقا میرزا لطف الله حکیم نیک انجام خدمت داد و  
 حسب الامر در کتابخانه لندن اقتباساتی از آثار میرزا یحیی  
 ازل که در آن بر سخافت گفتار و افکار است کرد و در سخافت  
 باحالت دل بستگی و پیریشانی فکر که حاصل نمود حسب  
 الامر بحیفارفت و تفسیر احوالی در او پدید آید که دلالت  
 بر ضعف قوای مغزی و حدوثات مخصوصی بنمود و حسب الامر  
 بطهران برگشت که در محلی تنها و منزوی بماند و بالاخره

در سال ۱۳۳۷ مدتی در خلوتسرای از تیمچه معسروف حاجب الدوله بحجره تنهازیسته وگاهی بعضی از کسانرا بملاقات پذیرفت وبتحریر مشغول گردید و احوالش بهمین منوال ماند وکتبش را موفق بطبع و نشر نگردید و بالا خیره برفسنجان نزد اقربایش برگشته در محلّ اولی خود برقرار گردید و بهمان احوال بیماری و پیریشان حالی بود تا در سال ۱۳۰۰ شمسی درگذشت و در قبرستان مسلمین انجامد فون گشت و از آثار تاریخیه و ادبیه که بتدریج جمع کرده داشت همه نزد برادر مسلمانش دررفسنجان ماند چیزی بدست نیامد و فقط مقداری از ابیات عرفانیه اش در دست میباشد و نیز از واج نکرده بی نسل ماند و محض نمونه از تغنیاتش چند بیتی ثبت میگردد .

دل من نزد همان تازه جوانست که بود

عشق وی همچو مرامونس جان است که بود

در چمن میروم و مینگرم قامت دوست

لیک منظور همان سروروان است که بود

زابتدا تا بجمال تو نظر افکنم

که بود حال هم چشم همان سان نگران است

زان زمانی زتویک بوسه شیرین خوردم

برزبان زکر همان بوس و دهان است که بود

نه فقط در بر تو خون بتنم میجوشد  
 بازم آن دیک چنان در غلیان است که بود  
 خوی اصلیه در انسان زهد ایت تا حال  
 هیچ تغییر نکرد است و چنان است که بود  
 آنچه در قلب رقیب از حسد و فل مکنون  
 در بر ماهمگی همچو عیان است که بود  
 فیض حق را نبود هیچ زمان تعطیلی  
 آب این چشمه چنان در جریان است که بود  
 تیرمژگان تواند در دل و جانم صنما  
 اثرش بیشتر از تیر و کمان است که بود  
 من خود از خویش بکل مالک شیئی بندم  
 هستم کل متعلق بفلان است که بود  
 مفتی شهرزید بختی و بد فرجامی  
 همچنان در صد درد در کشان است که بود  
 خسرو عشق که آفاق بدش در فرمان  
 جایش اندر سرر شوکت و شان است که بود  
 نقص در دیده اعی است و گرنه خورشید  
 بی تفاوت بجهان نورفشان است که بود  
 هیچ سودی نبرد حاسد بد خوی ز عمر  
 بل بدین حال همان غرق زیان است که بود

نار عشق توازان روزگه در جان افروخت  
 تا با امروز چنان شعله زنان است که بود  
 هر کس از عالم توحید بیانی کرد است  
 باز این نکته خود آنسرنهان است که بود  
 هر که او تربیت روحی و علمی نگرفت  
 شخص وی یکتا از آن جانوران است که بود  
 بزم آراسته و جمع حریفان جمع اند  
 می عشق تو چنان دردوران است که بود  
 نیست جزمه رولایت بدل روحانی  
 مطمئن باش مرا عهد همان است که بود  
 و ما در بخشش عدّه از بهائیان پارسی را نام بردیم  
 و از معارف مؤمنات پارسی زمره خانم دختر ارد شیر خدابخش  
 که حضرت عهد البهائیه فرخ نام کرد در سال ۱۳۲۱ بمسک  
 رفت و مدت شانزده سال در بیت مبارک طباطبائی نمود و پس  
 ملاقات خویشان بمبئی و کرمان عودت و پس از ایامی چند  
 در کرمان درگذشت .

دیگر فیروزه دختر دستور رستم ضمیمه میرزا بهر پیر  
 اسفند یار آریانی با علم و اشتغال بتبلیغ نسوان پارسیان  
 همی کوشید و موجب بقا اتحاد و محبت بین پارسیان آنجا  
 بود و در قرای فوق توابع کرمان آقا علی نقی از سابقین مومنین

مالکیت و ریاست داشت و آقا محمد آقا بخشعلی از بهائیان  
جلال آباد نوبتاً تقریباً در سال ۱۳۲۰ بچنگ گروهبی از  
ستمکاران محل مورد سقط و کتک گردید و بعد از همه آزار و پیرا  
واژگونه سوار حمار کرده کلاه سخره بر سرش نهاده در رهگذرها  
همی گردانند و بقرب هلاکت رسانده دست از و کشیدند و در  
قریه اسمعیل نیز جمعی فائزبایمان شدند در قریه چترود  
ممدودی ایمان آوردند و در اورجمعی از مؤمنین گرد آمده  
محل و مرکز تاسیس گشت از آنجمله عباسخان نخعی هزیرالسلطان  
وحاجی میرزا لطف الله دیگر در بهرامجرد و قریه العرب و  
غیرها جمعیت‌های از مؤمنین پیدا شدند چنانچه در قریه  
خبر اقطاع تقریباً از سال ۱۳۱۵ در آغاز ملا فتحعلی قره فیون  
آنگاه رضاقلیخان محترم سپس کربلائی آقا حسین و آقا رضاقلی  
و کربلائی قره خان متنفذ سپس جمعیتی بمرصه آمدند و اینک  
محرر مراعات اختصار بهمین مقدار از احوال و اوضاع آن ایالت  
اکتفا گردید .

\*\*\*\*\*

#### کرمانشاه

شرح اوضاع و احوال و مشاهدات این طائفه در آن قسمت  
رادرسنین اشراق انوار ابهی در بخش ششم آورده ایم و بعد از  
غروب شمس جمال قدم و اوائل طلوع آثار حضرت قاضی اعظم

هیجانی درمعاندین برانگیخت و ایامی درکمال شدت گذشت و خصوصاً درسنین حکمرانی حسن علیخان امیرنظام گروسی احتفالات بهائیان کمتر انعقاد مییافت و از سال ۱۳۱۳ و بعد اندک آسایش یافتند و بیورود مبلغین مانند آقاسید اسد الله قمی در سال ۱۳۱۶ و میرزایوسفخان وجدانی بامیرزاموسی خان حکیم در سال ۱۳۱۹ شور و انجذاب حاصل عده نیززه هدایت گرفتند و حکیم مذکور تاسیس محفل روحانی کرد و آقاسید رستم رئیس علی اللهی و خدامروت خان بزرگ سنجابی را مهدی ساختند و بستگان مصین الرعایا برآشفتنند و ورقه بدر ب منزل حکیم چسبانده تهدید کرد و خروجش را در مدت بیست و چهار ساعت خواستند و حکیم چون زمستان بسیار سرد بود و مسافرت مشکل مینمود بامیرزایوسفخان بمنزل حاجی یوسف مئیرجای گزیدند و در وستان بملاقاتشان زهاب و ایاب کردند و معاندین به حکمران اقبال الدوله شکایت بردند و او حاجی یوسف را از میرزا عبد الخالق خان کار گزار خواست و کار گزار به عبودت هوا و احترامات حکیم تمسک جست و بالاخره بعد از پانزده یوم حکیم رفتند تا در سال ۱۳۲۰ سینائی تبلیغ آمد و حاجی مونس هم بادرویشان رسیده در بازار بخواندن اشعار امری برداختند و بستگان ممانون الطک برآشفتنند و یکی از ایشان سید قاسم نام تهری بقصد

حاجی مونس رها کرد که خراش وارد ساخت لا جرم سینا و حاجی مونس رفتند و در سال ۱۳۲۴ میرزا مهدی اخسوان الصفا و میرزا حبیب الله صمیمی و بعداً برهمین طریق بسیاری از مبلغین دیگرید انجا وارد شده بر شوق و عرفان افزودند و برخی راهدایت نمودند و احتفالات بگرد آمدن عده بسیار همیشه برقرار بود و مامش و واقعاً فتنه شهادت میرزا ایمنقوب را در بخش سابق آوردیم و از مهمین مؤمنین سابق که در این دوره نیز مانند ستاره بسیار روشن در آسمان امرایه میدرخشیدند .

حاجی خدا بخش سابق الذکر از آل اسرائیل نمایان و درخشان بود و کراماً مورد تعدی و جفا گردید چنانکه در انقلاب مشروطیت خواهی و در هجوم سال اوله گرومعی از اخلاط انام حمله کرده او را از طبقه فوقانی عمارت چنان برپله ها کشیدند که زبان بین دند انهامانده مجروح و متورن گردید و تا آخر عمر سیاه و منتفخ و نمایان ماند و متجاوز از بیست سال در قصبه صحنه مسافر خانه دائر داشت و از عابریین خصوصاً از زائرین و مسافرین بهائی با اخلاق شیرین پذیرائی نمود و باربزیارت ارض مقصود بکوی محبوس شتافت و در سفر و غیابش حسودان و دشمنان صحنه پسر ارشدش مراد نام را که متصدی امور تجارت بود بقتل آوردند

وحضرت عبدالبهاء خطاب بوی چنین فرمودند :  
 " ای بنده الهی مدتی است که از اینجانب نامه سمست  
 تحریر نیافت این از موانع کثیر واقع و الا قلم از صبر و خامه از  
 هدیر یا زنماند . . . از شهادت نجل سمید نوجوان شهید  
 عزیز و دلخون مباش آن شمع هر چند از مشکات ناسوت بیرون  
 رفت ولی در زجاجه ملکوت بر افروخت سحر هر چند از چمن  
 خاکدان پرواز کرد ولی بگلشن رحمن صعود نمود . "

و در مناجاتی چنین فرمودند : الهی الهی ترن عبادك المخلصین  
 متمطشون لكأس الشهادة الكبرى فی سبيلك و يسرعون الی  
 مشهد الفدا حباً لجمالك و رجاءً للقائك و منهم هذان الفاریدان  
 سمی مراد و سمی بابا جان قد استشهدا فی سبيلك تجرأ كآس  
 الفدا فی محبتك و سراً الیک و قد ماروا حتماً فديةً للتقرب بین  
 یدیک رب اقبل منهما هذه الهدية الكبرى واجعلهما فدية  
 النجاة من بادية الفراق و الوصول الی محفل الاشرار و الدخول  
 فی جنّة اللقاء و الحضور بین یدیک فی عالم الانوار و الخلود فی  
 ملكوت الاسرار رب انهما كانا آیتین باهرتین فی محبتك و  
 كلمتین تامتین فی صغیفة توحیدك و نفسین مبارکتین بین  
 احبائك و نجمین بازعین فی افق الايمان و الايقان مسمن  
 سما عبودیتك قد رلها بفضلك و جودك كل خير قد رتبه  
 فی ملكوت الابداع ثم افرغ الصبر علی كل من انتسب الیهما



انک انت الکریم المریز الوهاب وانک انت الرؤف الرحیم  
 الرحمان وازاولا دش د کتر حبیب در مدرسه امریکائی بیروت  
 فارغ التحصیل در طب و جراحی شده مورد عنایات حضرت  
 عبد البهاء گردیده بوطن باز آمد و با خاندان محترمه ای  
 ازدواج کرد عائله تاسیس نمود و بنام د کتر مؤید مورد توجه یار  
 و اغیار است و در محفل روحانی کرمانشاه پی در پی بسمت  
 منشی انتخاب گشته بانواع خدمات امریه معروف و مشارکین  
 میباشد .

دیگر حکیم یاری سابق الذکر و خلفش د کترهما یسون  
 غایت تعلق باین امر دارد و در انواع خدمات شریک و سهیم  
 میباشد د یگر حکیم لاله زار سابق الذکر و پسران و دخترانش  
 و مخصوصاً د کتر عبد الله خان معین و حبیب الله معین  
 با خاندانشان از عائلات کثیر الخد مات بهائی محسوبند .  
 و از بهائیان معروف میرزا اسحق خان حقیقی والدش  
 میرزا بزرگ خان وزیر کرمانشاهان بزیارت حضرت مبشر اعظم  
 در اصفهان و بلقاء جمال اقدس ابهی در سفرش بعراق عرب  
 که پسر بزرگش میرزا اسمعیل خان نیز همراه بود فائز گردید  
 و پسر کهنترش میرزا اسحق خان در ایام حکمرانی پسر در  
 نهاوند تقریباً بسال ۱۲۸۲ متولد گردید و پدر در صفر سنش  
 در گذشت و لاجرم از اطلاع بمقتاد پدر محروم ماند و چون

بعد رسید و در اثره حکومت کرمانشاه مستخدم شده  
 سفرها با طرف نمود چندی حکمرانی هرسین داشت و  
 ایامیکه برای انجام ماموریتی با آقاسید حسن تفریشی  
 در کردند بود از حال ایمانی وی و فتحعلی بیگ طبیب مقیم  
 کردند مطلع شد و با آقاسید حسن در خصوص این امر مکالمه کرد  
 و با آقاسید اسد الله قبی که برای تبلیغ بکرمانشاه چندی بود  
 مفاوضه نمود تا در سال ۱۳۱۲ فائزایمان بدیع گردید و بسا  
 تعلق تام که ویرا بدیانت بود در ایمان و عمل و خدمت نامدار  
 و نزد یار و اغیار شهره بلاد و دیار گشت و در تبلیغ و خدمات مالی  
 و غیرها کمال جد و همت مبذول داشت و درایت مرتفعه امرابهی  
 در آن بلد گردید و در اثره گمرک مستخدماً شده بعلمت کفایت  
 فطری و شجاعت و امانت و کاردانی امر تحصیل گمرک راعهده  
 کرده مورد توجه کارگزاران بلژیکی قرار گرفت و مکرراً گردباد  
 مداوت اهالی و تحریک ملاحا و روضه خوانان بی اضرار و مارش  
 برخاست و حتی در سالیکه مأمور گمرک قصر شیرین گشت  
 باهلاک و اهدامش اهالی را برانگیختند و بمنزلش ریختند و لسی  
 در ره یاریتد بیرو شجاعت و استقامتش و بمساعدت اولیا امور  
 مصون ماند و بسال ۱۳۲۴ باعائله بی زیارت بعگارفته  
 چندی مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بوده مراجعت نمود  
 و تا سال ۱۳۳۶ بنوع مذکور مقیم کرمانشاه بود و عدّه در شهر

و اطراف<sup>۳</sup> استفاده از اقوال و اعمالش مهتدی شدند و در سال  
 مذکور بطهران آمده اقامت جست و طولی نکشید که ریاست  
 کل ارزاق ایران را یافته رتبه ارجمند ولتی حاصل کرد  
 و کفایت و امانت و قدرت در اداره امور شناخته گردید و بیه  
 مساعدت و مشغول نمودن بهائیان در کارهای دولتی و  
 سعی در امر تبلیغ و کمک فقرای پرداخت و سالها در کرمانشاه و  
 طهران عضو محفل روحانی بود و خانه اش را در طهران  
 مسافرخانه و محل اداری امرایی قرار داد و در سنوات اسارت  
 نسوان در حجاب بی رفع و دفع آن همی کوشید و در اواخر  
 ایام حیات برای نگاهداری حدیقه و اراضی مشرق الانکار  
 طهران مهیا شده تمام همّت را در آن مبذول داشت و بسا  
 عاقله در حدیقه بزیست و با قوت ایمان و حسن اخلاق و  
 مهمان نوازی و کفایت که فطرتش بود اراضی را از دستبرد  
 مهاجمین محفوظ داشته و احبّاء و اردین را نیز مضمون نمود  
 و بالاخره بسال ۱۳۵۸ از این جهان درگذشت و پانهایت  
 اعزاز در گلستان جاوید مدفون گشت و عاقله حقیقی از و برقرار  
 ماند و آثار کثیره در حقش موجود میباشد و از مخلصین مؤمنین  
 هیثم اسحق اسرائیلی و دیگر شیرخان و خداداد خان در قرآ<sup>۴</sup>  
 تابعه و از اماکن متبرکه که خانه میرزا محمد صراف اصفهانی  
 چون با عرش اعلی وارد کرمانشاه شد بمناسبت دوستی سابقه

باوی در آنخانه نزول کرد و محل استقرار صندوق عرش را در قسمت بالای حجره بیرونی خانه قرارداد و میرزا محمد بعداً ایمان آورد و چون از ماوقع مطلع گشت اظهار تقدیم خانسه برای امر کرد ولی طولی نکشید که درگذشت و احباً خانه را خریدند و اکنون حظیره القدس معروف میباشد و جسد میرزا یعقوب متحده شهید را نیز در آنجا استقرار دادند و این بیان مبارک خطاب بمیرزا اسحق خان حقیقی مذکور است .  
 طهران جناب میرزا اسحق خان رئیس تفتیش اداره مالیات و ارزاق علیه بها<sup>۱</sup> الله الا بهی

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما بدقت ملاحظه گردید اثر خاه صدق عین واقع بود فی الحقیقه چنین است . ولی چه چاره ؟ جز صبر و تمکین علاجی نه . نفوس بی انصافند و محروم از عنایت و الطاف لهذا در بادیه حرمان سرگشته و سرگردان ایران ویزان و محتاج نفوسی از سروران که تاسیس جدیدی بجهت آبادی ایران نمایند ولی هیئات هیئات در سابق جمیع غرق شهوات بودند جز جمع زخرف دنیا مقصدی نداشتند هزار وطن را فدای لقمه از شهد و سمن مینمودند ولی بزبان وطن راوشن میگفتند و خود را شمس میشمردند حقیقتی در میان نبود و گفتگو هذیان تارشوت و بر طیل صفت هر شخص جلیل ، یعنی اهل مناصب و عمال ،

نجاح و فلاح ممتنع و محال . ولی احباً باید مایوس نباشند  
 و از نائت هر منحوس محزون نگردند بکمال صدق و وفا و  
 وعفت و عصمت و تقوی و وظائف خویش را مجری دارند علیم بانفسکم  
 زیرا در طینت سایر اقوام حب مخمر<sup>منفعت</sup> است سوء اخلاق لزوم ذاتی  
 شده است انفکاک ممکن نه انجماد لزوم ذاتی سرماست  
 و سیلان و جریان لزوم ذاتی عنصر نیران سنگ را آب کند و  
 سیلان دهد خلاصه انفکاک لزوم ذاتی ممتنع و مستحیل سوء  
 اخلاق بیگانگان بدرجه که تحسین و تغییرو تبدیل ممکن  
 نه لهذا امید چنان است که نصائح و وصایا و تعالیم الهی  
 انتشار یابد تا این نحوست سوء اخلاق زائل گردد و نورانیت  
 الهیه عالم انسانیرا روشن فرماید چاره جزاین نه همواره  
 عجز و نیاز نمایم و اهل ایرانرا هوش و گوش و تنبه و تمهید یسار  
 اخلاق و تحسین سلوک و غیرت و انسانیت که از مزایای دیانت  
 است استعدا نمایم روز بروز هر چه و مخرج درد نیا درازد یسار  
 است عاقبت بدرجه رسد که بنیه انسانیرا تحمل نماید آنوقت  
 انتباه رخ دهد و نفوس آگاه گردد که دین حصن حصین است  
 و آئین نور مبین و احکام و نصائح و تعالیم الهی محیی روی  
 زمین از حزب یحیی و بیوفایان مرقوم نموده بودی این درد زخمت  
 هر دو بی رمشه عنقریب افسرده و پژمرده و خشکیده گردد و  
 عاقبت اثری نماید بکنیز محترم الهی و رقه موقنه منجذبه

سکینه و ورقه مبتهله فائزه ومستوره و عطیه و جناب عنایت الله  
 ومیرزا عباسخان وحضرت حشمت الله خان و برات علی از قبل  
 من نهایت محبت ومهربانی ابلاغ دارید وعلیک البها<sup>۱</sup> الابهی  
 ۲۶ ع ۲-۱۳۳۸ عبد البها<sup>۲</sup> عباس

علی المجاله هیئت حاضره حاکه ایران قیاس بسابق  
 نمیشود نیتشان آبادی وراحت وآسایش وامنیت ایرانست  
 احبای الهی باید شکر نمایند وبکمال صدق وخیرخواهسی  
 وپاکی وآزادگی خدمت نمایند عبد البها<sup>۳</sup> عباس<sup>۴</sup>

قزوین بواسطه جناب حکیم باشی کرمانشاهان جناب  
 اسحق خان علیه بها<sup>۵</sup> الله الابهی  
 هو الله

ای سهیم وشریک در عبودیت عبد البها<sup>۶</sup> نامه رسید  
 سؤال فرموده بودید که خیرخواهی دولت وملت بنص  
 قاطع از فرائض دینیه است وهمچنین ستاری وخطاپوشی  
 از لوازم ایمان وایقان بحضرت احدیت در اینصورت چه باید  
 کرد اگر از نفسی خیانتی بد دولت وملت صادر؟ باید ستر نمود  
 یا آنکه بامنا<sup>۷</sup> دولت و رؤسای انجمن ملت عرض وبیان کرد .  
 حکم اول نص قاطع و واجب الاجراست اما ستاری در امور است  
 که ضرر بنفس فاعل عاید نه بد دولت وملت وجمعیت بشریه  
 ونوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فسق نماید یا

آنکه عمل قبیحی از اوصاف رشود که ضرر راجع بنفس آن شخص است مثل اینکه تعاطی شرب کند و یا مرتکب فحشائی گردد در این مقام ستّاری مقبول و خطا پوشی محمود اما اگر نفسی دزدی نماید مال دیگری بر باید در این مقام ستر ظلم بر صاحب مال است هر چند در حق سارق ستّاری عنایتست ولی در حق آن بیچاره مظلوم که اموالش منسوب گردیده عین تعدّی و ظلم است این میزانست که بیان شد و با وجود این نباید پاپسی ظهور نقائص ناس شد تحرّی لازم اما باندازه نه اینکه نفسی شغل و عمل خویش را این قرارید هد که فلان شخص ظلمی نموده و فلانکس تعدّی کرده و از مأمورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را حصر در این نماید این نیز غیر مقبول جناب عباس خان را از قبل این عهد تحیّت مشتاقانه برسان و بگو الحمد لله بنام منی و امید وارم همگام من گردی و آن عهودیت آستان مقدّس است و علیک البهاه الا بهی بامه الله الموقنه فردوس خانم تحیّت محترمانه برسان و بگو باید مانند جناب خان که مردان را بحبه الله مفتون و شیدا نمود تونیوز نسوان را بانجذاب و التهاب آری و سبب هدایت آنان گردی از فضل موفور ربّ غفور رجا مینمایم که کنیز عزیزش امه الله المصاعده فاطمه را در جوار رحمت کبری و در حدیقه لقائش بمشاهده جمال ابهی نماید جناب معین الحکمار از قبل

این ضعیف القوی تحیت ابدع ابهی ابلاغ کن و این مناجات  
 برسان و عليك البهاه الابهی ع ع  
 و از بهائیان اسرائیلی منوچهر ملکوتی ابن یوسف  
 بسن نوزده سالگی با برادرش هاشم و ابراهیم در بغداد  
 بواسطه عبد الوهاب حکاک ازین امر اطلاع یافت و چندی بعد  
 از آن در کرمانشاه بواسطه آقاسید اسد الله قمی و سینا  
 موفق بایمان شدند ولی برای تجارت ساکن سلطان آباد  
 عراق گردید و خدمات امریه و عضویت محفل روحانی سالها  
 بود و بالاخره سکونت طهران گرفت و خاندان ملکوتی  
 تاسیس نمود .

دیگر موشی نپسان نصرت درحد و سال ۱۳۱۸ فائز  
 بایمان شد و مشغول تجارت مشغول بوده بقدر امکان در خد  
 مات  
 باین امر کوتاهی نکرد تا سال ۱۳۵۸ در طهران درگذشت  
 و خاندان نصرت از ویرجای ماند و اخلافش خصوصاً اسحاق  
 و یعقوب نصرت معروفند و در معمورات تابعه کرمانشاه نیز  
 افراد ابهائینی بودند چنانچه در قریه دینور خداداد خان  
 فائز بایمان شده ببنفاد هم برای زیارت بیت رفت و بمرباطه  
 با او برخی مبلغین زهاب و ایاب کردند و از خوانندگان  
 خداداده است و در بیچارگروس میرزا موسی خطیب نطّاق  
 و معروف باین امر بود ولی بی پروا تبلیغ میکرد و حاجی شیخ



محمد حسن مرجع شرعیات محل حکم علی ارتداد و نفی او را داد که ناچار با زربایجان رفته در آنحدود درگذشت دیگر درویش غلامعلی روشن که ناطق و مبلغ متین بود در حدود سال ۱۳۴۳ درگذشت و از سال ۱۳۲۶ تا سال مذکور بنوع حکمت خدمت کرد و مورد شتم و ضرب متعصبین بود دیگر از بهائیان بیجار احمد نجفیان و میرزا محمد علی وکیل الرعنا یا و نایب محمد تقی و بیوزباشی موسی و قاسم ناصر خاقان و کربلائی محمد حسن بقال و از معارف آنجا شریف موهبت از خاندان محترم آنجا که مورد تعرض و تکفیر و حکم قتل مآلها واقع شد و بالاخره از وطن درآمده در همدان و کرمانشاه در ادارات دولتی عضویت و در خدمات امری شرکت و دارای خط بسیار زیباست .

\*\*\*\*\*

### گیلان

موقع گیلان و بلاد و قرائش درین امر و اسامی و احوال رجال بهائی و اوضاع آنحدود در حین غروب شمس جمال ابهی در بخش شمش مسطور گردید و کربلائی ابراهیم سمسار رشتی معروف بنام بابی دینانی که شاید در حدود سال ۱۲۷۱ با زربایجان رفته بملاقات دینان رسید و باز هم ملاقات کرده معتقد تام با او بود و بابیان دیگر بنام آقا سید محمد

داماد کاشی و حاجی محمد رضایزدی و مشهدی جعفر میلانی  
 و کربلائی حسین مقدّس لا هیجانی و حاجی حسن و ملا قاسم  
 و کربلائی مهدی رشتی و نیز کربلائی محمد حسن میلانی و  
 ملا میرزا مهدی شهر آشوب از بابیان مؤمن بعد از سال  
 ۱۲۷۰ و نیز مهاجرت جمعی از بابیان قزوین به لا هیجان  
 مانند ملا جعفر معلم و آقا مشهدی محمد رحیم و برادرش حاجی  
 شیخ محمد نبیل و آقا محمد صادق کلاهد و زواجی نصیر  
 و آقا سید جواد و آقا ابوتراب که موجب برقراری ایمان گردید  
 اولاً در لا هیجان و بتوسط آنان در رشت گردید نوشتیم و  
 اقامت تجارتی آقا سید جواد مذکور در لا هیجان در کاروانسرای  
 تجار رشت بنام سرای گلشن بسال ۱۲۸۴ تا بسال ۱۲۸۵  
 و نیز عند لیب شهیر لا هیجی که در آن چند سال فائزایمان  
 شده بود و قیامشان بتبلیغ و هدایت قریب بده نفرمانند  
 سادات خمس و بکار و برادرانش را بتفصیل نگاشتیم و حجره  
 تجارت باز کردن آقا شیخ کاظم سمندر و برادرش حاجی شیخ  
 محمد علی و ذهاب و ایابشان و بالاخره برقرار کرد نشان  
 حاجی نصیر با مور حجره خود در سال ۱۲۸۹ و بعداً آمدن  
 پسرش آقا علی باعائله و اقامت در رشت برای همان تجارت  
 نیز شرح داده شد که باینوسائل کم کم رشت و لا هیجان  
 مرکزی برای امر بهائی شدند .

و نیز واقعه قبض و حبس بهائیان را بسال ۱۳۰۰ والی  
گیلان عبد الله خان پیشخدمت نایب السطنه کامران میرزا  
که از جانب آن شهزاده حکومت یافت در روزمانده بنام وروز  
فرشانهرا بخانه و بازار فرستاده بهائیانرا گرفته تحویل زندانبانان  
دادند که باین اسامی بودند حاجی نصیر قزوینی ، پسرش  
آقا علی نصیراف ، آقامیرزا مهدی جعفراف رشتی ، ملا یوسف  
علی واعظ رشتی ، میرزا باقر بصار بقال رشتی ، آقا علی اصفیر  
عطار رشتی و آقا علی اخوان بصار ، آقا جواد عطار رشتی ،  
آقا رسول تاجر رشتی ، آقا محمد اسمعیل صباغ قزوینی ،  
استاد اسمعیل کلیجه پز ، استاد ابراهیم کلیجه پز ، آقا محمد  
ابراهیم صباغ قزوینی و سه نفر دیگر از بهائیان یعنی آقامیرزا  
حسین هدی ، حاجی سید مهدی درویش و درویش دیگر  
خود بزند ان رفته زنجیربوسیده بگردن نهادند و در روز سوم  
حبس همه را استنطاق کرد از بهائیان بود نشان خاطر جمع  
شده همه را بحبس نگاهداشتند و چند روز بعد آقا محمد صادق  
کلاهدوز قزوینی و آقامیرزا علی اشرف عندلیب و آقا کریم  
بابا وکیل را ازلاهیجان آورده نیز بحبس انداختند و تمام آن  
تفصیل را در بخش ششم آورده ایم .

و در هنگام صعود جمال ابهی مانند سایر اقسام دیگر  
ایران معاندین از خیر صعود حضرت بهاء الله سرور گردیدند

ولی و باء عمومی اوضاعی بپا کرد که همه ازین افکار بیرون شدند و در سال ۱۳۱۳ در اثر قتل ناصرالدین شاه مانند اقسام دیگر بعضی میخواستند که بنام بهائیان شهرت دهند و نزدیک بود که گفتگوئی فیما بین مردم فراهم شود ولی طولی نکشید حقیقت واقعه کشف و اعلان گردید و در فتنه نقض آن سامان میدان جولان آقا جمال بروجردی بود که حاجی محمد حسین کاشی ناقص با آقامهدی برشت رفت و آقامهدی را در رشت گذاشته خود باتن دیگر بیاد کوبه سفر کرد و آقا جمال برشت رفته با آقامهدی در کنگر مذکور مؤانس گشت ولی در چار خذلان و خسران گردید و سفر حاجی میرزا حیدر علی و غیره اثر خود را بخشید و لا سیما عرفان و ایمان در استان آنجا زنگ ظلمت و کدورت قبول نکرد و مبلغین از ابتدای این دوران امثال حاجی میرزا حیدر علی و میرزا علی محمد و رقا و حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر و شیخ کاظم سمندر قزوینی و میرزا علی محمد ابن اصدق و میرزا محمود فروغی و سید اسد الله قمی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی و غیرهم بی دربی رسیدند و در تثبیت ایمان و عهد و میثاق و تحکیم اتفاق و اتحاد تبلیغ تاثیر بسیار نمودند و در حدود سال ۱۳۱۵ وارد این ابهر نخست محفل روحانی رشت برقرار گشت .

و در سال ۱۳۱۶ قضیه زوجه مرحومه محمد علیخان

تفرشی اتفاق افتاد که بهائی نبود و اقوامش جسدش را برسم امانت گذاشتند تا بگره‌لا انتقال دهند و چند سال خان بسا ایمان تعلل کرد عاقبت چون اقوام و مردم بیکار تعقیب کردند چنین تدبیر بنظرش رسید که استخوان‌ها را در جعبه کوچکی گنجانده تا حمل قزوین کند و بهائیان در آنجا دفن کنند و اقوام چنین گمان کنند که بعراق انتقال یافت و در جعبه که گذاشته شده نیز در جعبه مانده بود جعبه را برای تسهیل کار بعنوان قلیان کد و تسلیم آقا علی نصیراف نمود تا بهمین عنوان بقزوین فرستاد و اتفاقاً جعبه در قزوین میان کاروانسرا از پشت قاطر بزمین خورده شکست مگاری و حمال‌های سرافهمیدند که نعش واره است و باید با قاشیخ احمد بن شیخ محمد علی برسد هیاهو شد و مردم بتماشای جمع شدند و حرف‌ها زدند و کد خدای محله حاضر شد و بصدق الدولسه حاکم قزوین را بهورت داد که بهائیان رشت مسلمانی را بااره کشته با اسم قلیان کد و برای شیخ احمد بهائی فرستادند و حسب الامر شیخ احمد و عمش سمند را حبس کردند و تهدید نمود و جبه نقدی بسیار خواستند و نیز مخابرات تلگرافی برشت شد و تجار قزوین نیز برشت نوشتند و خطرات متوجه آقا علی نصیراف بود ولی عاقبت بهمت آقای باقرخان سعدالدوله حاکم رشت حقیقت کار آشکار شد و رفع غائله گردید و سمندر

و شیخ احمد هم از حبس خلاصی گشتند .

ومیرزا ابراهیم خان گرگانی ابتهاج الملك بامیرزا  
 محمد علی خان تفرشی مذکور سال ۱۳۱۸ سفری بارغ  
 عتاکرده ایامی در جوار عنایت حضرت عبد البهاء زیستند  
 و با اشتغال و غیرت تا مه عودت کردند و در سال ۱۳۱۶ عکس  
 عمومی بهائیان رشت شامل عکس حضرت عبد البهاء که تازه  
 برداشتند در ضمن کتابی که معتضد الحکماء خراسانی با  
 اشیاء مطب خود بعد از چند ماه اقامت در رشت چون بوطن  
 بر میگشت بملاً ابراهیم نام سمسار مسئله گوی متعصب فروخته  
 بود دست آویزا و حاجی علی صدیق التجار شد و بتحریریک  
 بعضی از ملاها و غیر هم تکثیر کرده در معا بر و مجامع پخش نموده  
 اعلان کردند و اراذل و اطفال لعن میخواندند و زشت میگفتند  
 و ولیخان تنکابنی نصر السلطنه والی گیلان هر چه در اطفال  
 نیران فساد کوشید بتحریریک مخالفین و رقبای اشمشتمل تر  
 گشت و درویشی را واداشتند که در اسواق و مجامع لمــــن  
 بر بهائیان همیکرد و حاکم هر چه منع نمود برجسارتش افزود  
 و بالاخره ناچار امر کرد سرش را تراشیده اخراج بلد نمودند  
 و این بهانه هممه و جنبش معاندین گردید و در آن اثنا  
 استاد محمد هاشم معمار قزوینی برادر میرزا باقر شاعـــــر و  
 درویش بهائی مسمود تخلص بمرض حصبه در گذشت

ود و شبانه روز جسدش مانده جمعیت بالعم و طعن مانع  
 از غسل و کفن بودند و عاقبت بامر حاکم شبانه نائب و چند فرارش  
 و حمال آنجسد را بصحرای واقع بین شهر و کرد محله بردند که  
 معروف بباغ شاه است و بی غسل و کفن زیر خاک کردند و صبح  
 روز بعد ملاها و اراذل بواسطه همان فراسها خبر یافتند  
 اجتماع عموم کرده در آن صحرا جسد را از خاک بیرون کشیده  
 قطعه قطعه کرده بینداختند و باز شبانه بدستور حاکم آنجسد  
 پاره پاره را زیر خاک نمودند و حاکم چون حاجی باقر ملازم  
 حاجی ملا محمد خماسی مجتهد متنفذ شهر را که پیشرو این  
 مفسده بود بدار الحکومه جلب و ضربتادیب کرد ملاها و  
 مقلدین و متعصبین هیجان کرده حاکم را بهائی گفتند  
 و مجتهد مذکور آقا سید حسین نیشابوری متولی جدید بقعه  
 امام زاده را که از بهائیان مستقیم ولی حکمت شعار بود و  
 مجتهد نشناخته اعتماد تام یافته و پیرا بخانه ملاکی خود جان  
 داد و چون در ضمن عکس عمومی بود مجتهد از ملک خود بیرون  
 و از تولیت معزول نمود و چون در آن فتنه کسی او و عائله اش را  
 منزل نمیداد آقا میرزا ابراهیم جدید از بهائیان کلیمی بخانه  
 قالی پوشی خود برد و سکنی داد و در حالیکه زن و بچه ها  
 و اشیایش را بخانه وی میبردند اطفال بیکار شهر سنگ زده  
 لعن میکردند و لذا توقف سید مظلوم در شهر معسور بود و

ناچار با زندران رفته با خانواده در ساری مقیم گشت تا در  
 سال ۱۳۳۰ در همانجا درگذشت و خاندانی با ایمان داشت  
 ولی حاجی خمایی و ملاها از پناه دادن میرزا ابراهیم بسید  
 و خانواده اش با خبر شده بر او تاختند و دشمنان یهودیش با آنها  
 همدست شده توطئه و نیرنگی کردند و اعلانی بخط فارسی  
 با امضای ابراهیم بخط عبری از قول او ساختند که حاوی شدیدترین  
 سقطها نسبت بمجتهدین بود و بدربهای خانه های حاجی ملا  
 محمد خمایی و آقا شیخ علی فومنی و حاجی آقا رضا از طبقه  
 اول ملاها چسپانند و ملاهانند ای وادینا بلند کرده اعلان  
 تعطیل نمودند و اهالی داکین و بازار بسته بدارالحکومه  
 هجوم بردند و حاکم کسی بنزد ملاها فرستاده از منظور و علت  
 پرسید گفتند باید میرزا ابراهیم را تنبیه کامل نمود و او محسوس  
 تسکین فتنه میرزا ابراهیم را جلوی دارالحکومه بسته چوب  
 زدند و مظلوم ندای یا حضرت عباس برکشید و فراشان گفتند  
 مرادش یا عباس افندی است و او هم بتصریح گفت یا عباس افندی  
 و لذا فراشان چوب سخت و بسیار زدند و پس از اتمام عمل  
 آن مظلوم را بحبس انداختند و بعضی از محترمین بهائیان  
 حاکم امر مانده دیدند و میرزا ابراهیم را از حبس حکومتی  
 خلاص کردند و ازین عمل تجری ملاها و مردم برزیادت شده  
 بحاکم اسامی بهائیان داده قتل و نفی خواستند و صورت



باین اسامی بود میرزا ابراهیم بهائی کلیمی، میرزا ابراهیم  
 خان ابتهاج الملك، میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک،  
 حاجی میرزا محمد ارباب، آقا سید اسد الله باقراف، آقا  
 علی ارباب نصیراف، آقا میرزا منیر نبیل زاده، آقا میرزا یحیی  
 عمید الاطباء، جهان بخش خان، میرزا محمد علیخان، آقا  
 رضا زرگر، آقا عباس آرد فروش، آقا سید حسین متولی، آقا میرزا  
 آقا حکیم صارم الاطباء، میرزا باقر بصار، میرزا علی رضا خان  
 معتضد الوزاره رئیس پست، میرزا باقر مسعود مداح بسرادر  
 استاد محمد هاشم. و حاکم ببهائیان ابلاغ نمود که چند  
 روزی محض تسکین فتنه با اطراف بروند لذا بعضی از قبیل  
 ابتهاج و مدبر و متولی و بصار و آرد فروش و زرگر بطهران رفتند  
 و در اثناء همان احوال حاجی میرزا حیدر علی محض تبلیغ  
 بیند رانزلی وارد شد و حاکم ابلاغ کرد و برگشت و میرزا القاسی  
 و همراهان از زیارت عتّار سیدند و بخانه نصیراف وارد شدند  
 و هیاهو گشت و بالجمله در نباله این فتنه طول کشید و منجر  
 بعزل نصر السلطنه گردید ولی چند سالی طول نکشید که  
 نصر السلطنه سپهدار رئیس مجاهدین انقلابی گیلان سرا  
 تصرف کرد و همان مآلهای بعضی مقتول و دیگران منکوب  
 و ناچار بتذلل نزد او شدند.

و میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملك مذکور که در آنسال

۱۳۲۰ چنانچه در بخش سابق نیز آورده ایم با اقدام بعضی  
 ملازمان برای اهل بهاء در رشت فتنه برخاست و بحکم  
 ولیخان تنکابنی (سپهدار - سپهسالار) حکمران گیلان  
 تمهید بظهران شد بالجمله سالها عضو مهم محفل روحانی  
 و مصدر انواع مساعدت و خدمت و مرکز ترقی و فتق امور امریه و  
 محل توجه و عنایت مرکز امر بود و بالاخره در سال ۱۳۲۶ بد  
 بعضی از جنگلیها که در بخش سابق شمه نگاشتیم در قریسه  
 واقعه بقرب رشت که متصرفه اش بود مقتول و در رقم مد فسون  
 گردید و از او خانواده واسعه ابتهاج برجای ماند .

دیگر سادات خمس سابق الوصف و فتنه حادثه در  
 طهران در اثر دفن جسد آقا میرعلینقی در قبرستان معروف  
 بسرقبر آقا در طهران را در بخش سابق آورده ایم و آقا سید  
 نصرالله کهترین برادر رینجگانه بالاخره مقیم طهران گردید  
 و از آنان خاندانی وسیع تاسیس شد که نسبت بجدشسان  
 باقراف و نیز خمسی معروفند و در خدمات امریه شهرت دارند  
 خصوصاً آقا سید رضا که سالها در رشت و طهران عضو فعال  
 جامعه و محفل روحانی و در اروپا چندی در موکب حضرت  
 عبدالبهاء بود .

و دیگر میرزا باقر بصیر سابق الذکر پسر کریمانی موسسی  
 بقال رشتی که در طول مدت سه ماه و چندی حبس گویا

بتاثيرگرائى زنجير محبس وغيره مالا چشم درد گرفته بالا خره  
امى شد ومع هذا رآثار بصّارش خواندند واوهما نرا تخلص  
شعري خود قرار داد بالجمله استخلاص بصّار و برادران و برخى  
ديگراز سجن رشت با اقدام اقربايشان و بنيك نفسى امام جمعه  
رشت صورت گرفت و در رشت بعلى تعرّضات اهالى و امتناعاً  
از خريد و فروش با او نتوانست اقامت كند بمشوق آباد رفته با  
برادران و عائلات در آنجا ماندند و همى مديحه سرود و  
تخليغ كرد و تا چنانچه آورد يم هنگام صمود ابهى در عدا حضور  
داشت و متجاوز از دوماه اقامت يافته فائز بمعرفت و اخلاص  
نسبت بحضرت غصن اعظم گرديد و حسب دستور مراجعت  
نمود مأمور بسفر مازندران باد امدادش ميرزا يوسفلى سوار  
و پياده جميع حدود مازندران را طى كرده نشر انوار عهد و  
ميثاق نمود آنگاه حسب الامر بر رشت رفته رايه تبليغ برافراشت  
و عاشقانه بى ملاحظه و پروا نشر امر ابهى كرد و ملايان برآشفتند  
و اهالى شورش كردند و بامر حكومت تبعيد بيكى از قراء بحيده  
شد و چون پس از ايامى عودت كرد اعدا شروع بهيجان و تمرّض  
نمودند و بامساعدت باطنيه حكمران گيلان و ليخان تنكابنى  
نصر السلطنه (سپهدار سپهسالار) بطهران رفته بمانند  
و اين سال ۱۳۲۰ شد و بعد از چندي بوطن برگشت باز  
ملايان تعرّض كردند و حكمران شاهزاده عضدالسلطان اصرار

بخروج وی نمود لا جرم در فصل زمستان باعائله و حال پریشان  
 بعشق آباد سفر کرده قریب سه سال اقامت نمود آنگاه حسب  
 آنحضرت بمازندران رفت اولاً در ساری و بعداً در بابل اقامت  
 جست بخدمات روحانیه در امر ابهی مشغول گشت والی آخر  
 الحیات در بلد مذکور مقیم بود و چند بار مسافرت بترکستان  
 وقفقازیه و گیلان نموده نشر امر کرده برگشت و در سال ۱۳۴۰ در  
 سن تقریب شصت و هشت سالگی درگذشت و در حق وی السواح  
 و آثار متعدده از قلم عزّ ابهی و از حضرت عبدالبهاء موجود است  
 و بعضی ابیات از او آوردم و اینفزل نیز از اوست .  
 در اعظم راپس از بهرام و هوشید رنگر  
 گر بهوشی درنگر ایند ورجان پرور رنگر  
 در وره اعظم هماناد و بهرام است و پس  
 عهد جان پرور نظر کن در هوشید رنگر  
 در و راندیشی بهل در و ران در و راپس در و ران  
 هم بظاهر هم بیاطن عین یگدیگر رنگر  
 عهد آنرا هر چه دانی اندرین مدغم ببین  
 عصر آنرا آنچه یابی اندر و مضمّن رنگر  
 آنکه فرموده است اصل منشعب ز اصل قدیم  
 آری این فرمان بدست اکبر و اصف رنگر  
 اصل عین فرع آمد عین اصل  
 هر دو را چون خفته در یک بالش و بست رنگر

هستی هر فرع از اصل است لیکن اصل را  
 پرشکوه و باصفا از شاخ و برگ و سرنگسرنگر  
 اصل هر شیشی بود معروف از آثار فرع  
 اصل بی فرع و شعر را چون تن بی سرنگر  
 فرع گراز خود سخن بی اصل راند باطل است  
 فرع را بی اصل خود چون جیش بی سرورنگر  
 کل یوم راهوفی شان در قرآن بخوان  
 این مضامین را بهر طومار و هر دفت سرنگر  
 این همان شمس زمستان است دیدستی ولی  
 صولتش در صیف سوزان چون تف آذرنگر  
 دیده را احوال مساز و چشم یک بین بازکن  
 اصل را با فرع خود از دیده اعورنگر  
 و باز ماند گانش خاندان بصاری همه درین امر ثابت و قائم اند  
 خصوصاً خلف ارشدش دکتر فروغ الله که سالها در بابل محبوس  
 همگان و دستگیر عموم بینوایان و عضو محفل روحانی و سر حلقه  
 بهائیان است و برادرش آقا مشهد علی سابق الذکر محبوس  
 سجن رشت بسال ۱۳۰۰ که سفری نیز به کارفته درک حضور  
 حضرت عبدالبهاء کرد و بالاخره چندی مقیم ساری بابل  
 مازندران شد و در امور تجارتش اختلال روی داد و عاقبت  
 در بندر جز مشغول به کسب و کار گردید و در ماه صفر سال ۱۳۳۴

در سن شصت و پنج بد رو در جهان گفت و خاندان معنوی  
 بعد از خود باقی گذاشت و برادر دیگر آقاعلی اصغر عطّار  
 رشتی نیز محبوب رشت بسال ۱۳۰۰ در عشق آباد با پیشه  
 صرافی اقامت گزید نیز قبل از صعود حضرت عبد البهائم  
 در گذشت و خاندانی برج گذاشت و خواهرشان لیلی خانم  
 سابق الذکر در او آخر عمر از عشق آباد ببابل مازندران رفته  
 مقیم گردید و در سال ۱۳۳۰ وفات یافت .

و آقارسلول قناد رشتی مسجون مذکور در رشت پس  
 از خلاصی از آن حبس چندی با مشقات بسیار در رشت بماند  
 ولی چون زنش را بی طلاق شوهر دادند و پسر کوچکش را به  
 اجبار ازید گرفته بمادر دادند مایوساً منفرداً بصوب سلطان  
 آباد عراق رفت و مفقود گشت و آقاملا یوسف فعلی مذکور محبوب  
 سال ۱۳۰۰ پسر ملا مجید رشتی و واعظ بود که در حدود  
 سال ۱۲۹۴ بهائی شد و آقا حسین برادر خود و نیز پسر  
 راهم تبلیغ کرد تا بسال مذکور حبس افتاد و پس از خلاصی  
 چون نه اورا بمنبری پذیرفتند و نه راحت و آسایش داشت  
 بعشق آباد شتافت و بتشویق <sup>و تبلیغ</sup> و تلاوت آیات و آثار میپرداخت  
 چنانچه شهادت مذکور شد تا تقریباً در سال ۱۳۲۴ در عشق آباد  
 در گذشت و پسر جوانش میرزا جلال هم هدف گلوله و مقتول  
 گشت و زن دختر ملا یوسف فعلی و برادرش مشهدی حسین

مذکور بعد از او ماندند و اما میرزا مهدی جعفراف پسر درویش  
 جعفر رشتی که در حدود سال ۱۲۹۵ بهائی شد و عرفان  
 و بیانی یافت و در حبس مذکور افتاد و چون بد خالت قونسول  
 روس مستخلص گردید و ناچار بمهاجرت عشق آباد شد و تن  
 بکار و مشقات داد اند و خسته کرده بتجارت رسید و با برخی از  
 بهائیان شرکت تجاری چای بنام امید تاسیس نمود و وسفر  
 به آنکهها چمن رفت و سفر تبلیغی و تشویقی در بعضی بلاد  
 ایران هم نمود و سفری بحیفا و محضر حضرت عبدالبهاء کرد  
 و بعد در تعمیر بیت بغداد برآمد ولی در سال ۱۳۳۷ که در  
 عودت از آن سفر برشت آمد بیمار شد و بسالی دیگر در گذشت  
 و بنام نفوس مذکور الواح و آثاری است خصوصاً در لوح عمومی  
 از حضرت بهاء الله بعنوان بهائیان گیلان مذکورند از آن جمله  
 قوله الاحلی " صد هزار طوبی از برای نفوسی که در راه و شین  
 و ارض میم ببلا یای عظیمه در سبیل مالک احدیه مبتلی شدند  
 یصلین علیهم اهل ملکوت الاسماء و الجنة العلیا و عن  
 ورائهم لسان الله الملك العادل العلیم الحکیم قسم  
 بافتاب افق ملکوت که هر نفسی از ایشان صعود نمود ملاء  
 عالین و کروبین و ملائکه مقربین کل باستقبال روح مطهرش  
 نازل و باو صعود نمودند ان الحق بلسانه ذکر من صعود  
 و یذکر من یصعد و یذکر فی هذا المقام عبده النصیر السدی

صعد الى الله في سجن الرأوالشين . . .

واما آقا میرزا حسین شاعر متخلص هدی مردی عارف  
 وشاعر واز منشیان حکومت رشت بود و درحد و در سال ۱۲۹۴  
 بصدور تحری برآمده بهائی شد و هنگامیکه در موقوع  
 مذاکرات مذهبی واقعہ شہادت بدیع و عکسش را شنید و دید  
 این رباعی بدیہہ گفت :

طافلی براه حق سروجانرا نشانار کرد

در نزد هر شهید بسی افتخار کرد

حیرت ازین معاملہ افزوؤ عقل گفت

الحق بدیع نقش بدیعی بکار کرد

و هدی خلق جدید شد و در واقعہ حبس ۱۳۰۰ خود بزند ان  
 رفت و تقاضای حبس نمود و زندانبان ملاحظات کرد و  
 بالاخرہ بحکومت خبر داد و ناصح فرستادند هدی نپذیرفت  
 و ہم حبس بهائیان گردید و زنش از او تعرض نمود و چند ماہی  
 بماند تا آنکہ بتوسط امام جمعه و شاعرزادہ یحیی میرزا  
 نایب الحکومہ مستخلص گشت ولی او را تبعید کرد و او بارومیہ  
 رفتہ سالہاد را آنجا شمع جمع بهائیان بود و خواند انسی  
 گذاشت و شرح احوال نفوس مذکور مقداری ضمن آن در بایجان  
 و عشق آباد نیز بیان گردید .

واما حاجی سید مهدی ورفیق درویشش از بلادی دیگر



برشت آمده دکانی بطبابت برقرار کرده و نزد بهائیان نیز  
 غیر معروف بوده و در روز گرفتاری بهائیان با غیرت تمام  
 بزند ان رفتند گفتند یا اینمظلومان را رها کنید و یا ما را هم حبس  
 نمائید و هر دو را حبس ولی زنجیر نکردند و گفته شد که حاجی  
 سید مهدی از شدت تأثر زنجیر بهائیان غفلة چاقواز جیب  
 در آورده خواست انتحار کند ولی او را مانع شدند و هر دو تا  
 خلاصی آخرین محبوس بهائی در زندان بسر بردند و بالاخره  
 خلاصی یافتند .

و اما آقا جواد عطار رشتی و آقا محمد اسمعیل صباغ و نیز  
 آقا محمد ابراهیم صباغ قزوینی و آقا محمد اسمعیل کلیچه پز  
 و آقا محمد ابراهیم کلیچه پز و کربلائی بابا و گیل لاهیجانی هر  
 شش تن در همان روز اول حبس بمنازل ملاهارفته نوشته  
 اسبالت خود گرفته مستخلص گردیدند .

و اما حاجی نصیر شرح احوالش بنوع تفصیل در بخشش  
 شش نگاشته گردید و پسرش آقا علی نصیراف با معا و نسبت  
 بهائیان در سال ۱۳۱۹ با کمال حکمت و ملاحظه قطعاً  
 زمین مدفن مذکور والد شهید را بنام حاجی میرزا محمد ارباب  
 قزوینی که مردی دلبر و از اشراف بلد و از بهائیان غیر معروف  
 بود از قاسمخان والسی خسرینداری کسرد

و حیا جسی در زیارت دیگر که از حضرت عبدالبهاء خطاب  
 باو و استاد هاشم معمار مذکور در بخش سابق هم است  
 بعنوان یاسراج الشهداء مخاطب گردید .

دیگر میرزا محمد علی خان سابق الذکر در دایره حکومت  
 رشت موظف بود و در فتنه سال ۱۳۲۰ مهاجرت بطهران کرد  
 مقیم شد و سال ۱۳۳۰ وفات نمود و خاندانش خصوصاً خلفش  
 یعنی دخترش و هم پسرش دکتر برافروخته بنارایمان برافروخته  
 دیگر میرزا آقا صارم الأطباء سابق الذکر و پسر ارشدش  
 میرزا داود خان رضوانی جوانی فاضل و خلیق و از اعضاء  
 محترم دایره پست در مجالس و محافل اهل بهاء الواح و اشعار  
 نیکو میخواند و در حد و سال ۱۳۴۰ و والدش بعد از او وفات  
 نمود دیگر میرزا اسد الله خان تاجر باشی در قونسولخانه  
 فرانسه در رشت والد مرحومش مشهدی ابراهیم از معتقدین  
 و علاقه مندان دین خوئی بود و فرزند خود را بدینرو اسد الله  
 نام نهاد و او را با خود بعراق عرب برده مدفن آن شهید  
 سعید را نشان داده واقعه بیان کرد و میرزا اسد الله از همان  
 سنین صغیر بایمان بدیع اشراق گشت و سالها در رشت فیما  
 بین جامعه اهل بهاء و اعضاء محفل روحانی همی درخشید.  
 و نیز میرزا ابراهیم اسرائیلی دیلمانی مورد تعرض اعدا

بود نویسی که اهالی در سال ۱۳۲۰ هجری کردند و شورش شد و پیرایم حضرت حاجی ملا محمد خمایی مجتهد عنود کشیدند و در حالیکه انبوه رجال و نسوان اسلحه و سنگ و چوب زیر عبا و چادر گرفته برای اهلاکش حاضر بودند مجتهد بدین معبارت بازخواست کرده گفت تو یهودی بودی پس نبود که بابی هم شدی و او جواب گفت که چون از این امر اطلاع یافتم بتحقیق دانستم که براهین حقیقتش وهم غلط اعراضی معرضیـــــــن بعینها مانند دوره ظهور مسیح و حضرت محمد است و بدین رو همه را بیک نظر و بیک بار پذیرفتم و حال اگر برگردم ناچارم بشریعت آبا و اسلاف خودم که تورات است ثابت مانسم و مجتهد بدو گفت بلی اگر موسوی باشی بهتر از آن است که بابی شوی و در هنگام شورش ملایان و عوام و بیرون کشیدن جسد معمار که در بخش پیش نوشتیم چون نصر السلطنه حکمران بیم کرد و جمعی را تبعید نمود فرمان داد و پیران را جلودار الحکومه گماشتگان حکومت بفلکه بسته با چوب همی زدند و او فریاد یا حضرت عباس همی برکشید و ظالمان گفتند او بحضرت عباس خود استغاثه میکند و بیشتر زدند و بالجمعه او سالها عضو محفل روحانی رشت بود تا درگذشت .

دیگر برادران یوسف زاده برومند میرزا یحیی میرزا خلیل و آقاخان اسرائیلی سیاهکلی الاصل که بود از توالی قبول

مسیحیت و اسلام ایمان بدین امر آوردند و سالها عضو جامعه  
 و تشکیل و خدمت بودند و حجره تجارت منسوجات داشتند  
 و بالاخره بطهران رفته اقامت گزیدند و آقاخان عضو محصلین  
 مالیات دولتی شد و در ماوریت بروجرد و لرستان با گولسه  
 اشراقی مقتول گردید و از برادران خصوصاً از میرزایحیی عاقله  
 برومند برقرار است دیگر میرزا ابراهیم اسرائیلی همدانی  
 اتحادیه که گنج ایمان را بورا داشت از مادر داشت یامسار و  
 اخوالش که در قسمت بندر پهلوی مسط سورمیداریم در  
 آن بندر مقیم شده ابتدا در واخانه خالش دکتر رحیم با  
 شرکت بوده بعداً برشت منتقل شده و واخانه اتحادیه  
 مفتوح شد و متدرجاً ترقیات مالی نمود و سالها در جامعه  
 بهائی میدرخشید و عضو فعال در محفل روحانی است و عاقله  
 روحانیه در این امر تاسیس کرد و والده مؤمنه اش سفری بحیفا  
 رفته بزیارت فائز گردید و بالاخره در رشت درگذشت و از مشاهیر  
 بهائیان رشت میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک از اعیان بلد  
 و کنارگشایان فعال امور انستام که  
 مردی جلیل و عارف و ناطق در لیر سالها عضو محفل روحانی  
 بهائی و مورد حلّ و عقد امور بود خصوصاً پسرش مدبر خاقان  
 صهرابن اصدق شهیر خانواده از مدبر درین امر برجسا  
 گذاشت دیگر مبصر الملک و سمید الملک برادران سردار

منصور مشهور رشتی در شمار بهائیان با اثر بودند .  
 و از شهر شاهیر مهمین ثابتین آقا علی ارباب قزوینی  
 سابق الذکر این حاجی نصیر شهید که چون والد سعیدش  
 بقوت واستقامت در ایمان بدیع و در راستی و درستی نرسد  
 آشنا و بیگانه معروف و بکمال قدس و تقوی موصوف و خانه شان  
 در رشت محل احتفالات بهائی و پذیرائی مبلغین و مسافرین  
 شده تحمل تعرضات و تعدیات شدیده از اعدا و اشرار نمود و  
 در سال ۱۳۱۸ با اتفاق آقا شیخ کاظم سمند روپسرش آقا  
 غلامعلی بارض عکگرفته چندی در جوار فضل و الطاف حضرت  
 عبدالبهاء بسر برده مراجعت نمود و مستقلاً بتجارت و امانت  
 فروشی پرداخت و خانه اش محل احتفال و پذیرائی <sup>و ارباب</sup> مسافرین  
 و مبلغین گردید گرچه بعلمت شدت شهرت باین نام و تعصب  
 و عناد انام تهیه حجره و معامله با مردم برایش مشکل شد  
 متعصبین باوی خرید و فروش نکردند حتی از گرفتن آب از چاه  
 کاروانسرا مانعت نمودند ولی متدرجاً در امور کسب و معاش  
 موفق شده ایام رابعزت حقیقی و خدمت با مرابهی بسر برد  
 و مکرراً نیران فتنه و فساد افروخته گردید ولی محفوظ ماند  
 از آنجمله <sup>خود</sup> چنین حکایت کرد که چون زوجه آقا میرزا محمد علی  
 خان بهائی رشتی درگذشت و خویشان متوفاة که علم  
 و غیر هم از مسلمین بودند نعرش را بقصد نقل بعثبات عراق عرب

امانت گذاردند و پس از مدتی استخوانها را در صندوق  
 مستطیلی نهادند نزد من آورد که میخواهم این قلیان کدو  
 را با متعه تجارتی بقزوین بفرستید و با اینکه در خیالم گذشت  
 که قلیان را در چنین صندوق تعبیه نمیکنند معذک با مکارها  
 فرستادم آنگاه بمن گفت که نعلش زخم بود میخواهم احباب در  
 قزوین دفن کنند و چون کاری بود گذشته تغییر و تدبیر  
 نمی پذیرفت ناچار تفصیل را با قاشیخ احمد برادرزاده سمندر  
 نوشتم و همینکه چارواک ارصند و قرا بقزوین رساند شکستی در  
 آن پیدا شد و نعلش را دیدند و بسمع کدخدای محل که عداوت  
 شدید باین طایفه داشته رساندند و بصدق الدوله حکمران  
 قزوین خبر دادند و او بطمع جلب مال سمندر را با پسرش میرزا  
 عبدالحسین و آقا شیخ احمد مذکور گرفتار حبس نمود و اظهار  
 داشت که بهائیان رشت کشتند و جسد را برای بهائیان  
 قزوین فرستادند و سخنان صدق محبوسین را بسمع اصفیا  
 نشنید و هر قدر احبای قزوین کوشیدند ثمرند از آخر الامر  
 مبلغ یکصد تومان از سمندر گرفت و اجازه داد که برشت بنویسد  
 و استشهاد کنیم که میت کشته نبود و برای صرفه جوئی بطریق  
 مذکور بقزوین فرستاده شد و خود نیز بمسجد السلطنه حکمران  
 گیلان نوشته راهنمایی باخذ مال نمود و چون خبر برشت  
 رسید همه در بین تجار و غیرهم افتاد و در زبان خاص و

عام گشت و با برخی از احاب واقعہ را مطرح کرد شور نمودیم  
 و روز بعد اخوی را بحجره فرستادم حجره را باز کرد و معلوم  
 شد کہ جمعی کثیر در دار الحکومہ مجتمع شدہ دامن بر آتش  
 زدند و حکومت و نایب و فراشان دند ان طمع تیز کردند و مانند  
 واقعہ سال ۱۳۰۰ هـ. ق فراشان بی دربی بکاروانسرا  
 زہاب و ایاب نمودند و من متوکلاً علی اللہ برای حجره از  
 بیرون آمدم در بین راه فراشہا رسیدہ مرا اخذ نمودند و  
 رخصت حجرہ ندادند و چون بدار الحکومہ رسیدم فراشباشی  
 جلو آمد گفتی را پرسید شرح دادم و مرانزد حکمران دلالت  
 کرد وارد شدم محضر حکمران را مطو از علما و تجار و اشراف دیدم  
 پس حاجی سید رضی فومنی از اعیان بلد کہ بامن دوستی  
 داشت و جنب حاکم جالس بود مرانزد یک طلبیدہ حقیقت  
 واقعہ را پرسید و من در کمال صراحت و صرامت گفتم خیلسی  
 تعجب کرد آنگاه در جای خود در ب در نشستم و او مرا بحاکم  
 معرفی کرد بیان ما وقع نمود دیدم مطالب را درست بیسان  
 نکرد و من بنوعیکہ از حال طبیعی خارج بودم کاملاً قضیہ  
 را تقریر نمودم و حضارتاً تماماً بحیرت فرورفتند ولی منشی باشی  
 معرض و مبغض کہ مقابل حکمران نشسته مینوشت بمن پرخاش  
 کرد گفت حقیقت واقعہ جزاین است من بی اختیار شنیده  
 باوتشدد کردم و حکمران مردی بیغرض بودہ پس بصدق

کلام برد و میرزا محمد علیخان رانیز طلبیده تحقیقات نمود  
 و صدق تقریر مکشوف گشته و صورت تلگرافی از حکمران گرفته  
 بحکومت قزوین مخابره کردم و مکتوبی نیز گرفته بایست برای  
 سفند فرستادم و تمامت معرضین مایوس و محروم شدند  
 و احباب قزوینی نیز اقدام کرده صد تومان مذکور را از حکمران  
 پس گرفتند و نیز در سال ۱۳۲۰ فشار معاندین زیاد شد  
 بحدی که تقریباً سه سال ملاًها معامله بابائیان را حرام  
 کردند و لذا مردم با ارباب مذکور معامله نکردند و او خود در ضمن  
 واقعه فتنه سال ۱۳۲۰ که در بخش سابق آوردیم حکایت  
 نمود " که از جمله محکومین بنفی از بلد من بودم و در چنان  
 ایام درویشی روزی بکاروانسرا رآمده و زشت گوئی از امر کرد  
 حاجی میرزا محمد ارباب قزوینی و آقا سید اسد الله باقراف  
 که در کاروانسرا حجره داشتند اندیشه از مال کرده مرا بحجره  
 خود طلبیده اظهار داشتند که چون احباب را بطهران تبصید  
 کردند و تو را نیز تبصید مینمایند بخانه بروید و بیرون نیائید  
 چندان اصرار ابرام کردند که مراعات حجره خود نکرده بخانه  
 رفتم و شب و روزی ماندم و شهرت یافت که فلانی از ترس فرار  
 کرد نپسندیدم از خانه بیرون رفتم ولی بمراعات احوال و  
 اقوال احباب مذکور در کاروانسرا عبور نکردم و برخلاف  
 عادت هر روزی هنگام صبح و نیز عصر تمام بازار را گردش کردم



وسقط ود شنام از مردم میشنیدم وبخانه برگشتم واین احوال  
 قریب بهشت ماه امتداد یافت و آنچه از مردم طلب داشتم  
 ندادند فی المثل مبلغ چهارصد تومان جویتاجری متعصب  
 فروختم واز حاجی مجتهد خمای استفتاء نمود که وجهه را  
 بفلانی بدهم یا نه مجتهد گفت چون در بابیتش شکی نیست  
 هرگاه وجهه را باو بدهی نه تومشغول خواهد بود اگر وارث  
 مسلم دارد وجهه را باو بده و اگر نه مال امام است ومن از تاجر  
 مطالبه کردم جواب گفت در محضر حاجی خمای حاضر شو  
 وجهه را تحویل گیر و صورت سئوال وجواب را بمن ارائه راد  
 دیدم خط و مهر خود حاجی خمای است و تا پنجاه تومان  
 خواستم خط را بخرم بمن نداد ولی حاجی میرزا محمد ارباب  
 مذکور پس از مدتی بعنوان اینکه وجهه از مال او بود از تاجر  
 گرفت و باقی طلبهایم وصول نشد و چون هشت ماه بیکاری  
 مذکور منقضی شد خواستم بکاروانسرا بروم حاجی ارباب و  
 آقا سید اسد الله صلاح ندانستند گفتند بهترین است  
 در کاروانسرای کلیمیان حجره بگیرد ومن سزاوار عزامسیر  
 ندانستم و بالاخره باجرت کران حجره در کاروانسرای کامرانیه  
 که جمعی از تجار کلیمی و مسیحی میزیستند گرفتم ود و سه سال  
 بنهایت سختی که کسی خرید و فروش نکرد و حتی نگذاشتند  
 آب از چاه بگیرم و ناچار از خانه زیر عبا نهانی آب میبردم بسر

بردم و چون سرای نمکی متعلق بشریعتمدار بعد از حریق  
 تعمیر شد حجره گرفته ماندم ولی احدی داد و ستد نکسرد  
 و هرگاه کسی نزد حجره ام میآمد مردم او را توبیخ و ملامت  
 میکردند تا آنکه سال ۱۳۲۷ در سرای مذکور بنای روضه  
 خوانی گذاردند و چادر بزرگی زدند و تمامت حجرات راتزئین  
 نمودند و مصاریف را برابر احاد سکنه تقسیم کردند ماهم حجره  
 راتزئین کرده سهم خود را ادیم و شروع بروضه خوانی شد  
 و حاجی شیخ محمد آخرا زهمه روضه خوانها بمنبر میرفست و  
 شروع بتعرض این امر کرد و مجلس روضه در عشا اول صفر از صبح  
 منعقد و روضه خوان مذکور همه روزه از لمن و دشنام و افترا  
 ذرّه فرونگذاشت و منبر را مقابل حجره مقرر دادند و ندادی  
 بحاضرین نموده بر منبر چنین گفت ای مسلمانان ای سکنه  
 کاروانسرا این بایی در خانه اش اجتماع میکند و مردم را از دین  
 خارج مینماید و انواع امور ناشایسته را بمحافل نسبت داده  
 گفت چرا نمیریزید چرا نمیکشید و تمامت حاضرین چشمها بمن  
 دوخته خیره نگاه میکردند و سایر روضه خوانها هم برای  
 رونق بازار خود با و تأسّی و اقتدانمودند و هنگام روضه جلو  
 همه حجرات مملو از مستمعین میشد بجز جلوی حجره ما و اگر  
 کسی می نشست بتوبیخ و ملامت اعدا نمیمانند و چائی ما را  
 نمیخورد و پس از ختم مجلس تمامت حضار از درب حجره ما

گذشته خیره بمامینگریستند و نفوس ضعیف الایمان را از ایمن واقعات جبن و بیم احاطه کرد و برادر میرزا ابراهیم جدید از احباب مخلص ثابت بعلمت ایمان برادر بر خود لرزید و پایداری منبر حاجی شیخ در مجمع انام حاضر شده تبری از امر کرد و نیز چون مکرر نام بنا بر زبان راند و مقصودش استاد هاشم بنا<sup>۱</sup> مرحوم بود استاد با قرازمستضعفین بترسید و پایداری منبرش حاضر شده تبری کرد و احباب اصرار داشتند که من بکاروانسرا نروم ولی استقامت و پافشاری را اصلاح برای امر دانستم و تا روز دهم بهمین منوال سلوک نمود و آنروز بسکنه کاروانسرا خطاب کرده چنین گفت خواهشمندم سه روزی دیگر روضه را امتداد دهید زیرا که مقصودی بزرگ دارم و همه قبول کردند و گفت فردا عصر در کاروانسرای میرزا با با حاضر شوید که مطلبی بشما بگویم و در آنجا چنین اظهار داشت که من تا کار ایمن شخص را نسازم قلبم آرام نمیشود و فردا من از فلان در کاروانسرا حاضر میشوم و تا در حجره فلانی میروم و شما هجوم کنید که باید کار او را بانجام برسانم و همه متفق شدند و خبر بمن رسید و خود را برای آن روز حاضر و مهیا کردم و احباب ممانعت از رفتن بکاروانسرا کردند مخصوصاً آقا سید اسد الله بخانه آمده گریه کنان گفت بکاروانسرا نروم ترا خواهند کشت گفتم باید استقامت داشته باشیم و از مقدرات الهیه رو برنگردانیم و من باختصار

وصیتی در دفتر خود نوشتم و علی الصبح باعائله چای و دواع  
 صرف کردم و با میرزا غلامعلی موقعی بکاروانسرا رفتم که هنوز  
 چراغ های بازار روشن بود سماورها را برای مستمعین روضه  
 آتش نینداخته بودند و مباشرین روضه متحیر و متعجب شدند  
 که در چنین روزی از همه ایام زودتر آمدم و مبلغ ششصد تومان  
 وجه امانت در حجره بود با امانت حاجی میرزا یوسف متحده  
 سپردم و مہیای تحمل هر پیش آمد نشستم و جمعیت متدرباً  
 محیط کاروانسرا را پر کردند بعضی شش لول با خود آوردند  
 و حتی زنان در زیر چادر مقداری سنگ گرفتند تا حاجی شیخ  
 محمد از همان رالان که وعده کرد رسید و من تمام توجهم باو  
 بود ملتفت شدم که بعضی از مباشرین روضه مقداری مکالمه  
 باوی کردند و او از مقابل حجرات گذشت و اقدامی نکرد و حتی  
 بر منبر برآمد و ذکر سوئی ننمود و من از ماوقع خبر نداشتم فقط  
 در چهارم ایام روضه خطی بشریعتمدارن نوشته از تهیه افساد  
 بنام روضه خوانی ویرا آگاه کرده بودم بعداً مکشوف شد که  
 با جمعی از اعیان در آنروز بمجلس روضه حاضر شد و حکمران نیز  
 خبر یافته برای جلوگیری از فساد گروهی از نواب و فرانش را  
 فرستاده در حجرات کاروانسرا حاضر بودند ولی مباشرین  
 روضه قصد تمديد ایام داشتند و تنی از سکنه که مردی صالح  
 بود بایشان گفت معلوم است که خیال فساد دارید و چسارز

بزرگ که برپا بود از جای کند ولد آن اوضاع خاتمه یافت و من  
چند روز بعد از آن با مباحثین روضه ملاقات کرده بحاجی  
شیخ محمد پیام فرستادم که ابداً از شما محزون نیستم چه  
بدین وسیله آنچه از احوال سابقین در کتب و سیر خواندم  
برای العین دیدم و متشکر از حقّ شد و بر خود میبالم انتهی "  
و در واقعه مذکور بعضی از روسای مسلّح از احباب قزوین که  
عده سوار یا تفنگ همراه داشت برشت وارد شد و در شب مذکور  
از فتنه محتومه روز بعد خبر یافت و در آن روز با اسلحه در کاروا<sup>نسر</sup>  
حاضر بودند و صهیّا شدند که اگر فتنه شروع شود بزنند و بالجمله  
آقا علی ارباب و خاندان ایشان پیوسته در چار تمرّضات و حمالات  
بودند و راستقامت و عمل بتمالیم و انواع خدمات مالی و غیرها  
در راه عقیدت و ایمان فتور نمود و تولدش در قزوین بسال ۱۲۶۴  
و وفاتش در رشت بسال ۱۳۴۹ شد و نسلش ازد و دخترش برجا  
ماند و پسر که پسر حاجی نصیر نام آقا فضل الله در قزوین بسال  
۱۲۷۹ متولد گردید در رشت اقامت داشت تا بسال ۱۳۴۸  
در گذشت و دختر حاجی نصیر که در ایمان و اخلاص و خدمت  
بروحانیت یادگارید ربود باقا محمد اسمعیل قزوینی ازدواج  
کرده سالها در رشت فیما بین جامعه درخشید تا در سال  
۱۳۲۴ در گذشت و نسلش از یگانه دخترش برجا ماند .  
دیگر از بها نمان گیلان میرزا شفیع خان که در اجتماعات

اشعار نعیم بلحن مؤثر و جدّ اب میخواند و بالا خره درین سدر  
پهلوی بدست برخی از جنگلیان مقتول گردید و میرزا یحیی  
عمیدالاطباء از اینها خلیل همدانی که بنوع مذکور در بخش  
شش از همدان بسال ۱۳۰۷ مقیم رشت گشته خانسدان  
بهائی تأسیس کرد سالها عضو محفل روحانی بود تا بسال  
۱۳۴۷ درگذشت و میرزا مهدی شریک امین سابق الوصف  
در قسمت همدان چندی در لاهیجان بطبابت و جراحی مشغول  
و بخدمات در این امر مألوف آنگاه در رشت مقیم شده  
مطبش را مرکز برای اجتماع و تبلیغ نمود و سالها عضویت محفل  
روحانی منتخب بود بالا خره بطهران در سالهای شیخوخت  
اقامت دارد و آقا حسن آقا تاجر طواف سالها عضو محفل روحانی  
بود دیگر مشهدی باقر عطار و ملا یوسف روضه خوان که بالا خره  
مهاجرت بعشق آباد کرده و در آنجا درگذشت و آقا مشهدی  
اسمعیل و اکبر خان و رمضان و مشهدی قاسم زرگروا خوانش  
آقا تقی و آقا رضا زرگرو و کتر پطرس طاشجیان اهل دیار بکر  
و خواجه موسس کاسپاریان و میرزا عبد الوهاب خان و نیز  
کر بلائی عباس علاف که بواسطه میرزا آقا حکیم فائز شد و  
بی اختیار تبلیغ کرد و شهرت حاصل نمود با اینکه کسب  
و شغلش نارائج ماند دست از تبلیغ نکشید و در سال ۱۳۳۵  
درگذشت دیگر بارون مارکارها طا کورسیان قسیس ارمنی

اهل بطلیس عثمانی معلّم مدرسه امریکائی و واعظشان در  
 حدود سال ۱۳۱۸ فائزایمان شد و شبی در خانسه  
 عمید الاطبّاء قریب بیست و هشت تن از ارامنه جمع کردند  
 و میوشلور مبلغ امریکائی پروتستانی را حاضر نمود و میسرزا  
 محمد علیخان بهائی صحبت بهائی کرده شولر را مفلوب  
 ساخت که چون بمنزلش رفت تا انجیل بیاورد و ارامنه تعصب  
 ورزیده ششلول کشیدند و مدبر الممالک ششلول از دستشان  
 گرفت و بدین طریق چند تن از آنان تصدیق کردند و کلیسا  
 مارکار را خارج نمود و لا جرم در دایره دولتی مستخدم گردید  
 و زوجه اش پیر و کلیسای پروتستان شده با وی همی معارضت  
 کرد و بالاخره مارکار در حدود سال ۱۳۴۸ درگذشت .  
 در لاهیان بنوعیکه در بخش ششم شرح و تفصیل  
 نوشتیم مرکزیتی قوی از اهل بهابود و بامکرزشت و قزوین  
 ارتباط کار داشته مبلغین و مسافرین برای تجارت و هم  
 تبلیغ بآنجا زهاب و ایاب مینمودند و شرح و حال میرزا عندلیب  
 در قسمت فارس ثبت است و نیز شرح احوال مهاجرین قزوینی  
 ساکن لاهیان و اخلافشان در قسمت قزوین ثبت میباشد  
 و از جمله آنان آقا محمد صادق کلاهدوز مسجون سال ۱۳۰۰  
 نیز در بخش ششم تفصیل داده شد و او خالوی سمندر قزوینی  
 و از مومنین اولیّه آنجا و مورد بلیّات و مشقات بسیار بود که پس

از چوب خوردن از دست بازاریان قزوینی و حکومت ومدتسی  
 حبس به لاهیجان مهاجرت کرد و از نمایان اولیّه این امر  
 در آنجا بود و بکسب و کار مشغول و عائله برقرار کرد تا در سال  
 ۱۳۰۰ ویرا فرایشان از جانب حکومت برشت برده در سجن  
 انداختند و بعد از سه ماه بیمار شده در محبس وفات یافت  
 و پسر ارشدش میرزا اسد الله از لاهیجان برشت آمد و جسد  
 پدر را با چند حمال بغسالخانه برد بعد از غسل و کفن دفن  
 نمود که در قبرستان محله استاد سراگذر بیجارکن ۳ زرع بدیوار  
 جنوبی ۵ زرع بدیوار شرقی مدفون بود و اخلاف با ایمانی  
 از برجای ماندند و در لوح عموی حضرت بهاء الله بخطاب  
 یا صادق مذکور میباشد و خاندان مشهدی غلامعلی که قدرت  
 و شهرت در بلد داشت بنصرت امر و حمایت احبای قیام ورزیدند  
 و با طرافش از لنگرود و نیز قریه گلشن که سادات هراتی از احبا  
 میمانند بتبلیغ پرداختند و محفل روحانی را در سال ۱۳۱۵  
 چون ابن ابهر از عگا مراجعت کرد آقا مشهدی غلامعلی را از  
 لاهیجان برشت خواسته دستورات تاسیس کرد و مشهدی  
 غلامعلی سابق الوصف در حد و سال ۱۳۴۰ وفات یافت  
 و پسر ارشدش میرزا کوچک سالها با غیرت ایمانیه در جامعه  
 بهائیان مصدر خدمات بوده بزراعت و تجارت جای اشتغال  
 ورزید بالاخره در طهران درگذشت و مشهدی غلامحسین



سابق الوصف در حدود سال ۱۳۵۰ وفات نمود و خاندان  
 وسیعی در این امر برجای گذاشت و حاجی آقاخان سابق  
 الوصف در دایره حکومت که بالسان گویا و حافظه توانا  
 بیانات مقدسه و استدلالات اثباتیه از حفظ میخواند و  
 بالاخره (سال ۱۳۱۴) از رشت بطهران آمد و بشیر از رفته  
 در آنجا در گذشت و هشتاد و دو سال از مراحل زندگی  
 بپایان رساند و میرزا صادق خان در نهایت اخلاص و ایمان  
 عمر بپایان برده در دایره دولتی موظف بود و عاقبت بطهران  
 در گذشت و عائله برجای گذاشت دیگر آقا شیخ مهدی کسه  
 مدتها در رشت عضو مخلص جامعه بهائی بود و خاندان اهل  
 ایمانی از او برجای ماند.

و از معارف اعیان این دوره آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار ابن  
 آقا میرزا محمود شریعتمدار بود و میرزا محمود شریعتمدار معارضه  
 با احباب کرده عندلیب ترجیع معروف " تا شریعتمدار شد محمود  
 مصطفی و شریعتمدار فرمود " در حقیقت گفت ولی پسرش میرزا  
 ابراهیم مذکور هنگامیکه بعزم تحصیل روانه عراق عرب شد  
 آقا مهدی غلامعلی تانیم فرسخ خارج بلد ویرا مشایعت  
 کرد و زمان وداع بوی چنین گفت آقا زاده محترم بشما وصیتسی  
 دارم خواهشمندم فراموش نفرموده عمل نمائید خوبست در هر  
 علمی تحقیق و تدقیق کند و هر صد و نودائی که بگوشتان رسید

تعقیب و تجسس نمائید و انسان را ناباید در مسافرت با همه  
طبقه مردم معاشرت کند و هر چه شنود بگوش دل اصفا نماید  
تا شاید بمقصود رسد و انشاء الله در مراجعت بوطن ملای خشک  
نشوید و بعد از سنینی چند که پدر در لاهیجان درگذشت  
و پسر از نجف برای جلوس بر مسند پدر وارد وطن شد همینکه  
مشهدی غلامعلی بدیدارش رفت از سخنانش راعه آشنائی  
استشمام نمود و در خلوت با وی ملاقات کرده از عمل بتوصیئه  
خود جويا گشت و او جواب گفت که بدان عمل کردم و بتجسس  
و تفحص در اخبار مأثوره دانستم که علامات و آثار ظهور موعود  
آشکار کردید و از طایفه بابی جويا شدم و با قاسید محمد صادق  
نامی آذربایجانی در نجف برخوردیم که معروف ببابی بود و  
ظهور قائم موعود را بر من مدلل و ثابت کرد و کتابفروشی رانیز  
حین حرکت ملاقات نمودم که حاجی میرزا هادی دولت آبادی  
را در طهران نشان داد و لذا او را در طهران ملاقات کردم و  
او مرا بازل دلالت کرده در من مؤثرنگشت و لذا امشهدی غلام  
علی باوی در خصوص امر ابهی سخن گفت و بعضی الواح بوی  
داده که موجب ایمان و اطمینانش گشت و من جذب گردیدم  
چنانکه حقایق را در مجامع بنوع تلویح و اشاره گوشزد اها لسی  
همی کرد و برادران خود میرزا جعفر و میرزا محمد حسین  
و میرزا حسن آقا و ابن عم خویش آقا سید عبد الوهاب را هدایت

نمود و این موجب اشتعال وجوش و خروش احبّاً و بغض و حسد  
 اعدا گردید و بالجمله در حقیقت آثار متعدده صدریافت  
 و سال ۱۳۳۸ درگذشت .

دیگر حاجی واعظ بسال ۱۲۶۶ در طهران متولّد  
 و در سه سالگی بمرض آبله مجدّروازد و چشم محروم گشت و  
 والدینش و پیرا با خود بزیارت مشاهد متبرکه عراق بردند و پس  
 از دو سالی عودت کرد و با اینحال علوم ادبیه فارسیه و عربیه  
 و علوم نقلیه و عقلیه را هم فراگرفت و از واعظین و ذاکرین بر منابر  
 گردید و در سال ۱۲۸۹ به لاهیجان آمده سکونت جست  
 و شهرتی بسزا در علم و فضل و زهد و تقوی و نطق و بیان حاصل  
 نمود و مورد حیرت وورد السن بود که ضریری از صفرسن بچنان  
 مقامی رسید و از وسعت معلومات و محفوظات و از طلاقت لسان  
 و از قدس و ورعش همی تمجید مینمودند و گروه شیخیه بلد با همه  
 تعصب متشرعی که او را بود بنوع احتیاط با وی مصاحبه و مکالمه  
 عقیده کرده بارائه کتب و اقامه ادله او را بعقیدت شیخیه  
 در آوردند و او در آن ایمان ثابت و مشتمل گشت و حتی بحاجی  
 محمد کریم خان که قبلاً لعن میکرد حسن نظریافت و لسانی  
 مطالب و پیرا در مسأله معراج النهی و در معاد و رجعت و در باب  
 ظهور موعود نمی پندید و کم کم از جهت تعرضهای خان مذکور  
 نسبت بامر بدیع طالب تحقیق در این امر گردید و چون مؤمنین

امر حکمت و احتیاط میکردند کسی را برای مذاکره بدست  
 نیاورد و پس از فریب دو سال با حاجی قلندر مشهور که بالباس  
 در رویش در گیلان بتبلیغ اشتغال یافت ملاقات و مذاکره  
 کرد و اطلاعی غیر کافی حاصل نمود و سنینی بدین حال گذشت  
 تا آنکه کتاب فرائد تألیف آقا میرزا ابوالفضل گلپانگانی بدستش  
 رسید و عرفان و ایمانش تکمیل گردید لا جرم عائله و محرمان  
 خود را تبلیغ نمود که از آن جمله آقا شیخ مهدی شیخی و  
 عائله اش بودند و برای عده نوزده تن از مآلهانامه دعوت  
 فرستاده بحضور برای محاجه و استدلال طلبید و هیچ یک  
 بمیدان مناظره و محاجه قدم نگذاشتند ولی طولی نکشید  
 که حاجی سید حسین قاضی و حاجی میرزا بهاء الدین  
 شیخی باوی مخاصمه و تشهیرش کردند و برخی از وعظ و آزرین  
 حسب رقابت بتوهین پرداختند و حاجی میرزا نظام الدین  
 روضه خوان محلاتی باوی در مجلس روضه خوانی طرفیت  
 کرد و او بمنبر برآمده اعلان ایمان خود و دعوت مآلهایی تحقیق  
 نمود و منبر را واداع گفت و حکمران حاجی امیرخان امین الدیوان  
 شیخی بخصمیتش برخاسته اهالی را تحریک کرده و مالک  
 خانه مستاجر مسکونه اثاثیه اش را بیرون ریخت و او ناچار  
 شده بمحلّه احباب قرار گرفت و فقط امام جمعه از وی حمایت  
 کرد و او ناچار مدت یکسال خانه نشین گشت و جمع کثیری

بی تحقیق این امر نزد وی آمد و شد کردند و اندک اندک کار  
 بجائی رسید که امام جمعه هم نتوانست حمایت کند و اهالی  
 در حقش زمزمه میکردند و پیام داد که حاجی واعظ از لاهیجان  
 بجای دیگر رود لا جرم با وجود تأیی چارواداران از کرایسه  
 چارپا، چه که خطر هجوم و سرقت از طرف مردم بود، او بشهر  
 قزوین مهاجرت نمود و بدستور محفل روحانی قزوین در آنجا  
 مقیم شده بتبلیغ پرداخت و نیز زنجان و همدان و کرمانشاه  
 و جاسب و نراق و طهران و یزد و گیلان و توابع قزوین و غیرها  
 متوالیاً سفر بتبلیغ کرده برگشته بقزوین اقامت داشت و حاجی  
 سید جمال مجتهد قزوین بصدد قتل و غارت برآمد و اوناچار  
 چندی مخفی گردید و بالاخره خانه را فروخته بمحلّه دیگر  
 سکونت جست و بالجمله حاجی واعظ با مساعدت محفل در  
 صف مبلغین قرار داشت و سالها در قزوین بتبلیغ و تشویق  
 و تدریس مذکور و اثبات بهائیان پرداخت و نوبتی حسب دستور  
 محفل روحانی برای تبلیغ بکرمان رفت و تفضیل واقعه فتنه  
 آنجا را قبلاً ننگا شتم و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در قزوین درگذشت  
 و خاندانی از وی برقرار است و میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجی  
 که فی الحقیقه قسمت غالب نشر این امر در گیلان بهمست او  
 قرار گرفت شرح احوالش بتفصیل در بخش شش و تتمه الجوالش  
 در این بخش در قسمت فارس منسطور است.

سیاهکل و دیلمان بنوعی که در بخش ششم آورده ایم  
 در اوائل سنین این امر ملا عبد الحسین و ملا جعفر واعظ  
 قزوینی بقریه کشتاجان واقع در جوار سیاهکل رفتند ساکن  
 شده بمکتب داری پرداختند و پس از مدتی بسال ۱۲۷۰ با  
 آقا سید حسین و آقا سید باقر پسران سید احمد مشهور بههراتی  
 که بموجب وصیتنامه موجوده بخطش پسرانرا سوق بتوجه باین  
 امر داد سخن ازین امر گفته هر دو وفاتز بایمان شدند و عاقله شانه  
 در ظل امر قرار گرفتند و میرزا کاظم خان نائب الوزاره حاکم  
 لاهیجان و مالک قریه آنان را ضرب بسیار کرده اموالشانرا  
 یغما نمود و تبعید کرد و آنان در عهد مشیر السلطنه والی گیلان  
 باز آمدند و آقا سید احمد بن آقا سید حسین به <sup>هگل</sup> سیارفته متأهل  
 و متوقف گردید و در بازار قریه بکتابت اشتغال ورزید و با اهالی  
 معاشر شد و آقا شیخ ضیاء الدین روضه خوان و متوالی بقعه  
 آقا و برادران راکه مالک املاک نیز بود تبلیغ نمود و چند  
 سالی در قریه فقط آمد و مؤمن باین امر بودند و از اهالی عامی  
 متعصب اندیشه میکردند تا آنکه میرزا ابراهیم جدید از احباب  
 آل اسرائیل ساکن رشت برای تجارت و بزازی وارد سیاهکل و  
 مشغول شد و با اهالی معاشر گردید و آقا میرزا احمد مجتهد  
 جدید الوروز از نجف و مرجع الاحکام قریه راکه با معلومات  
 وسیع و ذوق سرشار بوده آگاه ازین امر گرد و در آن اثنا سال

۱۳۲۷ میرزا محمد حسین منتصرالوزارة که با اطلاع دردیانت  
اسلام بود درلا هیجان تبلیغ شد و بید رنگ بدیلمان برگشته  
عائله و منتسبین خود را تبلیغ کرد و با عالی و ادانی بی پسر و  
صحبت این امر نمود و با چند مجلد کتب و آثار که همراه برد عده  
از مهمین راهدایت کرد و متدرجاً جمعی از مومنین فراهم  
آمدند امثال محمد اسمعیل خان نصیرالوزارة و برادرانش  
میرزا ابراهیم و میرزا علیخان و دیگر اکبرخان و میرزا محمد خان و  
میرزا موسی خان و محمد رضا خان و عباسخان و آقا ولی و میرزا  
هدایت و آقا میرزا صفر و آقا میرزا رضا و آقا سید رضا و آقا درویشعلی  
و آقا میرزا آقائی و غیرهم و متدرجاً مبلغین و بهائیان دیگر بانجا  
ذهاب و ایاب کردند جمعی مؤمن شدند و آقا میرزا احمد مجتهد  
مذکورهم توسط شریعتمدار لا هیجان کامل شد و تبلیغ پرداخت  
و نوعی شد که در گوی و برزن صحبت این امر میان بود و بعداً  
محفل روحانی در آنجا تاسیس گردید و در رقیه سنگر واقع در قرب  
رشت نشست میرزا آقا جان طالقانی چندین در آنجا ساکن شد  
و مورد تعذیات واقع گشت و نتیجه بدست نیامد و در سال  
۱۳۲۸ در گذشت تا در سال ۱۳۳۳ سید اشرف هروی بن  
سید باقر هروی مذکور بانجا آمده سکونت کرد و متاهل گشت  
و مدت ده سال با یقاز اهالی پرداخت تا در سال ۱۳۴۰ نه  
نفر هدایت نمود و در سال ۱۳۴۴ موفق بتاسیس محفل روحانی  
گردید و بعداً شمار مومنین اضافه شد و قوت گرفتند و در رعین

حال مخالفت‌ها و تعدیات نیز رخ داد. بندرانزلی سابق  
 که در ایندور سلطنت پهلوی بنام بندر پهلوی مسمی گشت  
 در این زور در عالم بهائی نمایان گردید و یکی از معروفترین  
 بهائیان مقیم آنجا دکتر رحیم خان بن حکیم دانیال اسدآبادی  
 از آل اسراییل، و فارغ التحصیل از مدرسه مبلغین امریکائی  
 که نزد آنان مسیحی شد و بعد بودند که ویرا از مبلغین مسیحی  
 نمایند سال ۱۳۱۸ در آن بندر سکونت گرفت و با اقدام خواهر  
 زلیخا و برادران و بستگان که از بنطایفه بودند و سعی در اقبال  
 و ایمانش داشتند بالاخره با عاقله اش در این امر قرار گرفت  
 و بملت شهرت طبابت در لوموزندگانی و حسن اخلاق مورد  
 توجه یار و اغیار گردید و خانه اش محل نزول مبلغین و مسافرین  
 و مرکز امور امریه گشت و از جانب حکومت ریاست صحیه یافت  
 و بالاخره سال ۱۳۴۰ درگذشت و خاندانی بجای گذاشت  
 و حکیم دانیال مذکور خود نیز در صف متقدمین مؤمنین همدمان  
 قرار داشت و دخترش زلیخا مذکوره در حدود سال ۱۳۰۳ مشتمل  
 بایمان گردید و عاقله مؤمنه از برجای ماند خصوصاً خلفش میرزا  
 ابراهیم اتحادیه سالها در رشت عضو محفل روحانی و قائم  
 بخدمات در سبیل این امر گردید و از پسران دیگر حکیم دانیال  
 میرزا رضا و برادرش نیز عاقله امریه و اسعه برجای ماند و همه  
 بنام اتحادیه بر فرزند و از معارف مؤمنین آنحد و در سیرزا



ابراهیم خان سرهنگ از اهل غازیان بندرانزلی بود کسه  
 در سال ۱۳۱۳ ریاست گمرک بندر جزداشت و از آنجا سفری  
 به رزیارت حضرت غصن اعظم بهگرفت و چون مراجعت کرد  
 و بهگلربیگی رئیس گمرک بنا در دانست ویراد رسلیمان و آراب  
 توقیف و مبلغ پانصد تومان جریمه نمود و باز ریاست بندر را  
 واگداشت و اوعاقبت بسال ۱۳۱۸ همانجا درگذشت و در ساری  
 مازندران مدفون شد و ماند کری ازو و آقاخان کماندرخان  
 و میرزا باقر نانو و آقا سید عبد الرحیم تبریزی و شهدی اسد الله  
 در بخش ششم آوردیم و نیز در سال ۱۳۱۳ میرزا آقاخان  
 طهرانی که در بخش ششم شرح احوال نمودیم ببندرانزلی  
 باقدام ابتهاج الملك که امور بندرهای شمال را بیگلربیگی  
 رشت درید او واگداشت مستخدم گمرک شده بماند و خانه اش  
 محل نزول مسافرین بهائی گردید و در همان سال که مردم  
 نسبت قتل ناصرالدین شاه را باهل بهادادند برخی از  
 معاندین ویرا تعقیب کردند و بعداً متدرجاً حاجی میرزا  
 حیدر علی و میرزا محمود رزقانی و سمندرو این ابهر و فائزه خانم  
 باشوهرش میرزا محمد صادق و غیرهم از مبلغین و مسافرین  
 بهائی که بارض عگا و عشق آباد از آن بندر زهاب و ایساب  
 میگردند در آنخانه نزول مینمودند و میرزا علی رضا خان  
 اعضاء الوزاره رئیس پست گیلان باتفاق آقا میرزا آقا حکیم

رشتی در ۱۳۱۷ که بعثت میگرفتند نیز مهمان او بودند و در این  
سنه در آن بندر میرزا آقاخان را از حمام عمومی ممانعت  
کردند و بسال ۱۳۱۸ میرزا محمد علیخان منشی از بندر جز  
آمد و خبر فوت میرزا ابراهیم سرهنگ مذکور را آورد و آنکه حسب  
وصیتش جسدش را بساری برده جنب قبر میرزا حاجی آقا عمید  
الاطباء لاهیجی دکتورشونی دفن کردند و بسال ۱۳۲۰  
چنین فتنه شد که حاجی میرزا حیدر علی از خارج وارد ایران  
و بندرانزلی شد و بمنزل میرزا حسین خان بن رفیع الطک  
رئیس پست از بهائیان نزول کرد و اهالی که در حین ورود  
حاجی را بارئیس پست دیدند خبر رسید علی نام امام جمعه  
دادند و فتنه برخاست و مردم با اجتماع خواستند که هجوم  
بخانه کنند و رئیس پست تلگراف بنصر السلطان سپهدار و الی  
گیلان در رشت کرد و از او جواب بشجاع لشکر رئیس توپخانه  
رسید که خانه رئیس پست را محافظه نماید و حاجی میرزا حیدر  
علی هم بوالی نامه نوشته اجازت ورود برشت خواست و  
جواب رسید که شهر منقلب است اولی آنکه برگردید و حاجی  
بامیرزا محمد علیخان رشتی که برای بردنش برشت آمده بود  
در خانه رئیس پست محصور ماندند و بالاخره آرامنه اداره  
طومانیان در ظلمت شب حاجی میرزا حیدر علی را بکشتی  
وارد کردند که توانست برگردد و کربلائی مؤمن معاند از اداره

مذکور خواست که میرزا آقاخان را از شغلش در آن اداره منفصل سازد و طومانیانسی جواب شد پدید بوی داد تهدید کرد که صلاح و چاره جز سکوت ندید ولی میرزا حسین خان رئیس پست را معزول کردند و چون برشت میرفت اورا پی نمودند و بالجمله در بندر پهلوی محفل روحانی تاسیس بود و در اجتماعات روحانیه گروهی احتفال مینمودند و آقا حسن آقا ثمری قسوی الایمان از اهالی که بابت آقا شیخ مهدی لاهیجی مذکور ازدواج کرده عائله ثمری برقرار داشت مباشر خدمت در دایره پست و ملازم خدمات امری بود و آقا سید آقا جان مستخدم حکومت از اهالی آنجا نیز در جمع مؤمنین قیام داشت .

\*\*\*\*\*

## مازندران

بنوعی که درخاتمه بخش منتهی <sup>ششم</sup> گردید در هنگام غروب  
 شمس ابهی در بسیاری از بلاد و قرای مازندران جماعاتی  
 کثیر از مؤمنین این امر میزیستند که در آن میان معدودی از  
 بقية السیف قلعه شهیره طبرسی و اخلاف و منتسبین شهدا<sup>۱</sup>  
 بحال کبر سن بودند چنانچه آقاعلی بن مشهدی حسین  
 از اصحاب قلمه تقریباً در سال ۱۳۲۲ وفات یافت و میرزا  
 حسن بابی شهید سابق الوصف در حدود سال ۱۳۱۲ ازین  
 جهان درگذشت و آقا مشهدی علی بهنمیری در حدود سال  
 ۱۳۲۶ درگذشت و خلف وحیدش آقا میرزا غلامحسین سالها  
 با اخلاص و شهرت زیست و نیز عده از رجال و اعظام مملکت و از  
 افاضل ملت شمرده میشدند و شرح احوالشان را در بخش  
 مذکور نگاشتیم و از اعقاب متقدمین نیز جمعی بعرضه آمدند و  
 معدودی نیز تازه قبول ایمان کرده در صف مؤمنین وارد شدند  
 و روایت امر ابهی و آثار میثاق در انظار عام و خاص مشاعسه  
 میگردید و معارضین عهد و پیمان در سنین اولیه در این قسمت  
 ایران نیز مانند دیگر اقسام سعی بسیار کردند که بذرقض  
 بیفشانند و از سلطنت میثاق بکاهند و آقا جمال بروجردی سفر  
 بدینحدود نمود و با بعضی مؤمنین مراسله کرد ولی ثروبری  
 نگرفت و اسفار مبلغین از حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

و غیره و مخصوصاً مقام عرفان و نفوذ آقا سید محمد رضا شه میرزا که در مقابل اعمال آنان سدی بزرگ بود و آقا سید محمد رضا بی درپی سفرها کرده در تثبیت ایمان و تقویت اجتماع و احوال همگی کوشید و جوړوستم و تعرض بر این طایفه نیز کماکان جاری بود و گهگاهی بحمایت متنفذین از مومنین و بمعاونت اولیاء امور مرتفع می گشت و فتنه و حمله که در ایام انقلاب ملی مشروطیت طلبی بر این گروه بیطرف و بیمدخله در امسور سیاسی واقع شد و دچار تضییق و تبعید و حبس و قتل گشتند و معدودی بشهادت رسیدند در بخش سابق مسطور گردید .

و از شهداء<sup>این</sup> مهم واقعه آقا میرزا محمد علی مشیرالتجار ساکن ساری بن ملا محمد تاجر کتابفروش معموره نشا بسوری بن باقر و ملا محمد مذکور پسر عم شیخ احمد فانی شهید شهسپهر بود و کیفیت ایمان شیخ مذکور در مشهد و نشر آن بواسطه او در معموره و بالاخره شهادت وی در ایام حضرت بهاء الله در ادرنه را در بخشهای سابق آوردم و از مشیرالتجار چنین حکایت است که شیخ احمد در تبریز در سال ۱۲۸۳ هـ . ق در منزل پسر عمش آقا ملا محمد پدر مشیرالتجار با تفاق آقا ذبیح الله نام وسیدی مهمان بود و شبانه صادق خان را روزه و بیگری یکی از جانب حکومت مامورد ستگیری انسان شدند و جمعیت بسیاری از سرباز و قراش بخانه ملا محمد ریخته

غارت کردند و چهار نفر را کت بسته برده محبوس ساختند و پس از چندی ملا محمد و سید رارها نمودند و شیخ احمد و آقا زبیح الله را شهید کردند و این مخالف است با آنچه موافق تاریخ نبیل در سابق آورده ایم و آنکه با شیخ فانی شهید شده آقا زبیح الله نبود و بالجمله در ۷ محرم ۱۲۹۸ در طهران در گذشت و خلفش میرزا محمد علی مذکور در ساعت پنج و نیم گذشته از شب یکشنبه ۱۴ شوال ۱۲۸۱ در تبریز متولد شده بود و پس از رشد به پیشه پدری یعنی تجارت مشغول گردید و در طهران و تبریز ورشت و همدان و ساری و استرآباد متوالیاً بتجارت اشتغال ورزید و بالاخره در ساری سکونت و اشتغال جست و این سال سوم اقامت و تجارتش بود و در حسن سلوک و آداب و دوستی با مردم قصوری نداشت و هر چند بشروتی نرسید و کفالت عائله و سیم میگرد و زیر قرض هم رفت ولی معذک بامتانت و کفایت و سخاوت امور میگذرانند و زوجه اش بهیه خانم بنت میرزا عنایت الله علی آبادی شهیر بود و ام الزوجه بنام فاطمه سلطان در حد و سن هفتاد سالگی با دختر و اما میزیست و سه اولاد یکی بنام میرزا اسد الله پانزده ساله و مشغول بتحصیل دیگر بنام میرزا نصر الله شش ساله و سوم دختر و سه ساله و دیگر از عائله اش و حدت خانم پانزده ساله دختر دیگر میرزا عنایت الله و دیگر

میرزا عبد الله پسرزاده میرزا عنایت الله که فاقد اهل و عیال بود  
و شرح واقعه شهادت بدین طریق شد که در ورود اشرا رضد  
مشروطیت خواهان بمازندران با آنکه بسیاری از اهل السی  
گریختند مشیرالتجار شاید با اعتماد بعدم مداخله خود در امور  
انقلاب و بنیک نفسی خود بر جای ماند تا در ظلمت شب ۱۳  
محرم ۱۲۳۰ تنی از اشرا رضد یوار کوجه بالا آمده وارد خانه<sup>ش</sup>  
شد و در را باز کرده اشرا رضد آمده بخوابگاهش ریختند و او را با  
پیرهن و زیرشلوار حیاط کشیده دستها از پشت بسته نگه  
داشتند در مقابل چشمش گوشوار و دست بند از گوشها و دستها<sup>ی</sup>  
اهل البیت کشیدند و صند و قها و اثاث و زیور گرفتند و آنچه  
آنفریب دست بسته و اهل بیتش ناله و ضجه نمودند که ای  
گروه مسلمانان شماها که کلید حجره را هم گرفته اید تمام  
اجناس حجره و خانه و اثاث البیت مال شما باشد مرا رها کنید  
شبهانه دست اهل بیت خود را گرفته ازین شهر بیرون رویم  
جوایی بغیر از توسری و سیلی و کتک و ضربت با قنداقه تفنگ  
از آن اشرا رضدیندند و رحم بر آنها ننمودند و صدای ضجه  
و فریاد اهل بیت فضای شهر ساری را احاطه نموده یکنفر  
از خوف اشرا رضدت بیماری آنان نمود تا چون از غارت فراغت  
جستند و غیر از لباس شب که در بر آنان بود لباس قابل و ناقابل  
بر جانگذاشتند آنمظلوم غریب را پیش انداخته با توسری و پشت

گردنی از خانه بیرون بردند و اهل بیت بیچاره برهنه در  
تعاقبش روی بکوچه کرده شبانه دیوانه وار پراکنده شیون  
میکردند اشرار با ضربت ته تفنگ و توسری آنان را درون خانه  
نمودند در خانه را از بیرون بستند و آنمظلوم را باغ میرزا عسکری که  
معروف بصدرا العلاما بود و تقریباً تا خانه چهار صد قدم مسافت  
داشت و مقابل خندق واقع شده بود بردند و بیست قدم  
بالا ترازدرباغ مذکورنگ داشتند که تیرباران کنند و آنمظلوم  
التماس کرد که قلمدان و کاغذ ازین خانه گرفته بدهند که چند  
کلمه وصیت ببرادرش بنویسد که بازماندگانش را جمع آوری کند  
گوش ندادند و تیربارانش کردند و سه تیر با و اصابت کرد و باقی  
بدیوار باغ گرفت و آن سه تیری که بقلبش اصابت کرد از پشت  
در رفت دیگری بپنا گوش گرفته از پنا گوش دیگر گذشت و سوم  
از پشت زهار خورده از سفیدران درگذشت و هنوز رمقی در بدن  
داشت که پاهایش را گرفته بر زمین کشیده بخندق انداختند  
و جسدش تا قرب ظهر روز <sup>بصد</sup> رگودال خندق افتاده بود و اهل  
بیتش از خوف اشرار جرئت نکردند که بسر شهید خود روند  
و هنگام ظهر نایب غلامعلی نام واحد العین از جانب اشرار  
ما مور شد که کشته هاراد فن نماید و جسد آن شهید را بقبرستان  
ملا محمدالدین برده در آنجا غسل داده کفن و دفن کردند  
و از آن واقعه تا قریب چهار ماه با آنکه دیوار کوچه را تراشیدند



آثار خون وی باقی بود تا بعد از چند ماه که فی الجمله امنیت حاصل شد برادر ارشد آن شهید آقامیرزا محمد باقر از طهرسرا رسید و قبر او را از آجر ساخت که مفقود نباشد و از حضرت عبدالبهاء زیارت نامه بعنوان آقامیرزا محمد علی شهید و خطابی برای آقامیرزا باقر رسید .

و در همان شب پنجشنبه ۱۳ محرم سال ۱۳۴۰ در ساری قبل از شهادت رساندن مشیرالتجار مذکور آقا محمود ساعت ساز ساری را بقتل آوردند و او تقریباً پنجاه ساله و در عقیدت بهائی مشتعل بود ولی حکمت کرده خاندانش خبرنداشتند و داخل در مذاکرات مشروطیت و وکیل الجرائد شد و وقایع نگاری میکرد و در شب مذکور اشرار ابتدا به خانه او از دیوار وارد شده غارت کردند و ریسمان بگردنش انداخته آنقدر کشیدند تا خفه شد و جسد را کشیدند تا زیر حمام خرابه بچاه انداختند و در همان روز سیزده محرم بالاخره جسدش را از چاه در آورده غسل داده در امامزاده عبدالله کفن و دفن نمودند و در آنشب بعلاوه آند و نفر بهائی مذکور آقا محمد اسمعیل امین التجار اصفهانی را نیز اشرار بعد از ریختن بخانه و غارت اموال و اشیا او را بچندین زخم مجروح و محبوب کرده و از خانه بیرون کشیده تیرباران نمودند و آقامیرزا حبیب نام خراسانی فروش اصفهانی را چند روزی بعد از واقعه مذکور شب ۱۳ محرم

تبرباران کردند و ایضاً در ماه صفر ۱۳۳۰ در ماه فروزك و ارطی که از قراء ساری است و نفر دیگر از بهائیان را یکی آقاشیخ محمد تقی و دیگر آقا میر صفر را بشهادت رساندند شرح آنوقایع را که بعضی از بهائیان محل نوشته چنین است :

جناب آقاشیخ تقی که در یکی از عباد الله الصالحین و احبای مخلصین بود در زمان فتنه و آشوب محمد علی میرزا فرقه معاندین و مبغضین کراراً ایشان را گرفته ازیت و آزار روحاً و جسمانی نمود مبلغ زیادی بعنوان جریمه صادره از ایشان اخذ کرده اند تا آنکه در ۱۵ ماه صفر ۱۳۳۰ بتحریر علمای ساری شخصی عنود بیرحم با برخی از اعدای و اهالی اراذل سنگدل در نیمه شب میروند در منزل ایشان زنجیر در خانه را بالوله تفنگ شکسته و جناب معزی الهیه را از بستر خواب کشیده با ضرب و زجر از خانه بیرون میبرند پسر آنمظلوم از دنبال پدر در وان بیرون میشود انظار امان بیدین غافل از یوم الدین سینه بیکینه پدر را در مقابل چشم پسر از ضرب گلوله مشبك میسازند و با این ظلم شدید باز نائزۀ بغض و عداوتشان بیشتر زیانه میزند یوم دیگر جناب آقا میر صفر را که در امر الله ثابت و بکمال تقوی موصوف و مشتهر بود دستگیر مینمایند و از ماه فروزك بیرون برده با رطی که محل رؤسای ظالمین است نزد شخص معاندی که چند یوم قبل از این دوسه نفری از

محبین را کتک زده و سب و شتم نمود و تهدید کرد که بهائیان  
 کل باید قتل شوند میکشند و جناب آقا میر صفیر را در موقمی  
 نزد آن مباشر ظالم وارد میکنند که جمعی از مسلمان خونخوار  
 و فتنه جویان غدار حاضر بوده اند آن نامسلمانان بیدین  
 بمحضی که آن سید مظلوم بی ناصر و معین را دیده دفعتاً  
 قیام کرد هر کدام محض ثواب بی حساب کتک میزنند بقسمی  
 که دیگر رمقی از برای آن مظلوم باقی نماند بعد ها میگویند  
 اگر از بستگانش کسی بیاید و فلان مبلغ پول بدهد این جسد  
 را که فی الواقع چون مرغ نیم بسمل بود میدهیم خلاصه از  
 بستگان این مظلوم آمده این مبلغ درخواست آن ظالمان را  
 داده و این نیمه جان را در روی چهار چوب بسته حرکت  
 داده که ببرند بقریه خودشان در این ضمن که حضرات اهل  
 بیت و خانواده این مظلوم این خبر جانسوز و وحشت اثر میشوند  
 سر اسیه از خانه بیرون میدوند و منتظر ایستادند که آن مظلوم  
 نیمه جان را بیاورند و لکن چون قدری آن جسد متحرک را از قریه  
 ارضی دور میکنند باز معاندین نارعد او تشان شعله میکشد  
 میگویند هر کس برود و آنرا بکشد که دیگر روی خانه و عیال نبیند  
 مستحق بهشت عنبر سرشت خواهد شد و خدمتی در اسلام  
 کرده بی حساب پیرش از پیل صراط میگذرد و هم خوابه حور  
 در قصور جنت خواهد بود شخصی عنودی از جا جستن کرده میآید

در نیم راه با گوله موزر این نیمه جانرا شهید جو و رجفامی سازد  
 نعش این شهید سعید را میبرند بخانه اهل خانواده که  
 منتظر ورود آن بوده و امید زندگی با داشته صدابناله و شیون  
 بلند میکنند باز آتش غلّ و بغضای اشقیافرو نشسته حکم میکنند  
 که نعش را بدهید حضرات اهل بیت نعش را در گوشه پنهان  
 کرده میگویند او را دفن کردیم بعد از یکشنبه روز دیگر محرمانه  
 نعش آن شهید مظلوم را دفن میکنند اینائی که از این دو شهید  
 باقی مانده از قرار ذیل است از مرحوم شیخ تقی سه طفل  
 ز کور بدیع الله و محمد و نور الله از آقامیر صفریک طفل سید رضا  
 و در باهل هم شهادت آقامیر محمد علی معین التجار  
 واقع شد که نیمه شب جمعی از اشرار در خانه اش را کوبیده اطهار  
 کردند که نامه برایش آورده اند و معین التجار در بروی آنان  
 باز کرد و چون اشرار هجوم آوردند زوجه اش سرو پا برهنه در  
 جلو آمده اصرار کرد که تا مرا نکشید نمیگذارم شوهرم را بکشید  
 لذا زن و شوهر هر دو را بقتل رساندند .

و از مشاهیر بهائیان ساری لطفعلی خان کلبادی سالار  
 و سردار جلیل سابق الوصف صاحب ثروت و افره و قری و املاک  
 باهره و نوکران مسلح قاهره و مورد بیم و ملاحظه و احترام  
 و احتیاج عامه و در طول مدت این دوره عضو محفل روحانی آن  
 بلده و حامی بهائیان بود و یا همه شهرت و اقداماتش بنام

این امر بعلت کمال قدرت و ثروت نه از طرف دولتیان بهانه جو  
 ونه از اشرار و مهاجمین گرتگ خوزیان بسیاری با و نرسید و  
 نوبتی در ایام ناصرالدین شاه و قدرت تا مه کامران میرزا در  
 فتنه که بنام ماهفروزک برانگیختند و ملا علیجان را بشرحی که  
 در بخش شش آوریم بشهادت رساندند چون کامران میرزا  
 ویرا احضار و بازخواست کرد که خبر دادند شما حوزه در حصول  
 و حوش خود را رید بتجاهل و لطیفه گفت که من فقط حوض  
 کوچکی در عمارت خود بنا کردم و کامران میرزا چون تکرار کرد  
 او و باز همین جواب گفت و کامران میرزا خندید دست از و کشید  
 و دیگر از بهائیان شهیر ساری آقاسید حسین مقدس  
 بن آقاسید باقر از سادات حسینی ساکن ساری در محرم  
 سال ۱۲۸۷ متولد شد و در روس مقدماتی و علوم ادبیه عربیه  
 فرا گرفت و به سجدیه پدربمبادت و ذکرو دعا و لغو گشت و در سنین  
 شباب که تحصیل در مدرسه باطلاب علوم ادبیه و دینییه  
 مشغول بود با میرزا حسن واعظ قزوینی از اعیان مشهور که  
 برای روضه خوانی بساری وارد شد و با وجود بهائیت سر حلقه  
 واعظان و ذاکرین مصیبت گردید و اهالی بوسعت محفوظات  
 و عمق معلومات و ذوق و تقریرش فریفته شدند در مجلس روضه  
 خوانی منعقد در خانه خالش که از ملاکین و محترمین بلد بود  
 و تنظیم مجالس را بمهدده خواهرزاده وا گذاشت معاشرو

مجالس گشت و بواسطه او با چند تن دیگر امثال میرزا محمد  
 حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فتح الله حمزه و میرزا فضل الله  
 سنگ که عمده و ره در تحصیل بودند بعرفان و ایمان بدیسمع  
 فائز شدند و با همه رعایت احتیاط زمزمه و همه در خصوص  
 ایمانشان بالسن و افواه افتاد و پدید رفته عرض و مقاومت برخاست  
 و عاقبت بدستور واعظ مذکور نسخه آثاری صادر از قلم حضرت  
 عبدالبهاء را مخفیانه بر سجاده پدید گذاشت و سید متعبد  
 چون آن را مطالعه نمود متنبه گشت دیگر بار متعرض فرزند  
 نگر دید ولی قیل و قال مردم درباره وی برجای ماند و در آن  
 اثنا پدروقات یافت و ملائی محل میرزا محمد علی فاضل بنای  
 تعرض بر منبر گذاشت و خواست مآثرک پدر را از فرزند و حید  
 باز در لا جرم آقا سید حسین بطهران رفته بدربار سلطنتی  
 شکایت از آخوند نمود و دست ملا از تعدی کوتاه گشت و او به  
 مآثرک رسید و ملا در اثنا سفر برای زیارت عتبات عراق عرب  
 در کرمانشاه در گذشت و بالجمله آقا سید حسین مقدس در  
 ساری رکن رکن در جامعه احبش و سالها عضو مهم محفل  
 روحانی بود و در تبلیغ علما و مهمین مخصوصاً کوشید و با حسن  
 خلق و غریب نوازی و بسط ید و طیب معاشرت با طبقات و  
 عقاید مختلفه و عمق در امر اهل و روحانیت و سحر خیزی  
 و عبادت امتیاز داشت و در نشر معارف و تأسیس مدارس و مساعدت

کودکان بی بضاعت بذل مال نمود و در تاسیس خیابان بلند  
 و خیرات عمومیّه سبقت جست و در سال ۱۳۲۶ سفر بشهمیرزا  
 نمود و معاندین حکومت سمنان را اغوا و اغرا کردند که سید بابی  
 از مازندران آمده میخواست با بابیههای سنگسروشهمیرزا  
 همدست شده بمخالفت حکومت پردازند و حکمران شبانسه  
 سواران چند بشهمیرزا فرستاده مقدّس را باتنی چنانسد از  
 مستخدمین کت بست بطرف سمنان بردند و در آن بلد تنسی  
 از اعضاء حکومت که سابقاً از مامورین حکومت ساری بود و مقدّس  
 را میشناخت ویرانزد حکومت تعریف کرده نوعی نمود کسه  
 حکمران پشیمان گردیده هراسان گشته از طریق معذرت  
 آمده محرکین و مفسدین را تهدید سیاست نمود و مقدّس را تا  
 شهمیرزا مشایعت کرد و او با احترام تمام بساری برگشت و نیز  
 در ایام انقلاب مشروطیت و ملیت باغ مقدّس را در و بار بنام اینکه  
 سید بابی مشروطه طلب است غارت کردند و هنگامیکه بنام  
 معجزه صادره از حضرت عباس شهر را چراغان داشتند در شب  
 دوم چنین شهرت دادند که در باغ سید بابی سوخت و در حال  
 انتظار اراذل که مهیای تحریک فساد بودند بانفت و بنزین  
 سوی باغ شتافتند و هنوز پاس از شب نگذشته قریب نیم از  
 اهالی شهر در باغ مجتمع شدند و بالعم و سب و ناسزا  
 فریادهای زدند که بابی سوخته را میخواستیم و بالاخره نظمیّه

مداخله کرده باشد و سرنیزه اهالی را از حوالی باغ راندند و در کل این مواقع مقدس را بیم واضطرابی دست نداده استقامت ورزید و پیوسته دلیرانه تبلیغ امر ایهی میکرد و خانه خود را بنام مسافر خانه تقدیم عالم امر نمود و عاقبت بسال ۱۳۴۳ درگذشت و خواهرزاده اش خطیب مقدسی که دست پرورده روحانی اوست بعد از او بفعالیت و خدمات امریه قیام کرد .

دیگر آقا سید مرتضی حافظ الصحه درمازندران تحصیلات فارسی و عربی و طب ایرانی نمود و بواسطه میرزا حسن قزوینی مذکور فوزیایمان بدیع یافت و بنام اینطایفه مشهور شد مردم تعرض کردند و پدرش او را از خانه اخراج نمود پس بطهران رفت قریب پنجسال تکمیل تحصیل طب کرد و در مریم خانیه دولتی بخدمت پرداخت و با احبباً معاشرت نمود و ما موریت طبیب صحیه یافته بمازندران برگشت باعائله بد ماوند رفت و مقدار دو سال در آنحد و اقامت داشت نفوسی چند را مهتدی ساخت و بالاخره اهالی بتعرض برخاسته خواستند خانه را آتش زنند و برخی از دستانش مانعت کردند و او بساری برگشته سالیانی دراز ما موریت صحیه داشته بطبایست اشتغال نمود و بتبلیغ و نشر امر ایهی پرداخت و نزد اهالی بدین نام معروف گشت و برخی از جهال و پیرا بعنوان جبرئیل



با بیان میخواندند و بعلمت اینکه در اخذ نقود از مرضی مساهله  
 مینمود اطباء بلد و غیرهم شهرت دادند که موظف برای تبلیغ  
 میباشد و با اینکه خانه اش محل ورود مسافرین و معاشرتش  
 با مؤمنین سابقین از قبیل میرزا فضل الله سنگ و آقاسید حسین  
 مقدس و میرزا محمد پیشنماز و آقا علی اکبر سمسار و غیرهم معروف  
 و معلوم بود اهالی بطیابتش و شوق داشتند و مرجع عموم شدند  
 و نوبتی بعزم تشرف محضر عبدالبها با فرزندش سید آقا بزرگ  
 حرکت کرد ولی بواسطه محاربه بین دولت روس و ژاپن طسرق  
 سدود بود و ناچار عودت کردند و نوبتی برخی از برخی از اعدا  
 قصد هلاک وی نمودند ولی حکمران جلوگیری کرده و بسرا  
 چندی در دارالحکوه نگه داشته حفظ نمود و هنگامیکه  
 محمد علی میرزا با جمعیتش در استرآباد در حال اقامت انداخت  
 برخی از معاندین صورت فتوغرافی اجتماعی معاریف احبای  
 ساری را نزدش برده آنانرا مخالف وی و مجاهد در طریسق  
 حریت و مشروطیت تعریف نمودند و چند تن مامور قتل احباب  
 شده بساری شبانه در آمدند و چنانکه در بخش سابق نگاشتیم  
 تنها بقتل مشیرالتجار کامیاب شدند و آقا محمود ساعت ساز و  
 میرزا حبیب الله خرازی فروش از محبین اینطایفه را که بیمن  
 انام بهائی معروف شدند ولی در حزب سیاسی دموکرات  
 داخل بودند نیز بقتل آوردند آنگاه محمد علی میرزا وارد

ساری شد و اهالی جشن گرفتند و آقاسید مرتضی راهنگامی که از جشن تجارتسرای وکیل بخانه بر میکشت تنی چند از سواران و اراذل احاطه کرده به پیاهوسب امری پرداختند و ارا بدین طریق سوی دروازه طرف شهر بار فروش بردند و در حالیکه گفتگوی قتلش مینمودند سهم الممالک بن امیر موید رسید. از ماجری مطلع شد و امر استخلف کرد باد و تن از نوکرهای خود بخانه فرستاد و در آنشب جمعی از ارباب نیز گرفتار از سواران و شیران گشتند و آقاسید مرتضی علی الصباح تفصیل مازقع و سایر اعمال سواران را بمحمد علی میرزا عریضه کرد و او منادی بیازار انداخته اعلانات منتشر کرد که کسی متعرض احدی بنام مشروطیت خواهی و غیره نشود و لذا امنیت حاصل شد و بالجمله آقاسید مرتضی حافظ الصّحه بدین لقب از طرف حکومت خوانده شد و خلعت در مقابل فدائیکاری و اقدامات صحی که در سال وبائی بعمل آورد بدو دادند و تا آخر الحیات بنام این امر معروف و مشغول بخدمات روحانیّه بود و در سال ۱۳۳۳ در ساری مدفون شد و خلف و حیدش آقاسید آقا بزرگ حافظی حسب مهل نوایای آن مرحوم خانه مسکونه شانرا بمسافر خانه بهائی داد.

و در قریه ماهفروزک علویه خانم سابق الوصف حرم ملا علیجان شهید جمعیت اهل بهار اداره نمود و مکرراً در

اقسام مملکت سفرها برای تبلیغ کرد و مدتی در طهران بتبلیغ  
و تشویق نسوان پرداخت و در سال ۱۳۲۰ بعکاشتافتسه  
چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسربرد و حسب الامر  
بعشق آباد رفته ایامی بماند پس بخراسان و یزد و گیلان و  
مازندران بتبلیغ و تربیت نسوان همت گذاشت و هنگام ورودش  
بیزد باتفاق پسر برادر جوانش سید علی محمد و میرزا حسین  
زنجانی در اواخر فتنه سال ۱۳۲۱ بنوعیکه در بخش سابق  
نگاشتم واقع شد در کاروانسرائی سکونت جست و اشرار بلد  
بتصویر اینک اموال بسیار با خود از عشق آباد آورد و ورش گرفتند  
و او بی پروا لسان بنصیحت و تبلیغ گشود و نزدیک شد که اشرار  
بتازند و بسلب و نهب پردازند چون در طول طریق قبیل از  
وصولش بیزد نیز جمعی از یزدیان در قافله بتعصب شدید  
شده ضرب و زجر وارد آوردند و ماجری با اشرار گفتند لا جریم  
مصمم بقتلش گشتند ولی در آن اثناء گماشتگان جلال الدوله  
حکمران رسیده و پیرامستخلص کرده بدار الحکوه رساندند  
و ایامی چند مصون ماند آنگاه بعیاس آباد محل اقامت  
حکمران بردند و شاهزاده باعاظه اش سئوالات و مسائل  
چند از او پرسیده جواب شنیدند و احترامات بجای آوردند  
و حکمران او را باتفاق بعضی از معتدین بسمت آباءه فرستاد  
و حکمران طول طریق مکاتیب متحد المضمون در توجه بحفظ

و حراست نوشت و لذا چون در ابرقوه اهالی بصد دایدا و قتل  
 برخاستند حاکم محل ناچار بحفظ و حمایت شده اورا بآباد  
 رساند و ایامی در آنجا سکون و آسایش جسته روانه گشت و  
 بالجمله علویه خانم تمامت حیات خود را پس از شهادت شوهر  
 والا گوهر در نشر امرابهی صرف نمود و از قلم حضرت عبدالبهاء  
 بلقب امة البها مفتخر گردید و دارای علم و فضل و حسن خو  
 و سلا<sup>ست</sup> تقریر و تحریر و اطلاعات دینی و قدرت شعریه بود و  
 نمونه از اشعارش که در دعوت بامرابهی گفت چنین است :

یا معشر البشر شرب هجران تمام شد

قوموا عن القبور که یوم القیام شد

ای عاشقان حق رخ معشوق شد عیان

ای بلبلان ذوق بهار مدام شد

عارف بیا که شاهد غیب آشکار گشت

صوفی بیا که خمر محبت بجام شد

در کوه طور پرتوی افکند طلعتش

چندین هزار موسی جان لا کلام شد

قسسیان بمجد عظیم اند منتظر

ربّ جلیل آمد و نامش غلام شد

فرقانیان بشارت عظمی که بر شما ست

ظاهر آله فی ظلل من غمام شد

گر شیخیان ب مذهب خویشند معتقد

حالا هلال مشرقشان بدر تمام شد

اهل بیان لئالی بحربیان عیان

از مخزن مشیت ربّ الانام شد

ان صاعد سما بزمین نازل آمده

مارا خزانه هاهمه فتح الختام شد

و در او اخیار ایام از حلیه بصرعاری ماند و بالا خره در ساری

بسال ۱۳۴۰ از این جهان پرمحن درگذشت و برادرش آقا

بزرگ و مادرش خورشید خانم و خواهر مهتر زینب خاتون و کهتر

شهر بانو و زوجه آقا سید آقا بزرگ خدیجه خانم متدرجاً

درگذشتند .

و از مشاهیر احبای مازندران لطفعلی خان کلبادی

سال ۱۳۴۰ مکرّم، سردار جلیل سابق الوصف چون علویه خانم

وفات یافت و بعلمت معاندت و مخالفت مردم غسل و تجهیز

مشکل گشت با تهیه موزیک و سوارویدک تجهیز جسد مظلومه

نمود و در هنگام صعود حضرت عبدالبهاء علیاً مدت سه روز

مجلس تعزیت و سوگواری بسیار آراسته تمامت طبقات محترمین

حضور حاصل کردند و آقا سید میرزا علی عمادی بهنه ثلاثی

وکیل مجلس دارالشوری ملی که محبت و تمایل باین امر داشت

در محضر جمعیت خطابه بلیغ راجع بتاثر غروب انوار مظاهرسر

الهیه ایراد کرد و بالاخره سردار در سال ۱۳۵۲ درگذشت  
 و غلامحسین خان شاپوری کرمانی الاصل ملقب بمقتدر السلطنه  
 در دائره حکومت ساری بوده پیوسته حمایت و مساعدت از  
 احباب میکرد و از معارف میرزا آقا جان و میرزا ذبیح اللّٰه  
 پسران شیخ میرزا آقا سابق الذکر سرپرستی عم خود میرزا  
 حسین بابی مذکور بر او مندرگشتند که اول در سال ۱۳۳۰ و ثانی  
 در سال ۱۳۳۰ وفات نمودند و خاندان جلیل درخشان از  
 ایشان درخشیدند دیگر هژبرالدوله قاسم خان عبدالملکی  
 رئیس و صاحب دلاوری و ایل عبدالملکی و اراضی آن از فرقه اهل  
 حق دیگر آقا میرزا غلامحسین خلف آقا علی بن مشهدی حسین  
 از اصحاب قلعه که سالها معروف بدین نام و مخلص و با اهتمام  
 بود و از اهل قریه ارطی نیز عده ایمان داشتند و میرزا عنایت  
 علی آبادی معروف هم ارتباط داشت و میرزا جعفر شاعر  
 غیبی تخلص از اهل ارطی نزد بهائیان دم از ایمان میزد  
 و از جمله آنان میرزا غلامعلی بود و پسرش مجد الاطباء درحدود  
 سال ۱۳۰۳ بواسطه این اصدق فائز با ایمان گشت و میرزا  
 علی اکبر ارطی هم بواسطه برادرزانش دکتر محمد خان ایمان  
 آورد که خاندان دوستدار از او برقرارند .  
 دیگر ملا رمضان آمره ای سابق الوصف که اهالی شریبر  
 بقصد قتلش برآمدند و شبی در زمستان بدون روشنائی و لباس

کافی برای استخلاص از شرار از قریه خارج شده در مجلسی  
شب را بروز آوردند و مشهدی میر آقا جان نام که با این فئسه  
دوست بود ایشانرا بخانه خود برده نگهداری و پذیرائی کرد  
تا آنکه شیخ حسین مجتهد ساری بشیخ رضانعلی از اهمل  
قریه امره که مردی غیور و متعصب در اسلام و ماهر در فن تیر  
اندازی بود دستور داد که آنمظلومرا بقتل آرد و این واقعه در  
یکی از لیالی سال ۱۳۳۲ واقع شد و شیخ رضانعلی در نیمه  
شب با تفنگ بمعزم قتل شتافت و هنوز بمقصد نرسیده تزلزل  
و تردید در عزمش رخ داد و چون بخانه درآمد و او را در حال  
مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات دید تا صبح برجسای  
ماند و آیات و مناجات اصف کرده متأثر و مستغفر و از فتوی مجتهد  
و متعجب و متحیر گردید آنگاه با ملا رمضان ملاقی و مکالم و مومن  
و منجذب و مشتعل گشت و ملا رمضان با توجه کرد که هرگاه  
مجتهد را ببیند دستش را بوسد چه امر محبوب ابهی است که  
باید دست قاتل بوسید و بالجمله ملا رمضان ایام حیات را  
بخد مت و تبلیغ امر ابهی صرف نموده و اشعار بسیار سروده  
فنائی تخلص کرد و جمال ابهی ویرا بقاشی فرمودند و در سال  
۱۳۳۲ درگذشت و برخی از اشعارش چنین است :

رخساریارتازه را در این بهارتازه بین

هم این بهارتازه از رخساریارتازه بین

رخساریارتازه راخوش لاله زارتازه بین  
 این لاله زارتازه را درهر دیارتازه بین  
 درکوه صحرا و چمن بس چشمه سارتازه بین  
 يك طلعتی ازلا مکان اندر مکانی شدعیان  
 از شاخه گل نوگی درگستانی شدعیان  
 از عشق گل در بلبلان آه و فغانی شدعیان  
 ز افغان شان بس شورش درهر مکانی  
 همچون هزار از عشق گل بس بیقرارتازه بین  
 آفتابی گشت طالع درسمای بندگی  
 کرد عالم را منور از فنای بندگی  
 بر سر پرز و تمکین گشت سلطانی مکین  
 داد فرمان بر سلاطین از برای بندگی  
 عندلیبی گشت در گلزار وحدت نغمه خوان  
 بلبلان را کرد شیدا از نوای بندگی  
 موجزن بحر الوهیت از آن شد تابرون  
 آید از وی گوهر سنگین بهای بندگی  
 بساط بندگی بپانموده شاه بندگی  
 در آسمان جان و دل رخسار چوماه بندگی  
 خضوع او برای حق بود گواه بندگی  
 روان بارض جان و دل از او میاه بندگی



از آن میاه ارض جان پراز گیاه بندگی

شده است برتر از فلک هم عزوجاه بندگی

امیر و حکمران بود بهر سپاه بندگی

ایضاً عیان برهروان همه نمود راه بندگی

یا حضرت من اراده الله بر جمله سرائری تو آگاه

خرم سرانگه شد به پایست طوبی لمن انت کنت مولاه

خوش آن بدنی که شد ز عشقت کاهیده وز زار چون کاه

گلشن ز تودشت و کوه صحرا روشن ز رخ ستاره و ماه

هر ره که روی همان ره راست بیراه تو هر ره می بود چاه

از عشق تو عاشقان شب و روز همد م بفغان و ناله وآه

بلبل زده ان تو غزلخوان طوطی ز لبان تو شکر خواه

قدرت ز عقول و وهم ارفع برتر از فلک تراست خرگاه

افزون ز همه شهان عالم خدام تو راست عزت و جاه

الحمد که آفتاب میثاق

کرده بتمام نور اشراق

و شیخ رمضان علی امره مذکور وارث آثار و مقام او شده سالها

درمازندران و غیره بنشر امر ابهی مشتمل میباشد و در کفشگر کلا

و در رزیکلا و غیرهما از قراء بسیار ساری هم عدّه کثیری از دهقانان

و ملاکین و غیرهم بهائی بودند چنانکه آنقراء را قریه بابی

میگفتند و در بار فروش (بابل فعلی) بنوعیکه در بخش سابق

آوردیم گروهی از اعقاب و منتسبین وهم از پیروان و محبیین  
 حاج شریعتمد ار بزرگ برج بودند که محبت داشته گاه و بیگاه  
 حمایت از مظلومان مینمودند و مختصری از احوال شیخ یعقوب  
 بن حاجی ملا یعقوب حمزه را در بخش ششم نگاشتیم و در سن  
 قریب بهشتاد و درگذشت و اخلاقی برجای گذاشت و خصوصاً  
 شیخ عبدالکریم که تحصیلات علمیه کرده بروضه خوانسی  
 پرداخت و تعصب دینی پیشه کرد بر منبر تعرض باین امر و نیز  
 ستم بر مؤمنین بی پناه را امید داشت تنبه و موعظت پدید یگران  
 مهتدی شده بر منبر و در محضر ملایان همی تبلیغ کرد و از دست  
 وزبان معاندین خصوصاً از همراهان شیخ سلمان سیف  
 الاسلام ابن شیخ فضل الله مذکور در بخش سوم آزار بسیار  
 دید و دل از منبر برید و تغییر لباس داده باشتغال تعلیم و  
 تربیتی داخل شد و بعضی بستگانش نیز تعرض و تمدی کردند  
 و از حق ارث محروم ساختند و او اندک ملال نیاورده بنشسر  
 نفحات بدیمه کوشید و پسرش را نیز بدینگونه تربیت نمود و از  
 سیف اسلام مذکور تعرض بسیار باحاد این فئه رسید و از آن جمله  
 در قریه کهور چال بابل مستخدمش سید علی ماهفروز کسی از  
 بهائیان را هدف گلوله ساخته بشهادت رساند و پسران  
 حاج شریعتمد از خصوصاً آقا شیخ محمد حسن که از تحصیلات  
 نجف برگشته در مسجد حاجی کاظم بیک برجای پسر

شریعتمدار و مقتدا شد و پس از ویسرش آقا شیخ علی که نیز بدینگونه مسند شریعت اسلامی برقرار داشت محب و مؤمن بوده حمایت میکردند نویتی دانی محمد صادق بمسجد مذکور خلف شیخ محمد حسن شریعتمدار اقتدا<sup>۱۰</sup> صلوة بست و ملائیکه در صف مقدمه اش بوده بشناخت و پرخاش بد و کرده گفت ای بابی چرا بمسجد و عقب من در آمدی و تو همین بسوی کرد و شریعتمدار بشنیده بملا بر آشت و او دانی صادق قرابابی و نجس خواند شریعتمدار گفت دانی من است و همینکه بسار دیگر لب در خصوص بابی بودن وی گشود بپسر خود شیخ محمد رضا دستور داد تا ملا را بضر بپشت گردن و لطمه بسیار از مسجد بیرون نمود و دانی صادق بحال خود بر جاماند .

وازیبائیان شهیر بابل آقامهدی معروف باقا داداش سابق الذکر که الواح و آثار متعدده در حقیقت از بیانات ابهی و حضرت عبدالبهاء صدور یافت و خانواده درین امر تاسیس کرد که اکبرشان میرزا محمد علی و دیگر آقا محمد اسمعیل چون در گذشتند تمامت اموالشان حسب الوصیه برای مصارف امریه اختصاص گرفت دیگر آقا میرزا محمد تقی تهمتن ناظم پستخانه و آقانصیر که از آنان و خواهرشان عائله و سیمه برقرار گردید و از علما آقا شیخ محمد تقی مؤید الاسلام داماد حاجسی شریعتمدار نیز در باطن محب و مطلع بود و شیخ جعفر فاضل

وواعظ نوه ملا رضا شاه شهید که با بعضی آحاد این طایفه  
 محب و معاشری بود همینکه بر منبر از سلاطین قاچاریه نکوهش  
 کرد و بتقویت از مشورت آیه انما امرکم شوری خواند سیف الاسلام  
 فرمان داد ویرانام بای تشهیر کرده از منبر پائین کشیده بزدند  
 و شیخ اسد الله ابداعی بابلگانی که چون با استادش شیخ  
 ابراهیم پیش نماز بقریه عرب خیل رفت بملاقات ملا امینا توجه  
 حاصل کرده و بواسطه برخی دیگر اطلاعات یافته ایمان آورد  
 و پسرش استاد محمد رضا خیاط مشتعل و منجذب گشت و هسر  
 د و بدست تعدی و تعرض تعصب از میان رفتند و حاجی مهدی  
 و حاجی عبد الله و حاجی عبد الصمد و حاجی احمد و حاجی  
 روح الله و حاجی محمد حسن و کا کا غضنفر و ملا حسین و استاد  
 آقا محمد کلاهد و زو برخی دیگر خصوصاً از سرشناسان السوار  
 در بخششش نام بردیم و کا کا حسین در سال ۱۳۵۱ در گذشت  
 و پسر <sup>انشاء</sup> قاسیم الله و آقا حبیب الله جای پدر. خاندان ثابتیان  
 تاسیس نمودند و از کا کا عبد الله عاقله و اسعه فروزان برقرار  
 است .

و چون بنوع مذکور در بخشهای پیش بصرار و برادر و خواهر  
 و عاقله شان از عشق آباد به بار فروش سکونت جستند بر جمعیت  
 افزوده بخدمات این امر پرداختند و نونها لان آنخاندان  
 به عرصه آمدند خصوصاً آقا فروغ الله بصراری طبیب مشهور ببلد

گردید و از آنگاه دکتر فروغ بصاری که بعلاوه تحصیلات طبیّه  
وسعت اطلاعات ادبیه و قریحه شعریه هم دارد و سمست  
ریاست بهداشتی دولتی هم یافت و مرجع طبی شهر  
اطراف گردید با اخلاق بغایت ستوده در معاشرت و مردم داری  
و مساعدت و معاونت بیماران و بالسان بلیغ و نصیحت ملاسیم  
جلب قلوب نمود و نشر نفعات این امر همی کرد و امور محفلی را  
و نمایندگی تشکیلات بهائی را هم بدست گرفت و خانه اش  
مرجع و محلّ نزول مسافرین محترمین اهل بها گردید و  
شخصیت شهیره بهائیان آن بلاد شمرده گشت و برتق و فتق  
امور و محلّ معضلات بهائیان در سالیان در ازیام کرد .

دیگر میرزا اسد الله فاضل بن میرزا محمود ابن آقا  
اسد الله بن آقا رسول اصفهانی ساکن بارفروش<sup>۱</sup> که آقا رسول  
با مکتب و اعتبار پیشه و کالت در امور حقوقی و محاکمات شرعیه  
و خاندانش با پیشه تجارت و زهاب و ایاب بروسیه اقامت  
داشتند و والد فاضل میرزا محمود مذکور در السن فارسی و ترکی  
بروسی توانا بود و خط شکسته نستعلیق را زیبا مینوشت و در  
ترسل و حساب مهارتی داشت و ما موریتهای گمرکی مازندران  
و خراسان کرد و غالباً تجارت در بار فروش و زهاب و ایاب  
بروسیه مینمود و متدین و کثیر العباده و روشن ضمیر عرفانسی  
ستوده اخلاق شیخی مسلک تحت تقیه بود و معاشرت و

علاقه با برخی خاندان بهائی اهل فضل و مکنّت بلد یافت  
 و از بستگان مادری میرزا محمود برخی در زری علمای بزرگ بلد  
 بودند و والده فاضل بنت ارشد میرزا آقا بزرگ شاعر عارف متخلص  
 بقصاب که محله <sup>۱</sup>رضلعی از بلد بنا مش مسمی بقصاب کلا  
 است و عمارت مفصل مشتمل بر قسمتهای اندرونی و بیرونی  
 و باغها و اطاق محل پوست تخت و تاج و کفشکول و تبریزین و دیگر  
 شعائر و آثار ارشادی با ارزشش محل ورود و نزول سیاحین  
 و جهانگردان و روحانیان بود و از اشعارش که مطلقاً بطبع  
 نرسید مجموعه دیوان غزلیات و رباعیات و قطعات و قصائد و دیگر  
 منوی در عشق و در بیان مراتب عرفان و کتابی ببحر تقارب در  
 رزمهای حضرت علی <sup>۱</sup> ابن طالب امتیاز داشت و فاضل را پدر از  
 صفر سن بتلمذ <sup>نزد</sup> بعضی از علما و فضلا<sup>۲</sup> بلد بگماشت چنانکه  
 در سنین صفر و رشد حسب تمایلات فطریه توارثیه در اتمالات<sup>۳</sup>  
 در کتب و ادبیات علمیه تدریس عربیه گردید و تا در تاحدود  
 سن ۲۰ سالگی به مدرسه حاجی کاظم بیک غالباً نزد شیخ  
 اسمعیل ابن الحداد مدرس متبحر و استاد زینفنون از پیروان  
 شیخ احساسی و متلمذین نزد حاجی شریعتمدار کبیر و مستخرج  
 نجومی مشهور و بر تحصیل علوم عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت  
 و منطق و نجوم و هیئت اشتغال و اشتها حاصل و بسیاری از  
 طلاب علوم بوی عقیدت و اعتماد یافتند و بعد از فوت مدرس

مذکور عدّه نزد وی تحصیل ادبیات عربیه و منطق و کلام و اصول  
 فقه مینمودند و گروهی از قشربین متنفذین مآلهای برای عقاید  
 عقلیه عرفانیه اش با وی مخالفت و منافرت و تلافیر گذاشتند  
 و بدینرو شهرتی فیمابین علما و طلاب حاصل کرده مستفسر  
 تکمیل و تحصیل و تدریس گردید و در عین حال بعبادت و تفکر  
 و تذکر و تهذیب نفس پرداخت و بحالتی روحانی و انجذاب و  
 اخلاص رسید ایمانی شد و در همان اثناء و احوال با برخی  
 از بهائیان که با والد و خویشان آشنائی و مراد ه داشتند  
 مصاحبه و مکالمه کرد و با بعضی از اقدمین این طایفه و  
 مرتبطین بقلعه طبرسی مذاکره نمود و از این امر بیخ بشنید  
 تا در سال ۱۳۲۰ از پدر اجازت گرفته بمعزم تکمیل و تحصیل  
 در طهران و عراق عرب بهمراهی یکی از طلاب تلامذ خود  
 مسافرت نمود و در طهران اقامت جسته بتکمیل و تدریس و تدریس  
 پرداخت و نزد مدرسین مشهور و معقول و منقول تدریس  
 جست و طلابی نزدش تملق و تلمذ گرفتند و در آن حال بسا  
 بهائیان ساکن طهران ویا وارد از بلاد اخری و یا ایدان این  
 امر معاشرت یافت و از گفتارهای بسیاری بهره ها گرفت ولی تا  
 آن هنگام بمطالعہ آثار این امر نرسیده بود و اولین اثری که  
 بمطالعہ آن رسید لوح بشارات حضرت بهاء الله بود که در  
 تصمق در آن آگاهی کاملتری حاصل کرده بتحقیق دانست که  
 صاحب این امر عظیم در چه مقامی معنوی و بچه مقصودی بزرگ

قائم اند و اعتراف و اقرار نمود و از آن پس همی بمطالعہ السواح  
و آثار حضرت بہاء اللہ و حضرت عبدالبہاء مزید اطلاعات و  
نورانیت و توسعه فکر حاصل کرد و شب و روز غالباً باعدہ ازد و ستان  
رفیق و شفیق بہائی بسربرد و سفری در اثنا سرایت و باء در  
طہران بمازندران نمود و بملاقات والدین و متسبین رسید  
و محرمانہ بابہائیان در مجالسشان مراودہ و مصاحبہ نمود تا  
آنکہ در کمتر از سالی باز مراجعت بطہران کرد و کما فی السابق  
در مدرسہ اقامت نمود و باعدہ از بہائیان خصوصاً آقامیروزا  
عبدالحسین اردستانی کمال معاشرت و مراودت یافت و در  
عین حال با بسیاری از ارکان بابیہ و بزرگان متصوّفہ و اعمدہ  
علوم و فلسفہ ہای عصریہ و غیرہم معاشرت و دوستی داشت  
و بہائیان مذکور با اقدام در خدمت بنشر این امر تشویق کردند  
و بانس و الفی کہ با آثار مبارکہ حاصل نمود بان خدمت بہ پرداخت  
و ایادی امر و عدہ از متقدمین و فضلا و خالصین بہائی در مدرسہ  
باوی مراودہ مینمودند و در آنحال کثیری از طلاب علوم دینیہ  
کہ نزدش تلمذ میکردند بوی ارادت و اخلاص داشتند و جمعی  
از علما و طلاب حتی بعضی از ہمان تلامذہ اورا بنام حکمی  
و عارف و بابی و غیرہ مورد احتراز و خطرناک و کافر و نجس می پنداشتند  
و بالاخرہ بموجب ہدایت بہائیان عریضہ اخلاص و استعلامی  
بمحضرمبارک حضرت عبدالبہاء فرستاد و جوابی شامل امرو



دستور بخد مت و بنشر نفعات روحانیه رسید و ایادی فعال  
این امر بصد د تهیه سفر و ماموریتی مهم برای وی شدند و از  
خطابات صادره از حضرت عبد البهاء در این خصوص است  
قوله الجلیل "رشت حضرت ایادی امر الله حضرت شهید  
سلیل حضرت اسم الله الا صدق علیه بهاء الله الابهی ...  
جناب آقا میرزا اسد الله مازندرانی اگر بتواند بنجف بشتابد  
و در نهایت مدارا با شخصی مذکور ملاقات نماید بسیار موافق ..."  
و قوله المعظیم "جناب ایادی امر الله حضرت ابن ابهر  
علیه بهاء الله الابهی هو الله ای منادی میثاق در  
خصوص عالم خراسانی نجف مرقوم نمودید محرمانه بحضرت  
آقا میرزا اسد الله مازندرانی البته مرقوم نمائید که ایشان  
باعرض ملکوتی وقوه رحمانی و مقصدی ربّانی و نفعه سبحانی  
و تائیدی روح القدسینزد ایشان اگر ممکن است سفر نمایند  
و بیان حجج و براهین فرمایند که شاید نور هدایت کبری در  
دل و جان بتابد و او را از خود بر باید و در جوار الطاف الهی  
بیاساید و بدلائل و براهین او را بفهماند که من بعد دستگاه  
حکمرانی علماء و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسک عوام  
بایشان وصف جماعت و ریاست رؤسای دین پیچید نخواهد  
شد جمیع خلق اروپا مشرب گردند و آسایش اینجهان پر دازند  
اساس دین بکلی مضطرب و متزلزل گردد چنانکه در این مدت

بقیه بقد رستی و فتور حاصل گردیده معلوم است که در  
 مدتی قلیله عنقریب مثل اروپا دین و مذهب نسیاً منسیاً  
 خواهد شد مگر آنکه بنفثات روح القدس دلهازنده و نفوس  
 آزاده شوند و وری جدید بمیان آید این قضیه ایست واضح  
 و مشهود دلیل و برهان لازم ندارد و علیک البها الا بهی ع  
 و طولی نکشید که در خطاب مفصلی امر صریح سفر بعراق  
 و مصاحبه مجتهد خراسانی ملا محمد کاظم فرمودند چه محیط  
 تنور فکر و تجدّد طلبی و تحرّز از خرافات و توجّه بعلوم عصر که از  
 چند سال پیش بدست بابیه در آنجا بظهور آمد و مجتهد  
 مذکور و غیر هم از آنجا برخاستند و علمد امر مشروطیت و حریت  
 و منادی تجدّد و تنور گشتند و آنجا مرکزی برای بابیان میشد  
 اقتضای داشت که در آنجا ابلاغ و نشر امر بدیع گردد . خصوصاً  
 مجتهد مذکور با بعضی از ایادی که در آنجا بلاقاش رسید  
 مکاتبه کرد لذا پیشنهاد دوتن آقا شیخ علی اکبر قوچانسی و  
 میرزا اسد الله فاضل مازندرانی نمودند و حضرت عبد البها  
 این خدمت را با فاضل دستور داد و فاضل حسب محاسن و معیت  
 در اینگونه اسفار که قبلاً با آقا میرزا عبد الحسین اردستانی  
 کرده بود این موضوع را در محفل مطّرح نمود و باصرار ابرام وی  
 محفل هم موافقت نمود و موجبات را فراهم آوردند لذا تقریباً  
 در جمادی الا ولی ۱۳۲۸ باین عزم رهسپار گردید و سپس از

اقامت چند روز در کاشان و ملاقات دوستان بارستان رفت  
 و آقامیرزا عبدالحسین با خود مقداری زیادی از کتب و الواح  
 و آثار قیمه برداشت که هرگاه برای تازه مطلقین نجف لازم  
 شد بدهد و پاره راهم تقدیم حضور در محضر ارضی مقصود نماید  
 و فاضل ایامی چند بمعاشرت با آقامیرزا عبدالحسین و برادر  
 مهترش میرزا آقا مجد السادات و ملاقات جمع بهائیان گذراند  
 آنگاه با آقامیرزا عبدالحسین بکاشان برگشتند و چون کاشانیان  
 اصرار باقامتشان ورزیدند و ناچار بمحفل روحانی طهران  
 اطلاع دادند خطی از محفل تقریباً بدین مضمون بفاضل  
 رسید که حسب الامر باید معجلاً بنجف شتابد و پس از انجام  
 مقصود و مرام بارضی اقدس برای زیارت بروند و هرچه دستور  
 بفرمایند البته اطاعت کنند لذا هر دو از کاشان بقم و اراک و  
 کرمانشاه پس از توقف ایامی مختصر در بلاد مذکور رفتند و در  
 کرمانشاه روزی چند در خانه آقامیرزا اسحق خان حقیقی  
 بوده بابتی چند از محترمین مذاکرات دینی کردند و قطعه  
 هکسی بعده از احباب برداشتند و متعصبین از اهالی شنیده  
 دانسته بزمزه و همه افتادند تا چون بقصر شرین رسیدند  
 گماشته شی حاجی علی نام از نجف از طرف انجمن مشروطه  
 خواهان اعتدالی طما بنام هیئت علمیه نجف بریاست  
 پسر آخوند ملا کاظم بشهرت آیه الله زاده که برای مخاברה

تلگرافی بامجلس شورای ملی طهران علیه جمعیت دموکرات  
و برای تجسس از زائرین اعتبار مقدّسه بعلمت بیم از جانب  
دموکرات انقلابی آمده بود بملاقات آمده مباحث اصلاحیه  
عصر حاضر میان آورد و جاهلانه از روشنگری ایشان وهمی  
برده با آنان همراه شد تا در شهر رجب که ببغداد درآمد با  
دوستان ملاقات میکردند مراقبت نمود و فاضل و میرزا عبدالحسین  
در آنچند روزه توقف در بغداد غالباً باشاهزاده مؤید  
السلطنه بهائی که از تعرض مشروطه خواهان بوی، برای این  
که در ایام قلیله سلطنت محمد علی شاه حسب امر اجباری  
وی بریاست شورای سلطنتی قرار داشت، فراری شده بود  
معاشرت یافتند و چون بکربلا رفتند و بالاخره در نجف اقامت  
گزیدند حاجی علی همه جا همراه بود وهمی بدروغ وعده  
معاونت و مساعدت مینمود ولی خبر بهیئت علمیه مذکور  
رساند و از طهران هم از جانب بعضی همدستانشان از  
بابیان خبر حرکت آند و با اشاره افتراضیه قصد سوّه بانان  
رسید و از این دوسر چشمه سیلاب فتنه جریان گرفت و بیم  
واضطراب و احتیاط در آنان حاصل شد و بنا برین در روز سوم  
اقامت در نجف که تازه خانه مناسبی اجاره شد و هنوز فرصت  
ملاقات با احدی را نکرده بودند و برای اولین بار بتفجیح  
و دیدار برآمدند همینکه با طرف صحن مقدّس حضرت

امیرالمؤمنین آمدند حالت توجه طلاب را مشاهده کرده و چند تنی از آخوند وسید از علما رسیدند و باتفاق ایشان بسوی خانه آمدند و در حالتی که جمع انبوهی از ارباب عمایم محوطه و حول خانه را احاطه داشتند پس از تعارفات ظاهریه اظهار کردند که پس از وصول اخبار موحدش از بعضی انجمنهای سری طهران راجع بشما هیئت علمیه در اضطراب و نگرانی افتادند و ما را ما موربان داشتند که در اشیا<sup>۱</sup> شمارسیدگی کنیم و هر چه فاضل پرسید که کدام انجمن و چه گونه خبری است بیجان کنید تا کذب آن اباطیل و اراجیف را مدلل داریم گفتند عجالتاً مقری جز این نیست که در خرجین و اشیا<sup>۲</sup> شما تفحص نمائیم و فاضل گفت این چنین عملی باید از طرف حکومت صورت گیرد گفتند که هیئت علمیه و علما خود مختارند و بالجمله پس از رسیدگی در اشیا<sup>۳</sup> آنچه کتب و الواح و آثار بود بساد و مکتوب یکی مرقومه محفل طهران که ذکر شد دیگر نامه تشویقی و مبالغه آمیزیکی از ناشرین امر بهائی که در وصف مقام عظیم آن خدمت و در آنکه اولیا<sup>۴</sup> مقربین آرزوی فوز بچنین خدمتی دارند نگاشته بود برداشتند و بسوی هیئت علمیه رفتند و جمعیت مراقبین از ارباب عمایم بهر جای ماندند تا بعد از قرب ساعتی انبوهی کثیر از معممین بانمایند<sup>۵</sup> رسمی سیانسی ایران آمدند و با اشیا<sup>۶</sup> به همراه بردند و در حالیکه از حمام

جمعیت درکوچه و پشت بامها موج میزد که بهائی ها را  
 ببینند بمحل ویس قونسرلگری ایران رسانند و اشیاء را خود  
 بردند و آن دو تن را در محبس یعنی اطاقی تاریک بیفشرش  
 آورده هر دو پاد رکند گذاشته کدرامقفل ساختند و در اطاقی  
 از بیرون بسته رفتند ولی صدای پا و همهمه واردین و اطهارا  
 بغضیه شان بگوش میرسید و در آنحال هر دو را که گفتی از تامل  
 حادثه در خوابند اندیشه های گوناگون مانند رویاها باخاطر  
 میگذشت و فاضل این اندیشه را داشت که مبادا در اثر عدم  
 مراعات مقتضیات حکمت بچنین نتیجه رسیدند ولی در اعمال  
 خود نشان عدم حکمت نمیافت و چنان تصور میکرد که از  
 جهت آوردن کتب و الواح مقصودشان فاش شد و دیگر  
 ملاقات و مذاکرات صورت نخواهد گرفت ولی بعداً فهمید که  
 تدبیر غیبی چنین نقشه ریخت و بایستی بطریق نشر کتب  
 ابلاغ عمومی صورت گیرد و محافظه هر دو هم با فشاء عقیدت  
 و مقصد بایستی حاصل شود و بالجمله پس از ساعتی که تسالار  
 فوقانی قونسولخانه مشحون از ارکان علمیه و مملو از جمعیت  
 علما شد در اطاق از بیرون باز شد و بدرون آمده قفل کند را  
 باز کردند و آقا میرزا عبدالحسین را که اول بود پاها بیرون  
 کشیدند و فاضل را پای در کند مقفل تنها گذاشتند و آقا میرزا  
 عبدالحسین را با خود برده در حجره را از بیرون بستند و پس

از مدتی کم ویرا مراجعت بمحبس داده بازپاهای هر دو را مثل  
اول مقفل کرده در حجره را از بیرون بستند و آقامیرزا عبد  
الحسین  
بیان کرد که صورت استنطاق پس از تحقیق نام و پدر و موطن  
و شغل و غیره این بود که چه عقیدتی دارم و گفتم بهائوسی  
هستم و پرسیدند چگونه بهائی شدی گفتم پدرم بهائوسی  
بود و مرا همچون تربیت کرد مانند شماها که هر يك بهمان  
عقیدت پدر و مادر تربیت شدید و پرسیدند بچه قصدی باینجا  
آمدی گفتم فاضل می‌آمد و چون با هم دوست و یگانه بودیم  
باتفاق او آمدم و طولی نکشید که باز در محبس باز شد و بهمان  
طریق آمدند و فاضل را بردند و آقامیرزا عبد الحسین را پسای  
در کند و تنها گذاشته در محبس را از بیرون بستند و چون فاضل  
را بتالار پر جمعیت وارد کردند بهمان طریق از شخصیات  
سئوال کردند و او هر يك را جواب داد و گفت در همین مجلس  
عده بسیار هستند که مقام مرا بخوبی میشناسند آنگاه از مقصد  
آمدن بنجف سئوال کردند و او در جواب چنین طرح مقصد  
کرد که مرا همیشه در نظر بود <sup>این</sup> مرکز علم و دین بی زیسارت  
و استفادت بیایم و پدرم هم تاکید اکید داشت اما تقدیرات  
موافقت نکرد تا اینکه این قضیه پیش آمد که در ایران کسار  
انشقاق و اختلاف بین طرفداران مشروطیت و تجدید و آزادی  
و طرفداران اسلوب قدیم بتکفیر و قتل و غارت یکدیگر کشید و هر

يك از طرفين بهائيان را در طرف مخالف و منفور خود قرار دادند چنانکه طرفداران استبداد سلطنت و اسلوب قدیم بهائیان را مؤسس و مؤید حریت و آزادی گفتند و مورد تعدی و ستم نمودند و تجدد و آزادی خواهان نیز آنان را حامی استبداد شاه و دولت خوانده مورد تنفر و استکراه گفتند و از اینرو این جامعه مؤثر بین الطلی که فقط برای تهذیب اخلاق و تنویر افکار و صلح جهان و وحدت بشری کوشند و خویش را روحانی صرف و بی‌مداخله در امور سیاسی می‌شناسند مردود طرفین و مورد تعرض مردم قرار گرفتند و مایل شدند که کتب و آثار خود را بواسطه شخصی امین و مطلع بدین مرکز و مرجع مقتدر دینی بفرستند و تحت مطالعه و مذاکره قرار دهند تا بعد البحت و التفحص اگر محقق گردد که امر بهائی روحانی صرف و کوشای برای تربیت و تعلیم و تحسین اخلاق و صلح و اتحاد بشر و بهبود جهان است اعلام فرمایند که هیچ از طرفین آنان تعرض و تعدی نمایند و مراد رخور این خدمت و امانت دیدند و لذا با این کتب و آثار باین مرکز مقدس آمد و این را خدمت بوطن و کشور نیز میدانم که چنین جمع کثیر العده جهانی از حسن توجه بوطن دل آزرده و مستگسره نباشند پس میرزا مهدی آیه الله زاده که خود مسخره بود از عبارت مأثور در نامه مذکور محفل روحانی و نامه مذکوره



دیگر سؤال کرد و فاضل جواب داد که فی الحقیقه مراد همین ماموریت مشروحه میباشد و از مهر محفل روحانی و اعضاء آن پرسید صورت سجع مهربیان و اعضاء محفل هم بنوع حکمت ذکر شد و پس از ختم وضبط صورت جلسه فاضل را بمحبس آورده و پاهای اوور فیکش بنوعی که ذکر شد در کند مقفل نمودند و شب را بهمان وضع غذائی دادند و آنسان بهمان حال پاها در کند خوابی کردند و بدین طریق هفت روز در محبس ماندند و هر روز یکبار بهمان طریق سؤال ها و جوابها واقع میشد و چون کتب و آثار این امر را که از آنان گرفته بودند بدسترس عموم گذاشتند همه سئوالات مجالس دیگر و هم اشخاصی که خود برای تحقیق بمحبس می آمدند راجع بموضوعات مرتبط باین امر بود و در حقیقت باین وسیله ابلاغ و افشاء عمومی در آن مرکز مهم حاصل گردید ولی مفرضین که در ارکان آن مرکز بوده ریشه داشتند میخواستند بهر نیرنگ و افترا صاحب این امر جهان بین و پیروان را حامی استبداد سلطنتی ایران و عثمانی شناسانده و دولت مشروطه ایران و عثمانی را از این طایفه متنفر و کاره سازند و در هر دو کشور موجبات فتنه و فساد را بهر آنان فراهم نمایند و فاضل همی از آیات و الواح و آثار حضرت بها<sup>۱</sup> الله و حضرت عبدالبها<sup>۲</sup> دال بر عدم توجه بامور سیاسیّه و مادیّه و شئون خصوصیه

زائله برایشان خواند و بیاض کرد که در بین این طایفه حتی حمل آلات حرب حرام میباشد و میکوشند که جهانی متحد و پیرامش و آسایش فراهم سازند ولی آنان بالاخره نامه برآورده از جمل و عبارات مسروقه از الواح و آثار ساخته نسبت بحضرت عبدالبهاء دارند و گفتند که در جمله آن کتب و آثار بود و مفاد آنرا خطاب به بابیان ایران و عثمانی چنین پرداختند که باید بعبد حمید و محمد قبل علی کمک بد دهید تا بحق مقصوبه خود نائل آیند و آن وره را در انجمن مخصوصی از ارکان خود و نماینده دولت بلباس مبدل خواندند و فاضل انکار کرد که چنین نامه از حضرت عبدالبهاء نیست و نمیتواند باشد زیرا که مخالف با مندرجات آنهمه آثار مقطوعه مطبوعه میباشد و در نفس تالیف کلمات شواهد بسیار است که دلالت کامله بر ساختگی آن نامه دارد و سازنده چون ملتفت آن نکات نبود تحیت بر اشخاص نابھائی و لغات و اصطلاحات غیر متداوله آن حضرت را بمرصه آورد و گفت پیدا است که محلّ تحقیق و قضاوت بیطرفی در اینجا نیست و شما آنچه خواهید میکند .

ولذا حکم با رجاع فاضل و آقامیرزا عبدالحسین بسرحد ایران و تسلیم سرحد را دادند و دست هریک را در کند چوبی میخ کرده سوار بر ارابه باد و تن مامور نظامی عرب و گماشته قونسولگری بحالی که تعامت کتب و اشیا و البسه و غیرها را

از ایشان برگرفته و فقط لباس در تنشان است بکر بلا برگردانند  
و آن دو در آنجا دوشی و روزی در محبس نظمیّه محبس —  
مانند و صبحی دیگر با آنکه دوتن از شیوخ محبوس محترم  
از فاضل تحقیقاتی کرده بی بآئین بهائی و مظلومیتشان  
برند و نامه فاضل را بحکومت برای تحقیق در واقعه بواسطه  
مستخدم خود رسانند و حاکم هر دو را بدار الحکومه خواسته  
و بعد از سئوالات و تحقیقات راجع بامر بهائی و نفس واقعه از  
عقیدت و مظلومیتشان مطلع شده و نامه حکومت کربلا بوی و  
ذکر داشتند آن آلات مضره را دانست که کتبشان بوده و  
بساختگی نامه مفتریانه آنان بی برد ولی حقّ مداخله در  
امور نجف نداشت و فقط حقیقت واقعه را بمرکز بغداد نوشت  
لذا فاضل و میرزا عبدالحسین را با زبهما نظریق از نجف دستها  
بکند چوبی میخ کردند و سوار بر الاغ همراه دوتن مامور و  
گماشته سوار عثمانی و ایرانی بسوی بغداد روانه نمودند که  
چند شب در راه هم در محبسهای نظمیّه محله محبس —  
میداشتند و باز در صبح بهمان منوال دستها بکند مینمودند  
تا بغداد رسیده آند و را بمحبس نظمیّه وارد کردند ولی چند  
ساعتی بیش طول نکشید که آند و را از آن محبس در آورده تسلیم  
گماشتگان قونسولگری ایران در بغداد دادند که آورده در  
محبس قونسولگری بهمان طریق در کربلا پاها بکند محبس —

بداشتند و این حبس مدت سیزده روز بطول انجامید آنگاه هر  
 دو را با <sup>په منزل</sup> مورین سوار منزل در ظلمت شبی بخانقین و قصر شریین  
 رسانده تحویل سرحد را کردند و سرحد را خود مردی  
 نیک نفس و آزادی خواه و سخت مخالف سیاستمداری و حکمرانی  
 غیر عادلانه و غیر عالمانه آخوند ها بود و هم از مرکز حکومتش  
 کرمانشاه که نظام السلطانیه مافی بود بدستگیری و راه نمائی  
 میرزا اسحق خان حقیقی برای خلاصی و رفاغیت آند و دستور  
 رسید و هم هیئت دولت وقت نواب از طهران که هیئت  
 آزادی خواه و بیغرض بودند با قدامات آقا سید نصر اللّٰه  
 باقراف و آقا میرزا عزیز اللّٰه خان و رقا و دکتر مودی خانم  
 آمریکائی حقیقت احوال را کاملاً دانستند بی بغرض و رزی مفسد  
 نجف بردند و هم آخوند ملا کاظم مجتهد تلگرافی بدولت راجع  
 بغاضل و آقا میرزا عبدالحسین کرد که اندومد اخلت در سو  
 نیتی بهیچ وجه نداشتند و منظورشان هدایت و دلالت  
 بمعقاید مذهبی خودشان بود و حضرت عبدالبهاء خدود  
 بشخصه الجلیل و بیراعته القویه القايره در خطابه های شیوا  
 ایضاح ماجرا و مدافعه از افتراء فرمودند از آن جمله است  
 قوله العزیز

طهران بواسطه جناب امین جناب آقا سید مهدی سلیمان  
 آقا سید رضا باقراف

هو الله ای ثابت بر پیمان الان که در ارض مصر  
 هجرتگاه یوسف گنمان مدینه اسکندریه در نهایت  
 روح و ریحان و تهتل بملکوت حضرت رحمن اوقات  
 میگذارم نامه جناب امین قرائت شد نهایت  
 ستایش از ثبوت و استقامت آن یار مهربان نموده  
 بود الحمد لله که آن اخوان از بدایت همواره  
 مشمول پرتو اشراق نیر آفاق و مظهر الطاف ربّ  
 الميثاق بودند و امید چنین است که آن خاندان  
 و ودعان در مصر قرون و اعصار همواره مقتبس از انوار  
 اشراق باشند و یقین است که چنین است  
 حال من ایامی چند در این قطعه مصریه  
 میگذرانم و حکمت بالفیه در این سفر بسیار و بعد  
 ظاهر و آشکار گردد ولی بعضی از آشنا و بیگانه با اطراف  
 چنان اشتها را دارند که عذ البهاء نعوذ بالله  
 از ابرار احرار رنگوهش در رسائل خویش نموده  
 و از عبد الحمید متمکار جفاکار نیایش کرده یعنی  
 ظالم را مظلوم گفته و احرار را برامد موم شمرد  
 و این اخبار از نجف اشرف از ناحیه مقدسیه  
 حضرت امیر علیه السلام صادر شده سبحان الله  
 نفوسنی که در آن ناحیه مبارکده ساکن و

مجاور قبر مقدس و جدت مطهرند باید مصدور  
 حقیقت و ناشر صدق و استقامت و صریحی ملت  
 باشند چگونه راضی شدند که بهتانی باین  
 عظیمی تشهیر گردد و حظیره مقدسه بصدور  
 این افترا تحقیر گردد سلطان مخلوع عهد الحمید  
 جمال مبارک را بیست سال در زندان اسیر  
 سلاسل و اغلال نمود و نهایت ظلم و عدوان  
 مجری داشت و این عبد راسی و چهار سال  
 مسجون و بانواع تضییق مظلوم و مقهور نمود و در  
 کتاب اقدس که سی سال پیش متابوع و در میان  
 جمیع ملل منشور گشته و بالسنه مختلفه اروپا ترجمه  
 و منتشر گردیده صراحة در حق او منصوص میفرماید  
 یا معشر الروم نسمع بینکم صوت الیهوم اخذکم  
 سکر الیهوم ام کنتم من الغافلین یا ایتها  
 النقطة الواقعة فی شاطئ البحرین قد  
 استقر علیک کرسی الظلم واشتملت فیک نار  
 الہفضاء علی شان نواح به الملاہ الاعلی  
 والذین یطوفون حول کرسی رفیع نری  
 فیک الجاهل یحکم علی العاقل والظلام  
 یفتخر علی النور انک فی غرور مبین و این

کلمات زجر پیّه و خطابات شدیدۀ ایضاً در  
 کتب ردیّه براین امر که در زمان سلطان مخلوع  
 تالیف شدۀ مرون و موجود حال نفسی آنسده  
 بصریح کتاب اقدس بر سر سریر ظلم جالس  
 و بیسوم تسمیه شدۀ است و بجا اهل تعبیر گردیده  
 ممکن است که این عبد چنین شخصی را مظلوم  
 گوید نظیر آنست که شخصی از فدائیان آل  
 رسول تمجید یزید نماید و یا سنان ابن انس  
 را شاه مظلومان شمرد این الانصاف و این نفوس  
 اجتنبت الاعتساف و حضرات احرار ابرار این عبد  
 را از سخن رهائی دادند و چنین عدل و انصافی  
 منظور داشتند که الان در نهایت روح و ریحان  
 در کشور یوسف کنعان ایامی بایستاران  
 میگذرانند چنین نفوس را چگونه اشرار گویم  
 و ظالم غدار را سر حلقه ابرار شمرم فواللّٰه  
 هذا افتراء تضحك منه الثکلی زیرا صبیان  
 تصدیق چنین بهتان ننمایند تا چه رسد  
 بماقلان عاقبت البتہ حقیقت واضح شود  
 الباطل له جولة والحق له صولة یریدون  
 ان یطفئوا نور اللّٰه بافوا هم اما شئت سبال

است که هدف سهام مفسرین استیم لهذا باین  
گونه تهمت‌ها خو کرده ایم کما قال الشاعر :  
رمانی الدر هربا لارزاه حتی  
فوادى فی حدید من نبال  
فصرت اذا اتتنی من سهام  
تکسرت النصال علی النصال  
ولی محل تاسف اینجاست که از ناحیه مقدسه  
نجف اشرف که باید همواره نور حقیقت بتابد  
چنین تهمت و بهتان ما انزل الله به من  
سلطان صدور یابد زیرا آن خطه مبارکه مرکز  
کوکب حقیقت و مرقده هیکل شاه ولایت است  
در فاسیر آیه مبارکه ولا تکن للخائفین خصیما  
مطالعده نماید که آفتاب افق نبوت کبری ،  
کوکب لامع یشرّب و بطحاء علیه التعیة والثناء  
از ایمان قبیلہ عظیمه بنی ظفار گذشتند و راضی  
نشدند که تهمت سرقت یك انہان آرد در حق  
شخصی یهودی ثابت شود بلکه حکم فرمودند  
که یهودی بری از این بهتان و طعمه که یکی  
از افراد بنی ظفار بود سارق انہان است  
وقبیلہ بنی ظفار بجهت این حکم سرور



## ۸۴۴ مکسر اول

ابرا را جمیع مرتسد شدند و از مدینه بنزد اشرار قریش  
شتافتند و بنهایت عداوت و بغضا قهاس نمودند  
فاعتبروا یا اولی الابصار فنعیم ما قال یحیی عند  
خطابه جمهور الکبراء قال ایها الوجهاه اخلاقکم  
فرعونیه و اطوارکم نصرودیه و قصورکم شدادیه  
و ثروتکم قارونیه و نوا یا کم دنیویه و دسائسکم  
شیطانیه فاین المحدثیه از قرار حوادث اخیره  
حضرت فاضل محترم تحریر خراسانی ایده الله  
تکذیب این بهتان فرموده اند که این دو شخص  
محمض ترویج باین ناحیه مقدسه آمده بودند  
نه فکری دیگر البته در نزد ایشان واضح و آشکار  
است که اهل بها از فساد بیزارند و از فتنه درکنار  
و البته سلطان مخلوع را که مانند علت کابوس  
بر جسم جمهور مستولی بود مظلوم نخوانند و احرار  
ابرا را که سبب آزادی اختیار شد اشرار نامند سبحان الله  
در ایام سلطنت عبدالحمید بکرات و مرآت از دشمنان آشنا  
و بیگانه لوایحی به ما بین همایون تقدیم شد که این  
عبد با احرار عثمانیان همداستان است و شب و روز در  
هدم بینان استقلال بسدل مجبور مینمایند و  
بکرات و مرآت هیئت تفتیش و تحقیق از ما بیسن

۸۴۴ مکرر ۲۰

پادشاهی آمده و این عبدالرحمت تظییق و تحقیق و تعذیب گرفت و صدمات شدید زده در سجن نیز محاط بجواسیس ابلیس بودم و در زندان محصور بمراقب و نگهبان هر روز تلفراف رمزی در کار بود و هر شام حوادث مشنوم آشکارگاهی تهدید نفسی میزان بود و گهی تخویف غرق دریای بی پایان هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سروسامان نیافت حال که احرار ابرار میزدان آمدند هر نامهربان ترویج و تشهیر مینمایند که این عبد ضد آزادگان است و مخالف حریت پروران فنم مقال الشاعر:

لا له ساغر گیر و نرگس مست و برمن نام فسق

داوری دارم خدایامن که راد او رکنم  
بارن میدان بهتان وسیع است بافتراں دیگر  
پزد از ندر شاید عقول سقیمه قبول نماید  
و ادراکات قاصره معقول شمرد این افترا و بهتان  
نده چنان واضح و نمایان است که محتاج مدافعه  
باشد و علیک البهاه الابهی

۴۴

و بالجمله سرحد دار از شرور آخوند مفسد قصر شیرین محافظت

وهم محبت و رعایت نمود و سوار بر قاطرها چاروا را کرد مامور  
 بمحافظت و باعده از سواران منزل بمنزل برای کرمانشاهان  
 روانه داشت ولی در همه بلاد بواسطه روزنامه نجف و اراجیف  
 منتشره از نجف و از زوار همه و زمزه و آمادگی حمله و فساد  
 پدید بود چنانچه در خود کرمانشاه اگر تدابیر نظام السلطنه  
 و حقیقی و رشادت و حق پرستی سر تیب میرزا علی خان خانه  
 خراب رئیس امنیه نمی بود نسبت باند و ونسبت بعموم بهائیان  
 بلد واقعات تدارک نشدنی صورت خواست بگیرد و در اراک  
 هم میرزا آقاخان قائم مقامی و هونوچهرخان ملکوتی تلگرافی  
 باین مضمون بحقیقی در کرمانشاه کرده بودند که دو بسته  
 پارچه سیاه و سفید چون وارد میشود اگر نمیتوانید تحویل گیرید  
 تلگراف کنید تا ما تحویل گیریم و اشاره بعمامه های سیاه و سفید  
 آند و بود و چون در ورود بآراک مسافر متعصب کرمانشاهی  
 میخواست فتنه برانگیزد میرزا آقاخان و احتشام نظام پسر  
 عمن که ریاست امنیه را داشت او را تخویف و تهدید نمودند  
 و میخواستند آند و را در توابع اراک که تحت نفوذشان بود  
 نگهداری کنند ولی صلاح دیده نشد و غلام پیوسته اصفهانی  
 از بهائیان مؤمن مخلص مکتوم بود و نیمه شب فاضل را از خواب  
 با آرامی بیدار کرده بیخ گوشش بنجوی گفت که من از مخلصین  
 این امر عظیم هستم و امشب حضرت عبدالبها را ببخواب

دیدم که فرمودند اینها امانت من اند سلامت بمنزل برسان  
 وبالجملة غلام پست مذکور رهه بلاد راه نیمه شب وغفلتاً  
 کار پست را وارد میکرد و خود را از نقل وانتقال پستی خلاصی  
 مینمود چنانچه بطهران هم قبل از طلوع صبح خود را رساند  
 و از سئوال وجوابهای پاسبانان دروازه زود خلاصی یافته  
 مازندرانی وارد ستانی را باولین خانه و نزدیکترین دوستان  
 یعنی میرزانی خان لرساند و این در اواخر ماه شعبان سال  
 مذکور بود و قریب دو ماه در طهران و بعضی توابع مأمون با  
 اطلاع محفل روحانی طهران و محرمانه از آشنا و بیگانه بحسب  
 دستور دولت وقت اقامت کردند آنگاه با دستور محفل بعزیمت  
 ارض مقصود و زیارت محضر مبارک روانه شدند و این در یوم  
 یکشنبه یازدهم شوال ۱۳۲۸ بود که هنگام دو ساعت  
 بغروب سوارگاری روانه قزوین گشتند و روز سه شنبه ۱۳ بقزوین  
 وارد و بزیارت دوستان آنجا نائل و روز شنبه ۱۷ برای رشت  
 عزیمت کردند و روز شنبه ۲۴ وارد شده در مسافر خانه بهائی  
 و خانه های ملاقات احباف آنروز سه شنبه ۲۷ بدرشکه از راه  
 پیره بازار و با کرجی رسیده و بکشتی درآمده روز پنجشنبه  
 ۲۹ به بادکوبه و مسافر خانه ورود کردند و بعد از ملاقات آقا  
 شیخ علی اکبر قوچانی و جمع بهائیان آنجا روز شنبه غره  
 نزدیکه باراه آهن عزیمت با طوم کردند و بساعت ده صبح

روز یکشنبه به اطوم و در مهمانخانه درآمدند و بمساعدت بعضی  
از احبای متوقف در آنجا روز پنجشنبه ۶ ذی قعدة با کشتی  
پاکات فرانسوی عازم اسلامبول شدند و بساعت نه صبح روز  
شنبه ۱۱ ذی قعدة با اسلامبول رسیدند و بدلالیت مراد نام  
کردی بهائی بمهمانخانه وارد شدند اقامت کردند تا در نیم  
ساعت بغروب روز جمعه ۱۴ ذی قعدة با کشتی رومانیا روانه  
شدند و صبح چهارشنبه ۱۶ با اسکندریه و بمهمانخانه وارد  
شدند و شب مانده و صبح با تراموا بر طه رفتند و به هتل لوکنده  
شرقی که اقامتگاه بهائیان <sup>میشد</sup> اقامت گزیدند و تا ۲۴ دیحجه  
توقف داشتند و در آنجا جمعی از زائرین ایرانی و هندی و  
مصری و انگیزی و امریکائی اقامت داشتند و از آنجمله آقامیرزا  
ابوالفضل گلپایگانی بود که از مقامات فضل و اطلاعش استفاده  
میکردند و مسافرین بانشاط و انبساط قلبی بملاقات یکدیگر  
میرسیدند و هر روز یکی از آنها مباشر خرید و طبخ غذا میگشت  
و شبها غالباً بحضور عبدالبهاء در بیت مستاجر مسکونه شان  
میرسیدند و چون اوائل ورودشان بقطر مصری بود سه دسته  
از اهالی و بیشتر از طلاب از هری و نویسندگان و کارکنان جرائد  
بحال تنقیب و تنقید بمحضرشان وارد میگشتند که با مقامات  
علمیه و بیانات عربیه فصیحی و استدلالات و عرفانهای قویسه  
و اخلاق بغایت گریمانه و مهربانانه خود همه را راضی و شاکر

و منجذب میساختند و شبی در موضوع حمله و هجوم غرب بشرق  
و مبارزه و شکست از نظر علوم و انکشافات و از نظر صنایع و بدایع  
و از نظر تجهیزات جنگی و از نظر قدرت مالی و غیرها بتفصیل  
ذکر فرمودند که در تمام آن مبارزات غرب غالب و شرق منهزم  
میباشد الا در موضوع امرالله که شرق غالب و مهیمین برکل است  
و شبی دیگر در بیان آنکه هیکل عالم بشری مانند هیکل شخص  
بتدریج تا این عصر بمقام قوت بنیه و رشد خود بالغ شد و ناچار  
عقل کلی الهی در آن طالع گردید و شبی دیگر راجع بانکسه  
اگر جمال ابهی طلوع نمیکرد امر نقطه اولی از میان رفته بود  
بهمچنین اگر حکمت و قدرت و نفوذ میثاق نبود نادانان امر ابهی  
را قلع کرده بودند و شبی دیگر زکرا و ضاع و احوال شیخ محمد  
عبده و عبارتش در حق آنحضرت که اما فلان فلا یختلف فیہ  
اثنان و آنه رجل سیاسی عظیم و بسیار امور مهمه دیگر کسه  
در اینجا مقام بسط و تفصیل آن نیست و ناچار بایست واقعه  
نجف که در بخش سابق با اشاره ذکر است و شرح حیات فاضل  
و خاطراتش را بنوع اجمال ذکر نمود و او خود در دفترهای  
متعدد مسطور و مکتوبین دارد و اما در باره واقعه مذکوره نجف  
با و فرمودند که نتیجه بسیار خوبی داد چنانچه برخسی  
بملاقات آمدند و بعضی بمکاتبه پرداختند و فرمودند که بانجا  
در تنبیه و هدایتشان نامه مفصل نگاشتم و از آیه الله ها

اسم بردند و این آیه از قرآن را بدین مناسبت تلاوت فرمودند  
 اَتَيْنُوهُم بِكُلِّ رِيحٍ آيَةٌ تَعْبَثُونَ وَمَا نَاظِرَةٌ لِّهَا  
 اِزِينَ تَشْرَفُ بِرِثْمِ مَلَكُوتِي اِثْرِهِمْ لِيَقُولُوا مَا كُنَّا  
 كُنِيمٌ وَنَحْمَدُ اللّٰهَ عَلٰى عِطَائِهِ وَنُوَالِلُهٗ وَمَنْهٗ وَافْضَالِهٖ وَچون فاضل  
 وميرزا عبد الحسين از اسلامبول لباس فینه وکت وشلوار بپوشیده  
 بودند ستور سفر بپوشیدند و تغییر لباس بپوشیدند و عمامه بنوع مولوی ها  
 و افندیهای مصر و اسلامبول فرمودند و اطاعت مبارک نموده بعد  
 از اقامت ۳۱ روزیوم دوشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸ از رملسه  
 حرکت کردند و به پورت سعید رفتند و چند روز با آقا سید الله قمی  
 که واسطه ارسال مراسلات فیما بین محضر آنحضرت و بهائیان  
 بود معاشرت داشتند تا در روز سه شنبه ۲ محرم سنه ۱۳۲۹  
 در ساعت دوازده روزیاکشتی استریا با اتفاق فرامرز بهائی  
 زائر از بهائیان روانه هند گشتند و روزه ۲ محرم بمبئی ورود کردند  
 و با آنکه میل آن حضرت چنین بود که در هند وستان بنام بهائی  
 شهرت نیافته بعنوان شخص عالم معاشرت کنند تا مردم را  
 بمقامات واسعه علمیه امر بهائی و ارتباطات آن با روح ادیان  
 و فلسفه ها بر کل عیان گردد بعلت آنکه فرامرز قبلاً با حبیب  
 نوشت و آنان بساعت معین بحال اجتماع باستقبال آمدند  
 همین جلب نظر کرده شهرت حاصل گردید و عمل بآن نوع  
 صورت نیافت بعلاوه آنکه محلی که برای اقامت معین شده

بود در قرب با تلاقی نزدیک بدریا و جای مالا ریا بود و بسختی  
 در چارتب لرز و حال و یائی شدند و با معالجه هم بیماری و لاغری  
 و ناتوانی بشدت باقی ماند و معذک مصاحبان در عده  
 از محترمین تأثیر و تقلیب کرد چنانکه بارغی مقصود برای تشرف  
 رفتند و همچنین با میرزا محرم و گروه بهائیان بمبئی و اعداد  
 آحادشان ملاقات و تشویق استمرار یافت و در خطابی از حضرت  
 عهد البهائیه ایشان چنین صدور یافت: " بمبئی حضرت  
 آقا میرزا اسد الله مازندرانی و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی  
 علیهما بهاء الله الابهی هو الله ای دونه ذه صادق  
 آستان مقدس الحمد لله که از راحت تن و آسایش جان بیزارید  
 و از هوی و هوس بگلی در کنار سرگشته کوی یارید و گم گشته بیابان  
 محبت الله تحمل هر مشقت و تعب نمائید تا اینکه ندای الهی  
 به سامع جهانیان رسانید و سبب هدایت گمراهان گردید  
 و باعث نورانیت ظلمانیان شوید بینصیبان را بهره دهید و  
 محرومان را محرم اسرار نمائید ایکاش من نیز همدم و همسراز  
 بودم و همقدم و هم آواز طوبی لکم من هذا الفضل العظیم  
 بشری لکم من هذا الفوز المبین حاجی عندلیب همان بهتر  
 که بگلشن نجف پیروز نمود هر چند از شرف ایمان محروم گشت  
 ولی شما در حق او دعائید بلکه انشاء الله انصافی دهد  
 و تلافی مافات نماید حال شما الحمد لله در بمبئی موفق



بخدمت گشتید و سبب تالیف قلوب یاران گردیدید و بعد از این ایستادگان و انعقاد مجلس و تنظیم محفل ایرانیان چون شما را شناخته اند اگر از معاشرت اجتناب دارند بصفحات سائره هند وستان عبور و مرور ننمائید و اول بابیگانگان معاشر و مجالس گردیدالی آخرها "

تاد رفره جمادی الثانیه ۱۳۲۹ مطابق اول جون باترن از بمبئی رهسپار کلکتہ شدند و در آنجا با آقاسید مصطفی رنگونی و حاجی میرزا محمد تقی طبسی که حجره تجارت داشت و با گروهی از بهائیان نوایمان معاشرت گرفتند و با سهروردی دانشمند معروف آنجا ملاقات کردند و با جماعتی از ملا و مولویها مصاحبه دینی نمودند و در همان ایام با کونتس بتلین بهائیه اطریشی که بکلکتہ وارد شده نطق جمعیتی میداد معاونت کرده عکس گروپی برداشتند تا در ۲۸ شعبان ۱۳۲۹ بعزم رنگون در بر ماروانه شدند و بیوم جمعه سلخ آنماه برنگون رسیدند و مهمان حاجی سید مهدی بهائی ساکن رنگون و شیرازی الاصل و نیز پسرش آقاسید اسمعیل بودند و در مدت اقامت آنجا بعلاوه ملاقات و تشویق احباباً باعدّه از محترمیمن و بعضی از اساقفه انگیزی و رؤسای فرق اسلامی مصاحبه نمودند تا در روز جمعه ۲۸ رمضان سنه ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۱ باترن قریب ۲۲ ساعت بمندلی رفتند و تا

جمعه ۵ شوال مطابق ۲۹ سپتامبر ملاقات بهائیان و برخی از بیگانگان مشغول و بمصاحبت آقاسید مصطفی و آقاسید جنابعلی و غیرهما سرور و بعد از ملاقاتها و مصاحبه ها که باتفاق آقاسید مصطفی و آقاسید جنابعلی از بهائیان آنجا بعمل آورد در روز مذکور به رنگون مراجعت کردند و بنوع مذکور بودند تا در شنبه ۱۳ شوال مطابق ۷ اکتوبر بمساعدت آقا محمد ابراهیم کد خدا شیرازی بقریه کنجانگون مرکز گروهی بسیار از بهائیان رفتند و تا سه شنبه ۱۶ بصحبت در مجمع بهائیان و تشویق افراد پرداختند و در روز مذکور برنگون برگشتند و غالباً آقاسید اسمعیل بن حاجی سید مهدی با پسرانش آقاسید محمود و آقاسید عبدالحسین و هم آقاسید جنابعلی و آقا محمد ابراهیم کد خدا از بهائیان آنجا با ایشان بودند و بالاخره در ساعت سه عصر روز و شنبه ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۹ مطابق ۶ نوامبر ۱۹۱۱ با جهازانگور از رنگون بکلکته باز آمدند و تا ۲۱ ذیقعد بنوع مذکور در آنجا اقامت داشتند و بالاخره در روز و شنبه ۲۱ ذیقعد ۱۳۲۹ مطابق ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱ با حاجی طبسی و میرزا جلال و قاسمعلی وداع کرده در ساعت ۹ و کسری از شب باترن رهسپار بمبئی گشتند و بعد از ظهر روز سه شنبه بمبئی رسیدند و میرزا محرم و جمشید حکیم ورشید حاضر بودند تا در روز جمعه ۲۴ نوامبر باتفاق جوانمرد در ترن

روانه پونه شدند و در ساعت شش بعد از ظهر رسیدند و در  
 هتل و منزل آقای خسرو پیمان ورود کردند و در روزی مانده  
 در ۲۶ نوامبر عودت بمبئی نمودند و از جمله اموری که در  
 بمبئی انجام دادند ایجاد اتحاد و اتفاق بین بهائیان  
 و تاسیس محفل روحانی بود که موجب سرور خاطر حضرت  
 عبدالبهاء گردید و بالاخره در روز چهارشنبه ۱۴ ذیحجه  
 ۱۳۲۹ مطابق ۱۹۱۱ سه ساعت بعد از ظهر  
 اشیاء را بگاری گاوی گذاشته با میرزا محرم لب در یارفته  
 جوانمرد خسرو ورستم هم آمدند و مستر مارکر<sup>که</sup> بواسطه ایشان  
 کمال محبت حاصل کرد همراهمیها نمود تا بعزم بندر عباس  
 در ساعت سه عصر با کشتی بالوا حرکت کردند و در آن طول  
 مدت سفر درهند که کمتر از سال بود آقا سید مصطفی در مصا<sup>حبه</sup>  
 و نطق ترجمه بزبانهای مختلفه کرد و خطابههای متعدد از  
 حضرت عبدالبهاء که دال بر رضامندی است بانواع مختلف  
 صدور یافت و صورتو غرافی اجتماعی متعدد گرفته شد و  
 تفصیل آن درخور مقام اختصار این جلد تاریخ نیست و این  
 چنین سفر درهند را قبل از فاضل و بعد از او هم عدّه کثیر از  
 بهائیان شرقی و غربی حسب الامر حضرت بهاء الله و  
 حضرت عبدالبهاء نمودند که در مواقع مختلفه بخشهای  
 تاریخ مسطور است و در روز پنجشنبه ۲۲ ذیحجه وارد دریای

بندرعباس شدند و کشتی در ساعت ۸ صبح روز پنجشنبه ۱۴  
 دسامبر مطابق ۲۲ ذیحجه در سواحل بندرلنگراند اخت  
 و روزی دیگر برهنمائی کشتی را بقرب ساحل آوردند و آقا میرزا  
 حسنعلی خان شیرازی رئیس پست با قایق موتورلنج بکشتی  
 رسید و آن دو را در آن روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۹ مطابق  
 ۱۵ دسامبر ۱۹۱۱ بشهر آورد که تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۳۰ مطابق  
 اول فروردین ۱۹۱۲ در آن بندر ماندند و با اتفاق میرزا حسن  
 علی خان مذکور و معصومعلی لاری و محمدعلی سدید السلطنه؛  
 قونسول روس و حاجی احمد و میرزا عبدالصمد خلف میرزا جلال  
 زرقانی و میران حیدرآبادی و غلام ویوسفخان سرهنگ  
 تلگرافخانه از نوری های شیرازی جدید التصدیق و میرزا  
 احمد انجیز و میرزا عبدالرحمن شیرازی و غلامرضا بقال و میرزا  
 احمد خیاط و آقا حسن نطنزی مامور گمرک و حاجی محمد تقی  
 سعی در احتفال و اشتعال احبا نمودند و بتبلیغ جمعی مانند  
 مولوی معمرستی که رتبه برلوح ادله اربعه حضرت عبدالبهاء  
 طبع و نشر کرد پرداختند و در آن موقع که راههای کشور نامأمون  
 و خطر حمله اشرا بر بندرعباس و تعرض مخصوصی بر بهائیان  
 وارد زبان بود پس از شور و مخابرات استشاره با طرف خصوصاً  
 با میرزا عبدالوهاب خان سر و ش الملك رئیس پست بنادر در  
 بوشهر از بهائیان معروف نمودند و بالاخره با کشتی ببندر

هوشهر رفتند و از روز ۱۹ صفر تا ۷ ربیع الاول در هوشهر بودند  
 و با سرورش الملاء و میرزا علی محمد خان شیراز که بلباس <sup>پیشی</sup> درو  
 بود و میرزا عبد الا حد بن میرزا جلال زرقانی و قلیلی از بهائیان  
 ساکن آنجا احتفال کرده تشویق و ترغیب نمودند آنگاه بتدابیر  
 سرورش و همراه کردن عدّه از غلامان پست سوی شیخ  
 راهسپردند و در همین طریق در چار حمله سارقین و قاطعین طرق  
 گشتند ولی از خطرات محفوظ ماندند و در روز ۱۹ ربیع الاول  
 ۱۳۳۰ بشیرا رسیدند پس از ملاقات بشیر السلطان در پست  
 خانه بمسافر خانه بهائی راهنمایی گشته بماندند و در مجالس  
 و محافل با اتفاق حاجی میرزا بزرگ افغان و برادرش حاجی میرزا  
 حبیب و حاجی میرزا ضیاء و نیز بشیر السلطان و میرزا محمد باقر  
 در هقان و برادرش و هم غلام حسین میرزا و آقا محمد حسن بلور  
 فروش همدانی و حاجی میرزا حسن علی یزدی و هم سالار نصرت  
 نوری جدید التصدیق و دیگر میرزای عندلیب لاهیجی و  
 بپیش بمجالس و محافل و تشویق و ترغیب اجتناب نمودند و در  
 آن ایام که مراعات نهایت حکمت میشد باعدّه هم مخصوصاً  
 ملای کاشی مشهور با فساد برای بهائیان و سید مومن و غیرهما  
 مصاحبه عقیده ای شد تا آنکه وسائل سفر برای عازمین  
 خروج از شیراز از اروپائی و ایرانی و سیاسی و نظامی و تجار  
 که محفل خطر حمله ایل عرب ناممکن بود بواسطه قرارداد

قوام شیرازی باروسای ایل فراهم شد و بیست و چهارگاری  
 با اسبهای روسی و عده مسلحین امنیه و گروهی از سواران  
 متعلق بقوام و دسته از سواران عرب برای محافظت حرکت  
 کردند ولی در منزل اول بزرگان دیده شد که سادات معمم  
 از تحصیل نجف برگشته که در فتنه آنجا بکار بودند و در جریده  
 نجف هم در حالت داشتند با همین گاری ها عازم اصفهانند  
 و چون چشمشان بغاضل افتاد بصد فتنه و فساد برآمدند ولی  
 رئیس سواران قوام که سپرده برای محافظت بود مانعست  
 سخت نمود و بالجمله درین سفر هم خطراتی رخ نداد و  
 بقرب آباده حاجی علیخان از متمکنین و بزرگان بهائی سوار  
 برالاغ با جمعی باستقبال آمدند و دیده بوسی کردند  
 و سادات مذکور از مشاهده آن بعمق حسد و غضب و حیرانی و  
 یأس اندر شدند و این در شهر جمادی الثانی ۱۳۳۰ بود  
 که باآباده وارد شدند و سادات مذکور که بخانه امام جمعه  
 ورود کردند و خواستند در آنجا بنشر مفتريات نجف فتنه علیه  
 فاضل روشن کنند ولی اقتدار بهائیان آنجا را دانسته ناچار  
 دست کشیدند و اندر آنجا بمعاشرت میرزا قابل و حاجی  
 علیخان و داعی و دکتر سراج و پسر رشیدش حاجی خان و میرزا  
 نصرالله روشن در همت آباد و بهائیان آنجا و تابع و تشویق  
 و ترغیب احباً مشغول شدند تا در شهر شعبان باصفهان در

آمدند و آنجا بملاقات بهائیان و مصاحبه باد یگران اشتغال  
 جستند و آقا میرزا عبدالحسین از آنجا باردستان رفت و فاضل  
 در شهر رمضان بطهران وارد گردید و بعد از چندی حسب  
 التصویب بقرار داد آقا سید نصرالله باقراف باتفاق پس از  
 آقا میرامین الله برشت رفته در خانه منزل گزیدند و میرامین ا  
 بسرپرستی املاک و دهات پدری اشتغال جست و فاضل  
 برای امرا اقدامات همی نمود و هم از آنجا سفری ببندر جزر فته  
 اقدامات امری بعمل آورده برشت مراجعت و در سال  
 ۱۳۳۱ حسب دستور حضرت عید البهاء که در ضمن خطاب  
 بناظم خراسانی است " جناب فاضل مازندرانی اگر چنانچه  
 ممکن که بروح وریحان بجهت تبلیغ در ایام زمستان مراجعت  
 بمازندران بسیار خوب ولی مشروط بر راحت دل و آسایش  
 جان " و در خطاب بخودش " هو الله جناب منادی الهی  
 خطه طبرستان علی الخصوص نور موطن مبارک مجلی طور  
 است درین ایام بهمت جناب ناظم اهتزاز یافته امید  
 است که باهتمام شما این حرکت روحانی اتمام یابد

عبدالبهاء عباس "

عزیمت نور کرد و نخست با کشتی ببندر جزر فته چندی بامیرزا  
 محمد تقی ناظم خراسانی و میرزا جواد اعتماد التجار و برادرش  
 آقا میرزا محمد حکیم و میرزا محمود خان شهریار و برادرش میرزا

محمد علیخان و میرزا عزیزالله خان روشن و غیرهم معاشرت  
 و ملاقات مستمر و صاحبه های مؤثر با ارامنه و مسلمین کرد  
 و نطق در اجتماعات نمود آنگاه با کشتی ببند رمشهد سرو بعد  
 از ملاقات با میرزا حاجی آقامتازی سنگسری و روزی توقف  
 سوار بر اسب بفریدون کنار رفته در خانه مشهدی حسنعلی  
 شی بسربرد و باز سوار بر اسب بآمل رفت و با مسیوم میخائیل  
 یونانی رئیس تحصیلات مالیه ملاقی و معاشر شده و بواسطه  
 او با بزرگترین ائمه جماعت و ملاکین و غیرهم مصاحبه امری کرد  
 آنگاه سوار بر اسب بدار کلارفت و با میرزا فضل الله خان نظام  
 الممالک معاشرت نمود و با بعضی از منسوبین وی از ارکان  
 ازلیها مصاحبه امری کرد و دامادانش منشور الطک و معاضد  
 الطک در دهات و خانه های مسکونه ایشان از وی پذیرائی  
 و مذاکرات امری کردند آنگاه بمشهد سرو بند رجوانه نزل  
 برگشت و در مشهد سر بحالیکه عزم بار فروش داشت خبر یافت  
 که برادرش بطمع ضبط املاک و اموال موروثی پدری تظاهر  
 بمسلمانی خود و تشهیر بهائیت برادر نمود و بیم آن است  
 ویراد خانه بکشند و ناچار اگر بشهر رود بایستی بخانه متنفذی  
 از خویشان خود ورود نماید لذا منصرف از ورود شد و بنوعیکه آمد  
 عودت کرد و باز در روز جمعه ۷ ذیحجه ۱۳۳۴ بود که برای  
 رشت از طرف محفل روحانی طهران و خواست احبای رشت



روانه شد و چندی در قزوین حسب اصرار مؤمنین اقامت جست  
و این خطاب عالی الجناب باورسید " هوالمقصود ای سر  
گشته کوه و صحرا و گم گشته دشت و دریا در راه خدا نامه کسه  
با قاسید اسد الله مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید نهایت  
سرت رخ داد زیرا درند<sup>۱</sup> بظهور مجلی طور شریک و سهیم  
عبد البها<sup>۲</sup> هستی او در باخت نمره<sup>۳</sup> یا بها<sup>۴</sup> الا بهی بر آرد و تودر  
خاور آهنگ یا علی الاعلی بلند نمائی باری بعد انتها<sup>۵</sup> سفر  
بنور ما جفت برشت فرماید زیرا گیلان محتاج بمنادی رحمن  
و علیک البها<sup>۶</sup> عبد البها<sup>۷</sup> عباس<sup>۸</sup>"

لذا در روز چهارشنبه ۴ محرم ۱۳۳۵ با کالسکه روانه رشت  
شد روز جمعه ششم برشت وارد شد و محل اقامت در مسافر خانه  
جدید التاسیس معین گردید روزان شبان با اداره<sup>۹</sup> امور امری و  
نطق و مصاحبه عقیده ای پرداخت تا در شب جمعه ۲۴ نیحجه  
سال مذکور در خانه آقا علی ارباب نصیراف قزوینی با حضور  
کل اعضا<sup>۱۰</sup> محفل عقد ازدواج بهائی با ضیائیه خانم خواهرزاده  
ارباب مذکور بست و در روز بیخانه آقا سید احمد باقراف عقد  
اسلامی نیز بسته گردید و بدین طریق رشتی محسوب گردید  
و ملاقات و معاشرت خاضعانه معقولانه عمومی الفکر با آشنا  
و بیگانه همی نمود و طرف میل همگانی واقع بود تا آنکه  
نگرانی از محضر حضرت عبد البها<sup>۱۱</sup> برای محفل روحانسی

رسید و سه تن را طلبیدند شهید و مازندرانی و یزدانی و لسی  
چون یزدانی در ورقه تلگرافیه یزدی نوشته بود آقا محمد حسین  
الفت یزدی و پسرش میرزا محمد لیب راتعیین کردند و لذا  
متدرجا قصد حضور در حیفا کردند و این اصدق میرزا فضل الله  
صبحی بن آقا محمد حسین مهتدی کاشی را با خود بر پشت  
آورد و آنحضرت الله فیروزین آقامهدی باغبان قمصری هم  
بخیال رفتن عازم گردید و در روز شنبه ۲۶ ذی قعدة ۱۳۲۷  
فاضل در حالیکه زوجه جلیله مومنه و پسر کوچک خود هوشنگ  
را بر پشت گذاشت با آن سه تن ببندرانزلی رفته و روزی دیگر  
با کشتی متفقاً عازم بادکوبه شدند و حالیکه صبحی با ابـ  
اصدق توهین و مخالفت و تعرض مینمود در روز و شنبه وارد  
بادکوبه شدند و بمسافرخانه بهائی اقامت نمودند و با  
شهیدی یوسف مراغه از بهائیان ساکن در هتل مرافسق  
گشتند و بحجره تجارت علی حسن اف و وطنی مراغه و آقا  
حسینقلی ساکن اسلامبولی معاشرت یافتند و تا روز و شنبه  
۱۲ بانتظار کشتی بسربردند آنگاه با کشتی پاکه فرانسوی  
سوی اسلامبول رفتند و روز و شنبه ۱۹ وارد شدند و تا شب  
غره محرم سنه ۱۳۲۸ اقامت به هوتلی داشته با میرزا مهدی  
لاهی ساکن عشق آباد و همسرانش که از حیفا برگشتند ملاقات  
نمودند و با جمعی از بهائیان یعنی میرزا حسین صادق زاده

معلم تبریزی و سرکیس ارمنی جدید الایمان و حاجی حسینقلی  
 مذکور و دیگران معاشرت یافته تشویق و ترغیب بخدمات درره  
 این امر همی نمودند و آقا محمد حسین عطار الفت یزدی بسا  
 پسرش میرزا محمد لیبیب و شمس الاطباء اسرائیلی همدانسی  
 از طهران وارد شده پیوستند تا با کشتی کارلیسبات هر هفت  
 روانه شدند و در بیروت پیاده گشته در خانه آقا رحمت الله  
 فلاح بملاقات آقا میرزا محسن افغان و پسرانش روحی و سهیل  
 و غیرهم رسیدند و فاضل برای تمام شدن مصاریف راه قالیچه  
 با آقا رحمت الله داده بفروخت و قیمت را بعداً در حیفا رساند  
 در روز پنجشنبه ۱۳ محرم بحیفا رسیدند و تا شنبه ۷ جمادی الآخر  
 مطابق ۲۷ فوریه برجیل کرمل در مسافر خانه و در مقام اعلی  
 اقامت داشته از فیض جسمانی و روحانی برخوردار گشتند و این  
 سفر و مفاضل بمحضر حضرت عبدالبهاء بود که بتفصیل در  
 دفترهای نوشت و خاطرات آن بسیار است چه در آنطول  
 مدت افراد و دسته های بسیار از زائرین غربی و شرقی ایرانی  
 و هندی و اسلامبولی و مصری و غیره ایی در بی رسیدند و از  
 بیانات آنحضرت در جمعیت و انفراد و از حالات و مقامات  
 روحانی آن بزرگوار نکاتی بسیار مشاهده گردید از آن جمله  
 شیخ که قاری اعمای حافظ قرآن مصری در مجمع بهائیان و  
 بحال بیانات فارسی آنحضرت برایشان ناگهان رسید

و سلام داد و جواب با کرام فرمودند و بصدلی جلوس دادند  
 و پس از صرف قهوه امر بقرائت قرآن نمودند و آیاتی از قرآن  
 که خواست مقداری زیاد بلحن مصری و با قوانین قرائتی  
 خواند تا آنکه فرمودند بس است و تحسین نمودند و باز قهوه  
 امر نمودند و خود بتفسیر آیات مقروءه و شرح اختلاف القراءات  
 و انظار قراء و مفسرین در آنها و بیان حقائق مقصوده بعربی  
 بیان نمودند که محسوس بود امام التفسیر میباشند و صاحب  
 رأی علمی دقیق و احاطه و نورانی هستند و نیز شبی که جمعی  
 از بهائیان اسرائیلی همدانی تازه وارد شرف حضور یافتند  
 و حسب اسلوب پرعواطف خودشان نوازش و باز پرس احوال  
 چنان نمودند که تنی از آنها بهوس سئوال و پرسش معضلی  
 افتاد و از آیه و مطلبی مسطور در اوائل سفر تکوین تورات که  
 ظاهراً مخالف با عقل و علم بود پرسید و ایشان بالصراحت و  
 مستقیم فرمودند که این قسمت فلسفه پیدایش و معرفت الهی  
 تورات کلام انبیا<sup>نیست</sup> بلکه از عزرا<sup>میباشد</sup> که در هنگام تجدید  
 بنا<sup>اورشليم</sup> با اجازه کورش بنی اسرائیل بعلمت نداشتند  
 کتاب و بیانات موسی که از میان رفته بود غریق احزان شدند  
 و عزرا<sup>تدوین کرد</sup> و مقدمه بر آن زد که مقتبس از عقائد بابلیان  
 میباشد و در هنگام اسارت آنرا اقتباس کرده بود و چون بعد از  
 بیانات دیگر و ختم وقت شرف اندوزی همه حسب الاذن از

محضرشان خارج شدند فاضل از آن سائل راجع باحساساً<sup>تش</sup>  
 نسبت بیانات مبارکه پرسید و جواب گفت من با و مومن و  
 معتقد م و اگر بگویند تورات را بد و راند از همان کار خواهم کرد  
 ولی بر اسرائیلیان سخت و دشوار است که آن کتاب را تماماً  
 بلکه مجلد کرده نازل شده بواسطه حضرت موسی از خدا  
 میدانند تا در روز بعد قبل از ظهر که فاضل برای حاجتسی  
 عزم شهر حیفاکرد و در حالیکه از کرمل سرازیر شده از حریم  
 بیت حضرت عبدالبهاء آهسته و با احترام میگذشت مستخدم  
 رسید که تورا طلبیدند و همینکه معجلاً با طاق جلوس آنحضرت  
 وارد شد امر جلوس دادند و بعد از لمحۀ بنوع تبسم از حال  
 همان سائل پرسیدند فاضل گفت که شخص بغایت مؤمن  
 و ثابت ولی پرورده شده در افکار میراثی بنی اسرائیلی است  
 آنگاه چند حکایت غیر معقولی را از کذاب تورات حکایت کردند  
 که یکی قصه غضب خدا بر ایلیا و رساندن غذايش بواسطه  
 کلاغ است و بطور مزاح فرمودند دیگر غذائی که کلاغ بیارد چه  
 خواهد بود درین مقام عرض کرد که آنچه من دیدم کتاب اظهار  
 الحق هندی درینخصوص بغایت محققانه و مستندانه میباشد  
 و فرمودند چنین است ولی مسائل مذکوره را مولوی مؤلف  
 آن داده اند و از بیاناتشان مشهود بود که در احاطه و  
 اطلاع عمیق بر اصل و فرع تورات و انجیل و تفاسیر متبیین در

مسائل آنها ورموزمکنونه حتی در کیفیت تالیف آن کتاب بمقامی هستند که شاید دست دیگری با آنجا نرسد و بعد از ورود فاضل بحیفا در صورتیکه میدانست که او را با امریکا خواهند بفرستند ولی اظهاری نفرمودند و فاضل همی مستفید و مستفیض از محضرشان بود و با آنکه از رفقای بسیار بزرگوار را نزد آن ایام باو میگفت که علت احضار را بپرسد سئوالی نکرد تا آنکه بعد از چند ماه نوبتی او را خواستند و پرسیدند که میدانی تو را برای چه خواستم فاضل گفت مانند تصور و حدس میزنم فرمودند ولی بکسی اظهار نکن تا مترجم شما بیاید و این هم برای آن بود که بعضی بصران خود میکوشیدند که ما موریت امریکا یا بند آنگاه از فاضل را جمع بعائله اش پرسیدند و او گفت زوجه مؤمنه علیله با پسری کودک در رشت دارم آنگاه از مخارجی که محفل رشت بصران عائله وی مقرر کرده پرسیدند و فاضل مقدار آنرا گفت و از چهره همیشه منور پراز جلوه عطوفت و کرمش آثار عدم رضایت پیدا شد و فاضل فرمودند در باره عائله فکری نکن و آنرا بدست من بگذار و این جمله ظاهراً و معناً بسیار عمیق بود و از آنگاه ببعد همانگونه رفتار کردند چنانکه چون فاضل از سفر امریکا بحیفا مراجعت کرد و از حال بیماری شدید زوجه اش که اطباء مایوس شدند و احوالش هم بمحضر مبارک خبرندادند ولی میرزا موسی خان حکیم قزوینی اطلاعاً معروض داشته بیخبر بود در صبح

همان روز بعد در مسافر خانه قدم گذاشتند و بفاضل عطفوت  
واکرام نشان دادند و در ضمن صحبتهای متفرقه ناگهان  
فرمودند که من تلگراف کردم خاطر جمع باش و فاضل در آن  
هنگام هیچ ندانست که مرادشان چه بود و برای مراعات  
احترام و ایجاد نکردن ادنی زحمتی نپرسید تا چون بیندر  
انزلی رسید و برای وی گفتند که همسر عزیزش چه گونه از مفارقت  
و از بیماری مواجه مرگ شد و تلگراف واصل از حضرت عبدالبهاء  
بواسطه میرزا موسی خان حکیم قزوینی صریح در امید بهبود  
بود و همانگونه هم شد فاضل دانست که مقصود آنحضرت چه  
بود و چه عاطفه و اثری حقیقی بی دخالت امور مادی از خود  
نشان داد و نزدیک بموقع حرکت نوبتی بفاضل فرمودند  
موقع حرکت نزدیک است چه میخواهی و چند بار تکرار کردند  
و فاضل عرض کرد چیزی نمیخواهم چون تکرار کردند گفت  
کتاب امری میخواهم فرمودند از شوقی بگیرند از حضرت  
شوقی گرفتند و اینچند حکایت برای خالی نماندن شرح  
احوال از واقعات آن ایام پراغزاز و اکمال است و گرنه  
یکدهان باید بپهنای فلک تابکویید و صف حال آن ملک  
شرح آن احوال و آن خون جگر اینزمان بگدار تا وقت دگر  
و بالخطه روز هفتم جمادی الاخر مطابق ۲۸ فوریه بمساعدت  
حضرت شوقی ربانی و ارباب رستم و مهربان و آقا کیخسرو که

تا محطه آمدند با منوچهرخان اصفهانی مترجم در تــــــرن  
 نظامی برای مصر روانه شدند و تا هشتم رجب مطابق ۳۰ مارس  
 برای تهیه ضروریات سفر در پورت سعید و اسکندریه و قاهره  
 بسربرد با بهائیان ساکن آنجا و در خصوصاً آقا احمد یزدی  
 و آقا محمد تقی اصفهانی و پسر ارجمندش میرزا عبدالحسین  
 و نیز میرزا زین العابدین همدانی و شیخ فرج الله و شیخ  
 محی الدین و محمد سعید و غیرهم معاشرت نموده بتشویق  
 بهائیان و مصاحبه دیگران پرداخت و پرویز مذکور با کشتی  
 سوی فرانسه رفت و در سیزدهم رجب وارد ماریسی شده تا  
 بیست و دوم رجب مطابق ۲۳ آپریل در آن بلد و پاریس  
 و شربورک منتظر مانده آنگاه کشتی نیویورک امریکان لایسن  
 حاضر شده از آنجا سوی نیویورک رفتند و در ۲۳ آپریل وارد  
 نیویورک شدند و کرجه در جزیره تحقیق گاه مسافری چند روز  
 توقیف شدند تا با ارسال مراسله بمسترویلهلم مشارالیه با جمعی  
 آمدند و ایشان را با کمال تجلیل بردند و این سفر که متجاوز از  
 یکسال بطول انجامید در ایالات متحده شمالی امریکا و در  
 کانادا شرق و غرب و جنوب و شمال را گشت و در کنائس و مدارس  
 و کلوپ ها و تالارهای ماسونها و نیو تاتها و چینیه و تیوسوفها  
 و اسپری <sup>لپستها</sup> طوا و کنونشن هایشان و در کنونشن مبلغین  
 مسیحی و کنائس متنوعه یهود و تالارهای آزاد بلدی و کنونشنها<sup>ی</sup>



ادیانی و نژادی و سوسیالیست‌ها و انواع احزاب و فرق همه  
 جا صحبت کرد و بهمان اسلوب بزرگوار حضرت عبدالبهاء<sup>۱</sup>  
 تأسی کرد امریهائی راهمه جا معرفی نمود و در رد و کنونش  
 بهائی در شیکاگو حضور یافته صحبت نمود و عکس اجتماعسی  
 برداشته شد و در تشویق و ترغیب بهائیان و حل سئوالات آنان  
 و غیرهم آنچه در امکان بود و در تمامت آن اماکن و آن احوال  
 حسب دستور حضرت عبدالبهاء<sup>۲</sup> بطریق ایشان فینه و مولوی  
 بر سر وجه مشکی ایشان را در برداشت و در اوائل منوچهرخان  
 مترجم و هم سفر بود ولی با نظر محفل ملی چون از عهد  
 بر نیامد تلگرافاً بحضور حضرت عبدالبهاء<sup>۳</sup> معروض داشتند  
 و بتلگراف و تعیین آنحضرت میرزا احمد سهراب تا آخر وقت  
 مترجم و در سفرها همراه شد و در بسیاری از جرائد عکس و معرفی  
 ایشان بطبع رسید و علاوه امور مذکوره قسمت فارسی نجم  
 باختراک غالباً<sup>۴</sup> میرزا احمد سهراب و چندی دکتر ضیا<sup>۵</sup> بغداد  
 مباشر بود حسب امر آنحضرت بخط خود مینوشت و میفرستاد که  
 بطبع میرسانند و تمامت مصاریف با هظه آن سفر را بنسوع  
 محترم سه تن از خانمها بنام مس پارس و مسس کوپرو و مسس  
 کالینز متصدی بودند و در آخر ایام چون بکدوره بانجام رسید  
 فاضل ختم واقعه را بحضور حضرت عبدالبهاء<sup>۶</sup> معروض داشته  
 اشاره بکثرت مصاریف و معذک کمال میل و شوق احباب<sup>۷</sup> نمود

و تکلیف آتیه خواست و در جواب کفایت سفر و عودت بحیفا را فرمودند و با کشتی عزم بحیفا کرد و بدین طریق سفر مفصل در کشور مذکور بمنظور تکمیل و تثبیت و تهذیب و تشویق بهائیان آنجا که قطعاً خیلی بیش از سه هزار نفر بودند و نیز موافقت و همفکری بین آنان و نیز تکرار و تذکار اصولی در آنجا پخش کرده بود و هم اظهار جلوه نوینی در مقابل ناقضین خاتمه پذیرفت و فاضل با مسیس واتسن مبلغه پیربیمار امریکائی که بعزم زیارت رهسپار ارض مقدس بود با ایست کشتی در بنادر اروپا خصوصاً در پیره یونان با اسکندریه وارد شدند و روزی دیگر با ترن بحیفا رسیدند و در مسافر خانه که مخصوص واردیین غربی بود اقامت کردند و این بار نیز که نوبت سوم ورود فاضل بمحض حضرت عبدالبهاء بود جمعی از بهائیان زائرین از ممالک متنوعه حضور داشتند و استفاضات علمیه و اخلاقیه و دینیّه و معنویّه از ایشان میکردند ولی امری موجب کمال تأسف و تحزن وجود داشت که غایت نحول و ضعف آنحضرت بسود و عاقله محترمه و مطلعین از آنجهت در غم و اندوه میزیستند و از خاطرات آن ایام نیز که در دفتر فاضل ثبت است آنکه نوبتی میرزا جلال داماد آنحضرت بمسافر خانه آمده با کمال تأثیر مراتب ضعف آنحضرت را و نگرانی عاقله محترمه را اظهار داشتند و استفسار از احساسات زائرین نمود و فاضل گفت این

بظاهر پیداست اما آنچه توانیم کرد پس میرزا جلال که گویا بدستور عاقله مبارکه بود اظهار نمود که هرگاه خواهش معروض دارید محض شدت ملاطفت بزائرین میپذیرند و چون نظر اطباء این است که از طرفی باید تقویت بنیه کرد و بنفذا توجهی نمود و میل عاقله این است که غذا با ایشان صرف نمایند تا مراعات آنرا داشته باشند و از صرف غذا با زائرین که غذای مخصوص خود را هم با آنان تقسیم میکنند صرف نظر نمایند و از طرفی دیگر هم از شدت و کثرت اشغال امریه خود بکاهند این مراتب را شماها بحضور ایشان خواهش کنید و فاضل بانهایت اشتیاق با چند تن که از آنجمله آقا سید مصطفی رنگونی و ابن اصدق بود بعزم حضورشان رفتند و باریافتند و چون قرار دادند که آقا سید مصطفی باین عرایض مبادرت نماید پس از قرار در محضرشان بحال گریه و بیتابسی شدید و نیز دلجوئی اکیدشان مطالب را معروض داشت و ایشان باین مفاد بیان کردند که شما اشتباهی کردید و آن اینکه قوت ضعف و بنیه ام را بدخالت غذای جسمانی پنداشتید ولی یگانه مؤثر در آن غذای روحانی میباشد و آن خیراتحاد و اتفاق احبباً و راستگیشان با خلاق و تعالیم الهیه است و خبر وجود و عدم آن است که در حال بنیه نهایت تاثیر دارد و اما صرف غذا در اندرون میسر نیست و من آرزویم این

است که با زائرین و احبابی جمال مبارک صرف غذا کنیم و اما در  
 خصوص تقلیل در کار اگر من دست از کار بکشم کار مرا که خواهد  
 کرد ولی میخواهم چندی در جوار روضه مبارکه استراحت کنم  
 و موضوع مذکور که از جهات کثیره بنفایت وقت است در آخر بخش  
 گذشته هم نقل بمقاد گردید دیگر از خاطرات آن ایام چون  
 فاضل در برگشت از امریکا مولوی سررا از آن جهت که دستور مبارک  
 محض امریکا و جلب توجه مردم و تشییع بلباس خودشان در آن  
 جا بود برداشت شبی آنحضرت در اثناء صحبت بجمع رشتیه  
 سخن رابه عمامه و لباس علمای شرق کشانده محامد و محاسن  
 فرمودند و فاضل ملتفت شد که این اشارات راجع بخود اوست  
 و چون حاضرین را اجازه تفرقه دادند و خود عازم بیت شدند  
 فاضل راهمراه کرده با طاق پذیرایی برده جلوس کرده و اجازه  
 جلوس دادند و پرسیدند با اشارات صحبت بی بردید میخواهم  
 باز بهمین لباس ملّس گردی و اوصافی بیان کردند و فاضل اظهار  
 کمال اخلاص در اطاعت کرد ولی گفت که در ایران خصوصاً در  
 سالهای اخیر و بالاخص بین احباب این لباس موهون گردید و آن  
 حضرت فرمودند ابد اعتنا باین سخنان نکنید و حکایت فرمودند  
 که چون حضرت نقطه را با تبدیل عمامه بکلاه از اصفهان میآوردند  
 در اول ورود بکاشان تنی از بابیهها که آنحضرت را با عمامه در تصور  
 داشت بی زیارت وارد شد و حضرت را نشناخت و گمان برد که  
 نقطه در آنجا نیست و آنحضرت در مصاحبه مختصرید. و فرمودند <sup>معلوم</sup>

میشود که مانند تو مسلمانان هم باین سید جوان پی تحصیل عقیده گردید و او گفت که من بحضرت ختمی مرتبت بسرای اتیان بمانند قرآن ایمان آوردم و سید باب هم بیان دارد پس آنحضرت پرسیدند آیا هر که آیات بدع و از فطرت داشته باشد با و ایمان خواهی آورد و او گفت بلی آنگاه حضرت تغییر نشستن داده برد و زانو موذبانه و مقتدرانه نشست و شروع بانزال آیات فطریه نمود و شخص بایی در آنحال متحیر بنمود چه نظریه را باید خود باب باشد ولی نظریه کلاه او نیست بعد فرمودند حتی غریبه‌ها هم چنین اند و بوقتی از طهران عکس اجتماعی از احباب را فرستادند که در صدف مقدم گروهی از معممین بودند و چون بدست آن احبای غرب حسب میل خودشان دادیم انگشت بر عماه و محاسن صدف مقدم گذاشتند و اشاره بود که اینان از مهمین مؤمنین میباشند دیگر از خاطرات آن ایام آنکه روزی میرزا عزیزالله خان بهادر که پس از فراغت از تحصیل ادبیات و فلسفه در مدرسه امریکائیه بیروت حسب امر مبارک مقیم حیفا بوده مباشر ترجمه بانگیزی و نگارش نامه‌های آنحضرت بغرب بود در همان ایام اولیه عودت فاضل از امریکا بمسافر خانه آمده اظهار داشت که بعضی از امور دقیق و واقعه در طول غیبت شما از حیفا مدت یکسال و اندی را بگویم فیض الله صبحی کم کم

تغییر احوال داده و اخلاق و اعمال ناشایست بظهور آورده که  
 تمامت عائله جلیله را غریق اندوه و جوش و اضطراب ساخت  
 و حضرت عبدالبهاء الان در چارتب میباید این بچه بی تربیت  
 از خودت خواهش داشت که اقامتش در حیف و اشتغالش  
 بتحریر صا در اوقات را عرض کرده اجازه بدهند و تو صلاح ندانستی  
 عاقبت بدست و پای آقامیرزاها دی که صرف روحانیت است  
 افتاد و او عرض کرد و قبول شد بتدریج از جهت سہمی کردنش  
 در نوشتن با سلوب خط حضرت عبدالبهاء خود را گم کرده  
 بی جهت عزیزبند داشته توقعات بیجا پیدا کرده چنانچه  
 غذای نهارک از منزل مستخدمین برایش میبرند گاهی ظرفها  
 را در ورریخته فریاد میزند که آن غذاها مطبوع طبعش نیست و  
 غذای عربی نمیتواند بخورد و گاهی در خترهای مستخدمه  
 بیت مبارک را که ببازار میروند عقب کرده بفکر هوس رانی افتاد  
 و فاضل بمجرد شنیدن امثال این مطالب گفت این تعجبت  
 است و فهمیدنی نیست که **بها** اقتدار عظیم ظاهری  
 حضرت عبدالبهاء چگونه در مقابل اعمال یک بچه بی ادب  
 رذیلی کاری نکنند و در چارتب باشند بهادر گفت محض حفظ  
 امر الله و ملاطفت بخاندان پرایمان بزرگ مهتدی نمیخواهند  
 بر آنها لکه واقع شود و قرار است همانطوری که او را آوردید باز  
 بایران برگردانید فاضل گفت من که او را نیاوردم ابن اصدق

آورد ولی اگر صلاح میدانند البته خواهیم برد گفت خلاصه این است که حضرت ورقه علیا فرمودند بروی در حضور حضرت عبدالبهاء و اجازه بردن او را بطلبی و فاضل برای گرفتن اذن ببیت مبارک رفت و آنحضرت را حاضر یافت اذن فرمودند و نشست و آغاز مطلب چنین کردند که موقع مراجعت شما نزدیک میشود فاضل عرض کرد عروقت اجازه بفرمائید حرکت خواهیم کرد پس فاضل چنین سؤال کرد که تنها میروم فرمودند نه میرزا صبحی را هم میبری اما حالا هیچ نگوئید تا من خبر بدهم و بعد از چندی چون بمحضر خود طلبیدند و فاضل رفت صبحی در آنحال رنگ پریده حاضر بود و فاضل فرمودند دیگر موقع حرکت نزدیک میشود میخواستیم صبحی را با خود ببری و سعی کنی که مبلغ بشود و فاضل عرض کرد که قدری مبلغ هست فرمودند هر وقت حرف تورانشنید او را بزن و بالاخره با فاضل در مراجعت همراه بود و در اثر نصایح فاضل از همان منازل اول طریق عریضه پشیمانی و درخواست عفو بحضور مبارک فرستاد که گفتند حسب الامر در مجمع احباء خوانده شد و فرمودند از اثر نصایح فاضل است و این حکایت برای دلالت بر وضع سیاست اداری و ملاحظات و وسعت حوصله و تحمل و انجام امور بوفق مهربانی و تدبیر و مصالح امر نوشته شد دیگر از خاطرات آن ایام آنکه بهادر مدکور به فاضل گفت که حضرت عبدالبهاء

می‌خواهند از طریق روسیه وارد ایران شوی و حال آنکه در  
 قسمت گیلان فتنه جنگلیها برپا ست بهتر آنکه خواهش کنید  
 و اجازت رفتن از طریق عراق را بگیرید و فاضل گفت هر طریقی  
 را که ایشان مائل باشند بدون آنکه خواهش کنم میروم بهادر  
 گفت این فاناتیکی است فاضل گفت چون میدانم که بر اوضاع  
 بقدری بسیار از من مدعی تر است و جریان جهان بی پایان  
 بقوه نهانی آن موافق نیاتش می‌رود بناء با اختیارش می‌گذارم و  
 طولی نکشید که آنحضرت فاضل را خواست و اظهار داشت که  
 کشتی میرسد و وسائل حرکت شما از همه طریق میسر است  
 بگذارم راه می‌روید فاضل گفت نمیدانم هر طریقی را که بفرمائید  
 فرمود که خودت از کدام طریق میخواهی و او گفت خودم نه  
 طریقی اصلاح میدانم و نه میل مخصوص دارم پس فرمود من  
 میخواهم از راه اسلامبول و روسیه بروی که بهائیان آنطریق  
 برای انسداد طرق بارش مقصود اطلاعی از اینجانیا فتند  
 آنها را آگهی دهی و موجب تشویق آنان گردی فاضل پرسید  
 در هر جا چه قدر بمانم فرمود هر قدر لازم شد و صلاح می بینی  
 فاضل پرسید اگر در روسیه دانستم که راه شمال بواسطه  
 جنگلیها مسدود است چکنم فرمود میتوانی از طریق آذربایجان  
 بروی ولی تا آنوقت راه گیلان باز میشود بعد فرمود من در این  
 سفر با تو هستم بتو خوش خواهد گذشت و چون



فاضل باسلامبول رسید و مهمان علیقلیخان نبیل الدوله  
 شارژ آفرایران بود و از وسئوال کرد چرا ازینراه پرخطر آمدی  
 فاضل جواب گفت حسب دستور آنحضرت آمدم و فاضل را  
 سند وقی پراز کتاب و عکس و غیرها بود که در آنمیان کتابچه های  
 خطی بدست خودش و عکسهای جمعیتی مختلف که خودش  
 هم در آنمیان وجود داشت و کیفیت تکلیف آنصند وق را با  
 نبیل الدوله مشورت کرد و او جواب داد یکی از دو حال پیش  
 ندارد یا در اسلامبول بگذاری تا بعد در حال اقتضا و صلاح  
 فرستاده شود و یا آنکه بمهر و موم سفارت بسته شود و فاضل با  
 هیچیک از آن دو طریق موافقت نکرد و صند وق را هم با خود برد  
 و در گمرک بولشویکی با طوم از احوال مسافرین واضح بود که  
 چه تفتیش سختی است و شخص گرجی قوی همگی در حجره  
 بی فرش که در وسط میزی و موزری بر آن بود تمامت لایه های  
 لباس را تفحص کرد تا چون نوبت صند وق رسید و آن گرجی با  
 مترجمی بر رسید و با مرش در صند و قرا فاضل باز کرد و بر روی همه  
 اشیا عکس بزرگ از حضرت عبدالبها بود که چون کاغذ  
 نازک از روی آن کنار کرده شد و چشم گرجی بر آن افتاد خیره  
 و با تأمل بسیار نگریست و از فاضل شخصیش را پرسید و او پاسخ  
 گفت که یکی از مریدان عظیم این عصر است و او گفت بایست  
 شاعری باشد فاضل گفت بلی شاعری بزرگ است و او پرسید

با توجه نسبتی دارد و فاضل که همان فینه سرخ و مولوی سفید  
 ولباده بلند، شکی در برداشت گفت پدر من است و گرجسی  
 اجازه داد که بدون واری کتابها صندوق را برد و در آن حال  
 بهائیان با طوم که پشت بست گمرک بتلگراف محفل اسلامبول  
 منتظر بودند و بعد از ملاقات و مسرّات احوال گمرک را بشنیدند  
 گفتند عطلی غیر قانونی و شگفتی است چه باید کتب و اوراق را  
 تسلیم کمیته معمولی از اهل السن و لغات بدهند و سالها  
 طول میکشید و فاضل چون بباد کوبه رسید و دانست که فتنه  
 جنگیها همان روزها از میان رفته بود و با اول کشتی وارد از  
 باد کوبه ببندر بهلولی با سایش و خوشی رسید و در اینجا هم  
 محض اختصار بهمین مقدار از خاطرات سفر سوم فاضل اکتفا  
 میشود و بالجمله فاضل برشت رسید و بملاقات عائله و بستگان  
 و احبام مشغول بود و در آن روز حاجی ابوالحسن امین  
 حقوق از طهران از آقا علی ارباب قزوینی استفسار از مخارج  
 ضروریه فاضل کرد و او مقدار چهل تومان گفت و حاجی امین  
 محض امر اکید آنحضرت میداد و هنوز چند ماهی پیش نگذشت  
 که خبر جانگداز صمود حضرت عبدالبهاء بتلگراف حضرت  
 ورهه علیه رسید که حق بیان آن صاعقه روانسوز را با گفتار نتوان  
 کرد تنها صمود یک مرتب عظیم دین و دانشمند مهم روی زمین  
 نبود بلکه از دست دادن یک پدر بیفایت مهربان هم نسه

گاه  
 بلکه بضمیه آن دورفتن حصن و ملجاء و ملان و پشتیبان و تکیه  
 و مرجع امید هم نه بلکه بعلاوه آن سه فراق معشوق دلبر و  
 دلدار و لنواز است که دستهای اراده بسر میخورد و اشک  
 چون سیل بی اختیار سرازیر میشد تو گفت دلها میخواست  
 از هیکل بیرون آید و نفسها ز هاب و ایاب نمیکرد و ما از تفصیل  
 اینصاعقه و واقعه دهشت افزا میگذریم ایامی بجزا میگذشت  
 تا آنکه تلگراف حضرت ورثه علیاراجع بمقام منصوص حضرت  
 شوقی ربانی و آثار و صایا رسید فاضل که آنحضرت را در حیفها  
 همی زیارت کرده و منطق گویای و پیرا بگوش هوش شنیده بود  
 و جذب و شوق و فعالیتش را بچشم سروسر دیده بود ازین  
 بشارت شادمان گردید ولی طولی نکشید که تلگراف و دستور  
 مبارکشان برای حضوری باعائله اش رسید و هنوز آثار و صایای  
 حضرت عبدالبهاء نرسیده بود که فاضل بازوجه مؤمنه مریصه  
 مذکوره و یگانه پسرش هوشنگ با اتفاق والده میرزا ابراهیم  
 اتحادیه همدانی بانزلی و از آنجا با کشتی بباد کویه رفت  
 و بعد <sup>چند</sup> روزی اقامت که صورت آثار و صایا را در آنجا زیارت کرد  
 و جشن عمومی فراهم ساخته نطقی ایراد نمود بیاطموم  
 رعسپار گردید و با حسینقلی تبریزی که از اسلامبول حسب الامر  
 برای بردن عائله میرزا علی اکبر نخجوانی بحیفانان را از  
 باد کویه تا اسلامبول آورد در کشتی روانه اسلامبول شدند

و در آنجا ابلاغیه حضرت ولی امرالله دال بر مسافرت خودشان  
 و تفویض امر به عاقله مبارکه و حضرت ورقه علیا مطلع شده  
 تلگراف کرده درخواست تحصیل و ارسال اجازه انگیزی کرد  
 که بتواند بحیفا برود و جواب با اجازه رسیده امر بحرکت  
 بحیفا فرمودند و لذا ابا همراهان با کشتی سیسینیا روانه شدند  
 و بحیفا ورود کردند و حضرت شوقی ربانی سفر بارو پها فرمودند  
 در حالیکه مرکز اقامتشان را کسی نمیدانست و در حیفا محفل  
 روحانی بتمیین آنحضرت و معرفی بحکومت در بیت حضرت  
 عبدالبها<sup>۱</sup> دائر بود و امورات آری و سرپرستی امر بطور کلی بدست  
 عاقله مبارکه و ریاست حضرت ورقه علیا<sup>۲</sup> اداره میشد و شبها  
 در بیت و اطاق مبارک و عصر روزهای یکشنبه در مقام اعلی بنوع  
 سابق جلسات عمومی دائر میشد که الواح خوانده میگشت  
 و صحبتهای مختصر هم میان بود مردان در اجتماعات مذکور و  
 زنان در نزد عاقله مبارکه و حضرت ورقه علیا تشریف می یافتند  
 فاضل و عاقله اش را در خانه منزل دادند و از بیت مبارک غذا  
 می آوردند و خادما ت بیت همه گونه مساعدت میکردند و خود  
 فاضل راهم آنحضرت عضو محفل روحانی معین کرده و در  
 مراسلات مرکزی که غالباً میرزا نورالدین و زرقانی انشا میکردند  
 فاضل هم کمک مینمود<sup>۳</sup> هیئتی مرکب از فاضل و حسین روحی  
 برای بررسی کتب و مقالات جدید به منظور نشر و طبع دائر

گردید و خاطرات آن ایام هم مفصل است که این مختصر جای آنرا ندارد و بالاخره چون عائله محترمه بافاضل گفتگوی رفتنش را با آمریکا در میان آوردند و او محض آنکه اشخاصی بعد از بروند نفوسی را نام بردند عائله مبارک که نپذیرفتند و قرار شد فاضل بیرون و بدین قرار شد که حضرت شوقی ربانی بیایند و سفر در آنوقت شروع شود و بالاخره چون عائله مبارک همی در تلاش پیدا کردن مرکز اقامت حضرت شوقی ربانی بودند بالاخره دانستند که مسیود ریفوس از احبباً فرانسوی کاملاً مستحضر ولی ممنوع از اطلاع بدیگران است و خود مکاتبه و حتی اجازه ملاقات هم دارد لذا یکی از امادهای حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> بنام احمد یزدی با اتفاق روحا خانم ورقه و دختر سوم حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> پاریس رفته بهر نوع شد از مسیود ریفوس اطلاع گرفتند و مرکز آنحضرت در سوئیس رسیدند و بانواع تضرعات و تقاضاها ایشانرا حاضر برای عودت بحیفا کردند و چون بحیفا برگشتند و عائله مبارک و حضرت ورقه علیا ازین خبر مسرور و منتظر ورود شدند تا چون یوم میعاد رسیدند و منفرداً بحیفا ورود کردند و در بیت مبارک منزل گزیدند و شروع با اداره و ترتیب امور امریه شد تقریباً مانند ایام قبل جریان شروع کرد بحالت خود برقرار شد و نیز مقرر گردید که فاضل با عائله سفر مجدداً با آمریکا و کانادا نماید و ضروریات را

فراهم کردند و بالاخره در سه شنبه ۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ با حضرت شوقی ربّانی و ورثه مبارکه علیا و حرم محترمه وداع کرده با اتفاق حاجی محمد و میرزا حسین یزدی و آقا خلیل و آقا ضیاء الله باسکله رفتند و میرزا عنایت الله اصفهانی و عاقله اش و زوجه مذکورنخجوانی تا کشتی آمدند آنگاه در کشتی ادیرانیک روانه شدند و در ۲۰ فبروری بنیویورک رسیدند و این بار نیز چون حضرت شوقی ربّانی نامه بمیرزا احمد اصفهانی نگاشتند که بترجمی فاضل همراه باشد تا آخر وقت غالباً مترجم بود و گاهی فاضل خود در جلسات صحبت میکرد و صحبت در جلسات بهائی بدون مترجم انجام میگرفت و درین بار هم تمامت ایالات متحده شمالی و کانادا را رفته صحبت کرد و در کانونشن بهائی نیز صحبت کرده عکس اجتماعی برداشته و بالاخره در ۱۶ جولای ۱۹۲۵ از نیویورک با کشتی پرزیدنت آتور متعلق بصهیونی عازم حیفا گردیدند و مسس ویلز از بهائیات امریکاهم سفر بود و پروز ۹ اگست بحیفا رسیدند و تفصیل آن موجب تطویل است و بالاخره با شرکت اتومبیل رانی انگلیزی از طریق حکومت هاشمی و عراق بایران و همدان آمدند و بعد چندی توقف در آنجا بقزوین و ورشتر رسیده اقامت جستند و کمافی السابق مشغول بخدمات گردید و در مهر ۱۳۰۶ ه. ش بحسب پیشنهاد

بعضی از بهائیان عشق آباد و وصول دستور از حیفابسترای روسیه رهسپار گردید و در باکو و عشق آباد هر یک مقدار ماهی اقامت و مصاحبت و تشویق نمود و بالاخره برای تشکیل محفل مرکزی و محفل ملی ساکن طهران گردید و سالها در کنونشن و در محفل ملی و محفل طهران عضویت و ریاست داشت و در سال ۱۳۰۸ سفری بتبریز رفته تقریباً شش ماه ماند و در ۱۳۱۳ سفری بخراسان نمود پس از اقامت چندی در مشهد عودت کرد و از آن پس مقیم طهران بود سفرهای متعدده بشمال و جنوب و شرق و غرب ایران نمود و بانواع خدمات درین امر اقدامات همی کرد ولی چون تحریر تاریخ عمومی امریهائی با و محول گردید منفرداً بدون استعانت از احدی ایست خدمت را بپایان رسانید و شروع آن در مقدمه تاریخ ثبت است و این قسمت بخش هشتم از آن میباشد و بعلاوه ایست سلسله از تاریخ بهائی کتابی راجع بمجموع ادیان بنام رهبران و رهروان نوشت و کتاب دیگر بنام امر و خلق که جوهر و تمامت امریهائی است و کتابی دیگر در پنج مجلد بنام اسرار الآثار که بنوع قاموس عربی و فارسی و لغات متداوله دیگر در ایران است و اسرار و رموز آثار مقدسه خصوصاً از امریهائی در آن مندرج میباشد و هنوز هیچ یک از آنها بطبع نرسیده.<sup>۱</sup>

۱- کتاب امر و خلق و مجلدات پنجگانه اسرار آثار خصوصی و کتاب رهبران و رهروان در دو مجلد در این اواخر طبع و نشر یافته است.

و اما خلاصه اوضاع و احوال نورچنانکه در برخی ششم آوریم  
 پس از واقعه مهیبه قتل و غارت سال ۱۲۶۸ نفوس اولین مومنین  
 از میان رفتند و در اثر صاعقه قهر و عقاب حکومت دیگر روز و لاهوری از  
 پیروان امرید بیع نشد و خصوصاً چون جمعی از منتسبین ابهی در امر  
 بیان واقف ماندند حالت پریشانی و افسردگی غلبه کرد و خانه آبا  
 جمال ابهی بشکل مخروبه باقی بود و عهد ه بقیه مومنین آنجا عائله  
 آقامیرزا حسن اکبر اخوان بود تا در دوره حضرت عبدالهیا اشراق  
 و لمعانی در آنجا نمایان گردید و نخست در بند رجزمیرزا عزیزالله  
 روشن تاگری بن عموزمان از خویشاوندان منجذب با امر ابهی گردید  
 و سفری بحیفا کرد و مجدوب عظمت و ملاقات آنحضرت گشت و عودت  
 نمود و آنچه دید و شنید شرح و بسط داد اقامت بند رجزیانتمه  
 بتجارت پرداخته ملک و اعتبار حاصل نمود و میرزا فضل الله خان  
 ( اورنگی ) نظام الممالک بن آقامیرزا حسن مذکور که در بخشش  
 پنجم شرح دادیم در مازندران از ملاقات هظما و جمعیت اهل بها  
 باشتیاق آمد و سفری بسال ۱۳۳۱ بی زیارت عبدالهیا رفت  
 مشمول عنایات آن حضرت گشت و مانند شعله روشنی عودت کرده  
 بتقرب بستگان و تنویران هان پرداخت و حضرت عبدالهیا و پیرا  
 تشویق بتعمیر بنا خانه مخروبه ابائی و تاسیس مدرسه برای تربیت  
 اطفال و تهلیخ و نشر امرید بیع در آنحد و فرمودند و حاجی ابوالحسن  
 امین امردادند که مبالغی برای مصرف امور مذکور ه بد هد و میرزا



فضل الله بانجام دستوره‌های مذکوره پرداخت و عمارت مذکوره  
 بسال ۱۳۳۷ بشکل روزاول تجدیدگرد و صورت خط میرزا بزرگخان  
 را که بر چهارچوبه در چنین بود :  
 در خانه دوست چون رسی گسولبیک  
 کانجانه سلام راه دارد نسه علیک  
 این خانه عشق است نگهدار قدم  
 این ارض مقدس است فاخلع نعلیک  
 و در زیر خاک سالهانها بود بیرون آورد ه منصوب داشت و میرزا  
 فضل الله خان پیوسته کلماتی را دال بر تعلق قلبیشان بتاکسر  
 شنید ه پیوسته حکایت کرد از آن جمله این که روزی در اثناء  
 صحبتشان عرائضی از احباب امریک رسید و یکی از ایشان لیوانی  
 برسم هدیه تقدیم داشت و آن حضرت بمیرزا فضل الله بخشید ه  
 فرمود چون بتاکر برگردی هر زمان که بلمند رفته با این لیوان سر  
 چشمه آب خور و مرایا دکن و بالجمله خواه هر میرزا فضل الله  
 و عائله شان غالباً منجذب بامرابه‌ی شد و تنی چند نیز موافق  
 و مقبل گشتند .

و اما محافل روحانیه در ساری و بارفروش در همان سنین  
 اولیه برقرار گردید و در مراکز دیگر اخیراً قریافت و اکنون بدین  
 صورت است محفل ساری و از توابعش محفل کفشگر کلاه چالسه  
 زمین شاهی ماه فروزک روشندان دیگر محفل بابل و از  
 توابعش بابل سر عرب خیل بهنمیر ضیاء گلد ه فریادون  
 کنار آمل ایول .

حوادث مرکز مهم همدان باشرح احوال مشاهیرش آنچه متعلق بسنین اشراق انوار ابهی بود در بخش ششم <sup>ششم</sup> نگاشته و غالب مهمین در سنین بعد از غروب جمال مبین حیسات داشته و اخلافتشان نیز بر شد رسیدند و جمعی کثیر پیوستند و بدینرو مرکز مهمتر گردید و فتنه نقضی در اینجا تأثیر نکرد و عده از قری و توابعش نیز اجتماعی کثیر و مرکزی خطیر یافتند و پس از غروب شمس ابهی طولی نکشید که نیرو سینا و عمر اهشان میرزا محمود زرقانی در آغاز جوانی رسیده موجب مزید ثبوت و اشتیاق مؤمنین گشتند و در اثر آن فتنه برخاست و حکومت جمعی از احباء را که از آنجمله روبین علاقه بند و آقایهودا و حاجی یاری بودند دستگیر و حبس کرد و بالاخره فرمان داد که هر سه را با تازیانه همی زدند و انکار و تبری خواست و چون بمقصود نرسید بالاخره آنانرا آزاد نمود و پس از چندی جمعی در اویش بهائی بالباس پیراهن سفید طویل بعد از عودت از زیارت عتقار رسیده باشمارای امری خواندن در کوی و سرزن برداختند و لذا شورش اشراشده و حکومت بعضی از احبب را گرفتار و حبس کرد .

و از خانواده های مشهور باقی مانده از قبل عبدالحسین

خان دینار آبادی بود و دینار آباد از قرا<sup>۱</sup> تابعه همدان

وهب الحسين خان از پدر و اسلاف ساکن آنجا و صاحب قلعه  
 و املاک و دنات و عشیرت و مقام عالی حکومتی بود و گویند  
 ایمانش باین امر با سلیمان خان زرین کمر بواسطه استماع  
 کیفیت شهادت یا کرامت حضرت نقطه از نظامیان همدانی  
 شد که در آن عمل مباشرت داشتند ایمان آوردند —  
 غضب شاهمی گردید و مدتی در زندان بود و مقداری از املاکش  
 بدست دولت افتاد و بعد از استخلاص و عودتش به همدان  
 چون بهمت تمام نشر امر بدیع نمود حکومت با اقدام برخی از  
 ملاها ویرانستگیر و چوب کاری و اخراج بلد نمود و او پیس از  
 استخلاص بمگاد رحضر حضرت بهاء الله رفته چندی شرف  
 اندوز بود و بعد از مراجعت مزیداً علی ماکان بنشر امر بدیع  
 پرداخت و ناچار در عشق آباد اقامت گرفت و در آن ایام چنانکه  
 گفته اند و پسر رشیدش را که یکی شیرعلیخان سلطان فوج  
 همدان بود بعضی از عموزادگان شان دعوت بمنزل خود نموده  
 آن یک را مسموم و مقتول ساخت و اموالش را بر بود و بصدقت  
 اولاد دیگر برآمد ولی بمقصود نرسید و از اخلافتش در کتربانش  
 میباشد .

دیگر میرزا عبد الرحیم خان حافظ الصحه سابق الذکر  
 که سفری بمگاد رفته فائز بتشرف حضور محضر حضرت عبد البهاء  
 گردید و پسرش حاجی یوحنا خان سابق الذکر که سالها عضو

محفل روحانی در همدان بود کارگشائی در اموری کرد و  
 از ایشان خانواده واسمه حافظی برقرار است دیگر دائی  
 روبین سابق الوصف که در عید رضوان سال ۱۳۱۶ احباب در  
 خانه اش جشن اجتماعی منعقد داشتند و برخی از مفسدین  
 راه یافته خبر بمظفر الملك حکمران همدان رسید و جمعی  
 گماشته حکومتی بفرستاد و او را با هشت تن بنام حاجی یاری  
 حاجی موسی حاجی سلیمان طبیب، آقا سلیمان ابن آقا  
 موسی حاجی مهدی بن آقا فائیل، حاجی مهدی بن  
 آقا یاری آقا سلیمان زرگر که کلاً از احباب اسرائیل بودند  
 گرفته بحبس انداختند و او را بیا زردند و چوب زده بکند و غسل  
 نهادند و بالاخره مبلغی نقود اخذ کرده همه را رها نمودند  
 و نیز در سال ۱۳۳۲ سال السلطان حکمران همدان و پسر  
 باتنی چند از احباب دستگیر و محبوس نمود و بالاخره تلگراف  
 بمظفرالدین شاه کردند و جواب رسید همه مستخلص شدند  
 دیگر حاجی قلندر سابق الوصف در حد و سال ۱۳۱۲ بمزم  
 زیارت ارض مقدّس از همدان برخاست ولی مدت دو سال  
 در رشت اقامت نموده بشغل حکاکی و معاشرت احباب و  
 تبلیغ پرداخت و در سال ۱۳۱۳ بقفقاز رآمده سنینی چند  
 در مسافر خانه بهائیان بادکوبه مقیم و خدمت روحانی در  
 آنحد و پرداخت گویند همینکه در چار مردم متعصب میشود

بیاس حکمت چنین میگفت قلندرم و باهر گروهی اندرم و از  
 همه بدرم تا در سال ۱۳۱۸ بمگارفته چندی در جـوار  
 الطاف حضرت عبدالبهاء مانده برگشت و بماند در حدود  
 سال ۱۳۲۴ در بادکوبه متوفی شد .  
 دیگر حاجی یاری سابق الوصف سفری کرده <sup>به عکا</sup> آنحضرت  
 رازیارت نموده عودت یافت و در سال ۱۳۱۲ با سلیمان  
 نامی راجع باین امر مباحثه و مناظره نمود و او خبر بملا عبد الله  
 مجتهد پروجردی برد که تعصب و نفوذی داشت و هرگاه  
 میخواست بطرفه العین موجب شورش اهالی رافراهسم  
 میساخت و برای امتیاز مسلم از یهود بر لباس هر یهودی پارچه  
 سرخ رنگی متصل داشت پس حکم داد حاجی یاری را دستگیر  
 کرده بحبس انداختند و حبیب الله پسر چهارده سانه اش را  
 احضار و امر بسب و لعن نسبت باین امر نمود و چون اطاعت  
 نکرد ویرانیز محبوس ساخت و از حاجی بازخواست دین  
 و عقیدت کرد و حاجی اظهار مسلمیت نمود و اصرار کرد که  
 بصاحب این امر <sup>بلی</sup> بگو و حاجی جواب چنین گفت که چون موسوی  
 بودم بمیسی و محمد لعن میکردم و همینکه باسلام رسیدم  
 دانستم که خطا بوده از جهل ناشی شد و با خود عهد کردم  
 که دیگر بد نگویم و لعن نکنم و آخوند متغیر شده امر داد تا  
 ویرا باد و پسرش در اصطبل محبوس نمودند سپس سیف الدوله

بن عضد ولد وله حکمران سپرد واومبلفی نقود گرفته ایشانرا  
 رها ساخت وباری دیگر نیز یهود نزد حاکم اجتماع نموده از  
 حاجی یاری شکایت کردند که در ایام فطیرنان نمکین خورده  
 بوظایف و تکالیف مساعلم نکرد و بالاخره در سال ۱۳۱۵ که  
 حسب تهییج سید فاضل دزفولی و سید محمد بروجردی مجتهد  
 جدید الورود از عراق عرب و بمرافقت بعضی از مفسدین فتنه  
 شیخی و متشرعی در همدان برافروخت متفتن متعصبین و  
 اشرار از موسویان بنای تعرض بحاجی یاری گذاشتند و او برای  
 تحفظ و احتیاط تمامت کتب و آثار این امر را در سقف خانه  
 پنهان کرده خود باعائله در خانه همسایه نهان شد و اشرار  
 بخانه اش ریخته هر چه یافتند والواح و آثار را بردند و آنچه را  
 در دگه عطاریش داشت برگرفتند و حاجی یاری مفلس در امان  
 باری شد و بخانه پدرزنش دای روبین قرار گرفت و در سال  
 ۱۳۱۶ چنانکه نوشتیم در شمار محبوسین قرار گرفت و چون  
 بفرمان مظفر الملک ویرا بر زمین خوابانده با تازیانه زدند بانک  
 یابها، الابهی برکشیده و مظفر الملک بشنیده از غضب  
 بگداخت و امر نمود بشدت همی تازیانه بسیار زدند و بغل و کند  
 بند کردند و بالاخره مبلغی نقود گرفته رها ساخت آنگاه در  
 گرفتاری و حبس ایام حکمرانی سال السلطنه در سال ۱۳۳۲  
 چنانکه نگاشتیم محبوس شد و مستخلص گشت .

و دیگر حاجی مهدی ارجمند بن آقار فائیل ( آقار فیما )  
 سابق الوصف نیز در گرفتاری ایام حکمرانی سالار السلطنه  
 شرکت داشت و مستخلص گردید و او یگانه مبلغ بی نظیر یهود  
 و مسیحی از طریق کتب مقدسه بود چه در لغت عبرانیسه و  
 آئین یهود کتب مقدسه آنان و مسیحیان و تفاسیر ملایان و  
 احوال و اخبار و تواریخشان احاطه داشت و ملایان یهود  
 و کشیشان مسیحی هر جا د چارش میشدند جز سکوت و خضوع  
 و یا گریز و فرار چاره نیافتند و بدرجه رسید که هر مجلسی <sup>نستند</sup> میدا  
 حاجی مهدی حاضر است قدم نگذاشتند و خصوصاً مبلغین  
 پروتستانت امریکائی که برای مسیحی نمودن یهود ایران  
 تحمل مصاریف باهظه همی گردند حاجی مهدی کسه  
 مسیحیان را از طریق کتب مقدسه هر دو ملت ناچار بقبول اسلام  
 و امر ابهی میکرد هر بار که مقابل شدند چنان ملزم و مفحسم  
 گشتند که در ظاهر نیز حاضرین ابراز قناعت و قبول کردند و از  
 آن پس از مقابلی با وی فراری و گریزان شدند چنانچه در سال  
 ۱۳۱۴ مدت یکسال و نیم با د کتر هلمس مبلغ امریکائی با  
 حضور جمعی کثیر مناظره کرد و حقیقت و غالبیت امر ابهی را  
 مبرهن ساخت و از اینرو یهود متمسح بظهور محمدی و رجعت  
 مسیحائی همی اقبال نمودند و یهود بهائی برایمان و  
 انجذاب بیفزودند و او را در اثبات حقیقت امر مسیح و محمد

واثبات مقام امر اعظم ابهی از طریق تورات و انجیل تالیفی بسیار ثمین است که مورد استفاده هر سه ملت میباشد (کتاب گلشن حقایق) و همچنین رسائل دیگر در موضوعات چندی از کتب مقدسه نگاشته مواضع مفصله را واضح و روشن نمود و خلفش از او یادگار است.

دیگر آقایهود اسابق الذکر در فتنه شیخی و بالاسری مذکور سال ۱۳۱۵ خانه اش یغما شد و در فتنه سال ۱۳۱۶ مذکور یکی از محبوسین مقید بکند و زنجیر بود با او مبلغی رشا شد و بسال ۱۳۳۵ در گذشت و عاقله از او برجاست و برادرش میرزا مهدی سابق الوصف در فتنه شیخی و متشرعی خانه او را نیز غارت کردند و ایشان از بام خانه بخانه همسایه پناه بردند و بعد از فتنه مذکور سال ۱۳۱۶ از همدان بیرون رفت و حاجی ابوالحسین امین اردکانی ویراننا شریک امین اجازه جمع حقوق و ارسال به نزدش داد و هر چه خود از طبابت گرد آورد نیز برای حقوق الله ارسال نمود و سفری به گارفته بمحض حضرت عبدالبهاء تشرف حضور یافت و مراجعت بگیلان کرده در لاهیجان اقامت جست و شهرت بطبابت و کحالی و جراحی گرفت و بتبلیغ این امر همت گماشت و نزد همگان بدین نام معروف گردید و عناد و عداوت نسبت بوی شدید شد حتی بصد و قتلش برآمدند و اموالش بردند و ناچار برشت اقامت کرد



وسالها بعنوان شريك امين وعضو محفل روحانی و شهرت بدین نام و تبلیغ معروف بود و بالاخره خانه اش را نیز برای حقوق تسلیم داشت و بطهران آمده در سنین پیری با کمک مرکز اقامت نمود .

دیگر حاجی موسی مبین در سال ۱۳۱۷ خانه و اموالش تاراج شد و در فتنه مذکوره سال ۱۳۱۵ از محبوسین بود . و در سال ۱۳۲۳ با تنی چند از احباً حسب امر حکومت بحبس افتاد و بعد از استخلاص و اقامت سنینی در وطن بعملت کثرت تعرض اعدا با عاقله بطهران رفته اقامت گزید و با خلاص و بسذل مال تا آخر العمر خدمت با مرکز کرد و در سال ۱۳۰۵ وفات یافت و خاندان واسعه مبین از وی برجاست دیگر حکیم الی در سال ۱۳۴۷ درگذشت دیگر حکیم هارون و خانواده آند و چون تفصیل احوال آنان در بخش ششم ذکر است بهمین مقدار اکتفارت و از جمله خانواده های مؤسسه در این دور خاندان متحدین است که میرزا محمد رضای جدید الاسلام از تجار بایمان امر بدیع فائز گردید و سفری با عده از همدان بحیفا در اواخر ایام حضرت عبدالبهاء شتافت و با ایمان و اشتیاقی فروزان عودت بهمندان نمود و خاندان واسعه مذکوره را برجای گذاشت و امثال این خانواده و خانواده عهدیه و آزاده و فیروز و غیره ها که بسیارند برای احتراز از تطویل بهمین مقدار اکتفا

رفت دیگر میرزا آقا جان طبیب در ایروان اقامت جسته جمعی  
 کثیری را در آنجا مهتدی ساخت و خاندان رفعت از وی تاسیس  
 گردید و دکتر حاجی آقا رسوخ و آقا میرزا نظر علی طبیب شوهر  
 خواهر وی در محله جولا هان منزل داشتند و همینکه خبر فتنه  
 مذبحه یزد بهمدان رسید اهالی بحرکت آمدند و بحسب حکم  
 میرزا محمد مجتهد خواستند ایشانرا تبعید کنند و لا جرم بصواب  
 دید محفل روحانی از وطن بیرون آمدند و چند ماهی در قراء  
 اطراف رفتند آنگاه رهسپار گیلان شدند و دو سه ماهی در رشت  
 مانده بتصویب احابا<sup>په</sup> هیجان رفتند دکتر حاجی آقا مقیم آن  
 بلد گردید و اندک اندک محکمه طبابت و کحالی را رونق داد و  
 عاقله وسیعه تاسیس نمود و بانواع خدمات امریه پرداخت  
 و سنین عدیده رتی و فتق امور محفل لاهیجان و انشاء مراسلات  
 با وی بود و آقا میرزا نظر علی آقا ست برود سر نمود .

و حاجی ابراهیم پروین دندان ساز متولد در حد و در سال  
 ۱۲۷۳ اسب بطهران برده می فروخت در حد و در سال ۱۳۰۳  
 بهمین جهت در طهران بود و روزی هنگام صبح اسبی را برای  
 نعلبندی بدکان استاد حسین نعلبند کاشی معروف بسه  
 حسین بابی برد و او در حال نعلبندی شروع بتبلیغ نمود  
 و شبی دیگر بحجره اش در کاروانسرا رفته و پیر آگاه ساخت پس  
 ویرا با بعضی از احابا بمحفل ملاقات آورد و منجذب کرد و او

بعد از دو ماه بهمدان برگشت و با احبا خصوصاً آقا محمد حسن يك گوش بلور فروش که با آقا محمد علی بایی شرکت داشت معاشر گردید و معروف بدین نام و مورد تطاول انام شد و در فتنه برای مؤمنین او را نیز با عدهٔ مدت بیست و دو روز رقیبیه شورین حبس کردند پس در قرای اطراف همدان بشغل صباغی اشتغال گرفت و بقدری که میتواند در تبلیغ کوشید و مورد حمله معرضین گردید و باری دیگر بحبس مظفر الملک حکمران افتاد و در حبس نیز تبلیغ کرد تا در حدود سال ۱۳۱۶ از طریق بغداد بعکافرت تشریف حضور حضرت عبدالبهاء حاصل نمود و حسب دستور چندی بامیرزا علی اکبرین مشکین قلم دکان قهوه چی مفتوح داشت و دو سفر دیگر نیز بعکاف و حیفات تشریف حاصل نمود و بالاخره حسب الامر در مصر صنعت داندان سازی بیاموخت و بهمدان برگشته اقامت و در مصاحبت ابرار و خدمت بامر الهی اقامت داد و چندین بار مورد تعرض ملایان و غیرهم گشته حتی بقرب قتل رسید ولی نجات یافت .

وحاجی محمد علی توپسرگانی الاصل پس از فوز بایمان در طهران چون بتوپسرگان برگشت بتحریر ملایان مورد تعدی و غارت واقع شد و تبعید گردید و بهمدان رفت و مصاحبه و مراوده با احبا و محفل آرائی نمود و مردم متعصب بحکمران بلد شریف الملک شکایت بردند و او جمعی فرستاده

خانه اش را غارت کردند و او را بدار الحکومه کشیده بفلکه بستند  
چندان چوب زدند که پنجه پاهایش معیوب گردید و از همدان  
نیز تبعید گردید و ناچار بقریه<sup>ک</sup> پناه برد در آنجا پس از چند ماهی  
شورش شد و بقریه دیگر رفت و بعد از اقامت سه سال در قرا<sup>ه</sup>  
کم کم در همدان اندک امنیتی حاصل گردید و بعد از اقامت  
چند سال روزیکه از درب مدرسه علوم دینیہ میگذشت و طلاب  
ویراجبراً بدرون مدرسه کشیدند و نزد سید عبد الوهاب نام  
رئیس مدرسه حاضر کردند و او را امر بتبری کرد و چون استقامت  
در سخن نمود آفتابه که در جنبش بود چنان برپهلویش زد که  
شکمش را بدید و طلاب نیز با مشت و لگد و چوب چندان زدند  
و از مدرسه بیرون انداختند و یکی از دوستانش بنوعی که ممکن  
بود او را بخانه رساند و بمعالجه پرداختند ولی بهمان پاره گی  
شکم و درد پهلوی رسال ۱۳۴۴ درگذشت و خلفش شوقعلی  
توکل شاعر عنقا تخلص کرده بشغل طب دندان سازد در همدان  
و طهران و بهبهان مقیم است .

با چشم و قلب پاک ببازار آمدم

با چشم دل بدیدن دلدار آمدم

من یوسفی بفلس و کلافی نمیخرم

با نقد جان و دل بخریدار آمدم

صراف در عشقم و سرمایه ام وفا

بهر خرید این در شهوار آمدم

چابك سوارتوسن عقلم ولسی کنون  
 زمین سرکش اسب خام بازار آمدم  
 دارم امید آنکه ز عشقش زخم لجام  
 در این دیار از بی این کار آمدم  
 مال و عیال و آل وطن هر چه بود قید  
 قیدش گسستم از عقب یار آمدم  
 خفاش نیستم که بیوشم ز شمس رخ  
 ذره صفت بمهر طلبکار آمدم  
 من چون کریم اشم تیم کز گناه و کبیر  
 رانده ز باب رحمت دادار آمدم  
 علمی کزان شود چو ابوجهل آدمی  
 یا چون شریح و شمرازان عار آمدم  
 حنانه و قیافه نیم من چو پطرسم  
 کز جسم و جان بروح گرفتار آمدم  
 فرعون نیم که گویم انا الرب چو صوفیان  
 حقراذلیل بنده دربار آمدم  
 در کار چون باو ست همیشه تو گم  
 آسان شد هر چه کار که دشوار آمدم  
 عنای قاف مهر و فایم بلطف دوست  
 از لطف اوست اینک به گفتار آمدم

صدشکرکزتفضل بسی منتهای یار

در بهزم انس خادم ابرار آمدم  
 ایضاً صدشکر بهار که بهائی شده ام

بگذشته ز ظلمت و بهائی شده ام  
 من هیچ تراز هیچ بهر جا بودم

از فضل بها کنون بهائی شده ام  
 ایضاً گر عاقلی از سه چیز بگریزم دم

افیون وحشیش و بادیه پخته و خام  
 هر کس که کشید و خورد و زرداد و خرید

بی هیچ شکی پست تراست از انعام  
 دیگر میرزا حبیب الله بن آقاروبین در سفندج و عاقبت  
 در عشق آباد ساکن شده جوراب بافی میکرد کربلائی در رویش علی  
 که بدفعات ملاها ویرا بمحضر شرح کشیده اصرار و تاکید بلمن  
 و سب نمودند و هر بار بطائف الحیل از چنگشان خلاص گشت  
 و سال ۱۳۳۴ در همدان درگذشت و در اسدآباد میسرزا  
 لطاف الله حاجی شاه محمد کاکا خان و ما چون تمامت  
 احوال سید جمال الدین اسدآبادی معروف با افغانی راکه  
 پندی پس از واقعه قتل ناصرالدین شاه درگذشت در بخش  
 شش آوردیم محض اختصار از تکرار صرف نظر از ذکر نمودیم .

\*\*\*\*\*

چنانکه در بخش ششم روشن نمودیم در یزد و توابع هنگام  
 غروب شمس جمال ابهی جمعی کثیر از اهل بهامیز بستند  
 و مراکز خطیره و رجال عظیمه استقرار و اشتها را داشت و احباب  
 در نهایت ثبوت و استقامت و اهالی بغایت عصبیت و عداوت  
 بودند و در فتنه حال که نقض اندک تأثیری یافت و حسب دستور  
 حضرت عبدالبهاء حاجی میرزا حیدر علی بد آنسوی ستافت  
 سعی بلیغ میدول نمود تا ظلمت و اختلاف زائل گردید و  
 حاجی سید میرزا بن حاجی سید مهدی بن خال اصفیر  
 فریب ناقضین را خورد و در عکابانان پیوند یافته مراجعت کرد  
 و سایر افغان حتی زوجه و اولادش از وی قطع رابطه نمودند  
 و ملا بهرام اختر خاوری با همه سابقه دوستی که با وی داشت  
 بی دیدارش نرفت .

و ما بهمان احوال افغان و منتسبین حضرت نقطه اولی  
 که تا این دوره در یزد میدرخشیدند در بخش پنجم نمودیم  
 و از مشاهیر اخلافشان آقا میرزا حبیب بن حاجی میرزا محمود  
 بن حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بن حاجی سید محمد  
 خال اکبر و دیگر آقا میرزا باقر بن حاجی میرزا آقا بن خال اصفیر  
 و برادرانش آقا میرزا علی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا جلال  
 و آقا میرزا جواد و دیگر آقا سید میرزا و آقا سید محمد و آقا سید علی

و آقا میرزا بزرگ انجال حاجی سید مهدی بن خال اصفیر  
 و پسران آقا سید میرزا مذکور آقا میرزا الطیف و آقا میرزا محمد حسین  
 و دیگر آقا میرزا ضیا و آقا میرزا حبیب و آقا میرزا بدیع الله انجال  
 حاجی سید حسن بن خال اصفیر بودند و میرزا ابوالحسن  
 بن حاجی میرزا ابوالقاسم مذکور در بخش ششم در سال  
 ۱۲۸۳ در یزد بواسطه حاجی محمد ابراهیم مبلغ شهریه‌ها  
 شد و در سال ۱۳۱۱ بمشوق آباد رفت و در یکی از جسات  
 عمارت باغ مشرق الان کار ماند و چند سال بدین طریق اقامت  
 کرد که با خط خود آثار کتابت همی کرد و با ایمان و تقوی در  
 تحکیم عهد و میثاق همی کوشید سپس بارض مقدس شتافت  
 و در جوار حضرت عبدالبهاء بماند تا در ایامی قبل از صعود  
 آنحضرت خود را در دریا غرق نمود و میرزا ابوالقاسم مذکور  
 ابن حاجی میرزا آقا بن حاجی میرزا احسن علی خال در سال  
 ۱۳۰۶ بمشوق آباد رفته مقیم شد و سرپرستی املاک افغان را  
 کرد و در امور امریه کاملاً مؤثر بود و در سال ۱۳۱۶ در زنجان  
 برگشت و برادرش میرزا علی بجایش برقرار گردید و آقا سید احمد  
 بن حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر از یزد مسافرت بمبای  
 و محضراقدهس عگا کرد در مراجعت از اسلامبول در سال ۱۳۱۳  
 بمشوق آباد سالی چند مقیم و مباشر املاک خود و دیگر افغان  
 شد. و تعرضات اعدا با حباب در سال ۱۳۱۶ روی بشدت



نهاد و واقعات بی دربی گواهی از قرب وقوع واقعه خطمیر  
 میداد و منشاء تمامت مفاسد غالباً شیخ محمد تقی مجتهد  
 بن شیخ محمد حسن مجتهد معاند سبزواری بود چنانکه همه  
 سالی در حدی از آنحد و دفتنه بر میافروخت برخی از احباب  
 را دستگیر و توهین و تحقیر میکردند نزد ملاها برده شکنجه و  
 جفا وارد میساختند چوب میزدند حبس مینمودند نقود میگرفتند  
 و بیوسته جمعی از مظلومان فراری و متواری بلاد میگشتند  
 و سب و لعن در اسواق و معا بر رائج و د اثر بود و احباب با سلوک  
 و مظلومیت سعی در اخمد نیران فساد میکردند و معذ لسک  
 در کمال اشتعال و انجذاب سعی در تبلیغ و نشر امر ابهسی  
 مینمودند و محافل پر جمعیت در خانه های مناسب انعقاد  
 مییافت که بانهایت روح و ریحان بترتیل آیات و السواح  
 میپرداختند و مؤمنین جدید طلوع و قیام میکردند و در چنان  
 محیط پر اخطار با عملی محیر العقول و الافکار مبادرت میجستند  
 چنانکه سالی شیخ محمد تقی سبزواری مجتهد معاند مذکور  
 در شهر رمضان در مسجد امیر چقماق بر منبر بنا بر تعرض امر ابهسی  
 گذاشت و بر توهین پرداخت و آقا محمد علی نجار در سن  
 سی از احباب منجذب جدید التصدیق و غیر مشهور بدین  
 نام که بکمالات صوره و معنویه آراسته و سعی در تبلیغ بود  
 همه روزه بمسجد حضور مییافت و مسائل مجتهد را بحفظ میسپرد

ودر لیلی برای احبّ احکایت میکرد و جواب بیان مینمود و گاهی جواب مفصل مینگاشت و بنام رجال الغیب امضا میکرد و بواسطه تنی از نسوان بر منبر میگذاشت و برخی ایام خود بنوعیکه کس ندانست بشیخ میرساند و مجتهد همه روزه جواب ردود روز قبل رامیخواند و گاهی بر منبر بانک برکشیده گفت ای رجال الغیب میدانم الحال در اینجا حاضری و مطالب زابذ همین میسپاری و افسوس که تورانی شناسم و بدین طریق شهر رمضان بپایان رسید و آقا محمد علی بعداً بمانج بیوانات و از آنجا به نیریز رفته در گذشت .

و از جمله واقعات و بلیات آن ایام اینکه امام جمعه اردکان حاجی حسینعلی اردکانی را احضار و مکالمه نمود از بیت بسیار وارد <sup>آورده</sup> و اشرار از ضرب و شتم چیزی فرونگذاشتند و حاجی ناچار شد فرار باری مقصود نمود بعد از مدتی بار دکان برگشت و باز اشرار بنای شرارت گذاشتند و گروهی مجتمع شده با ساز و نوازیدرب خانه های احباب شرارت و وقاحت همی کردند و آقا ابوتراب صهر شاطر رضارد استگیر کرده نزد حکمران کشیدند و چوب بسیار زدند و در بازارها گردانده در معابر پر جمعیت نگه داشته از بیت نمودند و سه روز در محبس انداختند و هر روز چوب بسیار زدند و عدّه از احباب ناچار شده بصوب فارس مهاجرت اختیار کردند و اشرار حاجی حسینعلی

مذکور و آقا ابوتراب و آقا گل محمد و آقا محمد ابراهیم بن آقا بابا  
 و آقا حسین حداد را بدستگیری گماشتگان حکومتی گرفتار  
 کرده بحبس بردند و آقا گل محمد بعزت شدت ضرب و آزار بیمار  
 شده جهان ناپاید ار را وداع گفت و باقی را در محبس  
 نگهداشتند و تمامت مایملک حاجی حسینعلی را از کفش  
 ربودند و استاد کاظم خان جلال مرد پیر از متقدمین را بحکم  
 ملاها چندان ضرب و آزار وارد کردند که جان سپرد و از دفن  
 جسدش در قبرستان عمومی مانع شدند و آقا ملا حسن کملاقی  
 از متقدمین نیز شدت ضرب و آزار در چار شد در گذشت و  
 اخوند ملا حسین روضه خوان خانه نشین گشت و قبر استاد  
 محمد منقل ساز را شکافتند و از جمله اخلاف متقدمین مؤمنین  
 میرزا هادی خان و رضی خان پسران رضی الروح سابق الوصف  
 و هم دخترانی که عائله واسعه تاسیس کردند و همب امر  
 حضرت عبدالبهاء قبر رضی الروح در منشاء ساخته و بر  
 لوحه اش چنین نگاشته گردید ان رضا الروح قد قصه  
 عتبه القدوس السبوح تنزل علیه ملائكة الرحمن والغفران  
 من ربه الرحمن .

و از جمله متقدمین سابق الوصف ملا محمد رضا محمد آبادی در  
 قم بود که واقعه قتل ناصرالدین شاه بسال ۱۳۱۳ اتفاق  
 افتاد و او را در قم دستگیر کرده بطهران کشیده محبسوس

نمودند سپس از شهادت و رقاً چون از مدت حبس هفت ماه گذشت میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم شد و برای استخلاص محبوسین دستور داد که چون امر با حضارشان دهد و از ایشان پرسد که آیا شما بایی هستید یا شمار ابدین نام متهم کردند همه گویند که ما بایی نیستیم و بما افترا زدند و بدین طریق سه تن همراهان و رقاً آزاد شدند و یکی از انبار رارحم و شفقت برآخوند گرفته نزد امین الدوله حاضر کرد تا مستخلص شود و او در همان حال که منتظر ورود امین الدوله بودند بتبلیغ پرداخت و همینکه صدراعظم وارد شد حقیقت احوال سؤال کرد اعتراف بمقیدت خود نمود لذا اویرا با زبانبار بردند و در حبس بماند تا وفات یافت و سنش در آنوقت متجاوز از هشتاد بود .

دیگر سید مهدی دهجی سابق الوصف از صفا اول مبلغین معممین و محترمین بوده اظهار موافقت و خدمت با حضرت غصن اعظم نمود و بر روسای نقض عهد و میثاق رد و اعتراض نوشته در بلاد ایران مسافرت کرد و در هنگام بنیاء مشرق الانکار عشق آباد در آنجا بوده با احبباً ساعت و موافقت کرده در دامن سنگ و خشت حمل نمود تا بسال ۱۳۲۴ با حاجی میرزا محمود افغان از عشق آباد بعگا وارد شد و حضرت عبدالبهاء نهایت ملاحظت فرموده مکرراً

خدمات سابقه اش را بر شمرند و لوی چون طمع داشت کسه  
آنحضرت اصفربنات کریمات منور خانم را باز دواج پسرش دهد  
ونه پسرش لایق و صالح بود و نه کریمه فاضله همسر چنان لئیم  
باقل میشد و مقصود سید معجب جاهل حاصل نیامد و دست  
برنداشت تا نومید گشته بنای مرافقت و موافقت با مخالفین  
و ناقضین گذاشت و چندی نصیحت و ملاحظت فرمودند و او خود  
را کسی پنداشت مضر گردید تا بالاخره در سال ۱۳۲۷ پس  
از آنکه هفده سال در صف موافقین بوده در تفریر و تحریرات  
خود مخالفین ناقضین را رده می گفت در صف نقض قرار گرفت  
و با اولادش از ناقضین شمرده گردید و در السن مذموم شد و تا  
سال ۱۳۳۹ در اطراف قصر بهجی عکابا ناقضین در غایت  
خمول و حقارت بسربرد و بسال مذکور در گذشت . دیگر میرزا  
احمد سابق الوصف مدتی در کاشان و چندی در طهران  
بسربرد و عاقبت در قزوین در سن صدسالگی بسال ۱۳۲۰  
وفات یافت .

دیگر حاجی ابوالحسن امین الهی سابق الذکر کسه  
کیفیت <sup>حبشش</sup> را در بخش شش آوردم بسال ۱۳۱۰ مستخلص  
شد و او بعد از غروب شمس ابهی با کمال اخلاص و شجاعت در  
محبت و تعلق بحضرت غصن اعظم عبدالبهاء قیام نمود و  
چنانکه در مطاوی بخش سابق آوردم رؤس انقض و اعد اغایت

عداوت و بغض نسبت بوی ابراز داشتند و برای نشر عهد و میثاق اسفار متوالیه نمود و در سال ۱۳۱۲ سفر بخراسان کرد و در غالب بلاد ایران و ترکستان روس و عثمانی و سوریه و مصر بملاقات بهائیان رسید و زائلاً علی ماسبق مشهور و معتمد و محل توجه در عالم بهائی گردید و مرکز اقامتش طهران شده و کلائی برای جمع حقوق در ایالات ایران و روسیه برقرار داشت و آثار بسیار از حضرت عبدالبهاء در شأن وی صد دریافت و در حقش چنین مرقوم فرمودند که حاجی امین، امین من است هر کس هر چه باو داده بمن داد و خط امین خط من است و مهرش مهر من میباشد و در او آخر الامر غالباً در طهران زیسته باستقامت رای و استقلال مشرب و صراحت بیان و وارستگی از کل شئون ظاهریه و آزادی از رسوم و اوهام و قناعت و فراست و کمال و عقل و تجربت در جامعه احباً جلوه داشت و اسلوب مخصوصش در شئون زندگانی و حکایات و مصطلحات و عبارات و محفوظاتش و در زبان اینطایفه گشت و در سال ۱۳۲۹ سفری بحیفا نموده بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۵ حاجی غلامرضا بن حاجی محمد محسن از تجار محترم طهران را از جمع این طایفه برگزیده برای خدمت با اداره امر حقوق پرورش روحی داده مهیا ساخت و متدرجاً از علایق کثیره مال و جاه و خدمتش بکاست و غالباً منزل خویش را در خانه اش

قرارداد و او را فارغ برای انجام این وظیفه نمود و با خود بیمار  
 و مددکار در مشاغل گرفت و بالاخره منظور خود را در باره اش  
 بمحض حضرت عبدالبهاء معروض داشت و مقبول افتاده در  
 مرقومات متعدده مقصود را تائید و حاجی غلامضار اتشویق  
 و تسدید فرمودند و بلقب امین امین مفتخر و مشتهر و در آخر  
 بعلت ضعف پیری و نقصان قوه بصرا ز عهده اداره آن خدمت  
 عاجز مانده در خانه اش مریض و بستری مکین شده و پیرا باداء  
 وظیفه گماشت و متدرجاً دچار جراحات بدن شده در بستر  
 افتاد و امین امین با عاقله در طول مدت دو سال نگاهداری  
 و پرستاری نمودند تا در سال ۱۳۴۶ در حدود نود سالگی در  
 گذشت و جنازه اش را با جهمیت و احترام تمام بقبرستان بهائی  
 (گلستان جاوید) برده دفن نمودند و مجالس تذکره جمعیتی  
 منعقد گردید و آحاد جامعه از فقدانش متأثر و متأسف شدند  
 و از محضر حضرت ولی امرالله شوقی ربّانی صورت تلگراف ذیل  
 رسید: " ۲۸ می ۱۹۲۸ و ۷ خرداد ۱۳۰۷ از حیفا میلانی؛  
 طهران از صعود حضرت امین قلوب محزون خدمات سر مشق  
 دهنده ایشان تاریخ امر را الی الابد مشعشع خواهد نمود  
 در شب صعود بانهایت تضرع بیاد ایشان مشغولیم بعموم  
 محافل روحانی دستور دهید مجالس تذکره شایسته تشکیل  
 دهند شوقی " و حاجی امین را چهار دختر بود که نسلش از

آنان برقرار ماندند و دیگر از معاریف بهائیان یزد آقا محمد رضا از اهل محمد آباد سابق الوصف که بنوع مذکور امر را در قریه فاش کرد و احباب در احتفالاتیکه بخانه اش آراستند با صوتی رفیع تلاوت آیات و مناجات میکردند چنانچه تا مسافتی دور برسمع مردم رسید و سادات قریه که معروف به جسارت و شرارت بودند بخصمیت برخاستند و نیمی از اهالی را با خود متفق ساختند و مدتی آقا محمد رضا مقاومت و کشمکش نمود ولی سادات بدستگیری صدرالعلماء و غیره از علمای یزد حکم قتل ویران میرزا سید علی مدرس و شیخ محمد تقی مجتهد سبزواری گرفتند و حاجی سید جواد از رؤساء قریه برادران سید باقر و سید عرب و دیگر سید اسد الله از اشرار الواط سفاک شهر را وعده مبالغی زروسیم داده بریختن خون وی مبعوث کردند و آقا محمد رضا در آن ایام بصدد عروسی و ازدواج بود و هنگامی که از بازار بخانه اش میرفت سه تن شیرمذکور در قرب بازار محمد علیخان خلف مسجد امیر چقماق که نزدیک بخانه خودش بود از عقب و پراهدف گلوله ها کرده از پا در آوردند و این واقعه هنگام ظهر روز دوم دیحجه سال ۱۳۱۰ واقع شد و حکمرانی یزد در قلمرو ظلّ السلطان و میرزا محمد وزیر یزدی نایب الایاله بود و حین غسل و کفن و دفن جسد غرقه خون هجوم اشرار شده بنای رذالت و بی احترامی خواستند



و حکومت مانع شد و برادران شهید و مردم قریه نیز رسیدند  
 و جسد را محترماً بخانه اش برده در جوارخانه دفن کردند  
 و روزی بعد مجلس تعزیت و تدفین بسیار باشکوه در شهر فراهم  
 نمودند و اهالی قریه در تلگرافخانه مجتمع شده تلگرافات  
 عدیده بطهران و اصفهان کردند و تجاریکه با آن شهید سرکار  
 داشتند حاکم چون همگی فریفته حسن اخلاقش بودند  
 مساعدت نمود تا حکم از طهران و اصفهان بمجازات مفسدین  
 و اشرا رسید و قاتلین مختفی شدند و حاکم خانه سید جواد  
 جمال مذکور را که محرک قتل بود و گریخت خراب کرد و جاسوس<sup>سین</sup>  
 گماشت و سعی در دستگیریشان نمود و وعده هاراد و بالاخره  
 سید باقر نام رئیس قاتلین را در چاه خانه یکی از پیش نمازان  
 پنهان یافته دستگیر کردند و در اثنای نزد حکومت می آوردند  
 بضرب گلوله مقتول ساختند و حاجی سید جواد چندی فراری  
 و متواری گشت و عاقبت بدست حکومت افتاده محبوس و مضروب  
 و مجروح و مرخص شد و خانه او و برادرانش در محمد آباد خراب  
 و ویران گردید و بالجمله آقا محمد رضا در هنگام شهادت سی  
 سال داشت و نبذة از اشعارش چنین است .

|                            |                                     |
|----------------------------|-------------------------------------|
| هَلُّوایا مطالع الاسرار    | سبحوا یا مشارق الانوار              |
| عالم از روی او است پرانوار | که عیان شد جمال شمس <sup>ظهور</sup> |
| پرده را برگرفت از رخسار    | البشارة که آن تب طنناز              |

عالم از مقدمش گلستان شد گشت امکان ز چهره اش گلزار  
 باد آرزو شمیم جمد حبیب یار سد کاروانی از تاتسار  
 تاری از زلف او بچنگ افتاد پاره کردیم سبحه و زنار  
 یار ظاهر ولی چه سود که <sup>نیست</sup> چشم اغیار قابل دیدار  
 تا یکی ما بوهم خود مشغول وقنار بنا عذاب النکار  
 خوانده ام خلق را بحق هر دم لم یزد هم دعای غیر فرار  
 آنچه باشد شفای هر مومن لا یزد ظالمین غیر خسار  
 گر کسی صاحب بصر باشد کی کند نور شمس را انکار  
 چشم بینا از او کنید طلب دیده جوئید یا اولی الا بصر  
 تا ببینید جلوه مقصود متجلی است بر درود یوار  
 خیز و بردار یک قدم از شوق بیساط الهیان بگزار  
 این سخن هست چون شوی <sup>واقف</sup> ذکر یاران بمشرق الا زکار  
 مژده یاران رسید یوم لقا گشت ظاهر جمال غیب بقا  
 و بعد از آقا محمد رضا برادران و اعقابشان در امر ابهی نمایان  
 و در خشان بودند خصوصاً آقا محمد حسین بن آقا علی مذکور  
 که بواسطه عم بزرگوار در صفر سن وارد امر ابهی شد و اشتعال  
 و انجذاب یافت و بزیارت بعکاشتافت چندی در جوار عنایت  
 اقامت کرد آنگاه حسب الامر قریب دو سال در حجره تجارت  
 افغان در بیروت ماند و دوبار دیگر نیز بمحضرا بهی رفته زیارت  
 نمود پس عودت با یران کرد و هنگام شهادت عمو چنانکه

نوشتیم حاضر بود و بعداً مهاجرت برفسنجان کرد و در مزرعه  
 نوق اقامت جست و در جارتعرض و خطر از طرف اهالی گشت  
 و چون شیخ محمد تقی مجتهد محرك فتنه و فساد شد ناچار  
 با چند تن از احباب فرار بکوهستان نموده متواری و مختفی  
 گشتند و مدت دو ماه رهسپار در کوهسار گردید و بعداً مسافرتها<sup>ی</sup>  
 بی دریی برای نشر امر ابهی کرده موفق بخدمت شایبان  
 گشت و او نیز طبع شعر داشت طایر تخلص مینمود و نبذه از اشعار<sup>ش</sup>  
 چنین است .

بهار موهبت خرمی ببستان داد

رموز عشق بیاد هزارستان داد

چمن قبای عبودیت لقا پوشید

ز حسن طلعت گل زینتی ببستان داد

شقایقش که دلیلی زهر حقایق بود

گشود چهره و تبریک عید رضوان داد

ز شاخ سرو خر و شی ز قمریان برخاست

ولیک داد سخن بلبل خوش الحان داد

شهی که گشت مکین براری که توحید

بیک نظاره بجسم جهانیان جان داد

چوباز مهر وصالش ز شرق عهد میدهد

بدره منزلت آفتاب تابان داد

لوای فضل و عطا مرتفع نمود چنان  
 که موررا ز کرم حشمت سلیمان داد  
 سزد که حضرت یعقوب نوشد آب حیات  
 چو جای یوسف او در چه زخندان داد  
 در ابتدا از رهش جان بسی فدا کردم  
 دوباره باز زمرجان لب مراجان داد  
 حکایتی است که از حکمتش بسی عجبم  
 بطره تاب و بطا پردل پریشان داد  
 از گلشن الهی آمد بهار دیگر  
 بلبل زند تفنی بر شاخسار دیگر  
 در ساز عشق مطرب بنواز صوت شهنواز  
 کامشب شراب ساقی دارد خمار دیگر  
 آن یوسف عمائی در مصرو حدت آمد  
 بگرفت زین بشارت، لها قرار دیگر  
 یکباره رخ بر فروخت از شرق دلربائی  
 کامروز ناز عشقش دارد شرار دیگر  
 در بوستان خروشی از قمریان برآمد  
 سروی کشیده قامت در جویبار دیگر  
 در ابتدا افکندم سرد رمصاف عشقش  
 آيا شود که سازم ایشار بهار دیگر

ترکیب لفظ طائر دلکش بود ولیکن

آن گوهر معانی دارد عیار دیگر

دیگر حاجی شیخ زین العابدین ابراری سابق الذکر

تتمه کلامش که در بخش هشت آوردم چنین است بعد از

چندی شیخ محمد بابی را که بهمین اسم از یزد فرار شده

بود پیدا و غلوت کردم از امر صحبت نمودیم اظهار بیخبری

کرد و مرا بتقیه دعوت نمود که اینجا جان این گفتار نیست پس

از چندی میرزا محمد حسین اعتضاد الاطهار از یارت کسردم

مسرور شدم با ایشان خلوت کردم او خبر صدور و نقض میرزا

محمد علی را بیان کرد غرض در سال ۱۳۱۷ روانه ایران

شدم بطهران ورود کردم جز حضرات ابن اصدق و حاجی

سید محمد افغان بزیارت دیگران نائل نشدم عازم فراسان

شدم و بفیض ملاقات احباف از گریه در مد رسه حنجره درس

باز کردم با جمعی طلاب وارد صحبت شدم موفق بایمان

گردیدند لذا در السنه طلاب و علما شهرت یافتم روزی در مجلس

روضه خوانی آقای حائری رفتم بعد از ختم روضه ذکری از امر

شد حائری فرمودند کتاب بهاء الله غلط است زیرا در کتاب

ایقان لفظ مطیور ذکر شده طار فعل لازم است و از لازم مفعول

بنا نمیشود لذلک مطیور مخالف استعمال است دانستم

مقصودشان حقیر است الی آخر کلامه و شیخ جواب با احتمال

سهو کاتب و نقض بعبارت حجا با مستور در قرآن داد و حضار  
 مجلس بعضی مقبل و بعضی معرض شدند و بعد از آن مذاکرات  
 هر چند مجلس برپا بود ولی بعضی از طلاب بوی خبر رساندند  
 که در حق وی ما بین علما و طلاب گفتگو است و بعاقبت وخیم  
 منجر میگردد و چاره جز تبری ازین عقیدت ندارد و اوجواب  
 سخت گفت و بملاقات حائری رفته واقعه را بمیان آورد حائری  
 گفت من نیز در حقیقت سخنانی شنیدم و میل دارم در این  
 خصوص با تو صحبت نمایم و روزی دیگر ویرا احضار نمود و جمعی  
 از طلاب و از علما مجتمع بودند و سید صادق قاتل حاجی محمد  
 ترک حضور داشت و حائری بشیخ و حضار خطاب کرده گفت  
 میخواهم تحیات بخوانم شما هم با من مشغول شوید پس  
 نسبت باین امر سب و لعن همی گفت و یک یک از حضار با وی  
 همدم شدند و چون نوبت بشیخ رسید تا بی نمود و حدیث  
 لا تسبوا الدهر فان الدهر لله ولا تلعنوا المخلوقین فان اللعن  
 یرجع الیه خواند و فیما بین او و حائری قال و قیل شد و او را بابی  
 خواند و از مجلس بیرون رفت و بعضی از طلاب با او خبر دادند  
 که بصدش میباشند و حسب شور اهل بها ما وقع را بوالسی  
 رکن الدوله رساندند و او حکم داد سید صادق قرار استگیر کرده  
 بزنجیر نهادند و ایخو قعه مصادف با عید غدیر شد و ملایان  
 بتهبیه فتنه و فساد برآمدند چه هنوز چندی بیش از واقعه

حاجی محمد ترك نگذشته بود و بغض و عدوان در قلوب  
 ملایان میجوشید و حکمران سید صادق راجوب فراوان زد  
 تبعید بکلات کرد و از طلب بازخواست و منع از حضور مدرس  
 حائری نمود لا جرم شیخ درزی پیله و رشبانه سوی قوچان  
 گریخت و بهائیان حسب مصلحت حکمران کس فرستاده پیرا  
 بمشهد برگرداندند و ملایان بانعقاد مجلس مناظره و محاجه  
 با حضور نماینده حکومت تن دردادند و شیخ برای احتراز  
 از وقوع فتنه ناچار بقوچان رفت و از این هنگام شروع بسفرهای  
 تبلیغیه نمود از قوچان بعشق آباد آنگاه ببلاد قفقازیه پس  
 بگیلان رفت و از آنجا حسب امر واصل از حضرت عبدالبهاء  
 بسال ۱۳۱۸ بمازندران شتافت و باز از آنجا ببلاد خراسان  
 رفته عودت بمازندران کرد و مدتی در آنحد و دسیر و سفر نمود  
 و باز ببلاد خراسان رفته بمازندران برگشت و بطهران رفته  
 مقیم شد و در مدرسه بهائیان بتدریس پرداخت و بالاخره  
 حسب اراده بهائیان مازندران ببابل رفته اقامت نمود  
 و بتدریس و تعلیم نونهالان مدرسه مشغول گشت و الی  
 آخر الحیات بدین طریق در بابل و ساری زیست و از شدت  
 ضعف پیری متقاعد و خانه نشین گردید و در سال ۱۳۵۵  
 درگذشت و عاقله ابراری برجای گذاشت و در قبرستان ساری  
 مدفون شد و در شأنش الواح و آثار متعدده موجود است .

دیگر حاجی میرزا محمد افشار سابق الوصف باری سفر  
 بعداً کرده درك لقاء حضرت عبدالبهاء نمود والی آخر الحیات  
 در یزد فیما بین اهل بهامید رخسید و عاقله از و برقرار است  
 و کتاب اثباتیه مسمی ببحر العرفان در استدلال از طریق  
 کتب مقدسه و اخبار مأثوره برای حقیقت امر اعلی و ابهی که  
 مطبوع و منتشر است از او میباشد دیگر حاجی آقا محمد علاقه بند  
 سابق الوصف در آن ایام شدت و با بعد از غروب شمس جمال  
 ابهی که روزانه جمعی میمردند و مردم بمجالس روضه خوانی  
 و غایت غل از احباب در دل داشتند تنی چند بقصد کشتن  
 وی ریختند و چند تیر گوله سویش انداختند و پایش اصابت  
 یافته مجروح گشت و از آن هنگام دل بر مهاجرت از وطن بست  
 و بسال ۱۳۱۰ بطهران رفته اقامت جست سپس در سال  
 ۱۳۱۶ باری دیگر بارض مقدس شتافت و از طریق رشمت  
 و با طوم و با کو گدشته بمقصود رسید و ایامی در جوار فضل و الطاف  
 حضرت عبدالبهاء بسربرد مراجعت بطهران نمود و فیما بین  
 اهل بهانمایان بود تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت و در قبرستان  
 بهائی گلستان جاوید مدفون شد و الواح کثیره خطاب بسوی  
 در دست است و او شرح وقایع ایام خود و نیز سفرش بعداً  
 نیز رساله<sup>ی</sup> برای مقابر مشاهیر و شهدا<sup>ی</sup> و بسیاری از امسور  
 تاریخیه این امر را نگاشته بخطش موجود است و خانوادۀ



فائز برجای گذاشت و اخلافتش بعزت ایمانیه فائزند .

دیگر حاجی سید تقی منشادی سابق الوصف بالا خیره  
در عکابجوار عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و او را در حیفاً  
برای مساعدت واردین زائرین گذاشته بمباشرت ارسال آثار  
واخذ عرایض گماشتند و بعد چندی در رپورت سعید بازداشتسه  
واسطه وصول و ایصال عرایض و آثار فرمودند که سنینی بآن  
خدمات عامل شد تا در گذشت و در آن هنگام تقریباً هشتاد  
و پنج سال داشت .

دیگر از معاریف اهل بهاء ملا عبد الفنی سابق الوصف  
در بخش شش در فتنه سنه ۱۳۲۱ اعدا بصد او برآمدند و او  
چون سلیلش دکتر عبد الخالق در مریمضخانه انگلیسی خدمت  
داشت و مورد ملاحظت دکترویت هنری بود ایامی مضمون ماندند  
ولی انبوه اشرار گمانش بقلعه حکومتی بردند و هجوم آوردند  
و حکمران جلال الدوله از خلف در قلعه با آنان علت پرسید  
و ملا عبد الفنی را خواستند و او سوگند یاد کرد که در قلعه نیست  
وسید بار نویس از اشرار سخنانی ناسزا بد و گفت و شاهزاده پیام  
بد کتروایت فرستاد که اگر چنانچه بهائیان را پناه دادی زنهار  
زنهار که مردم عاقبت دانسته و حمله میآورند و تعرض بانگیسان  
میکنند و این موجب سرافکنندگی من نزد دول خارجه میشود  
ولذا دکتر از ملا عبد الفنی پوزش خواسته و اظهار داشت که

شبانہ خارج شود و ملا عبد الفنی خواست که در دهلیز خانہ  
بماند و چون معاندین رسند خود را تسلیم دهد و دکتر رضی  
نشد و دکتر خواست محاسنش را تراشیدہ بالہاں تبدیل بیرون  
کند کہ مردم نشناسند و اورضایت نداد ولی دکتر عبد الخالق  
نگہداشتند و ملا عبد الفنی انگشتر از دست خود را آورد بیسر  
داد و یاد اما دش آقا حسین اخوان از آن خانہ بیرون آمد و سر  
بیبابان نہادند و در آن تیرہ شب با مشقت بسیار خود را بقریہ  
آلہ آباد رساندند و بخانہ مہتر رستم مہربان درآمدند کہ ایشا  
در باغ جنب خانہ مسکونہ مکان داد و باز وجہ اش ز مرد پذیرائی  
کردند تا پس از چہل شبانہ روز چون غبار انقلاب و اضطراب فرو  
نشست عازم شہر گردیدند و از آن سود کتروایت دکتر عبد الخالق  
راتا ہنگام ظہر روزی دیگر نگہداشت ولی از جانب جلال اللہ  
بواسطہ کشیش ملکم انگلیسی بوی پیام رسید کہ نگہداری از  
ہیچ فردی از بہائیان موافق حزم و احتیاط نیست لذا شبی  
دیگرید و اظہار داشتہ دستور داد کہ ببانک رفتہ با اتفاق حاجی  
شعبان و آقا سید فخر الدین کہ در بانک و عازم شیرازند سفر  
کند و آقا عبد الخالق شبانہ چون از خانہ دکتر ببانک روان بود  
در زمین راہ و بیابان بصلہ سیم کف بر خورد و آنان بوی گفتند  
کہ بہائی ہستی و میگریزی و چون بنزد بانک رسید مستحفظین  
سرباززدہ و پیرا راہ ندادند و لا جرم برگشت و نزد عملہ مسد کور

بماند و یکی از آنان انگشتر مذکور را از جیبش در آورد و چون  
 صبح شد چند عدد مسکوک نقره با آنان داد و بشتاب تمام براه  
 افتاد و در آنحال تنی از عمله بشناخت و عددی چند مسکوک  
 نقره بگرفت تا ویرا بکسی رساند که از احوال و وصیانت نماید  
 ولی تا ظهری باز نیامد و عبد الخالق ناچار براه افتاد تا  
 در صحرای زراعتی قریه مریم آباد بد هقانی رسید و بعلت  
 شدت عطش آب طلبید و دهقان چند خیابرد داد و چون  
 خواهش منزل کرد دهقان جواب گفت که با آنکه درین ایام  
 بهائی بخانه راه دادن امری خطرناک است معذک جای  
 میدهم و شبی ویرا در خانه نگهداشت و روزی دیگر چون بشهر  
 رفته بشنید که مجتهدین فتوی دادند که در شهر و دهات  
 هر خانه نیکه مأمن بهائیان واقع شود باید ویران گردد  
 و اموال بیغمارود و پاسی از شب گذشته بخانه رسید و بعلت  
 اصرار عبد الخالق تا صبح منتظر ماند و در بامداد فجر و پسرا  
 بیلا خانه ویرانه که محل عبور کسی نبود جای داد و هنگام  
 زوال که عطش غلبه کرد بخانه دهقان رفته جرعه آبی بیاشامید  
 و باز عطش غلبه نمود و از آب انباری آب آشامید و بد آنحال  
 درنگ ممکن نبود و دل بکشته شدن نهاده عودت بسوی شهر  
 کرد و در میضخانه انگلیسی مذکور درآمد و او را نگهداری کردند  
 تا امنیت حاصل شد و بالجمله ملا عبد الغنی همه عمر را صرف

در تبلیغ کرد بسال ۱۳۳۵ در یزد در گذشت و در مقبره حطیره  
افنان مدفون گشت .

ص  
وازمعارف مؤمنین حاجی سید هاشم کفشد و سابق الو  
که بسال ۱۳۱۸ که شاهزاده مهد یقلی میرزا حاجی  
سهام الملك مد بروشجاع و خیر خواه حکمران یزد شد جواد  
نامی خناساب از اهل بازار در معامله باوی مخاصمت کسرد  
و تعرض بدین مبین کرد و معذ لك بوی افترا زد که نسبت  
با سلام سخنی نالایق گفت و نزد میرزا ابوالحسن مجتهد  
مدرس در مصلى رفته شکایت کرد و عده دیگر از ملاها مجتمع  
شده بصد و قتل مظلوم برآمدند و پیرا بمصلى کشیدند و میرزا  
ابوالحسن تشدد کرده او را بحجره محبوس ساخت و مشغول  
تذليلهم تکفیر نامه و حکم قتل شدند و شاهزاده حکمران خبر  
یافت و بیدرنگ سوار بر اسب گشته فرمان داد که غلامان و  
گماشتگان نیز بر اسب برآمده از عقب رانند و نزد ملای مذکور  
تاخت و حکم نمود انبوه انام را با چوب و سرتفنگ متفرق کردند  
و آخوندی رازدند و بملاها نکوهش و سرزنش بسیار گفت و در حجره  
راکه حاجی محبوس بود شکست و او را با خود بقلعه دار الحکومه  
برده شب نگهداشت و محرمانه محترماً مرخص کرده دستور  
داد که موقتاً چندی در بلد نماند و حاجی میرزا محمد تقی  
طیبی سابق الوصف که اسفار متعدده بحضور حضرت

عبدالبهاء\* تشرف جست و چند سالی در کرمان بنوع مذکور  
مقیم گشت و بسال ۱۳۳۰ پس از تشرف در حیفای بمبائی رفته  
اقامت جست بیدل مال در راه تبلیغ و نشر امر ابهی سرافراخت  
دیگر از معاریف مؤمنین اردکان حاجی عبدالحسین  
معروف بحاج نواب بن حاجی ملك حسین متولد در سال  
۱۲۷۷ تحصیلات ابتدائی و ادبیات عربی را در وطن و در  
یزد کرد و نهایتاً در اصفهان تحصیل نمود و بعد از عودت به  
وطن بواسطه بهائیان آنجا فائز بایمان گشت و ملائمان  
بدانستند و نسبت با و چنانکه بوالدش تعرض و ایزد ارواد اشتند  
وغارت کردند و او ماوقع بمحضرا بهی معروض کرد لوحی در  
حقیق صد دریافت همی افترا و ایزد خواستند ولی بواسطه مقام  
علمی و تقرب حکومتی کاری از پیش نبردند تا چون فتنه سال  
۱۳۲۱ برخاست صبح هشتم تیرماه جلالی که آغاز طحمة  
اردکان بود بفرصد رآباد و شوهر خواهرش صدرالسلطانان  
افتاد و چون میدانست که اشرار بتحریرک معاندین حملسه  
بدانجا خوا<sup>هند</sup> برد و صدرالسلطانان با وجود فراهم داشتن  
آلات و موجبات دفاع مقاومت نخواهد کرد ابتدا بصد و نظم  
خانه و عائله خود افتاد و همان هنگام خبر آمد که اراذل انام  
در خارج دروازه اردکان غوغا برپا کردند و شیخ علی مجتهد  
کار بدست با عریده و هیاهو همه را تحریص به هجوم بس

صدرآباد مینماید خواست خود را بد انجا برساند و...  
 ابوالزوجه اش محمد رضا خان که نایب الحکوم بود ممانعت  
 نمود و او را با برادرش آقا محمد صادق تا غروب در خانه خود  
 نگهداشت و در آن حال که بازماندگان شهداء صدرآباد  
 با حنین و فریاد رسیدند و شیخ علی مجتهد را در زبان جز ذکر  
 او نبود با برادر سواره سوی یزد فرار اختیار کردند و چون یک  
 فرسخ رفتند با کاروانی تصادف کرده از شهرش عمومی و مذبحه  
 شهر خبر یافتند لا جرم بسوی دشت و کپسار رواندند ولی متذکر  
 شدند که در آنسوی نتیجه جز هلاکت از تشنگی نیست و متوکلا  
 علی الله سوی شهر رفتند و علی الصباح بقریه حسن آباد  
 واقع در پنج فرسخی شهر رسیدند و گذشتند و متعاقبشان نوکر  
 ضیاء العلماء را دکانی که از اردکان فساد اردکان بود پیامد  
 و حال بدانست و اهالی قریه را بشوراند و دهنش را در عقبش  
 سوی یزد شتافتند و در قرب بلد بجوار خرابه تصادف کردند  
 و هر دو را از اسب بیائین کشیده دستها بسته تیغ بر حلقومشان  
 بیاراستند ولی سخنان متظلمانه و محققانه حاجی نواب تأثیر  
 خود را کرد و بساعت بغل و ده تومان پول جیب اکتفا نموده  
 ردیف اسب خود نشانده بحسن آباد تاختند و در قرب یک  
 فرسخی قریه آمدند و در محل آسیایی گذاشته خود با آبداری  
 رفتند و یکی از آنند و برگشته آنانرا پیاده بقریه کشیدند و در حالیکه

اهالی مجتمع و آرزومند فوز بقتل ایشان بودند تا با اهالی دیگر قرا و بلاد در این اجر شریک گردند بخانه خود منزل دادند و حاجی نواب باز سخنان مؤثر گفت و ملای قریه بنام ملا علی اکبر اشرا را متفرق ساخت و میرزا صادق کلانتر قریه نیزید آن خانه در آمده گفت حکم آقای حائری چنین است که احدی از این گروه را بدون اجازه اش بقتل نیارند و لا جرم باید آیند و را بشهر نزد آقا برد ولی د و شخص مذکور با وی بستیزه برخاستند و میرزا صادق ناچار واقع بامین الرعایا ی مجومرد نوشت و اوسواری مامور ساخت که مظلومان را ببرد ولی ملا محمد ضیاء العلماء مذکور که در شهر بود واقعه بشنید بملا علی اکبر ملای قریه نامه فرستاده وعده و تشویق کرد که حاجی نواب را از برادرش جدا ساخته بقتل برساند و او هر قدر سعی کرد که حاج نواب تنهار وانه مجومرد شود آقا محمد صادق راضی نشد و بالاخره هر دو سواره براه افتادند و آن د و شریر مذکور نیز مصرافقت کردند ولی سوار مامور امین الرعایا خود بهائی بود و هر د و مظلوماناً مونا به مجومرد آورده بمنزل امین الرعایا رساند و در آنجا نیز اشرا را شورش کردند ولی امین الرعایا مانع شد و خبر بجلال الدوله حکمران یزد داد و او حسب مشورت و مقرر جمعی از بزرگان از مشیر الممالک خواست که د و تن مامور فرستاد و هر د و برادر را بشهر آورده در خانه خود محفوظ بداشت

واقامتشان در شهر چندان بطول انجامید تا هژبر السلطنه  
 با عده ای سوار برای مجازات اشرار از طهران با مر مظفرالدین  
 شاه رسیدند و شصت سوار با تفاق حاجی نواب باردکان  
 آمدند تاضیاء العلماء و شیخ علی مجتهد را گرفته در ملاء  
 عام بدار آویزند و سواران بشب در آمدند و شیخ علی را گرفته  
 بضر و زجر کشیدند و ضیاء العلماء چنان گریخت که گردش  
 نمایان شد و خانه اش یغما و ویران گردید و تمامت متصدیان  
 فساد در چارغرب و نهب گشتند فقط ملا علی اصغر مجد العلماء  
 همان کسیکه کتاب هدیه المهدویه در ردّ فراید آقا میرزا ابوالفضل  
 کلپایگانی نوشت با اینکه دستش در فساد و فتنه کار کرد خود را نزد  
 بازماندگان شهداء بی تقصیر جلوه داد و مضمون ماند و حاجی  
 نواب بعد چند روز رهسپار طهران شد و نزد اولیاء دولت تقرب  
 یافت و وقایع اردکان را بسمع مظفرالدین شاه رساند و چون  
 ضیاء العلماء نیز بالبأس مبدل خود را بطهران رساند  
 عین الدوله از جانب شاه مامور شد در دوشان تپه با حضورتی  
 چند از اولیاء و هم حاجی نواب ضیاء العلماء را محاکمه نمایند  
 و ضیاء العلماء محکوم گردید و لذا حسب الامر او را با آقا محمد  
 اردکانی مشهور باقی اردکانی مفلولاً بقم تمهید کردند  
 تا بدخالت آقا نجفی اصفهانی و برضاء خاطر حاجی نواب  
 و بازماندگان شهداء آزاد شدند و حاج نواب مدتی در طهران



و در واقعه مشروطه طلبی سران خریّت امثال ملك المتكلمين  
 ویرابدان طریق تشویق همی کردند و اونیز حقایق را بهر کس  
 ممکن شد گفت و پس از چندی بوطن برگشت و اطفال شهداء  
 را پرستاری و دلجوئی همی نمود و بالجمله حاجی نواب دانا  
 و دانشمند و متخلّق بفضائل اخلاقی و سلیم النفس و خسوش  
 محض و ادیب سخن پرور بود و اشعاری نیز میسرود و رساله در  
 اثبات حقیقت این امر نگاشت تا در سن هشتاد و دو سالگی در  
 ۲۲ خرداد ماه ۱۳۱۹ شمسی در گذشت و خاندانی در این  
 امر بجای گذاشت .

دیگر از مشاهیر بهائیان یزد حاجی محمد طاهر المیرمی  
 سابق الوصف متولد بسال ۱۲۷۰ که در طول مدت این دوره  
 مبلغ در قسمت یزد بود و سفر بیگربلاد نیز نمود و چند مجلس  
 در شرح واقعات این امر و تفصیل احوال مؤمنین آنحدود و  
 کیفیت شهداء آن خطه نوشت که ما را از آنها استفاده بسیار  
 حاصل گردید و خانواده المیرمی از اواست .

دیگر آقا محمد حسین الفت سابق الوصف که بنوع مذکور  
 در یزد قائم بر محبت و الفت بود در سال ۱۳۱۵ بعگارفته  
 بزیمارت حضرت عبدالبهاء فائز شده برگشت و برانجذاب و  
 اشتغال و صفای احوال بیفزود و متعصبین معاندین مقاومتر  
 شدند تا در فتنه سال ۱۳۲۱ در گه عطاریش را آتش زدند

چنانکه شبانه روزی بسوخت و او دل افسرده نگشت و آنچه  
نقود و متاع از مردم طلبکار بودند اند و آنچه بدهی داشت  
از محصول کسب و رنجش ادانمود و امام جمعه در حقش  
میگفت که سر آقا محمد حسین را خودم باره میبرم و در <sup>ش</sup> خانه  
د و بار آتش زدند و حکومت جلوگیری کرد ولی بار سوم آتش  
زدند بخانه ریخته غارت کردند و حتی آجرها را بردند و او خود  
در خانه افنان پنهان بود و یک علت عمده فتنه مذکور هيجان  
مردم از تبلیغاتش بود و افنان او را با تفنگداران شیرازی از  
رعایای خود بخریدند و فرستادند و دوسه ماهی در آنجا در  
دهات به پيله وری پرداخت آنگاه مخفیانه بوطن برگشت  
و در مرز <sup>ش</sup> مهدی آباد ماند و خبر باورسید که چون اعدا <sup>ش</sup> بخانه  
ریختند زوجه اش صند و قچه الواح و آثار بدیعه را بخانه همسایه  
برده بالای چاه گذاشته غریبی بر آن نهاد و گاه و غیره بر  
آنها ریخت تا اعدا ندانند و همه بچاه افتاده از میان رفت  
و نیز اشرار متعرض زوجه اش شدند و بیچاره رموی سرش را بادست  
گرفته همی کشیدند و با چوب و تازیانه زدند و بسوی قدمگاه  
بردند و از نواب حکم قتلش را خواستند و نیکخواهی شفاعت  
کرد لذا بخانه کدخدای محله مدت سه شبانه روز حبس  
نمودند و بیقوت و غذا نگهداشتند و او از شدت حزن و تأثر بیمار  
گشت و چند ماه در خانه دامادش مخفیانه بسربرد تا بهبودی

یافت و بطهران شتافته مقیم گردید و عائله برجا مانده زنش باعانات واصله که تقسیم شهدا<sup>۱</sup> و فراریان بهرتنی یومیه یکنقرآن رسید و با بریشم تابی نزد تجار ابریشم معاش خود و اطفال اداره کرد تا بعد از یکسال بطهران آمدند و آقا محمد حسین نزد ارباب جمشید تاجر زردشتی موظف شد و بعداً بمشاغل اخری و امر تبلیغ ایام گذراند و الی آخر العمر بخدمات تبلیغیه و غیره در طهران و بلاد اخری همی پرداخت و کثیری راهدایت نمود و باری دیگر سال ۱۳۳۶ با پسرش میرزا محمد لبیب بحیفارفته چندی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء زیستند و عودت کردند و عاقبت بسال ۱۳۴۵ درگذشت و خاندان الفت از وی برقرار گردید و پسرش لبیب مذکور نیز در انواع خدمات این امر پیوسته اهتمام کرد و عائله واسعه بسر جای گذاشت.

و از بهائیان یزد آقا رمضان علی مردی متدین و خلیق و فاضل و ناطق بود و برادرانش آقا غلامرضا و آقا محمد و هم جمعی از اهل محله بواسطه اش ایمان آوردند و سفری برای زیارت بارض عکا کرد و تا حدود سال ۱۳۲۲ در یزد بمانند آنگاه برای کسب پیشا بوررفته مقیم گشت و بسال ۱۳۴۶ در سن هفتاد سالگی باتفاق دوتن یزدی ناشناس عازم وطن گردید و مفقود الاثر و الخیر شد و از جمله مشتهرین آقاسید

حبیب الله خواهرزاده سید مهدی دهجی سابق الوصف  
 در بخش ششم غایت اخلاص در ایمان داشت و سفر بارغ  
 مقصود کرد ایامی در جوار حضرت عبدالبهاء زیست و عودت  
 بد هج کرد و حکمران آنجا که شوهر خواهرش بود متعرض این  
 فقه شده تعدیات بسیار و داشت و بصدد قتل وی برآمد  
 و تنی را بگماشت تا ویراهد ف گلوله ساخته بشهادت برساند  
 و بهائیان بسردار جنگ حاکم یزد تظلم بردند و امیرزا احمد  
 را گرفته حبس نمود و بعد از چندی مبالغی نقود اخذ کرده  
 مستخلص ساخت و آقا سید حبیب الله هنگام شهادت تقریباً  
 سی و پنج سال داشت و صورت زیارت در حقیقت صد و ریافت  
 دیگر آقا علی اصغر و برادرش پسران حاجی حسین شعر باف  
 که در ریمان جوانی مؤمن و موفق بخدمات امر شدند و ایشانرا  
 برادری که تریا جمال بسن هیجده سالگی بود و تنی از  
 معاندین کمین کرده ویراغفله ربوده بخانه خود برد و جوان  
 چون رها شد از فرط غیرت بخانه برگشت و بحجره خلوت رفته  
 در از رو بیست و یابهاه الا بهی گویان سرخویش را ببرد  
 و دیگر آقا علی عسکر که پیوسته در چار تعرضات و شماتت اعدا  
 بود .

دیگر اولاد محمد باقر یزدی بودند که نخست آقا حسین  
 بسال ۱۳۰۳ ایمان آورده و اخوان خصوصاً آقا محمد و

ملاعلی براواعتراض کردند و یکسال در قصبه نهر توطن کرد  
 و در آنجا مورد حطه شده او را اخراج کردند و بالاخره بسال  
 ۱۳۰۶ بشهر یزد آمد و برادرش ملاعلی مذکور از شدت تعصب  
 مهاجرت بعراق عرب کرده ساکن شده و آقا حسین بسوداگری  
 در بلوک رستاق مشغول گشت و سپس برادر دیگر آقا احمد  
 و میرزا مهدی ایمان آوردند و در فتنه سال ۱۳۰۸ چون  
 مفسدین بمسد آقا حسن شدند آقا حسین با سرادر چندی در  
 قری بسربردند و در قریه صدرآباد در چاراراندل و اشرار و مورد  
 تطاول بسیار گشته نجات یافتند و بعد از حصول امنیت بشهر  
 بازآمده هریک بکاری اشتغال جستند و در خانه شان  
 اجتماع و تبلیغ پیوسته د اثر بود و از جانب حضرت عبدالبهاء  
 بلقب اخوان الصفا لقب یافتند و آقا محمد برادر مهتر که تقریباً  
 در مدت هفده سال ترك معاشرت با اخوان کرد در سال  
 ۱۳۱۱ فائز با ایمان گردید و در میدان خدمت قد بر افراخت  
 و چون فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست حسین سیاه صباغ و  
 برادرش با گروهی از شریران روزی میرزا مهدی را گرفته برای  
 حکم قتل بمنزل سیدیحیی مجتهد بردند و چون ویران دیدند  
 مظلوم را برای قتل بقریه نصرآباد کشیدند و اهانت و تحقیر  
 همی کردند بدشت و صحرا بردند تا بقرب باغ دولت آباد  
 رسیدند و مصمم قتل و حرق بودند و تنی از علمای نیکخواه

میباردگان رسیده مظلوم رانجات داده روانه بلد داشت  
 و اشرار پیوسته در شهر بخانه شان رفته لکد و سذگ نواختند  
 لعن و سب میکردند لذا آقا حسین با پدر زرش ملا عبد الغنی  
 مذکور بخانه دکتر وایت انگلیسی و آقا حسن و آقا محمد و میرزا  
 مهدی با تفاق ملا محمد علی تفتی در خانه کشیش ملک انگلیسی  
 پناهنده گردیدند و آقا محمد با خواهر زاده ش حاجی عبد<sup>لحسین</sup>  
 برای پرستاری زنان در خانه ماندند تا آنکه شیران مذکور  
 و غیرهم بنوعیکه در بخش سابق آوردیم آن دوتن راشهید  
 کردند کشیش مذکور ترسیده هر چهار را از خانه بیرون نمود  
 و آنان شبانه درآمدند و تا مدت دو ماه پنهان و در چارخوان  
 بودند تا آنکه امنیت حاصل شد و از بین اخوان میرزا مهدی  
 بطهران رفت و نزد حاجی صدر همدانی درس تبلیغ پیاموخت  
 و مدت دو وازده سال در اغلب اقسام ایران و ترکستان و روسیه  
 و قفقاز بخدمت تبلیغیه اشتغال جست و بلند آوازه شد و با  
 معاش زهید که حسب دستورید و میرسید منقطعاً عا سوی الله  
 پیوسته سائر در بلاد بود و زن اختیار نمود و در سفر زیارت  
 حضرت عبد البهاء رفت و عاقبت بسال ۱۳۳۸ در اصفهان  
 چنانچه ضمن شرح اوضاع آن قسمت مسطور است درگذشت  
 و در حقیق الواح بسیار و نیز صورت زیارت از حضرت عبد البهاء  
 صد دریافت

وازنهائیان معروف آقا علی اکبر و آقا سید محمد بسرازو  
 بسران آقا سید علی و آقا سید علی اصغر دیگر آقا محمد صادق  
 بن دانی رضا که در بدو جوانی ایمان آورد و قریب چهل سال  
 در عشق آباد بزیست و نیز آقا علی اکبر و آقا غلامرضا و آقا محمد  
 جواد و آقا رضا و آقا حسین آقا و حاجی ابوالقاسم و نیز آقا محمد  
 که بغایت عشق و انجذاب ایمانی بود و آقا سید حسین مجتهد  
 بصد دانی و قتلش برآمد و حکمران امر بخروجش از بلد داد لذا  
 چندی در اطراف یزد و کرمان و بندر عباس بسربرد و جمعی را  
 تبلیغ کرد و از بیت بسیار از حکومت دیده ضرب چوب و فیر یافت  
 و در انجام خدمات تبلیغیه شهرت یافت دیگر آقا محمد باقر  
 امین الرعایا و هم آقا حسن طراح دیگر از مشاهیر اعیان میرزا  
 حسن طبیب عارف و معاشر باعامة انام و موفق در خدمت با امر  
 تبلیغ بود و در سن شصت سالگی در گذشت و حسب الوعیه  
 جسدش در حجره آذرخانه اش که اجتماع احبا میشد دفن  
 کردند و اخلاقش میرزا اسد الله و میرزا حسن علی و میرزا جعفر  
 نصرالا طبباء ساکن طهران و میرزا جواد طبیب ساکن در مهریز  
 هر يك عائله وسیعه درین امر گذاشتند .

دیگر آقا سید ابوالقاسم بیضا که در آغاز نهایت دلبستگی  
 بتقالید میراثیه و تنفر از این طایفه داشت و چون فائزایمان  
 بدیع گشت بکمال اخلاص بعمل بوظایف امریه پرداخت و

عالباً با خط زیبایش الواح و آیات استنساخ نمود و در فتنه سال ۱۳۲۱ کمال استقامت و بردباری را نشان داد و او را طبع شعر بوده در مدح و ثناء امرابهی اشعار بسیار گفت و بیضا تخلص نمود و نیز تاریخی مفصل در کیفیت مذبحه شهدا سال مذکور نگاشت و از او و زوجه مؤمنه اش بی بی زهرا خانم و بواسطه دخترش عائله در این امر برجای ماند .

دیگر حاجی محمد اسمعیل بن حاجی محمد علی گندلی تاجری صاحب ثروت و عزت و حشمت از ایام جوانی بتدیبن و تمیّداتصاف داشت و دختر حاجی میرزا محمد افشار را ازواج کرد و بواسطه او فائزایمان بدیع شد و با طبقات مردم معاشر گشته هدایت کرد و سفری بسال ۱۳۱۲ بعکارت ایامی در جوار فضل حضرت عبدالبهاء زیست و از طریق فارس عودت بیزد کرد و شهرت بدین نام یافت و معاندین بصدق قتلش برآمدند و جواد شکری خودخواه را تطمیع کردند که بجای خلوتی در حین عبور ویراهد ف سازد و لذاشبی در قرب خانه اش نشانه گوله واقع شد (بسال ۱۳۱۷) و از اصابت گوله بیفتاد ولی گوله از لاهای شال کمرش گذشته مماس بالباسش بیفسرد و بماند و چون زنش از خانه چراغ بیرون آورد و گوله را از میان شال بیرون آوردند مطمئن شدند و حاجی بجلال الدوله حکمران متظلم کشت و ضارب را تعقیب کردند ولی بدست



نیامد و پس از آن حاجی بیش از پیش بخدمات امرابهی پرداخت  
 و خانه خود را مشرق الاذکار قرار داد و احباب در اسحار حاضر  
 شده بتلاوت آیات و مناجات و اداء صلوات میپرداختند تا  
 چون مذبحه عمومی سال ۱۳۲۱ واقع شد در روز جمعه ۲۹  
 ربیع الاول غارتگران و اشراپسوی خانه اش شتافتند و حاجی  
 یکی از آنچهارتن از احباب بود که اصل فتنه برای قتلشان  
 شروع گشت و سردستگان اشراپسوخد مین سلطان العلماء  
 وهم از طلاب مدارس دینییه بودند و خانه عمارت بسیار عالی  
 محاط بحصار مرتفع بود قلعه را نتوانستند داخل شوند حتی  
 نجارها نتوانستند در بشکنند و بالاخره همزم و نفت ریخته آتش  
 زدند و حاجی بچاه خانه داخل شد و خویش را در جائسی  
 مخفی کرد و اشراپس از مقداری غارت در جستجوی وی بچاه  
 درآمدند و چراغ بردند و او را ندیدند و خانه را خراب کردند و  
 در آنحال ملاحسن نام قاری قرآن چویی بزرگ بدست گرفته  
 شیشه ها را شکسته بدیگران گفت بدین طریق عمل کنید و مسلا  
 حسن همینکه داخل حجرات شد فریاد زد که این جای  
 مسجدشان بود و اشیا کثیره و افره بفارت بردند حتی  
 بد هات اطراف هم نصیبی رسید و غلامان حکومتی کسه  
 جلال الدوله برای حفظ حاجی و خانه اش فرستاد سواره  
 ایستاده نصیبی از دست غارتگران میبردند و طلاب سروپا

برهنه غارتیهارادرمدرسه جمع کرده فریاد میزدند که لشکر  
 صاحب الزمانیم و غلامان بکاروانسرائی که محل صاحب  
 منصب ایشان بود جمع کردند و سواره اسب میخواستند یکی  
 لحاف بالش دیگری متکای مخمل وتره در جلوی زمین گرفته  
 و سینی و مجموعه مسی و اسباب دیگری دست گرفته شادمان  
 بودند و لباس و اشیاء ثمینه نصیب سردسته های اشرار گشت  
 و درهای قیمتی خانه را کنده بردند و در آنچین مشیرونوآب  
 مصلائی و غیرهم ازمتمغذین درخانه داخل شده موجب  
 دلگرمی اشرار و یغماگران شدند و غارتگران بی سروسامان  
 دارای ثروت و تجملات شدند و زور و زورزنان را نیز جمع کردند  
 و عمده نصیب جواد شکری مذکور گردید و برخی پشت بام رفته  
 چادر از سرزنان کشیدند و آنان التماس کرده زور و زورمیدادند  
 و دخترک بیم کرده را در چادر پیچیده بواسطه تنی از غارتگران  
 که قدری رحم داشت بخانه یکی از همسایگان رساندند  
 و حمار سواری حاجی را که خدای محله اثنائیه یغمائی بار کرده  
 برد و بالا خره نفت که در انبارخانه بود خانه را آتش زده آنچه  
 بماند بسوزاندند و بالجمله حتی ماهیهای حوض خانه و سنگ  
 در حوض و آجرهای حیاط را بردند و بعضی درخانه را با گل  
 گرفته از ذهاب و ایاب مانع شدند و حاجی از مجرای قنات  
 چاهی به چاهی خود را بخارج شهر رسانده بگریخت و

گشته نشد و بالاخره بطهران رفت و در آنجا اقامت و تجارت گرفت و کم کم در آموزش و وسعت حاصل شد و بانواع خدمات امریه دل گسرم بود تا بسال ۱۳۳۷ درگذشت و عاقله ای بنام خراسانی در این امر برجا گذاشت و برادرش حاجی غلامعلی نیز از مشاهیر احباب بود و عاقله تاسیس داشت .

دیگر آقا علی اصغر شوقیان که بالاخره مقیم طهران شده در خدمات روحانیه گوی مسابقت همی ربود و عاقله تاسیس داشت . و دیگر آقا حسن و پسرش آقا علی و در جمله احبابیزد ساکن عشق آباد حاجی میرزا حسین معلم مقدمات علوم را در یزد تحصیل کرده بعراق عرب رفت و مدت بیست سال بتحصیل پرداخت و مشغول بتدریس شده دستگاه عبا بافی برقرار کرده صاحب ثروت گشت و بحج مکه رفت <sup>جمعت</sup> مرا کرد و تاهل نمود پس بعزم زیارت مشهد رضا بایران آمد چندی در طهران ماند و روزی بمحضر درس حاجی شیخ هادی حاضر شده مباحثه علمیه نمود و حاجی شیخ بحث از نبوت خاصه بمیان آورد و حاجی میرزا از عهده جواب کافی بر نیامد و ناچار بصدد تحقیق شد و بملاقات حاجی آخوند شه میرزادی و ابن ابهر رسید و ایمان آورد و مشغول بشغل علافی گشته و خبرش در عراق عرب شهرت یافت و زوجه اش تعرض نمود و حاجی او را با ثروتش رها گفت و یزد آمده تاهل جدید اختیار کرد و

مشغول بتعلیم و تدریس نوپادگان احباب گردید و عاقبت مهاجرت بمشوق آباد کرد بتعلیم و تدریس مشغول شد دیگر آقاسید جواد بن آقاسید محمد یزدی بمعاینه شهدا<sup>۱</sup> سبعه متنبه شده بتفحص و طلب برخاست و بعشق آباد رفته تکمیل عرفان و ایمان کرد و در آنجا سکونت جسته تشکیل عائله نمود دیگر استاد علی چیت سازین استاد حسین درحد و در سال ۱۳۰۵ اقبال بامرابهی کرد و در واقعه شهادت آقا غلامحسین بناتکی، حاجی عبدالحسین استاد چیت سازها توطئه<sup>۲</sup> مقدمات کرد که جمعیت چیت سازها بریزند و او را بکشند ولی حاجی استاد مذکور را بیم گرفت که حکومت مؤاخذه کرده ضبط اموال نماید لذا از قتلش منصرف گشت و بعد از ضرب شدید ویرارها کرد و بدان صد شد که ویرانوی هلاک کند که قاتل معلوم نشود و احوال بدانست و از یزد بگریخت و بعشق آباد رفته اقامت جست و دیگر استاد غلامحسین و استاد عبد الرسول ابنا<sup>۳</sup> آقا علی محمد و نیز عبدالحسین بن استاد حسینعلی بنا<sup>۴</sup> وهم آقا ابراهیم بن عبد الله سلمانی و میرزا علی اکبر بن عبد الرزاق و امثالهم ساکن عشق آباد شدند استاد محمد رضا بنا<sup>۵</sup> یزدی ساکن عشق آباد اجدادش زردشتی بودند و خودش اقبال آورد و بمانعلی بنا<sup>۶</sup> یزدی در عشق آباد ساکن بوده ایمان آورد و در بلاد اطراف تبلیغات کرد و در

چهار پیهه خانه آخوند حاجی ملا جواد یزدی دلیرانه تبلیغ کرد و شبانه جمعی از متعصبین ایرانی اوور فیش عبدالحسین مذکور را ضرب بسیار وارد آوردند و بعداً نیز جفا و آزار بسیار تحمل کرد .

و دیگر برادران میرزا احمد و میرزا محمد و میرزا عبد اللّٰه و میرزا علی اکبر ابناء حاجی محمد کاظم تاجر شیرازی ساکن یزد نخست برادر مهتر میرزا احمد فائز یمان شده برادران و سایر اعضا عاقله راهدایت نمود و چندین سال در بلاد ایران و ترکستان و روسیه سفری برای تجارت و برای تبلیغ امر ابهی نمود و مکرراً بمحضر حضرت عبد الیهما<sup>آ</sup> رفته ایامی در جوارشان بماند آنگاه با عاقله اقامت در عشق آباد جست و خود برای تبلیغ سفره می کرد بالاخره بسال ۱۳۴۲ در آنجا درگذشت و عاقله برجای گذاشت و برادر متوسط میرزا محمد کاظم اف امری با برادر کهتر از یزد بشاهر و درفته اقامت و تجارت و اشتغال بخدمت امر نمود و مورد بلایا و تعدیات کی گردید که در بخش سابق آوردم و بالاخره در طهران مانده و بسال ۱۳۴۹ بمحضر حضرت ولی امر اللّٰه مشرف و بسال ۱۳۵۷ درگذشت و عاقله واسعه امری تاسیس داشت و برادر کهتر میرزا عبد اللّٰه چنانکه در بخش سابق آوردم در یزد بمذبحه ۱۳۲۱ بشهادت رسید و میرزا علی اکبر سنیهی در

شاهرود و عشق آباد بسربرد و عاقبت بسال ۱۳۲۷ در سبزوار درگذشت . دیگر استاد محمد علی بناء یزدی بمعگامجاور شد و بالاخره کفش دوزی میکرد و عاقبت بیمار و بیکار شد و در حیفاً مدفون گردید و نیز آقا علی که بملکت غلیان عشق ایمانی در جوانی پس از مهاجرت حاجی عبدالرحیم قناد بمعگاتاب فتند نیاورده والدین را بجا گذاشته بشتافت و آنان چون ویرانیا بهر سودر طالب دیدند تا ویراد ررباطی دیدند و خواستند با خود برگردانند و او اغفال کرده در رفت از پیراهه همی ره نوردید و بالاخره بدیدار جمال یار رسید و جمال ابهی ویرا در مزرعه و باغ جناب کلیم سپردند و پس از غروب شمس جمال ابهی حسب دستور حضرت عبدالبهاء بادختری در خانه حاجی عبدالرحیم مذکور ازدواج و اقتران کرد و بقریه سمره برای مراقبت کشتزار مانده تا در آنجا متوفی و مدفون گردید و پارسیان نیز بی دربی در یزد و توابع اقبال با مرابهی کرده بامتقدمین گروهی گردآمده بمنتهی اخلاص قیام کردند .

و چنانکه در بخش شش ضمن احوال مانکچی صاحب آوردیم کیخسروچی که بعد از وی از جانب بزرگان پارسیان هند بسرپرستی زردشتیان ایران قرار داشت همینکه تعصبات دستور تیرانداز و اعمال بی اعتدالش را مخالف حق پرستی و انسان دوستی نگریست محض قلع و قمع استبداد و استقلال

وی در امور ملت بعدد تاسیس انجمن نمایندگان برآمد و  
 بنوعی اقدام نمود که تنی چند از احباب پارسی عضویت  
 انجمن یافتند و پرفسور جوانمرد منشی انجمن واقع شد گسسه  
 نظامنامه تنظیم و انشا کرد بمحضر حضرت عبدالهیاء فرستاد  
 و بیانات مسرت بخش در جوابش رسید که این مناجات در آن  
 بود " پای یزدانا خاک ایرانرا از آغاز مشکبیز فرمودن الخ "  
 و دستور مذکور بمضامین انجمن پرداخت و کاری از پیش نبرد  
 و انجمن با ورنج داد و از اوقایت و حمایت نمود و دیدینا ریو دست  
 دستورها از نفوذ مطلق نسبت بر زردشتیان کوتاه گشت و لسی  
 عاقبت گیخسروجی را مسموم و هلاک نمودند و بعد از او ارد شیر  
 نمایند و سرپرست گردید و او جشن ناصر سابق الذکر را  
 موقوف نمود و بر همانندت و مخاصمت متعصبین زردشتی نسبت  
 بمؤمنین پارسی بیفزود و دستوران بمعارضت و مقاومت برخاستند  
 و زردشتیانرا بمخاصمت برانگیختند و امواتشان را در دخمه راه  
 ندادند و دفن در مقبره عمومی مسلمین نیز امکان پذیر نبود  
 لاجرم قطعه زمینی را برای آرامگاه مردگان برکشیدند و دستوراً  
 بتخریب کوشیدند حتی جسد طفلی را از احباب که در آغاز  
 کار در آرامگاه گذاشتند شیران پارسی بدستور دستوران  
 بیرون کشیدند و هم دستوران برای اجراء مراسم زناشویی  
 حاضر نشدند و ناچار خود مراسم را بعمل آوردند و این موجب

ثلثه وشکست مقام دستوران گشت ولذا ابرعناد افزود نمود و بدسیسه و حيله برخی از احباب را مورد تعرض ملاءهای اسلام ساخته بحبس حکومت انداختند و بعضی از خونخوران مسلمین را تطمیع کرده نقودی داده بر قتل مشاهیر این طایفه گماشتند ولی انجمن ناصری زرتشتیان که در بخش ششم شرح دادیم کمال مساعدت و موافقت با احباب کرده حکم بعدل و حقّ همی نمودند چه برخی از اعضا احباب بودند و هم بعضی از متنفذین تعصب نداشته و خیر عموم طلبت میخواستند و این موجب شدت بغض و عناد دستوران و معاندان گردید و هیجان کرده فریاد برکشیدند که شش تن از اعضا انجمن بهائیند و باید منفصل و اخراج شوند و مستر خد ابخش عضو متنفذ انشمنند که مستشار را رأین بهی بود با اهل بهای همراهی داشت و اعتراضات متعرضین را اجوبه کافی گفت و آنان را خائب و خاسر کرد بالاخره مستر خد ابخش را بقتل آوردند و آقا مهربان برادرش را پس از فوتش در منشاء چون بهائیان دفن کردند از قبر بیرون کشیده بدخمه گذاشتند .

و نیز شریری در مریم آباد آقانوش را گرفته تکلیف بسبب ولعن نمود و آن مظلوم بتد بیرو کوشش خویش را از چنگلر مستخلص ساخت و حکمران مرتکب را گرفته سه روز در حبس بداشت و مستخلص ساخت و بلافاصله کورک هشت ساله نوه آقانوش



مفقود گردید و بعد از چهار روز و تجسس بسیار و بیثباتی والدین  
 جسد در چاه مریابی بدست آمد و مرتکب گرفتار شده چندی  
 بحبس حکومت افتاد و بواسطت مسلمین مستخلص گشت و  
 اشرار تفتی بی دربی بخانه اسفندیار پیور کشتاسب بقاسم آباد  
 ریخته او را تهدید بقتل کردند و میالغی از او گرفتند و آنمظلوم  
 از خوف جان خود و عاقله اش با حدی ابراز نکرد و آمدن دینیار پیور  
 آقا مهربان که جوان فعال و خدمت گذار بود و اخیراً بکرمان  
 رفته مشغول تجارت شد و روزی شیرینی مسمی بداش حسسن  
 نزد وی رفت و اعتراض کرد که چرا عبا بدوش انداخته و بیدرنگ  
 و براهد فچندین تیرگلوله ساخته شهید نمود و هر مزدیاری پیور  
 خدا بخش ده مؤید و وجیه المله زرتشتیان در تفت پیسس از  
 فوز بایمان موفقیت تامه در تبلیغ پارسیان انجایافت و بانفاق  
 مهربان پیور رستم دینیار مریم آبادی و حکیم پیور مهرگان بزیارت  
 حضرت عبدالبهاء شتافت و آنان در مابین بهائیان پارسیان  
 نخستین زائرین ارض مقصود میباشند .

شاه سیاوش و جمشید و شاه کاوس برادران حکیم مذکور  
 کلاً بخلوص و قیام بر تبلیغ و خدمات دیگر آراسته بودند و نیسز  
 آقا کیومرث و برادرانش آقا سروش و آقا جمشید ابنا آقا فرود از  
 متقدمین احباب بودند و میرزا فیروز و برادرش میرزا فرسخ و  
 اسفندیار مجذوب خیاط و خواهرش خرمن و شوهر وی آقا

هر نزد یار و پسرش آقا خسرو و نیز استاد شهر یار و هم آقا بهمن پور  
 خدامراد مدیر تجارتخانه شهیره پیمان و سائر مشترکین و اعضاء  
 شرکت مذکوره و هم شرکاء و کارکنان شرکت محترم پارسیان و نیز  
 آقا کیومرث برادر ملا بهرام اخترخاوری و دیگر آقا خسرو آلّه آباد  
 و برادرش آقارستم و بالجمله از قراء اطراف یزد در حسین آباد  
 تمامت پارسیان بهائی شدند و در طلی آباد و قاسم آباد و  
 رحمت آباد و مهدی آباد و بالاخص در مریم آباد جمعیت کثیری  
 از پارسیان در ظل امر ابهتی درآمده بخدمت پرداختند و ما  
 شرح احوال شهداء و کثیری از مشاهیر اعیان پارسی را در  
 بخشهای گذشته آوردیم و از آنجمله اسفند یار کوچه بیوکسی  
 نسبت بکیخسروجی خان صاحب سرپرست زردشتیان از جانب  
 بزرگان پارسیان هند داشت و جوانی عالم و فاضل و متقی بود  
 و از جانب انجمن ناصری زردشتیان مأمور تفت شده دبستان  
 برای نوباوگانشان در معبد تاسیس کرده بتعلیم و تدریس  
 پرداخت و مؤبدان که بمعلوم عصریه دل خوش نبودند ناروا  
 بودن تاسیس مکتب در معبد را بهانه کرده بمخاصمت برخاستند  
 و برخی از جهال زردشتی را برانگیختند و عاقبت بدستور  
 شهر یار دستور دستوران ساکن بلد سمایت و شکایت بسیار  
 نوشتند که اووهم مسلکانش دستور را بچیزی نمیشمارند و  
 سخنانی ناروادرباره اش میگویند و دستور روزی همه بزرگان

و ریش سفیدان پارسی را گرد آورد نوشته آتشکده تفت را  
 بخواند و فرمان دستور را در اثر بر منع از تاسیس مکتب در معبد  
 برخی از حضار بلحن شدید توهین آمیز رد کردند و دستور  
 بگریست و برخی از همراهان اسفند یار که حضور داشته  
 بی پروا بصد اعمال معارف شکنجه دستوران و لزوم تأمین  
 سعادت آتیه نوباوگان بتر بیت و تحصیل علوم سخن گفتند  
 و در اثر آن جلسه تمامت مؤیدان با اشرار مسلمین تفت همد  
 شدند و یک تن از آنان را بگماشتند تا اسفند یار مظلوم را در جلو  
 بالا خانه معبد هدف گلوله ساخته مقتول نمود و ریکی  
 از آثار صادره از قلم حضرت عبد البهاء در حق وی چنین  
 مسطور است "حضرت آقا، اسفند یار شهید شهادت رانوشید  
 واللّه یار شد" و از جمله معارف احبای پارسی آقا خسرو بود که  
 بالاخره در پیونه بمبئی سکونت گرفته مسافر خانه برقرار داشت  
 و معروف بخسرو پیونه والا شد و در انواع خدمت با مراهبسی  
 مسابقت جست و در ایام سفر حضرت عبد البهاء با اروپا بدانسو  
 شتافت و استدعا کرد تا صوت و کلام آن حضرت در فنو غراف  
 ضبط و حفظ گردد و عائله خصوصاً دخترش در عالم امر بدیع  
 درخشیده با اء کنفرانس در مجامع و سفر تبلیغی موفق شد...  
 دیگر ارباب سیاهوش سفیدوش پور رستم که چون برای  
 امر کسب و تجارت در بلاد متعدد سائروساکن بود عاقبت

درقم بسال ۱۳۱۳ بواسطه آقا محمد ابراهیم نداف و بزیارت لوح مشهور پارسی که از قلم ابهی برای پروفیسور جوانمرد از متقدمین احبای پارسی صدور یافت و مطالعه الواح اخیری ایمان آورده مشتعل و منجذب گشت و مادر ویستگان و نیسز دستور زرتشتیان از حالش باخبر و منزجر و متغیر شدند و چون بتبلیغ پرداخته با ملامها و غیرهم مکالمه در خصوص این امر کرد و کتب و آثار بدیعه داد ما بین اهالی هممه در باب او شده واعظین بر منابر ضلال و اضلالش بیان کرده منتشر نمودند که چهارصد مجلد از کتب بهائیان را نشر داد و بر تعرض و ایذایش برخاستند و چون در تجارتسرای ملکی میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود و دانست که در واقعه ناصرالدین شاه با صدور تلگرافات متعدده سوء تفاهم را از عوام زائل کرد و در ساره ورقا و روح الله شهید بعدالت و انصاف سخن گفت و از این طایفه حمایت و حفاظت داشت عریضه به او در خصوص هجوم اهالی بنام بهائیت نگاشت و بعد از چندی جواب از صدر اعظم بایسته رسید که در حاشیه عریضه اش چنین نوشت :

”شما زردشتی هادین و آئین مخصوصی دارید چه دخلی ببهائی دارد بهیچ اسم احدی حق مزاحمت بشما هاندارد مستاجر من هستید باشید کمال آسایش و آسودگی شما را طالبم هر کس بیجهت بخواهد متعرض حال شما شود بمن اظهار

کنید رفع میکنم و همین نوشته مرا بجناب آقا میرسید ابراهیم مستوفی نشان بد دهید کمال نگهداری و طرفداری از شماها مینماید که آسوده و مرفه الحال باشید " صدراعظم " لا جرم حکمران و گماشتگان اتابک حمایت کردند و احدی نتوانست متعرض شود و او بتبلیغ پرداخت تا در سال ۱۳۱۸ که حکمران قم زنجورکچی باشی پیرو ناتوان شد و اتابک با مظفرالدین شاه سفر اروپا کردند ملاًها در شهر رمضان بر منابر فریاد و فغان نمودند و اضطراب راهالی پدید شد و آقا سیّد عبداللّه مجتهد قمی ویران محضر خود که مطو از طلاب و ملاًها شد طلبیده مکالمه کرد و کتب بدیعه که او بر مردم داد نبرد مجتهد حاضر کردند نماند و امروز ابراهیم حکمران رجوع کردند و در دار الحکومه با حضور جمعی کثیر از معاریف حاضر و مکالمه شد و کذب افتريات از قبیل نشر صد مجلد کتاب و غیره واضح گشت و حکمران بملاحظه صدراعظم از وی حمایت کرد ولی در خلوت پیغام فرستاد که برای فرونشستن عداوت اعلیٰ اولی آنکه ایّامی چند در قم نماند آنگاه مراجعت نماید و سیاوش در همان شب نقل مکان کرد و عده که در همان شب از جانب مفسدین برای اخذ کتب بمنازل رفقاییش ریختند و بدست نیاوردند و بالجمله سیاوش عازم طهران شد و حکمران قم واقعه را بسه اتابک در روسیه خبر داد و جواب اکید رسید که بحفظ زرتشتیان

و جلوگیری از شرارت مفسدان پردازد و سیاوش در طهران  
 بر ارباب جمشید تاجر معروف فارسی وارد شد و او برای صداقت  
 و امانت که در روی نشان یافت خواست او را ملازم خود سازد  
 ولی سیاوش را دل بر عودت بقم بود و در آن اثنا الوحسی از  
 حضرت عبدالبهاء رسید و او را مامور بملازمت ارباب جمشید  
 فرمود و لا جرم سیاوش مباشر در خانه و ملاکش شده در امورش  
 بکمال اخلاص رسیدگی کرد و سیاوش بسال ۱۳۳۰ از طهران  
 بعزم زیارت رفته در رمله اسکندریه چندی در جوار فضل و  
 الطاف آن حضرت بسربرد و از آنجا بمبای رفت چندی در آن  
 حد و مقیم شده بتبلیغ پرداخت و اعلانی منتشر کرده محل  
 خود را معلوم داشت تا که خواهد رجوع کند و نیز برای ملاهای  
 یزد مکاتیب دعوتنامه مشتمل بر نسخه از زیارت نامه حضرت  
 حسین ابن علی صادر از قلم ابهی فرستاد و از بمبای ببندر  
 عباس ورود کرده چندی اقامت نمود و دعوتنامه بشرح مذکور  
 منتشر کرده قیام بتبلیغ نمود و متمصبین باید ا و اهلاکش  
 برخاستند و در خانه اش را احاطه کردند و او را گرفته ضرب  
 و اذیت وارد ساختند چنانکه سرش مجروح گشت و اگر حکمران  
 مداخله و محافظه نمینمود ویرا میکشتند پس بیزد شتافت و در  
 مراوده با مردم بناء مکالمات تبلیغیه گذاشت و بعد از چندی  
 بطهران برگشت و چون در امور مالی و تجارتی ارباب جمشید

اختلال حاصل شد سیاوش استقلال گرفت و تجارت پرداخت  
 و در شرکت پارسیان عضو عامل بوده همه جاسفر کرده بخدمات  
 امریه نیز پرداخت و رساله‌آبنام توضیح و اضحات در اثبات  
 امر ابهی از مدارک زرتشتیان تالیف کرده بطبع رساند و  
 رسائل دیگری نیز نوشت و در عشق ایمانی و انجذاب وجدانی  
 اشعار نیز میسرود و دیگر برادر سیاوش آقامیرزا مهربان بمان  
 جیوه کلانترقریه خرمشاه و اخوان آقاسروش و آقارستم .

و دیگر از احبای معروف پارسی نوشیروان پور کشتا سب  
 برادر اسفندیار سابق الذکر که بنام نوش شهرت یافت ( )  
 اشعاری بسیار در خصوص این امر سرود دیوانش طبع و نشر  
 گردید و در اواخر ایامش سکونت بمبئی گرفته و در آنجا بسال  
 ۱۳۳۸ درگذشت و لختی از اشعارش را محض نمونه ثبت  
 میداریم و هدی هذه

از کوچه برون شو که تراره نمایند

از پرده در اتابرخت پرده گشایند

اندر چمن امروز تو در باب نسیمی

زان گل که هزاران بغمش نغده سرایند

تا حشر در فیض بود بسته برویت

امروز اگر بر رخت آیند رنگشایند

گوئی است در افکنده بمیدان سعادت

با بهره کسانی که مرایین گوی ربایند

گردیده گشایند جز از ظلم نبینند  
 آنانکه به نیکی عمل خویش ستایند  
 این صیقل آینه دلهاست چرا خلق  
 زنگارز آئینه دلها نزد اینند  
 ای نوش درین ره جگر شیر شود آب  
 نبود عجب اربی جگران باتو نیایند  
 وله ایضاً :

تاکستی خود را در این بحر روان افکنده ایم  
 از عالم تن خویش را در طک جان افکنده ایم  
 از وصف آنروی نکوبینم جهان پرگفتگو  
 شوری ز برق عشق او دل را بجان افکنده ایم  
 معنی اسرار نهان بی پرده بر من شد عیان  
 تادیده بر رخسار آن جان جهان افکنده ایم  
 پروانه سان از بیبشی تن داده ام با سوزشی  
 مانند بلبل شورشی در گستان افکنده ایم  
 از شوق یاری نشان هر دم چون بیبشان  
 برق از دم آتش فشان بر آسمان افکنده ایم  
 گشتم بد آنسان بیخبر کز خود نمی بینم اثر  
 تا بر جمالش یک نظر چشم نهان افکنده ایم  
 تا بگو که بد هندی نشان راهی بوصل دلستان  
 مانند نوش ناتوان طرح بیان افکنده ایم



وله ایضاً :

تاز خود بیرون رفتم روی دلستان دیدم  
 چون روی نشان جستم حسن اوعیان دیدم  
 شاهد معانی را پرده دارد ل کسردم  
 آب زندگانی را از لبش روان دیدم  
 حسن عالم افروزش بود بی نشان لیکن  
 جلوه جهان سوزش در حریم جان دیدم  
 تن ز آتش سوزان سوختم چه پروانه  
 بی نشان شدم تا آن یاری نشان دیدم  
 چون ز جسم بگذشتم جلوه کرد بر من جان  
 خضر راه خود گشتم عمر جاودان دیدم  
 از نسیم نوری همچو گل شکفتیم  
 شد بهار اگر روزی محنت خزان دیدم  
 شعرنوش را مستان ز بهار چو جان دارند  
 زانکه چشمه حیوان اندر او نهان دیدم  
 وله ایضاً :

بادل و جان راه کوی دلستان برداشتیم  
 تن رها کردیم و راه ملک جان برداشتیم  
 بود صورت پرده معنی اسرار نهان  
 پرده از رخسار اسرار نهان برداشتیم

شد عیان آب حیات و ما از آن آب حیات  
 خضر خود گشتیم و عمر جاودان برداشتیم  
 همچو بلبل کز نشاط وصل گل نالد ز شوق  
 ناله ها از شوق آنجان جهان برداشتیم  
 وسعت پرواز ما چون اندرین گلشن نبود  
 با هزاران شوق راه آشیان برداشتیم  
 چون نشان دادند ما را سوی یاری نشان  
 بی نشان گشتیم و راه آن نشان برداشتیم  
 تا بجان ما را گرفت آتش ز برق شعرنشوش  
 از شر آه سقف آسمان برداشتیم  
 ما دل شدگان دامن دلدار گرفتیم  
 کردیم رهها سبزه و زنا گرفتیم  
 در سبزه و زنا چو تصویر دئی بود  
 يك رنگ چو بد کیسوی آن یار گرفتیم  
 چون در کف ما دامن تزویر و ریاب بود  
 ز آن دامن آند وست بیک بار گرفتیم  
 ما بلبل شوقیم و ز شوق گل رویش  
 پرواز کنان ره سوی گلزار گرفتیم  
 پروانه صفت بیخود و حیران جمالیتم  
 پرواز سوی شمع شرر یار گرفتیم

آن یوسف کم گشته که دل جست نشانش  
 این طرفه که از دیده خونبار گرفتیم  
 نبود عجب ای نوش آگر زنده بمانیم  
 چون باغم دلدار سروکار گرفتیم

ترجیع

از سرنو زمانه شادان شد  
 عالمی از بها گستان شد  
 در چمن گل شگفت و از هرسو  
 بلبل از شوق گل غزلخوان شد  
 گشت شیرازه اندرین ایام  
 آنچه ز اوراق هوا پیشان شد  
 سوخت پروانه و آرد لهارا  
 چونکه شمع بهافروزان شد  
 آتش افتاد ز عشق او بجهان  
 سینه هازان شرار سوزان شد  
 شد زیکسوجهان چو خلد برین  
 وز دیگر سوجهان چونیران شد  
 دهر پر عیش وصل جانان گشت  
 چرخ پرناله شهیدان گشت  
 شورمهر گریزیت عالم با این  
 خاک ثابت چو چرخ گردان شد

شد عیان نور و شد نهان ظلمت  
 عدل پیدا و ظلم پنهان شد  
 رایت افراشت لشکر انصاف  
 لشکر جور و کین گریزان شد  
 یکطرف از جفای اهل ضلال  
 اهل صدق و صفادرافغان شد  
 فتنه خوی زشت گمراهان  
 رهزن عیش اهل ایمان شد  
 شد عیان صیقل وجود جهان  
 محک امتحان نمایان شد  
 نور و ظلمت زهم جدا گردید  
 شمس روی بها چو تابان شد  
 کفر و ایمان بریده شد از هم  
 فرق از هم کمال و نقصان شد  
 جام سرشار شوق ابهائی  
 محفل آرای بزم مستبان شد  
 صبحدم عند لیب گلشن عشق  
 زین نوانغمه زن بهستان شد  
 که بهاهست مقصد امکان  
 نیست در طک دل جزا و سلطان

ود یگر جمشید خداداد حکیم مردی از اهل قریه قاسم آباد  
 یزد متمسک و متعصب در آئین زرتشت بود و ذلت همکیشان  
 خود را در دست مسلمین نتوانست تحمل کرده مهاجرت  
 بهند نمود و مکنک و ثروت بیند وخت و بی دیدار بستگان و  
 آشنایان بوطن آمد و برای نیل با جرنج گوسفند قربانی  
 بهد یتان کاردی مخصوص و برنده با خود بیاورد و عدل گوسفند  
 در قاسم آباد سر برید و نوش مذکور بالهجه و تقریر بسیار موثرید و  
 گفت این همه گوسفندان بی آزار برای عیش تنی چند خونخوار  
 برنج آورده جان گرفت و جمشید جواب گفت که برای عمل  
 بموجب پرمان یزدانست نوش پرسید که یزدان در کجا چنین  
 دستور داد و فیما بینشان در امر دین مکالمه و مناظره در گرفت  
 و نوش ویرا ملزم و مهتدی ساخت و جمشید کارد در غلاف کرد  
 و دیگری آنکار نگرفت و نیز در همان ایام که بانوش در بشارت  
 و عشموران در باب پیدایش روز باز پسین داخل شده بحث از  
 مسائل مفصل به میان آمد جمشید از او خواست که حل مشکل را  
 از دستور بپرسند و نوش موافقت نمود و نزد دستور رفتند و نوش  
 نوعی سخن گفت که دستور عاجز و ساکت ماند و عاقبت گفت  
 باش تا من رجوع بکتب نمایم نوش اظهار کرد که اگر مقصود شما  
 تکدی از دیگران است تو چرا برای ما کدائی کنی ما خود توانیم  
 کرد این بگفت و از خانه دستور بیرون آمدند و بالجمله جمشید

در بمبای تجارت داشته بخدمات مالی و غیره در راه این امر موفق بود تا در سال ۱۳۴۹ از جهان درگذشت و برادر کهنترش ارد شیر خدا <sup>داد</sup> حکیم بیگسال قبل از ایمانش فائز بایمان گشت و سالها در بمبئی با برادر از مشاهیر بهائیان بودند .

و از پارسیان معروف ارباب جمشید جمشیدیان پسر بهمن دایره تجارت و املاکش بسی متسع و با وزراء و کلا و اعزه و علما معاشر و مردی سلیم النفس و خیر خواه و عیاش و راحت طلب بود و با این طایفه محبت مینمود و جمعی از احباب پارسی مانند ارباب سیاوش سفیدوش و ملا بهرام اختر خاوری و رستم خان وارد شیر و غیرهم در دایره اش موظف و مستخدم بودند و در خطباتی صادر از قلم حضرت عبدالبهاء تاکید و اصرار در حسن خدمت و کمال صفا و امانت و مساعدت آنان در حق وی شد از آن جمله در خطاب با ارباب سیاوش مسطور است ولی بایست همواره، برضای ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستور العمل خویش بدانی و نیز علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیانست و فرید زردشتیان و نیز احباب باید بمیل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت بمنتهای قوت بکوشند و مبارک انفسی سبب تکدر خاطر آن خیر خواه عالم گردد چنین شخص خیر خواه را باید

بجان و دل خیرخواه شد و در خدمت همت نمود زیرا قصور  
 سبب غضب رب غفور گردد و او پیوسته با احباب مساعدت و نسبت  
 بحضرت عبدالبهاء و امرابهی اظهار خضوع میکرد و در سال  
 ۱۳۲۱ چون در یزد مذبحه کبری واقع شد و خانمان کثیری  
 از احباب راتاراج کردند و در برخی از بلدان دیگر نیز احباب در  
 بدر شدند و جمعی سرکشته و حیران بطهران آمدند در املاک  
 ارباب سکونت جسته بمشاغل و خدمات متنوعه پرداختند و  
 برخی از قبیل ملاحهرام که خبره و امین در زراعات و قنـوات  
 املاک اطراف طهران شد و آقا محمد حسین الفت ناظر جمع  
 امور و کارهای مهمش گردید و غلام علی خان تفتی رسید که در  
 امور املاک خارج شهر و ارباب سیاوش رسیدگی در داخله امور  
 تجارتخانه داشتند نزد ارباب سمت ملازمت و خدمت یافتند  
 و ارباب رادل بر احباب سوخته متأثر و پیریشان <sup>گشت</sup> و برخی از ملاها  
 که با او آشنائی و سرکار داشتند بدو گفـتند شیندیم تمامت  
 فراریان یزد را جا و ماوی دادید و او چنین جواب داد که من  
 خود زرد شتیم ولی در دایره من از کل ادیان و مذاهب  
 هستند و مداخله در عقیده شان ندارم و باید بوظیفه خود رفتار  
 کنند و بهائیان بنهایت دیانت و درستکاری آراسته اند و چون  
 مسیوه هیپولیت در یفوس و مستر میسن ریمی با پیران آمدند ارباب  
 پذیرائی شایان از ایشان نمود و در پارک معروف اتابک که

تقریباً با تمامت اثاثیه خطیره اش از میرزا علی اصفرخان  
 صدراعظم بیک کرورتومان خرید و هم در جمشید آباد با اجازه  
 او جشن مهمی و خطابه عظمی داده شد و برای حرکتشان  
 باصفهان وسائل کالسکه شایسته فراهم کرد و غلامعلیخان  
 مهاجرتفتی را بجهت ملازمت خدمتشان معین نمود و در  
 تجارتخانه اش در قم و کاشان و اصفهان از آنان پذیرائی  
 و احترام بجای آورد و در عودشان بطهران نیز بهمان وتیره  
 رفتار کرد ولی در اواخر ایام چون امور تجارتی آقا جمشید  
 حکیم سابق الذکر ساکن بمبئی بهم خورد و برای دریافت  
 طلبهای خویش بایران آمد که خطابی از حضرت عبدالبهاء  
 برای ارباب داشت که با وی مساعدت کند کمکی ننمود و هرگاه  
 با تمام مقدرت مساعدت میکرد امور او سامان مییافت و حکیم آیساً  
 عودت بمبئی نمیکرد و بالاخره در سال ۱۳۳۲ در امر ارباب  
 جمشید اختلال حاصل شد و مدتی در عدلیه و غیره  
 طلبکاران کشته کش نموده لذا در آخر ایام پیری عزت و اعتبار  
 سابق را از دست داد .

وازقری که محفل برقرار گردید علی آباد رستاق نخست  
 آقا علی اکبر (شهید) بن شاطرزین العابدین جنابزیدی  
 از قدمای مومنین بد انجارت آنگاه آقا حسین و آقا علی اکبر  
 پسران عباس مجومردی از مومنین سابقین بد انجاتوطن



جستند بزرگت و فلاح و تبلیغ خصوصاً بین پارسیان پرداختند  
 و نیز آقارستم بهمرد ماند گار از بهائیان پارسی از مرز صدری  
 بد انجام هاجرت نمود بنوع مذکور قیام کرد و آقامهدی بن آقا  
 محمد حسین حاجی ابوتراب نیز از مومنین سابقین یزدی  
 مالک قریه بود و پسرانش آقاعلی و آقا ابوتراب از شهر قطبوع  
 علاقه کرده در قریه سکونت جستند و آقا ابوتراب مذکور از معارف  
 مومنین و پسرش آقاعبدالله و نیز پسران آقاعلی اکبر شهید  
 مذکور لا سیما آقاعبدالحسین و آقارضا و خصوصاً دخترش حاجی  
 بی بی لقا و دیگر از مومنات قریه خدیجه سلطان بنت حسین علی  
 مؤذن مسجد حسین آباد که در پانزده سالگی بواسطه منیره  
 خانم زوجه حاجی علی حسین آبادی فائز بایمان شد و  
 پدرش حسینعلی مؤذن مذکور و هم برادرش عباس کمال ستم  
 بروی رواد اشتند و برادرها اشاره پدر و برادر ضرب زنجیر شدن  
 سیاه و مجروح ساخت و کشان کشان نزد میرزا حسن پیشنماز  
 بردند و پدر اظهار داشت که این دختر با باید بر بهائیان  
 سب و لعن کند و با اجازه شاهمینجا اورا میکشم و چون  
 پیشنماز با مظلومه سخن گفت و او استقامت مینمود فتوی داد که  
 اورا بیرون از خانه برده بکشند و پدر و برادر و برادرها  
 آورده قصد کشتن نمودند و بالاخره حسب میل مادر آزار بسیار  
 وارد ساخته بیرون کردند و انمظلومه پناه بخانه حاجی علی

وحرمتش آورده و آن محترمه و برابر زوجیت برادر خود آقارضا  
 در آورد که بعداً بقریه علی آباد اقامت کردند و در سال ۱۳۴۱  
 محفل روحانی مرکب از آقا ابوتراب بن آقا محمد حسین و آقا  
 حسن بن آقا حسین و آقا علی اکبر بن عباس و آقا عبدالحسین  
 بن آقا علی اکبر شهید و آقا عبد الله بن آقا ابوتراب و یمان پور  
 خسرو کیخسرو و پورا سفند یا رورستم پور بهمد خدا بخش ورستم  
 پور بهمد ماندگار تشکیل یافت و نیز آقا نصر الله اهل بندر آباد  
 رستان فائز بایمان شد و بعلت تعرض و ستم اهل قریه بمعلی آباد  
 آمده مزدوج و مقیم گشت و دیگر از معارف مؤمنین آقا محمود  
 بن آقا علی آقا محمد حسین و بهائیان قریه حظیره القدس  
 تاسیس داشتند .

و در حسین آباد انوشیروان پور بهریان در روز نهم شوال  
 ۱۳۰۸ واقعه شهداء<sup>۶</sup> سیمه یزد را بچشم خود دید و با  
 انوشیروان پور بهرام و جمشید بهرام وارد شیر بهرام کوشیدند  
 و بواسطه ملا بهرام در مرزعه مهدی آباد که در بخش ششم  
 شرح احوال آورده ایم فائز بایمان گشته بتبلیغ پرداخته  
 و پدرشان بهرام بن شهریار مذکور نیز همیشه زردشتیان را  
 در مقابل تمذیبات شیمیان بشارت قرب طلوع بهرام و رجاوند  
 میداد از این امر اطلاع و انجذاب یافت ولی بفاصله قلیلی  
 درگذشت خدا رحم بهرام و خدا مراد بهرام و بهریان بهرام

وشهریار بهرام ایمان آوردند و جمعی از زردشتیان در آنقریه  
 مؤمن شدند و ملاهایشان و غیرهم بر اشفتند و دستور نامدار  
 اهل قریه حسن آباد اردکان اشمارندم و هجوفرستاد و  
 انوشیروان رفاعیه اثباتیه مؤدباً جواب گفت و دولت حرم  
 انوشیروان مؤمنه روحانیه بود و ارباب ابن انوشیروان خود را  
 بهندستان رسانده در بمبئی بکسب پرداخته نقودی گرد آورد  
 و خود را بمگاشرف حضور حضرت عبدالبهاء وارد کرد و در سال  
 ۱۳۲۸ محفل روحانی تاسیس گشت و اعضاء انوشیروان  
 مهربان و جمشید بهرام وارد شیر بهرام و انوشیروان بهرام و  
 خدامراد بهرام ورستم خداداد و خدا رحم بهرام وشهریار  
 بهرام و بهرام مهربان بودند و حظیره القدس و قبرستان  
 بهائی نیز تاسیس نمودند و از معارف مؤمنین میرزا حسین  
 بن قاسم از طلاب و روضه خوانان بود که ستم بسیار از اهالی  
 کشید چنانکه از مسجد بیرون افکندند و از غرفه تکیه حسینی  
 پائین کشیدند و محصولاتش را پایمال ساختند و کودکان بر  
 عقبش سب و لعن کنان سنگ انداختند و عاقبت ناچار شده  
 مهاجرت نمود دیگر حاجی علی ملا و روضه خوان بن محمد رضا  
 که پدرش معاند و خود نیز مدتها بر منبر تعرض میکرد مصر در رفع  
 و دفع این فتنه بود و نویستی محمد حسین قاری به کیخسرو پیور  
 انوشیروان بهرام افترا و بهتان سوء گفتار نسبت بقصر آن زد

با جمعیت مسلمانان مساعدت کرده صورت استشهادهای  
تنظیم نمود بفیروزآباد نزد حاجی سید علیرضا مجتهد شتافتند  
تا با حاجی شیخ علی اکبر پیش نماز فتوی قتل کیخسرو نگاشتند  
ولی پرویزخان بختیاری حکمران قرای رستاق با پارسیان  
بهائی مکالمه کرده حقیقت احوال بدانست و باخذ مبلغی  
جریمه از کیخسرو اکتفا کرد و بعداً نیز آنچه سعی کردند  
نتیجه نبردند و حاجی علی بصدد تحقیق برآمده تصدیق  
این امر کرد و پدرش و برادرش بصدد قتلش برآمدند و مآلاها  
بی دری متعرضش شدند و زنش را اصرار کردند که شوهر کند  
و اهالی پیوسته شورش کردستهای بسیار بر او وارد ساختند  
و چندین بار تا بحد هلاک ضرب و صدمه رساندند و در رقریه  
و شهر مکرراً بحد قتل رسید و همه جاد ریش برای اهلاک  
مراقبت کرد و او شجاعت و استقامت ورزید و بهائیان پارسیان  
مذکور در رقریه پیوسته مورد تعرض مسلمانان بودند .

و از جمله معارف بهائیان آنحد و آقا حسین علی  
فیروزآبادی خواهرزاده صفیعلی شاه در رقریه فیروزآباد  
رستاق طبیب و جراح بود فلاحیت مینمود و با اعیان و ارکان  
معاشرت داشت و خواهرش مع الزوج که ملاحسن روضه  
خوان بود نیز ایمان آوردند و سال ۱۳۲۱ بعلت فتنه  
یزد بطهران مهاجرت کرد پس از چندی برگشت و پیوسته

معاندین بصدورش بودند تا سال ۱۳۴۲ که انقلاب طهران  
 وقتل قونسول امریکا وقوع یافت در فیروزآباد با اشاره حاجی  
 سید علیرضا مجتهد پسرش حاجی سید مهدی و دوستان  
 خواهرزاده آقا حسینعلی و داماد خواهرش و سه تن دیگر  
 از اشرا رهمداستان شدند و در شب ۱۷ ذی قعدة آقا حسینعلی  
 در اشکد زهمان نائب الحکومه قرای رستاق بود و در ساعت  
 چهار گذشته از شب عازم فیروزآباد گردید و سید مهدی بسا  
 شش تن رفقا در باغی کمین بودند و همینکه آقا حسینعلی  
 رسید سه تن بیرون دیدند و گریانش را گرفته بضر بچوب و  
 کارد و خنجر و پیرا بقتل آوردند و کلید خانه را از جیبش گرفتند  
 بخانه اش رفته اشیاء نفیسه بردند و در را بسته کلید رجیبش  
 نهادند و علی الصباغ تنی از قاتلین و خواهرزاده هاییش  
 نزد مادرش رفته خبر قتلش دادند و مادر که معاند و متعصب  
 بود گفت بسیار خوب شد و بروید جسدش را در زیر خساک  
 کنید ولی خواهر مومنه اش جد نمود تا جسد برادر را در خانه اش  
 مدفون ساخت .

آباد

و در عز آباد و شرف آباد و مهدی آباد نخست در مهدی

آقا حسین بن احمد فائز ایمان شد و سال ۱۳۱۸ آقا رجبعلی  
 بن حاجی غلامرضا عز آبادی راهدایت نمود و نیز حاجی احمد  
 بن آقا محمد علی عز آبادی بشرف ایمان رسید و آقا حسین

بن ابوالحسن و آقا سید میرزا نجار و آقا حسن بن حسین  
 ابوالحسن در عزآباد ایمان یافتند و نوبتی دسته عزادرتکیه  
 حسینیه حاجی احمد را در حین عبور و رکود و سیسید  
 ابوطالب بن سید محمد علی از اشرار پیش روید سلیلی چند  
 ومشت شدید بنواخت و او را گرفته خواستند در کک آتش انداخته  
 بسوزانند و نفوس نیکخواه ویرانجات دادند و مؤمنین عریضه  
 بجلال الدوله حکمران دادند تا اشرار را بیزد کشیده حبس  
 کرد و بعد چندی جریمه گرفته مستخلص ساخت و از نفوس  
 مؤمنه آنحد و دلطفعلی خان صدآبادی و آقا میر سید محمد  
 بن آقا میر سید حسن شرف آبادی بود و ملا غلامحسین از افاضل  
 طلاب عزآباد ایمان آورد و ملاها بضدیت برخاستند و خصوصاً  
 آقا سید احمد بن آقا سید حسین واعظ بر منبر لسان بهتاکسی  
 گشود و میرزا حسن آخوند بن میرزا شفیع بر ذالت و شرارت  
 بیفزود و در سال ۱۳۲۱ در آغاز مقدمات فتنه یزد حاجی سید  
 احمد شرف آبادی شمشیر بکمر بسته بتعرض مظلومان پرداخت  
 و حاجی احمد ویرا بخانه دعوت کرده خواست آتش فساد  
 خاموش نماید و اسخنان رذیل ادا کرد و حاجی متغیر گشت  
 و سید بی تأمل شمشیر کشید بفرق حاجی نواخت و سر بشکافت  
 و حاجی احمد بی تظلم بشهر رفت و سید بر شرارت بیفزود و  
 بدر ب خانه آقا حسین بن احمد که آقا میر سید محمد بن آقا

میرسید حسن شرف آبادی و آقا علی بن حاجی مجومردی نیز حاضر بود رسید رزالت کرد و آقا حسین بیرون آمد و ویرا بوعده و نوید متقاعد ساخت و بعد از لمحده ای باز بتحریرك اشرار مهدی آباد عودت کرد و بنای شرارت گذاشت و همینکه آقا حسین بیرون آمد و با وی سخن گفت و سید سنگی برویش نواخته مجروح کرد و آقا میرسید محمد و آقا علی از خانه بیرون دویدند سید را بدرون کشید و تادیب کامل کردند و انبوه اشرار رسیدند و ایشان مسلح برپام خانه برآمدند و مهاجمین ترسیدند متفرق شدند و همان شب آقا حسین با صورت مجروح و دوتن مذکور بشهر برای تظلم رفتند و چون نیران فتنه مشتمل گشت کرده اشرار در ورخانه حاجی محمد اسمعیل را که آقا رجیبعلی نیز بود گرفتند و هر دو را ز راه قنات بایشان بدرفتند و پس از دو ساعت از خرابه سرد را آوردند و سه نفر از اشرار از مقرقات بایشان رسیدند و آقا رجیبعلی را دیده تیر انداختند و خطا کرد و او را گرفتند نزد جمع اشرار آوردند و نشان حاجی محمد اسمعیل از بدست نیاوردند و او را چون نمیشناختند مبلغی بچریمه گرفتند مستخلص ساختند و او پنهان گشت و حاجی احمد بنوعیکه در بخش سابق آوردیم بشهادت رسید و در شرف آباد بسال ۱۳۳۰ آقا یحیی بن آقا سید علی اکبر و آقا ابوطالب و آقا سید علی اکبر و آقا میرزا محمد صادق بن آقا میرسید حسن بقیعز ایما رسیدند و ملا غلامرضا قصاب مومن شده اقرار خود را تبلیغ

کرد و آقا رضا و آقا محمد حسین <sup>امناء</sup> بابائی و آقا علی بن حاجی حسین و استاد غلامعلی و غیرهم بظل ایمان قرار گرفتند۔ وصیت قرای مذکور ب همه جارفت و اعادی حوالی چنان به خشم و تعصب جوشیدند که هر جا احاد مومنین را می یافتند حملیه بردند نوبتی علیقلی عزآبادی را در رفیروزآباد سید مهدی بن حاجی سید علی رضا پیش نماز یزدی گرفت و اصرار چندان آزار رساندند که بدن مجروح و سیاه گشت و ملا غلام حسین بن ملا ابوطالب را حاجی میرزا احمد پیش نماز رحمام عزآباد بضرب و سب بیرون کرد و آقا محمد حسین بابائی را در رمزرعه کلان تتری از سوران امنیه گریبان گرفته اصرار بر اظهار تبری کرد و تفنگ بر پیشانیش نهاد و تهدید قتل نمود و ملا غلام رضا را در مجلس روضه تعرض کردند و سید سلیمان روضه خوان بر منبر متعرض شده و جمعیت آب دهان برویش همی انداختند از مجلس خارج کردند برین منوال پیوسته ستم و ایذاء همی <sup>تحمل</sup> کردند و آقا علی بن حاجی حسین عزآبادی که متوطن در قریه حسن آباد رستاق گردید چون <sup>آقا</sup> حسین احمد مهدی آبادی و آقا سید علی اکبر شرف بملاقاتش رفتند اهالی اجتماع و تعرض کردند و بالاخره بدانجا رسید که ناچار به عزآباد برگشته اقامت گرفت و بسال ۱۳۳۲ بهائیان عزآباد و شرف آباد و مهدی <sup>آباد</sup> با اشاره حضرت عبدالبهاء تاسیس یک محفل روحانی کردند.



ود رقبه هر مزك از محال سخوید پشتکوه آقا علیرضا  
 در هفتاد سالگی مومن شد و پسرانش آقا ابوالقاسم و آقا احمد  
 و آقا عبد الرزاق و آقا غلامحسین و آقا فریدون و آقا محمد جعفر  
 و نیز آقا علی اکبر بن مرحوم آقا حسین و غیرهم از رجال و نسوان  
 در ظل ایمان درآمدند و در واقعه مذبحه یزد اهل سخوید  
 بتحریک شیخ مهدی پیشنماز بصرم قتل و غارتشان برخاستند  
 و خانه آقا محمد اسمعیل گازر مالک قریه را غارت کردند و استاد  
 رحیم و آقا علی اکبر داماد هایش را ضرب بسیار وارد کرد و استاد  
 رحیم را بقصد قتل به سخوید بردند و بمبلی جرمه گرفته رها  
 نمودند و آقا ابوطالب سخویدی را سرشکافته آزار بسیار نمودند  
 نیز بمبلی اخذ کرده رها ساختند و دیگر از مومنین آنجا علسی  
 اصغر برادر آقا علی اکبر مذکور بود .

و از جمله معروفین بانتساب باین امر شیخ عبدالحسین  
 آواره (آیتی) از ارباب عنائم تفت یزد بود و در حدود سال  
 ۱۳۱۹ پس از تعرضات و مخالفات که سالها نسبت به برادر  
 مهترش آقا شیخ محمد علی از بهائیان با خلوص طاعت و  
 پیشوای مسجد و جماعت نمود اظهار اقبال و  
 ایمان کرد و چندی برجای برادر برقرار و استوار شد و مدتی  
 نگذشت که باین نام شهرت یافت و ناچار از تفت بیرون رفت  
 و بالاخره بارستان درآمد و آقا میرزا آقا رفیعی و آقا میرزا

شهاب فتح اعظم ویرا بمکتب داری کودگان بهائی درمحلله باب الریح مشغول ساخته مصاریفش را کفایت کردند و مدت سه سال بدین عنوان بسر برده بنام حاجی شیخ نزد این فئه معروف گشت و خط را نیکو مینوشت و الواحی استنساخ نمود و بعضی صنایع خطی از قبل ثبت بعضی از بیانات مبارکه به قلم خفی در ضمن صورت مرغ یا سرو و غیرهما بروز داد و اشعار نیز میسرود و ضیائی و آواره تخلص میکرد آنگاه عازم کاشان شد و بمصر درآمد بانبیره آقا محمد علی مواسمیت و مقارنت جست و بدینروما بین بهائیان بتخلص آواره شهرت یافت سپس به طهران وارد شد و با ایادی و معاریف معاشرت نمود بتبلیغ اشتغال گرفت و سفری در سال ۱۳۲۴ بمکارفته چندی در جوار پیرانوار نصاب و مواعظ گهربار بشنید و عودت کرد باز بتبلیغ پرداخت و در اغلب بلاد پی این مقصد سفر نمود و همه جا مشهور و محترم گردید و امورش کم یا بیش میگذشت و شروع بتنظیم تاریخ جامعی برای این امر کرده با طبع ژالتین در ایران منتشر ساخت و نسبت بتمام تعالیم و دستورهای اخلاقی و روحانی و عقاید عقلی و عرفانی این امر همه جا اظهار کمال علاقه و بستگی مینمود ولی از بعضی تمایلات و عادات کهنه طبیعت و عادت قدیم داشت دست نتوانست کشید و بانهایت دقت از انظار بهائیان مستور کرد و برخی هم که با

او مجالس و معاشر بودند برای حفظ مقام امرایی و اعتبار او  
 فاش نینمودند و او خود هم محض خشوع و خشیت و امتناناتی  
 که از مقام عظمت حضرت عبدالبهاء داشت توفی و تحفظ را  
 ناچار مراعات میکرد و سفری دیگر در ایام حرب عمومی بعکس  
 رفته تشرف بحضور حضرت عبدالبهاء حاصل کرده  
 مراجعت نمود و در ایام انقلاب جهانی تحت تاثیر افراطی  
 قرار گرفته با برخی از مغرطین خواست در این حزب با <sup>مستند</sup> افراط رود  
 ولی دانایان جلوگیری کردند و از انجام مرام و مقصود بازداشتند  
 تا چون واقعه مد هسه غروب نیر مرکز عهد و میثاق ابهی اتفاق  
 افتاد و حضرت ولی امر الله ویرا بحیفا طلبیده مأموران انگلستان  
 فرمودند در آن حدود نسبت اعمالی واقع شد که منفور بعضی از  
 مومنین گردید و امر بمسودتش دادند و بمصروارده شده بصدد  
 جمع و نشر تاریخ برآمد و با محفل روحانی مصر مخالفت کرد  
 و جمعی از شبان تند رویی توافق نمودند و چون محفل  
 بمحض حضرت ولی امر الله شکایت کرد و رهنمائیش را خواستند  
 بناء مخالفت گذاشت و او را بحیفا طلبیدند و در تقویم حال  
 و مالش کوشیدند راست نگرید و نسبت بصحت الواح وصایای  
 حضرت عبدالبهاء اعتراض داشت و همینکه الواح را بعیسن  
 خط اصل نگریست ازین بابت اعتراض نتوانست و اظههار  
 اطاعت نمود ولی ببیروت رفته بمذاکره در امور مذکور با اعضا

محفل روحانی پرداخت و بپرداخته مشغول القاءات بود که تلگراف حضرت ورقه علیا بدین مضمون رسید لا تطمنوا من کل وارد ولا تصدقوا کل قائل لا جرم مطرود بهائیان گشت و بهمدان و طهران درآمد خبرش منتشر گردیده دیگر اعتنائی بسخنانش نکردند و از آنگاه بنهایت معاندت و مضارت با این امر و مؤمنین پرداخته کتبی مملو از طعن و قدح بدستیار معاندین قدیم طبع و نشر کرد و با انواع وسائل و سانس برای قلع و قمع کوشید و بهر وسیله میسر و ممکن بود متوسل گردید و احباب مؤمنین بحسب دستور مبارک ادنی مقابلهتی با عملیاتش نکردند و او را بحالش وا گذاشتند تا خائب و خاسر گردد.

و از بهائیان پاریسی شهر آقاملا بهرام اخترخاوری سابق الوصف و پس از عودت از هند بر همان منوال بتبلیغ و انبوع خدمات درین امر اهتمام جست و در سال ۱۳۱۵ چون بنوعی که در بخش سابق آوردیم بفتوای شیخ محمد جعفر سیزواری مجتهد مقیم یزد آقا غلامحسین بناتکی رابقتاوت شدیده شهید گردند نامه تظلم مفصل بمیرزا علی اصغر خان صدر اعظم نوشت و صدر شیخ رانفی بلد نمود و عریضه را بواسطه عزیزخان خواجه نزد ارباب جمشید تاجر و ملاک شهیر زردشتی فرستاد نوشت که این ملا بهرام کیست و ادعای شدیدی بشهر انتقام و قصاص غلامحسین بناتکی برای چیست شما او را پند

دهید که زردشتی حق مداخله درین قبیل امور ندارد و  
 ارباب مذکور با انجمن ناصری یزد نوشت و انجمن ملا بهرام را  
 بمحاكمه و بازخواست طلبید ولی شدت نکردند و او بسالی دیگر  
 برای تبلیغ و غیره با عاقله بمثنی رفت و چندی اقامت و سفر  
 نمود و نویتی در بده که خسرو خرم شاهی ویرا جلو گرفتند  
 پرسیدند که زردشتی هستی یا بهائی و او جواب گفت کسیه  
 بهائی هستم و بیدرنه سدره و کشتی که با او بود گرفتند در  
 آوردند و ضربی شدید وارد ساختند و ملا بهرام لغت هندی  
 نمیدانست و مداخله پلیس خلاص شد و بالاخره پس از  
 چندی بوطن برگشت و از سال ۱۳۲۰ جلال الدوله  
 حکمران یزد اراضی واسعه را در پیش کوه یزد با کابریز کهنه  
 بجزئی قیمت خرید و بتظا هر انتساب بدین امر عباس آباد  
 نام گذاشت و او و زانش همدم السلطه ملا بهرام را میشناختند  
 و از فلاح و باغداری وی مطلع بودند بواسطه انجمن ناصری  
 مذکور و ارد شیرجی صاحب هند و ستانی سرپرست زردشتیان  
 ایران و هم بشفاعت آقا حاج میرزا محمود افغان ویرا وادار  
 نمود که تمامت متفرقه ملکی خود را بفروخت و باتفاق پانسزده  
 خانوار پارسیان از قبیل برادرش آقا کیومرث و شاه سیاه و خش  
 و غیرهما با زمین باثر رفته قرار گرفتند و مصاریف آن خانوارها  
 را نیز ملا بهرام داد و جلال الدوله کارهای کاریز و ساختمان

و دیگر کارها را همه بملا بهرام وا گذاشت لا جرم او متحصیل  
 مصاریف بسیار شد و زمین را آباد و کاریز را تعمیر کرد و موقع برداش<sup>ت</sup>  
 محصول رسید ولی فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ برخاست و سه  
 تن از پانزده خانوار مذکور هم بشهادت رسیدند و جلال الدوله  
 ملا بهرام و سایرین را از اخذ محصول و منافع ممانعت کردند  
 متفرق ساخت و روزی بواسطه پیشکارش حاجی مسعود السلطنه  
 از ملا بهرام تعامت اسناد قراردادها را طلب کرده ملا بهرام  
 جواب گفت که پانزده خانوار مدتی در این صحرای هولناک  
 ماندند و زمین لم بزرع را آباد کردند حال چگونه ممکن است  
 ایشانرا از حقوقشان محروم کرد و من حسب میل و حکم شاهزاده  
 تمام سرمایه زندگانی را از کف گذاشته و منافع و قیمت آنها را در  
 اینجا مصرف کردم آیا کدام قانون و شریعت و وجدان روا میدارد  
 که انتقاعی نگرفته بگریزیم و شاهزاده حکم داد چندان زدند  
 و اذیت کردند که تعامت اسناد را داد و چشمش از اثر ضرب  
 مدتی رمد گرفت آنگاه شاهزاده امر نمود که هر کجا خواهد رود  
 ولی در تعامت قلمرو حکومتش برای این طایفه قتل و غارت برپا  
 بود و از هیچ طرفی گذشتن امنیت نداشت لا جرم نه شبانه  
 روز سرگردان و حیران با قوتی لا یموت بسربرد و بالاخره عریضه  
 بشاهزاده داد و التجا کرد تا توانست بالباس مبدل خود را  
 بقاسم آباد برساند و از آنجا بمهدی آباد محل سکونت

سابقش رفته مختفی و پنهان شد و کی خسرو پور خدا را مذکور  
 که ویرا در کاشان تبلیغ کرد در طلبش از قریه به قریه شتافت تا در  
 مهدی آباد ویرا یافته نصیحت گفته شرح اوضاع بیان نمود  
 که من آمدم تا ترا از این جا حرکت دهم زیرا که اعدا از هرسو  
 در کمین احباب اند و هر یک را در ره بیفوله بیا بند میدرند  
 چنانکه آقا غلامحسین ترمه با فایز دی بکو هستان متسواری  
 گشت و بالاخره درندگان خونخوار او را یافته سرش را جدا کرده  
 در جعبه تمبیه کردند و برگی چند از درختان بر آن نهادند  
 و هدیه بعنوان میوه بخانه اش فرستادند همینکه زنش سسر  
 جعبه را برداشت بجای میوه چشمش بر سر بریده شوهر سسر  
 افتاد و با چنین اوضاع مکث در اینجا ابد اصلحت نیست و در  
 همان شب سوار بر استر با اتفاق تنی از احباء پارسی رهسپار  
 شدند و سه شب بپرا هه رفتند تا بحسین آباد بلوک رسیدند  
 و یکتن راه بر پرا هه گرفته بسوی طهران رفتند و در منزل  
 نه کنبد در چاریکی از قاتلین احبای یزد اسد الله نام مذکور  
 که استاد علی اکبر را در جوی آب خانه اش سر برید و حسب  
 دستور مشیر الممالک یزدی معروف برای نجات از قصاص  
 و انتقام دولت در آنجا بود شد و مبلغی نقود بتفنگچیسان  
 مستحفظ طرق بذل و بخشش کرد تا ویرا محروس داشتند  
 همراهی کرده بنائین رساندند و بالاخره بطهران رفست

و پس از دو روز حسب اصرار ارباب جمشید مذکور بخانه اش رفته  
 بسرپرستی امورا و قرار گرفت و ارباب نهایت ملاحظت و احترام  
 با و نمود و ویرا محرم خود ساخت و او نیز حسب تعالیم مخصوصه  
 حضرت عبدالبهاء با کمال راستی و صداقت در کارهای ارباب  
 انجام خدمت داده مساعدت نمود و مدت دو وازده سال با او  
 بود و در طهران برای استرداد اموال و حقوق خود جلال الله  
 را تعقیب کرد و شاهزاده حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر  
 و حاجی میرزا محمود افغان ملتجی گشت و آنان حسب شورد  
 محفل روحانی ملا بهرام را باین طریق ساکت کردند که اگر  
 تعقیب شود بستگان ظل السلطان در بلاد و محال اخیری  
 تعرض با حجاب خواهند نمود و جلال الدوله خود با ملا بهرام  
 رو برو شده درخواست کرد که ویرا تعقیب ننماید و تعهد نمود که  
 بعلاوه طلبها خسارتهایش را نیز ادا کند ولی وفا بوعده عهد  
 نکرد و ملا بهرام با عاقله اش در مضیقه شدند و حضرت عبدالبهاء  
 بشاهزاده شرحی نگاشتند و در هامش بدین مضمون مرقوم  
 داشتند که ملا بهرام برای درم و دینار در خدمت تو حاضر نشد  
 و محض اطاعت از حکم کتاب چنین رفتار نمود اگر ترضیه خاطر  
 او را بعمل نیاری منتظر خسران عظیم باش و او پس از زیارت  
 لوح مقدس چهار هزار رزق واقع در پشت جلالیه خود را مبع  
 و بیست و پنجاه تومان نقد بملا بهرام داده خواهش کرد که



رضایت خود را بمحضر عبدالبها<sup>ء</sup> بنویسد و اگر چه مبلغ مذکور نسبت بطلب و خسارت ملا بهرام سه درصد نعیشد ولی او رضایت داد و بالجمله ملا بهرام بسال ۱۳۳۵ رهسپار ارض حیفاشد ایامی در جوار فضل و الطاف حضرت عبدالبها<sup>ء</sup> کام دل بگرفت و بطهران بازآمده بانواع خدمات ایمانیه بانهایت صفا و اخلاص موفق بود تا تقریباً در سن هفتاد سالگی بسال ۱۳۴۹ وفات یافت و در گلستان جاوید قبرستان بها<sup>ء</sup> مدفون شد و عائله واسعه اخترخاوری یادگار از اوست .

دیگر از معارف بهائیان پارسی استاد جوانمرد سابق الوصف استاد مدرسه و دانشمند و نویسنده یگانه پارسیان و حائز مقامی ارجمند در این امر عاقبت زردشتیان خصوصاً دستورتیراند از مؤیدان همی بد ازا و گفتند و بشوتن نامسی سرپرست را که از جانب بزرگان پارسیان هند در یزد بسود اغوا<sup>ء</sup> و اغراء<sup>ء</sup> کردند تا ویراپس از آنهمه مشقات متما<sup>ء</sup> یسه در در تعلیم و تربیت نوپادگان بدین جرم که سدره و کشتیسی نیست بتحریریک دستوران از مدرسه خارج کردند و تهدید بسد بقتل و اذیت و تحقیر و خانه نشین نمودند و بالاخره کیخسرو خان را در کرمان بخسوراندن زهر هلاک و ماسترخدا بخش رئیس را چنانچه مینکاریم بدست فریدون کرمانی قتل کردند و استاد جوانمرد را نیز تهدید بقتل کردند و ناچار خسانسه

نشین گردید و پس از چندی بعلمت ایذا<sup>۱</sup> و تحقیر اعدای طهران  
 شتافته نزد ارباب جمشید بهمن شهیر متصدی مراسلات  
 گشته چهار سال بسربرد ولی از جهت انجذاب دینسی و  
 اخلاقی و معارفی و عدم رضایت از اوضاع تربیتی و اخلاقی  
 رئیس و مرئوس اداره دلخوش نشد و استعفا کرده عودت بیسزد  
 نمود و زردشتیان حسب الاحتیاج ویرا بتدریس در مدرسه  
 معین کردند ولی معترضین متعصبین پیوسته موجبات انزجار  
 و کراهت و آزارش را فراهم آوردند و برای اینکه بتعالید زردشتی  
 پشت پازد و همه میدانستند سدره و کشتی نمی بسند و متعرضش  
 شدند و با جمله خود را در نشر معارف و تربیت زردشتیان و ازاله  
 اوهام و خرافات از مابینشان صرف کرد و در مواقع فتن و بلیات  
 در نگارش نامه های تظلم و دادخواهی با ولیاء دولت  
 قدرت قلم نافذ داشت و تا آخرین نفس در محافل اهل بها  
 و خدمات امریه مشارالیه بان بود و بالاخره بسال ۱۳۴۷ در  
 سن ۸۵ سالگی درگذشت و حسب وصیت شفاهی و کتیبش  
 با داب بهائی تجهیز و تکفین شده بنهایت اعزاز در رگستان  
 جاوید حسین آباد رستاق یزد مدفون گردید و چون در آغاز  
 وصیت نامه از شدت ایمان و اخلاص باین بیت تمثل نمود .

هر چند درون خانه راهست ندهند

محروم مباش و حلقه برد رزن

لذا فرزندانش بر لوحه سنگ آرامگاهش آیات بدیعیه  
نقش کردند و نخست پاریسی است که مراسم تجهیزیهائی  
با وی مجری گشت و لوح مشهورینام شیر مرد خطاب با و در  
جواب هفت پرسش او است .

ماستر خدابخش مذکور در صفر سن شوق شدید بتحصیل  
علوم و معارف داشت و پس از فراغت از تحصیلات اولیه در وطن  
بیمبائی شتافت و مدت چهارده سال در مدرسه ملا فیروزپور  
ملاکا ووس نزد پروفیسور کاوسچی ایدلجی کانکاه که دانشمند  
بزرگی بود لغت گجراتی و انگلیسی و اوستا و زند و پهلوی و فارسی  
عربی بیاموخت و بدرجه رفیعیه در اطلاعات عمیقہ از کیستش  
زرتشتی و کتب و احوالشان رسید و مراجعت بیزد نمود و عضو  
انجمن ناصری زرتشتیان گردید و در اندک زمانی صیانت  
فضلش منتشر گشت بدرجه که یگانه و بیگانه بر اهمیت مقامات  
علمیه اش گواهی دادند دستوران بپایه دانشش نمیرسیدند  
و کتاب گلدسته چمن مطبوع در بمبائی را از انگلیسی بفارسی  
ترجمه نمود و هر چند اظهار ایمان بامریدیع نکرد ولی کمال  
محبت با این طایفه داشت و پیوسته نصرت و مساعدت نمود و  
در فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ که در بخش سابق نگاشتیم  
عده ئی را در کمال مهربانی حفظ و نگهداری کرد از قتل  
محفوظ و مصون داشت و نیز در موقعی که دستوران بیسزد

بتخریب قبرستان بهائی پاریس بنام گلستان دادگاه قیام  
 کردند و در بزرگ شمین سوختند و سنگهای قبور اشکستند بمحض  
 استماع بشتافت و رسیدگی کرده در انجمن ناصری تقاضای  
 تادیبه قیمت نمود و انجمن ناچار پیرداختند و نیز در موقعی که  
 دستوره خواستند اعضای بهائی انجمن ناصری را معزول  
 کنند مقاومت کرده مانع شد و همینکه سئوالاتی چند در خصوص  
 اصرار بهی طرح کردند اجوبه کامله مقننه داده ایشان را  
 مقهور نمود و لذا ابالا خره با همه احتیاجات که بآن دانشمند  
 فرزانه داشتند تنی از زرتشتیان را گذاشتند تا غفله در جنب  
 مدرسه کیخسروی یزد و پیراهداف، شلیک گلوله ساخته گریخت  
 و بستگان و دوستان بحال حسرت و اندوه مجتمع شده جسد  
 آغشته بخون بگریاس مدرسه نقل دادند و دکتر انگلیس را  
 بیالینش حاضر کردند دکتر پس از معاینه در حالیکه دیدگانش  
 از اشک تر شد بفایت حزن و اندوه عبارت " افسوس ما ستر عزیز"  
 بر لب رانده گفت سالها باید تا روزگار چنین مردی بمعرضه  
 شهود آرد و ما در آن مظلوم از شدت حزن و جزع و فزع دیوانه  
 شد و پس از چند ماه در گذشت و واقعه شهادت ماستر در  
 سال ۱۳۳۶ واقع و سنش پنجاه و پنج سال بود و با همسره  
 تظلمات که برای جزاء مسببین و مرتکبین بدولت ایران شد  
 نتیجه نداد و برادر ماستر که آقامهربان نام داشت در سوگوار

وی این ابیات بسرود :

از این داغ شرریسار جگر سوز

شراری در دل وجانها برافروز

که با مسترخداوند از ره گین

چه کردند آن بداندیشان بی دین

فریدون نامی از اشرار کرمان

مصمم شد ز تحریکات ایشان

به ششول آن بداندیش بد آئین

بکشت آن پشیمان ملت و دین

بجنب مدرسه در نیمه روز

بکشتش آن سیه بخت سیه روز

به ماه فرو دین و فرو دین روز

گذشت از این جهان با حسرت و سوز

و حضرت عبدالبها در لوحی چنین صادر فرمود " از شهادت

ماستر خدا بخش بسیار محزون و دلخون شدیم ولی یقین

بدانید که چون محبت بیبهایان داشت آن جان پاک در

جهان روشن غریق دریای عفو و غفران گردد و پیرتوای بدی اورا

روشن نماید و علیکم وعلیکن البها" الابهی ۲ رجب ۱۳۳۷

عبدالبها عباس "

وازمعاریف فضلی این امر از قسمت یزد فاضل یزدی

است که خود شرح احوالش چنین نگاشت : " موطن اصلی  
این عبد قصبه نندوشن که در شانزده فرسخی یزد واقع بوده  
تحصیلات مقدماتی این عبد در اصفهان و دو سال هم  
در حوزه درس خارج حاجی شیخ محمد تقی نجفوسی  
(ابن الدّثب) بود و در اصفهان نیز متاهل شدم و چون  
بوطن اصلی مراجعت کردم اهالی تفت یزد این عبد را برای  
انامت جماعت بقصبه تفت بردند پس از ورود و اشتغال با ما<sup>مت</sup>  
بعد از دو سال موفق بایمان شدم و بتبلیغ نفوس پرداختم  
طولی نکشید که تصدیق این عبد بامر مبارک در مسامع اهالی  
یزد و تفت طنین انداز شد علمای تفت و یزد شکایت این بنده  
را بمرحوم جلال الدوله بردند و آن مرحوم در محل بیلاقی  
بود و ماموری برای احضار این عبد فرستاد پس از حضور بانواع  
ملاطفت مرانوازش فرمود و امر بتبلیغ اجزای خود نمود نه روز که  
در آنجا بودم بتبلیغ چهار نفر از اجزای مهم او موفق شدم و پس  
از نه روز اجازه مراجعت بتفت داد پس از ورود ضدت اهالی  
بیشتر شد تا آنکه مؤذن مسجد خود این عبد بعد از اذان این  
عبد را بتصریح اسم لعن میکرد چون اقامت خود را در تفت  
غیر ممکن دیدم پیاده از تفت بسمت آباده و از آنجا با اصفهان  
مسافرت کردم و از آنجا بطهران رهسپار شدم چون بکاشان  
رسیدم وضای اصفهان شروع شد چون بطهران رسیدم

خبر ضوضای یزد شنیدم چون در طهران بیکار و مراجعت به  
 یزد هم ممکن نبود بمیرزا سیاوش که منشی ارباب جمشید بود  
 ملتجی شدم که بمن کاری رجوع کند که بتوانم از عهد ه برآیم  
 ایشان مرا بوهن آباد پیشاویه برای ضبط محصول فرستادند  
 چون هوا گرم بود و بایستی از صبح تا شب در خارزار پیاده  
 بودم و مواظبت در روزا و خرمن ها بکنم مریض شدم و عودت  
 بطهران نمودم در آن وقت فی الجمله آرامش در اوضاع  
 ناگوار یزد حاصل شده بود با حال ناتوان و تب باز پیاده از  
 طهران به یزد رفتم و در منزل مرحوم حاجی سید میرزای افغان  
 ورود نمودم و در ضمن قصیده شی و ورود خود را و غارت خانسه و  
 فراریال خود را با طفل شیرپیش ازتفت به جلال الدوله  
 اطلاع دادم آن مرحوم بمرحوم افغان گفته بود که توقف فاضل  
 در یزد صلاح نیست او را بمروست در نزد آقایان افغان بفرستید  
 چه که در موقع ضوضا جمیع افغان بسمت بوانات فارس فرار  
 کرده بودند فقط مرحوم حاجی سید میرزا و حاجی سید مهدی  
 و حاجی میرزا آقای افغان در یزد بودند پس آقایان مزبور این  
 عبد را بهمراهی رعایای خود که از اهل بوانات بودند بمروست  
 خدمت آقایان افغان فرستادند پس ازیکماه اقامت در مروست  
 و بلوک بوانات بشیر از رفتم حکومت شیراز بعلاء الدوله بود  
 با وجود کفایت و اقتدار علاء الدوله اوضاع امری شیراز انتظامی

نداشت و احباب هم مضطرب بودند و رکاب روانسرائی منزل  
گرفتم و کسی بفرمایند عید نیفتاد از حسن تصادف حضرت  
جعفر علی خان معظم الملک روحی لتربته الفداء که حضرت  
عبدالبهاء در الواح مقدسه او را به اقلیخان میفرماید میرینج  
فوج بود و عازم اصفهان این بزرگوار از من تفقد نمود خواست  
مرا به همراه خود بفریدن ببرد ایشان با کمال احترام این عید  
را در خدمت خود باد رشکه مخصوص تا شهرضا آورد جببران  
صدمات وارده بر این عید را نمود در شهرضا خبریافتم که عیالم  
بدست چرکه یکی از دهات جرقوئیه اصفهان است. بنزد مادر  
و خواهران خود آمده بسیار مسرور شدم و با اجازه حضرت  
معظم الملک و مساعدت ایشان بدست چرک رفتم چون شهرت  
تصدیق این عید با آنجا منتشر نشد بود اعیان آنقریه مسرا  
بحسن استقبال پذیرفتند بنوعی که سبب حسادت و رقابت  
علمای آن بلوک شد ولی نفوذ و سلطه رؤساء مانع از اظهار  
عداوت علما و عاظم بود و چهار سال در آنجا اقامت نمودم در آن  
جا دویاره بساط آخوندی و محراب و منبر میسوط شد رفته رفته  
نور ایمان ضعیف و خمودت بر من غالب شد نزدیک شد که شعله  
انوار ایمان از قلب زائل و شعله نارغور خرمن عمر و هستی مرا  
بسوزاند لذا از آنجا صرف نظر و قطع علاقه کرده به یزد مراجعت  
نمودم و با رعایت حکمت با احباب معاشرت و مراوده مینمودم



تا آنکه این پرده رقیق را نیز دریدم و دل از اهل و عیال  
بریدم و بمسافرت و مزاحمت و وستان مشغول شدم و از سنه  
۱۳۳۷ هجری تا کنون بمسافرت و سیر در اطراف عسری  
میگذارم " و راجع بشرح احوال آواره چنین نوشت " در سنه  
۱۳۱۹ هجری قمری اهالی تفت بقریه نداشتند و وطن  
اصلی این بنده است آمدند و این قریه از مضافات یزد و  
دره ۱ فرسخی تفت واقع است و این عبد را بقصبه تفت برای  
امامت مسجد خودشان بردند پس از ورود چنین تصادف شد  
که بامشارالیه الیف و جلس کشته بحدی رشته مؤانسست و  
مؤالفت محکم شد که بعلاوه ملاقاتهای تصادفی هفته ئسی  
دو روز بایستی با هم باشیم روز جمعه از صبح تا شب اینصید  
در منزل او و از صبح دوشنبه تا شب او در منزل این بنده بسود  
چنان محرم اسرار یکدیگر شدیم که از اعمال و افعال خود در  
نزد این عبد مکتوم نمیداشتند و چون قبل از رفتن این بنده  
به تفت برادر بزرگ او حضرت حاجی ملا محمد علی روحسی  
لترتبه الفداء در ایام الله بحضور جمال مبارک مشرف شده  
بود و پس از مراجعت از مکه حجّاج تشرف او را بمکاشه شہسرت  
دادند و بدین اشرار او را و نامهربانیش آنمظلوم را  
از تفت تبعید نمودند و چون آن مظلوم امام راتب و مسجد  
مهم تفت بود پس از اوعبدالحسین آواره آن دو مسجد را

تصاحب نمود ه بود بهائیان تفت کاملاً از او منزجر و خائف  
 بودند لکن چون این عبد موفق بایمان شدم صبح دوشنبه  
 که آواره بمنزل این عهد آمد بدون ملاحظه و تامل ایمان  
 خود را اظهار داشتم و مشارالیه نیز استیحا ش نکرد و اظهار  
 موافقت و تمایل نمود و پس از تصدیق و تبلیغ سه نفر از اهل محله  
 خود ش با اسم بهائی شهرت یافت و چون زیست او در تفت  
 مشکل شد ناچار بر جلای وطن شد شبانه برای تودیع این عبد  
 آمد و نزدیک طلوع فجر پیاده بسمت یزد که پنج فرسخ مسافت  
 است رهسپار شد و از آنجا ببلوک رستاق یزد و از آنجا باعانت  
 احبای رستاق بارستان رفت و در آنجا بمساعدت احباب  
 تاسیس مکتبی برای اطفال نمود و چون طبع شعری داشت  
 اشعاری باعریضه بساحت اقدس فرستاد و از حضرت عبدالبهاء  
 جل اسمه الاعلی تمنای تخلص نمود و از مرکز عهد آواره تخلص  
 یافت .

و ما در اینجامحض اجتناب از اطناب و تطویل بهمین تعداد از  
 احوال و اعداد کثیر التفصیل مرکزهم یزد اکتفا مینمائیم .

\*\*\*\*\*

## ترکیه

ممالك عثمانیه از اوائل این امر ارتباط بتاریخ بدیع حاصل کرد که اولاً در عراق و ثانیاً در کردستان و ثالثاً در مسیر حضرت بهاء الله تا اسلامبول و در نه و بالاخره در عکا و حیفه امور مهمه و اماکن تاریخیه و متبرکه تحقیق یافت که شرح و تفصیل همه آنها در بخشهای سابقه مذکور میباشد و اما در قسمت ترکیه از آنروکه حضرت بهاء الله منع از تبلیغ و نشر این امر در آنجا فرمودند و استعداد کامل هم موجود نبود لذا چند تنی بایمان بدیع فائز گردیدند و خصوصاً در اوایل دوره عهد و میثاق محافظ و جمعیتهایی که اکثر آنها از ایرانیان بودند را اسلامبول و آطنه و از میروغیرها فراهم بودند و خصوصاً در اسلامبول میرزا حسین صادق زاده معلم و حاجی حسینقلی شیداعی تاجر و غیرهما بانواع خدمات در این امر قیام میکردند و سلاطین عثمانی که در طول مدت این امر حکم فرمائی داشتند نخست سلطان عبد الحمید دیگر سلطان عبد العزیز و دیگر سلطان عبد الحمید بودند و دوره میثاق با سلطان اخیر تمام داشت سلطان عبد الحمید خان عثمانی تقریباً دو میلیون سپاه منظم در او داشت و وسعت خاکش بیش از همه ممالک عرصه دول بود و از چندین چشمه مداخل میگردت که هر یک روزانه هزار لیره عاید میدادند و ثروتش را سلاطین عالم آرزو میکردند و هنگام محاربه بایونان از مال خود ده میلیون بدولت قرض داد و معذلک همه روزه گرفتار حادثه ای بود روزی گرفتار

یونانیان ویومی در بلیه آرامنه ووقتی واقعه کریت ونوبتسی  
قضیه یمن در میان بود وسختیهای اووالاخره از میان  
رفتنش وغیرهها مفصلاً در بخش سابق مسطور میاشد .

\*\*\*\*\*

### ترکستان روسیه

واقعات و احوال رجال آنحدود راد رخش ششم گمانینی  
نگاشتیم و متجاوز از سالی بعد از غروب شمس جمال ابهسی  
بسال ۱۳۱۱ آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی که سابقه احوالش  
راد رخش ششم ضمن اوضاع اصفهان آوردیم و تعامت آن در  
این بخش ضمن اوضاع و احوال فلسطین نگاشته میگردد از  
سمرقند بد آنجا عودت کرد و پس از ماهی چند آقا سید مهدی  
گلپایگانی از محضر حضرت عبدالبهاء برای اقامت رسید  
و آقامیرزا ابوالفضل در اوائل سال ۱۳۱۲ رهسپار عکا گشت  
و در سال ۱۳۱۳ حسب الامر محفل روحانی تاسیس گردید  
که اعضاء بدین نام و نشان بودند میرزا عبدالکریم اردبیلی،  
استاد علی اکبر یزدی (شهید)، آقا حسینعلی احمد اف  
یزدی، حاجی عبدالرسول یزدی، آقا محمد رضا بن حاجسی  
محمد کاظم و آقا سید مهدی گلپایگانی، آقا مشهدی یوسف  
میلانی، ملا یوسفعلی رشتی، آقا میرعلی اصغرا سکوئی و در همان  
سال اوراق ناقضین عکایی در پی رسید و هر چند تا اثیرات سینه  
در فردی نکرد ولی امری دیگر فیما بین جامعه رخ داد که  
موجب نگرانی گشت چه در باب املاک امریه اختلافی شدید  
حادث گردید و برخی میخواستند املاک مذکور را بنام جمعیت  
بهائی قباله کنند و آقا سید احمد افنان برای سرپرستی املاک

افنان مقیم بود و دیگران مخالفت داشتند و ناگهان حاجی میرزا محمد تقی ابهری رسید و بدفع مفاصد پرداخت هم اختلاف از مابین زائل شد و هم قضیه نقض کاملاً آشکارا ر عیان گردید همگی ناقضین مخالفین عهد را شتاختند و شبانه روزی جشن مجلل در باغ مشرق الانکار برای جلوس مرکز میثاق گرفتند و نیز درین سنه ۱۳۱۴ مکتب غیر رسمی برای زکونونها لان بهائی در یکی از بیوت محوطه مشرق الانکار برقرار ساختند و آقا سید مهدی گلپایگانی و حاجی میرزا حسین یزدی بتدریس پرداختند و بموجب دستور حضرت عبدالبهاء عمارتی برای مدرسه در سمت جنوب شرقی باغ مشرق الانکار بنیاد کردند که در نیمه سال ۱۳۱۴ دیگر تمام شد و اجازه از دولت گرفتند تحت تعلیم معلمین مذکور مدرسه افتتاح کردند و آقا میرزا علی افنان قطعه زمین دیگر خرید متصل بباغ محوطه مشرق الانکار ساختند چنانچه خانه دیگر نیز خریداری کرده ملحق بمحوطه مشرق الانکار نمود و مکتب غیر رسمی مؤسسه بنا بهائی را نیز آنجا آورده رسمی ساختند و آقا شیخ احمد اسکویی سالهائی تعلیم میداد و بعداً دختر سینمای سابق الذکر بنام معلمه خانم نیز بتعلیم پرداخت و بسال ۱۳۱۷ حسب تاکیدات حضرت عبدالبهاء راجع بتوجه اهل بهادر اسحار بمشارق الانکار بهائیان عشق آبسار

سه حرها دسته دسته بباغ مشرق الا زکار رفته در بیت و سمیع  
 فوقانی عمارت بتلاوت آیات و استماع مناجات پرداختند و لذا  
 فکر بنیاد مشرق الا زکار که از چند سال در مغزها بود قسوت  
 گرفت و آقا حسینعلی احمد اف یزدی مصمم شد که منفرداً  
 تصدی بناموده الهی سی هزار صرف کند و کمانی دیگر نیز  
 منفرداً و مشترکاً بدین عزیمت شدند ولی حضرت عبدالبهاء  
 تصدی این امر عظیم را بعهدۀ حاجی میرزا محمد تقی افغان  
 ساکن یزد گذاشت و او با کبر سن که متجاوز از هفتاد سال  
 داشت در اواسط سال ۱۳۱۹ برای انجام این مقصد  
 بعشق آباد آمد و در این سال شماره بهائیان ساکن آنجا  
 صغیراً و کبیراً متجاوز از یک هزار شد و حاجی میرزا حمید رعلی  
 آمده تشویق بمهاجرت و مسافرت برای تبلیغ خصوصاً بی‌یزد  
 نمود و لوحی برای استاد علی اکبر معمار رسیده عازم تبلیغ  
 یزد گردید و در آن هنگام شش ماه از شروع بنیاد مشرق الا زکار  
 گذشت تا اینکه در ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ در ستون تلگرافات  
 جریده عشق آباد نوشتند که در یزد بر بهائیان هیجان عمومی  
 رخ داد و روزی دیگر از حاجی میرزا محمود بیدرش حاجسی  
 وکیل الدوله تلگرافی باین مضمون آمد شهر منقلب است  
 و لکن سلامتیم و همه روزه مکاتیب از یگانه و بیگانه در سباب  
 واقعات وصول یافت و شیخ مهدی عم ابن استاد علی اکبر

که خبر داد در یوم ۲۹ ربیع الاول در محله تل در خانه  
 برادرش استاد کاظم در حالیکه زیاده از ده هزار نفر هجوم  
 آوردند شهید گردید و با اینکه مذبحه عظمی را غالباً برای  
 تعصب و خشم از ارتفاع مشرق الاذکار عشق آباد برپا کردند  
 همه روزه یکصد و پنجاه تن عمله و نجار و حداد و ارباب دار و آجر  
 و سنگ کشتی مشغول کار بودند در سال ۱۳۲۲ حاجی میرزا  
 محمود ابن ارشد حاجی وکیل الدوله افغان که از هنگامه  
 مذکور یزد بفارس گریخت و بعداً بعکاً وزارت محضرابهسی  
 رفت بعشق آباد آمده بماند و مساعدت بیدروالا گهر نمود و  
 اعضاء محفل روحانی در این سنین چنین بود حاجی میرزا  
 محمود افغان آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی، آقا حسینعلی احمد  
 اف یزدی، آقا ملا یوسفعلی رشتی، آقا سعید مهدی گلپایگانی،  
 آقا محمد رضا ارباب اصفهانی، حاجی عبدالرسول علی اف  
 یزدی، آقا مشهدی یوسف حسین اف میلانی، آقا علی اکبر  
 عباسوف میلانی آقا عبدالوهاب بن استاد علی اکبر معمار  
 شهید و سال ۱۳۲۴ مسعود ریغوس و مس بارنی و تنی دیگر  
 از خانمهای مومنه پاریس بعد از ملاقات اهل بهادر قفقازیمه  
 ترکستان آمدند و در عشق آباد استقبال با جلال شد در  
 خانه آقا علی اکبر عباسوف میلانی منزل کردند و یک صورت فتو  
 غرافی جمع در جلو ایوان نیم ساخته مشرق الاذکار گرفتند



شد و بمرو و بخارا و سمرقند نیز رفتند آنگاه با ایران عودت نمودند و نیز در بین سنه کمیته نوزده نفری مدرسه تاسیس وهم کمیته برای تبلیغ منعقد گردید که مبلغین بممالک و بلاد فرستاد و نیز در بین سال بعثت هیجان ناثره حرب بین روس و ژاپون انقلابات در داخل حاصل گردید و مقاتله مسلمین و ارامنه در قفقاز وقوع یافت و هر چند احباً مداخله نداشتند همگسی مصون ماندند ولی برخی معاندین تفتین کردند و از جانب نظمیه جمعی مسلح بمحله حسین آباد که این مائلومسان مجمع داشتند شبانه محاصره و تیراندازی کردند و خانه استاد حاجی که محل انعقاد احتفال بود هدف تیر بسیار کردند و صاحب خانه و داماد و برادرز نش را سرودست و با از قنداق تفنگ کوبیدند ولی در روز نظمیه بهدایت مؤمنین مطلع از سینه معاندین گردید و معذرت خواست و محبوسین را مرخص نمود و بسال ۱۳۲۵ بنا مشرق الانکار تمام شد و حاجی وکیل الدوله جمیع امور و محاسبات را با حاجی میرزا محمود و محفل روحانی سپرده در جمعه ۸ شوال ۱۳۲۵ عازم عکا گشت در سال ۱۳۲۸ و سالی دیگر این امر چهار جوی رفت و در سال ۱۳۳۰ دارالتعلیم انانیه تاسیس یافت و نفوذ این امر در سکنه بومی ترکستان بسال ۱۳۳۲ / ۱۹۱۴ میلادی شروع شد که در تاشکند اصغر خان پهلوان

اف و از خانزاد های قدیم مملکت و از عقلا و کفای ایمان آورد آنگاه  
 عبدالرحمن سیاح مدیر مجله الاصلاح و برخی دیگر فائز  
 شدند و فرخ خان قاضی فاضل و شاعر معروف متخلص بجوهری  
 منجذب گردید و از مومنین قصبه اوش در اقصای فرغانه موسوم  
 و معروف بمیرزا فاضل قیلاد را اثر مسافرت بعشق آباد مومن  
 گردید و در آنحد و بدین ایمان افشاند و سال ۱۳۳۶ و سال  
 ۱۹۱۸ م در هنگامه کبیر روسیه بنام بهائیت در دست اشزار  
 شهید گشت و در سال ۱۳۳۵ بد بختی و عسرت شروع شد از  
 طرفی قحطی شدید در ایران و ترکستان و غیره بهائیان  
 بنیایت گوشتند تا هیچ عائله بهائی در چار عسرت و هلاکت  
 نگردد و از طرفی دیگر انقلاب کبیر روسیه برخاست و نیز مجله  
 خورشید خاور و بمنظور مدافعه از مقالات مندرجه در جرائد  
 ایران و ترکیه که معاندین بضد این امر منتشر کردند تا سیس  
 گردید و در سال ۱۳۳۶ دوره سه ساله محفل روحانی بسر  
 آمد و انتخاب جدید شروع گردید و از هر بیست نفر یک نفر  
 انتخاب شد و مجموع و کلا بیست نفر شدند و از ده تن را  
 بمعنویت محفل روحانی انتخاب کردند آقا مشهدی یوسف  
 حسین اف میلانی، آقا سید مهدی گلپایگانی، آقا میرزا مهدی  
 جعفر اف رشتی، آقا شیخ محمد علی قائمی، آقا عبد الوهاب  
 باقر اف یزدی، آقا میر علی اصغر تقی اف اسکویی، استاد

عبدالکریم باقراف یزدی، آقا مشهدی علی علی اصغیر اف  
 میلانی، آقا احمد حسین اف میلانی، آقا میرزا میرزا بیگلر زاده  
 قزوینی حاجی احمد علیوف یزدی، آقا محمد حسین عباسوف  
 میلانی، و کمیته اتحاد جوانان و قرائت خانه محمود بیسه و  
 کمیته خدمت و کمیته خورشید خاور و کمیته مشرق الان کارو  
 کمیته مدرسه و محفل خیریه و غیره تاسیس کردند و لیس  
 انقلاب و اختلاف و عدم انتظام و فقدان امنیت در سراسر مملکت  
 حکمروا گردید و در خوقند در محاربه بین مسلمین و حکومت که  
 جمعی کثیر مقتول و بیش از نیمه شهر محروق گردید میرزا جلال  
 بن ملا یوسف علی رشتی بدست ارامنه مقتول گشت و سیصد  
 مهدی قراباغی کشته شد تمام اموالش بغارت رفت و مشهدی  
 ابراهیم تبریزی بدست پلیسهای ارمنی بقتل رسید و در  
 عشق آباد و چهارجوی و بادکوبه قیما بین مسلمین و حکومت  
 محاربه واقع گردید و در اثناء آن هنگامه محفل سرّی بنام  
 اصلاح بمخالفت محفل روحانی برقرار شد که هم اعضا هم  
 مقصد نامعلوم بود تولید اختلاف شدید فیما بین جامعه کردند  
 و عاقبت محفل روحانی با حکمت و تدبیر آنرا از میان برد و راه  
 مکاتبه و مخابره ارض مقصود مقطوع بود، اهل بها و بیله  
 اخبار و استخبارند اشتند و چون <sup>خبر</sup> قرب ورود بلشویک بسمعیع  
 اهالی بلد رسید و حکایاتی هول انگیز شنیدند افسراد و

اجتماعاً همی گریختند و محفل روحانی نیز با عده ای از اغنامه مومنین بغیروزه محل تابستانی واقع در چهار فرسخی رفتند و جلسه ای مرکب از پنجاه نفر منعقد ساختند و مشورت نمودند و مقرر گردید ولو آنکه کلیه اهالی بلد بگریزند تنی از احباب فرار نکند و چهارتن را برای ابلاغ دستور فرستادند تا در مشرق الان اجتماع عمومی فراهم ساخته امر<sup>۴</sup> شگنی ابلاغ نمودند لا جرم کسی از احباب نگریخت و فقط قبل از شورود دستور مذکور محفل و عائله بهائی تا سرحد ایران رفتند و مسلمانان نیز از بهائیان تأسی کرده ماندند چهارتن مامور مذکور چون بهر ابلاغ انجام ماموریت بغیروزه برمیگشتند در چار جمع سفاک شده نزدیک بان بود که مقتول شوند ولی برخی دیگر که آنان را میشناختند رسیدند نجات دادند ولی در محاربه چهارجوی و تنجن چون عده بهائیان آنجا قلیل بود و با مسلمانان ایرانی برای نشان دادن عدم مداخله در آن امور در مسجد اجتماع کردند و بعد از غلبه بالشویک دسته از آنان که کویند از ارامنه بودند بی اجازه از رئیس قشون شاید بصرف مخالفت با مسلمانان بر آن جمع هجوم آوردند و چهل و یک نفر را مقتول و جمعی را مجروح ساختند و باقی متفرق و متواری گشتند و از مقتولین نه تن بهائی بودند که از آتش معاندان مسلمان و ارضی سوختند و چون جمعیت بخانه های اهالی ریخته فضا و

غارت کردند و زنان و اطفال متوحش شده بهر سو میگریختند  
 در آن میان یکی از زنان بهائی برای عفت و عصمت خویش  
 را در چاه انداخته مجروح و مقتول شده و بعد از چند روز  
 آقاموسی عوض اف تبریزی که در این واقعه مجروح شده بود  
 بقية السيف از بهائیان و خاندان را از تجن بیرون کشیدند  
 رهسپار شدند و اسامی مقتولین بهائی چنین است .

آقا ابراهیم فرج الله میلانی ، و برادرش آقا حسین فرج اف ،  
 میرزا بن مشهدی حسین میلانی ، آقا اسد الله حسین اف  
 تبریزی ، استاد عباس سلیمان اف تبریزی ، میرزا علی اکبر  
 فرج اف اسکویی ، کربلایی حسن عباسوف تبریزی آقا حسن  
 باباعواسمعیل اف سیستانی ، آقا علی خلیفه باویلسی ،  
 مشهدی علی عسکریاویلی و در واقعات عشق آباد نیز  
 دکانها و اموال بسیار از بهائیان از میان رفت و پس از تصرف  
 بلشویکها شهر عشق آباد را بنام یکی از صاحب منصبان و مبلغان  
 خود که در آن حد و دمقتول شد پالتارایسکی خواندند و خیابان  
 مفصل کوریا تکسنگی را که مشرق الاذکار در آن واقع است  
 کوچه آزادی نامیدند و عاقبت آقامیرزا مهدی رشتی خویش  
 را با مبلغی نقود بحیفا برساند و نیز مبلغی کرد آورد و توسط  
 مصرار سال نمود و در سال ۱۳۳۷ حکومت بلشویکی قسرار  
 و استقرار یافت و سالون بزرگ مشرق الاذکار که کنجایش سه

صد کرسی داشت تاسیس گردید و مهندس کاتولیکی ولکوف نام که بهائیان را دوست میداشت و بنا به مشرق الافکار بمهندسی وی صورت گرفت سالون مذکور را نیز بساخت و در خلال بنا در گذشت و بهائیان مرقدش را در قبرستان روسها بساختند و در زیارتنامه که در حقیقت صادر فرمودند چنین مذکور است که من خود در تشییع آن جنازه مبارکه حاضر بودم و بسال ۱۳۳۸ محفل روحانی بهائیان را رسمیت دادند و عمارتسی مخصوص برای دفترخانه و تشکیل جلسات محفل تخصیص یافت و محفل روحانی که تا این وقت در هفته یکبار منعقد میشد هفته دو بار انعقاد یافت و دفترخانه محفل همه روزه باز و ناظم و منشی و تحویلدار و وکاتب و پیشخدمت پیوسته حاضر و مهیای اجرای مقررات جلسات و پذیرائی افراد رجوعات بودند و نیز کودکان دارای متجاوز از یکصد کودک تاسیس شد که با دو مدرسه دیگر حاوی بیش از چهارصد تن از نونهالان بودند و بسال ۱۳۴۰ در خانه آقاضیاء الله اصفرزاده مجلس خطابه و تبلیغ برای طالبین اروپائی انعقاد یافت و در طول سه سال بنوعی اجتماع مضاعف شد که سالون خانه گنجایش نداشت و لا جرم بسالون مشرق الافکار نقل نمودند که در هفته یکبار منعقد شده و طالبین مستمعین از روس و آلمانی و غیرهما متجاوز از دو بیست الی سیصد تن شدند و آقای سید

مهدی گلپایگانی خطابه میداد و مترجم بروسی ترجمه  
 میکرد و جمعی عقب و قریباً مؤمن شدند و هم در سال  
 ۱۳۴۰ دوره انتخاب سه ساله محفل منقضی شد و بعلمت  
 تأثیر محیط در برخی از محبتین این فکری پیدا شد که اعضاء محفل  
 باید از فقر و اکسیه باشند ولی بدون حصول ادنی انقلابی  
 از ما بین عموم طبقات نوزده تن بدین طریق انتخاب شدند  
 آقا سید مهدی گلپایگانی ، حاجی عبدالرسول علیوف یزدی ،  
 آقا محمد حسین عباسوف میلانی ، آقا میرزا حسین زنجانی ،  
 آقا حسین حسین اف کرمودی ، آقا حسینعلی عسکراف یزدی ،  
 آقا علی اکبر خلیل اف میلانی ، آقا محمد رضایوف اسکوفی ،  
 آقا میرزا باقر رضایوف بشرویه ، آقا احمد آقا حسین اف میلانی ،  
 آقا علی اصغر ملک محمد اف اسکوفی ، آقا محمد آقا زینیل اف  
 ارومیه ، آقا اسد الله محمد اف میلانی ، آقا مشهدی علی علی اف  
 میلانی ، آقا صادق تقی اف شیروانی ، آقا عزیز الله علی اف  
 یزدی ، آقا میرزا حسین علی اف اسکوفی ، آقا مشهدی اکبر  
 حسن اف میلانی ، آقا مشهدی رضا اف یزدی این محفل  
 تقریباً دو سال امتداد یافت و در اواسط سال دوم خیرسانحه  
 عظمی غروب نیر میثاق رسید و پس از هشت ماه دستور جدید  
 انتخاب محافل روحانی از جانب حضرت ولی امر الله شوقی  
 ربانی بیامد و محفل مذکور منحل شده بانتهای جدید

پرداختند تا بعد از ختم محاربه عمومی که مجدداً بجریان قلم  
 مرکز میثاق نهضت و نشاطی بدیع در بهائیان شرق و غرب  
 حاصل شد مکتوبی از آقا شیخ محمد علی قائمی از بیروت  
 رسید مشعر بود که مزاج حضرت عبدالبهاء از اعتدال خارج  
 و پزشکان خواهش کردند که چندی تحریر نفرمایند و تعامت  
 زائرین را امر عودت دادند جز دو تن از نسوان غربی که در  
 حیفا هستند تا در پنجم داکا بر سینه ۱۶۲۱ تلگرافی از محفل  
 روحانی مشهد خطاب بمحفل روحانی عشق آباد رسید که  
 حضرت ورقه مبارکه علیا تلگرافاً بمحفل روحانی طهران خیر  
 دادند که حضرت عبدالبهاء ازین جهان بجهان الهی  
 آهنگ سفر فرمودند و فی الحال از جانب محفل روحانی چند  
 تن مامور شدند و احادیث باصلون خواستند و ساعتی  
 نگذشته همگی دست از کار شسته بیامدند و زیاده از پانصد نفر  
 در صالون مجتمع شدند و میگریستند تا آنکه آقا سید مهدی  
 گلپایگانی رئیس محفل روحانی پس از فراغت از مشورت بمجلس  
 آمده باهنگ حزین صورت تلگراف خواند و خبر حزن انگیز  
 داد و وفان از قلوب حاضرین برخاست آنگاه محفل تلگرافاً  
 بتعامت نقاط امری ترکستان خبر داد و در ضمن محض حصول  
 اطمینان و ایقان بلندن تلگراف استفسار کردند و چهار شبانه  
 روز تعطیل عمومی نهادند برای رجای در صالون محفل و برای



نسوان در حجرات مدرسه مذکور مجلس عزای برگزار گردید و در  
 روز سوم سید حسین قاضی مسلمین با جمعی کثیر از ایرانیان  
 وهم میرزا مهدی ملایشان با دسته از مسلمانان فقهای  
 آمدند آقا سید حسین خطابه مفصل در تاثیرات این فاجعه  
 بر اهل عالم در محاسن اتفاق ادا نمود آنگاه آقا سید مهدی  
 گلپایگانی نطقی مفصل در ثمرات روابط حسنه و اتفاق حقیقی  
 احزاب و اظهار امتنان از آنان بیان کرد و آقا میرزا محمد ثابت  
 مراغه<sup>ای</sup> بترکی ترجمه نمود و جمعیت بحدی شد که مسردم در  
 اطراف سالون سرپا ایستاده والواح و آیات بسیار خوانده  
 شد و تقریباً بیکیساعت از شب گذشته آقا شمس علی نماینده  
 دولت ایران که همه روزه هنگام عصر میآمد در مجلس حاضر  
 شده با اجازه بھائیان مجلس را برچیده و در خانه هانیسز  
 محافل عزادار شد و پس از ایامی چند محفل روحانی خواست  
 بین ملای شیعیان و مدبر مدرسه مظفری که شهرت عناد  
 داشتند الفت دهد و در خانه احمد آقا حسین اف میلانسی  
 قریب هفتاد تن دعوت بصرف شام شدند و برخی مفسدین  
 نزد حکومت با فترایان کردند و لھذا بخانه ریختند و آلات  
 افسادی نیافته پس از تحقیقات عندرخواستند و چندی نگذشت  
 تلگرافات متوالیه از حضرت ورقه علیا رسید والواح وصایا  
 مبارکه بعملت عدم امنیت طرق و قطع روابط پس از عدتسی از

طریق اسلامبول بدست آمده در مجمع عمومی بصالون مشرق الاذکار تلاوت گردیده همگی روح اطمینان و سکون یافتند و در این سال بحسب دستور حکومت شوروی جمعی از علما مادی مامور بلاد شدند که با اعلان در جرائد مناظره دینی با علماء ادیان نمودند بر باب الوهیت دفع اوهام کنند و در کلوب بلدی عشق آباد مجمعی مؤلف از علماء دینی مسلم و مسیحی و بهائی تشکیل یافت آقا سید مهدی در بسیار بنویس خود اجوبه مقننه از ایرادات داد و باز در رسالی دیگر هیئتی کاملتر از علماء مادی آمده در مجلس محاوره یکی در کلوب بلدی و دیگر در فضای باغ مشرق الاذکار منعقد شد و زاران نفوس هر طایفه در دود سیپوت مذکور مجتمع گشتند و هفت تن از علماء طبیعی بانهایت حرارت گفتگو کردند آقا سید مهدی با دکتر زینل اف که مترجمش بود جوابها گفتند که از صدای کف زدن حضار رولوله در فضای باغ افتاد و این موجب رنجش خاطر طبیبیون شده در خارج بمفصله کاری پرداختند زهن حکومت رامشوش ساختند و در همان ایام حکومت جدید باین فئه اظهار مهربانی کرده نظامنامه محفل روحانی را بدون هیچ تغییری امضا کرده برسمیت شناخت ولی مواد و مقاصد و قوانینی را اعلان کردند و جمعی را از بهائی و غیره بعنوان تخلف از قانون لاسیما قانون عدم اخراج زر و

سیم از مملکت گرفته تبعید نمودند و بعضی از گرفتارها راه  
شفاعت محفل مستخلص کردند .

واما راجع بمشرق الاذکار در بخش ششم نگاشتیم که زمین  
مشهور بنام زمین اعظم راجحی میرزا محمد علی افغان شیرازی  
حسب دستور رسال ۱۳۰۴ توسط استاد علی اکبر یزدی  
از شخص اعظم نام خرید و زمین مذکور شامل چند اطاقی بود  
و مخارج افغان معظم مزبور در سمت دیگر آن حوضخانه و  
عمارتی برفوق آن ساخته گردید و الی شانزده سال ایسن  
عمارت که در حال نیم ساختگی بود برپا و سمت معبد داشت  
و جمیع مجالس عمومی و هفتگی و ذهاب و ایاب امری در آنجا  
وقوع یافت تا در سال ۱۳۱۱ استاد علی اکبر معمار مذکور بمک  
رفته ایامی بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود و در آن ایام  
ویرا دستور فرمودند تا نقشه مشرق الاذکار بر اساس نه ترسیم  
نموده بنظر مبارک رسانند و متدرجاً بعملت تکرار مذکور مشرق الاذکار  
در آثار حضرت عبدالبهاء در بهائیان عشق آباد توجه  
و اهتمامی مخصوصی حاصل آمد و در اسحار باغ مشرق الاذکار  
در تالار فوقانی عمارت اجتماع کرده تلاوت و استماع آیات  
و مناجات میکردند و فکروز کربنای مشرق الاذکار را فکار و السن  
میگذشت و از جانب محفل و افراد عرائض بحضور مبارک عرض  
گردید و عده منفرداً و مشترکاً و جوهری بسما برای مصارف بناء

تعهد کردند و سال ۱۳۱۳ آقامیرزا علی بن آقامیرزا افغان  
 قطعه زمین در سمت شمالی زمین اعظم خریدند و آن ملحق  
 نمود و چون افکار و از کار درینا مشرق الا زکار یکمال رسید  
 حضرت عبدالبهاء بانجام آن اقدام فرمودند و در سال ۱۳۱۷  
 حاجی میرزا محمد تقی افغان برادر حاجی میرزا محمد علی  
 مذکور را که سالها نمایندگی تجارتی دولت روس داشته  
 بعنوان وکیل الدوله معروف بود در آنسال بسن متجاوز از  
 هفتاد و پنج دریزد میزیست ماموریت عشق آباد و مباشرت بناء  
 مشرق الا زکار دادند و در سال ۱۳۱۸ حاجی محمد حسین  
 اصفهانی قطعه زمینی را که در سمت شمال زمین اعظم داشت  
 نیمی از آنرا برای ساختمان مشرق الا زکار داد و نیم دیگر آنرا  
 بجامعه بفروخت و لا جرم تمامت آن قطعه نیز ملحق بزمین  
 اعظم گشت و در همین سال حاجی میرزا محمد علی افغان مذکور  
 که همیشه آرزوی بناء مشرق الا زکار داشت پیمانه حیاتش  
 لبریز شد و در قرب وفات وصیت نمود که چون شروع بنیاس  
 مشرق الا زکار شود بیست هزار منات از املاکش در عشق آباد  
 فروخته شود برای بناء مقدس مصروف گردد و حاجی وکیل الدوله  
 بسال ۱۳۱۹ بعشق آباد آمد و استقبال مجلی از او انجام  
 گرفت و پس از یکماه با مساعدت محفل روحانی و عموم بهائیان  
 آنجا آغاز عمل نمود و در آنوقت تمام بهائیان عشق آباد و اطراف

بهزارنمیرسیدند و نخست املاک حاجی میرزا محمد علی افغان را فروخته وجه نقد کردند و عموم بهائیان نیز هر يك مقداری داده مبلغ شصت هزار منات فراهم گردید و حضرت عبدالبهاء هم نود و پنج امپریال بحواله حاجی ابوالحسن امین اردکانی دادند و لذا در یوم جمعه ۲۸ رجب سال ۱۳۲۰ در زمین اعظم اجتماع اهل بهاشد و چند سنگی در ته بنساخته گذارده شکر و سپاس حق بجای آوردند و این در ۱۸ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۰ بود که دست بکار زدند و بجد تمام عمارت قدیمی را خراب کرده برای بنیاد و حفرا اساسی مهیا ساختند و در ماه صیام سال مذکور و مطابق ۲۸ نیا بر ۱۹۰۴ بسو سوپوتیج والی بلد که نیک فطرت بود و محبت ابرار در دل داشت با جمعی کثیر از اعضاء حکومتی و هم جمعیتی کثیر از بهائیان حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفعتر از همه جا بود چسبدر افراشته زینت نمود و فرشهای نفیس گسترده و میز و کراسی چیدند و فواکه و حلویات که در خور حضور جنرال مذکور بسو حاضر ساختند و جنرال اوراق تاریخ بنا که بخط روسی و هم فارسی مرقوم شد و در جمعیه فضا قرار داشت در محلی کسده برای دفن مقرر گشت زیر اولین بنانهاد و در حالیکه حاجی وکیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا منصب بسر لباسش داشت و پهلوی جنرال سوپوتیج ایستاده بسو

فتوغراف اجتماعی برداشتند آنوقت اطراف محل مذکور را بسا  
 سمنت محکم ساختند و سنگ امل بنا را گذاشتند پس با صاحب  
 منصبان در سر پرده نشسته چای و شهرینی صرف گشت و  
 اظهار محبت و ملاحظت و رضانسیت با اهل بهانمودند و همگی  
 ابراز شادمانی از جهت بناء معبد کردند و تنی از بهائیان  
 خطابه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عاراد  
 و وزراء کامل انشاء و قرائت کرد و احادیث بهائیان بمدح و دعای  
 دولت عادلانه رطب اللسان گشتند و پس از انجام مذکور شروع  
 بکار نمودند به سرعت تمام مشغول شدند و در دو سال اول  
 گشت کاری تمام عمارت اتمام پذیرفت و در سال سوم و چهارم  
 کنبه و سقفهای طبقه اول و دوم نیز انجام یافت فقط سرمنارهها  
 ناتمام باقی ماند و در سال پنجم کچ کاری و نقاشی و رنگ کاری  
 اندرون کنید و ایوان جلوس در تمام گشت و پانزده سال طول  
 کشید که چوب بست اطراف آن باز گردید و اولین سال که  
 مشرق الاذکار بنیاد شد چون بهائیان از حکومت مهندسان  
 کاردانی خواستند لهند اکف که مهندسان کامل بود تعیین  
 گردید و مقارن بناء مشرق الاذکار کلیسای ملی نیز در  
 عشق آباد بنا گردید و اکف مهندسان این هر دو بنا بود و در  
 کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت بکفایت او بود که  
 عمده عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد و لسی

با وصف اینحالت زیاده از حد مقید و خود را ی بود و همیمن  
سبب گردید که بعد از دو سال از مهندس هر دو بنا معزول  
شد و بجای اولکف که مهندس ما هر و شخصی خوش اخلاق  
بود منصوب شد و الی آخر این بنا خدمت نمود و گوی سعادت  
را از میدان ریود و بناهای بهائی و نجارها نیز بجدت کنار  
کردند و بنا عمارت بغایت محکم شد تمام زیر دیوارها سه  
و چهار آرچین پهن و همیمن مقدار گود نمود و با سنگ و آهک  
کار کرده و زیر دیوار کنبد با سنگ و سمنت پر کردند و تمام دیواری  
که کنبد بالای آن قرار گرفته از پائین و بالا آجر سبز و سمنت  
کار شده و باقی عمارت تمام با آجر و آهک ساخته گردید و آلات  
آهن در پایه ها بنوع استحکام بهم وصل گشت و پهنای  
وسط کنبد ۱۷ آرچین و بلندی آن تا شرطوق ۱۵ آرچین  
است و یک رواق که هفت آرچین پهن دارد در فضای کنبد  
را احاطه نموده است و همیمن پهنای آن بنا  
شده و نیز یک ایوان مع طبقه فوقانی آن که هشت آرچین  
پهن دارد در رواق مذکور احاطه کرده و هیكل عمارت را  
خاتمه داده است ولی تنوره کنبد مقدار ۱۰ از پشت بام  
طبقه ثانی باز بالا رفته و از آنجا کنبد بنا شده و سقف کنبد  
با ستونهای مدور آهن تشکیل یافته و بواسطه آلتهای جدید  
بهم اتصال داده شده و وسطهای آن با سیم مانند پنجرهها<sup>ی</sup>

در رویه بافته گردیده میان دو پنجره پنج انگشت فاصله است  
 باسفت ریخته شده و بدین ترتیب سقف زیرین اتمام پذیرفت  
 و سقف دویم که نمایش روی کنبد را تشکیل میدهد و آرچین  
 بالای سقف زیرین واقع است ولی بواسطه آلات آهن بهم  
 اتصال دارد و در وسط دو سقف گردش با رجعت ممکن است  
 و کلیه عمارت نه ترك است و در قسمتی که در مشرق الا زكار  
 واقع ایوان رفیعی بنا شده و دو مناره و طرف ایوان بالا رفته  
 است که چهل آرچین ارتفاع دارد باری در سال ۹ که اساس  
 عمارت بنوع مذکور برقرار گردید حاجی وکیل الدوله جمیع امور  
 و محاسبات مشرق الا زكار را مرتب نمود و به نجل ارشد خود  
 حاجی میرزا محمود و محفل روحانی سپرد و در جمعه ۸ شوال  
 ۱۳۲۸ عازم اراضی مقدسه گردید عموم بهائیان در تالار  
 راه آهن وداع کردند و برخی تا قزل آرواد و تازه شهریمشایعت  
 رفتند و حاجی بعزم زیارت حضرت عبدالبهاء و مقامات مقدسه  
 شتافت و چون بهائیان در سنین اولیه از همه جا اعانات برای  
 مشرق الا زكار فرستادند و حاجی میرزا محمود افغان تا چند  
 ماه خود کمال فتوت بنمود و بهائیان عشق آباد سی هزار منات  
 گرد آوردند و تا سه سال ادامه بنا نمودند و یک قطعه زمینی  
 سمت شمالی باغ را از مالك مسلمانش خریدند و ملحق کردند  
 و بالاخره قطعه زمینی در کوچه آزادی بسمت جنوب باغ



مال آقا میرزا عبد الکریم اردبیلی بود در سال ۱۳۳۰ مدرسه  
 اناثیه در آن تاسیس شد تسلیم نمودیم دیگر خیرات و اگدا<sup>شت</sup>  
 و نیز قطعه دیگر که بسمت شمال باغ در کوچه قزلکوا یسکسی  
 متعلق بزنی روس و اطفا لش بود خانه خریداری شد بمبلغ  
 هفت هزار منیا<sup>ت</sup> داده بگرفتند و هر دو طبقه را ملحق ببساع  
 مشرق الاذکار کردند که مربع شد ولی باز در سال ۱۳۳۱ رخو  
 و تعطیل بود و از حضرت عبد البهاء کتباً تشویق بعمل آمد  
 و در سال دیگر کمیته تاسیس و وجوهی از بلاد ترکستان بمبلغ  
 سی هزار منات جمع شد و تا سه سال کج کاری جمیع ایوانها  
 از طبقه بالا و پائین و پله کانهای دو طرف ایوان و سه دوره  
 صراحیهای پائین و طبقه وسط و بالای بام و حوضهای وسط  
 بساع و کشیدن لوله های آب و امور دیگر انجام گرفت در سال  
 ۱۳۳۵ وجوه اتمام یافت و بهائیان مجتمع شده بمبلغ  
 ۴۴ هزار منات جمع کردند و در این هنگام که او آخر چنگ  
 عمومی بود پول روسیه تنزل فاحش داشت و چهار سال دیگر  
 تتمه کارهای باقی مانده را انجام دادند دیوارهای آجری  
 و محجرهای سمنتی طرف سه کوچه را تمام نمودند و در آهنی  
 بزرگ بسمت کوچه آزادی مقابل در مشرق الاذکار برقرار  
 کردند و چون آهنهای سفارش داده برای مناره ها بواسطه  
 محاربه از میان رفت از نوت تهیه کردند و لذا مناره ها که پانزده

سال تعطیل گردیده بود اتمام یافت و جلوایوان را آقامیرزا  
 عبدالکریم اردبیلی بامخارج خود ساخت و در سال ۱۳۳۷  
 عمارتیکه باقی بود بکلی خراب کردند و برجایش سالونی برای  
 اجتماع عموم مشتمل برغرف فوقانی برای جلوس نسوان در  
 مدت سه سال بساختند که آن سالون طولاً ۳۸ ساجین  
 و عرضاً ۱۹ مییاشد و برای این بنا هم اعانه عمومی جمع آوری  
 کردند و من تمام الجهات ۱۴ هزار تومان مصرف شد و از  
 جهت محل اجتماع عمومی آسایش خاطر حاصل گردید بالاخره  
 در سال ۱۳۳۹ هـ . ق مطابق سال ۱۹۱۹ مشرق الانکار  
 عشق آباد اتمام یافت که مدت ساختن ۱۹ سال طول کشید  
 و فقط کج کاری چهارچشمه سمت جلوی آن باقی مانده بود  
 و برای مصارف مشرق الانکار علاوه از وجوه جمع آوری شده  
 مکررا اعانات متفرقه بهائیان عشق آباد و غیره و وصولی از بهائیان  
 سایر ولایات عموم نسوان بهائی چندین بار پول جمع آوری  
 کرده طلا و زیور خود را دادند و مجموع وسعت هشت قطعه  
 مذکور اراضی محوطه و طرف مشرق الانکار ۳۷۳ ساجین  
 و عمارت مشرق الانکار در نقطه وسطای آن واقع و در چهار  
 گوشه باغ چهار عمارت بنا شده در سمت شرقی سالون بسزرگ  
 مذکور است مغرب شمالی دفترخانه محفل روحانی و قرائت  
 خانه محمودیه و بیت التبلیغ و جهت جنوبی غربی مدرسه

اناثیه و سمت جنوب شرقی دارالتعلیم زکوریه واقع و باقی اراضی  
 باغ مشجرو گلکاری و دارای خیابانهای نه گانه منتظم که مطابق  
 ترکهای نه گانه مشرق الا زکار ترتیب یافت و اغلب اشجار  
 درختهای سرو کاج است و گلها و مختلف الالوان باطراحیها  
 متنوع فرس شده و در مقابل هر یک از ترکهای مشرق الا زکار  
 حوض نه ترک با سنگ تراش رخته شده و کتبه های متنوع آب  
 ورق طلا کشیده موجود و بالجمله باغ مشرق الا زکار در سه  
 طرف محدود بکوچه و خیابان است و سمت شرقی آن دو حیاط  
 باقی که مقدار چهل اطاق کوچک و بزرگ عالی داشت و این دو  
 خانه مذکور مال حاجی احمد علی اف بیزدی بود و همتت تقدیم  
 کرد که چون به باغ ملحق شود محوطه مشرق الا زکار به ۶۶  
 ساجین بالغ گردد و در وسط چهار خیابان شهر واقع باشد و  
 جمع مخارج برای آنکه نوزده سال اول کشید و فایده محاسبات  
 چندین بار دست بدست رفت و تجدید شد بطور صحت معلوم  
 نیست ولی مطابق قیمتی که مهندسین حکومت شوروی در سال  
 ۱۹۲۸ با دقت تمام معین نمودند و سواد آنرا بمخلف روحانی  
 دادند پانصد و پنجاه هزار منات است. . . . . که با پول  
 ایران ۲۲۰۰۰۰ پست و بیست هزار تومان تطبیق گردید.  
 و اما مجله بهائی فارسی خورشید خاور در عشق آباد  
 بسال ۱۳۳۵ هـ . ق مطابق سال ۱۹۱۷ م تاسیس

گردید و مدیر مقتدرش آقا سید مهدی گلپایگانی با مقالاتی که مینوشت و مقالاتی سودمند که از دیگران منتشر میساخت موجب شهرت مجله گشت و مقالات ضدیه جرائد مشهد را در خصوص این امر همی جواب گفت و متعصبین خراسان ورود مجله را در حد و خود منع کردند و لذا از طریق گیلان در اقسام ایران منتشر میگردد و با همه معاندت و مقاومتی از مخالفین میشد منتشر بود و بعد از انقلاب کبیر چند با تعطیل گشت ولی بجد و کوشش بهائیان اجازت طبع و نشر حاصل گردید .

و اما شرح احوال احاد مؤمنین عشق آباد و دیگر بلاد ترکستان روسیه که همه تقریباً از خاندان مؤمنین ایران و مهاجرین آنجا بودند و غالباً احوال هر یک از مشاهیر ارض من اوضاع و احوال مسقط الراسش نگاشتیم احتیاج با عاده و تکرار سابقه نیست ولی محض آنکه خالی از ذکر احباب نشود عده از مشاهیر ذکر میگردد .

از آن جمله آقا سید مهدی از اعراف فعالین ذی آثار آنجا را شرح سابقه احوال ضمن اوضاع و احوال اصفهان در بخش ششم آورده ایم که بعزم زیارت محضر ابهی تابنداد رفت و در آنجا غروب جمال قدم بشنید و پس از شش ماه اندی اقامت بسوی عکاشتاقت قریب ده ماه در جوار حضرت عبدالبهاء بسربرد و قصائدی غرادر مصیبت غروب جمال ابهی وهم در

مناقب حضرت مولی‌الوری بسرود و در نسخه‌ی یکی از آنها اینه که خط  
وی موجود است چنین نگاشته‌اند: «هذه مرثیة انشدتها فی ساحة  
القدس سنة الصعود ایام تشریفی بها وقرئها احد من الایلیاء  
بمحضرة عبدالبهاء وجمع الثابتین وانا کنت من الحاضریین  
ومطلع ونبذة از ابیات قصیده‌ی که مشتمل بر نود و چهار بیت  
است و در وسط تجدید مطلع کرده عنان بیان را از مرثیه بمدح  
و شاعرانه نمود و چنین است :

صبح که از ابر زاله ریخت بصحرا  
دشت زانبویه زاله شد چو شریا  
باد سبک سیر و بستر تیره برانگیخت  
سیل ز دامان کوه و موج زد ریسا  
صفحه غیر از فیض ابر بهاری  
همچو دل من شد از غیر ارمبیرا  
سوخت بهامون ربیع عود قماری  
بیخت بصحرانسیم عنبر سارا  
شانده بکاکل کشید سنبل و بنهاد  
و سعه برابروی ناز نرگس شهلا  
تا کشدش شاهد نظاره در آغوش  
نامه آراست چهره لاله عمرا  
زانبیهی یاسمین و سوسن و نسرین  
بست بخیل نظاره راه تماشا

بادل خود گفتم ای زغم شده پر خون  
 دیرگهی سوختی در آتش سودا  
 خلق بصر را شدند عارف و عامی  
 چند نشینی بحجره یکه و تنه‌ها  
 خیمه بگلزار زن که افعی غم را  
 چشم زدشت زمردین شود اعسی  
 درد دل داغدار خویش حکیمان  
 از مرد دلاله کرده اند مدد او  
 اهل نظر غالب از تفرج گلشن  
 شیشه اندوه رازند بخارا  
 بردمش آخر زجا بحیله و افسون  
 تا کنمش از فراق پیارش کیی  
 صحرای دیدم بسان چهره و امق  
 هامون دیدم برنگ طنتره عذرا  
 بر سر سربل نشسته گرد تحسّر  
 ببرجگر کل شکسته خارتقاضا  
 گشته کبود از طپانچه چهره سوسن  
 وزیرقان زرد گشته صورت نیسا  
 گونه بخون رنگ کرده لاله نعمان  
 غنچه بتن پیرهن دریده سراپا

توده نرگس چو چشم ابرگهرریز  
 تل شقایق چو کوه طورشوررزا  
 طره سنبل زتاب هجریریشان  
 دفترنسرین زیاده قهرمجزا  
 بسته نفس در درون سینه قصری  
 گشته گره در کوی بلبل آوا  
 فاخته چون گوی کرده چهره نیگویی  
 سرو چو پوگان نموده قامت رعنا  
 بید زیاد قضا بلرزه چو مجنون  
 کاج زسوز درون بناله چولیلی  
 سرزده خورشید محشر از افق دشت  
 من متحیر ستاده خیره چه حریبا  
 قافیه رفت از کفم چنانکه ز حسرت  
 باز ندانست طبع من الف از یا  
 با خود گفتم چه روی داده بکیتی  
 وز چه بها کشته این قیامت عظمی  
 دایه ابریهار داشت بهستان  
 در عوض شیرزه رقاتل گویا  
 با سپه قهر کرد بگلشن  
 برده زگلشن گل وشکوفه بیغما

گرنده قیامت قیام کرده بعالم  
 صبح منیر از چه گشته چون شب دهما  
 گرنده چمن رادل از غمی شده پژمان  
 بهر چه از سر کشیده معجزه بیا  
 گرنده یکی شمس از این جهان شده آفل  
 از چه سیه پوش گشته بقعه بیضا  
 برده من زار سر جیب تفکر  
 کز که توان گشت ازین معامله جویا  
 ناگه از شاخ بلبلای بصدافغان  
 بانگ بر آورد کای چومن شده شیرا  
 گوش فرادار خون ز دیده فروریسز  
 گرزمنت جام آگهی است تنها  
 دست قضا زین چمن ربود یکی گل  
 کازخ اورنگ و بوگرفتگی گلها  
 با اجل سنبلگی نمود پریشان  
 کازخم مویش گره فکنند بدلهها  
 گشت خزان گلشنی که از گل رویش  
 محویدی عندلیب و شیفته ورقها  
 گشت بمغرب نهران مهی که ز چهرش  
 مشعل مهرب فروخت ز جانها



گم شد ازین شهر موسفی که فراقش

ریخت ز چشم سببش را شک زلیخا

آنکه بها کرد محشر از قدم و زون

و آنکه عیان ساخت جنک از رخ زیبا

خست دل دلبران بنا و ک مژگان

بست سر سروران بزلف چلیپا

آتش موسفی ز چهر کرد نمایان

آب خضر از عقیق سخت هویدا

و چون در آن ایام آقا میرزا ابوالفضل را از ترکستان روسیه بعکس

احضار فرمودند ویرا مامورید آنحدود و اقامت در عشق آباد و

ترکستان نمودند لا جرم پس از توقف مدت ده ماه در آنجا

بمشق آباد شتافت در سال ۱۳۱۱ و بهائیان آنحدود

عموماً بورودش خرم شدند و در سال ۱۳۱۲ نظریاً ظهار برخی

از مؤمنین مکتب محقری برای تعلیم نونهالان این فئه بدین

طریق تاسیس گردید نه آقا سید مهدی بمساعدت حاجی سی

میرزا حسین معلم تنی چند از صفار را در محل موسوم بزمین

اعظم که تفصیلاً در بخش ششم و هم در این بخش مذکور است

جمع نموده بتدریس و تعلیم پرداخت و در سال مکتب بدین

منوال ماند تا عمارت مدرسه ساخته شد و در آنجا تعلیم بصورت

رسمی استقرار یافت و آقا سید مهدی تا سال ۱۳۱۹ بشغل

مذکور اشتغال جست و در آنسال پنج تن از صاحب منصبان  
 روسی با وی الفت حاصل نمودند و نزدش بآموختن زبان فارسی  
 پرداختند و از کار مد رسه کناره گرفت تا یکی از آن چهار بسمت  
 قونسولگری کنبد قابوس مامور گشت و او را بعنوان مترجم با خود  
 برد ولی چون آقا سید مهدی بعزم بردن عائله بعشق آباد  
 آمد فتوود رف از وجهها دولت روسیه که صاحب امتیاز مطبعه  
 حکومتی بود بصدد تاسیس مجله فارسی برآمد و او را بامرای  
 دبیری با حقوق کافی اختیار نمود سنه ۱۳۲۱ و مجله بنام  
 مجموعه ما ورا بحر خزر برقرار کردند و آقا سید مهدی صاحب  
 خانه و انائیه و سکنی در عشق آباد گشت تا در سال ۱۳۲۴ به  
 علت محاربه روس و ژاپون مطبعه تعطیل و فتوود رف مسافر  
 و آقا سید مهدی بیکار شد و با عائله بشهر مرورفته بشراکت آقا  
 سید مصطفی اصفهانی بتجارت چای پرداخت و بسال ۱۳۲۷  
 فتوود رف باز بعشق آباد آمد و آقا سید مهدی را از مر و طلبیده  
 بکتابت مجموعه مذکور واداشت که تا بسال ۱۳۲۹ برقرار ماند  
 و در آنسال تعطیل شد و آقا سید مهدی گاهی در تجارت خانه  
 امید بسمت کتابت و گاهی خود بتجارت مشغول شد تا چون  
 در سال ۱۳۳۲ آقا میرزا ابوالفضل در مصروفات کرد حضرت  
 عبدالبها تلگراف کرده بعشق آباد خبر دادند و همیشه  
 بوم دیگر آقا سید مهدی را بتلگراف طلبیدند ولی او بعلت

موانع و مشکلاتی که داشت نتوانست رفت لذا آقا شیخ محمد علی قاضی را بحیفا خواستند و اورفته ایامی چند در جسوار عنایت بماند و اوراق و آثار آقا میرزا ابوالفضل را با و دادند که پس از عودت بعشق آباد با تفاق آقا سید مهدی بطهران رفته بمعاونت ایادی امرالله جوابی در حل اشتباهات تالیفات او و ابراون بنویسند و بنوعیکه در ضمن شرح حال آقا شیخ محمد علی می نگاریم بطهران رفته با تمام کتساب کشف الغطاء که عمر آقا میرزا ابوالفضل و فاکرد موفق شدند و از کتاب مذکور مقداری کصد و سی و دو صفحه بقلم آقا میرزا ابوالفضل و باقی بقلم آقا سید مهدی نگارش یافت پس هر دو عودت بعشق آباد نمودند و قریب شش ماه بخانه نشستند کتابی برای تعلیم و تربیت نونهالان بهائی بنام دروس آینه نوشتند آنگاه با عاقله بمر و کوچید و در مدرسه مشغول تدریس و تعلیم گشت و ضمناً کتاب کشف الغطاء را استنساخ و تصحیح نمود و از آنجا نیز برای <sup>سفری</sup> طبع کتاب مذکور ملاقات بهائیان بتاشکند و دیگر بلاد ترکستان رفت و سپس بسال ۱۳۳۵ چنانکه در بخش سابق آوردیم بهائیان عشق آباد تاسیس انجمن برای طبع مجله نمودند و آقا سید مهدی قیام کرد و مجله خورشید خاور طبع و نشر نمود تا بسالی دیگر بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم در اروپا جنگ بین المللی و در روسیه انقلاب

د  
 عظیم شد و حکومت اشتراکی تاسیس گردید و بهائیان عشق آبا  
 بصدد تحصیل اجازه طبع و نشر مجله مذکوره شدند و آقامیرزا  
 مهدی رشتی را بهر فرستادند تا آقاسید مهدی را با عاقله اش  
 بیاورد و خورشید خاور با طلوع کرده هفته یکبار طبع و نشر شد  
 و در سال ۱۳۳۸ اجتماعی بعنوان مناظره دینی بهائیان  
 با اشتراکیون برقرار گشته یوم فیوم بر شهرت و عظمت بیفزود  
 و آقاسید مهدی فارس میدان نطق و بیان گردید و جلسات  
 قریب سه سال در تالار زمین مشرق الاذکار که شرح دادیم  
 استمرار یافت و شهرت قوت بیان و برهانش در مقابل مناظرات  
 مخالفین مادیین بهمه جا پیچیده و بسال ۱۳۳۹ حکومت  
 مذکوره چند بار مجامع مناظره با ادیان بنام دسیپوت رسماً  
 در عشق آبا تاسیس کرد و در هر نوبت آقاسید مهدی با حضور  
 متجاوز از ده هزار کس اثبات وجود الوهیت و لزوم مریّ و سائس  
 مقاصد الهیه بنوعی با ادله و براهین بیان داشت که موجب  
 مسرت و نشاط و تحسین پیروان ادیان مختلفه گردید و وصیت  
 و صوت در کل اقطار و اقطار روسیه رفت و در سالی دیگر وهم  
 سالی بعد از آن مجالس تکرار شد و آقاسید مهدی مبارز فارس  
 و مدافع حارس دیانت بود به سال ۱۳۴۲ از جانب محفل  
 روحانی بهائیان عشق آبا بمسکورفته پنج ما قامت نمود و  
 موفق بحلّ اشکالات حادثه بین اهل بها و حکومت

اشتراکیه گشت و اجاره طبع و نشر مجله را که مدتی ممنوع شد  
گرفته باز آمد و ماهی یکبار طبع و منتشر ساخت و در سنین اخیر  
مذکوره ریاست محفل روحانی را بعهده داشته نیز بتعلیم  
و تهذیب شبان همت گماشت و مجامع عمومی و خصوصی بحضور  
تزیین مییافت و پیرو جوان از بیاناتش استفاده همی کردند و  
بعقل و تدبیر و کفایت و حسن اداره اش تمام امور بهائیان  
بر محور اعتماد و اعتدال دوران کرد و همگی حل امور خویش  
بید او واگذاشتند و در سال ۱۳۴۵ حسب خواهش بهائیان  
مقیم مسکوید آنجا رفته مدت ششماه بقدر امکان سعی در نشر  
نفحات الهیه نمود و رساله<sup>۱</sup> مشتمل بر تعالیم بهائی تنظیم  
کسرده نسخ کثیره بدو اثر دولتی و هم نسخه<sup>۲</sup> بدو الفنون  
شرقی داده برگشت و کماکان در عشق آباد بخدمت روحانیه  
امتداد و اهتمام نهاد و در سال ۱۳۴۷ هـ . ق مطابق سنه  
۱۹۲۸ مریض شده در او اخر ماه فیورال روسی وفات نمود  
بهائیان بغایت تجلیل جسد را بقبرستان خود مدفون سا<sup>۳</sup>  
و آقا شیخ حیدر از فضلا و معلمین و مبلغین ساکن مدینه  
عشق آباد در تاریخ وفات چنین سرود .

زدشت خاوران مهدی منور بمغرب شدن نهان از حکم داور  
اثیل المجد مهدی المعالی بماه دویس از خورشید خاور  
و از آساید مهدی عالمه برجاست و از آثار قلمش یکی کتساب

کشف الغطاء مذکور می‌باشد که از آغاز تا یکصد و سی و دو صفحه  
 بقلم آقا میرزا ابوالفضل والی آخر ۳۸ ص بقلم وی نگارش یافت  
 و کتاب بسال ۱۹۲۸ در تاشکند بطبع رسید و دیگر رساله  
 بنام بهائیت و سوسیالیزم که در تفکیک تعالیم ابهیی از مرام  
 و مقصد سوسیالیزم نوشت و دیگر رساله اثباتیه امر ابهیی در ۱۴۴  
 صفحه که حسب تقاضای یکی از خوانش نگاشته باصفهان  
 فرستاد

دیگر کتاب قواعد فارسی که در عشق آباد بسال ۱۹۲۱ در ۵۷  
 صفحه گرد آورد و نیز چهار مقاله استدلالی نخست در بیان  
 اینکه حس خدا جوئی و دیانت در مابین بشر مانند یک حس  
 طبیعی موجود بوده و هست دوم در بیان اینکه دین چه  
 فوائدش چیست سوم در اثبات وجود قوه ماوراء الطبیعه  
 چهارم در بیان حد بشر در معرفت صانع و صفات و خصائص  
 آن ذات بحت بسیط و دیگر آثار وی مقالات متنوعه که در  
 شماره های خورشید خاور نشرداد و هم مقالات متنوعه بسیار  
 و قصاید و اشعار که برخی بتخلص عراقی از وی برجامانند و  
 آثاری در شأن وی و خدماتی که در امر ابهیی نمود صد و بیست و یک  
 دیگر از مشاهیر ثابتین مؤمنین ساکن عشق آباد آقا  
 شیخ محمد علی قاضینی سابق الوصف در بخش ششم در قسمت

خراسان چنانکه شرح دادیم باعش فاضل شهیر قاضی  
 "۱۳۰۹" بعش آباد درآمدند و فاضل ببخارا رفته پس از  
 چند ماهی درگذشت و صورت زیارتی بعربیه فصیحی از قلم  
 حضرت عبدالبهاء حاوی مقامات علمیه و خدمات عظیمه اش  
 صدور یافت و امر فرمودند که جمعی نیابتاً بزیارت مرقد وی  
 روند و لذا مرسوم گشت همه ساله جمعی از اهل بهبادر  
 عشق آباد بی زیارت مرقدش ببخارا رفتند تا آنکه جسدش را  
 بقبرستان بهائی عشق آباد انتقال دادند و آقا شیخ محمد  
 علی دوسالی در عشق آباد ماند آنگاه سوی طهران آمد  
 و در سبزوار اعدا بصدور دستگیریش برخاستند ولی بی خطرسر  
 گذشت و بطهران رسید و سالی اقامت نمود عائله فاضل  
 رابقتین برد و دوسالی اقامت جست و سال ۱۳۱۳ رادرقائین  
 بسربردند آنگاه عودت بطهران کردند و سالی ماندند و سا  
 دختر و حمیده فاضل وصلت و اقتران نمود و سالی زیست و اثری  
 از قلم حضرت عبدالبهاء واصل شده ویرا ماموریزد فرمودند  
 و لذا بد آنجا رفته مدت هفت ماه تبلیغ پرداخت و بطهران  
 برگشته سه سال اقامت کرد و حضرت عبدالبهاء ویرا تلگرافاً  
 مامورهندستان فرمودند پس باتفاق آقامیرزا حسن ادیب  
 طالقانی بصوب مقصد روانه شدند و در اصفهان بسسال  
 ۱۳۲۱ فتنه که در بخش سابق آوردیم روی داد و پس از

گرفتاری بچنگ اشرا و تحمل ضرب بسیار و اصابه جرح برکتف  
و بیغمارفتن اموال و اشیاء و رسیدن بقرب خطرقتل و حبس  
شش روز در طوبله حسب دستور میرزا اسدالله خان وزیر  
تغییر لباس ملائی بکلاه و کمرچین و کپوه باگاری بطهران رسید  
و از یوم خروجش از طهران تا عودتش چهل روز گذشت و علت  
فراهم نبودن زاد و مصاریف هفت ماه بسربرد و خانه خود را برهن  
گذاشته تهیه مصارف سفر کرده بهندوستان شتافت و قریب  
یکسال و نیم در بمبئی بتدریس در مدرسه و هم بتبلیغ امر ایهی  
مشغول گشت آنگاه حسب اجازه بعکارت و کمتر از چهل روز  
در رجوار فضل و عنایت زیست و مامور عودت بعشق آباد شد و قریب  
هیجده ماه در آنجا اقامت کرد پس حسب الامر بطهران آمد  
و چهار ماه اقامت نمود و تهیه سفر نمود و عائله را بعشق آباد  
برد و مدت این سفر از یوم خروج از طهران برای هند تا عودتش  
سه سال طول کشید و پس از ورود بعشق آباد و اقامت هفت ماه  
امری از حضرت عبدالبهاء رسید که برای مسئله ناقضین که  
در خوسف پیدا شدند بداندسورفت و فتنه در قائنین برخاست  
و بالاخره بحکم مجتهدین و پیرا با سواران مامورین از سرحد  
بیرون کرده اخراج وطن نمودند لاجرم بعشق آباد عودت  
نمود و از یوم خروجش از عشق آباد تا ورودش پنج ماه طول  
کشید و از آن پس مقیم عشق آباد بود و بتبلیغ بیگانگان و تنظیم



داخله احباب و تعلیم نوپادگان اشتغال داشت و در بیسن آنسین سفری در ماهه بمرو و تا شکند نمود و چون وفات آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی در مصر واقع شد بنوع مذکور حضرت عبدالبهاء و پیراتلگرافاً بحیفا طلبید و مامور فرموده دستور عودت دادند و از بیم خروجش از عشق آباد تا ورودش چهار ماهه گذشت و پس از ماهی اقامت با تفاق آقا سید مهدی گلپایگانی بطهران رفتند و بانجام ماموریت و تتمیم کتاب کشف الغطاء پرداختند و عودت بعشق آباد کردند و بالاخره مسافرتی در سال ۱۳۳۸ بارض حیفا نمودند مدتی طویل در جوار فضل و عنایت بسربرد و مدت طول این سفر از بیم خروج از عشق آباد تا عودتش سه سال گذشت و بعد از مراجعت در چارپیماری سرطان و نقاهت گشته دو سال بدانحال زیست و در سال ۱۳۴۲ درگذشت و در قبرستان بهائی عشق آباد جوار فاضل قائینی که جسدش را انتقال دادند مدفون شد و خاندان نبیل اکبرزوی برقرار است و امردی فاضل در ادبیات فارسیه و عربیه اسلامیة و صاحب خط زیبا خصوصاً در نسخ و خوش انشاء و ترسل و لحن بدیع و آهنگ بسیار زیبا و ملیح در تلاوت مناجات و الواح بود و خدماتی شایان در تثبیت و نشر میثاق و بیمان و در تربیت کبار و صفاربهایان ترکستان روسیه انجام داد و بیاسداری از آداب و حدود و

فروع دینیه باصراحت و صرامتی که در طبع داشت همی قیام  
واقدام نمود و آثار بسیار صادره از حضرت عبدالبهاء در حق  
وی که غالباً بخط مبارک شاهد مقام اودرین امر میباشد و  
آثار امریه که بخط نسخ زیبایش استنساخ گردید و هم نامه‌های  
بسیار از وی در دست است و از آثار معروف وی رساله  
دروس الدیانه است که برای تدریس نوادگان بهائوسی  
تنظیم نمود.

دیگر برادران حاجی عبدالرسول و حاجی احمد و آقا  
حسینعلی سابق الوصف برادر اصغرشان که برادر رومی  
وابن عمشان آقا احمد نام بود و در عشق آباد وفات یافتند و  
حاجی عبدالرسول و حاجی احمد در غالب خدمات در سیبیل  
این امر در عشق آباد شرکت داشتند و بالاخره بعد از انقلابات  
اخیره روسیه که در بخش سابق آوردیم بطهران آمده سکونت  
گرفتند و حاجی عبدالرسول بسال ۱۳۵۷ وفات یافت و از ایشان  
خانواده وسیع پروین برقرار گردید.

دیگر استاد محمدعلی سلمانی شاعر معروف از بابیان  
بهائی شده و ملازم و مهاجر با حضرت بهاء الله تا عا کده در  
بخش ششم شرح و وصف نمودیم و در آنجا پس از غروب شمس  
ابهی بسنواتی بدکانداری میزیست و ظل عنایات مرکز میثاق  
بیارمید و در سنین اخیر حیاتش حسب امر حضرت عبدالبهاء

در سال ۱۳۱۴ بعشق آباد رفته اقامت گزید تا در آنجا  
 وفات نمود و عاقله برجا گذاشت و بنده از غزلهای پرازشور  
 که در وصف آن حضرت سرود برای نمونه ثبت مینمائیم .  
 تادین دل سپردیم بر عشق چون تو یاری  
 غم گرد ما نگر در دتا چون تو غمگساری  
 هر سوگند ز نمائی بینی در انتظارت  
 با چشم تر نشسته چون تو امیدواری  
 رحمی بماضعیفان بنما که حال ما را  
 داند کسی که باشد عمری در انتظار ی  
 برخاستی و برخاست هر سود و صد قیامت  
 بنشین و ساز بنشان از خاطری غباری  
 تا شهره شد در آفاق چشمت بدلریائی  
 نگذاشت اهل دل را در دست اختیاری  
 بردم گمان بهاری یا باغ گل در اول  
 دیدم کنون بهشتی نه باغ و نه بهاری  
 در باغ اگر خرامی فریاد و ناله خیزد  
 از عند لیب و مرغان هر سوز شاخساری  
 ای دل بکوش در عشق هر چند میتوانسی  
 یا گل سری بدامن یا جان دهی بخاری  
 سر بهمان نظر کن بر حال من ز رحمت  
 من تشنه و تود ر لب آب حیات داری

ایضاً

خواهی زدوستی بهاگر تو دم زنی  
 باید که پشت پا بوجو و عدم زنی  
 در بارگاه قدس حقیقت رسی اگر  
 در شاهراه نیستی اول قدم زنی  
 چون خاک شوکه از تو پروید گل مراد  
 تا بر سر از شقایق رحمت علم زنی  
 تا چند در ترازوی وسواس عقل دون  
 سنجی تو عشق را دم از پیش و کم زنی  
 گر رهبری بمکتب دیوانگان عشق  
 یکباره بر صحنه دانش قلم زنی  
 ساقی شراب انس در ایام گل بیار  
 تا کی دم از حکایت کاوس و جم زنی  
 سفک دماء حرام بود از چه شد حلال  
 زاهد بتو که تیر بصیرت حرم زنی  
 کاری بساز عمر گرانمایه در گذشت  
 زان پیشتر که دست ندامت بهم زنی  
 ای دل مجو ز سرریزها جزبها اگر  
 دست طلب بدامن اهل کرم زنی

ایضاً

بساده خورم چشم یسار اگریگزارد  
 غم نخورم روزگار اگریگزارد  
 زلف رخسار اتوان مشاهده کردن  
 گردش لیل ونهار اگریگزارد  
 دامن گل میبرد نسیم بهر سو  
 از سرکوی تو خار اگریگزارد  
 مجلس ما را بس است زمزمه عشق  
 ناله طنبور و تار اگریگزارد  
 نرکس ساقی بس است و بساده باقی  
 عریده بساده خوار اگریگزارد  
 هست خطا با شمیم زلف تو عطار  
 طبله مشک تار اگریگزارد  
 شرح دهم بیقراری شب هجران  
 با سر زلفت قرار اگریگزارد  
 می رود از شوق هر تبسم شیرینش  
 صد چو موسی حباب را اگریگزارد  
 سر بهامستی دو چشم تو باقی است  
 در سر زندان خمار اگریگزارد  
 ایضاً  
 بلبل کواشیان عمری است در گلزار دارد  
 کی نظار ز گل بیوشد کی خیر از خسار دارد

۱۰۲۲۶

گاه گریدگاه خندگاه سوزدگاه سازد  
گاه حیران و غزلخوان دیدبردار دارد  
غرقه دریای عشقت کی نظر دارد بساحل  
اویجان مشتاق مرج است و ساحل عار دارد  
آنکه محو آفتاب است کی خبر دارد ز ظلمت  
و آنکه عشق یار دارد کی خبر از اغیار دارد  
و ه عجب آب و هوای دارد این باغ الهی  
خاکش از آتش گل آتش ابر آتش دارد  
بر سر بازار عشقت جان فروشان راست راهی  
خود پسندی ادب کی ره درین بازار دارد  
هر که در راه تو پیوید دست و دل از جان <sup>بشوید</sup>  
جز رضای تو نجوید هر که با تو کار دارد  
هر دلی عشق بهادارد ندارد حب دنیا  
باز سلطان کی نظر بر لاشه مردار دارد  
خامه عبد البهاء یا خضر باز آمد ز ظلمت  
یا که مرغی آب حیوان جاری از منقار دارد  
ایضاً  
بیا که مردم هشیار عاقل و مستند  
نظر بروی تو چشم از جهان نیان بستند  
سزد که ارسرد نیوا و آخرت خیزند  
ببزم انس کسانی که با تو نشستند

جماعتی بر شمع رخت چو پروانه  
 بسوخت حاصل عمرو ز خویشتن رستند  
 چه نیک بخت کسانی که رشته الفت  
 ز جان خویش بریدند و ساقی و پیوستند  
 در این چمن بحقیقت اگر شود ظاهر  
 هزار سرویقا پیش قامتت پستند  
 بس اینکه قافله سالا عشق را نظری است  
 بیازمانده کسانی که نیم ره هستند  
 چه باده ریخت ندانم بجام ماسا قی  
 که از ترشح او کائنات سر مستند  
 بها پرست شوند اهل شرق و غرب الحمد  
 زدست این علمای عنود وون جمستند الخ

دیگر از مشاهیر بهائیان عشق آباد آقامیرزا حسین  
 زنجانی سابق الوصف در بخش ششم بود که بنوع مذکور  
 بخدمات روحانیه و تبلیغ اشتغال جست و سفری بآذربایجان  
 کرده مدت پنج ماه در آنحد و در بنشور کتاب عهدی وانسوار  
 میثاق پرداخت بس عودت بمشوق آباد کرده کما فی السابق  
 بماند تا اینکه لوحی صادر از قلم حضرت غصن اعظم عبدالبهاء

۱۳۱۲ بواسطه میرزا علی محمد ورقاشهیریا ورسید که امیر  
 باقامت در زنجان واشتغال بکفش دوزی ونشر امرایه  
 فرمودند واز بیان مصائب وارده انبیاء که در لوح مذکور بود  
 احببا احساس نمودند که فتنه در زنجان رخ خواهد داد و  
 میرزا حسین بزنجان آمده باعائله اش اقامت جست و باورقا و  
 سایر احببا مجامع ومحافل بپاراستند تا آنکه فتنه برپا شد ومیرزا  
 حسین باورقا وروح الله ودیگران گرفتاروا سیروحبس طهران  
 گشتند وخانه آقا میرزا حسین دراین واقعه غارت شد وکیفیت  
 آنرا دربخش سابق نگاشتیم وآقا میرزا حسین چون ازحبس  
 انبیا رخلاصی یافت بزنجان رفته بنوع احتیاط با احباب  
 ملاقات کرد و با برادرانش ملامحمد ومیرزا علی اصغر محاجره  
 ومناظره درخصوص امرایه نمود چون اقامتش دروطن  
 مشکل گردید باعائله بتبریز رفت باری دیگر درسیان بزیت  
 وبازاز آنجا بمنزله عشق آباد شتافت وبکشد ووزی مشغول گشته  
 سکونت وقرار جست تا آنکه لوحی از حضرت غصن اعظم  
 عبدالبهاء بوی رسید ومنزله زیارت حرکت نمود وایامی چند  
 در عکابجوار فضل وعطا ماند وماورسیر وتبلیغ درایران شد  
 وتقریباً یکسال درآذربایجان وخصوصاً سیان بخدمت  
 روحانیه پرداخت آنگاه بمنزله عشق آباد عودت نمود وبازحسب  
 میل احبای سیان وموجب دستور حضرت عبدالبهاء



عائله اش را بتبریز برده در سیستان اقامت گزید ولی طولی نکشید که از جهت شور و اشتعال حاصل بین احباب و مسافرت جمعی بارض مقصود و اجتماع احباب برای اداء رسم بدرقه شان اهالی هیجان نمودند و ملاها فتوی قتل دادند و فتنه غلیظ شد بدوجه نیکه اعدا با معاندین قراء اطراف متحد شده بصدد هجوم برآمدند و احباب نیز برای دفاع مسلح شده سنگریستند عاقبت چهل تن از احباب بامیرزا حسین بتبریز رفته نزد حکومت تظلم کردند و حکمران مامورینی بقریه حاجی آقا فرستاده از اهالی آنجا که علت عمده مفسده بودند التزام گرفت که فتنه و فساد نکنند ولی باری دیگر مفسدین فتنه انگیز شدند و نسبت ظلم و تعدی با احباب دادند که محاسن روضه خوان قریه را سوزانند و منبر آتش زدند و زنی و اموال بردند و حال آنکه هیچ يك از امور مغتربه وقوع نداشت و اصل قضیه این بود که چون اعداد ر موقع روضه خوانی چند تن از احباب را گرفتار نمودند جمعیت احباب با اسلحه و تفنگ هجوم نمودند آنانرا مستخلص ساختند و حاجی زین العابدین مهتر احباب سیستان نزد محمد علی میرزا ولیعهد والی آذربایجان داد خواهی کرد و او مامورینی برای تحقیق ب سیستان فرستاد و مغتربان و اکانیب اعدا را واضح ساخت و آنانرا تنبیه کرد در این موقع دستور از حضرت

عبدالبهاء برای میرزا حسین رسید که بعشق آباد عودت نماید و گهگاهی منفرداً بسیان برود لذا میرزا حسین بار د بیل و از آنجا بروسیه و عشق آباد مراجعت نمود و قسراً گرفت و پیوسته برای تبلیغ سفر با طرف ترکستان روس مینمود و مکرراً از ریاجان و قفقازیه سفر نمود و در سال ۱۳۲۱ که مذبحه عظمی و انتلاب عظیم برای این امر در ایران شد چنانکه در بخش سابق آوردیم میرزا حسین بدستور حضرت عبدالبهاء باتفاق ورقه الفردوس خواهر جناب باب الباب و پسر خود جمال عازم یزد بود پنج منزل مانده بمقصد از مسافرین واقعات شهداء را شنیدند و مکاری در دل گرفت که ایشان را دیالورد تسلیم خونخواران یزد نماید و همینکه بشهر رسید در کاروانسرا<sup>عنی</sup> ورود کردند چند دقیقه پیش نگذشت که اهالی خبر یافتند مصمم شورش شدند و جلال الدوله حکمران از ماجری مطلع گشته فی الحال جمعی مامور کرد تا اشیاء را در کاروانسرا ضبط و مقل کرده میرزا حسین را بدار الحکومه بمنوان حبس بردند و او را باتفاق جمعی بآباد فرستاد که تسلیم احباب آنجا داده قبض وصول گرفتند و میرزا حسین از انور طه نجسات یافت و سالماً بمشقی آباد برگشت و ایام باقیه حیات را وقف مسافرت برای تبلیغ و خدمات روحانیه داشت و بالاخره چون بهائیان شهر چهارجواز مرکز عشق آباد مبلغ خواستند

که با ملایان مسلمان آنجا محاجه و مناظره نماید محفل روحانی  
 عشق آباد میرزا حسین را فرستاد که در آن شهر محاجه کرده  
 به مناظره غالب آمد و حقانیت امرابهی را بر حضار کاملاً مدلل  
 و روشن ساخت و در وقت از خونخواران مسلمین نیمه شب  
 بقصد قتل میزبان که از بهائیان شهر بود بخانه درآمده  
 نیافتند و بشدت غیظ و غضب برافروخته لگدی سخت بر شیشه  
 در حجره نواخته در هم شکستند و میرزا حسین که در حجره  
 دیگر بیستر خواب بود متوحش شد و پسر خود کمال را ندا کرد که  
 بیاید و تفحص کند و خونخواران کلام شنیده سوی متکلم  
 درویدند و پاشنه ما و زرچند با ربقوت و شدت بسیار بر سینیه و  
 شکمش کوفته بگریختند و میرزا حسین از شدت درد و الم بخود  
 پیچیده لاجرم ویرا بعشق آباد برگردانند و پانزده یوم  
 دیگر باقی بود و وصیت نامه نگاشت که خانه مسکونه مع کتب  
 و اوراق بفروشنند و در سهیل تبلیغ و هدایت انام صرف نمایند.  
 و جهانی دیگر سوی محبوب خود ارتحال نمود (۱۹۲۳ م)  
 و او سرگذشت خود را و تمامت واقعات زجانرا از آنچه دید  
 و شنید برشته تحریر آورد که بخطش موجود است و شمه از  
 احوال او و اخلاقش را ضمن واقعات سال ۱۳۱۳ نام بردیم.  
 دیگر میرزا مهدی رشتی سابق الوصف تا سال ۱۳۱۸  
 در سمرقند بود آنگاه معاودت بعشق آباد نمود و بتجارت

با ایران و غیره پرداخت و در سال ۱۳۱۹ جمعی از اعیان ساکن  
 عشق آباد ( آقا محمد آقا مهدی اف آقا مهدی یوسف حاجی  
 عبدالرسول حاجی احمد ) شرکتی بنام شرکت امید تاسیس  
 کردند و آقامیرزا مهدی عضو شرکت شد و به سمرقند رفته شعبه<sup>ی</sup>  
 از آن تاسیس نمودند بعد از شش ماه از راه سیبری و منچوریا عازم  
 چین شد و در شانگهای سه سال برای امور شرکت مذکور اقامت  
 نمود آنگاه از طریق هند و مصر بعزم زیارت محضرت حضرت  
 عبدالبهاء شتافت و او را مامور بسیر و تبلیغ در ایران فرمودند لذا  
 چندی در بلاد ایران سفر کرد تا آن عودت و اقامتش در عشق<sup>آباد</sup>  
 برسید بد آنجا برگشته بماند و چون اراده آنحضرت بتاسیس  
 مرکز روحانی در کلکته بود آقامیرزا مهدی باز بچین شتافته  
 در شانگهای بماند و در تجارتش رونقی حاصل گردید و از آنجا  
 به هندوستان رفته در پیشرفت این امر در آنجا و در همت نهاد  
 آنگاه بعزم تشرف محضرت عبدالبهاء شتافت و ایامی  
 چند در رجوار فضل و عنایت بسر برد و مامور با اقدام در تعمیر بیت  
 ابهی در ریخداد گردید و بمشوق آباد مراجعت کرد به شانگهای  
 رفت و بعد از سنین چند مراجعت به عشق آباد نمود و در خدمت  
 بمحفل روحانی و تاسیس مجله خورشید خاور و انواع دیگر از خدمات  
 مالیه و غیرها پیوسته هست نهاد و بالاخره در سال ۱۳۳۵ با  
 اعیان و داع باز پسین نمود مبالغی نقود برداشته بیون مصر  
 شتافت و جوه را تقدیم نمود و چندی در رجوار عنایت زیست و مامور

شد که در مباشرت بتممیریت ابهی در بغداد شرکت جوید  
 ومراجعت کرده در بادیه مصمم گشت که از راه گیلان عازم  
 مقصود گرد و ولی در رشت در چارتاب محرقه گردیده در ۲۲ فیور  
 ۱۹۲۰ در سن ۶۹ سالگی درگذشت و در قبرستان آنجا  
 مدفون گشت و زیارتنامه در حقش صد وریافت و نقودی که از مال  
 خود بران تممیریت مذکور تخصیص داد بعداً حسب الامر در  
 موقع تممیریت مصرف گردید و بالجمله ۹۹ سال از حیات  
 میرزا مهدی صرف در خدمت امر ابهی شد و خطاب بوی آثار و  
 الواحی کثیر صادر شد و خاندانی درین امر بر جان گذاشت .  
 دیگر حاجی ابوطالب سابق الوصف در قسمت همسدان  
 در سال ۱۳۱۱ سفر بمکارفته پس از انقضای ایام زیارت  
 برگشت و بمقام و شهرتش بیفزود و در فتنه سال ۱۳۱۳ گسده  
 ایرانیان در هرجا بملت مقتول شدن ناصرالدین شاه بتضر  
 بهائیان پرداختند روزی تهریزئی بد که صرافیش داخل شده  
 ویرا هدف کلوله ششلول نمود کلوله از بالای شانهدرگذشت  
 و او جانی را گرفته نگه داشت تا تنی چند از احباب رسیدند  
 قیصر کرده غیبه پلیس دادند و حبس نمود بعد اینه  
 سیرا سیر فرستادند و حاجی سفر دیگر نیز بسال ۱۳۱۸ به  
 زیارت عکرافته مراجعت کرد و مقیم بود تا درگذشت و پسرانش  
 آقاعلی و محمود در عشق آباد اقامت داشتند دیگر استاد علمی  
 اکبریدی سابق الوصف که بنوع مذکور زارکان مؤمنین بود

در سال ۱۳۱۱ بمکارفته فائز زیارت روضه مبارکه و تشرف  
 حضور حضرت عبدالبهاء گردید و سه ماه در جوارمانده کسب  
 فیوضات روحانیه کرده پس از اقامت ایامی چند در مصـ  
 اسکندریه و اسلامبول بمدینه عشق برگشت و پیوسته منزلش  
 محل ورود بعضی از مسافرین بهائی و محل اشتغال تبلیغ  
 بود و جمعی از اقوام خود را که با وی مهاجرت کردند تبلیغ  
 نمود و در سال ۱۳۱۹ حسب پیشنهاد بعضی از بهائیان  
 اقدام بتالیف کتابی در شرح حیات مهاجرین بهائیان  
 عشق آباد و سبب مسافرتشان به آنجا نمود و کتاب جمع آوری  
 کرد و در اثناء کتاب دوم بود که از حضرت عبدالبهاء خطابی  
 با و صادر گردید از آن جمله قوله " در زمانی که در ارض مقدس  
 بودید نقشه مشرق الانکار که شعولاتش جمیع نه نه بود  
 کشیده شد و به همراه بردید و حال بهمان قسم که مشرق الانکار  
 در عشق آباد بنا میشود چند صورت از آن نقشه را نزد ابن ابهر  
 ارسال دادید زیرا از فیض و عنایت جمال ابهی و تائیدات  
 مقدسه حضرت کبریاد رجمیع اطراف در فکر تاسیس مشرق الانکار  
 و نقشه را نمیدانند البته بکمال سرعت کشیده ارسال دارید  
 و این سبب فیض عظیم و فوز مبین خواهد شد اگر بروج و ریحان  
 ممکن شود شما یک سفر در بهار و صفحات یزد بفرمائید در این  
 اوقات بسیار مفید است زیرا استعداد یزد بی نهایت است

یعنی از همه جا بیشتر انشاء الله در بهار اگر چنانچه ~~بهر~~ شود  
 ابدأ تردد ننمائید در تاخیر حکمت واقع ع ع \* هنگام  
 وصول خطاب مبارک ششماه از بنای مشرق الانکار شروع  
 گشته بود و استاد علی اکبر نیز در موضوع این بناء مقدس مدد  
 شایانی در خور خویش نمود و تاریخ بناء و شرع مفصلی از ورود  
 حضرت افغان و شروع کردن بکار را در کتاب خود نگاشته است  
 و در اولین عکس که هنگام بنای مشرق الانکار گرفته شده  
 والی بلد و اعضایش حاضرند استاد علی اکبر نیز در صف جلو  
 ایستاده است و بعد از زیارت خطاب مبارک امورات خویش  
 را مرتب نموده در اول بهار سال ۱۳۲۱ بعد از بهمت سنده  
 اقامت در مشق آباد از طریق خراسان عازم یزد گردید و  
 بخانه برادرش استاد کاظم معمار اقامت کرد و در سنین سابقه  
 ملاها سه بار فتوی بقتلش داده بودند و اسبابی نجس  
 یافت و در بار یزد نفی و سرگون گردید و هنگامیکه به خانه  
 استاد کاظم اقامت گزید اشیا نفیسه و اسباب نایم بسیار  
 همراه داشت و مدت سه ماه در یزد بملاقات دوستان و تبلیغ  
 بیگانگان پرداخت و چون مقدمات فتنه شروع گردید و اندک  
 اندک غلظت و شدت یافت فیما بین اهالی خصوصاً ملاها  
 شهرت گرفت که استاد علی اکبر برای بنای مشرق الانکار  
 به یزد آمده تا فتنه بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم

برخواست و بعضی از سردسته های اشرار مانند حاجی محمد حسین معمار و پسرش اسد الله پسر خاله اش بود. و شب روز با املاقات و ابراز حفاوت و صداقت مینمودند و برایشان ارمغانها از روسیه برد و بذل کرد و بدین صورت صور نمیرفت که اقدام بقتلش نمایند و را وائل واقعه چنین میگفتند که احدی جرئت تعرض بآقا علی اکبر مذکور ندارد ولی بروزدوم فتنه قریب دوهزارتن اشرار بخانه استاد کاظم مذکور ریختند و اشیاء استاد علی اکبر را بالتمام بردند و او را در حالیکه بخانه همسایه پنهان بود حسب اشاره بعضی از نسوان همسایه یافتند و دستگیر کردند و اسد الله مذکور را با همان شش لول که از روسیه ارمغان آورد هدف دوتیر ساخت و او را ننگ یابها<sup>۱۰</sup> الابهی برکشید و حاضرین آنچه آلات قتاله داشتند بر او نواختند و اسد فریاد برکشید ایها الناس آگاه باشید من او را کشتیم و سید اسد الله نام بناء که بنائی از وی آموخت و پرورده نصبتش بود کلنگی چنان بفرقش نواخت که کاسه سر پریشان گشت و پاهایش را بریسمان بسته چند روز همی در کوچه و بازار گردانده سنگ و آبدهن افکنده و سوخته باشش یا هفت جسد شهداء دیگر در چاه انداختند و خطاب بوی آثار و الواحی کثیر موجود است و آثاری از وی در شرح احوال خود و دیگر مهاجرین ساکنین عشق آباد و نیز کتابسی



بنام مغناطیس در استدلال امرابهی باقی مییاشد و در ضمن  
 صورت زیارت در حقیق چنین مسطور است . " وانك فديت  
 شئونك وحطام الدنيا وما ملكته في عالم الادنى في سبيل الله  
 واخترت لنفسك العبودية الكبرى في العتبه العليا وانشأت  
 تاليفاً اثباتاً لظهور الاسم الاعظم في عالم الابداع واستدللت  
 بالدلائل الواضحه والحجج البالغة والاخبار الواردة الخ  
 وانجال جليلش آقاعبد الوهاب وآفاضل الله برجای پـدر  
 رکنی از جامعه بهائی شده عائله شهیدی تاسیس نمودند  
 و از ابیات اوست .

ساقی صلا در ده زمن رندان درد آشام را  
 در بزم احباب بهادر گردش آورجسام را  
 برخیز تا یکسونهیم این دل از رزق فام را  
 بر باد قلا شی دهیم این شرك تقوی نام را

آسوده و خوشدل نشین کاین تنگ دستی <sup>میرو</sup>  
 عسرت غنیمت دان دلا کایام هستی میرو  
 هر روز از نفس وهوی برما شکستی میرو  
 هر ساعت از ما قیلۀ بابت پرستی میرو  
 توحید بر من عرضه کن تا بشکنم اصنام را  
 از بهای یافته ام خلق خوش وطبع سلیم  
 آنچه دارم همه از اوست که دارم تعلیم

من نیم معتقد مفتی و برهان حکیم  
 فتوی از پیرمغان دارم و عهدیست قدیم  
 که حرام است می آنرا که نه یاراست و ندیم  
 من که در مصر لقا طوطی شکرشکنم  
 در گلستان بهابلیب شیرین سخنم  
 از چه کردند هم آغوش بزراغ وز غنم  
 چاک خواهم زدن این دلور یانی چکنم  
 روح راصحبت ناجنس عذابی است الیم  
 و از استاد علی اصغر سابق الوصف برادر آن شهید  
 سعید عاقله برجاست و اخلاف برادر دیگرش استاد سلیمان  
 که نیز در بخشش شش ز کرنمودیم نخست استاد عبد الکریم بننا  
 باری دیگر بازمزم تبلیغ یزد رفته جمعی راهدایت کرد  
 و معاندین قنادی را بقتلش گماشتند ولی بمقصدشان عمل  
 نکرد ه خود ایمان آورد و استاد مذکور بعشق آباد برگشت  
 اقامت نمود و بشغل بنائی پرداخت و مانند عم شهید در انواع  
 خدمات خصوصاً در تبلیغ همی کوشید و سفری به درخرف رفته  
 جمعی را تبلیغ نمود و شرکت اتحادیه بین احباب  
 تاسیس کرد و سیروسفر تبلیغی بسیار در ترکستان روسیه  
 و بلاد ایران نمود و در سنین دولت ساویت در چاراضطهاد  
 و محبس دولت گردید و بالاخره تبعید شده بخراسان  
 آمده مقیم گشت و چند سالی در آنحدود و دیگر بلاد ایران

سفر و خدمت با امر کرده عاقبت به سال ۱۳۵۲ در بندر زاهدان در گذشت و از او خاندانی برجاست و برادرش آقا اسدالله ایزدی سالها بمسکو مقیم بود و بخدمات این امر مبادرت کرد و عاقبت بهمان طریق تبعید با ایران و ساکن طهران گردید و عائله برقرار داشت دیگر اقارضا سعادت یزدی سابق الذکر سفرهای متنوعه و برای تبلیغ نمود و عاقبت در انقلاب اخیر روسیه بطهران مقیم گردید و عائله سعادت از اوست دیگر حاجی میرزا حسین قناد یزدی سابق الذکر که مدت ۳۴ سال در سمرقند مرکزیت بهائی تاسیس کرد و در انقلاب کبیر روسیه بساطش منظوی شد خانه بفروش رفته با اولاد در عشق آباد قرار گرفت دیگر استاد محمد رضا خرمشاهی سابق الوصف که درینائی مشرق الان کار خدمت شایان نمود و مدد امماً بخدمات امریه خصوصاً دریناها مساعدت کرد دیگر حاجی میرزا حسین یزدی سابق الذکر رسال ۱۳۱۳ حسب دستور حاجی وکیل الدوله با عائله بعشق آباد رفته متوطن گردید و در مدرسه بهائی بتعلیم پرداخت و در خانه هانیز تدریس و تعلیم جوانان کرد و آقامشهد یوسف میلانی که در بخششش آوردم و پدرش حاجی محمد حسین و برادرزاده اش آقا علی اکبر که دامادش هم شد که از پنج نفر ساکنین اولیسن بهائی در عشق آباد و از چهار نفر تجار صف اول بود در رسال

۱۳۱۶ باتفاق آقا علی اکبرمذکور و آقا عبد الوهاب بن استاد  
 علی اکبر شهید در زیارت حضرت عبد البهاء رفته و خدمات مالی  
 شایان تقدیر در عشق آباد همی کرد بالاخره بعد از صعود  
 حضرت عبد البهاء در گذشت و در قبرستان بهائی مدفون  
 گشت میرزا جعفر رحمانی شیرازی تا جریا پدر در سال ۱۳۰۳  
 بتجارت مقیم عشق آباد گشت و با بهائیان معاشر شد و بسال  
 ۱۳۰۶ ایمان آورد و پدرش حاجی میرزا هادی در گذشت  
 و او سالیان بسیار در خوقند بتجارت پرداخت و سفری بزیارت  
 حضرت عبد البهاء رفت و در آن ایام چون آن حضرت ستایش  
 از خرید اراضی اطراف مقام اعلی در جبل کرمل میفرمودند  
 يك قطعه زمین بقرب مقام اعلی تخمین سیزده هزار متر مربع  
 بخرید و در سال ۱۳۲۶ بناء مسافر خانه در آن نمود و ساخت  
 و چون مراجعت کرد بهمان منوال سنوات بسیار در خوقند  
 بشراکت آقا محمد صادق یزدی مشغول تجارت بود و امور  
 ملکیش منظم و معمور میگذاشت و در اوایل محاربه عمومی  
 بعشق آباد نقل مکان کرد و چون از زوجه اش که خواهش  
 ملا یوسف علی رشتی بود اولاد نمی شد زتی از نسوستان  
 مشکین قلم بحباله نکاح آورد و دارای اولادى چند گردید  
 ولی بعلت انقلاب مملکتی در امورش اندکی نکث پیدا آمد  
 و در او اخیراً آقا میرزا کوچک قدیمی شریک گردید و تعلق تمام

با این امر داشت آقاغلامحسین اصفهانی که در بخش ششم شرح دادیم سالها مقیم مدینه عشق بود تا در گذشت و چون بنوع مذکور در سابق غالباً شرح احوال مهم بهائیان مهاجر از ایران و ساکن در عشق آباد را در تفصیل اوضاع و احوال موطنشان آوردیم در اینجا تکرار نکردیم به همین مقدار اکتفا نمودیم .

وازد و ستداران این امرایزابلانوسکا یا ناطقه کاتبه روسی در سال ۱۳۲۹ بزیارت حضرت عبدالبهاء در عکارت و سپس در مجامع ادباً و شعر آروسیه خطابه های بلیغه در باره امرایبھی داد و مقالات فصیحه نوشت و واقعات و تعالیم دوره حضرت مبشر ابنوعی مؤثر و مهین بنمایش آورد که در سال ۱۹۰۳ بنام باب در سن بطربورک شهرت یافت و غیر آن سه و ترکی و آلمانی ترجمه گشت و بسالی دیگر در شهر مذکور بمعرض نمایش گذارده مجموع پنج پرده مورد توجه و تحسین واقع شد و نیز مقاله در باب این امر در جریده زاقاقفقاز شماره ۲۰ طبع و نشر کرد .

اما راجع بواقعاتی که بعد از انقلاب کبیر در عشق آباد رخ داد ما در این مقام عین نگاشته معلمه خانم بنت سینا که خود در جریان واقعات بود ثبت مینمائیم و هی هـ ذه " مختصر تاریخ عشق آباد در موقع ورود بلشویکها در موقع ورود

از طرف تاشکند در سنه ۱۹۱۹ ژانویه و قبل از ورود شان چون ایام تابستان بود و احباً عموماً در رفیروزه که محل تابستانی آنحدود است رفته بودند مگر چند نفری که در عشق آباد مانده بودند در آن موقع حکومت محل اعلان نمود که راهها باز و آزاد است هر کس بهر جا میخواهد برود لذت مردم از هر مذہب و ملتسی پریشان و سرگردان فرار اختیار کردند احباً هم ناچار عازم فرار بودند آقای اکبر خلیل اف رفته بودند و جناب حاجی احمد باجلودار گفتگو و حاضر بودند که حرکت نمایند آقای شیخ محمد علی قائینی تمام اعضای محفل روحانی و عموم احببارا حاضر نمود و شروع بصحبت فرمودند و لوح مبارک خراسانرا که از قلم در ری مرکز میثاق صادر رگشته بود تلاوت فرمودند و لوح تازه که از مصدر مرکز امر صادر شده بود جناب آقای شیخ محمد علی تلاوت فرمودند و همان لوح مذکور را نگذاشتند سواد برداشته شود و احببارا متذکر نمودند بالاخره فرار را برقرار اختیار کردند پس از این قرارداد قطعی با حاضرین جمیع احببامانندسی شدند مراجعت بشهر پس ازین بالشویکها وارد بعشق آباد شدند در آنوقت قونسول ایران آقای میرزا جواد خان سینکی بود و عدّه را از سر برای محافظت ایرانیها خواسته بودند موقعی که حضرات وارد میشدند آقای میرزا جواد خان ایشانرا با بهائیان پیشوا زنمود و خوش آمد این حسن رفتار سبب شد

که آنها نسبت با ایرانیها خوش بین شدند و ایرانیها را جرمت  
 نموده و دست تعدی نسبت به ایرانیان نداشتند مدتی را  
 حضرات مشغول امورات مملکتی و نظم و ترتیب کارهای خودشان  
 گردیدند آقای سینکی امر فرمودند بیریق ایرانی را درست  
 کرده در هر محل ایوانی زدند در وقت ورود کله بیریق نگاه کردند  
 تعرض نمودند پس از اتمام و انجام دادن کارها مجلسی  
 تشکیل داده با اسم گفتگو کردن در اثبات نمودن باینکه  
 خدائی در عالم وجود موجود نیست و بزرگان جمع ملل مختلفه  
 را حاضر ساخته بنای مباحثه را گذاردند و همچو گمان داشتند  
 که بهائیان طرفدار مرآم آنها هستند و چند روز صحبت کردند  
 بالاخره تمام بزرگان ملل مختلفه در اثبات ذات الوهیت  
 عاجز شدند و مبهور ماندند مگر آقا سید مهدی گلپایگانی  
 ثابت کرد که يك قوه ما وراء الطبیعه است و عبارت از ذات  
 خداوند است پس از اثبات این مسئله و ناامیدی از بهائیان  
 بنای ضدیت را گذاردند ولی بطوریکه خیلی معلوم نبود  
 و هر کس ملتف نمیشد تا اینکه در سنه ۱۹۲۹ در تمام خانه ها  
 احباب و اطلاع وارد شدند بنای تفتیش را گذاردند و  
 چیزیکه سبب تفتیش و پیرشانی خیالشان باشد بدست نیامد  
 یعنی اسباب حرب و یا اشیاء مربوط بامور سیاسی مطمئن  
 شدند و یقین قطعی کردند که بهائیان مردمان تازه و خدا

پرستند و بقدریکه ابدأ از عقیده خودشان بر نمیگردند بلکه سه روز بروز را موافقتشان ساعتی میشوند مجالس و محافل برقرار بود آنها هم ابدأ تعرض نمیکنند که باید بگویی از عقیده و مذہبتان دست بردارید ناچار فکر دیگر نمودند و چند نفر از اخبار که مقصد اصلی آنها محفل مقدس روحانی بود گرفته محبوس نمودند و اسامی آنها ازین قرار است میرزا عبدالحسین محمودزاده میرزا محمد ثابت مراغه<sup>آ</sup> استاد عبدالکریم باقراف آقا حسین گرمودی آقا حسن فوادی شیخ احمد نبیلزاده میرزا کوچک قدیمی عباس احمدزاده بهاءالدین نبیلی میرزا جعفر هادی اف شیرازی استاد احمد یزدی عباس آقا بشرویه علی آقا ستاراف علی محمد سرچاهی و آقا محمد سرچاهی اشرف بیک مصطفی یوف که او را اعدام کردند پس از انقضاء شش ماه تمام را تبعید بایران نمودند و در سنه ۱۹۲۵ نظامنامه از طرف خودشان تنظیم بمحفل مقدس روحانی پیشنهاد کردند و گفتند باید این نظامنامه را بموقع اجرا گذارید و چون بعضی از مواد نظامنامه مذکور مخالف با تعالیم الهی بود محفل روحانی نمیتوانست این مسئله را قبول نماید لهذا کسب تکلیف از حضور مبارک نمودند در این مدت هر یک از اعضای محفل روحانی را منفرداً با اداره سیاسی احضار کرده و تهدید مینمودند که بایستی



نظامنامه را امضا کرده بموقع اجرا گذارید ولی ابدأ اعضا قبول نمیکردند تا اینکه جواب از حضرت ولی امر الله رسید که منتظر دستور محفل روحانی مسکو باشید پس از مدتی جواب از محفل روحانی مسکو رسید که نظامنامه را قبول و امضای نماید و چون یکی از مواد نظامنامه این بود که انتخاب محفل روحانی بایستی بارای آشکار باشد و این مخالف تعلیمات مبارک بود لذا محفل روحانی قرار گذاردند که اعضای سابق برقرار باشد و چندی بر این منوال گذشت تا اینکه دستور رسید که در انتخاب محفل روحانی رای آشکار باشد ولی بعداً دولت اجازه داد بارای مخفی محفل انتخاب شود و تا وقتی که نظامنامه امضاء نشده بود و حکومت تمام املاک را در تحت تصرف خود در نیاورد بود مشرق الا ز کار را پنج ساله بیبهایان بدون اجاره تسلیم کرد و تا وقتی که نظامنامه امضاء نشده بود چند هفته مشرق الا ز کار درش بسته بودند ولی بعداً همه ساله اجاره اش میگرفتند پس از آن یعنی بعد از تبعید احبام رسه ز کوروانا را در تحت تصرف خود در آوردند و این امور واقع شد در سنه ۱۹۲۹ در ماه سنطیا بپور و تمام تشکیلات اتحاد جوانان را منحل کردند و بعد از منحل شدن اتحاد جوانان تشکیلات محفل روحانی را منحل نمودند تمام کارهای امری بدست هریک از اهل محفل روحانی سپرده

شد تا چندی امورات این منوال میگذشت تا در سنه ۱۹۳۶  
 بواسطه اینکه دولت در روزنامه اعلان نمود که موختن خط  
 و زبان آزاد است لذا تشکیلات امری تاسیس گردید از جمله  
 ترقی نسوان لجنه ادبیات لجنه محررین الواح غیر چاپی  
 لجنه خدمت لجنه ناطقین لجنه موسیقی و چند مجلس درسی  
 که جوانان بتحصیلش اشتغال داشتند از جمله کتاب مستطاب  
 اقدس مقاله سیاح در روس الدیانه و نیز هفته در شب در صالون  
 مجلس عمومی و صبحهای زود بمشرق الانکار و ماهی یک مرتبه  
 مسامره برای شهداء مبلغین و قدمای امرالله و ریاد کوبه  
 و مرونیز همین نحو مشغول و منجذب احبام مشغول و وظائف  
 امری بودند و لوح مبارک خراسان را در ریاد کوبه بترکی ترجمه  
 کرده بودند جوانیکه سابقاً خود را بهائی معرفی میکردن  
 حکومت را مشوش کرده گفت اینها تماماً جاسوسند بهائیان  
 با کوبه با جرئت تمام در روزنامه نوشتند که آنکسی که بمسما  
 افترا زده است و ما را جاسوس قلمداد کرده و میگوید اینها  
 وجه از اروپا میگیرند و خرج جاسوسی میکنند ما از حکومت  
 درخواست میکنیم که او را با ما روبرو نمود ثابت کند که ما بچه  
 نحو پول میگیریم و چگونه خرج میکنیم طرف لوح مبارک خراسان  
 را نشان میدهد حکومت بدگمان شده میگوید شماها ایسین  
 کلمات را نوشته اید آنها مکاتیب حضرت عبدالبهاء نشان

میدهند درین ضمن جمیع اعضای محفل روحانی را با احبای دیگر گرفته محبوس مینمایند پس از سه ماه فتنه شروع شد برای احبای عشق آباد و مرو شاه جهان احبای بادکوبه را بمعضیهها که رعیت ایران بودند تبخیر میکردند و سایر احبار را بسبب آن میفرستند و در سال ۱۹۳۸ حکومت اسامی جمع احبار را از کوچک و بزرگ درخواست کرد و در آنوقت عدّه احبای عشق آباد هزار و چهارصد خانوار بود و را را خربست و یک تشکیلات امری و از هر ملت و مذهب داشتند و حوزه های درس را این نره بیمقدار معامله سینا زاده تدریس مینمودم باری با اجازه محفل مقدس روحانی از تمام تشکیلات امری عکس برداشته شد که حالیه عکس لجنه مالیه نسوان و اهل خدمت موجود است بعد از اینکه تمام اسامی احبار را کاملاً دریافت نمودند سه ماه و نیم بعد در سنه ۱۹۳۸ پنجم ماه فورال تمام اعضای محفل و اشخاصیکه بنظرشان مهم بود گرفته از جمله میرعلی اکبر صلابیوف که ایشان از اهل قفقاز و بسیار با علم و شغل ایشان معلمی بود ابتدا در مدرسه بهائیان و بعداً در مدرسه آنها تدریس مینمودند و نیز حاجی علی کاظم اف و آقا نصرالله کاظم اف آقا محمد آقا اخوی دکتر عباس زین آقاییان احمد اف که عده آنها بسیار است و ایند ره ناقابل را اسامی محفل مقدس روحانی از این قرار است . آقا میرزا جلال رحمانی

آقامهدی همدانی آقاغلام بشرویه آقای دکتر عباس زین  
 آقاضیاء الله رشتی آقا علی اکبر حسن اف آقا محمد علی شهید  
 آقا حسین بیک قدس حاجی اسمعیل بسیم و بعداً احبباً را  
 متدرجاً میگرفتند محفل دیگر برار امورات احبباً و مشرق الازکا  
 تشکیل مینمایند مجدداً تمام اهل محفل ثانوی را گرفتند  
 حبس مینمایند مجدداً محفل دیگر تشکیل میکنند اینها را هم  
 میگیرند تا بی دری محفل چهارمی را محبوس نمودند دیگر از  
 آقایان کسی نمیمانند مگر دوسه نفر مرد آنها را هم تبعید بایران  
 میکنند نوبت میرسد باماء الرحمن و آنها را بعضی امورات  
 مداخله مینمایند یعنی جمع آوری الواح مبارک و رسیدگی  
 بامورات امری درین هنگام سه نفر از احبباً فوت مینمایند و چون  
 دیگر مردی نبود باماء الرحمن اینها را بگلستان جاوید  
 میبرند و دفن مینمایند و دیگر این قلم ضعیف و عاجز شرح و  
 تفصیل این قیامت عظمی از طرف حکومت در نهایت تعجیل  
 ویزاداده مهلت پنج روز و سه روز و یک هفته از طرفی بسیاری  
 از احببایی لباس و بدون خرجی در حبس و از نیابسی خبر  
 لهذا همه روزه جمیع نسوان و اطفال از یک و بیاد و ساعت  
 بآفتاب مانده مادران بیچاره زنان شوهرگم کرده تا یک  
 و بیاد و ساعت بعد از ظهر پشت در محبس با حالت پریشان  
 گرسنه و تشنه ناله کنان فریاد زنان که ای بیرحمان بران

حبسیهای مایاپول و یالباس قبول کنید ابداً جواب نداد و با  
تغییر اینها راد ورمیکردند تا بعد سه چهار ماه برای یکی پول  
قبول نمودند از جمله بنده مدت چهار ماه از خانه و اطفال  
خبرنداشتم وزیرین تاج خانم که با بنده محبوس بود نیز سائر  
احبایا ماء الرحمن پس از مراجعت از در محبس میرفتند بقرائت  
خانه برای جمع آوری الواح و آثار امری که در حقیقت بسیار بود  
تا اینکه قرائت خانه الواح بسقف رسیده بود و مابقی الواح  
راد طبقه فوقانی مشرق الاذکار میگذاردند الله اعلم که الواح  
چه شد و از طرف دیگر اثاثیه خود و اشیاء منزلشان می برند که  
بفروش برسانند و چون شوهرها محبوس بودند و کالت خط  
نداشتند که خانه ها را بفروش برسانند و فرصت هم بآنها  
نمیدادند باین جهت بسیاری از منزلها ماند بی صاحب و چند  
چیز را قدغن میکردند آوردن بایران از جمله طلا و نقره جواهرات  
فرش چیزیکه ممکن بود میز صندلی و هر نغری یک تخت خواب یک  
سما و رو خورد ریزهای دیگر که مهمتی نداشت از طرفی اما<sup>رحمن</sup> الر  
در تهیه و تدارک اسباب سفر از مملکتی بمملکت دیگر بدون  
رجال و غمخوار از طرفی دیگر در پشت در محبس بران لباس  
و خرجی دادن بمردها نیمه های شب در داخل قبرستان  
روسها و پشت درختها برای اینکه ببینند مباد امرده های  
پسران و شوهرشان را بدون کفن و دفن زیر خاک نمایند از

طرفی موقع تبعید میرفتند بیرون شهر تابینند که از دوستان  
و آشنایان کسی رامی بینند که از حیث لباس و یا پولی کمک نمایند  
و از طرفی دیگر پشت اداره سیاسی تابشنوند فریاد جوانان که  
آنها را با انواع مختلف سیاست مینمودند و میگفتند یا شوقی ربانی  
یا ولی امرالله بفریاد ما برس چند نفر را بقتدری در پهلوی آنها  
زده بودند که بعد از ورود بمحبس جان دادند که اسامی  
آنها بنویست خود نوشته خواهد شد باری مقصود از جمیع  
این همه اذیت کردن با حیا و زجر و شکنجه این بود که شما  
باید مفصلاً بنویسید که ما جاسوسیم و احباً هم ابداً راضی  
باین مطلب نمی شدند و در وقتی که اخبار برای استنطاق  
با اداره سیاسی می بردند بچه ها و قتیکه پدرانشان را با آنحال  
میدیدند فریاد و فغان میکردند و ناله و بیقراری مینمودند لذا  
آنها فکر دیگر کردند ماشینی تهیه نمودند بدون دریکه آنها  
دیدند شوند و داخل او را هم نوعی ساخته بودند که هیچکدام  
یکدیگر را نمیدیدند و در نیمهای شب و یا روز آنها را بسترای  
استنطاق می بردند و اما پناه بخدا میبریم از آن حبس و زجر  
در هر محبس هزار یا هزار و پانصد نفر جمعیت از شدت گرمات  
آب بنویت بایشان برسد از شدت عطش افتاده غش میکردند  
و بسیاری مردند در بیست و چهار ساعت شبانه روز با هزار  
التماس و گریه و زاری و بیقراری بیست دقیقه حبسها را بیرون

برده گردش میدادند و از شدت تنگی محل و گرما بسیاری غشش  
 میکردند محل برای هنرنفزی یکوجب ونیم بیشتر جان بود محبسی  
 که ایندزه ناقابل بودم ( بازین تاج خانم اکرسی ) صدوده  
 نفرزن و هیجده ملت محشری بود عجائب محشری براستی اگر  
 بخواهم تمامی آن ایام را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود  
 باوصف اینحال احبابیصبری و بیقراری نمیکردند زیـــــرا  
 میدانستند و یقین داشتند که اینگونه امور باید بشود اغلب  
 اوقات احبالوح مبارک خراسانرا تلاوت میکردند و در نظـــــر  
 داشتند که در آن لوح مبارک لسان مبارک مرکز عهد و میثاق  
 حضرت عبدالبهاء خطاب بضعفای جلکه خراسان کـــــه  
 عشق آباد باشد میفرماید قوله الاحلی " ان یا حمامة الوفا  
 خاطبی الضعفاء بحارالبلا یا ماجت وزواع الرزایاها جت  
 علیکم بالصبر الجمیل " باین جهت دربلا یا صابرو شاکی بودند  
 و هرگاه در موقع گرفتن احباب دیگر برادر می گرفتند نالـــــه  
 میکردند یا ولی امرالله من قابل نیستم و عامیکرد که اورا حبس  
 نمایند درچندی قبل عدّه از خانصهای مهاجره عریضه بحضور  
 انور عرضه داشتند ولوحی بافتخارشان نازل و سواد لوح مبارک  
 این است .

طهران : اعماء الرحمن : بهیه خانم کاظم زاده ربابده  
 خانم کاظم زاده جلالیه خانم مؤید جمالیه خانم توحیدی ،

سلطان خانم والده بدیع افندی، طلعت خانم سینائی،  
وحیده خانم زین، طیبیه خانم گلپایگانی، فرخ انگیزنمیل زاده  
علیهن بهاء الله ملاحظه نمایند عریضه تقدیمی آن امان <sup>حمن</sup> الر  
که از طرف کلیه مهاجرین عشق آباد بساحت اقدس  
حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه معروض و تقدیم داشته  
بودید بلحاظ عنایت فائز و مشروحات معروضه کاملاً در محضر  
انوار اطهر معلوم گردید ذکر یاران مسجون در مدینه عشق  
ویلیای وارده بر آن مظلومان را نمود ه بودید از جمله صعوبت  
نفوس مبارکه ثابته را سخه جناب حاجی علی کاظم زاده و جناب  
آقا نصرالله کاظم زاده اصفهانی وعده دیگر که در زیر شکنجه  
و عذاب جان بجانان سپردند و بافق عزملیک سبحان عروج  
نمودند و ذکر هر یک ازین وجودات زکیه طاهره متعاریجین  
بمقامات قرب احدیه از لسان مرحمت مذکور جاری و توجه  
و انقطاع و استقامت و وفای آنان مورد تمجید و ستایش حضرتش  
گردید اظهار تاسف و تحسّر فوق العاده از وقوع این حوادث  
مولمه محزنه فرمودند بنویس این معید بجمیع وسائل متشبه  
و با امنای محفل مرکزی امریک در این خصوص کتباً و تلگرافاً  
مخابره نمود ه و دستور ملاقات با سفیر کبیر حکومت شوروی در  
واشتکتون داده تا وسائل استخلاصی محبوسین و حمایت  
وصیانت مشرق الا ز کار را فراهم آرند فرمودند آمال و آرزوی این



عبدآن است که نتایج مطلوبه فوراً حاصل گردد و این شدت  
 و عسرت و نگرانی مبدل براحت و رخا و آسایش حقیقی دائمی  
 شود در هر حال مضطرب نگردند و مایوس نباشند و در جمیع  
 موارد صابر و متوکل و مستتمد بفضل و قدرت غلبه حیّ قدیر یاران  
 ستوده را از قبل این عید تسلی دهند و بصبر و استقامت  
 دلالت نمایند و تقدیر تملقات روحیه و عواطف روحانیسه و  
 احساسات وجدانیه آن مظلومان و فدائیان را بنمایند اجسر  
 این شهامت و استقامت ضایع نگردد مطمئن باشید زیرا  
 اشراقش الی اید الابد باقی و برقرار هنیفاً لهم فلامثالهم  
 الذین ثبتوا و انفقوا کل مال دیهم فی سبیل هذا الامر الابدع  
 الاقدس المینع حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین  
 ملاحظه گردید بند ه آستانش شوقی ۲۵ جون ۱۳۳۹

۲ شهر الرحمة ۹۶

\*\*\*\*\*

اما در قفقازیه از بلاد روسیه بنوع مفصل در بخش ششم  
 مراکز و اجتماعاتی بود و در باد کوبه مرکزی بزرگ برای امرابهی  
 تأسیس میگشت و جمعی کثیر از بهائیان قفقازی و ایرانی  
 اجتماع مینمودند و غالباً در اوایل محفل روحانی و ملاقات  
 بهائیان با هم در منزل کربلائی قاسم آن رایجانی انمقاد  
 می یافتند رآنمیان میرزا فتاح مراغه بقوت ایمان شهرت  
 داشت و ورود مسافرین بهائی هم در آن منزل میشد تا آنکه در  
 باد کوبه آقامیرعالم فائز با ایمان بهائی گردید و او را فرزند  
 نبود و خواهرزادگانش تعصب و عداوت شدید و ابراز داشتند  
 و بقصد هلاک او شدند و شیبی تیرگلوله بقصد وی انداختند ولی  
 بنشان نخورد و اصابت ننمود و محفوظ ماند و خواست  
 نصف خانه مسکونه خود را تقدیم برای امور امریه <sup>نمایند</sup> و اعضا محفل  
 روحانی بحضور حضرت عبدالبهاء معروض داشتند و استدعا <sup>پیش</sup>  
 پذیرفته شد و دستور دادند که نصف خانه مذکوره بنام  
 عباس افندی ثبت دولتی و قباله کرد پس بهائیان همست  
 نمود و ساختمان خانه را که کهنه بود بهم ریخته عمارتسی  
 عالی بمصاریف بسیار ساختند و چندی طول نکشید زوجه  
 آقا اعلام هم که مالک نصف دیگر خانه بود فائز با ایمان بدیسم  
 گردید و آن نصف را نیز تقدیم داشت و لذا خانه آقامیرعالم و

زوجه اش بنام مسافرخانه بادکوبه محل انعقاد محفل روحانی  
 واجتماعات و تبلیغ و اقامت مسافرین و دیگر امور امریه قرار گرفت  
 و مشهور و رنزد عموم گردید چنانچه در رویش غلامحسین شهسپر  
 بحاجی قلندر همدانی سابق الوصف بامر حضرت عبدالبهاء  
 سالها در آن مسافرخانه مقیم گشته بخدمات روحانیّه پرداخت  
 و عاقبت در سال ۱۳۲۷ هـ. ق. در آنجا وفات یافت و البسه  
 و اثاثیه او را حسب الامر بمشقی آباد نزد افغان فرستادند و عین  
 یاقیمت آنها را که یک فقره یک هزار و سیصد و بیست و یک تومان  
 و شش قرآن و یک عباسی بود جهت بازماندگان شهداء تبریز  
 ارسال داشتند.

آنگاه شیخ علی اکبر قوچانی در سال ۱۳۲۷ مامور اقامت  
 بادکوبه و خدمات امریه گردید که در آنستین جمعیت مجتمعین  
 بهائی در مسافرخانه باوقات اجتماعات عمومیه کم و کیفاً  
 مشارالینان بود و امر تبلیغ و درس آن و بسط معارف امریه  
 خصوصاً در قسمت استدلال و اثبات و شور و انجذاب جامعه  
 اوج گرفت و بعد از شیخ علی اکبر مدتی آقامیرزا محمد خدان  
 پرتوی تبریزی در آنجا اقامت داشت و با محاسن اخلاق  
 و حلاوت گفتار ترکی و فارسی و آداب پسندیده معاشرت و  
 رفتارش در آنجا و در سفرهای تبلیغیه اش بدیگر بلاد حرارت  
 و شور و انجذاب کاملتری در آن بلاد ایجاد کرد بالجمله دولت

روسیه نظر عناد دین و مخالفتی با این امر نداشت و این امر  
 لطیف در آن محیط خشن مانند آب حیات در ظلمات دیده  
 میشد و روز بروز جانها را زندگی میداد و در آن جمله شماخی هم  
 مرکزی سهم گردید که شرح اوضاع احوال را در بخش ششم  
 نگاشتم و در این دور حسب دستور حضرت عبدالبهاء مبلغین  
 بی دریغ رفته عدّه دیگر فائز بایمان گردیدند و محض مراعات  
 اختصار عدّه از مشاهیر مومنین و نبذ از مهملات و قایع مذکور  
 میگردد چنانکه ملا صدق باد کوبه مدتی در آنجا تبلیغ کسرد  
 و آقای میرزا محمد اسمعیل مشکات تبریزی عنوان تجارت مرکب  
 بر خود گذاشت و در سرای تجارتی مسکن گرفته با برخی  
 ملاقات و تبلیغ نمود حسین گل احمد اف و برادرش حاج سی  
 اسمعیل از بهائیان مصروف مخلص و پیرا بمغازه و خانه خود  
 مقرراد و احتفال کرده بتبلیغ پرداختند و با شیخ علی مجتهد  
 ملاقات و تبلیغ نمود و همینکه هیاهو برخاست از آنجا بیرون  
 آمد سپس جلیل خوئی حسب الامر برای تبلیغ وارد شد و در سرای  
 مذکور مسکن گرفت و با عدّه ملاقات و صحبت کرد همه افتاد  
 و حسین گل احمد اف مذکور و برادرانش و پیرانزد خود جای  
 دادند و قیام بتبلیغ کردند و مشهدی ملاغنی بن ملا نقی کسه  
 اهتمام در امر تبلیغ داشت مساعدت نمود و بواسطه مشهدی  
 عباس ملاهای بلد را خبر دادند که برای مذاکره حاضر شوند

وآنان آقا سید علی آقا و آقا میرا بوالحسن آقا و میر عبد الغنی آقا  
بوده و جواب گفتند که مادر دین خود شبهه نداریم و ایسن  
طایفه کافر و مضل و نجس اند و ملاقاتشان جائز نیست و آخوند هاشم  
دیگر نیز از ایشان تبعیت کردند ولی اهالی سخنان ملاحها را  
نپسندیدند و خود بی تحقیق آمدند و فقط حاجی عبد الرحیم  
آقا از ملاحها برای مکالمه حاضر شد و حین ورود آیات قرآن و دعا  
خوانده بر خود مید و ساعاتی طویل صحبت داشت و عاقبت  
ایمان آورد و چنان منجذب شد که شبانه در حالیکه عسده  
همراهش بودند نعره هوالحق برکشید و اهالی را براه هدایت  
طلبیده و ملاحها بر آشفته پریشان شدند و در خانه آقا سید  
علی آقا مجتهد مذکور گرد آمدند و با اعاظم مسلمین و مستخدمین  
اداره حکومت مشورت کردند و مجتهد مذکور عریضه تظلم  
به خلیل بیک نغراف یوزباشی بیک اف که معاون ناچالینک  
دیمنسکی بود بدین مضمون تقدیم کرد که جبرئیل بهائیان باین  
بلد وارد شده جمعی کثیر را اغوان نمود تا باد و لت روسیه  
مقاومت کنند و چون عریضه بامضاء رؤسای اعاظم بلد بود نزد  
پرستار ایوان پتروویچ فرستاد و لذا احمید بیک با سه قزاق و  
یک بازارنیک مامور شده بخانه ریختند جلیل را با کتابها کسه  
نزدش بود و هم حسین گل احمد اف را بردند و بهائیان خبر  
یافتند و اهالی هم مطلع شده بنای هممه و دشنام نهادند

وسنگ و کلوخ زدند و بهائیان و بستگان گل احمداف و هم  
صمداف ها بخانه ناچالنيك شتافتند و مشهدي علی بوما قجی  
اوغلی که مردی رشید از صمداف ها بود و تا آنوقت هنوز فائز  
بایمان نشده بود ناچالنيك را از عمل معاوضت تحذیر کرد که از  
بسیار از طرف بهائیان عریضه با میرا طور رفته تور با بسیرریا  
خواهند فرستاد و واقعات شیعیان عشق آباد در سال ۱۳۰۷  
را با و تذکر دادند و این اقدامات بالاخره با نجا کشید کسه  
محبوسین مستخلص و جلیل از کار و جای خود خارج گشت  
و بالجمله در آرتوت اجتماعی از بهائیان بر قرار و رلنکران  
عدّه و در سالیان جمعی کثیر بود و در ایروان میرزا آقا جان  
طیب اسرائیلی همدانی اقامت کرد و تنی چند را تبلیغ نمود  
و متدرجاً عدّه زیاد شد چنانکه در آن قریه ارتور که مرکز  
علی اللهی بود در صد ها رسید و مشهدی عبدل قراباغی  
و میرزا حسین زنجانی و میرزا حسین طوطی و آقامیرزا حسن قره‌گوز  
طیب تبریزی که برای تبلیغ و اشتغال رفتند نفوسی کثیر  
بنغل ایمان بدیع در آوردند و از معاریفشان ملاسلطان شعله  
در اخلاص و تبلیغ بود دیگر ملا همت که همتی موفور در تبلیغ نمود  
دیگر گل ملا علی نفس مؤثری در تبلیغ و هدایت داشت گنجبه  
نیز مرکزی برای این طایفه و ملا اسد الله باویلی و مشهدی  
ابراهیم نجار بدست معاندین و اشرار شهید شدند .

اما شرح احوال مشاهیر مومنین از اهل بادکوبه و دیگر  
 بلاد قفقاز آنانکه در سنین اشراق شمس جمال ابهی میزیستند  
 در بخششش نگاهشتیم از آنجمله ملا صادق بادکوبه که چون  
 بازنمای خروج از روش حزم و احتیاط نهاد بهائیان ناچار  
 قطع رشته الفت کردند بد رجعه که شبی میرزا علی محمد و رقابا  
 دو سرش آقا عزیز الله و آقا روح الله در خانه آقا عبد الفیور  
 با جمعی از مومنین احتفال داشتند و ملا صادق نیز بود و تنی  
 تعرض و اهانت نموده و پیرا از مجلس بیرون کرد و روزی دیگر  
 برسم دلجوئی بخانه اش رفته تسلیت داد و بهائیان چند بار  
 شکایت از وی حضرت اعظم <sup>غصن</sup> نوشتند در جواب فرمودند که اگر شما  
 ملا صادق را نمیخوا<sup>هید</sup> من او را نمیخواهم و او را بعدگذا طلبیدند  
 لا جرم ملا صادق بارض مقصود شتافت و ایامی در جوار فضل  
 و تربیت بسربرد آنگاه مامور باکو گشت و چون باز آمد احوال و اعمال  
 گذشته را طومار پیچید و بزوی قاضی باعامه و منتهی ادب و وقار  
 با مردم سلوک کرد و با اخلاق و احوال مرضیه بنشر نفعات ابهی  
 پرداخت و این در سال ۱۳۱۳ بود که ناصرالدین شاه در  
 طهران مقتول گشت و ما بین مردم چنین شهرت یافت که  
 بابیه و پیرا گشتند و با وجود تلگرافهای دولتی که بهمه جابرای  
 رفع انتشارات مذکور و جلوگیری از مفساد مخابره شد معذلسک  
 اهالی قفقازیه بسوء تصور و اثر تعصب باقی ماندند و مسافرین

زائرین بهائی را که از یاد کوبه میگذشتند از بیت و آزار مینمودند  
 و در چنین احوال ملا صادق روزی هنگام عصر بتفرج بستانها<sup>ی</sup>  
 خارج بلد رفت و تا پاسی پس از سپین در آنجا بود در تاریکی  
 با کسی نشسته گفتگو میکرد و تنی از دشمنان که خود را پنهانی  
 گرفته بود با گلوله تفنگ سینه اش را نشان کرد و او پرسیدن  
 گلوله چنین گفت آخ آی بیاکه روزان و شبان نگران و جوپای  
 تو بودم و وصیت کرد که متعرض قاتل نشوند و آثاری که از حضرت  
 عبدالبهاء در حقش رسید مقدار تعلق آنحضرت را بوی واضح  
 میدارد و ما کیفیت شهادتش را هم در بخش سابق نوشتیم .

دیگر ملا ابوطالب سابق الوصف با پسرانش استاد علی  
 اشرف و استاد آقا بالا که عائله واسعه تأسیس کردند و رکسن  
 جامعه بودند در بناء مقام اعلی در صفح جبل کرمل چنانچه  
 در بخش سابق آوردم زرافشانی کردند و بایی از ابواب بنساء  
 بنام باب الاشرف لقب داده شد و ملا ابوطالب آخر العمر  
 در حیف اقامت داشته حسب دستور حضرت عبدالبهاء در حجره  
 تحتانی مسافر خانه بعاند و از سهمش از انار باغ فردوس استفاد  
 میبرد و از تشرف محضر آنحضرت قوت مییافت و در غالب عکس  
 جمعیتی حضور داشت تا در آنجا در گذشت دیگر میرزا عبدالحق<sup>لی</sup>  
 یوسف تخلص سابق الوصف عمری در تبلیغ و شعر سرائسی  
 بپایان برد و برادرانش نیز در ایمان بود و دیگر میرزا عبدالمؤمن



سابق الوصف وپسرش آقا اسد اللہ زرگراف که بغایت نیکو و  
 اخلاق و اعمال سالہار رئیس محفل روحانی باد کوپہ بود دیگر  
 مشہدی امیر شہیرا ز اہل بلخانی کہ از قتالان وغارتگران  
 معروف مسلمان بود و بالآخرہ باندیشہ از کفر رستاخیز بعلانی  
 رجوع کرد و ملا و پیرا بقتل یک تن معروف از این طائفہ رہ نمود  
 و مشہدی امیر بدین قصد بدکان آنمظلوم رفت ولی بانیسروی  
 ایمان و اخلاق و مسالمت منطق و یمتنبہ و فائز باہمان گشتہ  
 فرشتہ<sup>۱</sup> مملو از روح پاک و نیکی گردید دیگر از معارف بہائیان  
 آنجا آقا موسی نقی اف ملیونر شہیر کہ مالک قسمتی مہم از نفست  
 باد کوپہ بود دیگر میر علام و کربلانی قاسم مذکور دیگر عبد الوہاب  
 و کربلانی کشی و کماندار و غیر ہم و احتفالات بہائی قبل از تاسیس  
 مسافر خانہ مذکور غالباً در خانہ ملا ابوطالب و کربلانی ابوالقاسم<sup>۲</sup>  
 و یا آقا سید نصر اللہ باقراف رشتی تاجروساکن باد کوپہ منعقد  
 میگردید .

دیگر از معارف بہائیان میرزا علی اکبر خان از اہل  
 نخجوان کہ از باد کوپہ سفری بآذربایجان نیز کرد و کیفیت  
 سفر امریکا و حالات مبارکہ حضرت عبد البہاء و خطابہ ہای  
 آنحضرت را برای ہمہ بیان ہی کرد و جمعی از ارامنہ منجذب  
 شدند پس بباد کوپہ عودت کرد و بمحض حضرت عبد البہاء  
 در بلاد غرب پیوست و بالآخرہ آنحضرت دختر آقا حسین آقا

قهوه چی بن حاجی علی عسکرتبریزی از قدماء مؤمنین رابا و  
ازدواج دادند و عاقله از ایشان تأسیس یافت و میرزا علی اکبر  
در حدود سال ۱۳۳۷ در یاد کومه در گذشت دیگر میرزا  
حمید رعلی از اهل نخجوان و نیز میرزا اسمعیل خان از اهل  
نخجوان که سالها در رشت در بانک استقراض روس کار میکرد  
و از مخلصین این امر نهایت نیکو اخلاق و عضو محفل روحانی بود.  
و از اشهریهائیان قفقاز مشهدی عبدل از اهل قره قوزلق  
از قرای تابعه بردع قراباغ که در بردع مقیم و مشتغل بکسب  
و داد و ستاد شیخی مطلع از کتب و اخبار و اشعار عرفان و کسی  
و متجسس بود و بملاقات و مکالمه با آقا سید اسد الله قمی مؤمن  
شد و از شدت اشتغال خواست در بازار فریاد ظهور بر کشد  
و آقا سید اسد الله مانع گردید ولی پس از سفرش چنان کسرد و  
اهالی چندان ویرازند که بخاک هلاک افتاد و متاع دکانش  
را بیضا بردند برخی از دوستانش رسیده ویرا بخانه بردند تا  
پس از چندین بهبودی یافته با عاقله بتقلیس رفت و حاجی محمد  
صادق احمد اف میلانی از وی پذیرائی نمود و پاکتیهی چند بباد کو<sup>به</sup>  
رفت و بسهائیان ویرا برای تبلیغ به قریه بالاخانه فرستادند و او  
در آن جالس از چندی به نجاری مشغول شد و به حکمست  
تبلیغ کرد و سودی ندید و روزی در مجمع انام بقبرستان که به  
برانگیخت و تشییع جنازه مجتمع بودند خطابه داد و مستمعین را بتجسس

مشهدی عمران که از معتبرین مقتدرین بود بمنزلش رفته جویا گشت و سه روز بدین طریق گذشت و مشهدی عمران ویرا بسر روز اول شیخی و پروردوم و سوم صوفی و طبیعی گمان برد و روز چهارم بمقصدش رسیده ایمان و انجذاب حاصل کرد و متناوباً قریب سی و شش تن از صلجاً قریه بهدایت رسیدند و اهالی بشنیدند و از قول مشهدی عبدل نزد ملای واعظ محل سعایت کردند و بالاخره بیاد کویه آنگاه بسالیان رفت و نشر نفعات ابهسی کرده ببردع مراجعت نمود و بالجمله در بلاد و قرای قفقازیه نفوس کثیره را تبلیغ نمود و مکرراً در مجالس عظاما با علما مناظره کرده همه را مغلوب ساخت و در حدود سال ۱۳۲۱ بمشقی آباد و مرو و تخته بازار رفته با ملاهای تراکمه مصاحبه کرد تبلیغ نمود و بالاخره در سال ۱۳۴۴ با عاقله بعشق آباد رفته توسط سن گرفت و مکرراً مسافرت تبلیغیه بقفقاز و ترکستان نمود خصوصاً بسال ۱۳۲۸ که از عشق آباد تنی چند در میدان رایست افراختند اسفارتائید شعاری ببلاد قفقازیه کرد و در چندین بلد آشوب و غلغله بیان نمود و جمعی را مهدی ساخت و در چند بلد او را اخراج کردند و در گنجه محبوس کردند و در زندان زبان تبلیغ کشود سه تن را بشریعه الهیه آورد و تقریباً ده سال بدینموال در عشق آباد بسربرد و در اواخر ایام در چار فلج و ملازم بستر گشت و بعد از پنج ماه در گذشت شهبخت

واز شناخته گان احبای قریه قوزلق ونیز بردع مشهدی یساری  
 ویردی و مشهدی شیرین و داداش عمو و آقاعلی چایچی بودند  
 و بردع و بالالا خانه مرکزی از مراکز جمعیت و تاسیس محفل روحانی  
 شد و مشهدی عبدالمشهدی امیر پهلوان قتال مذکور یاد کوبه را  
 تبلیغ نمود که بنوع مذکور برای کفار قتل و گناهان بزرگی خود  
 از آخوند و پیراقتل مشهدی عبدالرهنمائی کرد و سه نوبت پی  
 قتلش بدکان خیازی با اسلحه پنهان رفت و با آنکه آنمظلوم تنها  
 بود بعلت امواج محبت و سخنان موثر روحانی و نصیحتش عمل  
 بمقصود نمود و ناچار ایمان با امرابهی آورد و مشهدی عبدالمشهدی  
 و آزار بسیار از مردم دید و چند بار نزد خطرقتل رسید نوبتی  
 اهل بازار و پیرایمیان گرفته بردند و بقالی جوهر سرخ باشیشه  
 بسرش ریخته چهرش را کلکون ساخت و آینه بدستش داد که  
 رویش را بنگرد و نوبتی در قریه بالی نلوا خیازی شرکت کرد و نقود  
 بسیار گرد کرد و شریک وی را بنام بابی از دکان دور نمود و او خانه  
 مشهدی جبار نعلبند تبریزی پناه برد و او را هدایت کرد و نیز  
 نوبتی حاجی ملاعلی مراغه<sup>ای</sup> مجلسی فراهم کرده او را حاضر  
 ساخت و در باره امرابهی مکالمه نمود و عاجز و مغلوب گشت و پشت  
 و غلظت پرداخت و حاجی رجب نام از حضار آبدهن بچهره  
 آنمظلوم انداخت و او خطاب بحاجی ملاعلی اکبر کرده چنین  
 گفت مجلس شما بمجلس قیافا شباهت بسیار دارد و بالالا خسره

آزار بسیار بر او وارد ساخته بیرون راندند و کربلائی عمران و  
 مشهدی امیرمذکور درین مجلس حقانیت این مظلوم و عداوت  
 و عصبیت ظالمین را برای العین دیدند .

دیگر میرزا حبیب الله اسرائیلی سابق الذکر مقیم سنندج  
 در بلاد ایران مؤمن شد و سال ۱۳۱۸ بمشوق آباد هجرت  
 و وطن کرد و بجوراب بافی و صابون پزی و آینه سازی و غیرها  
 اشتغال جست و در هدایت بیخبران خصوصاً کلیمیسان  
 استعدادی مخصوص بروز داد و قریب شصت تن از کلیمیسان  
 سپاهی لهستان را مهتدی ساخت که تنی از آنان یعقوب  
 نام در کنیسه یهود بی محابا تبلیغ نمود و دیگران ورسیل نام  
 با اشتغال ایمانی برافروخت و همهمه در اهالی افتاد و آنند و  
 عریضه بحکومت داده از قانون مستفسر شدند جواب رسید  
 بجزاسلاو دیگران مخیر و مختارند و پس از اقامت چهار رسال  
 در عشق آباد برشت رفته در د اثره راه شوشه رشت و طهران  
 داخل گردید و دستور از حضرت عبدالبهاء بوی رسید که در  
 روسیه مشغول تبلیغ خصوصاً فیما بین کلیمیان باشد و لسی  
 در اجراء امر چندی تاخیر شده در آن اثنا مریض گشت و در  
 قزوین بمعالجه پرداخت و تناول دوائی اشتباهی گسه  
 داروخانه باو داد و گذشت و از منجد بین باین امر در سنین  
 متاخر حسین بیک پردعی بود که در بلاد روسیه همت بتبلیغ  
 نهاد و در سمرقند و تاشکند و مسکو و ولنین گراد و ریول و کسلاو و سکی

نشرنفعات ابهون نموده و در اثر سعی و تاثر کلامش در آریول  
هشت خانوادۀ بهائی بعرصه آمدند .

و در تفلیس بسال ۱۲۹۶ بنوعی که در بخش ششم  
نگاشتیم حاجی علی اکبر بن حاجی احمد میلانی مقیم شده  
تا سیس حجره تجارت کرده تبلیغ نمود و برخی از بهائیان  
بلاد آخری بآنجا رفتند اقامت گرفتند و متدرجاً عدۀ جمع شدند  
و احمد اف مراسلات با عکا داشته طرف مراجعات امریه قرار  
یافت و در هنگامه فتنه گنجه و شهادت بعضی از بهائیان تنی  
چند از آنان گریخته بتفلیس مقیم شدند و دولت برخی از ملاها  
راحت المراقبه بتفلیس فرستاده در قلعه محبوس کرد و فتنه  
خاموش گشت ولی جوانی از احمد اف ها مهدی نام در گذشت  
و مسلمین در قبرستان خود بارندادند و در روز میت بر جاماند  
تا با هتمام آنان مقداری زمین از بلدیّه گرفته میت را دفن  
کردند و همانجا قبرستان بهائی تفلیس تأسیس یافت و طولی  
نکشید که کوچه مجاور قبرستان را بنام بهائی اسکی اولیّه  
نامیدند و بعد از آن میرزا اسماعیل مشکات و بعضی دیگر از این  
طایفه در آنجا مدفون شدند و از مؤمنین تفلیس خواهه اساطور  
ادیمی در حدود سال ۱۳۳۳ ایمان آورد اولادند داشت  
و استاد لایه بزبان ارمنی و بعضی آثار و مقالات بد آنزبان  
ترجمه کرد و عاقبت در طهران در سن ۵۷ سالگی در سال

۱۳۵۸ درگذشت .

وازمعاریف اهل تفلیس ملا عبد السلام شیخ الاسلام  
 آنجا بود که چون با صمد اف ها از بهائیان معروف و متمسکول  
 شیروانی آمد و رفت داشت و آنان چند بار ویرا اخبار کردند  
 تا بمنزلشان رفته با حاجی علی اکبر احمد اف در باره این امر  
 مکالمه کردند و در هر بار ملزم و مفحم گشت و آنان گفت شنیدیم  
 باعنا مراسله میکنید و من میخواهم و جیمزه بنویسم تا بفرستید  
 و یا عنوان دهید که من خود فرستم و آنان خواستند سئوالش  
 را دانسته خود با بعضی از دانشمندان عابریهائی جوابی  
 گویند او اظهار نمود میدانید من مغرض و معاند نیستم و مطالبی  
 است باید از آنجا پرسم و عنوان حیف و آقا سید تقی منشادی را  
 گرفت و طولی نکشید خبر آمد که شیخ الاسلام رساله در رد این  
 امر نوشته طبع و نشر کرد که نسخه <sup>ای</sup> یک عباسی میفروشنند و مدتی  
 بسیار نگذشت که حسب اجازه حضرت عبد البهاء رساله  
 مختصر بقلم آقا رضا قناد شیرازی در جواب رساله اورسیسید  
 و حاجی احمد اف نوزده نسخه چاپ ژلاتین نموده برای ملاها  
 قفقاز فرستاد و نسخه اصل را برای خود شیخ ارسال داشت  
 و پس از نشر رساله رد و هم رساله جواب فیما بین اهل السی  
 هممه افتاد و ملتفت شدند که شیخ بقصد امریهائی تیری  
 رها کرد ولی بر امر مقدس اسلام اصابت کرد و مورد حمله مسلمین

قرار گرفت و کتباً و شفاهاً فحش و ناسزا با و گفتند و روزی در بازار آقا ستار صمد اف را ملاقات کرد<sup>۹</sup> گله و شکوه زیاد از تعرضات بهائیان نسبت بخود نمود و مفهومی شد که مکتوبی با پستسه از شیروان برایش رسید که سب و شتم بسیار در آن بود از جمله اینکه بهائی را بهانه نمود از احاد مردم تکدی کرده عباسی جمع میکند که صرف مشروبات نمائی و اوگمان برد که نویسند<sup>ها</sup> از بهائیان اند ولی بهائیان شیروان تجسس و کوشش کرده صاحب مکتوب را که یکی از مسلمانان بود شناختند و با وخبر دادند پس شیخ برای خلاصی از ماجری رساله ثانیه را نوشت و بعداً فرستاد و حسب امر حضرت عبدالبهاء آقامیرزا ابوالفضل کتاب فرائد را نگاشت و همینکه از طبع خارج شد سه مجلد برای حاجی احمد اف ارسال داشت که خود چند بار مطالعه کند و نسخه<sup>ای</sup> را بشیخ بدهد و لذا سه ماهی نگذشت وقاضی ملا محمد حسن آخوند که با بعضی از مبلغین بهائی صحبت کرده چاره جز قبول نمیدید خبر یافته از یکطرف بشیخ یاد آور شد که آنچه گفتیم با این طایفه مپیچ نشنیدی و از طرف دیگر خود سعی بسیار کرد که نسخه از کتاب بدست آرد و باوند اند ولی بهرام بیگ از اماناء دولت نسخه از کتاب متعلق بخودش را بخانه مفتی افندی از اهل سنت و جماعت گذارده خود بکنجه رفت و چون عودت نمود مفتی افندی که مطالعه کرده



اللہ  
 بود با و گفت که من کتابی باین تمام ندیده و نشنیده‌ام سبحان  
 ملاهای اسلام میخواهند اظهار علم کنند و موجب بدبختی  
 خود میشوند و تا دنیا باقی است لوث این از امان شیخ بدبخت  
 جدا نمیشود تا نسخه را در روز عیدی بواسطه مستخدم صمد اف  
 عید یانه برای شیخ فرستادند و او پس از مطالعه نسبت با حبا  
 و این فئه خصوصاً حاجی علی اکبر احمد اف بیشتر احترام نمود  
 و چون برخی از متنفذین اعتراض کرده گفتند نه رد نویس و مردم  
 را تنفیر کن و نه مدح کن و چندین پذیرائی از بهائیان بعمل  
 آرد و جواب داد که من بهائیان را بد نمیدانم و رد ننوشتم  
 فقط امری مختصر نگاشتم که موجب صد ورونشر چنین کتابی  
 حجیم گردید چگونه ممکن است پانزده ملیون نفوس کسه  
 بهاء الله را خدا امیدانند و غالباً عالم و فاضل میباشند بد شمر  
 شوند .

و اما سمرقند پایتخت بزرگ و مقبره امیر تیمور مشحون از  
 مفاخر بزرگ دینی که از آن جمله قبر قثم بن عباس عموزاده پیمبر  
 و برادر رضاعی حضرت حسین بن علی و از شهداء مسلمین که  
 در زمان معویه با سعید بن عثمان بن عفان بد آنجا رفته در  
 جنگ کشته شدند ابتداء رسال ۱۳۰۳ هـ ق آقا موسسی  
 و آقا رحیم پسران آقا محمد صادق از بهائیان اسرائیل مشهد  
 بدانشهر رفته بتجارت مشغول شدند و الواح متعدده از

حضرت بهاء الله خطاب بايشان صدور یافت و آقاموسی سه بار و آقا رحیم دو بار متدرجاً بارض اقدس بحضور حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء رسیدند و آنان سالهای متعددی در سمرقند بوده تا درگذشتند و برادر کوچکشان آقامهدی بعداً برقرار بود و بعد از ورود برادر مذکور آقامیرزا مهدی رشتی در سال ۱۳۰۵ در آنجا تجارت چای تأسیس نمود و تبلیغ بسیار نمود و بعداً مهدوی دیگر از بهائیان عشق آباد و ایران برای کسب و تجارت بآنجا رفته ماندند تا آنکه در اوایل سال ۱۳۰۷ آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی از جانب حضرت بهاء الله مامور مسافرت ترکستان محض تبلیغ علماء سمرقند و بخارا شد و مقدار سه سال یا بیشتر در سمرقند زیست کرد با اغلب علماء صاحببیت تبلیغی کرد و نبأ علی هذا شروع امری آنجا را از سال ۱۳۰۵ باید گرفت که عدّه از بهائیان بلاد متنوعه ایران مجرداً یا با عائله محض تجارت و کسب در آنجا اقامت گرفتند چنانکه شماره رجال بهفتاد رسید و نوبتی بتحریر متعصبین ایرانی قاضی و مفتی و حکمران تعرض نمود و برخی از مومنین را هنگام بازپرسی توقیف آنگاه تبعید کردند و میرزا مهدی مذکور عرضهای بمرکز تاشکند داد و توضیقات رفع شد و بالجمله متدرجاً جمعیت مزید شد و اجتماعات روحانیه مستمر داشتند و پیوسته مبلغین زهاب و ایاب کردند و همت بتبلیغ نهادند و قرائتخانه بنام

وحدت تأسیس کردند و آقا میرزا ابوالفضل با کثیری از علما ۱ یهود  
 و مسلمین صحبت و محاجه نمود و معدودی از مآلهای اسلام  
 اظهار تصدیق و ایمان نمودند چنانچه دفعه ان قاضی نیاز  
 که قاضی کلان سمرقند میگفتند با او قرار گذاشت که جمیع علما  
 را در خانه خویش جمع نماید و صحبت کنند و اقبول کرد و اوتعامت  
 علما را در روزی معین دعوت کرد و میرزا حاضر شد که با آنسان  
 مباحثه نماید ولی از آنان فقط عیسی خان مدرس حضور یافت و  
 گفتند عبد الرحمن خواجه که اسن و اعلم همه بود مانع شد پس  
 میرزا با ملا عیسی خان صحبت نمود و آشنائی بهم رساند و قرار  
 گذاشتند که در یک مجلس به فراغت تمام با هم نشستند صحبت  
 نمایند و تا بجائی منتهی نشود و یکطرف ملزم نگردد مجلس را  
 ختم نمایند بنا ۲ علیه در خانه عیسی خان این مجلس را معین  
 نمودند و سه نفر دیگر از علما ۳ نیز حاضر شدند و الی سه شبانه  
 روز متمادیا صحبت کردند و ملا عیسی مجادله و مخالفت کرد و تا  
 اندازه کار بخشودت انجام میداد و مجلس ختم و متفرق شدند  
 و کویا معدودی از ملاها مانند ملا عبد الواحد و ملا احمد خان  
 و چند تن دیگر در آن ایام تصدیق نمودند ولی در خفا  
 زیستند و کسی را تبلیغ نکردند که اشهر از کل ملا عبد الواحد  
 بود و شهرت بنام بابی یافت و حسب آنچه گفته شد میرزا  
 ابوالفضل با چند نفر از علمای یهود نیز صحبتهای زیاده  
 کرد و عاقبت بحثشان باینجا خاتمه یافت که تا سنه  
 تریه صبر نمایند اگر موعودشان ظاهر نشد آنگاه بهائی شوند

و سنه تریه را سال ۱۹۱۹ مطابق سنه ۸۶ بیانی گفتند و از  
 مهاجرین مسلم نژاد بهائی ایرانی اول کسیکه در سمرقند  
 توطن گرفت حاجی میرزا حسین قناد یزدی بود که در حدود  
 سنه ۱۳۰۵ ب سمرقند رفته بقنادی پرداخت و با آنکه بموجب  
 مقررات در بلاد ترکستان افرادی ایرانی نمیتوانستند خانه  
 و ملک بخرند او بهر وسیله بود متشیت گردید تا خانه در شهر  
 کهنه نزد یک چهار سوق خرید و عمارت ممتاز و طبقه بنا نمود و  
 الی سنه ۱۳۳۹ در آنجا ساکن و آنجا را مسافر خانه نامید  
 پیوسته بعضی مسافرین و مبلغین بهائی در آنجا وارد میشدند  
 و تقریباً در آن مدت مرکز بهائیت در سمرقند خانه مذکور بود و لسی  
 در او اواخر انقلاب چون تمولش از دست رفت خانه را بقیامت  
 نازلی بفروخت و اولادش متدرجاً بعشق آباد کوچیدند و او  
 خود نیز در آخر حیات با آنجا حرکت کرد و یگر میرزا حسین بن  
 ملا علی بگستانی در سنه ۱۳۱۱ فراراً از مشهد بعشق آباد  
 گرسید و ب سمرقند اقامت گزید و ملا علی خودش نیز آمد و نزد پسرش  
 ب سمرقند بماند و در سال ۱۳۱۴ بحضور حضرت عبد البهاء  
 رفته تشریف یافت و بعد از مراجعت چند سنه دیگر در مسرو  
 و عشق آباد بسربرد و در سال ۱۳۳۲ در گذشت و پسرش  
 عبد الحسین در عشق آباد مشهور بود و با جمله متدرجاً  
 جمعی کثیر از ایران و عشق آباد در سمرقند مجتمع بودند مانند

شعبه شرکت امید که شرکاء همه بهائی بودند و مرکزشان در عشق آباد بود و تجارتخانه میرزا عبد الباقی یزدی و حاجی سید ابراهیم رشتی و غیر هم و پیوسته شصت و هفتاد نفر رجال بهائی در سالهای متمادی در سمرقند بودند و بسیاری از ایشان خانواده هم داشتند و محفل روحانی و اجتماعات هفتگی دائر میشد و مبلغین بهائی برای عشق آباد غالباً با آنجا میرفتند .

در تاشکند و در بخارا نیز از عشق آباد و ایران رفتند و تبلیغ بسیار کردند و اجتماعی فراهم گردید و در سال ۱۳۱۰ آقا میرزا ابوالفضل و آقا شیخ محمد علی قاضی و عدّه دیگر در آنجا اقامت کردند و بعد از تأسیس مجله خورشید خاور در همه آن حد و نمرات آن بین اهالی توزیع میگشت و آثار صادره برایشان ارسال میشد تا در اثر انقلاب کبیر همه آنراکز متلاشی گردید و هر که توانست مهاجرت اختیار نمود و در قحطی سال ۱۳۳۶ بقایایشان نیز رفتند و کتابهای کتابخانه و حدت مذکور اولاً بکتابخانه محمودیه عشق آباد منتقل گردید .

و اما بهائیان معروف آنحد و در کتر عطاء الله افغان بن عطاء بن محمد اکبر بن محمد خان از طایفه علی زئی و اهل زمین داورقند ها روزراعت پیشه بود و در ایام قبل بکابل کوچیده بودند و عطاء الله در آنجا متولد گردید و در مکتب کابل خواندن و نوشتن فارسی بیاموخت و چون والدش در قریه ده یعقوب

واقع بیک فرسنگی کابل همیشه زراعت مشغول بود پس از بلوغ  
 بسن ده در آنقریه بکمک پدر مشغول گردید و در ده وازده سال<sup>لکیش</sup>  
 پدروفات یافت و اوپس ازچندی زراعت راترك نمود بخدمت  
 دولتی داخل شد و تا سن بیست سالگی در کابل بآنخدمت  
 مشغول بود و در آنوقت قضایائی رخ داد که امیر عبدالرحمن  
 خان ویرا بترکستان افغانستان تبعید نمود و اولاً جرم جمیع  
 بستگانش گذاشته منفرداً بمزارسخی آمده مقیم گشت و نزد  
 میرزا عبدالعلی نام طبیب بخدمت مشغول شد و طبیب مذکور  
 بهسر خود طبابت تدریس میکرد و پسر در فهم مطالب کند بود و او  
 ناچار در روس راتکرار نموده توضیح میداد و عطاء الله خان  
 بعلت کثرت استماع دروس طبیبیه و مشاهد عملیات و تجربیات  
 سه ساله نزد آن حکیم در فن طب و قوفی حاصل کرد و شهادی  
 از این علم بذائقه اش رسید و از خدمت مذکور خارج شده نزد  
 میر محمد عالم که طبیب حاذقی بود یک سنه علم طب قدیم  
 پرداخت تا در آن علم و عمل و قوفی حاصل نمود آنگاه سمت  
 رسمیت یافته در اداره نظام طبیب قشون گردید و الی سنه  
 سال بد آن وظیفه اشتغال داشت و در آن اثناء سردار  
 اسحق خان که سردار قشون ترکستان افغانستان بود سر  
 بطغیان برداشت و بمقابل عبدالرحمن خان علم مخالفت  
 افراشت و در وتیب سپاه که عبارت از ده هزار قشون بود

برای سرکوبی وی از سپاه کابل بطرف مزارسخی حرکت کرد و اسحق خان نیز قشون خود را که هشت هزار بودند و قسمت نمود به جلوائیشان حرکت داد و در چهار منزلی مزارتلاقی دو لشکر واقع و نارتال افروخته گردید و پس از یکروز محاربه یک قسمت از سپاه امیر عبدالرحمن خان انهزام یافت و عساکر اسحاق خان ایشان را تا قرب کابل تعاقب نمودند ولی قسمت دیگر لشکر که خود سردار اسحق خان در آن بود شکست فاحش خوردند و سپاه کابل ایشان را سرحد روسیه تعاقب کردند و اسحق خان مع پانصد نفر سواران خاصه خود فرار نمود به روسیه داخل شدند و در سمرقند و توابع آن اقامت کردند و دکتر عطاء الله خان از همراهان سردار اسحق خان بود و این در سال ۱۳۰۱ هجری قمری بود که بسمرقند درآمد و تا آن هنگام در آنجا راجده این امر هشام احدی نرسیده بود و دکتر در آنجا توطان یافت و بهمان شغل طبابت مشغول گردید و ضمناً جراحی بیاموخت و شهرتی حاصل کرد و زنی از تاجیک های شهر اختیار نمود و خانه و اثاث فراهم ساخت و چون آقا میرزا ابوالفضل در سنه ۱۳۰۷ بانول آمد به پند سنه اقامت نمود در کتر عطاء الله خان که محضر سئوالات در مسائل علمی و تکمیل اطلاعات در مراتب این علم بهمه جا و همه کس مراجعه میکرد با وی مراد ه نمود و آشنائی حاصل کرد و میرزا او را صاحب لیاقت و استعداد دید و در تبلیغش کوشید تا اینکه او بر حقیقت این امر اطلاع حاصل نمود و

مصدق و مؤمن گشت و نیزیک نفر از رفقاییش د کتر شیر محمد خان نام افغان که شخصی عارف و نطق بود بتوسطه وی تصدیق نمود و میرزا شرح هرد و را حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و برای هر یک خطابی کریم صد و ریافت و در آغاز خطاب بشیر محمد خان این بیت مرقوم بود .

در سمرقند است قند اما لبش در بخارا یافت آن شد مشربش چون از مضمون اشاره این بیت و دیگر اشارات نامقبولیت تصدیق وی مفهوم بود خطاب رابا و نشان ندادند و شیر محمد خان مشغول خرید و فروش چای گردید و در بخارا از حاجسی میرزا محمود افغان و نغری دیگر از تجار تازه تصدیق ایرانی چای بخرد و مبلغی قرضدار شد و متدرجاً باز زیاد میکرد تا آنکه آن تاجر ایرانی معامله رابا وی قطع کرد و طالب خود را بجدیت خواست در این وقت شیر محمد خان صریحاً تعرض بعقیده کرد و کلمات ناسزای امر برای آن شخص نوشت و قرض خود را انکار نمود و ارسال بخارا داشت و آن شخص تاجر عین نامه او را نزد آقا میرزا ابوالفضل فرستاد و لذا حال تیسری و اعراضش معلوم همه گردید و بعد هم بسمتی رفت و در بین مسلمانان آنجا در خصوص این امر مسائل مبغضانه اظهار داشت ولی د کتر عطاء الله خان در ایمان مستحکم گردید و او اول کسی است که در سمرقند با ایمان بهائی فائز و ثابت است



گشت و خانواده بهائی در آنجا تشکیل کرد و صاحب اعتبار  
 و املاک گردید و خطابات متعدد از قلم میثاق بافتخار  
 صدوریافت و هائله اش لم یتغیر در آنجا برقرار ماند و سه سفر  
 برای ملاقات بهائیان بعشق آباد مسافرت نمود و محض ابلاغ  
 این امر ببرزگان تراکمه بخیم آنان رفت اولاد و احفاد وی همه  
 بهائی شدند و برادرش شاد الله خان هم در حدود سال  
 ۱۳۲۸ بمرقند رفته نزد وی بایمان بدیعی رسید و داخل  
 زمره اهل بها گردید و چنان منجذب بود که چون بهر بهائی  
 میرسید تنک در ریخل گرفته میبوسید و در همان اوائل تصدیق  
 سوی ارض مقدّس شتافته حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردید  
 مراجعت نمود تا آنکه بفتنه در سن جوانی درگذشت و فرزند  
 دکتر مسمی بحیب الله خان نیز از بهائیان ممتاز و علاقه مند  
 باین امر بود و همواره حمایت میکرد و بالاخص هنگامی که امر در  
 سکنه اصلی سمرقند بنای نفوذ گذاشت شدت حرارت از و چنان  
 جلوه کرد که همی در تبلیغ مردم سعی و همت مینمود و منزل  
 و محلشان پیوسته مأمن بهائیان بود و مراد ه و ذهاب و ایاب  
 مسافرین احباب میشد و در سال ۱۳۴۷ دکتر یکی از منازل  
 خود را مسافر خانه برای مسافرین بهائی و مبلغین تخصیص  
 داد و اثاثیه برای آنجا تهیه کرد و بالجمله دکتر عطاء الله خان  
 و نجلیش رایت افراخته این امر و عضو بلکه مؤسس محفل روحانی

در سمرقند و مصداق السابقون السابقون اولئك المقربون  
شدند .

دیگر از معارف اهل ایمان قاری مسیحای تمهید از  
فضلا و ادبا و شمراء و دارای مشرب و ذوق سرشار عرفان و  
مدیر کتابخانه و رحمت الله خان بن قاضی عیسی خان و  
عبد الوهاب الهامی اورنگ، تاشکندی و ملا زکریا که اول مؤمن  
آهک لیک بود و پسرش ملا ابوالقاسم و ملا یونس و ملا یوسف و  
ملا غیاث و ملا عبد الرؤف و عبد الشکور و دیگر از مؤمنین اهمل  
سمرقند عبد المؤمن ستاری فاضل و معروف بتقوی و دینداری  
دیگر او دین ملا محمود از دانشمندان و ناطقین و آقامیرحیدر  
دیگر عبید الله مخدوم و ملا محمد شریف خیاط و ملا محمد امین  
و ملا اسلام و ملا میریونس و رحیم آقا و حیدرخان و برادرش و  
سلطان بای و میرزا عبید الله و امرالله و نورالله و همراه قلی  
و عبد الجبار ستاری برادر عبد المؤمن دیگر حاجی عبد الرحمن  
قاری سیاح تاشکندی مدیر جریده الاصلاح در تاشکند که در  
سال ۱۳۳۵ ملاحظه بقصد ایذاء و قتلش برخاستند و ناچار  
بمشق آباد رفته سه ماه بماند تا فتنه فرونشست و برگشت  
دیگر عبد الغنی و اصفرخان حبیب الرحمن و رستم خواججه  
تاشکندی و اسامی اعضا، محفل روحانی در سال ۱۳۴۷ چنین  
بود دکتر عطا الله خان پسرش حبیب الله خان مسیحی

تمهید، میرا حرا، ملاحید، عبد الوهاب الهامی، تاشکنسودی،  
 عطاء الله پرویزی اردبیلی، آقا حسین محموداف سبزواری،  
 آقا محمد هاشم یزدی و در اطراف سمرقند در راتپه ظفرخان  
 جوهری قاضی بزرگ و شاعر سرایمان داشت و پسرش اشعرش  
 میرزا عبد الله سهلی بدین نام سرگشت و در اسکبلومرغلان نو  
 عبد المؤمن حکیم مؤمن بود و در آند یجان عبد الله سلیمانسی  
 اظهرا ایمان داشته جهت و در محمودی بسمرقند اشعاری  
 فرستاد که در ضمن این دو بیت بود :

چیست ایقان روح انجیل مسیح

چیست اقدس عین قرآن فصیح

کیست میدانی بها سلطان دین

مشرق انوار رب العالمین

و اما از اصل نژاد روسی چون در آن دوره ها نظر بملاحظات  
 دولتی و اوضاع کشوری چه در اوائل و چه در اواخر فیما بین  
 آنان تبلیغ کمتر میشد و آنان خود نیز از پیوستن و معاشرت با  
 بهائیان ملاحظه و اندیشه میکردند بدینروندۀ بسیار مشهور  
 نبودند ولی مع الوصف ایمان قلبی و مراتب حب و علاقه مندی  
 زیاد تحقق داشت از آن جمله دکتري جلیل در عشق آباد بود  
 ولی بهمان علت ممنوعیت بهائیان در تبلیغ روسیان اطلاعات  
 کامل نیافت ولی پسرش لنکوویچ بهائی بود و خطابی نیز از

حضرت عبد البها<sup>ء</sup> بوی رسید و در تاشکند مالوک و دیگر ماکانوف  
 که نیز خطابی از حضرت عبد البها<sup>ء</sup> یافت و بعضی الواح بر روی  
 ترجمه کرد و مختصری از احوال ایزاپیلاکرنوسکی خانم فاجمه  
 نویسن مشهور و شاعر گذشت که کتابی در شرح حیات حضرت  
 نقطه بنوع تیا ترونیز کتابی در شرح حیات حضرت بهاء الله  
 نوشت و خطابه و مقالاتش را جمع باین امر مهمه عظمی در آن  
 کشورها انداخت و خود سفری هم بحیفا نمود و گفتند که السنه  
 روسی و انگلیزی و فرانسه و آلمانی و ایطالیائی بخوبی مینوشت و  
 سخن میگفت و در سن هفتاد سالگی همینکه از زبان اسپرانتو  
 مطلع شد پس از دو ساعت مطالعه عرقومه در آن زبان نوشت  
 و ارواحاً خواهان وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بود دیگر  
 مسیوتومانسکی مستشرق معروف روسی که با میرزا ابوالفضل  
 معاشرت داشت و میخواست بواسطه او جریده ماوراء بحر  
 خزر بفارسی منتشر سازد و او کتاب اقدس را با انضمام بعضی  
 الواح روسی ترجمه و طبع و نشر نمود و صد ها نفوس دانشمند  
 روسی که اطلاعات کافیه در این امر حاصل کرده بسیاری از  
 آثار خطای و تصویرها بدست آورد و ترجمه و بحث های دقیق  
 کردند و طبع و نشر نمودند بنوعیکه مخزن ادبی مسکو و لنین گراد  
 فی الحقیقه یک محفوظه وسیع این امر میباشد .

و از همه مهمتر تولستوی شهیر میباشد و لئوتولستوی در

سال ۱۸۲۸ متولد شد و در سن هفتاد سالگی بواسطه نمایش امریاب که ایزابلا گرینوسکا با درسن پترسیورک داد در سال ۱۹۰۳ نشر داد از این امر اطلاع یافت و کتباً از وی تقدیر نمود نامه مذکور در مطبوعات روسیه نشر یافت آنگاه رساله تالیف اراکویان را راجع به بقیه اصحاب اولیه حضرت اعلی و هم برخی از تعالیم مطالعه نمود و سیکی از دوستانش مولا نثر نام که مشغول بتالیف کتابی در باب ادیان بود فرستاده تاکید کرد که در آن کتاب فصلی در باب بهائیت ضمیمه نماید و سپس تولستوی کتابهای بسیار که دسترس شد را جمع ببهائیت خرید و کتاب بنام ندهای افراد بشر تالیف ایوان ناکویین راجع با دیان و بهائیت دوست داشته و نسخی برای چند تن از دوستان خود فرستاد و بالاخره در سال ۱۹۱۰ در گذشت و این عبارت از کلام اوست همه ما حیات خویش را درین مجاهدت بپایان میرسانیم که شاید موفق بکشف سرامکان گردیم ولی مفتاح این سردر دست زندانی ترکیده حضرت بهاء الله مقیم عکا فلسطین بوده است ما در این مقام شرحی را که میرزا عزیز الله جذاب سابق الذکر خراسانی در کیفیت احوال و ایمانش نوشته از همین خطش نقل مینمائیم و هی هذ ه " تفصیل ایمان و اطلاع ایشان از امر مبارک بهائی آنکه در او اخر ماه شعبان سنه ۱۳۲۰ در حضور مبارک حضرت

عبدالبهاء جلّ عبودیتہ مشرف بودم شرحی در باره مرحوم  
 غراف تالستوی فرمودند که نفسی است بسیار منصف و لسی از  
 امری اطلاع یک نفس میخواهد که با او ملاقات نماید و بگوید  
 فلاسفه قبل نهایت اشتهاشان در حکمت و سلوک بود شما هم  
 نهایت قدری از آنها بیشتر معروف میگردید مثلاً آنها علمی  
 بلند کردند پنج ذرع علم شما ده ذرع خواهد بود و لکن خود  
 را در دریای توحید را آورید که اسم و رسمتان ابدی و باقی  
 بماند از این قبیل فرمایشات که با تمام رسید فانی برعهده  
 گرفتم مصمم بملاقات حضرتشان گردیدم مراجعت از ارض اقدس  
 از طریق ادراس در یوم یکشنبه اول ماه رمضان سنه ۱۳۲۰ م  
 ۱۴ سپتامبر سنه ۱۹۰۲ مسیحی بلیط گرفته باره آهن  
 روانه طول گردیدم سه شنبه بقورس رسیدم و چهارشنبه  
 نزدیک یانسی پسلانی که محل ایشان بود رسیدم وقت  
 حرکت واغون قاند ختور کسیکه در راه بلیطها را نگاه میکند  
 تجدید شده بلیط بنده را که دیدند و نفرمودند پرسیدند  
 کجا میخواهید بروید عرض شد برای ملاقات غراف تالستوی  
 میروم گفتند ممکن نیست از طرف دولت قدغن شده کسی  
 با ایشان ملاقات نکند و شاگردان ایشان از ملاقات ممنوع اند  
 و راه آهن علاوه از یکدقیقه در راستانسیه یانسی پسلانسی  
 بیشتران ندارد و کسی را نمیگذارند پیاده شود عرض شد

من ایرانی و بهائی هستم برای بعضی سئوالات روحانی  
 ملاقات لازم است و مخصوص از عکا آمدن ام معلوم شد هر دو  
 قاندختور از مرده ایشان هستند قدری تفکر نمود به با هم  
 مشورت نمودند فانی فرمودند که چاره دیگریست جز آنکه  
 در سما فوراً نزد یک ایستگاه ماشین است یکد و نفر آمدن شما  
 را ببرند فانی قبول نمود و تشکر را بر از داشت و قتیکه در سما فوراً  
 فانی را با اسباب پیاده نمودند شبی بود برف و باران میآمد  
 در نهایت تاریکی با پالتو خز میلیرزیدم ولی چاره نبود علاوه از  
 نیم ساعت که گذشت راه آهن از آنجا روانه شد و نفر آمدند  
 با کمال اظهار محبت اسبابهای بند را قدری برداشتم  
 پیاده رفتیم ناچار نیک استانسیه هم که از مرده حضرت غراف  
 بودند فوراً امر فرمودند پیچ را آتش کردند لباسهای فانی  
 قدری خشک شده ولی امر فرمودند زاندا را از طرف دولت  
 در رب خانه گذاردند که کسی را نگذارند نزدشان برود بعد  
 از صرف چای صبح شد اسباب<sup>که</sup> همراه داشتم گذاشته بسا  
 اونیشکه روانه شدم شاگردان هر یک که رفته بودند برمیگشتند  
 میگفتند نروید نمیگذارند و لکن متوکلاً علی الله رفتن نزد یک  
 در رب عمارت که رسیدم پیاده شدم و بروسی بژاندارمه سلام  
 دادم پرسید که برای چه آمده اید عرض شد من ایرانی هستم  
 بعضی مطالب روحانی لازم داشتم از ایشان سئوال نمایم

فرمودند قدغن است از ن ندارم کسی را بگذارم عرض شد کسی را بفرمائید از اندرون بیاید من پیغام خود را در حضور شما برسانم معلوم بود تا یکدرجه ملاحظه را در قبول کردند پیغام دادند بعد از چندی شخصی تشریف آوردند بعد از احوال پرسى معلوم شد جناب چرتکوف فیلسوف معروف که حال هم حیات دارند و دو سال بود که ایشان را از روسیه تبعید نموده بودند تازه از آن مراجعت شده آمده و محض ملاقات حضرت غراف آمده اند بعد از سؤال و جواب و اطلاعاتی که دانستند از عکا و حیفا از حضور مبارک آمده ام میخواهم پیغام مبارک را برسانم تشریف بردند مذاکره فرموده مراجعت نمود و بزاند ارمه از قول حضرت غراف مذکور داشتند که ایمن از مرده من نیست از عکاراه دور آمده و مرآت احوال ندیده و از شاگردان من نیست و مسیحی نیست برای سؤال و جواب روحانی است بگذارید بیاید ملاقاتی میشود مراجعت مینماید و ژاندارمه قبول نمود حضرت چرتکوف پیشوا شدند باطابقیکه برای ورود مسافر بود بردند و از طرف غراف لیف نیکلای اظهار مرحمت فرمودند و مذکور داشتند چون در راه صدمه کشیده امید قدری راحت شوید تا ظهر بعد از ظهر در سرزمینها ملاقات میشود و صحبت بداریم عرض شد هر چند در سر روسی نخوانده ام ولیکن حروفات چایی را قدری میتوانم



بخوانم لذا استدعا میشود کتاب اخرا ایشان که بآنسب بلوی  
 نمود و حکم کفر و قتل دادند التفات فرمائید تا وقت ملاقات  
 مطالعه شود تشریف برد و کتاب را آوردند بعد از شستن سرو  
 صورت خود خواستند جای بیاورند عرض شد صرفاً شده بعد  
 از قدری راحت از ساعت نه روسی الی ساعت دوازده روز جمعه  
 ۱۷ سپتامبر مشغول مطالعه کتاب شدم مفهومی شد که مرقوم  
 فرموده اند چه ضرر دارد ما هم مانند موسی و اسلام بگوئیم  
 مسیح مانند آنها مبعوث گشته و مسأله کبوتر و شیطان و بالای  
 کوه اینهار از میان برداریم و موهومات بدین عوام ندانیم و  
 خود را محل شمتت ملل ننماییم ساعت یک بعد از ظهر احضار  
 فرمودند خدمتشان رسیدم چون پاهایشان کم قوه شده بود  
 کرسی ترتیب داده بودند که پاهایشانرا میگذاشتند یک ماه  
 قبل که اوغوست بود مریدهای ایشان جشن هشتادسالشانرا  
 گرفته بودند بعد از بجا آوردن رسوم انسانیت از طرفین برای  
 بنده و حضرت چرتکوف میزنهار چیده بودند فانی آنسنوات  
 گوشت نمیخورد معروف داشت چند سال است گوشت  
 نمیخورم متبسمانه فرمودند منم گوشت نمیخورم شما هم  
 معلوم است که از تعلیمات مبارکه است جواب عرض کردم  
 حرام نیست در کتاب بعد تفصیل لوح مبارک عرض شد کسه  
 میفرمایند غذای انسانی از بدایت گوشت نبود و خداوند  
 با انسان چنگال و دندان گوشت خوردن نداده چه قدر

بود ائی و برهائی که گوشت نمیخورند و قوه شامه شان بهتسر  
 و سالمترند بلکه اگر کسی گوشت نخورده باشد یا مدتی گوشت  
 نخورد از نزدیک دکان قصابی بگذرد احوالش بهم گردد انصاف  
 نیست برای چند روز زندگی انسان شکمش را قیرستان  
 حیوانات نماید و حال آنکه ممکن است بحیویات و لبنیات  
 و دهنیات سدّ جوع شود فرمودند مانند غذای خودشان بران  
 فانی تخم مرغ باروغن کره حاضر ساختند در طی نهار شروع  
 بصحبت فرمودند که من بیروزنامجات اعتماد تام ندارم زیرا  
 بضرر بعضی جهات ذمّ یا مدح کنند سه دفعه خواستم ازین  
 قانون آگاه شوم از یابی و سبائی آگاهی از روی بصیرت تا مه که  
 در کتب خویش بنویسم و از ده یوم قبل که با جناب چرتکوف  
 ملاقات گردید همین مذاکره در میان بود عرض شد بنده هم  
 امروز روز و از ده هم است که از حضور مبارک عازم خدمت گردیده  
 سئوال فرمودند که باب را چه میدانید و چه وقت ظاهر شد و  
 چه داعیه داشتند جواب عرض شد حضرت باب جوانی بودند  
 " الی " و حضرت باب در تمام کتب و رسائل فرمود من آمدم  
 شمارا آگاه نمایم حق در میان شما و شما اورانمی شناسید من  
 از تو متنا دارم که در راه او شهید شوم و دولت دانستند که هر  
 چه هست اصل حضرت بهاء الله است او را اولاً حبس " الی " و کتاب  
 وصیت مرقوم فرمودند بعد از صعود پسر بزرگشان  
 عبدالبهاء عباس افندی مرجع بهائیان مقرر فرمودند

ارض و نظام آن بسلاطین عادلانه راجع قلوب را برای حق مقور  
 و مقدر فرموده فرمودند بعد از صعود حضرت بهاء الله  
 امرشان چه قسم است جواب عرض شد روز بروز در ترقی و انتشار  
 است مثنوی فرمودند ادعای حضرت بهاء الله جواب عرض  
 شد با اصطلاح کتب مقدسه مکلم طور یهوه اب جاوید و اصطلاح  
 شیعه رجعت حسینی، با اعتقاد سنت و جماعت حضرت باب  
 مهدی و حضرت بهاء الله رجعت ثانی حضرت مسیح الله  
 الی "سئوال فرمودند از احکام تازه جواب عرض شد کتاب آسمانی  
 احکام تازه موسوم بکتاب اقدس و عبارات بکتاب الله راجع  
 واحکام فروعیه کل ببیت عدل عمومی از جمله احکام وحدت بشر  
 که میفرمایند کل باریکد ارید و برگه یک شاخسار از جمله وحدت  
 ادیان، پاکی ادیان، وحدت خط و وحدت لسان عمومی و  
 وحدت اجناس تساوی رجال و نساء، ترك تعصبات و وطنی  
 مذهبی، جنسی، سیاسی، امر بتعلیم اطفال ذکور و اناث اجباری  
 تا کسی در ارض بیعلم و صنایع نماند از جمله در هر شهر و قریه  
 نه نفر از طرف عموم محفل داشته باشند بامورات ملت و فقرا  
 و ایتام و معارف رسیدگی نمایند از جمله ترك سلاح و سلاح  
 عمومی سئوال از خوردن و نخوردن گوشت جواب عرض شد در  
 کتاب حرمت آن نازل نشده ولی از لوحیکه حضرت عبدالبهاء  
 میفرمایند بتدریج ترك میشود و قتیکه نفوس بد رجه ای تربیت

شوند که گشتن بکمرغ رارواند دارند البته قتل انسان بکسی  
 برداشته میشود سؤال فرمودند که از سائرملت ها غیر اسلام  
 کسی ایمان آورد ه جواب عرض شد خود بند ه ازینی اسرائیل  
 "الی" سؤال فرمودند حضرت عبدالبهاء چه دعوی دارند  
 جواب عرض شد بندگی و عبودیت صرفه میفرماید اول غلام شما  
 ضم و اول خادم شما من مروج احکام پدر بزرگوار است و بموجب  
 کتاب وصیت مبارک کل من فی البهائ ماورکه اطاعت نمایند  
 ولکن برادرها یعنی میرزا محمد علی بر مخالفت حکم پدر قیام  
 کرد و برادر خود را هم برنقش واداشت فرمودند این باید  
 بشود از خاندان خود بهاء الله چنانچه پسر من که افسسر  
 است حال پطربورغ شب وروز در قتل من میکوشد این دلیل  
 بر حقیقت است ازین محزون میباشد باید بشود سؤال فرمودند  
 که برای من الواح تازه بفرستید جواب عرض شد فانی درس  
 روسی نخوانده ام در چند سال در تجارت منشی دفتر دار  
 حروف را شناخته ام جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی کسه  
 در یاد کویه تشریف دارند روسی / آلمانی خوب میدانند عرض  
 میشود با شعاطرف مکاتبات شوند و دستخطی تازه از حضرت  
 عبدالبهاء صادر شده لوح شرق و غرب معروف بزودی عرض  
 میشود ترجمه بروسی بنمایند و فرستند فانی هم از حضرت عالی  
 سؤال دارم فرمودند بگو عرض شد با تفصیلی که بعرض

رسید شما حضرت بهاء الله را مرتب عالم و موعود این قسرن  
 میدانید یا نه و دست خود را بلند نمود و فرمودند من چگونه  
 میتوانم قبول ننمایم در صورتیکه من جمعی را میخواستم در  
 روسیه تربیت نعایم این است که می بینید ژاندارمه گذاشته اند  
 که کسی نزد من نیاید تا چه رسد بکسی که سی و چهار سال از ایران  
 بیفد او و در نه و عکالی و محبوس و تمام سلاطین را صلح  
 عمومی و عدل دعوت نماید و چقدر در راه او شهید شدند البته  
 این امر عالم گیر خواهد شد من تفصیلاً برای خود مینویسم که  
 کل بدانند و روی آورند درین حین صبیح کوچکشان منشیان را  
 از حبس خلاص کند تشریف آوردند و با کمال مهربانی ملاقات  
 و احوال پرسید فرمودند و همچنین دکترشان و قدری چرتکوف  
 از حقیقت این امر ذکر فرمودند و آنچه بنده عرض مینمود و سؤال  
 مینمودند کل را مینوشتند و چند دانه از عکس خودشان و چند  
 کتاب بیادگار دادند مخصوصاً توقع فرمودند که خدمت  
 بلند مرتبه عبدالبهاء عرض بندگی مرا معروض دارید نزد یسک  
 غروب مراجعت شد و از یاد گویند لوح شرق و غرب بروسی ترجمه  
 شد برای ایشان ارسال گردید و خدمت مسیاری هم عرض  
 شد با صبیح ایشان ارسال مرسول جاری فرمودند اما از تحریر  
 ایشان فانی بیخبر بودم تا یکسال متجاوز است که جناب  
 آقا سید مهدی را بمسکو خواستند مراجعت کردند یک کاغذشان

بمیرون آمد ه مرقوم فرمود ه اند من از امر بهائی بی اطلاع بودم  
 فلانی آمد ه مرا مفصلاً آگاه نمودند هر چند از علما و اهل علم  
 نبودند ولی معلوماتی که بمن دادند با دست قبول کردم  
 در یکی از کتابشان مینویسد یکی از اسلامیان نزد ایشان از اسلاً  
 دل تنگی کرده گویا مذ هب مسیحی را توصیف کرده با و گفته  
 شد که از اسلام رنجیده چرا بقهقرا بر میگردی قدم پیش گزار  
 برو بهائی شو و مسافرینی که از مسکو آمده تمام ذکرمینمایند که  
 شاگردان ایشان دست<sup>دست</sup> میآیند از امر بهائی آگهی میخواهند  
 یکی از آنها در روز مجلس عمومی فرصت بنا طقین بهائی نمیدهد  
 خودش دیگران را تبلیغ مینماید . انتهی

\*\*\*\*\*

## عراق

بنوعی که در بخش شش شرح دادیم گروهی از مومنین  
 در بلاد عراق خصوصاً در بغداد و بعقوبیه میدرخشیدند که  
 عدّه از اخلاف مقدمین و برخی جدید الورود در این امر بودند  
 و عدّه نیز از ایرانیان در آنجا سکونت داشتند و اعتقاد را از اسلامی  
 نژاد مختلف و از بنی اسرائیل بودند و آقامصطفی و ناصر را  
 نوشتیم که چگونه مقیم بیروت و اسکندریه و عکا شدند و احوال  
 شیخ محمد از مشاهیر مومنین را در بخش مذکور بتفصیل آوردیم  
 و خاندان آقامیرزا محمد وکیل خصوصاً پسرانش آقا محمد حسین و  
 آقا نورالله  
 معروف بقوندره چی در بیت حضرت بهاء الله بسرایداری  
 مفتخر بودند و زائرین را با آداب و مراسم زیارت هدایت میکردند  
 و ضیافت و پذیرائی مینمودند و چون بیت را عادی بالاخره  
 قبض کردند آنان مقیم اسکندریه گشتند و منیر افندی غلسف  
 آقا محمد حسین سالها در محفل روحانی بغداد منشی بود و  
 از شهر مومنین و دارای تمول و نفوذ حاجی محمود قصابچی  
 بود و حضرت عبدالبهاء سعی بسیار در ایجاد وحدت مابین  
 بهائیان عراق و پیشرفت این امر در آنجا و حفظ و عمران  
 بیت ابهی نمودند و آثار کثیره آنحضرت برای بهائیان بغداد  
 کافی و شامل احوال است و ما در اینجا راجع با حد کثیره اهل  
 بهاد را نحدود و راجع بواقعات کثیره آن محض اختصار بهمین  
 مقدار اکتفا مینمائیم .

\*\*\*\*\*

## فلسطین و سوریه

شرح اوضاع آنحد و مواضع متبرکه و تاریخیه متعلق بسنین اشراق انوار ابهی و نیز راجع بحضرت عبد البهائه و تاسیس عائله ایشان خصوصاً در بخش ششم و هفتم نگاشته آمد و هنگامی که حضرت بهاء الله با عائله از خانه عبود معهود بقصر بهجی انتقال فرمود حضرت عبد البهائه با عائله خود بسر جایشان در همان قسمت بزرگ عمارت قرار گرفتند و عائلات میرزا اسد الله اصفهانی و حاجی سید جواد یزدی و آقا سید مهدی راد قسمت کوچک جای دادند و بعد از چهار سال در حالی که گفتگوی انتقال از آنخانه هم در میان بود بعلمت آنکه پاشای کرد از اهل شام که بحکمرانی آمده بود خانه را میخواست بخانه صیقل معروف بمد و انتقال نمودند و پس از دو سال بخانه عبد الله پاشا استقرار جستند و مدتی متمادی در آنجا بسط افاضات بریگانه داشتند تا آنکه صعود انوار شمس جمال ابهی در قصر بهجی واقع گردید و شرح آنواقعه هائله و حالات و بیانات و نامه های تسلیمت بخش حضرت عبد البهائه در بخش ششم و هفتم نگارش یافت .

و خیالات خود سرانه میرزا محمد علی غصن اکبر و همرازانش و تفحصشان از آثار حضرت بهاء الله که در چننه حضرت عبد البهائه بود و قیامشان بر دستبرد نیز نوشته گردید و کتاب



وصیت نامه حضرت بهاء الله بنام کتاب عهدی که باستحکام  
 تمام اخذ عهد خود را از همه اغصان و افنان و منتسبین و کمال  
 اهل بهاء در حق آنحضرت کردند عیناً ثبت گردید و کیفیت  
 احوال برادران و بستگان بیوفابعد از استماع آن وصایا شرح  
 داده شد و بالاخره پس از انتشاریک دوره آثار قلم حضرت  
 عبدالبهاء و توجه اهل بهاء باز هم در روزیک صد و هشتادم  
 بعد از صعود که روزیازدهم آنماه جلالی و پنجم قوس بود  
 در عکا در مجمع عمومی بهائیان با حضور میرزا محمد علی غصن اکبر  
 کتاب عهد را دادند که قرائت نمودند و همه اظهار اطاعت  
 و انقیاد کردند ولی میرزا محمد علی در سرّی سست کردن بنیان  
 کتاب عهد را گرفت و از عائله و بستگان در عکا گرفته تا بهائیمان  
 بلاد نائیه هر که رامیتوانست بتدبیری که میدانست اضلال  
 کرد و از سهین همدستانش میرزا آقا جان کاشی کاتب وحسی در  
 عکا و آقا جمال بروجر دی در طهران و برخی دیگر شدند و  
 بالاخره بنوعی که در بخش سابق مفصلاً مسلسلاً بیان شد  
 فرقه بنام ناقض ناکث عهد که در آثار حضرت عبدالبهاء تکرار  
 گردید در داخل اهل بهاء پیدا شدند که مرکزشان میرزا  
 محمد علی غصن اکبر در قصر بهجی قرار گرفت و برادر مهتسر  
 بزرگوار را هدف سهام افتراءات و بهتانهای ساخت که از  
 آنجمله دعوت و ادعاه جدید بمقابل آیه کتاب اقدس

من ادعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه مفتخر كذاب بود  
 و آنحضرت آثار و خطابه‌های بسیار در آل برکمال مقام عبودیت  
 بهر سو منتشر فرمودند و امضاء خود را ع ع بعنوان عبدالبهاء  
 عباس توضیح دادند و نیز آن بیوفایان نزد چنان دولت  
 خائف مضطرب قاسم عبدالحمید عثمانی آنحضرت را به علاوه  
 اتهام بدعت جدید شیعه‌ئی متهم بارتباط با دول اروپا  
 خواستند و بادشمنان آنحضرت از اشخاص و از فرق موجوده  
 در آنحد و در کمال موافقت و مرافقت نمودند و آنحضرت بقسوه  
 حقیقت مقاصد خود و تائیدات غیبیه و نیروی عظیم بهمان و  
 استدلال سنینی طولانی همی مدافعت فرمودند و آنچه را که  
 آنحضرت نمی پسندیدند باعمال مخالفان مذکور در انظار  
 بیگانگان جلوه نمود، یعنی میدان ثابت و ناقض و تعدد مرکز  
 پیدا شد حتی برخی از بهائیان دلسوخته آنرا باختلاف سنینی  
 و شیعه تشبیه میکردند و خود را تسلی میدادند و آنحضرت در  
 همان ایام با همه رنج از ناقضان و کدورت از چنین شهرتسی  
 بین بیگانگان در ارتفاع اعلام بهائیت کوشیدند و همی خیر  
 و تسلیت دادند که عنقریب اعلام نقض منکوس و سرنگون خواهد  
 شد .

و در اوائل همین اوضاع و احوال فتوحات روحانیه اروپ و امریک  
 نمودند که دسته دسته بهائیان آنحد و در بعضا آمده زیارت

میگردند و تفصیل تمام آن امور در بخش سابق گذشت و در  
 آنسین من لورا بارنی (مادام دیریفوس) بمکآمد و ایامی  
 که در محضر آنحضرت استفاده حقایق معنویه الهیه میکرد  
 خانه مذکور عبود رافع مایتعلق بهابنام آنحضرت خریده اهدا  
 نمود و داستان قلعه بند کردن سلطان عبدالحمید آنحضرت  
 را نیز بتفصیل در بخش سابق نگاشته آمد که باشاعات ناقضین  
 در توهم افتاد و آن آزادی که در او اخرایام ابهی داده بود  
 باز گرفت و سپهائیان عکار عموماً در نتیجه ارسال مکرر مفتشین  
 و اغواءات ناقضین قدغن کرد که از دروازه عکابیرون نروند  
 و کسی نزدشان آمد و رفت نکند و کار برصها جرین و مسافرین و  
 زائرین عکاسخت شد و از جانب دولت مراقبها در کار بود و دیگر  
 اماکن مهمه عکا و حوالی بهمانحال سابق قرار داشت و قشله  
 عسکریه محبس ابهی در دست حکومت بود و قصر بهجی را کماکان  
 ناقض اکبر و عاقله اش تا آخر ایام در تصرف داشتند و حضرت  
 عبدالسها حق خود را در دست آنان نهادند و ثابتین در  
 عهد و پیمان فقط بزیارت روضه و توقف و اقامت در مسافرخانه  
 آنجا که بدست حضرت عبدالسها و مومنین تاسیس و تعمیر  
 و تزئین و توسعه یافت شادمان بودند و بتفریح و زیارت باغ  
 رضوان و فردوس و قصر مرزعه و غیره نیز فائز میگشتند و محل  
 اقامت زائرین و اردین عکا از مشرق از ایران و ترکستان و قفقازیه

و عراق و سوریه و مصر و هند و از غرب از آمریکا و فرانسه و انگلیس در  
 مسافرخانه عکا بود و مسافرین غربی محض مراعات حکمت و احتیاط  
 از اندیشه دولت عثمانی ملبس بزی اهل عثمانی میگشتند  
 و شرف اندوزی زائرین و مجاورین بهائی بحضور حضرت  
 عبدالبهاء در بیرونی بیت که در حجرات بالای مسافرخانه  
 بود واقع است و در اوائل ایام نونهالان مجاورین عکا غالباً  
 نزد زین المقربین و مشکین قلم و آقا سید اسد الله قمی و غیرهم  
 فارسی و عربی و خط میآموختند تا آنکه در حدود سال ۱۳۱۶ به  
 امر حضرت عبدالبهاء صورت مکتبی تأسیس گشت و فارسی و  
 عربی و انگلیسی تحصیل نمود و آنحضرت خود مواظبت و  
 مراقبت کرده تعلیم و تشویق همی نمودند.

دیگر از ابنیه مهمه این امر در آن اراضی بناء مقام اعلی  
 برداشته گردید که حضرت عبدالبهاء در بحبوحه  
 معاندت دشمنان داخلی و خارجی در سال ۱۳۱۸ بحیفا  
 تشریف داشته اراضی را برای بناء به پردسیانی مقاطعه  
 دادند نقشه کشیده بنای شامل نه ضلع بنیاد کردند و  
 بهائیان کمکهای مالی نمودند چنانچه ابواب بنام بساب  
 الفضل (یا در کار میرزا ابوالفضل) باب الاشرف (میرزا اشرف  
 بادکوبه) و نیز باب النصر باب الامین بود و همانوقت که  
 اطاق وسط یعنی محل استقرار هیکل حضرت در سال

۱۳۱۹ تمام شد میرزا اسد الله اصفهانی را پس از عودت از امریک مأمور حمل جسد نموده و او را ایران آمده صندوق را از خانه محل امانت حرکت داده باریاستش بر مجموع حاملین که هشت نفر بودند از طریق کاشان اصفهان نجف آباد عبور داده از راه بغداد بسوریه رسانیدند و این در سال ۱۳۱۹ وقوع یافت ولی بعد از رسانیدن بمرکز با اسباب استقرار فراهم نشد و آنرا در خانه یکی از منسوبین در حیفامستور کردند چه که از طرف دولت عثمانی بپیم همه نوع خطا میرفت تا هشتاد و هشت سال گذشت یعنی در سال ۱۳۲۷ در روز آمل عید نوروز مطابق ۲۸ صفر جسد را بدست خود آنحضرت در آنهنگام که شورش عثمانیان در سر مشروطیت بود در اطاق وسط گسسه قرارگاه بود قرار دادند و ما شرح خریداری و تاسیس اراضی جبل کرمل و مقام اعلی را در بخش سابق آوریم و در این مقام شمه نقل از میرزا عنایت الله اصفهانی ربیب میرزا اسد الله مینگاریم قوله " چون عرش اعلی را حسب امر جمال مبارک در طهران تسلیم آقا میرزا اسد الله کردند من در طهران دیدم که شبانه صندوقی را آوردند در خانه و در بخدان گذاشتند گمان میکردیم آثار و الواح مبارک است بعد باغی در سر قبر آقا خرید و آنجا امانت را کار گذاشتند و هیچ کس نمیدانست چه است بلکه گمان میکردند آثار و الواح است یکبار هم از ارض

مقصود حسب امر جمال مبارك آقاميرزا اسد الله باتفاق سيد  
 علي افغان مامور بسركشي آن در طهران شدند چون رفتند  
 امانت را بكمال وسلامت يافتند و چون امسرکار آن شد آنصندوق  
 را آقاميرزا اسد الله باعائله که هيچ نميدانستند آن صندوق  
 را دريخدا ن گذاشته باصفهان آورد و سپس تابعدار ارباب  
 تخت روان وسفارش دولت توسط وزير بافريد وسکينه کسه در  
 مصراست آمدند و از آنجا چون امر مبارك شد که باکمال جلال  
 حرکت کند لذا ابتدا بپير خود ش سه تن از احباب عرب را با لباس  
 پفیه و عقال و مسلح همراه برداشته و آقا محمد حسين و کيل  
 و يك نفر ديگر نيز بود که مجموعاً هفت نفر بودند بشام آوردند  
 و ببيروت رساندند و فرمودند که باکشتی بيارند و آقا محمد مصطفي  
 و ميرزا يوسف خان باکشتی متزلزل بمکا وارد کردند و از قضا  
 در آنروز شيخ مغربی ها که بنهايت مجلل و محترم بود مورد  
 برای تجليلش همه اشغال تعطيل گشت و لذا در گمبارك  
 تفتيش بعمل نيامد و آقاميرزا اسد الله آورده در خانه ما گذاشت  
 و رفته سرکار آقا را خبر کرد و تشریف آوردند از پله ها تا طبقه سوم  
 که صندوق مبارك بود بدون کفش تشریف آوردند و سپس  
 صندوق را به بيت مبارك يعنی خانه عبود معروف بردند و در  
 ضمن آثار مبارکه برقرار گشت تا آنکه نقل بحيفادادند و چندی  
 در بيت مبارك ماند و چون صندوق رخام را از هندیستان

آوردند سرکار آقا خود بگمرك رفتند و شرح صندوق را فرمودند  
 و در گمرك بازنشده و بخانه مستاجر مبارک که در محل قبرستان  
 است آوردند و شش ماه تقریباً در آنجا ماند و بعد نقل بخانه  
 دیگر دادند که آنوقت احبباً آنجا مشرف میشدند و بعد در اطاق  
 خانه نیکه الان میرزا بدیع الله می نشنید آوردند و چندی  
 آنجا بود وقتی چند نفر از مسافریں نجف آبادی را امر فرمودند  
 که شبها را محض محافظت در آن اطاق خوابیدند و در موقع  
 نقل بمقام صندوق عرش مبارک را در کروسه گذارده بمقام  
 آوردند من هم آن روز بودم که در ریز زمین مقام بردند و بسا  
 دست مبارک در صندوق چوبی جوف صندوق سنگی را باز کردند  
 و صندوق عرش را در آن گذارند در صندوق چوبی و رخسار را  
 بستند حالت عجیبی در هیكل مبارک بود زلفها پریشان بودند  
 یکی از احببای امریکائی میخواست عکس مبارک را بردارد اراضی  
 نشدند و در عین احوال کشور فلسطین مخصوصاً حیفا روی  
 ترقی بود و در سال ۱۳۱۶ امپراطور آلمان با تشریفات رسمی  
 و احترام تمام بهمراهی اعیان عثمانی بحیفا آمد و بزیمارت  
 قدس رفت و هنگام پیاده شدن در حیفا یکصد و یک توپ خالی  
 کردند و حضرت عبداللہا مکرراً بمجاورین و مسافریں فرمودند  
 شرکس را میسر شود اراضی اطراف مقام اعلی را در جبل کرمال  
 ابتیاع نماید محبوب و مقبول است زیرا حال خرید این اراضی

میسرولی بعد ها بینهایت پریها و معسور گرد و ولهد آقا میرزا  
 جعفری کقطعه زمین که وسعت آن تخمین سیزده هزار متر  
 مربع بود در نزد یکی مقام اعلی خرید و در سنه ۱۳۲۶ بنسأ  
 مسافرخانه در آن نمودند اطاق مکمل بساخت و پس از اتمام  
 اثاثیه آن از فرش و سایر لوازمات نیز مهیا کرد جمعاً تخمین  
 نه هزار تومان مخارج نمود و در غره رجب ۱۳۲۸ آن بنسأ  
 تکمیل بپایان رسید و در ماده تاریخ اتمام آن عندلیب این  
 بیت انشاء نمود .

بهرتاریخ این بنا گوئی ان هذ الجنة الصاوی  
 و بالای سرد ربحسب دستور مبارک آنحضرت عبارت ذیل را  
 بر سنگ کندند .

” این بنیان مهمانخانه روحانی است

و بانی میرزا جعفر شیرازی رحمانی است“  
 و اما شرح حال ناقص اکبر و دیگر ناقضین مفصلاً در بخش  
 سابق مسطور گردید و از آنان میرزا ضیاء الله که نسبتاً بهتر  
 بود چنانکه ثبت کردیم در سنین اولیه در گذشت و مهد علیها  
 نیز از میان رفت ولی میرزا محمد علی در تمامت ایندوره برجسا  
 بوده در خیال و اعمال خود ایستادگی داشت و هر قدر مقام  
 عظمت نیز میثاق بیشتر جلوه میکرد به بغض و حسرتش  
 پیفزود و عاقله اش نیز از و تأسی کردند و آنحضرت کرچه دست



وی را از امان امر ابهی و اهل بها کوتاه کرده از فساد نجات بخشیدند ولی در امور ظاهرا همه بستگان دستگیری نمودند و میرزا بدیع نیز گهگاهی موافق شده توبه مینمود و در عین حال بحال نفاق باقی بود کمکه و مساعدت میفرمودند و دیگر ارکان نقض مانند میرزا مجد الدین و محمد جواد قزوینی و غیره هم با بهمان طریق از جامعه مؤمنین جدا و بحال خود در کوشه خفا و انزوا افتادند و شمه از اخلاق و شیم غیر مرضیه همان در طی پیش‌های سابقه مسطور گردید از آن جمله آنکه میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم که با آنان یار موافق بود در ایام اشراق انوار ابهی چند سالی در عکا مقیم شد و زنی جوان عرب بگرفت که با او علقه یافت و در رپورت سعید دکان توتون فروشی باز کرد پسرش میرزا حبیب را بدان شغل گماشت و میرزا محمد علی که بسال ۱۳۰۲ عزم سفر هند نمود جمال ابهی برای حضرت عبدالبها محول فرمودند و او بسکه اصرار داشت عاقبت بدان عزم به پور سعید رفت و با میرزای مذکور ناظر مصاحبت حاصل کرد و با اتفاق آنان و خادیشان خاور به بمبئی رفت و پس از گردش مفصل در هند خواست عودت نماید و جمال ابهی اجازت نفرمودند و بیمارش نوشت و بحضورت عبدالبها متشبهت شدند و ایشان بمحضرا ابهی عرض کرده اجازت گرفتند و چون در اسکندریه وارد شد و بهائیان

خواستند که باتنی از معاریف و وجوه مملکت ملاقات کنند و رهبری نماید هر چند سعی کردند نیز بی‌فوت و بازسفری دیگر که همیشه برای طبع کتب رفت و وسال در خانه ماند و بیرون نیامد آقامیرزا محسن افغان حکایت کرد من با و گفتم آخر گردش تفرجی جواب گفت میترسم مردم مرا بشناسند حتی آنکه چون ماها ایرانیان عامه ایرانی بسرداشتم ما را مجبور میکرد چون بمنزلش میرویم فینه نیز همراه ببریم و همینکه بمنزلش نزد یک میشویم با فینه وارد شویم و بالاخره گفت میباید بشرط اینک که کسی با من نیاید و به تنه گردش کرد از قضا در کنار ریانشست و قونسول عثمانی او را دید بگمان اینکه شخصی از سوریه آمد خواست با او تکلم کند او ملتفت شده ترسیده برخاست و روانه شد قونسول از عقبش پراه افتاد و او بحال بیم و خوف میرفت تا قونسول با و رسید و احوال پرسید جواب گفت از اهل مصرم و چون منزل آمد در نهایت اضطراب حکایت کرد با و گفتم این مملکت آزادی است و قونسول عثمانی را کاری از پیش نمیرود و کسی نمیتواند تعرض کند و با چنین احوال و اخلاق که بسط مقال در این میدان وسیع ما را از وظیفه تاریخ نگاری خارج مینماید با اعتماد بنسب و کثرت منتسبین و متعلقین متعلق و ثروت و مکننت و بعلاوه آنها تکیه بقوت و صفاتی که جمال ابهتی تشویقاً و مراعاةً للحکمه در حقش فرمودند تا آخر الامام دست

از طلب ریاست نکشید و با اغواء نفوس و نشر ارقام آنچه  
 آنچه خواست کوشید و بالاخره خاسرو خائب گردید و در حفره  
 یاس و نومیدی خزید و چنانکه بتفصیل سابقاً واضح داشتیم  
 او را در وزن بود و زوجه اولی بنت حاجی علی عسکرتبریزی را قبل  
 از ازدواج حضرت عبدالبها بگرفت و چون آثار نقض از هر روز  
 گرد ما در زرش در حال پیری و شکستگی قصر بهجی را گذاشته  
 بعکا آمد و در جوار مرکز عهد و پیمان ابهی قرار یافت .

و برای میرزا بدیع دهی تمام و کمال دلیانام خریدند  
 و او متدراجاً مقروض شد مقابل هفتصد لیره رهن گذاشت  
 و هنگامی که اظهار توبه و انابه کرده را از رهن در آورده  
 دیونش را داد کردند و او را نقل بحیفا دادند تا در موقع جنگ  
 بین الطلی چون خانه اش که در محله آلمانیه بود از میان  
 رفت بآنحضرت ملتجی گشت بمیرزا عنایت الله اصفهانی امر  
 فرمودند که خانه مشترکی فرید و ناصر پسران میرزا اسد الله  
 اصفهانی را با اینکه ساکن داشت تخلیه کرد و او را با فامیلش  
 سکنی دادند و مال الاجاره شصت لیره راهمه ماه آنحضرت  
 دادند و هر ماه پنج لیره با ووسالی پنجاه لیره برای تحصیل  
 دخترش دادند و مصاریف و ما یحتاج آنان را از قبیل کفش و  
 غیره خریدند و با وجود نفاق و سوء اخلاقش آنان را کفالت  
 و اداره میفرمودند و بالجمله اغصان که در او اخر سن

اشراقات ابھی بمکتب و رخام فرو رشد ہ اسبان رھوار د رطویلہ  
 داشته سوار میشدند و باد وریں درغایت جلال عصرها برای  
 شم الھوامیرفتند بعلمت عدم اطاعت از مرکز عہد عاقبت بذلت  
 افتادند د چارھوان گشتند .

وازناتقضین عکا آقا علی اصغریزدی سابق الذکر بانا قضین  
 ہمد م بود تا د رحیفاد رگدشت وازو وزنش بنت آقا علی قزوینی  
 خاندانی بحال ابوی برجا ماند و دیگر حاجی خاورد رقصربہجی  
 خدمت میکرد و نوکر شخصی میرزا محمد علی شد د رسنین پیروی  
 د ریائین قصر گلگاری مینمود بمحضر مبارک حضرت عبدالبہاء  
 بکمال ادب ذہاب وایاب میکرد وسالم و بیعرفان بسود و  
 عاقبت د رقصربہجی د رگدشت واما جواد قزوینی سابق الوصف  
 د ربخش ششم ضمن اوضاع قزوین ہمینکہ غروب شمس جمال  
 ابھی وقوع یافت وحضرت غصن اعظم نہ تن از مجاورین معظم  
 اصحاب را برای قرائت کتاب عہد مقرر فرمودند اورا یکی از آنان  
 معین داشتند ولی او با اغصان ومخالفین ہمراہ شد و بعلمت  
 نسبت زوجه اش بازوجہ غصن اکبر معاشرتش با آنان بسودہ  
 موجب نفرتش گشت ومتد رجاً بضدیت وخصمیت برخاستہ  
 علمدار نقض عہد جمال ابھی گردید واز ارکان عناد و بیغضا  
 محسوب شد بد رجہ کہ با فاضح اخلاق واسوء آداب سلوک  
 نمود و با وجود عطف وفت و عدم تعرض آنحضرت بالسان و قلم

در توهین و تخریب بنیان میثاق کوشید و رساله در نقض  
نگاشت که بدست اعدا ترجمه بانگلیسی و نشر یافت و پسرش  
غلام الله در سال ۱۳۰۸ بامر پیکارفته بعداً با خیرالله سوریه<sup>۴</sup>  
چنانکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم متفق شده برای نقض  
عهد کوشیدند و بالاخره از خانه مذکور عکایقرب بهجی در جوار  
همرازانش منزل گزید تا در حد و سال ۱۳۳۶ از این عالم  
رفت و لقب و عقب از خود برجای گذاشت (۱) و پسرش جمسال

در خصوص احوال محمد جواد قزوینی حکایت کنند که چون  
پس از استخلاص از حبس تبریز بقزوین رفته آنگاه بعزم ادرنده  
وارد اسلامبول شد نزد مشیرالدوله سفیر کبیر ایران رفته از  
انتساب خود باین امر تبری نمود و چون واقعه بمحضرا بهسی  
معروض گردید وضع اکید فرمودند که احدی از زائرین وارد از  
ایران با او ملاقات ننمایند و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی  
که هنگام ظهور و سرور نقض وی در عکابود کیفیت واقعه را برشته  
تحریر آورد و خلاصه آن چنین است که جواد مکتوبی بقزوین  
نزد میرزا موسی خان حکیم نوشت و بموجب دستور عمو صی که از  
حضرت غصن اعظم عبدالبها<sup>۵</sup> بود مکتوب را قبل از ارسال  
بآن حضرت بنمود و ملاحظه فرموده آنگاه پاکات را باز کرد و  
مطالب شریره مفسده بیفزوده ارسال داشت و همینکه مکتوب  
بدست حکیم رسید بعد از ملاحظه لف معروضه از خود بنهاد  
و عیناً بحضرت عبدالبها<sup>۵</sup> فرستاد و چون مکتوب را با ضامیم  
مفسده مطالعه نمودند جواد را احضار کرده تشریح و تفسیر  
فرموده و جواد خارج شد بمنزل خویش رفت ابداً ابراز خجلت  
و ندامت از عمل خود ننمود پس حاجی میرزا حیدر علی و آقا میرزا  
بقیه در صفحه بعد

و غلام در امریکا قوت شدند و پسر دیگرش ضیاء خلف پدر و مقیم  
بهجی و دکاندار در عکا است .

امام میرزا آقا جان کاشی خادم الله که شرح سابقه  
احوالش را در بخش ششم و مال مملو از خسران و وبالش را در  
طی بخش سابق مندرج داشتیم عاقبت در ۲۹ محرم سن ۱۳۱۹  
در قصر بهجی درگذشت و در ای عتابه مدفون گردید  
و میرزا مصطفی بن میرزا مصطفی شهید نراقی سابق الوصف که  
نظریه شهادت و والدش در تبریز بمقام خواجگی حرم رسید و  
خصلت کنجکامی و کعب الاخباری داشت بانا قضین مساعدت  
کرد و در باب فضائل آنان خصوصاً ناقض اکبر روایات و احادیثی  
از لسان اطهر ابیهی روایت نمود و لذا او را ابوهریره فرمودند  
و بدین نام شهرت یافت و معذک گاهی فیما بین ثابتین

بقیه از صفحه قبل

ابوالفضل گلپایگانی متفقاً نزد وی رفتند و نکوهش کردند نصیحت  
گفتند و او میرزا ابوالفضل را شفیع خویش در محضر حضرت  
عبدالبهاء قرار داده درخواست قبول توبه کرد و انابه اش را  
قبول فرمودند ولی او را توبه و ندامت حقیقی نبود و ناگهان  
اخباری از جانب ناقضین شهرت یافت و موجب شد که توبه و  
انابه جواد مرد و گذشت و حضرت غصن اعظم و پیرامرد و  
مطرود فرمودند .

تذبذب و تردد داشت و عاقبت در طبریا بقریه متعلق بسید  
 مجدالدین و علی رضاییفتاد و پابشکست و در بیمارستان حیفای  
 درگذشت و در ابو عبیده مدفون گشت آقامهدی بن حاجی  
 غلامعلی کاشی سابق الوصف در بخش ششم که باغبان رضوان  
 بود در خاتمه ناقص گردید ولی حسب توبه و الحاحش مورد عفو  
 و غفران گشت و استاد عبدالکریم خراط که سابقه احوال در  
 بخش ششم آوریم پس از غروب شمس جمال ابهی با آنکه پیوسته  
 بمحضرت آن حضرات ابراز اخلاص میکرد ثبوت و رسوخ نداشت  
 و آنحضرت اغضاء و اغماض فرمودند تا بسال ۱۳۲۶ پیرو  
 برداشتند و او تضرع و التجا کرد و بعد از چندی بیمار شد و شد  
 درگذشت و در قبرستان بهائیان عکامد فون گشت دیگر میرزا  
 عبداللّه بن آقا علی زرگر قزوینی سابق الوصف در بخش ششم که  
 در عکاد که خرازی فروشی و مکتب خط و مشق فارسی داشت  
 و شعر میگفت و بهاج تخلص میکرد نفاق و نقض را مشید کرد تا در  
 حیفای درگذشت و جسدش را به ابو عبیده عکابرد و دفن کردند  
 و از و خواهرش که زوجه آقا علی اصفر یزدی ساکن عکاد  
 خاندانی بحالت ایوبین برجا ماند از آن جمله حاجی میرزا  
 ابوالقاسم ناظر که شرح حال او و پدرش را در بخش ششم <sup>ششم</sup> نگاشته  
 پس از غروب شمس جمال ابهی چندی در بیروت و عکاد ماند و  
 احوال و اقوال مخالفانه از وی شهرت یافت و آنحضرت ویرا بایران

نفی کردند و اهل بهار امانع از معاشرتش فرمودند تا آنکه عرائض توبه و استغفار معروض داشته مقبول گردید و الواح بسیار صادره در حق او خوانوده اش بر جای ماند دیگر محمد رضا مسکر سابق الذکر.

و ما در بخش سابق فتن و بلایای شدید وارده بر آن حضرت را که بتحریر ناقضان و معاندان رخ داد هر یک را در محلهش نگاه داشتیم از آن جمله آقا میرزا محسن افغان صهر و مشایخ حکایت نمود که وقتی بعضی از غریبین از ایشان اقتضا کرد که تاج جمال ابهی را بر سر گذارند جواب گفتند که چون خواهند بردارم زنند بسر میگذارم و در هر موقع سختی تاج را حاضر مینمودند و هنگامیکه تلگراف از باعالی آمد و ایشان را بسرایه طالبیدند مرا امر دادند که تاج را حاضر کردم و بسرایه رفتم و حکمران خود ببهانه حاضر نبود و سر محرر که مردی ناستوده بود گفتم هر مطلبی که با افندی دارید بمن بگوئید گفت خودشان باید حاضر شوند گفتم بگوئید من برایشان پیام میبرم گفت نمیشود باید خودشان بیایند و من بحضور آمده عرض کردم و بعد از لمحّه تأمل تاج را مهیا نموده بمن دستور دادند که هر وقت تاج را خواستند بیاورم و راهمراه برداشته بسرایه رفتم و سر محرر رسید که تلگراف آمده شما با فرنگیها ارتباط دارید و آلات مضرّه فراهم نمودید جواب فرمودند



من ابدأً ازین مسائل خبری ندارم و افتراست پرسید اگسر  
شهود شهادت دهند چه میگوئید فرمودند همانست که گفتم  
من ابدأً ازین مسائل خبری ندارم و افتراست و اگر مقصود این  
است که بدین طریق حکمی بر من کنند حکم صادر کنید تا خودم  
امضاء نمایم آنگاه خلوت کردند و راطاق را بستند و مسیبن  
بر جای قرار گرفته یکی دو ساعت بیتاب ماندم تا راطاق بساز  
شد و بمن فرمودند بخانه برو و همه مطمئن باشید و چون بحر  
رسیدم همه در رغایت اضطراب بودند و مطمئن ساختم و نیز  
آقا میرزا جلال صهر سومشان حکایت کرد که چون جمال پاشا  
قائد کل اردوی چهارم متمرکز شام فرمانده میدان فلسطین  
و مصر در قدس بقونسول آلمان چنین گفت که بعد از انقضای  
حرب و فراغت از جبهه مذکور کارعباس افندی را یکسره خواهد  
کرد مرا همراه نمود با کروسه نوعی روانه شدند که در شب و  
تاریکی وارد شدیم و دستور دادند که برای اخبار نزد شیخ  
اسعد رفته وقت حضور ممیّن کنم چون رسیدیم جمعیت ارکان  
سپاه و اعظام را بحدّی دیدم که عبور سخت بود با مشقت تمام  
از پله های عمارت بالا رفتم و با سختی بسیار پیشیخ اسعد پیام  
نمودم چون حاضر شد در هنش بومیداد و سرش گرم بود و بمن  
گفت شما را اینجا چگونه است گفتم افندی الحال وارد شدند  
رفت و پس از لحظه برگشته اظهار داشت پاشا میگوید که فسردا

سرمیزنهار مهمان هستند تشریف بیاورند فردا رفتیم پله ها  
 بسیار بود وینای صمود گذاشتند و من در آنجا جلوشتا فتم  
 و بشیخ اسعد خیر کردم نزد پله ها آمد ه زیر بازویشان را گرفت  
 و همینکه بقرب تالا رسیدند جلورفت و بادستی همی تجلیل  
 کرد که افندی تشریف آوردند و حضار بلند شدند و جمال پاشا<sup>ی</sup>  
 کوچک که در ایمن جمال پاشا بزرگ قرار داشت و در مقام ورتبه  
 چندان کهنتر نبود و فرماندهی عمومی داشت و در یکبار ملاقات  
 سابق ارادت یافت از جابرخاست ولی جمال پاشا بزرگ بحال  
 کبریا چند بار " بیوروز افندی گفت " و الا خره جمال پاشا کوچک  
 جای خود را تفویض کرد و مجلس مملو از ارکان بود و من جایم  
 را در محلی در ورتربید کردم و مجلس سخنهای متفرقه گذشت  
 و سرها گرم بود و حال غرورشان اقتضای صحبت نداشت  
 و همینکه هنگام حضور سرمیز خوراک رسید و جمال پاشا کوچک  
 و دیگران متوجه بسرکار آقا شده " بیوروز بیوروز " گفتند و ایشان  
 جلورفته شانه بشانه جمال پاشا بزرگ از تالا خارج رفتند  
 و همه از جلالشان در محلی که مفتی ها و قاضی ها و افندیها را  
 قیمتی نیست در رشگفت بودند و چون در ورمیز قرار گرفتند جمال  
 پاشا بزرگ در صد روسرکار آقا در زمین و جمال پاشا کوچک در  
 بیسار بودند و مشغول بتناول غذا گشتند و جمال پاشا کوچک  
 باب سخن مفتوح ساخت لذا شروع ببیان فرمودند و جمال

پاشا بزرگ تکیه داده بی روی او وافندی میگفت و همه حضار چنان غرق استماع بیانات شدند که از خود بیخبر گشتند و آن حضرت ناگهان ملتفت شده فرمودند شما را مشغول و معطل کردم و بلند شدند و جمال پاشا بزرگ با صراحت تمام ایشان را جلو انداخت و خود در عقب روان شد تا بتالا آمدند باز هم نشستند مختصر صحبتی فرمودند و قهوه صرف شده برخاستند و لسی از طول سخن خسته بودند و جمال پاشا تادم در مشایعت نمود و جمال پاشا کوچک و دیگران تادم پله ها آمدند و مراجعت کردند و سرکار آقا در صبح هم تشریف برده اندک نشستند و فرمودند چون خواستم برگردم برای تجدید ملاقات و وداع حاضر شدم و جمال پاشایی روی پیوزش کنان گفت شما بدین سن وضعف چرا تشریف آوردید پس مراجعت کردند و بنظر سر پید ابود که آنروز در ارد و جمعیت و ضیافت بزرگی مؤلف از ارکان و علما خواهد بود و مرا فرستادند که تحقیق کنم همینکه رفتم دیدم که ناقضین و چادر جمال ابی<sup>۱</sup> را فراشتند و محمد مصطفی مشغول بخدمت است و بعضی از آنان هستند و مجلس شرب مهیاست برگشتم و از آن ترسیدم که آنحضرت محزون شوند ماوقع را عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض کردم محمد مصطفی بسیار متفکر شده فرمودند چادرها هم برپا کردند آنگاه مرا امر

فرمودند گروهی که در آنجا بودند عودت کردیم .

واما از اهالی آن دیار چنانکه در بخش پنجم نام بردیم  
 شیخ محمود عربی که اجدادش بقضا و افتاء دیانت و تقوی  
 معروف بودند و با شجاعت تامه در سنین سجن خدمت کردند  
 چنانکه بسیاری از مسافریان را در ایام قشله در لیبالی از دیوار  
 حصار ببالا کشیده و فائز بحضور در محضرا بهی ساخت و معاندین  
 عکا از بیم و هراس داشتند و اخلافش بحبیت و حمایت متصف  
 گشتند پس بزرگش هدی در محضر حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> غالباً حضور  
 یافته احوال و اقوال مخالفین و موافقین را مبرساند و از خانواد  
 برقرار است و پسردیگرش قاسم مشتمل بحبیت بود و با اینکه  
 از حمایتش مخالفین را آتش کینه اشتعال مییافت و حضرت  
 عبدالبها<sup>ه</sup> ویرانم کردند معذ لك از شدت غیبت آرام  
 نمی نشست و خاندانی برجای گذاشت و دیگر پسرانش یوسف  
 حسین خلیل مدحت که پسران و دخترانشان غالباً در  
 خانواده وصلت کردند و بسیار شدند و با محترمین منتسب اند  
 و دختر شیخ محمود زوجه شیخ ابراهیم عکی تاجر معروف مطلع  
 و محب این امر گردید و از منتسبین باین خانواده عبد اللسه  
 و هیب محبت بسیار اظهار میکرد و شجادی عقیقی از مخلصین  
 و مصدقین حضرت عبدالبها<sup>ه</sup> بود و در ایام مفتشین کسه  
 حکومت عثمانیه سعی کرد در استانرا از مراد ه بحضور آنحضرت

باز در ممنوع نگشت و بیوم وفاتش با جنازه تا مقبره رفتند و سوزن  
 و فرزند و بازماندگانش تفقد و سرپرستی همی نمودند و دیگر از  
 اهالی آنند یا را احمد افندی جراح که سپاهی بوده در قشله  
 بشرف ایمان فائز گشت و برادرش امین افندی جراح مؤمن  
 گردید و دیگر برادرش خالد افندی جراح یوزباشی طیب  
 جراح دولت محبت بسیار حاصل نمود و چند بار برای معالجه  
 انکسار مزاج ابهی فائز شد و معالج جمع مؤمنین گردید و از این  
 سه برادر روزیة شان خصوصاً اینها <sup>و جمعی</sup> خالد افندی و توفیق افندی  
 جراح و کمال و انیس و مؤید و از سایر اعضاء آن خانواده واسعه  
 محترمه مادر یا و معنویاً انوار هدی در خشان و تابان میباشند  
 و بالاخص عبدالرحمن افندی جراح بن احمد افندی عضو  
 عدلیه عکا و رئیس محفل روحانی دیگر سلیم و هیب اخ الزوجه  
 احمد افندی و عزت و نجم الدین اولاد توفیق افندی و بالجمله  
 اعضاء کثیره این خانواده برخی از تجار و بعضی موظف در دوائی  
 دولت و منجذب با ایمان و محبت میباشند و نجیب بد رصهر  
 توفیق افندی از طایفه بدر که همگی ملاک و متنفذ و با اخلاق  
 بدوی و تعصب در دین بودند نیز بزیور ایمان آراسته است  
 در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در شان احمد افندی  
 جراح مین باشی سپاه عثمانی است " انه رأى حضرت  
 بهاء الله فى حبس القلعة ایاماً كان محافظاً فى العسکرية

حیسوبها<sup>۱</sup> اللّٰه فی غرفة وحیداً مدة ثلاثة ايام وحبسونی  
 ووضعوا الزنجیر فی رجلی مع بعض الاحباب وذلك كان بسبب  
 قتل اتباع ازل الثلاثة رضاقلی وسید محمد اصفهانی وکج کلاه  
 فی عکا ویمان احمد افندی الجراح رای وسمع کل ما وقع  
 فی هذه الحادثة حصل له انجذاب قلبی وبعده ان اطلع  
 عن التعالیم والمقاصد البهائیه صار من المؤمنین الثابتین  
 وامن افندی الجراح رئیس البلدیة سابقاً کان قصد جمال  
 المبارک مع اخیه احمد افندی للشکوی علی عدو و یضطهد هما  
 القول آغاسی فتشرفنا بحضوره وقبل ان يتفوهما قال جمال المبارک  
 الحمد لله الذی خلصکما من شر القول آغاسی وبعده یومین اتی  
 امرن السلطان یامر بمنزل القول آغاسی والقاء القبض علیه " <sup>ند</sup>  
 دیگر از مؤمنین عکا صبری که بتجارت و ماموریت ايام گذرا  
 و در طبریا اقامت جست و متجاوزاً از صد سال عمر نمود و در اواخر  
 حیات بعنایت حضرت عبد البهاء در حیفاً ملازم بستر بود تا  
 در گذشت و در رابعته مدفون گشت و خلفش محمد صبری در  
 حیفاً بکفتند و زی اشتغال نمود و با وجود مخالفت و معارضت  
 خویشانش از طبقه علماء برحالت ایمان ثبوت و استقامت و رزید  
 دیگر عبد اللّٰه طوزه نجار که آقا حسین آشچی با دختسرش  
 وصلت نمود و سنین عمرش بصد رسید و در واقعہ مفتشین کسه  
 در بخش سابق شرح دادیم با پسرش قاسم باتفاق دیگر

محبوسین در زندان باستقامت سرکرد و در قریه دامون  
 از قرای عکابنجاری اشتغال و اهالی باهمان وامانتش  
 منجذب شدند و چنانچه در بخش سابق آوردیم حین عبور  
 حضرت عبدالسها<sup>۱</sup> برای طبریّه چون کروسه را شناختند  
 با استقبال دیدند و پذیرائی شایان بعمل آوردند و پسر  
 دیگرش علی نیز ساکن عکا و مؤمن میباشد و دیگر احمد ساکن  
 از میرگشت و پسران قاسم حیدر و سها<sup>۲</sup> الدین و هم دخترانش  
 جمعیتی گرد آمدند و دیگر از محبین شیخ محمد مصری الاصل  
 از عرفا امام قریه دامون مذکور دیگر جمال افندی خبیاط  
 طرابلسی و غیرهما میباشند دیگر عثمان افندی که در ایستام  
 اشراق انوار ابهی بقالی بود که از بیت مبارک اشیا<sup>۳</sup> او را میخر  
 یدند  
 و بدینروفا نیز ایمان گردید و با و وعده غنا فرمودند و کارش بجائی  
 رسید که اغلب اراضی قریه کسری متعلق بدروزر مالک گشت  
 و در اثره حکومت شغل کارگذرائی اختیار کرد و چندی بعد  
 از غروب شمس ابهی درگذشت و خلفش نصرت افندی برجای  
 ماند و از مومنین طبریا عبد القدوس را نوشتیم که بعد از تسلط  
 فرانسه در شام مقتول گردید و پسرش احمد در صالحیه شام  
 برجاست و جزا و برخی دیگر از محبین اکراد نیز در آنجا مقیم  
 میباشند .

و اما اماکن متبرکه شهیره که عده در بخش ششم بتفصیل

آوردیم خانه عیود و عودی که سنینی محل اقامت ابهسی و  
 عائله بود بالا خره من باری امریکائییه ما دام در نفوس خریدده  
 بنام حضرت عبد البها نمود قصر بهجی چنانکه در بخشش  
 ششم نگاشتم تا آخر ایام حضرت عبد البها محل اقامت  
 میرزا محمد علی ناقض اکبر و عائله اش و غیرهم بود و آنحضرت  
 بصرف رحمت آنانرا خارج ننمود و حتی مطالبه اجرة المشمل  
 اجاره نکرد و آنان نیز غرابیهای وارده را ترمیم و تعمیر  
 نمودند و آنحضرت پیوسته شکایت از ضیق محل برای اقامت  
 زائرین روضه مبارکه و عدم مراعات ناقضین اداب و وظائف  
 اقامت در آنخانه را مینمودند و گاهی بعباسقلی که واسطه  
 فیطابین بود دستور میدادند که آنان را از تصرف حجره جلوس  
 ابهسی ممانعت کنند و هم بعلاوه در وثلت قصر که در ملک آن  
 حضرت بود ثلث دیگر را که میرزا بدیع الله بطا بور آقاسی بمنظور  
 تشویق بر آزار آنحضرت داد پس از وفات وی خریدند و تعامت  
 قصر ملک آنحضرت گردید و سپس در سنینی بعد از غروب نیر  
 میثاق و طلوع انوار تابناک حضرت ولی امر الله ناقضین را  
 بالتمام از قصر خارج کرده و تعمیر و تزئین بدیع فرمودند و  
 برای زیارت و اقامت زائرین قرار دادند و آثار تاریخیه و متبرگه  
 را در آنجا برای مشاهده استقرار بخشیدند و بنام مزرعه  
 محل خوش منظر واقع در قرب در و فرسخی عکاکه گاهی در ایام



بهارانجا بتفرج بودند و خیمه بزرگی برای حضور جمعیت  
 بهائیان مجاور و مسافری برپا میکردند باغ رضوان سهمی از  
 هفت سهم متعلق بمیرزا محمد علی بود و باغ بدست ثابتین  
 و گماشتگان حضرت عبد البها و حضرت ولی امر الله ادار میشد  
 و باغ فردوس نیمی متعلق بحضرت عبد البها و نیم دیگر  
 متعلق بمیرزا محمد علی ناقض اکبر بود باغ فردوس در ایام  
 اشراق شمس البهی شیخ ابوالقاسم تنباکوفروش اصفهانی  
 باغبان و مورد عنایت بود و بعد از فروپ انوار البهی حسب دستور  
 در حیف تنباکوفروش اشغال کرد و بالاخره بازن و فرزند در  
 همانجا درگذشته در قبرستان بهائی کرمل مدفون گردید.

بعد از صعود مبارک چون قصر را میفروختند سرکار آقا حاجی  
 میرزا حسین خراسانی را فرستادند که در وثالث قصر را خرید و  
 بعد موقع دیگر که ثلث باقی را میفروختند میرزا محمد علی  
 میخواست آنرا بخرد و جمع شده مشورت کردند گفت ممکن است  
 سرکار آقا ادعای حق شفصه کند و آنرا از ما بگیرد لذا عبد الغنی  
 را که شخصی جسور و بیلا حظه بود و داشتند که آن ثلث را بنام  
 خود خرید تا سرکار آقا محض جسوریت او ادعای حق شفصه  
 نکند و در مقابل زمین لوبیا را که خیلی بیشتر میارزید بنام عبد  
 کردند ولی او در انتقال ثلث قصر بحضرات مسامحه نمود تا  
 چون میرزا بدیع الله بحضور سرکار آقا آمد و اظهار توبه نمود  
 سرکار آقا عبد الغنی را خواسته مجبور کرد که ثلث قصر را  
 بنام وی نمود و میرزا بدیع الله چنانکه در بخش پیش آوردیم

دنباله باورقی صفحه قبل ۱۱۱۴  
ثلث قصر افروخت و صرف ایجاد بلیات برای آنحضرت کرد  
ولوبیا و سمره و نقیب را نیز که در ایام مبارک بنام سرکار آقا  
خریداری شده بود و سرکار آقا تقریباً دو ثلث و نیم از مبلغ  
خریداری شده را بنام حضرات انتقال دادند از هر یک  
مبلغی را بنام مفتی و دیگران بخشیدند . حاجی علی یزدی

و اما مجاورین و طائفین ثابتین و اصحاب مخلصین  
 نخست زین المقربین که شرح سابقه احوالش را در بخش ششم  
 ششم نگاشتیم و پس از غیاب جمال ابهی در سنین لمعان انوار  
 آنحضرت بغایت اخلاص و وفا کماکان برقرار و مورد الطراف  
 بیشمار گردید و عاقبت بسن متجاوز از هشتاد و سه سال ۱۳۲۲ هـ.  
 ق در عکاجهان باقی شتافت و از پسرانش میرزا نورالدین  
 و میرزا منیر که با خط زیبا در ظل عنایات آنحضرت بکتابت  
 الواح اشتغال ورزیدند عائله واسمه زین برقرار گشت و پسر  
 دیگرش بشری کفشدوزد رحیف با سال ۱۳۱۳ در گذشت و از  
 آنان فقط میرزا نورالدین در ایام مبارک حضرت ولی امرالله  
 ارتفاع مقام جسته بکتابت ابلاغیه های مبارکه مخصص و مفتخر  
 گردید و نیز از اولاد زین المقربین از زوجه اولیه نجف آبادیه  
 در نجف آباد عائله ها درین امر برقرار گردید و پسرش در  
 نجف آباد بنام حاجی ملا باقر و ملا رضا و نیز دخترش در جامع  
 بهائی الی آخر الحیات درخشیدند .

دیگر مشکین قلم که سابقه احوالش را در بخش ششم  
 نگاشتیم و پس از خروب شمس جمال ابهی در جوار حضرت  
 عبدالبهاء زیست و مدتی در مصر اقامت جست و سفری نیز  
 به هندوستان در سال ۱۳۲۳ کرد چند سنه ماند و حسب الامر  
 عودت بمعک نمود و ایام حیات را به پایان برده در حسدود

سال ۱۳۳۰ بسن متجاوزانود سالگی درگذشت و حکایات  
 و اعمالی از ظرائف و لطائف فکاهییه اش وهم قطع خط و ط زیبا  
 و تصاویر رمزیه روحانیه اش که زیب بیوت اهل بهاگرد یسند  
 متداول بین بهائیان شرق و غرب مییاشد و خلفش میرزا علی  
 اکبر در عکاشفل قنادی داشت و از بیانات شفاهییه حضرت  
 عبدالبها در شان اوست وزن مشکین قلم دائماً با او مشاجره  
 داشت نویتی چون بخانه اش رفتم مشغول بکتابت بود و زنش  
 ناله و گریه میکرد و از واقعه پرسیدم زن گفت دیشب بمن از یت  
 کرد و بدگفت بید روم درم لعن کرد پس بشوهرش میرزا توجه  
 کرده پرسیدم توجه میگوئی پس قلم و کاغذ از دست خود کناری  
 گذاشته بکمال احترام نشست و گفت از خیلی مدت پیش کسه  
 شروع بگریه گذاشت پرسیدم چه میخواهی گفت که میخواهم  
 منزلم را تغییرید هی گفتم برای چه ما ولا در مسافر خانه احبا  
 هستیم و ثانیاً سه حجره بزرگ با ما ست فقط در ماهی سه  
 بشلیک میدیم گفت این همسایه هایم را خوش ندارم و خانه  
 دیگر میخواهم و لذا خانه دیگر برایش اجاره کردم و سالی  
 چهارده لیره اجاره قبول کردم و باز هم گریه میکرد و سبب  
 پرسیدم گفت میخواهم برای پسر هم خانه اجاره کنی که او  
 هم از مسافر خانه بیرون بیاید و ناچار خانه دیگری برای او  
 اجاره کردم سالی دوازده لیره باز هم دیدم گریه میکند

گفتم دیگر چه میگوئی گفت با پسر همراهی کن که دارای شغلی  
 باشد ناچار با او پنجاه لیره دادم باز هم دیدم میگیرید گفتم  
 باز چه میگوئی گفت فروش های لازم نداریم ونه آرد ونه قند ونه  
 چای ونه روغن ونه برنج وغيره وغيره نداریم و ناچار همدسه  
 را خریدم و معذلك شب گذشته بعد از نیمه شب داد و ناله  
 و گریه اش مرا بیدار کرد پرسیدم حالا دیگر چرا میگیری گفت تو  
 مراد رجوانیمان یازده سال تنها گذاشتی و پزشگان گفتند  
 اگر چند اولاد میآوردم صحتم بهتر میشد و حالا در سن پیری  
 هستم و از این جهت زجر و ستم کردم و پدر و مادرش را محسن  
 کردم و گفتم مرا از شرت رها کن .

دیگر حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که نیز سابقه حالش  
 را در بخش مذکور نگاشتیم در حد و کرمان بسیر تبلیغی بود  
 و چون به شهریز آمد خبر صعود شمس جمال ابهی بشنید  
 و آثار متعاقبه از حضرت عبدالبهاء رسید و ما موریزد گردید  
 و با حاجی محمد تقی وافنان دیگر درباره عهد و میثاق ابهی  
 صحبت داشته همگی را ثابت دید و میرزا محرم سده اصفهانی  
 که آنهنگام دریز برای تبلیغ بود مقداری تحقیقات نمود  
 و حاجی اورا قانع ساخت و فقط حاجی سید میرزا بن افسان  
 کبیر که چندی در ارض مقصود و عشق آباد بود روشی برخلاف  
 داشت و بالجمله حاجی بنشر انوار میثاق برخاست و در ایسن

خدمت گوی سبقت را از غالب همگنان بری بود و در غالب بلاد با مخالفین و ناقضین مناظره و مقابله نمود و رایت مرتفعه عهد الهی گشت و حسب الامر معکارفته بزیارت محضر عبودیت کبری رسید و احوال اغصان و ناقضان عهد و پیمان را مطالعاً مشاهده کرد آنگاه مامور مصر شد و بعد چندی حسب الامر عودت بعکانه نمود و باغصن اکبر و آقا جواد قزوینی حسب اشاره ملاقات کرده نصایح گفت پس مامور نشر عهد و پیمان در بمبای و سپس در ایران شد و در همه بلاد خصوصاً در طهران اقدامات بسیار کرد و با آقا جمال مناظره محاجه نمود و در سال ۱۳۱۲ در قم ایامی اقامت کرد مکرراً با آذربایجان رفت و نوبتی تقریباً هشت ماه در تبریز بسربرد و سفری بفقفا زو عشق آباد کرد آنگاه برای طهران از طریق مازندران عودت نمود پس از چندی بحزم زیارت رهسپار عکاشد و چندی در جوار فضل و عنایت بزیست آنگاه مامور عشق آباد و ایران گردید ۱۳۱۶ از طریق رشت رهسپار روسیه ۱۳۱۷ و عکاشد و در ایام فتنه اخرای عکاکه سال ۱۳۲۷ واقع شده و در بخش سابق تفصیل دادیم در جوار حضرت عبدالبهاء ایامی بسربرد و در اواخر ایام حیاتش قریب بیست سال در جوار عنایت مولای با وفایزیسته در مسافرخانه کوه کرمل مقیم بود و زائرین حیفاً از ملاقات و مطالبش بهره می گرفتند و چندان منحنی و شکسته گشت که با

عصائنا واستقرار نمیتوانست گرفت تا در سال ۱۳۳۹ بسمن  
 نود سالگی در مسافر خانه مذکوره صعود بملکوت ابهیی نمود  
 حضرت عبدالبهاء بکمال تجلیل واحترام جنازه اش را تشییع  
 کرد و در قبرستان بهائی حیفا دفن نمودند و از حضرت  
 عبدالبهاء آثاری بسیار حاوی مطالب محرمانه و دال بر  
 غایت اطمینان و تعلق خطاب باوست که غالباً بعنوان  
 یامن ایده الله بنشر نجاته یامن ثبت علی عهدہ وميثاقه  
 یامن اذخره الله لاعلاء کلمته یامن ثبت علی العهد و  
 الميثاق که برای وی در بمبای و طهران و غیره ما رفت منها هذ:  
 " هو الابهي يامن ثبت على العهد والميثاق بقوة مسن  
 الافق الاعلى تالله الحق ان اهل الملكوت الابهي يصلين  
 عليك في لاهوت البقاء واهل خيام الجبروت ينطقون  
 بالشناء على ثبوتك على عهد الله واستقامتك على امره وجهدك  
 في سطوع نوره وشروق شمسہ ووضوح آياته ونفوذ كلمته ونشر آثاره  
 لعمرن يا جيب كل نفوس التي استظلتوا في ظلال اللطاف  
 لو ثبتوا كثبتوك على عهد الله وميثاقه لرايت اليوم رايات الحق  
 خافقة في التلال والجبال وآيات الظهور شارقة من شواهدق  
 الافاق نور الله وجهك بين ملاء العالين ويسر الله لك  
 امرك في نشر امره المبين وعطر مشائك بنفحات القدس التي  
 نفحت من رياض رحمته وفضله الخالص بالثابتين الراسخين

والحمد لله رب العالمين والروح والبهاء عليك يا ايها  
الناظر الى وجهه الكريم وعلى كل ثابت على عهد القويم  
ايضاً " هو الابهي يا من انفق روحه ونفسه وحياته وجسمه  
وفؤاده وذاته في سبيل الله وسعى في اعلاء كلمة الله وقام  
على ذكر الله وثنائه بين العالمين عليك بهاء الله وثنائه  
وفضله وعنايته وايدك بتأيدات ملكوته الابهي ووفقك  
بتوفيقاته افقه الاعلى بين ملاء الانشاء وجعلك آية الباهرة  
ورايته الناشرة تخفق على الصبح المشيد والقصر المجيد و  
انعمش بنفحات قلبك قلوباً امتلئت بحبة الله الرب القدير  
آنچه مرقوم كلك آنجناب بود قرائت وتلاوت شد بشكرانه  
عنايات جمال ابهي لب گشوديم كه بفضل وتربيتش نفوسى  
مبعوث فرمود كه ثابت وراسخ بر امر الله ومتمسك بوصية الله  
ومتشبه بنصايح الله هستند طوبى لهم وحسن ما ب ايـد  
دراينوقت بعون الله وقوته بچنان قوت واشتعالى در بين  
احباء الله قيام فرمائيد كه شعله محبة الله قلب امكان را  
بگدازد وانوار صبح الهى آفاق ممكنات را روشن ومنور گرداند  
اليوم اهم امور واعظم شئون قيام بوصايا الهى است وتمسك  
شديد بعهد وميثاق رحمانى وثبوت واستقامت بحيث لا تأخذكم  
فى الله لومة لائم وتصبحون سيوفاً قاطعة بين ملاء العالمين  
وسهاماً نافذة فى صدور كل من نعق اواذ ونقرة وخللاً فى



حصن امرالله وتفريقاً وتشتيتاً وافتوراً في التمسك بهذه  
 الصروة الوثقى التي لا انفصام لها بصريح كتاب عهد الله  
 ونص لوح عهد الله وميثاقه العظيم فاعلم بان الامريكلمه قد  
 رجع الى هذا المقام المشهود وليس لاحد من حركة وسكون  
 في امرالله الا بعد الاذن من هذا المقر المعلوم والبهائم  
 عليك في جميع الشؤون . ع ع

ايضاً " هو الله طهران حضرت ميرزا حيد ر علي عليه  
 بهاء الله الابهى هو الله يامن تمطر الافاق من نفعاً  
 ثبوته على ميثاق الله ولمثلك ينفي هذا المقام العظيم و  
 لمثلك يليق هذا الشأن الكريم تالله الحق ان ملائكة  
 القدس يصلين عليك من ملكوت الابهى واملا الاعلى يناديك  
 على النداء احسنت يامن وفي بالميثاق . . . " چون نفوسى  
 راد ران رايجان بر عهد وميثاق الهى محكم واستوار نموده  
 فوراً بعشق آباد رويد چه كه بعضى در آنجا رفته نموده اند  
 بسيار لازم است چه كه احبائى عشق آباد در نهايت الفت  
 واتحاد بودند شخصى در آنجا رفت از متزلزلين سرى فساد  
 در ميان آنها انداخت بلکه نوعى فرمايد كه آن محرك نيز  
 توبه نمايد الى آخرها واز جمله كتبى كه حاجى نوشته جمیع  
 وتكثير گردید كتاب بنام بهجة الصدور كه بسال ۱۳۳۰ در  
 ايام اقامت بحيفا در شرح احوال مدت حيات خویش

نگاشت و دیگر کتاب دلائل العرفان میباشد و رسا ئلی دیگر  
نیز نوشت که بطبع نرسید .

دیگر از مجاورین طائفین حول مرکز عهد و میثاق الهی  
میرزا ابوالفضل که سابقه احوال در بخش ششم آوردیم در  
سمرقند خبر غروب شمس ابهی بشیند و حضرت عبدالبهاء  
بارسال توقیع منیع بعکا احضار کرد و در سال ۱۳۱۲ میرزا  
بعکارفت و چندی بشرف زیارت واستفاضه محضر عبودیت کبری  
مشرف و حسب الامر بتدریس و تعلیم نوپا و کان احبای الهی  
پرداخت و معرفت و عقیدت کامله نسبت بآنحضرت حاصل  
نمود و او خود مکرراً برای احباب چنین حکایت کرد که در ایام  
اقامت در سمرقند لوحی از اثر قلم حضرت عبدالبهاء زیارت  
کردم که در آن ذکر یک قضیه تاریخیه سالفه شد و من چنین  
میدیدم که مضمون لوح مخالف متون تواریخ است و چون  
اعتقاد بوقوع اشتباه نمیتوانستم حمل بر آن مینمودم که عمداً  
ولحکمة و مصلحة چنین نگاشتند و نام و تاریخ را تغییر دادند  
و این امر را در ضمیر خود مکتوم و پنهان نگه داشتم تا آنکه در عکا  
بمحضرشان تشرف جستیم یومی از ایام کلید از جیب بیرون  
آورد و امر نمودند در کنجینه را بازکن و همینکه باز کردم کتابی  
را بمن نشان داد و فرمودند که تاریخ خوبی است برادر  
بخوان و من کتاب را با خود بمنزل برد و شهبامطالعہ کردم

تا بقضیه مذکوره رسیدم و چنانکه مرقوم داشته بودند بتمامها  
 در آن مشروح بود و دانستم که با همه تفحص و تبحر در علم  
 تاریخ اشتباهی بدان وضوح نمودم و هنگامیکه کتاب را بمحض<sup>شان</sup>  
 مسترد داشتم تفصیل ماجرا را عرض کردم و ایشان بملاحظه  
 آنکه من شرمسار نکردم معذرت خواسته دلجوئی فرمودند و  
 نیز کراراً برای احباب گفت که من از آن هنگام که تفسیر حدیث  
 کنت کثراً مخفياً و تفسیرالم غلبت الروم که از قلم حضرت غصن<sup>الله</sup>  
 الاعظم در سنوزده سالگی صادر شد دیدم دانستم که آن  
 بزرگوار وارث علوم پدرتاجدارش میباشد ولی وقتی که تفسیر  
 بسم الله الرحمن الرحيم صادر از قلمشان ترا ملاحظه کردم  
 دانستم که عظمت و احاطه علمیه و مقامات معنویه آنحضرت  
 فوق ادراکاتم میباشد و کذلک در زیارت هرلوح و اثری عرفان  
 و عقیدتم مضاعف گشت و بالجمله میرزا از خواص محارم و حامیان  
 عهد الهی شده با قوت قلم صفوف نقض و بیوفایان را در هم  
 شکست و آتش خرمن سوز اهل ریب و شک گردید و لذا در دوره  
 میثاق جمال ابهی مقامی بس رفیع و منیع یافت و چون در آن  
 ایام شیخ الاسلام قفقاز میرزا حسن طاهرزاده رساله در رد  
 این امر نشر داد و آقامحمد رضا قناد شیرازی رساله در جواب  
 آن منتشر ساخت و شیخ الاسلام پس از مطالعه رساله مذکور  
 رساله مفصلتر در رد ایراد طبع و نشر کرد و آقامیرزا ابوالفضل عازم

تالیف کتابی درجل اعتراضات شیخ در اقامه آله و پراهین  
 این امر گردید و پس از اقامت کمتر از یکسال در عکا حسب امر  
 بقاهره مصرا قامت و استقرار یافت و کتاب فرائد را تالیف کرد  
 و نسخه آنرا در اواخر سال ۱۳۱۵ بعکاد در محضر عبدالبهاء  
 فرستاد و آنحضرت کتاب را الی آخر مطالعہ فرمود و هیچ محلی  
 از عبارات و مطالب را حک و اصلاح ننمود الا در یک جا که جواب  
 اعتراض غلیظ شیخ بالحن شدید مرقوم بود آنرا محو کرد و در  
 جایش بالحن ملایمتری رقم نمودند و در شب یکشنبه ۲۷ شوال  
 که عید نوروز بود در حالیکه جمعی از احباب بیت مبارک مجتمع  
 شده مقرر گردید که صبح روز بعد مجتمعاً در موکب مولسی  
 بزیارت روضه علیاد ریهجی روند بمجلس وارد شدند و تقریباً  
 این مضامین فرمودند قدری دیر شد چیز مینوشتم رساله ای  
 آقای میرزا ابوالفضل نوشت بسیار خوب نوشت خوشم آمد  
 مناجاتی برای او نوشتم این است خدمت امرالله و صورت  
 مناجات را با آقای میرزا محمود کاشی دادند که تلاوت نمود و  
 صورت مناجات مذکور این است .

اللہ اہبی - یا بہائی الہی . . . اصبحت فی ہذا  
 الیوم النیروز و انوار تقدیسک متلاً لآء من کل الارجاہ و آیات  
 توحدک متلوۃ فی السن کل الاشیاہ و بینات تفریدک  
 موضحة فی منشور کتاب الانشاء فطوبی لمن رتلہا ترتیلًا

یرنج اهل الملاء الاعلیٰ ولما یا الهی استقری المقام مقبلاً  
 الی مطاف المقربین واذاً اتانی کتاب مسطور ولوح محفوظ  
 ورق محشور یحتوی علی حجج بالغه وبراهین واضحہ  
 ودلائل لائحہ ردّاً علی من ردّ علیک وشهاباً ثاقباً علی من  
 استرق السمع وهو معترض علیک ایرب ایّد منشہا بتائیدات  
 ملکوتک الابیہی واشدد ازره بشدید القوی وانطقه بشنائک  
 فی الجامع العظمیٰ واجعله آیتاً الکبریٰ والحجة البالیة  
 فی اثبات امرک بین النوری والآیة الباهرة فی عالم الانشاء  
 والرایة المرتفعة علی صروح المجد الاعلیٰ والذرة الیتمسة  
 والجوہرة الفریدة المتلألة فی اکلیل العلی ایرب نوروجہہ  
 بانوارساطعة من ملکوت الابیہی واشعة بازغة من الافق  
 الاعلیٰ بما قدم امرک واشہر برہانک واظہر لیلیک ویسن  
 سبیلک وزین صحائف الہیان بآیات توحیدک انک انست  
 الکریم الرحیم ع " وچون کتاب مذکور طبع ونشر شد ونسخہ  
 از آنرا شیخ الاسلام مطالعہ نمود بقصور الفاظ ومعانی کتاب  
 خود وبعلمو مطالب و بیان میرزایی برد وسعی در جمع نسخ  
 کتاب خود نمود واز احباب خواہش کرد کہ نسخ کتاب فرائد  
 انتشار نیابد ولی مساعیش بی نتیجہ شد چہ کہ نسخ کتاب  
 باندک زمانی در معالک کثیرہ بین یارو اغیار منتشر و متداول  
 گردید و میرزا در سال ۱۳۱۸ ہجری مطابق ۱۹۰۰ میلادی

بامر حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> باتفاق میس یارنی وعلیقلی خان رهسپار  
 ممالک امریک شمالی شد تا بتلیغ و تثبیت و تبیین و نشر و ترویج  
 این امر کوشد و نیز جامعه احباب را متحد ساختن و نقض وقت و  
 وابطایل و اراجیف منشور که بعضی ازو هم وهوی پرستان  
 افکنند نذازه کند و در بین راه عبور چند ماهی در پاریس مانده  
 بتبشیر و تبلیغ پرداخت آنگاه با ایالات متحد وارد شد پیش  
 از سه سال در آن مملکت بسر برد که مدت در سال مقیم  
 و اشنگتن بود و در نیویورک و شیکاگو ۱۳۱۹ و وستن و بالتیمور  
 نیز چندی اقامت نمود و در تابستان ها در مصیف احبب  
 ( گرین دیکر ) توقف کرده در س دینی داده خطابه ها  
 ادا کرده نفوس عدیده تبلیغ و رهبری نمود و مترجمش از فارسی  
 بانگلیسی گاهی حسین روحی و ایامی علیقلی خان کلانتس  
 مذکور بودند و بیعت عدم اعتیاد ب ماکول و مطبوخ ممالک غریبه  
 احمد سهراب اصفهانی را که در سفر طباطبائی بود طلبید  
 و حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> با عدم رضا خاطر محض تفضل و تفقد  
 احوالش احمد را با حاجی میرزا حسن خراسانی که حسب الامر  
 عازم ممالک مذکوره شد فرستادند که طبخ برنج ایرانی و  
 غیره نمود و معذ لک برای عدم مساعدت هوا و غذا و اورسوم  
 مملکت و کثرت مشقت در چار بیماری و نقاهت گشت تا در سال  
 ۱۳۲۱ بموجب دستور حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> مراجعت نمود







ود عصر پنجشنبه احباب قاهره مجتمع شدند و عده زیادی  
 نیز از سائر بلاد مصر رسیدند و جنازه را با احترام و اعزاز تمام  
 بمحلی که حاجی میرزا حسن خراسانی ساخت دفن کردند  
 و مجلس تذکر مجلی بسیار استند و قراء مصری قرائت قرآن  
 نمودند و در حیفاد ربیت حضرت عبدالبهاء بنام تذکروی احبا  
 مجتمع شدند و آنحضرت در باره اوصاف حمید و مقامات علمیه  
 و روحیه اش بیانات جامعه ادا فرمودند و دعای خیر در حقش  
 نمودند و برادرش حاجی میرزا هدایت الله مذکور را و او خسر  
 عمر نسبت باین امر عداوت نداشت و بسال ۱۳۳۳ در گلپایگان  
 وفات کرد و از اخلافش میرزا محمد جعفر هدایتی ایمان بدیسیع  
 یافته بخدمت این امر پرداخت و از تالیفات آقا میرزا ابوالفضل  
 نخست رساله استدلالیه ایوبیه مذکور است که در ایام اقامت  
 در تبریز آرزوی خود را بامیرزا علی محمد و رقادرمیان نهاد و ورقها  
 چنین گفت که حضرت مبشر بگافه مومنین امر فرمود که رساله  
 اثباتیه راجع بمن بیظهر الله بنویسند اولی اینکه شما از طریق  
 آیات کتب مقدسه استدلالیه مرقوم نمائید و میرزا چون بهمدا  
 رفت رساله مذکور تالیف کرد دیگر رساله<sup>۱</sup> در جواب مسائل میرزا  
 ارسطو هنگام عبور از کاشان بسال ۱۳۰۴ استدلال از آیات  
 عتیق مقدسه نگاشت و دیگر رساله<sup>۲</sup> که بدین طریق بخطش  
 مورخ پنجشنبه چهارم محرم سال ۱۳۰۵ موجود میباشد

دیگر چنانکه گفتیم رساله اسکندریه مییاشد دیگر رساله —  
 فصل الخطاب است که در سمرقند بسال ۱۳۱۰ در اثبات  
 امر جمال اقدس ابهی نگاشت . دیگر مجموعه ادله نقلیه از  
 طریق کتب و عقاید مسیحیان بنوعیکه بر بیشترین پروتستانت  
 حجت بالغ شود بنگاشت و دیگر بنوعیکه شرح دادیم کتاب  
 فرائد مییاشد دیگر رساله در الهیه فی جواب الاسئله است  
 که بصریه در حل برخی مباحث مفصله دینیه برای حکیم  
 نورالدین از مهمین قادیانی بسال ۱۳۱۴ در مصر نگاشت  
 دیگر کتاب حجج البهیة است که در ایام امریکا سال ۱۳۱۹  
 نوشت و نیز رساله برهان لامع که در رد اعتراضات قسیسی  
 بسال ۱۳۳۱ نگاشت دیگر کتاب کشف العطاء در حسل  
 اعتراضات مسطوره در کتب پروفیسور ادوارد برون انگلیسی است  
 که بسال ۱۳۳۱ در مصر نوشت و عمرش و فایات تمام نکرد بعد از  
 صعودش بشش روز آقا سید مهدی گلپایگانی و بعداً آقا شیخ  
 محمد علی قاضینی تلگرافاً از عشق آباد بحیفا احضار شدند  
 و گلپایگانی را بعملت امور مترجم روحانی و جسمانی حرکت دست  
 نداد و آقا شیخ محمد علی معجلاً حرکت نمود و با نوشتجات  
 آقا میرزا ابوالفضل بعشق آباد برگشت تا با اتفاق گلپایگانی  
 بطهران رفته با معاونت ایادی کتاب راتمام کنند و شش ماه  
 در طهران توقف کرده کتاب مذکور را بمعاونت ایادی اتمام

کرد نمود و بعشق آبا بردند و بعد از سه سال کتاب  
 كشف العطاء عن حيل الاعداء بهمت آقا ذبیح الله و آقا  
 نصرت الله اسد الله یوف از ابناء خلیل درتاشکند در مطبعمه  
 کویر طبع گردید و کتاب مذکور آقا سید مهدی گلپایگانی  
 خواهرزاده اش با تمام رساند و دیگر کتابی بنام رد الردود  
 در حل تمام اعتراضات اعداء که در مالک متنوعه بر این امر  
 وارد آوردند و کتاب مذکور بعد از صعود میرزا مفقود گردید  
 و دیگر رسائل و مقالات و مکاتیب کثیره از وی باقی ماند که تماماً  
 در حل مسائل معضله دینی و پاراجع با مورثا ریخیه و بیبا  
 استدلالیه این امر میباشد و از آن جمله رساله و جیزه در تحقیق  
 نسب جمال ابهی است و اما الواح صادره از قلم ابهی برای  
 آقا میرزا ابوالفضل بسیار است چه از ابتدای ایمان مراسلات  
 بارضی مقصود داشته سئوالات مربوطه باین امر همی نمود و نیز  
 سئوالات مانکچی صاحب را پیوسته بمحضرا ابهی فرستاد و  
 الواحی که در جواب رسید غالباً حاوی مسائل عمیقہ عرفانیہ  
 بود چنانکه در ضمن لوحی بعنوان خادم در جواب سئوال  
 مانکچی از او تارهنود و خوشوران ایران و انبیا بنی اسرائیل  
 و اختلاف طرفیشان چنین مسطور است :  
 " و اینکه مرقوم داشته اند ازین گروه کدام راضی پسندند و  
 کدام راهبران را برتری میدهند درین مقام شمس کلمه

لا نفرق بین احد من الرسل طالع وشرق است و مقام دیگر  
مقام وفضلنا بمضهم علی بعض است" ایضاً بعد از ورود و عریضه  
ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند " یا عبد حاضر اگر چه  
جناب مانگی احوال غیر را نوشته اند و سؤال نمود ه انسرد  
ولکن از نامه اش عرف حب استشمام میشود از حق بطلب او را  
بما یحب و یرضی فائز فرماید انه علی کلتی قدیر" ایضاً بقلم  
خادم استدعای دیگر آنکه خدمت جناب صاحب یگانه سلام  
برسانید انشاء الله درین دارفانی بامری فائز شوند که عرف  
بقا از او قطع نشود ان ربنا الرحمن لهوالمقتدر القدر یعطسی  
و یمنع وهو الحکیم الذخیر آنچه الیوم بر ازنده و سزاوار ایشان  
است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه  
راست بکشانند این جامه بدیع نورانی انشاء الله موافق است  
از برای هیکل ایشان الحکم والامر بید الله انه لهوالمقتدر  
المختار" ایضاً " در باره جناب حاجی شیخ هادی علیه  
بهاء الله ذکر فرموده بودند از قول این فانی تکبیر خدمت  
ایشان برسانید ینبغی لجنابه ان یظہر بالاستقامه الکبری  
علی امر ربّه مالک الوری یسئل الخادم ربّه بان یؤیدہ علی  
ذلک لیمهدی الناس الی سبیل الرشاد" ایضاً " و اینک ه  
در باره شلمفانی و ما ذکره فی ظهور الله الاعظم مرقوم داشته  
عرض شد هذا منطوق لسان القدم یا ابا الفضل قد نطقت

بالحق واظهرت ماكان مستوراً في كلماته مقصود مبشر يعنسى  
 نقطه اولی روح عا سواه فداه از ذکر این فقره عرق او هسام  
 ناس بود ه آنجناب مید؛ نید که شیعه غافله درین مقام چه ذکر  
 نمود ه اندگاهی بایادی ظنون ناحیه مقدسه بنا نمود ه اند  
 وهنگامی ذکر سرداب و بحر ازالسن کذبه ایشان جاری و ذکر  
 جابلقا و جابلسا و سایر واضح و مبرهن کل بر مرکب هوارا کنبد  
 و در بیداری ظنون و اوهام را گش و مقصود حضرت آنکه فی الجمله  
 باین ذکر خرق حجاب فرمایند و عارف شوند بر آنکه آن کینونت  
 مقدسه و ذات مقدس در اصلا ب است نه در شهرهای موهومه  
 معموله چه که در اول امر استعداد اصغای بیش از این در  
 خلق نبود ه و بر حسب ظاهر آنچه فرمود ه اند مطابق بسود ه  
 ما جری من قلمه الاعلی انه بنفسه بنطق بین الارض والسماء  
 بانی ام الکلام بین الانام والحق الظاهر بین الخلق و بیان  
 الرحمن فی الامکان تعالی من ذکره و یذکره فی هذا الحین  
 و شهد له بما شهدت به الکائنات الامر لله منزل الآیات انتهى  
 و اما آثار و الواح حضرت غصن اعظم عبد البهاء خطاب باقا  
 میرزا ابوالفضل بسیار است و در مین لوح که پس از وصول  
 استدلالیه اش بمکاد رسال ۱۳۱۳ بسمرفند غرستاده او را  
 طلبیدند و لوح مذکور موجب همه ترقیات و سعادات عظیمه  
 وی گشت مصدر باین بیانات بود .

هو الابهی یا ابالفضائل وامه واخیه چندی است که بسوی  
 خوش معانی از ریاض قلب ان معین عرفان بمشام مشتاقان  
 نرسیده و حرارت شوقیه شعله اش بخرمن دلهای دوستان  
 حقیقی نرسیده و حال آنکه مکتوب مفصلی در بدایت حرقت  
 از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور ننمود  
 و اشاره قبول مشهود نگشت معلوم است که این افسردگی  
 و پژمردگی از شدت احتراق از فراق محبوب آفاقت . . . پس  
 حال وقت شعله واشتعال است و هنگام نداء و انجذاب وقت  
 آن است چون بحر در جوش آئید و چون سحاب در برق و خروش  
 . . . با ابالفضل این اشتعال نارسد ترك و این اشراق  
 انوار محبتك و این امواج بحر عرفانك و این نسائم ریاض  
 ایقانك و این نغماتك السارة للآذان و این نفحاتك المعطرة  
 لمشام اهل الامکان این جذبه قلمك و این سعة صدرك  
 و این بشارت روحك و این اشتعال جذوتك و این شعله  
 قبستك دع السكون ولو كان فی هذه الايام الخمودة من  
 شدة الهموم ممدوحة محمودة فاخرج من زاوية الخمول واقصد  
 اوج القبول و طرفی هذا الفضاء الابهی و ادخل حدیقه  
 امرالله بقیامك على نشر روائح قدسه و اعلاء كلمته قیاماً یترنزل  
 به ارکان الشرك و یرتعد به فرائض الاحتجاب عن رب الاریاء  
 و تعلم معالم العرفان و تنشر اعلام الايقان و تخفق رایات

التبيان ويرتفع شراع الحيات في سفينة النجات على بحر  
 الامكان الخ \* و در مصیبت صعود میرزا امراشی بسیار از فارسیه  
 و عربیه سروده اند از آن جمله رثائی است که فصیح الطبع  
 شوریده شاعر شهیر شیرازی بنظم آورده به کلام محضر حضرت  
 غصن اعظم عبدالبهاء ارسال داشت و هی هذه .  
 شدزی جنان چو خواجه ابوالفضل ازین جهان  
 گفتند فاضلان که لك الفضل ای جنان  
 شد کاخ قدس طرفه ازین طرفه آدمی  
 شد باغ غلده تازه ازین تازه میهمان  
 او گنج شایگان بد و پنهان بخاک مانند  
 آری نهان بخاک بود گنج شایگان  
 ببرید دل ز مهر عزیزان مصرد هر  
 شد یوسف روانش در مصر جان روان  
 شیرینتر از بیان قلمش و از قلم سخن  
 شیواتر از سخن نکتش و از نکت بیان  
 برجیس چرخ دفتر فضلی بخواست خوانند  
 گفتم یکی فرائد ابوالفضل را بخوان  
 دانشوران عصر بشیرین زبانیش  
 برسان خامه دوزبان جمله یک زبان  
 او شد نهان بخاک و فروغش برون خاک  
 خورشید را نهان بگل اندود چون توان

گلپایگان جسم بگلپایگان قدس  
 تبدیل کرده شد بگستان آن جهان  
 ای دل ازین وثاق مضیق مجومجال  
 ای جان درین رواق پرآفت مکن مکان  
 از سفره جهان سیه کاسه دست شو  
 کاین میزبان سفله نه آیت دهنه نان  
 برمانگرچوزندان این عرصه زمیــــن  
 از سرگ بوالفضائل آن افضل زمان  
 نی این خطا بود که ورا جان علوی است  
 عاری است جان علوی از سرگ و از هوان  
 جان داشت بهر خدمت جانان در آستین  
 هم جان در آستینش وهم سریر آستان  
 اندر جواز حضرت ابهی مقرر گزید  
 پیوست رود ژرف بد ریای بیکران  
 زانجیل وزند و مصحف و تسورات همچو او  
 یک تن خبیر خاصه با یقسان مکن کمان  
 گراختی بکاشت از این عصر جان فرروز  
 ورگوهری نماند درین عهد دلنشان  
 ایشمس عهد حضرت عبدالهباء توباش  
 ای کنز فیض معنی کهف الامان تومان



گرشد سهان هفتده بهمانا د آفتاب

ورشده گيافسرده مصون باد بوستان

شمس تجلی تووزین سوک دود آه

ازدل مسزن که شمع تجلی است بید خان

بوالفضل رفت جان جهان داد مرتورا

جان جهان گذاشت بجان جهانیان

در رحلتش زنده دوتاریخ میهنسو

صدموهبت بترپتش ازخاک میرسان

سال هزاروسیصدوسی و دوید که گرد

بوالفضل در صفر سفر ملک جاودان

تاریخ دیگرش بحساب جمل شنسو

بوالفضل بین که دید بهار او داد جان

حاجی محمد تقی شوریده - مجد الشعراء عین عبارتش کسه  
برای درج در فارسنامه ناصری داده چنین است در سال  
۱۲۷۴ زحمت افزای این سرای سپنجی شدم در هفت  
سالگی هردو جهان بینم را آبله پوشید آنچه لسانم در معالجه  
کوشیدند بیفایده افتاد از هفت سالگی مشغول مراتب کمالیه  
گشتم و در سال ۸۵ والد ماجدم طومار زندگانی را نوشته در  
گذشت و گاهی چند شعر گفته است و بنام خود که عباس بود  
تخلص مینمود از و شنیدم که از پدرش میگفت در سننامه دیدم  
که نسیم با همی شاعر شیرازی منتهی میشد و در سال ۸۸ با خال  
ستوده حالیمکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شدم .

دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین مستقیمین  
اصحاب آنحضرت شد تا وفات نمود و مدفنش در قبرستان عکا  
است و از پسرانش میرزا حبیب الله عین الطلک که بهر توفیق و  
تربیت آنحضرت صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی  
کرد و کوشید که شبیه برسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه  
نزد آنحضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید بعد اُمشاغل  
در ولتی و ما موریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش  
میرزا جلیل غیاث در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود  
مال با سعادت و رضایتی بروز نکرد دیگر میرزا محمود کاشی  
سابق الوصف نیز از مخلصین ثابتین بوده در حد و در سال  
۱۳۳۰ وفات نمود و مدفنش نیز در قبرستان عکا است و از پسران  
میرزا طراز الله و میرزا عزالدین خاندانش برجای ماند و لسی  
هیچیک خلف پدر نشدند .

دیگر میرزا اسد الله اصفهانی که شرح سابقه احوالش  
را در بخش ششم آوردم و بعد از غروب شمس جمال ابهتی  
بجوار حضرت عبدالبهاء مانده مراسمه بیلا در ایران نمود  
مشاهیر بهائیان را بمهد و میثاق همی خواند و آنستین  
بدینگونه خدماتی انجام داد و سفرهای بی دربی در قسمت‌های  
متعدده نمود و در سال ۱۳۱۲ با حاجی میرزا حمید علی  
مذکور قریب هشت ماه در تبریز مانده و در بلاد آذربایجان

نشر انوار میثاق نمود و در بلاد بسیار موسسات و آثار بی مقرر کرد  
 و حسب الامر جسد مطهر حضرت اعلی را بحیفا رساند تا در مقام  
 اعلی دامنه جبل کرمل استقرار گرفت و بالاخره در سال ۱۳۲۳  
 حسب الامر مبارک بامریک رفته در رفع رایات ضلال نقس من  
 خدماتی انجام داد و لکن در آخر ایام چون پسرش امین فرید  
 از اطاعت حضرت عبدالبهاء سرپیچی نمود و فریب امور عرضیه  
 حیات مادی را خورد پدر و مادر و خواهر نیز بواسطه او طریق  
 نافرمانی گرفتند و مطرود گشتند و میرزا اسد الله در آمریکا مقیم  
 گردید تا در حدود سال ۱۳۴۳ در گذشت و پسرش امین  
 مذکور که بتائید حضرت عبدالبهاء تحصیل طب را در دارالفتو  
 شیکاگو تمام کرده در مریم خانیه ها تکمیل عطیات جراحی و  
 کحالی نمود و بالاخره در شهر مسافرت مرکز عهد بامریک مترجم  
 انگلیسی شد اما مال مادی و تمایلات نفسانیه موجب یأس و  
 خیبه اش گردید و مطرود گشت و با اخترا امریکائیه متمول  
 تزویج کرده در آن مملکت ساکن شد و با عدم رضا مرکز عهد  
 و میثاق ابهی ایام عمر را در آنجا بسربرد و اخترا میرزا اسد الله  
 زوجه مسترسدنی اسپراک امریکائی شده مقیم آنجا گردید  
 و میرزا اسد الله کتب و رسالاتی عیدیه بنام این امر نوشته نشر  
 داد که اشهر آنها کتابی بنام مکتبه الانبیا است و بلغه انگلیسی  
 در امریکا طبع و نشر گشت و ترجمه های فرید بسیاری از آثار ابهی

رابانگلیسی در اوائل سنین امریکا متداول بین الاحباب بود  
 دیگر آقا سید تقی منشادی موصوف در بخش ششم بالاخره  
 در جوار افضال و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت او را در  
 حیفا برای مساعدت زائرین واردین گذاشته بمباشه سرت  
 ارسال آثار و اخذ عرایض گماشتند و پس از چندی در رپورت سمعید  
 واسطه وصول و ایصال عرائض و آثار مقرر فرمودند که سنینسی  
 بانخدمات عامل شد تا ازین جهان درگذشت و در آنهنگام  
 تقریباً هشتاد و پنج سال داشت و از جمله خدام مخلص  
 با وفای آنحضرت آقا حسین آقا قهوه چی بن حاجی علی عسکر  
 تبریزی که شرح احوالشان را در بخش ششم آوریم و تقریباً  
 بسال ۱۳۲۵ وفات کرده در حیفا مدفون گردید و دخترانی  
 از وی برجای ماند که نسلی برقرار کردند و دختر حاجی علی  
 عسکر یکی زوجه غصن اکبر و دیگر زوجه محمد جواد قزوینی بودند  
 و از جمله خدام با وفای آنحضرت خسر و هندی که در حضر  
 و غالباً در سفر نیز خادم حضور و اخیراً راننده اتومبیل بود و  
 دختر آقا فرج سلطان آبادی را در کمال ملاحظت و عنایت  
 باز و اجش در آوردند و بعد از صعود آنحضرت بیطاقت شد  
 و بالاخره چون حضرت ولی امرالله ویرا باعائله ببیروت  
 فرستادند نویتی برای زیارت بحیفا با آمد و سم الفار خورد  
 در بیت مبارک جان تسلیم نمود و در قبرستان بهائوسی

مدفون گردید دیگر اسفند یار هندوستانی که سالها کروسه چی  
 آنحضرت بود دیگر اسمعیل آقاسیسانی باغبان باغچه های  
 که همانجا منزل داشته بعشق و اخلاصی مفرط خدمت کرد  
 و بعد از آنحضرت از شدت تأثر حلقوم خود را برید ولی در آنحال  
 رسیدند و مانع شدند و بخیبه کردند و سالهایی زندماند .  
 دیگر آقا علی اصغر قزوینی که سالهایی در خدمت بسربرد  
 دیگر حاجی نیاز کرمانی ساکن مصر کراماً از قاهره مصر بیزارت  
 حضرت عبدالبهاء همی آمد تا بالاخره بسن هشتاد در مصر  
 درگذشت دیگر از مجاورین جوار میثاق داش علی که در سال  
 ۱۳۳۲ در عکابخانه عبود درگذشت و داش ابراهیم بمقام  
 اعلی در سال ۱۳۱۹ درگذشت و نیز آقا محمد مسافر خانه که  
 پس از غروب جمال مبین در ظل میثاق قرار گرفت ولی از فراق  
 محبوب ابهی همی نالید و گریست تا یک چشمش نابینا گشت  
 و دو سالی بیش نرفت که بجهان دیگر خرامید و آنحضرت بفایت  
 تجلیل مجلس گرفته جسد را در قبرستان بهائی دفن کردند  
 و آقا محمد حنا ساب بخدمت نزد آنحضرت ماند تا درگذشت  
 دیگر آقا فتح سلطان آبادی سابق الذکر در بخش ششم در  
 سنین اولیه ایندوره بحال ثبوت در ایمان بمیثاق در عکاب  
 متوفی و مدفون گشت و دخترانش عائله تاسیس نمودند دیگر  
 از مجاورین مرکز عهد و میثاق سلیمانخان جمال افندی

سابق الوصف در بخش ششم که در او آخر سال ۱۳۱۳ با دو تن از ایرانیان جدیدالایمان که یکی حکاک خاتم و دیگری کلاهدوز بود و با صبیبی بشیرنام برای خدمت بیت مبارک رهسپار ارض مقصود گردید در جوار فضل و عنایت بیارمید تا در سال ۱۳۱۵ حامل لوح و پیام برای میرزا علی اصغر خان صدراعظم دولت ایران که معزول از صدارت و تبعید در قم بود ابلاغ رسالت نمود و در شهر ربیع الثانی سال مذکور به کابل برگشت و در جوار بماند تا در ۲ ربیع الثانی سال ۱۳۱۶ درگذشت و در مقبره عکامد فون گشت و پسر سنگ قبرش بدستور آنحضرت چنین منقوش شد . " ان جمال الدین السائح الشرفی کل اقلیم الناشر لرائحة محبة الله اصبح سالحاً اقلیم الله التي خفيت عن ابصار اهل الحجاب الفاتحة سنة ۱۳۱۶ هـ . ق " و او را عاقله نبود .

دیگر آقا محمد مصطفی سابق الذکر با عاقله مقیم بیروت و از مشاهیر ثابتهین بر عهد و میثاق بود ناقضین و مخالفین ازومیم و هراس داشتند در حضورش نهایت احتیاط مینمودند و در گفتار و رفتار مراسم ادب را مراعات و ملحوظ میداشتند و بالاخره با سکندرونه انتقال جسته سکونت و قرار گرفت تا از این عالم درگذشته به نعم لقرار استقرار یافت و از انجال گرامش حسین افندی اقبال علی افندی احسان ضیاء افندی مبسوط

خاندان قوی الایمان در این امر برقرار است . دیگر آقا محمد حسن بن آقا عبد الرسول شهید قمی سابق الوصف سالها در مسافر خانه جبل کرمل مباشرت بطبخ و اداره امور داشت و چندی در عکا مستحفظ و مستخدم بیت ابهی شد و الی آخر الحیات از دواج ننموده بخدمت پرداخت تاد در سال ۱۳۴۶ در عکا درگذشت . دیگر آقا حسین اشجسی سابق الوصف که بکمال اخلاص و وفاداری جوار حضرت عبد البهاء زیست و از پسران و دخترانش خاندان واسعه اشجسی برقرار گردید و سال ۱۳۴۶ در بهجی فوت شد در قبرستان بهائی گلستان جاوید بجوار مرقد مجدد والده حضرت عبد البهاء مدفون گشت دیگر اخلاف و منتسبین خلیل کاشی سابق الوصف پسرش آقا عبد الرسول مسکر در عکا و پسر دیگرش آقا رفعت الله در عکا اختلال حال یافته بالاخره در دارالمجانین رنگسورن درگذشت و پسر دیگرش آقا رحمت الله بالاخره در رمله وفات نمود دیگر عارف در ری اقامت جست و آقا اسد الله برادر خلیل در روضه بهجی عکا وفات یافت دیگر آقا عبد الرحیم مسکر پسر فلج و ضعف پیری و تنگی معاش گشت و حضرت عبد البهاء او را نگه داشتند و پسر کوچکش رضوان وهم بزرگش بدیع الزمان که مباشرت خدمت بیت مبارک در حیفا داشت درگذشت و دخترش که لمیمه نام یافت خدمتگذار و روزه مبارکه علیا شد

و هنگامیکه حضرت عبدالبهاء بیمار گردید به نیت فدای بدو  
 طواف کرد و بعد از چندی درگذشت و لذا از آقا  
 عبد الرحیم نسلی برجای نماند و خود در هشتاد  
 سالگی در عکاوفات یافته در گلستان جاوید مدفون  
 گشت دیگر خاندان آقا علی شهرباف کاشی سابق الوصف  
 آقا عبد الصمد مسکرو خواهرش حیاتیه خادمه در  
 قصر بهجی و خواهر دیگرش جمالیه خادمه حضور  
 جمال مبارک از شدت فراق در ربیع الاول سال  
 ۱۳۱۱ درگذشت و جوار مرقد والده حضرت عبدالبهاء  
 مدفون گشت . دیگر شیخ علی اکبر ابن شیخ ابوالقاسم  
 شهید مازکنی سابق الوصف در کشف افضال آن حضرت  
 بسربرد و عاقبت الامر در عکا در گذشته مدفون گشت .  
 دیگر محمد خان بلوچ سابق الوصف در جوار قرب آن حضرت  
 مقربا شد تا در حدود سال ۱۳۳۰ درگذشت و بقرب مقام  
 اعلی مدفون شد . دیگر از مجاورین مهاجرین ثابتین  
 عائله و اخلاف حاجی عبد الرحیم قناد یزدی سابق الوصف  
 در بخش ششم پسرانش حاجی محمد و میرزا حسین و آقا  
 احمد در مصر و اسکندریه و بالاخره در حیفامقیم شده  
 عائله واسعه یزدی و تجارت تاسیس کردند . آقا احمد  
 پندیسن سال در پورت سعید قونسول دولت ایران



## ۱۱۴۴ مکرر اول

بود و مصدر خدمات قیمه گشت و بوصولت با چهارمین ورقه  
و دختر حضرت عبدالههها رسید دیگر حاجی سید  
جواد و آقا سید علی یزدی سابق الذکر در قمار مصر  
و حیفابا عائله خود اقامت داشته مورد عنایات  
والطاف بودند دیگر پسران آقا زین العابدین منشادی  
ابوالقاسم و ابراهیم سابق الذکر که آقا ابوالقاسم  
بجای عبدالصالح اصفهانی متوفی باغبان رضوان  
و آقا ابراهیم در قصر بهجی مستخدم گشت و پس از  
صعود مبارک در ظل فضل و الطاف حضرت عبدالههها  
بسربردند و در عمارت گذشتند و از آقا ابراهیم خاندانی  
برجا است دیگر آقا محمد علی قناد اردکانی  
و برادرش آقا نصرالله که سالها مقیم حیفابا بوده  
چنان فروش و شیرینی پزی میکرد خاندانی  
برقرار میباشد دیگر حاجی علی یزدی سابق الذکر  
سالیانی چند با اغصان و مخالفین مرکز بهمان مساعدت  
و سابقه ارتباط یافت و بالاخره ملتفت احوالشان  
شده بگست و بخدمت حضرت غصن اعظم عبدالههها  
پیوست و ازو و زوجه اش بنت سیاح مراغه خلف  
و خاندانی برجا است دیگر استاد محمد علی  
بنایزدی که در او خرسنمین اشراق انوار الهی

۱۱۴۴ مکرر دوم

بعکرافته بماند و خدمت صفار جناب کلیم بامور گشت  
و بعد از غروب جمال قدم حسب امر حضرت  
عبدالیهاء کفّاشی بیاموخت و سالها در عکنا و  
حیفاء در اطراف بیت مبارک بنیست و در مجالس  
حضور بالحن جذاب ابیات و آیات خوانند و  
بالاخره در حیفاء درگذشت و در قبرستان بهائی  
دامنه کوه کرمصل مدفون گشت دیگر  
حاجی ناصر بهدادی سابق الوصف  
بموجب اجازه حضرت عبدالیهاء مقیم  
عکنا بود و در آغاز چندی در چار اشتباه  
و فتور گشت و بالاخره عتبه و متیظ  
شده عاقبة الحیات را در ظل رافت  
و عنایت آن حضرت بهایان رساننده  
درگذشت و در قبرستان اهل بهامدفون  
است و از جمله بهائیان ساکن بیروت  
حاجی محمد پینه دوز شوشتری الاصل  
کبه شرح حال خود را چنین گفت  
من اصلاً از اسم بهائی در اندیشه و اختراز

بودم تا در سفر حج که میرفتم همینکه قرب عکا رسیدم بسرای  
 بیم د خول بانجا قافله را گذاشته و از راه دیگر رفتم که مبادا  
 بهائی شوم و چون در مکه میگذشتم خبر صعود بهاء الله  
 را شنیدم و در دلم احساس تحقیق ازین امر کردم تا در بغداد  
 نزد میرزا موسی جواهری رفتم و با اینکه بی سواد بودم قرآن  
 بدست داشتم و بواسطه اخلاق تواضع و عاطفه دوستی کسه  
 داشت مرا جذب کرده چون از ملاها جز تکبر و غرور ندیدم  
 بودم و همینکه تعالیم بهاء الله و ادله و پراهین واضح  
 را شنیدم تصدیق کردم و نزد عبد الکریم که خطبه د ختشرش  
 داشتم رفتم و گفتم که من بهائی شدم و شوق عکا دارم و بدین  
 رواز د ختشر شما منصرفم و با الجملة حاجی محمد مذکور با بسرا د  
 که تشرش که ساکن بغداد بود ند بهائی شدند حاجی محمد  
 مذکور د بیروت و حیفا با عوائد قلیل خود از مسافرین زائرین  
 ضیافت و پذیرائی مینمود از آیات قرآن کثیری د حفظ داشت  
 و تبیین روحانی میکرد و بالاخره بحیفا مجاور شد و بعد است  
 اخلاص و قناعت و قوت ایمانش مصدر عنایت حضرت عبد البهاء  
 بود و در آنجا د رگذشته د قهرستان مدفون شد و عبد القدوس  
 کردی پس از فوز بایمان د ختراًقا محمد علی صباغ زوجه منیر  
 افندی مرحوم بن آقا میرزا محمد علی اخ ابهی را گرفت و بالاخره  
 چون بعد از احتلال سوریه اهالی شام مخد و مش عبد الرحمن

پاشا را بعلت قتل فرانسویان کشتند ویران نیز بهلاکت رسانند  
 و اخلافش یکی احمد که با برخی از مومنین در صلابت یه کردستان  
 میزیست و پسر د یگرش حسن در طبریا اقامت میکرد و پسر د یگرش  
 محسن افندی بقوت ایمان و ارادت در محضر حضرت عبدالبهاء  
 موصوف بود در مدرسه بشغل معلمی اشتغال میجست  
 و شیخ بدرالدین از اهل غزه که نزد آقا میرزا ابوالفضل در قاهره  
 تلمذ و تصدیق کرد و فاضل و کاتب و شاعر بود در خصوص این امر  
 نثرأ و نظمأ بحربی نوشت و لوح تفسیر و الشمس و ضحیه ساد در  
 جواب وی صادر گردید و برادر مہترش شیخ امین قاضی از  
 خلیل الرحمن و برادر مہترش شیخ عبدالحی که جمعی کثیر  
 از اعضاء و عائله و منتسبین و غیرهم را تبلیغ کردند و عده بسیار  
 از بہائیان مجاور عکا در ایام ابہی را از آنجمله آقا محمد ابراہیم  
 صفارکاشی مقیم حیفا کہ مامور ارسال و مرسول و پذیرائی  
 مسافرین بود در بخش ششم آوردیم و ما محض مراعات اختصار  
 از آنہمہ اعداد و واقعات ارض مقدسہ بہمین مقدار اکتفا  
 کردیم .

اسکندرونہ : کہ در او خرایام اشراق انوار جمال ابہی چند  
 عائلہ از مومنین ایرانی و عراقی در آنجا اقامت داشتند و از آنجملہ  
 میرزا عبد اللہ اصفہانی موصوف در بخش ششم بود و نیز آقا محمد  
 مصطفی بغدادی و د یگر آقا عباسقلی ولی در ایند و رہتد رہج

مرکزی بزرگی شده جمعیتی از عجم و عرب در آنجا اجتماع یافته  
محل اجتماعی و ممد رسه برای تحصیل نوبا و کان خود فراهم  
کردند و پسران میرزا عبد الله عبد الهدی و عبد الهادی و  
رحمت الله فلاح در تجارت و امور متعلقه بقونسولگری ایسران  
اشتغال و ترقیات و شهرت حاصل کردند و ما محض نمونه همین  
مقدار از اوضاع امری سوریه و اسکندرونه را آورده اکتفا کردیم .

## مصر

مصریملت اتصال وارتباط بفلسطین و ذهاب وایاب  
 مسافرین وزائرین دردوره سابق مرکزی مهم برای این امر  
 گردید وحوادث مربوطه بمصروخرطوم ضمن بخش های متقدم  
 گذشت ودراین دوریاقامت میرزا ابوالفضل واهتمام بتعلیم  
 وتبلیغ که دربخش سابق بیان گردید وخصوصاً بورود واقامت  
 مکرر حضرت عبدالبهاء کثرت عد واهمیت مخصوصی حاصل  
 کرد وبعلاوه بهائیان ایرانی ساکن آنجا واخلافشان که  
 دربخش شش تفصیل داده شد جمعی زاهل علم واصحاب  
 مجلات وغیرهم ازبومیان بعرضه آمدند وازمعارف مومنین  
 ساکن قطرمصرشیخ فرج الله الزکی الکردی صاحب المطبعة  
 العلمیة الکردیة ازطلاب جامع الامرنزد آقامیرزا ابوالفضل  
 تلمذ و تصدیق کرد وچندین بار بمحضرت عبدالبهادر مصر  
 وفلسطین تشرف حضور یافت و برطبع ونشرالواح وکتب امریه  
 همت بلیغ بلندی نمود ویاخانواده مومنین ازدواج کرده  
 عاقله برجای گذاشت دیگرشیخ محیی الدین کردی از  
 طلاب واساتید جامع الازهرنیز نزد آقامیرزا ابوالفضل تلمذ  
 کرده ایمان آورد وکتب والواح طبع ونشر کرد ودرقطرمصرودیگر  
 بلاد افریقا وعراق عرب وهند وایران اسفارتبلیغیه نمود ومدار  
 الیوم الممرار ویتل الازواج للمسلمین المسلمین  
 میکنند .

## هندوستان

بنوعیکه در بخش ششم آوریم در هنگام غروب شمس  
 جمال ابهی جمعی کثیر در بلاد دیده هندوستان از ملل  
 وادیان مختلفه بطریقی که سلیمان خان جمال افندی  
 تبلیغ کرد متعلق و مؤمن بامریدیم بودند و تنی چند از بهائیان  
 ایران امثال حاجی احمد کازرونی و برادرش محمد کاظم و محمد  
 اردکانی و حسنعلی جهرمی و غلامعلی خراسانی در بمبئی  
 اقامت داشتند و بنوعیکه ضمن احوال ملا بهرام نوشتیم بعضی  
 از پارسیان ایرانی مقیم بمبئی مؤمن و محب امر ابهی گشتند  
 که از آن جمله نامدار اردشیر خسرو و برادرش مهرستان  
 و اورمزد یار خدابخش و بهرام خسرو روزبه و رستم سهروش  
 و مهربان رستم و شاهویرد خسرو بهمان بودند و حکیم مهرگان  
 اولاً و دستور جمشید بامهربان رستم و اورمزد یار مذکورشان نیز  
 بمکارفته زیارت و تشرف حاصل نمودند و نیز در آن بلد تنسی  
 چند از افغان قرار گرفته تجارت و شرکت بنام محل البرکده  
 و مطبوعه تاسیس کرده ارسال و مرسول و معامله بابهایان  
 همه جا کردند و در سال ۱۳۱۰ در بمبئی حادثه ای داد که  
 خلاصه آن چنین است یکی از بهائیان یزدی مریض شده  
 چندی در بیمارخانه بطری و الا بود و رئیس بیمارخانه بعضی  
 از دوستان غیر بهائیش را حاضر نمود که او را ملاقات کردند

وصیتش بشنوند و آنان بمریض گفتند تا تبری از ایمان نکنی مرده ات را کفن و دفن در قبرستان نمیکنیم و چون استقامتش را دیدند پس از فوتش اقدامی نکردند و بهائیان نیز خبر نیافتند و حکومت بمبئی آن متصاعد را در سلك اشخاصی مجهول در کنار دریا بخاک سپرد و چون واقعه بحضور حضرت عبدالبهاء عرض شد امر فرمودند زمین برای قبرستان خریدند و بهای آنرا خسود آنحضرت دادند و نقشه باغچه های پرگل و چهارخیابانها و مرکز سرپوشیده در وسط و هر باغچه با خیابان کم عرضی گرداگردش کشیدند و گلستان نامیدند و در همین سنه حادثه دیگری رخ داد و مختصرش چنین است که جهانگیرشاه و اکبرشاه پسران آقاخان محلاتی واعظی را وادار سب و لعن نسبت باهمین امر و مردم را بصدایت تحریک کردند ولی پس از مدتی قلیل جهانگیر در سفر مکه بدست نوکرهایش مقتول شد و حضرت عبدالبهاء بدین مضمون فرمودند تیریکه جهانگیر شاه بسینه امه دف نموده بود بر سینه خودش خورد و حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بخرطومی در مطبعه مذکور کتابت میکرد و روابطشان با میرزا محمد علی ناقص اکبر شد پس بود و سال ۱۳۱۲ سید محمد افغان با خرطومی بمکارفته شش ماه با ناقص بسربردند و انبانی از اسرار و افکار وی شده عودت کردند و نخست با جمشید خداداد آنگاه بفرود آمدند



از مشرین القانقض کرد و به مرکز عبودیت کبیری افترا با دعا  
زدند و از حال زلت و فاقه آل الله گریستند و طولی نکشید کسه  
بسیبی مرکزی برای نقض گشته اوزاق خرطومی بنام میرزا محمد  
علی و لقب آقای اکبر و رسالتی بنام شخص کرمانی طبع و نشر کردند  
و بی درسی از آن مطبعه ناصری برای نشر مقاصد سیئه بهائیان  
بلا رسیده و حاجی سید محمد و حاجی سید میرزا افغان رکسن  
فتنه قرار گرفتند چه که شرکت محل البرکه اختلال و خسبران  
یافت و نقود بیکه شرکا یا ورثه شان مطالبه کردند تا دیه نشد  
و اهالی از هند و مسلم که شرکت را بنام این طایفه میشناختند  
بنای طعن و لوم نهادند و حاجی سید میرزا حضرت عبد البهاء  
خواست که شرکت را برده هزار سهم نوزده تومانی قرار داده  
بهائیان امر دهند که بخرند و حاجی سید محمد امریه را بمس  
و بلا برده وصول کند و مطبعه که هر امر و نهضتی را ضرور است  
در امر ابهی قوت گیرد و نشر این آئین بدین وسیله صورت بیاید  
و آنحضرت نپذیرفتند و لا جرم حاجی سید میرزا و حاجی سید  
محمد و حاجی میرزا حسین هذکور خائب شده صریحاً مخالفت  
کردند بنوع مذکور یا میرزا محمد علی ارتباط شدید یافتند و چندی  
روایح نقضیه از آنحدود وزید تا آنکه حاجی میرزا محمد تقسی  
طوسی یزدی از محضر حضرت عبد البهاء رسیده محل تجارت  
بگشاد و مومنین را از رحیل و دسائس ناقضین آگاه ساخت

و غلامعلی خراسانی و حاجی احمد کازرونی را بر خدمت مهیا کرد  
 و در آن حال حسب عریضه که جمعی از مخلصین درباره مفاسد  
 ناقضین بمحضرمقدس فرستادند میرزایوسف خان وجدانسی  
 آمد و مقام مرکز عهد را تبیین و تثبیت نمود ولی ناقضین لاسیما  
 غرطومی نگذاشت که کتاب عهد را در مجمع دوستان بخوانند  
 آنگاه میرزا محرم "۱۳۱۵" پس از ورود بجده و ملاقات حاجی  
 میرزا حسین لاری وجد در اصلاح حال دامادش میرزایحیی  
 ناقض که مامور بود بمبئی آمده در آنجا اقامت گرفت و تالاری  
 اجاره کرده جمعیت مومنین هفته دو بار مجتمع شده تلاوت  
 الواح و آیات مینمودند و مقام مرکز پیمان را بهمگی فهمانده  
 و خراط و صراچنان مغلوب و مغمم ساخت که خود دوری جست  
 و رایت میثاق مرتفع گشت و بی دربی آثار مبارکه برای میرزا محرم  
 و مومنین ثابتین رسید و ناقضین بطبع افترا ت پرداخته  
 با سامی بهائیان جهان همی فرستادند و سید میرزا روانده  
 شیراز ویزد شد که شاید در نقض یکوشد و این اقدامات موجب

---

در سنه ۱۳۰۹ فانی بعد از ورود بمبئی و ملاقات مرحوم حاجی  
 میرزا مهدی یزدی معروف باطوسی برادر مرحوم حاجی میرزا  
 محمد تقی طوسی راه نمائی فانی را بمحفل و محل بهائیان که  
 با اصطلاح هندوستان منگله میگفتند کرد در مجلس عمومی  
 چون بهمراهی حاجی مذکور وارد شدیم پهلوی هم واقفیم  
 از فارسیان بهائی و اسلامی مجمع مرتب حاجی احمد معروف

شد که بهائیان معالک دیگر از احوالشان مطلع و متنفر گشته  
ترك مراجعه و مراسم نمودند و با دایره طبسی ارتباط

بکارزونی قدری دلائل قرآن شریف و احادیث و بعضی از  
دلائل و علامات کتب فارسیان تکلم فرموده و معلوم شد که  
ایشان بالنسبه بساثرین ناطقند و بعد شروع بخواندن  
کلمات مبارکه حضرت بهاء الله نمودند فانی ملاحظه نمود  
سیدی روبروی فانی نشسته ظاهرآ تشکر مینماید ولی بدقت  
از زیر چشم دیده شد که کانه تبسم و بمجلس میخندد حیرت  
نمود در وقت تنفس در اطاق دیگر که رفتم از جناب حاجسی  
میرزا مهدی طبسی پرسیدم که این محفل شما بهائسی و  
غیربهای میز و چند یا تمام بهائی میباشند فرمودند نه غیربهای  
نیست کانه ایشان آگاه بود فرمودند چه دیدید عرض شد  
این سید که مقابل فانی جالس او را بهائی ندیدم و از روی خلوت  
در مجلس نبود فرمودند این شخص نامش سید یحیی خودش از  
ازلیهای معروف حاجی میرزاهازی دولت آبادی معروف  
نائب و وصی ازل این رافرستاده بعضی از کلمات ازل را بطبع  
رساند با حاجی میرزا حسین خرطومی معروف ملاقات و معاشرت  
داشته است او این را بمجالس میآورد و میگوید بهائی شده  
است ولیکن فانی در باره خرطومی از لسان مبارک شفاها  
شنیده بود آنچه که دلیل بر عدم ایمان او بود بهیشتربسر  
شبهه حقیر افزود چنانچه سفر سوم روزی در محضر مبارک  
حضرت بهاء الله مشرف بودم در باره شئل معروف بیاناتی  
میفرمودند که ما امرالله را بتمام سلاطین ابلاغ نمودیم ولیکن  
چون حضرات کلهبی سلطان مخصوصی ندارند و امروز شئل  
برای بنی اسرائیلی منزله رئیس میباشد خوبست شما با او

یافتند و آقا سید علی افغان بهجی رفته توسط ناقض اکبرکاری  
از پیش نبرد و بالاخره بدامن حضرت عبدالبهاء متوسل شد

مراسله و مکاتبه نمایند و القای امر کنید و هرگاه ممکن شد ملاقاتی  
هم با او نمائید چنانچه در اسلامبول بعد مراجعت از ساحات  
قدس شروع بمراسلات و سئوالات گردید و برای همین مقصد به  
بمیثی توجه شده بود در طی فرمایشات بختة فرمودند که این  
حاجی میرزا حسین خرطومی در بمیثی از برای قونسول ایران  
لائحه نوشته کلمات ما را با کلمات خودش مزوج نمود و با اسم  
خودش فرستاده در ایام ما که این قسم کند بعد از ما چه خواهد  
نمود سلیمان خان هم بعد از ورود بمیثی هفت وادی ما را یک  
صفحه در اول آن افزود که من خواستم خلق هندوستان را از  
امربارک آگاه نمایم و خود سواد بی نداشتم یک صفحه در اول  
نوشتم و لکن در اصل عبارات ابداً تصرفی ننمود و آنرا هم طلب  
عفو نمود ولی خرطومی اصل عبارات ما را با اسم خود شهرت داده  
و با کلمات خودش مزوج نمود و از آنوقت در نظر داشتم که این  
موقن بحق و اولیای او نیست بعد که دانسته شد که دلیل  
سید یحیی مذکور در مجلس خرطومی شد یقین نمودم که ایمان  
او حقیقی نه و چون مجلس ختم شد بملاحظه مسافت بنده منزل  
در واغون اسبی نشستم فوراً دیدم سید یحیی مذکور خود را  
رسانیده در پهلوی فانی نشسته بنان سئوال و جواب بطور  
استنطاق را گذاشت که اهل کجا هستید از کجا آمده اید فانی  
بدون مقدمه عرض نمود که من از یهودیها و از طرف بخارا  
آمده ام خویشی داشتم در هندوستان وفات نمود و آمده ام  
بلکه بشود ارث ببرم پرسید در آن جمع چه میکردید عرض شد  
وقتی در محله اسلامبول در ترکیه مولوی رفته بودم نی و تار

و مدتی در حوال مقدس گشت و سید محمد و خرطوم میسرزا  
حسینعلی جهرمی را انجهرم خواستند حجر بوداره تجارت

میزدند اینجا گفتند تکیه بهائیههاست بهمان ملاحظه  
آمدیم دیدم نه نی و تاری و نه سنتوری در میان است قدوری  
هم عربی خواندند و از اسلام صحبت داشتند ربطی بمالک  
بنی اسرائیل نداشت چون سخن باین مقام رسید مذکور  
داشت های قربان شما مبارک گول اینها را بخورید العیاذ  
بالله خدائی چه اینها همه دکانداری است تا موقع ایستگاه  
راه آهن که بمنزل خواستم مراجعت نمایم ازین قبیل لا طائل  
مذکور داشت شب رافانی متحیر که این چه برده بود ابد  
فانی اراده این مذاکرات نداشت فردای آن روز جناب  
حاجی میرزا مهدی دعوت نهار فرموده بودند و آنجا  
حضرت آقا میرزا محسن افغان و خسرو فارسی بودند که حضور  
داشتند تفصیل عرض شد فرمودند بموقع واقع شد که حیل  
خدا آشکار فرماید و این بساط را خرطومی برپا کرده است  
و گرگ را در میان گوسفندان آورده مطلب منتشر شد خرطومی  
خواست که قسمی رفع و رجوع نماید او را فرستاد نزد فانی  
بمذرخواهی هر قدر خواست بلطائف الحیل مشتبه کند  
نشد در استان فارسی و ایرانی خرطومی و دیگران و کناره  
نمودند و از مجلس عذرش خواستند درین بین غروب شمس  
حقیقت و کتاب عهد رسید جزوه مفصلی هم ناقض اکبرت  
خرطومی فرستاد خطبه مناجات آیات صریح خود را صاحب  
اورد داشته و ابراز کرده در بدایت خرطومی از فانی مخفی  
داشت ولی چون آمده در همان تحتانی منزل فانی مسکن  
نموده بهر قسم بود گرفته بعد از ملاحظه با حیا عرض نمود

و مطبوعه زايد ستش سپرده مرکز مراسلات نقضيه قرارداد دادند  
خود بهيجی رفته با ناقض اکبر بنشر مفتريات حتى عرض عريضه

موجب کتاب عهد حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> جل زکرة منصوص<sup>۲</sup>،  
ولی امرالله<sup>۳</sup> حضرت عبدالبها<sup>۴</sup> است چون نوشته ناقض اکبر  
بدون امضاء مطرک رسید و صریح خود را صاحب امر میدانند  
محل اعتماد نیست باید بحضور مبارک<sup>۵</sup> معروض آید و عرض نمود  
در جواب لوح مفصلی باسم فانی رسید از جمله در خصوص جزوه  
ناقض اکبر میفرمایند قوله الاحلی " فاعلم بان الامر قد رفع  
قد رجع بکله الی هذا المکمن المعلوم والمرجع المنصوص  
ولیس لاحد مدخل فی امرالله الابان الصریح من هذا  
المقام الموجود وهذا من ادق الامور هیئتین علیه دین الله  
واستقراره ان عرفوا یا احبا<sup>۶</sup> الله واصفائه الی آخر<sup>۷</sup> و ایمن  
نیز مزید علت عداوت سید یحیی و خرطومی گردید بدوجه نیکه  
که قتل را بستند و شبی که قصد فانی نمودند هرگاه دادند که  
اهل سند و آقا یان او را برای آشپزی و مترجم فانی قرارداد  
بودند خبردار نشدند بود کار فانی را ساخته بودند چون بحضور  
حضرت عبدالبها<sup>۸</sup> جل عیون<sup>۹</sup> احضار فرمودند بعد از چند  
یوم فانی را احضار فرموده بیانات میفرمودند بعد فرمودند  
کیفیت سید یحیی در رمبئی چه بود فانی تفصیل را بمشرف  
رسانید بعد فرمودند فصل مشبمی در رمبئی نوشته که عزیزالله  
جذاب آمد و شخص سید بزرگوار را راند نمود هرگاه حضرت  
عبدالبها<sup>۱۰</sup> عرض ما را قبول ندارند ان بفرمایند بیایند  
مشرف شود ببینند که چه قسم مشتعل است ما هم ان دادید  
بیاید و لکن نظر تو خطا نرفته سترکن تا وقتش سید یحیی مذکور  
بعد از حرکت فانی بحضور رفته مشرف شده ان توقف در آن

سلطان عثمانی برداختند و از آن سو یکمال جد در تمویج افکار  
مومنین و نشر آثار ناقضین کوشید ولی بعلمت و ورود متوالی

صفحات گرفته بجد ه رفته صبیہ مرحوم حاجی ملاحسین لاری  
که از تجار بهائی معروف بود بزنی گرفت بعد از هفت سال  
گذشت با اعراض قیام نمود که در حقیق در لوحی میفرمایند  
قوله جلّ عبودیتہ " بیحیائی سابق ویموتی لاحق بگوئیید  
سامری و عجل را بنی اسرائیل جهت خویش مثل ناقضین  
برای خود تراشیدند نه حضرت یوشع بن نون - ای یحیا  
حیائی - ای یحیی حیائی والانتظر ننت الہیہ باش و  
مترصد روسیاهی دارین لعمر اللہ ان الذلہ ستہرب منک  
وان الخسران تلتجئ الی الرحمن منک وتری نفسک فی اسفل  
درکات الحجیم والذلة والحسرة والخسران للذین نقضوا  
میثاق اللہ العلی العظیم ع " بان اعراض شدید باز  
حضرت من ارادہ اللہ وحید و فرید اورا بتویہ و انابہ دعوت  
فرمودند موفق نشد و بیغمته بعد ازی شدید و مرضی عجیب  
باسفل السافلین راجع و در تمام قطر مصر مشہور گردید و اعجاب  
و اعراب کہ بهائی نبودند و پرا اعراض او و نزول این آیات قہریدہ  
آگاہی بہم رسانیدند گفتند کہ زبانیہ قہر الہی اورا اخذ  
نمود .

( عزیز اللہ جذاب خراسانی )

مبلغین شرقی و غربی حسب دستور مقدس وهم با اجتماع بهائیان  
 دیگر از ایران که مستدرجاً رسیدند علم نقض سرنگون شد و  
 رایت عهد و میثاق مرتفع گردید و جمع دیگر مانند کیخسرو خدا  
 رحم و برادران و مهربان خدا بخش و برادرش جوان مرد گشت<sup>سب</sup>  
 و شاهزاده بهرام مهربان خداداد و برادران بامس مهربان  
 باخوان و شرح اقدامات مبلغین از قبیل جمال الدین  
 و آقا سید مصطفی و میرزا محرم و میرزا محمود و ابن ابهر و ابسن  
 اصدق و ادیب و غیرهم را آوردیم و در حدود سال ۱۳۱۲ ایام  
 اقامت آقا سید اسد الله قمی در آنجا بود آقا میرزا محمد علی  
 افغان در ربیعی وفات نمود و مسلمین مانع از دفن جسد در  
 قبرستان شدند وجه معیت اهل بهاندک بود ه گلستانی  
 نداشتند و آقا سید اسد الله بمشقت تمام جسد را با کشتی بادی  
 برده قرب طاق کسری قرب قبرستان سلمان فارسی دفن  
 کردند و سپس محمد کاظم کا زرونی چون در ربیعی وفات یافت  
 مسلمین از دفن و کفن در قبرستان ممانعت کردند و گروهی  
 از اراذل و اشرار گرد آمده با جمعی از مفسدین زردشتی متفق  
 شده کلمات سقط و ناستود ه گفته قلع و قمع این فتنه را واجب  
 خواندند و جسد یک شبانه روز برجا ماند و آحاد اهل بهاء  
 کوشیدند که قطعه زمینی از دولت بدست آرند ولی حکومت  
 برسمیگ نسنالله زمین ندال و الاخره جسد را غسل و تطهیر



کرده در صندوق نهاده بانقلیه کرایه از بلدیّه در حالیکه  
 اشراکات ناستوده میگفتند ولی دست آختن نمیتوانستند  
 بمحلی نامقبول که مهیای برای دفن متوفیات بی وارث بسود  
 برده دفن نمودند وما کیفیت وصول صندوق مقام اعلیٰ بواسطه  
 جمعی از بهائیان شیعه نژاد رنگون بحیفا در سال ۱۳۱۷ در  
 بخش سابق آوردیم و شمه<sup>ای</sup> از مکتوب جناب آقا میرزا هادی در  
 جواب حاجی سید مهدی رنگونی که دستور خواست چنین  
 است . " در خصوص صندوق مقدس که بسمی و همراهمسی  
 جناب میرزا محرم علیه ۹۹ از قرار معلوم بنحو مرغوب و مطلوب  
 و مقصود الی بیست و نوزده روز بعد از تاریخ مکتوب با تمام میرسد از وجود  
 مبارک دستور العمل خواسته بودید و کذلک صندوق چوبی  
 هم اسباب مهیا بمجرد ورود صندوق سنگی برنگون آنهم طیار  
 شده مفهوم گشت و بسیار سبب مسرت و بهجت گردید چون در  
 این ایام ارض مقدس بواسطه ظلم و فساد و انواع تعدیات  
 اخوان جفا آنجا تشریف دارند و باصلاح و دفع و رفع آنها  
 میکوشند انشاء الله معروض خواهم داشت . . . مجدداً  
 اینکه بحضور انور مشرف شدم و معروض داشتم فرمودند وقتی  
 تمام شود بحواله آقا احمد در رپورت سمید حمل فرمائید بهم ع

۲ سنه ۱۳۱۹ میرزا هادی شیرازی )

و از جمله واقعات حسنه که موجب شگفت مؤمنین گردید

آنکه پس از چند سال سختی و تعب از جهت نداشتن قبرستان  
خصوصی با وجود تأدیه قیمت و ابا<sup>۱</sup> بلدیّه و یا بوعده گذراندن  
در باب زمین برای مدفن اهل بهانا گهان روزی از جانب  
بلدیّه خبر رسید که بهائیان بیایند و از ما بین چند قطعه زمین  
یکی را بپسندند لا جرم میرزا عبد الباقی یزدی مدیر تجارتخانه  
طیلسی با حاجی احمد کازرونی و جمشید خداداد حکیم و نوشیروا<sup>ن</sup>  
گشتاسب بهرام مهربان رفتند زمینی را پسندیدند و برگشتند  
و بلدیّه زکری از مطالبه قیمت زمین نکرد و طولی نکشید که خبر  
رسید قطعه زمین مذکور را حصار کشیدند و روزه گذاشته مهیا  
کردند که بهائیان بروند و امضا<sup>۲</sup> داده تصرف نمایند و اهل  
بها چنین نمودند و ما وقع بمحضر حضرت عبد البها<sup>۳</sup> معروض  
داشتند و آنحضرت در جواب نقشه گلستان با طرح خیابانها  
و یاغچه بندی و گلکاری و ساختن قبر کوتاه در وسط باغچه  
و مجرای آب در وسط گلستان فرستادند و علت دادن بلدیّه  
زمین را بدین اخذ قیمت چنین بیان نمودند که در طهران  
قونسول دولت انگلیسی از یکی از بهائیان پرسید که چرا بنام<sup>۴</sup>  
اولین مشرق الان کار بهائی در ایران نشد بلکه در مملکت  
روسیه اقدام کردند و بهائی جواب گفت که فقدان آزادی و  
عدم رضاء دولت و ملت ایران مانع گردید قونسول گفت لکن  
در هندوستان جمعیت بهائی بسیار و مملکت در آنها بسیار است

آزادی است اولی آن بود که بنا به مشرق الا زکار در آنجا میشد  
 و بهائی گفت من از علت و جهت مذکور بهیچم اینک بمحضر  
 مولایم مصر و ض داشته استفسار مینمایم و بی درنگ برای ما  
 نوشت و ما جواب دادیم که بقونسول بگود ریمینی در استان ما  
 قطعه زمینی برای مدفن خود با ارا قیمت بارها خواستند  
 بلدیة رد کرد در این صورت چگونه ممکن بود باز مینی برای  
 تاسیس مشرق الا زکار بد هند و قونسول بحکومت هند خبر  
 داد و از این روقطعه زمین دادند و بالجمله محفل روحانی  
 بمبئی جمشید خداداد حکیم رامامور نمود که بنوع مقرر در نقشه  
 زمین را تنظیم و تعمیر نمود .

وامامراکز بهائیت و محافل روحانی نخست بمبئی در سال

۱۳۱۹ محفل روحانی تاسیس یافت دیگر پونه تاسیس محفل  
 روحانی بسال ۱۳۳۶ واقع شد دیگر رنگون محفل روحانی  
 بسال ۱۳۱۳ اساسش برقرار گردید دیگر مندله محفل روحانی  
 بسال ۱۳۲۳ تاسیس شد دیگر کنجانگون محفل روحانی  
 بسال ۱۳۲۵ منعقد گشت دیگر کلکته محفل روحانی در  
 حدود سال ۱۳۵۰ تاسیس یافت دیگر دهللی بسال ۱۳۴۸  
 محفل روحانی برقرار آمد دیگر کراچی محفل روحانی بسال  
 ۱۳۲۸ انعقاد یافت .

و از مبلغین بنوعیکه در بخش هشتم تفصیل دادیم

عظیم انجام داد و بعد از غروب نیرمیتاق حسب اجازت از حضرت ولی امرالله تشرف یافته با ایالات متحدہ امریکا درآمدہ خطابہ ہا داد نمودہ ہکراچی برگشت و خدمات امریہ پرداخت و عاقبت درحین شناوری درنہرآب درجید رآباد غرق گردیدہ از این جہان سنہ ۱۳۴۵ درگذشت و قبرش درخیرآباد است دیگرشیخ حشمت اللہ قریشی ساکن اکرہ فاضل وناطق و مطلع از عقائد وادیان وکامل درالسنہ فارسی و عربی وانگلیسی وارد و درتالیف و درتبلیغ و دیگرخدمات امریہائی ہمتی جلیل نمود و عضویت محفل مرکزی ہند و ہرما یافت و ایامی بسیار درکراچی بسربرد دیگرمستربرتیم سنگہ از قوم سیک تحصیلات درانگلیسی کرد و درفارسی نیز مہارت یافت و نویسندہ وناطق و مشفق و مول تبلیغ و دیگرخدمات دراین امرشد و عضویت محفل مرکبیزی بہائیان ہند و ہرما یافت و ایامی طویل درلاہور اقامت گزید۔ دیگرعہدہ سعلی بت کشمیری درفارسی وانگلیسی وارد و وزبان ہرما و علوم عربیہ فاضل بود و عضو دائرہ حکومتی بودہ و بسیاری از آثار امریہ را بانگلیسی وارد و ترجمہ کرد و جواب اعتراضات و مفتریات معاندین طبع و نشر نمود و سنینی در رنگون و دہلی وغیرہما بسر برد و سفری بارض مقصود کردہ تشرف بمحضرانور یافت و آثاری از حضرت عبدالبہاء در حقیقہ صادر گردید و عضویت محفل ملی بہائیان ہند و ہرما یافت فاضل و شاعر و رئیس محفل روحانسی

د هلی ومد یرمجله کوبک دیگر مولوی محفوظ الحق ومهر محمد  
 شهاب از غلام احمد بهاکه در مجله کوبک وهند مقاله در رد  
 آن عقیده نوشت دیگر دکتر محمد عمر صمدانی در د هلی ماهر  
 در فارسی وانگلیسی وارد وشاعر بوده بخدمات این امر قیام  
 کرد دیگر عثمان کاتب وناطق در انگلیسی وارد وعضو دائره  
 تلگراف در اکره اشتغال بخدمات این امر جست دیگر سید  
 عبدالرشید که قصائد بسیار بفارسی وارد ودر حق این امر  
 سرود وسید قاسم علی کاتب وناطق در اردو وفارسی در کلکته  
 ومد یر جریده البها دیگر اسفندیاری بختیاری قائم بخدمات  
 این امر وعضو محفل ملی بهائیان هند در کراچی دیگر سید  
 غلام مرتضی و برادرش سید جناب علی شاعر ودر فارسی وارد و تا  
 چندی مدیر مجله الاشراف وساعی در خدمت ونشر نفعات  
 امریه معلم مدرسه انگلیسی در رنگون منشی محفل روحانسی  
 در رنگون دیگر مستر وکیل وکیل رسمی محاکم عدلیه واستیناف  
 ساکن سورت مقالاتی بسیار در خصوص این امر در جرائد بزبان  
 انگلیسی وکجراتی طبع ونشر نمود وچون از طائفه برهمن بود  
 وپد برای ایمانش تمصب وتشدت حتی طرک اعتنا ننمود وهنگامی  
 صورت نقوغرافی خودش وزوجه اش را بمحضر حضرت عبد البهاء  
 فرستاده در همان صورت دعا و مناجات در حقشان مرقوم  
 فرمودند ونوبتی بمحضر مبارک وهم باری دیگر بحضور حضرت

ولی امرالله تشرف حاصل کرد والواج متعدد درحقشان صادر گردید و سالها رئیس وامین صندوق محفل مرکزی هند و برما گردید دیگر مهربان رستمی درپونه قصائد بسیار درحق این امر سرود و نیز مستر سهراب جی و مستر پشوتن جی و نیز دکتر خداداد فوزدار منشی محفل روحانی بمبئی که نوبتی بزیارت محضر حضرت ولی امرالله رفت و نیز دکتر لقمانی از بودیها که به بغایت مشتعل و منجذب مییاشد و هم شیرین خانم فوزدار ناطقه و مبلغه گردید .

دیگر کیخسرو اسفندیار مؤمن مخلص بود و چون بسال ۱۳۲۴ مستر سدنی اسپرک امریکائی برای تبلیغ بهندوستان وارد شد و هنگامیکه میرزا محمود زرقانی در لاهور بود با تفاق میرزا محرم بدانشهر ورود نمود و دچار مرض و با گردید و میرزا محرم ببهائیان بمبئی تلگراف کرده تنی را برای خدمت و معاونت مریض طلبید و در محفل روحانی مشورت شده قرار دادند که جمشید خداداد حکیم رهسپار شود کیخسرو اسفندیار مذکور بصرف اخلاص مصمم گشته خواهش کرد که بهائیان مانع وی نشوند و همان شب بشتافت و بعد از ورودش بلاهور اسپرک بهبودی یافت و او بهمان مرض دچار شده درگذشت و در لاهور مدفون گشت و خطابی در حقش صد و ریافت و هی هذ ؛  
 "خویشان واقربای آن قربان احيای الهی یعنی فائزیدیدار

هروردگار حضرت کیخسرو یارسی علیه بهاء الله الابهی  
 هو الله ای خوبندان و پیوندان آن هوشمند حضرت کیخسرو  
 خسروی فرمود و وفا پروری نمود و سرورزی کرد و بزرگواری نمود  
 و آنچه تعالیم جمال مبارک و نصایح و وصایای اسم اعظم  
 بود بتمامه قیام کرد فی الحقیقه جانش را فدای اسپرک نمود  
 و جسمش را قربان دستان فرمود آن نفس طیب طا هر ملکوت  
 با هر عروج فرمود آن جان پاک از فراز افلاک در گذشت و در  
 جهان جاوید تابناک گردید یاران و خویشان او باید سرافراز  
 نمایند و مفتخر و متباهی گردند بدرگاه احدیت شکرانه کنند  
 که چنین نفس مبارکی از ایشان در راه حق پریشان شد و فدای  
 و قربان گردید ای کیخسرو خسرو و جهانی و شهریاری جهان  
 جاودان چقدر عزیز بودی که مشام مرا مشکبیز کردی و مانند  
 زهب ابریزد ریخته امتحان رخ برافروختی و شوری انگیختی  
 و نرد محبت باختی و کاری ساختی و از این جهان تنگ و تنگ  
 بجهان نورانی شتافتی خوشابحال تو خوشابحال تو عید البها  
 امید و راست که او نیز موفق به پیروی تو گردد و جان را چنین در  
 محبت یاران بیازد الخ "

و خلفش فریبرز بطهران رفته سالها بتربیت دکترمودی خانم  
 امریکائیه پرورش یافته مقامی حاصل نمود باعائله در آنجا

دیگر محمود میا مقری و حاجی علی نقی شیرازی که سا اہما  
مقیم مصر بود و عائلہ در آنجا گذارند اقامت در بمبئی نمود و از  
مشاہیر مومنان در مندلہ حلیمہ پلی اما ما میاش قرنیہ آقا  
سید مصطفی رومی گاہی نایب رئیس محفل روحانی بود و رسالہ  
بنام حقوق الانسانیہ در لغت ہر ما طبیع و نشر کرد و در مسکونہ اش  
را برای این امر وقف نمود و از طایفہ خواجہ محمد منجی و برادرش  
مہر علی منجی و پسران خواہرش ہاشم و قاسم و کرملی و نیز  
شیر محمد و نانجی و نور محمد و خوشحال بہائی کہ از ملا سائ  
خواجہ بود و ہم عبد الرشید و سید محمود دیگر از بہائیان  
معروف پارسی آقا خسرو بیمان در روط نش کسنویہ یزد زراعت  
پیشہ بود مشاہدہ اخلاق و احوال بہائیان و خصوصاً از  
تصریف و تمجید دستور تیرانداز طالب و محب گشت و در حدود  
سال ہزار و سیصد و اندی بمبئی رفتہ بہ دکانداری پرداخت  
و با اخلاق و صحبت حاجی سید میرزا افغان و تبلیغ عند لیب  
در حدود سال ۱۳۱۰ فائز بیمان گردید و تبلیغ پرداخت  
و مورد تعرض زردشتیان شد و سفری بسال ۱۳۲۰ واری  
دیگر سال ۱۳۳۰ بحضور حضرت عبد البہاء مشرف شد و از  
آثار یادگارش فتوگراف صوت مبارک حضرت عبد البہاء بفارسی  
گرفت و کتاب بہجۃ الصدور شرح احوال حاجی میرزا حیدر علی  
اصفہانی را اویاعت شد و خاندانی مومن از خود بیادگار گذاشت



وازمعا ریف قریه وید نوکلزو وقریه تابنجاون ازکنجانگون  
 اوچت تون اول من آمن آنجار رئیس محفل و بعد از او تونجوی  
 رئیس محفل شد که پسرش کلانتر رسمی قریه بود و بعد از او منسیو  
 بریاست انتخاب شد و بعد از او عبد الرحمن اود رمان رئیس است  
 و نیز محمد حسین سینا اوپونی نابت رئیس شد و سیا کوما بیسن  
 منشی محفل و امین صندوق و آنجا از حیث جمعیت و سرگذشت  
 بزرگ بهائی مشهور و معروف میباشد و اما تالار بهائیان هندوستان  
 در بمبئی در اواخر ایام اشراق انوار ابهی مرکزی مختصر گرفتند  
 و بعد ریح که جمعیت مومنین و طالبین بیشتر شد مراکز متعدد  
 وسیعه بی دربی اجاره همی کردند و در کراچی بسال ۱۳۴۱  
 با هتمام پروفیسور شیرازی محفل روحانی منعقد شد و مهر محفل  
 روحانی کراچی و هم تالار نشان بعنوان انجمن بهائیان  
 بنگلہ و لغت انگلیسی برقرار گردید و گلستان نیز تاسیس کردند و  
 حظیرة القدس ساختند و مجمع سنوی بهائیان هندوستان  
 ویرما در سال ۱۳۳۷ در بمبئی برپا گردید که بهائیان دو  
 مملکت مجتمع شده اعلان عمومی داده غطابه هابالسن  
 متعدد در باره این امر داد کردند و در صفحات جرائد طبع  
 و نشر گشت و سنینی دیگر نیز در بمبئی و کراچی و پونه منعقد گردید  
 و مبلغین برای نشر تفحات باطراف فرستادند .

وازمعه مومنین که برایشان آثاری از مرکز عهد و بیمان

ابھی صد دریافت و جمعی راد بخش ششم و بعضی راد ری—  
 بخش نام بردیم بدین اسامی والقباب بودند رنگون و مند ل—  
 آقاسید مہدی شیرازی، آقاسید مصطفی رومی، دکتر خبیرالدین  
 حکیم، امتیاز حسین خان، آقاسید اسمعیل ابن آقاسید مہدی،  
 آقاسید عبدالحسین و آقاسید محمود ابنا، آقاسید اسمعیل،  
 میرسجاد حسین، ابوالحسن محمد عظیم الدین، محمد اسحق،  
 ابوالظفر، ابوالبشر، ابوالنصر محمد اسمعیل آقا عباسعلی،  
 محمد حسین سوداگر، عبدالحاشم، ابوتراب قمرالدین،  
 آقاسید محمد، محمد حسین سرہنگ، شمس الدین، آقاسید  
 جواد، آقا علی اکبر، عبد الرحیم، محمد ابراہیم شی—  
 محمد حسین، فیض اللہ سرہنگ، محمد مستان، منشی  
 عبد الفنی، اسیر علی، مدینہ شریف، حکیم سید احمد—  
 امۃ اللہ سارہ بیگم، خدیجہ بیگم، خاتون بیگم، سعیدہ بیگم،  
 بدیعہ بیگم، جمیلہ بیگم، زہرا بیگم، شہریار نو مریم، عبد القادر،  
 عثمان، یعقوب موجود، محمد یونس خلیفہ و عائلہ و سیمہ اش،  
 امۃ اللہ باجی، آقا سلیمان کپوچہ، سید غلام مرتضیٰ علی و  
 برادرش سید جناب علی منشی محفل روحانی رنگون، نور محمد  
 کشمیری الاصل، محمد عبد السبحان، امیر الاسلام چاتکام  
 سکالہ فقیر محمد کانپوری، کوچت تون، کوتونجوی خدا بخش  
 آقا محمد کاظم تبریزی، آقا محمد شفیق و عائلہ اش، غلام محمد

ثانی، غلامحسین، دکتر سید مظہر علی شاہ، دکتر عبد اللطیف،  
 درہند وستان، عبد الرحمن بن حسین قاضی، ابراہیم محمد  
 صالح بہونیل حسین بن زین الدین بدرالدین بن  
 شمس الدین، حسین بن بابا فلاحی، نورالدین شمس الدین  
 جونلی، قطب الدین محیی الدین قاضی، نورالدین محمد  
 صالح، امین بن حسین، قاضی محمد بن بہکومورک، بہکو  
 بادامورک، احمد بن محیی الدین ملاحی، عثمان سیتا دلکی،  
 شمس الدین حسین قاضی، علی بن حسین قاضی، احمد بن  
 ابراہیم قاضی، زین الدین، محمد رونگری، امة اللہ مریم،  
 فاطمہ، عایشہ خدیجہ، درکلکتہ، سید قاسم علی، مجیب  
 الرحمن خیاط، یوسف علی، یاسین علی، صادق علی،  
 عباس علی، بمٹی، سید عبد الرشید، مہر علی منجی  
 واما تعرض و حملہ متعصبین و معاندین مجملاً آنکسہ  
 علمای ہند و برما رسائل و مقالات بسیار راجع بہ کفر و بطالان  
 این امر نشر دادند و مردم را بمقاومت تہییج کردند و رکنجا  
 حظیرة القدس را سنگباران نمودند بحظیرة القدس مند لہ  
 ہم چند بار سنگباران کردند و بعضی شیشہ آلات را شکستند  
 و ملاہا و اہالی را از معاشرت با این فتنہ نہی کردند و در ہنگام  
 وفات محمد مصطفی عرف سیا و مونجی از بہائیان متقدم پدر  
 خلیفہ محمد یونس عرف کوبوز وی خانہ را کہ مجلس تذکر

بود و واردین و خارجین را حین العبور سنگباران کردند و  
 چندین بار در اماکن و اوقات عدیده بقصد جمال الدین و  
 حاجی سید مهدی و آقا سید مصطفی و آقا میرزا محرم و غیرهم  
 با مساعدت ملاها فرداً و اجتماعاً قیام کردند ولی مومنین محفوظ  
 ماندند و قدرت و دخالت حکومت مانع شد و قتل و غارتی رخ نداد  
 و چون مقابله و مناظره کتبی مابین این فتنه و قادیانی ها اتباع  
 میرزا غلام احمد قادیانی در گرفت و طرفین مقالاتی در ردّ و جواب  
 منتشر ساختند و آقا میرزا محمود زرقانی نشریاتی طبع کرد بالاخره  
 قادیانیها در عین خشم و تعقیب <sup>و نشر</sup> مکتوبات و طعن و ردّ شکست  
 خوردند و برخی از کاتبین و مبلغین و وزراء<sup>۱</sup> شان مانند مولوی  
 سید محفوظ الحق و مدیر جریده الحکم قادیانی مهتر محمد خان  
 شهاب و محمد عمر صمدانی که عدویشان از فضلا و بلغابیهفت  
 رسید تصدیق کردند و حضرت عبدالبهاء در خطابی چنین  
 فرمودند: " این شخص را گمان چنان که با حبال و عصائی  
 مقابلی با ثعبان مبین تواند و باین شبها و اوها م مقاومت  
 کلمة الله تواند کرد عنقریب خویش را اسیر خسران مبین بیند  
 و آیه مبارکه اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا تحقیق  
 یابد یدعون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعمهم و ضعف  
 الطالب و المطلوب ولی شهادت نهایت مدارا و ملایمت جواب  
 شبها و آفات را بد هید بنوعیکه محزون نگردند این است روش

۱۱۷۴

اهل بهاواين است مسلك ائمه هدى اين خلق ضعيف  
العقل اند الخ \*

در سال ۱۲۱۸ هـ. ق ۱۹۰۲ م آقا میرزا مهدی رشتی  
 و آقا میرزا عبد الباقی یزدی از جانب کمپانی امید که در عشق آباد  
 تاسیس یافت<sup>۱</sup> شانگهای وارد شده شعبه باز کردند و آنند و  
 اولین بهائی بودند که بمطک چین ورود نمودند سپس در سال  
 ۱۳۳۵ هـ. ق ۱۹۱۶ م مستر چن چینی در شیکاگو عرفان  
 و آیدان حاصل کرده بشانگهای عودت نمود و او نخستین  
 بهائی چینی است و در آنسال مس مارثاروت مبلغه بهائیه  
 امریکائیه بچین وارد شده توسط مستر چن مجالسی فراهم  
 گشته نطق در خصوص امر ابهی نمود و در سالی بعد بهمست  
 آقا میرزا احمد راضی تبریزی ورقه در لغت چینی و فارسی  
 با تمثال حضرت عبد البهاء انتشار یافت که اولین نشریه راجعه  
 باین امر در آن مملکت بود و در آنسال یازده تن از بهائیان  
 ایرانی در شانگهای اجتماع یافتند و در سالی دیگر بهمت راضی  
 در خاربین تعلیمات ابهی بنوع اختصار در لغت روسی طبع  
 و نشر گشت و سپس در وری بعد مسافرت مبلغین و مبلغات  
 امریکائی بچین بی دری شد و اعلاء و انتشار و تبلیغ امر ابهستی  
 مزدا گردید چنانکه در سال ۱۹۲۳ مس مارثاروت بچین  
 وارد شده در بعضی مدارس بلفت اسپرانتو و انگلیسی در خصوص  
 این امر اداء خطابه کرد مخصوصاً در دارالفنون پکن که رئیس

دکترتسا<sup>۵</sup> ایمان بدیع داشت و خانم اکنس الکساندر نیز مساعدهت نمود و در همان ایام رساله نمره ۴۹ راهم طبع کردند و در سال ۱۹۲۶ بهمت مسترزی از اهل مانچوکر توسط خانم فنچ امریکائی فائز با ایمان گشت جزوه با اسم مجله در چین طبع و نشر گشت و سپس در سال ۱۹۳۱ که مجدداً خانم اکنس الکساندر از ژاپون و هارتاروت از امریکا وارد شنکهای شدند و دکترتسا<sup>۵</sup> بشنگهای آمد مجالس عمومی توسط اسپرانتیت ها و احبافراهم گردید و بیشتر اعلام امرگشت و رساله و ابلاغیه برای امرابهی بلغت اسپرانتو و انگلیسی طبع و نشر گردید و مجلس ۱۹ روزه مقرر داشتند دکترتسا<sup>۵</sup> کتاب دکتر اسلمونت<sup>۶</sup> بها<sup>۵</sup> اللوعصر جدید را بچینی ترجمه کرد و با مصاریف یک خانم امریکائی طبع و نشر گشت و بعداً حضرت شوقی ربانی یکصد ونه لیره فرستادند که خطابه های حضرت عبدالبها<sup>۵</sup> در پاریس و کتاب ایقان و رساله های دیگر و رساله در بیان امرابهی و لوح عالم و مقاله مقصد بهائیان و راه صلح و نیسز خطابه یکنفرزا پونی در چین راجع باین امروسه فصل کتاب بها<sup>۵</sup> الله و عصر جدید که قبلاً ترجمه نشد ترجمه و طبع گشت و از آن پس کتاب مفروضات نیز بلغت چینی ترجمه گردید و در جراند بواسطه مقالات و در مجامع بالقاء خطابات اعلان امرشد و اغلب مقالات بقلم دکترتسا<sup>۵</sup> مذکور نشر گردید.

## آلمان

مؤلفین مشهور اروپائی در حق این امر گویند و نیکولای  
فرانسوی و یارن روزن روسی پرفسور بیرون انگلیزی معروف آند  
و اساساً آغاز نشر این امر در پاریس و اروپا شاید مطابق سال  
۱۳۱۶ هـ . ق بود و سال ۱۸۹۸ م میس می آلیس بلس  
امریکائی یعنی میس ماکسول در پاریس اقامت کرده بنشستر  
این امر پرداخت و میس کراپرا انگلیسی در انگلستان قیام بنشر  
این امر کرد و هر دو از زیارت عکا و حضور محضر حضرت عبدالبهاء  
مراجعت کرده بودند و تا هزار و نهصد مسیحی این امر در  
فرانسه و انگلستان مستقر بود آنگاه با آلمان رفت چنانچه  
دکتر فیسترد رانجا قیام نمود و در سال ۱۹۰۷ م ———  
المانویلاک آلمانی مقیم امریکا با آلمان رفته همی نشر نمود و از  
معارف و محترمین بهائیان آلمان کونسول البرت شوارز از  
اهل استوتگارت در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در اروپا  
انذاب کامل یافت و متدرجاً قیام بر خدمت با مرکز و در  
سالهای اخیر رئیس محفل ملی آلمان بود تا در ۱۳ جنوری  
۱۹۳۱ بسن شصت سالگی درگذشت و نیز دکتر گروسمان  
کونتس اورلیا بشلن اطریشی در سالی ۱۹۱۱ در طریق  
رنگون و کلکته وارد بمبئی شد و در برخی از بلاد مهمه خطاب به  
عموم ادا کرده بحیفا رفت .



## انگلستان

بريك ويل جوانيکه تقريباً درحد ودسال ۱۹۰۰ فائز  
 بايمان گرديد ه بعکامنجدبانه تشرف بمحضر مبارک جست و  
 بعد از عودت والدنيش راتيليف نمود وچند سالی طول نکشيد  
 بمرض سل درياريس درگذشت والواح عديده خطاب بساو  
 نزول يافت بعد از رحلتش زيارت نامه پراز تاثير و تکرار " يسا  
 عزيزي يا بريك ويل " صادر گرديد ومسس کروپر مسس مارکريت  
 بروی مسس روزه مسترد انيال جنکين مسيس کليک بستى  
 نابت پروفيسور چيني ونيز گينرو مس ياندل بياتريس مارتين  
 مس بلانش کتساک اتل لورانس مستر مکتايک مستر ريک  
 مسيس جورج اعلى جامپيون اتى کميل مسيس فلورانس  
 مارشال مس العلى فلورانس نيشون مس چاک مس روزنبر  
 مس بوکتن مسيس فرانپير مس هاوس مستر ومسيس هوايست  
 مستر ومسيس اريک هاموند مستر بهروز همسايه خانم  
 مسيس انتوهون دکتراسلمونت مسيس انشوون مس هيلدس  
 مستر لزلزى تيودر پهل ساکن لندن وزنش اودرسال  
 ۱۹۱۰ م ۱۳۲۸ هـ ق حضرت عبدالبهاء رفته برگشته  
 قيامى مخصوص بنشر امرابهى نمود ديگر مسيس استنارد کسه  
 سفرى تنها ويازد رسال ۱۹۱۴ با دکتر کتسنيگرو لواد ريمبسى  
 وداخله هند وممالک برآمدتى سفرو تلهيف کرد .

دیگر لیدی بلا مقلید ستاره خانم از خاندان اشراف ساکن لندن دخترانش پروین خانم نوری خانم وردته خانم که برای این امر کتاب

را تالیف و طبع و نشر کرد اولاً در پاریس ازین امر شنید پس بواسطه مسیس کراپرد رانگلستان تکمیل شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم در سال ۱۹۱۱ حضرت عبدالبهاء با همراگان وادعمرت خود پذیرائی کرده و خود با او دختران بمجلسی دیگر انتقال گزید و همه روزه علی الصباح بعمارت آمده تمام روز را خود بشخصها پذیرائی پرداخت و پیوسته محترمیین و محترمت را بشرف ملاقات برخوردار ساخت و اقامت در آن عمارت ایامی چند بطول انجامید و بملاحظه آسایش او خواستند به هوتلی اقامت فرمایند ولی او و دختران راضی نشدند و اصراری در پی کردند و لذا در طول ایام لندن در آن عمارت اقامت فرمودند و اولین صورت فتوغرافی آن حضرت در خانه وی شد که در بخش سابق نگاشتیم و سپس باری دیگر که آنحضرت در حال عودت از امریکا وارد لندن شدند باز لیدی مذکوره با اصرار تمام ایشانرا در همان عمارت مهمانداری و پذیرائی نمود و او و دخترانرا با اسماء ایرانی نام کردند و ویراستاره خواندند و چون حضرت شوقی ربانی برای تحصیل در اکسفورد عازم لندن شدند حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب بلیدی مذکوره چنین فرمودند شوقی افندی با نصفحات میاید البته او را پسر خود شناسید و آنچه مقتضای مادرین است مجسری

دارید و اوطبق دستور بجان و دل در خدمات و سرپرستی  
 کوشید تا چون واقعه جانگداز فرقت انوار میثاق رخ داد و  
 حضرت شوقی را خبر رسید ه چنان متأثر شدند که ایامی مریض  
 گشتند و هنگام عزیمت شان بحیفا لیدی مذکوره تمامت امور  
 شخصی خود را در لندن وا گذاشته مادرانه همراه شد تا  
 بحیفا رسیدند و بالجمله لیدی مذکوره از اول فوزیایمان الی  
 خاتمه الحیات بانواع فعالیت و کوشش در پیشرفت این امر  
 و خدمات و نصرت نسبت بمركز میثاق عمر گذراند و چون در بسیار  
 از مؤسسات خیریه مانند مؤسسه کودکان یتیم و فقیر و مؤسسات  
 بین المللی در سوئیس و مؤسسات متنوعه نسوان در انگلستان  
 و فرانسه و سوئیس و غیرها سعی میکرد و نشر نفحات امریه نیز در  
 آنجاها هم نمود و باروح و حال جذاب و بیان فصیح خویش  
 تاثیر در قلوب افکند و از آثارش چنانچه در بخش سابق آوردیم  
 رساله در شرح واقعه جان گزاری غیبت انوار رخشان میثاق  
 و دیگر شرح زندگانی و سیر جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء  
 را در ایام اقامتش در حیفا از حضرت ورقه مبارکه علیا و از پیروان  
 و سالخوردگان گرفته ترجمه بانگلیسی کرد بعداً در لندن  
 بطبع رساند و نیز با دختران بیانات روزانه حضرت عبدالبهاء  
 را در پاریس نوشته جمع کرده بلسان انگلیسی در لندن طبع  
 نمود که موسوم و معروف بنام بیانات سرکار آقا در پاریس و



بوسیله خانصی بهائی اطلاع ازین امر یافته و بکتاب این امسر رسید و در سال ۱۹۱۶ فائز بایمان گردید و بنشر نفعات الله و خدمت بتشکیلات بهائی پرداخت و کتاب معروفش بنسبام بهاء الله و عصر جدید را در مدت جنگ بین الملی نوشت و بعد از ختم جنگ نسخه<sup>ای</sup> بحضور حضرت عبدالبهاء فرستاد و او را بحیفا خواستند و لذا در سال ۱۹۱۹ تشریف بحضور یافت و دستور تغییر و تنقیص و تکمیلی در آن کتاب بوی دادند که کتابش بآن طریق انجام یافته و رسائل - دیگری هم بنام "بهاء الله و بیفامش" و "نهضت بهائی چیست" و "اعمال بهائی" نوشت و کتاب مذکورش بالسن مختلفه ترجمه و منتشر شد و او بالاخره در سال ۱۹۲۵ درگذشت .

دیگر  
مسس کلودیسا  
ستوارد کولزد رواشنگتن ندای امر شنیده فائز بایمان گردید و بسال ۱۹۲۰ بلندن رفته و یاد دختر و نواده اش زیست و در سالهای اخیر منشی محفل بهائیان انگلستان گردید و سالها بدین امر خدمت کرد تا بسال ۱۹۳۲ در لندن درگذشت .

سوئیس

وازدانشمندان شهیر اروپائی بهائی

پروفسور اگوست فورل

فیلسوف معروف سوئسی از علمای طبیعی و معرفه النفس و علوم روحانی که چون دماغ و سلسله اعصاب سیصد نوع مورچه را تشریح و مطالعه کرد بنام خداوند مورچه مشهور گشت در سال ۱۹۲۰ از داماد خود که بهائی بود در خصوص امر بهائی شنیده به تحقیق برخاست و همانگاه عریضه حاوی مسئله چند بمحض حضرت عبدالبهاء فرستاد و در جوابش خطابی معروف بلوح دکتر فورال صدور یافت که موجب ایمانش شد و ابلاغی منتشر ساخت که ترجمه اش چنین است اولین دفعه من در سال ۱۹۲۰ در شهر کارلسروهه در باره دیانت جهانی بهائی که توسط حضرت بهاء الله پیغمبر ایرانی هفتاد سال قبل در شرق تاسیس یافته مطلع شدم این دیانت حقیقی است که مصالح اجتماعی انسانی را محفوظ میدارد و عوائد باطله و طبقه کشیش ندارد و جمیع نفوس را در خاکدان کوچک ترابی متحد میسازد من بهائی شده ام و منتهی آمال و آرزویم این است که این دیانت از لحاظ خیر و صلاح عالم انسانی دوام و پیشرفت نماید سپس بنشر مقالات و ترویج تعالیم این امر در جریدات و مجلات و غیرها همت گماشت تا بسال ۱۹۳۱ در سن ۸۲ سالگی درگذشت.

مسئو هیپولیت ریفوس از نژاد اسرائیل از خاندان  
 محترم شهیر و زوکلا و متمولین در حدود سال ۱۳۱۷ هـ  
 فائز بایمان گشت که پدرش نیز بایمان آورد و سال ۱۳۲۸ هـ  
 در سن ۷۰ سالگی در پاریس درگذشت و او در سال  
 ۱۳۱۸ سفری بعکا کرده ایامی در جوار افضال حضرت  
 عبدالمهیا بسربرد و آنحضرت از وی پرسیدند که آیا نسبیست  
 بخاندان ریفوس مشهور منتهی میگردد جواب عرض نمود  
 نه فرمودند امیدم اینست که بواسطه انجام خدماتی سترگ  
 در امر حضرت بهاء الله شهرتی مافوق شهرت خاندان  
 ریفوس کنی و اولفت فارسی و عربی بیاموخت و در سفر دیگر هم  
 بعکا مشرف گردید و سفری بی تبلیغ امر ابهی بهند وستان  
 سال ۱۹۰۴ کرد و باتفاق مسبارنی و مادام لشنی بسال  
 ۱۳۲۴ سفری از طریق روسیه بقفقاز و ترکستان عشق آباد  
 و غیره بایران و هند نمود و بامریکا رفتند و در مجامع خطابه ها  
 در خصوص این امر داد و با هم ازدواج کردند و رساله بنام  
 بهائیت در لغت فرانسه از و است که بقارسی و غیره ترجمه  
 گشت و چون لغت فارسی و عربی نیک بدانست کتب و رسائل  
 و الواح بسیاری را از اصل فارسی و عربی بلغت فرانسه ترجمه  
 کرد و در ایام سفر حضرت عبدالمهیا بار و پا خدمت بسیار کرده

خطابات مبارکه را به فرانسه ترجمه نمود و ما قبت به سال ۱۳۴۷  
درگذشت و بعضی دیگر از بهائیان ساکن فرانسه مسیو مارام

اسکات

دیگر من سند رسن

دیگر مادام مارو

دیگر مسیو مارام رشاد

و از ایرانیان و غیرهم نیز بسیاری بتناوب اقامت و شرکت در

محفل و خدمات نمودند .



## ایالات متحده امریکا شمالی

ابراهیم جورج خیرالله لبنانی الاصل ساکن مصر  
 در سال ۱۸۹۲ هـ. ق باحداد مسیحی شامی تاجر قالیسی  
 وارد ایالات متحده شمالیه امریک شد و بنوعیکه در بخش  
 ششم ضمن شرح احوال و نیز در بخش سابق نگاشتیم در سال  
 ۱۳۱۲ هـ. ق و مطابق ۱۸۹۵ م شروع بنجاح در تبلیغ  
 نمود و حداد مذکور هم در نیویورک ایمان آورده و ترجمه  
 الواح پرداخت و خیرالله از طریق تیا سوفی و شاسخ کسه  
 مذاقش بود جمال ابهی را الا اتارد و از دهم میخوانسد و در  
 دو سال اول پنج تن از مومنین فراهم کردند نخست مستر چیس  
 دوم مسس آیوز سوم مس میلر خیرالله دختر انگلیسی که با وی  
 ازدواج کرد چهارم دکتر پیز پنجم مستر هور و میلر و کترینز  
 بعد اناقض شدند و لوگتسینگرشان نزد همین نفوس مومنه  
 امریکا واقع شد و بدین طریق جمعی کثیر فائز ایمان گشتند تا  
 بنوعیکه در بیان احوالش آوردیم بسال ۱۹۰۰ مسس هرست  
 متموله منجد به در ایمان با د کتر گتسینگر زیارت حضرت  
 عبدالبهاء در عکاشتاقتند و یک هفته بعد از ایشان خیرالله  
 روانه شد و از جمله احوالش در ایام تشریف بجوار آن حضرت  
 اینکه توقع داشت کتاب مؤلف او را امضاء فرمایند و با حساب  
 امر فرمایند هر کس نسخه از آن بگیرد و قبول نکرده فرمودند

اغلاط بسیار درین کتاب موجود است و چون خواست امر فرمایند هر کس نسخه از آن بگیرد و قبول نکرد ه فرمودند اغلاط بسیار درین کتاب موجود است و چون خواست برگردد مسیس هرست را مامور مصر فرمود ه از مصاحبش بازداشتند و در کتبی که مورشد که هرگاه توبه و رجوع در خیر الله حاصل نشود فوراً اعلان نقض و طرد او نماید ولی خود او به همسایه بهائیان نیویورک مخالفت خود را اعلان کرد و در آن هنگام در نیویورک از ویست الی سید و در شیکاگو هزاروپانصد الی د و هزار و دویست و د ه نفر در اتیکا پانزده نفر در واشنگتن صد تن در بالتیمور شصت و هفت نفر در فیلا دلفیا بیست و پنج در جرزی سیتی پنجاه در سانفرانسیسکو بیست نفر بیست و سی بودند و بیورود او در شیکاگو ۲۶ و در نیویورک پنج نفر ناقص گشتند و تا سال ۱۳۱۷ که بواسطه عقائد ناصواب و اعمال شهوانی و جلب مال و غرور خود و هم اضلال ناقضین مرد و گرد و جمع کثیر در شیکاگو و کنوشه و نیویورک و فیلا دلفیا و کنزاس و ای تاکا و غیرها اقبال با مرابهی آوردند و الواحی با انگلیسی ناقص خود ترجمه کرد و کتب و مقالاتی آمیخته با فکار مقبیه از خود نشر داد و عده مقبلین و منجد بین را قریب سه هزار تن گفته اند و از معارف آنان مستر ارشود اچ و مستر چیس و مسس گودال و مستر هوار و مکنات و مسس هارت و مسس البوت و دکتر گرنزی و

و در کتبی که مورشد که هرگاه توبه و رجوع در خیر الله حاصل نشود فوراً اعلان نقض و طرد او نماید ولی خود او به همسایه بهائیان نیویورک مخالفت خود را اعلان کرد و در آن هنگام در نیویورک از ویست الی سید و در شیکاگو هزاروپانصد الی د و هزار و دویست و د ه نفر در اتیکا پانزده نفر در واشنگتن صد تن در بالتیمور شصت و هفت نفر در فیلا دلفیا بیست و پنج در جرزی سیتی پنجاه در سانفرانسیسکو بیست نفر بیست و سی بودند و بیورود او در شیکاگو ۲۶ و در نیویورک پنج نفر ناقص گشتند و تا سال ۱۳۱۷ که بواسطه عقائد ناصواب و اعمال شهوانی و جلب مال و غرور خود و هم اضلال ناقضین مرد و گرد و جمع کثیر در شیکاگو و کنوشه و نیویورک و فیلا دلفیا و کنزاس و ای تاکا و غیرها اقبال با مرابهی آوردند و الواحی با انگلیسی ناقص خود ترجمه کرد و کتب و مقالاتی آمیخته با فکار مقبیه از خود نشر داد و عده مقبلین و منجد بین را قریب سه هزار تن گفته اند و از معارف آنان مستر ارشود اچ و مستر چیس و مسس گودال و مستر هوار و مکنات و مسس هارت و مسس البوت و دکتر گرنزی و

من انامل وغيرهم بودند .

وبالجمله خطابات و مناجات بسيارى از حضرت عبدالبهاء  
بعنوان خيرالله و ديگر مومنان و منجذبان و طالبان در آن کشور  
شامل جذب و شوق و معرفت و دستوريى در بى صدر يافت كـه  
غالباً عربى بود و ترجمه مينمودند و عنوان آنها بدین و تيسره  
مى باشد :

هو الله يا من انجذب بنفحات انتشرت من رياض موهبة الله  
قل قد فتح الله بيد القدرة والقوة ابواب النجاح ونسارى  
منادى الافراح حتى على الفلاح يا جواهر الارواح فى اصداق  
الاشباح فابشروا بهذا اليوم المشهود والورد المورود الخ " و  
" هو الله احبائه الله فى امريكا عليهم بـهـاء الله الابهى  
هو الرب الرحيم يا ابناى الملكوت ان سلطان الملكوت قد  
استقر على سرير الناسوت وان شمس اللاهوت قد سطعت و  
لاحت من افق الجبروت والعزة لها والسلطنة لها والعظمة  
لها ولمن استضاء بنورها واستفاض من فيض جودها وان رب  
الجنود الموعود فى التوراة ولسان داود قد ساق اجسواق  
ملائكته وافواج كتائبه الخ " و " هو الله احبائه الله  
فى امريكا عليهم بـهـاء الله الابهى

هو الله يا احبائه الله وابناى ملكوت الله ان السماء الجديدة  
قد اتت وان الارض الجديدة قد جاءت والمدينة المقدسة

اورشليم الجديدة قد نزلت من السماء من عند الله على  
هيئة حورية حسناء بديعة في الجمال الخ " و " الست  
لا من المحترمة هو المحبوب ايها الحقيقة الروحية تالله  
الحق ان سكان الملكوت يصلون عليك الخ " و " الخواجه  
تشابس المحترم هو المحبوب يا من انجذب من مغناطيس  
الملكوت الخ " و " الدكتور بيز المحترم هو المقصود ايها  
السراج النوراني الخ " و " الست فورتش المحترمة هو الموجو  
ايها الجوهرة الروحية الخ " و " الست والكوت المحترمة  
هو الاقدس ايها الناطقة بثناء ربها الخ " و " الخواجه  
دبلي المحترم هو المقصود يا ابن الملكوت الخ " و " الخواجه  
لاين المحترم يا من نشر نفعات الله الخ " و " الخواجه  
وليم جيمس الروحي الملكوتي المحترم هو المقصود ايها الناطق  
بخطاب الملكوت الخ " و " الخواجه كرينليف المحترم الخ " و  
" الخواجه ماكتست وقرنيته المحترمة الخ " و " الست بـ  
تنهام ورجلها المحترمان ايها الخريفة الفراء شمري عن  
ساق الاجتهاد الخ " و " الخواجه دوج المحترم . . .  
ويلع قرينتك المحترمة يحييتي وسلامي وكذلك اولادك المحببين  
عندي " و " الست طالبت المحترمة الدوج المحترمة الست  
هارن المحترمة الست كوبرا المحترمة الدكتورة لند ريسرك  
المحترمة الخواجه وليم المحترم الست الن مور المحترمة

## الخواجه الطون المحترم .

و در سال ۱۹۰۱ م ۱۳۱۲ هـ . ق حاجی  
 عبدالکریم تاجراصفهانی ساکن مصر که مبلغ خیرالله  
 بود حسب امر حضرت عبدالبهاء بامریکا رفت  
 وخیرالله بنصایحش التفاتی نکرد و بانقضین پیوست  
 بعد حضرت عبدالبهاء ویرامردود فرمودند و او با جمعی  
 گده پیروش شدند در زمره مخالفین قرار گرفتند و  
 چون عبدالکریم مذکور را کاری از پیش نرفت و اوضاع  
 بهائیان آشفته و افکارشان ناموافق ماند لذا در  
 همانسال حاجی میرزا حسن خراسانی ساکن  
 مصر ( که تقریباً پنجمه در امریکا خصوصاً در شیکاگو  
 اقامت کرد ) و آقامیرزا اسدالله اصفهانی باموسی  
 رفیع کلیم و سپس حسین روحی بعنوان مترجم  
 منخر برای تحکیم بنیان عهد و میثاق و تبلیغ امر بهی  
 بامریکا رفتند و ناقضین عگا خبر یافته میرزا غلام الله بن محمد  
 جواد قزوینی را فرستادند و چندی بعد از ورود وی مقالاتی  
 از جانب خیرالله در رد حضرت عبدالبهاء منتشر کردند که  
 مقالاتی در جواب آنها از طرف میرزا اسدالله و سایر احباب نام  
 بیت العدل بهائیان نشر یافت و چون ترجمه بانگلیسی را  
 قوتی مزید در خور و ضرور مینمود حسب امر آنحضرت بسال ۱۳۱۹

پسرش میرزا امین فرید در سن بیست سالگی که تازه از تحصیل انگلیسی فراغت یافته بود برای ترجمه عربی و فارسی با انگلیسی با آمریکا رفته مساعدت بدرگرفت والواح و آثار بسیار از جمال ابهی با انگلیسی ترجمه و طبع شد و صورت صلوة را ترجمه کردند و میرزا اسد الله خود تالیفاتی نمود و بواسطه پسر ترجمه و هم طبع و نشر کرده و از جنبه ناقضین کاست و امر ابهی و انوار عهد میثاق قوت گرفت و در همان سال ۱۳۱۹ حسب امر حضرت عبدالبهاء آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با حاجی نیاز کسه ساکن مصر بودند با علی قلی خان کلانتر جهت مترجمی با آمریکا رفتند که میرزا مدت سه سال در آن مملکت بسربرد و میرزا علی قلی خان کلانتر و حسین روحی برای ترجمه خطابات او در آمریکا قرار جستند و مقالات آقا میرزا ابوالفضل و مخصوصاً رساله تالیفیه او بنام حجج البهیه ترجمه و طبع گشت و راییت امر ابهی و علم عهد و میثاق بلند گردید آنگاه میرزا احمد سهراب اصفهانی بعنوان ترجمه بن سال ۱۳۲۰ وارد آمریکا شد و نزد آقا میرزا ابوالفضل گاهی ترجمه کرد و تعلیم امری یافت و و آقا میرزا ابوالفضل در سال ۱۳۲۲ عودت نمود و میرزا اسد الله فرید مانند و اندک اندک جمعی از احباب امریک بلوغ و نبوغ حاصل کردند و برای نشر آثار امر ابهی قیام کردند و لسی کم و بیش آثار نقض و اختلاف در میان بود تا آنکه حضرت

عبدالبهاء خود بسال ۱۳۲۹ بامریکا رفتند و قریب دو سال در ایالات متحده شمالی و کانادا مسافرت فرمودند و خطابات و بیاناتشان بواسطه ترجمه دکتر امین فرید انتشار یافت و هر چند در آن ایام خیرالله حرکت آخر بعمل آورد و دستگیری شعاع الله بن میرزا محمد علی اقداماتی کسود و خائب و خاسر گشت و ناقضین از میان رفتند و منجمدان حرارت گرفتند ولی فرید مذکور چهار خسران و سوء اعمال خود گشت و مرد و دگر دید و پدر و خواهر و امانش نیز تهیمت کرده بحرمان افتادند و از مابین جمیع ثابتین دور و مطرود گشتند و حضرت عبدالبهاء پس از عودت خود مجدداً برای نشر امر ابهائی و ایجاد اتحاد بین احباب میرزا اسدالله فاضل مازندرانسی را بامترجم بامریکا بفرستاد که قریب یک سال نیم در ایالات متحده و کانادا خطابات داد و تبلیغ کرده آنگاه عودت نمود و در سال ۱۳۲۴ پروفیسور برکه الله هندی از جوانان تحصیل قدیم و جدید کرده مسلمین هندوستان که برای نشر اسلام سفر بامریکا کرد ملاقات و معاشرت با احباء حاصل نمود و منجذب بامر ابهائی گشت و در مجامع این طایفه منعقد شده در

چندی قبل مکتوبی از یک نفری بامریکا رسید موسوم به (گاش پرت) در اسکا تلند که در هفده سال قبل بمحضرمبارک حضرت بهاء الله رسید ولی آنوقت بهائی نبود و حال مردم رابهبشت روح بیور بهائی هدایت مینماید ضمن مکتوب واصل از احباب

نیویورک خطابه ها را کرد تبیین و توضیح معارف و تعالیم  
 بدیده نمود و چون بژاپون سفر کرد و مجله اسلام تاسیس نمود  
 روح مقاصد امرابهی را منتشر ساخت .

و اسامی و احوال معدودی از بهائیان بدین تفصیل است  
 مستر و مسیس فلیس ساکن واشنگتن

دیگر مس لوانگتسز مصروفه به تلو از قدما امریک در سال  
 ۱۳۱۶ برای تبلیغ از نیویورک سفریکالیفورنیا کرد و جمعی را  
 تبلیغ نمود و با تفاق آنان و شوهرش دکتر گتسز بعا مشرف شد  
 و ایشان گروه اول از زائرین امریکا بودند که بسال ۱۳۱۷  
 بعا وارد شدند و لواد صرف اول از مبلغین امریک محسوب  
 بود که سیما روحانی و نطق موثر پیر جاذبه اش قلوب کثیری را  
 بملکوت ابهی منجذب ساخت و پنج بار بعا رفته تشریف بمحضر  
 حضرت عبدالبهاء حاصل کرد و باشوهرش بسال ۱۹۱۴  
 بمبئی سفر تبلیغ کردند و در یک سفرش مدت سالی بازی ساد ه  
 نسوان عگاد رجوار مبارک عبدالبهاء بسر برد ه کسب فیوضات  
 مینمود و آرزوی سیروسیاحت در ایران و فوز بشارات داشته  
 چندین بار بمحضر مبارک التجا کرد و هر بار جوابی معلواز حقیقت  
 و نصیحت بشنید و شوهرش دکتر گتسز بعا سالها تبلیغ کسب کرد و  
 کتابی مصور معلواز رموز علوم قدیمه ملل عتیقه و اخیره مکشوفه  
 در اسرار غریبه امرابهی نوشت .



دیگر مادام لورا کلیفور در بارنی در ریفوس از قدما امریک بود که شاید قریب به پایان قرن ۱۹ م در پاریس بواسطه بهائیان امریکائی خبیر ازین امر یافته مومن گردید و پس از چند با مس روزنبرک از لندن در سال ۱۳۲۲ هـ . ق - ۱۹۰۴ م پس از زیارت حضرت عبدالبها وارد عکا شد مدتی در جوار فضل بماند و تحصیل زبان فارسی و تعالیم امرابهی نمود و بموجب میل او حضرت عبدالبها آقا میرزا ابوالفضل را دستور سفر امریک دادند که باتفاق رهسپار شدند و مصارف سفر آقا میرزا ابوالفضل با او بود و آقا میرزا ابوالفضل در آغاز ورود بعملت تغییر هوا و اوضاع زندگانی بیمار شد و بارنی تلگراف بحضرت عبدالبها کرد در جواب تلگراف کردند که اگر برایشان سخت است اجازه عودت دارند و میرزا راضی بترك خدمت نگشته بماند ولی بیمار خفقان قلبی که داشت و بعملت ترك عادت در خان اندک مسلط گردید و بارنی باتفاق هیپولیت در ریفوس فرانسوی که هنوز با هم ازدواج نکرده بودند مسافرت در ایران نمودند و در تمامت بلاد ایران خصوصاً طهران و تبریز و اصفهان پذیرائی و تجلیل لایق از ایشان بعمل آمد و در اصفهان میرزا اسدالله خان وزیر و فاتح الطلک مهمان نوازی بعمل آوردند و بارنی باری دیگر در سال ۱۳۳۵ بحیفا در محضر حضرت عبدالبها تشرف جست و چون ناقضین همت گماشتند که يك خانه مستاجر

آن حضرت را بمخالفت و معاندت برانگیزند و بالاخره وپسرا تحريك کردند که آنحضرت وعائله اش را برخیزاند با رنسی اصرار کرد که خانه را بنام آن حضرت بخرد ولی فرمودند که قباله خانه را بنام خود نماید و او نزد عائله آن حضرت بناله گفت که مگر ایمان مرا قبول ندارند و اصرار کرد ولی قبول نکردند و فرمودند خدمتی جلیله برای او در نظر گرفته ام وعاقبت پسران زنی غریبه که شوهرش مرده و خودش در خانه آنحضرت رختشوئی میکرد با و وا گذاشت که بیماریس برده مادروا رکفالت و تربیت نماید و بارنی در آغاز گمان برد که کودکان مذکور بهائی زاده اند و بعداً دانست که پدرشان عربی نابهائی بوده وبالجمله مادام در ریوس در فرانسه وامریک همیشه مورد انجام خدمات امریه بود و کتاب مفاوضات عبدالبهاء از نتایج ایام اقامت او در عکاست وهم حکایت نمایش بنام دلیران خدا را و تالیف نمود .

دیگرمسترها رکن اوهرکه بواسطه ست لوا ایمان آورد و سالها بتبلیغ مشغول گشت و در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور است .

دیگرمسترومسس اشتن ساکن دنورکه در شرح سفر حضرت عبدالبهاء در امریکا ست که در نیا پولیس منتظر ملتزم رکاب آن حضرت گردید .

دیگر مستر هوارد مکناث ساکن برکلین از مبلغین و ناطقین  
 شهیر بهائیان امریکا و از متقدمین مومنین صف اول آن مملکت  
 که شمه از احوالش ضمن شرح احوال خیرالله و در بخش  
 سابق ضمن شرح واقعات ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء  
 در امریکا نگاشته آمد او بسال ۱۳۱۵ فائز ایمان شد سالها  
 در خدمات امریه خصوصاً در راه خطابه و تبلیغ شهرت  
 داشت و سفری بسال ۱۳۲۳ موقعی که آقامیرزا ابوالفضل  
 عودت میکرد بازنش و برخی دیگر از اهل ایمان بعگا رفته ایامی  
 در جوار حضرت عبدالبهاء زیستند و سپس مکناث در نیویورک  
 و برکلین خطابه و نصیحت مؤثره داد و مستر مکناث در رفتن  
 مخالفت خیرالله ایامی فیما بین احبباً بد نام گشت و لسی در  
 ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء مراتب فرمانبرداری و ایمان  
 صادق خویش را نشان داد و او در ایام اقامت آقامیرزا  
 ابوالفضل در امریکا دخالت در ترجمه کتاب ایقان داشت  
 و در ترجمه بعضی الواح و نیز ترجمه رساله حجج البهیه تالیف  
 میرزای مذکور سعی و جهد بلیغ مبذول نمود و خود نیز رساله ای  
 در اثبات امر بهی نوشت و بالاخره بازنش بی همدیگر بسال  
 ۱۳۴۰ وفات نمودند .

مسترداوج تقریباً در سال ۱۸۹۸ در عکا تشرف حضور حاصل  
 کرد و سپس جوانش تقریباً در سال ۱۹۰۱ مشرف بحضور گردید

مادام دوکناوارد ازنجباکه دیانت بودائی گرفت و  
 سالها در آن عقیدت صرف وقت و همت و فدکاری نمود و  
 مبلغه گردید و بنام سیسترسانگامیتا معروف شد و در فلسفه  
 جدید غربی و هم با تصوف هندی کاملاً آشناست و کتاب  
 بودا را بعنوان کامل اف بودابدوزبان فرانسه و انگلیسی  
 طبع و نشر نمود و تقریباً در پنجاه سالگی بی‌سببیت درآمده  
 در حدود سال ۱۹۰۲ در کابا همسفرش مستر فلیپس کوه  
 باوی هم عقیدت بود بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود  
 چندی استفاضه کرد و مسائل مربوط ببودا و تناسخ را همی  
 پرسیدند .

دیگرمستر هوپر هریس از پیشنیان بهائیان ساکن نیویورک<sup>(۱)</sup>  
 مدتی نزد آقامیرزا ابوالفضل درس امر خواند خدمات امریه  
 اقدام کرد خصوصاً در ادب خطابه و تبلیغ معروف شد و در  
 سال ۱۳۲۴ بامسترهارلن اوپری زیارت حضرت عبدالبهاء  
 بعگامشرف شد و حسب الامر سفری بامستراویرمذکور پهنند  
 برای تبلیغ بسال ۱۹۰۵ م رفت چنانکه در سال ۱۳۲۵ ه  
 ق در هند بود و با این ابهر و میرزا محمود زرقانی ملاقات  
 میکرد و همسبیس هریس هم با شوهر و خدمات شریک بود و  
 از ایشان عاقله برقرار گردید .

مسترمایرون فلیپس چنانکه مذکور شد با هم عقیدتی

سیستر سانگامیتا ولی بمخالفت مشرب کتابی نوشت و معذ لک  
 د بعضی از مسائل مانند رجعت و غیره د حالیکه انشاء میگرد  
 بنوعیکه د زه هنش بود نوشت .

د یگرمسیس و یار مستر فرمن مس لوئیز شوومن  
 مس مورتن از مؤمنات متقدمات بالتیمور بعداً د واشنگتن  
 مقیم شد و سفر تبلیغی د ریلا د نمود .

مسیس امیلی نوبلاک و دخترانش مس الما نوبلاک و مس  
 فنی نوبلاک ساکن واشنگتن بواسطه آقامیرزا ابوالفضل فائز  
 بایمان شد و سیاهان امریک سنه ۱۳۲۷ بواسطه او ایمان  
 آوردند و د رمالک اروپ و د امریک خاصه د ریوالو و بـ  
 اخری تبلیغ کرد و برای هدایت سیاهان سعی و کوشش بسیار  
 نمود و خطابه های مؤثره داد و د ریوالو و غیره عدّه کثیری  
 رامهتدی ساخت و مس الما نوبلاک بنوعی که ذکر شد موفق  
 بنشر این امر د رآلمان گردید .

د یگرمسیس ماری واتس ساکن واشنگتن و تیا سوفسی و  
 مبلغه آنان بود چون فائز بایمان شد بتبلیغ پرداخت و مورد  
 تعرضات بسیاری واقع شد مساعی بسیار د تبلیغ نمود و مخصوصاً  
 د ریلا د پنسیلوانیا اقدامات مؤثره بعمل آورد و خطابات  
 مؤثره قلوب صد هانفوس را جذب کرد و سال ۱۳۴۰ بحیفا  
 رفته ایامی د رجوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برده

مراجعت کرد و به سال دیگر وفات یافت.

دیگر گنل فیلتس جرال غالباً در سفر سربرده خطابه  
برای تبلیغ در مجامع ادا نمود.

دیگر مسس مریم هینی در تبلیغ خدمات بسیار نمود مخصوصاً  
در شهر ایندی پانا پولیس تبلیغ موثر کرد و با اینکه در واقعه  
ها زلزله سانفورا سیکو خسارت عظیمه رسید و شوهرش مستر  
هینی در واشنگتن بصدمه اتوهپیل در گذشت در خدمات امریه  
فتورنیا ورد و سالها نویسنده و مساعد جریده نجم با ختر بود  
و بانواع خدمات امریه قیام کرد.

دیگر مس سن درسن دخترى با حجب و حیا امریکائی در  
سال ۱۹۰۱ با اتفاق مسیود ریفوس در عکاشه مشرف بحضور شد  
و در نزد بنات حضرت عبدالبهاء بخدمت امر و تدریس مشغول  
گردید و در تحصیل زبان فارسی جهد میکرد.

دیگر مس آسیه ولکا پولاک سالها در سانفرانسیکو و اکلند  
و لاس انجلس و غیره آنفوس کثیره رامهتدی ساخت و در شیکاگو  
و اطراف رایت تبلیغ برافراخت و محل اسکای لند رامدتسی  
برای اجتماع مردم در تابستان برقرار کرد تا موجب تبلیغ و نشر  
امرابهی شود.

دیگر مس ژولیت تامسن متولد واشنگتن نقاش کامل التحصیل  
در پاریس معروف سالها در نیویورک در خانه اش مجامع امری

فراهم داشت و در تعلق روحی بحضرت عبدالبهاء نامدار بود و آثار کثیره در حقش صد دریافت و رساله‌ها در شرح احوال مریم ماکد و ایتمشهیره بد آن طریق که آنحضرت تبیین فرمودند بنوع رمان تالیف کرد .

دیگر مسیس آسیه الن در واشنگتن

دیگر مسس ایزابلادی برتینکهام در سال ۱۳۱۶ بسا شوهرش در نیویورک بواسطه ابراهیم خواجه فائزبایمان شد و در آن موقع بیش از چهار یا پنج تن در سلك اهل ایمان بد بیع نبودند و سپس بعضی از خانواده شوهرش ایمان آوردند و چون اعضاء خانواده شان غالباً از قسیسان بودند تنقرو و اعراض و تعرض پیش آوردند و از او بریدند و تمامت اقارب در ایذا<sup>پیش</sup> شرکت جستند و از جانب قسیسان ساکن بیروت و شام و غیرهما مفتریاتی در حق حضرت عبدالبهاء فیما بینشان نشر یافت و معذک با شوهرش مدت چهار سال در نیویورک بنشر امرابهی پرداخت و بسیاری بآنان تعرض کرده دیوانه خواندند و مسخره نمودند و او بارها <sup>رو</sup>عکازفته ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء زیسته مورد الطاف کثیره گردید و آثار عدیده در حقش صد دریافت و چندی در شهر فیلا دلفیا بسربرد و در سنینی بهائی تاسیس کرد و جمعی را تبلیغ کرد و مبلغه ساخت و کثیری بواسطه او مهتدی گشتند .

دیگر مسترزورف هانری هنن و زنش مسس لولین هنن  
 که در سال ۱۳۱۹ بواسطه آقامیرزا ابوالفضل فائز بایمان  
 شد و بعداً مسترزورف هنن قبول این امر نمود و یکی از احبباء  
 فعال گردید و در خانه شانرا در واشنگتن برای طلاب هدایت  
 و اجتماع احباب گشودند و سفرهای تبلیغیه نمودند .

دیگر مسس هوپر در ایتاگا و هم مسس گتسز خدمتسی در  
 تبلیغ اهالی انجام دادند .

دیگر مس اویت لوئیز گرونر معلمه در مدارس علییاد در  
 نیویورک و برکلین مساعی جمعیله در تبلیغ نمود و در مدرسه امر  
 ابهی را بسمع تلامیذ و آموزگاران رساند .

مسیس دیکن و دخترش مسس لوئیس منجذب بامصر  
 ابهی بود و در نشر کلمات و معارف بدیعه خدمت نمود .

دیگر هواروس استروون باتفاق مسترزیمی بسسال  
 ۱۹۱۰ سفر برای تبلیغ بهندوستان کرد و در ریالتیمور مساعی  
 بسیار در تبلیغ بجا آورد .

مستررای ویلهلم ساکن نیویورک تا جر قهوه که پدر  
 و مادرش و او منجذب بامرا ابهی شدند و سالها در انواع خدمات  
 امریه پیشقدم بود عضو محفل روحانی نیویورک و نماینده کنونشن  
 بی دربی گشت و در خدمات مالی و غیرها سهمی وافر داشت  
 و ارسال مراسلات امریه را تصدی مینمود و احوال روحانییه



۱۲۰۲

واقوال مطایبه پرمعانیش در بدایع الآثار و غیرها مذکور است .  
دکترمودی سن . ل از آحاد اولیه اهل ایمان امریکا  
و بکمال روحانیت و ایمان بهائی شهرت داشت و برای خدمت  
باین امر با دکترا کلاک بسال ۱۳۲۸ هـ . ق ۱۹۱۰ م وارد  
طهران شده در خیابان علاء الدوله خانه و محکمه گرفت  
و بمریضخانه صحت نیز رفته مشارکت و مساهمت با دکتراهای  
بهائی مؤسس آن بیمارستان نمود و سالها در طهران بانواع  
خدمات امریه موفق گشت و عکسهای از او و از مجالس مجلسی  
با او در طهران بیادگار مییابد .

دیگرمسس . لو . سی مکسویل ساکن مونتریال کانادا  
که از ملاقات آقا میرزا ابوالفضل استفاده بسیار نمود سبب  
هدایت عدّه کثیر گردید و خانه اش محل تبلیغ و ملاقات و ورد  
مبلغین و مسافرین و اجتماعات امریه بود و شرحی از احوالش  
در ایام اقامت حضرت عبدالبهاء در مونتریال در کتاب  
بدایع الآثار مذکور است و او شوهرش متر مکسویل و خصوصاً  
بنت مجلده اش عاقبت بمقام جلیلی فائز شدند .

مسترگری از سیاهان و ساکن واشنگتن خدمات  
بسیار در نشر امریهی در بلاد امریکا انجام داد و بسال  
۱۹۲۰ م - ۱۳۲۸ هـ . ق سفر تبلیغی بجنوب ایالات متحد  
نمود و در سال ۱۳۲۹ سفری بمحضر حضرت عبدالبهاء رفته  
تشریف حاصل نمود و از او اجش با خانم سفید نژاد در ایام  
اقامت آنحضرت در واشنگتن واقع گشت و او را نطقی فصیح

۱۲۰۳

وروحانی و موثر رالقاء خطابات بود .

دیگر مسس ماکنیل درواشنگین

دیگر مستر ارثور پیلیبوری داج و زنش از قدم آمریکا بسال

۱۳۱۶ فائزایمان شدند و با هم سفری بعکاکرد بزیمسارت

حضرت عبدالبهاء رسیدند و در خدمات میهمان نسوازی

و مجلس آرائی در خانه خود ممتد از بود .

دیگر مسیس کلودیا کولس

محترمه مومنه مجلس آراء در صف اول مؤمنات ساکن واسنگتن

و عاقبت در لندن بسال ۱۳۴۰ درگذشت .

دیگر مسیس لش ساکن شیکاگو مسیس برایانست از

اهل کولورادو مس ماسن ساکن شیکاگو مسیس استور

گارد درواشنگتن مس امبروز ساکن بالتیمور و تبلیغ و عقد

محافل سالها خدمت نمود مستر و کاک ساکن منتریال

کانادا در عقد مجامع و ترویج امرابهی مساعی مبذول داشت .

مسس کودال و دخترش مسس الا کوپرساکن سانفرانسیکو

مسس اواسل ساکن شیکاگو

مسترا کنوساکن شیکاگو

مسترویندست ساکن شیکاگو سالها مدیر قسمت انگلیسی نجم

با ختروساعی در خدمات امر بود .

مسس کینیس ساکن نیویورک غالباً در خانه خود مجمع احبا

۱۲۰۴

منعقد میداشت و در تابستان ها بگرمین ایگر حضور یافته سعی  
در خدمات امریه نمود .

مسس بارنیتس ساکن واشنگتن که در مسافت چهار  
ساعتی آنجا تاسیس کلنیال پیچ کرد که در سالها بعد به بسیاری  
در آنجا رفته زیر چادرها و اشجار سبز و خرم تفرج و هم تبلیغ  
نمودند .

مسترومسس و نیتیر برن در سانفرانسیسکو و لاس آنجلس و غیره  
مجالس و محافل باشکوه منعقد ساخت .

مسیس جوزفین کولس ساکن واشنگتن در سال ۱۳۲۱  
بعکارفته ایامی در جوار فضل و عطای حضرت عبدالبهاء تشریف  
حاصل کرد .

مسیس هرفا موجب ورود امرابهی در شهر فیلا دلفیا گردید  
که بعداً مرکزی شده محفل روحانی تاسیس گردید .

مسترسدنی اسپراک بسال ۱۳۲۱ بحضور حضرت عبدالبهاء  
سفر کرد و نیز حسب الامر با مسیود ریغوس سفری به بند نمود و  
وبسال ۱۳۲۸ با مستر ریعی بایران آمد و مدیرومد رسه تربیت  
در طهران انتخاب گشت پس بحیفا رفته در محضر آن حضرت  
ایامی بسربرد و یاد خترمیرزا اسدالله اصفهانی از دواج یافت .  
دیگر مسیس کالینز از محترمان مومنات و پیشقدم در انواع  
خدمات مالی و غیرها .

دیگر مسیس پارانزخانم مجله متوله از اهل واشنگتن  
که تفصیلی از احوالش و اقامت حضرت عبدالبهاء در خانه اش  
و در قریه ملکیش و غیرها در دید ایح آلا ثا مرقوم و اسفندی بحیفا  
بزیارت حضرت عبدالبهاء رفته و در خدمات مالی و غیرها  
در راه این امر همواره پیشقدم بود .

دیگر دکتر ایولین از اهل سانفرانسیسکو  
دیگر مستر لنت از بهائیان متقدم همیشه در خدمات  
امریه ساکن بستن .

دیگر مستر هورا ز مومنین سالهای اول در امریکا بکمال  
اشتغال و انجذاب آراسته بود و نوبتی در حدود سال ۱۹۰۰  
در عکا زیارت رفت .

دیگر مستر هری راندال اهل بستن از بزرگان بهائیان  
و متعول و متخلق و خطیب و سالها رئیس محفل ملی بهائیان  
امریکا بود و سفری بحیفا با عاقله بزیارت رفت .

دیگر ترنتن چیس در ۲۲ فوریه ۱۸۴۷ در شهر اسپرنیک  
فیلد متولد شد و بعد از رشد شغلش ماهی گیری و شاید آواز  
خوانی در صحنه سینما هم بود و سرشت دینی داشت و در آن  
مذاهب همی تجسس میکرد و چند سال اخیر از پیروان ایمان  
سوئد نبرگ شد و معدلک حال تجسس داشت و با معتقدین  
همه عقاید مهربانی میکرد و از شدت علاقه دینی مقالات و رسالات

و اشعار در توصیف حق نوشت و روزی شمزی مینوشت که یکی  
 از آشنایان بدیدارش آمد و خواهش کرد تا ترنتن چیس قسمتی  
 از آن اشعار را برایش خواند آنگاه بوی خبر داد که شخصی  
 تازه آمده و میگوید مظهر موعود ظاهر گردید و باکمال اشتیاق  
 طلب کرد تا با هم بملاقات آن شخص یعنی ابراهیم خیرالله  
 رسیدند و بهائیان امریکادز صف اول مومنین بهائی آنجا  
 چهارتن را نام میبرند و یلیام جیمز، مسس ماریان میلر  
 ادوارد نیس، ترنتن چیس و شاید این آشنایش همسان  
 و یلیام جیمز بود و ترنتن چیس بعد از ایمانش چون ریاست  
 شعبه بیمه ایالت شیکاغورا داشت بهمین وسیله بی درپی  
 سفر میکرد و نشر این امر میداد و او همیشه بهائیان را تشویق کرد  
 و مکاتبه با آنها مینمود و بسیاری از مکاتیب و کتابها و مقالات و  
 اشعارش در دست مییافت و در موقع فتنه خیرالله از او پیروی  
 نکرد و در کمک بدکتر فرید در ترجمه کلمات مکتونه بواسطه  
 قاموسها سعی میکرد که معانی مکتونه کلمات خوب مفهوم وی  
 شود و او در سعیش برای تشکیل محفل روحانی وقت هم  
 فکراش در چار مخالفت بسیار گردید و بدعوت او برای حضور  
 در محفل بنام بیت العدل مسترویندست و بعضی حاضر  
 شدند که اسامی آنها بهائیان پیشنهاد شد و چون مقبول  
 گشتند محفل تاسیس یافت و بعداً که بنام محفل روحانی

شد و زنان هم حق عضویت یافتند و یگراشکالی نبود ترنتن  
 چیس در سال ۱۹۰۷ بعکاتشرف حاصل کرد و بعد از مراجعت  
 منتقل بکالیفورنیا شد و او در رساله بنام د وگلیلی شرحی از بین  
 تشرف را نوشت و در آن چهار روز پیام تشرف اطلاعات امری  
 و انجذابش نسبت بحضرت عبدالبهاء بکمال رسید و بیغایت  
 مورد ملاحظت بود و بواسطه ضدیتها در عکابیش از آن مدت  
 مصلحت اقامت نبود و او با همراهانش بعد از زیارت روضه  
 مبارکه و باغ رضوان در حالیکه بر میگشت در حیفا میگریست  
 و پامید وعده بود که برای سفر د یگرش حضرت عبدالبهاء  
 فرمود و مستر چیس بانگلستان رفت و بالاخره چند روز قبل  
 از ورود آن حضرت بامریکا در گذشت .

د یگرهاید وان انگلیسی الاصل متولد در لندن و تاجر  
 بود و بامریکا برای تجارت رفت و در آنجا بملاقات و صحبت  
 بعضی از بهائیان ایمان آورد و با مبلغش مستر وارد فینت  
 سفرهای روحانی و خدمات بسیار کرد و سانفرانسیسکو برای  
 تجارتش رفته با ترنتن چیس و مستر لواکتسینگر و غیرهم  
 صاحب و معاشر بود و در مسافرت حضرت عبدالبهاء بسال  
 ۱۹۱۲ در شهر سانفرانسیسکو مشرف و بیغایت منجذب شد  
 و بعد از آن همی خدمت بتبلیغ کرد و در سال ۱۹۱۸ محض  
 اطاعت امر آن حضرت برای نشر امر و مهاجرت بازنش مهاجرت

باسترالیا کرد و در سال ۱۹۱۹ بسیدنی پیاده شدند و او  
اولین بهائی استرالیا ست و مسترویتاگرا تبلیغ کرد و آن  
کشور پهنای و رسیر و تبلیغ همی کردند و بالاخره دان که وفادردن  
معروف است در ۱۹۴۱ در رسیدنی در گذشت .

دیگر مستر شفلخرا از جمله در سال ۱۹۲۶ - و سال  
۱۹۳۷ بکراچی و داخله هند و ممالک برما و جاوه و ژاپون سفر  
و تبلیغ کرد و مسس شفلخرا از آن جمله در سال ۱۹۲۵ در <sup>خله</sup> در  
هند و ممالک برما سفر و تبلیغ کرد .

مسترو مسیس گرین لیف      مسترو وود وارد

مس هلن مس      مسیس کلود یا استوارت کلنز

مس ماری لیتل در واشنگتن      مسس ماکارت اسپرک در بوفالو  
مسترمیلز و کیل حقوقی در نیویورک مردی مومن و خردمند و بسی  
مقدم در تشکیلات بهائی و سالها رئیس محفل ملی امریکا و کوشا  
در انواع خدمات بود .

مسیس کرنین ترو در شیکاگو محفل روحانی تاسیس نمود  
و در تاسیس مشرق الاذکار مدخلیت تامه داشت و صرف مال  
بسیار کرد و در تبلیغ کوشا بود و نوبتی بحیفا در محضر مبارک  
حضرت عبدالبهاء تشرف جست .

ماد ریچرد رنیویورک و در گرین ایگر همی تبلیغ کسرد  
و تد ریس آثار و عقاید و استدلال برای این امر خصوصاً تد ریس

کتاب ایقان و کلمات مکتونه مینمود .

مسیس پوکا هانتاس اول مومن د رینی الاسود د رحیق  
 او ست قوله العزیز : " واشنگتن امة الله مسیس پوکا هانتاس  
 علیها بیها الله هو الله ای امة الله شکرکن خدا را که در  
 میان آنقوم اول مومن وینشرنجات پرداختی و بهد ایست  
 دیگران برخاستی از فضل و عنایت جمال ابهی امید وارم که  
 رویت روشن و خوبیت دلپسند و هویت معطر گردد بدیده بینا  
 و گوش شنوا و زبان گویا و بدل مملو از بشارت کبری و جنان  
 مستبشرینجات الله گردی و در میان آن قوم بتهیست  
 نفوس پردازی و ممتلاً از نور گردی مردمک دیده هر چند لسون  
 سیاه دارد ولی معدن نور است تونیز چنان شوی خوی باید  
 نورانی باشد نه روی باری پس در نهایت اطمینان و ایقان  
 رب اجعلنی نوراً باهراً و سراجاً و هاجاً و نجماً بازماً حتی  
 انور القلوب بضیاء الساطع من ملکوتک الابهی بفرما احبساو  
 سائراما الرحمن را از قبل من نهایت محبت و صهربانی بهمان  
 کن و علیک البهائم الابهی ع "

مسیس اکسس الکساندر بجزائر هاوی د جزیره هونولولو  
 رفت جمعاً هدایت کرد و او ویزا چون رفت تلهیفات کرد مسیس  
 مارثاروت که تقریباً د رحدود ۱۹۱۰ م فائز بایمان شد و زیارت  
 حضرت عبد البهائم د امریکا رسید و بتدریج د خدمات قلمسی



وممالك اروپا رفت و در سال ۱۳۲۷ چنانکه در بخش سابق  
نگاشتیم اولین مجمع نمایندگان بهائیان آن مملکت در  
شیکاگو منعقد گردید و قوانین و انتظامات نوشته کمیته اجرائیه  
تاسیس کرده اعلانات صادر نمودند و وسعت زمین را که برای  
ساختمان مشرق الاذکار در ساحل دریاچه مشیگان در نظر  
گرفتند بمبلغ سی و پنج هزار دلار قیمت شد و ستور داشتند که  
وجوه را در رساله های متوالی متدرجاً بپردازند و از مالک  
اروپا و ایالات متحده شمالی و کند مبلغ هفت هزار شصت  
وسی و هشت دلار فراهم آمد و همت بجمع آوری وجوه و نقود  
گذاردند و در همان سال اول از ایران و هند و روسیه و مصر  
و بلاد عثمانی مبلغ هفت هزار و نود و دو دلار اعانه رفت و یکی از  
زنان مومنان ایران چون نقودی حاضرنداشت گوشواره <sup>پیش</sup> خود  
را از گوش درآورد و بفروخت و نقود بفرستاد و تنها از احبای عکا  
پانصد تومان ارسال گشت و بدین طریق احبای امریکا با کمال  
امید و نشاط بفرکرنا مشرق الاذکار شدند و در همین سال  
در واشنگتن هیئتی بنام انجمن ارتباط شرق و غرب ایران  
و امریکا تاسیس گشت و چون از جانب حضرت عبداله <sup>ع</sup>  
در ستور رسید که باز مجمع سالیانه نمایندگان را در ایسسام  
رضوان منعقد سازند. در سال ۱۳۲۸ در همین مجمع  
در شیکاگو منعقد گشت و تاسیس مجله مختصر انگلیسی و فارسی

بنام پیامبر یا ختر نیز در همان سال گردید که مدیر قسمت انگلیسی  
البرت ویندست و مدیر قسمت فارسی میرزا احمد سهراب شدند  
بعداً دکتر ضیاء بغدادی بجای سهراب اداره قسمت  
فارسی نمود و فاضل مازندرانی در ایام سفرش در آن کشور  
حسب امر حضرت عبدالبهاء قسمت فارسی را مینوشت .

گرین ایگر (گرین عکا) پیش کاتاقعه زمین خرم  
واقع در ایالت الیوت در سال ۱۳۱۲ بواسطه مس سارا فارمر  
تاسیس یافت و همه ساله در فصل تابستان نفوس کثیره از  
ادیان و عقائد مختلفه شرق و غرب در آنجا مجتمع شده  
و دانشمندان و ناطقین از هر قبیل حاضر شده نطق و تعلیم  
دادند و آقا میرزا ابوالفضل در ایام اقامتش در امریکا بدانجا  
حضور یافته خطابه ها در امرابهی او نمود و مولوی محمد  
برکة اللہ هندی نیز در آنجا مقالات بلیغه در باب حقانیت  
درین اسلام خواند و در جرائد از قبیل روزنامه تایمس  
واشنگتون مورخه ۲۸ شباط ۱۹۰۴ و روزنامه نیویورک  
دریلی نیوز مورخه ۳۰ کانون ثانی ۱۹۰۴ ثبت

هونولولو مستر ریعی و مستر استرودن بسال ۱۳۲۸ در سفرشان  
بدورد نیاید آنجا گذشته شوق و حرکت در مومنین ایجا کردند  
و مجالس تنظیم بهتریافت و ما در اینجا بهمین مقدار از اوضاع  
ممالک غرب که تفصیل آن مقتضی تدوین کتابی علیحده

۱۲۱۵

است اکتفا کرده کتاب را خاتمه میدهم .  
ثمّ القسم الثامن من اقسام تاريخ  
ظهور الحق ويليهِ القسم  
التاسع وخاتمه

\*\*\*\*\*

---

فهرست رثوس مطالب واهم اسامی مند رجه

د ركتاب ظهور الحق ( قسمت دوم از جلد

هشتم )

| صفحه | موضوع                              |
|------|------------------------------------|
|      | <u>كاشان</u>                       |
| ٦٦٤  | ميرزا علي اكبر نطقى                |
| ٦٦٤  | مير محمد علي منزوى                 |
| ٦٦٦  | نور علي شيبانى                     |
| ٦٧١  | ميرزا محمد آزر دگان                |
| ٦٧٣  | ميرزا ماشاء الله لقاى              |
| ٦٨٦  | ميرزا علي محمد اديب بيضاى          |
| ٦٩٩  | ميرزا حسن نوش آبادى                |
| ٧٠٠  | ميرزا الياس ( عبدالميثاق ميثاقيه ) |
| ٧٠٢  | ملا ربيع                           |
| ٧٠٣  | حكيم يعقوب                         |
| ٧٠٤  | ميرزا عاشور                        |
| ٧٠٥  | آقا حكيم فرج الله                  |
| ٧٠٧  | ميرزا ريحان                        |

| صفحه | موضوع                                         |
|------|-----------------------------------------------|
| ۷۱۲  | ملا سلیمان و میرزا اسحق خان متحده             |
| ۷۱۸  | آقا میرزا محمود فروغی                         |
| ۷۲۱  | <u>کردستان</u> وعده ای از مصارف احبای آن حد و |
|      | <u>گرگان</u>                                  |
| ۷۲۲  | اعتماد التجار یزدی                            |
| ۷۲۰  | میرزا علی اکبر خان منیع السلطان               |
|      | <u>کرمان</u>                                  |
| ۷۲۵  | کر بلائی یوسف                                 |
| ۷۲۶  | علی آذری                                      |
| ۷۲۷  | کر بلائی اسد الله سقط فروش                    |
| ۷۳۸  | میرزا علی اکبر رفسنجانی                       |
|      | <u>کرمانشاه</u>                               |
| ۷۴۷  | حاجی خدا بخش                                  |
| ۷۴۹  | میرزا اسحق خان حقیقی                          |
|      | <u>گیلان</u>                                  |
| ۷۶۲  | میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملك                |

| صفحه | موضوع                                           |
|------|-------------------------------------------------|
| ۷۶۶  | میرزا باقر بصار                                 |
| ۷۷۷  | آقا علی ارباب                                   |
| ۷۸۹  | آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار                     |
| ۷۹۱  | حاجی واعظ                                       |
| ۷۹۶  | دکتر رحیم خان بن حکیم دانیال<br><u>مازندران</u> |
| ۸۰۱  | آقا میرزا محمد علی شیرالتجار                    |
| ۸۰۸  | لطفعلی خان کلبادی                               |
| ۸۱۲  | آقا سید مرتضی حافظ الصحه                        |
| ۸۱۴  | علویه خانم                                      |
| ۸۱۸  | ملا رمضان آمره ای                               |
| ۸۲۵  | دکتر فروغ بصاری                                 |
| ۸۲۵  | میرزا اسد الله فاضل مازندرانی<br><u>همدان</u>   |
| ۸۸۲  | عهد الحسین خان دینار آبادی                      |
| ۸۸۵  | حاجی یاری                                       |
| ۸۸۷  | حاج مهدی ارجمند                                 |

| صفحه | موضوع                                       |
|------|---------------------------------------------|
| ۸۸۸  | آقا یهودا                                   |
| ۸۹۰  | حاج ابراهیم پروین                           |
| ۸۹۱  | حاج محمد علی تویسرگانی الاصل<br><u>پنزد</u> |
| ۸۹۸  | حاج حسینعلی اردکانی                         |
| ۸۹۹  | ملا محمد رضا محمد آبادی                     |
| ۹۰۱  | حاج ابوالحسن امین اردکانی                   |
| ۹۰۴  | آقا محمد رضا محمد آبادی                     |
| ۹۰۹  | حاج شیخ زین العابدین اهراری                 |
| ۹۱۲  | حاج میرزا محمد افشار                        |
| ۹۱۳  | حاج سید تقی منشادی                          |
| ۹۱۳  | ملا عبد الخنی                               |
| ۹۱۶  | حاج سید هاشم کفشدوز                         |
| ۹۱۷  | حاج عبدالحسین (حاج نواب)                    |
| ۹۲۱  | حاج محمد طاهر المیری                        |
| ۹۲۱  | آقا محمد حسین الفت                          |
| ۹۲۷  | آقا سید ابوالقاسم بیضا                      |
| ۹۲۸  | حاج محمد اسمعیل گندلی                       |



| صفحه | موضوع                       |
|------|-----------------------------|
| ۹۳۱  | آقا علی اصغر شوقیان         |
| ۹۳۹  | ارباب سیاوش سفیدوش          |
| ۹۴۳  | نوشیروان پورگشتاسب "نوش"    |
| ۹۴۹  | جمشید خداداد حکیم           |
| ۹۵۶  | آقا حسینعلی فیروزآبادی      |
| ۹۶۱  | شیخ عبدالحسین تفتی          |
| ۹۶۴  | ملا بهرام اخترخاوری         |
| ۹۷۳  | فاضل یزدی                   |
| ۹۷۹  | ترکیه                       |
|      | <u>ترکستان روسیه</u>        |
| ۹۹۵  | راجع بمشرق الاذکار عشق آباد |
| ۱۰۰۴ | آقا سید مهدی گلپایگانی      |
| ۱۰۱۴ | آقا شیخ محمدعلی قائمی       |
| ۱۰۱۸ | استاد محمدعلی سلمانی        |
| ۱۰۲۳ | آقا میرزا حسین زنجانی       |
| ۱۰۲۷ | میرزا مهدی رشتی             |
| ۱۰۲۹ | حاجی ابوظالب                |
| ۱۰۲۹ | استاد علی اکبر یزدی         |

| صفحہ | موضوع                                      |
|------|--------------------------------------------|
|      | <u>قفقازیہ</u>                             |
| ۱۰۵۵ | ملا صادق بادکوبہ ای                        |
| ۱۰۵۶ | ملا ابوظالب                                |
| ۱۰۵۷ | میرزا علی اکبرخان نخجوانی                  |
| ۱۰۵۸ | مشہدی عہد ل                                |
| ۱۰۶۱ | میرزا حبیب اللہ اسرائیلی                   |
| ۱۰۶۲ | حاجی احمد میلانی                           |
| ۱۰۶۳ | ملا عبد السلام ، شیخ الاسلام تفلیسی        |
| ۱۰۶۹ | دکتر عطاء اللہ افغان                       |
| ۱۰۷۴ | قاری مسیحای تمہید                          |
| ۱۰۷۶ | دربارہ تولستوی                             |
| ۱۰۸۷ | <u>عراق</u>                                |
|      | <u>فلسطین و سوریه</u>                      |
| ۱۰۹۶ | ذکری از احوال و سوء مال ناقضین عہد و میثاق |
| ۱۱۰۸ | شیخ محمود عراقی                            |
| ۱۱۱۵ | زین المقرین                                |
| ۱۱۱۵ | مشکین قلم                                  |
| ۱۱۱۷ | حاج میرزا حیدر علی اصفہانی                 |

| صفحہ | موضوع                    |
|------|--------------------------|
| ۱۱۲۲ | میرزا ابوالفضل گلپایگانی |
| ۱۱۳۸ | آقا محمد رضا قباد        |
| ۱۱۳۸ | میرزا اسد اللہ اصفہانی   |
| ۱۱۴۲ | آقا محمد مصطفیٰ          |
| ۱۱۶۸ | مصیر                     |
|      | <u>ہندوستان</u>          |
| ۱۱۶۴ | محمد رضا شیرازی          |
| ۱۱۶۵ | شیخ حشمت اللہ قریشی      |
| ۱۱۶۵ | مستر یرتیم سنگھ          |
| ۱۱۶۷ | پیتھ سروا سفند یار       |
| ۱۱۶۹ | آقا خسرو بمان            |
| ۱۱۶۹ | چین                      |
| ۱۱۷۵ | مستر چن چینی             |
| ۱۱۷۷ | آلمان                    |
|      | <u>انگلستان</u>          |
| ۱۱۷۹ | لیدی ہلا مفلید           |
| ۱۱۸۱ | ایرل جونرز نہورک         |
| ۱۱۸۱ | دکتر اسلمنت              |

| صفحه | موضوع                            |
|------|----------------------------------|
|      | <u>سوئیس</u>                     |
| ۱۱۸۳ | پرفسور اگوست فورل                |
|      | <u>فرانسه</u>                    |
| ۱۱۸۴ | مسیو هیپولیت د ریفوس             |
|      | <u>امریکا</u>                    |
| ۱۱۹۳ | مس لو اگتسنر                     |
| ۱۱۹۴ | مادام لورا کلیفورد بارنی د ریفوس |
| ۱۱۹۷ | مادام دوکاتا وارد                |
| ۱۱۹۷ | مستر هوبر هریس                   |
| ۱۱۹۸ | مسیس امیلی نوبلاک                |
| ۱۱۹۸ | مسیس ماری واتس                   |
| ۱۲۰۰ | مسیس ایزا بلادی برتینگهام        |
| ۱۲۰۱ | مستر رای ویلهلم                  |
| ۱۲۰۲ | دکتر مودی سن • ل                 |
| ۱۲۰۲ | مسیس • لو • سی مکسویل            |
| ۱۲۰۲ | مستر کریگری                      |
| ۱۲۰۵ | ترنتن چیس                        |
| ۱۲۰۷ | هایدوان                          |
| ۱۲۰۹ | مسیس پوکا هانتاس                 |
| ۱۲۰۹ | مسیس اگنس الکساندر               |
| ۱۲۱۰ | کیفیت بنای مشرق الاذکار شیکاگو   |